

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

تاجیکان خراسان

تاریخ، فرهنگ و سرنوشت

جلد سوم

دکتور صاحب نظر مرادی





انتشارات بدخشان

● تاجیکان خراسان

تاریخ، فرهنگ و سرنوشت / جلد سوم

● صاحب نظر مرادی

-
- تایپ: فرامرز فرهاد مرادی ○ ویرایش: هارون مجیدی
○ صفحه آرایی: محمدکاظم کاظمی ○ طرح جلد: محمد جلالی تمرانی
○ چاپ اول، ۱۴۰۳ ○ شمارگان: ۵۰۰ نسخه ○ چاپ: معین

مشهد، خیابان سعدی، پاساژ مهتاب، پلاک ۳۸، کتاب هیواد

تلفن: ۳۲۲۸۳۰۲۱ (۰۵۱) - ۰۹۳۳۲۵۸۸۱۰۴

badakhshan.pub@gmail.com

فهرست جلد سوم

۱۵۲۳	فصل سیزدهم: تأسیس دولت نوین افغانستان (۱۸۸۰ - ۲۰۲۰ م)
۱۵۲۳	کنش‌های عملی بازی بزرگ سیاسی
۱۵۲۸	تاکتیک‌های ورود سردار عبدالرحمان خان به افغانستان
۱۵۲۹	امیر عبدالرحمان خان موجد افغانستان معاصر (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ م)
۱۵۳۴	امیر عبدالرحمان خان مجری بحران سرحدات
۱۵۳۴	موافقت‌نامهٔ امیر عبدالرحمان و سرمار تیمر دیورند
۱۵۴۰	خشت اول
۱۵۴۵	مرگ امیر عبدالرحمان خان (۱۹۰۱ م)
۱۵۴۶	برخی از امیران تاجیک در حاکمیت عبدالرحمان خان
۱۵۴۷	شاه محمودخان دروازی
۱۵۴۷	شه محمد ولی خان دروازی
۱۵۴۸	جهان‌گیرخان
۱۵۴۸	حاجی شاه بیک خان شغنانی
۱۵۴۹	محمد امین خان بدخشی
۱۵۵۰	محمد سعیدخان صمیمی کوشانی
۱۵۵۰	میریار بیک خان قانع
۱۵۵۱	میرزمان‌الدین خان بدخشی
۱۵۵۲	میرزا محمدخان یفتلی
۱۵۵۳	عبدالله یفتلی
۱۵۵۳	علی احمدخان وردوجی
۱۵۵۴	سلطنت امیرحبيب‌الله خان (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹ م)
۱۵۶۰	سفر امیرحبيب‌الله به هندوستان (۲۱ جنوری - ۷ مارچ)

- ۱۵۶۴ شکل‌گیری نهضت مشروطه خواهان اول
- ۱۵۷۰ انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م و سرنوشت تاجیکان فرارود
- ۱۵۸۱ ترک‌های اسیر جنگ اول جهانی
- ۱۵۸۴ تأثیرات سیاسی انقلاب اکتبر بر افغانستان
- ۱۵۹۰ فرار امیر سید عالم خان به افغانستان و مقاومت تاجیکان ختلان
- ۱۵۹۲ مهاجران خارجی و فعالیت‌های سیاسی آنان در کابل
- ۱۵۹۶ مقاومت‌گران تاجیکستان یا بخارای شرقی
- ۱۵۹۸ دولت محمد بی بلجوانی
- ۱۵۹۹ مخدوم فضیل دروازی
- ۱۵۹۹ شاه تکناد و شیخ برات محمد
- ۱۵۹۹ الله نظر توقسیا
- ۱۶۰۰ عاشور توقسیا
- ۱۶۰۰ ملا ابراهیم بیک مشهور به «لَقَی»
- ۱۶۰۳ از زنده‌گی خصوصی شاه امان‌الله خان
- ۱۶۰۵ شاه امان‌الله خان و استقلال افغانستان (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹ م)
- ۱۶۱۲ ماموریت سیاسی محمد ولی خان دروازی برای معرفی استقلال افغانستان
- ۱۶۱۵ فرزندان محمد ولی خان دروازی
- ۱۶۱۷ محمود طرزی وزیر خارجه و مشاور شاه امان‌الله خان
- ۱۶۲۰ تلاش‌های سیاسی دولت امانی
- ۱۶۲۶ تجددگرایی و اصلاحات شاه امان‌الله خان
- ۱۶۳۳ ادامهٔ بازی‌های سیاسی در افغانستان
- ۱۶۴۰ قتل براون (سفیر روس) در افغانستان
- ۱۶۴۱ فعالیت‌های استخباراتی آلمان در میان قبایل سرحد
- ۱۶۴۵ ظهور حبیب‌الله کلکانی
- ۱۶۴۸ سیمای ناقرار حبیب‌الله کلکانی
- ۱۶۵۵ خروج امان‌الله خان و ورود حبیب‌الله کلکانی به کابل (۱۳۱۷، ۱۹۲۹ م)
- ۱۶۵۸ حبیب‌الله کلکانی بر اورنگ سلطنت
- ۱۶۶۲ حملهٔ روسیه به شمال افغانستان
- ۱۶۷۴ شناختی از نادرخان و خانوادهٔ او
- ۱۶۷۶ درامهٔ به قدرت رسیدن نادرخان در صحنهٔ سیاست انگلیس
- ۱۶۸۵ عهد شکنی نادرشاه در برابر امیر حبیب‌الله کلکانی
- ۱۶۹۲ حلقه‌های قبیله‌گرایی در دولت نادرشاه
- ۱۶۹۹ اصلاحات فرهنگی نادرشاه
- ۱۷۰۵ اعدام شخصیت‌های تاجیک توسط نادرشاه

- ۱۷۰۷ اعدام نایب السلطنه محمد ولی خان دروازی و آزادی خواهان
- ۱۷۰۸ کشتار افراد خانواده چرخ
- ۱۷۱۱ سلطنت محمد ظاهرشاه (۱۹۳۳ - ۱۹۷۳م)
- ۱۷۱۴ الف. دوره حکومت محمد هاشم خان عموی پادشاه (۱۹۳۳ - ۱۹۴۶م)
- ۱۷۲۴ ب. دوره صدارت شاه محمودخان (۱۹۴۶ - ۱۹۵۳م)
- ۱۷۳۰ ج. حکومت سردار محمد داوودخان (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳م)
- ۱۷۳۰ الف. داوودخان در تلاش یارگیری های سیاسی
- ۱۷۳۴ ب. داوودخان و دغدغه خودکفایی نظامی
- ۱۷۳۷ ج. پشتونستان خواهی داوودخان:
- ۱۷۴۰ حکومت داکتر محمد یوسف خان (۱۹۶۳ - ۱۹۶۵م)
- ۱۷۴۴ تغییر نام زبان «فارسی» به «دری»
- ۱۷۴۷ ۲. حکومت محمد هاشم میوندوال (۱۹۶۵ - ۱۹۶۷م)
- ۱۷۴۹ ۳. حکومت نوراحمد اعتمادی (۱۹۶۷ - ۱۹۷۰م)
- ۱۷۵۱ ۴. حکومت دکتور عبدالظاهر (۱۹۷۱ - ۱۹۷۲م)
- ۱۷۵۵ ۵. حکومت محمد موسی شفیق (۱۹۷۲ - ۱۹۷۳م)
- ۱۷۵۹ نقش روشنفکران و شخصیت های تاجیک در جنبش سیاسی افغانستان
- ۱۷۶۰ شکل گیری احزاب سیاسی در افغانستان
- ۱۷۶۵ تاسیس «کمیته انقلابی» یا حزب جمهوری توسط محمد یعقوب رستاقی
- ۱۷۶۸ حزب اتحاد (ارشاد) به رهبری سید اسماعیل بلخی
- ۱۷۷۰ حزب وطن به رهبری میرغلام محمد غبار
- ۱۷۷۲ حزب خلق به رهبری داکتر عبدالرحمان محمودی
- ۱۷۷۳ نهضت آبادی خواهان میهن به رهبری عبدالرووف ضیازاده
- ۱۷۷۴ سازمان جوان مردان افغانستان به رهبری مولوی خال محمد خسته
- ۱۷۷۵ تاسیس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان
- ۱۷۷۸ انشعاب زود هنگام در حزب دموکراتیک خلق
- ۱۷۷۹ جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل
- ۱۷۷۹ جناح خلق به رهبری نورمحمد ترهکی
- ۱۷۷۹ محفل انتظار به رهبری محمد طاهر بدخشی
- ۱۷۸۹ خلق کارگر به رهبری غلام دستگیر پنجشیری
- ۱۷۹۰ مولوی بحرالدین باعث روحانی نوگرا
- ۱۷۹۷ استاد برهان الدین ربانی در رهبری جمعیت اسلامی افغانستان
- ۱۸۰۱ احمدشاه مسعود، از جنگ چریکی تا قهرمان ملی افغانستان
- ۱۸۰۳ جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به رهبری دکتور عبدالرحیم محمودی
- ۱۸۰۵ سازمان جوانان مترقی به رهبری محمد اکرم یاری

۱۸۰۶ سازمان آزادی بخش مردم افغانستان به رهبری عبدالمجید کلکانی
۱۸۱۰ ساما به رهبری پروفیسور عبدالقیوم رهبر
۱۸۱۲ عبدالاله رستاخیز، مبارز و مبلغ نستوه
۱۸۱۳ سایر سازمان‌های سیاسی افغانستان
۱۸۱۴ حزب ویش زلمیان به رهبری محمد رسول پشتون
۱۸۱۴ حزب دموکراتیک ملی به رهبری سردار داوودخان
۱۸۱۴ حزب الله و الرسول به رهبری مولوی عبدالغنی
۱۸۱۵ حزب وحدت یا زرنگار
۱۸۱۵ جمعیت سوسیال دموکرات (حزب افغان ملت)
۱۸۱۶ جمعیت دموکراتیک مترقی (حزب مساوات)
۱۸۱۸ حزب اتحاد ملی به رهبری اسحاق عثمان
۱۸۱۸ کودتای سردار محمد داوود و اعلام جمهوریت در افغانستان
۱۸۲۶ داوودخان در پلوان سیاست
۱۸۲۹ پشتونستان خواهی سردار داوودخان در زمان ریاست جمهوری او
۱۸۴۲ محاسبات ظالمانه «اقلیت» و «اکثریت» در افغانستان
۱۸۵۰ اوضاع عمومی این دوره (۱۸۸۰ - ۱۹۷۸م)
۱۸۵۳ در ساحة اقتصادی و عمرانی
۱۸۵۹ در ساحة ادبیات
۱۸۶۵ شعر نیمه اول سده بیستم در حوزه زبان فارسی دری
۱۸۶۵ در حوزه ادبی فرارود
۱۸۶۷ در حوزه ادبی ایران
۱۸۶۸ در حوزه ادبی افغانستان
۱۸۷۱ در حوزه ادبی بدخشان
۱۸۷۳ ورود شعر سپید در افغانستان
۱۸۷۸ در عرصه موسیقی
۱۸۸۰ اوضاع سیاسی
۱۸۸۵ انشعابات پی‌هم در جریان مائویسم
۱۸۸۶ سازمان‌های افغانستان
۱۸۸۸ سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو)
۱۸۸۸ گروه اخگر
۱۸۸۸ سازمان‌های بخش خلق افغانستان (سرخا)
۱۸۸۹ سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر
۱۸۸۹ سایر گروه‌های مائویستی در افغانستان
۱۸۹۱ نهضت اسلامی افغانستان

- ۱۸۹۳ فصل چهاردهم: تاجیکان، از کودتای ثور تا دولت‌های پسا طالبان
- ۱۸۹۴ کودتای ثور (۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ م)
- ۱۸۹۷ فرامین شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان
- ۱۹۰۰ برگشت اختلاف خلق و پرچم و بالا گرفتن اختناق
- ۱۹۰۴ قتل تره‌کی توسط امین
- ۱۹۰۷ حاکمیت صد روزه حفیظ‌الله امین
- ۱۹۱۳ کودتای ششم جدی (۱۳۵۸) و اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی
- ۱۹۱۴ حکومت ببرک کارمل (۱۹۷۹ - ۱۹۸۶ م)
- ۱۹۲۰ افغانستان میدان زرمایش غرب و شرق
- ۱۹۲۴ تشکیل دولت موقت مجاهدین در پاکستان
- ۱۹۲۶ اشتراک بنیادگرایان مشهور جهان در جهاد افغانستان
- ۱۹۳۰ دوره ریاست جمهوری دکتر نجیب‌الله (۱۹۸۶ - ۱۹۹۲ م)
- ۱۹۴۱ ناهنجاری‌های اقتصادی در کشور
- ۱۹۴۲ تحولات افغانستان، پس از خروج ارتش شوروی
- ۱۹۴۷ فصل پانزدهم: پیروزی مجاهدین، آغاز دیگری برای درگیری‌ها
- ۱۹۴۸ صبغت‌الله مجددی، ممثل دولت مجاهدین (ثور-سرطان ۱۳۷۱)
- ۱۹۵۱ دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و هم‌ستیزی تنظیم‌های جهادی
- ۱۹۵۹ برقراری آشتی ملی در تاجیکستان با وساطت استاد ربانی و احمدشاه مسعود
- ۱۹۶۲ چالش‌های دولت اسلامی
- ۱۹۶۷ موقف امریکا در قبال دولت اسلامی مجاهدین
- ۱۹۷۱ اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم
- ۱۹۷۳ ظهور طالبان در پاکستان و اندیشه سیاسی و مذهبی آنان
- ۱۹۸۰ سیر دراماتیک طالبان بر افغانستان
- ۱۹۸۲ امارت اسلامی طالبان (۱۹۸۶ - ۲۰۰۱ م)
- ۱۹۸۶ زلزله‌ای که روستاهای تخارستان و بدخشان را به قعر زمین فرو برد
- ۱۹۸۷ سفر تاریخی احمدشاه مسعود به دعوت جامعه اروپا
- ۱۹۸۹ حلول ابلیس در نسخه شیطانی (دویمه سقاوی)
- ۲۰۰۳ از خواجه بهالدین تا نیویارک
- ۲۰۰۵ کنفرانس بُن در مورد تحولات افغانستان
- ۲۰۰۷ مذاکرات امریکایی‌ها با مسوولان جبهه متحد
- ۲۰۱۳ وضعیت سیاسی جبهه متحد
- ۲۰۱۵ شناختی از شخصیت حامد کرزی
- ۲۰۲۰ برگشت جنگ بر افغانستان
- ۲۰۲۳ انتخابات دور اول ریاست جمهوری در افغانستان

۲۰۲۸	تشکیل احزاب سیاسی پس از کنفرانس بُن
۲۰۳۲	استاد ربانی، جمعیت اسلامی و شورای صلح
۲۰۳۶	احیای دوباره القاعده و طالبان
۲۰۳۸	انتخابات دور دوم ریاست جمهوری افغانستان
۲۰۴۳	دور سوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان
۲۰۴۶	اوضاع عمومی افغانستان (از ۱۹۷۸ تا ۲۰۲۰م)
۲۰۴۶	وضعیت سیاسی
۲۰۴۸	فرصت‌هایی که از دست رفتند
۲۰۵۰	چالش‌های سیاسی-اداری در تطبیق فیصله‌های بُن
۲۰۵۳	وضعیت اقتصادی و بازسازی افغانستان
۲۰۶۱	وضعیت فرهنگی
۲۰۶۸	در عرصه موسیقی
۲۰۷۰	در عرصه سینما و تیاتر
۲۰۷۲	در ساحة رسانه‌های نوشتاری
۲۰۷۸	دولت وحدت ملی (۲۰۱۴ - ۲۰۲۰م)
۲۰۸۴	نابسانی جامعه تاجیکان در افغانستان
۲۱۰۰	طرح چند پیشنهاد به آنانی که احساس مسوولیت می‌کنند
۲۱۰۱	۱. دولت‌سازی
۲۱۰۴	۲. مساله اقوام و ملت‌سازی
۲۱۱۲	۳. زبان، هویت و فرهنگ
۲۱۱۵	۴. جغرافیای سیاسی و سیاست‌گزینی منطقه‌ای
۲۱۱۹	از کجا و چگونه باید آغاز کرد؟
۲۱۲۳	فهرست منابع
۲۱۴۹	شناس‌نامه مختصر مولف

فصل سیزدهم

تأسیس دولت نوین افغانستان (۱۸۸۰ - ۲۰۲۰م)

کنش‌های عملی بازی بزرگ سیاسی

رود سند از گذشته‌های دور مرزهای طبیعی حوزه تمدن هند، فارس و خراسان را تشکیل می‌داد. در نیمه دوم قرن نوزدهم انگلیس و حکومت دست‌نشانده هند بریتانوی برای تحکیم موقعیت خود در برابر قدرت بزرگ استعماری دیگر یعنی روسیه تزاری و نفوذ مستقیم‌شان در منطقه آسیای مرکزی می‌بایست سیاست ایجاد منطقه حایل را تحت مطالعه و بررسی قرار دهند. زیرا با ایجاد یک حکومت دست‌نشانده بر جغرافیای حایل چون دیواری در برابر یک دیگر استفاده می‌کردند. در این راستا دولت انگلیس دو سرحد را برای خود تشخیص داده بود: سرحد استراتژیک با روسیه که رود آمو را به این مقصد انتخاب کرده بود، سرحد دیگر که می‌خواست به طور عملی از آن کنترل خود را در منطقه برقرار کند، همانا شبکه‌های کوهی هندوکش بود که از آن به مثابه دیوار بزرگی در مقابله با روس‌ها و نفوذ آنها به شبه قاره هند استفاده کند. انگلیس‌ها در بازی بزرگ اول‌تر از همه قلمرو امپراتوری درانی را از هم گسیختند؛ سپس تمام مناطق متصرفه را حتا تا این سوی رود سند با تحریک سیک‌ها و طوایف خُرد و ریز دیگر تا پشاور، کویته، چمن وزیرستان، چترال و کشمیر به دست آوردند. پس از آن یک قشر انگلوفیل و دست‌نگر خود را در میان



سران قبایل پشتون، یعنی در تداوم حکومت احمدشاهی^۱ به قدرت رسانیدند و آن را بالای جغرافیای حایل مورد نظرشان حاکم گردانیدند که بخش اساسی و با اهمیت آن در قلمرو هند بریتانوی قرار داشت. برای نفوذ استخباراتی وزیر نظر داشتن سرحدات استراتژیک شمال، شاخه و پنجه‌های قبایل پشتون پاکستانی را به مناطق تحت حاکمیت خود زیر نام ناقلین یا کوچی‌ها به شمال، غرب و مرکز افغانستان انتقال دادند و جایادهای ارضی مردم بومی به خصوص تاجیکان، هزاره‌ها و ازبیکان را به هر اسم و رسمی در ملکیت آنها قرار دادند. در واقع، با پیشرفت این روند و جا به جاسازی ناقلین شبکه‌های بزرگ جاسوسی پُر شاخ و برگ را حتا در شمال هندوکش تنیدند. برقراری مناسبات دوستانه با سران قبایل و استفاده از آنها برای رسوخ تا مرزهای آمو و تحکیم مواضع شان در کابل، برنامه‌های دورنمایی انگلیس و سپس به طور واژگونه آن استفاده از این مهره برای روس‌ها در آمد.

در موازات آن سران قبایل متکی بر این دو قدرت استعماری مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در منطقه تحکیم کردند و توانستند همه اقوام غیر پشتون را در منطقه حایل تحت مراقبت قرار داده و سرکوب کنند. در عین زمان، استعمارگران گام به گام با استفاده از این مهره‌ها منافع خود را تامین می‌کردند. مرحله نخست در پالیسی‌های انگلیس به دست آوردن کوه‌های هندوکش بود. این هدف در آغاز با هجوم نظامی مستقیم طراحی گردید و انگلیس‌ها چندین تلاش ناموفق^۲ را در این راستا انجام دادند؛ اما با پایمردی تاجیکان کابل، پروان، کاپیسا و پنجشیر و ساکنان دامنه‌های هندوکش به سختی شکست خوردند و دچار بن بست‌های نظامی و چالش‌های سیاسی بیشتری شدند. انگلیس‌ها در جریان این نیرنگ‌های استعماری به خوبی دریافتند که نمی‌توانند با حضور مستقیم نظامی در این جغرافیا حکومت کنند و اراده مردم را بشکنند، اما راه با صرفه‌تر آن خواهد بود تا در جستجوی مهره مناسب و قابل قبول برای یک‌دیگر در راس یک اداره دست‌نشانده، وابسته و تفاهم شده برآیند.

روس و انگلیس با ترویج تشنجات سیاسی امیر شیر علی خان را با عده دیگر از امیران کنار زدند و با توافق هم مهره دل‌خواه‌شان امیر عبدالرحمان خان را در نظر گرفتند.^۳ آقای

۱. قبیله سدوزایی‌ها، بارکزیایی‌ها و محمدزایی‌ها

۲. پاچاگردشی‌ها و راه‌اندازی دو جنگ مهم (اول ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲ و جنگ دوم ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰م) را راه‌اندازی کردند.

۳. چون عبدالرحمان خان از طریق گذشته‌گان خود با انگلیس‌ها توافق داشت و خود نیز در حالت تبعید در سمرقند مدتی نان و نمک روس‌ها (جنرال کافمن) را خورد و اعتماد آنها را به دست آورد.

لودویک آدمک افغانستان شناس امریکایی می‌نویسد: «امیر عبدالرحمن با تصویب و تصدیق بریتانیه و روسیه بر مسند زمام‌داری نشست.»^۱ از این رو، تقسیمات سرحدی با همسایگان در شمال و شرق کشور به موافقه هر دو جانب روس و انگلیس انجام یافت و در واقع، خطوط مرزی بین انگلیس و روس با تجزیه جغرافیای زیست تاجیکان، ازبیکان و ترکمنان در شمال و پشتون‌ها در شرق و جنوب افغانستان حل و فصل گردید. نه بین افغانستان و روسیه و نه بین افغانستان و انگلیس. تمام مرزهای منطقه حایل را چنانکه بعداً توضیح خواهیم کرد، روس و انگلیس تعیین کرده‌اند و تنها مهر امیر گوش به فرمان را در این سند محکومیت کوبیدند. حالا پس از گذشت بیشتر از یک صد سال هواخواهان افغانستان بزرگ! کدام حجت و سند قانونی برای تجدید مرزها در اختیار ندارند و برگرداندن این مرزها طبق دل خواه تمامیت خواهان هم ناممکن گردیده است، جز اینکه عامل این تقسیم و ترکه مواریث تاریخی، جغرافیایی، انسانی و فرهنگی یعنی عبدالرحمان خان را به محاکمه بکشانند و دست پخت خام و زهرآگین او را هضم کنند، چاره دیگر برای مردم عمیقاً متفرق افغانستان وجود ندارد.

دولت انگلیس در مقابل این اغماض نابخشودنی عبدالرحمن خان سالانه دو میلیون روپیه هندی با سلاح و مهمات و مبلغی را به عنوان مخارج جداگانه برای شخصی امیر و سرداران دور و برش می‌پرداخت. در عین زمان، تجهیز سپاه قبیله‌ای و عشیره‌ای امیر نیز از جانب انگلیس صورت می‌گرفت، تا جوامع و اقوام غیرپشتون را مثله کند و شورش‌ها و قیام‌های مردمی را در هزاره‌جات، نورستان، بلخ و بدخشان سرکوب کند. امیر این همه مبالغ دریافتی را صرف تجهیز زرادخانه‌ای می‌نمود که در مقابل معترضان در تعیین مرزهای استعماری و غیرعادلانه به پا می‌خواستند. تنها این نبود، بلکه امیر زمین‌های معترضان را مصادره کرده و به قوم و قبیله و فرمان‌برداران خود تقسیم می‌کرد و حد فاصل بین سرحدات استعماری روس و انگلیس را در منطقه حایل با کوچاندن تاجیکان، فرار دادن هزاره‌ها و سایر اقوام غیرپشتون، به هواخواهان خود بخش می‌کرد. امیر با دادن امتیازات

۱. تاریخ روابط افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال، برگردان با فارسی دری علی محمد زهما، چاپ ۱۳۴۹،

چشم‌گیر مادی و معنوی کوچیان قلمرو هند بریتانوی را در شمال، غرب و مناطق مرکزی کشور جا به جا کرد. این سرکوب‌های خونین تنها کار و ابتکار امیر نبود، بلکه این فرمانی بود که از بالاجاها صادر می‌شد. در کردار امیر گوش به فرمان روس و انگلیس در سرکوب تاجیکان، تقسیم حوزه زبان فارسی دری و خراسان بزرگ به سود استعمارگران بریتانیایی و روسیه پادشاهی نقش اساسی بازی کرد. «امیر آهنین» یا به گفته هموطنان قندهاری «تور امیر» مثل غلام زر خرید، منافع استعماری دو قدرت بزرگ آن زمان را بیشتر از خودشان در منطقه حایل تمثیل می‌کرد و به کمک و دیکته آنها توانست سایر جوامع و اقوام را از رده قدرت و رقابت سیاسی و حتا مالکیت بر زمین، آب و علف چر و جنگل حذف کند.^۱ با تاسف سنگ بنای دولت جدید و در کشوری با نام و هویت جدید «افغانستان» از همان آغاز کج گذاشته شد و این خطه را محل تراکم چالش‌ها و ناهنجاری‌های فراوانی گردانید. نقش مردم در تعیین سرنوشت‌شان از اینجا ناشی می‌شود که آنها خود در پی‌ریزی نظام سیاسی شان و تحولات ملی شان مشارکت داشته باشند. اگر سرنوشت جامعه به دست غرض‌ورزان اسارت‌گر رقم خورد، نباید از چنین نظامی توقع داشتن وطن بی غل و غش، آباد، شهروندپرور و انسان‌گرا را انتظار داشت. قراری که در توضیحات گذشته و حال دریافتیم، در کشور ما رژیم‌های سیاسی بیشتر باخواست بیگانگان و در تعهد با آنها به وجود آمده است و زمام‌داران دست‌پرورده همه حیثیت قاتل با چهره خودی را برای ما داشته‌اند. با تغییر و تبدیل احمد و به محمود و پهره بدلی‌های کشورهای استعماری از به انگلیس، روس (شوروی) پاکستان و امریکا در برش‌های مختلف زمان، در سرنوشت ملی و سیاسی منطقه حایل (افغانستان) تغییرات مثبت و سازنده وارد نشده است. همواره جای یک حاکمیت دست‌نشانده را حاکمیت دست‌نشانده دیگری پُر کرده است. جای بلوک سوسیالیستی (شوروی دیروز) و پیمان نظامی «وارسا» را بلوک امپریالیستی امریکایی با پیمان «ناتو» و زمام‌داران وابسته به این و آن گرفته و اراده ملی در تعیین سرنوشت‌شان به سوی آینده قطعاً دخیل نگردیده است. حاکمیت و قدرت در افغانستان پس از عبدالرحمن خان همواره مَهر «انگلیسی»، «روسی»، «افغان شوروی» و «افغان امریکایی»

۱. محمد عالم جمال، سرنوشت تاجیکان در سده‌های اخیر، ص. ۳۳۱.

را بر چهره خود داشته است. حالا هم در عصری که مردم از زمانه عبدالرحمان خان یک قرن دیگر فاصله گرفته‌اند و تمام مناسبات انسان با عرصه‌های زنده‌گی عوض شده است، رژیم قبیله‌ای دست پرورده انگلیس‌ها هنوز عقیم و نازا و سخت جان باقی مانده است. در این نوع حکومت‌ها می‌تواند سخن بر منافع ملی انگلیس‌ها، روس‌ها، نظامی‌گران پاکستان و امریکایی‌ها مطرح باشد، نه منافع ملی مردم افغانستان. به‌ویژه اقوام غیرحاکم پشتون. در اصول در یک الیگارشی قومی و قبیله‌ای به جای حاکمیت مشروع و همه‌پذیر مردم، برای تأمین منافع ملی، فرهنگی، زبانی، هویتی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و تبارز هویتی برای مالکان این سرزمین وجود نداشته است. چه رسد به اینکه تاجیکان و دیگر اقوام برادر در منافع ملی تعریف نشده افغانستان جای پای داشته باشند.

زمانی که حاکمیت ملی از مردم گرفته شد، دیگر چیزی به عنوان «منافع ملی» باقی نمی‌ماند. نخستین قربانی هم خود حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور بوده است. چه رسد به «وحدت ملی؟» و «منافع ملی؟» و... روس و انگلیس امیر عبدالرحمان را پس از سال‌ها رقابت سیاسی متفقاً به کرسی قدرت در جغرافیای حایل رسانیدند و بخشی از خاک کشور را در بدل تخت‌نشینی امیر آهینین (!) تصرف کردند، جغرافیای حاکمیتش را تجزیه نمودند و امیر هم بدون هیچ‌گونه دغدغه‌ای سرحدات افغانستان، در واقع، سرحدات انگلیس و روس را پذیرفت. همین‌طور، دیگران آن را به پس‌خانه استراتژیک‌شان تبدیل کردند و عده‌ای از کشورها و قدرت‌ها پایگاه استخباراتی و نظامی خود را در آن تاسیس کردند. در تحت اداره چنین حکومت‌های دست‌نشانده، ما تنها به فروپاشی استقلال و از میان رفتن آزادی رو به رو نبودیم، بلکه عمده‌ترین پیامد آن تجزیه کشور بزرگ خراسان تاریخی بود که این حاکمیت‌ها برای دفاع از سلطه قومی، خاک آن را به حراج گذاشتند.^۱ امیر عبدالرحمان بانی اولین حاکمیت متمرکز در واقع، خاک فروشی را برای حاکمیت افغان یک امر عادی می‌پندارد: «اگر افغان‌ها در برابر روس‌ها نتوانستند بجنگند، افغانستان را به انگلیس خواهند سپرد.»^۲ امیر آهینین و بزدل با چنین تعهداتی کشور را وارد قرن بیستم کرد.

۲. امیر عبدالرحمان، تاج التواریخ، ص. ۵۴۳

۱. سرنوشت تاجیکان، ص. ۷۲۲

تاکتیک‌های ورود سردار عبدالرحمان خان به افغانستان

سردار عبدالرحمان خان که مدتی در سرزمین تاجیکان مهمان‌نواز در سمرقند و بخارا به سر برده بود، توانست با ره‌توشه‌ای از باور و اعتماد دو ابر قدرت زمان و شناخت و مراوده‌های جدید با برخی از چهره‌های پُر نفوذ تاجیک در شمال افغانستان، بقایای امرای بدخشان و درواز شاهان از راه سمتی چاه آب وارد تخار گردید و به دعوت میربابا بیک امیر بدخشان وارد فیض‌آباد شد. امیر عبدالرحمان از طریق دوستی بقایای امرای بدخشان را با شهزاده‌گان درواز، قراتگین، شغنان، راغ، امرای بلخ و قطغن برای ساختار حکومت مرکزی در کابل که بدان توظیف شده بود، پیوند داد. پس از توقف کوتاهی در شهر خان‌آباد مرکز تخارستان، وارد چاریکار مرکز ولایت پروان گردید و با فرستادن نامه‌ای توسط خواهرش شاه بوبوجان به انگلیس‌ها در کابل، خود در چاریکار منتظر هدایت ماند. امیر در یک جمع‌آمد قومی تاجیکان در چاریکار که در آن میرمسجدی خان کوهستانی، میربچه‌خان کوهدامنی و سایر مجاهدین ضد استعمار انگلیس حضور داشتند، از سوی ایشان بحیث پادشاه افغانستان انتخاب گردید و از آنجا وارد کابل شد.^۱ به قول لودویک آدمک افغانستان‌شناس امریکایی، امیر عبدالرحمان با یک‌تن از کنیز دختران میرجهان‌دار شاه امیر بدخشان به نام «لاله بیگم» ازدواج کرد که از آن دو پسر یعنی سردار حبیب‌الله خان و سردار نصرالله خان تولد گردیدند.^۲ قول و قرار عبدالرحمان خان با امرای محلی درواز و بدخشان و معززین شمال آن بود که اگر در تحصیل سلطنت کابل موفق شوند، حکومت را بین خود تقسیم می‌نمایند. شهزاده‌گان بدخشان با استفاده از نفوذ خود در مناطق بدخشان، قطغن و شمال افغانستان زمینه برگشت امیر را به کابل مهیا کردند. پس از آنکه عبدالرحمان خان به کرسی سلطنت کابل رسید، شاه محمود خان دروازی را نزد خود خواست و مقداری پول

۱. قراری که پیش از این توضیح دادیم، عبدالرحمان خان در سمرقند با خانواده‌ی شه محمد سراج‌خان از شاهان پسین درواز که توسط امیر مظفر منغیت امیر بخارا به فرغانه تبعید گردیده بودند، آشنایی حاصل کرده بود. در این زمان شاه ابوالفیض خان پدر محمد ولی خان دروازی و برادرش شاه محمود خان و میرجهان‌دار شاه یکی از امرای بدخشان نیز در سمرقند به حالت تبعید به سر می‌بردند که امیر با آنها مراوده و مناسبات دوستی برقرار کرده بود.

۲. اما برخی منابع بدین باور اند که چون لاله بیگم نازا بود، این شهزاده‌ها از بطن بانو «گلریز» که اهل واخان و کنیز عبدالرحمان خان بود، تولد شده‌اند، اما به نام نواسه‌های میرجهان‌دار شاه معرفی گردیده‌اند.

برایش داد تا خانواده و اقاربش را از سمرقند به کابل انتقال بدهد. کار دیگری که امیر در حق این دوستان دوران تبعیدش کرد، این بود که به کمک روس‌ها و انگلیس‌ها سرزمین موروثی شاهان درواز و بدخشان را که سال‌ها قلمرو حاکمیت مستقل آنها بود، با به رسمیت شناختن رود آمو بحیث مرز رسمی کشورش با امارت بخارا، به دو قسمت «افغانی و روسی» تجزیه نمود.^۱

امیر عبدالرحمان خان که با جمعی از شهزاده‌گان تبعیدی از میران بدخشان، درواز، شغنان و قطغن وارد کابل شده بود، از بدوی ورودش به فکر اصلاحات، تعویض، تضعیف موقعیت‌های سیاسی دوستان خود افتاد. ابتدا حاکم فراری رستاق محمد عمر را با خود آورده و به جای میر باباخان به حکومت رستاق نصب نمود و از روی دیپلوماسی به دل‌جویی میر باباخان پرداخت و به او اجازه داد تا به دیدار خانواده‌اش به فیض‌آباد برود و اگر بتواند قلعه فیض‌آباد را به دست آورد. آنگاه مورد پشتیبانی سردار عبدالرحمان قرار می‌گیرد. میر باباخان بالشکری که جمع کرده بود از طریق کول و دیوری به آتن جلو روی آورد و با مدافعان شهزاده حسن و میر عالم خان با ترفند بازی مقابل گردید.^۲ و میر باباخان نماینده غیرمستقیم عبدالرحمان به قلعه فیض‌آباد دست یافت.^۳ و آن را نیز در اختیار امیر قرار داد.

امیر عبدالرحمان خان موجد افغانستان معاصر (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ م)

امیر عبدالرحمان خان فرزند امیر محمد افضل خان و نواسه امیر دوست محمد خان ملقب به «ضیاء‌الملک والدین» در واقع، موجد دولت افغانستان معاصر می‌باشد. سردار عبدالرحمان خان در سال ۱۸۴۴ م در شهر کابل تولد گردید و به خاطر ماموریت پدرش در ولایت بلخ در شهر مزار شریف دوره نوجوانی خود را سپری کرد. به قول عده‌ای از مورخان او

۱. دکتر صاحب‌نظر مرادی، بدخشان در تاریخ، جلد دوم، ص. ۱۰۳۱.

۲. شهزاده حسن و میر عالم خان حاکم کشم هر دو مصلحت را در فرار دیدند و از مسیرهای بی‌راهه روانه چترال گردیدند.

۳. برهان‌الدین کشککی، رهنمای قطغن و بدخشان، ص. ۲۵۹. ظهورالله ظهوری، شاه محمد ولی خان دروازی،

در جوانی به درس و تعلیم علاقه‌ای نداشت و بیشتر به مشاغل و بازی‌های رزمی کودکانه و فنون حربی مبادرت می‌ورزید. فراگیری این رزمایش‌های کودکانه روحیه نظامی‌گری را در سردار مذکور پرورش داد و در نتیجه، از او انسان سنگ‌دل و قسی‌القلبی به وجود آورد. به گونه‌ای که او همواره شمشیر، تفنگ، و نیزه دست داشته‌اش را بالای حیوانات و حتا غلامان دربار پدرش آزمایش می‌کرد و ظلم و ستم باره‌گی را حدی نبود. به گفته سردار عبدالرحیم خان^۱ یکی از فیودال‌های محلی به حدی ظالم بود که دستور می‌داد سر رعیتی را در حضورش از تن جدا کرده و در آتش بریان کنند. افزون بر آن بسیاری از فیودال‌ها و سران قبایل از انگلیس رشوت می‌گرفتند و علیه ایجاد یک حکومت قوی مرکزی در افغانستان مقاومت می‌کردند.^۲ از اینکه سردار عبدالرحمان خودش از سواد لازم بهره‌مند نبود. از این‌رو، در تعلیم و تربیه مربوطین و همکارانش کوتاهی می‌کرد؛ اما برخلاف عنعنۀ دیرین امرای سدوزایی و بارکزایی تعدد زوجات که در دربار پدر و عموهایش زیاد مروج بود و گراف زنان رسمی و غیررسمی و کنیزها به بیشتر از ده‌ها نفر زن می‌رسیدند، خود از تکرار این عنعنۀ ناپسندیده به‌طور رسمی، احتراز نمود.^۳ پسران وی سردار حبیب‌الله خان (پدر امیر امان‌الله) در ۲ جولای ۱۸۷۴ م در سمرقند متولد گردید.^۴ سردار نصرالله، امین‌الله و محمد عمر در کابل اقامت داشتند و پسر پنجم او غلام علی نام داشت.^۵ زمانی که

۱. سردار محمد رحیم‌خان یکی از اعضای خانواده محمدزایی بود که در سال‌های ۱۹۳۰ به اتحاد شوروی رفت و توسط افراد امنیتی شوروی بازداشت و به اردوگاه‌های سایبیریا در قفقاز تبعید گردید. او چشم‌دیدها و خاطراتش را از زمان عبدالرحمان‌خان تا پایان سلطنت نادرشاه در دفتری تحت عنوان «برگ‌هایی از تاریخ معاصر وطن ما» به زبان روسی نوشته که توسط دانشمند محترم غلام سخی غیرت به زبان فارسی ترجمه شده و در سال ۱۹۸۷ در کابل به چاپ رسیده است.

۲. خاطرات سردار محمد رحیم‌خان، «برگ‌های از تاریخ معاصر وطن ما»، ص. ۵.

۳. امیر پنج پسر داشت، همسر اول امیر دختر یار محمدخان قندهاری بود و از او پسری به نام عبدالله داشت که در طفلی در قندهار وفات کرد. همسر دوم سردار عبدالرحمان خان لاله بیگم دختر میرجهان دارشاه از میران بدخشان بود.

۴. عده‌ای از مورخان مثل فیض محمد کاتب باور دارند که حبیب‌الله خان و برادرش نصرالله خان از بطن کنیزی به دنیا آمده‌اند که از اهل واخان بدخشان بود و «گل‌ریز» نام داشت و برای ملکه خدمت می‌نمود و لاله بیگم، دختر میرجهان دارشاه نازا بود.

۵. مادر غلام علی دختر یکی از روحانیون شهر مزارشریف بود.

عبدالرحمان خان برای سرکوبی شورش پسر عمویش اسحاق خان به مزار شریف رفت، مادر غلام علی را به عقد نکاح در آورد.^۱ اما مادر امین الله پسر سوم عبدالرحمان خان از تاجیک‌های بدخشان چترالی بود.^۲ و مادر محمد عمر (پدر سردار محمد رحیم) حلیمه نام داشت که از نواسه‌های دختری میرواعظ کابلی بود.^۳ نام برده در جهت کاهش فشارهای خانوادگی و عرفی بالای زنان، کارهای انجام داده است. از جمله ازدواج بیوه‌ها را به طور اجباری با اقوام متوفی شوهر (که عنعنۀ قبایل پشتون است) و محرومیت دختران از میراث پدر را که در زمان احمدشاه درانی وضع شده بود، رسماً ملغاً کرد. به هر حال، عبدالرحمان با این اوصاف شخص منضبط، سخت‌کوش و صرفه‌جو بوده است. در یکی از نامه‌های که به خط خودش عنوانی پسرش سردار نصرالله خان در مورد ازدواجش نوشته چنین آمده است: «نور چشمی، یک نکاح کردن باید، نکاح کنید، دیگر معرکه کلان لازم ندارد.»^۴



کتاب «تاج التواریخ» اثری ست که از کارنامه و خاطرات امیر سخن می‌گوید که به سفارش جنرال کاوفمان حاکم روسی ماورالنهر توسط منشی سلطان محمد دبیر امیر نگارش یافته و در لندن به زبان انگلیسی و بعداً در شهرهای مشهد و بمبئی به زبان فارسی دری به چاپ رسیده است. امیر مدتی در بخارا و تاشکند در نزد جنرال کاوفمان حاکم روسی ترکستان به سر برد و در این مدت با شخصیت‌های مهم روسیه در تاشکند و بخارا معرفت حاصل کرده و از این موقعیت خود در برقراری تماس‌های سیاسی غرض

۱. عبدالرحمان خود در کتاب «تاج التواریخ» می‌نویسد: که مادر حبیب‌الله و نصرالله از تبار امیران بدخشان است، اما امیر او (خانم گل‌ریز) را از یک حکمران محلی واخان در بدل ۱۲ طلای بخاری خریده بود. این زن از هر نگاه یک انسان فوق‌العاده شایسته توصیف شده است.
۲. خاطرات سردار عبدالرحیم، ص. ۱۳
۳. قصه‌ها و افسانه‌های در مورد علاقه‌مندی امیر به پسران جوان در بین مردم کابل تا هنوز وجود دارد و یکی از دلایل جلوگیری امیر از تعدد زوجات همین علاقه‌مندی او به پسران خوش صورت خوانده شده است.
۴. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۴۳۵.

دست یافتن به کرسی قدرت افغانستان، استفاده کرد.

در آغاز سلطنت امیر، افغانستان در چنگال ملوک الوافی گرفتار بود.^۱ امیر، با به کارگیری سیاست دو پهلو یعنی بلند کردن شعار جهاد علیه حضور انگلیس ها در کابل توجه مردم را به خود جلب نمود، هم زمان روابط مرموز و پنهانی خود را با انگلیس ها حفظ کرد. نخستین دیدارهای رسمی امیر در کابل با نماینده گان انگلیس مثل رابرتس استوارد و گریفن بود که در این دیدارها از انگلیس ها پول و اسلحه تقاضا کرده بود. هر آنگاهی که به خاطر توحید جزایر قدرت های محلی در هیات یک دولت دارای مرکزیت اقدامی می نمود، عمده ترین تاکیدش بر جمع آوری مالیات بود و این یکی از موارد بروز قیام ها و شورش های محلی قرار می گرفت. بر اساس یادداشت های به نام خود امیر، حداقل سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۳ ق امیر مصروف جنگ های داخلی و ذات البینی که مهم ترین آنها جنگ با هزاره جات و جنگ در بلورستان (نورستان) را در بر می گرفت گردید، او خود نوشته است: «هزاره جات را در سال ۱۸۹۳ م و کافرستان را در سال ۱۸۹۵ م مفتوح نمودم».^۲

قیام قبایل مومند و سرحدات جنوبی، قیام مردم شینوار در سال ۱۸۸۲ م شورش قبایل غلجایی پشتون علیه امتیازات بخشش زمین های قندهار به ابدالیان، شورش های سردار اسحق خان حاکم بلخ در ۱۸۸۸ م شورش مردم هزاره ارزگان و سایر نقاط هزاره جات، جاجی، جدران، قیام مردم پنجشیر، نجراب و بدخشان و خلاصه سرکشی و تمرد هر قوم و مردم کشور در زمان حاکمیت امیر عبدالرحمان خان به وقوع پیوسته اند. باین ملحوظ یکی از کارهای مهم امیر رونق بخشیدن به صنعت توپ و تفنگ سازی در کشور بوده است. امیر باغ تاریخی «علم گنج» را در منطقه پُل آرتل که در زمان شیر علی خان تحت برنامه اسلحه سازی قرار گرفته بود، از میان برداشت و به جایش فابریکه حربی را ساخت. امیر حتا بنیاد کارهای چون تولید برق، باروت سازی، چرم گری و... را بگذاشت و قصرهای

۱. در ولایات بدخشان هنوز بقایای سلسله میریاریک خان حکومت می رانند. در تخار، قندز، بغلان حکام ازبکیه اتالیقی بخارا نفوذی داشتند، در بلخ کسانی در پیوند با منفیت های بخارا حکم می رانند، هرات در زیر مخاصمت قاجاری ها قرار داشت، در هزاره جات بقایای خانواده میرناصر بیک زمام داری می کردند، در قندهار اغتشاش و آشوب سرداران قبایل گوناگون ادامه داشت و اوضاع در تمام کشور آشفته و نا بسامان بود.

ارگ سلطنتی (قصر ارگ، قصر دل‌گشا، کوتی باغچه، قصر ستور وزارت خارجه، قصر باغ بالا، قصر آرشیف ملی، قصر چهلستون، قصر صدارت، برج شهرآرا) و غیره را ساخت.^۱ که دست‌آورد مهمی بوده‌اند.

سیمای مستبدانه امیر در سرکوب جنبش‌های مردمی در مناطق مختلف کشور و تفرقه‌اندازی میان اقوام افغانستان در برگ‌های از تاریخ معاصر افغانستان به خوبی نمودار است. امیر پس از سرکوب هزاره جات به سردار عبدالقدوس خان در بامیان فرمان داد تا شماری از دختران خوب روی هزاره را به عنوان کنیز برای او بفرستد و حتا او فرمان داد که هزاره‌ها می‌توانند دختران و پسران خود را به کارمندان دولت او در بدل گندم و جو بفروشند.^۲ میرمحمد صدیق فرهنگ با بررسی کارنامه‌های امیر تعریفی را که از امیرارایه کرده این‌ست: «مستبد و با کفایت». و اضافه کرده است که امیر افغانستان را دوباره متحد کرد. مگر این متحد کردن نه بر اساس واگذاری حق مردم و خدمت به آنها، بلکه بر اثر فشار و استبداد ظالمانه و بیعت گرفتن از مردم بود. در زمان امیر مالیات به صورت جدی و با سخت‌گیری در مناطقی که تازه به حلقه دولت مرکزی پیوند می‌یافتند، رایج گردید. «هر ملا و هر رهبر قوم و قبیله خود را پادشاه مستقلی می‌دانست. در طول دو صد سال گذشته، آزادی و استقلال بسیاری از این ملاها هیچ‌گاه خدشه دار نشده بود. میرهای محلی و خان‌های غلزایی همیشه قوی‌تر از امیر و پادشاه بودند.»^۳ با اینکه امیر برای سرکوب این امرای محلی و قیام‌های سرکشانه مردمی جوی باری از خون به راه انداخت. بدین ترتیب، امیر پس از مرگ خویش برای جانشین و فرزندش امیر حبیب‌الله خان، سپاه قوی و حکومت نیرومندی به جا گذاشت.^۴

امیر در قسمت مرزبندی کشور متبوعش به طور جابانه و تحمیلی اراده انگلیس را پذیرفت و کشوری را که شامل قلمرو سیاسی خود نمود، برای مردم افغانستان سخت مزاحم و زیان‌بار تمام شد.

۱. دکتر صاحب‌نظر مرادی، کابل در گذرگاه تاریخ، ص. ۱۲۸

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران، ص ۴۴۵

۳. امیرعبدالرحمان، تاج التواریخ، یا پندنامه دنیا و دین (munshi life of abdurrahman 1 p217 london 1900)

۴. ظاهرطنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۱

امیر عبدالرحمان خان مجری بحران سرحدات

مسأله مرزهای افغانستان، تا زمان سلطنت امیر عبدالرحمان خان با وجود تماس‌ها و مذاکرات قبلی امرای افغانستان، به خصوص امیر شیر علی خان و دوست محمد خان با مقامات روسی مستقر در ماورالنهر و انگلیسی در شبه قاره هند و راه اندازی سیاست‌های پیش قدمی به طور رسمی و مشخص حل نشده بود. مرزهای کشور تا این وقت بین افغانستان و همسایه‌گان با استفاده از عوارض جغرافیایی مثل کوه و دریا به صورت توافقات شفاهی با هند برتانوی و مستملکات روسیه تفاهم شده بودند. امیر در قسمت مشخص کردن مرزها با کشورهای همسایه دچار دست‌پاچه‌گی‌های سیاسی گردید و با موضع‌گیری‌های ضعیف و دفع‌الوقت در قبال مسایل مهم توجه و دقت لازم نشان نداد و درد و داغ‌های ناشی از خصومت‌های سرحدی با همسایه‌گان را بر دورنمای هستی اجتماعی و سیاسی نسل‌های بعدی افغانستان ظالمانه تحمیل کرد.

حل سرسری مسأله سرحدات بی‌توجه به گذشته و آینده کشور در روابط دولت‌های بعدی با همسایه‌گان، به خصوص با همسایه جنوبی پاکستان پس از تجزیه هند در سال ۱۹۴۷ م نیز به سلسله تعهدات امیر عبدالرحمان خان از سوی اعقابش ادامه یافت و به زخم خونین سیاسی و عامل تنش‌های منطقه‌ای در نیمه دوم قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم مبدل گردید.

موافقت‌نامه امیر عبدالرحمان و سرماز تیمر دیورند

انگلیس‌ها در ادامه بحران‌سازی‌های شان در افغانستان، در سال ۱۸۸۲ م برای ترسانیدن امیر عبدالرحمان خان سپاه بزرگی به استقامت سرحدات جنوبی افغانستان سوق کرده و هم‌یادداشتی را به امیر فرستادند، تا یک فرقه انگلیسی را تحت قیادت جنرال رابرتس در جلال‌آباد بپذیرد. امیر خود لشکری در حدود یک صد هزار عسکر را در حالت آماده باش قرار داد و این سربازان داوطلبانه حاضر به جهاد در برابر انگلیس‌ها شدند؛ اما عبدالحی حبیبی این کار امیر را به باد انتقاد گرفته و آن را کارنامه سیاه امیر خوانده است و بدین باور است که امیر عبدالرحمان امضای توافقات دیورند را از دست آورده‌های زمان سلطنت خود و موجب خوش‌بختی خویش دانسته و این معاهدات را بدون هیچ نوع جبر و اکراه

امضا نموده است.^۱ انگلیس‌ها پیش از امضای معاهده سرحدات افغانستان با کشورهای همسایه دست به اجرای مانورهای ذیل زدند:

اسلحه خریداری کرده افغانستان از اروپا را در بنادر هند متوقف می‌سازند. با اجرای نمایشات نظامی در امتداد سرحدات، تهدید نامه‌های هم به کابل فرستادند. در میان قبایل سرحدی چند دسته‌گی و عمدتاً توافق به سود خود را به وجود آوردند، با حمایت از قبایل آن سوی سرحد به تطمیع سران قبایل پرداختند. تأییداتی از سران قبایل و مردم در آن طرف دیورند تهیه کرده و به روسای قبایل رشوه‌های دو چند را وعده کردند. در همین اوضاع هیات انگلیسی تحت ریاست سرمارتیمر دیورند با ترکیب ۱۵ نفر از راه دره خیبر و بگرامی وارد کابل شده و در قصر چهلستون جا به جا گردیدند و به مدت چهل روز در کابل باقی ماندند. پیشنهاد آنها چنین بود: «یا عهدنامه مرتبه انگلیس و نقشه مدونه آن را امضا یا مناسبات طرفین قطع، یعنی جنگ آغاز می‌شود. راه سومی وجود ندارد.» امیر بزدل معاهده و نقشه‌ای را که در لندن نوشته شده و در هندوستان به صورت تحت‌اللفظی ترجمه گردیده بود، امضا و مسولیت بزرگ تاریخی را که تا امروز مردم افغانستان در آتش آن می‌سوزند، به عهده گرفت.

بعد از امضای معاهده دیورند، مجلسی از اراکین دولت تشکیل و مردم را گویا در جریان رویدادها قرار داد و بیانیه‌های فرمایشی گویا تأییدی هم از آنها گرفت و به نام تأیید مردم بیانیه‌ای را با آب و تاب در همان مجلس قرائت کردند. چون می‌دانست ظلم و بیعدالتی که در حق مردم افغانستان کرده بود، علاوه بر جهاد در مقابل انگلیس، او را نیز سرنگون خواهند نمود.^۲ موافقت‌نامه دیورند در ۱۲ نوامبر سال ۱۸۹۳ م بین هنری مارتیمر دیورند وزیر خارجه دولت بریتانیا برای هندوستان و امیر عبدالرحمان خان به نام سرحد شرقی و جنوبی از واخان و پامیر در شمال شرق تا کوه خواجه عمران و در جنوب با هند (پاکستان) از کوه‌های پامیر تا سرحد ایران به امضا رسید. به موجب این موافقت‌نامه امیر از ادعای افغانستان بر مناطقی پشتون‌نشین مثل وزیرستان، دیره جات، چمن در شمال غرب

۱. عبدالحی حبیبی، تجزیه شاهنشاهی افغان، ص. ۱۰.

۲. غلام محمد محمدی، بررسی تاریخی خط دیورند... ص ۲۹

هندوستان و مناطق تاجیک‌نشین مثل سوات، باجور، چترال، گنجوت، گلگیت صرف نظر کرد و در مقابل تصدیق انگلستان در مورد اینکه دره کُتر تا اسمار و علاقه برمل جزوی خاک افغانستان باشد.^۱ پس از امضای موافقت‌نامه دیورند، به‌ویژه پس از تشکیل دولت پاکستان (۱۹۴۷م) علی‌رغم اینکه در افغانستان پنج پادشاه از قوم محمدزایی یکی به دنبال دیگری، خط دیورند را به رسمیت شناخته‌اند، اما تلاش‌های بی‌ثمر محافل و گروه‌های خاص عظمت طلب چه در حلقه‌های دولتی و چه خارج از آن بر این بوده است که پس از گذشت یک قرن مفردات این معاهده قابل تجدید نظر است، اما هیچ‌گامی چنین سندی را برای آگاهی مردم افغانستان در رسانه‌های داخلی به نشر نرسانیده‌اند. دقیقاً معلوم است که اصلاً چنین سندی در آرشیف‌های افغانستان وجود ندارد. باید اذعان کرد که نه تنها بر اثر معاهدات سرحدی در مورد مرز دیورند در جنوب بین پشتون‌های دو طرف سرحد، بلکه از پنج‌ده و دره ذولفقار گرفته تا واخان و پامیر شیرازۀ حیات تنگاتنگ خانواده‌ها، اقوام، زبان، فرهنگ و تاریخ مشترک ساکنان دو طرف مرزها چون تاجیک‌ها، اوزبک‌ها و ترکمن‌ها نیز بی‌رحمانه قطع شده است. در این مرزبندی‌های عوام‌فریبانه مناطقی به نام‌های پامیر، واخان، اشکاشم، شغنان، درواز، فرخار (بدخشان) در دو ساحل رود آمو از هم جدا شدند که از لحاظ صورت‌بندی اجتماعی، رسم و رواج‌ها، فولکلور، لهجه‌های گویشی و مذهبی هیچ‌گونه مشخصه جداگانه‌ای آنها را از هم دیگر متمایز نمی‌سازد. این مرزبندی‌ها اقوام تاجیک، پامیری، اوزبک، قرغیز و ترکمن را به شکل فاجعه‌باری مثل پشتون‌های دو طرف خط دیورند، از هم جدا نمود. با این عقب‌گرد بزدلانه امیر رابطه اقوام افغانستان از جمله تاجیکان با حوزه‌های زبان فارسی، مردمان هم‌زبان فارس و تاجیک در بیرون از مرزهای دیورند و سلسبری به صورت فاجعه‌باری منقطع گردید.

حال ببینیم که در سال ۱۸۰۳ م مصادف به دوره پادشاهی شاه محمود سدوزایی ولایت خراسان در غرب افغانستان در نتیجه تحولات ناپایدار به دست دولت قاجاری ایران افتاد و باقی ماند. قلعه اتک در سال ۱۸۱۲ م ولایت ملتان در سال ۱۸۱۸ م، ولایت کشمیر در سال ۱۸۱۹ م و دیره غازی خان و دیره اسماعیل خان در سال ۱۹۲۱ م ولایت پشاور در سال

۱۸۲۱ م ایالت پنجاب در سال ۱۸۴۳ م به دست دولت رنجیت سنگهه و استعمار انگلیس افتاد. ولایات بلوچستان بین سال‌های ۱۸۵۴ - ۱۸۷۶ م به تصرف انگلیس‌ها و ولایت مرو و خان‌نشین‌های آسیای میانه [۱۹۲۰ - ۱۹۲۹ م] به اشغال روس‌های تزاری درآمدند.^۱ براساس معاهده دیورند مناطق چترال، باجور، سوات، ارنوی، وزیر، داورچاکی، چمن و مناطق کوچک دیگر به انگلیس‌ها داده شد. این مناطق برای اولین بار از یک پیکر جغرافیایی جدا نشده‌اند، بلکه طی مدت ۹۰ سال پیش از مربندی دیورند بر اثر لشکرکشی‌های شاهان منطقه ۱۱ بار از قلمرو خراسان جدا و باز یک جا شده‌اند. پشاور در نتیجه خیانت تاریخی سردار سلطان محمدخان طلائی از پیکر افغانستان جدا گردید. بر اثر همین تبه‌کاری سردار بود که امیر دوست محمدخان گفته بود: «موجودیت سلطان محمدخان در پشاور از حکومت سیکه بر من مضرت‌تر است.» حال «از لحاظ قانون بین‌الملل، این ادعای افغانستان، نه در چوکات قانون و عرف بین‌المللی، نه در محدوده دکترین و رویه قضا و حقوق بین‌الدول می‌گنجد. افغانستان در این سیاست (پس گرفتن مناطق ماورای دیورند) تنها و فاقد اسناد حقوقی مانده است. در عین زمان، هیچ کشور همسایه و منطقه موضع افغانستان را در قبال مناطق از دست رفته و سرحدات پذیرفته شده تأیید نمی‌کنند.

در این حال، دنبال کردن تنها قضیه سرحدات در جنوب با پاکستان و مسأله پیوند زدن سرنوشت قبایل پشتون، ساکنان کشور را در سایر نقاط مرزی در شمال و شمال شرق تحریک کرده و در نتیجه، موجب روی‌گردانی آنها از دولت‌ها و ضعف روحیه هم‌بستگی ملی در میان اقوام افغانستان گردیده است. در همین حال، اگر پشتون‌های پاکستان و افغانستان، بلوچ‌های ایران-افغانستان و پاکستان، تاجیک‌های افغانستان-تاجیکستان، ازبیکستان و ایران، ازبیک‌ها و ترکمن‌های افغانستان و آسیای میانه یک جا شده و ساختارهای سیاسی را مبتنی بر ایجاد دولت بر پایه مشترکات زبانی، دینی و فرهنگی خود مطرح کنند، دیده می‌شود که در این صورت با تجزیه چندین کشور، چندین کشور جدید دیگر در منطقه شکل خواهد گرفت که علاوه بر تردیدهایی در مورد آمدن‌های اتنیکی برای ساختار سیاسی ملی یا عکس آن، صلح و ثبات منطقه را برهم زده و بازم با

۱. عزیزپور عید محمد، عدم شناسایی خط دیورند و عواقب آن، انترنت سایت آرایی ۲۰۰۶/۳/۱۵

توجه به منافع جداگانه چند قرنۀ اخیر اقوام مماثل در کشور و همسایه‌گان، این منافع در ساختارهای جدید به صورت عادلانه رعایت نگردیده و حقوق همه‌جانبه به ایشان واگذار نخواهد شد. زیرا این جزیره‌های فرهنگی و اتنیکی از یک تا بیشتر از دو قرن گذشته با مقداری تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بین گروه‌های اجتماعی مماثل متحول گردید و تمایل این گروه‌ها را نسبت به اقوام داخل جغرافیای سیاسی کنونی بیشتر ترغیب کرده است. در صورتی که مشکل فزون‌خواهی، برتری‌جویی قومی، حذف تاریخ و فرهنگ‌های قومی و بی‌عدالتی اجتماعی و سیاسی در دستور کار دولت‌ها نباشد، مشکل هم‌بستگی این گروه‌های اجتماعی را تهدید نخواهد کرد. مسالۀ داغ تاریخی زمان امیر عبدالرحمان خان در افغانستان با مرزبندی‌های غیرطبیعی و ظالمانۀ دیورند (بیشتر از دو هزار کیلومتر) با انگلیس و معاهدۀ سالسبری (به طول ۱۴۰۰ کیلومتر) به اتفاق انگلیس و روسیه تزاری و بعداً نظام بلشویکی کمونیستی، از آن روز تا حال پیوسته خون مردم ما را می‌ریزند. بر اساس این سرحد بندی‌های خصمانه تقسیم و تجزیه تاجیک‌ها، پشتون‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها و دیگران به بخش‌های درون مرزی و برون مرزی بین افغانستان با همسایه‌گان خود از تراژدی تاریخ یک صد سال اخیر در کشور ما گردیده است.

این چنین معاهدۀ سرحدی با ایران با واگذاری همیشگی خراسان از بدنه کشور نهایتاً از خیانت‌های بزدلانه و آشکار امیر عبدالرحمان به شمار می‌رود.^۱ این سرحد بندی دو برادر هم‌زبان و هم‌دین و هم‌فرهنگ را چون دو شهروند دو قارۀ جهان از حق مرادۀ اجتماعی و فرهنگی مشترک‌شان در یک صد سال (قرن بیستم) محروم کرده است. از این رو، کشور ما نه تنها مشکل سرحدی با پاکستان دارد، بلکه تمایل هم‌پیوندی زبان، مذهب و خون‌شریکی مردمان شمال با همسایه‌گان مماثل‌شان در آسیای میانه چون پشتون‌های مرز دیورند به سان مجمری در سینۀ آنان می‌سوزد.

با تقسیمات سال ۱۸۸۵ م به اشتراک دیورند و سالسبری کشوری به نام «افغانستان» با

۱. بر اثر این معاهدات نه تنها پشتون‌ها در بین افغانستان و پاکستان تجزیه شده‌اند، بلکه تاجیک‌ها، اوزبک‌ها و ترکمن‌ها نیز به گونه‌ی جان‌گذاری در دو طرف دریای آمو به صورت خانوار از هم‌دیگر جدا شده‌اند و سال‌های زیادی یعنی هفتاد و چهار سال در تداوم حکومت شوروی برادران جدا شده روی یک‌دیگر را ندیده‌اند و حتا نسبت به مسایل فرهنگی و زبانی هیچ‌گونه اطلاعی از هم‌دیگر نداشته‌اند.

توافق هر دو جانب، تحت قیادت امیر عبدالرحمان خان قرار گرفت و از بدنه واحد مجزا گردید تا در این سرزمین جغرافیای مصلحتی این دو ابر قدرت و کشور اقلیت‌های قومی را به نام جغرافیای حایل بین مرزهای قبول شده خود بسازند. ماجراهایی که در این دوره در کشور به وقوع پیوسته‌اند بسیار تلخ و تکان‌دهنده هستند، با اینکه امیر عبدالرحمان خان از شمال کشور وارد پایتخت گردید^۱ و میرمسجدی خان کوهستانی و میربچه خان کوه‌دانی کمرش را برای پادشاهی افغانستان بستند و باز وارد کابل شد. با آن‌هم مردم تاجیک و غیرپشتون را در حکومت خود جای و حقوقی نداد و حتا علیه هزاره‌ها و نورستانی‌ها هر چه در توان داشت دریغ نکرد و شمار زیادی از زن و مرد آنها را به کنیزی و غلامی به بازار برده فروشی کشاند.

با براندازی مشارکت سیاسی و نفی جایگاه فرهنگی تاجیکان به تاکید و توالی مراجع استعماری، کشور را نه تنها از کاروان رشد تمدن و فرهنگ در بین کشورهای همسایه و منطقه به صورت جان‌گذاری به عقب کشید، بلکه نخستین بذریعی اعتمادی قومی را با توجه خاص به ناقلین و کوچیان قبایل آن سوی مرزها در مناسبات سیاسی اقوام موجود در افغانستان جدید التاسیس تعبیه کرد. با توجه به این‌گونه بغاوت‌ها مردم قندهار امیر عبدالرحمان را «تور امیر» خواندند. اینها همه عواملی‌اند که منجر به نبود وحدت فکری در بین حلقات سیاسی، قومی و عدم هم‌بستگی ملی، مایه‌ای برای نفاق، عقب‌ماندگی قرون وسطایی و انواع مظاهر ظلم و بی‌عدالتی اجتماعی در کشور گردیده و افغانستان را بر خلاف کشورهای همسایه و هم‌فرهنگ ما از کاروان تمدن معاصر و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام به شدت عقب‌رانده است. باین، مساله تجزیه جغرافیای فرهنگی و تاریخی منطقه که در آن دین اسلام و زبان فارسی به مثابه رمز انسجام و هم‌گرایی تمام ساکنان آسیای مرکزی، از بخارا تا هند و از کاشغر تا ترکیه عثمانی در طول دوره اسلامی می‌گردید، طی رقابت‌های پیش‌قدمی در قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم بین روسیه تزاری و کمپنی‌های شرق الهند و بعداً در اصلاحات دولت‌سازی شوروی‌ها در آسیای میانه ادامه یافت که در

۱. و با اینکه توسط بزرگان و امرای امارت‌های محلی بدخشان، درواز، قطفن و بلخ حمایت گردید و در چاریکار توسط مجاهدین ملی در راس میرمسجدی خان و میربچه خان مورد حمایت قرار گرفت.

نتیجه برنامه‌های استعماری در شمال و شرق و جنوب بخش‌های از جغرافیای فرهنگی و تاریخی این سرزمین را قیچی زد.^۱

خشت اول

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

امیر عبدالرحمان خان در آن زمان (۱۸۸۰م) که به لزوم تاسیس یک دولت وسیع‌البنیاد به مفهوم معاصر آن به اشتراک همه اقوام کشور پی می‌برد، می‌بایست با تصمیم‌گیری درست در ساختار دولت متناسب با ساختار اجتماعی افغانستان به صلح و آرامش، هم‌دیگرپذیری و رعایت اصول و زیر بناهای کشورسازی متصل می‌گردید و بر این بنای تازه سنگ بنای درست بر بنیاد صداقت و حقوق شهروندی همه اقوام کشور گذاشته می‌شد، اما قضیه بر عکس در تحت رهنمودهای همان دولتی نعمت‌پیشین ادامه یافت و سلطنت توافقی ابرقدرت‌ها بازهم متشکل از کنفدراسیونی چند از قبایل پشتون گردید که آنها برای به دست گرفتن امتیازات حکومتی از دوره سدوزاییان تا بارکزیاییان حدود یک ونیم سده بر روی هم‌دیگر منجنیق و شمشیر کشیدند و کشور را رنج و عذاب دادند. چون که خشت نخست بر تهداب این بنا کج گذاشته شده بود که این ساختار تاهنوز به صورت کج و معوج در میان بحران‌های خون‌افشان پیش می‌رود. گناه تاریخی عبدالرحمان خان در قبال سرنوشت اقوام گوناگون افغانستان تنها با ارتکاب جرم جداسازی اقوام از زبان و تبارهای مماثل‌شان در کشورهای همسایه ختم نمی‌شود، چون او بحیث مؤسس دولت افغانستان فارمول‌های نادرست قبیله‌محوری را در ساختار دولت و فرهنگ سیاسی افغانستان وضع کرد که با گذشت زمان تب تعصب و خود برتری‌ینی اسلافش در میزان الحراره سیاست و فرهنگ همواره رو به صعود بوده است.

چون امیر کشور افغانستان را شکل و مضمون سیاسی داده بود، به تمثیل اجتماعی ساکنان افغان در جغرافیای سلطنتش نیز متوجه گردیده بود. از این رو، می‌بایست مقداری

۱. پس از جنگ‌های طولانی استعماریون شمال و جنوب، حالا با اریکه‌نشینی عبدالرحمان خان با تفاهم هر دو ابرقدرت نوبت به هسته مرکزی این جغرافیای فرهنگی رسیده بود که در آن زبان فارسی در مهد تولد خودش در خراسان دچار همان توطئه‌های بزدلانه و بغض و تعصبات فرهنگی گردید که هم‌زمان حلقات پان‌ترکیستی به حمایت روس‌ها در فرار دادن عمل می‌کردند.

از چهره‌های اتنیکی افغان را از آن سوی مرزها به قلمرو سلطنتش به عاریت می‌گرفت. به خاطر در آوردن این نیت خود از قوه به فعل بیشتر به ادامه برنامه توردید و تکثیر ناقلین در بین ساکنان بومی خراسان پرداخت. بنا به نوشته کنیازوف، در سال ۱۸۸۴ م از نواحی دور و اطراف کابل ۳۰۰۰ خانوار به ولایت فاریاب و ۱۳۰۰ خانوار از قبایل کوچی اسحاق‌زی به نواحی مرزی بادغیس منتقل شدند. در سال ۱۸۸۵ م در بلخ ۸۰۰ خانوار و در ۱۸۹۰ م در سرزمین‌های چهارایماق (تاجیک) در شمال قریب ۴۰۰۰ خانوار قبایل پشتون در زمین‌های آبی و حاصل‌خیز اسکان یافتند.^۱ به باور داکتر پولیاک، افغانستان شناس روس: «افغانستان یک دولت چندین قومی است که در آن بیش از ۲۰ قوم و ده‌ها قبیلهٔ مختلف زنده‌گی دارند. چنین تنوع و رنگارنگی قومی نشان می‌دهد که این آب و خاک بارها مورد یورش و اشغال بیگانگان قرار گرفته و یا گذرگاه مردمان مختلفی بوده است. باشنده‌گان اصلی و بومی آن غالباً توسط اشغال‌گران از مسکن خود بی‌جا گردیده و به عوض آنها استیلاگران و غاصبان محلات بودوباش آنها متوطن و جایگزین شده‌اند. عامل عمده و اساسی که باعث تغییر در ترکیب قومی کشور گردیده، پایان شدن قبیله‌های کوچی افغان از مرزهای دامنه کوه‌های سلیمان و تورید کوچیان افغان از هند است. از شروع سدهٔ ۱۵ قبیله‌های افغان به تصاحب و غصب سرزمین‌های اقوام ساکن غیر افغان و همسایه‌های خود آغاز کرده و این پروسه به‌ویژه پس از تشکیل دولت مستقل قبایل افغان در سال ۱۷۴۷ م به شدت ادامه یافته است... با تشکیل دولت افغانان جریان اشغال و تصاحب زمین‌های دیگران بیشتر از پیش شکل و رنگ سازمان یافته به خود می‌گیرد. پس از آن، افغانان شروع به غصب زمین‌های تاجیکان، اوزبکان، ترکمنان، هزاره‌گان و سایر مردمان و اقوام آسیای میانه کردند.^۲

احمدخان ابدالی شهزاده‌نشینان تاجیک، اوزبک را که در ساحل چپ رود آمو موقعیت و اسکان داشتند، اشغال می‌کند. با وجود آنکه اوزبکان و تاجیکان در برابر اشغال‌گران

۱. کنیازوف، به نقل از هویت و اقتدار تاجیکان، ص. ۳۸.

۲. شهزاده‌نشینان تاجیک و اوزبک درب‌لخ، بدخشان، درواز، شغان، قندوز، مزار، اندخوی، شبرغان، آقچه، میمنه و غیره که اکنون در تشکیل دولت افغانی جبراً پیوند داده شده‌اند، در آن وقت به اندازه‌های متفاوت وابسته به امارت بخارا بودند.

افغان ایستاده‌گی می‌نمودند، اما تلاش آنها به دلیل پراکنده‌گی و از هم‌گسیختگی به پیروزی نمی‌انجامید. تا اینکه امیر عبدالرحمان با مساعدت و زیرنظر مستقیم استعمارگران انگلیس سلطهٔ خویش را به گونه‌ای کامل در ساحل چپ دریای آمو قطعی می‌سازد... به این ترتیب، در زمان نسبتاً کوتاه افغانان از مرزهای کوه‌های سلیمان به سوی شرق تا هند و به جانب شمال تا دریای آمو رسیدند. نبرد و جنگ افغانان به خاطر به چنگ آوردن زمین نه تنها با مردمان غیرافغان مانند تاجیکان، ازبیکان، هزاره‌گان، ترکمنان و غیره، بلکه با قبیله‌های دیگر افغان نیز در می‌گرفت. در جریان اشغال و کوچیدن، قبایل قوی‌تر زمین‌های بهتر را از آن خود می‌کردند و قبیله‌های ضعیف‌تر از خود را یا می‌رانند و یا مطیع و فرمان‌بردار خود می‌ساختند. به گونهٔ مثال، دلزاک‌ها به صورت کامل از وادی پشاور به سوی کرانه‌های چپ هند رانده شده و همین سرنوشته دچار قبیله‌های لودی، پزانگی، سوری و سروانی‌ها گردید. قبیلهٔ منگل از دشت‌های بنو به زور توسط قبایل پُر زور دیگر به ساحات کم حاصل قسمت‌های بالایی وادی کرم و زرمت متواری شدند.^۱ دانشمند دیگر سعدی زاده رقمی از نقل و انتقال کوچی‌های افغان را در زمان سلطنت امیر عبدالرحمان خان به گونهٔ ذیل ارایه نموده است: «امیر عبدالرحمان خان به اجبار ده‌ها هزار افغان را از جنوب مملکت به نواحی مرکزی و شمال آن کوچانیده است. در سال ۱۸۸۴ م از نواحی اطراف کابل به استان میمنه ۳۰۰۰ خانوار افغانی را منتقل نموده و از قندهار و سبزواری به ناحیه قلعه نو (بادغیس)، ۱۲۰۰ خانوار کوچانیده می‌شوند. در ۱۸۸۵ م از افغانستان جنوبی به استان بلخ ۸۰۰ خانواده افغانی به طور اجباری کوچانیده می‌شوند. در همین سال، از جنوب به افغانستان شمالی و ناحیه کوهستان ۴۰۰۰ خانوار افغانی را انتقال می‌دهد. در ۱۸۸۶ م از افغانستان جنوبی به استان قندز ۲۰۰ خانوار افغان به طور اجباری کوچانیده می‌شود. در سال ۱۸۹۶ م به تعداد ۱۲۰۰۰ خانواده افغانی به نواحی سرحد افغانستان و بخارا کوچانیده می‌شوند. طبق اطلاعات ناقص در آخر سدهٔ ۱۹ و ابتدای سدهٔ ۲۰ تنها در نواحی اندخوی، آقچه، شبرغان و سرپل ۶۲۰۰ خانوادهٔ افغان انتقال می‌شوند. همهٔ این ناقلین پشتون به رهنمود و حمایت دولت از دهقانان تاجیک و اوزبک

۱. پولیاک (۱۹۶۴) به نقل از اپارسینا (اپارسین)، هویت و اقتدار تاجیکان، ص. ۳۴.

زمین‌های شان را گرفته و خود صاحب آن می‌شوند. ناقلین افغان برای مدت ۱۲ سال از دادن مالیات به دولت آزاد بودند.^۱

پروفیسور حق نظر نظروف می‌نگارد که: «از جور و ستم حکومت داران افغان سال ۱۸۹۲ م ۴۰۰۰۰ اهالی میمنه، ۱۶۰۰۰ و یرزابی (درزابی) و گزویانی‌ها ۱۳۰۰۰ چخگرانی (چغچرانی) و ۱۲۰۰۰ اهالی سرپیل از شر کوچیان به ستوه آمده و به نام امیر بخارا و والی ترکستان روسی عریضه نموده، التماس کرده بودند که آنها را به هیات (قلمرو) بخارا یا روسیه قبول نمایند...^۲ سال ۱۸۸۹ م امیر در بین مردم کوهستان کابل، نجراب، تگاب، لغمان، جلال‌آباد و نواحی آن چون مردمان خوگیانی و غیره چنین اشتهاارات پهن نموده که: «هر که از مردم مواضع مذکور بی‌زمین و کم ملک باشد، با عیال و اطفالش تواما نقل مکان کرده، راه ولایت قطغن برگردد، تا در آنجا به اندازه کفاف زمین تقوا از دولت یافته، تا چهار سال خود را از جمیع تکلیف باج و خراج معاف دانسته...» سال ۱۸۸۶ م امیر مهاجرت ۱۳۶۳ خانوار از مردم کوچی درانی را به مرغاب و بادغیس تشویق نموده... بعد از سرکوب کردن شورش غلزایی‌ها ۲۵۰۰۰ هزار خانوار غلزایی‌ها به طرف مرغاب کوچانیده شده ۱۰۰۰۰ خانواده غلزایی به شمال هندوکش مهاجر کرده... پس از سرکوبی شورش هزاره‌ها ۱۲۰۰۰ خانواده درانی ۵۰۰۰۰ خانواده غلزایی و ۲۵۰۰۰ خانواده وردکی در هزاره‌جات جای‌گیر کرده شده... سال ۱۸۹۷ م امیر خواست که ۲۵۰۰۰ خانواده وردکی‌ها را به شمال افغانستان مهاجر نماید و آنها در این زمینه قیام کردند.^۳

فوکلسنگ در حالی که مسأله نقل و انتقال کوچی‌ها را به مناطق زمین‌دار شمال تایید می‌کند، خود می‌افزاید که «در طول تاریخ اقوام مختلفی از طرف غرب، شرق و جنوب و شمال با سرزمین افغانستان کنونی آمده و ساکن شده‌اند. در یک مطالعه جدید حدود ۵۵ قوم یا تبار در افغانستان زنده‌گی می‌کنند. تمام آنها را می‌توان از نگاه زبانی به طور تخمینی به ایرانی‌ها (به ویژه بلوچ‌ها، پشتون‌ها و تاجیک‌ها) و ترک‌ها (عمدتاً ترکمن و اوزبک) تقسیم کرد؛ اما باید توجه داشت که زبان نمی‌تواند به صورت دایمی یک مشخصه تباری باشد.

۱. سعدی زاده، همان اثر، ص. ۳۵

۲. پروفیسور حق نظر نظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان

۳. پروفیسور حق نظر نظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان و هویت و اقتدار تاجیکان، ص. ۳۶

طور مثال، هزاره‌های افغانستان مرکزی امروز به زبان فارسی یا دری صحبت می‌کنند، در حالی که به طور آشکار دارای منشای ترکی-مغولی اند.^۱ این پروسه از زمان امیرعبدالرحمان تا اعقاب وی به شدت ادامه یافته است.

در سال ۱۹۳۰ م در دوره سلطنت نادرشاه بسیاری از روستاهای قندز و خان‌آباد که در آنها تاجیک‌ها و ازبیک‌ها می‌زیستند، به دهکده‌های پشتون‌نشین تبدیل شدند. عین نقشه در سایر نقاط قطعن، تاشقرغان، ایبک و خواجه نهر و نیز تطبیق گردید... سال‌های ۱۹۳۹ - ۱۹۵۹ م در قطعن، مزار شریف و میمنه بیش از ۶۰۰۰ خانوار شینواری، صافی، منگل و غیره مسکن‌گزین شدند. بایست اذعان کرد که سیاست اسکان ناقلین در یک کشور گامی به پیش است، اما در افغانستان فاقد همه اصل‌ها و میثاق‌های شهروندی بود و در آن زمان اهداف خاصی را تعقیب می‌کرد. نخست اینکه گذار کوچی‌ها از زنده‌گی متحرک و ناپایدار به حیات مسکن‌گزینی و ثابت که تحولی رو به انکشاف در زنده‌گی قبایل شمرده می‌شد، دوم و مهم‌تر اینکه امیران کابل می‌خواستند، حاکمیت خود را از طریق ناقلین هم‌تبار خود در مناطق شمال و در بین اقوام بومی ترک و تاجیک ترویج و استحکام کنند. به عبارت دیگر، روند افغان‌سازی کشور به صورت خشن و جدی ادامه می‌یافت. ناقلین جدید الاسکان در کنار به دست آوردن زمین‌های مفت و رایگان دارای امتیازات سیاسی و اقتصادی نیز بودند. مثلاً معافیت از پرداخت عوارض مالیاتی، حصول سند ملکیت زمین (قباله شرعی) و کمک‌های جنسی و نقدی دیگر. در اصل اسکان ناقلین به منظور ادغام و استحالت اهالی غیرافغان به صورت کُل به کار برده می‌شد. به گونه نمونه بخشی از اهالی تاجیک وادی ننگرهار و دره کُور و سرخ رود و تعدادی از گروه‌های دیگر تاجیک تبار مثل دهگان، اورمرو... در نتیجه روند افغان‌سازی به تدریج زبان اصلی خود را از دست داده و حتا گاهی نام قبایل پشتون دور و اطراف خود را اختیار کردند.

البته نقل و انتقال انسان‌های محتاج و درمانده در سرزمین تاریخی‌شان و حتا در نظام‌های نو بنیاد تفاهم شده و در پرتو اصل‌های حقوق بشری جای سوال ندارد، اما مهاجرت دادن‌های عمدی نام‌برده آبادی زمین‌های لامزروع را هم در پی نداشته است، بلکه مهاجران در حمایت مراکز قدرت‌های محلی حکومتی زمین‌های آباد شده را با

ضرب و شتم مالکان اصلی آنها به ملکیت بی چون و چرای خود در می آوردند. این در حالی بود که بیشترین سکنه بومی در بدخشان، پنجشیر و دامنه های کوه هندوکش، پامیر و بابا زمین کوچکی هم برای اعمار سر پناه در اختیار نداشتند، چه رسد به زمین برای زراعت. این گونه میراث های سیاسی امیر به خصوص در عرصه منازعات سرحدی با میراث خوار استعمار انگلیس یعنی پاکستان، و با به وجود آوردن نفاق قومی به خاطر غصب اراضی دهقانان غیرافغان در پناه حمایت دولت های به سر اقتدار افغان، از آن روزگار تا عهد ما از مردم افغانستان قربانی های سنگینی گرفته است.

مرگ امیر عبدالرحمان خان (۱۹۰۱م)

امیر در سال های پستین عمر خود از کسالت و مریضی (نقرس و درد مفاصل) رنج می برد و حرکت کرده نمی توانست؛ اما در خاطرات سردار محمد رحیم می خوانیم که: «نظر به شایعات در باره طبیب امیر، میرزا عبدالرشید خان در مرگ امیر دست داشت. گویا عبدالرشید خان به تشویق شهزاده حبیب الله و طرف دارانش امیر را مسموم ساخته بود. پس از وفات امیر عبدالرحمان خان حلیمه همسر امیر متوفی نمی خواست تا حبیب الله پسر بزرگ او وارث تاج و تخت شناخته شود. او می خواست پسر خودش که خرد سال بود پادشاه شود و تا زمان رسیدن به سن بلوغ خودش امور سلطنت را اداره کند. این خواسته حلیمه در بین پسران عبدالرحمان خان آشفته گی بزرگی را سبب گردید؛ اما عبدالقدوس خان وزیر دربار به سود حبیب الله دست به کار شد و حلیمه را راضی ساخت تا فرزند بزرگش را وارث تاج و تخت بشناسد. پدر عبدالقدوس، سلطان محمد طلایی و مادرش زن سیاه پوستی بود که از چین به مکه او را آورده بودند. چون حبیب الله خان به تخت نشست، به پاس خدمات درباری عبدالقدوس به او لقب «اعتماد الدوله» داد که خانواده مشهور اعتمادی ها از بازمانده گان همین شخص هستند. حلیمه با همکاری گماشته گان خود در دربار حبیب الله دست به توطئه ای زد که افشا شد و تمام کسانی که در این توطئه اشتراک کرده بودند دستگیر و زندانی شدند. دولت حبیب الله خان، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک (پدر استاد خلیلی) را که امور استخباراتی امیر را بر عهده داشت متهم به رهبری توطئه نمودند و مال و دارایی حلیمه را به امیر انتقال دادند. در دربار حبیب الله خان به اصطلاح «مصاحبان خاص» امیر نقش خیلی عمده داشتند. سردار محمد یوسف خان

(پدر نادرخان) و سلطان محمدخان طلایی پسران یحیی خان از شمار مصاحبان خاص امیر بودند. سلطان محمدخان طلایی را از اجداد خود یعنی سرداران پشاور که در نتیجه رویدادی رسوایی کسب کرده بودند، به میراث برد.^۱ مصاحبان خاص در دربار امیر حبیب‌الله خان طرف‌دار پیش‌برد سیاست انگلیس بودند و توانستند خود را به امیر نزدیک ساخته او را تحت نفوذ خود در آورند. آنها از همه امکانات استفاده می‌کردند. تا امیر را به همکاری و دوستی با انگلیس متمایل سازند. نفوذ آنها در دربار امیر ناگهانی رشد نکرده و پس‌منظر تاریخی دارد.^۲ ما این موضوع را در زمان اقتدار محمد نادرشاه بررسی خواهیم کرد.

برخی از امیران تاجیک در حاکمیت عبدالرحمان خان

پیش از این در مورد توافقات امرای درواز و بدخشان با سردار عبدالرحمان خان صحبت کردیم، عبدالرحمان خان که در سمرقند با این امرای تبعیدی به سر می‌برد، برای شان گفته بود که برایم کمک کنید هرگاه سلطنت افغانستان را گرفتم، شما را در قدرت سهیم می‌سازم. امیرحبیب‌الله خان و سردار نصرالله خان پسران امیر عبدالرحمان خان که مادرشان لاله بیگم دختر میرجهان‌دار شاه امیر بدخشان بود، در هنگام هجرت در سمرقند با شهزاده‌گان دروازی هم‌بازی دوران کودکی بودند و رفاقت و آشنایی پیدا کرده بودند. این شهزاده‌گان که اکثراً در زمان موجودیت امیر عبدالرحمان خان در سمرقند با او شناخت داشتند، مطابق وعده و وعیدهای قبلی در زمان حکومت او به کابل آمدند، اما آن وعده‌های که امیر در هنگام غربت در سمرقند و در جلب حمایت مردم بدخشان و قطعن برای شان داده بود، مثل سایر تعهدات سیاسی فراموش شده بود. کسانی از صدارت دو ساله شاه محمودخان دروازی در سلطنت امیر عبدالرحمان خان نام می‌برند^۳ اما منابع نگارشی این دوره در زمینه چیزی نگفته‌اند. به گفته سیمونوف، شه سراج‌خان آخرین امیر

۱. پس از آنکه امیردوست محمدخان به تخت سلطنت نشست و انگلیس‌ها و رنجیت سنگهه مقدر زیاد طلا به سلطان محمدخان رشوت دادند و منطقه هشت نفر پشاور را نیز برایش سپردند تا نام‌برده در عوض با سایر مخالفان امیر (شاه شجاع و دیگران) به منظور تجزیه ساحه شرقی افغانستان از بدنه آن به مبارزه متقابل بپردازند. پس از این حادثه سرداران پشاور که «طلایی» ملقب و مشهور گردیدند.

۲. خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص. ۱۷.

۳. رحمت‌الله بیژن‌پور که خود را از اولاده شاهان درواز می‌داند، این موضوع را بارها به صاحب این قلم بیان کرده است.

درواز که از اعقاب اسکندر بود، در اسارت امیر بخارا درگذشت. برادر او شاه محمود خان صدراعظم دوره امیر عبدالرحمان خان افغان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) بود.^۱ بنا به گفته برهان الدین کشککی «شاه محمود» صاحب درواز بوده و حتا در زمانی که امیر عبدالرحمان خان در سمرقند می زیست (۱۸۷۹ - ۱۹۶۹ م) با وی رابطه داشت - یعنی قبل و بعد از تسخیر درواز توسط بخارییان با عبدالرحمان خان آشنایی داشته است.^۲

شماری از شخصیت های درواز و بدخشان مثل شاه ابوالفیض خان، شاه محمود خان، شاه محمد افضل خان، شاه عبدالله خان و دیگران که به کابل آمدند و پس از آنها فرزندان آنها و برخی شخصیت های دیگر از تاجیکان درواز و بدخشان در حول و حوش و بعضاً در متن نظام سلطنتی افغانستان^۳ در کابل پرورش و رشد یافته و به کارهای عمده دولتی و سیاسی پرداخته اند.

شاه محمود خان دروازی

به قول آگاهان شاه محمود خان برادر شه محمد سراج آخرین شاه درواز به مدت دونیم سال بحیث صدراعظم امیر عبدالرحمان خان ایفای وظیفه کرد. شماری از افراد خانواده وی در سمت های مختلف دولتی در سلطنت امیر حبیب الله خان و شاه امان الله خان کار کرده اند.

شه محمد ولی خان دروازی

نقش شاه محمد ولی خان فرزند شاه ابوالفیض خان از سرپرستی غلام بچه گان دربار تا تاسیس جنبش مشروطیت اول و نایب السلطنه شاه امان الله خان، وزیر خارجه و وزیر دفاع و چهره بارز عصر استقلال در زمان امیر حبیب الله خان و شاه امان الله خان بسیار برجسته بوده است که در جایش بدان خواهیم پرداخت. اکلیل خان دروازی نیز در دربار سلطنت

۱. این سخنان را «بومیان محل و بعضی از اهل دیوان بخارا» در درواز برای سیمونوف نقل کردند.

۲. منابع تاریخی از حاکمیت دو شخص دیگر به نام های میرمحمد سعید بیک و میرقره خان مصادف به دوره میرمحمودشاه در بدخشان و یوسف علی خان در شغنان خبر می دهند. احتمالاً ایشان پس از تبعید خانواده شه محمد سراج خان به فرغانه بر درواز حکومت کرده اند.

۳. این شخصیت ها از دوران سلطنت امیرحبیب الله خان تا دوران محمدظاهر شاه دارای تحصیلات عالی و مقام و منصب دولتی شده و برخی از آنها به صورت دردناکی شکنجه زندان دیدند و به پای دار رفته اند.

پایه بلندی داشت. اکنون به معرفی مختصری شماری از این شخصیت‌ها می‌پردازیم:

جهان‌گیرخان

جهان‌گیر فرزند میرجهان‌دار شاه از شهزاده‌گان بدخشان می‌باشد. میریوسف پسر جهان‌گیر که در جر شاه بابای کشم می‌زیست در باره پدرش گفته است که، جهان‌گیر در کنار راست رودخانه کشم و در دامنه کوه تکسار در مقابل قلعه قدیمی خویش، دارای قلعه‌ای بود که توسط میرجهان‌دار شاه ساخته شده بود و به نام قلعه «آی خانم» یاد می‌شد. این غیر از آی خانم مشهور در التقای دو رودخانه آمو و کوچه می‌باشد. جهان‌گیر به مدت بیست سال در کابل و بیست سال در شهر قندهار زنده‌گی نمود.^۱ امیر در دامنه علی‌آباد به مقدار دوازده قُلبه گاو زمین و سه باغ برایش بخشید. در ایامی که در قندهار به سر می‌برد صد سوار بدخشی زیر فرمانش بودند. این امتیازات در زمان امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان نیز ادامه یافت. امان‌الله خان با وجودی که جهان‌گیر را «بابه‌جان» خطاب می‌کرد، اما سربازانش را رخصت نمود.^۲

حاجی شاه بیک خان شغنانی

حاجی شاه بیک فرزند رحمان بیک از خانواده میران شغنان که در زمان امیر عبدالرحمان خان با جمعی از بزرگان قومی شغنان به دربار آورده شد. امیر او را غرض فراگیری علم و تحصیل به عربستان فرستاد و در رشته فقه و فلسفه تحصیل کرد. بر اساس فرامینی که توسط امیر عبدالرحمان خان، امیر حبیب‌الله خان و شاه امان‌الله خان اصدار یافته‌اند، نام‌برده بحیث سفیر دولت پادشاهی افغانستان در هندوستان توظیف گردیده ضمناً به رتبه کرنیلی ارتقا یافته است. به دنبال آن بحیث جنرال قونسل افغانستان در تاشکند مقرر گردیده و ماموریتش با امضای وزیر مختار جمهوری روسیه در تاشکند راسکولینکوف در چهارم مارچ ۱۹۲۲ م به مامورین عسکری و ملکی تاشکند معرفی گردیده است. از لایه‌های فرامین دیگر که مبنی بر مسوولیت تشریفاتی و پذیرایی نام‌برده از حاجی برهان‌الدین خان سفیر دولت بخارا

۱. در کابل رتبه کرنیلی گرفت و سالیانه مبلغ پنج‌هزار روپیه کابلی معاش داشت.

۲. او به مقدار پنج‌هزار جریب زمین در رستاق و مجموعاً در حدود چهل هزار جریب زمین آبی و للمی در کشم و رستاق داشت که در زمان نادرخان به استثنای ۱۱۲ جریب متباقی آن را حکومت تصرف کرد.

در کابل و بعداً بدرقه او به سوی کشورش از طریق مرزهای شغنان و روشان ارقام یافته است. او در مسوولیت تشریفات وزارت امور خارجه نیز کار کرده است. در یک فرمان اعلیحضرت سلطان احمد شاه قاجار شاهنشاه ایران نام برده به دریافت نشان «شیر و خورشید» در ماه شوال ۱۳۴۰ ق قرین افتخار دانسته شده است. حاجی شاه بیک خان شغنانی در آخر کارش بحیث سناتور ولایت بدخشان در دوره صدارت محمدهاشم خان انتصاب گردیده است. برادران حاجی شاه بیک خان به نام‌های عبدالسلام، عبدالمجید و عبدالسعید در شغنان زنده‌گی کرده‌اند و بر حسب فرامین شاهان نام برده از پرداخت مالیات و تادیبه باج و خراج حکومتی معاف بوده‌اند. زمان بیک شغنی شخص دیگری از شغنان است که به دربار کابل توظیف گردیده و خدمت کرده است.

محمد امین خان بدخشی

محمد امین خان فرزند محمودخان و خواهرزاده و داماد شه محمد ولی خان دروازی بود. نظرات برخی از شخصیت‌ها پیرامون کارنامه او می‌رسانند که نام برده شخص با ذکاوت، دانشمند، با وقار و وجاهت بوده و به هفت زبان زنده دنیا آشنا بوده و غالباً هم‌رکاب شاه امان‌الله خان در سفرهای داخلی و خارجی اش بوده است. محمد امین خان بدخشی مدتی سر محرر وزارت خارجه و کفالت اداره اسلامی، رییس اداره قلم مخصوص کابینه یا به اصطلاح امروز رییس دارالانشای مجلس وزیران کار کرده است. به دنبال آن، بحیث سفیر افغانستان در برلین توظیف گردیده و به دنبال دستگیری و اعدام محمد ولی خان وی را به جرم وابستگی به خانواده موصوف به کابل فراخواندند و به گفته سیدقاسم رشتیا هنگام ورودش از میدان هوایی کابل مستقیماً به زندان برده شد و بعد از گذشت دو سال بر اثر فشار و شکنجه در زندان وفات کرد که به جز از خانواده اش در مراسم تشییع جنازه وی کسی حق اشتراک نداشت. آرام‌گاه وی در عاشقان و عارفان (۲) کابل است. در زمان حکومت نادر رسم این بود که کسی که مورد عتاب رژیم قرار می‌گرفت، خانواده و نسل اندر نسل او مورد تعقیب، آزار، شکنجه و حتا مرگ از سوی دستگاه شاهی قرار می‌گرفتند.^۱

۱. مثل همین خانواده محمد ولی خان دروازی، خانواده غلام حیدر خان چرخ، ناظر محمد صفرخان، شجاع الدوله غوربندی و دیگران. در کتاب کرسی‌نشینان کابل سید مهدی فرخ نیز وی را در سال ۱۹۲۸ م وزیر مختار افغانی در برلین تذکر داده است.

محمد سعید خان صمیمی کوشانی

این شخص برادر خُرد محمد امین خان فرزند محمود خان است. در ابتدا نام برده «کوشانی» تخلص کرده است. صمیمی جوان پُرشور، با غیرت، شجاع، آزاد اندیش و آزادی خواه بوده است. طبیعی است که فضای سیاسی و فرهنگی دودمان محمد ولی خان دروازی، در ذهن و ذکاوت جوانان این خانواده تاثیرگذار بوده است. استبداد نادری با درک این نکته محمد سعید خان را نیز به زندان افکند و یک سال پس از وفات برادرش محمد امین با تزریق زهر در زندان مخوف نادری در گذشت و در کنار مقبره برادرش در عاشقان و عارفان به خاک سپرده شد. عبدالصبور غفوری که در زندان هم زنجیر این دو برادر بوده است، در این باره نوشته است: «محبوسین دوره دوم که به کویف عجیب محبوس اند، مثل محمد سعید خان خواهرزاده محمد ولی خان وکیل سلطنت که کدام جرم ندارد. محض به نسبت مامای خود در ارگ محبوس شده است و برادر او محمد امین خان سفیر آلمان آن هم به نسبت خواهرزاده بودن وکیل صاحب در توقیف بود و در همانجا وفات یافت.»^۱ وقتی که محمد ولی خان کشته شد، گمان می‌کردم محمد سعید رها خواهد شد، مگر بیچاره در زندان منتظر مرگ است.»

میریار بیک خان قانع

میریار بیک خان فرزند شهزاده حسن و نواسه میرشاه از امیران بدخشان و برادر بزرگ میرزمان الدین خان بدخشی می‌باشد. میریار بیک علاوه بر شعر و شاعری ادیب و دانشمند و چهره سیاسی دوره مشروطیت افغانستان بوده و در مجمع مشروطه خواهان دوم با عبدالرحمان لودین و عبدالهادی خان داوی پریشان زندانی گردید و با جلوس امان‌الله خان آزاد شد. میریار بیک شخص هنرمند و خوش سلیقه بوده و کارهای دیکوری سالون‌ها و ایوان‌های قصر ارگ و منازل شخصی رجال و اکابر سلطنت را تزئین و ترتیب می‌کرده است. شاه امان‌الله خان زمانی که جنرال محمد ولی خان دروازی را به سفرهای رسمی می‌فرستاد، میریار بیک خان را در این سفرها طی فرمانی نیز توظیف می‌کرد. از جمله در یکی از سفرهایش در مورد میریار بیک نوشت: «عالیجاه میریار بیک خان

۱. عبدالصبور غفوری، سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.

مستشار و سرکاتب هیات سفارت مرخصه ام می باشد و از اشراف و اصیل زاده‌گان خاندان‌های بدخشان افغانی است.» عبدالحی حبیبی در کتاب «مشروطیت در افغانستان» در مورد میریار بیک خان بدخشی که او را دروازی خوانده چنین نوشته است: «عبدالهادی داوی که از یاران هم زندان او بود، بعد از مرگش در باره سیرت و صورت او مقالتی در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او راستود.»^۱ میریار بیک خان در یکی از سفرهای رسمی محمد ولی خان که هم رکاب او بود در پشت اسپ به سکتة قلبی دچار شد و به زمین افتاده و فی الحال مرد. او تذکره‌ای به نام «آتش فشان» نوشته است. مصاحبان میریار بیک او را تالی برحق میریار بیک ولی سرسلسله دودمان امرای بدخشان می دانند که دارای روحانیت و معنویت قوی بوده است. تاریخ وفات میریار بیک خان به حساب سفر محمد ولی خان به اروپا در سال ۱۹۳۱ م اتفاق افتاده و میر خلیل الله زمانی این تاریخ را سال ۱۲۹۸ هـ خوانده است.^۲

میرزمان الدین خان بدخشی

میرزمان الدین فرزند شهزاده حسن و نواسه میرشاه بدخشانی است. طبیعی است که موصوف نیز از میران بدخشان و شهزاده‌گان درواز می باشد. موصوف در سایه رهنمایی محمد ولی خان دروازی در میان روشنفکران و مشروطه خواهان دربار از نفوذ چشم گیری برخوردار بود و از هم باوران دوران شهزاده‌گی سردار امان الله خان نیز بود. زمانی که امان الله خان بر تخت سلطنت نشست، میرزمان الدین بدخشی را در سال ۱۳۰۰ هجری به حیث والی کابل مقرر کرد و دو سال بعد در سال ۱۳۰۲ بحیث نایب الحکومه هرات تعیین گردید. به گفته عبدالحی حبیبی، در ۱۹ قوس ۱۳۰۲ و به قولی که در عقب عکسش نوشته اند، در ۱۶ سرطان ۱۳۰۳ به اثر سکتة قلبی در هرات وفات یافت.^۳ میرزمان الدین خان مثل برادرش میریار بیک خان نیز از هنرمندی در عرصه دیکور، تزئینات و معماری برخوردار بوده و

۱. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۴۵.

۲. پسران میریار بیک خان، میر ضیاء الدین نویسنده و خطاط نام داری بود که در سال ۱۹۹۱ م وفات یافت و دیگرش میر محمود قانع می باشد که از محمود قانع دو پسر به نام‌های میرمسعود و میر صلاح الدین قانع می باشد.

۳. عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۱۴۵.

دارای ذوق و قریحت شعری و نویسنده‌گی نیز بوده است. میرزمان‌الدین خان در عکسی که به پروفیسور غلام‌محمد میمنه‌گی طور یادگار داده است در عقب آن این بیت‌ها از بیدل را نوشته است:

خنده‌ام صبحی به صد چاک گریبان آشناست گریه سیلابی، به چندین دشت و دامان آشناست
سایه‌ام را می‌توان با زلف خویان شانه کرد بسکه طبع من به صد فکر پریشان آشناست
به قول میرغلام‌محمد غبار، میرزمان‌الدین خان بدخشی که شخص با غیرت و با شهامتی بود در جواب شاه امان‌الله خان که از اشتراک مردان با زنان‌شان در محافل رسمی دعوت شده بود نوشت که: «من خود نوکر شاهم، خانم نوکر کسی نیست و در هیچ محفل رسمی شمولیت نمی‌ورزد»^۱ موصوف این پاسخ را به امیر حبیب‌الله در عین مورد نیز داده بود که امیر حبیب‌الله در محضر جمعی از همکارانش گلایه‌کنان این سخن را یادآور شده که «آیا به یک پادشاه کسی چنین جواب می‌دهد؟» و بعداً «کریچ میرزمان‌الدین خان را از کمرش کشوند و آن مرد فاضل را معزولاً و مضروباً از دربار اخراج کردند.»^۲ از میرزمان‌الدین بدخشی سه فرزند به نام‌های میرعبدالواسع زمانی، میرمحمد حسن زمانی و میرامان‌الدین زمانی مانده‌اند.^۳

میرزا محمد خان یفتلی

یکی دیگر از چهره‌های سیاسی دوره مشروطیت افغانستان میرزا محمد خان یفتلی^۴ و از اشراف زاده‌گان بدخشان می‌باشد که در کنار محمد ولی خان دروازی به جنبش مشروطه‌خواهی پیوسته و در زمان حکومت شاه امان‌الله خان عمدتاً در سفرهای سیاسی محمد ولی خان جزوی هیات سیاسی دولت بوده است. موصوف بعداً بحیث وزیر مختار سفارت افغانستان در مسکو و وزیر تجارت و چند پست دیگر ایفای وظیفه کرده و در تحکیم روابط و مناسبات سیاسی افغانستان با کشورهای منطقه و همسایه نقش عمده‌ای

۱. میرغلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۲۷..

۲. همانجا، ص ۲۸

۳. و از آنها نیز فرزندان باقی مانده اند که به نام بابای‌شان «زمانی» تخلص کرده و در کشورهای مختلف دنیا پراکنده شده‌اند.

۴. شوهر همشیره علی‌احمد خان وردجوی وزیر دربار می‌باشد.

داشته است. نام‌برده در حکومت محمد نادرشاه نیز پُست وزارت تجارت را به عهده داشت و از معتمدان شاه بود.

عبدالله یفتلی

عبدالله یفتلی فرزند میرزا محمدخان یفتلی^۱ بعد از وفات پدرش موقعیت او را در حکومت‌های بعدی احراز کرد. او در حکومت‌های نخست وزیران دوره محمدظاهر شاه در کابینه‌های مختلف به پُست‌های وزارت‌خانه‌های مختلف و معاونیت صدارت گماریده شده است. عبدالله یفتلی در سال‌های پیش در ایالت متحده آمریکا وفات کرد.^۲

علی احمدخان وردوجی

علی احمدخان از وردوج بهارک بود و چندین بار وزیر دربار در حکومت‌های دوران محمدنادر شاه و محمدظاهر شاه بود. می‌گویند او شخص ضعیف‌الاراده بوده و جز حفظ وظیفه خود به کار و بار مردم دخالتی نداشت. در برابر مراجعت مردم بدخشان جهت کمک در حل مشکلات محیطی‌شان گفته بود، «من وزیر افغانستان هستم نه وزیر بدخشان.» این گفته او نشان می‌دهد که نام‌برده در ایفای وظایف دولتی موقف بی‌صلاحیتی خود را نشان داده و خود را خدمت‌گار عموم مردم افغانستان (!) می‌دانسته است.^۳

همین‌طور از شخصیت‌های اجتماعی، قومی و فرهنگی بدخشان مثل شاه عبدالله یمگی بدخشی مدیر تحریرات صدارت، حاجی سیداحمد دهقان کشمی مبارز دوره هفتم شورا و مدیر نشریه «اتحاد قطغن»، مدیر طلای رستاقی، نایب نبی رستاقی، جمشیدخان شعله چآبی، حاجی عین‌الدین عینی، مدیر نصرالله خان مستوفی رستاقی، جنرال احمدعلی شغنانی قوماندان ژاندازم و پولیس، جنرال کبیرخان، شیرجان یاور و دیگران نام برد.

۱. و خواهرزاده علی احمدخان وزیر دربار می‌باشد.

۲. از او دو دختر مانده است که یکی آن همسر داکتر عظیم و دیگرش ثریا جان رییس پرورش‌گاه وطن در کابل بود.

۳. از علی احمدخان دو پسر به نام‌های ضیا و حمیدالله سابق رییس دانشکده حقوق دانشگاه کابل باقی مانده است. علی احمدخان با برقراری پیوند خانوادگی با میرزا محمدخان یفتلی پای او را نیز به دربار کشانید.

سلطنت امیرحبیب‌الله خان (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹م)



امیرحبیب‌الله فرزند بزرگ امیرعبدالرحمان ملقب به «سراج‌المله والدین» که در سال ۱۸۸۳ م در شهر سمرقند تولد گردید، پس از مرگ پدرش در سال ۱۹۰۱ م به کرسی سلطنت کابل نشست. او در هنگام دست یافتن به سلطنت زنان فراوان از جمله چهار زن نکاحی داشت.^۱ شهزاده عنایت‌الله خان پسر صاحب جمال به ایران رفت و تا پایان عمر در تهران زنده‌گی نمود.^۲ سرور سلطان،

ملکه رسمی افغانستان شمرده می‌شد و پسرش شهزاده امان‌الله خان بود که در شب دوم جون ۱۸۹۲ م در پغمان به دنیا آمد. پسر دیگرش عبیدالله بود ملقب به «شاه آقا» که بعداً به ترکیه مهاجرت کرد و در استانبول به سر برد.^۳ زن سوم امیر زهره ملقب به «علیا رتبه و صدرالحرم» صبیبه شیر علی خان بود. این ازدواج بخواست امیر عبدالرحمن خان صورت گرفته و هدف آن خویشاوندی با خانواده شیر علی خان بود. زن چهارم امیر که به مرض سل دچار بود، پس از ازدواج و پس از مرگ عبدالرحمان خان وفات کرد. زن دیگر امیر پس از مرگ زن چهارم محبوب سلطان یعنی «نورالحرم» بود که به زودی لقب «علیا جناب» را

۱. زن اول او صاحب جمال برادر زاده و صبیبه ناسکه جنرال امیرمحمد تگابی بود. صاحب جمال لقب «علیاجاه و بدر الحرم» را کسب کرده بود.

۲. زن دوم امیر، سرور سلطان صبیبه محمد سرورخان از خانواده شاغاسی خیل، لقب علیاحضرت «سراج‌الخواتین» داشت. عبدالرحمان خان باین ازدواج پسرش مخالف بود و نمی‌خواست با خانواده شاغاسی خیل و یحیی خان خویشاوندی کند. زیرا در این خانواده امکانات پیدایش حریفان مبارزه برای تاج‌وتخت را می‌دید؛ اما حلیمه تحت تاثیر و خواهش شهزاده حبیب‌الله به این ازدواج پافشاری کرد.

۳. دختران سرور سلطان عبارت بودند از: سایره (بی بی گل) ملقب به سراج‌البنات که بعداً به همسری علی احمد خان پسر لوی ناب در آمد. او در زمان حبیب‌الله خان به حیث شاغاسی ملکی اجرای وظیفه می‌کرد و توسط حبیب‌الله کلکانی اعدام گردید. صفیه (بی بی شیرین) ملقب به ثمرات‌السراج که بعداً به همسری شاه ولی خان (مارشال) برادر نادرخان در آمد. راضیه (سلطان جان) ملقب به نورالسراج همسر محمد حسن برادر سردار محمد رحیم بود که در روم به سر برد. در حالی که هاشم خان برادر دیگر نادرخان عاشق ازدواج با راضیه بود.

کمایی کرد. محبوب سلطان صبیبه یوسف خان و خواهر نادرخان بود که امیر از او یک پسر به نام اسدالله داشت. اسدالله پس از اجرای منصب سفارت افغانستان در فرانسه و ترکیه به تهران آمد^۱ و در همانجا درگذشت. این نوع ارتباطات عدیده خانواده‌گی بود که در تلاش برای کسب قدرت بین شهزاده‌گان و سرداران، دشمنی را بین قبایل مربوط به همسران امیر به وجود می‌آورد و مایه بدبختی مردم می‌گردید.

در این وقت کشور «افغانستان» با حد و مرز تعریف شده با همسایگان پس از امضای «معاهده دیورند»، وجود داشت. اغتشاشات و قیام‌های مردمی فروکش کرده یا سرکوب شده بودند و جزایر قدرت‌های محلی جای خود را به دولت متمرکز «افغانستان» واگذار کرده بودند. به گفته غبار: «امیر حبیب‌الله بعد از مرگ پدر کشور خاموش، سپاه قوی، حکومت متشکل یافت و با آرامی سلطنت کرد.» در جهان و کشورهای هم‌جوار افغانستان اوضاع و شرایط نوینی حاکم می‌گردید. در ایران جنبش مشروطیت آغاز شده بود، در مرزهای شمال کشور هم که جزوی از متصرفات روسیه تزاری بود، کارد ستم فیودالان و ملاکان براستخوان دهقانان و زحمت‌کشان رسیده بود، یعنی روسیه که نخستین انقلاب سال ۱۹۰۵ م را به تجربه گرفته بود، در راه اندازی انقلاب کارگری اکتبر ۱۹۱۷ م به رهبری حزب بلشویک فیه قیادت لینین لریزه بر اندام حکومت‌های استبدادی و استعماری وقت انداخته بود. در هند برتانوی چهره‌های بارزی چون مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو برای آزادی کشورشان از اسارت انگلیس مبارزه می‌کردند. گاندی که به نام «پیامبر عدم تشتت» شهرت یافت، مردم را از طریق حرکت‌های مدنی و مسالمت‌آمیز در مبارزه‌شان بر ضد استعمار انگلیس و تحقق آزادی هند دعوت می‌کرد. با آنکه خود شاهد بود که چگونه اشغال‌گران انگلیسی شییره اقتصاد خانواده‌های فقیر هندوستان را مکیده و به کشور خود انتقال می‌دادند. این وضع برای همسایگان از جمله افغانستان که در قیومیت سیاسی انگلیس قرار داشت، بی‌تاثیر نبود و پیش‌زمینه‌های زایش یک تحول سیاسی و اجتماعی در کشور شکل می‌گرفت. با آنکه افغانستان هنوز آزادی و استقلال سیاسی نداشت، ولی پایان جنگ‌های داخلی برای مردم فرصت‌های را به وجود آورد تا در مورد سرنوشت

کشور بی‌اندیشند. راه‌های برون‌رفت از چالش‌های اجتماعی خود را مطرح نمایند. در سایه هول‌انگیز استبداد، جهل و بی‌سوادی و فقر‌گریبان‌گیر مردم، جنبش مشروطیت در داخل دربار امیرحبیب‌الله خان آماده‌تبارز سیاسی می‌گردید که سرانجام، با کشانیدن پای شهزاده امان‌الله خان به این حلقه، توانست مسیر استقلال و آزادی کشور را در پیش گیرد. روابط و معرفت با پیشینه محمد ولی خان دروازی با دو تن از فرزندان امیرعبدالرحمان خان (حبیب‌الله خان و نصرالله خان) در اثنای تبعیدشان در سمرقند برقرار شده بود. از این رو، شهزاده حبیب‌الله مثل پدرش به شاه عبدالله خان فرزند شاه محمود خان (پسر عموی محمد ولی خان دروازی) وعده داده بود که اگر در کابل به پادشاهی رسید، پادشاهی درواز را به خانواده آنها خواهد سپرد. زمانی که امیرحبیب‌الله خان به سلطنت کابل رسید، وعده‌های خود را نسبت به پدرش از یاد نبرد و اندکی بدان وفا کرد. شاه عبدالله خان را بحیث حاکم درواز و شهزاده دیگر محمد افضل خان را به حکومت آقچه مقرر کرد.

هم‌زمان، امیرحبیب‌الله خان با درک استعداد و برانزده‌گی محمد ولی خان دروازی، او را با اکیلل خان دروازی بحیث همکار و مشاوران خود در دربار سلطنت کابل نگه‌داشت و با احترامی که به محمد ولی خان داشت، مطابق عرف مردم شمال افغانستان او را «اکه-آقا» یعنی برادر بزرگ و «آغا جان» خطاب می‌کرد. توأم با آن با توان‌مندی سیاسی و نظامی که در شخص محمد ولی خان دیده بود، او را بحیث رییس «اشراف‌زاده‌گان» دربار که آنها را «غلام‌بچه» نیز می‌خواندند، توظیف کرد. از اینکه «اشراف‌زاده‌گان» یا «غلام‌بچه‌ها» متشکل از فرزندان دوستان شاه و شهزاده‌گان بوده و عمدتاً در سنین جوانی قرار داشتند، امور تربیتی و تعلیمی آنها کار مشکل و درخور اهمیت جدی بود که واگذاری این وظیفه نقش مهمی را در بالا بردن شخصیت سیاسی محمد ولی خان دروازی در مجمع اشراف‌زاده‌گان، دربار و حلقات سیاسی کشور به جا گذاشت. جوانان شامل این مجمع که اکثراً داغ و دردی را از سوی امیرعبدالرحمان و امیرحبیب‌الله در دل داشتند و خود ناظر بالفعل فساد دربار و زن‌باره‌گی امیرحبیب‌الله خان و ضایع کردن بیت‌المال در مصارف عیاشی او بودند، انگیزه‌های برای مقابله در برابر فساد دربار و بازی به سرنوشت مردم توسط امیر در نهادشان برافروخته می‌شد.

به گونه‌ی مثال، شخصیت‌های هم‌چو پروفیسور غلام محمد خان میمنه‌گی در مجمع

غلام‌بچه‌گان دربار حضور داشتند که پدر و خانواده‌اش عبدالباقی خان منگ‌باشی توسط امیر عبدالرحمان خان اعدام گردیده بود. لعل محمد کابلی غلام‌بچه‌ خاص امیر پسر جان محمد خان در جلال‌آباد که توسط افراد دربار اعدام گردید. محمد عثمان خان پسر محمد خان پروانی در جلال‌آباد توسط توپ اعدام شده است. جوهر شاه غوربندی غلام‌بچه‌ خاص امیر در جلال‌آباد به دست عملاً حضور امیر اعدام گردید. محمد ایوب خان پسر تاج محمد خان پوپلزایی در جلال‌آباد در دهن توپ بسته شد. ملا محمد سرور خان معلم مدرسه حبیبیه پسر مولوی احمد جان خان الکوزایی که در نزدیک توپ قلم خواست و وصیت‌نامه‌ای نوشت که در عنوان آن این بیت معروف مرقوم بود:

ترک مال و ترک جان و ترک سر در ره مشروطه، اول منزل است.^۱

مشروطه خواهان و متجددان در داخل دربار و خارج از آن چنین می‌اندیشیدند که بدون دست یافتن به نوگرایی اندیشه و عمل و عصری ساختن معارف کشور مشکل خواهد بود تا راه برون رفت از بن‌بست‌های قرون را دریافت و به عقب‌مانده‌گی‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و استبداد ملی و طبقاتی نقطه‌ پایان گذاشت. این اندیشه‌ها توسط متجددان سلطنت به ذهن امیر نیز القاء می‌گردید. بی‌گمان نقش استادان هندی و ترکی مکتب حبیبیه را در این خصوص نمی‌توان از نظر پنهان داشت.

این مجموعه «مشروطه خواهان دربار» شامل ۴۵ نفر بودند که اکثراً پدر، فامیل و اقارب نزدیک‌شان توسط دربار امیر به جوخه اعدام سپرده شده بودند. در میان شهزاده‌گان و افراد مربوط به دربار، شهزاده امان‌الله خان بیشتر شانس آینده سلطنت و هم‌راهی و حمایت مجمع غلام‌بچه‌گان دربار را با خود داشت و از فرصت‌ها استفاده لازم می‌کرد و برای دست‌رسی به سلطنت زمینه‌سازی و با اهل فکر و اندیشه رای‌زنی می‌کرد. شهزاده امان‌الله خان بیشتر با اعتمادی که به محمد ولی خان داشت بالایش حساب می‌کرد.^۲ و با خانواده غلام‌حیدرخان چرخ‌چی از طریق او ارتباط برقرار کرد. امیر حبیب‌الله خان در پی

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۸.

۲. و حتا محبوبه سلطان دختر خاله مادرش سراج‌الخوانین. صبیبه فقیر محمد شاغاسی را به عقد نکاح محمد ولی خان دروازی درآورد. باین عمل کرد، شهزاده امان‌الله خان رابطه بی‌ثبات و نوسانی سیاسی را به پیوند خونی و خانوادگی باورآفرین بین خود و دوستش محمد ولی خان دروازی تبدیل کرد.

نتایج شکننده استبداد ملموس پدرش در نسل کشی اقوام تاجیک و هزاره و ایجاد تفرقه و بی‌اعتمادی بین مردم خود به خصوص در نورستان، هزاره جات و بدخشان متوجه موضوع گردید و راه تجدد را در پیش گرفت و دست به اصلاحاتی در عرصه معارف برد.

در سال ۱۹۰۳ م اولین مکتب عصری «حبیبیه» را که توسط داکتر عبدالغنی هندی اداره می‌گردید و بعد از آن دارالمعلمین و مکتب حربیه را در کابل اساس گذاشت که در آن عمدتاً فرزندان اشراف و عیان پایتخت و تاجران مشغول درس خواندن گردیدند و ده مکتب دیگر را در نقاط مختلف شهر کابل ایجاد کرد که علاوه بر دو برادر داکتر عبدالغنی هندی شماری از استادان هندی و ترکی در آنها مشغول تدریس بودند.

امیر در سال ۱۹۰۶ م امر نشر جریده «سراج الاخبار» را توسط مولوی عبدالرووف قندهاری صادر کرد و نخستین شماره آن از چاپ برآمد. تاسیس مکتب حبیبیه و نشر جریده «سراج الاخبار» زمینه‌های خوبی را برای پخش اندیشه‌های تحول طلبانه به وجود آورد. بنا به روایت تاریخ و اسناد باقی مانده و گزارش‌های کسانی که امیر حبیب‌الله را دیده بودند و بعد با فرزندش شاه امان‌الله نیز مراوداتی داشته‌اند، مراتب دانش و فضل امیر حبیب‌الله خان بیشتر از تمام شاهان گذشته افغانستان بوده است.^۱ با این وضع، سال‌های آغازین حکومت امیر حبیب‌الله خان را سال‌های تخفیف فشار گفته‌اند. چون امیر با توجه به رفتارهای دیکتاتورانۀ پدرش فرمان‌رهای تمام زندانیان سیاسی را صادر کرد و حکم داد تا همه تبعیدیان به وطن اصلی‌شان برگردند و دیگر کسی را یارای مجازات و دستگیری آنها نیست.

در جنگ جهانی اول (۱۸۱۴ - ۱۸۱۸ م) زمانی که امیر سیاست بی‌طرفی را دنبال می‌کرد، در سال ۱۹۱۵ م یک هیات مشترک ترک و آلمانی در کابل می‌کوشید تا افغانستان را به جبهه ضد انگلیس بکشاند. چنانچه کاظم بیگ از ترکیه، نیدرمایر واتوفون هیتنگ از آلمان آمدند و سعی کردند تا شاه را از موضع بی‌طرفی به موضع ضد انگلیسی بکشانند تا جانب ترکیه و آلمان را بگیرد.^۲

امیر در مرحله نخست مصمم شد که از خود تقوای مذهبی نشان دهد، لذا در محضر

۱. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن امیر، تهران ۱۳۸۶

۲. از اظهار نظرهای دکتر عبدالاحمد جاوید در برنامه افغانستان در قرن بیستم.

عام طی نطقی گفت که: «در شرع اسلام بیشتر از چهار زن نکاحی در آن واحد برای یک مرد مجاز نیست، در حالی که من از قبل دارای پنج زن بوده‌ام، پس یکی آن را سر از امروز طلاق دادم.»^۱ اما به زودی نطق فقهی و شرعی خود را فراموش کرد و صدها زن زیبا صورت را به نام کنیز وارد حرم سرای خود کرده و بساط عیش و فساد با آنها را بیاراست، اما قساوت و بی‌رحمی پدرش در نابودسازی مغز و شجاعت مردم، جرأت آنها را سلب کرده بود تا کسی در برابرش بیایستد و از وعده‌هایش به مردم افغانستان یادآوری کند و از مصرف پول گزافی که امیر از مردم به نام مالیه و بر عایدات می‌گرفت و صرف خوش‌گذرانی می‌کرد، چیزی بپرسد. در حالی که در همین دوره با بروز خشک‌سالی‌ها و قحطی و جبر و مظالم حکومت و فساد و رشوه‌خواری ماموران آن و فقر و گرسنگی صدها خانواده از شمال بازم به کولاب و بخارا مهاجر شدند، یا از هرات و مناطق دور و نواح به ایران سرازیر گردیدند و از مناطق جنوبی وارد قلمرو هند برتانوی گردیدند. اسناد تاریخی حکایت از آن دارند که امیر درکارهای سیاسی مربوط به کشورداری و تجدید نظر بر میثاق‌های اسارت بار دوره امارت پدرش گامی برنداشت و بر همان راهی رفت که پدرش رفته بود. امیر حبیب‌الله خان در سال‌های پسین سلطنت خود شخص شاکاک و نسبت به همکارانش سخت‌گیر و عصبانی شده بود و اکثراً نزدیکانش را تحقیر و توهین می‌کرد و حتا شکنجه می‌نمود.^۲

گویند، در توطئه علیه جان امیر، نصرالله خان نیز نقشی داشت. چون به او وعده داده شده بود که تخت و تاج به وی تعلق می‌گیرد. عنایت‌الله که در جلال‌آباد بود چون از مرگ پدر اطلاع یافت، به کابل نیامد و در ماه فبروری ۱۹۱۹ م شجاع‌الدوله^۳ هنگام سفر امیر به قلعه «کله‌گوش» نزدیک لغمان برای امیر و هم‌راهانش خیمه برپا کرد. در شب ۲۰/۱۹ فبروری مخفیانه به خیمه امیر داخل شد و با شلیک مرمی تفنگچه امیر را کشت. چون

۱. م. غ. م. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ احسانی، ص ۱۱۰۸

۲. مثلاً باری میرزمان‌الدین خان بدخشی را به خاطر ممانعت زنش جهت اشتراک در مجلس امیرلت وکوب کرد. آمر اعاشه دربار محمدشریف خان را آن قدر چوب زد که نیم جانش ساخت و شجاع‌الدوله را نیز که فراش باشی بود به بهانه این که خیمه را درست برپا نکرده است، لت وکوب کرد.

۳. شجاع‌الدوله فرزند شاه‌الدوله از قبیله بابه کرخیل چهاردهی غوربند بود و از کودکی در مجمع غلام‌بچه‌گان دربار زنده‌گی می‌کرد. هنگام سفر امیر به قلعه گوش نزدیک لغمان برای امیر و هم‌راهانش خیمه برپا کرد و در شب ۲۰/۱۹ مخفیانه به خیمه امیر داخل شد و با شلیک تفنگچه امیر را کشت.

صدای تیر شنیده شد نخستین کسی که به خیمه امیر شتافت عنایت الله خان بود که پدرش را بسیار دوست داشت؛ همین که پدرش را مرده یافت از هوش رفت و بر زمین افتاد، سپس افسر نوبت دار (نوکیروال) احمد شاه پسر عموی نادرخان و قوماندان محافظان امیر رضاخان وارد خیمه شد. صبح جنازه امیر به شهر جلال آباد انتقال یافت. بنا بر احکام قانون پیش از تدفین امیر می بایست جانشینش انتخاب می شد. نخستین کسی که نصرالله خان را بدین مقام پیشنهاد کرد، شاغاسی ملکی محمد ولی خان دروازی بود که عنایت الله خان را دوست نداشت. محمد ولی خان عضو مخفی نهضت مشروطه خواهان بود و به طرف داری شهزاده امان الله خان کار می کرد. او بود که پیشنهاد کرد تا شجاع الدوله به کابل برود و از امان الله خان بیعت کند.

با قتل امیرحبیب الله خان، نایب السلطنه او سردار نصرالله خان که با طرح دموکراتان در قسمت قتل امیر مخالف بود، در جلال آباد اعلام سلطنت کرد، اما به زودی از سوی جانب داران شهزاده امان الله خان و عمدتاً اعضای جنبش مشروطیت محبوس گردید و خود عین الدوله شهزاده امان الله خان در کابل اعلام پادشاهی کرد.

سفر امیرحبیب الله به هندوستان (۲۱ جنوری-۷ مارچ)

پس از مرگ امیرعبدالرحمان خان دولت هند بریتانوی تحت قیادت وایسرای لارد کرزن Loard curzon از امیرحبیب الله خان دعوت کرد تا سفری به هندوستان نموده و به خاطر صحبت در مورد مسایل مورد علاقه به خصوص مساله سرحدات با مقامات هند بریتانوی ملاقات کند. امیرحبیب الله اصلاً به سفر هندوستان علاقه نشان نداد و در پاسخ به لارد کرزن اظهار داشت که وی ضرورتی به این سفر نمی بیند. زیرا وی «مانند بریتانیه دوستی نزدیک تر و بهتر را بین افغانستان و هند برتانوی خواستار است.» امیر در نامه خود تعهد کرد که معاهده پدرش و دیورند را تا آن زمانی که حکومت برتانیه بدان وفادار باشد، محترم می شمارد. اصرار مقامات بریتانیایی حاکی از آن بود که این تفاهمات و معاهدات با شخص امیرعبدالرحمن خان به امضا رسیده بود و صرف در طول حیات او مدار اعتبار انگاشته می شدند. در حالی که دولت هند بریتانوی اقرار کرده است که معاهده دیورند

۱. لودویک آدمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان (از امیر عبدالرحمان تا استقلال) ترجمه علی احمد زهما، ص ۳۸

صرف در زمان حیات امیر عبدالرحمان اعتبار داشت با وفات او این سند از اعتبار ساقط گردیده است.^۱ اما دولت امیر حبیب‌الله خان که در شرایط بهتر از زمان امضای معاهده دیورند قرار داشت و دارای نظام سیاسی، ارتش و حاکمیت بر افغانستان بود، هیچ‌گونه تغییر و تعدیل در این معاهده سرحدی را مطرح نکرد و انگلیس هم امضا و ادامه آن را به سود خود می‌دید و در زمینه اصراری نکرد؛ اما بعضاً استدلال می‌کنند که در زمان امیر حبیب‌الله، انگلیس و روس دوباره افغانستان را منطقه حایل، اما خارج حوزه نفوذ روس یعنی در حوزه نفوذ انگلیس قبول کردند. از این رو، افغانستان زیر نفوذ انگلیس باقی ماند.^۲ در ۳۱ جنوری ۱۸۷۳ م نخست وزیر روسیه عنوانی حکومت انگلیس طی نامه‌ای بر سر دو مساله موافقه کرد: یک، حدود شمالی افغانستان به موافقه روسیه طوری تعیین شود که امکان تعرض دولت افغانستان در آینده برطرف شود؛ روسیه تصدیق کرد که افغانستان خارج ساحة آن کشور، یعنی در حوزه نفوذ انگلیس باشد.^۳ پیمان نوروز که به نام «معاهده دین» یا «معاهده خال» هم یاد می‌شود، استقلال طلبان افغانستان را از امیر نامید ساخت، چرا که بر مبنای این پیمان که در اول حمل ۲/۱۲۸۴ مارچ ۱۹۰۵ م بین امیر ولویس دین مسوول انگلیسی امور خارجه هند در کابل به امضا رسید، توافقات و پیمان نامه پیشین امیر عبدالرحمان با انگلیس و به ویژه «معاهده گندمک» با پرداخت کمک هزینه بیشتر به حبیب‌الله خان از سوی انگلیس‌ها مورد تایید دوباره قرار گرفت و افغانستان همچنان تحت نظارت دولت بریتانیا و به عنوان کشور پروتکشن^۴ باقی ماند. دولت هند بریتانوی به خاطر وادار ساختن امیر حبیب‌الله به سفر هندوستان، از واگذاری مبلغ ۸٫۱ میلیون روپیه و اجازه ترانزیت اسلحه به افغانستان از طریق هندوستان ابا ورزید تا اینکه امیر قبول کرد تا با سرلویس دین Cirlouisw. dane وزیر خارجه بریتانیا در کابل دیدار کند. نام برده در اواخر سال ۱۹۰۴ م با نسخه‌ای از این معاهده قبلی وارد کابل گردید، اما امیر نسخه دیگری

۱. همانجا، همان صفحه.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص. ۴۵۹.

۳. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص. ۳۳۷.

۴. کشور تحت‌الحمایه‌ای که در برخی از مسایل خارجی صلاحیت تصمیم‌گیری را ندارد و بایست مشوره و تایید کشور حمایت‌کننده را بگیرد.

را ارایه کرد که به جز از تایید توافقات قبلی چیزی را در بر نمی‌گرفت. در معاهده «خال» آمده است که «امیر افغانستان هیچ‌گاه مخالف تعهدات پدرش عمل نخواهد کرد.» پس از آن دولت هند بریتانوی ارسال پول به شمول قرضه‌های قبلی و ارسال اسلحه ترانزیتی به افغانستان را از سر گرفت. در این اثنا پیش روی روس‌ها در تعقیب مقاومت‌گران تاجیک که علیه تسلط روس‌ها در بخارای شرقی به پا خاسته بودند، به سوی مناطق کوهستانی تاجیکستان به منظور قلع و قمع کردن «باسمچی‌ها» (به گفته روس‌ها) در ختلان، درواز، قراتگین بلجوان انگلیس را دچار تشویش کرده بود. از این لحاظ، تماس‌های کتبی خود را برای حمایت پادشاه افغانستان به گونه‌ای ارایه کردند؛ اما امیر درگیر باد و بخار ناشی از عوارض توافق نامه مرزی بود و نمی‌توانست به حمایت از مقاومت‌گران تاجیک در ختلان اقدامی به عمل آورد. امیر به نماینده اعزامی بریتانیا هنری دابس که از هرات امر برگشت او را به ایران داده بود، این امر به وخامت اوضاع سیاسی بین افغانستان و انگلیس کمک می‌کرد. امیر به خاطر جبران این کار خود، به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۰۲ م «لارد امپیتیل» افسر انگلیسی را در کابل پذیرفت و اعلامیه تحریک آمیزی را علیه روسیه چنین به نشر سپرد: «حالا که جاپان پای روسیه را شکسته است، ما باید کمرش را بشکنیم. جای تعجب است اگر افغانستان و انگلیس نتوانند روسیه را در شرایط موجود، به دار بیاویزند.»^۱ به گفته غبار، امیر حبیب‌الله خان نه تنها خط دیورند را به رسمیت شناخت و خواهان پول مستمری بیشتر از انگلیس شد، بلکه خواستار علامه‌گذاری سرحد دیورند نیز گردید و باین حرکت خود حلقه محکم‌تری را به زنجیر اسارت افغانستان افزود. به گفته عظیم‌الله خان از سدوزایی‌های مقیم هند که ترجمان امیر در سفر به هندوستان بود، رییس هیات استخبارات افغانستان در آن زمان سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه بود و در راپوری می‌نویسد که هیات هم‌راهان امیر به هند به شمول اصغرخان و یوسف خان جاسوسان انگلیس اند.

امیر در هنگام اقامتش در هند در شهرها و نواحی آن کشور به سیر و سیاحت پرداخت و شخصی به نام مک‌مهان کارمند مسوول وزارت خارجه هند بریتانوی به صفت مهمان دار

۱. لودویک آدمک، همان اثر، ص ۷۶

امیر رسماً همه جا او را هم‌راهی می‌کرد. مک‌مهان به منظور وارد کردن فشار بر امیر و شست‌وشوی مغزی او به طرف‌داری انگلیس از تمام وسایل و امکانات استفاده می‌کرد. یکی از جزییات مربوط به سفر امیر به ویژه قابل یادآوری است. مهمان‌دار با درک نقطه ضعف امیر دو نفر از زنان همکار خویش را که تبعه انگلیس بودند به عنوان پیش‌خدمت در معیت امیر قرار داد.^۱ و امیر با خاطرات خوشی از این مهمان‌داران به کابل برگشت. دیری نگذشت امیر حبیب‌الله خان به سفر طولانی در کشور آغاز کرد. هدف حقیقی آن را صرف آرزوی ملاقات خانم‌های انگلیسی تشکیل می‌داد، اما در قندهار به امیر اطلاع دادند که متأسفانه آشنایانش نتوانستند به موعده معین حاضر شوند.^۲ نارضایتی آزادی‌خواهان از امیر حبیب‌الله خان زمانی افزایش یافت که در جریان سفرش به هند در ۲۱/۱۲۸۵ جنوری تا ۷ مارچ ۱۹۰۷ م نماینده‌گان روس و انگلیس در ۳۱ اگست ۱۹۰۷ م در رابطه به افغانستان و ایران به توافق رسیده و پیمانی را در مسکو امضا کردند. ماده اول و دوم این پیمان در رابطه به افغانستان چنین است:

ماده اول: دولت پادشاهی بریتانیا اعلام می‌دارد که قصد تغییر وضع سیاسی افغانستان را ندارد. به علاوه حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تعهد می‌کند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در راه صلح اعمال نماید و هیچ‌گاه به اقدامات خصمانه و تهدیدآمیز نسبت به روسیه در افغانستان دست نزند و افغانستان را نیز به این امر تشویق نکند. امپراتوری روسیه نیز از طرف خود اظهار می‌کند که مملکت افغانستان را خارج از منطقه نفوذ خود دانسته و متعهد می‌شود که کلیه مناسبات سیاسی خود را با افغانستان از طریق دولت پادشاهی بریتانیا برقرار کند و همچنان تعهد می‌نماید که هیچ‌گونه نماینده‌گان و مامورینی به افغانستان نفرستد.

ماده دوم: دولت پادشاهی بریتانیا قبلاً در معاهده کابل مورخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ م اظهار کرده

۱. این دو خانم همه جا تا بمبئی امیر را هم‌راهی کردند. ولی از کراچی امیر بدون خانم‌های انگلیسی به کابل بازگشت. امیر در کابل مراتب قدردانی خویش را از خدمت‌گذاری خانم‌ها و نیز آرزومندی خویش را برای ملاقات مجدد با آنان با مقامات سفارت انگلیس در میان گذاشت. انگلیس‌ها به خاطر ارضای خواست امیر وعده دادند تا ملاقات وی را با «آشنایانش» سازمان دهند.

۲. خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص. ۳۱.

که قراردادهای منعقدۀ با امیرعبدالرحمان خان را قبول داشته و نیت تعرض به افغانستان و امور داخلی آن ندارد. حالاً هم تعهد می‌نماید که خلاف قرارداد فوق‌الذکر اقدام به الحاق و یا تصرف کدام حصه از خاک افغانستان نخواهد نمود و از مداخله در امور داخلی آن کشور تا وقتی که امیر افغانستان در انجام تعهدات خود کوتاهی نکند خودداری خواهد کرد. از این رو، موافقت‌نامه «دیورند» و معاهدۀ «دین - حبیب‌الله» تمدید گردید و تا سال ۱۹۱۹ م یعنی جنگ سوم افغان و انگلیس در عصر پادشاهی شاه امان‌الله خان ادامه یافت.

شکل‌گیری نهضت مشروطه‌خواهان اول

در قرن نوزدهم، در کشورهای عمدۀ شرق با ورود جلوه‌های از سرمایه‌داری، حلقه‌های سیاسی و حکومت‌های ملی دست به اجرای اصلاحات تجدیدخواهانۀ اجتماعی و اقتصادی زدند که آن مقدمه شکل‌گیری روند دموکراسی و نواندیشی در جهان آن روز بود. پیش‌روی سریع روس‌های تزاری در قلب خان‌نشین‌های آسیای میانه و به دنبال آن بروز اندیشه و افکار سیاسی توسط بلشویکان انقلابی که بلافاصله در سال ۱۹۱۷ م منجر به سرنگونی نظام شاهی تزار روس و جایگزینی رژیم سوسیالیستی گردید و تدریجاً دامنه نفوذ خود را تا یک ششم حصه سیاره زمین تا ولادی و استوک در شرق و کشورهای پری بالتیک در شمال و نوار رود آمو در آسیای میانه کشانید.

اشتعال جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م) منجر به صف‌بندی‌های سیاسی و انقلابی در میان کشورهای بزرگ آن زمان گردید و تأثیرات خود را به کشورهای جهان سوم و یا کشورهای رو به توسعه به جا گذاشت. در ترکیه برنامه اصلاحات به رهبری رشید پاشا و مدحت پاشا به عمل آمد که منجر به نشر فرامین مشروطیت در قرن بیستم از سوی سلطان عبدالحمید دوم ۱۹۰۸ م در ترکیه گردید. در ایران اصلاحات به رهبری میرزا تقی خان زمینه‌های عملی پیدا کرد که پیش از آن توسط مظفرالدین شاه قاجار ۱۹۰۷ م در ایران اعلام شده بود. اندکی بعدتر اصلاحات در مصر به رهبری محمد علی خدیو و ملک فواد اعلام گردید. بر پایه این رویدادها از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ م همه آنان یکی بعد دیگر نظام مشروطه پادشاهی را در کشورهای خویش قبول کردند و شعاع تأثیرگذاری این اصلاحات تا دور دست‌ها در شرق و غرب گسترش یافت.

در افغانستان نیز آگاهی‌های اصلاحی بخش با پیام‌های سید جمال‌الدین که از عصر حکومت امیر شیر علی خان بین سال‌های ۱۸۶۲ - ۱۸۷۸ م از بالا روی دست گرفته شد و به گوش تحول‌گرایان افغانستان رسیده بود، ولی تعرض نظامی دولت انگلیس طومار این اصلاحات را تا آغاز قرن بیستم در هم پیچیده بود که در بین سال‌های ۱۹۰۱ - ۱۹۱۸ م مجدداً زمینه اصلاحات و نواندیشی را در افغانستان را به وجود آورد. عوامل داخلی در مناسبات درباریان و بی‌خبری آنها از درد و رنج مردم و روی آوردن سلطنت به فسق و فساد از سوی امیر حبیب‌الله خان با گذشت هر روز جرقه‌های بیداری و آگاهی بخش را در ذهن جوانان جامعه به خصوص اشراف‌زاده‌ها یا «غلام‌بچه‌گان» دربار به وجود می‌آورد که منجر به شکل‌گیری مفکوره «مشروطه خواهی» یا «جنبش مترقی دموکراسی» از داخل دربار گردید و شهزاده امان‌الله خان را در عقب پرده این رویدادها با خود کشانید.

در کابل جراید خارجی از کشورهای همسایه، به خصوص به زبان فارسی از ایران، ترکیه، نشرات آزادی خواهان هند و جاهای دیگر به کشور وارد می‌شدند و مورد مطالعه روشنفکران، دانشجویان دانشگاهی و کنش‌گران سیاسی قرار می‌گرفتند. روشنفکران که ابتدا از بورژوازی ملی تجارتي و زمین‌داری لیبرال نماینده‌گی می‌کردند، بعدها برای تهدید قدرت بی‌حد و حصر شاه، تحصیل استقلال افغانستان و به وجود آوردن قانون اساسی به فعالیت‌های تجدیدخواهانه‌ای آغاز کرده بودند، ولی اینها از داشتن ارتباط با توده‌های مردم محروم بودند.^۱ از جمله روشنفکران این دوره محمود طرزی که از ترکیه برگشته بود، با اوضاع و احوال اروپا بهتر آشنایی داشت. هر چند طرزی با دیدگاه‌های تساوی حقوق اقوام موافق نبود و سیاست‌های رایج دولت‌ها را در زمینه تحمیل فرهنگی حمایت می‌کرد، اما در مقاله «حی علی الفلاح» که در سال ۱۹۱۵ م به طبع رسانید، حالت تحت‌الحمایگی را برای افغانستان ننگ می‌دانست.^۲

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۶.

۲. سید جمال‌الدین افغانی یکی از پیش‌گامان نهضت اصلاح‌طلبانه اسلامی در قرن نوزدهم بود، حی علی الفلاح، یعنی بشتابید برای رستگاری. این مقاله ندایی بود برای بیدار کردن نهضت مشروطه خواهی دوم «جوانان افغان» که امیر حبیب‌الله از پخش آن جلوگیری کرد و در حاشیه آن نوشت: «محمود بی‌وقت آذان داده است، مرغی که بی‌وقت آذان بدهد سرش از بریدن است» و محمود طرزی به خاطر نشر این مقاله به پرداخت ۲۴ هزار روپیه کابلی جریمه گردید.

کار مشروطه خواهان زمانی آغاز گردید که آنها جریده «حَبْلُ الْمَتِين» را که در کلکته توسط سید جلال الدین و مشروطه خواهان ایرانی انتشار می یافت، به دست آورده و مخفیانه مطالعه می کردند. هم زمان، در ایران علامه دهخدا جریده «صُور اسرافیل» را منتشر می کرد که نسخه های آن وارد افغانستان می گردید. نسخه مربوط به گزارش های افغانستان و سلطنت امیر حبیب الله در اختیار سید قاسم رشتیا قرار می گرفت. او مشروطه خواهان را در خانه خود واقع گذر ملا محمود شور بازار فرا می خواند و این جراید را مطالعه و بعد شور و بحث می کردند.^۱ آنها در نتیجه به این باور رسیدند که رژیم مشروطه باید در افغانستان بر سر کار آید. به همین آرزومندی در سال ۱۲۸۵ / ۱۹۰۶ م جلسه ای در منزل سید قاسم خان تشکیل دادند^۲ میر محمد صدیق فرهنگ برادر سید قاسم رشتیا بر اساس فهرست ارایه شده ای از هسته اصلی مشروطه خواهان به گونه ذیل یاد کرده است:

مولوی محمد واصف قندهاری ۲- میر سید قاسم خان لغمانی معروف به میر صاحب
 ۳- مولوی عبدالواسع آخند زاده قندهاری ۴- مولوی عبدالرب آخند زاده ۵- سعد الدین
 خان الکوزی قندهاری ۶- عبدالقیوم خان ۷- عبدالرحمان خان لودین ۸- کاکا سید
 احمد خان لودین قندهاری ۹- عبدالهادی داوی پریشان ۱۰- مولوی غلام محیی الدین
 افغان ۱۱- آخند زاده محمد اکبر اسحاق زی قندهاری ۱۲- محمد ایوب خان پوپلزایی
 قندهاری ۱۳- بابا عبدالعزیز خان الکوزی قندهاری ۱۴- عبدالرحمان خان محمدزایی
 ۱۵- عبدالحبیب خان محمدزایی ۱۶- نایب حبیب الله خان طرزی ۱۷- ملا فیض محمد
 خان کاتب هزاره ۱۸- ماما محمد ابراهیم خان چنداولی معروف به ساعت ساز ۱۹- احمد
 قلی خان قزلباش ۲۰- استاد محمد انور خان بسمل ۲۱- تاج محمد خان بلوچ پغمانی ۲۲-
 شیر علی خان بارکزایی ۲۳- مولوی محمد مظفر خان مروت ۲۴- حافظ عبدالقیوم خان

۱. میرسید قاسم در زمان شاه امان الله خان از مقربان دربار گردید و سردبیری جریده امان افغان را به عهده داشت. وی در زمستان ۱۳۰۷ که سرمنشی شاه بود در اعتراض با دستور رفع حجاب زنان از سوی پادشاه از مقام خود استعفا داد و باز در زمان نادرخان بحیث معین معارف مقرر گردید و در قضیه قتل نادرخان محکوم به اعدام گردید. ظاهر شاه حکم اعدام او را به ۱۶ سال حبس تخفیف بخشید و پس از رهایی بحیث وزیر عدلیه در حکومت شاه محمودخان گردید و در حوت ۱۳۵۷ به رحمت حق پیوست.

۲. سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، چاپ کتابخانه سبا، پشاور،

کابلی ۲۵- میرزا عبدالرزاق خان کابلی ۲۶- میرزا محمد حسین خان اچکزی کابلی ۲۷- حاجی عبدالعزیز مشهور به لنگرزمین کابلی ۲۸- حاجی محمد اکبر خان یوسفی کابلی ۲۹- میرزا محمد حسن خان راقم کابلی ۳۰- میرزا غیاث الدین خان کابلی ۳۱- صاحب زاده عبدالله جان مجددی ۳۲- عبدالوهاب خان کرنیل کندک مشر مزاری (بلخی) ۳۳- ملا عبدالحق ارغندیوال ۳۴- مولانا خان محمد. ۳۵- غلام بچه جوهر شاه غوربندی ۳۶- غلام بچه لعل محمد خان کابلی ۳۷- غلام بچه پاجامیر خان لوگری ۳۸- غلام بچه نظام الدین خان ارغندیوال ۳۹- محمد اسلم خان سیغانی ۴۰- محمد عثمان خان پروانی ۴۱- پروفیسور غلام محمد (مصور) میمنگی ۴۲- محمد ولی خان دروازی سرجماعه غلام بچه گان دربار ۴۳- میرزمان الدین خان بدخشی ۴۴- شجاع الدوله غوربندی ۴۵- داکتر عبدالغنی خان پنجابی ۴۶- مولوی نجف علی خان ۴۷- مولوی محمد چراغ ۴۸- مولوی محمد حسن ۴۹- امرالدین مهاجر هندی ۵۰- ملا منہاج الدین شینواری ۵۱- استاد محمد عظیم معروف به برگید عظیم - ۵۲ میریار بیک بدخشی و دیگران قسمی که در این فهرست به ملاحظه می‌رسد، روشنفکران تاجیک نقش عمده‌ای را در تحولات سیاسی کشور در دهه نخست قرن بیستم در کنار پشتون‌ها و سایر اقوام به دوش داشته‌اند. به قول نویسنده سرنوشت تاجیکان: «نخستین جرقه‌های نارضایتی سیاسی تاجیکان از درون جنبش مشروطیت زمان امیرحبیب‌الله سراج بروز کرد.»^۱ و بنا به نوشته غبار، قشر روشنفکر در زمان امیرحبیب‌الله به گرد سه محور می‌چرخید:

۱. لیبرال‌های دربار که خواهان رفم در داخل نظام بودند و در قطار اول آنها محمد ولی خان دروازی، میرزمان الدین خان بدخشی، میریار بیک بدخشی، شجاع الدوله غوربندی، سید جوهر شاه خان غوربندی، لعل محمد خان کابلی و... بودند. دسته‌ای از این مشروطه خواهان که خواهان سرعت اصلاحات بودند، مثل: جوهر شاه غوربندی، لعل محمد کابلی و میرزمان الدین بدخشی به حلقه سیاسی که در بیرون دربار تشکیل شده و بر محور لیسۀ حبیبیه فعالیت داشت که بیشتر رادیکال‌ها و عناصر میانه‌رو بودند، پیوستند.

۱. برای مزید معلومات مراجعه شود به «افغانستان در مسیر تاریخ» و «افغانستان در پنج قرن اخیر» تالیفات مرحوم غبار و فرهنگ.

۲. محمد عالم جمال، سرنوشت تاجیکان در سده‌های اخیر، ص. ۳۳۹.

۲. مرکز دیگر روشنفکران که خواستار تغییر رژیم بودند و در جای رژیم یک نظام دموکراتیک را طلب می‌کردند، لیسه حبیبیه بود. در بین این دموکرات‌ها اشخاص رادیکالی هم بودند که به غرض تحقق بخشیدن مرام خود ترور و کودتا را جایز می‌دانستند. جمعیت آنها زیر نام «جمعیت سری ملی» فعالیت می‌کرد. تشکیلات جمعیت در حلقه‌های ده نفری تنظیم شده بود و زیر رهبری یک تن از موسسان قرار داشت. مانند سیدقاسم رشتیا، عبدالغنی خان هندی و... هیات رهبری حزب از مسوولان حلقه‌ها بودند. دو نفر از اعضای حزب^۱ لیست اعضای جمعیت سری را به پادشاه حبیب‌الله خان در ننگرهار تقدیم کردند و در نتیجه، هفت تن بدون محکمه اعدام شدند.^۲ متباقی به زندان رفتند و تا زمان به قدرت رسیدن امیر امان‌الله خان در زندان ماندند.

۳. روشنفکران منفردی هم بودند که خارج از حلقه دربار و لیسه حبیبیه قرار داشتند و بعضاً بین هم روابط داشتند. ولی کدام تشکیلات محسوس سیاسی نداشتند. از این فهرست به خوبی بر می‌آید که تاجیکان در رهبری وصف جنبش مشروطه خواهی افغانستان نقش فعال و موثری داشتند.^۳

توظیف محمد ولی خان دروازی به ریاست «سرجماعه غلام‌بچه‌گان» که به گفته لودویک آدمک آمر اداره مطبوعاتی و اطلاعات خصوصی امیر نیز بود، در شکل‌گیری نهضت مشروطیت سودمندی بزرگی را در تکامل شخصیت و تبارز استعداد برای او و زمینه رشد و تکامل شهزاده امان‌الله خان را در بر داشت. عبدالحی حبیبی تعداد مشروطه خواهان را ۳۰۰ نفر ذکر کرده است و غبار بر آن ست که رهبری تشکیلات مشروطه خواهان را یک هیات مدیره برعهده داشت. با این وضع سال ۱۹۱۹ م فرا رسید و امیر حبیب‌الله خان به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ م در ساعت ۳ شب، در شکارگاه «کله‌گوش» لغمان بر اثر یک کودتای خاندانی به قتل رسید. سید مهدی فرخ سفیر دولت ایران در دربار امان‌الله خان در کابل می‌نویسد که: «قتل مرحوم حبیب‌الله خان، به تحریک مادر امان‌الله خان - که به

۱. این دو نفر عبارت از برکت‌الله عظیم و ملا منهاج‌الدین ننگرهار می‌بودند.

۲. این هفت نفر عبارت بودند از: لعل محمد کابلی، جوهرشاه غوربندی، محمدایوب خان، ملا محمد سرورخان، سعدالله خان و عبدالقیوم خان.

۳. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، و سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۳۹.

واسطه کثرت زوجات با حبیب الله خان مقطوع المراده [بود] و [به او] خصومت می ورزید - واقع [شده] و محرکین این واقعه را می گویند امان الله خان و بعضی از رجال بوده اند...^۱ اما سردار محمد رحیم بر آن ست که: در حرم امیر میمونه برادر زاده میرزا محمد خان یفتلی که بعداً در دربار امان الله بحیث نخستین سفیر غیررسمی افغانستان در روسیه شوروی تعیین گردید، با آن محبوس بود. در این زمان داکتر دربار به عوض غلام محمد... یک هندو به نام غلاجی متخصص امراض چشم داکتر دربار بود. به اثر تقاضای امیر همیشه دواهای مختلف که اثر تحریکی قوی داشت برایش می خوراندید. این دواها امیر را حساس و عصبانی می ساخت. در این زمان، به ویژه پس از سوء قصد بر جان امیر حبیب الله زشت خوبی در کردارش شدت یافت و نسبت به اطرافیانش سخت بی اعتماد بود.

علیا حضرت مادر امان الله خان مدت طولانی زن محبوب امیر بود و بر وی تاثیر عظیم داشت؛ اما بعداً امیر از او کناره گرفت و مخصوصاً پس از آنکه علیا حضرت در باغ چهلستون جنجالی برپا کرد. مناسبات امیر با وی آشکارا خصمانه شد. این امر نمی توانست بر مناسبات امیر با پسرش امان الله خان بی تاثیر باشد. باری به قول بی بی حلیمه، امیر حبیب الله بالحن نیمه شوخی و نیمه جدی از امان الله پرسید: چگونه مرگی را می پسندد. مرگ تدریجی یا مرگ با شمشیر؟ امان الله جواب داد، مرگ آنی بهتر است. مادر امان الله خان تمام مساعی خود را به خرج می داد تا پسرش نفوذ و اعتباری میان برگزیده گان دربار افزایش یابد. علیا حضرت دختران خود را مثلاً راضیه، سلطان خاتون و نور سراج را تشویق می کرد تا با اشخاص صاحب نفوذی مانند محمد هاشم خان، شاه محمود خان، شاه ولی خان مناسبات نزدیک دوستی جاناجانی برقرار کنند. بدین گونه او می خواست شهزاده گان را به طرف داری خود بکشاند و به امان الله خان نزدیک سازد. نادرخان و برادرانش هم از چنین تمایلی به دور نبودند و تلاش می کردند تا نفوذ خود را در دربار داشته باشند.^۲ نصرالله خان در تلاش به خاطر نیل به تاج و تخت حتا در این فکر بود که با

۱. سید مهدی فرخ، کرسی نشینان کابل، ص. ۳۴.

۲. طوری که در محافل در بسته خانواده گی شاهی گفته می شد، میان نصرالله خان و علیا حضرت مناسبات دوستانه حتا هواخواهی متقابل وجود داشت.

علیاحضرت عروسی کند و بدین وسیله موقف خود را به خاطر مستحق بودن تخت شاهی تحکیم بخشد.^۱ با قتل امیرحبیب‌الله خان، نایب‌السلطنه او سردار نصرالله خان که با طرح دموکراتان در قسمت قتل امیر مخالف بود، در جلال‌آباد اعلام سلطنت نمود، اما از سوی جانب‌داران شهزاده امان‌الله خان و عمدتاً اعضای جنبش مشروطیت محبوس گردید و خود عین‌الدوله شهزاده امان‌الله خان در کابل اعلام پادشاهی کرد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م و سرنوشت تاجیکان فرارود

در دهه‌های نخست قرن بیستم دو آفت ناشی از طاعون عظمت‌طلبی و تحکم در خراسان و ماورالنهر به سراغ تاجیکان آمد. در خراسان با روی کار آمدن سلطنت عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ م) و در ماورالنهر با ورود بلشویکان انقلابی روس (۱۹۲۰ - ۱۹۳۹ م) و سقوط امارت منغیت‌های بخارا.^۲ پیش روی روس‌ها به اعماق آسیای میانه که مستملکه روسیه پادشاهی تزار بود، بی‌تردید مثل هر دست‌گاه استعماری دیگر با مسخ کردن واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و تحریکات قومی در برزخ گفتار و کردار برای تاجیکان آسیای میانه مصیبت بار بود. حتا روس‌ها گویا با الهام از کارنامه انگلیس‌ها در هند، به حمایت از خرده فرهنگ‌های محلی در برابر فرهنگ‌های کهن و مسلط در واقع، به ترویج اختلافات بین گروه‌های اجتماعی می‌پرداختند و زمینه‌های موفقیت خود را مساعد می‌ساختند. بخارا و سمرقند را بحیث دو شهر باستانی تاجیکان، با سکنه بومی قدیم، زبان و فرهنگ دیرین سال «فارسی دری» که بحیث زبان اکثریت آسیای میانه و خراسان بزرگ از گسترده‌گی اجتماعی و پیشینه تاریخی ویژه‌ای برخوردار بود. بلشویکان خواستند این زبان را با ترفندهای سیاسی به انزوا بکشانند و در تداوم برنامه فارسی‌زدایی روس‌ها و انگلیس‌ها این زبان را با گوینده‌گان آن (تاجیکان) از صحنه هستی بر اندازند. تا کسی دیگر به عنوان فرهنگ‌مداری در برابرشان قد نکشد.

۱. خاطرات سردار محمدرحیم خان، ص. ۴۶.

۲. زمانی که شهزاده امان‌الله خان در ۱۹۱۹ م در کابل اعلام سلطنت کرد، دو سال پیش ۱۹۱۷ م روس‌های بلشویک به جای روس‌های تزاری در مناطق امارت بخارا و ماحول آن با پیش‌روی‌ها روزافزون خود بر منطقه نظارت سیاسی داشتند.

در هنگام جنگ اول جهانی (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م) بسیاری از اسرای جنگی ارتش جرمنی مثل خود جرمن‌ها، نارویژی‌ها، چیک‌ها و مجاری‌ها توانستند از اسارت بلشویک‌ها به سوی آسیای میانه و افغانستان فرار کنند. این فراریان در افغانستان زیر نظر حکومت قرار داشتند؛ اما از آنها در تربیت ارتش افغانستان در رشته‌های مختلف اقتصاد ملی استفاده می‌کردند.^۱

اخبار مربوط به انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م در روسیه به سرعت در افغانستان از طریق امیل ایچکه یکی از این فراریان انتشار می‌یافت.^۲ در مطبوعات افغانستان نیز مطالبی پیرامون این انقلابات نشر می‌شد. اخبار مربوط به انقلاب روسیه و آگاهی بر این امر که حکومت شوروی استقلال بخارا را به رسمیت شناخته است؟ در اذهان مردم افغانستان، به ویژه آزادی خواهان کشور بر روشنفکران جوان، دانش‌آموزان مکاتب حبیبیه و حریبه تاثیر بزرگ داشت. امان‌الله خان که در راس هواخواهان استقلال کشور قرار گرفته بود و علاقه‌مندیش را نسبت به روس‌ها و انقلاب ایشان پنهان نمی‌کرد. در کشور چنان شایع شده بود که لینین در حصول استقلال سیاسی کشور از انگلیس‌ها به ما کمک می‌کند.^۳ روس‌های بلشویک انقلابی در پناه مشاوره‌های غرض‌ورزانه عده‌ای از «جدیدی‌ها و پان‌ترکیستان»^۴ چنان فضای زنده‌گی را بر تاجیکان فرارود تنگ ساختند که آنها هزار بار بر کفن‌کش قدیم درود خواندند. زیرا اینها می‌خواستند برای کوتاه جلوه دادن قامت زبان فارسی دری و گوینده‌گان آن در فرارودان به نوع هویت‌سازی جعلی متصل گردند.^۵

اما گناه تاجیک‌زدایی و فارسی‌ستیزی را نباید تنها به بلشویکان و پان‌ترکیستان حواله

۱. آنها متخصصانی بودند که در رشته‌های مختلف انکشاف تخنیک و پیشه‌وری کشور مساعدت کردند. در بارهٔ حوادث فراوانی که در جهان می‌گذشت، از طریق آنان مردم افغانستان اطلاعاتی به دست می‌آوردند. در میان آنها کسی بود به نام امیل ایچکه که کتاب او «در مهمانی امیر افغانستان» مشهور است.

۲. در بارهٔ این انقلاب حتا معلمان مکاتب به شاگردان صحبت می‌کردند. هرچند بسیاری از آنان روحیه ضد روسی داشتند.

۳. خاطرات سردار محمد رحیم، ص. ۴۹.

۴. «جدیدی»ها کسانی بودند که از سنن ملی و اعتقادی خود بریده و به ایدئولوژی بلشویکان پیوستند.

۵. در این باره تفصیلاتی در کتاب افغانستان جغرافیای بحران آمده است که در صورت ضرورت می‌توان به این کتاب مراجعت کرد.

کرد، بلکه تقصیر بزرگان ناتوان تاجیک برای رسیدن به زرق و برق قدرت کمتر از آنها نبوده است. عده‌ای از رهبران تاجیک با تغییر هویت تباری خود شناس نامه‌ ازبکی گرفتند و به مقامات بلند حزبی و دولتی ارتقا کردند که قرار ذیل‌اند: فیض‌الله خواجه‌یف بحیث رییس ناظران خلقی جمهوری خلق بخارا نخستین کاری را که سامان داد، زبان فارسی تاجیکی را از مکاتب بخارا طرد کرد. عبدالله رحیم بای‌یف در مقام رییس کمیسیون مرزبندی آسیای میانه ترکیب خلق‌های آسیای میانه را اساساً ازبیک‌ها، قرغیزها، ترکمن‌ها و دیگر اقلیت‌ها قلم‌داد کرده و تاجیکان را حتا در شمار این اقلیت‌ها هم به حساب نیاورد. عبدالقادر محیی‌الدین اف دبیر کمیساریای حزب کمونیست تاجیکستان پس از خیانت کاری خود در برابر مردمش پشیمان گردیده و ثابت می‌کرد که در بخارا به جز یک محله «دُرْمَن» که پنج یا شش خانه به ازبکی گپ می‌زنند، دیگر سراسر مردم تاجیک‌اند. عبدالرووف فطرت شاعر و نویسنده و اصلاح‌طلب تاجیک در مقام عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست در بخارا و سمرقند با هم سلوکانش برای حرف زدن به زبان فارسی تاجیکی ۵ روبل جریمه تعیین می‌کند. عبدالرحیم حاجی بایف در تلاس سمرقند بحیث پایتخت تاجیکستان می‌گوید: الحال در تاجیکستان جنگ‌های باسمجی‌گری جریان دارد، بین سمرقند و تاجیکستان راه نیست، ما پایتخت را در دیهه قره‌تاغ یا دوشنبه می‌سازیم. تضاد را ببینید که تاشکند با داشتن یک سوم سکنه ازبیک بحیث پایتخت ازبیکستان تعیین می‌شود، اما سمرقند بحیث قدیم‌ترین شهر تاجیکان با داشتن ۸۰٪ سکنه تاجیک، پایتخت تاجیکستان شده نمی‌تواند. آیا این مسخره نیست که قدیم‌ترین خلق بومی آسیای میانه در بخارا و سمرقند دولت بزرگ سامانیان را بنیان نهاده و فرهنگ و هویت ملی خود را شگوفایی و رفعت بخشیده است. سرانجام، در دیهک قره‌تاغ یا دوشنبه پایتخت بسازد؟ س. خواجه‌نف، سرور قیرغیزها اصرار می‌کند که سمرقند و خجند و سرخان دریا به تاجیکان متعلق باشد، اما کسی طرح او را پشتیبانی نمی‌کند.^۱ شادروان لایق شیر علی با یادآوری از این مصرع شعر حافظ فغان کرده و می‌گوید:

باکم از ترکان تیر انداز نیست شیوه تیر آوراتم می‌کشد

۱. نوشته لایق شیرعلی شاعر بزرگ تاجیک در مقدمه کتاب تاریخ تاجیکان با مهر کاملاً سری اثر پروفیسور رحیم

لایق می‌نویسد: «برادران ازبیک این حقیقت تاریخ را فراموش نکرده‌اند که اکثر بزرگان علم و ادب تاجیک دو زبانه شدند، مانند: حمزه حکیم‌زاده، نیازی، مختار، اشرفی، عبدالله قهار، کامل یارمت اف^۱ و بسیاری از شخصیت‌های برجسته دیگر تاجیک بودند و امروز هم میلیون‌ها تاجیک در وطن تاریخی خود با شناسنامه ازبیکی برای قدرت‌مندی و شگوفایی فرهنگی و ادبیات در جمهوری ازبیکستان خدمت می‌کنند... و همچنان در تاجیکستان زیاده از یک میلیون ازبیک در میان جمعیت هشت میلیونی تاجیک با قوم با و شجره خود زنده‌گی می‌کنند و تاجیکان عرصه زبان آنها را تنگ نکردند و برای شان پاسپورت اجباری تاجیکی نداده‌اند؛ اما بزرگواری باید از دو طرف باشد.^۲ او احساس خود را در مقابل حرکت‌های به اصطلاح خودکشی و بیگانه‌پروری بزرگان هم تبارش می‌نویسد: «جای بحث نیست که دشمن، دشمن است، کژدم، کژدم است و باید نیش بزند، ترکان تیرانداز از زمان سامانیان غرض‌شان معلوم بود و امروز هم معلوم است، اما شیوه تیر آوران خودی، یعنی زاده‌گان ملت خودمان را که این قدر خیانت‌های سنگین و ننگین را به خلق خود روا دیده‌اند، چسان تعبیر کنیم؟ آه، آه، دلم دارد می‌ترکد، در این کشور سنگ‌ستان نمی‌دانم سرم را به کدام سنگ بزنم؟» در ترکیب هیات تعیین مرزهای آسیای میانه نماینده‌گان روس، اوکراین، لتونی، لیتوانی، قزاق، ترکمن و ازبیک بوده‌اند، اما تاجیک نه. در این خصوص بازهم بایست به ضعف و عقب‌گرد خود تاجیکان اشاره کرد. زیرا این فعالان تاجیک بوده‌اند که کارد تاجیک ستیزی روس‌ها و پان‌ترکیست‌ها را دسته شده‌اند. به گفته لایق شیر علی، آب از سرچشمه گل آلود است. «غم خوار خلق‌های مظلوم شرق لینین از خرد خلق تاجیک در آسیای میانه حرفی نمی‌دانسته است و عبدالله رحیم بایف تاجیک تبار که بالینین کار کرده است نیز نمی‌دانسته است یا از ترس جان خود نادیده گرفته است.^۳ در کنار این همه سستی و عطالت‌های رهبران تاجیک، دانشمندان بزرگ تاریخ آسیای میانه مانند ولادیمیر بارتولد، صدرالدین عینی، م. س. آندری یف، ا. ا. سمیونوف از ترکیب کمیسیون برکنار می‌شوند تا پرده از روی حقایق نبردازند، اما صدای

۱. در اصل یارمحمد اف می‌باشد که در زبان روسی بسیاری از نام‌ها چنین بی‌مفهوم ساخته شده‌اند. مثل: کیرت‌اف (غیرت‌اف) سیم‌الدین اف (سید محیی‌الدین اف) و...

۲. مقدمه تاریخ تاجیکان اثر رحیم مس‌اف، ص. ۲۷. ۳. همانجا، ص. ۲۴.

اعتراضی از سوی خود فروخته‌گان خلق تاجیک بلند نمی‌شود.

آتش به دودست خویش، بر خرمن خویش من خود زده‌ام، چه نالم از دشمن خویش

پس از پیشرفت جریان کار تقسیمات مرزبندی جمهوری‌های شوروی در آسیای میانه عده‌ای از این رهبران آهن سرد به سندان کوبیدند و کسانی مثل عبدالقادر محیی‌الدین اف، نصرت‌الله مخدوم، شیرین شاه تیمور، عبدالله رحیم بایف، چنار امام اف، عبدالرحیم حاجی بایف در سال ۱۹۲۴ م برای جمهوری خود مختار و چندی برای ولایت خود مختار تاجیکستان در تشکیلات جمهوری ازبیکستان رضایت دادند. اما کسانی مثل: نصرت‌الله مخدوم، شاه تیمور، عبدالقادر محیی‌الدین اوف، عبدالرحیم حاجی بایف صدرالدین عینی و... بیشتر تلاش کردند تا جمهوری متحدهٔ سوسیالیستی تاجیکستان را به وجود بیاورند.

به گفتهٔ عبدالقادر محیی‌الدین اوف رییس شورای کمیسران تاجیکستان، «از زمان تاسیس جمهوری بخارا، یعنی ماه سپتامبر ۱۹۲۰ م زبان رسمی حکومت شورایی بخارا به جای فارسی تاجیکی (زبان اکثریت مردم) زبان ترکی مقرر شد.» کاری که می‌خواست تمام پاس داشت شان دار دولت‌های ترک و مغل و چکامه‌سرایان فارسی‌گوی ترک و تاجیک را در استانبول عثمانی و سلطنت دهلی بر علاوه دربار اصفهان، امارات بخارا، مرو، سمرقند، خجند، بلخ، بدخشان، کابل، غزنی، هرات، شیراز و کشمیر و... را که در پویه بیشتر از هزار سال این کاخ با عظمت را با شیرۀ جان شان بر افراشتند، به مسخره بگیرد. پان ترکیستان موجودیت ملت کهن سال تاجیک را در آسیای انکار می‌نمودند و تاجیک‌ها را در ذهن رهبران کرم‌لین شاخه‌ای از ترک‌ها وانمود می‌کردند و یا با توجه به حساسیت روس‌ها با دولت صفوی ایران، آنها را شیعه و عمال ایران می‌خواندند. در بحبوحهٔ این رُخ‌دادهای تلخ، عبدالقادر محیی‌الدین اف به صدرالدین عینی شاعر و نویسندهٔ بخارایی وظیفه داد تا برای فراهم کردن قناعت رهبران کرم‌لین دست به تدوین شناس‌نامهٔ فرهنگی اجدادشان بزنند و برای بی‌باوران بلشویک و پان‌ترکیست‌ها نشان دهند که تاجیکان ملت یک روزه و از بیخ بته نیستند و تاریخ شناس‌نامهٔ آنها را در صفحات فرهنگ و ادب منطقه در هر دور و زمانی در هزار ساله‌های تاریخی به تصویر کشیده است. عینی با مراجعت به کتاب‌خانه‌های دولتی و خصوصی تلاش فراوان و خستگی‌ناپذیر کرد تا اینکه تذکرهٔ «نمونهٔ

ادبیات تاجیک» را با برشمردن حدود ۲۴۰ شاعر دست اول در حوزه فرهنگی زبان فارسی از زمان رودکی تا عصر خودش را در ماه سپتامبر ۱۹۲۵ م آماده نشر کرد. عینی کتابش را به ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی^۱ سپرد تا اگر لغزش‌های داشته باشد، برطرف کند. این کتاب در ذات خود نمونه‌های بارزی از شعر و شاعران شناخته شده زبان فارسی تاجیک را بر شمرده بود که برای رشد آتی زبان فارسی (تاجیکی) و مقایسه وضع شعر در حوزه‌های ادبی زبان فارسی در مقاطع مختلف اهمیت به‌سزایی دارد. این کتاب پس از چاپ توسط عینی به ملاحظه استالین رسانیده شد. استالین با توجه به کتاب نام‌برده به افتخار تأسیس جمهوری مختار تاجیکستان نوشت: «تاجیکان تاریخ پُرثروتی دارند و به تاجیکان مراجعه شده بود که خود را پیرامون فرزندان صادق میهن خویش متحد سازید و به تمام مشرق زمین نشان بدهید که شما وارثان شایسته اجداد خود هستید که درفش آزادی را محکم در دست داشتند.»^۲ یکی دیگر از مضحکه‌های پان‌ترکیستان و دوستان بلشویک‌شان این بود که این بار شعر معروف ابوعبدالله جعفر رودکی را در کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» که هزار و صد سال پیش به امیر نصر سامانی در هرات سروده بود:

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان	سروسوی بوستان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیرزی	میر سویت مهمان آید همی...

پان‌ترکیستان این شعر را به زبان روسی ترجمه کرده و به رهبران حزب کمونیست چنان ذهنیت دادند که عینی برای برگشتن امیر سیدعالم خان دشمن انقلاب کارگری به بخارا چنین شعر تشویقی را سروده است؛ اما عینی به کمک دوستانش ماکسیم گورکی شاعر برجسته روس و بوخارین توانست بار این شعر را از ذمه خود ساقط کرده و به هزار و صد سال پیش به رودکی حواله کند که بحث روی مضمون این شعر در هزار و صد سال پیش خود نمونه براننده‌ای از پختگی ذهن و ادب تاجیکان محسوب گردید. معاندان تاجیک

۱. ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی که از اعضای رهبری حزب توده ایران بود، توسط شاه تبعید گردیده و گاهی در مسکو و زمانی در دوشنبه به سر می‌برد. لاهوتی به شعر و ادبیات نظمی تاجیکی خدمات شایانی انجام داد و ادبیات تاجیکستان از خدمات لاهوتی با قدردانی یاد می‌کنند.

۲. رحیم مس‌اف، تاریخ تاجیکان با مهر کاملاً سری، ص. ۲۵.

بار دیگر به بوخارین^۱ مراجعه کرده و با کاربرد نیرنگ‌های تازه امر توقف و مصادره کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» را دریافت کردند. این بار پیش از اینکه مدافعان ملت تاجیک و زبان فارسی تاجیکی به دادخواهی برخیزند، بوخارین اعدام گردیده بود. از این رو، کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» در سرنوشت سیاسی تاجیکان بحیث یک واحد خودمختار (افتونامی) در تشکیل جمهوری ترکستان کبیر و بعداً بر اثر مساعی عینی و همکارانش با فرمان استالین ۱۹۲۸ م به تشکیل جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان شوروی کمک مهمی کرد. در نامه شیرین شاه «شاه تیمور» به استالین رهبر اتحاد شوروی آمده است که برای اوزبکی کردن زبان رسمی در جمهوری بخارا بهانه خنده‌داری ساخته‌اند. زبان تاجیکان «زبان امیران بخارا و نامود شده بود، هرچند خود امیر سید عالم خان اوزبک (منغیتی) بود، اما در امارت او هم زبان فارسی همچون زبان اداری و ادبی که نه تنها در آسیای میانه، بلکه در کشورهای فارس، افغانستان، ماورالنهر، ترکیه عثمانی و هندوستان نیز زبان رسمی این کشورها جاری بود.»^۲ چنین مضحکه‌ای فقط می‌توانست در بخارا به نمایش گذاشته شود، اما زبان روسی در روسیه پادشاهی «پطرها و یکه‌ترین‌ها» بحیث زبان حاکمیت جبار «تزارها» که به اصطلاح بلشویکان زندان خلق‌ها دانسته می‌شد، هرگز به خاطر زبان پادشاهی نیکولای دوم بودنش مورد بی‌حرمتی قرار نگرفت، بلکه برای رشد و ترقی و تعمیم بخشیدن آن در سطح شانزده جمهوری متحده سوسیالیستی مساعی زیادی صورت گرفت. اصلاحات ضد فرهنگی تنها برضد زبان فارسی تاجیکی بحیث عامل مهمی در شکل‌دهی فرهنگ اسلامی در ماورالنهر نبود، بلکه این اصلاحات متوجه صاحبان این زبان (تاجیک‌های ماورالنهر) نیز بود. هنگامی که در سال ۱۹۲۰ م قانون اساسی جمهوری ترکستان تصویب گردید. فقط قرغیزها، اوزبک‌ها و ترکمن‌ها بحیث ملت‌های بومی آسیای میانه شناخته شدند و تاجیکان یعنی قدیم‌ترین و سیر شمارترین ساکنان و صاحبان کشور عمداً فراموش گردیدند. این در حالی بود که تعداد تاجیکان آسیای میانه طبق آمار روزنامه زرافشان (۱۱ سپتامبر ۱۹۲۳ م) به سه میلیون و چهارصد هزار نفر می‌رسید.^۳ که در شرایط آن زمان کمیت چشم‌گیری بود. این پرسش پیش می‌آید که چرا

۱. مسوول امور فرهنگی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و مشاور استالین

۳. همانجا ص ۶۵

۲. تاجیکان در تاریخ، ص ۶۴

ابرقدرتی که خود نبض اصلی سیاست جهانی را آن‌هم در راس یکی از دو اردوگاه انقلابی جهان در دست داشت، همه اختیارات و مسوولیت را به دست گروه محدود پان‌ترکیستان متعصب گذاشت^۱؟ با توجه به بی‌عدالتی ملی که در کارنامه رهبران شوروی ثبت گردیده است، ای. آ. زیلینسکی این تقسیمات را به نام دوره «تبر تقسیم» نامیده است.

ایران صفوی در آن روزگار با روس‌ها مناسبات دشمنانه‌ای داشت، قطع نمودن علایق تاجیکان به وسیله نام «زبان فارسی» با ایران، انتقامی از سوی روس‌ها تلقی می‌گردید. ایرانی که در آن روزگار در موجودیت قاجارها و آغاز سلطنت رضاشاه پهلوی و نظام استخباراتی «ساواک» بحیث ژاندارم امریکایی در منطقه دانسته می‌شد و حامل پروپاقرص ایدئولوژی انقلابی امپریالیستی امریکا در برابر شوروی سوسیالیستی در منطقه بود. مقامات رهبری شوروی با این حذر و تشویش قوم‌سازی جبری و مسخ هویتی تاجیکان ماورالنهر را بیشتر به خاطر نفاق‌اندازی و یافتن جای پای برای خودشان عملی می‌کردند و تاجیکان هم با درک خطر این دسیسه و ژرفنای استراتژیک روس‌ها که تا آن زمان نام زبان‌شان را فارسی می‌گفتند، تن به مدارا در پذیرش هویت زبانی خود به نام «زبان تاجیکی» دادند و زبان فارسی در تاجیکستان رنگ و رُخ تازه مطابق مود سیاسی زمان به خود گرفت و صدرالدین عینی مثل جمبول جبایف در قزاقستان، آخون بابایف در ازبیکستان، مخدوم قلی در ترکمنستان و ماکسیم گورکی در روسیه، بحیث اساس‌گذار ادبیات تاجیکی شوروی لقب داده شد. به دنبال آن توطئه دیگری روی کار آمد و حروف نوشتاری زبان تاجیکی را ابتدا به حروف لاتین و بعد به حروف کرلیک روسی تغییر دادند^۲ تا نسل‌های بعدی تاجیک از

۱. حدس نزدیک به یقین این‌ست که نگرانی از موجودیت علایق فرهنگی و زبانی تاجیکان با ایران و خراسان و تکمیل روند فارسی‌زدایی استعمارگران روس مدنظر آنها بود.

۲. من بارها در دوشنبه شنیده بودم که برخی از روشنفکران تاجیک بار مسوولیت تبدیل حروف زبان فارسی را به کرلیک به گردن صدرالدین عینی پرتاب می‌کردند. باری پس از خواندن مقاله پُر مفهوم عینی به نام «معنای واژه تاجیک» که آن را بسیار با استدلال و محققانه یافته‌ام، این موضوع را به کمال‌الدین عینی فرزند صدرالدین عینی مطرح کردم. کمال عینی به قناعتم پرداخت و گفت که این یک سیاست فرهنگ‌کشی بود که از مسکو بالای همه ملت‌های مسلمان آسیای میانه صادر شده بود، بالفرض اگر در تاجیکستان این کار را پدر من انجام داد، اما در قزاقستان، قرغزستان، ترکمنستان، آذر بایجان خو این کار را پدر من انجام نداد. بعدها کمال عینی این موضوع را در پیش‌نویس چاپ سال ۱۳۸۵ نمونه ادبیات تاجیک پاسخ گفت.

خواندن میراث‌های فرهنگی و ادبی نیاکان خود همچون عبدالله رودکی، فردوسی توسی، کمال خجندی، حافظ شیرازی، مولانای بلخی با همان طرزى که آنان می‌خواندند و می‌نوشتند و هم‌زبان‌شان در ایران و افغانستان محروم گردند. تاجیکان فرارودان که به خاطر هم‌پیوندی زبانی و فرهنگی با ایران و با درک خطرات بزرگ مجبور به قبول تحمیلات ناجوان‌مردانه مخالفان‌شان بودند، هرگز مورد حمایت دولت‌های ایران قرار نگرفتند و زعامت این کشور در هیچ جایی از دنیا به خاطر نابودی یک فرهنگ و تمدن بزرگ که میراث مشترک تاجیکان و ایرانیان بود، لب به شکوه و اعتراض نگشودند. این موضع‌گزینی دوستان ایرانی همان مثلی را به یاد می‌آورد که «نخوردیم از کبابش، کور شدیم از دودش». حتی در فرصت‌های دیگر هم باز تاجیکان افغانستان با زبان و فرهنگ‌شان زیر چکمه فشار برتری خواهان قرار گرفتند که دولت‌های ایران با چشمان بسته از برابر دستان بسته آنان عبور کردند و به حمایت از کیش و آیین مذهبی‌شان در برابر فرهنگ و ادب فارسی اقدام کردند. به هر حال، ما منت‌دار سعی و تلاش خامه‌زنان و استادان بزرگ ایران هستیم که هر جایی رایحه خوش‌بوی زبان فارسی را استشمام می‌کنند، آنجا آغوش مودت می‌گشایند. استاد سعید نفیسی دانشمند پُرآوازه ایران که شصت سال واندی پیش اثری در باره رودکی سمرقندی نوشت، گفته بود: «هنوز پس از هزاروند سال، زبان اکثریت مردم بخارا و زبان بازار آن زبان پارسی است و هنوز اکثر مردم آن از نژاد ایرانی اند که امروز ایشان را «تاجیک» می‌خوانند.»^۱ هنوز در دهه هشتاد قرن بیستم میلادی جلال اکرامی بخارایی نوشت: «در بخارا هشتاد درصد مردم به زبان مادری خود، یعنی تاجیکی (فارسی) حرف می‌زنند.»^۲ این واقعیت به خودی خود ادامه نیافته بلکه واژه‌واژه زبان فارسی در ماورالنهر با قطره قطره خون مقاومت رنگ هستی یافته‌اند. دکتور نماز حاتموف نوشته است که سال‌های ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ م خواسته که در شناس‌نامه‌اش نام قومی خودش «تاجیک» نوشته شود، اما برایش گذرنامه نداده‌اند.^۳ و این درست شبیه همان چیزی ست که امروز در

۱. م ۱۴۶ ص ۱۸

۲. نگارنده این اثر «تاجیکان خراسان» که خود در سال ۱۹۸۲ م در عصر حاکمیت شوروی از بخارا و سمرقند و فرغانه دیدار مفصلی نمودم، حدود بیشتر از ۸۰٪ مردم این شهرها خود را تاجیک می‌خواندند و با هراس از تعقیب سانسورگران استخبارات روسی ازبیک، مخفیانه به زبان تاجیکی سخن می‌گفتند.

۳. رحیم مسلمانیان، ص ۶۸ لازم به تذکر است که عین همین رویه را حکام افغان در عصر سلطه عوام‌فریبانه حامد

افغانستان در شناسنامه‌ها و گذرنامه‌ها و سایر اسناد هویتی غیرپشتون‌ها، هویت‌شان را «افغان» می‌نویسند. لزومی ندارد که از دشمن گله کرد و حق خود را با تضرع از او مطالبه کرد. معلوم است که دشمن استعمارگر تنها انگلیس نبوده است که با فارمول «تفرقه بیانداز و حکومت کن» به پیش‌روی و بقای خود ادامه دهد، بلکه روس‌های تزاری و حلقات حکومت‌گر در هر کجایی در این ساحه دست کمی از انگلیس‌ها نداشتند. روس‌ها در میان اقوام آسیای میانه با استفاده از نارضایتی اقوام و اختلافات مذهبی ریشه‌های دشمنی این اقوام را در مناسبات غیرعادلانه‌ای که برقرار کردند، توسط قشر هواخواه خود «پان‌ترکیست‌ها» قوت بخشیدند. آنها با ترویج شعار «انترناسیونالیسم کارگری» خواستند تا مردمان مختلف شوروی را در زیر چتر منفعت جویانه خود جمع کنند و مسأله توجه به هویت قومی، تاریخی، فرهنگی (دینی و زبانی) را در جغرافیای فرهنگی این اقوام نگرش خرافاتی، ایدئالیستی، بی‌اهمیت و خلاف شعار «هم‌بستگی طبقه کارگر جلوه دادند.» از این رو، سرزمین تاریخی و فرهنگی تاجیک‌ها (بخارا و سمرقند) را به اوزبکستان و مناطق اوزبک‌نشین ولایت خجند را برخلاف اصل انسانی آن به تاجیکان بخشیدند و با این‌گونه خاک بر چشم‌زدن‌ها، ملتی را از دست‌رسی به میراث‌های گران‌سنگ هزار ساله نیاکانی و اجدادیش محروم گردانیدند.

بر اثر مرزبندی‌های داخل شوروی در آسیای میانه نه اینکه ولایات مهم تاریخی که در آنها قسمت زیاد اقوام و طوایف ترک و مغل مسکون شده و از لحاظ ترکیب قومی اتنیکی مختلط گردیده بودند (بخار، سمرقند، فرغانه، نمنگان، سیر دریا، قوقند، تاشکند، سرخان دریا) از اختیار تاجیکان بیرون و چون مناطق گویا اوزبک‌نشین شامل واحد نو تاسیس ج. ش. س. اوزبکستان شدند، بلکه ملک‌های ازلی و اصیل تاجیکی که با وجود فاجعه‌های زیاد تاریخ اصالت ملی خود را حفظ کرده بودند و در آنها تاجیکان همچنان اکثریت اهالی را تشکیل می‌دادند از قبیل بخارا، سمرقند، نسف، کیش، سرخان دریا، خجند^۱ و غیره با نهایت بی‌عدالتی از پیکر مادر وطن بریده و جزوی اوزبکستان ساخته

کرزی در حق ساکنان و اقوام افغانستان روا داشتند و جبراً ازبیک، هزاره، تاجیک و همه اقوام کشور را در شناسنامه الکترونیکی خود که به زبان پشتو و انگلیسی چاپ شده است، «افغان» قلم داد می‌کرده‌اند.

۱. در نتیجه تلاش‌های فرزانه‌گان تاجیک، خجند در آخر سال ۱۹۲۸ م خجند مجدداً به تاجیکستان تعلق گرفت.

شدند و با این عمل کرد خود برای سال‌های طولانی دوستی دو خلق برادر تاجیک و ازبیک را به دشمنی مبدل کردند.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ م این شهرها به ذلیدی اوزبیکستان مبدل شدند. بر اثر این عمل قسمت اعظم تاجیکان، تقریباً از سه دو حصه (۳/۲) در قلمرو اوزبکستان قرار گرفتند که مطابق بعضی معلومات شماره آنها با تعداد اوزبکان برابر بوده است. در حالی که در قسمت شرقی بخارا حدود ۸۰۰,۰۰۰ تاجیکان زیست داشتند که همگی سه یک تاجیکان آسیای میانه را تشکیل می‌دادند. در نتیجه، تاجیکان حدود تاجیکستان لگدمال سیاست خشن شوینیستی پان‌ترکیست‌های کمونیست گردیدند.^۱ کما اینکه نارضایتی تاریخی را در جامعه تاجیک‌ها و ازبیک‌ها که چون جامی و نوایی نمادی از دوستی دو خلق برادر هستند را ترویج کردند. به خصوص این حاتم‌بخشی‌ها زمانی فاجعه‌بار گردید که شوروی‌ها برای تعدادی از اقلیت‌های قومی تشکیلات جمهوری متحده را پذیرفتند؛ اما برای مردمی که استخوان ریزه نیاکان خود را در هزار ساله‌های تاریخ در سرزمین تاریخی خود در بخارا و سمرقند و فرغانه مدفون داشتند و سنگ و چوب این سرزمین از تملک حقوقی و فرهنگی آنها شهادت می‌دادند، از داشتن جمهوری ملی محروم و تاجیک‌ها را بحیث جمهوری افتانومی (خودمختار) در چارچوب جمهوری ترکستان کبیر تنظیم کردند. «پان‌ترکیست‌ها» و «جدیدها» حیل‌های درست کردند و از آنها به منظور قلع و قمع کردن مخالفان خود استفاده کردند. گروهی از اهالی شهر بخارا و حومه‌های آن پیرو مذهب «شیعه دوازده امامی» بوده‌اند و گروه دیگر معتقد به فقه امام اعظم رح ابوحنیفه هستند که به نام «سنی - حنفی» معروف‌اند. این گروه‌های دینی که از لحاظ قومی تاجیک هستند با ازبیکان در تمام مناطق آسیای میانه تقریباً به صورت خلط شده زنده‌گی می‌کنند؛ اما بلشویک‌ها و جدیدی‌ها و پان‌ترکیست‌ها در مجموع برای اوزبیک‌ها هویت مذهبی «سنی» ساختند و شیعه‌ها را «فارس و تاجیک» نشان دادند. آنها

۱. دکتر شراف‌الدین امام، تاریخ بیداری ملی و استقلال تاجیکستان، ص. ۸۹- آق‌ای پروفیسور دکتر شراف‌الدین یکی از دانشمندان و روسای پژوهش‌گاه خاورشناسی آکادمی علوم تاجیکستان، استاد دانشگاه دولتی تاجیکستان، افغانستان‌شناس و به مدت بیشتر از ده سال بحیث سفیر فوق‌العاده تاجیکستان و شیخ‌السفر در کابل ایفای خدمت کرده است.

خواستند این معنا را در ذهن مردم بی سواد جای دهند که اگر «شیعه» هستی، تاجیک هستی، و اگر «سنی» هستی، ازبیکی. مردم عوام بنا بر تمسکی که بر مذهب آبایی خود داشتند، مجبوراً هویت تباری خود را فدای هویت مذهبی خود کردند و قومیت خود را «ازبیک» نوشتند، در حالی که تاجیکان سنی مذهب هم به امام جعفر صادق (ع) احترام می‌گذارند و قسمتی از سکنه مناطق کوهستانی بدخشان و پامیر خود منسوبیت مذهبی شیعی دوازده امامی و اسماعیلی را دارند. خواسته دیگر پان ترکستان ماورالنهر این بود که می‌گفتند: «ازبیک‌ها، قرغزها، قزاق‌ها و ترکمن‌ها مللی هستند که عرق «مغولی» دارند و امروزه هر یکی را ملت مستقل و جداگانه می‌شمارند، اما در حقیقت جزوی یک ملت اند. تاجیک‌های بخارا در اصل ترک اند؟! در زیر تاثیر ادبیات و مدنیت ایران، زبان و ملیت خود را گم کرده اند (!؟). باید آنها را باز ترک بسازیم و از تمام آنها یک ملت بزرگ ترک به وجود بیاوریم و یک دولت معظم ترک برپا سازیم.»^۱ به همین نیت بود که آنها سرزمین تاریخی را که در اسناد و منابع تاریخی مستشرقین و نگارش‌گران به نام‌های فرارود، پارارود، ماورالنهر و آسیای میانه نام داشت، به نام «ترکستان کبیر» مسمانمودند.^۲ یکی از تاجیکان نوشته که ترک‌سازی تاجیک‌ها یکی از برنامه‌های جدی دولت داران ترکستان بود که در ترکیب تشکیل جمهوری بخارا سه گروه مردم مشغول تطبیق این برنامه بودند:

ترک‌های اسیر جنگ اول جهانی

ازبیک‌های فرغانه و تاشکند که قسم گلی آنها هم فکر، هم مسلک با جدیدی‌های بخارا بودند. بعداً جدیدی‌ها، پان ترکستان و بلشویکان در سند ارایه کردند که ما جدیدی‌های بخارا-که دوره تربیت و اکتشاف فکری ابتدایی خود را در دایره اکتشاف فکر «پان اسلامیس» و «پان ترکسیم» در آسیای مرکزی گذرانیدیم.^۳ در راستای تطبیق این خواسته پیشنهادی مطرح گردید که «هر کسی در دفتر (اداره) به زبان تاجیکی صحبت کند، از او مبلغ پنج روبل جریمه ستانده می‌شود.» هر چند شرق شناسان و پژوهش‌گران روس مثل بارتولد، پلوانوف، سیمیانوف و دیگران برای دفاع از حق حاکمیت ملی و

۱. پروفیسور رحیم مسلمانیان، تاجیکان در تاریخ، ص ۶۹

۲. احتمالاً قادر محیی‌الدین اف که در گروه جدیدها (متجددین طرفدار حاکمیت شوروی) عضویت داشت.

۳. م ۱۲۵، صص ۳۷۳، ۳۷۴

فرهنگی تاجیکان بر سرزمین اجدادی شان گام‌های برداشتند و چیزهای نوشتند، اما با مصلحت حکام شوروی همراه نبود.

اکادمیسن ا.ا. سیمیانوف می‌نویسد: «این حقیقت است که تاجیکان در میان اقوام آسیای مرکزی قوم کاملاً صاحب ریشه بوده، اجدادشان قدیم‌ترین جمعیت بومی آن می‌باشند. بنابراین، لازم است که مسأله موجودیت خلق‌ها: خاصه خلق تاجیک در ترکستان و این مسأله که این قوم در برابر اقوام دیگر حق دارد نسبت به ارزش‌های ملی و قانونی خویش توجه داشته باشد، به طور مثبت حل شود.»^۱

ولیم بیمن، استاد نژاد شناس در دانشگاه بروان گفته است: «آنچه با تاجیکان رُخ داد، یک اندازه به آفریقایی پس از استقلال مانند است. به تاجیک‌ها یک گوشه سنگستان زمین را تقدیم کرده، فرمودند که برای خود ملت بسازند.» (م ۳۳) در واقع، مظلومیتی که مردم تاجیک در آسیای میانه مصادف به اشغال ارتش سرخ دچار گردید، خیلی‌ها سنگین، خشن، مختلف‌الابعاد و بی‌مانند بود. این مردم نه تنها از بخش‌های مهم خاک و خانه و کاشانه خود محروم شدند، بلکه به هویت ملی و تاریخی شان صدمه جبران‌ناپذیری نیز وارد گردید. طوری که رستم شکورف می‌گوید: «از دست رفتن بخارا و سمرقند» - مثل آن بود که انسانی را از اعضای چون سر و دل، محروم سازند. جایگاه سمرقند و بخارا در تاریخ تاجیکان مانند سن پترزبورگ و مسکو برای روس‌ها است، جدایی تاجیک‌ها از آن دو شهر معظم - «مثل جدا شدن روس‌ها از مسکو و سن پترزبورگ است.»^۲ در واقع، مسأله ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم

۱. سیمیانف ا.ا. اقتباس از تاجیکان در تاریخ، ص ۷۳

۲. همانجا، م ۸۳، ص ۴۱۷ - استاد کمال عینی فرزند علامه صدرالدین عینی واقعیتی را ابراز کرد که: در یکی از اجلاس سران کشورهای کامنولت (مشترک‌المنافع) آقای امام علی رحمان، رئیس‌جمهور تاجیکستان (در ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۶)، ضمن سخنرانی خود از اسلام کریموف، رئیس‌جمهور ازبکستان پرسید، جناب اسلام عبدالغنی ویج، اکنون می‌خواستیم که حضرت عالی بیک سوال کمینه جواب آشکارا دهید، بدون دیپلوماسی... [سوال این است: می‌خواستیم نظر شما را دانسته باشم که اهالی شهرهای سمرقند و بخارا تاجیک اند یا ازبیک؟ این سوال را برای آقای سلیمان دیمیریل، رئیس‌جمهور ترکیه ترجمه کردند. رئیس‌جمهور، کریموف از جای برخاسته به سوی منبر رفت و با ژست و حرکتی حاضران را متوجه ساخت و با تبسم و چهره خندان به زبان روسی گفت: اگر مردانه از روی حقیقت و وجدان اظهار اندیشه کنم، باید بگویم که اهالی شهرها تاجیک اند، ناحیه‌ها ازبیک! از تالار صدایی برخاست که اهالی ناحیه‌های دور ازبیک اند!

روند نامیمون زخم زدن و پالیسی دشمن سازی اقوامی بود که در ماورالنهر در قرن‌ها و هزار ساله‌های تاریخی در کنار هم سرد و گرم روزگار را تجربه نموده و مفهوم «ترک و تاجیک» را بحیث نشانه همکاری و هم‌زیستی برادرانه این اقوام در پویه هستی‌شان شکل داده بودند.^۱ این سیاست‌ها که میراث‌های مادی و معنوی آنها را به گفته دانشمندان این دوره با سیاست «تبر تقسیم» از یکی گرفت و به دیگری داد، هنوز پس از فروپاشی بدعت‌گران بلشویکی، ناباوری و بی‌اعتمادی محصول اندیشه‌های ناکارآمد آنان در میان جامعه آسیای میانه باقی است و دل و دماغ این مردمان در سوگ از دست دادن ارزش‌های فرهنگی و تاریخ‌شان به سختی می‌تپد. این بحث درخور تحقیقات بیشتر می‌باشد.

در این زمان در سه‌خان نشین ترکستان، زبان فارسی تاجیکی بیشتر در بخارا به عنوان زبان امور دیوانی و فرهنگی به کار می‌رفت. چنانکه می‌دانیم، خیوه و خوقند نیز از حوزه‌های فعال زبان فارسی در دوره اسلامی بوده‌اند؛ اما عنصر تاجیک در بخارا نسبت به خیوه آن چنان نیرومند بود که مورخ خیوه‌ای حتا لشکریان بخارا را که بیشتر از بیک بودند، تاجیک می‌خواند. زبان تاجیکی فارسی نه تنها در خان نشین بخارا لسان رسمی دولتی شمرده می‌شد، بلکه زبان اکثریت اجتماع پار دریا بود. وضعی که نالیوکین را به استنتاج نادرستی کشانید و نوشت که «یکی از خصوصیات ملی تاجیکان گرایش به سوی کوهستان است.» اسکان یافتن اوزبکان برای سراسر ترکستان اهمیت فراوان داشته و از آن جمله فی‌المثل در سرنوشت کلمه «قشلاق» نیز (که به ترکی «محل گذراندن زمستان» را گویند) موثر بوده است.^۲ بارتولد می‌نویسد که به من گفتند که هنگام فتح ترکستان [توسط

۱. خوشبختانه این مناسبات حسنه بین ترکان و تاجیکان در افغانستان که همه‌گی در برابر افزون خواهی‌ها و زدایش هویت ملی‌شان در برابر برتری خواهان افغان سرنوشت مشترک و مشابهی دارند، با وجود تحریکات محسوس قبیله محوران برقرار است. تاجیکان و ازبیکان بایست هوشیارانه و آگاهانه در کنار هم برای تحقق حق و عدالت در افغانستان مبارزه کنند.

۲. در سندی که در ماه ژانویه سال ۱۵۹۸ م یعنی پیش از مرگ عبدالله خان بخاری تنظیم شده، نویسنده میان کلمات «ده‌نشین» و «قشلاق نشین» و «صحرانشین» تفاوت قابل است. بدین طریق قشلاق نشینان که محل گذراندن زمستان به تدریج مسکن دائمی و واحد ایشان گشته بود، وضع به موقعی بینابین کشاورزان کاملاً اسکان یافته و صحرانشینان داشته‌اند. می‌دانیم که اکنون «قشلاق»، «قریه» و «مسکن» کشاورزان کاملاً اسکان یافته است و نه تنها ازبیکان، بلکه تاجیکان و حتا تاجیکان کوهستان نیز روستای خویش را چنین می‌خواندند.

روسیان [در روستاهای کوهستانی بخش علیای چیرچیک هیچ‌کس زبان ترکی نمی‌فهمید، ولی من شخصاً به هنگام سفرم در ترکستان فقط یک بار در بخارا کلمات ترکی «نمی‌دانم» را شنیدم. اکادمیسین رادلوف روایت می‌کند که در سال ۱۸۶۸ م در معابر سمرقند تقریباً جز زبان فارسی نشنیده است.^۱ از سال ۱۸۸۳ م به جای ضمایم یاد شده روزنامه کوچکی فقط به زبان «سرتی-تاجیکی» طبع و منتشر می‌گشت. چون در سال ۱۹۲۰ م قانون اساسی جمهوری ترکستان به تصویب رسید، فقط قرقزها و اوزبیکان و ترکمنان «اقوام اصلی» شناخته شدند و ساکنان باستانی آن سامان (تاجیکان) فراموش گردیدند، اما این تجدید حدود ملیت‌ها که در سال ۱۹۲۴ م صورت گرفته تا چه حد موجب احیای قومیت تاجیک خواهد گشت، موضوعی است که آینده روشن خواهد کرد.^۲

تاثیرات سیاسی انقلاب اکتبر بر افغانستان

حزب بلشویک که خود را علم‌بردار منافع طبق کارگر و مدافع حقوق زحمت‌کشان می‌خواند و در آموزش سیاسی و انقلابی خود استعمار را در هر شکل و قماش آن محکوم می‌کرد، اما هرگز استراتژی استعماری تزارها را در مورد آسیای میانه محکوم نکرد، بلکه حکومت انقلابی بلشویک خود به مجری تحقق اهداف دراز مدت حاکمیت پادشاهی روس و وسیله فشار بر خلق‌ها و گروه‌های تباری در سرزمین‌های آسیای میانه و قزاقستان برای مطیع ساختن اراده مردمان آن تبدیل گردید و با طرح تیوری «راه رشد غیرسرمایه‌داری» مستعمرات تزاری را در آسیای میانه بدون گذار از مراحل تاریخی فیودالیسم به بورژوازی و رشد سرمایه‌داری و پیدایش طبقه کارگر در قیومیت و وابسته‌گی نظام انقلابی بلشویکی^۳ کشانید و برای خلق‌های در حال مستعمره آسیای میانه که هیچ‌گونه آماده‌گی برای پذیرش انقلاب سوسیالیستی نداشتند، انقلاب کارگری صادر کرد.

روسیه نه تنها از فراز سلسله کوه‌های قفقاز به صوب آسیای میانه و قزاقستان عبور کرد، بلکه خاک وسیع ترکیه را محدود ساخت و آذربایجان (حواشی شمالی ایران) و شهرهای عمده و تاریخی آریانای باستان و خراسان بزرگ مثل خوارزم، خیوه، تاشکند، فرغانه، بخارا، خوقند، سمرقند و عشق‌آباد را یکی پی دیگری به اشغال خود درآورد. روس‌ها که

۱. کاراخواه. ۲. و. بارتولد، تاجیکان در مسیر تاریخ، ص ۷۵.

۳. بلشویک در زبان روسی اکثریت را می‌گویند که در مقابل آنها منشویک‌ها (اقلیت‌ها) قرار داشتند.

از یک صد سال پیش در عصر امیر عبدالاحد خان به بخارا رسیده بودند، با راه اندازی جنگ‌های وقفه‌ای با امیر مظفر، تالی او را به بیعت و تحت‌الحمایه‌گی خود وا داشتند و با توافق او صلاحیت حفظ و تعیین سرحدات جنوبی بخارا را با خراسان بزرگ به دست آوردند. با اینکه امیر مظفر شخص کم‌تدبیری بود، اما تا حدودی روحیه سلحشوری داشت و به روس‌ها اجازه نمی‌داد تا بدون توافق او کاری کنند، اما امیر عبدالاحد دوم فرزند او که شخص عیاش و بی‌اداره بود، تمام عنان حکومت‌داری از نزدش به وسیله روس‌ها گرفته شد و سربازان روسی عملاً در امتداد سرحدات جنوبی بخارا با افغانستان جا به جا شدند و با انداختن خط جدایی تاجیکان خراسان و ماورالنهر تحت‌الحمایه‌گی مستقیم بخارا در واقع، در زمان امارت او آغاز گردید.

حکومت امیر عبدالاحد خان با تحمل، مسامحه و مدارا در حقیقت با روس‌ها روز می‌گذرانید و با چنین روشی محموله حکومت و مسوولیت را به پسرش امیرعالم خان تفویض کرد. در چنین احوالی از شاه تاگدا در دست‌گاه امارت دیگر جز وظیفه خورد و نوش، صلاحیتی در امر سرنوشت فردای خود احساس نمی‌کردند و با استفاده از وفور مواد غذایی تولیدی و تورییدی بخارا روز می‌گذرانیدند. این در حالی بود که مردم در ختلان زمین به خاطر دریافت یک ورق نوشته به زبان فارسی به نام باسملی و ملا توسط روس‌ها تیرباران می‌شدند و خانواده‌های شان مورد غارت‌گری قرار می‌گرفتند.^۱

بر اساس اطلاعات خانیکوف از گرانی بار مالیات و باقیات آن سال ۱۸۹۵ م به تعداد ۶۵۸ خانوار از مردم تالقان با اهل و عیال خود به ماورالنهر فرار کردند... سال ۱۸۹۷ م در بین مردم درواز شورش کلان به وجود آمد و آنها تاب‌وتوان مقاومت زیاد را در خود ندیده، یک هزار خانوار به ملک‌های بخارا بی‌جا شدند که این سه یک اهالی درواز را تشکیل می‌داد.^۲ به دنبال آن طاعون «وُبا» دو سال پی‌هم دامن‌گیر مردم شمال کشور گردید و

۱. لازم به یادآوری است که بخارا سرزمین پُر برکتی بود و در سال‌های قحطی که سراسر آسیای مرکزی و افغانستان را آفت قحطی و گرسنگی فرا گرفته و زنده‌گی مردم تهدید می‌کرد، مردم بخارا در ناز و تعم به سر می‌بردند. بزرگانی که خود وارد این صحنه‌ها و تحولات بودند، قصه می‌کردند که دو واقعه بزرگ به نام «ملخ کلان» و «ملخ خُرد» در بدخشان و قطفن در حوالی قرن بیستم در عصر امرای محلی بدخشان و قطفن به وقوع پیوسته بود که اسباب مرگ و میر زیاد اهالی در این مناطق گردید و شمار زیادی از هموطنان ما از بدخشان و قطفن و شمال افغانستان دریای آمو را عبور کرده و به پار دریا مهاجر گردیدند.

۲. پروفیسور حقن ظر نظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، همچنان هویت و اقتدار تاجیکان، ص. ۳۶.

تباهی و قربانی فراوانی را به جا گذاشت، اما تاثیرات این رویدادها مثل واقعه ملخ در بخارا احساس نگرديد. مطالعه تاريخ «تاجیکان قراتگين و درواز» نشان می دهد که نقل و انتقال اهالی محلات تاجیک نشین هم بر اثر عوامل اجتماعی یک پروسه دائم فعال بوده است. اهالی امروز قراتگين (رشت باستان) در نیمه های دوم سده های ۱۸ و ۱۹ م از جمله گروه های مهاجر ولایات و مناطق هم مرز کولاب، حصار، زرافشان، درواز، بخارا، سمرقند و اوراتپه و مناطق دیگر شمالی شکل یافته است. مهاجرت مداوم اهالی درواز به کولاب موجب آن گردید که در نیمه دوم قرن بیستم تعداد دروازیان در وادی کولاب نسبت به اهالی مسکونی درواز بیشتر گردیده است. آنها به تدریج رکن ترکیبی اهالی کولاب شدند و با ورود گروه های نسبتاً بزرگ کولابی که اکثراً از جانب بیک های حصار به منظور رفع فشار روزافزون و خشن اوزبیکان دعوت گردیده بودند، باعث آن شد که کولابیان قسمت قابل ملاحظه اهالی حصار شادمان را تشکیل بدهند.^۱ فرو غلتیدن امیر و امیرزاده گان منغیت و عمله و فعله دربار بخارا در عصری که سرزمین شان اشغال گردیده بود، در گند عیاشی و فساد و به فراموشی سپردن سرنوشت و مصلحت کشور و مردم که افسانه های طولانی دارند، دوام و بقای امارت را در ذهن مردم ماورالنهر دچار بدبینی مفرطی کرده بود. خزاین دولت و بیت المال ملت که از زمان جهان گشایی تیمور لنگ که به قول خودش «دنیا را خراب کرد و یک بخارا و سمرقند آباد نمود» همه را دست خوش برپادی های ناشی از بازی گوشی امرای منغیتی نمود که به وسیله خودشان تاراج گردید. ملا عبدالله عارف چپایی شاعر مردمی تخارستان موضوع سقوط بخارا را در مسدسی با زیبایی تمام فریاد کشیده است:

از فتنه زمانه عجب دار و گیر شد^{۲*} خلق بدست دشمن دین دستگیر شد
دل ها نشانه پر پیکان تیر شد از ظلم روس پرده نشینان اسیر شد
و احسرتا که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد
چرخ فلک چه حادثه افکند در جهان پیچیده دود ظلم بر اطراف آسمان

۱. دکتر شراف الدین امام، تاریخ بیداری ملی، ص. ۲۷.

۲. * - این شعر و برخی از این یادداشت ها از کتاب حوادث لقی در شمال هندوکش، تالیف جمشید شعله، ص ۱۶ اقتباس شده است.

برباد شد خزینه دیرینه کیان هرگز ز عمر رفته نیابد کسی نشان
و احسر تا که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن کامیاب شد
با گریه وحشیان بیابان رمیده گفت مرغ چمن ز شاخ گلستان پریده گفت
مهتاب شده هلال و به قامت خمیده گفت «عارف» ز دیده اشک به دامن چکیده گفت
واحسر تا که ملک بخارا خراب شد
دین شد ذلیل و دشمن دین کامیاب شد

در واقع، حادثه اسفناک سقوط بخارا مرکز فرهنگ و ثقافت شرق اسلامی به دست بلشویکان سنت ستیز خود سرمشق و سوژه شعری بسیاری از شاعران فارسی زبان آن سال‌ها و سال‌های بعد در شمال افغانستان گردیده است. ضعف و فساد اخلاقی و اهمال در برابر مسئولیت از سوی امیر و درباریان بخارا و ماورالنهر از یک سو و موقعیت فعال روسیه در جنگ جهانی اول و تحولات انقلابی آن بعد از ختم جنگ، خود زمینه ساز افول تدریجی ستاره بخت بخارا و به آزادی و مملکت داری و جاه و حشمت آن بحیث چراغ دین اسلام و فرهنگ بالنده خراسانی زیان‌های بی‌شماری رسانید.



تسلط روس‌ها در پار دریا با ساختار حزب سیاسی از جوانان بخارایی که به «جدیدها» شهرت یافت، به هواداری از حزب کمونیست روسیه و تحول طلبی تجددگرایان این سرزمین انجامید. کارکنان حکومت روسیه تزاری در حالی که خود حکومت بخارا را به صورت برنامه‌ریزی به بلا تکلیفی و فساد می‌کشاند، به نتایج آینده کارهای خویش واقف و مطمئن بودند. امیر عالم‌خان، با ادامه این حالت خوش

و مطمئن بود و می‌پنداشت که حضور روس‌ها مانعی از مداخلات هیولای استعماری

دیگر از جنوب که در هند و افغانستان مشغول بازی‌های استعماری بودند، بر امارتش خواهد شد.

در جریان جنگ جهانی اول انقلاب بلشویکی در روسیه آغاز و به سرعت رو به گسترش نهاد و موجب سرنوشتی امپراتوری پتر کبیر گردید. به زودی دسته‌های انقلابی بلشویک وارد کشورها و شهرهای مستعمره از جمله در «کاگان» شدند و آماده سقوط حکومت تحت‌الحمایه پتر کبیر در ماورالنهر گردیدند و کمیته رهبری خود را به نام (شورای انقلابی) در تاشکند به وجود آوردند. با این حال، مخالفت نیروهای محلی علیه دست‌گاه امیر عالم خان علنی شده و با قوت به پیش می‌رفت. آنها با تصرف هر شهری نماینده‌گی کمیته یا شورای انقلاب را در آنجا به وجود می‌آوردند. این کمیته‌ها عمدتاً تحت رهبری فیض‌الله خواجه‌یف، آخند بابایف، مخدوم نصرت‌الله قراتگینی، صدرالدین عینی، عبدالرووف فطرت و سایر تجدد پسندان تاجیک فعالیت سیاسی و حربی می‌کردند که از سوی مردم به نام «جدیدها» یاد می‌شدند. فشار روس‌ها بر تاجیکان بیشتر اعمال می‌شد که دامنه سرکوب به غیر از سیاست‌مداران شامل كافة اقشار اجتماعی چون روشنفکران، نخبه‌گان و متنفذان اجتماعی و حتا بلند پایگان حزب کمونیست تاجیکستان نیز می‌گردید. مخدوم نصرت‌الله قراتگینی نخستین رئیس جمهور تاجیکستان به عنوان ملیت‌گرا و نماینده بورژوازی اعلام و سر به نیست گردید.^۱ صرف همین بیان برای رهبری کرملین سند کافی الزامیت اعدام او قرار گرفت. رهبران تاجیکستان مثل مخدوم نصرالله، عبدالقادر محیی‌الدین اف، شیرین شاه شاه تیمور، عبدالله عبدالرحیم بابیف، عبدالرحیم خواجه‌یف و چنار امام‌اف همه دستگیر و بعداً ناپدید شدند.^۲ تمام زندانیان تاجیک به نام باسمچی تیرباران شدند. غنی عبدالله یف و رشید عبدالله یف به نام هم‌نشینان رهبر تاجیکستان نیز اعدام شدند. تنها در بدخشان کوهی ۱۳۱ نفر به اتهام جاسوسی برای انگلیس زندانی و از بین برده شدند. مسکوز باباجان غفوراف که در مقام دبیر اول حزب کمونیست تاجیکستان قرار داشت می‌خواست تا ۱۲۰ هزار تن را از تاجیکستان تبعید و

۱. نام برده برای آن اعدام گردید که گفته بود، پناهنده‌گان تاجیک که در افغانستان هستند، دشمن نیستند و تنها فریب خورده‌ند.

۲. سلیم ایوب‌زاده، تاجیکان در قرن ۲۰، برگردان از کریلیک به فارسی دری نجم‌الدین کاویانی، ص. ۱۹۷.

یا از میان ببرد. این دستور را بیریا رییس کمیته امنیت دولتی به دوشنبه فرستاد. عملی نشدن این برنامه باعث تبعید دائمی باباجان غفوراف به مسکو شد. اولچه بایف آخرین رهبر تاجیکستان بود که مساله بازگرداندن شهر سمرقند و بخارا را به تاجیکستان مطرح کرد و همین امر باعث غضب مسکو بر او گردید.^۱ پس از این گونه برخوردها رهبران حزب کمونیست تاجیکستان چهره بدل نموده و برای احراز کرسی های دولتی دوباره با قومیت تاجیک در آمدند.^۲

با این حال، دو سال پس از پیروزی انقلاب بلشویکی اکتبر در روسیه، در سال ۱۹۱۹ م که جنبش آزادی خواهی در افغانستان تحت قیادت شاه امان الله خان علیه انگلیس آغاز شده بود، نیروهای انقلابی بلشویکی و متجددان ماورالنهر (جوانان بخارایی) تحت فرماندهی جنرال روسی کالیسوف به سوی بخارا مارش کردند. مردم بخارا که در میانه امارت فاسد و لشکر متجاوز قرار گرفته بودند برای شان حمایت از هر یکی از این جوانب مشکل گردیده بود، اما به خاطر دفاع از نوامیس و آزادی خود با قبول تلفات سنگین هجوم ارتش سرخ را عقب می زدند. تا اینکه روس ها در سال ۱۹۲۰ م / ۱۲۹۹ خ زمینه هجوم دیگری را تدارک دیدند و بازم با طرح مصالحه دروغین با امیر عالم خان، بخارا و چارجوی را به تصرف خود در آوردند.^۳ در این حمله تمام اسلحه مردم به نام مصالحه با امیر که پرداخت یک صد هزار توم (واحد پولی بخارا) و آنگاه خود مختاری بخارا بود، جمع آوری شده بود. روس ها اشخاصی مثل عثمان بیک، قوش بیگی، برهان الدین قاضی کلان (قاضی القضاة)،

۱. تاجیکان در قرن بیستم، سلیم ایوب زاده... ص. ۲۲۰

۲. در برابر تاجیکان در هنگام توزیع شناس نامه شهروندی در ازبیکستان و ترکمنستان دو سوال را مطرح می کردند: شما ایرانی هستید یا ازبیک یا ترکم؟ اما هویت اصلی شان (تاجیک) را نام نمی گرفتند. از بابت اینکه تاجیکان با مذهب شیعه موافق نبودند با آنها میانه خوبی نداشتند. از ترس شیعه معرفی شدن، خود در بین دو هویت شیعه و سنی، یا ایرانی و ازبیک، ناگزیر خود را ازبیک یا ترکمن ثبت می کردند و از جانب دیگر، تاجیکان به پیروی این که ملت آنها ملت ابراهیم خلیل الله است، ملت خود را اسلام می دانستند، نه تاجیک. در حالی که حضرت محمد (ص) خود را از طریق اسماعیل جد اعلی خود به ابراهیم وصل می کرد و خود را از ملت ابراهیم می دانست. در آسیای میانه و افغانستان دغدغه تاجیکان صرف حفظ هویت اسلامی بود و نه ملی و قومی. در حالی که ترک ها و پشتون های مسلمان دنبال قیادت و سلطه سیاسی بر تاجیکان و حفظ هویت قومی شان پیش از هویت دینی شان بودند و داشتن اعتقادات اسلامی و مذهبی هیچ گاه مساله همبستگی با مسلمانان دیگر را بر نه انگیزخته بود.

۳. جمشید شعله، جهاد ملت بخارا، به کوشش دکتر جمراد شعله، تهران ۱۳۷۹

رییس عظام‌الدین و کریم بیک توقسبارا دستگیر و به زندان انداختند. بعد از چند روز دستگیری‌ها و ادامهٔ برخوردها که باعث کشتار اهالی بخارا گردید، اشخاص فوق‌الذکر را به حکم محکمهٔ انقلابی تیرباران کردند. در این حال، امیر بی‌رعیت و فاقد حمایت ملت راه دیگری جز فرار نداشت و بخارا را با تمام خزانه و بیت‌المالش به بلشویکان انقلابی گذاشته و این شهر را به هدف حصار و دوشنبه ترک کرد.

در شهر بخارا به جز از اقارب جوانان «جدیدی» کسی زنده و باقی نمانده بود و امواج اعدام‌ها و تعقیبات پولیسی توسط بلشویکان انقلابی تا سال‌های تسلط کامل آنها بر آسیای میانه در سال ۱۹۳۲ م ادامه داشت.

فرار امیر سید عالم خان به افغانستان و مقاومت تاجیکان ختلان

در پایان اگست ۱۹۲۰ م روسیه با اتکا به نیروهای کوچک جوانان بخارا تجاوز دوم خود را به این امارت آغاز کرد، اما این تجاوز به مقاومت شدید مردم رو به رو شد، ولی تناسب نیروها نابرابر و دشمن مجهز و قاطع بود. علاوه‌تاً صفوف مبارزان نامنظم، نامتشکل و سازمان نیافته بود؛ آنان فاقد رهبری قاطع و با ثبات و عاری از وسایل عصری مقاومت و پیکار بودند. مقاومت مردم با ضربات هوایی هواپیماهای روسی موجب متفرق شدن پیکار جان‌نثارانه و قهرمانانهٔ آنها می‌گردید. در این اثنا امیر بخارا سید عالم خان و مقربان نزدیکش به استثنای قاضی برهان‌الدین (قاضی کلان بخارا) به قسمت شرقی کشور فرار کردند.^۱ امیر عالم خان با محاسبه‌ای که داشت راه «حصار شادمان» و سپس «بلجوان» را به سوی کوهستان‌های ختلان در پیش گرفت.

محاسبهٔ او این بود که در محیط کوهستانی و با مردم سلحشور و مسلمان در تاجیکستان به خوبی می‌تواند در برابر بلشویک‌ها مقابله کند. اولیاً قُل بیک که از دودمان امیر و حاکم قلعهٔ حصار بود و می‌توانست حیات امیر را مصون نگه‌دارد و همچنان در این مناطق که هم مرز با افغانستان می‌باشند و در صورت لزوم امیر می‌تواند از تعقیب و پیگرد روس‌ها نجات یابد و به افغانستان پناه ببرد، مورد اطمینان امیر بود. به گفتهٔ شاعری: شاهی که تخت و ملک بدو داشت افتخار آورد رخت خویش به ویرانهٔ حصار

۱. شراف‌الدین امام، تاریخ بیداری ملی و استقلال تاجیکستان، ص. ۷۰.

امیر مدت شش ماه در قلعه حصار مقرر حکومت بخارای شرقی باقی ماند، اما از جبر زمان چیزی نه آموخته و همچون سلطان قدرت مندی به آزار و اذیت مردمی می پرداخت که همه امکانات شان را در خدمت او قرارداد و از اشغال سرزمین شان به وسیله بلشویک ها در پوست می لرزیدند.

هنوزش تکیه بر بالین ناز است هنوزش دست بیدادی دراز است

روس ها در بخارا مصروف تحکیم حاکمیت خود بودند و با توجه به ازدیاد مخالفت مردم ناگزیر بودند تا نیروی تازه نفسی را از مسکو بخواهند، اما فیض الله خواجه یف تا چهار سال مشغول خواندن عرایض مردم و صدور احکام تطبیق ناشدنی خود بود و به چنین اقتدار و کارنامه دروغین افتخار می کرد. در مناطق ختلان حرکت های پیش گیرانه ای بر ضد هجوم روس ها در جوشش و غلیان بود و این حرکت ها در میان مردمان مسلمان و خدا پرست، با برافراشتن شعار غزا علیه «جدیدی ها» یعنی نیروهای محلی وابسته به روس ها و هم بر ضد بلشویک ها رو به گسترش بود. با گذشت هر روز صف مقاومت تقویت می گردید. امید مردم بخارا هم به اهالی کوهستان های شرقی در تاجیکستان بیشتر شده بود، زیرا در میان آنها سوارکاران ماهر و چاپ انداز فراوان بودند و می توانستند با استفاده از اسب های تربیه شده در طبیعت کوهستانی ختلان، درواز، قراتگین و بلجوان حمله و گریز و جنگ های چریکی را بالای ارتش بلشویکان به خوبی انجام دهند. با اینکه امیر بخارا به حصار پناه آورد و زمزمه مقاومت در حصار، کولاب، درواز، قراتگین، غرم، بلجوان و غیره بلند می شد، تجارت رخت باب (انواع پارچه و تکه)، چای، نیل و امثال هم جای خود را به توریید تفنگ، کارتوس، تفنگچه، باروت، پتاقی و غیره با افغانستان و هندوستان تبدیل کرد که این محموله ها از هندوستان به راه چترال و کوتل شاه سلیم و توپ خانه وارد اشکاشم و فیض آباد گردیده و از گذرگه آویز و سمتی به چوییک و شورآباد به تاجیکستان انتقال داده می شدند. هم زمان تجارت اسب به پار دریا آغاز گردیده و جلابان اسب های قطغنی، مزاری، میمنگی و بدخشانی را خریداری کرده و به تاجیکستان می فرستادند و از درک فروش آنها به مقاومت گران (باسمچی ها)، پول های هنگفتی را به جیب می زدند. جریان رفت و آمد مردم و کاروان های تجارتی و اکثراً محموله های نظامی به سوی پار دریا نشان می دادند که آن سرزمین آبستن حوادث و رخ دادهای ناهنجار و بحرانی گردیده است.

مردم در برابر «جدیدی‌ها» و حامیان بلشویک‌شان درگیر شده بودند. با سقوط امارت بخارا به دست بلشویک‌ها و «جدیدان» محلی تحت فرماندهی م. و. فروزی که بعداً به مقام وزارت دفاع اتحاد شوروی ارتقا کرد، تمام خزاین، اسلحه‌خانه، سربازخانه‌ها و قرارگاه‌های عسکری به دست روس‌ها افتاد و این «جوانان» یا «جدید»های بخارایی بودند که مشغول بگیر و ببندهای هموطنان خود به نام مخالفان قدرت‌نمایی می‌کردند و اداره دولتی و امنیتی کشور را زیر نظارت خود گرفتند. آنها اموال و خزاین قصر امیر را در مدت دو ماه به «کاگان» انتقال دادند و فیض‌الله خواجه‌یف را به منصب رییس شورای انقلاب ترکستان منصوب کردند. این شورا تنها در شهرها حاکم بود، اما روستاها و محلات پُر از مردمان مخالف و در جوشش علیه حاکمیت متجاوز بلشویکان با هر وسیله‌ای برای راه‌اندازی یک قیام سراسری آماده می‌شدند.



در خوقند و فرغانه مردم به رهبری ایرگشت قورباشی، شیر محمد بیک و احمدجان لشکر باشی و در سمرقند تحت اداره بهرام بیک و عده‌ای از سران تاجیک و اوزبیک به قیام برخاسته بودند. همین که بلشویک‌ها به قصد دستگیری امیر عالم‌خان راه حصار را در پیش گرفتند، نام‌برده بی‌توجه به آماده‌گی مردم که در حصار تجمع کرده بودند و مصمم بودند تا در برابر روس‌ها به مقاومت بپردازند، آنجا را ترک نموده روانه کولاب شد و موجب دل‌شکسته‌گی مبارزان گردید و آنها را از داشتن رهبر سیاسی و یک محور

واحد مقاومت در تاجیکستان محروم ساخت. این در حالی بود که طی چند سال مردم با حملات و شبیخون به قرارگاه‌های روس‌ها بیشتر از یک هزار پنج‌تیره روسی را از آنها به دست آورده بودند.

مهاجران خارجی و فعالیت‌های سیاسی آنان در کابل

با به قدرت رسیدن مصطفی کمال اتاترک در سال‌های ۱۹۲۲-۲۳ م شماری از شخصیت‌های برجسته جنبش ترک‌های جوان از ترکیه به کشورهای دیگر از جمله به

افغانستان مهاجرت کنند. از جمله طلعت پاشا به جرمنی رفت، انور پاشا و جمال پاشا با اجازه حکومت اتحاد شوروی به آسیای میانه وارد شدند و در امر تامین مناسبات حسنه بین اتحاد شوروی و خلق‌های مسلمان بخارا و افغانستان مساعدت کردند. لاکن انور پاشا در آسیای میانه سرنوشت خود را با سرنوشت مقاومت‌گران (باسمچی‌ها) گره بست. جمال پاشا به افغانستان آمد و امیر امان‌الله خان او را بحیث مسوول طرح قوانین و نظام‌نامه‌ها تعیین کرد که در این تشکیل شماری از مهاجران هندی هم کار می‌کردند و کسانی چون مولانا عبیدالله بسمل امرتسری، سید علی عباس، حکیم اسلم بلوچ، قاضی عبدالولی خان، نواب سالم خان و عده دیگر در کابل به اصطلاح همچون حکومت موقت هند در جلای وطن به سر می‌بردند و فعالیت سیاسی می‌کردند. ماهندرا پرتاب چندین بار به افغانستان آمد و با برکت‌الله با هیات جرمنی - ترکیه از افغانستان بیرون شدند. افسران ترکی مثل: یوسف ضیا بیک، سید بحری صدقی افندی، عبدالحمید افندی، حسن افندی و دیگران در کابل «قطعه نمونه» عسکری ایجاد کردند. در هنگام شورش قبایل جنوبی علیه شاه امان‌الله خان، این قطعه محاروبی شجاعت و دلیری فراوان نشان داد. این قطعه پس از آنکه شورش قبایل جنوبی را سرکوب کرد، بر اثر تحریکات و دسایس انگلیس لغو شد. مناسبات میان فرماندهان قطعه نمونه و وزیر حربیه نادرخان و نیز جنرال محمود سامی ترک قوماندان مکتب حربیه بسیار متشنج بود، زیرا نادرخان و سامی در میان فعالان قطعه نمونه حریفان خود را می‌دیدند که بر شاه امان‌الله نفوذ پیدا می‌کنند. یوسف ضیا بیک بر محمود سامی خشم گرفت و زشت گفت و روز دیگر عین حادثه بین محمود سامی و جمال پاشا تکرار گردید.

روزی نادرخان به نزد شاه امان‌الله خان برای اجرای یک توطئه علیه محمود سامی آمد و خریطه‌ای حاوی دو هزار سکه طلائی ده ربلی تزاری را پیش رویش نهاد و گفت که این سکه‌ها را سفارت شوروی به خاطر فعالیت‌ها و همکاری بین جمال پاشا، محمود سامی و سفارت شوروی برایش فرستاده است. زمانی که امان‌الله خان جمال پاشا را به نزد خود احضار کرد و از وی توضیح خواست، جمال پاشا خودش را در پای امیر انداخت و اظهار داشت که این کار در اثر ابتکار خود نادرخان صورت گرفته که از او خواسته بود با سفارت شوروی روابط او را برقرار سازد. این کار سبب گردید تا امان‌الله خان اعتمادش را از هر دوی

آنان سلب کند. با این حال، جمال پاشا افغانستان را به مقصد برلین^۱ ترک کرد. جمال پاشا در برلین می‌خواست با طلعت پاشا ملاقات کند، اما توسط داشناک^۲ کشته شد. پیش از این، شخصی به نام نقیب از اعقاب شیخ عبدالقادر جیلانی که در بغداد به سر می‌برد، خواست به افغانستان بیاید. چون پیروان قادریه در افغانستان زیاد بودند، عبدالرحمان خان با حذر این خطر برایش پاسخ داد که در کشور باروحنیون متنفذ مبارزه جدی جریان دارد، مبادا به نقیب آزاری برسد؛ اما نقیب پس از مرگ عبدالرحمان خان در زمان امیر حبیب‌الله خان به افغانستان آمد و در شهر جلال‌آباد مسکن گرفت و در همانجا درگذشت که پسرانش در جلال‌آباد باقی ماندند.^۳ یکی دیگر از این مهاجران بدربای بود که در سازمان دهی پولیس افغانستان مساعدت می‌کرد. او در کابل بیمار شد و درگذشت، اما افواهی پخش شد که نام برده به اثر دستور شاه امان‌الله که از پان‌ترکیسم او شدیداً در تشویش بود، مسموم گردید. بدربای با انورپاشا و جنبش باسمچی‌ها (مقاومت‌گران) در تاجیکستان مناسبات نزدیک داشت. بایست یادآور گردید که در میان ترک‌های که در افغانستان به سر می‌بردند، به خصوص خیرالدین افندی پس از استعفای جنرال محمود سامی بحیث قوماندان مکتب حربیه مقرر شد. در زمان جنگ اول جهانی خیرالدین افندی و یک نفر ترک دیگر که شیرینی‌پز دربار بود به مناطق قبایلی گریختند و در آنجا ظاهراً علیه انگلیس قیام کردند. انگلیس‌ها از این قیام به تشویش افتادند و آن را به مثابه تبارز عملی فعالیت اتحاد جرمنی-ترکیه ارزیابی کردند و حبیب‌الله خان به محمد حسین مستوفی الممالک فرمان داد که آنها را دستگیر کنند. با این حال، مهاجران ترکیه از طریق ایران و عراق و شوروی به ترکیه بازگشتند.

در زمان شاه امان‌الله خان شخصی به نام داکتر عبدالحافظ هندی دانشمند برجستهٔ کیمیا که تحصیل یافتهٔ جرمنی بود، تدریس می‌کرد. او با عده‌ای از مهاجران هندی در افغانستان به شوروی و کشورهای اروپایی رفتند. محمد علی لاهوری در مسکو سکونت گزید. وی یک کمونیست بود. نثار محمد یوسف‌زایی پشاوروی با دختر یهودی ازدواج کرد

۱. در آن وقت برلین مرکز فعالیت ترک‌های جوان بود.

۲. داشناک‌ها - احتمالاً افرادی از پیروان اتاترک بودند که به خاطر از میان برداشتن مخالفانش فعالیت می‌کردند.

۳. برگ‌هایی از تاریخ معاصر وطن ما، ص. ۷۵

و در انستیتویت خاورشناسی تاری مانوف تدریس می‌کرد. شخصی به نام ظفر حسن که به الله‌نواز هنگام سلطنت حبیب‌الله خان به افغانستان آمد و در زمان امان‌الله خان به ترکیه رفت و در ارتش ترکیه بحیث افسر کار گرفت. زمانی که موصوف در افغانستان به سر می‌برد در تصمیم‌گیری‌های بزرگ اشتراک می‌کرد و ترکیب هیات عالی‌رتبه افغانستان به ریاست شاه محمودخان به اتحاد شوروی هم سفر گردید.

در این زمان شماری از مهاجران روسی نیز در کابل در کنار ترک‌ها و هندی‌ها به سر می‌بردند و بیشتر در سرای ملاکه یکی از بزرگ‌ترین عمارت شهر بود و باش داشتند. در میان روس‌ها شخصی به نام مکسیم که نقاش چیره‌دستی بود و زنی از خانواده اشرفی روسیه داشت، از روسیه فرار کرده بود. متباقی یک نفر آموزگار توپچی، یک نفر استاد پرواز که در مکتب حریه تدریس می‌کرد، یک نفر مامور به نام نیکلای که مسلمان شد و نامش را عبدالله گذاشت و در مکتب حبیبیه زبان روسی تدریس می‌کرد و شخص دیگری به نام نیکلای افاناسف که او هم مسلمان شد و نامش را عبدالرحمان گذاشت و وظیفه ترجمانی داشت که در زمان جنگ دوم جهانی به اتهام جاسوسی برای شوروی از افغانستان اخراج گردید.

در هنگامی که مقاومت تاجیکان در ختلان در میان کوه‌ها و تپه‌های خاکی آغاز شده بود، انورپاشا وزیر دفاع پیشین ترکیه ابتدا به نزد لنین به مسکو رفت و از حضور او مجوز اشتراک در جمع آمد مسلمانان آسیای میانه در شهر باکو پایتخت آذربایجان را به دست آورده، اما به باکو نرفت و مستقیماً وارد کولاب گردید و به جبهه مقاومت کولاب به فرماندهی دولت محمد بلجوانی پیوست. در همین زمان، گروهی از هواخواهان مقاومت بر ضد تجاوز شوروی از افغانستان تحت فرماندهی حبیب‌الله کلکانی و با اشتراک مولوی عبدالحمی پنجشیری نیز وارد کولاب شدند. همین‌طور شماری از مردم گجی کشم و فرخار زیر نظر استا بابای نل بند فرخاری به گروه مقاومت ختلان پیوستند. حاجی میرزای رییس از متنفذان منطقه سرکاگل (از بزرگان خانواده این قلم) که تعلیم یافته بخارا بود با برادرش امام نظر چاپ‌انداز یکی دیگر از فعالان مبارزه بر ضد اشغال شوروی بودند.

۱. فعلاً از اولاده میرزای رییس در شهر بزرگ به سر می‌برند و فرزندان حاجی میرزای رییس میرزا عبدالله جان شهر بزرگی، صدیق ساعی و عبدالقدوس حازم و نواسه‌هایش نعمت‌الله حاذق، عتیق‌الله و حاجی احمد فرید هستند که دارای موقف و اعتبار اجتماعی نیز هستند.

نثارمحمد پشاوری هم مثل ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی در جنبش ملی و آزادی خواهی تاجیکان و پی‌ریزی ادبیات دوران جدید تاجیک فعالانه اشتراک کرد. در سال ۱۹۲۰ م در جمله ۱۵۰ نفر آزادی خواهان هندی به تاجیکستان رفت و منحیث رییس مکتب‌های تاجیکی کمیساری معارف جمهوری بخارا و انستیتوت تربیه معلم تاجیک در تاشکند ۱۹۲۴ م سهم بزرگ به جا گذاشت. پس از تاسیس جمهوری. ش. س. تاجیکستان در وظایف معاون وزیر معارف (۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ م) وزیر معارف تاجیکستان (۱۹۲۷ - ۱۹۳۲ م) خدمت کرد. او هم‌زمان مدیر مسوول جریده «بیداری تاجیک» بود و در پایه‌گذاری نظام نوین مطبوعات نقش مهم داشت.^۱ در سال ۱۹۳۲ م او به اسپرانتوری پژوهش‌گاه خاورشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی فرستاده شد و در سال‌های «ترور بزرگ» طعمه ماشین خون‌آشام نظام شوروی گردید.^۲

مقاومت‌گران تاجیکستان یا بخارای شرقی

با شدت گرفتن درگیری‌ها بین مقاومت‌گران تاجیک و ارتش سرخ انقلابی روس شماری از گروپ‌های مخالف دولت شوروی وارد شمال افغانستان گردیدند. مثل ایشان سلطان و مقسوم فضیل که اولی به قتل رسانیده شد. گروپ‌های باسمچی لقی به سرکرده‌گی رحیم بیک، علی مردان دادخواه، الات پهلوان، عبدالقیوم پروانه چی خسر ابراهیم بیک و عبدالرحمان مینگ باشی ترکمن و باندهای قونغرأت‌ها به سرکرده‌گی خرم بیک و حاتم بیک در مناطق تاجیکستان و اوزبکستان و گروپ‌های خلیفه قزل ایاق عبادالله، شیر محمد کور فرغانه‌ای و ایشان جنیدالله خان در ترکمنستان بر ضد حضور روس‌های سرخ فعالیت می‌کردند. باسمچ‌ها از طریق بدخشان و چترال و پامیرات از انگلیس‌ها حریف استعماری روس‌ها سلاح و مهمات دریافت می‌کردند و مورد حمایت انگلیس قرار داشتند و با شخصی به نام سرهنگ (دگروال) بیلی مسوول آسیای میانه فعالیت می‌کردند. چنان

۱. نثار پس از تغییر الفبای فارسی مولف الفبای آموزشی (با وارد نمودن اشکال صدایی و هجایی فارسی تاجیکی در حروف کرلیک روسی مثل غ، گ، ج، ح) بود.

۲. شراف‌الدین امام، تاریخ بیداری ملی و استقلال تاجیکستان، ص. ۹۹.

افواه شایع شده بود که شخص لارنس مشهور به نزد باسمچی‌ها به ختلان آمده بود.^۱ زمانی که نادرخان وزیر حربیه افغانستان بود، هم‌زمان امیر امان‌الله خان او را بحیث رییس تنظیمیه ولایت قطغن و بدخشان تعیین کرد. نادرشاه در این مقام با انور پاشا رابطه برقرار کرد و هیاتی را در راس محمد انور بسمل (شاعر مشهور) با سکه‌های طلا، سلاح و البسه و نیز یک دسته افراد مسلح قبایل جنوبی به نزد وی فرستاد. سردار محمد رحیم خان که هم سلول محمد انور بسمل بوده از زبان او می‌نویسد که البسه و سلاح انگلیسی از طریق چترال و از جانب انگلیس‌ها مواصلت کرده بود، نادرخان بدون آنکه شاه امان‌الله را آگاه سازد، به ابتکار خودش بدین عمل دست یازید. هیات افغانستانی از آنجا بازگشت و دسته افراد مسلح بحیث محافظان شخصی با انور پاشا باقی ماندند. پسان‌ها امان‌الله خان که با دولت جدیدالتاسیس شوروی روابط سیاسی خوب داشت، از این حکایت خبر شد و دستور داد تا سربازان قبایلی را به افغانستان احضار کنند.

محمد انور بسمل در نتیجه ملاقات‌های که با انور پاشا کرده بود جداً معتقد شده بود که اجرای پلان‌های انور پاشا >پان‌تورکیست افراطی و ماجراجو در آسیای میانه قطعاً به سود افغانستان نیست، بلکه وسیله‌ای در دست انگلیس خواهد بود.^۲ پس از کشته شدن جنرال انور پاشا در کولاب همکارانش پراکنده شدند و شمار بیشتر باسمچی‌ها شمال وارد افغانستان گردیدند. از جمله فوزاییلی مقسوم (شاید مخدوم فضیل) کور شیرمحمد فرغانه‌ای با برادرش ابراهیم بیک به کابل انتقال یافتند و تحت نظر قرار گرفتند تا اینکه کور شیرمحمد در کابل وفات کرد و فوزاییلی توسط فرد ناشناسی کشته شد.

پس از آنکه امیرحبیب‌الله کلکانی به قدرت رسید، ابراهیم بیک اجازه یافت تا به قطغن برود. امیرحبیب‌الله به امیرعالم خان وعده داده بود که: «بخارا را با چنین امیری شادباش می‌گویم. زمانی که نادرخان به قدرت رسید و حبیب‌الله کلکانی سقوط کرد بسیاری از طرف دارانش به گروه‌های مقاومت ختلان پیوستند. نادرخان به ابراهیم بیک پیشنهاد تسلیم شدن به دست میر صاحب درواز از تبار محمد ولی خان دروازی را که نخستین سفیر امیر بخارا به دربار امان‌الله خان بود، فرستاد، اما قاصد پیام امیر بخارا را برای ادامه مقاومت انتقال داد.

۲. به نقل از خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص. ۸۲

۱. برگ‌هایی از تاریخ معاصر وطن ما، ص. ۸۱

تابستان سال ۱۹۳۰ م ناظر صفرمحمد (پدر انور بسمل) والی قطغن و بدخشان بود، به جایش احمد علی خان سابق معاون وزیر حربیه به ولایات قطغن و بدخشان تعیین گردید. نام برده ابراهیم بیگ را نزد خود خواست و در سه نوبت مذاکره به تفاهم نرسیدند. چون ابراهیم بیگ یقین داشت که نادرشاه در برابر مقاومت مسلمانان تاجیکستان خیانت می‌کند. به دنبال آن، یعقوب خان والی بلخ نیز با ابراهیم بیگ وارد مذاکره شد، اما ناکام گردید. در پی این ملاقات‌های ناکام قوای سرخ شوروی در ماه‌های جون و جولای ۱۹۳۰ م با موافقت نادرخان در منطقه چاردره و علی‌آباد قندز به منظور سرکوبی باسماچی‌های فراری از مرزگذشتند و به خاک افغانستان داخل شدند، مگر مقاومت‌گران تاجیک به عمق کشور خود رفته بودند و قوای شوروی دو روز بعد با دست‌خالی به کشورشان برگشتند. نادرشاه که بالای والیانش بی‌اعتماد شده بود، این بار شاه محمودخان برادرش را که وزیر حربیه بود، بحیث والی قطغن و بدخشان فرستاد. او دسته‌های داوطلب را با وعده چور و چپاول اموال مردم قطغن ترتیب کرد. اهالی قطغن و بدخشان هم توسط گروه‌های باسماچی و هم توسط دسته‌های قبایلی با اشکال مختلف غارت و اذیت می‌شدند. مبارزان ختلان بعد از فرار امیر عالم خان به افغانستان، تکلیف خود را در برابر وطن‌شان روشن ساختند و برخلاف مثل شایع در بین مردم که «چای ناخورده جنگ نمی‌شود» همه آنانی که در هنگام حضور امیر در حصار به دور او جمع شده بودند، با خروج امیر از حصار مایوسانه به مناطق خود بازگشتند و از اینکه نتوانستند رهبر فراگیر و همه‌پذیر را در سطح ۲۸ حاکم‌نشین بخارا در کارزار مقاومت به وجود آورند مایوس گردیدند، اما تاجیکان شرق بخارا با اراده‌ای که در مبارزه برای استقلال خود داشتند، توانستند شخصیت‌ها و فرماندهان محلی خویش را به گونه‌ی ذیل در رهبری مقاومت در مناطق تاجیکستان مطرح کنند:

دولت محمد بی بلجوانی

قصه‌ها و حکایاتی که درباره‌ی دولت محمد بلجوانی هنوز در بین ریش‌سفیدان کولاب و شمال افغانستان وجود دارد، بی‌تردید او یکی از عیاران خراسانی و تهمتان استعمارستیز، مرد شجاع، مصمم، خوش اخلاق و با حُسن اداره بوده است. او در هنگام هجوم لشکر

شوروی به کولاب و بلجوان جوانان آنجا را به دور خود جمع کرد و به تنظیم مردم تاجیک در امر جهاد برای دفاع از وطن شان پرداخت. او یک قطعه شبه نظامی قومی تشکیل داد، مردم تاجیک و اوزبک کولاب به او بیعت کردند و مقام شاه و رهبری خود را به او واگذار کردند. هم‌زمان میرعبدالله پسر میر شاه عالم از اولاده میریوسف علی خان برادر شاه مشهور بدخشی مقیم کولاب با برادرانش میر باباخان، میر تقصیر جان، میر کلان در رهبری اقوام تاجیک در کولاب، مومن آباد، تیری و خواهان بارها این شهرها را با تیاق و کارد و شمشیر از روس‌ها آزاد کردند و تلفات دیدند. دولت محمد در حالی که در هنگام نماز عید قربان در بلجوان مورد حمله روس‌ها قرار گرفت و با انور پاشا کشته شد وصیت کرد تا فرزندش برای فراگیری فن مبارزه علیه روس‌ها به نزد امیرحبیب‌الله کلکانی بفرستند.

مخدوم فضیل دروازی

موصوف در مناطق قراتگین و کوهستانات غرم و درواز مردم را به قیام در برابر ارتش اشغال‌گر روسیه فراخواند و خود به مقاومت برخاست و مردم را در ترکیب گروه‌های چریکی دولت محمد بلجوانی تنظیم کرد و از این مناطق در برابر حملات روس‌های بلشویک دفاع می‌کرد. در تاجیکستان همگی او را بحیث باسمچی می‌شناسند، اما با هویت ساختگی دولت شوروی بحیث یکی از سرکرده‌گان باسمچی‌ها و اشرار درواز.

شاه تکناد و شیخ برات محمد

آنها قوتی را از مردم تکناد، درواز و راغ در بدخشان به وجود آورده و به فعالیت‌های ضد بلشویک‌ها پرداختند. قیام این عده مردم در حقیقت دنباله قیام‌های مردمی برضد تجاوزات امیرعبدالرحمان خان بر بدخشان بود. آنها جنگ‌های متحرک حمله و گریز را در طبیعت کوهستانی بدخشان به خوبی تجربه کرده بودند و با آماده‌گی بهتر برگردان‌های بلشویکی ضربه می‌زدند.

الله نظر توقسبا

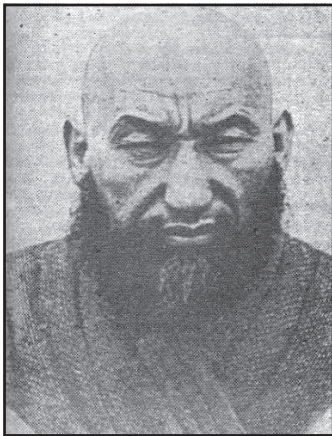
موصوف به نمایندگی از قوم اوزبک در کولاب، فرخار، قره تاغ و حوالی حصار به

فعالیت‌های چریکی پرداخت و ضربات موثری به گردان‌های انقلابی روس وارد آورد. او با اینکه خود از قوم اوزبک بود و با ملا ابراهیم بیک لقی قرابت قومی داشت، اما در ترکیب نیروهای او تنظیم نگردید و جدا از او فعالیت می‌کرد.

عاشور توقسبا

موصوف به همکاری توغی سری در مناطق اوزبک‌نشین تاجیکستان فعالیت‌های موفقانه‌ای تا دم مرگ خود انجام داده است. از چگونگی کار و فعالیت انقلابی او اطلاع بیشتری در دست نداریم.

ملا ابراهیم بیک مشهور به «لقی»



نام‌برده از قوم «لقی» اوزبیکه و از منطقه حصار در غرب شهر دوشنبه بود و بعد از دولت محمد بلجوانی دومین کسی بود که مردم زیادی را به دور خود جمع کرد و با بلشویک‌ها رزمید. میر عالم که از اعقاب میران بدخشان است، عقیده دیگری در مورد ابراهیم بیک دارد. وی باور دارد که ابراهیم بیک از قوم دوغلات و کلان قوم مغول و اصلاً از ارگوی بدخشان بوده که پدرش تاج محمد به پار دریا رفت و با آغاز جهاد مردم بخارای شرقی خود یکی از فرماندهان مهم مقاومت بخارا گردید.

به قول نام‌برده ابراهیم بیک از حصار آمد و چند سال در علی آباد قندوز سکونت داشت و کارهای آبادانی در آنجا کرد و مردم را بدور خود جمع کرد. روس‌ها به تعقیب ابراهیم بیک از موضع قلعه زال قندز گذشتند و به خاطر قتل و دستگیری ابراهیم بیک، به علی آباد و چار دره قندز آمده مردم را قتل عام کردند و شبانه به قرارگاه خود به ناحیه پنج در قورغان تپه برگشتند.

هر چند احمد علی خان رییس تنظیمیه قطغن و بدخشان از ابراهیم بیک خواست که اسلحه خود را به حکومت قطغن بسپارد و در سایه امنیت آنها به سر برد، اما ابراهیم بیک

می گفت که حکومت افغانستان قادر نیست که او را در مقابل حملات روس ها حفظ و حمایت کند. بنابراین، احمد علی خان او را بواسطه بدخشیان گریزانید. در این وقت شاه محمود خان وزیر حرب افغانستان و محمد علم خان قوماندان سپاه در قطغن بود. او نایب محمد نبی خان از چهره های متنفذ رستاق و میرزا برهان الدین خان چیبایی را به ظن همکاری با نیروهای مخالف دولت شوروی و همکاران ابراهیم بیک دستگیر و در سال ۱۳۱۲ خ توسط محمد علم خان فرمانده سپاه در قطغن به کابل فرستادند. قوت های تحت فرمان ابراهیم بیک با اینکه در میان حلقاتی در افغانستان ارتباط داشت، بیشتر و منظم تر بوده است. شهرت او در تاجیکستان پس از خروج امیر عالم خان بر سر زبان ها افتاد و کارهای صواب و ناصواب زیادی انجام داد. در بین مقاومت گران پار دریا عمر او بیشتر بود و نام «غازی» را برایش دادند و از سوی روس ها به نام مدهش ترین چهره باسملچی ها شناخته شده و تبلیغ می گردید. در جریان جنگ اول جهانی انوریبیک یا انور پاشای ترک به مسکوفت و به دولت شوروی وعده سپرد که در کار تحریک کشورهای اسلامی با شعار جهاد اسلامی از طریق مجاهدین ماورالنهر علیه انگلستان، با دولت شوروی همکاری کند. شوروی ها او را برای این مقصد، در ظاهر جهت شرکت در کنفرانس «ملت های ستم دیده مسلمان» به باکو پایتخت آذربایجان فرستادند^۱ اما او بدون سفر به باکو خود را به آسیای میانه و به جمع پارتیزان های کوهستانی بلجوان دسته های رزمی دولت بلجوانی رساند و رهبری نظامی چریک های آزادی خواه را در ختلان و بلجوان تاجیکستان به دست گرفت و مبارزات خود را تا مدتی موفقانه ادامه داد. این جنرال ترک بود که تقدیرنامه ای به حبیب الله کلکانی داد و از شهامت و کاردانی کلکانی در جهاد مردم ختلان تصدیق کرد. حبیب الله زمانی که به افغانستان برگشت، با ارایه کردن همین تصدیق در قطعه نمونه نظامی ترک ها شامل خدمت شد و کارنامه نظامی خود را از قطعه نمونه آغاز کرد.^۲ کولاب مرکز ختلان زمین مثل بخارا دهقان خانه پار دریا بوده و به علت آبادانی شهر و ازدیاد نفوس از شهرهای مهم آنجا به شمار می رفت. با آمدن امیر بخارا به این ولایت و پس از یک هفته

۱. میرمحمد صدیق فرهنگ، ج ۱، ص ۵۲۰.

۲. برای ازدیاد معلومات می توانید به کتاب عیاری از خراسان نوشته استاد خلیل الله خلیلی مراجعه کنید.

اقامت در آنجا و در نتیجه روی آوردن وی جانب افغانستان، سواحل شمالی و جنوبی دریای آمو پُر از همراهان امیر و مهاجران در ناحیه چوبیک و «آهن قلعه» ینگی قلعه، خواجه غار و چاه آب گردیده بود.^۱ مردم این محلات همچو دین اسلامی خود در نقش انصار به مهاجرین تجاوز روس، خانه و غذا تهیه می‌کردند. با حمایت مردم افغانستان از مقاومت‌گران تاجیکستان سبب ادامه مقاومت گردید.^۲ علاوه بر آن حدود دو هزار مجاهد آسیای میانه از جزیره «درقد»^۳ افغانستان به عنوان پایگاه مقاومت استفاده می‌کردند. به همین دلیل روس‌ها جزیره درقد را اشغال کردند و با این کار دولت افغانستان را وادار به مذاکره و امضای قرارداد صلح و بی‌طرفی به نفع خود کردند.

امیر عالم خان از سردار محمد اکبرخان مامای امان‌الله خان که در آن وقت نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان بود، اجازه ورود به خاک افغانستان را خواست، موصوف ضمن اینکه از تشریف‌فرمایی امیر بخارا استقبال کرد، قوماندان سرحدی بدخشان را که از امام صاحب تا خواجه غار و مناطق سرحدی چاه آب، شهر بزرگ، راغ و درواز را تحت کنترل داشت، غرض‌پذیری از امیر عالم خان توظیف کرد. امیر در ماه سنبله ۱۲۹۸ هـ/ فبروری ۱۹۲۱ م از محله «یتیم تپه» عبور کرده و شب را در «جلگه» رستاق گذرانید و فردای آن از همان مسیری که عبدالرحمان خان از ماورالنهر وارد بدخشان گردیده بود، داخل شهر رستاق گردیده و بعد از شبی اقامت در نزد حاکم رستاق از مسیر «اوزون کوتل» و «هزار باغ» وارد خان‌آباد مرکز نایب‌الحکومتی قطغن گردید. موصوف بعد از چند روز اقامت در قصر حیات‌آباد خان‌آباد از طریق اندراب و پنجشیر وارد کابل شده و از طرف حکومت شاه امان‌الله خان جایزادی که دارای باغ زیبایی بود در حسین‌کوت شمالی و «قلعه فتوح» چاردهی کابل برایش بخشید که تا آخر عمر در آنجا به سربرد تا اینکه وفات کرد و در

۱. در جانب افغانستان آب‌بازان و شناوران توسط تل و پوست حیوانات مهاجران را با بار و محموله‌های شان به افغانستان انتقال می‌دادند.

۲. شاه امان‌الله خان دو فیل جنگی با چند دستگاه توپ و در حدود یک گروهان سرباز به بخارا فرستاد. این سربازان در عملیات نظامی علیه نیروهای بلشویکی شوروی به جانب‌داری از مسلمانان بخارا شرکت کردند و شماری از آنها اسیر شدند.

۳. درقد یکی از بخش‌داری‌های ولایت تخار است که در بستر رود آمو موقعیت دارد و شاخه آب‌های رود آمو آن را احاطه کرده و مانع عبور و مرور نموده است.

گورستان «شهدای صالحین» به خاک سپرده شد. در سنگ مزار امیر عالم خان در لوحه سنگی چنین نوشته بود:

امیر بی وطن خوار و حقیر است گداگر در وطن میرد امیر است

از زنده‌گی خصوصی شاه امان‌الله خان

در لابه‌لای حوادث گذشته از شهزاده امان‌الله خان یادآوری‌های صورت گرفت. با اینکه شاه امان‌الله نظام خانواده‌گی شاهانه ترتیب کرده بود، چند روز پیش از ترک افغانستان با عالیله دختر نصرالله خان عروسی کرد. آگاهان بدین باور بودند که شاه در اواخر سلطنتش از محمود طرزی خسرو و مشاور معتمدش آزرده خاطر شده بود و به خاطر کم‌رنگ کردن پیوندش با خانواده طرزی داماد نصرالله خان گردید و اقارب و طرف‌داران پیر و جوان نصرالله را به طرف اصلاحات خود کشانید.^۱ شاه در یکی از آخرین دیدارهایش با طرزی به خاطر «نصیحت‌پردازی دایمی» او نارضایتی خود را اظهار نمود و علاوه کرد که طرزی می‌خواهد همه عمر برایش جایگاه لالای بزرگ را داشته باشد که وی چنین چیزی را تحمل کرده نمی‌تواند. چون پس از این گفت‌وگو طرزی بیرون رفت و امان‌الله با عصانیت گفت که «آن مرد دیوانه شده است.» در نتیجه این پریشیده‌گی محمود طرزی از وظیفه‌اش استعفا کرد و با تمام خانواده و دارایی‌اش کشور را ترک کرده به ترکیه رفت و در همانجا وفات یافت. در عوض غلام صدیق خان چرخ‌چی به پُست وزارت خارجه گماشته شد. در سال‌های اخیر سلطنت شاه امان‌الله نه تنها محمود طرزی، بلکه شمار دیگری از همکاران و طرف‌دارانش از امیر کناره گرفتند.^۲ با این تحول، امان‌الله خان اشخاص متملق و چاپلوس را به دور خود جمع کرد. از جمله عبدالله خان که در زمان نادر و ظاهر ب‌حیث رییس پارلمان افغانستان

۱. شهزاده امان‌الله خان چهار بار ازدواج کرد. از خانم اولش بانو پری‌گل دختر شیرمحمد خان شغنانی پسری داشت به نام هدایت‌الله. خانم دومش ملکه ثریا دختر محمود طرزی دو پسر داشت، رحمت‌الله و احسان‌الله که هر دو با امیر به روم رفتند و اولی جایگاه استادی و دومی مهندس ساختمانی بود که مدت طولانی در ایران کار می‌کرد. شاه چند دختر نیز داشت. یکی از آنها به نام آمنه شوهر ترک نمود. عابده سراج خانم عنایت‌الله سراج سابق رییس فرهنگی سفارت افغانستان در مسکو بود. ملیحه نیز همسر ترکی گرفت، عاده به عقد یک شخص ایتالوی در آمد. هندیه نخست شوهر ایرانی داشت و به بعد به عقد عبدالرووف سابق وزیر اقتصاد افغانستان در آمد و ناجیه نیز شوهر ترک داشت.

۲. برگ‌هایی از تاریخ معاصر وطن ما، ص. ۸۷ - ۸۸

نصب گردید. این دسته برای آبادی و رفاه کشور نمی‌اندیشیدند، بلکه به منافع شخصی خود فکر می‌کردند و در برابر اشخاص خیر دسیسه می‌ساختند.

امان‌الله خان علی‌رغم نیک‌اندیشی مردم در موردش، در سیاست شخص ثابت قدم و پیگیر نبود و مشاوران غرض‌مندش به سهولت می‌توانستند اندیشه او را تغییر دهند. در بار گروه‌بندی‌های جدید شکل می‌گرفت، اما محمد ولی‌خان دروازی و محمود طرزی که از قبل‌ها تمثیل‌کننده سیاست خارجی شاه بودند. در این دسته‌بندی‌ها اشتراک نکردند. طرزی از دست‌گاه امان‌الله خان خارج گردید و موضع سیاسی جدید نگرفت و محمد ولی‌خان دروازی در جایگاه سیاسی‌اش استوار ماند و در برابر پالیسی‌های اصلاحات امیر بسیار خوش‌بین نبود. در این زمان جنرال غلام جیلانی چرخ‌چی برادر غلام نبی چرخ‌چی در انقره، شجاع‌الدوله در لندن، غلام نبی خان چرخ‌چی در مسکو در سمت‌های سفرای افغانستان توظیف بودند. شجاع‌الدوله هنگامی که در لندن بود با نادرخان که در فرانسه اقامت داشت، در تماس بود. نادرخان تلاش فراوان می‌کرد تا همه ناراضیان امان‌الله خان را به دور خود جمع کند.

شجاع‌الدوله در نامه‌های خود سیاست داخلی امیر را انتقاد می‌کرد و به خاطر عاقبت‌نیندیشی او تشویش ابراز می‌کرد و بدین باور بود که سیاست سال‌های اخیر امیر امان‌الله خان بر ضرر کشور تمام می‌شود. یکی از این نامه‌ها به دست میرزا عبدالله سکرتر اول سفارت افتاد و آدمی جاسوس بود، نامه را از طریق وزیر امور خارجه غلام صدیق خان به امیر فرستاد، همین امر سبب گردید که مناسبات امیر با هم‌رزم سابقش به تشنج بگراید.^۱

محمد عزیزخان برادر بزرگ نادرخان سابق شاغاسی خارجه دوره امیرحبیب‌الله خان در زمان امان‌الله خان بحیث ناظم امور درسی دانشجویان افغانستانی در فرانسه مقرر شده بود. شاه ولی‌خان قوماندان عسکری کابل بود، بعد بحیث مصاحب امیر ارتقا یافت. شاه محمودخان، رئیس تنظیمیه قطعن و بدخشان بود که بعدتر پسر عمویش سلیمان خان به این پست مقرر گردید. شاه امان‌الله خان اسنادی به دست آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکرده‌گان شورش جاجی و منگل با اشخاصی چون ملا عبدالله لنگ و

برادرش عبدالرشید و قوم نادرخان، عبدالکریم نواسه شیر علی خان مدعی تخت و تاج افغانستان، یعقوب خان که در راولپندی هند می زیست، مرتبط می ساخت. در حقیقت همین عبدالکریم بود که انگلیس ها او را نزد قبایل منگل می فرستادند. برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالفت با امان الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، شاه امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادرخان در هنگام تصدی تنظیمیه قطغن و بدخشان با باسماچی های ختلان نیز در نظر داشت. کاری که امان الله خان انجام داد، توظیف نادرخان به سفارت افغانستان در فرانسه به جای محمود طرزی بود.^۱

در این اوضاع بدگمانی شاه نسبت به چهار برادر بنی اعمامش که در ونیس تجمع کرده بودند، افزایش یافت. هنگامی که حبیب الله کلکانی سلطنت کابل را به دست آورد، خواست نادرخان و برادرانش را به افغانستان فرا بخواند و پسر عموی شان احمد شاه خان را به خاطر آوردن آنها اعزام کرد، اما او به افغانستان برنگشت و بعداً دخترش حمیرا را به عقد ظاهر شاه در آورد. این شخص در زمان سلطنت ظاهر شاه مدتی وزیر دربار بود. با این رویدادها دیده می شود که به قول ضرب المثل معروف دسته تبر از جنس درخت است و این شهزاده گان اختلاف و هم دیگرسستیزی را از دوران حکم رانی شاهان سدوزایی و بارکزایی به میراث گرفته بودند.^۲ که افغانستان را در قعر تنش ها و جدل های ذات الیبنی قبایل مختلف پشتون فرو برد.

شاه امان الله خان و استقلال افغانستان (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹م)

شاه امان الله خان^۳ پس از کشته شدن پدرش در کابل اعلام سلطنت کرد. در بیانیه ۱۳

۱. نادرخان که از مرض توبرکلوز رنج می برد از سفارت استعفا کرد و به شهر ونیس فرانسه رفت و در آنجا ویلایی خرید و مسکن گزین شد و برادرانش از هرجایی به نزدش حاضر شدند.

۲. از خاطرات سردار محمد رحیم خان، برگ هایی از تاریخ...، ص. ۹۰ - ۹۱

۳. در مورد شاه امان الله خان موافقان و مخالفان او ابراز نظره های متباینی کرده اند، اما سید مهدی فرخ که در زمان سلطنت شاه امان الله خان تصدی سفارت ایران را در کابل به دوش داشت و شخصیت های مهم دوران سلطنت امانی را با اوصاف شان معرفی کرده، در مورد شخص شاه چنین ابراز نظر نموده است: «امان الله خان از طایفه محمدزایی، شعبه قوم بارکزایی، ایل ابدالی که معروف به درانی و افغانه سربین است در ۱۳۰۹ ه.ق. در پغمان از سرور سلطان خانم صبیبه ایشیک آغاسی شیردال خان تولد گردیده است. در مدرسه حبیبیه تحصیلاتی نموده و فنون نظامی را با زبان ترکی از محمود سامی جنرال ترک دریافته است. در زمان امارت پدرش به واسطه ضدیت مادرش

اپریل ۱۹۱۹ م استقلال افغانستان را اعلام کرده و رو به سفیر انگلیس در کابل نمود تا موضوع را به اطلاع حکومت خود برساند.^۱ پیش از آن به تاریخ ۳ مارچ، امیر طی نامه‌ای خطاب به وایسرای هند از کشته شدن پدرش و بر تخت نشستن خود و استعفا و بیعت سردار نصرالله خان که در جلال‌آباد اعلام پادشاهی کرده بود، خبر داده و در ضمن معرفی کردن افغانستان به عنوان یک دولت آزاد و مستقل، آماده‌گی اش را جهت انعقاد عهد نامه جدیدی با

مورد بغض و حنا عاق امیرحبيب الله واقع شده است. پس از قتل امیرحبيب الله، امان‌الله خان امیرنصرالله خان عمومی خود را توقیف و پس از یک سال که محبوس بود در محبس مسموم کرد و تمام دارایی مشارالیه را ضبط نمود. امان‌الله خان شخصی است فوق‌العاده خودخواه و خود پرست و طالب شهرت و علو مقام؛ و بسیار فعال و کارکن و جدی و با هوش و صبور و بردبار است. در امورات سیاسی بسیار خود ساز و به طور عمومی ساعی در کتمان عقیده و حتی المقذور از ذکر حقیقت خودداری کرده و جدیت دارد که همه کس را اغفال کرده و گول بزند. در مذاکرات با احساسات چشم‌های خود را پُر اشک کرده و گاهی هم گریه می‌کند. ولی تمام ساختگی و از روی خدعه است؛ مطابق روحیات تمام افغانه، در ستایش افغانستان و سلطنت خود خیلی مبالغه می‌فرمایند؛ همیشه آنچه را واجد هستند، چندین برابر ذکر می‌فرمایند و معتقد است که به واسطه اظهار کثرت قوا و مادیات، سایرین بیشتر ملاحظه کرده و اهمیت افغانستان را زیادتر تصور خواهند کرد؛ چنان که در ضمن مطالب همیشه جمعیت افغانستان را بیست میلیون اظهار می‌کند- در حالی که افغانستان چهارونیم میلیون جمعیت دارد- و همچنان بر حسب دستورالعمل خود اعلیحضرت در کتاب ۱۹۲۵ almanach de yotha ص. ۶۴۶ قوای نظامی افغانستان را در موقع صلح ۶۰,۰۰۰ و در موقع جنگ ۵۰۰,۰۰۰ صورت داده‌اند. امیر در کلیه امور دارای سوءظن فوق‌العاده است و برای هر موضوعی تعبیرات سوء می‌نماید و هر اظهار را به نظر بدبینی تلقی کرده و تصورات عجیب می‌نماید؛ اگر کسانی که طرف مواجهه و مکالمه با اعلیحضرت ایشان هستند، از این روحیه اعلیحضرت مطلع نباشند، خیلی دچار اشتباه شده و ممکن است به جای جلب مخاطب، سوءظن او را تقویت کنند. در مخالفت‌های سیاسی خیلی کینه جو و قدری هم شدیدالعمل است. اصولاً معتقد به ایفای قول و تعهد نیستند و برای پیشرفت نظرات و عقیده سیاسی خود، در هر مورد و هر قدر که لازم بشود و عده و وعید داده و تعهداتی اظهار می‌فرمایند، ولی پس از گذشتن موقع، به هیچ‌وجه علاقه به اجرای مواعید خود نداشته، حتی در اسناد کتبی و مواعید تحریری هم تا حدی که مشکلات شدید ایجاد ننماید، مخالفت کرده و این رویه را جزء سیاست دانسته و معتقد ایشان برطبق عمد این است که فقط باید همه را اغفال کرده از موقع استفاده کرد و در سیاست مملکت صحت قول و اصرار به اجرای تعهداتی که انسان در موقع ضرورت و اجبار اظهار نماید، لزومی ندارد و همین رویه موجب شده است که ایلات و عشایر افغانستان به مواعید و اظهارات دولت دیگر و قعی نگذارده و اطمینان حاصل نمی‌کنند... در امور مذهبی خیلی بی‌علاقه و اظهاراتی هم که می‌نماید از روی اجبار و برای رعایت سیاست داخلی است. خیلی ساعی و جاهد است که افغانستان را به تمدن جدید معرفی کند و در ظاهر سازی و عملیاتی که موجب شهرت بشود- ولو سطحی و بدون عمق باشد- جداً تعقیب می‌کند. برای ازدیاد معلومات مراجعه کنید به: کرسی‌نشینان کابل، به کوشش محمد آصف فکرت، ص. ۳۳-۴۰:

۱. سیاست خارجی افغانستان تا نیمه قرن بیستم، تالیف لودویک دلبلیو. آدمک، اریزونا، ۱۹۷۴ ص ۴۷

انگلیس اظهار داشت.



نامهٔ امان‌الله خان دولت بریتانیه را در موقعیت دشواری قرار داد، زیرا دولت مذکور قبلاً هم در هنگام مذاکرات راجع به قرارداد سال ۱۹۰۵ م با امیرحبیب‌الله خان چنین استدلال کرده بود که عهدنامه‌های منعقد شده با امیرعبدالرحمان خان ماهیت شخصی داشت نه دولتی و با مرگ امیر موصوف از اعتبار ساقط گردیده است. علت این توجیه هم آن بود که دولت مذکور در آن وقت می‌خواست به پیروی از سیاست توسعه‌جویی لارد کرزن امتیازات تازه‌ای در افغانستان به دست آورد. مدت ۲۶ سالی که از وقت امضای

موافقت‌نامهٔ دیورند (۱۸۹۳ م) سپری می‌شد، اوضاع جهان تغییر یافته بود که دولت مذکور در این مدت نه تنها خیال امتیازات اضافی را از سر به در کرده بود، بلکه به مشکل می‌توانست به حفظ امتیازات سابقش امیدوار باشد. بنابراین، اکنون صلاح خود را در آن می‌دید که جهت حفظ وضع موجود، بر اعتبار معاهدات سابق اصرار ورزد و آن را از جنس معاهدات دولتی بشمارد نه شخصی؛ اما این امر با ادعای قبلی‌اش منافات داشت و در هنگام مباحثه، آن را در مقام تناقض‌گویی قرار داد. نظر به این ملاحظات، ویسرا مصلحت را در آن دید که به دفع‌الوقت و روزگذرانی پرداخته اتخاذ تصمیم را در این امر خطیر به آینده محول کند. همان است که در جواب مورخ ۱۵ اپریل ۱۹۱۹ م خود خطاب به شاه امان‌الله خان مسألهٔ سوگواری امیرحبیب‌الله را بهانه ساخته از اظهار نظر راجع به عقد نامهٔ جدید خودداری کرد. این جواب برای دولت امان‌الله خان آشکار ساخت که انگلستان حاضر نیست به سهولت از امتیازاتی که در این کشور به دست آورده، صرف نظر کند. بنابراین، تصمیم گرفته شد تا دولت مذکور توسط یک رشته اقدامات سیاسی در برابر عمل انجام یافته قرار داده شود. شاه امان‌الله خان

به تاریخ دوم حوت (۲۱ اسفند ماه ۱۲۹۷ / فبروری ۱۹۱۹م) در پیش‌روی قصر سلام‌خانه کابل برای سربازان سخنرانی کرد و گفت: «برادران عزیز و غیور من! من این لباس سربازی را از بدن خود بیرون نمی‌کنم تا که لباس استقلال را برای شما تهیه نسازم. من این شمشیر را در نیام نمی‌آورم تا غاصب حقوق شما برادران و محبان مرا به جای خودش نشانم...» اینک میدان و شمشیر. این شمشیر کشیده خود را در نیام نمی‌کنم تا اراده قطعی و عزم بالجزم تحصیل شرف و ناموس ملی بر ما میسر نگردد و استقلال کامل این ملت به دست نیاید.» شاه امان‌الله خان، به روز نهم حوت ۱/۱۲۹۷ / مارچ ۱۹۱۹م در مسجد عیدگاه پس از مراسم تاج‌پوشی توسط حضرت شوربازار (شاه آقامجددی) مجددی سخنرانی تاریخی خود را به حضور جمع غفیری از شهریان کابل، ماموران کشوری و لشکری، اهل دربار و اعضای کابینه ایراد کرد: «شاه امان‌الله خان با اینکه بر حکومت و اوضاع اجتماعی مسلط گردید، به تاریخ سوم مارچ ۱۹۱۹م با ارسال نامه‌ای عنوانی «لارڈ چلسفورد» نایب‌السلطنه هند ضمن اعلام پادشاهی خود و اعلام استقلال افغانستان، برای امضای قرارداد جدید بین افغانستان و انگلستان ابراز آماده‌گی کرد. این نامه، نایب‌السلطنه هند را به تشویش انداخت و هنوز در تشویش بود که نامه دیگری به امضای محمود طرزی به مسوول روابط خارجی وی مواصلت کرد. طرزی در این نامه از تشکیل وزارت خارجه افغانستان به سرپرستی خودش جانب انگلیس را مطلع ساخته بود. به همین ترتیب، نامه‌های دیگری به دولت‌های روسیه، جاپان، امریکا، فرانسه، ایران و ترکیه فرستاده شد تا دول متذکره از اعلام استقلال افغانستان با خبر شوند. به تاریخ ۱۳ اپریل امان‌الله خان در کابل در حضور درباریان و هیات کوردیپلوماتیک بار دیگر در رابطه به استقلال افغانستان سخنرانی کرده گفت: «من خود و مملکت‌م را از نگاه داخلی و خارجی کاملاً آزاد، مستقل و خودمختار اعلام نموده‌ام. مملکت من از این به بعد مانند سایر ممالک و قدرت‌های جهان مستقل خواهد بود.» سپس امان‌الله خان رو به سوی نماینده انگلیس در کابل کرده و گفت: او سفیر! آنچه من گفتم فهمیدید؟ سفیر پاسخ داد: بلی.^۱

با شنیدن خبر آماده‌گی مردم افغانستان برای قیام ضد انگلیس، مردم هند به تاریخ

۱. عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، نگاهی به تاریخ استرداد استقلال، ص. ۱۹.

۲. سید رسول، نگاهی به عهد سلطنت امانی، از انتشارات کمیته فرهنگی اسلامی مجاهدین افغانستان، سال ۱۴۰۵

۱۳ اپریل در شهر «آمرتسر» در منطقه «باغ جلیانواله» بر ضد انگلیس قیام کردند. بر اثر حکم جنرال «دیر» فرمانده انگلیسی بر قیام‌کنندگان آتش گشوده شد و در مدت ده دقیقه ۳۷۰ نفر کشته و ۱۲۰۰ نفر زخمی شدند. باین و سخت‌گیری‌های دیگری که انگلیس‌ها در برابر مسلمانان هند انجام می‌دادند، وضعیت بیشتر رو به وخامت نهاد و بزرگان دین و سیاست‌مداران هند ضمن فرخنده خواندن قیام مردم افغانستان در نامه‌ای برای شاه امان‌الله خان نوشتند: «اعلیحضرت اطلاع دارند که در هندوستان ظلم و ستم انگلیس‌ها از حد زیاد شده، مردم هند در نظر دارند که یک مبارزه عمومی را علیه انگلیس‌ها شروع کنند. چشم امید ما به طرف شما است؛ زیرا شما می‌توانید که ما را از ظلم بی‌حد انگلیس‌ها نجات بدهید.»^۱ نامه علمای آزادی‌خواه هند به تاریخ ۱۵ اپریل ۱۹۱۹ م به شاه افغانستان رسید و او را افسرده ساخت.

شاه امان‌الله خان پس از رای‌زنی با مشاوران خود تصمیم گرفت که از فرصت استفاده خوب کند و جرگه بزرگ مشورتی ملی را به اشتراک نماینده‌گان همه اقوام افغانستان به کابل دعوت کرد. در پایان ماه اپریل ۱۹۱۹ م جلسه جرگه عالی در تالار قصر سلام خانه ارگ دایر گردید. در حالی که نماینده‌گان اهل حل و عقد و ماموران لشکری و کشوری حضور داشتند، جرگه به ریاست شاه امان‌الله خان به کار خود آغاز کرد. شاه علاوه بر ضرورت آزادی مردم افغانستان از انگلیس‌ها، از قتل عام مردم در باغ جلیانواله با گریه به مردم هند اظهار هم‌دردی کرد و مردم افغانستان را به مقاومت در برابر استعمارگران و حمایت از قیام مردم هند دعوت کرد. فردای آن روز دانش‌آموزان لیسه حبیبیه و شهریان کابل تظاهرات بزرگی را در مقابل سفارت انگلیس در کابل راه انداختند. پس از آن شاه امان‌الله سلسله‌ای از اجراءات سیاسی را در قبال استقلال افغانستان روی دست گرفت. برای این منظور محمد ولی خان دروازی را به عنوان سفیر دولت مستقل افغانستان در بخارا تعیین کرد و سفیری هم به تهران گسیل کرد.^۲ نقشه حکومت افغانستان این بود که اگر دولت بریتانیه به تصدیق استقلال افغانستان راضی نشود و کار به جنگ بکشد، نخست توسط نشر اوراق

۱. عبداللطیف نشاط، بر مزار حضرت سید جمال‌الدین افغانی، جلد دوم، ص. ۱۷۹.

۲. همان کتاب، ص. ۵۲ و افغانستان (۱۹۰۰ - ۱۹۲۳) تألیف همان مولف، ص. ۱۱۰.

تبلیغاتی که به کمک حکومت موقتی هند در کابل تهیه می‌شد، یک سلسله شورش‌ها را در نقاط مختلف نیم قاره به طور عام و در سرحد به طور خاص برپا کرده بلافاصله بعد از آن به عملیات نظامی در سرحد دست بزند؛ اما پیش از آن توجه اساسی به خواست‌ها و گرایش‌های داخلی دربار لزوم داشت. عدم توجه درست به خواست‌ها و ترکیبات درونی جنبش مشروطیت و نرسیدن آنها به اهداف اصلی‌شان عاملی بود که زمینه را برای قوت گرفتن مخالفان شاه از جمله حبیب‌الله کلکانی فراهم می‌کرد. در حالی که دو جریان سیاسی: یکی محافظه‌کار؛ و دیگری نیروهای دارای گرایش‌های لیبرال و چپ در درون دربار و بیرون وجود داشت که اولی در زیر نظر محمد نادرخان قرار داشت و دومی به گرد محمد ولی‌خان دروازی متشکیل بود و رابطه بین این حلقه‌ها درباری با بیرون از دربار نیز وجود داشت و هر دو حلقه در صورت توافق امیر می‌توانست به حزب سیاسی بدل شود و پارلمان حزبی به وجود بیاورد. حزب برنده به تشکیل حکومت پردازد و حزب دیگر اپوزیسیون دولت را تشکیل دهد؛ اما فاصله گرفتن امیر از جریان‌های مشروطه‌خواهی، رژیم راست و ناپایدار ساخت و در داخل بارگرایش اساسی به تغییر رژیم و برقراری نظام جمهوری و از میان برداشتن سلطنت مطلقه از یک سو و شدت عمل جریان محافظه‌کار در پیوند با انگلیس و گماشتگان آن با تکیه به روحانیون محافظه‌کار از سوی دیگر، حاکمیت امیر را به فروپاشی می‌برد. جناح چپ مشروطه‌خواه که به برقراری جمهوریت در کشور امید بسته بود، خواستار سرنگونی رژیم از طریق انقلاب اجتماعی بود، در حالی که جناح محافظه‌کار برای تصاحب قدرت به انگلیس متکی بود. به باور بسیاری از آگاهان، جریان چپ و جمهوری خواه رژیم امانی را اینها تشکیل می‌دادند: جنرال محمد عمر رییس ستاد ارتش (لوی درستیز)، محمد غفارخان، محمد سرورخان بدخشی، شیرجان، عبدالرحیم‌والی هرات، محمد صدیق و عطاءالحق برادران شیرجان، جنرال پینن بیگ، عبدالغفور خان تگابی فرزند محمد عثمان خان، محمد اعظم خان تتمدره‌ای، میرزا مجتبی‌خان، میرزا محمد یوسف خان، محمد عمر خان سورج‌نیل، عبدالقیوم خان پغمانی و دیگران. بیشتر این شخصیت‌ها از بازمانده‌گان مبارزان قیام‌های ضد استعماری در تجاوزات اول و دوم انگلیس بر افغانستان بوده و در عین زمان، خواهان اصلاحات بنیادی در اداره دولت بودند. وقتی که عبدالرحیم خان کوهستانی در هرات جا به جا شد، برخی از روشنفکران

جناح چپ برای برقراری جمهوری پارلمانی به هرات رفتند. عبدالرحیم خان با وجود بیعت به نادرخان در هرات اداره نیمه مستقل را ایجاد کرد و مشروطه خواهان با وجود سرکوب‌های نادرخان در هرات فعال بودند. محمدیوسف خان بدخشی، سرور جویا و شاید هم محمد ولی خان دروازی^۱ می‌خواستند جمهوری پارلمانی ایجاد کنند و قدرت را از طریق انقلاب اجتماعی به دست گیرند.^۲

آنچه حکومت افغانستان را به کامیابی نقشه حصول استقلال امیدوار می‌ساخت، هیجان بزرگی بود که در میان مردم و اراکین دولت به وجود آمده بود. عده‌ای از علمای افغانستان چون ملا نجم‌الدین آخندزاده، به مناطق شینوار، افریدی، ملای چکنور و ملای ترمزی به مناطق مومند مشرقی، مولوی صالح محمد و آخندزاده ملا عبدالحمید الکوژی متولی خرقه شریفه در قندهار و حضرت فضل محمد و حضرت فضل عمر به جنوبی و مشرقی اعزام گردیدند تا مردم را علیه انگلیس به جهاد دعوت کنند.

شاه نامه تهیجی نیز به شاه ابوالخیر، روحانی با نفوذ هند نوشت و تقاضا کرد که مردم مسلمان هند را علیه انگلیس‌ها تحریک کند تا در موقع جنگ هم کمکی به مردم افغانستان بوده باشد و هم گامی در جهت آزادی خواهی مردم هند. این هیجان در میان مردم هند نیز بی‌تأثیر نبود. درست در همین وقت، نشر قانون امنیتی معروف به قانون دولت در سراسر هند انگیزه‌ای تولید کرده بود و فکر می‌شد که با آغاز عملیات نظامی از جانب افغانستان، این جنبش به قیام مسلح تبدیل گردیده نیروی نظامی انگلیس را از هر سو تحت فشار قرار بدهد. در همین حال، قوای نظامی افغانستان متشکل از تاجیکان، پشتونان، اوزبکان، هزارگان و همه اقوام کشور در ترکیب اردو به سه دسته تقسیم گردیده و در سه استقامت در مقابل انگلیس‌ها سوق گردید.

بخش بزرگ‌تر آن با قوماندانی سپه‌سالار صالح محمد خان به دکه در دهن معبر خیبر و دو دسته دیگر به قیادت جنرال محمد نادرخان و صدراعظم عبدالقدوس خان بالترتیب به خوست و قندهار سوق داده شد. نادرخان در جنگ استقلال بر خلاف هیاهوی

۱. اما در مورد محمد ولی خان دروازی مشروطه خواه با نام و نشان کشور و یکی از شخصیت‌های براننده ملی کشور به یقین نمی‌توان سخن گفت.

۲. تیمورخانف ل. پشتون‌های خاوری، مسایل اساسی تاریخ نو، مسکو ۱۹۸۷ م ص. ۶۳۱

حلقه‌های وابسته استعماری، جانب انگلیس را گرفت و بیشتر به انگلیس کمک کرد. چنانچه بعد از فتح جبهه تل منطقه مهم استراتژیک توسعه نیروی مردمی، دوباره آنها را رها کرده و به انگلیس گذاشت، شاه ولی خان برادرش در محاذ وزیرستان با انگلیس همکاری کرد. محمد نادرخان به اساس مشوره و کمک انگلیس در زمان امان الله خان به شمال کشور اعزام شد و فعالیت‌های مشکوک را در شمال به نفع انگلیس به راه انداخت و بعداً با قیام اغتشاشی ملاها علیه امان الله خان در پکتیا همکاری کرد که تمام این اقدامات به مشوره انگلیس به پیش برده می‌شد.^۱ البته در جبهات مقدم با انگلیس‌ها برخوردهای واقع شد، اما انگلیس مصلحت خود را در مقاومت نمی‌دید. از این رو، در برابر آزادی خواهان از ایستاده‌گی صرف نظر کرده و به ادامه مذاکرات بیشتر متمایل گردید. تلفاتی که در جبهه خیبر دست داد بر اثر آن جنرال صالح محمد با اصابت چره کوچکی بر دستش با محمد گل مومند فرار کرد و در جریان عقب‌نشینی بیشتر از ۳۰۰ نفر جوان وطن پرست شهید شدند؛ اما دولت شاه امان الله با توظیف محمد ولی خان دروازی بحیث سفیر سیار برای ترویج و تبلیغ استقلال افغانستان گام سودمندی برداشت و اقدامات سیاسی دیگری را روی دست گرفت.

ماموریت سیاسی محمد ولی خان دروازی برای معرفی استقلال افغانستان



در شمار همکاران شاه امان الله خان بر علاوه چهره‌های جنبش مشروطیت و روشنفکران آزادی خواه افغانستان، محمد ولی خان دروازی و محمود طرزی دو چهره برجسته و مهم سیاسی بودند. شاه امان الله خان در گام نخست هیاتی را به ریاست محمد ولی خان دروازی توظیف کرد تا تصدیق و شناسایی استقلال سیاسی افغانستان را از سوی کشورهای همسایه، منطقه و جهان به دست آورند. در ترکیب هیات افرادی چون میرزا محمد خان یفتلی، عبدالرحمان لودین، سردار فیض محمد ذکریا، محمد گل مومند و چند تن دیگر حضور داشتند. هیات

۱. سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۹۰.

در اواخر سپتامبر ۱۹۱۹ م به تاشکند رسید. محمد ولی خان دروازی در اولین گام خود به تاشکند و مسکو با نماینده‌گی‌های ایران و ترکیه تماس حاصل کرد و در برقراری مناسبات افغانستان با آنها معاهداتی را به امضا رسانید و با نماینده‌گان شوروی به ریاست «براوین» به صورت رسمی به مذاکره پرداخت و از آنجا پیامی را عنوانی رییس جمهور وقت امریکا «ورین هاردینگ» فرستاد. در پیام گفته شده بود که او از افغانستان در کنفرانس صلح جهانی نماینده‌گی می‌کند و در ضمن خواستار همکاری با ایالات متحده امریکا در حصول و شناسایی استقلال افغانستان می‌باشد^۱ هیات در مسکو با استقبال زیادی مواجه گردید، لنین رییس دولت انقلابی شوروی شخصاً محمد ولی خان دروازی را به تاریخ ۱۴ اکتبر برای ملاقات به حضور پذیرفت و برایش گفت: «بسیار خوش وقتم که نماینده مردم دوست ما افغانستان را که ظلم می‌بیند و برضد اسارت امپریالیستی مبارزه می‌کند، در پایتخت سرخ حکومت کارگران و دهقانان می‌بینم.» لنین در مسکو خواستار کمک مسلمانان شرق و به قول او در جنگ آزادی بخش کبیر روسیه شوروی گردید، ولی بعداً بخارا و خیوه و تمام آسیای میانه را به اشغال دائمی خود در آورد. با این حکومت شوروی بحیث نخستین کشور خارجی استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. زمانی که هیات خواست از مسکو به سوی اروپا برود از ادامه سفر هیات در کشورهای بالکان در اروپای شرقی بر اثر فشار بریتانیا جلوگیری کرد. از این رو، هیات در این سفر نتوانست به ایالات متحده امریکا سفر کند، تا عکس العمل رسمی این کشور را در رابطه به آزادی افغانستان بداند. آنچه مسلم بود اینکه واشنگتن هیچ‌گونه پاسخی به تلگرام محمد ولی خان که از تاشکند ارسال کرده بود، ارایه نکرد. این نشان‌گر آن بود که امریکا هیچ‌گونه اعتنایی به تلاش‌های افغانستان در مسیر استقلالش از بریتانیا ندارد. پس از نخستین مساعی ناموفق هیات در سفر به اروپا و امریکا، هیات مذکور در سال ۱۹۲۱ م شروع به از سرگیری این سفر کرد. بر اثر ماموریت سیاسی محمد ولی خان دروازی در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ م معاهده دوستی را با مسکو به امضا رسانید و از راه پولند روانه برلین گردید و توانست نماینده دیپلماتیک خود را به آلمانی‌ها معرفی کند.

۱. لودویک آدمک، روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست، مترجم پوهاند محمد فاضل صاحب‌زاده،

دولت‌های ایتالیا و فرانسه حاضر شدند تا با امضای معاهده برقراری مناسبات با افغانستان در ۳ جون ۱۹۲۱ م و ۲۸ اپریل ۱۹۲۲ م انگلیس‌ها تا پس از یازده ماه مذاکرات استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسند. بدین ترتیب، محمد ولی خان توانست ندای آزادی خواهانه مردمش را به گوش جهانیان برساند و آزادی کشور را در حوزه وسیعی از جهان ترویج کند و نیات دولت انگلیس را در قسمت خفه ساختن آن ناکام سازد. هیات در فرانسه با «والس هیو کامبیل» سفیر امریکا دیدار کرد و از تصمیم خود در سفر به امریکا برایش اطلاع داد، اما سفیر امریکا پیش از سفر هیات بالورد هاردینگ سفیر انگلیس در فرانسه صحبت تلفنی نموده و از او ذهنیت و سیاست دولت بریتانیا در مورد هیات افغانستان را جويا گردید. سفیر انگلیس به سفیر امریکا جواب کتبی نوشت: «چون هیات از طرف رییس جمهور فرانسه و نخست وزیر فرانسه پذیرایی شده، سفیر امریکا نمی‌تواند به گونه‌ای که قابل توجیه باشد، از پذیرفتن آن استنکاف ورزد، اما حکومت بریتانیا فعالیت‌های این هیات را در انعقاد موافقت‌نامه با حکومت دیگر به چشم رضا و قبول نمی‌بیند.^۱ هیات دیپلماتیک افغانستان به تاریخ ۲ اگست ۱۹۲۱ م به لندن رسید، هیات در انگلستان با برخورد غیرواقع‌بینانه از سوی لاردر کوزن وزیر خارجه انگلیس مواجه شد و در قسمت امضای معاهده دو طرفه به نتیجه‌ای نرسیدند. روی هم رفته افغانستان توانست با مساعی محمد ولی خان دروازی با شماری از کشورهای جهان در اروپا مذاکره کند و آزادی افغانستان را تسجیل و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را بر اصل منافع متقابلاً سودمند برقرار کرده و دروازه‌های کشور استعمار کشیده و منزوی خود را به خاطر توريد دست‌آوردهای علم، تخنیک و تکنالوژی آن عصر و زمان باز کند.

زمانی بین سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ م یعنی از اعلام استقلال افغانستان تا آغاز جنگ دوم جهانی به نام دوره بی‌طرفی افغانستان ثبت گردیده است. محمد ولی خان دروازی به تاریخ ۱۲ جولای ۱۹۲۱ م وارد امریکا گردید و در امریکا با چارلیز ایونز هیوز وزیر خارجه ملاقات کرده و نامه محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان برای ادامه روابط مودت‌آمیز و همکاری‌های دوجانبه را برایش تسلیم کرد که با برخورد سرد وزارت خارجه امریکا مواجه گردید و برقراری

۱. کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا، ص. ۵۵.

روابط را از صلاحیت‌های کانگرس امریکا وانمود کرد.

محمد ولی خان دروازی با رییس جمهور امریکا و رین هاردینگ (Warren Harding) نیز ملاقات کرد و پیام شاه امان‌الله را برایش رسانید، اما رییس جمهور پاسخ مشابه وزیر خارجه خود را داد؛ اما محمد ولی خان این سفر خود را در تأمین مناسبات دیپلماتیک کشورش با امریکا یک گام پیروزمند می‌دانست. در ماه جون ۱۹۲۲ م جنرال محمد ولی خان دروازی از مسافرت دیپلماتیک دو ساله‌اش به اروپا و امریکا به کابل بازگشت و به عوض محمود طرزی بحیث وزیر خارجه افغانستان توظیف گردید. نام برده با ادامه روش‌های طرزی تلاش کرد تا در سیاست خارجی افغانستان توازن لازم را با همسایه‌گان به خصوص روسیه و هند بریتانوی به وجود بیاورد.^۱ برخورد امریکایی‌ها با هیات افغانستان در نُه دهه نشان می‌دهد که امریکایی‌ها با افغانستان از همان آغاز برخورد متکبرانانه‌ای داشته‌اند و با به استقلال رسیدن پاکستان در ۱۹۴۷ م دیگر افغانستان را همواره از عینک مغرضانه پاکستانی‌ها دیده‌اند.

فرزندان محمد ولی خان دروازی

خانواده محمد ولی خان دروازی که از شمار شاهان درواز بود، افراد خیر و با فضیلتی را در عرصه سیاست، فرهنگ و هنر افغانستان تقدیم داشته است. چنانکه در بحث‌های قبلی دانستیم که شخصیت‌های بلند مرتبه‌ای از این خاندان در پُست‌های مهم دولتی افغانستان اجرای وظیفه کرده‌اند؛ اما فرزندان محمد ولی خان دروازی قرار ذیل اند:

محمد علی جان ولی: پسر ارشد محمد ولی خان و داماد امیر امان‌الله خان بود و این پیوند که از سوی امان‌الله خان پیشنهاد گردید به بهترین وجه درجه حُسن نیت و اخلاص امان‌الله خان را نسبت به محمد ولی خان دروازی و خانواده او نشان می‌دهد. موصوف در کابل سال‌ها پیش پدرود حیات گفت.

امان‌الله ولی: در سال ۱۹۲۲ در کابل تولد شد و در سال ۲۰۰۲ م در لوس انجلس امریکا

۱. لازم به یادآوری است که محمود طرزی در ساحة سیاست و دیپلوماسی مسایلی را به خاطر روابط افغانستان با کشورهای جهان مطرح نمود، اما محمد ولی خان این روابط را بر پایه منافع متقابل افغانستان با کشورهای دور و نزدیک جهان عملاً برقرار کرد.

وفات کرد. بی‌تردید محمد ولی خان این نام را به احترام دوست خود شاه امان‌الله خان بر فرزند خود گذاشته است. می‌گویند این نام را شخص شاه امان‌الله خان بعد از تولدش به خانه محمد ولی خان آمد و بر پسر نوزادش گذاشت. وی شخص ادب دوست و دانشمند بوده است.^۱ همچنان عبدالولی ولی فرزندش در امریکا زنده‌گی می‌کند.

شاه ولی ولی (ترانه‌ساز): این نام در افغانستان در نزد اهل هنر و معرفت نام آشنایی است، زیرا ترانه‌ساز از استادان موسیقی و کمپوزگران با مهارت کشور ما بود که هم آواز می‌خواند و هم آهنگ می‌ساخت. او لقب استادی را در موسیقی از سوی موسسه «اکادمی افغان» در سال ۱۹۹۷ م و سه سال بعد از آن از سوی ریاست اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان کمایی کرد. او مثل پسران عمومی خود میریار بیک خان و میرزمان الدین خان بدخشی هنرمند عرصه موسیقی، دیزاین و دیکور بود و در این ساحه ذوق عالی داشت. محمد ولی ولی، عذرا ولی، مسیح ولی و فیروزه ولی فرزندان استاد شاه ولی ولی بوده که در امریکا زنده‌گی می‌کنند.

احمد ولی ولی سرورش: از پسران محمد ولی خان است که در سال ۱۳۰۵ تولد شده است، بعد از فروکش کردن بغض و عداوت نظام ستم‌شاهی نادرخان نسبت به خانواده محمد ولی خان دروازی که قربانی‌های آن فراوان بود و به گونه‌ای توضیح داده شد، احمد ولی مجال پرداختن به تحصیلات دانشگاهی را به دست آورد و دانشکده حقوق را به پایان رسانید. به گفته مولوی حنیف بلخی در کتاب پر طاووس: «او شاعر پُرجوش و مبتکر، نویسنده توانا و پرمایه است، در ادبیات معلومات عمیق دارد، به ویژه از اندیشه‌های حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل^(ع) معلومات کافی اندوخته دارد و حین صحبت مطالب خویش را با آوردن اییات جذاب ابوالمعانی آب و رنگ دیگری می‌بخشد. او مرد صاف‌دل، با وفا، درویش مشرب و مستغنی است، طبع والا و قریحه توانا دارد»^۲ احمد ولی هفت ساله بود که پدرش شاه محمد ولی خان اعدام گردید. به گفته خودش، زمانی که محمد ولی خان در سفر سیاسی بود، او متولد گردیده و شاه امان‌الله خان با اعضای معیت‌اش به خانه آنها

۱. از موصوف پسر و دختری به نام محبوب سلطانه ولی باقی مانده که دانشکده هنرهای زیبا را خوانده و فعلاً در کالیفورنیای امریکا به سر می‌برد.

۲. مولوی محمد حنیف بلخی، پر طاووس، ص ۴۳۵ - ۴۳۶.

رفته و نام احمدولی را با ترادف محمدولی بالای او گذاشته است. قرار اطلاع احمدولی در استرالیا به سر می برد و این چهاربیتی مشهور نمونه کلام اوست:

گر جسم شوم تو روح و جانش باشی گر دل بشوم تو در میانش باشی
گر اشک شوم به خاک پای تو فتم ور دیده شوم تو مردمانش باشی

احد احمدولی فرزند کوچک محمد ولی خان بوده و در سن ۲۲ سالگی در امریکا وفات کرده است. همچنان، ولی احمدولی فرزند دیگرش نیز در سال ۱۹۷۲ م در امریکا وفات کرده است. همین طور سه دختر دیگرش حواولی، حفیظه ولی و کوبه ولی و تعدادی نواسه و کواسه دیگر باقی مانده اند که در امریکا به سر می برند.^۱

محمود طرزی وزیر خارجه و مشاور شاه امان الله خان



محمود طرزی فرزند غلام محمد طرزی شاعر و معرف سیدجمال الدین با منش های دموکراتیک و از شخصیت های مهم عصر استقلال افغانستان و بنیان گذار ژورنالیزم معاصر در افغانستان می باشد. خانواده محمود طرزی از شمار سرداران محمدزایی بودند که در حاکمیت امیر عبدالرحمان خان به کشور ترکیه تبعید شده و در زمان سلطنت امیرحبیب الله به کابل بازگشت کرده بود. او پدر ملکه ثریا بود و باین وسیله نقش مهمی را در سلطنت شاه

امان الله خان بحیث خسر و پدر معنوی و مشاور شاه امان الله خان به دوش داشت.

محمود طرزی نخست از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ م مدیر مسوول جریده «سراج الاخبار» یگانه نشریه سلطنت افغانستان بود. در پادشاهی امان الله خان به تصدی وزارت خارجه افغانستان رسید.^۲ طرزی در زمانی که مدیر مسوول «سراج الاخبار» بود، تمام پنج صد شماره

۱. دکترعنایت الله شهرانی، «فرزندان و وابسته گان محمد ولی خان بدخشی» از کتاب شاه محمد ولی خان دروازی... تالیف اقتباس شده اند.

۲. دولت های پس از طرزی در مورد او القابی با طول و عرض «پدر مطبوعات و ژورنالیزم افغانستان» یا «شاگرد سیدجمال الدین» به کار برده و از او چهره اهل عصمت را کشیده اند.

نشریه نام برده را به زبان فارسی نشر نمود.^۱ طرزی که از زبان فارسی چون کارافزار مناسبی برای تثبیت موقف و اعتبار خود استفاده کرده بود، در پایان کار برای نخستین بار چالش سیاسی و اولین دیدگاه تبعیض آمیز را در مورد این زبان در سراج الاخبار ارایه کرد: «وقتی اعلیحضرت احمدشاه بابای غازی، به تاسیس استقلال سلطنت افغانیه کامیاب شد، امور دفترداری و کارهای کتابت و میرزایی و جمله نوشت و خوان دولتی که اساس امور دولت بر آن موقوف است، به زبان فارسی و به دست همان مردمان فارسی زبان (تاجیک) زبان ایرانی الاصلی بود که از یادگارهای حکومت سابقه ایران باقی مانده بودند، به آن زبان تحویل می شد. ذاتاً مردمان افغان چون عموماً به کار عسکری و فتوحات بلاد و امصار و حرب و ضرب گرفتار بودند، به کارهای میرزایی و تحریرات امورات حکومتی وقت و فرصت نداشتند، حتا این چنین کارها را برای خود عار می شمردند و به کلمات محقرانه «میرزاگی دی» و «ملاگی دی» ارباب تحریر را حقارت می کردند. کتاب های متداوله تحصیل علم و ادب هم به زبان عربی و فارسی بوده و زبان افغانی به درجه کفایت از این چیزها سراسر محروم مانده بود... معلوم جهان است که جهانیان، ملت ما را افغانستان و ما را افغان می گویند. بناء علیه در شرح و تفسیر سرلوحه عاجزانه ما یک شبه گگی که باقی می ماند، صحیح و درست بودن «ادبیات ملی افغانی» و عاریتی بودن «ادبیات ملی فارسی» است.^۲ به گفته استاد واصف باختری: «از آن روزی که محمود طرزی گفت، زبان فارسی، زبان مردم افغانستان نیست، متعصبین چون مور و ملخ به اذیت این زبان برخاستند.» که ارتکاب همچو عملی در شان طرزی بحیث یک روشنفکر تازه وارد و روزنامه نگار آگاه زبینه نبود. نظریات و اظهارات طرزی در مورد زبان فارسی در افغانستان که آن را زبان عاریتی و رسمیت آن را یادگار حکومت سابقه ایران^۳ تلقی می کند، نادرست، غیرعلمی و دور از واقعیت تاریخی این زبان است. چنانچه در بحث های قبلی توضیح داده شد، حضور و

۱. چون در آن وقت زبان پشتو هنوز توان مدیریت فرهنگی مطبوعات، کارگردانی اداره دولتی، تعلیم و تربیه مدارس و غیره را نداشت.

۲. مقالات محمود طرزی در سراج الافغانیه ۹۷ - ۱۲۹۰ خ تدوین و مقدمه از روان فرهادی، موسسه انتشارات بیهقی، حوت ۱۳۵۵، ص. ۷۷۲ اقتباس از شماره ۲ - ۲۰ سنبله ۱۲۹۴ و چاپ دوم، عقرب ۱۳۸۷، ص. ۶۲۷

۳. مسلماً طرزی «ایران قدیم و تاریخی» را در نظر ندارد و منظورش ایران سیاسی است.

رسمیت زبان فارسی در افغانستان ریشه در تاریخ طولانی و کهن این سرزمین دارد که کشور افغانستان جزء جغرافیای فارسی دری را تشکیل می‌دهد. طرزی با این برداشت و تلقی اشتباه‌آمیز خود، زبان باستانی این سرزمین را زبان عاریتی و یادگار حکومت سابق ایران یعنی حکومت نادر افشار می‌خواند. در حالی که صدها سال پیش از نادر افشار، سلاطین مختلف این سرزمین به خصوص در عهد اسلامی از سلاطین و امرای سامانی تا شاهان غزنوی، سلجوقی، غوری، خوارزمی، کرت‌های خراسان، تیموری‌های هرات، شیبانی‌های ماورالنهر، لودی‌ها، سوری و بابری‌های هند و سپس درانی‌ها از تخارستان و بلخ و از غزنه و هرات به سوی مغرب و مشرق، از کناره‌های دجله تا قفقاز و ترکمستان و از چین به سوی شبه قاره هند تا دهلی و استانبول گسترش دادند. طرزی با این دید نادرست و در واقع، بیگانه خواندن زبان فارسی در افغانستان طرح اجباری آموزش زبان پشتو را که آن را «زبان افغانی» می‌خواند ارایه می‌کند: «ما را ملت افغان، و خاک پاک وطن عزیز ما را افغانستان می‌گویند. چنانچه عادات، اطوار، اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوصی را نیز مالک می‌باشیم که آن زبان را «پشتو» می‌گویند. این زبان را مانند حرز جان باید محافظه کنیم، در ترقی و اصلاح آن جدا کوشش کنیم. تنها مردمان افغانی زبان نی، بلکه همه افراد اقوام مختلفه ملت افغانستان را واجب است که زبان افغانی وطنی ملتی خود را یاد بگیرد. در مکتب‌های ما، اهم‌ترین آموزش‌ها، باید تحصیل زبان افغانی (پشتو) باشد. از آموختن زبان انگلیزی، ترکی، حتا فارسی، تحصیل زبان افغانی را اهم و اقدم باید شمرد.^۱ طرزی بدون محاسبه روندهای تاریخی در سرنوشت زبان‌ها سخن گفته و می‌خواهد آن چیزی را که بعدها در رفرم معارف با فارسی‌زدایی معمول گردید، برای آینده‌گان خود تاکید کند. با توجه و تبعیت از نظریات محمود طرزی بود که امان‌الله خان در مجلس عالی (لویه جرگه) جلال‌آباد ۱۹ اپریل ۱۹۲۳ م / ۲۰ حمل ۱۳۰۲ خ هنگام تصویب نخستین قانون اساسی به نام «نظام‌نامه اساسی دولت افغانستان» از تعمیم زبان پشتو سخن گفت و بعد انجمنی را به نام «پشتو مرکه» برای انکشاف زبان پشتو تاسیس کرد.^۲ زبان مان لال اگر به انکشاف زبان پشتو توسط شاه امان‌الله یا محمود طرزی و هر کس دیگر بدبینانه قضاوت کنیم و یا

۱. مقالات محمود طرزی در سراج الافغانیه، ص. ۷۷۴. ۲. محمد اکرام اندیشمند، ناگفته‌های سیاسی، ص. ۲۱۴.

خواهان رشد و انکشاف فرهنگی زبان پشتو نباشیم، اما نادرستی عمل در آن بود که آقای طرزی انکشاف زبان پشتو را در محور زبان فارسی سراغ و برای تملک خانه، صاحب خانه را از خانه بیرون می کشید. او می توانست همچون دولت مرد قدرت مند برای انکشاف زبان پشتو که در گفته هایش به کم بود آن صراحتاً اشاره دارد، گام های بردارد و اسباب انکشاف آن را فراهم سازد. بدون آنکه به موجودیت زبان فارسی دل تنگی نشان بدهد و آن را زبان بیگانه بخواند. چون زبان فارسی مثل گوینده گان آن (تاجیک ها) زبان ترویج برادری، دوستی، هم گرایی و تحول پذیری است و در طول تاریخ نقش با اهمیتی در تساند و رشد زبان ها و فرهنگ های محلی منطقه داشته است. این زبان، زبان جرأت دولتی ترکان شیبانی، عثمانی ها و بابری های هندی نیز بود، اما آنها با آگاهی از مقام بلند فرهنگی زبان فارسی و گرایش به آن برای دم و دستگاه اقتدار خود همچون کار افزار مناسب سیاسی و فرهنگی، دست آوردهای عمیق علمی کمایی کرده و به دوران حاکمیت های خود مهر تحول و انکشاف دل پذیر فرهنگی و سیاسی زدند.

دل تنگی محمود طرزی از دو حالت خالی نبود، یا به قدامت و شگوفایی زبان فارسی در سراسر دوران اسلام واقف نبود، یا تعصب فکری او را در پی ویرانگری و زدایش زبان فارسی افکنده بود که هر دو حالت شایسته کسی چون محمود طرزی به عنوان «پدر ژورنالیزم افغانستان!» نبود. باید خاطر رسان کرد که تصمیم امان الله خان در جهت انکشاف زبان پشتو به عنوان زبان یکی از اقوام عمده افغانستان یک تصمیم درست بود، اما اقدام او در تشکیل یک جنبه انجمن انکشاف زبان پشتو، بدون آن که برنامه انجمن مذکور را برای انکشاف هر دو زبان پشتو و فارسی (دری) منحیث زبان های رسمی کشور مورد توجه قرار دهد، نگرش خاص در برابر یک زبان و بی تفاوتی حتا تبعیض در برابر زبان عمومی و رایج کشور یک اقدام نادرست و زدایشی شمرده می شد.^۱

تلاش های سیاسی دولت امانی

با سفر هیات سیاسی افغانستان به رهبری محمد ولی خان دروازی به عده ای از کشورهای

۱. با تاسف محمود طرزی با همه تبلیغ و بزرگ نمایی که در موردش صورت گرفته، اما بیان افاده تعصب آمیز زبانی مقام او را در اذهان نسل جوان کشور صدمه زده است.

آسیایی و اروپایی، افغانستان بحیث یک کشور مستقل شناخته شد و روابط دیپلماتیک خود را برقرار کرد. بر اثر همین تلاش‌ها بود که در سال ۱۹۳۰ م موضوع برقراری مناسبات سیاسی افغانستان و امریکا در کانگرس امریکا از سوی برخی از اعضای کانگرس مطرح گردید؛ اما رییس شعبه شرق نزدیک وزارت خارجه «والاس مورای» Wallace murray به تأمین و برقراری این رابطه به مخالفت برخاست و دلایل خود را این‌گونه بیان داشت: «بدون شک، افغانستان متعصب‌ترین و خصمانه‌ترین کشور در جهان امروز است. در آنجا امتیازات رعایای اجانب یا حقوق بیرون مرزی وجود ندارد تا خارجیان را حمایت کند. در آنجا هیچ‌گونه ادعایی برای تساوی حقوق میان مسیحیان و مسلمانان نیست. در آنجا هیچ بانکی وجود ندارد و کاروان‌های حامل خزانه غارت می‌شوند. بریتانوی‌ها سال‌هاست که هر تبعه برتانوی سفید پوست را از ورود به افغانستان قذغن کرده‌اند.»^۱ با موجودیت همچون ذهنیتی در امریکا، تلاش‌های دیپلماتیک افغانستان تا سال ۱۹۳۶ م با گرایش‌های سفت و سختی مواجه بود.

«بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس (۱۹۱۹ م) یک هیات صلح افغانستان تحت ریاست علی احمدخان (وزیر خارجه) به راولپندی مسافرت نموده و به تاریخ ۱۸ اگست ۱۹۱۹ م معاهده صلح فی مابین دولت بریتانیا و دولت مستقل افغانستان را به امضا رسانید.» دولت بریتانیا در این معاهده و ضمیمه آن استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت، ضمناً آن را متجاوز خواند و تمام معاهدات قبلی با زعمای افغانستان را به استثنای معاهده سرحدی دیورند منسوخ اعلام داشت. به شمول پرداخت پول سالیانه به امرای افغانستان و اجازه ترانزیت اسلحه نظامی از طریق خاک هندوستان.

در ماه جنوری ۱۹۲۱ م هنری داپس نماینده فوق‌العاده بریتانیا وارد کابل گردید و با محمود طرزی وزیر خارجه افغانستان در ۲۲ نوامبر همان سال موافقت‌نامه‌ای را به نام «معاهده ایجاد روابط دوستانه و تجارتي فی مابین بریتانیای کبیر و افغانستان» به امضا رسانیدند. با امضای این معاهده، معاهده سال ۱۹۱۹ م راولپندی منسوخ اعلام گردید؛ اما در ماده دوم این معاهده بازم قید گردید که «جانبین سرحد هند و - افغان را همان طوری که

۱. کشور شاهی افغانستان و ایالات متحده امریکا، ص. ۵۹.

توسط دولت افغانستان تحت ماده پنجم معاهده هشت اگست ۱۹۱۹ م منعقدۀ راولپندی پذیرفته شده بود، متقابلاً قبول دارند.»^۱ به هر حال، ماده چهاردهم معاهده ۱۹۲۱ م برای حکومت هر دو کشور این صلاحیت را داده بود که بعد از گذشت سه سال، در صورت خواستن یا نخواستن بالآخر دادن یا دداشت رسمی به جانب مقابل آن را فسخ یا تمدید کنند. در صورتی که ۱۲ ماه پیش از تکمیل سه سال جانب دیگر را از تصمیم خود مبنی بر فسخ آن مطلع سازد [معاهده مذکور مرعی الاجرا می باشد]. مگر حکومت امیر امان الله خان که مشکلات بیشتری داشت، هیچ گاه این معاهده را به خصوص در مورد سرحدات کشور فسخ یا بازبینی نکرد و استقلال افغانستان را در چارچوب همین حدود تعیین شده توسط دیورند و سالسبری پذیرفته و به جهان معرفی کرد.

عده ای از تحلیل گران به این باور اند که به رسمیت شناختن استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ م لازمه پذیرفتن حدود مرزی دیورند را داشت که بدون داشتن مرزهای مشخص با همسایه گان علی الخصوص با هند بریتانوی که ولی نعمت آن انگلیس بود معنا نداشت؛ اما دولت های افغانستان به بهانه موجودیت قبایل پشتون در دو سوی مرزهای دیورند و جلوگیری از انقطاع روابط اقوام و قبایل دو طرف سرحد، همواره این مرزها را جغرافیای متنازع فیه بین خود و هند برتانوی به خصوص پس از ظهور پاکستان در سال ۱۹۴۷ م قرار دادند.

در همین احوال، جرمن ها به عنوان قدرت سوم جهانی عرض اندام کردند. مفکوره برقراری روابط سیاسی بین افغانستان و آلمان با ورود یک هیات نظامی به کابل به خاطر پیدا کردن متحدان آسیایی در جنگ جهانی اول به طرف داری آلمان در حمله به هندوستان به وجود آمده بود. چون در آن وقت افغانستان عمدتاً به صحنه بازی های سیاسی و استراتژیک هند برتانوی و روسیه تزاری در آمده و مردم کشور را عمیقاً به ستوه آورده بود. از سوی دیگر، جرمن ها با پیشکش کردن طرح ها و شعارهای فاشیستی نژادی به نام «نژاد برتر آریایی» را به منظور جلب حمایت حکومت افغانستان در عبور به سوی کشور هندوستان تبلیغ می کردند که از طرح آن کشور بحیث نیروی سوم جهانی برای خنثا

1. SANADS. Vol. XIII No XXIV P288- of Treaties, ENGAGEMENTS and C. U. Aichison. B. C. SA. Caelection.

نمودن مداخلات دو ابرقدرت منطقه‌ای (روس و انگلیس) استقبال نمایند و افغانستان هستی سیاسی خود را بحیث یک کشور آزاد در برقراری روابط خود با جهان تعریف کند. محمد طاهر بدخشی در همین رابطه در رساله‌ای به نام «درباره کلمه آریانا و آریا بازی» می‌نویسد: «این تیوری‌های فاشیستی تیورسین‌های نژاد پرست دور هتلر، (در افغانستان) در قالب شوینیسیم - پشتونیسیم تبلور کرده، به دنبال فعالیت‌های ابتدایی محمود طرزی و امان‌الله خان و پشتون مرکه آن در حاشیه انجمن ادبی توسط امین‌الله خان درانی و یعقوب حسن قریشی، یک سلسله فعالیت‌های ادبی به اساس تیوری‌های فاشیستی (نژادگرایانه) ماهرانه آغاز شد که در سال‌های ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸ خ با از بین بردن «انجمن ادبی» و تعویض آن به «پشتو تولنه» و رسمی ساختن زبان پشتو توسط فرمان و پشتونیزه کردن معارف سراسر کشور، درست در اوج پیش‌روی هتلر و پخش وسیع تیوری نژادی و فاشیستی در بخش جهان مربوط به هتلر عملی گردید.»^۱ در این سال‌ها کوشش شد که اتحادیه قبایل پشتون مسکونه قسمت‌های جنوب و شرقی افغانستان که کمتر از ثلث نفوس کشور را تشکیل می‌دهند، بحیث یک ملیت و حتایگانه ملت (!) جا بزنند و بر آن تاریخ گویا پنج‌هزار ساله معادل مصر و کلدان بسازند. یعنی بورژوازی نوخیز مربوط به سیاست و اقتصاد استعمار غرب برای خود یک شجره چند هزار ساله مدرن بسازد و توجیهی برای امتیاز داشتن خود کرده بتواند که در این قسمت از آقای غبار (مورخ تاجیک و مبارز سیاسی) تا احمد علی کهزاد (مورخ تاجیک و شیعه) و مستخدمان دولتی چون سردار نجیب‌الله تورویانا و مولانا محمد علی هندی در این راه اجباراً و داوطلبانه موظف به ترتیب این شجره ساختگی و غیرعلمی گردیدند. خصوصاً احمد علی کهزاد گند «آریانا و آریا بازی» را در آورد و سردار نجیب‌الله تورویانا خلاصه آن را در رساله‌ای به نام «آریانا» تالیف و نشر کرد...^۲ روسیه شوروی به دلایل موجودیت مشکلات زیاد سیاسی با کشورهای اروپایی از این سیاست‌ها استقبال کرد و از لحاظ اقتصادی و نظامی با افغانستان کمک‌های کرد. در سال ۱۹۲۵ م زمانی که سربازان روسی در ادامه پیش‌روی‌های شان در ختلان، وارد جزیره درق در بستر دریای آمو مربوط ولایت تخار گردیدند، با احتجاج وزارت خارجه دولت افغانستان بلافاصله از

۱. محمد طاهر بدخشی، رساله آریانا و آریا بازی

۲. محمد طاهر بدخشی، رساله نامطبوع آریانا و آریا بازی

این جزیره خارج شدند و به خاطر بی طرفی و عدم تعرض به یک دیگر معاهده ۳۱ اگست ۱۹۲۶ م را به امضا رسانیدند. روی هم رفته شاه امان الله با درک سیاست روس ها از این ناحیه مطمئن نبود و نگرانی خود را با همفریز وزیر مختار انگلیس مطرح کرد: «مقصد من به هر نحوی که در ظاهر تعبیر گردد، در واقع این است که اگر انگلستان موقع بدهد قدم به قدم به آن نزدیک شوم و تنها مناسبات حُسن هم جواری را با روسیه حفظ نمایند.»^۱ دولت شاه امان الله خان به خاطر رعایت این خواسته از اظهار اعاده منطقه پنجده در مرز ترکمنستان که در معاهده ۱۹۲۱ م پیش بینی شده بود خودداری کرد. در جنوب دولت انگلیس و هند برتانوی نخواستند تا از مساعی حکومت افغانستان در برقراری توازن سیاسی با همسایه گان تایید کنند. با اینکه دولت افغانستان پس از امضای معاهده دوستی با انگلیس فعالیت مخالفان دولت هند برتانوی را در کشور قطع نموده و عده ای از پیش گامان آن را مثل مولانا عبیدالله سندی امرتسری، راجا مهندرا پرتاب و قاضی عبدالولی خان از افغانستان اخراج نمود، اما از استخبارات نظامی تا مامورین سرحدی هند از مخالفت و کارشکنی در برابر افغانستان دست بر نمی داشتند و تلاش های محمد ولی خان دروازی هم در جهت تطبیق این معاهدات با مشکلاتی مواجه گردیده بود. زیرا فرانسویس همفریز وزیر مختار انگلیس از لحاظ ذهنی نمی توانست با طرح ها و مساعی دولت افغانستان در مرحله بعد از استعمار همکاری کند. موصوف به عوض اینکه به جلب اعتماد شخص شاه امان الله و همکاران نزدیک او چون محمود طرزی و محمد ولی خان دروازی پردازد، محرم راز یک تعداد از درباریان محافظه کار که در باطن با سیاست اصلاحات شاه مخالف بودند، قرار گرفت. طبیعی است که این وضع نمی توانست به اعاده اعتماد بین دو کشور کمک کند.^۲ افغانستان در سال ۱۹۱۹ م یعنی پیش از همه همسایگان در بر اعظم آسیا اعلام استقلال کرد، اروپا تازه از میان شعله های آتش و گلوله جنگ اول جهانی بیرون شده بود و در نتیجه، کشورهای چون انگلیس، فرانسه و امریکا شهید پیروزی های جنگ را می چشیدند. تحولات جنگ در اروپا می توانست برای افغانستان بسیار مفید واقع شود، اما با در پیش گیری

۱. مونت استوارت الفنستون، ص ۳۱۲.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۵۲۴.

سیاست نادرست امیرحبیب‌الله خان منتفی گردید و با مرگ او و ظهور شاه امان‌الله خان، صفحه‌نوینی برای کشور و منطقه باز شده بود؛ اما در پهلوی دست‌آوردهای کم‌وبیش سیاسی، گام موثر دیگر در عرصه سیاست داخلی همانا درک و شناخت نیازهای اساسی جامعه افغانستان در جهان معاصر، چون نگرش باز با واقعیت‌های ساختاری جامعه افغانستان و انصراف از مناسبات فرو افتاده نظام قبیله‌ای بود تا کشور را با مشارکت و حمایت همه‌گانی اقوام در مسیر ترقی و تحول رهنمون سازد که با تاسف چنین نشد. به هر حال، این استقلال برای افغانستان روزنه‌امیدی بود تا بتواند به عنوان کشور مستقل با جهان روابط سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برقرار کند. روابطی که می‌توانست برای کشور ترقیات اقتصادی، عمرانی، فرهنگی به ارمغان آورد. چنین خواسته‌ای در پی سفر محمدولی خان دروازی سفیر فوق‌العاده سیار شاه امان‌الله خان به روسیه، اروپا و امریکا زمینه را در برقراری عملی این مناسبات فراهم کرد.

شاه امان‌الله خان نیز شخصاً تلاش کرد تا با انجام سفرهای به کشورهای اروپایی و امریکا مناسبات رسمی و دوستانه برقرار کند. در جنوری ۱۹۲۸ م حین دیدار شاه امان‌الله از روم، وزیر مختار افغانی طی ملاقاتی با سفیر امریکا در ایتالیا تصمیم پادشاه کشور را برای انجام یک سفر دوستانه به امریکا اظهار کرد؛ اما این تقاضا از سوی وزارت خارجه امریکا در نامه‌ای به سفارت آن کشور در روم تلگرامی فرستاده شد و رد گردید، اما در پایان نامه تذکر داده شده بود که علی‌رغم این ملاحظات اگر شاه به ایالات متحده امریکا بیاید در واشنگتن از او استقبال می‌کنند.^۱ امان‌الله خان با این دشواری‌ها یعنی مشکلات سیاسی با برخی از کشورهای جهان، تطبیق برنامه اصلاحات و تجددگرایی کشور استعمار زده و فقیری چون افغانستان را که به زودی موجی از شورش‌های مردمی را در پی داشت، به سر برد و آفتاب استقلال و تجددگرایی در افغانستان به گفته حافظ: «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.» سرانجام، این قافله نو پا در حفره‌ای که به نام تجددگرایی و اصلاحات بی‌موقع در کشور عمیقاً سنتی افغانستان کنده شده بود، سقوط نمود و افغانستان در سیر دایروی خود باز به نقطه اولی رسید.

تجددگرایی و اصلاحات شاه امان‌الله خان

اعلام برنامه تجددگرایانه و اصلاحات در عرصه‌های عمده حیات اجتماعی و فرهنگی افغانستان از سوی دولت امانی می‌توانست، برای مردم افغانستان سودمند واقع شود، ما این سودمندی زمانی متصور بود که دولت افغانستان با عبرت از سیاست‌های ناکام داخلی و خارجی شهامت گام گذاشتن در مسیر تحولات را از طریق اشتراک مردم روی دست می‌گرفت. مگر آن سان که می‌دانیم تلاش‌های عجزلانه دولت در پی تحقق اصلاحات و مساعی دولت انگلیس توسط مخالفان دولت امانی با بهره‌گیری‌های ناجایز از احکام دینی سبب گردید تا روند این اصلاحات پیش از وقت متوقف و دولت امانی را در سرایش هولناک سقوط قرار دهد. برنامه‌های اصلاحات دوره امانی پیش از وقت که با شرایط عینی و ذهنی جامعه سازگاری نداشت، مجدداً منجر به بروز اغتشاشات داخلی و بحران امنیت و مداخلات انگلیس در کشور گردید و روابط سیاسی کشور را با جهان که با مساعی محمد ولی خان دروازی نایب‌السلطنه شاه امان‌الله و وزیر خارجه افغانستان برقرار گردیده بود، متاثر ساخت. شاه امان‌الله خان معارف نوین را مطابق عرف آن روزی در کشورهای منطقه در افغانستان فعال ساخت و دامنه آن را به ولایات کشور گسترش بخشید. پارلمانی را به نام نمایندگان انتخابی ملت با پیروی از نظام‌های سیاسی جهان پیشرفته به وجود آورد. نخستین مکتب به نام «امانی» به کمک دولت فرانسه افتتاح گردید. سفر گروه‌های از محصلان جوان اعم از پسر و دختر به کشورهای خارجی به خصوص به ترکیه عثمانی در تغییر ذهنی مثبت و منفی جامعه افغانستان بی‌تاثیر نبودند. در این دوران برای نخستین بار در ۲۰ حمل ۱۳۰۲ قانون اساسی در کشور به نام «نظام‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان» تدوین و تصویب گردید. در ماده ۲ و ۳ این قانون اختلافات مذهبی به این‌گونه مورد توجه قرار گرفته است: «دین مردم افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان مثل یهودها و هندوهای ساکن افغانستان از حمایت کامل دولت برخوردارند. به شرطی که آنها امنیت عمومی را مختل نسازند.»^۱ اولین قانون اساسی افغانستان همراه با دیگر قوانین یا نظام‌نامه‌ها نیز در پرتو اصلاحات تنظیم گردیدند. به موجب این قانون،

۱. نگاهی به عهد سلطنت امانی، ص. ۱۴۲

قوهٔ اجرائیه به میان آمد و صدراعظم با وزیرایش تعیین گردید و تفکیک قوا سه‌گانه (قضائیه، اجرائیه و مقننه) به میان آمد. محو فقر و بی‌سوادی از برنامه‌های اساسی دولت اعلام گردید. کورس‌های سوادآموزی در اکثر نقاط شهر کابل تأسیس گردید و خود شاه در هفتهٔ دو بار در مسجد لکی (شاه دو شمشیره) به امامت مولوی عبدالرحمان برای مردم درس سوادآموزی می‌داد.^۱

بدری بیک یکی از ترجمان‌های ترک ۷۲ نظام‌نامه را از زبان ترکی به فارسی ترجمه کرد که همهٔ آنها در نشریهٔ «امان افغان» در همان وقت به چاپ رسیدند. اصلاحات شاه امان‌الله در افغانستان خیزش جدید جامعهٔ سنتی به رهبری علمای دینی عمدتاً دیوبندی‌ها را در کشور به وجود آورد. شاه امان‌الله خان در سال ۱۹۲۷ م اندکی پیشتر از سقوط حکومت خود سفری به یک تعداد از کشورهای اروپایی کرد. از هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، آلمان، پولند، انگلستان، روسیه، ترکیه و ایران دیدن کرد. ملکه ثریا در این سفر شاه را همراهی می‌کرد. در ایران وضعیت لباس ملکه ثریا باعث شگفتی درباریان رضاشاه پهلوی گردید، یعنی تا آن روز به اصطلاح بی‌حجابی در ایران مروج نشده بود. فرهنگ در زمینه توضیح می‌دهد: «در مرحلهٔ اول به کار آزاد ساختن زنان مشغول شد. در ماه جولای ملکه ثریا در مقاله‌ای در «امان افغان» ضرورت رفع حجاب را بیان کرد. متعاقب آن شاه زنان مامورین ارشد و معارف شهر را در قصر شاهی دعوت نموده، با آنان دربارهٔ آزادی زنان در سایر کشورها صحبت نمود و اظهار داشت که اگر شوهران شان به آنها آزادی نمی‌دهند، حق دارند ایشان را هدف گلوله قرار دهند. او شخصاً سلاح لازم را برای اجرای این کار به ایشان خواهد داد! درعین حال، امر شد تا مردان هم لباس سنتی شان را ترک گفته لباس اروپایی (دریشی) به تن کنند و کلاه (شاپو) اروپایی (به عوض لنگی یا دستار) به سر بگذارند...»^۲

۱. صالح محمد پروتا قصه می‌کرد که شاه نام‌های پسران مولوی عبدالرحمان را پرسید که یکی بسم‌الله و دیگر عبدالرحیم نام داشت، امان‌الله خندید و به مولوی گفت که شما «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را مال خالص خانوادهٔ خود ساختید، بعد از چند تن شاگردان سوالاتی کرد که به قناعتش نپرداختند، شاه تباشیر را به مولوی عبدالرحمان داد و گفت که معنای واژه‌ها مورد نظرش را در تخته سیاه بنویسد، اما مولوی معذرت خواست که نوشتن نمی‌تواند. شاه با شنیدن این کلمه دستانش را بالای چشمانش گرفت و از مسجد خارج شد و گفت که روی مولوی قلبی را دیدن درست نیست.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۵۳۱

رخصتی هفته‌گی مامورین دولت از روز جمعه به روز یک‌شنبه که رخصتی ترسایان است، تغییر داده شد. با اینکه در آغاز پادشاهی امان‌الله خان، مناسباتش با علمای دینی بسیار حسنه بود، در پی برنامه اصلاحات این مناسبات برهم خورد و به مخالفت روحانیون و تندروان مذهبی مواجه گردید.

حضرت شوربازار محمد صادق خان و قاضی عبدالرحمان دو مرد روحانی و متنفذ اجتماعی در راس گروهی که اصلاحات و ابداعات امیر ناراضی‌شان ساخته بود، میان قبایل جنوبی رفتند، هدف‌شان این بود که علیه امان‌الله یورش برپا کنند. آنها را دستگیر کردند و به کابل آوردند. بعد از عودت امان‌الله از سفر خارج شورش شینوار علیه حکومت درگرفت. این شورش با آمدن پیر کرم شاه از هند (لورنس) میان قبایل جنوبی رُخ داد. شورش شینوار با حملات حبیب‌الله کلکانی بر کابل مصادف بود.

محمد کبیر برادر کوچک شاه امان‌الله که از رنگون به کابل آمده و امور وزارت صحیه را به دوش گرفته بود، می‌گوید: «بعد از امضای قرارداد با انگلیس، امان‌الله به اجرای اصلاحات پرداخت. برده‌گی ملغا اعلام شد. تمام امتیازات ارثی قبیله‌ای فیودالی ملغا گردید، امان‌الله اعلام داشت که تمام اراضی و مواشی دولتی به قیمت نازل به مردم فروخته شود و قیمت آن به اقساط طولانی اخذ گردد. زیرا گفته امان‌الله «دولت نباید به کار زمین‌داری بپردازد و نه به مال‌داری» در آن زمان اراضی وسیع زراعتی منجمله باغات، عمارات، آسیاها و سایر املاک غیرمنقول در تصرف دولت بود. در کابل لیلام اموال تحویل‌خانه‌های دولتی صورت گرفت.

در شرایط افغانستان هنگام حراج اراضی دولتی انواع زد و بندها و دزدی‌ها به کار افتاد و نیت خیر امان‌الله تحقق نیافت. اراضی را عمدتاً اشخاص ثروت‌مند و متنفذ با پرداخت رشوت به ماموران دولت خریداری کردند. مقدار کم‌زمین به کشت‌مندان خرده‌پا رسید. تمام اتباع مسلمان افغانستان (تاجیک، پشتون، هزاره، اوزبیک، ترکمن، نورستانی، پشه‌ای، بلوچ، اهل هند و گروه‌های خرده‌قومی) در برابر قانون دارای حقوق مساوی اعلام گردید، اما در صفحه کاغذ محبوس ماند. هندوها و یهودی‌های که در افغانستان زنده‌گی می‌کردند، مانند گذشته باید «جزیه» می‌پرداختند؛ اما امان‌الله خان به هندوها اجازه داد تا در لیسه حبیبیه و حربیه درس بخوانند. پیش از آن فقط در مکتب مخصوص خودشان

در هندو گذر کابل می‌توانستند بخوانند. افزون بر آن، اعلام گردید که هیچ مردی بیش از چهار زن و کنیز نمی‌تواند داشته باشد. اگر کسی چهار زن دارد، باید سایر کنیزان را آزاد کند. اگر تعداد زن‌ها از چهار کمتر است، می‌تواند رسماً با کنیزان دیگر ازدواج نماید. لاکن تعداد زن‌ها از چهار باید تجاوز نکند.^۱

به خاطر تبارز تاریخی و فرهنگی افغانستان که دارای اهمیت ویژه‌ای بود، مسأله باستان‌شناسی با کشور فرانسه نیز منعقد گردید که هیات باستان‌شناسی فرانسه تحت سرپرستی مسیو فوشه، هاکن و گیرشمن باستان‌شناسان نام‌دار آن کشور وارد افغانستان شدند، کار حفریات آنها پس از ۱۹۲۲ م بر ویرانه‌های تاریخی افغانستان (آی خانم، بلخ، سمنگان، هده و غیره) آغاز گردید. هر چند تحقیقات آنها مختصر بود، اما دست‌آورد چشم‌گیر آن افغانستان را در مرکز توجه باستان‌شناسان و شرق‌شناسان اروپا قرار داد. چاپ کتب و نشریات در افغانستان رونق گرفت و در ولایات نیز نشریه‌های دولتی و آزاد شروع به فعالیت‌های نشراتی کردند. بر اساس این معاهدات شماری از متخصصان و کارشناسان ایتالوی، فرانسوی، آلمانی و ترکی در عرصه‌های زراعت و کشاورزی، مهندسی و امور حربی به افغانستان آمدند و نماینده‌گی‌های سیاسی و سفارت‌خانه‌های آنان در کابل گشایش یافت و سفارت‌های افغانستان نیز در پایتخت کشورهای دوست به کار آغاز کردند.

احسان‌الله پسرشاه امان‌الله چنین باور دارد که مخالفان اصلاحات با جعل تصاویر نیمه برهنه مادرش ملکه ثریا و وارونه جلوه دادن هدف دیدار پادشاه با پاپ در واتیکان او را به روی گردانی از اسلام متهم ساختند. شفیقه سراج خواهر شاه امان‌الله خان به این باور است که شاه با انجام اصلاحات از جمله در عرصه آموزش زنان، تخم آزادی نسوان را در کشور پاشید: «شما ببینید، از زمان‌های بسیار قدیم که گرفتن کنیز و غلام رواج داشت، همه آنها را آزاد کرد، مکتب‌ها ساخت، دو مکتب مستورات (دخترانه) ساخت، یکی به نام «مستورات» و دیگری به نام «عصمت» و تقریباً از ۱۲ الی ۱۵ دختر را در این وقت به ترکیه برای تحصیل روان کرد تا در یک مملکت اسلامی چیزی یاد بگیرند.»^۲ به عقیده

۱. خاطرات سردار محمد رحیم خان، ترجمه غلام سخی غیرت، ص. ۶۱.

۲. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، سلسله برنامه‌های رادیویی بی بی سی.

اکادمیسین جاوید مهم‌ترین بخش اصلاحات توسعه معارف عصری بود. اول تعلیم و تربیه را رایگان و اجباری و عمومی ساخت، دوم مکاتب مختلف تاسیس کرد، از جمله مکاتب امانیه است که بعدها آن را «استقلال» نام نهادند. مکتب دیگر «امانی» است که بعد به نام «نجات» معروف گردید. با امر امان‌الله خان ۳۲۲ مدرسه ابتدایی در تمام افغانستان و حدود ۱۴ مدرسه ابتدایی و ثانوی در کابل تاسیس گردید. مدارس تلگراف، رسامی، نجاری، معماری، زبان و ادبیات، زراعت، دارالعلوم عربی، رشديه مستورات، رشديه جلال‌آباد، رشديه قندهار، رشديه و دارالمعلمین هرات، رشديه مزار شریف، قطغن، مکتب پولیس، مکتب موزیک، قالین بافی، مهندسی معماری، تدبیر منزل زنانه، مکتب طبی، مکتب مستورات و غیره تاسیس گردیدند. در کنار این کارها یک سینما در کابل (سینمای بهزاد) و یک تیاتر در پغمان، تلفن و تلگراف و رادیو افغانستان را تاسیس کرد و کتابخانه ملی را در عمارت نصرالله خان که مرد فاضلی بود، بنیاد نهاد تمام کتاب‌های او هسته کتابخانه ملی افغانستان بود که تاسیس گردید و تا امروز به نام «کتابخانه عامه» در شهر کابل فعال است.^۲ در زمان امان‌الله خان حدود ۱۳ هفته‌نامه و مجله در کابل و ولایات منتشر می‌شدند که مهم‌ترین آنها هفته‌نامه «امان افغان»، «ستاره افغان»، «طلوع افغان»، «اتفاق اسلام»، «ابلاغ»، «حقیقت»، «آئینه عرفان» و غیره بودند. پول افغانی را که پیش از آن روپیه کابلی و مشهدی می‌گفتند، به نام «افغانی» درآوردند. موسسه «انجمن حمایت از زنان» را تحت سرپرستی خواهرش کبرا جان تاسیس کرد و نشریه «ارشاد النسوان» را به مدیریت خانم المار سمیه و سر محرری خانم روح‌افزا در اول حمل ۱۳۰۳ بحیث ناشر افکار زنان کشور قرار داد.

قصر پُر حشمت عصری دارالامان و تاج‌بیگ و پُل آرتل در زمان امان‌الله خان تهداب‌گذاری گردید. امان‌الله خان خواست تا هسته مرکزی شهر عصری کابل را به منطقه

۱. کتابخانه یک حلقه ادبی داشت و به کارهای علمی و ادبی مشغول گردید، چنان که دیوان بیدل را تا ردیف دال به چاپ رساند و محمد اکبر تائب شاعر روز کتاب‌دار آن بود.

۲. جا دارد در این خصوص به روح غلام فاروق نیلاب رحیمی فرهنگی نستوه کشور که به مدت بیشتر از بیست سال وقت خود را در مقام ریاست کتابخانه عامه افغانستان وقف کرد و سرانجام، کتابخانه‌ای با روش علمی معاصر تنظیم نمود، دعا و درود بفرستم.

خوش آب و هوای چاردهمی و گل باغ انتقال دهد. از این رو، با عده‌ای از روشنفکران به رای زنی پرداخت. عده‌ای برایش مصلحت دادند که شهر کهنه میراث فرهنگی و ساختمانی پدران ماست باید با همان سکه اصلی اش حفظ گردد و شهر نو در جای دیگری اعمار گردد؛ اما عده دیگر از روشنفکران برایش پیشنهاد کردند که شهر کهنه فاقد نظم مهندسی و استاتیک هنری است، بایست تخریب گردد و در جایش شهر عصری ساخته شود. امان‌الله خان نظر بخش اول را قبول کرد و هسته ساختمان شهر جدید را با اعمار قصر دارالامان و ساختمان‌های اداری وزارت دفاع که متاسفانه بر اثر جنگ‌های ۱۳۷۱-۵ تخریب گردیده‌اند، اعمار کرد.

در مدت ده سال سلطنت شاه امان‌الله خان تحت تاثیر اندیشه‌های محمود طرزی تلاش بر این بود که «افغانستان» باید هویت مستقل فرهنگی، سیاسی و تاریخی پیدا کند، چنان هویتی که نقطه مشترکی با همسایگان هم فرهنگ در آن محسوس نباشد.^۱ این ست که به تعبیر متعصبان تهداب جداسازی نام «دری» از فارسی گذاشته شد، حالانکه در تاریخ زبان و ادبیات فارسی نام «دری» هم در اشعار و نوشته‌های فرهیخته‌گان کلاسیک و معاصر تاجیک جلوه‌های پُررنگی دارد. نظام موسیقی مقامی کشور از نظر افتاده و حتا برای برچیدن بساط آن از افغانستان اقدامات رسمی صورت گرفت.^۲

جان بیلی و سلجوقی اتفاق نظر دارند که که ترویج هارمونیم در هرات سیستم تونال خراسانی را تغییر داده، هوای خراسانی را تا حدود زیادی از موسیقی آن سامان سلب کرد، چنانکه در هندوستان و کابل نیز این ساز بلای مشابهی بر سر موسیقی هندی و خراسانی آورده بود.^۳ با این حال، پس از این زمینه‌سازی‌ها و پیش آمدها حادثه شورش افراد قبایل جاجی، منگل در اوایل سال ۱۹۲۰ م شینوار و جنوبی در سال ۱۹۲۸ و صدور فتوای جهاد از سوی روحانیون نجراب، تگاب، پیرهای گلپهار و قلعه بلند با شورش ملای لنگ و شورش‌های دیگر در مجاورت خط دیورند و قیام حبیب‌الله کلکانی (۱۹۲۸ م) شروع شد و حکومت شاه امان‌الله را زیر فشار بیشتر قرار دادند تا باین برنامه‌های اصلاحاتی خود، فکر

۲. همانجا، ص. ۱۵۰.

۱. داکتر اسدالله شعور، پیشاهنگان هنر مردمی، ص. ۱۴۸.

حکومت کردن بالای مردم افغانستان را از سر به در کند. در پهلوی عوامل فوق و به گفته محمد اعظم سیستانی، انگلیس «دست به سلاح تفتین ابلیسی زده، ذهنیت مردم ساده دل را علیه او (شاه امان الله) در تباری با روحانیون وابسته خویش تغییر داده و شاه را مجبور به ترک دیارش نمودند.^۱ طبیعی بود که در آن روزگار تاریک اندیشی توأم با تلاش های محیلانه استعماری که انگلیس شکست خورده در افغانستان موی در کاسه چینی آزادی خواهان می پالید، تبدیل کردن روز متبرک جمعه بحیث روز تعطیل مسلمانان به روز یکشنبه که در نزد مسیحیان تقدس دارد و روز مرخصی آنان می باشد و یا هم رفع حجاب که در محفل شاه در پغمان نقاب از چهره همسرش ملکه ثریا برداشت و ماموران عالیرتبه می بایست با خانم های خود در محافل رسمی اشتراک می کردند، دور از چنین پیامدی نبود. روزی میر زمان الدین خان بدخشی به حضور شاه امان الله خان ایستاد و گفت: اعلیحضرتا! «من نوکر حکومت هستم، نه زنم. از این خاطر نمی توانم او را به محافل سرکاری بیاورم»، این گفته های او خشم شاه امان الله خان را برانگیخت و به سختی مجازات گردید. دختران جوان به کشورهای خارجی غرض تحصیل می رفتند و خود شاه هم با همسرش بدون رعایت حجاب در محافل ظاهر می گردید یا به خارج سفر می کردند.^۲ و امثال اینها که از حوصله فرهنگ اجتماعی این دوره خارج بود و حتا مردم نمی توانستند در برابر این گونه کنش ها، واکنشی نشان ندهند. با تاسف سیاسیون افغانستان ظرفیت فراگیری تجارب نا به هنگام دوره امانی را در خود کمتر پرورش دادند.^۳ ما بایست با توجه به پیامدهای اصلاحات در افغانستان بدانیم که داشتن فکر و اندیشه برای آوردن تمدن و خوش بختی مردم و یا صرفاً داشتن حُسن نیت برای ترقی و شگوفایی کشور و خوش بختی مردم کافی نیست. رهبران و مسوولان جامعه بایست پیش از آنکه گام عملی بردارند، شرایط ذهنی و

۱. یعنی شاه امان الله هم مثل دیگر ترقی خواهان قربانی الحاق سرزمین های آن سوی دیورند، به اصطلاح بعدی «پشتونستان» شدند.

۲. به مردم امر شد تا به عوض پیراهن تنبان دریشی بپوشند و یا به عوض دستار کلاه شاپوی انگلیسی به سر بگذارند و هنگام سلام گفتن بر رسم اروپاییان این کلاه را از سر خود می بردارند.

۳. و باز در دور دیگر پس از گذشت نیم قرن (۴۹ سال) این تجارب با صدور فرامین افراطگرایانه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به دنبال آن تجاوز شوروی به کشور باز بدر یک جنگ فرسایشی و طولانی را در اجتماع افغانستان کاشته اند که هم خود سوختند و هم جامعه افغانستان را به آتش کشیدند.

عینی جامعه افغانستان را آماده سازند. در غیر آن، مردم نظام متجدد و آزادی خواه امانی و رژیم دموکراتیک خلق را با شعار «نان، لباس و خانه» هم قبول نکردند و این دو نظام با اقدامات همه‌گانی مردم مسیر سقوط در پیش گرفتند. در حالی که جامعه افغانستان به اصلاحات بنیادی عمیقاً نیاز دارد.

ادامه بازی‌های سیاسی در افغانستان

با پیروزی انقلاب بلشویکی روس و برقراری مناسبات سیاسی بین شاه امان‌الله خان و لینین، وسوسه دست‌یابی روس به سرزمین هند، آب‌های گرم بحرالکاهل و ثروت‌های سرشار افسانه‌ای هند از طریق افغانستان بیشتر در نوسان افتاد. فعالیت روس‌ها در دو مرحله به سوی اقیانوس هند شدت گرفت: تزارها که از زمان امیر شیر علی خان تلاش می‌کردند که با رشوه‌دهی به سران قبایل از طریق افغانستان خود را به هند برسانند، اما در پی شکست در جنگ اول جهانی و توافق با دولت انگلیس به طور موقت این سیاست کنار گذاشته شد. در مرحله دوم، تلاش اتحاد شوروی برای وصل کردن حلقه انقلاب جهانی به هند آغاز گردید و از طریق داخل کردن شبکات استخباراتی به افغانستان و قبایل آزاد، بازار اخاذی و پول در آوردن قبایل آزاد و حاکمیت قبیله‌ای افغانستان را دوباره گرم نمود.^۱ نخستین نماینده تام‌الاختیار روس در کابل شخصی به نام براوین معرفی گردید. کسی که به عنوان همکار براوین را کنترل می‌کرد، یکی از اقاربش به نام ایوانف بود، او وظیفه داشت که اگر براوین خیانت کند، او را بکشد.^۲ براوین در نامه‌ای عنوانی چیچرین کمی‌سار خلق در امور خارجی نوشت: «تاریخ روسیه ثبوت تردیدناپذیری مبنی بر تمایل راسخ و از پیش تعیین شده روسیه به سوی خاور و به ویژه به سوی آسیای میانه و هند در دست ما می‌دهد. دست سرنوشت روسیه تزاری را به سوی هند کشاند و در هند باید مسایل جهانی فیصله شود و این مسایل با برخورد روسیه با انگلیس حل می‌گردد.»^۳ به همین لحاظ کمینترن، همان انترناسیونال کمونیستی بر پایه شعار محوری اتحاد کارگران و زحمت‌کشان در

۱. و در پی آن مسأله پشتونستان در زمان صدارت محمد داود از سوی شوروی خلق گردید.

۲. تیمورخائف، استخبارات آلمان در قبایل، ص. ۱۷۰ به نقل از س. ت.، ص. ۳۴۷.

۳. پروفیسور دکتر یوری تیخانوف، نبرد افغانی استالین، ترجمه به فارسی عزیز آریانفر، ص. ۱۰.

تلاش افتاد جبههٔ خاوری انقلاب جهانی را از راه افغانستان به هند بکشاند و مهرهٔ اصلی تحقق این خواسته را در میان رهبران قبیلهٔ افغان و قبایل آزاد تشخیص دادند. براوین در گزارش‌های موقوت خود به رهبران شوروی نوشت که: سازمان دهی خیزش‌های نیرومند مسلحانه بر ضد بریتانوی‌ها، پشتون‌ها آخرین تیر در تیرکش بلشویک‌ها در خاور خواهد بود.^۱ اما در شرق آن وقت نه صنعت انکشاف کرده بود و نه کارگران پایه انقلاب سوسیالیستی بودند، نه دهقانان متشکل و نه شرایط مساعد برای گذار سوسیالیستی در این مناطق مورد نظر شوروی‌ها آماده بود. بدین لحاظ، تکیه‌گاه اساسی صدور انقلاب به افغانستان و هند سازمان استخباراتی «کیپاو یا کا. جی. بی» بود. زعمای افغانستان از دوست محمدخان تا امان‌الله خان^۲ و اخلاف آنها قربانی سیاست‌های روس در افغانستان شدند. تنشی که در مناسبات دولت‌های افغانستان (امان‌الله خان) با شوروی وجود داشت، این بود که شوروی می‌خواست خود به‌طور مستقیم شورشیان پشتون را با پول و سلاح روسی برای حرکت انقلاب جهانی به سوی هند تجهیز کند، اما شاه امان‌الله خان متوجه بود تا ارتباط مستقیم بین قبایل سرحد و روسیه برقرار نشود، اما روسیه امان‌الله خان را هم دور زد و شبکه‌های مستقل استخباراتی را از ماموران پشتون تبار امیر و خان‌ها و سران قبایل پشتون ایجاد و گسترش داد.^۳ اوج فعالیت‌های استخباراتی روس در افغانستان در زمان امان‌الله خان شروع شد.

شاه امان‌الله از کار استخباراتی سفارت شوروی در کابل علیه انگلیس و شورانیدن آن کشور ترس داشت و هم به لحاظ تبلیغات کمونیستی در قلمرو دولت افغانستان احساس خطر می‌کرد. ایوانف از پول و طلای فراوانی که در اختیار داشت، برای خرید مهره‌های سران قبایل پشتون و افراد داخل دربار به حداکثر استفاده می‌کرد. نخستین هیات از جانب امان‌الله خان به ریاست مولوی برکت‌الله هندی به مسکو سفر کرد. لنین در هفتم ماه ۱۹۱۹ م با مولوی برکت نمایندهٔ غیررسمی امیر امان‌الله خان ملاقات کرد. او در ملاقات خود با لنین

۱. همانجا، ص. ۱۳.

۲. بعداً سردار داوودخان، تره‌کی، امین، کارمل، نجیب همه قربانی این چرخش‌های گاهی تند و گاهی کند روسیه تزاری و حاکمیت حزب کمونیست شوروی شدند.

۳. دکتر یوری تیخانوف، همان اثر، ص. ۱۷.

اظهار داشت که، بلشویسم و اسلام دشمن مشترک انگلیس در منطقه هستند. برکت‌الله، امان‌الله خان را دشمن انگلیس توصیف کرد و گفت: دروازه هند از راه افغانستان باز است و روسیه باید بتواند از این اوضاع بهره عاجل بگیرد و خواستار پیمان نظامی با امیر افغانستان بر ضد انگلیس شد.^۱ مولوی برکت‌الله به لنینین اظهار کرد که قبایل پشتون به افغانستان می‌پیوندند و آنگاه انقلاب در هند ناگزیر خواهد بود. او از لنینین خواست تا سپاهیان روس به افغانستان فرستاده شود که باید پیش‌آهنگ آنها مسلمانان شوروی باشند. این در حالی بود که مسلمانان بخارا و تاجیکستان بر ضد انقلاب روس در آسیای میانه به قیام برخاسته بودند. مولوی برکت‌الله از لنینین تقاضا کرد تا مطبوعه، کاغذ و برخی کتب به زبان فارسی و انگلیسی به دست‌رس او گذاشته شود. چون لنینین در آشوب‌های انقلابی فرورفته بود. از این رو، نتوانست به همه خواست‌های مولوی برکت‌الله پاسخ مثبت دهد.

بر اوین که خود کمونیست نبود، نتوانست قناعت رهبران خود را فراهم کند از این رو، شخصی به نام یاکوبوف (یعقوب‌اف) به جایش گماشته شد. در اعتمادنامه یعقوب‌اف (رفیق سوریتس) علاوه بر برقراری مناسبات دوستانه با افغانستان، کمک به خلق‌های پشتون، بلوچ، خیوه، بخارا و خلق‌های هند، کشمیر که به خاطر آزادی خود می‌رزمیدند نیز تذکر رفته بود و برایش صلاحیت داده شده بود تا با کشورها و جنبش‌های رهایی‌بخش خلق‌های آسیا از اشغال خارجی روابط برقرار نماید.^۲

تروتسکی رهبر جناح منشویک در نامه تاریخی اگست ۱۹۱۹ م به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه نوشت: «در برهه کنونی راه به سوی هند از طریق افغانستان برای ما می‌تواند نسبت به معارستان شوروی بیشتر هموارتر گردد.» به باور تروتسکی راه به سوی پاریس لندن هم از طریق شهرهای افغانستان، پنجاب و بنگال می‌گذشت.^۳

فعالیت روسیه برای صدور انقلاب به هند در کابل هر روز بیشتر می‌شد. در سپتامبر

۱. بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند ۲۵۹۵۹ پرونده ویژه ۲، کارتن ۱۱۰، ص. ۲، ۵۹ و ۶۰، اقتباس از س. ت. ص. ۳۴۸.

۲. یادداشت، شماره یک به حکومت مرکزی روسیه، در باره اهداف و وظایف هیات افغانی، تاریخ ۱۹۱۹/۴/۲۲ م، بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۹۰، پرونده ۲، کارتن یک، پوش یک، ص. ۷-۹ و نبرد افغانی استالین، ص. ۶۱-۶۲.

۳. تیلینسکی ل. ب. تاریخ مناسبات افغانستان- شوروی، مسکو ۱۹۸۸ م، ص. ۴۲ و مناسبات افغانستان و شوروی

از ۱۹۱۹ - ۱۹۶۹ م مسکو ۱۹۷۱، ص. ۱۳ و ۱۴

۱۹۱۹ م سوریتس و همکارانش با چند تن از رهبران ناسیونالیست هند وارد کابل گردیدند. مهاندرا پراتاپ، عبدالرسول و آچاریا با نماینده روس از تاشکند به کابل سفر کردند. وظیفه اصلی این هیات در کابل توزیع پول و اسلحه در بین قبایل سرحدی پشتون و خریداری سران و رهبران قبایل در قلمرو هند بریتانوی بود.^۱ امان‌الله خان به ناسیونالیست‌های هند اعلام کرده بود که داشتن هرگونه روابط با قبایل را ممنوع کرده است و با دادن این رشوه چرب به امان‌الله خان، توزیع اسلحه و پول به قبایل سرحدی پشتون بازم به طور مستقل و از مجاری دولت افغانستان توسط استخبارات روسیه ادامه یافت و امان‌الله خان با اخذ حق‌السکوت خاموش شد.^۲ آنچه مسکو در برابر این کمک‌های سخاوتمندانه! خواسته بود: ترانزیت مواد تبلیغاتی و دیگر مواد به نوار سرحدی پشتون‌های هند بریتانوی؛ مجوز گذاشتن بلامانع سلاح؛ ایجاد فونسل‌گری در جلال‌آباد و قندهار؛ گشایش چاپ‌خانه در کابل و حق استفاده آن برای آثار انقلابی به هند بود، مقامات افغان باید مانع دست‌رسی مستقیم قبایل به جاسوسان شوروی و مقامات مسوول آن کشور نشوند. برای اینکه شوروی‌ها از وجهه مذهبی روحانیون قبایل پشتون در انقلاب پرولتری روس استفاده کنند. انتخاب چهره‌های مانند مولوی عبدالرب، مولوی برکت‌الله، مولوی نجف‌علی و مولوی عبدالغنی و برادران هندی از سوی شبکه استخباراتی شوروی، بیشتر همان فریب مذهبی را به همراه داشت. بعدها به این پروژه صدور انقلاب به هند جمال پاشا، چهره نظامی مشهور ترک که در سوریه مشغول چانه‌زنی در دفاع از امپراتوری عثمانی در برابر انگلیس‌ها بود، جلب گردید. جنرال از طریق روس‌ها به کابل فرستاده شد و بحیث مشاور نظامی شاه امان‌الله تعیین گردید. آلمانی‌ها انورپاشا و جمال پاشا را برای اینکه از سوی انگلیس‌ها دستگیری نشوند، به روسیه فرستادند.^۳ جمال پاشا را بلشویک‌ها کمک می‌کردند تا خیزش‌های قبایل پشتون را سازمان‌دهی کند و از حضور خود در کنار امان‌الله خان بتواند تسهیلات

۱. نامه مولوی برکت‌الله به امان‌الله خان، مورخ ۱۹۲۰/۵/۲۶ م بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۹۰،

اقتباس از س. ت.، ص. ۳۴۹

۲. تلگرام سوریتس به کمیسیون ترکستان و کمیساریای خلق در امور خارجی، مورخ ۱۹۲۰/۱۷/۱۰۲ م کارتن ۱۰۲، پوشه

۳. ص. ۱۷

۳. زیرا لینین با آلمانی‌ها روابط نزدیک داشت و تا زمانی که او زنده بود این همکاری به خوبی پیش می‌رفت. از این نزدیکی برای صدور انقلاب به هند می‌خواست استفاده کند.

لازم را برای شبکات جاسوسی روس در بین قبایل پشتون فراهم سازد. ایجاد قطعه نمونه در کابل بر طبق ضرورت‌های استخباراتی جمال پاشا صورت گرفت که در مرحله نخست در این قطعه سه هزار پرسونل جذب شدند که بیشتر آنها افراد قبایلی پشتون مستقر در مرزهای دیورند بودند و مصارف لوژیستیکی آن را روس‌ها متقبل شده بودند. سوریتس به نمایندگی از کمینترن و دولت شوروی مصارف آن را می‌پراخت.^۱ اینکه دولت افغانستان وابستگی جمال پاشا را به استخبارات روس می‌دانست یا نه، مدرکی وجود ندارد؛ اما برای جمال پاشا از طرف حکومت افغانستان امکانات تماس با قبایل و دفاع از مرزها داه شده بود. برخی افسران نظامی به‌طور عمده وابسته «کا. جی. بی» با یونوفورم افسران ترک وارد قطعه نمونه شدند.^۲ از سوی دیگر، قطعه نمونه حیثیت پُل ارتباطی بین نظامیان ترک و بخش‌های ارتش افغانستان را داشت و شاید هم یکی از اولین تماس‌های استخباراتی (KGB) توسط افسران روس و ترک قطعه نمونه در ارتش افغانستان از آن زمان شروع شده باشد که بعدها به کودتاهای متعددی در درون رژیم سلطنتی افغانستان منجر گردید.^۳ این جمال پاشا بود که توانست در آینده از بهبود روابط شاه امان‌الله با دولت انگلیس جلوگیری کند. او توانست بی‌اعتمادی بین مسکو و کابل را برطرف کند؛ اما استخبارات انگلیس در دربار و حلقه محمد زابیان نقش پُررنگ‌تر داشت که هم فعالیت‌های پاشا را زیر نظر می‌گرفت و هم برای برهم زدن رابطه افغانستان و شوروی و کم‌رنگ شدن نقش جمال پاشا فعالیت می‌کرد. سازمان استخبارات انگلیس (MI6) شایعه کودتا را به حمایت بلشویک‌ها علیه شاه امان‌الله پخش کرد که در راس آن جمال پاشا قرار داشت. خبر این کودتا توسط جاسوسی به نام عبدالحق به شاه رسانیده شد. مهم‌ترین وظیفه جمال پاشا که در خدمت استخبارات شوروی قرار داشت، صدور انقلاب در هند برضد انگلیس و جذب قبایل با وسایل پول بود از طریق این پروژه جاسوسی بود. عبدالرزاق روحانی قبایلی وزیر که دوازده هزار مسعودی و وزیری را به کمک سخاوت مندانه استخبارات روس آماده کرده، به پاشا قول داد که نقشه‌اش را عملی می‌کند. برای تدارک شورش ضد انگلیسی مبلغ ۸۰۰ هزار

۱. بایگانی دولتی، تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، پرونده ویژه ۱۵۴، پوشه ۲۶، ص. ۱۸۸ و س. ت. ص. ۳۵۲.

۲. یادداشت گزارشی سوریتس به کمیساریای خلق در امور خارجی، فوند ۹۰، سال ۱۹۲۱ م پرونده ویژه ۴، پوشه یک،

ص. ۱۶.

۳. تلگرام سوریتس در ۲۸ فیبروری ۱۹۲۱ م، فوند ۵، پرونده ویژه ۱۰۲، ص. ۳۵.

روپیه طلائی و اسلحه کافی از شوروی خواستار شد و گفت که اسلحه را از پامیر تسلیم می‌شود و به باجور می‌رساند.^۱ اما قبایل سرحدی نه از یک مرجع بلکه از کشورهای مختلف استعماری استفاده اقتصادی، اخاذی و باج‌گیری می‌کردند. آنها مصرف این پول‌ها را با راه‌اندازی یک هیاهو مجرا می‌دادند و باز پول بیشتر طلب می‌کردند. مصارف سازمان‌های استخباراتی در میان قبایل به حدی بود که شوروی را ناتوان کرد و جمال پاشا شوروی را تهدید می‌کرد که اگر این مصارف را به زودی نپردازد، از کابل خارج می‌شود. جمال پاشا در تلاش راه‌اندازی رشته انفجاراتی در هند بود؛ اما وقتی درخواست جمال بی‌پاسخ ماند، او خود به روسیه رفت و در سال ۱۹۲۱ م برای تسریع روند انقلاب در هند خواهان کمک‌های بیشتر گردید.^۲ سفیران شوروی در کابل هم در نقش دیپلمات بین افغانستان و شوروی ایفای وظیفه می‌کردند و هم در نقش نماینده کمینترن سوم مصروف صدور انقلاب به کشورهای هم‌جوار بودند.

استخبارات شوروی برای تسریع صدور انقلاب به هند شبکه‌های جاسوسی زیر زمینی را در کابل و در میان کارمندان رژیم گسترانید. م. روی در پی آن بود تا از حکومت افغانستان اجازه ایجاد یک مرکز انقلابی را در کابل به طور علنی بگیرد و در عین زمان، ترجیح می‌داد به ایجاد یک مرکز زیر زمینی در کابل نیز بپردازد که دور از چشم مقامات کابل فعالیت کند. به تاریخ ۵ جون ۱۹۲۱ م محمد علی^۳ به کابل آمد و در مورد ساختار یک حزب انقلابی دست به کار شد و نخستین هسته کمونیستی را در برخی از شهرهای هند ایجاد کرد و مراکزی را به کمک هواخواهان خود در کابل بنیاد گذاشت.^۴ در شهر تاشکند برای جاسوسان افغانی و هندی کورس آموزش اسلحه و فن جاسوسی و ایجاد شبکه‌های زیر زمینی دایر گردید که افراد آن را محمد علی از کابل می‌فرستاد و بیشتر آنان از افراد

۱. تلگرام دیگر سوریس در ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ م فوند ۵، پرونده ویژه ۱، ص. ۳۵.

۲. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۹۰، سال ۱۹۲۱ م، پرونده ویژه ۴، ص. ۲۳.

۳. از حلقه بلند پایه اسخبارات روس در بین پناهنده‌گان هندی در کابل از راه کشک به کابل آمد. وی یکی از دبیران حکومت موقت هند بود و در عین زمان، رابطه حسنه با دربار امان‌الله خان داشت و با سفارت شوروی از نزدیک به طور مخفی کار می‌کرد.

۴. یادداشت گزارش کارمند دفتر ترکستان کمینترن م. شولمان (برخی فاکتورهای اطلاعاتی در باره کار در هند)

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، پرونده ویژه ۶۸، ص. ۸.

قبایلی سرحد بودند. نماینده‌گان قبایل از تنگه پامیر وارد بدخشان شده و به تاشکند می‌رفتند و در بازگشت با مقادیر پول و اسلحه برمی‌گشتند. محمد علی در آغاز روابط خود را با مولوی عبیدالله سندی وزیر حکومت هند برقرار کرد، مولوی عبیدالله هم زمان در میان قبایل آزاد به کار پرداخت. در ۱۹۲۱ م جای سفیر و نماینده پیشین شوروی سوریتس را که قبلاً نماینده کمینترن بود، گرفت. برای سفیر هم نخستین وظیفه اش گسترش نفوذ شبکه جاسوسی و وسیع ساختن آن در میان قبایل پشتون از جانب مسکو تعیین شد.^۱ بحث ماموریت یافتن افراد و گماشتن چهره‌های مهم سران قبایل با بذل و بخشش‌های فراوان مالی از طرف روسیه و چند جانبه بودن چهره جاسوسان رشته درازی دارد که لزوماً گاهی به آن خواهیم پرداخت.^۲ اسناد بیرون شده در مورد مناسبات بلشویک‌ها و ترک‌های جوان نشان می‌دهد که جمال پاشا ۴۰۰ هزار روبل طلایی را برای قطعه نمونه و ۷۰۰ هزار روبل را با پشتیوانه طلا برای توزیع در میان قبایل تقاضا کرده و چیچرین این تقاضا را طی نامه‌ای به لینین محول کرده و خود از تقاضای او پشتیبانی کرده است. چیچرین نوشته است که نباید جمال از ندادن کمک ناامید شود. تنها عبدالرزاق یکی از روحانیون بلند پایه قبیله‌ای در بدل پول و اسلحه می‌تواند تا ۱۵۰ هزار نفر را سازمان بدهد. وزیر خارجه روس تاکید بر اجرای همه خواست‌های جمال پاشا کرده است.^۳ یوسف استالین موافقت کرد که ۱۰۰ هزار روبل با پشتیوانه طلا، ۶۰۰۰ میل تفنگ، چند میلیون کارتوس، ۱۲ دستگاه تیربار، ۱۲ توپ و یک دستگاه چاپ به افغانستان فرستاده شود و مقداری سلاح و مهمات هم برای قطعه نمونه. جلسه بوروی سیاسی (ک. م. ح. ک. ا. ش.) به تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۲۱ م فیصله کرد که ۲۰۰ هزار روبل با پشتیوانه طلا به جمال پاشا داده شود و دو همکار مورد اعتماد هم با جمال به افغانستان فرستاده شود. جمال بنا به روایتی در ۲۱ جولای ۱۹۲۲ م در شهر

۱. دستورالعمل برای رفیق محمد علی در کابل، بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، پرونده ویژه ۶۸... ص. ۱۲ و پروتوکول نشست دفتر اجرایی کمینترن مورخ ۵ اپریل ۱۹۲۱ م و ایده انقلاب جهانی مسکو ۱۹۸۸، ص. ۲۴۷. س. ت. ص. ۳۶۲.

۲. برای ازدیاد معلومات رجوع کنید به سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۴۴ - ۴۱۳.

۳. نامه تاریخی ۱۴ اکتبر ۱۹۲۱ م مسکو، ص. ۱۵ - ۱۶ جمال پاشا تنها برای رهبر روحانی عبدالرزاق ۷۰۰ هزار روبل با پشتیوانه طلا درخواست کرده بود، ۵۰۰۰ نارنجک، ۲۰ میلیون کارتوس، ۵۰۰۰ تفنگچه، ۵۰۰۰۰ گلوله و برای هر گروه ماهانه ۱۰،۰۰۰ روبل با پشتیوانه طلا باید توزیع می‌گردید.

تفلیس پایتخت گرجستان کشته شد و به روایتی توسط استخبارات انگلیس که چون سایه تعقیبش می‌کردند از بین برده شد. با مرگ جمال پاشا، روند معامله‌گری‌های استخباراتی در خاک افغانستان و با خون مردم افغانستان و صدور انقلاب به هند ناتمام ماند.^۱ اینها همه عنعنۀ باج‌گیری قبایل پشتون سرحدی بودند که از دوران حکومت سدوزاییان تا بارکزیاییان و محمدزاییان از بیگانگان اخذ کرده و برای دریافت همیشه‌گی آن خون مردم افغانستان را می‌ریزاندند. با چنین روشی چگونه می‌تواند وطن آباد و سربلند ساخت و مردم مرفه و متحد داشت. قبایلیان با چنین روش‌های توانستند از حمایت هر دو قدرت استعماری برخوردار گردیده و حاکمیت قبایل را به صورت رسمی در افغانستان و به صورت باج‌گیرانه در سرحدات هند بریتانوی یا پاکستان امروزی حفظ کنند و این حاکمیت با استفاده از باج دادن دو طرفه در داخل منطقه حایل به سرکوب سایر اقوام و گروه‌های تباری پرداخته و به خصوص تاجیکان را از پشاور تا جنوب هندوکش، جنوب و غرب و شمال کشور به تدریج خلع مالکیت کرده و تعداد زیادی را در بطن جامعۀ خود استحاله کنند. چنین برنامه‌ای تا هنوز در افغانستان ادامه دارد، اما بازیگران آن چهره بدل کرده‌اند.

قتل براون (سفیر روس) در افغانستان

نخستین سفیر دولت شوروی در کابل شخصی به نام براون مقرر گردید و به مدت دو سال در این پُست کار کرد. او یک کارمند سابقه‌دار وزارت خارجه روسیه بود. در زمان جنگ اول جهانی بحیث قونسل روسیه در تربت جام ایران کار می‌کرد. او در اثنای اقامت خود در افغانستان به تعدادی از مامورین وزارت خارجه افغانستان مضمون «حقوق بین‌الدول» تدریس می‌کرد که علی محمدخان وزیر دربار، محمد امیر برادر کوچک میرزا محمدخان یفتلی، غلام غوث خان سابق معین وزارت تجارت، عزیزالرحمن سابق جنرال قونسل افغانستان در تاشکند نیز در این درس‌ها اشتراک می‌کردند.

براون در کابل با انگلیس‌ها تماس برقرار کرد و از دولت افغانستان تقاضای پناهنده‌گی سیاسی نمود و اعلام داشت که دیگر به شوروی کمونیست بر نمی‌گردد. پس از کنار رفتن براون از پُست سفارت روسیه دگروال (سرهنگ) ریکس معاون سابق براون و آتشۀ نظامی

۱. بایگانی دولتی، تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۵، کارتن ۳، پرونده ۲، ص. ۳۸.

سرپرست امور سفارت گردید. بعداً یاکوبوف (سوریتس)، روسکو لینگوف و استارک سفیر شوروی مقرر شدند. وقتی هیات انگلیسی «داپس» در افغانستان قرار داشت، براون با اعضای این هیات تماس برقرار کرد و این هم برای افغان‌ها و هم برای روس‌ها تشویش جدی ایجاد کرد. شاه امان‌الله به مسوول امنیت خود شجاع‌الدوله فرمان داد که او را از افغانستان خارج کند. براون با همسر خود که اهل پولند و زن بسیار زیبا بود، تصمیم گرفت به هند برود. او مبلغ هنگفت پول و مقدار زیاد اسناد مختلف و مهم با خود داشت که خارج نمودن آنها از افغانستان برایش پیامدهای ناگوار داشت. دستهٔ محافظان او متشکل از هفت نفر به قوماندانی اسلم جهت مشایعت براون تا سرحد هند تعیین گردید. در هنگام توقف در غزنی چون براون شام‌گاهان به گردش بیرون برآمد، توسط اسلم یا یکی از عساکر او کشته شد. یکی از مجرمینی که در زندان به خاطر جنایات در انتظار اعدام بود، به قتل او متهم گردید. به او وعده داده شده بود که اگر او اعتراف کند که براون را به خاطری به قتل رسانیده که احساسات مذهبی او را جریحه‌دار ساخته بود، در ازای آن به خانواده‌اش مبلغ هنگفتی پاداش داده می‌شود. همین جنایت‌کار به عنوان قاتل براون اعدام گردید. اموال براون تفتیش گردید و بخشی از آنها مصادره شد. همسر براون با عافیت از افغانستان خارج گردیده و به کشور خود برگشت.^۱ اما قتل همسرش ذهنیت‌ها و گمان‌های فراوانی را در کشور و در مناسبات با همسایگان از جمله با اتحاد شوروی به وجود آورد و گرهی بر گره‌های دیگر افزوده شد.

فعالیت‌های استخباراتی آلمان در میان قبایل سرحد

آلمانی‌ها با درک روحیهٔ اغواپذیری سران قبایل سرحد در برابر پول آرام ننشستند و برای رخنه کردن به هندوستان، برنامه‌های استخباراتی خود را پیش جنگ جهانی اول آغاز کردند. در آستانهٔ جنگ اول جهانی به طور مخفیانه با استفاده از نفوذ وابستگان امیرحبیب‌الله سراج و فرزندانش نایب‌السلطنه سردار نصرالله و امان‌الله خان با سران قبایل وصل شدند و مقدار هنگفتی از پول و اسلحه را در میان قبایل، ملکان، خوانین و روحانیون پشتون تقسیم کردند. آلمان‌ها با امیدواری از خصوصیات سران قبایل معتقد بودند که به کمک سکه‌های زرین

۱. برگ‌های از تاریخ معاصر وطن ما، ص. ۶۴

می‌توانند در قبایل به کمک حاکمیت قومی در کابل علیه انگلیس کار کنند و به سوی اشغال هند پیش بروند؛ اما گیر افتادن سکه‌های طلایی آلمانی در نخستین کمین‌های استخباراتی قزاق‌های روسی از راه ایران به افغانستان که به پشتون‌های قبایل اختصاص داده شده بود، کار استخبارات آلمان را با چالش‌های اساسی رو به رو کرد. قزاق‌ها تمام پول و سکه‌های زرین آلمان را که در راه رسیدن به قبایل بود ضبط کردند و جیره قبایل نارسیده به دست قزاق‌ها در ایران افتاد.^۱ قبایل مومند به رهبری مولوی ترنگزایی، یوسف زایی، وزیر با گرفتن سکه‌های زرین آلمان شورش ضد انگلیس را در مناطق قبایلی بر پا کردند.^۲ گفته می‌شود که آلمانی‌ها با نفوذ در میان سران قبایل ورده‌های بالای خاندان امیر کودتای برضد امیر حبیب‌الله خان را به راه انداختند، اما این کودتا توسط استخبارات انگلیس کشف و به امیر اطلاع داده شد. انگلیس‌ها به خاطر برهم زدن فعالان جرمن‌ها خود نقداً دو میلیون و چهارصد هزار روپیه به امیر حبیب‌الله پرداختند و وعده دادند که بعد از جنگ ۶۰ میلیون دیگر نیز به امیر می‌پردازند. در صورتی که دست به اقدامات قاطع علیه استخبارات آلمان در افغانستان در میان قبایل آزاد بزند.^۳ استخبارات روس و انگلیس همچون پیمان‌کاران سیاسی در بسیاری موارد، سر از یک‌گریبان می‌کشیدند و هر دو بر سر دو نقطه توافق کامل داشتند: حمایت از حاکمیت پشتون در برابر سایر اقوام و گسترش پشتون‌های کوچی از هند به سوی شمال کشور. برای جدا نگه داشتن قلمرو تمدنی و فرهنگی زبان پارسی دری و تاجیکان از یک‌دیگر؛ راه ندادن سایر استعمارگران به منطقه برای حفظ آسیای میانه و هندوستان و به رسمیت شناختن منطقه حایل به عنوان حد فاصل بین دو کشور وزیر نفوذ انگلیس قرار داشتن حکومت دست‌نشانده پشتون در منطقه حایل از ترس هجوم آلمان به آسیای میانه و هند فعالیت می‌کردند.^۴

۱. گزارش یرشف دستیار ارشد خاور میانه کمیساریای خلق در امور خارجی شوروی زیر عنوان «اوضاع افغانستان در

اوایل ۱۹۴۲ م کارتن ۲۰، پرونده ویژه ۲۴، بایگانی سیاست خارجی روسیه، ص. ۱۸.

۲. هر زمانی که سکه‌های طلایی پیوسته نمی‌رسید، و با گرفتن مواجب بیشتر از انگلیس‌ها آتش شورش‌های قبایلی کم‌رنگ می‌شد.

۳. بر فیف ای. د. گستره جویی مستعمراتی بریتانیای کبیر در سه دهه اخیر قرن نوزدهم، مسکو، ص. ۹۰ و نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص. ۳۷-۴۱؛ وگرولیف، ص. ۲۲۱.

۴. سرنوشت تاجیکان، ص. ۴۰۳.

استخبارات روس و انگلیس برای شکار نیدرمایر رییس شبکه جاسوسی آلمان توطئه می‌چیدند، مگر گرفتار نشدند و اما بخشی از شبکه آلمان در ایران و افغانستان ناپدید شد^۱ استالین رهبر شوروی از داشتن مناسبات دوستانه شاه امان‌الله با ایتالیا، آلمان و ترک‌های جوان ناخوشنود بود و به همین خاطر از امان‌الله خان پشتیبانی کافی برای احراز قدرت نکرد و بعد هم حمایت از امان‌الله خان را از برنامه‌اش حذف کرد. چون حاکمیت پشتون‌ها در افغانستان در خدمت استعمارگران بود. شوروی در خانواده آل یحیی نیز می‌توانست چنین افرادی را استخدام کند و آوردن امان‌الله خان را برای خود یک خرج اضافی می‌پنداشت. شوروی در حمایت از نادرخان و برادرانش توانست هم پایگاه‌های باسملی‌ها را در افغانستان سرکوب کند و هم هرگونه پناه‌گاه بعدی آنها را با سرکوب تاجیکان از میان ببرد. این خدمت نادرخان در کنار این که دشمنان انگلیس و رقبای سیاسی را سر به نیست کرد، بیشتر به سود شوروی به رهبری لنین تمام شد و جلو هر نوع هم‌بستگی مردم آسیای میانه را با هم‌تباران‌شان در منطقه حایل استعماری گرفت.^۲

نخستین عملیات سرویس‌های استخباراتی «رایش سوم» آلمان در گستره قبایل پشتون توسط میرزا علی خان^۳ پیشوای مذهبی توری خیل‌ها صورت گرفت. آلمان و ایتالیا با همان سیاست زر بخشی (سیاست روپیه) در قبایل تلاش کردند که با پشتیبانی از ایپی او را علیه انگلیس بشوراندند.^۴ در سال ۱۹۳۹ م در کابل سازمان زیر زمینی (مخفی) امانیست‌ها

۱. به احتمال زیاد توسط شبکه جاسوسی روس و انگلیس از میان برداشته شد. اما آلمانی‌ها موفق شدند ذریعه پول و سخاوت در توزیع اسلحه از طریق افسران ترک به اقدامات استخباراتی و شور در قبایل علیه انگلیس موفقانه عمل کنند.

۲. زمانی که استخبارات روس و انگلیس امیرحیب‌الله کلکانی را بر انداختند و مساله بر سر افراد دست‌نشانده پشتون در سیاست‌های روس و انگلیس مطرح بحث قرار گرفت، روس‌ها دوباره نیازمند کمک آلمان شدند تا دست‌نشانده خود را در میان پشتون‌ها داشته باشند و تا یک زمانی از امان‌الله خان پشتیبانی کردند.

۳. میرزا علی مشهور به فقیر ایپی خان

۴. آلمان‌ها جاسوس خود محمد سعید گیلانی پیر طریقه نقشبندی در سوریه را که در میان قبایل پشتون به نام «پیر شامی» معروف بود و یکی از اعضای بزرگ خانواده گیلانی، حسن گیلانی مفتی اعظم اورشلیم بود، به میان قبایل فرستادند. این هیات که از تجربه خود می‌دانست که بدون پول هرگونه فعالیت سیاسی در قبایل پشتون محکوم به شکست است، تلاش کرد تا فقیر ایپی و قبایل را به کمک پول آلمان در برابر انگلیس بشوراند، اما پیر شامی در بدل ۲۵ هزار پوند استرلینگ به انگلیس تسلیم شد و انگلیس‌ها او را با هواپیمای خود به بغداد بردند و

به کمک استخبارات انگلیس کشف شد. رهبر این گروه غلام حیدرخان معاون وزیر دربار بود.^۱ یک گروه جاسوسی آلمان با همکاری به نام سکاوت^۲ در میان پشتون‌های قبایل و مهره‌های در داخل امانیست‌ها فعال بودند. سیاست جرمن‌ها این بود که باید قبایل سرحدی پشتون با هند بریتانوی باهم درگیر شوند تا بریتانیا نتواند سربازانش را از هند به مدیترانه ببرد. به این آرزومندی از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند. سفیر ایتالیا به آلمانی‌ها پیشنهاد کرد که برای منافع مشترک کشورهای محور از امان‌الله خان و قبایل پشتون به منظور بی‌ثبات‌سازی انگلیس بهره‌گیری شود. در ماه جون ۱۹۴۰ م در یک نامه خواهش توزیع ۳۰ میل مسلسل، یک هزار گلوله، برای هر یک، ۴۰۰ نارنجک، ۶۰۰ قبضه تفنگچه، دو قبضه تیربار و دو دست‌گاہ موشک‌انداز و یک دست‌گاہ رادیویی به قبایل توزیع گردد. اکثراً در بسته‌های دیپلماتیک آلمان تا دو تن سلاح ثقیل به افغانستان انتقال می‌گردید. چند شرکت آلمانی وظیفه رسانیدن اسلحه به قبایل را بر عهده داشتند: شرکت شینکر، راین متال، موسسه ساختمانی تودتا و کمپنی زمینس. تکیه‌گاہ اساسی آلمان‌ها در افغانستان وزارت فواید عامه افغانستان بود. «ابویر»، سازمان استخبارات نظامی آلمان در زمان هتلر، بیشترین جاسوس را در بین قبایل سرحد متمرکز کرد. آلمانی‌ها در تلاش مستمر بودند تا به صورت کل با استفاده از پشتون‌ها تمام قبایل را به مرکز نظامی و استخباراتی برای تسخیر هند تبدیل کنند و یگانه چیزی که این امکان را به وجود می‌آورد، توزیع پول بیشتر به سران قبایل و روحانیون پشتون بود.^۳ آلمانی‌ها زیر نام همکاری اقتصادی با افغانستان در آستانه جنگ دوم جهانی بیشتر به راه‌سازی در جنوب و غرب کشور پرداختند. همچنان چند میدان هوایی عمدتاً در هرات و کابل ساختند تا در حمایت از قبایل سرحدی بتوانند زمینه لشکرکشی به سوی هند را آماده کنند و دسته‌های را با گرایش فاشیستی خود

پشتون‌ها که بحیث اجیران جنگی در سپاه او برای برگشتاندن شاه امان‌الله گردآورده بودند، پراکنده شدند. (بایگانی

سیاست خارجی روسیه، فوند ۷۱، سال ۱۹۳۵م، پرونده ویژه ۱۷، کارتن ۱۷۷، ص. ۷۷)

۱. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۸۲، پرونده ویژه ۲۳، کارتن ۹۵، ص. ۶۲ و ۳۹

۲. امیر محمد یعقوب خان مشهور به سکاوت

۳. صورت مجلس گفت‌وگوی سنچف شازردافیر سفارت شوروی در کابل با کواردنی سفیر ایتالیا، مورخ ۲۹ اکتبر

۱۹۳۹ م بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۷۰، سال ۱۹۳۹، پرونده ویژه ۲۱، کارتن ۱۸۹، ص. ۶۹

همنوا سازند.^۱ در ماه می ۱۹۴۱ م مساله همکاری آلمان و ایتالیا در وزیرستان در دیدار موسولینی و واینبرکروب بررسی گردید. موسولینی صدراعظم فاشیست منش ایتالیا گفت که با فقیر ایپی در میان قبایل رابطه دارد و برای او پول و اسلحه را دولت ایتالیا می پردازد.^۲ پشتون های قبایلی بهترین اجیران جنگی در دست شبکه های استخباراتی بودند که هیچ استعمارگر از خدمت آنها به دست گاه جاسوسی در بدل پول بی نصیب نبود.^۳ در چنین آشفته بازار رقابت های استخباراتی در منطقه امیرحبیب الله کلکانی ظهور کرده و به بخت آزمایی پرداخت و مقدرات جامعه مادر دست بازی «سیاست رویه» افتاد که دنباله های آن به گونه ای تا امروز ادامه دارد.

ظهور حبیب الله کلکانی

واقعیت های تاریخی مربوط به ظهور حبیب الله دهگان زاده کلکانی در صحنه عیاری و جوان مردی و «نه» گفتن بر روال معمول حاکمیت های جنگ سالار و مزدور منش دو قرنه دودمان های سدوزایی، بارکزیایی و محمدزایی هنوز پس از گذشت کمتر از یک قرن (۸۹ سال) در عقب ابرهای ضخیمی از کتمان کاری، تعصب و تب قوم سالاران از هر تیپ و قماش در تاریخ افغانستان پنهان مانده است. وقایع دوره سقوط شاه امان الله خان و اریکه نشینی نه ماهه امیرحبیب الله کلکانی به صورت مسخ شده و با اضافات مغرضانه و غیرواقعی اشاعه داده شده و مغز تاریخ نگاران و تاریخ خوانان را پُر از اجحاف و دروغ کرده اند. در طی این سال ها، چه سیاهی ها که سپید خوانده شده و بسا سفیدی های که

۱. به همین خاطر در فبروری ۱۹۴۱ م با عبدالمجید زابلی سرمایه دار مشهور این زمان که به بهانه درمان در آلمان بود، وارد گفت و گوی محرمانه شدند. در کنار این مساله مجید زابلی توظیف شده بود تا سرمایه شخصی خاندان شاهی را از آلمان به کدام کشور مصوون اروپایی انتقال دهد. آلمانی ها با زابلی در مذاکرات محرمانه قبول کردند که بعد از شکست انگلیس، افغانستان می تواند سرحد خود را تا دریای سند توسعه دهد و دولت آلمان با همه تقاضای زابلی موافقت کرد.

۲. پس از این دیدار برای فقیر ایپی ایتالیا ۶ میلیون لیره و آلمان یک میلیون مارک برای انجام فعالیت های جنگی در قبایل برای مسعودی ها، وزیرری ها، مومندها و افریدی ها پرداختند. هم زمان استخبارات نظامی آلمان با فقیر ایپی رابطه برقرار کرد و جاسوسان آلمان به وزیرستان رفتند و یک ماه بعد ۳۰۰ هزار رویه هندی به او دادند و شمار زیاد اسلحه به اختیارش گذاشتند.

۳. نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص. ۳۶۰.

سیاه جلوه داده شده‌اند. حق با آقای بصیراحمد دولت‌آبادی است که نوشته‌اند: «برای اولین بار در ۲۸ جدی سال ۱۳۰۷ ه. ش. نظام سیاسی به هم خورد و حکومت از طایفه افغان به طایفه تاجیک رسید، ولی این وضع دیر دوام نکرد.



متأسفانه تاکنون هیچ مورخ و تحلیل‌گری به طور درست در باره این حکومت و قهرمان آن حبیب‌الله کلکانی به درستی به بحث و بررسی نپرداخته است؛ اما در میان این همه خواب‌زده‌گی‌ها و خود فراموشی‌ها نمی‌توان از کتاب «عیاری از خراسان» به قلم زنده‌یاد استاد خلیل‌الله خلیلی و پیش‌نویس مقدمه این اثر ارزش‌مند با خامه دانشورانه استاد واصف باختری چشم پوشید که این دو فرهیخته بینش‌مند توانسته‌اند، سکه واقعی امیرحبیب‌الله «خادم دین رسول‌الله» را از پس انبوه دسیسه و

توطئه‌های یک قرن شست‌وشو کنند و به خورد خواننده‌گان واقعیت‌گرا بدهند. استاد باختری می‌نویسد: ... تاریخ معاصر ما، به گفته دانای توس: «یکی داستانی ست پُر آب چشم». بودند و یا هستند به اصطلاح پژوهشگران و محققانی که در آستانه «معبد» اهریمن سوگند یاد کرده‌اند که جز به مسخ تاریخ و وارونه جلوه دادن واقعیت‌های تاریخی نپردازند. گذشته از مسخ کردن عمده‌ی تاریخ، با گونه‌ای دیگر از مسموخ ساختن رویدادهای تاریخی نیز بر می‌خوریم که عده‌ای از تاریخ‌نویسان می‌خواهند رُخ داده‌های تاریخی را بر سندان عقیدت و اندیشه ویژه خود بکوبند و آرزو دارند همه‌گان در بررسی حادثه خاصی از تاریخ به همان نتیجه‌گیری‌های برسند که ایشان رسیده‌اند. به این کاری نداریم که آبشخور فکری این‌گونه مورخان، جبر اجتماعی هگل و اسپنسر است یا باور به جبر اجتماعی - اقتصادی از چشم‌انداز مارکسیسم یا پنداشت‌های آن فیلسوف که چون ناپلیون را سوار باره کوه پیکرش دیده، مطمئن شده که «روان جهان» را سوار بر اسب مشاهده کرده است و گویا اگر ناپلیون زاده نمی‌شده، کسی دیگر زاده می‌شده که دستوره‌های «زیر کساری خرد» را مو به مو به کار ببندد. سخنور و پژوهشگر بزرگ روزگار ما روان‌شاد استاد خلیل‌الله خلیلی که در روزگار فرمان‌روایی حبیب‌الله کلکانی از عمال دیوانی وی (مستوفی بلخ) و طرف

اعتماد و احترام او بوده است، در باره پدر و دودمان و خرد سالی و جوانی و چگونگی بر سریر قدرت تکیه زدن این چهره شگرف تاریخی، این تالی رویگرزاده سیستان یعقوب لیث، آگاهی های در دست رس خواننده ژرف نگر و واقع گرا می گذارد، با نثر دل نشین و سیال. سیال از این دیدگاه که این نثر دل نشین طیلسان حریرین داستان تاریخی بردوش می افکند، گاهی صرفاً به نبشته یک تاریخ نویس حرفه ای همگون می شود و گاهی به شیوه بیان نقادان و روایت گران زنده گی به هم می رساند و به یک سخن به هر سطح این منشور بلورین که بنگریم، خواننده دادگزین را به ستایش قلم جولان گر خلیلی بر می انگیزد. ... عامل دیگری که در ابهام آمیز ماندن سیمای حبیب الله کلکانی یاری می رساند، این است که ما فرزندان این مرزبوم، مطلق گراترین مردم این سیاره هستیم. ما اصلاً به بغرنج بودن آدم ها به ویژه رهبران و فرمان روایان و چند جانبه بودن حادثه ها باور نداریم. به پنداشت ما شخصیت ها یا «خوب» مطلق اند یا «بد مطلق». فلان حادثه مطلقاً مثبت است و فلان حادثه دیگر مطلقاً منفی. ما عادت کرده ایم که همیشه نیمه خالی گیلان آب دار را مشاهده کنیم. درست مثل سخن آن فیلسوف که می گفت: حقیقت چیزی ست مثل آبستن، نمی توان گفت یک زن کمی آبستن است. همان گونه که یک زن یا آبستن است یا نیست. یک مساله هم یا حقیقت مطلق است یا ضد حقیقت مطلق. از این روست که من نمی توانم به چند نویسنده انگشت شمار که از یک سواز فرستادن هیچ گونه نفرین و دادن هیچ گونه دشنام به حبیب الله کلکانی قلم و قلب شان نلرزیده است و از جانب دیگر، نخواستند برخی از خصلت های نیکوی عیارانه او را به دست فراموشی بسپارند، خاضعانه ادای سپاس و احترام نکنم. من همواره از خود و از دیگران پرسیده ام که آن گناه نابخشودنی حبیب الله کلکانی چه خواهد بود که باید این همه ملامت شود و شماتت بکشد و دیگر و دیگرانی که صد چند او در پیشگاه تاریخ گناه کار اند، از طعن و لعن تاریخ به خاطر قربت آنها با دست گاه حاکمیت برکنار بمانند و اگر آن یک نسبت معروف را می پذیریم مگر باز هم میان اوایل زنده گی او و اوایل زنده گی کسانی چون: یعقوب لیث، الپتگین، تیمور کورگان، نادر افشار و ده ها شاه و امیر دیگر هم سانی های فراوان نمی توانیم یافت؟»^۱

۱. استاد واصف باختری، مقدمه عیاری از خراسان، چاپ کابل ۱۳۷۰، ص. دو-پنج

اکثر مورخان و تحلیل‌گران درباری و غیردرباری با ملاحظات خودشان از کنار واقعیات بزرگ تاریخی دوره حبیب‌الله کلکانی به ساده‌گی گذشته و به تقلید از سیاست‌گران رسمی یا شیوه‌های تهدید یا تطمیع سران حکومت از این دوره به عنوان دوره سیاه تاریخ و از قهرمان این تحول تاریخی به عنوان راه‌زن، غاصب و غیره یاد کرده‌اند. اگر خدمت استاد خلیلی در نگارش «عیاری از خراسان» نبود، ما هنوز نظریه (تعصب) تاریخ‌نویسان درباری را که همانا زشت جلوه دادن چهره این مرد شگرف تاریخ است، تکرار می‌کردیم.^۱ استاد خلیل‌الله خلیلی که منشی امیرحبیب‌الله کلکانی بود در باره شخصیت او می‌نگارد: «من به حبیب‌الله دو علاقه داشتم: علاقه اول من این بود که او در باغ پدر من در حسین‌کوت باغبان بود و علاقه دوم من این بود که امان‌الله خان را از تاج و تخت برانداخته بود^۲ مگر نگفته‌اند که:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

و به مجردی که حبیب‌الله کلکانی آمد و بر سر تخت نشست، او آدم بی‌سواد اما با وفا، او آدم بی‌سواد اما با ایمان، او آدم بی‌سواد اما شجاع، مرا به دربار خود احضار کرد و به حیث سرمنشی خود مقرر نمود. من چند وقتی با حبیب‌الله بودم در کابل و بعد از آن رفتم مزار شریف و تا آخر به مزار شریف بودم. روس‌ها در آنجا حرکتی کردند که مزار شریف را بگیرند به نام طرف‌داری از امان‌الله خان. اما امان‌الله خان یک جوان مردی به خرج داد و گفت که من نمی‌خواهم تخت و تاج خود را ذریعه روس‌ها بگیرم و روس‌ها از افغانستان واپس رفتند.^۳ به هر حال، همان‌طوری که گفته‌اند، تاریخ مزرعه‌ای ست که هیچ تخم سالمی از آن گم نمی‌شود. واقعیت حکومت امیرحبیب‌الله کوهدامنی هم تا آخر در عقب سیم خارهای تعصب و تنگ‌نگری‌های غرض‌ورزانه محبوس نخواهد ماند.

سیمای ناقرار حبیب‌الله کلکانی

حبیب‌الله در سال ۱۸۹۰ م / ۱۲۶۹ خ میلادی در تاکستان‌های کوهدامن زمین دیده به دنیا

۱. بصیر احمد دولت‌آبادی، شناس‌نامه افغانستان، ص ۳۳۷

۲. قراری که در گذشته یادآوری کردیم محمد حسین مستوفی الممالک پدر استاد خلیلی توسط پدر امان‌الله خان کشته شده بود.

۳. از اظهارات استاد خلیل‌الله خلیلی به برنامه افغانستان در قرن بیستم منتشره رادیو بی بی سی

گشود. لودویک آدمک برخلاف شماری از نگارش‌گران حبیب‌الله را به صورت درست فرزند امین‌الله گفته است. لقب «سقای شهیدان» زمانی به پدر حبیب‌الله گذاشته شد که مجاهدین در گرمای سوزان تابستان داغ کابل در جنگ استقلال (۱۹۱۹م) با انگلیس‌ها در کاسه برج بالا حصار در حال مقاتله با یک‌دیگر قرار داشتند.^۱ امین‌الله «سقای شهیدان» در میان باران گلوله دشمن از سنگی به سنگی و از سنگری به سنگری جسته خود را به محل آب می‌رسانید و پس از لحظه‌ای مشک پُر از آب را بر دوش گرفته به طرف تشنه‌گان که در اثر زخم مرمی دشمن از پا درآمده بودند، جرعه جرعه آب می‌رساند.^۲ سقای شهیدان کسی بود که خون جهاد چون میراث میر مسجدی خان و میر درویش خان کوهستانی و میر بیچه خان کوهدامنی در عروقتش سیلان می‌کرد و با سایر کوهدانیان در سنگر جهاد برای مجاهدین در حال نزع آب می‌رسانید و نفس خشکیده آنان را در تموز سوزان و در سنگر حراست از نوامیس ملی مردم تازه می‌کرد.

حبیب‌الله در میان رفقاییش به علامت حرمت‌گذاری به نام «لالا» شهرت داشت. او جوان سرکش، دلیر، با تصمیم، وفادار، قاطع، در برابر زورگویان و ستم‌کاران ستیزنده و تسلیم‌ناپذیر و در مقابل ناتوانان و مظلومان مطیع و فرمان‌بردار که از خصایل ستوده عیاران است، بوده است. او علی‌رغم اندام بزرگ و تنومند خوراک کم می‌خورد. بهترین مصروفیتش شکار بود. پیش از دست‌یابی به قدرت لباس معمول کرباسی تاجیکان کوهدامنی را می‌پوشید. در زمان سلطنت به هنگام کار دولتی لباس رسمی سپه‌سالاری به تن می‌کرد و پس از رسمیات باز همان لباس کرباس تاجیکی را می‌پوشید که اکثراً سفید و راه‌دار می‌بود و دستار می‌بست. همیشه لباس پاک و تمیز می‌پوشید.^۳

حبیب‌الله در جنگ سوم با انگلیس‌ها که به «جنگ استقلال» مشهور است شامل اردوی افغانستان شد و در معیت محمد نادرخان در سال ۱۹۱۹م عازم جبهه پکتیا گردید و با قوای افغانی خط دیورند را عبور کرده موضع «تل» را هدف گرفتند و قوماندان محمد نادرخان عده‌ای از سربازان خود را در پاره‌چنار به خاطر امنیت راه‌ها جا به جا کرد که

۱. سید رسول، حقایق ناگفته در باره حبیب‌الله کلکانی، ص ۱.

۲. شاه آغا مجددی، امیر حبیب‌الله - خادم دین رسول‌الله (ص)، ص ۳۰.

۳. نشریه حبیب‌الاسلام شماره ۴ دوره دوم ۱۳۸۵

حبیب‌الله جزوی آنان بود. این سربازان در پایان متارکه که منجر به شکست انگلیس‌ها و آزادی کشور گردید، به کابل برگشتند و برای مدتی به خاطر مقاومت مردم تاجیکستان در برابر روس‌های متجاوز روانهٔ ختلان گردید و از خود کارنامه‌ای به جا گذاشت.

حبیب‌الله عیار با اشتراک در جنگ استقلال و داشتن حس تجسس و پرخاشگری در حلقات معامله‌گران داخلی و خارجی نسبت به سرنوشت مردم چیزهایی را آموخت که نمی‌توانست در برابر آنها بی‌تفاوت بماند و سرانجام، درگیر مسایل سیاسی گردید. از این رو، رقبایش بعد از زمان موجودیت او در پاره‌چنار که محل دور از دید و قضاوت مردم کشور است، استفاده کرده و برایش پرونده‌سازی جعلی و خلاف واقعیت ساخته‌اند.

لودویک آدمک با دست‌رسی به همین‌گونه اسناد، این موضوع را چنین تشریح کرده است: «در پنجم سپتامبر ۱۹۲۱ م شخصی به نام حبیب‌الله ولد امین‌الله مسکونهٔ جلال‌آباد (۴) که خود را مهمند معرفی می‌کرد، در پشاور به اساس حکم مادهٔ ۴۱۱ قانون جزایی هند به یک سال حبس پُر مشقت محکوم گردید. عمر او در اول سپتامبر ۱۹۲۱ م در حدود ۲۰ - ۲۲ سال بود.^۱ هدف گزارشگران که اصلاً ساختن پروندهٔ جعلی است، حبیب‌الله را به جرم سرقت در پشاور محکوم کردند.^۲ لازم به یادآوری است که مطبوعات و منابع دولتی افغانستان پس از زمان نادرخان در بارهٔ حبیب‌الله کلکانی به دروغ‌گویی‌های مفرطی ضرورت داشته‌اند تا قرآن‌شکنی و بدعهدی نادرخان را در برابر اعدام ناجوان‌مردانهٔ امیرحبیب‌الله و رفقاییش از محضر تاریخ افغانستان بپوشانند. دامنهٔ این جعل‌کاری در تاریخ دورهٔ نادرخانی تا جایی بالاگرفت که حتا مرحوم غبار، فرهنگ، کهزاد و دیگران هم اگر در جایی پیرامون حبیب‌الله کلکانی صحبت کرده‌اند، با استفاده از ریفینس‌های دولتی و همان روحیه تعصب‌آلود غرض‌ورزان در این باره ابراز نظر کرده و به ساده‌گی از پهلوی قضیه گذشته‌اند. به قول پروفیسور رسول رهین، در یک بررسی‌ای که تحت نام «از سلمان تا سلطان» صورت گرفته چنین خلاصه به دست آمده است که این شخص (حبیب‌الله کلکانی) هفتاد سال

1. Who's was Afghanistan, Adamec 1975, p156.

۲. اما ذکر صفات او و سن و سال و قومیتش با اختلاف می‌رساند که کس دیگری به نام حبیب‌الله جلال‌آبادی و مهمندی و فرزند امین‌الله وجود داشته که بعدها با قرینه‌سازی‌های اهل غرض در دورهٔ نادرخان جرم حبیب‌الله مهمندی جلال‌آبادی را به حبیب‌الله کلکانی بارکرده‌اند.

از جانب رهبران، شاهان و اطرافیان شان دزد و رهنز معرفی گردید، ولی بعد از هفتاد سال معلوم گردید که آنها خود دزد و رهنز بودند و امیرحبیب‌الله کلکانی رهبر مردمی بود. امیرحبیب‌الله کلکانی انسان با اراده شریف و با ایمان بود او به طور منظم نماز می خواند و از عیاشی، دروغ، خشونت و توهین به دیگران دوری می جست.^۱

خانم اندری ویلی، نماینده مطبوعات جهان در کابل که در جریان دوره قیام و به سلطنت رسیدن حبیب‌الله کلکانی در کابل از نزدیک با او، محمد نادرخان و شاه ولی خان دیدار کرده است، در خاطراتش چنین درج نموده است که شاهدهی ست از کاکه‌ای و عیاری او: «حبیب‌الله مانند نادر افشار فاتح فارس... و دهلی کار خود را با مصادره شروع کرده بود... اما او پولی را که از دزدی و غارت به دست می آورد، با سخاوت میان فقرا تقسیم می کرد... از ضعف حمایت و بی عدالتی‌ها را اصلاح می کرد... مردم وی را مدافع دین تلقی می کردند.» نویسنده ادامه داده می نویسد: «کشوری که سنت‌های دیرینه اشرافی دارد، حاکمیت سرباز گم نام... مانند حبیب‌الله را خوش بینانه نمی بیند...»^۲ حبیب‌الله در باغ حسین کوت با امیر سید عالم خان پادشاه مخلوع بخارا آشنا شد و از خدم و حشم بخارایی سرگذشت غم‌انگیز شاه و مظالم بلشویکان روس و تصرف کشور اسلامی بخارا را از طرف روس‌ها می شنید و به غیظ می آمد و این صحبت‌ها انگیزه اصلی سفر او را غرض کمک با مقاومت‌گران ختلان تشکیل می داد.^۳ امیر بخارا در هند نماینده‌گی‌های تجارتهی خود را داشت و چون به کابل آمد، در «قلعه فتوح» در وادی چاردهی کابل از طرف امان‌الله خان برایش زمین وسیع و باغی داده شد که در آنجا منزل و اقامت‌گاه خود را ساخت و پس از اعدام مستوفی الممالک (پدر استاد خلیلی)، امان‌الله خان باغ وی را در حسین کوت نیز برای سید عالم خان بخشید. او با خانواده‌اش در این باغ به سر می برد تا حبیب‌الله کلکانی با موصوف در این باغ آشنا گردید و این آشنایی آتش جوان مردی حبیب‌الله را تازه کرد. نارضایتی دهقانان کابل زمین و شمالی باعث رونق گرفتن دوباره جنبش عیادی

۱. نشریه حبیب‌الاسلام شماره چهارم، دور دوم، جوزا ۱۳۸۷ و امیر حبیب‌الله کلکانی نادرشاه، مجله آریانای برون مرزی

۲. اندری ویلی، توفان در افغانستان، ص. ۲۳۵ سال ۱۹۳۰

۳. سید عالم خان امیر بخارا با حرم‌سرای بزرگ و سرمایه‌هنگفتی به افغانستان آمد و از برکت این دارایی در افغانستان به یکی از بزرگ‌ترین تاجران قره‌قل مبدل شد.

در برابر شاه امان الله گردید. جنبش عیاری در خراسان بزرگ از زمانه‌های طولانی تاریخ، به خصوص از زمان یعقوب لیث تا امیرحبیب الله کلکانی هنوز به مثابه جرقه‌های آتش در زیر خاکستر در میان تاجیکان وجود داشت و بقایش را کم و بیش از سیستان تا زابلستان و کابل و حوزه شمالی حفظ کرده بود و با وجود سرکوب‌های متعدد هنوز در بین تاجیکان جایگاه و پایگاه بلندی داشت که جنبش عیاران کوه‌دامن زمین به رهبری حبیب الله عیار نیز ادامه یافت. این مرد عیار و بی سواد با وجود ناآگاهی به امور سیاسی و حکومت‌داری، راه و رسم عیاری و کاکه‌گی را به شیوه یعقوب لیث در قرن بیستم زنده نگه داشت و در برابر دشمنانش به مدارا و مسامحه برخورد کرد. بزرگ‌واری سیاسی برخاسته از آیین‌های عیاری را بعد از یک مدت دراز، کور کردن‌ها و سر به نیست کردن‌های رادمردان، توطئه و دسایس درباری در امور سیاسی و حکومت‌داری به نمایش گذاشت. آنچه یعقوب لیث و حبیب الله کلکانی را به هم پیوند می‌دهد، زنده نگه داشتن سنن پُر افتخار عیاری، دفاع از مظلومان، مبارزه با ستم‌گران، سخا، مهر و وفا در برابر توده مظلوم هم‌میهنانش در میان تاجیکان بود. حبیب الله گویی چهره دیگر یعقوب صفاری بود، با تفاوت گذشت ده قرن که هنوز به آیین عیاری متعهد و وفادار باقی مانده بود و در جریان اقتدارش شیوه‌هایی را به نمایش گذاشت که از نخستین جنبش عیاری در خراسان به میراث مانده بود.

جنبش حبیب الله کلکانی ترکیبی از عناصر دهقانی با شعار و ماهیت دینی و ضد استبدادی بود و هیچ‌گونه شعار و برنامه قومی و نژادی نداشت. او نمونه کاملی از یک روستایی پاک‌نهاد، دهقان و باغبان زحمت‌کش را داشت. سنت فتوت و عیاری و تداوم جنبش آزاده‌گان عیار با حضور استعمار و وابستگی سلطنت‌ها و امارت‌های افغانستان به قدرت‌های استعماری تکیه نداشت و به صورت خودجوش مثل احزاب و سازمان‌های سیاسی در مبارزه علیه بیگانگان صحنه‌آرایی کرد. گروه جمهوری خواه مشروطیت در درون دربار بیشتر بر قیامی تکیه می‌کرد که به رهبری این عیار روستایی به راه افتاد. امید این گروه به پیروزی قیام حبیب الله کلکانی از این جهت بود که این یک قیام توده دهقانان بود که در آن دهقانان تاجیک شمالی حضور داشتند. حلقه‌ای از عیاران شمالی آن را رهبری می‌کردند. می‌شود گفت که در رسوم سیاسی آن روزی افغانستان یک گرایش چپی بود. حبیب الله، حکومت امان الله را نه به عنوان دولت پشتون‌ها، بلکه به مثابه تداوم سلطه

سیاه بیگانان استعمارگر بر سران مزدور قبایل را واژگون نمود و مسیر سنتی حکومت داری پس از قرن هجدهم را تغییر داد، اما نبود یک برنامه سیاسی در کنار هویت قومی حبیب‌الله کلکانی و نداشتن حمایت خارجی اسباب شکست او را فراهم کرد. در همین سال‌ها قیام تاجیکان ماورالنهر بدون تردید تأثیرات خود را در میان مردمان افغانستان تا کلکان و کوهستان و دره پنجشیر برجای گذاشت. به طوری که حبیب‌الله کلکانی در سرکرده‌گی عده‌ای از عیاران شمالی که در ترکیب آنها سه تن از رفقای برومندش نیز شامل بودند، به خاطر تجربه آموزی مبارزه عملی با یکی از علمای دینی منطقه به نام مولوی عبدالحی پنجشیری از تعلیم یافتگان مدرسه دیوبند، در سال ۱۹۲۰ م به گروه مجاهدان دولت محمد بلجوانی در کولاب پیوسته و مجاهدت کرده‌اند. آنها از این طریق تکتیک‌های جنگ چریکی و منظم را آموخته‌اند. رشادت‌های حبیب‌الله کلکانی توجه رزمندگان ختلان از جمله جنرال ترک انور پاشا «انور بیک» را به خود جلب کرد که ضمن اعطای تقدیرنامه‌ای از او استقبال کردند و حبیب‌الله در حالی که این تقدیرنامه را به عنوان لوح افتخار جهاد در ماورالنهر با خود همراه داشت، پس از مدتی به کلکان برگشت.^۱ در این حال، امان‌الله خان یکی از جنرالان ترک را که در ترکیب گروهی از افسران آن کشور وارد افغانستان شده بودند، به نام جمال پاشا بحیث رییس کمیسیون طرح قوانین و نظام‌نامه‌های عسکری تعیین نمود و اداره ویژه‌ای تحت نظر او تشکیل گردید که در آن شماری از افراد هندی نیز حضور داشتند. در کابل «قطعه نمونه» زیر نظر جمال پاشا تشکیل گردید.^۲ حبیب‌الله کلکانی که شوق زیادی به فعالیت‌های نظامی داشت و تجارب جنگ‌های موضعی و چریکی را که از جنگ استقلال تا جهاد ختلان با خود داشت، میل داشت تا در «قطعه نمونه» شامل گردد، اما دست‌یابی به این آرزو کار مشکلی بود و بدون واسطه و وسیله فوق‌العاده، از ناممکنات بود. حبیب‌الله خود را به یکی از افسران ترک رسانید و تقدیرنامه جنرال انور بیک را که از کولاب به دست آورده بود، برایش نشان داد و تقاضای شمولیت در قطعه نمونه را کرد که با خوشی از طرف افسر متذکره قبول گردید.

۱. هنربیشه ماهر و مشهور تیاتر افغانستان قادر فرخ افندی از اولاده آنان است.

۲. برگ‌هایی از تاریخ معاصر وطن ما - خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص ۷۳.

در مقررات قطعۀ نمونه استفاده از رخصتی‌های قانونی بر علاوه در هر ماه یک بار مرخصی وجود داشت و حبیب‌الله بالطبع از این مرخصی‌ها استفاده می‌کرد و روزهای پنجشنبه از طریق پایمنار و دشت حاجی به دیدن خانواده‌اش به حسین‌کوت می‌رفت. در صورتی که سربازان با آگاهی قطعۀ به مرخصی می‌رفتند، می‌توانستند سلاح را هم با خود داشته باشند. در این وقت دزدانی در وادی شمالی دود از دمار مردم برآورده بودند و مال، جان و ناموس مردم از شر این دزدان و غارت‌گران به سرکرده‌گی افضل مشهور به «فضلو» در امان نبود. حکومت به خاطر دستگیری یا آوردن سر فضلو پنج صد روپیه کابلی جایزه تعیین کرده بود، بر علاوه تفنگ و اموال دزدان جزوی مال دستگیر کننده اعلام شده بود. بنا به نوشته استاد خلیلی «در یکی از شام‌گاهان پنجشنبه که تاریکی دامن سیاه خود را در دشت‌های حاجی و پایمنار پهن نموده بود، حبیب‌الله و خواهرزاده‌اش در راه سفر به کلکان، ناگهان با هشدار می‌منع عبور «توقف - دست‌ها بالا» مواجه شدند. «کیستی؟ دست‌ها بالا!» حبیب‌الله که تفنگ پنج تکه‌ای با خود داشت و ایمانش بالاتر از آن به غیرت و شهامتش می‌افزود، در کنار سنگی موضع گرفت و سرکرده دزدان و هم‌راهان او را نشانه گرفت و نقش زمین کرد. آنگاه سر فضلو را با کارد از تنش جدا کرد و شادی‌کنان به قطعۀ نمونه برگشت و مورد پذیرایی صاحب منصبان قطعۀ نمونه قرار گرفت. این واقعه نام حبیب‌الله را وارد زبان مردم شمالی و قطعۀ نمونه ساخت و به شهرت و محبوبیتش افزود. این حرکت آمیخته از مسولیت و شجاعت، نقطه آغاز ظهور حبیب‌الله کلکانی گردید؛ اما دزدان مسلح و مخالفان حبیب‌الله آرام ننشستند و در پی زیان و ضرر رسانی به «لالا» تحت رهنمودهای حاکم کوهدامن تلاش می‌کردند. زمانی که یک تن از سربازان حکومتی سرای خواجه به دستور حاکم کوهدامن غرض دستگیری حبیب‌الله و بردن او به حکومتی به کلکان آمده بود، به خاطر فحش و ناسزا گفتن به جانب حبیب‌الله با تفنگ پنج تکه او کشته شد و این رخ داد مساله‌ساز با غیابت حبیب‌الله، روابط او را با قطعۀ نمونه^۱ و حکومت قطع کرد و مبارزه او فعال‌تر گردید. او از جنگ با انگلیس در هند بریتانوی تا مبارزه در برابر روس‌های بلشویکی در ختلان دریافته بود که عاقبت در جنگ‌ها برنده اصلی اراده عمومی مردم می‌باشد و کسانی که

۱. قطعۀ نمونه بعداً در زمان حکومت نادرشاه لغو شد.

مورد مخالفت مردم قرار داشته باشند دیر یا زود مضمحل می‌شوند. سرانجام، زمانی که جنبش آزادی‌خواهانه تاجیکان ختلان و بخارا به شکست انجامید و فرماندهان آنها به سرکرده‌گی امیر عالم خان پادشاه بخارا به افغانستان پناه آوردند، شخص ابراهیم بیک لقی و سایر مجاهدین ماورالنهر از حرکت حبیب‌الله کلکانی که در وادی کوه‌دامن آغاز شده بود، حمایت کردند. همچنین کسی که امان‌الله خان در سال ۱۹۱۹ م به نام نماینده خود نزد مجاهدین ختلان فرستاده است، یکی از صوفیان یا پیرهای تگاب می‌باشد که با جنبش حبیب‌الله کلکانی ارتباط داشت، این پیرها کمر حبیب‌الله را بحیث امیر جهاد بسته بودند و او با تنظیم دسته‌های رزمی در کوه‌دامن و درکُل شمالی به فعالیت‌های رزمی خود می‌پرداخت. موسی جارالله یکی از پیشوایان روحانی جنبش ماوراالنهر بود که در هنگام تعقیب بلشویک‌ها به کوه‌های پامیر بدخشان آمد تا به هند یا کشمیر پناه ببرد، آنگاه از سوی دولت امان‌الله خان به خاطر جلوگیری از پیوستن موصوف با مخالفان دولت امانی به کابل دعوت شد تا کاری را در حمایت از رژیم امانی انجام دهد، موصوف برای مدتی در شهر کابل زنده‌گی کرد، اما نتوانست حبیب‌الله کلکانی را از مخالفت بر ضد شاه امان‌الله باز دارد و حبیب‌الله بی‌ریب و ریا در پناه حمایت روحانیت مبارز به مبارزه خود در برابر گویا لاتی‌گری دولت امانی ادامه داد.

خروج امان‌الله خان و ورود حبیب‌الله کلکانی به کابل (۱۳۱۷/۱۲/۱۹۲۹م)

در حالی که سرنوشت دولت و اصلاحات شاه امان‌الله با برنامه‌های تجددخواهی او دچار بن‌بست بود، با نوشتن استعفای خود و جانشینی برادرش سردار عنایت‌الله خان، کابل را به قصد قندهار ترک کرد. این زمان مصادف با اوج شورش‌های مردم شینوار و منگل بود. حبیب‌الله کلکانی در حسین‌کوت در ده کیلومتری شمال کابل آماده‌گی حمله به پایتخت را می‌گرفت. حمیدالله برادر حبیب‌الله^۱ و یارانش بدون اطلاع امیر حبیب‌الله قصر سلطنتی ارگ را در کابل به تصرف خود آورده بودند. در این اثنا شخصی پیدا شد و حوادث جدید

۱. حبیب‌الله کلکانی از حرکات بی‌بندوبار برادرش حمیدالله که با هم‌سالان عیار خود با پوشیدن لباس‌های غیرعادی و فیشن‌های کاکه‌گی خود را در هوای جوانی به مردم نمایش می‌دادند، او را قبلاً ملامت و آزرده خاطر کرده و از اتاق مجلس رانده بود، اما حمیدالله بدون اینکه برادرش را در جریان بگذارد با دوستانش سر راست به کابل آمد و ارگ سلطنتی را به محاصره کشید و تصرف نمود و حبیب‌الله از این ابتکارش خبر نداشت.

کابل را به حبیب‌الله کلکانی اطلاع داد. حبیب‌الله بدون ضیاع وقت با انبوهی از مبارزان شمالی مستقیماً به قصر باغ بالا آمده و آنجا را مقرر حکومت خود انتخاب کرد. مردم کابل اعم از اصناف شهری دسته‌دسته به خاطر اظهار تبریک و بیعت به نزد حبیب‌الله می‌آمدند. شاه عنایت‌الله خان با آگاهی از رجوع عامه مردم به حبیب‌الله کلکانی، هیاتی را به ریاست محمد صادق مجددی به نزد او به قصر باغ بالا فرستاد، تا به جانشین امان‌الله بیعت کند. رییس هیات به حبیب‌الله گفت که شاه کافر شده بود، فرار کرد و عنایت‌الله که شخص مسلمان و پسر بزرگ امیر شهید است، پادشاه شده شما هم لطفاً او را قبول کنید، زیرا تمام اصلاحاتی را که مخالف شرع اسلام بود، لغو کرده است. امیر حبیب‌الله کلکانی که به خاطر وعده خلافی‌های عنایت‌الله در شب آغاز قیام بالای او مشکوک شده بود، موضوع ماموریت محمد صادق مجددی را در خارج قصر به اطلاع مردم و مبارزان رسانید، اما مردم به یک صدا فریاد زدند که «لات کلان رفت، مالات خُرد را نمی‌خواهیم». آنگاه حبیب‌الله کلکانی، رییس هیات سردار محمد عثمان خان را کاندیدای مقام سلطنت کرد که مردم باز هم یک صدا این پیشنهاد را رد کردند. محمد صادق خان مجدداً به قصر ارگ آمد و موضوع را به اطلاع شاه رسانید. عنایت‌الله خان هم که موضوع را درک می‌کرد در زمینه اصراری نکرده و مجدداً هیات را به نزد حبیب‌الله فرستاد تا در موضوع خروج او و خانواده‌اش از افغانستان مذاکره و کمک کند. حبیب‌الله کلکانی مسأله سلامت مال و جان منسوبین شاه عنایت‌الله در داخل ارگ را تضمین کرده و به او اجازه داد که با عزت و حرمت از ارگ خارج گردد. آنگاه محمد صادق خان مجددی به سفارت انگلیس رفت و تقاضای طیاره را به منظور خروج پادشاه و هم‌راهان او به خارج کرد. سفیر نام‌برده این تقاضا را پذیرفت و روز ۱۷ جنوری ۱۹۲۹ م دو فروند طیاره انگلیسی به میدان هوایی کابل در شیرپوراً فرود آمدند و پادشاه سه روزه را با خانواده‌اش به ایران انتقال دادند.^۳ و به این

۱. منظور از امیر «امیر شهید» حبیب‌الله پدر امان‌الله خان است.

۲. «شیرپور» یک قرارگاه تاریخی نظامی در غرب تپه بی بی مهر (۴) بود که شاهد رُخ‌دادهای مهم افغانستان در جنگ با انگلیس‌ها بود. پس از استقرار اداره موقت در سال ۱۳۸۰ وزارت دفاع افغانستان زمین آن را به فرماندهان و افراد با رسوخ توزیع نمود و این قلعه تاریخی که بر اثر جنگ‌های ۱۳۷۱ - ۵ از بین رفته بود، کاملاً مضمحل گردید.

۳. همانجا، ص ۸۲.

اساس در یک هفته سه پادشاه (امان الله خان، عنایت الله خان و امیرحبیب الله کلکانی) در افغانستان عزل و نصب گردیدند.

بعد از ظهر روز ۲۷ جدی دروازه ارگ به روی مبارزان باز گردید، آنها عساکر قبلی ارگ را تحت نظر داشته و خود امور امنیتی آنان را به دوش گرفتند. یک روز بعد در ۲۸ جدی (۱۳۰۷ هـ خ) حبیب الله کلکانی خود با رفقاییش داخل ارگ گردیدند. باین، حبیب الله کلکانی مردی از قشر فرودست جامعه، باغبان و سقاء زاده و انگور فروش، اما با عزت و وقار عنان سلطنت افغانستان را به دست خود گرفت. فردای آن امیر عیار غرض اعلام مشی حکومتی خود تصمیم گرفت تا با اهالی پایتخت دیدار کند و برای نخستین بار دروازه ارگ سلطنتی به روی همه مردم شهر کابل باز گردید و مردم از هر لایه و طبقه جامعه به ارگ شاهی که در دیوارش چون دامان قصاب پُر از لکه و خون بی گناهان بود، سرازیر شدند و منتظر دیدن شاهی بودند که تاریخ نظیر آن را پس از طاهر فوشنجی و یعقوب لیث صفاری دو تن از دهگان زاده گان خراسان کمتر داشته است. بعد از خروج شاه امان الله خان از قندهار، انگلیس ها برای قتل امیرحبیب الله کلکانی دست به دسایسی زدند. در آغاز خواست امیرحبیب الله کلکانی را از طریق گماشته گان خود ترور کند و برای این منظور دو نفر به نام های حبیب الله و عبدالرسول داوطلب کُشتن امیرحبیب الله شدند. اینها می خواستند، زمانی که امیر داخل مسجد جامع پُل خستی برای ادای نماز جمعه شد او را توسط بم از بین ببرند؛ اما این توطئه افشا گردید و هر دو نفر اعدام شدند. متعاقباً جمعیت دیگری کشف شد که نقشه ترور امیرحبیب الله کلکانی را کشیده بودند. چون امیر شخصاً از میان مردم برخاسته بود، تابع قید و قیود مانند پادشاهان سابق نبود. از این رو، تروریستان می توانستند او را به آسانی شکار کنند. در این دسیسه عبدالحمید خان توخی، سردار محمد عثمان خان، قاضی محمد اکبرخان و حبیب الله معاون وزرات حربیه نقش داشتند که بیشتر به وابستگی به انگلیس شهرت داشتند. این ترور امیر نیز تحقق نیافت و توطئه گران دستگیر شدند.^۱

۱. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۸، سال ۱۹۳۳، پرونده ویژه ۱۶، کارتن ۱۵۴، ص. ۵ و ۶

حبیب‌الله کلکانی بر اورنگ سلطنت

به تاریخ ششم شعبان ۱۳۴۷ ق ذوات آتی که مامورین بلند پایه سلطنت و بخشی هم سرداران محمدزایی و عموزاده‌های شاه امان‌الله بودند، اعلامیه نوزده ماده‌ای را علیه شاه و خلع قدرت او امضا کرده و به نشر سپردند: سردار فیض محمد ذکریا وزیر معارف، سردار شیراحمد رییس شورای دولت، سردار حیات‌الله پسر امیرحبیب‌الله سراج و برادر شاه امان‌الله، سردار محمد عمرخان پسر امیر عبدالرحمان خان و عموی امان‌الله خان، سردار عزیزالله خان پسر سردار نصرالله خان پسر عموی شاه، میرزا میرهاشم خان وزیر مالیه، میرمحمد حسین خان رییس تفتیش وزارت حربیه، محمودخان یاور شاه، عبدالهادی خان داوی. در اعلامیه شاه امان‌الله تکفیر و از قدرت خلع گردیده و بیعت خود را به امیر حبیب‌الله کلکانی ابراز کردند.^۱

ساعت ده صبح ۲۸ جدی ۱۳۰۷ خ / ۱۷ جنیوری ۱۹۲۹ م بیرق سلطنتی بر فراز برج ساعت ارگ به اهتزاز درآمد و سربازان تشریفات به حالت منظم درآمدند و موزیک سلام پادشاهی را نواخت. آنگاه فردی با دستار سفید و پیراهن تنبان کرباسی تاجیکی مراتب تشریفات پادشاهی را قبول کرد. مردم تازه سر و قیافه پادشاه جدید خود را به تماشا نشستند که مثل خودشان بی تکلف و فارغ از کبر و نخوت سلطانی حضور یافت. حبیب‌الله کلکانی به مقابل مردم آمد و سلام داد و بیانیه شفاهی خود را مختصراً چنین ارایه کرد: «برادران مسلمان! من بی دینی و لاتی‌گری حکومت سابق را دیده کمر خدمت برای دین بسته ملک و ملت را از چنگال کفر و لاتی‌گری نجات دادم. من همان دهقان زاده هستم که بودم. آینده پول بیت‌المال که حق بیچاره‌ها و شما ملت مسلمان است به خاطر ساختن قصرها و منازل قشنگ برای خانواده شاهی و ارکان دولت به مصرف نخواهد رسید و آنچه به نفع اسلام و مردم است خرج شود. از این بعد از شما مردم نادار هیچ‌کس حق ندارد به نام مالیات و عوارض بلدی و صفایی پول بستاند، ولی کمک به بیت‌المال پذیرفته می‌شود. شما رعیت من و من خدمت‌گار شما هستم، ما به شما خدمت می‌کنیم و شما به ما دعا کنید، امیدوارم به خوشی زنده‌گی نمائید.»^۲ دیدار شاه با مردم با همین صحبت کوتاه پایان

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص. ۸۲۵ - ۸۲۷

۲. امیرحبیب‌الله، خادم دین رسول‌الله، ص ۸۵.

یافت، آنگاه همکاران او یک دسته سربازان قبلی ارگ را که با مبارزین جنگیده بودند به حضور امیر آوردند تا مجازات شوند. همگی گمان می‌کردند که امیر حبیب‌الله انتقام خون رفقایش را که در عقب دیوارهای ارگ کشته شده‌اند، از این سربازان وفادار به شاه امان‌الله خان به سختی خواهد گرفت، مگر پادشاه عیار این درایت را داشت تا بداند که خدایش «العفو عندالمقدرة» - (بخشش در هنگام قدرت) را توصیه کرده است و او بایست با تعمق و سنجش خود تخم امید و باور در دل‌های مردم بکارد. امیر یک قدم پیش گذاشت و سربازان شاه سابق را مخاطب قرار داده گفت: «هر کس با من مردانه‌وار بجنگد او دوست من است. خاصتاً شما که حق با دارتان را ادا و وظیفه مقدس عسکری تان را صادقانه انجام دادید. اگر به وظیفه خود ادامه می‌دهید خوب، ورنه سفر خرج خود را گرفته نزد خانواده‌های تان بروید.» عساکر با خرسندی تمام پیشنهاد خادم دین رسول‌الله (ص) را قبول و همه با صدای بلند برایش دعای خیر و موفقیت کردند. در حالی که دقایقی پیش ترس و لرز از عواقب موضوع قامت آنان را می‌لرزاند، اکنون با گرفتن سفر خرج در اوج اطمینان و شادی از ارگ پادشاهی خارج شدند. مردم از این گذشت و جوان مردی امیر که برخلاف اخلاق و موازین حکام قبلی انجام داده بود، بر جوان مردی حبیب‌الله عیار تحسین گفتند و با امید فردای بهتر از حضور امیر مرخص گردیدند.

پس از آن امیر فرمان داد تا تمام خانواده و خواهران جوان شاه امان‌الله را که در ارگ باقی مانده بودند، موقتاً در حرم سرای ارگ جا به جا سازند و دو نفر از موی سفیدان کوه‌دانی برای خدمت و تهیه ضروریات آنها توظیف شدند. در حالی که امان‌الله خان لشکری ترتیب کرده و از قندهار به قصد سرکوبی حبیب‌الله به صوب غزنی مارش کرده بود، اما امیر عیار هیچ‌گاهی از موجودیت خواهران جوان امان‌الله خان در نزد خود، غرض تحمیل قید و پیش شرط به مثابه گروگان‌های خود استفاده نکرد و از این لحاظ فشاری را بالای شاه امان‌الله اعمال ننمود و به زودی آنها را به خاطر حفظ نام نیک و عزت شان به خانواده‌های شان تسلیم کرد و نشان داد که پابندی به اصول و سنن اخلاقی و انسانی خاصه درباریان نیست و اینها تراوشی از تاریخ و فرهنگ و آداب اجتماعی مردم می‌توانند بود.

امیر حبیب‌الله کلکانی در نخستین اقدامات خود دست به تشکیل شورای اسلامی تحت ریاست محمد اعظم خان تتمدره‌ای زد و در این شورا عده‌ای از شخصیت‌های

ملی، روحانیون، سیاسیون و شماری از مامورین عالی‌رتبه دولت سابق به شمول سرداران خانواده سلطنتی قبلی را توظیف کرد. این شورا تمام امور مهم کشور را مطالعه و غرض صدور حکم مقام سلطنت تصویب می‌کرد. همین‌طور امیر حبیب‌الله اعضای مهم دولت از قبیل وزرا، والیان، فرماندهان و روسای مهم دولتی را به تعداد ۲۶ نفر مقرر کرد:

۱. سید حسین به حیث نایب‌السلطنه و وزیر دفاع ملی
۲. حمیدالله به حیث معین‌السلطنه، متباقی اعضای حکومت او مامورین حکومت شاه امان‌الله خان بودند مثل:
۳. عطاالحق صاحب‌زاده وزیر امور خارجه؛
۴. شیرجان صاحب‌زاده وزیر دربار سلطنت؛
۵. خواجه بابو خان کوهدامنی وزیر امور داخله؛
۶. عبدالقدوس خان قره‌باغی وزیر تجارت؛
۷. میرزا غلام مجتبی خان کفیل وزارت مالیه؛
۸. محمد محفوظ خان معین وزارت دفاع ملی؛
۹. میرزا محمد یوسف مستوفی الممالک؛
۱۰. صاحب‌زاده محمد کریم رییس ضبط احوالات؛
۱۱. فیض محمد ذکریا مشاور حضور شاه؛
۱۲. محمود سامی مشاور وزارت دفاع یا حربیه؛
۱۳. خلیل‌الله خلیلی مستوفی بلخ و غیره از این شمار اند.

امیر حبیب‌الله شخصاً به شکایات مردم گوش می‌داد و رسیده‌گی می‌کرد. حکایتی در اتهام سربازان امیر به دزدی وجود دارد که: در روزهای اول ورود مبارزان کوهدامنی به کابل، دو دستمال از یک دکان توسط افراد آنها دزدی شد (به زور گرفته شد). موضوع به شخص امیر اطلاع داده شد و پس از تحقیق اثبات گردید و دو نفر که به جرم خود اعتراف کرده بودند، به دستور امیر توسط سید حسین در چوک کابل به دار آویخته شدند و بعد

۱. بر اثر شکایات مردم تخار و بدخشان میر بابه صاحب چاریکاری را که خودش نایب‌الحکومه قطن و بدخشان تعیین کرده بود، فوراً برطرف کرد و عبدالله مجددی را به جایش مقرر کرد و پینه بیک خان نورستانی را بحیث فرقه مشرق قطن فرستاد.

جسد‌های شان بالای موترهای عسکری بر تمام نقاط شهر گشتانده شد و جارچیان نعره می‌زدند که هر کس به مال و ناموس مردم به نظر بد ببیند سزایش از این بدتر است.^۱

جریده «حبیب‌الاسلام» که در دوره امیرحبیب‌الله کلکانی تأسیس شد، مسایل مربوط به دولت را به نشر می‌رسانید و مولوی برهان‌الدین کشککی بحیث محرر مسوول آن برگزیده شد. این جریده مردم را به اصول اسلامی و هم‌بستگی ملی فرا می‌خواند. رخصتی از روز پنجشنبه به جمعه تبدیل شد، دستار و لباس محلی جای کلاه شاپو و دریشی را گرفت و تقویم هجری خورشیدی به جای سنه ترسایی وارد اجراءات اداری گردید، دفتر احتساب و قاضی‌القضات تأسیس شد و مردمان افغانستان به جز قبایل جنوبی که زیر تاثیر تحریکات نادرشاه و معاملات سیاسی قرار داشتند، دیگران از دولت مرکزی بیعت می‌کردند. مردم بدخشان، تخار و قندز پیش از دیگران به این بیعت مبادرت ورزیدند. حجاب قبلی به جای روی لچی زنان اعاده گردید و علی‌العجاله مکاتب نسوان مسدود گردید. با ماموران عالی‌رتبه سابقه به شمول نایب‌السلطنه محمد ولی خان دروازی برخورد زشت صورت نگرفت و حتا بسیاری از آنان به وظایف دولتی شان گماشته شدند. به تعلیمات عسکری توجه خاصی صورت گرفت^۲ برخلاف تبلیغات معاندین به گفته استاد خلیلی طی نُه ماه حکومت حبیب‌الله کلکانی یک مورد دزدی در کابل صورت نگرفت. فون پلیس‌انت شارژدافر جرمنی تذکر داده است که صدای یک فیر را هم در کابل نمی‌شنود و لودویک آدمک نوشته است که: «حکومت حبیب‌الله کلکانی را می‌توان به طور موثر با علایم واضع جمهوریت مستقر و ثابت خواند. قانون و نظم و نسق در کابل حکم فرما شد.»^۳

غبار نیز قید کرده است که «در زمان حکومت بچه سقاو در کابل خانه‌های را که به داشتن اسلحه مظنون واقع می‌شد فقط به تفتیش آن می‌پرداختند و به جز اسلحه به سایر اموال خانه دست نمی‌زدند.»^۴

۱. همانجا ص ۹۱.

۲. وزمینه اشتغال صاحب منصبان ترکی را که در زمان شاه امان‌الله خان به کابل آمده بودند و خودش در قطعه نمونه مدتی خدمت سربازی کرده بود، حسب معمول در اردوی افغانستان مساعد گردانید.

۳. لودویک آدمک، روابط افغانستان در نیمه اول قرن بیست، ص ۲۳۶.

۴. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم.

قیام مردم جلال‌آباد و شینوار علیه دولت حبیب‌الله توسط هیات (بزرگ جان و مولوی عبدالحی پنجشیری) که تا سروبی پیش آمده بودند، بنا به ملاحظه مجاهدین و سربازان که تحت قیادت محمد علی خان به کابل می‌تاختند و بوتل‌های شراب از اتاق او دست‌یاب شد و زهد و تقوای ای که هیات حبیب‌الله نشان می‌داد، باعث سرکوبی محمد علی خان گردید. همین‌طور حمله شاه امان‌الله خان تا غزنی رسیده بود که بر اثر مقاومت نیروهای حبیب‌الله منجر به ناکامی گردید، اما اختلاف قشر روشنفکر و مبارزان هم‌سنگر حبیب‌الله در کابینه مشکلی را برای دولت او به بار آورد.

طرح مسایلی چون آزادی کشور مسلمان بخارا و «دروازه صندل» در هند دو ابر قدرت انگلیس و روس را که موی در کاسه چینی می‌جستند، علیه حکومت حبیب‌الله کلکانی برانگیخت و انگلیس‌ها نخستین واکنش خود را با خارج نمودن اعضای سفارت‌شان از کابل به نام بی‌امنیتی آشکار کردند. پادشاه انگلیس در خطابه‌ای به پارلمان آن کشور اظهار داشت که «تا وقتی که یک حکومت دل‌خواه انگلیس در افغانستان به وجود نیاید، سفیر کشورش به کابل باز نخواهد گشت.»^۱ این خود بطلان اتهامات در مورد حبیب‌الله را از لحاظ وابسته‌گی به انگلیس که از سوی طرف‌داران نادرخان تبلیغ می‌شد، اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که به قدرت رسیدن حبیب‌الله توسط انگلیس‌ها کاملاً یک ادعای غیرواقعی و ناجوان‌مردانه بوده است. برعکس انگلیس‌ها در تداوم بازی‌های استخباراتی‌شان با فرستادن نادرخان از فرانسه به افغانستان و حمایت بی‌دریغ مالی و تسلیحاتی از او، دولت امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله را ساقط کردند.

حمله روسیه به شمال افغانستان

در شرایطی که سرنوشت تاجیکان فرارود با جدیدی‌ها و بلشویک‌های بخارا تحت بحث و جدال بود، هم‌زمانی قدم‌گذاری حبیب‌الله کلکانی تاجیک در افغانستان به صحنه قدرت بر نگرانی روس‌ها از آینده منطقه می‌افزود. آنها به بهانه موجودیت باسملچی‌های پار دریا در شمال افغانستان چون دسته‌های رزمنده ملا ابراهیم بیک لقی بحیث تهدیدی علیه حاکمیت شوروی به مداخله فزینگی و مسلحانه علیه افغانستان آغاز کردند. هجوم

۱. نشریه تایمز لندن، یازده می ۱۹۲۹.

سیل آسای مهاجران و برگشت‌کننده‌گان از بخارایی شرقی به محلات شمال کشور از بدخشان و قطغن تا بلخ و هرات توام با روابط قبلی امیرحبیب‌الله کلکانی با مجاهدین ماورالنهر و روابط فعلی آن با امیر مخلوع بخارا سید عالم خان که در کابل به سر می‌برد. همچنان بلند کردن شعار آزادی بخارا بحیث مرکز دینی، فرهنگی و علمی سرزمین‌های اسلامی در شرق، در روحیه روس‌ها ناگوار افتاد. قاطعیت امیرحبیب‌الله کلکانی، در برابر ارزش‌های دینی و ملی و بی‌خبری او از بازی‌های مخفی سیاسی و استخباراتی روس‌ها را از نفوذ و تسلط سیاسی بر روحیه او نومید ساخته بود. هرچند دولت نو بنیاد شوروی که پشتیبانی از جنبش‌های دهقانی، کارگری و مردمی را در جهان بر اساس اصول ایدئولوژیک خود وظیفهٔ انترناسیونالیستی و انقلابی خویش می‌دانست، اما قیام دهقانان کوه‌دامن را به رهبری حبیب‌الله کلکانی به خاطر ملحوظات قومی او به نام تاجیک به رسمیت شناخت و هنوز در تایید یا تردید نظام حبیب‌الله دچار توهم بود. چون حبیب‌الله کلکانی در هنگام اقامتش در ختلان نفوذ دینی و سیاسی در بین گروه‌های مقاومت‌گر به وجود آورده بود و این امر می‌توانست منجر به تقویت نیروهای اپوزیسیون دولت شوروی در تاجیکستان گردد. اگر دولت شوروی با حبیب‌الله روش خصمانه اتخاذ می‌کرد، باز هم می‌توانست منجر به واکنش و عمل خصمانهٔ هماهنگ مسلمانان در برابر خودش گردد. از این رو، در اتخاذ تصمیم اصولی دچار تردید بود.

در هم‌چو فضای توهمی نشریهٔ «ایزویستیا» در یکی از شماره‌های خود این موضوع را توضیح داده و نوشته بود: «قیام حبیب‌الله کلکانی یک قیام مردمی و حکومت جدید افغانستان متکی به دهقانان و طبقهٔ نادار (زحمت‌کش) افغانستان است و چون حبیب‌الله در راس آن به صفت قهرمان دهقانان قرار دارد. بنابراین، این حرکت طرف تایید حکومت شوروی می‌باشد.»^۱ با این حال، حکومت شوروی در برابر رژیم حبیب‌الله کلکانی گویا بالای پلوان سیاست می‌رفت که در یک سمت آن ایدئولوژی و تعبد حزبی و در سمت دیگر آن سیاست و دیپلوماسی‌های مصلحتی قرار داشت و حتا هم‌گرایی روسیه با دولت حبیب‌الله کلکانی می‌توانست به مراتب پُردست‌آوردتر از فعالیت‌های توزیع پول و

۱. مروت، جنبش اسلامی و ملی مسلمانان آسیای میانه در مقابل کمونیسم، ص ۲۰۲.

اسلحه در بین قبایل سرحدی با هند بریتانوی باشد، اما روسیه با توجه به قاطعیت‌های امیرحبیب‌الله کلکانی این خیال را با او مطرح نکرد. سرانجام، موضع‌گیری سیاسی تحت تاثیر مصلحت‌ها همواره بر جوانب مرامی و ایدیولوژیک روس‌ها می‌چربید.

چکیده‌ای از نامه استاریکف سفیر شوروی در کابل را در آغاز حرکت حبیب‌الله کلکانی عنوانی وزیر خارجه روسیه مولوتوف عمق تشویش و نگرانی او را از قدرت‌گیری یک تاجیک آن‌هم منسوب به بیز طبقاتی زحمت‌کشان و انقلاب دهقانی کوه‌دامن را در افغانستان نشان می‌دهد. «وضع ما در کُل بس دشوار است، امان‌الله در قدرت خواهد ماند یا نه. فشار خیلی زیاد است و ممکن است حتی بزرگ‌تر هم شود. در روزهای آینده جنگ‌های تازه‌ای بر سر کابل آغاز خواهد گردید. بسیار ممکن است که جنگ‌های آینده سرنوشت کابل را تعیین نماید. آن‌هم در جهت منفی. برای بچه سقا نیروهای تقویتی از تگاب و کوهستان رسیده است. افزون بر این، او با شورشیان جلال‌آباد تماس گرفته است. در صورت سقوط کابل به فندهار خواهیم رفت. چنین می‌پندارم که سقوط کابل می‌تواند آغاز فروپاشی دولت افغانستان گردد. کوهستان همین اکنون حاکمیت بچه سقا را پذیرفته است. همین اکنون چند ساختار دولتی در حال شکل‌گیری است. علی احمد از نماینده‌گان طرف دار انگلیس در جلال‌آباد مصروف گفت‌وگو با مردم مشرقی برای دست‌یابی به پادشاهی است. انگلیس‌ها می‌خواهند افغانستان شرقی و جنوبی را به حال چند پارچه نگه‌دارند، تا شخصی را که خود می‌خواهند بر آن نصب کنند و از علی احمد هم استفاده ابزاری می‌کنند و سرنوشت شمالی را به حال خودش رها کرده‌اند. حبیب‌الله را نیز نخواهند گذاشت بر جنوب و شرق افغانستان حاکم شود.»^۱ غلام صدیق خان چرخ‌چی برای بازگشت شاه امان‌الله به افغانستان با نماینده‌گان بلند پایه آلمان دیدار کرد و بعد از آن با سفارت مسکو در تماس شد و از آنها خواست تا زمینه مسافرت‌شان را به مسکو با صدور ویزا مساعد سازد. قرار بود شاه امان‌الله به تاشکند و بعداً با امکان نظامی شوروی به مزار شریف برده شود و سپس به کابل حمله کند؛ اما مولوتف وزیر خارجه استالین چندان به

۱. بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۱۷، پرونده ویژه ۱۶۲، کارتن ۷، ص. ۷۷ - ۷۸ و نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص. ۵۷۴.

این مساله اعتنا نکرد و در برابر درخواست آلمان و صدیق خان هیچ اقدامی نکرد. شوروی برای بازگشت امان‌الله خان پاسخ روشن نداد.^۱

در واقع، هر دو قدرت استعماری صرف نظر از ماهیت دولت‌ها و رژیم‌های سیاسی شان در دو کشور، در برابر دولت امیرحبیب‌الله کلکانی متحد شده بودند تا همان سازگشته حاکمیت پشتون‌تباری در منطقه حایل را بنوازند و در هم‌سویی باهم کار کنند. روس‌ها با همه شعارهای آتشین سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی و ناسازگاری با امپریالیسم، برای بار اول این دو دولت سوسیالیستی و امپریالیستی با ماهیت آشتی‌ناپذیر طبقاتی و انتاگونیستی در برابر تاجیکان باهم متحد شدند و با مداخله آشکار مالی و تسلیحاتی مانند زمان امیرعبدالرحمان خان متفقاً از نادرخان حمایت کردند و برای سقوط سریع امیرحبیب‌الله کلکانی، شوروی به شمال افغانستان ارتش سرخ را مارش داد و با وساطت مجید زابلی برای تجهیز قوا پول فرستاد و انگلیس‌ها هم برای نادرخان لشکر حشری از قبایل ماورای سرحد، پول و سلاح و کمک استخباراتی فراهم کردند تا امیرحبیب‌الله کلکانی را بر انداختند.^۲

به گفته آقا بیک اوف یک‌تن از اعضای استخبارات شوروی که در غرب منتشر ساخت «کیپاو»^۳ عقیده داشت که چون حبیب‌الله پسر یک نفر وابسته به طبقه رنجبر است، دولت شوروی باید حرکت او را «انقلاب» شمرده و از آن در برابر رژیم شاهی امان‌الله خان حمایت کند، اما وزارت خارجه شوروی قیام حبیب‌الله را نتوانست درست تحلیل، ارزیابی و تیوریزه

۱. اما آلمان‌ها با به‌دست آوردن محمد داوود و محمد نعیم و مجید زابلی و سایر افراد دارای گرایش فاشیستی در درون خانواده یحیی خان و تکیه بر آنها، از بازگشت امان‌الله صرف‌نظر کردند. از سوی دیگر، در ملاقات‌های وزارت خارجه آلمان با روسیه، روسیه از برگرداندن امان‌الله شانه خالی کرد. از این بابت آجندای افغانستان و برگرداندن شاه منتفی گردید. در نظر گرفته شده بود، در صورتی که مسکو تضمین کند که امان‌الله برگردد، آلمان نواحی شمال باختری هند بریتانوی را به افغانستان برگرداند. شمال افغانستان را امان‌الله به عنوان هدیه به شوروی ببخشد. >بایگانی مرکز خدمات فدرال امنیت، فدراسیون روسیه، آر ۴۸۵۵۸، ص. ۲۳۹ و گلانسیک، ترکیه و افغانستان ۱۹۸۶، ص. ۲۱۵ و ملیشه‌های خبیری ۱۹۷۷، ص. ۳۶۴

۲. نبرد افغانی استالین، برگردان به فارسی دری عزیز آریانفر، ص. ۱۹۰

۳. کیپاو: سازمان اطلاعات مخفی شوروی که بعداً به KGB یعنی «سازمان کنترل امنیت دولتی» شوروی مسمما گردید.

کند و در جو ناباوری‌های سیاسی و ساکت نمودن سایر رهبران شوروی آن را ناشی از دسیسه انگلیس خواند، مثلی که انگلیس پیروزی حبیب‌الله را دسیسه روس تلقی می‌کرد و طرف‌دار کمک به احیای حکومت امان‌الله خان بود.^۱ همین منبع باورمند است که: وزارت امور خارجه شوروی عقیده داشت که چون حبیب‌الله یک نفر تاجیک است و مورد حمایت مردم شمال افغانستان و حمایت تاجیک‌های شمال رود آمو قرار دارد، لذا پس از چندی که بر سریر حکومت قرار گرفت به خاطر بسط نفوذ در ترکستان سیاست مداخله به شوروی را با هم‌دستی اقوام مماثل چون تاجیک و ازبیک‌های خراسان در پیش خواهد گرفت. باین‌گونه دل‌مشغولی‌ها دولت انقلابی روسیه (۱) تحت تاثیر منافع خودش نه از شاه امان‌الله ترقی خواه و نه از انقلاب دهقانی حبیب‌الله کلکانی جانب‌داری نکرد.

قدرت‌های استعماری که بر هند و آسیای میانه تسلط استعماری داشتند، همه تلاش‌های استعماری خود را برای تکه و پاره کردن حوزه تمدنی، فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی خراسان با لطایف الحیل استعماری انجام دادند. خراسان رانخست به افغانستان تغییر نام دادند و بعد به حوزه‌ها و قلمروهای کوچک جغرافیایی و سیاسی تقسیم کردند تا بتوانند به صورت خوب‌تر بر آن حکومت کنند. تقسیمات استعماری به گونه‌ای شکل داده شد که تاجیکان در جزایر مختلف دور از هم در درون کشورهای خلق الساعه استعماری تجزیه و ناتوان گردند. زبان فارسی دری بحیث عامل اساسی اتحاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تاجیکان را در بسیاری از کشورهای جدید سرکوب کردند تا از حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان در معادله قدرت و هم‌بستگی دوباره مردم برای طرد استعمار خارجی جلو بگیرند. چنین خواسته‌ای ممکن نبود مگر با مساعی عملی هر دو استعمار در شکست حبیب‌الله کلکانی توسط نادرشاه و شکست جنبش به پا خاسته تاجیکستان توسط روس‌ها. حال، شاید برخی از تاجیک ستیزان از این سرکوب‌ها احساس خوشحالی کنند. حق و انتخاب با آنهاست، مزدوری استعمار، اندوختن پول، کسب قدرت با زبونی، یا حفظ عزت و نوامیس ملی و انسانی و آزاده‌گی میهن، مسلماً نمی‌توان به جز این دو انتخاب سومی داشت.

۱. به نقل از- امیرحبیب‌الله، خادم دین رسول‌الله، ص ۱۲۲.

تحلیل‌گران امور تاریخ به این باور اند که بروز حالت خاص سیاسی در هنگام حاکمیت حبیب‌الله در دو ساحل رود آمو که در شمال تاجیک‌ها در حال نبرد با نظام شوروی بودند و در جنوب تاجیکان به رهبری حبیب‌الله کلکانی به قدرت دست یافته و با استعمار انگلیس و عمال داخلی آن درگیر بود. موجودیت دو نیروی مسلح پُر قوت تاجیک در شمال و جنوب هندوکش سبب گردید که مسکو علی‌رغم مخالفت پان‌ترکیستان بخارا، جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان را از تشکیل جمهوری ترکستان کبیر بیرون کرده و به نام جمهوری سوسیالیستی متحده تاجیکستان به رسمیت بشناسد. اما در مورد قیام حبیب‌الله کلکانی پولیت بیورو (دفتر سیاسی) ح. ک. ا. ش. که از عقاید وزارت خارجه شوروی حمایت می‌کرد، تصمیم گرفت تا به نام حمایت از شاه امان‌الله خان علیه حاکمیت حبیب‌الله کلکانی اقدام کند. یعنی از کسی که نماینده ملاکین بزرگ و اشرافیت سلطنتی بود، برضد نماینده پرولتاریای افغانستان، یعنی جنبش دهقانی به جنگ برخیزد.^۱ در همین حال، روزنامه «پراودا» ارگان نشراتی حزب کمونیست شوروی در یکی از شماره‌های ماه می ۱۹۲۹ م خود نوشت: «حبیب‌الله یک کنفرانس ملی را که در آن امیر سابق بخارا (سید عالم خان) و ابراهیم بیک (لقی) سردسته شورشیان حصار حضور داشت تشکیل نمود.»^۲ به این اساس سازمان «کیپاو که به کی. جی. بی KGB» تغییر نام داده بود، سیاست مخالفت با حبیب‌الله کلکانی را برگزید و به تبلیغات علیه او آغاز کرد و خواست تا به نام احیای سلطنت شاه امان‌الله بر افغانستان لشکرکشی کند. بنا به نوشته استاد خلیل‌الله خلیلی، اشتباه امیر حبیب‌الله کلکانی و دست‌گاه دیپلوماسی او این بود که با وجود دسایس پنهان و آشکار روس و انگلیس برای شوراندن قبایل پشتون برای تصاحب و اعاده دوباره حاکمیت استعماری و قومی، امیر حبیب‌الله با امیر سید عالم خان امیر بخارا روابط گرم برقرار کرد و آزادی بخارا را به وی وعده داد و آن را یکی از اهداف سیاست خارجی خود تعیین کرد.^۳

پس از انقلاب کارگری ۱۹۱۷ م روسیه و کسب اقتدار سیاسی به دست بلشویکان، یکی

۱. خاطرات آقا بیک‌اف جاسوس روس در افغانستان و ایران

۲. جنبش اسلامی ملی، ص ۲۱۴.

۳. خانم آر. ستیوارت، افغانستان در آتش، ص. ۵۷۰ و میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر،

از شعارهای اساسی انقلاب، آزادی قلمروهای مستعمره تزاری بود و شعار حل مسأله ملی و تباری را تا سرحد جدایی داوطلبانه خلق‌ها و ملل تحت استعمار از اتحاد شوروی عنوان می‌کردند. برابری و برادری و احترام به اراده سیاسی، ملی و فرهنگی خلق‌های آسیای میانه را پیوسته شعار می‌دادند؛ اما کردار انقلابی بلشویک‌ها برخلاف شعار پراکنی‌شان بیشتر زنجیر برده‌گی و اسارت را به گردن خلق‌های ستم‌کشیده آسیای میانه انداختند و در گام نخست بلشویک‌ها زیر شعار هم‌بستگی خلق‌ها و پیش‌برد انقلاب فرهنگی برای اعتلا و شگوفایی فرهنگ خلق‌ها؟! به مسخ فرهنگی و هویتی مردمان آسیای میانه پرداختند. در آغاز انقلاب فرهنگی را از سرکوب زبان فارسی دری در آسیای میانه شروع کردند که هست و بود تمدن و فرهنگ این خلق‌های زحمت‌کش (!) بر محور آن هستی یافته بود. زبان فارسی دری، تاجیکی زبان دوره فیودالی، زبان ارتجاع و زبان گفتاری با سмпچیان قلم داد گردید. نه زبان روسی که زبان تزارها و نیکولای‌ها، زبان بزرگ‌ترین استبداد انسانی و نه هیچ زبان دیگر. سیاست آزادی‌خواهی و استقلالیت در برابر دو جبهه بزرگ تجاوز دو ابر قدرت جهانی آن روز نمی‌توانست طراحان خود را در افغانستان به منزل مقصود برساند که صدور سیل آسای سبوتاژهای خارجی از این ناحیه امر بدیهی بود و این دو تجاوز از سرحدات جنوب به رهبری محمد نادرخان و به حمایت انگلیس و از سرحدات شمال به رهبری غلام نبی خان چرخ‌چی با شعار حمایت از شاه امان‌الله خان با حضور مستقیم روس‌ها آغاز گردید. استالین و چرخ‌چی در ماه اپریل ۱۹۲۹ م طرح عمومی برانداختن امیر حبیب‌الله کلکانی را بررسی و فیصله کردند که شمال افغانستان را توسط عساکر شوروی تصرف کرده و آن را از طریق هرات با قندهار وصل کنند. فرار شاه امان‌الله خان در هنگام لشکرکشی دسته‌های عساکر شوروی را وادار کرد تا دوباره به کشورشان برگردند. نمایندگان امان‌الله خان و خود او در ترکیه با کمال اتاترک ملاقات کردند. غلام صدیق چرخ‌چی به قونسل‌گری شوروی خبر داد که دو مرکز جلال‌آباد و مزار شریف را برای اقدامات بازگشت امان‌الله خان برگزیده ایم و شوروی از طریق خاک خود زمینه بازگشت امیر امان‌الله را به مزار شریف آماده کند. مگر

۱. هنوز نسل‌های بعد از حبیب‌الله کلکانی هم با توجه به افت‌وخیزهای فراوانی که در دهه‌های پسین از سوی متجاوزین خارجی متحمل شده‌اند، این قربانی‌ها را با محاسبات خوش‌باورانه رهبران دولتی‌شان مثل دوره حاکمیت استاد برهان‌الدین ربانی در قبال منافع خویش بازم تکرار کرده‌اند.

استالین زمانی که نادرخان در تخت قرار گرفته بود برخلاف هجوم قبلی علیه امیرحبیب‌الله کلکانی به مزار شریف، این بار از دادن هرگونه کمک به امان‌الله خودداری کرد و در واقع، تمایلی نداشت تا از حمایت نادرخان دست بردارد. این خود می‌رساند که هر دو قدرت استعماری روس و انگلیس با تفاهم هم‌دیگر از نادرخان حمایت می‌کردند.^۱ غلام نبی خان چرخ‌چی^۲ در هنگام قیام امیرحبیب‌الله کلکانی در روسیه و ولایت بلخ و میمنه جوانی به نام عبدالحکیم خان را در معیت خود داشت که چیزی از این جوان پوشیده نبود. این جوان به دسته انگلو فیل‌های افغانستان مربوط بوده و حرکات غلام نبی خان را مراقبت می‌کرد.^۳ به تاریخ هفتم جوزای ۱۳۰۸ خ عساکر کماندویی روس به قیادت جنرال پریماکوف و هم‌گامی غلام نبی خان چرخ‌چی از دریای آمو (بندر کلفت) عبور کرده و با لباس افغانی و اسلحه پیشرفته و بدرقه طیارات عسکری شوروی به مزار شریف حمله کردند و با بمبارمان سنگین هوایی وارد شهر مزار شریف شونند و پادگان نظامی آن را تصرف کنند.^۴ پیش از اینکه کندک مستقر در «سیاه‌گرد»^۵ مزار شریف به دستور امیرحبیب‌الله تحت فرماندهی جنرال شیر علی خان غرض مقابله با روس‌ها آماده شونند، این سربازان خارجی خود به «سیاه‌گرد» رسیدند. سربازان مستقر در سیاه‌گرد تا آخرین رمق در قلعه خود، در برابر سلاح مدرن و بمبارمان هوایی روس‌ها جنگیدند تا همگی به شهادت رسیدند. پس از آن جلسه‌ای در شهر مزار شریف به اشتراک علما، روحانیون، قضات و مامورین ملکی و عسکری دعوت گردید تا با توجه به اعلامیه روس‌ها که توسط غلام نبی خان چرخ‌چی و افراد استخبارات شوروی در شهر مزار شریف پخش گردیده بود، تدابیری اتخاذ کنند. در این

۱. آر. استیوارت، افغانستان در آتش، ص. ۵۲۳ و ۵۱۸ و فرهنگ، ص. ۵۸۷.

۲. غلام نبی خان از رجال مشهور افغانستان و سفیر افغانستان در مسکو بود، او در ولایت پکتیا، لوگر، بلخ و کابل شخصاً و در ولایت ننگرهار به واسطه نام پدرش غلام حیدرخان سه‌سالار چرخ‌چی نفوذ داشت و این نفوذ به غرور او می‌افزود. در حالی که او و رکاتش از سابق زیر مراقبت قرار داشت و حکومت از جزییات فعالیت او مطلع بود.

۳. میرغلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ۱۱۶

۴. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص. ۸۳۱ و فرهنگ، ص. ۵۸۴ - ۵۸۹

۵. در اصل نام این منطقه سیاوش‌گرد- شهر سیاوش- است که در اثنای قهر کردن سیاوش پسر کیکاوس از مادر اندرش سودابه به بلخ رفت و همین شهر سیاوش‌گرد را بساخت و در برابر افراسیاب تورانی به مقاومت پرداخت. این نام در کاربرد عوام با مختصر ساختن آن به سیاه‌گرد تاکنون در شمال شهر مزار شریف باقی مانده است.

جلسه مولوی غلام حیدر مزاری اعلام جهاد کرد که از طرف مجلس پذیرفته شد و این اعلامیه در نشریه «بیدار» مزار شریف در جدی ۱۳۰۸ خ به نشر رسید. با نشر این اعلامیه هزاران نفر به عزم جهاد از بدخشان و قطغن و از فاریاب و جوزجان به مزار شریف آمدند و در اطراف روضه شاه ولایت مآب علی (ع) تجمع کردند. خلیفه قزلباش ایاق، مولوی غلام سرور تخاری، مولوی علاوالدین فاریابی، مولوی عبدالصمد استالفی از فعالان مجاهدین بودند.^۱ قوای متجاوز توانست بر اثر بمباردمان‌های پی‌پی‌هم و فعالیت توپچی زمینی مزار شریف را به تصرف خود درآورد. در این اثنا جمع غفیری از شخصیت‌های ملی و دولتی و مجاهدین در قلعه بالاحصار دهدادی و شیرآباد تجمع کرده بودند که بر اثر امر غلام نبی خان چرخ‌چی طیارات روس‌ها این قلعه را به سختی بمباردمان کردند و مجاهدین تا آخرین رمق رمزیدند و کشته شدند و قلعه جنگی به دست روس‌ها افتاد. با این تحول، غلام نبی خان چرخ‌چی به جنرال شیر علی خان تماس گرفته و گفت که شاه امان‌الله پایتخت را به دست آورده و ما هم شهر مزار شریف را تحت کنترل خود داریم، بناءً تلاش شما بیهوده است، بهتر است تسلیم شوید و از ما بیعت کنید.

جنرال شیر علی خان فوراً جلسه افسران حربی را دعوت کرده و اعلامیه غلام نبی خان را به اطلاع آنان رسانید؛ اما صاحب‌منصبان دریافتند که فتنه‌ای در کار است و اگر امان‌الله خان کابل را می‌گرفت، چرا غلام نبی خان در پای لشکر بیگانه به شهر مزار شریف تجاوز کرده است. بناءً ترجیح دادند تا همگی در صف مخالفت با غلام نبی خان بایستند و از وطن و ناموس‌شان در برابر حمله روس‌ها دفاع کنند. پس از این فیصله ده‌ها هزار مردم سوار از تاشقروغان و شادیان علیه روس‌ها به مزار شریف حمله کردند. در حالی که مجاهدین تعدادی از توپ‌های ۹ پونده و ۶ پونده در اختیار داشتند، اما به احترام آرام‌گاه خلیفه اسلام نخواستند جانب شهر مزار شریف شلیک کنند و خود در برابر آتش توپچی و ماشین‌دارهای صقیل و خفیف روس‌ها کشته می‌شدند. در همین احوال به تعداد ۳ هزار نفر مجاهد ترکمن به رهبری برادر قزل ایاق به مزار شریف حمله نمودند و با سایر مجاهدین شهر مزار شریف را به محاصره کشیدند و تا باغ حضور پیش رفتند، اما بر اثر بمباردمان

هوایی روس‌ها که تا پایان روز ادامه یافت حدود ۷ هزار نفر از مردم به شهادت رسیدند و هزاران نفر دیگر زخمی شدند. به دنبال آن، روس‌ها به حمایت بمباردمان هوایی جانب خُلم (تاشقرغان) حرکت کردند که با مقاومت شدید مردم آنجا برخوردند؛ اما روس‌ها شمار جوانانی را که از اینجا اسیر گرفته بودند، همه را یک جا به قتل رسانیدند و جانب سمنگان حرکت کردند.

سید حسین وزیر دفاع با سی هزار نفر سرباز از فرقهٔ نهرین به قصد مدافعه راه مزار شریف را در پیش گرفت. نیروهای او در ایبک با قوای روس‌ها برخورد و جنگ شدید در گرفت که مدت ۲ شبانه روز با مقاومت مردم سمنگان و قوای دولتی ادامه یافت که برتری در این جنگ به نفع مجاهدین ملی بود، اما بمباردمان‌های هوایی تشدید یافت، برتری تکنیک محاربوی روس‌ها تلفات اهالی و سربازان را سنگین کرد و سید حسین امر عقب نشینی داده و راه قطغن را در پیش گرفت. قوای روسی به تعقیب نیروهای وزیر دفاع پرداختند و از طریق کوه‌های ایرگنک و آبدان میرعلم وارد قندز شدند و مرکز نایب‌الحکومتی قطغن (تخارستان) را در خان‌آباد اشغال کردند. واضح است که این موفقیت‌های دشمن به اثر رهنمایی غلام نبی خان چرخ‌صورت می‌گرفت. موصوف منشی عبدالرسول خان‌آبادی را بحیث نایب‌الحکومهٔ تخارستان و بدخشان مقرر کرده و آماده‌گی حمله به بالای قوای نهرین را گرفت که سید حسین در آنجا به سر می‌برد. امیرحبیب‌الله کلکانی در کابل که از عقب‌نشینی‌های پی‌هم سید حسین و هجوم سریع روس‌ها سخت ملال‌گرفته بود، ناگزیر قوماندان رهبری جنگ را خود به دست گرفت. او ابتدا استاد خلیل‌الله خلیلی را که از بلخ آمده بود با اسناد ضروری و اعلامیه‌های غلام نبی خان در مزار شریف نزد خود خواست و به تعقیب آن به وزیر خارجه امر کرد تا تمام سفرا و هیات دیپلماتیک کشورهای خارجی منجمله روسیه را به قصر ارگ حاضر کند. استاد خلیلی اسناد و اعلامیه‌های حکومت شوروی را برای امیرحبیب‌الله به خوانش گرفت و از عقب‌نشینی‌های سید حسین و چگونه‌گی وضعیت مجاهدین پار دریا و ملا ابراهیم بیک «لقی» پرسید و از تشریحات استاد خلیلی و اعلامیه روس‌ها چون مار به خود می‌پیچید. آنگاه غرورش به او مشوره داد تا بگوید که «امان‌الله را از قندهار و نادر را از جنوبی می‌خواهم و تاج و تخت را به آنها می‌سپارم و خود به میدان جنگ می‌روم تا با روس‌های متجاوز بجنگم.» عهد به خداست تا پادشاه

بخارا را بر تختش ننشانم بر نمی‌گردم.»

ساعت دوازده ظهر همان روز سفرا و نماینده‌گان دیپلوماتیک کشورهای خارجی در قصر دل‌کشا حاضر شدند. در چهار طرف اتاق افسران و خودمختارهای امیر با بروت‌های شیخ و شمله‌های بالا رفته و با پیشانی‌های ترش، با سینه و بازوهای پُر از قطار مرمی در انتظار ورود امیر عیار خود صف کشیده بودند. این وضع به خارجی‌ان چنان وانمود کرد که امیر آنها را چنواری (اعدام) خواهد کرد یا به دار خواهد آویخت. در میان این همه حدس و گمان‌ها دروازه سالون باز شد و امیر داخل مجلس گردید و در حالی که دانسته می‌شد که قامتش از خشم می‌لرزد و چین بر جبین دارد در جایگاهش قرار گرفت و به ترجمان گفت که به سفیر روسیه بگوید: «غلام نبی قدرت جنگ با ما را ندارد، در جنگ‌ها عموماً طیارات و عساکر روسی دیده می‌شود، این کار غلام نبی نه، بلکه کار شما روس‌هاست. در این فکر نباشید که افغانستان دچار جنگ‌های داخلی است، مردم افغانستان هر وقت حین جنگ با کافران خارجی متحد هستند، مگر از شکست انگلیس‌ها خبر ندارند؟ به آمرانت در روسیه اطلاع بده که اگر ظرف ۲۴ ساعت دو نایب‌الحکومه‌گی ما (قطغن و بلخ) را رها نکرده و غلام نبی از خاک افغانستان خارج نشود، جنگ داخلی را قطع می‌کنم و فردا ساعت ۱۲ ظهر ترا با خانواده‌ات به توپ می‌پرانم و ساعت یک بجبهه با شوروی از طرف ما اعلام جنگ است.»^۱ سخنان امیر به سفیر روسیه ترجمه گردید و همه اعضای مجلس از شنیدن این حرف‌ها به وحشت افتادند و حبیب‌الله پس از آن خود رو به جانب سفیر روسیه کرده گفت: «فهمیدی؟» آنگاه خود از اتاق خارج شد. در تاریخ مداخلات خارجی‌ها و جنگ‌های پی‌هم با انگلیس شاید هیچ امیر و شهزاده افغانستان همچو حرف‌های قاطع و صریح را در برابر مداخله‌گران نگفته است. متعاقباً وزیر خارجه اعتراضیه دولت افغانستان را کف دست سفیر روسیه گذاشت و یک یک کاپی آن را به سایر سفرای کشورهای متحابه توزیع کرد.

امیر حبیب‌الله به وزارت دربار هدایت داد تا به تمام والی‌ها امر آماده باش صادر کند و در کابل شایعه‌ای پخش شد که فردا امیر شخصاً به جنگ روس‌ها می‌رود. در کابل اعلام

۱. امیر حبیب‌الله، خادم دین رسول‌الله، ص ۱۲۸.

گردید که در صورتی که روس‌های متجاوز تا فردا خاک کشور را ترک نکنند، هر مسلمان که آرزوی جهاد را داشته باشد به دروازه شمالی ارگ آمده و با مجاهدین روانه قطغن و بلخ شوند. مردم مسلمان افغانستان که از تصرف جابرانه بخارا متأثر بودند و مردمان تخار، بدخشان و قندز به صورت منفردانه و داوطلبانه به صفوف جهاد بخارا کمک می‌کردند، از شنیدن پیام امیر به وجد آمده و با سردادن نعره تکبیر (الله اکبر) به دعوت امیر لبیک گفتند.^۱ اخطاریه امیرحبیب‌الله در حالی که سفیر روس را به سختی تکان داده بود، اما بی‌محابا سفیر فکر می‌کرد که در برابر دولت حبیب‌الله کلکانی نباید موضوع را سهل گرفت و غافل شد که حبیب‌الله او و خانواده اش را با توپ می‌پرانند. زمانی که سفیر به خانه اش رفت دید که به عوض چهار نفر پولیس امنیتی اینک چهار نفر سیاه‌پوش امنیت خانه او را گرفته‌اند و ضمناً مردم در اطراف خانه او «تکبیر الله اکبر» را نعره می‌کشیدند. سفیر همه این رویدادها را با اضافاتی چند تلگرافی به مسکو خبر داد و ساعت به ساعت آن را تعقیب می‌کرد. این موضوع را ضمن تقبیح تجاوز روسیه دولت‌های ایران و ترکیه نیز به مسکو ابلاغ نمودند.^۲

امیرحبیب‌الله در حالی که خود لباس جنگ به تن کرده بود و حمیدالله را بحیث کفیل مقام سلطنت فرمان داده بود، ناگاه از مزار شریف برایش تلگرافی اطلاع دادند که غلام نبی خان چرخ‌چی با عساکر روس مزار شریف را ترک کرده و از دریای آمو گذشته‌اند و با این ثابت گردید که خواستن توانستن است و اراده و قاطعیت یکی از شرایط مهم رسیدن به هدف می‌باشد و سیاست عوامانه امیرحبیب‌الله باغبان توانست بارگران هزینه دفاعی (بشری و مالی) این تجاوز را که با خون میلیون‌های هم‌وطنش پاسخ می‌یافت، به حداقل برساند. روایت دیگری هم وجود دارد که بر اثر وساطت یک تعداد روشنفکران مثل محمود طرزی و محمد ولی خان دروازی، امان‌الله خان عواقب ناگوار این تجاوز را درک کرده و

۱. آنچه به عنوان اشتباه کار امیرحبیب‌الله مطرح می‌شود این است که جنگ در شمال در برابر روس‌ها به سرکرده‌گی غلام نبی خان چرخ‌چی را، جنگ با کفر مداخله‌گر خارجی خواند، اما مداخله انگلیس از جنوب به سرکرده‌گی نادرخان را جنگ داخلی عنوان کرد. زیرا کاربرد اصطلاح جنگ داخلی و تجاوز خارجی می‌توانست در پایداری و مقاومت مردم در هر دو جبهه تجاوز خارجی، نقش فیصله‌کن داشته باشد.

۲. شاه آقا مجددی، امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله، ص. ۱۲۵-۱۲۶

با انصراف از مبارزه در برابر حبیب‌الله موضوع را به غلام نبی خان چرخ‌چی در مزار شریف گوش زد کرد و او با شرم‌ساری تمام روس‌ها را با خود از جایی که آورده بود، برگرداند و بدین وسیله پلان دست‌یابی روس‌ها به آب‌های گرم در جنوب برای مدت چهل سال دیگر به تعویق افتاد.^۱

بنا به گفته لودویک آدمک دانشمند امریکایی، تلاش انگلیس‌ها برای سرنگونی سلطنت امیرحبیب‌الله کلکانی «تاجیک‌تبار» که روال حکومت ۱۸۰ ساله افغان‌ها را در سال ۱۹۲۹ م برهم زده و قدرت سیاسی را به دست گرفت، از همان روزهای نخست حاکمیتش آغاز گردید. با اینکه تمام مردم افغانستان از بدخشان تا هرات، از میمنه تا جلال‌آباد و قندهار به امیرحبیب‌الله کلکانی بحیث یگانه پادشاه برخاسته از صف خودشان بیعت کرده بودند و مردم زرمت، کتواز، سلیمان خیل و اقوام احمدزایی با خستگی از وضعیت حکومت‌های فرورفته در لجن‌زار استعمار و بیگانه‌پرستی گذشته، حمایت‌شان را از سلطنت امیرحبیب‌الله کلکانی اعلام داشتند؛ اما استعمار انگلیس با توظيف مهره‌های وابسته به خود آرام‌نشست و این بار حملات خود را در چهره نادرخان از جنوب به افغانستان یعنی از همان مجرای نفوذی خودش با برنامه‌های جدیدی آغاز کرد.

شناختی از نادرخان و خانواده او

زمانی که امیر محمد یعقوب خان جبهه مردم افغانستان را ترک و معاهده ننگین گندمک را به امضا رسانید. دولت انگلیس بی‌نیاز از ننگ تسلیمی چنین امیری با قیام‌های مردمی در افغانستان مواجه گردید. در این حال، امیر یعقوب خان اسیر را در دسامبر ۱۸۷۹ م به هند تبعید کرد و در پی آن سردار یحیی خان از پسران سلطان محمد خان طلایی خسر امیرمحمد یعقوب خان را نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد. خانواده یحیی خان از ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۱ م به مدت ۲۳ سال در دیره دون می‌زیستند.^۲ پس از سردار یحیی خان پسران بزرگش سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان روسای فامیل و هر یک دارای

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. ۱۱۶.

۲. چون در هندوستان دارایی نداشتند که معیشت‌شان را کفایت کند، لذا با جیره مختصری که حکومت انگلیس به ایشان می‌داد، می‌ساختند.

فرزندان متعددی بودند. از آن جمله سردار محمد نادرخان پسر سردار محمد یوسف خان است که در سال ۱۸۸۳ م در دیره دون هند به دنیا آمد و پنج برادر داشت.^۱ امیر عبدالرحمان خان به این خانواده اجازه داد تا در سال ۱۹۰۱ م که آخرین سال زنده‌گی و سلطنتش بود از دیره دون به افغانستان بیایند. در این وقت سردار محمد نادرخان هژده سال داشت و با سایر برادران و عمو زاده‌گان خود تحصیلات خصوصی را در هندوستان نموده و با زبان‌های اردو و انگلیسی آشنایی داشت. تردیدی نیست که اینان از کودکی با تمدن هند و انگلیس آشنا و مانوس گردیده و تحت تاثیر ادارهٔ مستعمراتی انگلیس قرار گرفته بودند، زیرا تاثیرات و انفعالات ایام شباب در نفس انسان قوی و پایدار است.^۲ نادر در سال ۱۹۲۱ م در سلطنت شاه امان‌الله خان به مقام وزارت حریبه افغانستان دست یافت. امور روابط با سرحدات و اقوام و قبایل سرحدی در لایحهٔ وظایف او تنظیم گردیده بود، او این وظایف را به خاطر فرمان برداری مردم از انگلیس‌ها پیش می‌برد و از تماس مستقیم شاه امان‌الله خان و اطرافیانش با قبایل جنوبی و شرقی جلوگیری می‌کرد.^۳ نادرشاه از فرانسه توسط محمد علی درانی نواسهٔ شاه شجاع مسکونهٔ لاهور با وایسرای هند در تماس بوده و در توطئه‌های انگلیس برضد شاه امان‌الله سهم فعال داشت و انگلیس‌ها هم قدم به قدم راه به قدرت رسانیدن وی را در افغانستان هموار می‌ساختند.^۴

روش شاه امان‌الله خان و دولت افغانستان در برابر این خاندان تا سال ۱۹۲۶ م به صورت تیره دوام کرد، مگر در سال نام‌برده این رشته به کلی منقطع گردید.^۵ نادرخان بر اثر درخواست انگلیس از پاریس به «ونیس» رفت و عمارتی خریده ظاهراً تابعیت افغانستان را ترک گفت و برادرانش محمد هاشم خان و شاه ولی خان هم با نادرخان با او یک جا شدند.

۱. محمد عزیزخان، محمد هاشم خان، شاه ولی خان، شاه محمودخان و محمد علی خان.

۲. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. ۲۳.

۳. از این رو شاه امان‌الله خان، نادر و خانواده‌اش را به خاطر فعالیت‌های سیاسی مرموزش از امور دولتی طرد و در سال ۱۹۲۴ م به فرانسه و برادرش محمد هاشم خان را به مسکو بحیث سفیر افغانستان اعزام داشته بود.

۴. لودویک آدمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان... ج ۲، ص ۹۵.

۵. نادرخان از وزارت مختاری پاریس و برادرش محمد هاشم خان از سفارت مسکو و محمد عزیزخان برادر بزرگش از نظارت محصلان افغانی در فرانسه معزول شدند. تنها یک برادرش شاه محمودخان در کابل بحیث معین در وزارت داخله نگه‌داشته شد.

در حالی که نادر و برادرانش بعد از گرفتن قدرت از هیچ نوع عمل و تبلیغ انتقام جویانه در برابر امان‌الله خان خودداری ننمودند و حتی خدمات استقلال‌خواهانه او و همکارانش را در جامعه افغانستان «خیانت ملی» نام نهادند و تمام حامیان راستین او و مدافعان استقلال مثل محمد ولی خان دروازی نایب‌السلطنه، محمود طرزی وزیر خارجه، خانواده چرخ، جوهرشاه غوربندی و غیره را در افغانستان سرکوب و به دار آویخت و نظام خانواده‌گی آنها را متلاشی کرد.

در مقاله‌ای به قلم میوند^۱ نادرخان به شاه ولی خان مورخ ۳۰ می سال ۱۹۱۹ م می‌نویسد: «پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس‌ها و بر پایه پلان قبلاً طرح شده، به دست آمد.» نادرخان ادامه می‌دهد: «من به موفقیت کامل دست یافته‌ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعاتی که در دست است، عساکر انگلیس به جنگ نمی‌پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب‌نشینی می‌نمایند. وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و به سوی وانو



به پیش روی پردازید. هیچ‌گونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود. به من اطمینان قطعی داده شده است، به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم. هیچ‌کس نباید از موضع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من در اینجا کامیاب می‌شویم.»^۲

درامه به قدرت رسیدن نادرخان در صحنه سیاست انگلیس

زمانی که شاه امان‌الله هنوز در ارگ سلطنتی کابل به سر می‌برد، ساز و برگ انتخاب جانشین او در دستور کار انگلیس‌ها قرار گرفته بود. وزارت خارجه انگلیس در دسامبر ۱۹۲۸ م به

۱. متوند، مقاله در مجله «د جمهوریته غز» شماره ۳۱، سال دوم مورخ ۲۲ اگست ۱۹۵۲/۲۶ شعبان ۱۳۳۷ق،

ص. ۲۰ - ۱۸

۲. خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص. ۵۶ - ۵۷

قونسل‌گری خود در «ونیس فرانسه» دستور داد تا با محمد نادرخان سفیر افغانستان در پاریس در تماس شده و او را غرض حرکت به افغانستان و برانداختن سلطنت کابل از قدرت آماده سازد.^۱ تا اتخاذ آماده‌گی‌های نادرخان، شاه امان‌الله توسط قیام حبیب‌الله کلکانی سقوط کرد. وایسرای انگلیس در هند به تاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۲۹ م به صدراعظم انگلیس نوشت که برخلاف تبلیغاتی که از طرف حکومت افغانستان بر ضد ما به راه انداخته شده واقعات به نفع ما پیش می‌رود. امیدواریم نادر را بدون بلند شدن سر و صدای ضد انگلیسی در اینجا دریابیم.^۲ این گفته وایسرای انگلیس خود دلیلی است که اتهام معاندین سیاسی امیرحبیب‌الله کلکانی را که گویا با انگلیس‌ها ارتباط داشت، قویاً رد می‌کند. باین زمینه‌سازی‌ها مقدمات سفر نادرخان و برادرانش شاه ولی‌خان و هاشم‌خان را به تاریخ ۲۱ دلو ۱۳۰۷ هـ خ / ۲۳ فبروری ۱۹۲۹ م به هند برتانوی مساعد نموده و از طرف مامورین انگلیس بدرقه شدند.^۳ در بمبئی نادرخان طی ملاقاتی با نماینده حکومت هند برتانوی اظهار کرد که طرف دار دولت برتانیای می‌باشد و آرزو دارد این سیاست را به شکلی که ظاهراً با استقلال افغانستان موافق باشد، تطبیق نماید و علاوه کرد که در برابر هیچ شخص دیگر تعهدی ندارد.^۴ میرمحمد صدیق فرهنگ می‌نویسد: «در اواخر ماه فبروری سال ۱۹۲۹ م سه شخص که هر یک به گونه‌ای به جریان حوادث در افغانستان موثر بودند، در پشاور یک جا شدند. محمد نادرخان توسط قطار از بمبئی، همفریز وزیر مختار انگلیس توسط طیاره از کابل و علی احمدخان با پای پیاده از مشرقی به شهر پشاور رسیدند. شکی نیست که والی علی احمدخان که قهراً و به شکل گریز از افغانستان خارج شده بود، آمدنش در عین وقت در پشاور تصادفی بود... اما دوی دیگر برنامه سفرشان از قبل در اختیار دولت هند بود.»^۵

نادرخان مدت ۱۱ روز در پشاور ماند و با سران قبایل سرحدی که مهره‌های استعمار

۱. مسایل مربوط به چگونگی برانداختن حبیب‌الله کلکانی از قدرت و قتل و جرح نسلی تاجیکان کوهدامن زمین (پروان و کاپیسا) پیش از این، توسط انگلیس‌ها و نادرخان مفاهمه و توافق شده بود.

۲. آتش در افغانستان، ص ۵۰۱.

۳. اصلاحات و شورش در افغانستان، ص ۱۸۲. ۴. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر.

۵. همانجا، همان اثر.

روس و انگلیس را در بین خود داشتند، تصامیمش را در میان گذاشت و به تاریخ ۱۷ حوت سال ۱۳۰۸ ه. ش. وارد کرم ایجینسی گردید و با نماینده انگلیس در پاره چنار دیدار کرد. متعاقباً به تاریخ ۱۹ حوت وارد کتواز گردید و برادرش هاشم خان را غرض ایجاد شورش به مشرفی فرستاد. نادر هم زمان خواست تا مرغ هوا را به فروش برساند و با امان الله خان تماس گرفته و خود را از روی تفنن شریک درد و رنج او در برابر دشمن واحدشان امیرحبیب الله کلکانی وانمود کرد، اما امان الله خان چون برنامه انگلیس ها را می دانست. از این رو، از پیشنهاد نادرخان استقبال نکرد.

انگلیس ها در تجهیز قبایل آن سوی مرز و دادن اسلحه به نادرخان سخاوت مندانه کمک کرد.^۱ نقش اصلی را در لشکر نادرخان قبایل وزیر، مسعود، توری و سایر قبایل هند بریتانوی داشتند و بیشتر ملیشه های قبایلی انگلیس در نبرد به سود نادر سهم گرفتند که در قطعات ملیشه ای انگلیس خدمت می کردند. بنا به مدارک شوروی، ملیشه های وزیر و مسعود قلمرو هند بریتانوی که بیشتر با سلاح روسیه از قبل مسلح بودند و در ارتباط قبلی با استخبارات روسیه بودند تا ۹۰ هزار تن می رسید که همه در جنگ بر ضد امیرحبیب الله کلکانی سهم گرفتند.^۲

از خاطرات آقا بیک اف، جاسوس روس در افغانستان و ایران می توان به خوبی دریافت: «وزیر مختار افغانستان در مسکو^۳ از ما خواست که در این مراغه جانب نادرخان را بگیریم و از او حمایت کنیم. وزارت خارجه شوروی هم قول داد که اگر نادرخان در جنوب افغانستان موضع گرفته و روش ضد انگلیسی را پیش بگیرد، از او حمایت معنوی خواهیم نمود.»^۴ حالانکه نادرخان روش انگلیسی داشت و از آن فرمان می برد. در این وقت جنرال محمد صدیق خان که به تشویق برادرش صاحب زاده شیرجان به امیرحبیب الله کلکانی بیعت کرده بود، به صفت رییس تنظیمیه و قوماندان نظامی پکتیا مقرر گردید. او دارای حُسن اخلاق، مردم داری، تقوا و پرهیزکاری بود. موصوف در نزد مردم پکتیا از

۱. نبرد افغانی استالین، ص. ۵۷۵ - ۵۷۷، ورسند شماره ۷ / ۱۸ می ۱۹۲۹

۲. ستیوارت، آتش در افغانستان، متن انگلیسی، ص. ۵۱۷

۳. شاید غلام نبی خان چرخ

۴. خاطرات آقا بیک اف، جاسوس روس در افغانستان و ایران، به نقل از شناس نامه افغانستان، ص ۳۴۴.

مقام روحانیت و پیری نیز برخوردار بود.^۱ حسب گزارش صاحب زاده، محمد صدیق خان هیاتی از سوی امیرحبیب الله کلکانی غرض مذاکره با نادرخان به پکتیا فرستاد، اما معلوم بود که مذاکرات آنان نتیجه‌ای را به بار نمی‌آورد و نادرخان غرض حمله به کابل دست به جمع‌آوری ملیشه‌های اجیر سرحدی زد و به صورت آشکار در بین مردم تبلیغ می‌کرد که حبیب الله باید از پادشاهی استعفا بدهد و امیرکشور از طریق آرای عامه تعیین شود، زیرا او یک تاجیک است و مورد قبول پشتون‌ها نمی‌باشد.^۲ ولی زمانی که خودش کابل را اشغال کرد، دیگر انتخاب زعیم از طریق آرای ملت و کسب مشروعیت سیاسی به گودال فراموشی سپرده شد و دولت نادر از کسی نپرسید که او را می‌خواهند یا نه؟^۳ نادر طی نامه‌ای خواستار همکاری نورالمشایخ پسر خاله‌اش که امیرحبیب الله را به تخت رسانیده بودند، گردید. به تاریخ ۱۴ جون نام‌برده که از پایگاه مذهبی و باور و اعتماد مردم در مبارزه علیه دولت شاه امان الله برخوردار بود، فتوا داد که حبیب الله کلکانی مسوول ریختاندن خون بی‌گناهان است و در اثر توجه او مردم غلزایی و سلیمان خیل و سایر اقوام با نادرشاه همکار شدند.^۴ نادر به تعداد ده هزار نفر از میان قبایل جنوبی تهیه کرد که ابتدا به مرکز قوماندانی نظامی پکتیا حمله کرد، اما بر اثر شهامت و لیاقت جنرال صاحب زاده محمد صدیق خان شکست سنگین خورد و عقب نشست.

نورالمشایخ که فتوای شرعی خود را با برداشتن امیرحبیب الله به مقام امارت جهاد زیر پای گذاشته بود، باز دوازده هزار عسکر دیگر در خدمت نادر تهیه کرد و در جلال‌آباد هاشم خان برادرش نیز حملات خود را بالای عساکر دولتی آغاز کردند. امیرحبیب الله کلکانی غرض مقابله با ملیشهای نادرخان ۱۲ هزار سرباز را از کوه‌دامن زمین جمع‌آوری و تحت فرماندهی پردل خان به پکتیا اعزام کرد، خبر حرکت این قوا به اطلاع جنرال محمد

۱. مردم پکتیا مریضان خود را غرض دم و دعا و گرفتن تیمار و تعویض به نزدش می‌آوردند.

۲. شاه آغا مجددی، امیرحبیب‌الله...، ص ۱۴۰.

۳. نادرخان خواست تا خود را در پوست قشر روحانی که امیرحبیب‌الله کلکانی را به تخت رسانده بودند، جاکند و در مجمع آنها برای خود طرف‌دارانی بیابد. از این رو، نامه‌ای به فضل عمر مجددی (نورالمشایخ) که پسر خاله‌اش بود نوشت که پس از فرار امان الله خود در دیره اسماعیل خان به پکتیا آمده و مورد احترام مردم جنوبی قرار گرفته است.

۴. لودویک آدمک، روابط خارجی افغانستان...، ص ۲۴۷.

صدیق خان رسید. نام برده به پردل خان وظیفه سپرد تا در قلعه ملاخان محمد در لوگر مستقر شده، در صورت لزوم به قوای دولتی پکتیا کمک کند و هم جلو پیش روی نیروهای نادر را به سمت کابل سد کند.

حمله دوم نادر به گردیز به تاریخ نهم سرطان با آماده‌گی فوق‌العاده نظامی صورت گرفت، در حالی که از هر دو جانب تلفاتی به جا ماند، بازم شکست خورد و به کتواز عقب‌نشینی کرد و چنین شکستی نصیب محمد هاشم خان در مشرقی نیز گردید. تلاش‌های نادر به خاطر جلب توجه محمد صدیق خان به نتیجه‌ای نرسید و مجبور شد تا به انگلیس‌ها روی آورد تا مردم سرحد هند بریتانوی را در تحت فرمان او قرار دهند. انگلیس‌ها که نادر را گیاه بی‌ریشه دریافتند، در خفا به سران قوم توری و وزیری دستور دادند تا با نادرخان همکاری کنند و خود به خاطر موثریت کارشان تضادهای قومی بین پشتون و تاجیک و لسانی را به نام پشتو و فارسی از طریق شبکات استخباراتی خود در افغانستان تبلیغ می‌کردند. نادرخان که از شهامت محمد صدیق خان ترسیده بود، به همکاری (MI6) توطئه قتل او را طرح ریخت و او را از ناحیه پا زخمی کرد، اما این زخم سطحی بود و مانع کار او نمی‌شد. در کابل عده‌ای از وابستگان نادر به امیرحبیب‌الله کلکانی اصرار می‌کردند که محمد صدیق خان مجروح است و از ننگ رفاقت درد خود را اظهار کرده نمی‌تواند و باید به جایش جنرال محمد عمر ناصری را بحیث قوماندان نظامی و رییس تنظیمیه جنوبی بفرستد، زیرا او گویا از شکرده و تاجیک می‌باشد و نسبت به حبیب‌الله کلکانی وفادار است.^۲ در این اثنا نادرخان برنامه حمله به کابل را با نیروهایش در جلال‌آباد هماهنگ کرده و هم‌زمان قیام خود را برضد حکومت به راه انداخت و روی این منظور شاه محمودخان برادرش را با محمد گل مهمند به جلال‌آباد فرستاد و آن دو، مردم مشرقی را برضد دولت حبیب‌الله کلکانی به نام مبارزه علیه حکومت تاجیکان بسیج کرده و نماینده‌گان خود را غرض اطمینان خاطر به نزد محمد نادرخان در جنوبی

۱. شبکه‌ی انتلیجنت سرویس یا استخبارات انگلیس‌ها

۲. غافل از اینکه حتا نورالمشایخ «مکتب» را فدای «مکتب» کرد و از آرمان دینی خود به خاطر رابطه خانوادگی با نادرخان صرف‌نظر کرده است و این دسیسه غرض‌آلود توانست کاری افتد و امیرحبیب‌الله این پیشنهاد را قبول و اجرا کند.

فرستادند. رسیدن جنرال محمد عمر ناصری به جنوبی روح تازه‌ای را در نادرخان که دیوانه قدرت بود، به وجود آورد و تدریجاً بر اثر تبلیغات شبکات استخباراتی انگلیس عده‌ای از همکاران حبیب‌الله کلکانی با نادر مخفیانه در تماس شدند و مساله به جایی رسید که عده‌ای از این اشخاص مسایل حساس دولتی را در تصمیم‌گیری‌شان به اطلاع نادر می‌رسانیدند و امیر ساده دل^۱ پیچیده‌گی‌های سیاست را در مناسبات مخفی مدعیان قدرت با انگلیس‌ها کمتر متوجه می‌شد. این عده حبیب‌الله را ترغیب می‌کردند که قوای عسکری خود را از کابل غرض مقابله با شورش‌های جنوبی و مشرقی بفرستد تا کابل از وجود نیروی مقاومت خالی گردد که چنین هم شد. در این اثنا حدود سی هزار عسکر حبیب‌الله کلکانی غرض دفاع در برابر حملات روس‌ها به مناطق قطغن، بدخشان و بلخ فرستاده شده بودند. در حدود بیست هزار نفر به مشرقی اعزام گردید و به همین تعداد در جنوبی سرگرم مبارزه با مداخلات انگلیس تحت پوشش قیام نادرخان به سر می‌بردند. جنرال عمر ناصری به مجرد رسیدن به گردیز برنامه همکاری با نادرخان را با توافق به دست آوردن پُست صدارت آغاز کرد و برنامه‌های کودتایی خود را به خاطر سقوط سریع حکومت حبیب‌الله کلکانی در تبابی با نادرخان مطرح کرد. او وضعیت جنوبی را بسیار خطرناک خوانده و از امیر خواست تا نیروی بیشتری را به پکتیا اعزام دارد. امیر نیروهای احتیاطی خود را نیز به جنوب فرستاد و با این حال، نادر چند گام به سوی تطبیق برنامه‌اش نزدیک‌تر گردید. جنرال ناصری در یک حرکت نمایشی عمدی گویا برخورد با نیروهای نادرخان در سید کرم قوت‌های تحت امرش را به اسارت نیروهای نادر درآورد و افراد وابسته به حبیب‌الله را که مقاومت می‌کردند از داخل ضربه زده و به قتل رسانید.

به تاریخ ۶ میزان ۱۳۰۸ خ شاه ولی خان برادر نادرخان با یک سپاه پکتیایی و پنج هزار مرد وزیرستانی از دوبندی وارد خوشی لوگر گردید. جنرال محمد عمرخان که قبلاً از امان‌الله خان خفه و آزرده بود و اینک بحیث قوماندان قوای امیر حبیب‌الله کلکانی در درویش لوگر متمرکز بود، موافقت خود را با نادرخان اعلام کرد و گفت، نخواهد گذاشت که سپاه تحت

۱. که صرف برای سقوط دادن نظام امان‌الله خان ساخته شده بود، نه برای ایجاد نظام سیاسی کارساز و از تر دستی‌های سیاسی آن‌هم به وسیله انگلیس بی‌خبر بود.

قیادت او در عبور سپاه حبیب‌الله کلکانی از پکتیا به لوگر و حمله بالای آنها متصل گردد. در ۸ میزان قوای پکتیا معبر لوگر-کابل به نام تنگی واغجان را اشغال کردند و قوه مدافع حکومت را درهم کوبیدند.^۱ این سوقیات ناگهانی و دقیق پکتیا که کابل را مستقیماً تحت تهدید قرار می‌داد، اسباب سرآسیمه‌گی حکومت امیر حبیب‌الله کلکانی گردید، زیرا تاکنون به او چندین بار تلقین گردیده بود که سپاه او در تمام افغانستان به شمول ننگرهار مسلط و در پکتیا در حال پیشرفت می‌باشند و از قوای نادرخان خطری متوجه کابل نمی‌باشد.^۲ و باین حال، او را اغفال می‌کردند.

نادرخان با از بین بردن نیروهای مرکز، افراد معتمد خود را از مردم توری و وزیری تحت فرمان شاه ولی خان برادرش جانب کابل سوق کرد. آنها با گذاشتن تعداد کمی از این افراد به خاطر فریفتن جنرال پردل خان در منطقه محمد آغه لوگر، نیروهای اصلی را از تنگی واغجان جانب چهار آسیاب حرکت دادند و بلندی‌های حاکم بر بالا حصار کابل را در اطراف کوه‌های شیردروازه متصرف گردیدند. آنها با اینکه خانواده نادرخان بر اثر امر امیر حبیب‌الله و به خاطر مصونیت آنها در ارگ به سر می‌بردند، به اساس قومنده نادرخان قصر ارگ را تحت گلوله باران توپ قرار دادند. در حالی که در چند نقطه شهر کابل جنگ‌های تن به تن جریان داشت، اما امیر شخصاً با قوای محدود خودش از پیش روی نیروهای مشترک پکتیا و قبایل سرحدی آن سوی مرز جلوگیری می‌کرد و از کابل دفاع می‌کرد.

در اثر اصابت مرمی‌های ثقیل و کشتار مدافعان ارگ سلطنتی بوی خون، دود و باروت می‌داد و در هر گوشه و کنار آن نعش جوانی غرقه به خون غنوده بود. هنوز زنده‌ها در کنار این شهیدان فعالانه به دفاع می‌پرداختند. جریان آب به ارگ قطع گردید و مواد غذایی نیز رو به کاهش می‌رفت. حدود دو هزار عسکر چند روز در برابر ده‌ها هزار عسکر و ملیشه‌های سرحدی از ارگ کابل دفاع می‌کردند که شاید تنها دوصد نفر آنان زنده مانده بودند؛ اما هنوز با مورال قوی به هجوم مخالفان از بیرون پاسخ می‌گفتند. در حالی که قوای پردل خان از لوگر و سید حسین از شمال به کابل نزدیک می‌شدند، دیگر ارگ جایگاه مناسبی برای

۱. این قوه عبارت از شش کتک نفر بود که از مرکز درویش برای حفظ تنگی رسیده بود. تا این وقت یک عده مردان مسلح لوری به غرض امداد قوای پکتیا از آن طرف خط دیورند یعنی از هند برتانوی به علی خیل رسیده بود.

۲. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۱۷.

مقاومت نبود، منابع آب تخریب شده بود، غذا وجود نداشت و آتش سوزی و انفجارات هنوز ادامه داشت، آنگاه امیرحبیب‌الله تصمیم گرفته بود که با قوای مهاجم نادرخان در جبهه جدیدی مقابله کند که کانون قیام او بود و از مقابله در کابل برای جلوگیری از ریختن خون بی‌گناهان اجتناب ورزد، به همین لحاظ تصمیم گرفت که ارگ را ترک بگوید. در هنگام خروج از ارگ یکی از هم‌سنگران او از وی اجازه خواست تا خانواده نادرخان را به کيفر اعمال او مجازات نماید، اما امیر عیار با تبعیت از رسم معمول عیاران و تاجیکان اجازه نداد و گفت: «شرط مردی نیست که اطفال و زنان بی‌گناه به جرم نادر کشته شوند، اگر خداوند ما را پیروز ساخت جواب نادر را خواهیم داد، در غیر آن آنچه رضای پادشاه پادشاهان باشد، همان می‌شود.»^۱

امیرحبیب‌الله کلکانی به خاطر جلوگیری از کشتار و تلفات اهالی کابل در ۱۹ میزان تصمیم گرفت تا نیروهای مدافع خود را به ارگ فراخواند و الی آمدن نیروهای شمال از بلخ و بغلان به فرماندهی وزیر دفاع سیدحسین و جنرال پردل خان از لوگر خود را مشغول دفاع از ارگ کرد. با فراخواندن قطعات مدافع از مواضع شهر کابل ارگ سلطنتی توسط قوای قومی توری و زبیری به محاصره کشیده شد و بر اثر شلیک گلوله توپ ذخیره مهمات نظامی ارگ آتش گرفت و شعله‌های دود و آتش به هوا برخاست.^۲ قوای نادر در اشغال ارگ دچار ناتوانی شدند و چنان تصمیم گرفتند که «اکرم» یکی از اقارب و هم‌دستان رهزن مشهور شمالی «افضل» دزد را که حبیب‌الله کلکانی در زمان عسکر بودنش در قطعه نمونه افضل را در ده سبز کشته بود، با پرداخت پاداش بزرگ موظف ساخت تا کار امیرحبیب‌الله را یک سره کند. او که نقاط حساس روحی و روانی حبیب‌الله کلکانی را می‌دانست خود را به یکی از برج‌های ارگ رسانید و با صدای بلند حبیب‌الله را به مقابله فراخواند. او با لحن طعنه‌آلود خواست سردار عیاران را تحریک کند و از مخفی‌گاهش بیرون بکشد و آماج حمله قرار دهد، چنین ندا سرداد: «چرا با زنان در حصار پنهان شده‌ای؟» حبیب‌الله که نمونه کاملی

۱. امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله، شاه‌آغاز مجددی، ص ۱۵۳.

۲. این منظره را استاد خلیلی در کتاب «عیاری از خراسان» چنین ترسیم کرده است: «ارگ از چهار سمت در محاصره افتاد و از داخل و خارج در میان حریق مواد منفجره و آتش توپ و تفنگ قرار داشت، ولی باز هم سر تسلیم فرود نیاوردند.»

از عیاری و شجاعت بود و با آنچه نامردی و بی‌غیرتی ناسازگار بود به هم راهانش گفت: «حیف است دعوت حریف را بی‌جواب گذارم» خود را به دروازه شمالی ارگ رسانید و یک گام به بیرون گذاشت و با همان صدای رسا غرید: «اینک آمدم». اکرم که هرگز باور نمی‌کرد، که حبیب‌الله در مسند پادشاهی قرار دارد با او مقابل شود، فکر می‌کرد که اینک کار حبیب‌الله را یک طرفه کرده است، اما با چابک‌دستی هدف گلوله امیرحبیب‌الله قرار گرفت^۱ که پنجه‌هایش با نشانه‌گیری و ماشه تفنگ سخت آشنایی داشت. اکرم از پنجره به زمین سقوط کرد. بروز این حالت سازماندهان توطئه نادری را مات و مبهوت گردانید. امیر در شب ۲۰ میزان نیروهای نادر را با یک حمله برق‌آسا از مجاورت دروازه شمالی ارگ عقب زد و با عده محدودی از رفقاییش مسیر پایمنار و دشت حاجی را به یاد روزهای دوره سربازی‌اش در پیش گرفت. لحظاتی در خلوت کده مزار شیخ سعدالدین انصار(ح) روحانی عصر سلطنت شاه شجاع در ده سبزآرمید و به دعا و نیاز پرداخت، آنگاه در حالی که با سوسوی ستاره‌گان آسمان زمزمه می‌کرد، مسیرش را به سوی قلعه میریچه‌خان غازی در کوهدامن در پیش گرفت و تا فرا رسیدن نماز بامداد بدانجا رسید و پس از ادای نماز و صرف صبحانه به قلعه «بابه قنبر ولی» در شمال کلکان رفت و قلعه ملاویس‌الدین را به حیث قرارگاه خود انتخاب کرد؛ جایی که یک سال قبل در آنجا دعای ریش سفیدان و روحانیون را غرض آغاز قیام بر ضد دولت شاه امان‌الله گرفته و به حرکت خود آغاز کرده بود که با زور شمشیر حکومت شاه را بر انداخت و اینک به زور از ارگ سلطنتی اخراج گردید و مثل سایر بنده‌گان خدا دچار سرنوشت مبهم و مجهولی گردید؛ اما هر نقطه شمالی برایش پناه‌گاه مطمئن بود و در دل هر فرد این مردستان محبوبیت داشت و این اطمینان او نسبت به هر چه به عنوان پیشامدهای آینده بود و بی‌محابا به مردم پناه برد و مقرر کار و تماس خود را در قصر جبل السراج انتخاب کرد. نادرشاه پیش از ورود به کابل به ملیشایی قبایل جنوبی وعده داد و «املاک و دارایی‌های قیام‌کننده‌گان کوهدامنی را به خان‌های قبایل جنوبی بخشید.» آنها برعلاوه زنان مردم را نیز به اسارت گرفتند، لیکن هنگامی که

۱. شاید این آخرین شلیک پنج تیره حبیب‌الله کلکانی به سوی دشمنش بود که گویا صدای تفنگ «تق-دم» که به «حق دین» تعبیر می‌شد را به جا می‌آورد.

می خواستند اموال غارت شده و زنان را از منطقه وردک عبور دهند، مردم وردک به آنها اجازه ورود ندادند و اعلام نمودند که غارت نام و ننگ تمام افغان هاست و زنان کوه‌دانی به خانواده‌های شان برگردانده شدند.^۱

عهد شکنی نادرشاه در برابر امیرحبیب‌الله کلکانی

نادرشاه برای نابودی امیرحبیب‌الله کلکانی و هم‌راهانش که در قصر جبل السراج بود، توسط نماینده و پیام خود او را به کابل خواست. از این رو، کسانی از متنفذان و بزرگان کوه‌دامن در راس بزرگ جان مجددی را توظیف کرد و از قهر و غضب مردم جنوبی بالای مردم شمالی سخنان تهدیدآمیزی گفت که «اگر جلو مردم جنوبی گرفته نشود بالای مردم شمالی چه بلایی را خواهند آورد.» بعد نادر افزود که به خاطر جلوگیری از این پیش‌آمد باید حبیب‌الله به خارج از کشور برود، در این زمینه برایش مساعدت خواهم کرد. در غیر آن، به کابل بیاید و تسلیم شود و هر وظیفه‌ای را که در دولت بخواهد برایش می‌دهم. آنها بی‌محابا به نزد حبیب‌الله به قصر جبل السراج رفتند و پیام نادر را برای امیر کلکانی رسانیدند. امیر در پاسخ طرح اول گفت که «من به کشورم عشق می‌ورزم، اگر پادشاه باشم یا کشته شوم، حاضر نخواهم شد که به ملک کفر بروم.» با رسیدن قوای سیدحسین دوباره به کابل حمله می‌کنم، امید به خداست که کامیاب شویم.» هیات به کابل برگشت و جریان گفت‌و شنود با حبیب‌الله کلکانی توسط زلمی خان منگلی که نماینده نادر بود مفصلاً گزارش داده شد. نادر که خود را فرعون زمان می‌پنداشت، از پاسخ امیرحبیب‌الله سخت برآشفته و دستور داد که سیداحمد نایب‌سالار پسر شاه نور هزاره را فوراً به نزدش بیاورند. به نایب‌سالار سید احمد گفت: «شما مردم هزاره سال‌ها از دست مردم شمالی زجر و تکالیف را متقبل شده اید، حال نوبت شماست تا به شمالی رفته مال و ناموس شان از شما و سرشان را برای من بیاورید.»^۲ نایب‌سالار گفت، آنچه شاه هدایت فرمودند انشاءالله اجرا می‌شود. هیات موظف گفت‌وگو با امیرحبیب‌الله کلکانی همگی شاهد این صحنه‌سازی‌های محیلانه نادرخان بودند. آنگاه بزرگ جان مجددی به اتفاق زلمی خان منگلی نزد محمدسرور خان یاور رفته و مشترکاً غرض عفو مردم شمالی به نزد شاه رفتند، اما نادرخان سر خود را به

۱. شاه آغا مجددی، ص ۱۶۱.

۲. از خاطرات سردار محمد رحیم خان، ص ۱۱۱.

علامت رد پیشنهاد آنها شور داد. آنگاه بزرگ جان به سخن آمد و گفت: «اعلیحضرتا! او امر صادر نموده شما از یک سو سبب ضعف و تزلزل سلطنت تان می‌گردد. از سوی دیگر، مردم عقده‌مند را به صف حبیب‌الله سوق می‌دهد، شما به صفت پادشاه کشور باید مصالح عامه را مد نظر داشته باشید، نه از یک قوم و ملیت به خصوص را.»^۱ با اینکه این سخنان به روحیه نادرخان ناگوار افتاد، اما به خاطری که به همکاری خانوادهٔ مجددی نیاز داشت، از این رو، به خویشتن‌داری روی آورد و به بزرگ جان گفت، من با مردم شمالی کدام دشمنی ندارم، همه برادران من هستند ولی چی کنم؟ آنگاه سرورخان یاور گفت: «اگر شاه لطف فرموده برای چند روز جلو حرکت مردم هزاره را بگیرند.» نادر پذیرفت و به آنها مجدداً وظیفه داد تا ظرف یک هفته موضوع حبیب‌الله حل و فصل گردد.^۲ اما مردم هزاره با توجه به مشترکات ملی‌شان از قبول پیشنهاد پسر شاه نور ابا ورزیدند.^۳ حسب روایات این دوره، بزرگ جان مجددی به کلکان رفت و با موی سفیدن و متنفذان گفت وگو کرده و بعداً به نزد شمس‌الحق مجددی و میاگل جان آخند زاده پیر تگاب که دو شخصیت برجستهٔ روحانی وقت بوده‌اند، رفته و ترس و تشویش خود را از عواقب سرنوشت مردم شمالی ابراز داشته است. بنابر وساطت نام‌برده اشخاص فوق‌الذکر به جبل‌السراج نزد حبیب‌الله رفته موضوع قبلی را دوباره مطرح کردند، اما حبیب‌الله حرف قبلی خود را تکرار کرد و شمس‌الحق مجددی برایش اظهار کرد: «حبیب‌الله خان به یاد داری که می‌گفتی چون امان‌الله کافر شده من علیه او جهاد می‌کنم و کدام مقصد دیگر ندارم، در این راه مردم شمالی با مال و جان خود به تو کمک نموده و ترا به پیروزی رسانیدند. امروز که سر و ناموس قومت در خطر است تو باز هم در صدد کسب سلطنت هستی، این به خیر آیندهٔ مردم شمالی نیست.» این حرف‌های مجددی چون ضربهٔ کارد در حواس حبیب‌الله

۱. همانجا.

۲. بعدها معلوم شد که مردم با شهامت هزاره به خاطر رضای نادر نخواستند تا دوستی خود را با مردم تاجیک شمالی به دشمنی مبدل سازند.

۳. اسناد مربوط به توطئه برای به‌دست آوردن حبیب‌الله مربوط به خاطرات برادر محمد اعظم خان تتمدره‌ای رییس شورای اسلامی حبیب‌الله کلکانی می‌باشد که توسط محمد یونس خان پروانی به نویسندهٔ کتاب «امیر حبیب‌الله، خادم دین رسول‌الله» داده شده است.

فرورفت. عیار کلکانی به خاطر حفظ عزت به ناموس مردم هیچ چیزی برای رد کردن این نظرات ارایه نکرد و به مجددی گفت، حال که چنین است پس نزد نادرخان بروید و بگویید، تو اگر با من قسم کنی، من خود را تسلیم می‌کنم. آنگاه مجددی برایش گفت به قسم پادشاهان و سیاست‌مداران اعتبار نیست، بهتر است راه دیگری را انتخاب کنید و به خارج به یک کشور اسلامی بروید، اما حبیب‌الله یک نه و صد آسان را انتخاب کرد و هیات هر یک به اشتراک شمس‌الحق مجددی، میاگل جان، عبدالوهاب خان کوهستانی و محمد اعظم خان پروانی غرض رسانیدن پیام حبیب‌الله به نادرخان وارد کابل شدند. نادر که خواسته‌ای بالاتر از این نداشت فوراً برادرانش محمد هاشم خان، شاه ولی خان و شاه محمود خان را به نزد خود خواست و هر چهار برادر در هفت صفحه قرآن عظیم‌الشان مهر و امضا کرده و نوشتند که حبیب‌الله و رفقاییش را اذیت نمی‌کنیم و این کلام خدا بین ما ضامن باشد. زمانی که هیات قرآن امضا شده و تعهد نادر و برادرانش را به حضور حبیب‌الله کلکانی بردند، سید حسین نیز از شمال آمده بود و او نیز حبیب‌الله را به تسلیم شدن تشویق کرد و حبیب‌الله کلام خدا را بوسید و به چشم مالید، آنگاه سلاح خود را از کمرش باز کرد و آماده شد تا به کابل عزیمت کند؛ اما دریغ که ساده‌دلی و قرآن‌باوری یک عیار با تفتین و مکاری یک لومپن سیاسی دیکته شده رو به رو بود.^۱

در کابل، نادر اعضای کابینه خود را در تالاری جمع کرده و منتظر ورود امیرحبیب‌الله کلکانی و یارانش بود، کسی که به عقیده نادر جرم تاریخی را با برگرداندن صفحه قدرت از دودمان محمدزایی‌ها تعویض کرده بود. کسبی که طی چند هفته اقتدار رسمی نادر به ادامه تهدیدهای گذشته خواب از چشم حریفش ربوده، اینک با احترام و اعتقاد به کلام مبارک پروردگار با پای خود غرض جلوگیری از ریختن خون هم‌وطنانش به بارگاه نادر آمده است. به قول استاد خلیل‌الله خلیلی «چنان اعصابش آرام است که گویی او را به مهمانی خوانده‌اند، هنوز بارقه نگاه در چشمش چون عقاب می‌درخشد.» نادر تقاضا و اسرار کرد تا حبیب‌الله بنشیند، اما حبیب‌الله دیگر در نقش یک کاکه و عیار نمودار شده است، نه در

۱. قهرمان ملی کشور، شهید احمدشاه مسعود می‌گفت: اگر امیرحبیب‌الله خان سه ماه بعد هم یک فیر می‌کرد، او را کی می‌توانست از شمالی دستگیر نماید، همین است که می‌گویند، در سیاست منافع مطرح است نه صداقت.

نقش یک شاه ترسو و دوران باخته. او از نشستن ابا ورزید و اعضای کابینه نادر با چشمانی از حدقه برآمده منتظر بودند که این دربار خونین به کجا منتهی می‌شود. این تاجیک انگور فروش چگونه تسلیم می‌شود و از گذشته‌اش پوزش می‌طلبد؛ اما وقار و متانت حبیب‌الله کلکانی کرسی نشینان دربار نادر را به دهشت انداخته و در رعب افکنده بود و هر کس یارای آن را نداشت تا سوی او تیز بنگرد، مگر آن نگاه دقیق که از ورای شیشه عینک سفید نادرخان سراپای عیار کلکانی را و اندازه می‌کرد و می‌دید که قهرمان ساده‌دل چی آسان به دام جلاد میرغضب تاریخ افتاده است.

امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله متین و آهسته پیش رفت و مهر پادشاهی را که با زنجیر نقره‌ای در گردنش آویخته بود، رو به روی نادر بر سر میز نهاد، آنگاه مانند پادشاهی که بر رعایای فرمان‌برش خطابه‌ای ارایه کند، چنین سخن گفت: «خدایا تو گواه باش با همه خطراتی که از چهار جهت افغانستان را تهدید می‌کرد من باغبان زاده بی‌سواد آن را سلامت و بدون کم‌وکاست به نادرخان تسلیم می‌کنم. البته اراده تو چنین رفته بود. امیدوارم آوانی که سلطنت را از خانواده او می‌گیرند، آنها نیز این امانت را با حدود کاملش سلامت به فرزندان وطن بسپارند.» آنگاه نادرخان را مخاطب قرار داده گفت: «زینهار از این وزیرانی که دور تو حلقه بسته بلی بلی می‌گویند احتراز کن. امان‌الله خان را فریب دادند، مرا فریفتند و تو را نیز فریب خواهند داد.» چون به این نکته رسید به طرف یکی از وزرای اسبق روی خود را دور داده پرسید «مگر چنین نیست؟» وزیر بی‌محابا از جایش بلند شد و رسم احترام به جا آورد و جواب داد «بلی قربان چنین است» و در لبان حبیب‌الله تبسم ملیحی سبز شد. حبیب‌الله راجع به خود هیچ نوع تقاضا و التماسی از نادرخان نکرد، اما در مورد رفقاییش نگران بود و به نادرخان گفت: «اما در باب رفقایم قصاب نخواهی بود که بکشی، بازرگان نیستی که بفروشی، شاید مانند جوان مردان به پیمان خود وفا کنی. در باب خودم خواهشی ندارم.»^۱ با این حال، قهرمان نمونه برجسته عیاری با عده‌ای از رفقاییش روانه زندان ارگ گردیده‌اند. خیلی از آنها شهید شده بودند و سیدحسین هم که به نادرخان مخفیانه اعتماد و بیعت نموده بود و امیرحبیب‌الله را نیز به تسلیمی تشویق کرده بود، در

۱. امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله، ص ۱۶۹.

میان زندانیان خجل و سرافکنده بود.

امیرحبیب الله به خاطر مردم سلاح گرفت و به خاطر مردم و قطع جنگ با نادرخان آشتی نمود و به مهر دروغین نادر در قرآن مجید باور کرد، اما نادرخان که کینه پنهانی در دل داشت و فقط می خواست موفقیت خود را با مکر در کشتار دلاوران و آزادی خواهان میهن جستجو کند، به مسوولیت و تعهد قرآنی خود معتقد نبود و پایان برخوردش با حبیب الله معلوم بود.

نادر پس از یک هفته زندانی کردن دسته عیاران شمالی قطع نظر از هرگونه مروت و جوان مردی و قسم و قرآن خوری که نقض آن در دین اسلام و اخلاق مردم این کشور شنیع و زشت است و دور از آداب و تربیت جوان مردی تلقی می شود، گروه حبیب الله^۱ را تیرباران کرد و اجساد آنان را به مدت سه روز در محله پوستان دوزان کابل^۲ یعنی چمن حضوری به دار آویخت.^۳ و بعداً در تاریکی شب در دامنه تپه مرزجان به صورت دسته جمعی به خاک سپردند.^۴ نادر حدود چهل نفر دیگر از همکاران و اعضای کابینه امیرحبیب الله کلکانی

۱. هر یک سید حسین، حمیدالله، شیرجان، جنرال محمد صدیق، محمد محفوظ، ملک محسن، سید محمد باور، محمد جان گوگابنده ای، غلام قادر چنداولی و خواهرزاده هایش (اسکندر و سمندر) به شمول حبیب الله را در پای دیوار شمالی ارگ تیر باران کرد.

۲. محله ای بین مکروریان اول و سرک قلعه زمان می باشد.

۳. می گویند، حتا اجساد برخی از آنان را غلامان زر خرید نادر در چمن حضوری بزکشی هم کردند.

۴. دگروال دوست محمد که در خاک سپاری مخفی پیکر امیرحبیب الله کلکانی و دوستانش در دامنه غربی تپه مرزجان حضور داشت، سال ها بعد این گور ناپیدا را به محبان امیرحبیب الله نشان داد، اما این محبان بزدل نخواستند تا استخوان های امیر عیار را با دوستانش در کوه دامن انتقال دهند و به خاک بسپارند؛ اما جوانان بیدار دانشگاهی تاجیک در شهر کابل پس از تلاش زیاد و رسانیدن پیام دفن رسمی پیکر امیرحبیب الله کلکانی و یارانش که پادشاه افغانستان و اعضای حکومت بودند، مثل پیکر سردار محمد داوود و خانواده اش به مراجع ذیدخل دولتی مراجعه کردند و با ناشنیده گرفتن این پیام، سرانجام از شب ۱۰ سنبله الی ۱۱ سنبله ۱۳۹۵ استخوان های شهیدان دوره نادری را از گور مخفی بیرون آورده و در ۱۵ تابوت جابه جا کرده و طی همایش شان داری به مسجد عیدگاه آورده و پس از مراسم جنازه و سخنرانی به سوی تپه شهرآرا به خاطر خاک سپاری اجساد حرکت کردند. دولت که خود توان مقابله با جوانان شجاع و آگاه را نداشت، جنرال دوستم را تحریک نمود که تپه شهرآرا به قبرستان ترک ها تعلق دارد، نگذارد که پیکر بچه سقا را در آنجا دفن کنند. جنرال دوستم هم به نمایش قدرت پرداخت و سربازان مسلح خود را به خاطر ممانعت از دفن پیکرهای شهیدان به تپه شهرآرا گسل کرد. مساله با برخورد های مسلحانه انجامید و سرانجام، تشیع کننده گان موفق شدند تا همه پیکرها را به خاک بسپارند و بر فراز آنها لوحه های یادبود

را به زندان‌های ابد کشانید که عده‌ای ایشان در سلول‌های زندان جان باختند. نادر که از رسم جوان‌مردی چیزی نمی‌دانست، بینظیر همسر حبیب‌الله را جبراً به عقد شخصی به نام عبدالرشید الکوزی قندهاری درآورد.^۱ همسر دیگرش بی‌بی سنگری تابع دام و دد نادرخان نگردیده و پس از ۱۵ سال حبس در کابل به مزار شریف تبعید گردید و در سال ۱۳۹۰ خ به عنوان همسر و هم‌سنگر حبیب‌الله کلکانی وفات کرد و به تمام زنان نشان داد که زنان هم می‌توانند مبارزه نمایند و از ننگ ملی و حق بشری خود پاس‌داری کنند.

این حرکت نادر به ابتکار و شهامت خودش تعلق نداشت، بلکه هر دو استعمار برای آرامش خود و جلوگیری از روابط تاجیکان خراسان با تاجیکان فراورود موارد ضربه زدن را برای نادرخان دیکته می‌کردند. روسیه نه تنها در این سوی آمو دریا با حمایت از کارت پشتون‌ها، حاکمیت سیاسی قبایل و نقل و انتقال پشتون‌ها را به سرحدات خود که محل اقامت تاجیکان بود، توسط انگلیس و حاکمیت‌های قومی و قبیله‌ای تابع انگلیس حمایت کرد و به حذف تاجیکان از پرونده سیاسی و به انزوا کشیدن آنان کمک کرد، بلکه در آن سوی دریای آمو تاجیک‌ها را چنان پراکنده و به ماشین شکنجه بلشویکان و پان‌ترکیستان سپرد که از نقش بزرگ آنها در شکل‌گیری سیاست، فرهنگ و تمدن از کوه، کاهی باقی ماند. یکی از انگیزه‌های سرکوب تاجیکان توسط استعمار روس در آسیای میانه و افغانستان و دلایل بی‌مهری سردم‌داران روس تزاری و بلشویکی در شمال آمو این بود که بخارای شرقی (تاجیکستان) تا سال ۱۹۲۳ م در دست مقاومت‌گران (باسمچی‌ها) قرار گرفته بود و تاجیکان با ایثار خون و جان‌شان از آزادی، استقلال و نوامیس ملی خویش دفاع کرده و در برابر روس‌ها می‌جنگیدند. جنوب آمو دریا با تخت‌نشینی حبیب‌الله کلکانی نیز به پشتوانه و سنگر این مبارزات آزادی‌خواهانه، برای آزادی بخارا تبدیل شد. در واقع، اتحاد و هم‌بستگی در کنار این که هم‌بستگی دو سوی آمو دریا را بر محور زبان فارسی و مذهب حنفی نشان می‌داد. در صورت اتحاد تاجیکان یا فارسی‌گویان در آسیای

نصب کنند. در این زمینه نقش فرمانده گل‌حیدر، عبدالحفیظ منصور، فرزاد مجیدپور عبد‌الخبیر هدف‌مند و همه اشتراک‌کننده‌گان این مراسم شایان تذکر و سپاس است.

۱. که به قول برخی از آگاهان در بطن او «عزیزالله واصفی» سیاست‌مدار دهه‌های پسین از حبیب‌الله کلکانی وجود داشت.

میان‌ه و افغانستان، آتش این قیام‌ها فرو نمی‌نشست و این قیام‌های دلاورانه خواب خوش استعمارگران را در هر دو سوی آمو دریا پریشان کرده بود. از این رو، به خاطر تضعیف کردن قوت بالفعل تاجیکان، آنان را در چند کشور، افغانستان، تاجیکستان، ازبیکستان، قسمتی از ترکمنستان و قرغیزستان تجزیه کردند. امروز یکی از کم‌بودهای اساسی کشور تاجیکستان در این است که شهرهای تاریخی و گهواره‌های فرهنگی آنها چون بخارا، سمرقند، فرغانه، سرخان دریا، مرو، خوارزم، اندیجان، قوقند، قرشی، ترمذ، شهر سبز را که ره آورد تاریخ و تمدن نیاکان‌شان بود، به جمهوری ازبیکستان و سایر همسایه‌گان بخشیدند و این پیکر بدون سر را با پیشینه تمدنی و فرهنگی‌شان قطع کردند و خلقی که در تمام دوران زنده‌گی‌اش شهرهای بزرگ و متمدنی را در آسیای میانه آباد کرده بود، مالک یک شهر هم نشد تا آن را بحیث مرکز و پایتخت خود برگزیند.

حاکمیت سیاسی روس از تاجیکان به خاطر قیام آزادی خواهانه‌شان در برابر انقلاب پرولتری بلشویکان کینه سختی به دل گرفتند، زیرا به جز تاجیکان بخارای شرقی (تاجیکستان) هیچ قوم و تبار دیگر در برابر حملات روس‌ها کوچک‌ترین واکنشی نشان ندادند و حاکمیت روس‌ها را قبول کردند. روس‌ها پس از تسلط کلی خود بر آسیای میانه، مبارزات مردم تاجیک را فراموش نکردند و در طول دوران حاکمیت ۷۴ ساله‌شان با عدم برنامه‌ریزی اقتصادی در امور زیربنایی تاجیکستان، از مردم زحمت‌کش آن انتقام گرفتند. در جنوب رود آمو در زمان سلطنت نادرشاه منطقه حایل بین شوروی و انگلیس به منطقه تحت کنترل کامل انگلیس تبدیل شد و به پایگاه استخباراتی، سیاسی و نظامی بریتانیا توسط نادر مبدل گردید. در ۲۰ ماه جولای ۱۹۳۰ م در چاریکار قیام دهقانی دیگری صورت گرفت که نزدیک به ۱۲۰۰۰ نفر از دهقانان و باغداران شمالی در آن شرکت کردند. این قیام بیشتر به خاطر ناپدید شده‌گان و رهایی زندانیان سیاسی تاجیکان شمالی صورت گرفت که اکثریت آنها در زندان بدون محاکمه نابود شده بودند. برای سرکوب جنبش دهقانی در کنار ده‌ها هزار سرباز دولتی و ملیشه‌های حشری و اجیران انگلیسی از آن سوی مرزها، ملاهای زیادی به شمالی فرستاده شدند تا به سود نادرخان و در برابر امیرحبیب‌الله کلکانی

تبلیغ کنند.^۱ نادرخان قبایل وزیر و مسعود را به کمک انگلیس فراخواند و با آنها شرط کوتاه گذاشت. یعنی: «سرشان از من، مالشان از شما» و این دستور نادرخان در مورد تاجیکان شمالی چاپ شد: «امروز دستور داده‌ام که خانواده‌ها و فرزندان‌شان را نابود ساخته و روستاها و خانه‌های‌شان آتش زده شود.»^۲

به تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۳۰ م دکو، کلکان، سرای خواجه، دولت شاهی و شهر چاریکار به اساس این دستور آتش زده شد و تمام مناطق شمالی به طور کامل تاراج گردید که سوزنی هم در خانه مردم باقی نماند. نادر بخش بزرگی از زمین‌ها را به سران پشتون‌های قبایل هند برتانوی توزیع کرد که در زمان امیرحبیب‌الله در شمال به اختیار صاحبان اصلی آن قرار گرفته بود. غصب اجباری زمین‌های دهقانان تاجیک در کوهستان و سرکوب خشونت‌بار قیام‌های دهقانی و تبدیل کشور به مستعمره انگلیس پیامد اساسی تجاوز پنهان انگلیس در وجود نادر بود.^۳ با حایل سازی افغانستان و تقسیم شهرهای تاجیک‌نشین در چندین کشور مختلف در چارچوب اتحاد شوروی و حاکمیت فتنه‌گرانه چهار برادر در افغانستان، تاجیکان را در وضعیت دردآوری قرار دادند.^۴

حلقه‌های قبیله‌گرایی در دولت نادرشاه

قسمی که گفته آمدیم، نادرشاه و هم‌دستانش با بی‌باکی تمام در برابر مردم افغانستان، بانی تعصبات قومی و تبارگرایی چون اپارتاید افریقایی گردید. مجریان برنامه‌های اصلاحاتی او در اصل کسانی چون برادرانش محمدهاشم خان، شاه محمودخان و شاه ولی خان بودند. در این زمینه محمدگل مومند در تب تبارگرایی بیش از دیگران می‌سوخت و در ترویج برنامه‌های شاه در این خصوص مشوره‌های ویران‌گرانه می‌داد و خود ایدیال‌های خویش را در ساحة ماموریتش با صلاحیت تام تطبیق می‌کرد که به اصطلاح محور اصلی کارروایی متعصبان در اصلاحات این دوره گردید. در باره تعصبات افراط‌گرایانه محمدگل مومند

۱. این ملاها در کنار اینکه کشتن دهقانان شمالی را امر شرعی اعلام کردند، بر دامنه تبلیغات‌شان علیه روشنفکران و ضد شوروی پرداختند. یکی از این ملاها به نام ملا حفیظ‌الله خان به دست دهقانان کشته شد.

۲. در شماره‌های ۲۵ جولای ۱۹۳۰ م «روزنامه اصلاح» ۳. سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۸۵

۴. سلیم ایوب‌زاده، تاجیکان در قرن بیستم، برگردان از کریلیک به فارسی نجم‌الدین کایوانی، ص. ۱۰۰

غالباً نگارش‌گران معاصر افغانستان نوشته‌های زیادی کرده و از طریق شبکه‌های اینترنتی و مطبوعات نشر کرده‌اند.



محمدگل مومند فرزند برگد خورشید خان بامیزی در رژیم امان‌الله خان سمت غند مشری داشت و با نمک‌ناشناسی در مخالفت با امان‌الله خان آزادی دوست و ترقی‌خواه، جانب نادرخان هم‌اندیش وابسته به انگلیس‌ها را گرفت. او مناسب‌ترین شخصی بود برای پیش‌برد اهداف و برآورده ساختن مقاصد شوم استعمار انگلیس در کشور ما. به قول مولف «خراسان زیر سلطه تبار پرستان افغان، ص ۱۷۵» او «بحیث

رییس تنظیمیه شمالی با لشکری از جیره‌خواران انگلیس متشکل و از اقوام و قبایل جاجی، منگل، وزیری، احمدزایی، کروخیل و طوطی خیل که تعداد آنها به ۲۵ هزار نفر بالغ می‌شد، علیه مردم بیچاره؛ بی‌گناه و بی‌دفاع شمالی سوق و محشری از بیدادگری، قتل عام، چور و چپاول، غارت و تجاوز وحشیانه را به راه انداخت.» موصوف تا سال ۱۹۴۸ م بحیث نایب‌الحکومه شمال افغانستان باقی ماند و شهر تاریخی و قدیمی بلخ را که با داشتن ارثیه‌های کم‌نظیر تاریخی خود به «ام‌البلاد» مادر شهرها، «قبه‌الاسلام» و... لقب گرفته بود، به مثابه خاستگاه تاریخی، مدنی و فرهنگی تاجیکان به وسیله بلدوزر به خاک یک‌سان کرد و زمین آن را به اهل و تبار خود توزیع کرد. هنوز موی سفیدان بلخ از یاد نبرده‌اند که بر اثر دستور محمدگل مومند در ساحه بلخ کهن صدها ساختمان قدیم مثل مقابر، خانقاه، چله‌خانه‌ها، زیارت‌ها و ساختمان‌های دینی و آثار باستانی پیش از اسلام و دوره اسلامی با تعداد زیادی از لوحه‌ها و کتیبه‌های سنگی که هر کدام زبان رُخ‌دادها و حوادث تاریخی و فرهنگی کشور بوده‌اند به شمول آثار ارزشمند دوره اسلامی، در زیر زنجیر بلدوزر از بین برده شدند و با این، بزرگ‌ترین فاجعه فرهنگی و تاریخی را به یکی از مراکز عمده فرهنگ و تمدن آریایی و بشری تحمیل کرد. بنا به روایت مولوی صاحب بلخی، حاجی عبدالخاق بلخی و عبدالرشید قریه‌دار در مورد امحای آثار و ابنیه تاریخی بلخ در حدود سه صد سنگ‌نبشته و کتیبه‌ها به خط سعیدی که در جمع آنها سنگ مزار

زردشت (پیامبر آریایی) و سنگ مزار رابعه بلخی نیز شامل بوده‌اند، بر اثر این قلدری تخریب و از بین برده شدند. در حدود ۲۳۷ نسخه خطی قدیم به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی به دستور گل محمد مومند به آتش انداخته شدند و در حدود ۱۰۰۰ قطعه زیورات و آثار ظریفه طلایی، نقره‌ای، برنجی و کاشی از ابنیه‌های موجود در شهر بلخ به هند برتانوی انتقال و به فروش رسانیده شد.^۱ در کتاب «سرگذشت ملت مظلوم افغانستان در مسیر سده بیست» چیزهای را در این خصوص می‌توانید مطالعه کنید. او برای تطبیق پروژه پشتونیزه کردن افغانستان و ستم ملی بر اقوام کشور و در گام نخست علیه تاجیکان به یک تعداد عناصر شوینیسست و قوم پرست دیگر ضرورت داشت، از آن جمله اخترمحمد (پدر داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور پیشین) که در قریه میلن پکتیا زنده‌گی می‌کرد، آشنا شد. او را بحیث علاقه‌دار در یکی از مناطق قطعن مقرر کرد و بحیث همکار محمدگل در تطبیق برنامه‌های شوینستانه‌شان مساعی مشترک و فاجعه‌باری انجام دادند. پس از آن اخترمحمد با داشتن وجهه مشترک با محمدگل مومند به محمد داوودخان صدراعظم معرفی گردید و بحیث وکیل تجار در پشاور مقررشد و در راستای بلند کردن شعار پشتونستان و استفاده از موقف حکومتی، مالک سرمایه‌های هنگفتی گردید.^۲ عناصر متعصب قبایلی که جلودار آنان هر دو قدرت استعماری وقت بودند، در سرکوب مردم بی‌گناه از ملیت‌های تاجیک، ازبیک، هزاره و ترکمن و قتل و کشتار آنها و به بند و زنجیر کشیدن روشنفکران در صفحات شمال دریغ نکردند.^۳ بعدها این برنامه‌های محمدگل مومند توسط حزب «افغان ملت» و شخص غلام محمد فرهاد مشهور به «پاپا» رئیس این حزب که بحیث شهردار کابل مقرر شده بود، ادامه یافت.^۴ در مورد کارکردهای تعصب‌آمیز محمدگل مومند نظرات و حکایه‌های فراوانی وجود دارد. غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»

۱. عمریوسف، کشف تاریخ، یغمای دوم منگلی، به قلم عبداللطیف کریمی ص

۲. گفته می‌شود اشخاص دیگری هم چون مولانا عبیدالله صافی سرمدرس مدرسه اسدیه بلخ، عبدالغفور از ناقلین سرپل، حکیم بای از ناقلین بوبینی قره، عبدالجبارخان حکمران شبرغان، دادمحمد خان حکمران بلخ، ضیا خان و مولانا حبیب‌الله معلمین کورس پشتو و غیره در این گروپ شامل بودند.

۳. همانجا، ۲۱۷۶

۴. در تخریب‌کاری محلات تاریخی شهر قدیم کابل و نام‌گذاری‌های جدید چون «جاده میوند» و «نادر پشتون» به جای نام‌های تاریخی کابل ادامه یافت.

نوشته است: «شاه محمودخان برادر نادرشاه تمام فعالیت‌های تخریبی خودش را در این ولایت به دست قوای حشری پشتو زبانان ولایت پکتیا و به نام «افغان و غیرافغان» انجام داد و این خطرناک‌ترین هسته نفاق و تجزیه ملت بود که در صفحات شمال کشور به دست او کاشته شد و بعدها به دست محمدگل مومند آب‌یاری گردید. از تصاویر و پردازهای غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ بر می‌آید که، نادرشاه با یک نوع جنون روانی در پی نابودی مردم شمالی با اجرای کشتار دسته‌جمعی و انفرادی، ناخن کشیدن، زنده به گور سپردن، گوش و بینی بریدن و تیل داغ کردن‌ها برآمده و این همه مظالم را به کمک شخص محمدگل مومند به محل اجرا گذاشته است. محمدگل یک بار در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۹ م و بار دوم در اگست ۱۹۳۰ م به دستور نادرخان و با توصیه «مالش از ما سرش از شما» در راس سپاه منگلی چون گرگ گرسنه برجان مردم شمالی افتاد.^۱ او در همین حملات بزدلانه خود میراث‌های تاریخی کوهدامن زمین از جمله قصر زیبای استالف را به خاکستر مبدل کرد. زمانی هم که دیگر از افسانه‌های امیرحبيب الله کلکانی و مقاومت مردم کوهدامن خبری باقی نبود، بازهم برحسب عادت مال مردم به غارت برده می‌شد و به زنان و دختران جوان تجاوز صورت می‌گرفت.^۲ «کشتارهای بی‌رحمانه محمدگل مومند را جراید دولتی آن وقت هم با وجودی که از طرف برادران شاه سخت کنترل می‌شدند، نتوانستند پنهان نگه دارند. اعدام ۵۰ نفر در یک روز، سه صد نفر اسیر، عده مقتول و فرار، ۱۹۲ نفر از تاجیکان شمالی محبوس، ۷۰ نفر تاجیکان کوهستانی اسیر و سر هفت نفر کوهستانی به کابل آورده شد. از معلومات جریده دولتی اصلاح هستند.»^۳ این جریده در شماره ۵۸ برج دلخود نوشت: «محمدگل مومند از مردم شمالی ۳۹۳۸۴ دانه طلا و ۱۴۹۲۰۶ سکه نقره از خانه‌ها دزدی و به نادرشاه تقدیم کرد. البته این حساب روزنامه شامل آن عده زیورات، پول نقد و اثاثیه خانه مثل قالین و ظروف قیمتی و غیره نمی‌شود که حشریان وحشی صفت باخود بردند.^۴ غبار عین موضوع را تصدیق کرده و می‌افزاید: «در حالی که شاه هر روز از ۱۰ الی ۵۰ نفر مردم

۱. این شعاع توسط عبدالله امین عموی حفیظ‌الله امین، رییس شرکت سپین زر قندز با مسلح ساختن کوچیان و فرستادن آنها به بدخشان در سال ۱۳۵۷ خورشیدی نیز انجام شد.

۲. لطیف کریمی، یغمای دوم منگلی، ص ۷۴. ۳. جریده اصلاح شماره ۵۸ برج دلو

۴. جریده اصلاح، ش ۱۰، جدی ۱۳۰۸، ش ۱۱ جدی و ۲۹ حوت ۱۳۰۸

شمالی را به عنوان اشرار بدون محاکمه گلوله باران می‌کرد. مردم دیدند که نادرخان و گل محمدخان مومند با انتقام مرگ کیوناری (سفیر انگلیس در کابل) خون مردم شمالی را تا آخرین نفر به خاک می‌ریزد، دست به یک سلسله اقدامات و قیام‌ها زدند و این قیام‌ها سندی شد تا بیشتر از پیش به ریختن خون این مردم اقدام کنند. محمدگل مومند در قسمت ضرب و شتم مردم خود از ولی امرش نادر صلاحیت دادگاه و دادستانی شخصی همه را فراچنگ آورده بود.

براساس نگارش غبار: «محمدگل مومند به امر شخصی اش ۱۵ نفر را اعدام ۶۱۷ نفر را زنجیر و زولانه ۳۶۰۰ نفر را محکوم به اعمال شاقه و زندانی کرد که شمارهٔ اخیر روزنامهٔ دولتی اصلاح صریحاً این موضوع را درج شماره‌های خود نموده است.» قسمتی از شهر چاریکار را حریق و افتخارات چنگیزخان را برای خویش حاصل کرد و چندین خانوادهٔ پکتیایی را در این ولایت اسکان داد و زمین‌های مزروعی تاجیکان را جبراً قبض و به همکاران جرمی خود به طور رایگان اعطا کرد. چهار قریه کلکان را آتش زد^۱ و اعلان کرد، مرده‌های که در روی زمین افتاده‌اند، هیچ‌کس نمی‌توانست دفن کند، اما سلطان محمدخان مردهٔ یک نفر را دفن کرد و به این جرم خانه‌اش را آتش زده و جسد مرده را از قبر بیرون کشیده و سر آن را برید و طور تحفه برای نادر فرستاد. محمدگل مومند برای سر هر فرد شمالی مبلغ یک هزار افغانی جایزه تعیین کرد و به خاطر حصول کردن این جوایز خون‌های بسیاری ناحق ریختانده شد. این پاداشی بود که قهرمان مورد نظر نویسنده «دویمه سقاوی» برای تاجیکان پروان و کاپیسا که در دوره‌های جنگ اول و دوم استقلال و پیش از آن کانون داغ جهاد و مقاومت در برابر انگلیس‌ها بودند. با گرفتن انتقام با دارانش اهدا کرد و مثل مار هر کس را از ترس جان خود و مثل گزدم براساس طبیعتش نیش می‌زد و از پای می‌افکند. میر نجم‌الدین انصاری می‌نویسد: محمدگل مومند در سال‌های سلطنت محمدظاهر شاه گفته بود: «من باید به مجرد سقوط سقوی در کابل و غلبه سمت جنوبی امر می‌دادم که چنداول کابل را سوخته، مردم آن را تار و مار و مال ایشان تاراج می‌شد، اما این کار را

۱. پاس داران خط فاشیستی نادر بعداً در زمان حفیظ‌الله امین و حکومت طالبان عین اصطلاح «اشرار» و «سقاوی» و «شر و فساد» را در مورد مخالفان غیرقومی خود به کار بردند.

۲. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. ۶۸ - ۷۴

نکردم و حال پشیمانم. خود را ملامت می‌کنم و به ریش خود تف می‌اندازم.^۱ بنا به نوشته آقای فرهنگ «حکومت چون خطر را نزدیک دید، دوباره به قبایل سمت جنوبی روی آورد، از ایشان برای مقابله با مردم کوهدامن کمک خواست و باز یک بار دیگر دست ایشان را در چور و چپاول مردم شمالی آزاد گذاشت. در اثر این اعلان عده زیادی از مردم آن سمت به کابل ریختند و پس از گرفتن سلاح به کوهدامن سرازیر شده به دنبال مغلوب ساختن تاجیکان نه تنها مال و منال، بلکه یک تعداد از افراد خانواده‌های شان را به عنوان غنیمت با خود به سمت جنوبی انتقال دادند. نادر در قسمت ترویج و تشویق مسایل قومی خودش پارا از دیگران فراتر گذاشت و علاوه بر امتیازات دیگر، قبایل را به پاس سرکوب مردم تاجیک شمالی از خدمت عسکری و مالیه‌پردازی و کارهای شاقه معاف کرد و در عوض وظایف آنان را بالای سایر اقوام تطبیق کرد. محمدگل مومند پدر فاشیسم قبیله در هر قسمتی از کوهدامن چند خانوار قبایلی را جبراً به نام «ناقل» بهترین زمین‌های تاجیکان را به ایشان اعطا کرد. تا آشتی و برادری را بین این دو ولایت ممتنع سازد. به قول آقای خواجه بشیراحمد انصاری این روش محمدگل مومند در کوهدامن و کوهستان، همان نتایجی را که می‌خواستند، داد. یعنی اول مردم دلیر این ولایت که در تاریخ قرن نوزدهم افغانستان در راه دفاع از استقلال کشور به مقابل امپراتوری بریتانیا کانون بزرگ و با افتخار مقاومت محسوب بود، سرکوب گردید. دوم نفاق و خصومت بین مردم افغانستان که هدف یگانه دشمن بود. در این حادثه عملاً به میان آمد. یعنی مردم کاپیسا و پروان تمام تعدی نسبت به خود را از حشری‌های مردم پکتیا دانستند و نسبت به آنان کینه سختی در دل گرفتند، خصوصاً محمدگل مومند که خود را بدون انتخاب، نماینده مردم پشتون جا زده بود.^۲ بنا به تفصیلات آقای دکتور مجیب‌الرحمان رحیمی «تا کودتای هفت ثور برای متقاعدین پشتون ۲۰ جریب زمین در شمال افغانستان توزیع می‌شد تا به آنجا رفته سکونت کنند. به عنوان نمونه محمدگل مومند در ولایت سمنگان که قرارگاه و قلعه و خانه‌اش در آنجا بود - یک جریب زمین را به ۱۸ بسوه تبدیل کرد و زمین‌های مردم را دوباره جریب کرد. به اساس فی جریب ۱۸ بسوه، در هر ۲۰۰ تا ۳۰۰ جریب زمین، مقداری اضافه جریب شد و از سوی وی به

۱. اقتباس از همان اثر، ص ۷۵

۲. خواجه بشیراحمد انصاری، ذهنیت قبیلوی، ص ۴۱

یکی از قوم‌های نزدیک به خودش توزیع گردید. از این رو، در این ولایت در مناطق مختلف اقوام گادی، اکاخیل، تره‌کی، قندهاری و دولت‌زایی جا به جا شدند. این جا به جایی را می‌توان به اشکال مختلف در بیشترین ولایات شمال مشاهده کرد. نگاهی به نظام‌نامه ناقلین به سمت قطغن، عمق و ابعاد تبعیض آلود این حرکت را به نمایش می‌گذارد.^۱ به نظر آقای دکتور محمدنظیف شهرانی «روند استعمار داخلی و ایجاد محلات و مناطق پشتون‌نشین در مناطق اقوام غیرپشتون و غصب زمین و املاک این اقوام با حضور بالقوه لشکر قبایل و حکومت مرکزی ساکنان بومی این مناطق را به قتل می‌رسانند؛ املاک و دارایی‌های آنان را غصب می‌کردند؛ میراث‌های فرهنگی آنان را نابود می‌کردند، ساکنان محلی را به زندان افکنده یا تبعید می‌کردند و با اعمال سیاست رعب و وحشت، آنان را از آزادی بیان و حق‌طلبی محروم می‌ساختند.»^۲

مسأله سرکوب اهالی قطغن و بدخشان نیز قابل یاد کرد است، دولت‌مدال‌های سرکوب اشرار قطغن را ترتیب کرد و به جنگ سالاران خود طی مراسمی اهدا می‌کرد. نادر که طینت کینه‌جویی داشت، برای قلع و قمع مردم قطغن و بدخشان محمدگل مومند را در اوایل سال ۱۳۱۱ خ‌ب‌حیث رییس تنظیمیه ولایات شمال مقرر کرد. او که در ولایات ننگرهار، کاپیسا، پروان و قندهار علناً و رسماً تبعیض و ترجیح را از نظر زبان و نژاد بین مردم افغانستان به منصفه عمل گذاشته بود، اینک در تمام ولایات قطغن و بدخشان و مزار و میمنه در تطبیق این مشی شوم جد و جهد ورزید و تخم کینه و تبعیض را در اذهان جامعه بکاشت و کشور را معنا به پرت‌گاه بدبینی‌های قومی تجزیه و انفجار کشاند. بالآخر این سیاست تبعیضی، بار نخست سیاست تبعیضی «اکثریت» و «اقلیت» و تفرقه‌های زبانی، نژادی و مذهبی در کشور پدیدار و تشدید گردید و بازهم زمینه‌های استفاده را به روی سیاست‌های استعماری اجانب باز کرد.^۳

نادر و محمدگل مومند که تجسم زنده‌ای از دو روح پتیاره بوده و در برابر مردم مظلوم

1. See http://afghnistandl.nyu.edu/books/ad10044_00000.html

(به نقل از کتاب نقدی بر ساختار نظام سیاسی در افغانستان، ص ۱۰۳)

2. See shahrani 2001 musawi 1998 and ghubar 1999

۳. خواجه بشیراحمد انصاری، ص ۴۲

(به نقل از نقدی بر ساختار نظام... ص ۱۰۴)

افغانستان با دو شمشیر به کشتار می‌پرداختند، اما هر کدام از صحنه‌های جنگ با انگلیس می‌گریختند و یا نمی‌خواستند با ولی نعمتان خود بجنگند. موافق نوشته غبار: «در هنگامی که جنگ لندی کوتل به منفعت اقوام افغانی دوام داشت. در پشت جبهه مردم آفریدی به طرف داری افغانستان برضد انگلیس‌ها قیام کرده بودند. سپه سالار صالح محمدخان همراه با یاور نظامی اش محمدگل خان مومند که فقط در انگشت خویش زخم سطحی برداشته بود، میدان جنگ را نامردانه ترک و امر عقب نشینی سپاه را صادر کرد. این حرکت او که میدان جنگ را زنده گذاشته بودند و به شهادت بیشتر از چهارصد نفر سپاهی افغانی منجر گردید و اجسادشان در میدان جنگ گذاشته شده بود، از طرف اردوی نظامی و مردم افغانستان با تنفر و تحقیر تلقی گردید و در نتیجه، قوای انگلیس خط دیورند را عبور کردند. نادرشاه به پاس همین سنگر گریزی و امتناع از مقابله با انگلیس بود که نشان «لمر اعلی» را برای محمدگل مومند اهدا کرد. نظام‌های برخاسته از میان این معرکه‌های خون و خاکستر با ماهیت قبیله‌ای، از گوشت و خون و استخوان اقوام و پیش از همه قبایلی تغذیه کردند که پرچم اقتدار آنها را بر ماتم کده بی‌دست آورد قدرت‌های فاشیستی خویش بر می‌افراشتند. بانیان قبیله‌گرایی عوامل بحران را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه افغانستان کشت کردند که در هر مرحله از رخ دادهای جامعه ما زقوم‌های زهری آن سر می‌کشد و در بساط مردم رنج و التهاب می‌نشانند.

اصلاحات فرهنگی نادرشاه

نادرشاه در زمان فعالیت سیاسی خود در سمت جنوبی در هفت آگست ۱۹۲۹ م جریده «اصلاح» را به گرداننده‌گی نصرالله خان به نشر رسانید. مگر زمانی که وارد پایتخت گردید، از نشر مطبوعات آزاد جلوگیری کرد و غلام محیی‌الدین خان انیس موسس جریده «انیس» را زندانی و جریده متذکره را مصادره کرد. نادرخان برخی از برنامه‌های را که از زمان شاه امان‌الله خان روی دست گرفته شده بود، با وارونه‌سازی با روان فرهنگ ستیزانه خود، سازگار کرده و به اجرا گذاشت که چند نمونه آن را مختصراً ذکر می‌کنیم:

پشتو مرکه: برنامه اصلاحات فرهنگی آن طوری که عده‌ای از جعل‌کاران تاریخ می‌خواستند، از زمان امیر شیر علی خان روی دست گرفته شد. از همان زمان تعدادی

سعی بر آن داشتند که برای تمثیل کردن حاکمیت افغانی، تاریخ و فرهنگ غیرخراسانی و به نام «تاریخ و فرهنگ افغانی» ایجاد کنند. از این رو، کار را از تعویض اصطلاحات نظامی از فارسی به پشتو شروع کردند، هر چند برگرداندن لغات از زبان انگلیسی، اردو یا ترکی به زبان پشتو به ظاهر اقدام ملی محسوب می‌شد، ولی زبان پشتو هم جز در یک ناحیه خاص گوینده بیشتری نداشت، با این هم نظر به محدودیت‌های قدرت و حس خودمختاری مناطق، در آن زمان، ظاهراً این اقدام مشکلی را به بار نیاورد، اما مقدمه‌ای شد برای بروز مشکلات بعدی. پس از انسجام زورمندانۀ افغانستان در عصر امیر عبدالرحمان و پراکنده ساختن پشتون‌ها تحت برنامه «ناقلین» به اکثر نقاط کشور، معضلات تازه‌ای بروز کرد. امان‌الله خان می‌خواست این موضوع را با تشکیل «پشتو مرکه» حل کند. چنین اقدامی بر اثر راهبردهای محمود طرزی صورت می‌گرفت.

هر چند میرمحمد صدیق فرهنگ این اقدام را سازنده و غیرتخریب‌گرانه خوانده است که حیثیت و حقوق سایر زبان‌ها را سلب نمی‌کند، اما سایر نویسندگان و محققان تاریخ و فرهنگ افغانستان هم چو اقدام یک طرفه حکومت را تایید نکرده‌اند. آگاهان این عصر معتقد اند که افکار برتری خواهانه توسط محمود طرزی از ترکیه وارد کشور شد و به دنبال گشایش «پشتو مرکه» به «پشتو تولنه» تحول یافت.

انجمن ادبی - با سقوط دولت شاه امان‌الله خان و به قدرت رسیدن امیرحبیب‌الله کلکانی و برگشت نادرخان به اریکه سلطنت، تعدادی سعی کردند که به همان راه و روش قدیمی ادامه دهند، اما با تخنیک‌های دیگر. باهمین نیت انجمن ادبی به دستور نادرخان تاسیس گردید و مجله ماهوار «کابل» را بحیث ناشر افکار این انجمن تاسیس کرد و در راس آن محمدانور بسمل شاعر و نویسنده مشروطه خواه را مقرر کرد. اولین شماره «مجله کابل» به تاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۱۰خ از چاپ برآمد که در آن جمعی از نویسندگان و شخصیت‌های فرهنگی و آزادی خواه مقالاتی نوشته بودند. مجله کابل با نوشتن مقالات جالب به زودی در میان قشر روشنفکر کشور جا افتاد و دولت را به تشویش انداخت. دیری نگذشت که رییس انجمن زندانی شد و عده‌ای از افراد جدید به خصوص گماشته‌گان دولت در آن حضور یافتند. این اقدام دولت، فاشیست‌های فرهنگی را جرأت بخشید تا علناً به فعالیت خود ادامه دهند و انجمن ادبی کابل را به «اکادمی پشتو» تبدیل کنند.

آکادمی پشتو (پشتو تولنه) با عزل کردن چهره‌ها و افکار مستقل سیاسی و فرهنگی از رهبری انجمن ادبی دولت نیازی احساس نمی‌کرد که باز هم در زیر پوشش زبان پشتو، «تاریخ» را مطرح کند. از این رو، در سال ۱۳۱۶ خ «پشتو تولنه» به «انجمن پشتو» رسماً اعلام گردید و انجمن ادبی در آن مدغم شد.

زبان نشراتی مجله کابل را که زبان فارسی دری بود، به زبان پشتو تبدیل کرد. بنا به نوشته میرمحمد صدیق فرهنگ: در سال ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۶ هـ سردار محمد نعیم خان به سمت وزیر معارف و معاون اول صدارت عظمی مقرر شد و امور مربوط به تبلیغات را در واحد اداری جداگانه‌ای به نام ریاست مستقل مطبوعات تمرکز بخشید. انجمن ادبی سابق، جایش را به «پشتو تولنه» سپرد. محمدطاهر بدخشی که خود از مبارزان ملی و مخالف رژیم شاه بود این منظره را که به حذف و ایزاد فرهنگی شهرت دارد، چنین بیان کرده است: «اگر چه از سال ۱۳۱۶ زبان پشتو بحیث زبان رسمی و اول کشور حمایت می‌شود؛ اما در واقع، زبان قراردادهای، زبان دربار شاه، وزارت خارجه و از همه مهمتر زبان لویه جرگه‌ها و شورای ملی به صورت عموم زبان اکثریت، زبان فارسی دری بوده است. حتا با تمام کوشش نعیم خان‌ها، گل خان‌ها، پوپل‌ها و قیوم‌ها زبان وزارت خانه‌ها، دوایر دولتی؛ حتا ضبط احوالات شان را نتوانستند به طور متداوم پشتو گردانند. امروز برای زبان و ادبیات دری هیچ محل رسمی حمایتی وجود ندارد، اما برای زبان پشتو سه اداره مهم «پشتو تولنه»، در معارف «ریاست انکشاف پشتو»، در اطلاعات و کلتور، «آمریت انکشاف بین‌المللی پشتو» گویا به کمک یونسکو فعالیت می‌کنند و بی‌دریغ به اشخاص حق‌الزحمه و کاغذ و مجله و جریده برای سیاه شدن، از حساب مالیه غیرپشتون‌ها داده می‌شود.^۱ بیابید عدالت را از اینها بیاموزید.

انجمن تاریخ افغانستان - این انجمن در اصل یک حرکت فرهنگی بود که در سال ۱۳۲۱ خ به خاطر انکشاف زبان پشتو به نحو بهتر از گذشته که همان «پشتو تولنه» بود، تأسیس گردید. نخستین رییس آن احمد علی کهزاد بود که در این سمت تا سال ۱۳۴۰ خ باقی ماند. نشریه این انجمن مجله «آریانا» بود که نخستین شماره آن به تاریخ اول دلو سال ۱۳۲۱ خ از چاپ برآمد. در سال ۱۳۴۰ کهزاد جای خود را به دکتور عبدالرحیم ضیایی مدیر

۱. محمدطاهر بدخشی، پشتون سالاری در افغانستان، رساله غیرمطبوع

موزیم کابل گذاشت و از سال ۱۳۴۵ خ تا عهد حکومت سردار محمد داوود خان ریاست انجمن به دوش عبدالحی حبیبی قرار گرفت. حبیبی که مدتی رییس «پشتو تولنه» بود با احراز پُست ریاست انجمن تاریخ شاهرگ تاریخ‌نگاری افغانستان را در اختیار گرفت و آنچه در توان داشت مطابق روحیه حذف و ایزاد دولتی به اجرا گذاشت. این موضوع را فرهنگ چنین می‌نگارد: «انجمن تاریخ، کار تدوین تاریخ افغانستان را به پیروی از نظریه ناسیونالیسم نژادی به دست گرفت، اما چون تاریخ مذکور بر کاوش و تحقیق راستین بنا یافته بود و نتیجه‌گیری‌های آن جنبه دستوری داشت، مردم به خواندن آن میل نکردند و نسل جوان از تاریخ کشور خود به استثنای آنچه به کنجکاوی شخصی به دست می‌آوردند، بی‌خبر ماندند.» آنها می‌خواستند در انجمن تاریخ برای سرزمینی به نام افغانستان صرف نظر از همه نورم‌ها و مقررات تاریخ‌نگاری جهانی، چنان تاریخ فرمایشی تهیه کنند که از تاریخ ایران باستان کمی و کوتاهی نداشته باشد، به همین خاطر اسناد تاریخی را می‌گرفتند و می‌خواندند و به جای نام‌های «ایران» (آریانا) و «خراسان» نام «افغانستان» را می‌نوشتند. باز می‌خواستند این نوشته‌ها را به وسیله مورخان غیرپشتون چون علی‌احمد زهما، احمد علی کهزاد، میرغلام محمد غبار، سیدقاسم رشتیا، جلال‌الدین صدیقی آب‌وتاب دهند و سجل کنند؛ اما این مورخان فرزانه را کمتر می‌توانستند در دام جعل و تقلب خود بیاندازند. هرچند انجمن تاریخ در ابتدا نظر به شرایط فرهنگی جامعه نتوانست کاری را به پیش ببرد، اما با مرور ایام افکار خود محوری، نژادپرستی و برتری‌خواهی قومی در محور فعالیت‌های این انجمن نه فقط مردم افغانستان که حتا جهان را در طلسم افسون تقلبات تاریخی گرفتند و ذهنیت آنها را در مورد تاریخ و فرهنگ ملی کشور گم‌راه کردند. حتا دانشمندان کشورهای همسایه که با ما هم‌زبانی و هم‌فرهنگی طولانی و شناخت تاریخی داشتند، خود از شم این‌گونه جعلیات دچار سرگنسی شدند که نمونه‌های آن را در نشرات و ابراز نظرهای بعضاً نویسنده‌گان ایرانی و روسی و تاجیکستانی می‌توانیم بخوانیم. واقعیت این است که داده‌های فکری و فرهنگی توأم با آمار و ارقام نادرست در مسایل کُلّی جامعه که در مطبوعات رسمی افغانستان به نشر می‌رسیدند، بر حسب معمول برای مطبوعات و پژوهشگران امور تاریخ و فرهنگ در منطقه و جهان پیرامون افغانستان خط سیاسی می‌دادند. این برداشت‌های ناقص متأسفانه تا هنوز در فکر و پنداشت‌های

اکثر مستشرقان غربی و محققان منطقه خوابیده است. مقامات فرهنگی افغانستان با این ضعف فکری و عقب‌نشینی فرهنگی در حقیقت اصلاحات کشور ایران را آب‌وتاب داده و مشروع ساختند.

انجمن ادبی خان‌آباد- هم‌زمان با این‌گونه فعالیت‌ها در پایتخت افغانستان، نادرخان که پیش از به پادشاهی رسیدنش مدتی بحیث رییس تنظیمیه قطغن و بدخشان ایفای وظیفه کرده بود، فضای فرهنگی بدخشان و تخارستان برایش ناگوار واقع شد. از این رو، تصمیم گرفت تا دخالتی در حوزه فرهنگی تخارستان نکند. از این رو، به نایب شیرخان^۱ وظیفه ساختار انجمن ادبی خان‌آباد را محول کرد. نایب شیرخان ابتدا «انجمن ادبی خان‌آباد» را به کمک عده‌ای از روشنفکران و شخصیت‌های با نفوذ تخارستان و بدخشان مثل جمشیدخان شعله چاه‌آبی، ملا عبدالله عارف شاعر، شاه عبدالله خان یمگی بدخشی، سیدمحمد دهقان کشمی مبارز دوره دوازدهم شورای ملی، مستوفی نصرالله خان رستاقی، حاجی عین‌الدین عینی، محمد انور بسمل و دیگران تأسیس کرد. جریده «اتحاد قطغن» به خاطر نشر فعالیت‌ها و مسایل فرهنگی و سیاسی انجمن نیز به سردبیری سیدمحمد دهقان و معاونیت نایب شیرخان تأسیس گردید.



هدف دولت از ایجاد کانون ادبی خان‌آباد پیش از همه ترویج زبان پشتو و نشر مسایل سیاسی مورد علاقه دولت در خصوص تشکیل دولت افغانستان در شمال در بین تاجیک‌ها، اوزبک‌ها و ترکمن‌ها، حاکمیت نادرخان، پذیرش مردم از پالیسی ادغام‌سازی قومی و جا به جایی ناقلین ماورای دیورند در صفحات تخارستان بود؛ اما شخصیت‌های

۱. نایب شیرخان قبلاً همچون ناقل وارد قندز گردیده بود و زمین فراوان در اختیار داشت.

تخارستانی برخلاف اراده دولت در همکاری با نایب شیرخان با طرح راهکارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نقش بارزی را در بیداری اذهان اهالی و جوانان تخارستان زمین بازی کرد. در دوره فعالیت‌های فرهنگی انجمن خان‌آباد، سازمان سیاسی به نام «نهضت آبادی خواهان میهن» با اشتراک عبدالعزیز کوشانی، عبدالرووف ضیازاده، محمدطاهر بدخشی، شمس‌الدین ذکی، عبدالغفور سوزن، عبدالرحیم زرگر و ضیاالدین حافظی در بدخشان به وجود آمد و بعداً در اثر توسعه و انکشاف سیاسی آن به سازمان دیگری به نام «سازمان ضیاییان ماورای هندوکش» به اشتراک محمد هاشم و اسوخت، محمدطاهر بدخشی، حاجی عین‌الدین عینی، داکتر صادق برنا، رضوان قُل‌تمنا، سلام تاشقرغانی، حفیظ‌الله سیرت تالقانی و عده‌ای دیگر از وکلای بدخشان و تخارستان تحول یافت. نایب شیرخان که شخصیت آبادی خواه و وطن دوست بود، به دنبال طرح و تطبیق یک سلسله برنامه‌های رفاهی به خصوص در عرصه زراعت و باغداری، راه‌سازی در قندز در سال ۱۳۳۰ خ وارد فیض‌آباد گردیده و از علاقه‌مندی خود در مورد آبادی بدخشان که با اشعار علامه اقبال لاهوری استشهاد می‌کرد، وعده‌های را به مردم بدخشان داده و به قندز برگشت. سوگ‌مندانه موصوف پس از این سفر به بدخشان دیری نزیست و رشته حیاتش قطع گردید.^۱ بدبختانه از اثر طالع شومی که نصیب بدخشان شده است، آن شخص ملی بعد از رفتن خود وفات یافت و آرزوی آبادی این حصه وطن را با خود به خاک برد.^۲

در این زمان که حلقات سیاسی و فرهنگی جان می‌گرفتند، عده‌ای از شخصیت‌ها به حلقات سیاسی هرات مانند عبدالمجید زابلی، سرور جويا و محمد سرورخان بدخشی همکاری داشتند. «نشریه فریاد» به سر‌محری محمد سرور بدخشی و صاحب امتیاز محمد سرور جويا به همین حلقه پیوستند. آنگاه سرور جويا برای تداوی به ایران رفت و

۱. محمدطاهر بدخشی تحت عنوان «اگر مرحوم شیرخان زنده می‌بود» می‌نویسد: «شیرخان شبی که در جوزون با معزین بدخشان نشستی داشت، پس از صرف طعام کتاب‌های علامه اقبال را از بکس خود بیرون کشید و فرمود که در آثار علامه اقبال به بدخشان یک محبت مخصوص حس می‌شود که گویا اقبال از بدخشان امیدی داشته باشد. من اگرچه نظریه دارم که تمام وطن عزیز آباد گردد، اما بدخشان بیشتر برای اینکه یک نام تاریخی است و شهرت جهانی دارد، در آینده شاید کاروان مستشرقان و معادن‌شناسان و غیره به این مرزبوم سرازیر شوند، در آن وقت بدخشان در نظر آنها خراب جلوه نکند، بلکه از آبادی و پیشرفت بدخشان باید باخود یادداشت‌های ببرند...

۲. یادداشت‌های محمدطاهر بدخشی، بدخشان در تاریخ، جلد دوم، ص. ۱۱۹۳.

از آنجا به مسکو سفر کرد و هنگام بازگشت دستگیر و به مدت ۱۶ سال زندانی گردید؛ اما فعالیت حلقه نام برده افشا شد و سرور جويا مورد ترور قرار گرفت.^۱ زابلی که بعدها در آستانه جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ - ۱۰۴۵م) به نوکر آلمانی‌ها تبدیل شد و در آستانه ظهور هتلر گرایش فاشیستی را چاق و فربه کرد، همچنان محمد سرور بدخشی، امین ترابی، صفرعلی امینی و عبدالحسین توفیق پس از ترور جويا دستگیر شدند و به مدت‌های ۸ - ۱۱ سال زندان را گذشتاندند. محمد سرور بدخشی نیز از حمایت زابلی برخوردار بود و به مدت زیادی بحیث مدیر تحریرات بانک ملی ایفای وظیفه کرد. ماحصل تفکر و تاثیر اندیشه‌های حلقه هرات و سایر حلقات این بود که پس از سقوط شاه امان‌الله، حرکتی در درون حکومت حبیب‌الله کلکانی از سوی نیروهای تحول خواه به رهبری شیرجان در جریان بود که به گونه مشترک با عبدالرحیم خان والی متجدد هرات می‌خواستند جمهوری پارلمانی را در افغانستان برقرار سازند. همچنان در سپتامبر ۱۹۲۰ م کنگره خلق‌های مشرق زمین در باکو دایر گردیده بود که در آن یکی به نام «آغازده» و دیگری به نام عظیم‌الله از جمع کمونیستان افغانستان اشتراک کردند. ولی معلوم نیست که آنها کدام حلقه را نمایندگی می‌کردند. بعد روس‌ها تصمیم گرفتند تا به عوض حزب سازی به جلب روسای قبایل و شخصیت‌های مذهبی با کار بیشتر از طریق (KGB) بپردازند، در تداوم همین تلاش‌ها بود که بعدها حزب دموکراتیک خلق افغانستان از آن بیرون آمد.^۲

اعدام شخصیت‌های تاجیک توسط نادرشاه

نادرشاه برای نابود ساختن شخصیت‌های مطرح آزادی خواه در عصر استقلال افغانستان، به خصوص شخصیت‌های تاجیک با انواع مکاره‌گی‌ها و بهانه جویی‌ها متوصل گردید. برای نابودی امیر حبیب‌الله کلکانی و یارانش، توسط متنفذان و بزرگان کوه‌دامن در راس بزرگ جان مجددی از قهر و غضب مردم جنوبی بالای مردم شمالی سخنان تهدید آمیزی فرستاد که «اگر جلو مردم جنوبی گرفته نشود بالای مردم شمالی چه بلایی را خواهند

۱. بر اساس گزارش‌های قونسل‌گری روسیه در توطئه ترور جويا استاد خلیل‌الله خلیلی دست داشت. زمینه سفر و تداوم جويا را به ایران و روسیه زابلی فراهم کرده بود.

۲. بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، پرونده ویژه ۱۵۴، و ۹۸، ص ۶۱.

آورد.^۱ اما تاجیکان شمالی که در مشرب خود عیار بودند، هرگز ترس را نمی‌شناختند و با اینکه قربانی‌های پی‌هم مالی و جانی دادند، تسلیم دست‌گاه نادر و مومند نشدند. این تهدید نادرخان وحشت و چپاول‌گری روزهای را به یاد نماینده‌گان تاجیک کوهدامن زمین تداعی نمود.^۲

محمد نادرخان قدرت چهار ساله را با زور اسلحه و حمایت همه‌جانبه استخباراتی، نظامی و پولی انگلیس و لشکر حشری قومی دو سوی دیورند تصرف کرد و شبکه جاسوسی انگلیس برای سرکوب تاجیکان و مخالفان دولت انگلیس برای کمک به نادرخان در افغانستان استقرار یافتند و در راس قوای جاسوسی انگلیس الله‌نواز هندوستانی، میرزا نوروزخان، قربان حسین گادی‌وان، نواب خان لوگری، عبدالنبی خان سرخابی، محمداکبر یوسفی و محمدگل مومند به همکاری نادرخان و برادرش هاشم خان فعالیت می‌کردند.^۳ به عقیده نادر، حبیب‌الله کلکانی جرم تاریخی داشت، چون به عنوان یک تاجیک حکومت دو صد ساله قبیله نادر را از قدرت بر انداخته بود. هرچند نادر و دودومانس دیره دونی هندی بودند، نه پشتون و نه افغان. اما به باور او حبیب‌الله کلکانی تاریخ را با برگردانیدن ورق قدرت از دودمان محمدزایی‌ها و از خانواده آل یحیی به تاجیکان تعویض کرده است که بایست از اهل و تبارش و مردم منطقه‌اش انتقام گرفته شود. با همین ذهنیت امیرحبیب را با ۱۵ تن از همکارانش بزدلانه در ارگ سلطنتی اعدام کرد و اجساد آنها را در چمن حضوری برای چشم‌سوزی مردم به دار کشید.

۱. نادر به این ترفند که گویا مشیت مردم با شهامت شمالی بسته است، خواست تا نماینده‌گان آنان را از تهدید جنوبیان بترساند.

۲. و آنها بی‌محایا به نزد حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله رفتند و پیام نادر را برایش رسانیدند. امیرحبیب‌الله در پاسخ طرح اول گفت که «من به کشورم عشق می‌ورزم، اگر پادشاه باشم یا کشته شوم، حاضر نخواهم شد که به ملک کفر بروم. با رسیدن قوای سید حسین که غرض مقابله با حملات نظامی ارتش روس در مزار شریف حضور داشتند، دوباره به کابل حمله می‌کنم. امید به خداست که کامیاب شویم.» نادر به نایب‌سالار سیداحمد هزاره با سخنان تحریک‌آمیزی گفت: «شما مردم هزاره سال‌ها از دست مردم تاجیک شمالی زجر و تکالیف را متقبل شده‌اید، حال نوبت شماست تا به شمالی رفته مال و ناموس‌شان از شما و سرشان را برای من بیاورید.» (اما مردم با شهامت هزاره به خاطر رضای خاطر نادرخان دیره دونی نخواستند تا دوستی خود را با مردم تاجیک شمالی به دشمنی مبدل سازند و از قبول پیشنهاد پسر شاه نور ابا ورزیدند.)

۳. سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۹۰

نادر در همان بدوی ورود خود به کابل در پاییز ۱۹۲۹ م جنرال پینن بیک، جنرال محمود سامی، میرزا محمد اکبرخان، امرالدین خان، عبداللطیف خان کوهاتی، محمد نعیم خان کوهاتی، عیسی خان قلعه سفیدی، تازه گل خان لوگری، سلطان محمد خان مرادخانی محمد حکیم خان چاردهی، احمدشاه خان کندک مشر احتیاط، دوست محمد خان غند مشر پغمانی و سید محمد خان کندک مشر قندهاری را بدون محاکمه گلوله باران کرد و به مردم چشم سوزی نشان داد. او همچنان عده دیگر را چون آقا سید احمد خان، میراحمد شاه خان، احمد جان خان و پسرش، نیک محمد خان، عبدالرحیم خان محمد آغای، شیردل خان و نوردل خان لوگری و عبدالرحیم خان پیاروخیل تبعید و محبوس کرد.^۱ در اینجا سوالی که نزد مردم پیدا شد تنها راجع به گنه کاری و یا بی گناهی این اشخاص نبود، بلکه مردم از این که نادرشاه اشخاص را ناگهانی از خانه اش احضار کرده بدون اجرای تحقیقات و بدون حکم کدام محکمه شرعی یا عرفی و یا نظامی بی آبرو نموده فوراً می کشد و یا تبعید و حبس می نماید، در تشویش و حیرت فرو رفته بودند.^۲

اعدام نایب السلطنه محمد ولی خان دروازی و آزادی خواهان

نادر زمانی که در عهد شاه امان الله به امور دفتر و دیوان دولتی افغانستان قدم گذاشت؛ توظیفاً قضایای داخلی سلطنت را با فعالان سیاسی آن نظاره می کرد و چهره های کارا و رقبای آینده خود را در متن نظام امانی شناسایی می کرد. هرچند در آغاز برخی از مشروطه خواهان از جمله «جوانان افغان» و میانه روها را به کارهای دولتی جذب کرد، اما به زودی وضعیت را دگرگون ساخت. عده ای از مشروطه خواهان و روشنفکران نتوانستند خود را با حکومت نادرخان وفق دهند و نادر هم با توجه به شناختی که از آنها بحیث همکاران شاه امان الله داشت، در پی از میان برداشتن شان اقدام کرد. از جمله فعالیت های سیاسی و دولتی محمد ولی خان دروازی را که در سرپرستی اشراف زاده گان یا غلام بچه های دربار منجر به ظهور نهضت مشروطه خواهی و دموکراسی و استقلال در کشور

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۶۱.

۲. جریده اصلاح، شماره هشت، مورخ ۲۴ قوس ۱۳۰۸ شمسی، دو ماه پس جلوس نادرشاه. به اقتباس از م. م. غ. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲ ص ۶۱.

گردید، با دقت شاهد بود و از این ناحیه کینه‌ای به دل داشت و در انتظار رسیدن فرصت مناسب بود. قتل و کشتارهای غیرقانونی و اعدام افراد مخالف اعم از تاجیک، پشتون، هزاره و ازبیک توسط نفرهای دست چندم حکومت از رواج‌های ظالمانه و مود روز در دولت نادرخان بود.



محمد ولی خان دروازی که از فرزانه‌گان سیاسی دربار، وکیل مقام سلطنت شاه امان‌الله خان و یکی از چهره‌های برجسته نهضت آزادی خواهی افغانستان و معرف استقلال سیاسی کشور در پیش‌گاه جامعه جهانی، وزیر خارجه، وزیر دفاع بود، روابط و علائق محمد نادرخان را در پیوند با استعمار انگلیس به خوبی می‌دانست. هنوز زمانی که امیرحبیب‌الله کلکانی بر سریر سلطنت کابل حضور داشت، محمد ولی خان دروازی، در پیوند با روابط نادرخان

با انگلیس نظراتی در مورد نادر و آینده افغانستان اظهار کرده بود که «نادرخان حتماً کابل را می‌گیرد و پادشاه می‌شود.»^۱ نادر در طول ماموریتش از اعتماد شاه امان‌الله به محمد ولی خان و رسوخیت و موفقیت‌های او در نزد سلطنت رنج می‌برد. به خصوص عقده او علیه محمد ولی خان زمانی عمیق گردید که امان‌الله خان او (نادر) را از کرسی وزارت دفاع عزل کرد و به جایش جنرال محمد ولی خان دروازی را مقرر کرد. نادر پس از دست یافتن به قدرت در یک محکمه ساختگی محمد ولی خان را به محاکمه قلبی کشانید، اما برخلاف فیصله محکمه که محمد ولی خان را به صورت فرمایشی به هشت سال زندان محکوم کرده بود، به جوخه اعدام سپرد.^۲

کشتار افراد خانواده چرخي

خانواده چرخي‌ها از «چرخ» ولایت لوگر از جمله دودمان‌های مهم آزادی‌خواه افغانستان بودند که در تحولات تاریخی، فرهنگی و سیاسی افغانستان به رهبری غلام حیدرخان

۱. دوکتور عنایت‌الله شهرانی، شاه محمد ولی خان دروازی...، ص ۱۶.

۲. برای ازدیاد معلومات رک به بدخشان در تاریخ، جلد دوم، ص ۱۶۱.

چرخى بزرگ این خانواده نقش براننده‌ای ایفا کرده‌اند، اما نادرخان و دار و دسته سلطنتش با این خانواده منور نیز میانه خوبی نداشت و در جستجوی فرصت مناسب برای از میان برداشتن آنها از صحنه سیاسی افغانستان بود. با اعدام محمد ولی خان دروازی و عده دیگر از طرف داران شاه امان الله، در کابل طرف داران شاه امان الله و سایر مخالفان دولت به دور غلام نبی خان چرخى که مرد مردم دار و سخاوت منش بود، جمع شدند و خانه اش حیثیت کلپ عناصر روشنفکر را پیدا کرد که مسلماً در بین ایشان جواسیس دولت هم پنهان شده بودند. اخبار و گزارش های نشست و برخاست و تصامیم آنها را به نادرشاه انتقال می دادند. به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۳۲ م جریده اصلاح نوشت که غلام نبی خان به جرم خیانت اعدام و برادرش غلام جیلانی خان با ابنای اعمام شان جان بازخان و شیراحمد خان زندانی شده‌اند؛ اما این اعدام مثل به دار آویختن محمد ولی خان فاقد هرگونه مدارک قانونی و به گونه تروریستی توسط شخص نادر کشته شده بود. به روز هشت نوامبر یا ۱۶ عقرب ۱۳۱۱ خ هنگام نماز عصر، نادرشاه، جنرال سید شریف کنری سر یاورش را به خانه غلام نبی خان چرخى فرستاد تا او را با نیرنگی به حضور نادرشاه بیاورد. سر یاور با موتر مخصوص سلطنتی عقب دروازه غلام نبی خان چرخى رسید و فرمایش شاه را برایش ابلاغ کرد که: «اعلیحضرت به شما سلام می‌رسانند و می‌فرمایند که امروز هوا خوب است اگر میل داشته باشید، من منتظرم بیایید که یک جا هواخوری برویم و اگر میل نداشته باشید خیر.» چون پیش از این چندین بار چنین تکلیف هواخوری شاه با غلام نبی خان چرخى در اطراف کابل از سوی شاه به عمل آمده بود، این بار نیز بدون تردید و اندیشه‌ای امر یا خواهش شاه مورد قبول غلام نبی خان با برادرش جنرال غلام جیلانی خان (سابق سفیر) و بنی اعمام خود جان بازخان نایب سالار و جنرال شیرمحمد خان همه یک جا به جانب قصر دل‌گشا حرکت کردند. معلوم می‌شود که نادر با چند بارگشت و سیاحت در اطراف کابل غلام نبی خان را اغوا و غافل‌گیر کرده و اعتماد او را برای فرونشاندن در تهلکه مرگ به دست آورده است.

۱. کسی که در جنگ شاه مزار لوگر به مقابل امیرحبیب‌الله کلکانی از حیات نادرخان حمایت و دفاع کرده بود.

غلام نبی خان با برادر و هم‌راهانش به اتفاق سر‌یاور سید شریف به قصر دل‌گشا رفتند و در انتظار فرود آمدن شاه در زیر پلکان قصر دل‌گشا توقف کردند. شاه پیش از این ترتیبات گرفته و هدایت صادر کرده بود. در بیرون قصر دل‌گشا یک قطعهٔ عسکری گارد صف کشیده و نادر در سالون دل‌گشا در انتظار نشسته بود. اندکی بعد، شاه از طبقهٔ بالا فرود آمد و چون چشمش به غلام نبی خان افتاد، با خشم و غضب او را به دسیسه و سازش متهم نمود و دشنام رکیک داده و خطاب کرد که: «خوب غلام نبی خان! افغانستان به شما چه بد کرده است که شما خیانت می‌کنید.؟» غلام نبی خان در مقام دفاع بر آمد و به شاه گفت که از دشنام به پدرش (غلام حیدرخان) خودداری کند، زیرا او مرد غازی بود. افغانستان می‌شناسد که خاین کیست. شاه بیشتر بر او بر افروخته شد و بر سر‌یاور امر داد تا او را بزند. چون وی به حواله نمودن مشت و سیلی به سر و روی وزیر مختار آغاز کرد، شاه گفت «چنان بزن که بمیرد» آنگاه سر‌یاور تفنگ یکی از افراد محافظ شاهی را گرفته خودش و سایر افراد نظامی، غلام نبی خان را با ضربات قنداق و برچه چنان زدند که جان داد. میله‌های فولادین تفنگ بر پشت و پهلوی غلام نبی خان فرو رفت و استخوان سالم در بدن او باقی نماند. این قصابی به مدت ۱۸ دقیقه دوام کرد. شاه امر کرد که مردهٔ غلام نبی خان را که به شکل خریطه‌ای از گوشت میده شده در آمده بود، به نزد خانواده‌اش منتقل سازند.^۱ پس از آن، شاه امر داد تا برادرش غلام جیلانی خان و دو پسر کاکایش جان‌بازخان و شیرمحمد خان را به زندان ببرند. همچنان به امر او خانه و مال و منال ایشان مصادره گردید، افراد خانوادهٔ شان اعم از زن و مرد و طفل و کودک در زندان محبوس شدند.^۲

چون قتل و کشتار سیاسی در زمان سلطنت نادرشاه (۱۹۲۹ - ۱۹۳۳ م) افزایش یافت و شخصیت‌های بزرگ ملی جان و مال‌شان را مصوون احساس نمی‌کردند. از این رو، نادرشاه در هنگام توزیع تصدیق‌نامه‌های فراغت شاگردان لیسۀ نجات در باغ ارگ شاهی توسط عبدالخالق یک‌تن از جوانان با شهامت هزاره و هوادار خاندان چرخ‌چی در هشتم نوامبر ۱۹۳۳ م / ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ خ با شلیک مرمی تفنگ‌چه از پا در آمد و محمدظاهر شاه (۱۹۳۳ م) اسماً به کرسی سلطنت نصب شد.

۲. م. م. ص. فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۶۷۰.

۱. م. غ. م. غبار. همان اثر، ص. ۱۱۷.

سلطنت محمد ظاهرشاه (۱۹۳۳ - ۱۹۷۳م)



پس از قتل محمد نادرشاه پسر نوزده ساله اش شهزاده محمد ظاهر جانشین پدرش گردید، با اینکه شاه جدید جوان کم تجربه بود، گرداننده گی سلطنت را عموهایش محمد هاشم خان و شاه محمودخان و پسر عمومیش سردار محمد داوودخان به عنوان نخست وزیران افغانستان پیش می بردند. در واقع، سیاست رسمی سلطنت محمد ظاهر شاه در پناه سرپرستی کاکایش محمد هاشم خان ادامه همان سیاست «زر و زور و زمین بخشی» نادر شاه و قدمایش بود. دادن زمین های

دولتی و خصوصی و جا به جا سازی ناقلین جزوی برنامه عمده هر دست گاه قدرت در افغانستان بود. دادن کرسی های بلند دولتی و رتبه های اعزازی نظامی با خرج دسترخوان پولی و مساعدت های اقتصادی انگلیس به فرد فرد خانواده سلطنت، همه امکانات دولتی را در خدمت قبایل اطراف سرحد دیورند قرار داد و ساختار حکومت یک قومی روز به روز بیشتر متجلی می گردید.

یکی از حوادث مهم تاریخی-فرهنگی در اوایل سلطنت ظاهر شاه (۱۹۴۳م) تغییر نام کشور «فارس» به «ایران» بود. کسانی که شاهنامه فردوسی را خوانده اند، می دانند که رود آمو سرحد شرقی ایران بود و رستم روئین تن در مرزهای رود آمو از استقلال ایران دفاع می کرد. حوادث شاهنامه در حدود ۸۰٪ در جغرافیای بلخ، سمنگان، فاریاب، لاروند، تیوره، هرات، فراه، نیمروز، سیستان، زابلستان، کابلستان، پنجشیر، اندراب، کهندژ (کنندز)، بدخشان، شینگان، شقنن (شغنان) تالقان به تصویر کشیده شده است. از این رو، ایران نام اصلی کشور ما بود. زمانی که روان شاد استاد سعید نفیسی بحیث مشاور فرهنگی محمد رضاشاه پهلوی کار می کرد، پیشنهادی را به شاه تقدیم کرده و نوشت که کشور همسایه ما نام خود را «افغانستان» نهاده است و نام کشور ما هم فارس است و هر حوزه سرزمین تاریخی ایران نام خود را دارند، پس نام تاریخی ایران چه می شود و این نام را در کجای جغرافیای زمین

جستجو کنیم، اگر حضور اعلیحضرت موافق باشند با موافقه دولت افغانستان نام کشور خود را ایران بگذاریم. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و با توجه به نزاکت‌های اشتراکات تاریخی و فرهنگی بین دو کشور همسایه، هم‌زبان و هم‌فرهنگ مکتوبی به وزارت خارجه افغانستان نوشتند و خاطر نشان کردند که اگر موافقت دولت افغانستان باشد، ما نام کشور خود را ایران می‌گذاریم؛ اما مقامات افغانستان فکر کردند که ایرانیان دچار اشتباه شده‌اند، انتخاب نام «ایران» به کشور «فارس» برای ما چه ارتباطی دارد؟ به اصطلاح کابلی‌ها «دل‌تان بایسکل‌تان!»^۱ زمانی که این موافقت به ایران رسید، سعید نفیسی از مردم خود مژده گرفت و اعلام نمود که سر از این تاریخ نام کشور ما ایران پنج‌هزارساله است، نه فارس ۲۵۰۰ ساله، آنگاه شان نزول تاریخی این موضوع را در روزنامه اطلاع به نشر رسانید و تمام مفاخر تاریخی و فرهنگی این سرزمین ضم نام ایران به همسایه غربی ما تعلق گرفت. این حادثه نیز تاریخ و فرهنگ کشور ما و تاجیکان را که همان فلات شرقی ایران بود، مجروح گردانید. انگلیس‌ها که هنوز ناظر تحولات سیاسی کشور بودند، برای نادر استخبارات پُر شاخ و برگی ساخته بودند که مخالفان سیاسی شاه را سر به نیست می‌کرد و این شبکه همچون میراث سیاسی به ظاهر شاه انتقال یافت و با بده و بستان‌های سیاسی و مالی توسط عموهایش ادامه پیدا کرد و مسایل پولی او را انگلیس‌ها تمویل می‌کردند. تنها در سال ۱۹۳۲ م نادرخان به خاطر پیگرد مخالفان سیاسی خود که مخالفان انگلیس نیز بودند و به طور عمده تاجیکان، مبلغ ۵ میلیون افغانی پرداخته بود.^۲ انگلیس‌ها تمام حرکت‌های دموکراتیک امانیست‌ها را زیر نظر داشتند و با خرج پول به پیمانۀ وسیعی اکثریت سران قبایل سرحد را خریداری کردند. در شب ۹/۸ نوامبر ۱۹۳۲ م به تعداد ۳۲۷ نفر از مخالفان خود را به کمک استخبارات انگلیس دستگیر و به زندان بردند.^۳ انگلیس‌ها برای تحکیم اقتدار شخصی هاشم خان در حکومت ۱۷۰ هزار پوند کمک کردند و اضافه بر آن مبلغ پنج میلیون روپیه به حساب شخصی هاشم خان در «امپریال بانک» واریز کردند و او را

۱. این خود می‌رساند که رهبران افغانستان یا با نام ایران تعصب داشتند، یا معنای ارزشی این نام را نمی‌دانستند.

۲. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۸، سال ۱۹۳۲ م پرونده ویژه ۱۶، کارتن ۱۵۴، ص. ۴۳ و ۴۴ و نبرد

افغانی استالین، ترجمۀ عزیز آریانفر، ص. ۲۷۰

۳. همانجا، ص. ۸۳

نوکر زر خرید خود نمودند.^۱ انگلیس ها مقادیر زیاد پول را به ملکه حمیرا همسر ظاهر شاه نیز دادند که آن را از دست خود برای سران قبایل سرحد به عنوان ننگ زبانه برای دفاع از انگلیس در میان سران و روحانیون قبایل توزیع کند. حتا مادر شاه هم به عنوان مادر ملت (!) برای پیوستن با قبایل و انگلیس در برابر تهاجم احتمالی روس با سران قبایل دیدار کرده و بخشی از پول اهدایی انگلیس را تحویل آنها داده و بخشی را هم خود به جیب می زدند.^۲ همچنان انگلیس مبلغ ۸ میلیون روپیه را به دست رس شاه محمود خان وزیر حربیه گذاشت تا با این پول سران قبایل وزیری، مومند و مسعود را در داخل سرحدات افغانستان و بخشی را در آن طرف سرحدات بخرند و در برابر تهاجم احتمالی روسیه به هند آماده کند. شاه محمود خان ۶٫۱ میلیون روپیه را برای دفاع از سرحدات انگلیس در بین سران قبایل توزیع نموده و متباقی را به جیب زد و در میان قبایل سوگند یا شد که قبایل متعهد اند که از سرحدات انگلیس دفاع کنند. هاشم خان وعده سپرد که برای هر فردی که برای دفاع از سرحدات انگلیس نام نویس کنند، ماهانه مبلغ ۲۰ افغانی معاش و مقرری آرد و مواد خوراکی و سوخت بدهد. اگر جنگی در می گرفت این معاش به ۵۰ افغانی ارتقا می کرد.^۳ حتا پول سفریه ها و خریداری خانواده شاهی و مصارف شخصی خانواده های چهار برادر خانواده محمدزایی آنها از جانب حکومت هند بریتانوی پرداخت می شد. از جنگ دوم جهانی به بعد واریز نمودن پول سه برادر به حساب شخصی هاشم خان در امپریال بانک در هند از ۵ میلیون روپیه به ۲۵ میلیون روپیه در سال ارتقا داده شد و این پول به هاشم خان در بدل خدمت به منافع بریتانیا پرداخت می گردید. به تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۴۱ م در کابل جرگه عالی (لویه جرگه) دایر شد که باید روی خارج کردن اتباع کشورهای محور (آلمان، ایتالیا و جاپان) غور می کرد. سفارت انگلیس برای خرید نماینده گان این

۱. نبرد افغانی استالین، بایگانی دولتی نظامی روسیه، فون ۲۵۸۹۵، پرونده ویژه یک، کارتن ۸۸۴، ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲ م، ص ۸۰، س. ت. ص. ۴۰۰

۲. همانجا، بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۴۱ م، پرونده ویژه ۲۳، کارتن ۱۹۶، ص. ۹۰

۳. برای هر زخمی که در دفاع از انگلیس زخمی می شد، مبلغ ۵۰۰ روپیه و برای هر کشته مبلغ ۱۰۰۰ افغانی در نظر گرفته شده بود. تنها شرط این بود که با افسران انگلیسی تعامل داشته باشند و از اوامر آنها اطاعت کنند. در حالی که سربازان داخل خدمت ارتش افغانستان نه تنها کدام امتیازی نداشتند، بلکه انجام کارهای شاقه و بیگاری نیز وظیفه آنها بود.

جرگه مبلغ ده میلیون روپیه را به هاشم خان صدراعظم سپرد تا تمام اعضای جرگه را بخرد و طرح خارج ساختن آنها را تصویب کند. در برابر خروج نخستین گروه آلمانی از کابل بریتانیا مبلغ ۵۰۰ هزار کلدار با پشتیبوانه طلا به هاشم خان طور تحفه سپرد.^۱ ظاهر شاه در حالی که خود مصرف این همه دست بازی های عموهایش بود، بیشترین وقت خود را صرف پرستاری از گاوهایش در فارم کاریزمیر می گذراند و این مصروفیت را عموهایش برایش فراهم کرده بودند. وقایع، اصلاحات و گزارش های سلطنت چهل ساله محمد ظاهرشاه را می توان در کارنامه صدراعظم خاناندانی و غیرخاناندانی وی به چهار دوره ذیل تقسیم کرد:

الف. دوره حکومت محمد هاشم خان عموی پادشاه (۱۹۳۳ - ۱۹۴۶م)

اگر مدت چهارسال پادشاهی محمد نادرشاه را هم که محمد هاشم خان در آن وقت صدراعظم بود با دوره خدمتش در پادشاهی محمد ظاهر شاه علاوه کنیم، مدت صدارت محمد هاشم خان یک دوره هفده ساله را در بر می گیرد.



محمد هاشم خان از آغاز ماموریتش با ملاها و روشنفکران میانه خوبی نداشت. همه این طبقات را چنان تحت فشار قرار داده بود که از ترس صدا درآورده نمی توانستند. او مخالفان خود را بی رحمانه سرکوب

کرده و زندان ها را از رقبای سیاسی اش پُر ساخت. شبکه استخباراتی وسیعی را در اختیار داشت که حتا از داخل خانه های مردم اطلاع حاصل کرده می توانست. او شب و روز از همه ولایات خبر امنیت را می گرفت. هاشم خان که فرمانروایی افغانستان را بعد از نادرخان در اختیار داشت دو گروه را برای ترور امان الله خان در ایتالیا به کمک انگلیس موظف نمود.^۲ در توطئه دیگر احمد علی خان که بحیث سکرتر سفارت افغانستان در

۱. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۷۱، سال ۱۹۳۴م، پرونده ویژه ۱۶، کارتن ۱۷۱، ص. ۹ و ۲۶

۲. یکی تحت رهبری الله نواز خان هندی که همه کاره رژیم و یکی از جاسوسان معروف انگلیس بود؛ دیگر یک

ایتالیا مقرر شده بود، موظف به ترور امان‌الله خان گردید و هاشم خان یاور و محافظ خاص خود را به نام حکیم با احمد علی فرستاد که شاه سابق را ترور کند و این توطئه نیز از جانب استخبارات شوروی کشف و خنثا گردید.^۱

در آستانه جنگ جهانی دوم کشور انگلیس موقف چند گانه داشت، از یک سو انگلیس در جبهه مبارزه علیه فاشیسم هتلری در کنار متفقین (شوروی و امریکا)^۲ قرار داشت. از جانب دیگر، در افغانستان مصروف مبارزه علیه نفوذ شوروی در افغانستان بود. در سال ۱۹۳۹ م اشوارت رییس دیارتمنت استخبارات هند بریتانوی و مارشال دولا فورتی فرمان دار نیروی هوایی انگلیس به کابل آمدند و با حضور گسترده استخبارات انگلیس در قلمرو افغانستان و شدت بخشیدن به کار استخباراتی علیه روس به موافقه رسیدند. هاشم خان صدراعظم پذیرفت که بخش زیادی از شبکه استخباراتی انگلیس داخل افغانستان در هماهنگی با دولت کابل کار کند. انگلیس شبکه فوق العاده محرمانه را از روحانیون و رهبری حزب جمعیت‌العلمای اسلامی در شمال هند و مناطق قبایلی به وجود آورد که شامل رهبر جمعیت‌العلماء نیز می‌شد. این شبکه توانست بسیاری از ملاهای قبایل را جلب کند که بقایای این شبکه جاسوسی انگلیس در میان قبایل دو سوی مرز تا هنوز پا برجاست. این شبکه استخباراتی تنها در پشاور ۵۹ نفر ملارا استخدام کرد. انگلیس‌ها با صرف پول گزاف توانستند، روحانیون با نفوذ پشتون را خریداری و از طریق آنها تبلیغات وسیع را علیه شوروی و کفر و کمونیسم آنها در افغانستان و در میان قبایل به راه انداختند. یک تن از علمای برجسته مومند به نام پاچا گل فرزند حاجی ترنگزایی، سالانه مبلغ ۵۰ هزار روپیه مستمری از انگلیس دریافت می‌کرد و ملک پنج گل رهبر قبیلۀ مومند ۵۰ هزار کلدار

گروپ تروریستی را به مکه معظمه برای ترور امان‌الله خان فرستاد که قرار بود امان‌الله خان به حج برود و این مساله را انگلیس به دسترس هاشم خان گذاشته بود؛ اما این توطئه را استخبارات شوروی در اروپا کشف کرد و حکومت ایتالیا، الله‌نواز هندی و افراد او را در ایتالیا دستگیر کرد و سلاح آنها ضبط گردید. کاری که باعث رسوایی انگلیس گردید.

۱. همانجا، بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۴۱ م پرونده ویژه ۲۳، کارتن ۱۹۶، پوشه ۴، ص. ۸۱.
۲. در زمان ریاست جمهوری روزولت در امریکا، چرچیل نخست وزیر انگلیس و استالین رهبر اتحاد شوروی در رهبری جناح متفقین علیه فاشیسم هتلر قرار داشتند.

از انگلیس مستمری می‌گرفت.^۱ در دسامبر ۱۹۴۱ م هاشم خان با سرهنگ نوئل و پیکین پنهانی قرار داد بست که بریتانیا می‌تواند، پشتون‌های جنوب افغانستان را بحیث سرباز در ارتش خود استخدام کند. در برابر این کار شاه محمود وزیر حربیه و در عین زمان، مسوول کار با قبایل سرحد ۵ میلیون روپیه گرفت و او نماینده‌گان قبایل گستره افغانستان در جنوب را در اختیار انگلیس گذاشت. در نتیجه توافق جرگه جلال آباد و پشاور، مومندها، یوسف زایی‌ها، افریدی‌ها از داخل افغانستان و قبایل آزاد به ارتش انگلیس پیوستند.^۲ با این بده و بستان‌ها، هاشم خان در دوران جنگ دوم جهانی چنان امنیتی را برقرار ساخت که در افغانستان سابقه نداشت. همین امنیت و تصفیه کاری محمد هاشم خان بود که مدت چهل سال سلطنت محمد ظاهر شاه به آرامش ظاهری اما با اوج قحطی و گرسنگی مردم و غلیان‌های سیاسی سپری شد.

در سال ۱۹۳۳ م ادولف هتلر بحیث صدراعظم آلمان احراز قدرت کرد و تا سال ۱۹۴۵ م ختم جنگ جهانی دوم و پایان عمر هتلر بود، رهبری بخشی از جهان را در اختیار گرفت. یکی از راهبردهای سیاسی هتلر دست‌یابی به نیم قاره هند از طریق کشورهای ایران و افغانستان بود که این ساحه در اختیار رقیب ژرمن‌ها یعنی انگلیس‌ها سابقه داشت. هتلر که روابط خود را قبلاً در دوره شاه امان‌الله خان با افغانستان برقرار کرده بود، به خاطر راضی ساختن دولت‌های ایران و افغانستان در جهت همکاری به تطبیق برنامه‌های منطقه‌ای آلمان در آسیای مرکزی، طرح هم‌نژادی «نژاد پاک آریین» را با هر دو کشور فارسی زبان و همسایه آریایی تبار به میان گذاشت و چنین فکری را تبلیغ کرد که گویا «نژاد پاک آریین» از اصیل‌ترین نژادهای جهان بوده و شایسته‌گی رهبری جهان را تنها اینها دارند و مردمان ایران، افغانستان و جرمن هم از یک نژاد و آریایی هستند. بنا به دعوت حکومت آلمان، محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان با وزیر خارجه اش فیض محمد ذکریا به آن کشور سفر کردند، ایشان با ادولف هتلر صدراعظم و رهبر حزب نازی و مقامات آلمانی مذاکره کرده و طرح «برادر بزرگ» و هم‌نژادی آلمانی‌ها و افغان‌ها را در میان گذاشته و مشوره‌های

۱. گزارش سفارت شوروی در افغانستان (سیاست خارجی حکومت افغانستان در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۲ م) بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، پرونده ویژه ۲۴، کارتن ۱۹۹، نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص. ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲. بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۴۱ م، پرونده ویژه ۲۳، ص. ۹۸-۲۰۶

جدی حکومت آلمان را برای تشویق و ترغیب نژاد پاک آراین با خود به افغانستان آوردند. هتلر در ماه مارچ ۱۹۳۳ م موافقت خود را با صرف نظر کردن از بخشی از قرضه آلمان از افغانستان اعلام داشت و علاوه بر آن پروتوکول پرداخت یک وام جدید را به میزان ۸۵٫۱ میلیون مارک امضا کرد.

سردار محمد نعیم خان وزیر معارف در نصاب درسی و ترانه‌های معارف مضامینی را در پاس داری از طنطنه «نسل پاک آراین» گنج‌انیده و نسب پشتون‌ها را که تا آن وقت به نام «سلیمانی» می‌نوشتند، به نژاد آراین در آوردند.^۱ فتوحات هتلر در جنگ دوم جهانی در اروپای شرقی تا دروازه‌های مسکو، پیروزی مردم افغانستان تلقی می‌گردید.^۲ چون حکومت سردار هاشم خان مجبور شد به دستور متحدها سر فرود آورد و ایتالوی‌ها و جرمن‌ها را از افغانستان اخراج کند. ایشان را از طریق جرگه فرمایشی از سفارت آلمان در منطقه جوی شیر سوار موتر کرده به هندوستان برده و سال ۱۳۱۹ خ به بندر کراچی رسانیدند.^۳ در همین حال، اتحاد شوروی هم که افغانستان را عرصه فعالیت‌های توسعه‌ای در توارد انقلاب و ترویج ایدئولوژی طبقه کارگر و گذار به سوی آب‌های گرم در بحر الکاهل می‌دانست، سلسله‌ای از برنامه‌های ایدئولوژیک تیپ نظام سوسیالیستی مثل برنامه اقتصادی «پلان پنج‌ساله» را در دستور کار حکومت سردار هاشم خان و اعقابش قرارداد و سلطنت مطلق‌العنانی و استبدادی را برخلاف طبیعتش به سمت و سوی گویا دموکراسی و جامعه باز مسیر می‌داد.^۴ اما سرکوب، توطئه و اعمال نفوذ استخبارات دولتی در جنبش سیاسی کشور، در میان نخستین سازمان‌های سیاسی چون: «حزب ویش زلمیان»، «حزب وطن»، حزب «ندای خلق»؛ با وجود روابط با جهان به اصطلاح باز از خصایص حکومت هاشم خان بود. احزاب نام‌برده برای به حرکت درآوردن چرخ اصلاحات اجتماعی و نوسازی جامعه

۱. پروفیسور رسول رهین، خراسان زیر سلطه تبارپرستان افغان، تارنمای خاوران

۲. و در افواه افتاده بود که هتلر در سلسله اجداد خود یک پدر افغان داشته است و روحیه فاشیستی و خود بزرگ بینی در بین جامعه ما چنان ساری و رایج شده بود که بدگویی از هتلر را خیانت می‌پنداشتند.

۳. از خاطرات دست‌نویس پوهاند سرور همایون استاد دانشگاه کابل، ص ۱۰.

۴. مگر توارد سیاسی که با واقعیت وجودی سلطنت سازگاری نداشت، همواره در پراتیک سیاسی دچار تناقضات و لنگش می‌گردید.

نخستین مراحل مبارزه سیاسی را تجربه می‌کردند. در عین حال، خواهان استقرار حکومت قانون مدار بودند، اما تشدید نظام پولیسی، ناامنی‌های جانی و تعدیبات بدنی بر افراد احساس عدم اعتماد و سوءظن نسبت به ماهیت قلابی رژیم به ویژه میان اقوام غیرپشتون از جمله تاجیکان جا گرفت. بنا به روایت روزنامه «حبل‌المتین» در این دوره سنگ بنای «ایدئولوژی ملی» را توسعه زبان پشتو تشکیل می‌داد که با وجود ناآشنایی مردم به آن در سال ۱۹۳۶ م موقعیت «زبان رسمی» کشور را پیدا کرد- و فرهنگ و ارزش‌های [قوم] پشتون را تشکیل می‌داد.^۱ انجمن «پشتو تولنه» که میراث دوره نادر شاه بود، ایدئولوژی ملی افغان >پشتون را تبیین و تدوین کرد، در حالی که فقط در قانون اساسی ۱۹۶۴ م بود که زبان فارسی با اینکه زبان عام مردم در همه مسایل دادوستد بازار، مدارس و مکاتب، دانشگاه‌ها و ادارات دولتی بود، از روی ناگزیری در عدم کارایی رسمیت زبان پشتو هم پایه با زبان [پشتو] قرار داده شد.^۲ - برای گسترش و توسعه ایدئولوژی قومی (پشتونوالی) بر تاریخ، دین و نژاد مشترک با پیروی از «نژاد پاک آری» در حزب نازی جرمنی در میان اجتماع افغانستان بر «پشتون، بلوچ، تاجیک و نورستانی» تاکید صورت می‌گرفت.^۳

در سال‌های ۱۹۳۰ م یکی از مسایل جنجال برانگیز در سیاست دولت در خصوص پذیرش زبان‌های ملی بود؛ اما تصمیم عجولانه و بدون دقت برای تعمیم زبان پشتو در عمل به ضرر هر دو زبان فارسی و پشتو تمام می‌شد. به عقیده دکتور عبدالاحمد جاوید: «طوری که در فرمان سال ۱۳۱۵ ه/خ. خوانده می‌شود مساله طرد زبان «فارسی» دری یا سلب حقوق و حیثیت این زبان نیست. فقط در فرمان این طور گفته شده که زبان پشتو باید تقویت شود؛ ولی در عمل کسانی که دست اندرکار تعمیم زبان پشتو بودند، راه افراط را در پیش گرفتند.» به نظر دکتور محمد رحیم الهام: پشتو تولنه کارهای هم کرد که نباید می‌کرد. از آن جمله یکی این بود که «پشتو تولنه» پیشنهاد کرد که لوحه‌های مغازه‌ها و ادارات رسمی و ملی همه پشتو شوند. خوب این یک کار خیلی نمایشی بود و برای انکشاف زبان پشتو خدمتی کرده نمی‌توانست؛ ولی من به چشم یکی از لوحه‌ها را دیدم که در اول

۱. روزنامه حبل‌المتین، چاپ بمبئی، به نقل از «مناسبات تباری در افغانستان» به قلم مترجم

۲. و باین حال، گویا کدوبنی بر درخت کهن سالی بار گردید.

۳. محمد نظیف شهرانی، افغانستان از ۱۹۱۹ تا امروز، ص ۱۸۰

نوشته شده بود: «سلمانی نورمحمد» وقتی منسوبین پشتو تولنه رفتند او را وادار ساختند که این لوحه را پشتو بسازد، پیش رویش یک «د» نوشته شد که «د نورمحمد سلمانی» خوانده می‌شد. غلام جیلانی اعظمی می‌نویسد: حتا به مامورین دولت تاکید شده بود که در بازار با دکان دار و اهل کسبه به پشتو سخن بگویند: موقعی که مامورین از بازار سودا می‌خرند و از نرخ اشیا و دیگر مطالب با دکان داران و دیگر اشخاص طرف معامله صحبت می‌کنند، باید صحبت و سوالات خود را به زبان پشتو طرح کرده و در صورت عدم استفهام طرف مقابل به فارسی ترجمه نمایند.^۱ که این برنامه درست شبیه همان فارسی ستیزی بلشویکان و پان ترکیستان بود که با صحبت نمودن فارسی به تاجیکان پنج روبل جریمه وضع شده بود. در همین راستا تصمیم گرفته شد تا نام‌های اماکن نیز به زبان پشتو تبدیل شوند که این کار از لحاظ اصول زبانی و تاریخی به هیچ‌وجه درست نمی‌باشد، مثلاً عبدالله را در همه زبان‌های دنیا باید عبدالله خطاب کرد، نه «دسختین تعالی بنده». اما متعصبان بی‌توجه به نورم‌های زبان شناسی و پس منظر تاریخی محلات فیصله کردند که نام‌های «سپید دژ به» «سپین کلی»، «پلچرخ» به سرخی پله، «سبزوار» به شنیدند، «دره زندان» در سمنگان به «دره ژوندون»، «طلوع افغان» به لمر حرک، «آیینۀ عرفان» به د پوهنی هنداره «بیمارستان» یا «شفاخانه» به «روغتون»، «جاده» به وات، «داروخانه» به درملتون، «دارالفنون» یا «دانشگاه» به پوهنتون، «دانشکده» به پوهنزی، «انیس» به ملگری و... تبدیل شدند^۲ که چنین کلماتی در هر زبانی وجود دارد، مگر طراحان این بدعت ادبی از کلمات مورد نظرشان باز به نام «اصطلاحات ملی و علمی» تعریف کردند و برای کسانی که به رعایت تیوری زبان‌زدایی توجه نمی‌کردند و یا از کلمات آنها در مکالمات شان استفاده نمی‌نمودند به نام ناقضان وحدت ملی نام می‌بردند.^۳ از طرف دیگر تدریس پشتو را برای مامورین اداره دولت (با تدویر کورس‌های زبان پشتو با دادن حق‌الامتیاز برای مامورین دولت) جبری ساختند.^۳ عبدالحی حبیبی که همه کاره امور تاریخ و فرهنگ بود، به ظاهرشاه چنین توصیه‌نامه‌ی نظمی نوشت:

۱. غلام جیلانی اعظمی، مجله کابل، سال دهم، حمل ۱۳۱۹ / مارچ ۱۹۴۰

۲. مجله کابل، سال ۱۱، حمل ۱۳۲۰ / مارچ ۱۹۴۱

۳. دکتر عبدالاحمد جاوید و دکتر محمد رحیم الهام، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۱۸ - ۱۱۹

وی نیاکان غیورت مرد و راد	قوم من! ای توده‌والا نژاد
تا ز اسرار حیات آگه شوی	با تو دارم گفتگوی محرمی
حافظ کهسار و قلب آسیا	بشنوای پشتون باصدق و صفا
یا چو اسلاف غیورت زنده‌گی	گر بزرگی خواهی و آزاده‌گی
هم برین شالوده کاخت بر فراز	اولاً پشتو لسانت زنده ساز
قصر ملت را بر آن تعمیر کن	تا توانی تکیه بر شمشیر کن

در این وقت محمدگل مومند که عقب سکه هاشم خان بود به یاری سردار محمد نعیم وزیر معارف شتافت و بر اساس فرمان سردار شاه ولی خان کفیل صدراعظم در ۱۲ حوت ۱۳۱۵ خ / مارچ ۱۹۳۷ م زبان پشتو منحصیث یگانه زبان تعلیم و تربیه در معارف کشور قرار داده شد. در بخشی از این فرمان چنین آمده است: «... به علت اینکه قسمت بزرگ ملت به لسان افغانی (پشتو) متکلم و مامورین علی‌الاکثر به سبب ندانستن زبان پشتو دچار مشکل می‌شود. لهذا برای رفع زبان این نقیصه و تسهیل معاملات رسمی و اداری، اراده فرمودیم همچنان که زبان فارسی در داخل افغانستان زبان تدریس و کتابت است در ترویج و احیای لسان افغانی هم سعی به عمل آمده و از همه اول‌تر مامورین دولت این زبان ملی را بیاموزند.» پس از فرمان متذکره سردار نعیم خان (۱۳۱۶ خ / ۱۹۳۷ م) زبان پشتو را به گونه اجباری زبان تدریس و آموزش در تمام مکاتب و موسسات تعلیمی و تحصیلی افغانستان قرار گرفت و انجمن ادبی در وزارت معارف به پشتو تولنه یا افغان اکادمی مسمما شد.^۱

این فرمان یک شخصیت دست چندم حکومت در مناطق غیرپشتون‌ها (تاجیک‌ها، اوزبک‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها و همه گروه‌های قومی) تدریس به زبان پشتو را جبری اعلام کرد و با اینکه این برنامه علی‌رغم جبر و فشار زیاد کار نداد و ده سال معارف کشور را به رکود کشانید.

مرحوم پوهاند سرور همایون در خاطراتش چنین می‌نویسد: «در سال ۱۳۱۵ خ به فرمان شاهی زبان دری که آن وقت فارسی خوانده می‌شد، از برنامه حذف گردید و تحصیل در این زبان ممنوع شد و به جای آن تدریس پشتو هر روز دو ساعت تجویز گردید و کورس‌های

۱. محمد اکرام اندیشمند، ناگفته‌های سیاسی، ص. ۲۱۵.

پشتو در تمام کشور دایر شدند. این حالت مدت ده سال دوام یافت.» همچنان استاد همایون از قول میر نجم‌الدین انصاری شاعر معروف زبان فارسی که در آن سال‌ها سمت ریاست دارالتالیف وزارت معارف را به دوش داشت می‌نویسد: «روزی همه روسای وزارت معارف در اتاق کار وزیر برای مجلس نوبتی هفته‌وار گرد آمده بودیم. سردار صاحب محمد نعیم خان وزیر ما را مخاطب ساخته گفت: امروز بی سوادی مرض عام گشته و گپ به جایی رسیده که مامورین دفاتر و همین‌گونه شاگردان علایم شدید انحطاط درجه سواد نشان می‌دهند. می‌خواهم امروز در این باره صحبت و مشوره شود و یک راه و چاره بیرون رفت از این معضله سراغ گردد؛ این سخنان وزیر را ما حاضران مجلس همه چون دام و تلکی تلقی کردیم که جناب والا حضرت برای ما تعیین کرده، لاجرم با چشم و ابرو برای اهل مجلس مبادله ترس و اندیشه انجام شد، اما آن روز بلایی که آمده بود و یا ما تصور می‌کردیم بخیر گذشت و ساعت مجلس بدون تماس به موضوع بیماری واگیر بی سوادی شاگردان و مامورین به پایان رسید. هفته دیگر سردار صاحب باز همان اندیشه شان را در میان گذاشتند و چون در این نوبت ما مدت یک هفته فرصت پرس و پال داشتیم با تکرار آن از زبان جناب سردار صاحب یکی از هم‌قطاران از باب محض مشوره درفشانی کرد که، بهتر است در مکاتب ابتدایی و لیسه‌ها تدریس زبان و ادبیات فارسی^۱ جاری گردد. وزیر صاحب که ظاهراً در انتظار چنین مشورتی بود پیشنهاد را فوراً به تصویب رسانید. فرمان‌ها نوشته شد و به مکاتب فرستاده شد و به موجب این دستور در تقسیم اوقات درسی تجدید نظر صورت گرفت و حقوق زبان و ادبیات فارسی اعاده گردید و این زبان دوباره رسمیت یافت.»^۲ همین منبع می‌افزاید: «در این سال من در صنف دوازدهم لیسه حبیبیه بودم. بعداً شنیدم که برای ما معلم زبان فارسی در کابل پیدا کرده نتوانستند، تا اینکه شاه عبدالله خان یمگی بدخشی - را که شغل‌شان معلمی نبود و در یک شعبه صدارت عظمی ظاهراً بحیث سرکاتب و واقعاً بحیث نظربند ایفای وظیفه می‌نمود بحیث معلم ما هفته دو ساعت درسی می‌فرستادند. شاه عبدالله خان بدخشی از بیماری توبرکلوز (سل)

۱. آن وقت هنوز نام زبان فارسی بود و دری نامیده نمی‌شد.

۲. از خاطرات غیرمطبوع پوهاند سرور همایون استاد دانشگاه کابل، ص. ۷.

رنج می برد. او مرد پاک نهاد و پاکیزه خوی بود که قد متوسط داشت. لباس های تمیز و اتو کشیده می پوشید، نکتایی می زد و کلاه قره قلی به آرایش رومی به سر می گذاشت و ریش خود را می تراشید. به زبان فصیح صحبت می کرد و در خلال درس های که آن مرحوم به ما می گفت آشکارا بود که عقده های سیاسی خود را اینجا پیش ما نیشتر می زد و بحث های او در باره اوضاع سیاسی و فرهنگی دوره سامانی و غزنوی برای او روکشی بود در راه ابراز ایدآل هایش. با لحن ملایم بدخشی پرده های دل فریبی از شعر و ادب و از رونق فرهنگ و جاه و جلال ملی در پیش تاق ذهن مان می آویخت و من هرگز چهره شریف و سروضع گوارا و نجیب او را فراموش نخواهم کرد. او در مکتب حبیبیه محض یک سال به تدریس اشتغال داشت.^۱ و در تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۲۷ خ در شفاخانه در ۳۶ سالگی جان به جان آفرین سپرده بود. به گفته ابوالفضل بیهقی - نتوانستم قلم را لختی به یاد آن استاد فرهیخته نگرانم.^۲ و اکنون که این سطور را یادداشت می کنم، دو روز از خاک سپاری قهرمان ملی مان احمد شاه مسعود گذشته است.» گزارش های رسیده از این روزگار شبیه به بازی های بچگانه است که حکام آن روز در حق زبان و ادبیات کهن سال فارسی دری روا داشته اند. جالب است این راهم از خامه استاد سرور همایون بخوانیم: «حادثه دیگر که هم زمان به حذف زبان فارسی از برنامه های لیسه ها اتفاق افتاد این بود که چون به صنف هشتم بودم از وزارت معارف دستور رسید که شاگردان هر یک باید حتماً تخلص پشتو انتخاب کنند. راستش اینکه ماها در آن روزگار در باره حذف زبان فارسی از برنامه مکتب یا انتخاب تخلص پشتو نظر مشخصی نداشتیم، چه که سن مان هنوز به مرحله ای نرسیده بود که راجع به این گونه مسایل حساسیت خاص نشان دهیم. به همین دلیل بود که روز دیگر چون مومن خان معلم پشتو در صنف آمد از ما در باره تخلص پشتو پرسید و شاگردان یگان یگان به ایشان اطلاع دادند. چون از من پرسید گفتم، من برای خود تخلص «غری» را بگزیده ام. معلم به جای اینکه به منی تاجیک به خاطر این انتخاب آفرین گفته باشد، از جای پرید و گفت، این تخلص من است، تو تخلص دیگری پیدا کن و لا من خود به تو

۱. در پایان سال درسی امتحان تحریری را نزد شاه عبدالله خان بدخشی گذراندیم. پارچه های امتحان را با خود برد.

سپس دریافتیم که اوراق امتحان را در بستر سناتوریم علی آباد کابل نمره داده بود.

۲. خانه محقر او را در سال ۱۳۵۰ خ در شهرک جرم بدخشان به کمک آقای ظهورالله ظهوری شاگردم دیدم.

تخلص می‌دهم و علاوه نمود که تخلص من باید «گران» باشد. گفتم: استاد! گران اصلاً واژه فارسی است نه پشتو و چنین بود که از گزینش تخلص به پشتو صرف نظر کردم.^۱ فارسی‌زدایی در سلطنت ظاهر شاه زمانی اوج گرفت که شاه روزی به معیت چند تن از وزرای کابینه‌اش غرض بازدید از امور تعلیمی به دانشگاه کابل رفت. شاه وقتی وارد دانشکده زبان و ادبیات شد، استاد عبدالحق بیتاب در حال درس دادن ادبیات فارسی بود، استاد نظر به قریحه شاعرانه‌ای که داشت، همیشه مودبانه و فصیح حرف می‌زد و از واژه‌های اصیل فارسی استفاده می‌کرد، وقتی حرف‌های استاد بیتاب ختم شد، ظاهر شاه به هم‌راهانش گفت، این بیتاب چگونه حرف می‌زند؟^۲ این اشاره شاه به تدریس استاد بیتاب سر آغاز حمله بالای زبان ادبی فارسی توسط غلامانش گردید.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد زند لشکریانش هزار مرغ به سیخ^۳

میرمحمد صدیق فرهنگ که یکی از وزرای کابینه همین دوره بود در مورد تبعات فرمان پشتوسازی زبان تعلیم و تربیه می‌نویسد: «بزرگ‌ترین زیان تطبیق این برنامه در ساحه معارف نمایان شد. در اینجا ناگهان دستور داده شد که تدریس در سراسر کشور از فارسی به پشتو تحویل شود و برای معلمان هم کورس پشتو دایر شود. در نتیجه این امر در مناطق غیرپشتو زبان معلمانی که خود پشتو نمی‌دانستند، موظف شدند تا مضامینی را که کتاب درسی آن در پشتو وجود نداشت به شاگردانی که آنها هم پشتو نمی‌دانستند به زبان پشتو تدریس کنند و در پایان سال به همین ترتیب از ایشان امتحان بگیرند. هرچند هیچ وسیله‌ای برای تخمین اندازه‌ی زبانی که از این بابت به گسترش علم و دانش در کشور وارد گردید در دست نیست، اما بدون مبالغه می‌توان گفت که در اثر آن، معارف افغانستان برای ده سال عقب افتاد.»^۴

در حکومت محمد هاشم خان زبان و قلم به شدت در بند سانسور افتاده بود. نشرات

۱. خاطرات دست‌نویس سرور همایون، عقب صفحه ۷

۲. پروفیسور رسول رهین، حرکت‌های زبان‌ستیزانه افغانان در کشور، تارنمای خاوران

۳. از گفته‌های سعدی شیرازی

۴. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص. ۶۹۱

آزاد وجود نداشت. بحث و تبصره سیاسی ممنوع قرار داده شده بود، هیچ انسان سرشناسی بدون اجازه شخصی صدراعظم به خارج سفر کرده نمی توانست و در زمان جنگ دوم جهانی سفر در داخل کشور نیز به اجازه مقامات عالیه دولت مربوط بود. بعد از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۶م) که موسسه ملل متحد تشکیل شد و افغانستان یکی از نخستین کشورهای عضو این سازمان گردید و صدهای دموکراسی، حقوق بشر، عفو بین المللی و آزادی زندانیان سیاسی بلند شد، محمد هاشم خان که با اهداف دنیای جدید و نظم نوین آن ساخته نتوانست مجبور به استعفا گردید.^۱ موصوف سرک خامه دره شکاری را از راه کوتل شیبیر، به کار انداختن برق آبی چک وردک تاسیس یک عده مکاتب، احداث بانک ملی، جمع آوری سرمایه تجار به کمک عبدالمجید خان زابلی در این بانک و به کار انداختن آن در امور صنایع و زراعت، احداث فابریکه های جن و پرس پنبه در مزار شریف، فابریکه قندسازی در بغلان و نساجی و تاسیس نخستین دانشگاه افغانستان در کابل اقدام کرد. تغییرات در وضع ملی و بین المللی ناشی از حال و هوای جنگ دوم جهانی به خصوص در تورم بلند اقتصادی، کم بود مواد غذایی اسباب بروز قحطی در دهات و مناطق دور دست افغانستان شد و منجر به وخامت اوضاع اقتصادی و بروز فضای متشنج سیاسی گردید که برنامه «نوسازی محدود و رهبری شده» مقتبس از اصول اقتصاد سوسیالیستی اتحاد شوروی را به چالش کشانید. با استعفای هاشم خان، شاه عموی دیگرش شاه محمودخان را متصدی امور صدارت گردانید. باین تحول یک بار دیگر احساس مصوونیت سیاسی برای سازمان های جدید تشکیل سیاسی به فقدان افتاد.

ب. دوره صدارت شاه محمودخان (۱۹۴۶ - ۱۹۵۳م)

شاه محمودخان در سه سال اول حکومتش شهرت خوبی به دست آورد و لقب «پدر دموکراسی» را در بین مردم کمایی کرد. شاه محمودخان که به اندازه هاشم خان قسی القلب نبود و مرد بالنسبه مهربانی بود، با شروع دوره صدارت او دوره جدیدی در افغانستان آغاز گردید که برخی از آن به نام «دوره دموکراسی» نام برده اند. شاه محمودخان هدف خود را استقرار دموکراسی اعلام کرد و این زمانی بود که روشنفکران افغانستان در جریان جنگ

۱. جنرال محمد نذیر کبیر سراج، سده بیست در افغانستان، ص ۳۱

دوم جهانی با ایدئولوژی‌های نو آشنا شده و به برکت شرایط نوین نهضت دموکراسی را با شرکت در انتخابات پارلمانی و نشر جراید آزاد پایه‌گذاری کرده‌اند. به گفته جنرال نذیر کبیر سراج در این زمان زندان‌ها از محبوسین سیاسی مملو گردید بود که در سال ۱۹۴۶ م سپه‌سالار شاه محمود خان همه زندانیان را رها ساخت. مسأله اجباری بودن تدریس به زبان پشتو در معارف افغانستان پس از ختم دوران صدارت محمد هاشم خان، در دوره صدارت شاه محمود خان منفی ارزیابی گردیده و ملغاً قرارداد شد. به گفته آقای کوشان، مومند حتا تعصب مفرطی در برابر لهجه پشتوی قندهاری و مناطق جنوب غربی کشور نیز داشت و گویش با این لهجه را هم ردیف زبان فارسی دری می‌دانست.^۱



شاه محمود خان از آزادی که به مردم داده بود، به زودی پشیمان گردید و بساط آن را برچید و دوباره به قید و بند کشانیدن مردم و زندانی کردن آنها رجوع کرد و عده‌ای را که در انتخابات شورای بلدیة (شهرداری پایتخت) بی‌نظمی به راه انداخته بودند، زندانی ساخت و جرایدی را که در اثر استنشاق هوای آزادی و توشیح قانون مطبوعات به وجود آمده بودند، توقیف کرد. در نتیجه بگیر و ببندها و جبهه ملی را که کمایی کرده بود، خدشه دار ساخت

و نظم و اداره او نیز برهم خورد. محمد آصف آهنگ یکی از فعالان نهضت سیاسی این دوره که به نام نهضت دوره هفتم شورا یا جنبش مشروطه سوم معروف است می‌گوید: «شاه محمود خان کارهای نیکی انجام داد، به خواهش مردم؛ مثل رهایی زندانیان، فراهم آوردن امکانات اشتغال آنها و دادن اختیارات با بلدیة ملی^۲ را برای مردم گذاشت، به صورت انتخابات آزاد. اینها انتخاب شدند و وکلای برجسته‌ای از شهر کابل در بلدیة

۱. میراث شوم او با خطرات و مضار مدهش آن تا سال ۱۹۶۴ م که چنگال مرگ برگزید افتاد به خلف الصدق‌های شویست‌ترشان به دوران نسل‌کشی تره‌کی، امین و امارت اسلامی طالبان و دسته و حلقات «سمسوری‌ها» و زمان‌های بعدی هم انتقال یافت و برای رسوخ دادن زمینه‌های ناباوری ملی و نفوذ استعمار خارجی توام با بروز اغتشاشات داخلی و تجاوزات اجانب پیوسته ادامه داد.

۲. اداره شهرداری را در آن وقت «بلدیة ملی» می‌گفتند که بعداً به شاروالی تغییر یافت.

آمدند و رییس و معاونین خود را خودشان انتخاب کردند. شورای ملی هم آزاد شد. به شهر کابل دو نفر سهمیه داده بودند. وکلای که خود را از شهر کابل کاندیدا کرده بودند، دکتر عبدالرحمان محمودی و میرغلام محمد غبار بود که هر دو از روشنفکران معروف و مشروطه خواه و تاجیک بودند. آنها بدون مداخله حکومت در بین رقبای خود پیروز شدند، بعد از آن آزادی مطبوعات و آزادی تاسیس جمعیت‌ها را اجازه داد.^۱ سید شمس‌الدین مجروح که با نهضت جدید پیوند داشت، می‌گوید، نهضت دوره هفتم شورا از دو حرکت تشکیل می‌شد: یکی «ویش زلمیان» و دیگری «حزب وطن»: یکی حرکت ویش زلمیان بود. در این حرکت دوستان من اشتراک داشتند و اکثر با من تماس داشتند، اما خود من عضو ویش زلمیان نبودم، در خانه‌های هم‌دیگر جمع می‌شدیم، فکر و مصلحت می‌کردیم. مثلاً آقای عبدالحی حبیبی بود، آقای گل پاچای الفت بود که همه اشخاص وطن دوست و خیر بودند. حرکت دوم «حزب وطن» به سرکرده‌گی آقای غبار بود و خود آقای غبار هم با من دوست بود و اکثر دوستان دیگر ویش زلمیان هم تماس داشتند و کوشش می‌کردند که با یک‌دیگر همکاری کنند یا دست کم مانع فعالیت یک‌دیگر نشوند.^۲

به گفته عزیز نعیم: جنبش ویش زلمیان عمدتاً توسط یک عده روشنفکران پشتون به وجود آمد و بیشتر یک جنبش پشتونی بود و ما در اینجا پردازهای مختلف را می‌بینیم از سرخ گرفته تا سبز، یعنی از یک ایدئولوژی خاص پیروی نمی‌کردند. روشنفکران این دوره همه مشروطه خواه بودند، اما به خط واحد سیاسی تعلق نداشتند و آنها با افراط و تفریط‌گرایی از هم جدا می‌شدند. در این میان، روشنفکران اعتدال پسند خواهان انقلاب

۱. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۸۴

۲. از سه گروه عمده در جنبش مشروطه آخرسال‌های ۴۰ میلادی نام برده می‌شود:

الف. ویش زلمیان یا جوانان بیدار که محمد رسول پشتون و فیض محمد انگار از فعالان عمده آن بودند. جریده «انگار» ناشر افکار این گروه بود. نورمحمد تره‌کی که بعداً رهبری حزب دموکراتیک خلق را به عهده گرفت، یکی از فعالان این نهضت بود.

ب. حزب وطن که میرغلام محمد غبار نویسنده تاریخ «افغانستان در مسیر تاریخ» و ده‌ها اثر دیگر پژوهشی در راس آن قرار داشت و جریده «وطن» را منتشر می‌کرد.

ج. حزب خلق که دکتر عبدالرحمان محمودی رهبری آن را بر عهده داشت و جریده «ندای خلق» بیان‌گر افکار آن بود.

آرام نیز بودند که از بالا و به کمک دولت عملی گردید. برای تحقق این هدف یک حزب دولتی به نام «کلوپ ملی» بر ریاست سید شمس الدین مجروح پایه‌گذاری گردید که شاه محمودخان به آن علاقه‌مندی داشت. مگر در اواخر رقابت‌های خانواده‌گی که سردار محمد داوود هم در آن نقش داشت، او را اندکی به تشویش انداخت که به دنبال آن کناره‌گیری کرد.

فقدان زبان مشترک گفت‌وگو میان حکومت و مردم علت مهم شکست تجربه دموکراسی را در سال‌های ۱۹۴۰ م در افغانستان تشکیل می‌داد. با این حال، اتحادیه محصلین را از بین بردند و به دنبال آن خواستند تا دکتور محمودی را اختطاف کنند، اما او نجات یافت. سرانجام، وقتی دکتور محمودی بهبودی پیدا کرد، در نشریه خود «ندای خلق» مرام‌نامه حزب خود را نشر کرد. بعد از نشر آن سردار محمد داوودخان وزیر مطبوعات وقت او را احضار کرد که در قانون اساسی کلمه حزب نیست. به این بهانه جریده «ندای خلق» را مصادره کردند. به تعقیب آن آقای غبار از این موضوع انتقاد کرده و در جریده خود «وطن» نوشت. با همین دسیسه چند روز بعد جریده وطن را هم مصادره کردند و به اصطلاح جوانان و روشنفکران را خلع سلاح کردند.^۱

عقب‌نشینی دولت از آزادی‌های داده شده به نظر سید قاسم رشتیا به این علت بود که روشنفکران و دولت از حدود آزادی‌ها و دموکراسی در این مرحله درک یکسانی نداشتند: سوءتفاهمی بین حکومت و منورین بود که در همین رشته هم من در بین دو قوه قرار گرفته بودم.^۲ حکومت پیش خود یک اندازه، تدریج و شکل امتحانی را فکر می‌کرد. منورین فکر داشتند که ما باید این آزادی‌ها را به جایی برسانیم که برگشت‌ناپذیر شود. چنانچه روزنامه‌ها و جراید و مجالس به سرعت گسترش پیدا کرد و شخص سردار شاه محمودخان را پریشان ساخت و همین پریشانی سبب شد که سرانجام، یک تعداد نشریات مخالف حکومت و بعضی مجالس و مظاهرات رواج بیابد و همچنین در دوره هفتم شورا که انتخابی بود یک تعداد از وکلای منور (مثل غبار، محمودی و سید احمد دهقان بدخشی)

۱. از خاطرات محمد کاظم آهنگ به برنامه افغانستان در قرن بیستم، ص ۸۹

۲. سید قاسم رشتیا در این زمان معاون ریاست مستقل مطبوعات بوده است.

پیش قدم بودند و اینها عواملی بود که براساس آن شاه محمودخان در انتخابات دوره هشتم مداخله کرد و به کاندیدان مخالف اجازه داده نشد تا وارد شورا شوند.^۱ با مداخله دولت در انتخابات دوره هشتم شورا، گروه‌های مخالف به عنوان عکس‌العمل راه‌پیمایی بزرگی را با اشتراک ده‌ها هزار تن از شهریان کابل به راه انداختند که در نوع خود نخستین مظاهرات عظیم خیابانی در افغانستان برضد حکومت شاه محمودخان بود؛ اما دولت مظاهره‌چیان را سرکوب و رهبران مخالف را به زندان انداخت.

سرکوب جنبش دموکراسی دوره هفتم شورا به باور اشرف غنی احمدزی اشتباهی بود که در نتیجه آن روشنفکران به سوی افکار تندروانه رو آوردند: «تراژدی در این بود که یک قسمت زیاد تعلیم‌یافته‌های افغانستان در یک دوره یا به طرف چپ رفتند و یا به یک شکل نو تعبیرات اسلامی را از طرف «اخوان المسلمین» و احزاب اسلامی و دیگر گروه‌ها گرفتند. بنابراین، قشر روشنفکر افغانستان وحدت فکری خود را زدست داد و تقسیم به گروه‌های فکری شد که در سال‌های بعد برخورد اینها و مخصوصاً وابسته‌گی‌های گروه‌های چپی به قدرت‌های بیرونی، زمینه تراژدی بعدی افغانستان را فراهم کرد.^۲

دوره حکومت شاه محمود مصادف با تجزیه هند (۱۹۴۷م) و بیرون شدن کشور جدیدی به نام پاکستان در شرق و جنوب مرزهای افغانستان بود. در این دوره بازرقوم منازعات سرحدی با آنکه پنج پادشاه از قوم محمدزایی یکی به دنبال دیگر، خط دیورند را در تفاهم با انگلیس‌ها به رسمیت شناخته بودند، اما تلاش بی‌ثمر محافل و گروه‌های خاص عظمت طلب چه در حلقه‌های دولتی و چه خارج از آن بر این بوده است که به قیمت خون صدها هزار شهروند افغانستانی و تباهی وطن، مرز قبول شده بین‌المللی بین افغانستان و هند بریتانوی را ملغاً قرار داده و با زورگویی‌های خواسته‌اند تا پشتون‌های دو طرف خط دیورند را در سرزمینی به نام «پشتونخواه» یا «پشتونستان» یک جا سازند و دولت ملی «پشتون‌ها» را به وجود بیاورند. هرچند حق تعیین سرنوشت برای همه اقوام و مردمان در تشکیل دولت‌های ملی یک امر مشروع و انکارناپذیر است، اما زعامت افغانستان در

۱. از گفته‌های سیدقاسم رشتیا در کتاب افغانستان در قرن بیستم، ص ۹۵

۲. از صحبت‌های دکتر اشرف غنی احمدزی تحلیل‌گر مسایل سیاسی در برنامه «افغانستان در قرن بیستم»، ص ۹۲

طرح صریح این مساله و توجه به چگونگی شرایط و خواسته پشتون‌های پاکستان دچار سردرگمی و ابهام عمیقی گردیده‌اند. در نتیجه این فریاد پشتونستان خواهی به خصوص در دورهٔ صدارت محمد داوودخان در افغانستان، در مناطق پشتون‌نشین ماورای دیورند یعنی در میان مردمی که رهبران افغان برای شان گلوپاره می‌کردند، انعکاسی نداشته و طرح یک جنبهٔ این مساله در افغانستان، همان مثلی را به یاد می‌آورد که «در شاه‌خانه خبری نیست، اما در عروس‌خانه نقاره می‌کوبند» در زمانی که مسالهٔ پشتونستان به دامن زدن احساسات ناسیونالیستی در میان حلقه‌های مختلف سیاسی و اتمیکی کمک می‌کرد و خصومت میان کابل و اسلام‌آباد را پیوسته افزایش می‌داد. آغاز جنگ سرد سبب شد که ایالت متحدهٔ آمریکا تمام توجه خود را به پاکستان و ایران معطوف کند و به تلاش‌های حکومت سردار شاه محمود و سلفش سردار محمد داوود در جهت نزدیکی به آمریکا ارجی نگذارد.

بعد از جنگ دوم جهانی، جای انگلیس‌ها را در منطقهٔ آمریکایی‌ها در پاکستان گرفت. گفته شده که آمریکایی‌ها در موضوع افغانستان اشتباهی کردند و خود را [با] ایران و پاکستان [مشغول] ساختند. در ایران خطر نفوذ روس‌ها نسبت به افغانستان بیشتر بود. آمریکایی‌ها که وارد منطقه شدند، خود را متوجه ایران ساختند [به این هدف] پایگاه سیاسی-نظامی روس‌ها را در ایران [و در نتیجه] در منطقه تخریب کنند. سرانجام، با توجه شان به پاکستان موضع تدافعی گرفتند و آمریکایی‌ها افغانستان را به حال خود گذاشتند و تلاش‌های هم که داوودخان و شاه محمودخان برای نزدیک شدن به آمریکا انجام دادند، نتیجه نداد.^۱ اگر گروه‌های پشتون‌خواه افغانی یا سران اقوام و قبایل آن طرف مرزها عاشق آزادی یا ساختار دولت پشتمونی در زیست‌گاه خود واقع صوبهٔ شمال غربی پاکستان می‌بودند، تاکنون با وارد نمودن تغییر در مواضع کشورها مردانه‌وار می‌بایست «پشتونستان» را به استقلال می‌رسانیدند. واقعیت این است که اگر مردمان پشتون و بلوچ پاکستانی خواهان استقلال می‌بودند، کشور پاکستان دچار بی‌ثباتی می‌گردید، نه افغانستان.^۲

۱. از گفته‌های اسدالله ولوالجی در برنامهٔ افغانستان در قرن بیستم، ص ۹۴

۲. غ. م. محمدی، بررسی خط دیورند... ص ۴۲

حکومت شاه محمودخان در پی تحولات بن بست آلود کشور و همسایه گان و شورش مردم صافی (۱۹۴۸ - ۹م) در جلال آباد و تنش میان سهم داران بانک ملی افغانستان که به وقوع پیوست مجبور به استعفا گردید.^۱ شب ششم سپتامبر ۱۹۵۳ از رادیو افغانستان اعلام شد که شاه محمودخان صدراعظم نظر به معذرت صحتی اش از وظیفه صدارت استعفا داده است و شاه سردار محمد داوود را به تشکیل کابینه جدید مامور ساخته است. عمده ترین ره آورد سیاسی سلطنت ظاهر شاه دوره ای به نام «دهه دموکراسی» ملقب به «دموکراسی تاج دار» است که در سال ۱۳۴۳/۱۹۵۴ یعنی در زمان صدارت شاه محمودخان به میان آمد.

ج. حکومت سردار محمد داوودخان (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳م)

الف. داوودخان در تلاش یارگیری های سیاسی

پس از استعفای شاه محمودخان^۲ ظاهر شاه، سردار محمد داوود را در ۶ سپتامبر سال ۱۹۵۳ م به مقام صدارت افغانستان بگماشت. او یکی از بلندپروازترین فرد خانواده سلطنتی آل یحیی بود. یک دهه دوره صدارت محمد داوودخان برای دولت افغانستان به دوره سخت گیری سیاسی در روابط پُر ابهام «اسلام» و «نژاد» قلم داد گردیده است. سردار محمد داوود پس از کسب رای اعتماد از شورا و منظوری کابینه اش در نخستین اقدام شورای ملی را با ملاحظات قومی ملغا نمود؛ هزاران خانواده صافی



را به عنوان سرزنش و تبعید، اما در واقع تحت برنامه ناقلین به مناطق شمال افغانستان فرستاد و مردم شمال را که زمین و املاک شان در معرض خطر قرار گرفته بود، بیشتر از خود ملال و اندوه گین ساخت و مناسبات ناقلین با بومیان تیره گردید. «چنین پیشامدی منجر

۱. شاه محمودخان با شنیدن این خبر از رادیو تعجب کرد، اما به بازی شاه تسلیم شد و خاموشی اختیار کرد، اما در برابر تعدادی از مردم که به پرسیان و دل جویی اش آمده بودند با صدای بلند ابراز داشت که من استعفا نکرده ام.

۲. سردار داوود، شوهر همشیره و پسرعموی ظاهر شاه بود.

به سیاست‌های دوگانه یا فرقه‌گرایانه در داخل دربار گردید.^۱ چنانکه قبلاً گفته شد، آلمانی‌ها در افغانستان در کنار روس و انگلیس در بازی‌های استخباراتی و عمدتاً برای دست‌یابی به هند سهم داشتند و مهره اصلی خود در این کارزار داوودخان و برادرش نعیم‌خان را داشتند. این دو برادر چون عقربک ساعت در میان مراکز قدرت این سو و آن سو می‌تپیدند. شبکه آلمان برای وارد کردن افرادشان به افغانستان بیشتر از مجید زابلی سود می‌برد و شخص محمد داوود و محمد نعیم در کمک به آلمانی‌ها فعال بودند.^۲

در این وقت چند جاسوس ایتالوی (متحد آلمان) برای کار با قبایل معرفی شدند، یکی از این افراد شیر افضل خان کارمند پولیس بود. کار در میان قبایل به خوبی پیش نمی‌رفت، هر کشوری که قیمت اجنت‌های خود را در میان قبایل بلند می‌برد، سران و روحانیون قبایل قبله بدل می‌کردند و اجیر شدن جنگی متکی بر منافع بیشتر بود. از این بابت اکثر جاسوسان دارای روابط دوجانبه و چندجانبه بودند. در عین زمان، از چند کشور پول دریافت می‌کردند.

آلمانی‌ها و ایتالوی‌ها تلاش داشتند با کمک سردار محمد داوود فرمانده سپاه مرکزی افغانستان، در وزیرستان هند رخنه کنند.^۳ یکی از جاسوسان آلمان به نام میرصاحب در زیر شکنجه اعتراف کرد که هم‌زمان برای انگلیس نیز جاسوسی می‌کرد و کار آلمان‌ها در قبایل را به انگلیس در برابر پول گزارش می‌داد. پولیس کابل در پُل علم ولایت لوگر دو نفر جاسوسان آلمانی را با شماری از همکاران داخلی با یک موتر حامل اسلحه آلمان دستگیر کرد که در اثنای دستگیری یک نفر جاسوس آلمان کشته شد. این جاسوسان آلمان هنگام بردن اسلحه به فقیر ایپی به وزیرستان دستگیر شدند. همکاران آنها بیشتر وزیری‌ها بودند که با استفاده از شبکه استخباراتی آلمان در بین مردم پنهان شدند. برخی از ارتشی‌های بلند رتبه افغانستان نیز جزء جاسوسان آلمان بودند. اویر دوفیر، افسر استخبارات آلمان در پُل علم کشته شد و یک تن دیگر زخمی گردید.

۱. امین صیقل، افغانستان مدرن، ص ۱۰۴

۲. یادداشت و گزارش گروبا، مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۴۱م، بایگانی مرکزی فدرال، پرونده آر ۴۸۵۵۸، ص. ۱۷۹. ونبرد افغانی استالین، ص. ۳۶۰

۳. نبرد افغانی استالین، ترجمه عزیز آریانفر، ص. ۳۶۹

اسلحه آنها ضبط و تعداد زیادی از جاسوسان آلمان که بخشی از آنها در ارتش افغانستان افسر بودند، نیز دستگیر شدند که تعداد شان به ۴۸ تن می‌رسید و تنها از ماجرای دستگیری محمد داوود خان به سلامت برد.^۱ خانواده حکم‌ران در حالی که هر کدام به شبکه استخباراتی جهان پیوند داشتند، اما در ظاهر اکت و ادای بی‌طرفی می‌کردند و گرایش‌های فاشیستی که در راس آن داوود خان قرار داشت، منتظر پیروزی آلمان‌ها در این بازی بودند. هاشم خان از بالا این وضعیت را نظاره می‌کرد. سرمایه‌های خانواده شاهی را مجید زابلی از آلمان به سوئیس انتقال داد و از آنجا به امریکا برد.^۲ افغانستان که در این عهد در همکاری سران قبایل در تحت اداره داوود خان قرار داشت، خود به لانه جاسوسی برای بیگانگان مبدل گردیده بود. در سال ۱۹۴۲ م به تعداد ۱۰۰ نفر از جاسوسان کشورهای محور در کابل بازداشت شدند که در میان آنها غلام عمر عضو ارتباطی میان فقیر ایتی و سفارت ایتالیا نیز شامل بود.^۳ در این وقت مرکز عملیات افغانستان در قفقاز بود و با شکست آلمانی‌ها در والگاگرا و قفقاز، جریان برگشتاندن امان‌الله خان از ایتالیا به کابل عملی نگردید.^۴ داوود خان تلاش بسیار می‌نمود که قبایل پشتون را با سخاوت آلمان برای تحقق آمال سیاسی‌اش با خود وصل کند و از وجهه آلمان برای کنار زدن ظاهر شاه استفاده کند. چهره نزدیک به داوود خان مانند زابلی و تعداد دیگر در کابینه خواهان همکاری با آلمان بودند. شماری از وزرا در کابینه هاشم خان نیز جاسوسان آلمان بودند.^۵ داوود خان در سال

۱. بایست خاطر رسان نمود که خانواده حکم‌ران برای حفاظت و ابقای خود در سلطنت به چند بخش تقسیم شده بود. عده‌ای تحت رهبری هاشم خان با شبکه استخباراتی انگلیس همکار بودند، برخی دیگر به اساس تاثیر محمد داوود و محمد نعیم و مجید زابلی و فیض محمد ذکریا در خفا با آلمانی‌ها رابطه داشتند که اگر یکی از دو طرف در جنگ پیروز شوند، قدرت خانواده و چپاول آنها دست نخورده باقی بماند.

۲. نبرد افغانی استالین، ص. ۳۸۱

۳. ایتالیا در ۱۴ ماه می به فقیر ایتی یک میلیون روپیه پرداخت کرد، ۲۵ هزار سکه نقره و ۲۰۰ کیلوگرم طلا. آلمان‌ها در ۲۲ جنوری ۱۹۴۳ م در ستاد فرماندهی ویر باخت، به ریاست جنرال پوتس طرح تصرف کابل به وسیله ۴۴۰۰ سپاهی آلمانی را در پاییز و برگرداندن دوباره شاه امان‌الله خان روی دست گرفت، اما شکست سپاهیان آلمان در قفقاز و والگاگرا منجر به ناکامی این عملیات گردید.

۴. گزارس همیندرا سنگه سودی، یادداشت گزارش استخبارات سیاسی هند، در باره توطئه بوس مورخ ۲۴ مارچ ۱۹۴۲ م، و نبرد افغانی استالین، ص. ۴۰۶

۵. عتیق خان رییس بخش صنایع «بانک ملی» به پنداشت روس‌ها جاسوس آلمان بود. عبدالحسین خان عزیز

۱۹۴۲ م می‌خواست به کمک آلمان علیه ظاهر شاه کودتای نظامی کند. بر اساس گزارش سفارت ایتالیا در کابل، زمان کودتا مربوط می‌شد به تسخیر قفقاز و دیسانت بخشی از قوت‌های آلمان به سرحدات قبایل پشتون‌نشین. داوودخان از آلمان تضمین می‌خواست که حاضر است با سپاه آلمان و ایتالیا در جنگ علیه انگلیس همکاری کند، مشروط بر اینکه حاکمیت در خاندانش حفظ گردد؛ اما هم آلمان و هم ایتالیا از دادن تضمین به خاندان یحیی در مورد باقی ماندن در قدرت سرباز زدند. چون، امانیست‌ها اصلی‌ترین تکیه‌گاه استخباراتی آلمان و ایتالیا بودند.^۱ در عین حال، گروهی از نظامیان به رهبری سردار داوود به اساس تحریکات آلمان طرح لشکرکشی به شوروی را کشیدند.^۲

کوارونی سفیر ایتالیا در کابل افشا کرد که پروژه‌ای ایتالیایی‌ها، آلمان‌ها و جاپانی‌ها هم با امان‌الله خان کار می‌کرد و هم با داوودخان و نعیم خان، برای ایجاد یک حکومت نو در افغانستان. زیرا حکومت هاشم خان و ظاهر شاه را نماینده کامل انگلیس می‌دانستند. تعداد بیشتری در کابینه افغانستان برای آلمان و ایتالیا در درون دولت افغانستان کار می‌کردند که مجید زابلی وزیر اقتصاد، یحیی وزیر صحت از آن جمله بودند.^۳ پس از شکست آلمانی‌ها در جنگ دوم جهانی، دیپلمات‌های آلمانی مقیم افغانستان دستگیر شدند. قرار بود آنها از طریق اتحاد شوروی به آلمان فرستاده شوند، اما در تاشکند دستگیر شدند. در رابطه با استخبارات سفارت آلمان در کابل، صدیق خان چرخ‌چی از آلمان شرقی بازداشت و به مسکو برده شد. چرخ‌چی چند بار به سفارت افغانستان مراجعه و به دولت ظاهر شاه سوگند وفاداری نمود و تابعیت افغانی خود را احیا کرد. بر اساس اظهارات مسوولان سفارت آلمان، دوباره

وزیر پست و تلگراف با کشورهای محور و به خصوص آلمان همکاری استخباراتی داشت. رحیم‌الله خان وزیر فواید عامه یکی از همکاران استخباراتی آلمان بود که خود به میخائیلوف سفیر شوروی اعتراف کرد که ما معتقد بودیم که شوروی در جنگ می‌پاشد.

۱. نبرد افغانی استالین، ص. ۴۵۱

۲. چون ارتش سرخ از مرزهای آسیای میانه به جانب جنگ با آلمان در شمال برده شده و جای‌شان در این منطقه خالی بود. از این رو، یک لشکر متوسط برای گرفتن خیه و بخارا کافی بود. خلیفه قزل‌ایاق از ترکمن‌ها که با استخبارات جاپان کار می‌کرد، در نامه‌ای به هاشم‌خان خواهش کرد تا بخارا را زیر قیمومیت خود قرار دهد.

۳. گزارش برشف مامور ارشد دفتر خاورمیانه کمیساریای خلق در امور خارجی شوروی، اوضاع افغانستان در اوایل

۱۹۴۲م، بایگانی سیاست خارجی روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۴۲م، پرونده ۰۲۴، ویژه ۰۲۴، کارتن ۰۲۰، ص. ۲۰

بازداشت گردید و مسکو تصمیم گرفت تا همسر و سه فرزند چرخى را از کشور اخراج کند؛ اما خانم چرخى به استالین عریضه‌ای نوشت و در مورد بی‌گناهی و عفو شوهرش تقاضای کمک نمود و استالین دستور داد تا از اخراج آنها خودداری کنند.^۱

پس از جنگ دوم جهانی و شکست فاجعه‌بار فاشیست‌های آلمان انگلیس‌ها در صدد تخلیه نیم قاره برآمدند. حاکمیت افغانستان با از دست دادن پشتیوانه جهانی خود از یک سو در داخل حاکمیت قومی و قبیله‌ای خود برای ایجاد تکیه‌گاه جدید فعال شدند از جانب دیگر، سران قبایل در تقلا افتادند تا جای حاتم بخشی‌های استخباراتی انگلیس و آلمان سر از نو به سخاوت‌گر دیگری پیوند یابند. از این رو، لاجرم راه دریافت ارتباطات با کاروان پیروز را در پیش گرفتند. پیروزی شوروی در جنگ دوم جهانی استالین را برای تازاندن امپراتوری روس تحت شعار «توسعه انقلاب جهانی و هم‌بستگی زحمت‌کشان جهان» دوباره راه پیوستن به هند را شدت بخشیدند و دهلیز افغانستان را مناسب‌ترین راه ورود به این خواسته خود تشخیص دادند؛ اما در این مرحله شوروی خود به بزرگ‌ترین قدرت سیاسی- نظامی در جهان مبدل شده بود و جای فعالیت‌های استخباراتی آلمان، انگلیس، فرانسه و جاپان را در بازی‌های موثر منطقه‌ای به خود اختصاص داد. بدین سان در جلب سران قبایل سرحد و حاکمیت سیاسی- قومی که برای سرکوب رقیبان سیاسی و حفظ اقتدار از آن بهره‌بردار، افغانستان و مناطق قبایلی را جداً مورد توجه قرار داد. این بار ظهور کشور جدید پاکستان و چگونگی موقف قبایل پشتون در دو سوی مرزهای دیورند بنیاد یک سیاست جدید منطقه‌ای را در دستور کار استراتژیک روس‌ها قرار داد.

ب. داوودخان و دغدغه خودکفایی نظامی

محمد داوود تقویت اردوی ملی و ادعای ارضی مربوط به پشتونستان‌سازی و اقتصاد رهبری شده سکتور دولتی سوسیالیستی را در صدر پلان کارش قرار داد؛ اما تطبیق آن به سرمایه بزرگی نیاز داشت که افغانستان فقیر توان برآورده ساختن آن را نداشت. داوودخان با اینکه مخالف دموکراسی شاه محمودخان بود، خود شخص تحکم‌گرا، مستبد و میرغضب

۱. بایگانی سیاست خارجی فدراسیون روسیه، فوند ۰۷۱، سال ۱۹۴۳م، پرونده ویژه ۲۵، کارتن ۲۰۳، ص. ۱۴ و کوزنتس یو. ال، تاراج‌گران از بازی بیرون می‌شوند، مسکو ۱۹۹۲م، ص. ۳۴ - ۳۵، برگرفته شده از گزارش اوضاع سیاسی افغانستان در اوایل ۱۹۴۲م، مورخ ۴ اپریل ۱۹۴۲م، بایگانی سیاست خارجی روسیه. ف. ۰۷۱، س. ۱۹۴۲، پ. ۲۴، ک. ۲۰۰، پ. ۸، ص. ۹.

نیز بود، جایگاه روشنفکران آزاد اندیش در این دوره کنج زندان بود و کسانی مثل علامه سیداسماعیل بلخی بر اثر شکنجه زندان درگذشت.

جنگ دوم جهانی در سال ۱۳۳۹ - ۱۹۴۵ م به پایان رسیده بود، اما صنف بندی و انقطاب اردوگاهی بین بلوک سوسیالیستی به رهبری اتحاد شوروی و امپریالیستی به رهبری امریکا، جهان را به زودی به پرتگاه جنگ تبلیغاتی سرد کشانید و کشورهای کوچک مجبور بودند تا جایگاه خود را در درون یکی از این انقطاب‌های جهانی دریابند. در چنین وضعیتی محمد داوود مقام صدارت را به دست گرفته بود.

داوود پس از تجزیه هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ م موقف یک پشتون‌نست سرسخت را برپایه مخالفت علیه پاکستان برای ایجاد پشتونستان به خود گرفت. ظهور پاکستان بحیث سرزمین فتنه و منازعه و میراث‌دار استعمار انگلیس برای حکومت افغانستان مصدر تنش‌ها و صدور ناامنی و بحران‌های اجتماعی و سیاسی مهمی گردید. محمد داوود برای ساختن ارتش نیرومند برای مقابله با حریف جدید الظهور سیاسی خود، هر دری را می‌کوبید. این خواسته محمد داوود به عنوان داعیه تاریخی پشتون‌های دو طرف خط دیورند به هزینه بزرگ اقتصادی و حمایت سیاسی ابرقدرت‌های پیرامون افغانستان نیاز داشت. او در سال ۱۹۴۹ م ضرورت‌های ارتش خود را طی فهرستی به دولت امریکا تحویل داد؛ اما امریکا به آن اعتنایی نکرد و برای دادن کمک شرط گذاشت که افغانستان باید شامل پیمان بغداد (سنتو) گرد که گزینش این موضع او را مورد شکاکیت روس‌ها قرار می‌داد. با این لحاظ حکومت به فکر استعانت از امریکا افتاد و این درخواست خود را زمانی که در سال ۱۹۵۴ م ریچارد نکسون رییس‌جمهور امریکا از افغانستان دیدن می‌کرد، پیشنهاد نمود و دولت امریکا در این راستا به داوود خان که با متحد منطقه‌ای امریکا یعنی پاکستان مشغول چانه‌زنی سیاسی بود و از شمولیت به پیمان سنتو هم شانه خالی نموده بود، روی خوشی نشان نداد و از دادن اسلحه برایش امتناع ورزید.

ریچارد نکسون بعد از عودتش به امریکا به کانگرس و حکومت امریکا گزارش خرابی در مورد افغانستان ارائه نمود، اما با آن هم، کمک اقتصادی امریکا به افغانستان به گونه‌ای جریان یافت که در سال ۱۹۵۵ م به ۵۳۳ میلیون دالر بالغ می‌گردید.^۱ که مورد قناعت

۱. در مصاحبه ریچارد نکسون با سیدقاسم رشتیاریس آژانس اطلاعاتی باختر آمده است: «نیکسون در پاسخ سوال

حکومت سردار داوود نبود. با نوامید شدن افغانستان از حمایت امریکا و هم‌دستانش، سلسله‌ای از ارتباطات با کشور شوروی در ساحه همکاری‌های نظامی (واگذاری تخنیک نظامی شوروی در اختیار اردوی افغانستان و آموزش جوانان در ساحه تعلیمات نظامی در اتحاد شوروی) شکل‌گیری نهضت نسوان، آموزش دختران و گزینش نوعی سیکولاریسم در سیاست‌های حکومت این دوره روی کار آمد. این نیازها و خواسته‌ها سرانجام، داوودخان را به دامن شوروی انداخت. او ساختار اردوی قوی را به منظور پشتونستان خواهی مطرح نظر داشت، روزی در محضر جنرالان در هنگام صرف غذای چاشت گفت که «هر کی از داعیه پشتونستان طرف داری نمی‌کند، خاین به وطن است.»

یک ماه بعد بولگانین و خروشچف در بازگشت از سفر هند و برما بنا به دعوت حکومت به کابل آمدند و در مذاکراتی که دو روز را در بر گرفت هر نوع کمک اقتصادی و نظامی را به افغانستان وعده داده و از ادعای تشکیل پشتونستان پشتیبانی کردند. شوروی نخستین قرضه یک صد میلیون دالری را به عنوان تمویل پروژه‌های انکشافی درازمدت و فروش اسلحه به مبلغ ۲۵ میلیون دالر برای حکومت افغانستان اجرا کرد و بدین وسیله امتیاز بالنسبه قوی اقتصادی و نظامی را علاوه بر حمایت سیاسی از حکومت داوودخان اعلام داشت. خروشچف در کنار میز طعام به پا ایستاده گفت: «ما به اینجا برای توسعه صلح آمده‌ایم، اگر جنگی در گیرد، می‌خواهیم در کنار شما پهلو به پهلو هم بجنگیم.»^۱ افغانستان، شوروی‌ها را در تربیت نسل جوان کشور چه در بخش نظامی و چه در بخش ملکی موقع داد و این سبب گردید که شوروی‌ها یک تعداد زیاد جوانان کشور را به افکار چپ و ایدئولوژی کمونیستی کشانیدند و زمانی که آنها دوباره به کشور آمدند با اندیشه‌های مارکسیستی کشور را در زیر چتر حمایتی اتحاد شوروی بردند و حوادث سال‌های بعدی را به وجود آوردند. محمد حسن شرق که در دوران صدارت محمد داوود دستیار و مشاور نزدیکش به شمار می‌رفت، ره‌آورد‌های اقتصادی دوران صدارت محمد داوود را چنین

رشتیا که چه علاقه‌مندی به افغانستان دارد؟ گفته است، افغانستان یک مملکت بسیار دور است. برای ما بسیار مشکل است که بتوانیم علاقه‌مندی زیادی به اینجا بگیریم و اضافه نمود که مادر یک مملکتی که قوانین آن را خبر نداشته باشیم و تضمینات کافی نباشد سرمایه‌گذاری کرده نمی‌توانیم.»

۱. جنرال محمد نذیر کبیر سراج، سده بیست در افغانستان، ص ۴۲

برشمرده است: «زمانی که محمد داوود به صدارت منصوب شده بود، در افغانستان یازده کیلومتر سرک اسفالت شده، یک پوهنتون (دانشگاه) که دارای چهار فاکولته (دانشکده) و تعداد محصلین آن کمی بیشتر از چهار صد نفر بود و به استثنای فاکولته طب دیگر فاکولته‌ها محل تدریس و لیلیه (خوابگاه) نداشتند و از خانه‌های شخصی و استجاری (کرایه) استفاده می‌شد؛ اما در پایان صدارت محمد داوود افغانستان دارای ۲۰۰۰ کیلومتر جادهٔ اسفلت شده و هزار کیلومتر جادهٔ آمادهٔ اسفلت بود.

در پوهنتون چهار هزار محصل در ده فاکولته که جدیداً تأسیس و اعمار شده بود، با لیلیه (خوابگاه) مکمل آن تحصیل می‌کردند. در زمان صدارت او نهضت نسوان که یکی از آرزوهای دیرینش به شمار می‌رفت، در افغانستان پیاده شد. حکومت محمد داوود خان با آنکه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را هدف خود قرار داده بود، اما هرگز دست به اصلاحات سیاسی نزد. به عقیدهٔ لطیف ناظمی حکومت او یک حکومت خود کامه بود و شخص او دل بسته به دیکتاتوری.

ج. پشتونستان خواهی داوود خان:

بعد از تجزیه نیم قارهٔ هند به دو کشور هند و پاکستان^۱ در اثر دسایس استعماری انگلیس، استخبارات شوروی برای بسترسازی در پیش‌روی به سوی آب‌های گرم بحر الکاهل با استفاده از کاریدور افغانستان، مسألهٔ پشتونستان را منحصیث یک پروژهٔ سیاسی مطرح کرد. با این بهانه دل حلقات خاندان محمدزایی به رهبری داوود خان را به دست گرفت که از شکست نازی‌های آلمان به رهبری هتلر سرخورده شده بودند. اتحاد شوروی با این کشف تازه، سلطنت مطلقهٔ افغانستان را به دو بخش تقسیم کرد و تعداد در وجود داوود خان یک شبه از راست‌ترین تفکرات به شهزاده‌گان سرخ تغییر چهره دادند و این بار از گشتاپو و ابویر آلمانی قبله بدل کردند و سر از گریبان (KGB) شوروی بیرون کردند.

اتحاد شوروی سوسیالیستی در این بازی جدید چند کانون استخباراتی را در افغانستان و در میان قبایل سرحدی پشتون برای توسعهٔ امپراتوری به سوی هند در قالب

۱. در آغاز به نام پاکستان شرقی و غربی در ۱۹۴۷ م و بعداً، پاکستان شرقی توسط شیخ مجیب الرحمن به نام بنگلادیش نام گرفت.

احزاب و جریان‌های سیاسی ویش زلمیان، حزب دموکراتیک ملی، اتحادیه پشتونستان، حزب عوامی ملی پشتون‌های پاکستان و در ادامه آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به وجود آورد که تشکیلات نام‌برده ترکیب ناب قومی پشتون داشتند و دیگران اقبال ره یافتن به این جریان‌ها را نداشتند. بعداً احزابی از تشکیل مشروطه خواهان سر بر آوردند که «حزب وطن» به رهبری میرغلام محمد غبار و «حزب خلق» به رهبری دکتور عبدالرحمن محمودی توسط تاجیکان تشکیل گردیدند، اما این احزاب توسط استخبارات شوروی در هم کوبیده شدند و مجال حرکت بیشتر برای شان داده نشد.^۱

مسأله پشتونستان خواهی داوودخان در زمان صدارتش در مدت کم چنان سرعت گرفت که مناسبات افغانستان و پاکستان جداً متشنج گردید. در زمانی که انگلیس نیم قاره را ترک کرد، برخلاف سایر ایالات نیم قاره هند سرنوشت پشتون‌ها به فراندومی محول گردید، اما حزب «خدایی خدمتگاران» که در راس آن خان عبدالغفارخان قرار داشت، این فراندوم را تحریم کرد. عبدالولی خان پسر عبدالغفارخان عقیده داشت که: «در ایالات دیگر از مجمع‌های ایالتی پرسش به عمل آمد، اما در اینجا از مجمع ایالتی پرسش نشد و گفته شد که ما فراندومی را برگزار می‌کنیم و از مردم می‌پرسیم که به هند می‌پیوندند یا به پاکستان؟ ما حزب خدایی خدمتگاران با این کار مخالفت کردیم. ما همچنان بعداً اعتراض کردیم که خوب، اگر می‌خواهید فراندومی را برگزار کنید؛ در آن یک سوال سومی را نیز بگنجانید و به ما این حق را بدهید که پشتون‌ها بتوانند حکومت مستقلی را به وجود بیاورند، اما انگلیس‌ها این تقاضا را نپذیرفتند. ما هم فراندوم را تحریم کردیم و اینها به همه جعل‌کاری به مشکل توانستند رای ۵۱٪ را برای الحاق با پاکستان به دست آورند.»^۲

قضیه پشتونستان برای محمد داوودخان از دو جهت حایز اهمیت بود: یکی احساساتی بود، چون سلطان محمدخان طلایی که جد مستقیم داوودخان بود، کسی بود که پشاور را هم چون پایگاه قدرت خود از دست داده بود. نکته دوم جزء حرکت عمومی منطقه بود که سرحدات استعماری که به جای مانده بود، نقش دوام‌دار نباید داشته باشد. بنابراین [به رسمیت شناختن خط مرزی دیورند بیان‌گر این خواست بود که] افغانستان

۱. سرنوشت تاجیکان، ص. ۴۱۱.

۲. از سخنان خان عبدالولی خان زعیم خدایی خدمتگاران، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۰۱.

دوباره شکل تاریخی خود را بگیرد و پشتون‌های دو طرف خط با هم ملحق شوند؛ اما کسی از لغو مرزهای استحاله‌گرانه شمال که در آن تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها در شمال با امارت بخارا که پیوند دراز مدت تاریخی و زبانی خود را از دست دادند، حرفی به میان نه آورد. آقایونی که سوزن بالای بام خود را می‌دیدند، شتر بام دیگران ندیدند! این پرسش مطرح می‌شود که آیا مشی داوودخان در زمینه پاسخ‌گویی منافع ملی افغانستان بود؟ این پاسخ را در گفته پروفیسور محمد حسن کاکر استاد سابق دانشگاه کابل می‌توان دریافت که افغانستان نباید اهمیت پاکستان را به مثابه یگانه راه ارتباط (بحری) با جهان نادیده می‌گرفت، درحالی که اگر این را می‌گذاشت به خود مردم پشتونستان که همین ادعا را می‌کردند و افغانستان حامی درجه یک و قوی آنها می‌بود.^۱ انهماک بیش از حد داوودخان بر مسأله پشتونستان که زمانی هم سفربری بر پاکستان هم اعلام شد و فعال گردیدن پاکستان در حمایت امریکا و غرب این سیاست را به خواب و خیال کشانید.

در سال ۱۹۵۳ م زمانی که پاکستان شامل سیستم دفاعی غرب گردید، تعادل نسبی از نظر قوا برهم خورد^۲ و پشتونستان خواهی همچون پرت‌گاهی برای مردم افغانستان در آمد. موقعیت جدلی پشتونستان خواهی داوودخان به عنوان یک درد مزمن در مناسبات دو کشور همسایه ادامه یافت و منجر به نارضایتی ظاهر شاه از این سیاست داوودخان گردید و زمینه استعفای داوودخان را پیش آورد.^۳ سیاست خارجی حکومت محمد داوودخان در سه سال اول (۱۹۵۳ - ۱۹۵۶) به خوبی پیش می‌رفت و موازنه‌ای در بین مناسبات با شرق و غرب محافظه شده بود. چنانچه امریکایی‌ها شاهراه تورخم-کابل و کابل-قندهار را اعمار کردند و شوروی‌ها ساختمان و قیرریزی راه‌های داخل شهر کابل و ساختمان شیرخان بندر را در ولایت قندز به اتمام رسانیده و فرودگاه کابل را بنا نهادند و امریکایی‌ها همه سامان و آلات تخنیکی آن را به اختیار حکومت افغانستان گذاشتند. داوودخان روزی گفته بود:

۱. همانجا ص ۱۰۴

۲. در سپتامبر ۱۹۵۴ پاکستان به پیمان جنوب شرق آسیا (seato) پیوست و بعداً عضویت پیمان بغداد (cento) را کسب کرد.

۳. برای ازدیاد معلومات مراجعه فرمائید به عاصم اکرم، سردار محمد داوود، شخصیت، افکار و سیاست، نشر

«سگرت امریکایی ام را با گوگرد روسی روشن می‌کنم.» با توجه با اختیار کردن حرکت در پلوان سیاست در این مرحله گزافه نگفته بود، این شعار داوودخان با سگرت امریکایی و گوگرد روسی تعویض گردید. کشیده‌گی با حکومت پاکستان و مسدود گردیدن راه ترانزیت از طرف دیگر، اتکای بیش از حد به شوروی ماهیت این شعار را تغییر داد. افغانستان بیشتر به انزوا کشانیده شد و موجبات سقوط حکومت محمد داوودخان را فراهم کرد. برخی از روزنامه‌های آزاد دموکراسی دوره زمام‌داری محمد هاشم خان را به نام «استبداد کبیر» و دوره حکومت محمد داوود را به نام «استبداد صغیر» به باد انتقاد گرفته‌اند. پس از استعفای سردار محمد داوودخان از پُست صدارت تعدادی از صدراعظم‌ان غیرخاندانی تا پایان سلطنت محمدظاهر شاه ذیلاً حکومت کرده‌اند:

حکومت داکتر محمد یوسف خان (۱۹۶۳-۱۹۶۵م)

سرتبگی‌های داوودخان شاه را بر آن داشت که نظام حکومت را از گرو سرداران خانواده سلطنت بیرون کند. به نظر آگاهان فکر انتقال وظیفه صدارت به افراد غیرخانواده در نظر شاه تازه‌گی نداشت و پیش از این هم در مراحل جداگانه آن را با بعضی از اشخاص چون علی احمدخان بدخشی^۱ وزیر خارجه و عبدالاحد ملکیار وزیر داخله در میان گذاشت، اما هر دو به دلایل معلوم از قبولی وظیفه صدارت معذرت خواستند^۲ پس از استعفای سردار محمد داوود، شاه این مقام را به دوکتور محمد یوسف خان یک‌تن از تاجیکان سرخ‌رود جلال‌آباد پیشنهاد کرد و نام‌برده آماده‌گی اش را برای اجرای آن ابراز داشت؛ اما خانواده شاهی به حکم روحیه قومی سلطنت افغانستان را ملکیت موروثی خود می‌شمردند و به این عقیده بودند که وظیفه صدارت را باید به نوبت انجام دهند. از جمله سردار شاه ولی خان مشهور به مارشال خود یا پسرش جنرال عبدالولی را مستحق کسب این مقام می‌دانست. دوکتور محمد یوسف تحصیل‌کرده آلمان که قبلاً سمت وزارت معادن و صنایع را به دوش داشت، در مارچ ۱۹۶۳ م به پُست صدارت منسوب گردید. حکومت انتقالی را تحت ریاست دوکتور یوسف وظایف خود را به وجه احسن و سیاست داخلی و خارجی را

۱. علی احمدخان وردوجی را در یک‌تن از خانم‌های امیرحبیب‌الله خان یا خسربره امیر بود.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص. ۷۷۲.

به خوبی مدیریت کرد. در ساحه اقتصادی گام‌های مثبتی را به پیش گذاشت. دوکتور یوسف در چنین وضعیت بی‌اعتمادی سیاسی در خاندان سلطنت به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۶۳ م اعضای کابینه خود را اعلام کرد. اعضای حکومت یوسف خان از بوروکرات‌های نو ظهور در کشور تشکیل گردیده بود. در این کابینه به زودی دو گرایش سیاسی بر ملا گردید؛ یک جریانی مبنی بر گرایش آنی به سوی دموکراسی و رعایت آزادی‌های فردی حتا پیش از تصویب قانون اساسی جدید که اشخاصی چون سیدشمس‌الدین مجروح وزیر عدلیه و سیدقاسم رشتیا وزیر مطبوعات به این گروه همراه بودند و جریان دیگر متمایل به محافظه‌کاری و تطبیق‌کند و تدریجی برنامه‌کار دوکتور محمد یوسف خان بود که در آن عبدالله ملکیار وزیر مالیه و علی احمد پوپل وزیر معارف نماینده‌گی می‌کردند، اما دوکتور یوسف خود از مجریان گروه اول بود. در بیانیه خط مشی داکتر یوسف مشاهده می‌گردد که او خواهان رفع کشیده‌گی با پاکستان و برگرداندن سیاست افغانستان به خط میانه و تعدیل در قانون اساسی به منظور وارد نمودن ارزش‌های دموکراسی در اداره دولت و تقویه سرمایه‌گذاری در بخش صنایع کشور بود.



دوکتور یوسف با تفاوت رای و بینش که با داوودخان داشت، خواست تا مشکل کشیده‌گی بین افغانستان و پاکستان را بر پایه مذاکرات سیاسی حل کند، به همین منظور در ماه می ۱۹۶۴ م هیاتی را به ریاست سیدقاسم رشتیا وزیر مطبوعات به منظور مذاکره با ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجه پاکستان به ایران فرستاد و مذاکرات زیر نظر محمد رضاشاه ایران ادامه یافت و در پایان جانبین موافقه کردند که مناسبات سیاسی و تجارت و ترانزیت

را بین کشورهای شان از سر گیرند و در ایجاد فضای باور و اعتماد بین کشورهای شان کار و تلاش کنند، اما مساله پشتونستان چون اژدهای آدمی خوار همچنان لاینحل باقی ماند. زمانی که دوکتور یوسف هیاتی را برای تحقیق و بررسی احوال زندانیان تعیین کرد،

با مخالفت سید عبدالله وزیر داخله که از گماشتگان داوود خان بود از بیم افشا شدن رسوایی در زمان اقتدارشان رو به رو شد. چون سردار داوود شماری از روشنفکران را به زندان انداخته بود که از جمله سرور جويا و علی اصغر شعاع بر اثر شکنجه وفات کرده بودند. چون اعضای کابینه به تعیین هیات موافقه کرد سید عبدالله استعفا داد و با این مخالفت و مزاحمت داوود علیه حکومت یوسف خان ادامه یافت. چون برای تغییر و تعدیل در قانون اساسی وعده داده شده بود، کمیته ای زیر نظر سید شمس الدین مجروح به این ترکیب تعیین و به منظوری شاه ارایه گردید: سید قاسم رشتیا، دوکتور میر نجم الدین انصاری، دوکتور عبدالصمد حامد، محمد موسی شفیق و میر محمد صدیق فرهنگ. نخستین جلسه کمیته تسوید قانون اساسی در ۳۱ مارچ دایر گردید و تا اوایل سال ۱۹۶۴ م کاپی های مسوده آن غرض ابراز نظر مردم تکثیر گردید و کمیته ای به اشتراک ۲۸ نفر از شخصیت های بلند مقام علمی و حکومتی مقرر گردید تا این مسوده را بخوانند و به اتفاق هم به منظور پیشکش نمودن به جرگه عالی آماده سازند. بخش عمده این قانون به مساله زبان (ماده ۲۴) تعلق داشت. در این خصوص صدیق الله رشتین و عده ای از هم فکرائش سعی داشتند تا از رسمی شدن دوباره زبان فارسی دری جلوگیری کنند. هرچند در این باره به مقصد نرسیدند، اما با اصرار ماده ۳۵ مبنی بر موظف بودن دولت به وضع و تطبیق پروگرام موثری برای انکشاف و تقویه زبان پشتو در فصل مربوط به حقوق و وظایف اصلی مردم ایزاد شد. چون در ضمن مباحثه راجع به این موضوع محمد قدیر تره کی زبان از بیکی و سایر زبان های محلی را زبان های منحنط خواند، محمد کریم نزیهی از شخصیت های براننده سیاسی به رسم احتجاج با مجلس مقاطعه کرد.^۱

به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۶۴ م / ۱۸ سنبله ۱۳۴۳ خ لویه جرگه یا مجلس بزرگ ملی توسط محمد ظاهر شاه در قصر سلام خانه ارگ شاهی گشایش یافت تا طرح قانون اساسی جدید را ارزیابی و تصویب کند. نخستین پیشامد این جرگه اشتراک کننده گان را دچار خسته گی روانی نمود و آن عبارت از واگذاری ریاست جرگه به شخصی به نام عطا محمد توخی بود که با افتخار گزینش بحیث رییس با ابراز بیانیه سپاس گذاری از لطف شاه خودش را «خادم

۱. میر محمد صدیق فرهنگ، همان اثر، ص. ۷۸۲

و سگ درگاه شاه» خواند. این سخنرانی او که از طریق رادیو برودکاست می‌شد، شان و حیثیت جرگه را در پیش مردم افغانستان ضربه‌ی مدهشی زد و جرگه را به نام جرگه‌ی سگان شاه خواندند. جرگه با کشمکش‌ها و مخالفت‌های نماینده‌گان به مدت ده روز دوام یافت. یکی از اهداف جرگه محدود کردن نقش خانواده‌ی سلطنت در حیات سیاسی مردم بود و مسأله‌ی جنجال برانگیز دیگر همانا تعریف هویت ملی بود. به گفته‌ی میرمحمد امین فرهنگ: «پیشنهاد از طرف دکتور عبدالواحد سرابی صورت گرفت، وی گفت که باید کلمه‌ی «افغان» یک دفعه در سطح قانون اساسی معرفی شود و در این مورد یک بحث جدی صورت گرفت که تقریباً در حدود ۷۰ - ۸۰ صفحه گزارش‌های جرگه را شامل می‌شد. عده‌ای استدلال می‌کردند که دنیا ما را به نام «افغان» می‌شناسد، لازم نیست که در قانون اساسی ذکر شود. تعداد دیگر می‌گفتند، دنیا اگر بشناسد و در بیرون ما را به نام افغان می‌گویند، اما در داخل مملکت هر کس یکی را به نام پشتون، یکی را اوزبک و یکی را تاجیک یاد می‌کنند. [بنابرآن] در قانون اساسی باید این موضوع صراحت یابد و تثبیت شود، منظور مشاجره‌کننده‌گان در همان زمان حذف هویت‌های قومی بود که بازهم تیر آنها به هوا رفت. بعد از مباحثات زیاد سرانجام، در متن ماده‌ای اضافه شد و به این ترتیب، گفتند که هر فردی که تابعیت افغانستان را داراست، افغان است و کلمه‌ی افغان به وی اطلاق می‌شود.»^۱ اما اینکه خود واژه «افغان» از چه مفهومی اشتقاق شده و چرا بر نام‌ها و هویت‌های شناخته شده‌ی تاریخی و هویت قابل افتخار کشور و اقوام مختلف رجحان یافته است، بحثی صورت نگرفت. یعنی معلوم نگردید که چرا کلمه‌ی پشتون را جانشین کلمه‌ی افغان ساختند؟ و پشتون‌ها را هم به گونه‌ای دچار سردرگمی هویت تاریخی‌شان کردند. زیرا در تاریخ و ادبیات چهارصد سال پیش نامی از پشتون هم دیده نمی‌شود و پس از حاکمیت لودی‌ها در هند از قومی به نام «پتان»‌ها یاد شده است و انتخاب نام «افغان» به هیچ‌وجه برای اقوام و باشندگان این کشور یک نام انتخابی، آگاهانه و داوطلبانه نبوده است. در مورد مسأله‌ی زبان، غلام محمد فرهاد مشهور به «پاپا» وکیل کابل و بعداً رییس حزب «افغان ملت» بر رسمیت زبان فارسی دری اعتراض نموده پیشنهاد کرد که رسمیت به زبان پشتو محدود بماند. در جواب او

۱. از گفته‌های میرمحمد امین فرهنگ، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۴۵

رمضان علی شریفی وکیل فارسی زبان جاغوری با استشهاد از آیه کریمه و «علمه البیان» از مساوات زبان‌های افغانستان دفاع کرد و در پایان مباحثه و مشاجره‌های تند لفظی و کلا با پیشنهاد عبدالهادی خان داوی، متن مسوده به این صورت تعدیل شد که «از جمله زبان‌های افغانستان پشتو و دری زبان‌های رسمی می‌باشند» و به این صورت سایر زبان‌های کشور نیز به عنوان زبان افغانستان شناخته شد.^۱ اما دست‌های پنهان و فرمایش پذیر برخلاف آنچه در مجالس علنی مطرح بحث و تصویب قرار می‌گرفت، تقلبات خود را مسجل می‌کردند.

تغییر نام زبان «فارسی» به «دری»

در قانون اساسی ۱۹۶۴ م / ۱۳۴۳ خ که در یازده فصل و ۱۲۸ ماده به تصویب رسید. برخلاف آرای اکثریت نام زبان «فارسی» به «دری» تغییر داده شد. این در حالی بود که تا پیش از این نام «زبان فارسی» در جریان بیش از هزار سال در تمام اسناد و دفاتر دولتی خراسان و ماورالنهر و ایران و در تمام تالیفات و نگارش‌های ادبی و تاریخی، درس‌نامه‌های مکاتب به نام فارسی یا «قرائت فارسی» نگاشته می‌شد؛ هیچ‌کس در هیچ جای افغانستان نوظهور زبان خود را دری نمی‌گفت. هرچند در ماده سوم قانون اساسی دو زبان فارسی و پشتو مورد تایید و تصویب قرار گرفت، اما در فصل سوم زیر عنوان حقوق و وجایب اساسی مردم در مورد زبان‌های افغانستان تنها زبان پشتو به عنوان یگانه زبان ملی معرفی شد. سپس در ماده ۳۵ قانون اساسی نوشته شد که: «دولت موظف است پروگرام موثری برای انکشاف و تقویه زبان ملی پشتو، وضع و تطبیق کند.» تغییر نام زبان فارسی به دری در قانون ۱۳۴۳ خورشیدی و معرفی زبان پشتو به عنوان یگانه زبان ملی افغانستان و سپس تمایز و تبعیض در تقویت دو زبان دری و پشتو، نخستین چالش مهم در برابر زبان فارسی و گوینده‌گان آن اعم از تاجیک و غیرتاجیک بود، زیرا زبان بحیث وسیله عمده درک و تفاهم انسان‌ها و عنصر مهم هویت و فرهنگ به شمار می‌رود که همه مردم افغانستان به زبان فارسی گفت‌وگو می‌کردند و مشکل آفریدن برای زبان فارسی، در واقع مشکل‌سازی در تفاهم مردم و همه اقوام کشور بود که به صورت رسمی و قانونی، سیاست و خط و

مشی دولت ظاهرشاهی را تشکیل می داد. این کار بدون هیچ گونه پرده پوشی یک سیاست هدف مند و غرض آلود فارسی زدایانه و هشدار برای گوینده گان زبان فارسی در افغانستان و بیرون آن بود. این اقدام نه ریشه در واقعیت امر و نه در ذهنیت افکار عمومی داشت و نه هم مبتنی بر علم زبان شناسی و واقعیت های تاریخی در مورد این زبان بود. در هیچ گوشه ای از افغانستان و در میان جوامع مختلف قومی و زبانی افغانستان هیچ فرد و جماعتی نه خود را دری زبان می خواند، نه هموطنان فارسی زبان خود را دری زبان می گفتند. با وجود تبلیغات ذهن فریبانه حلقات گویا فرهنگی و تلقین نام دری به جای فارسی به گونه گسترده از سوی دولت با استفاده از تمام امکانات و ظرفیت های دست داشته، نام زبان فارسی در میان مردم و افکار عمومی هنوز است و خواهد بود. تغییر دادن نام فارسی به دری در قانون فوق یک عمل سازمان یافته سیاسی و عمدی برای تضعیف زبان فارسی و جداسازی این زبان از ریشه های پیشین آن و ایجاد هویت جداگانه زبانی-تاریخی برای فارسی زبانان و تاجیکان افغانستان بود. در این هویت جعلی با تعریف زبان فارسی و دری به عنوان گویا دو زبان جداگانه، هدف آن بود تا ریشه ها و رابطه های زبان دری به گذشته این زبان به عنوان میراث تمدنی که ما آن را در حوزه بندی های ادبی در مراحل مختلف به نام حوزه زبان فارسی یاد کردیم، قطع شود و زبان دری در افغانستان به عنوان یک زبان دیگر و غیر از فارسی که در منابع نگارشی شهرتی ندارد، معرفی شود. این درست تکرار تجربه ناکام بلشویکان روس با هویت تحمیلی «زبان تاجیکی» در فرارود بود که علی رغم احمال هر گونه فشار سیاسی مردم ماوراالنهر زبان خود را «فارسی تاجیکی» می نامند.

حالا در افغانستان می خواهند این زبان را «دری» و در تاجیکستان «تاجیکی» بسازند و آن را متفاوت با زبان های تاجیکان فرارود و فارسی زبانان ایران وانمود کنند. البته کاری که برای مبتکرین آن چندان سهل و دست یافتنی نیست. به خصوص پیشرفت وسایل ارتباط جمعی-رسانه ای و تکنالوژی عصر و زمان در سراسر جهان این جداسازی مغرضانه را بر نمی تاباند. این زمینه ها و ظرفیت دست دولت داران باد آورده افغانستان را برای جداسازی زبان فارسی از ریشه های تاریخی و تمدنی آن می بندد و در واقع، انحصار آنها و سیاست های غرض ورزانه شان را به بن بست می کشاند که کشانیده است. بدعت در تغییر نام فارسی و القای این ذهنیت که گویا فارسی، دری و تاجیکی سه زبان جداگانه

هستند، از لحاظ دید تاریخی، فرهنگ و تمدن یگانه‌ای که در حوزه زبان فارسی در پهنای آسیای مرکزی به وجود آمده است، اشتباه محض می‌باشد. چه کسی می‌تواند ادعا نماید که دیوان رودکی سمرقندی، شاهنامه فردوسی، دیوان ناصر خسرو قبادیانی، دیوان کمال خجندی، هفت دفتر مثنوی معنوی با دیوان شمس تبریزی اثر خداوندگار بلخ، دیوان اشعار حافظ، «بوستان» و «گلستان» سعدی شیرازی، اشعار سنایی غزنوی، مناجات پیر هرات، دیوان جامی هروی، کلیات اشعار بیدل دهلوی، دیوان ملاشاه بدخشی، دیوان میرغیاث‌الدین غیاثی، آثار میرسیدعلی همدانی، حمید و غنی کشمیری، دیوان اقبال لاهوری با اشعار نیما یوشیج، احمد شاملو، پروین اعتصامی، سیمین بهبهانی، محمد تقی بهار، مهدی سهیلی، و خلیل‌الله خلیلی، استاد واصف باختری، لطیف ناظمی، کاظم کاظمی، قهار عاصی، پرتو نادری، نجیب باور، شبگیر پولادیان، شجاع خراسانی و شاعران امروز فرارودان چون: صدرالدین عینی، ابوالقاسم لاهوتی، میرزا تورسن زاده، مومن قناعت، لایق شیرعلی، بازار صابر، گلرخسار صفی، مهرالنساء، فرزانه خجندی، بهروز ذبیح‌الله و... و... به سه زبان گویا تاجیکی، فارسی و دری نگاشته شده‌اند؟ چنین پنداری یک خود فریبی محض می‌باشد.

جالب‌تر آن‌ست که برخی‌ها می‌پندارند که تغییر نام زبان‌های دارای یک ریشه و یک ساختار برای ملت‌سازی و شکل‌دهی امور دولت-ملت به دور از دخالت همسایگان و هم‌زبانان چون ایران و تاجیکستان بسیار سهولت آفرین خواهد بود، اما این باور بسیار کاذب و پادر هوا می‌باشد و بر هیچ منوال صداقت و اصالت علمی متکایی ندارد. زیرا رسیدن به سرزمین دولت-ملت مستلزم گذار از مسیرها و معابر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگر می‌باشد و با تغییر هویت زبانی، تاریخی و قومی و یا سیاست ادغام و هم‌سان‌سازی به شیوه اتحاد شوروی اسبق و یا جعل و تزویر و تقلب ممکن بوده نمی‌تواند. در این خصوص لازم‌ست تا تجارب جهان عرب را به بررسی بگیریم. زبان عربی در میان بیشتر از بیست کشور عربی زبان از شرق میانه تا شبه جزیره عربستان، شمال افریقا رایج است، آیا این نام‌گذاری یک‌سان عرب و عربی موجب شده است تا کشورهای عربی چون عراق، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، اردن، مصر، امارات متحده عرب، کویت، قطر، بحرین، سلطنت عمان، یمن‌ها، الجزایر، لیبیا، مراکش، موریتانی، سودان به ساختار

دولت-ملت نرسند؟ آیا موجودیت نام زبان انگلیسی در کشورهای انگلیسی زبان امریکا، کانادا، انگلیس، استرالیا و زلاند نو موجب شکل نگرفتن دولت-ملت در این کشورها شده است؟ واقعیت اصلی مساله در آنست که مجریان این تغییر و دگرگون سازی های زبانی در افغانستان و آسیای میانه وظیفه داشتند تا همان شعار تضعیف زبان فارسی را که در قرن نوزدهم توسط دو استعمار انگلیس و روس در منطقه پیش می برده می شد، تکمیل کنند. دولت نادرشاه با الهام از اندیشه های طرزی ماموریت گرفته بود تا برنامه زبان زدایی انگلیس را به محل اجرا بگذارد، اما این کار در زمان سلطنت پسرش ظاهر شاه در قانون اساسی ۱۹۶۴ م به فعل در آمد. به هر حال، زبان فارسی نام قابل قبول مردم در سراسر کشورهای حوزه زبان فارسی قرار داشته و همگی این نام را به عنوان هویت زبان شان می شناسند و استفاده می کنند. اگر در زمینه قبول یارد نام «دری» در مطابقت با قراین تاریخی حرف های وجود داشته باشد، این وظیفه خبیره گان زبان فارسی دری و زبان شناسان علوم ادبی و فیلولوژی است تا آن را در یک همایش علمی زبان شناسی به بررسی بگیرند، نه وظیفه سیاسیون متقلب و جعل کار.

۲. حکومت محمد هاشم میوندوال (۱۹۶۵ - ۱۹۶۷ م)



با استعفای دکتور محمدیوسف از پُست صدارت، محمد هاشم میوندوال، وزیر اطلاعات و کلتور (فرهنگ) و رهبر حزب «مساوات» از جانب شاه به پُست صدارت برگزیده شد، کابینه پیشنهادی میوندوال از سوی ولسی جرگه رای اعتماد گرفت و به کار آغاز نمود.^۱ عدم توشیح قانون احزاب سیاسی، قانون مجلس نماینده گان و مجلس سنا از طرف پادشاه و دو دلی او در این امر مخالفت ها و عناد وکلای هر دو مجلس با قوای اجراییه، حسادت

۱. در طی سال های ۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ م پنج نخست وزیر غیرخاندانی در راس حکومت قرار گرفتند به ترتیب دکتور محمد یوسف خان، محمد هاشم میوندوال، نوراحمد اعتمادی، دکتور عبدالظاهر و محمد موسی شفیق بودند که هر کدام از سوی ولسی جرگه به استیضاح کشانیده شدند و مواردی از کارهای انجام داده ایشان در شرایط بحرانی کشور مورد قبول نماینده گان مردم افغانستان قرار نگرفت.

و بدبینی در بین هر سه قوا، بی‌علاقه‌گی وکلای هر دو مجلس به وظیفه اصلی‌شان، مداخلات روزمره‌شان در امور اجرایی و از نصاب انداختن مجالس قانون‌گذاری، سوءاستفاده برخی از عناصر چپ‌گرا از آزادی‌های قانونی و فلج ساختن پروژه‌های قانونی دولت در جرگه، دامن زدن به آتش اختلافات زبانی، قومی و مذهبی در هر دو مجلس. رنجیدن داوودخان با تصویب ماده ۲۴ قانون اساسی و تحریکات او در ولسی جرگه به وسیله وکلای هم‌اندیشش، بازی‌های شاه در بین قوای سه‌گانه و غیره موجب شکست و ناکامی قانون اساسی مشروطه را به بار آورده بود.

بر اساس خاطرات محمد رسول‌خان رییس ضبط احوالات داوودخان می‌خواست از همان آغاز حکومت میوندوال را به چالش بکشد، رسول‌خان می‌گوید: بعد از انفاذ قانون اساسی به منزل محمد داوودخان رفتم، بعد از صرف چای و صحبت در باره موضوعات روز و اوضاع کشور مقصد اصلی‌اش را چنین بیان داشت: «مبلغ پنج میلیون افغانی نقد حاضر است به اختیارت می‌گذارم. توسط آن اشخاصی مانند مجید کلکانی، ببرک کارمل، سید ظاهر شاه وکیل شکرده و بعضی از وکلای چپ‌گرا را تشویق نمای که در داخل مملکت و در مجلس ولسی جرگه بی‌نظمی و هرج و مرج به وجود آورند.» من پولش را قبول نکردم، اما گفتم این کار را می‌کنم و به وعده خود وفا کردم. امروز از این کار خود پشیمان هستم.^۱ در چنین فضایی که پُر از مخالفت‌های سیاسی و گروهی و اغواگری مقامات ارشد خاندان سلطنت در میان رهبران دولت بود، میوندوال در کارش اقبالی نیافت و دچار چالش‌های سیاسی گردیده و مثل دکتور یوسف مجبور به استعفا گردید. پس از استعفای محمد هاشم میوندوال، شاه نورا حمد اعتمادی یکی از مقربان سلطنت را در سال ۱۹۶۷ م به پارلمان معرفی کرد و حکومت جدیدی را تشکیل داد و از پیش‌گاه مجلس شورا رای اعتماد گرفت.

۱. این سخنان به وسیله دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج، افغانستان در سده بیست، ص ۵۲ روایت شده است. لازم به تذکر است که این گفته در مورد مجید کلکانی که نه خود وکیل بود و نه در پارلمان وکیلی داشت، صدق نمی‌کند. زیرا او چریک بود و برای چنین معاملاتی برای شخصی چون رییس ضبط احوالات دست‌رس نبود.

۳. حکومت نوراحمد اعتمادی (۱۹۶۷-۱۹۷۰م)



نوراحمد اعتمادی پس از توظیف به مقام صدارت توسط شاه، در سال ۱۹۶۷ م حکومت خود را تشکیل کرد و بعد از انتخابات جدید پارلمان در ۱۹۶۹ م کابینه دوم خود را اعلام نمود. در سال سوم حکومت نوراحمد اعتمادی (۱۹۶۷ - ۱۹۷۰)، روحانیون در اعتراض به سیاست‌های دولت از جمله نشر شعری از شاعر پرچمی بارق شفیعی^۱ در مسجد جامع پُل خشتی در کابل دست به اعتصاب و تحصن زدند، اما دولت در برابر خواست آنها تسلیم

نشد و آنها را جبراً از مسجد اخراج کرد. در سال (۱۹۶۹ - ۱۹۷۰م) در ولایات مرکزی، شمال شرقی و شمال غربی افغانستان به اثر خشک سالی، قحطی رونما گردید. مردم به صورت بی سابقه‌ای در غور، بدخشان، بادغیس و مناطقی مثل گلران در هرات از فرط گرسنگی جان دادند. حکومت چون مشغول مجادله و چانه‌بازی‌های سیاسی با ولسی جرگه بر سر مسایل زبان فارسی و پشتو و هویت اقوام کشور بود، نتوانست به‌زودی از موضوع اطلاع حاصل کرده و سر وقت چاره‌جویی نماید تا اینکه موج نارضایتی‌ها بالا گرفت و حکومت مجبور شد برای گزارش حقایق هیاتی را تحت سرپرستی عبدالصمد حامد، معاون صدارت به مناطق قحطی زده ولایات غور و بادغیس اعزام کند. زمانی که هیات به شهر چغچران^۲ مرکز ولایت غور مواصلت کرد، مردم گرسنه که وحشت زده بودند، هیات را با پرتاب سنگ استقبال کردند. وضع مناطق صدمه‌دیده فوق‌العاده رقت بار بود. هیات پس از بازگشت به کابل آنچه را دیده بود به مجلس وزرا و به شخص شاه گزارش داد و خواهان اقدامات عاجل گردید و تدابیری را در عرصه خدمات صحی تحت ریاست محمد ابراهیم مجید سراج وزیر صحیحه روی دست گرفت. در طی یک سال فعالیت‌های امدادی (۱۹۷۰ - ۱۹۷۱م) مواد مورد ضرورت از قبیل گندم، برنج، جواری، شیر خشک، شکر، روغن،

۱. بارق شفیعی در این شعر خود به ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر انقلاب بلشویکی شوروی درود گفته بود در جریده

پرچم.

۲. فعلاً شهر فیروز کوه مرکز ولایت باستانی غور.

ویتامین‌ها، دوا، کمپل، لباس، پاپوش و خیمه به مصدومین قحط‌سالی رسانیده شده و با بی‌تشخیصی از اولویت و درجه‌استحقاق مصدومین توزیع گردید و مقداری هم از مواد امدادی توسط هیات‌های توزیع استفاده‌جویی صورت گرفت که سروصدای مردم را بلند کرد. مقامات برای خاموش ساختن معترضان میدان هوایی چغچران برای پروازهای زمستانی اسفلت‌ریزی کردند.

در این زمان که بحران قحطی مردم بدخشان را نیز دچار مرگ و تباهی و درد و رنج روزافزونی کرده بود، مردمان گرسنه که از محلات و شهرستان‌های گوناگون در شهر فیض‌آباد تجمع نموده بودند، تحت رهبری مولانا بحرالدین باعث و ظهورالله ظهوری و رفقای‌شان^۱ در برابر بی‌عدالتی مقامات ولایت در توزیع مواد امدادی که در راس آن آقای غلام‌علی آیین بحیث‌والی بدخشان قرار داشت، به اشتراک هزاران نفر از مردم گرسنه به راه‌اندازی مظاهرات خیابانی برخاستند و این مظاهره عظیم برای یک روز ادامه یافت. در ختم روز مقامات امنیتی به بازداشت جمع زیادی از افراد وابسته به محمدطاهر بدخشی (سازا) پرداختند که جراید پیام وجدان، روزگاران و دیگران از بازداشت مولانا بحرالدین باعث، ظهورالله ظهوری، قیام‌الدین قیام، حیات‌الله رنجبر، صدیق‌ساعی، غلام‌ربانی و دیگران خبر دادند که آنها دستگیر و به زندان انداخته شده و کسانی هم چون امام‌نظر روستا و عبدالقدوس حازم از تعقیب پولیس بدخشان فرار کردند.

زندان‌های بدخشان، غور و میمنه از وجود معترضان مخالف دولت پُر گردیده بود و مردم با مرگ و میرهای بی‌سابقه فرزندان‌شان دچار آمده بودند. در این مناطق مردم جگر‌گوشه‌های‌شان را در بدل مقداری گندم در مناطق قطعن به فروش می‌رسانیدند.^۲ حکومتی که توان مقابله با امواج پرتلاطم طغیان‌ها و قیام‌های مردم را نداشت، می‌خواست با راه‌اندازی مسأله «اقلیت و اکثریت» در پارلمان و کشمکش‌های زبان‌بی‌کفایتی خود را در انظار ملی و بین‌المللی بپوشاند. این ماجرا پس از هفته‌ها بحث و جدل‌های لفظی و

۱. صدیق‌ساعی، قیام‌الدین امام، حیات‌الله رنجبر، غلام‌ربانی، امام‌نظر روستا و عبدالقدوس حازم بودند.

۲. مولانا باعث و رفقای‌اش مدتی در زندان فیض‌آباد شکنجه و تحقیق شدند و پس از چند ماه آنها را به زندان دهم‌زنگ در کابل انتقال دادند و محکمه مربوطه برای‌شان سال‌های طولانی زندان را فیصله کرد، اما فیصله‌کننده‌گان حکم زندان غافل از این بودند که دست تقدیر سناریوی درامه قدرت را به زودی تعویض خواهد کرد.

مطبوعاتی که موجب تشدید بحران سیاسی در کشور گردید، جامعه آن روزی افغانستان را شدیداً تکان داد. در پی هم‌چو چالش‌های سیاسی و اقتصادی که دولت قادر به مهار آنها نبود، نوراحمد اعتمادی نیز در ماه می ۱۹۷۱ م از مقامش کناره‌گیری کرد.

نوراحمد اعتمادی از وابستگان سردار داوود خان بود و به مشوره سردار به جناح پرچم پیوست. داکتر اکرم عثمان می‌نویسد: «بعد از قبضه قدرت توسط حفیظ‌الله امین، به نوراحمد اعتمادی وعده داده می‌شود که همین امروز از زندان رها و گفته می‌شود که امین صاحب آزادی او را امضا کرده است؛ اما اعتمادی بعد از برآمدن از زندان در موتر سیاهی تشریفاتی که باید به خانه برمی‌گشت، لادرک می‌شود.^۱ معلوم بود که گرایش اعتمادی به سوی پرچم، کینه امین را برانگیخته بود. اعتمادی رابطه تنگاتنگی با شوروی داشت و بر اساس توصیه شوروی و داوود خان سالیان درازی از جناح پرچم حمایت می‌کرد.^۲

۴. حکومت دکتور عبدالظاهر (۱۹۷۱-۱۹۷۲م)



پس از استعفای نوراحمد اعتمادی، دکتور عبدالظاهر^۳ به پست صدارت نامزد شد و کابینه خود را غرض اخذ رای اعتماد از پارلمان به شاه معرفی نمود، نخست وزیر جدید خود با هیاتی مرکب از برخی از اعضای کابینه از شهر التهابی و قحطی‌زده چغچران در ولات غور دیدار کرد. این بار مردم از هیات در عوض سنگ باران قبلی با کشمش و چارمغز استقبال کردند. در جریان بازدید هیات از غور یکی از آنها از شهزاده احمدشاه^۴ که رئیس

۱. داکتر اکرم عثمان، کوچه ما، ص. ۲۲۶ - ۲۲۷ ۲. همانجا، ص. ۲۲۷ و ۵۲۱

۳. دکتور عبدالظاهر از جمله شخصیت‌های نیک‌نام و پدر آوازخوان و هنرمند محبوب احمدظاهر است. پسر دیگرش محمدآصف ظاهر در امریکا تحصیل کرد. دکتور محمدانور شینواری یکی از دوستانم در عربستان سعودی که هم‌صنفی آصف ظاهر بود، می‌گفت که آصف رشته تحصیلی خود را که پدرش به آن موافق بود تغییر داد و صدراعظم نیز سکالرشپ پسرش را در امریکا قطع کرد و او خود کار می‌کرد و درس می‌خواند. این یکی از نادره‌های روزگار است.

۴. شهزاده احمدشاه پسر بزرگ و ولیعهد ظاهر شاه بود.

هلال احمر (سره میاشت) بود تلفنی خواست تا غرض دل جویی از مصدومین حوادث قحطی یک بار از مناطق صدمه دیده دیدار نماید، اما شهزاده در پاسخ گفت: «من سفر هندوستان در پیش دارم، مرا به گیر پدرم ندهید!» اما در عوض پیش از سفر به هند غرض تفریح به بند امیر در بامیان رفت و روزها را در آنجا گذراند. این پاسخ شهزاده مطابق این گفته شاعر بود که:

من راه می‌روم که به دست آورم غذا خواجه برای هضم غذا راه می‌رود

در حالی که مردم با مشکل خشک‌سالی و گرسنگی و ده‌ها عامل درد و رنج اجتماعی و اقتصادی در به در و خاک به سر بودند، نظام با اینکه پاره‌ای از وسایل مشروعیت راریا کارانه در متن خویش سامان می‌داد، اما مواردی از اصلاحات چالش برانداز و نفاق برانگیز را که میراث گذشته‌گانش بود، ادامه می‌داد. توزیع غیرعادلانه زمین در مناطق شمال و شمال شرق کشور به ناقلین در حالی که مردم این محلات خود محتاج زمینی برای ساختن سرپناه بودند، پرده از تقسیم جامعه به انسان‌های دارای مقام و منزلت‌های متباین و چند دست بر می‌داشت. ثقلت بار ناقل‌سازی و تصرف جابرانه اراضی مردم را در شمال کشور که از دوره عبدالرحمان خان آغاز و ادامه یافته و کارد به استخوان مردم رسانیده بود، می‌توان از بیانیه‌های اعتراضی نماینده‌گان مردم در «دوره سیزدهم» شورای ملی و آخرین دور پارلمان سلطنت ظاهر شاه به خوبی درک کرد:

سید امیر هاشمی وکیل مرکز قندز در دوره سیزدهم شورا، در بیانیه خود پیرامون خط مشی حکومت دکتور عبدالظاهر صدر اعظم موظف اظهار کرده بود که «در قندوز بیش از ۷۵٪ اهالی ولایت را دهاقین بی‌زمین و کم‌زمین و بی‌وسیله تشکیل می‌دهد، ولی حکومت در خصوص حال و احوال آنها هیچ‌گونه توجهی نداشته، برعکس به طور بسیار بی‌رحمانه و ظالمانه زمین‌های ولایت مذکور را در اختیار ناقلین پشتون جنوب کشور قرار می‌دهد.»

وکیل عبدالعزیز کوشانی نماینده مرکز ولایت بدخشان نیز ابراز نظر کرده گفته بود که: «ناقلین پیش مردم ما عبارت از یک دسته اشخاص متنفذ و مسلح و نورچشمی‌های حکومت می‌باشند که تحت حمایت مامورین بزرگ دولت با ارتباط پیوندهای قومی زمین‌های میراثی و قباله‌دار و آباد کرده مردم محلات را و اکثراً باغ و آسیاب و خانه‌های شخصی ایشان را اشغال کرده و پس از غصب آن به آزار و اذیت همسایه‌ها پرداخته و آنها

را به فروش زمین آبابی و حتا فرار و کوچ دادن از زادگاه‌شان مجبور می‌سازند.» مشکلات امروزی مردم کوچی در «بامیان»، «یکاولنگ»، «بهسود»، کاپیسا، پنجشیر و «شیوه» در راغ بدخشان و جاهای دیگر محصول برنامه‌ریزی‌های نفاق‌افغانانه دوره امیرعبدالرحمان خان تا نادرخان است که تا امروزهم با جنگ‌ها و برخوردهای مسلحانه کوچی‌ها با مردمان محلی بامیان، یکاولنگ، بهسود همه‌ساله در فصل بهار ادامه دارد.

عبدالرحمان نیکزاد وکیل مردم امام‌صاحب ابراز نظر کرده بود که «ما با صدها رنج و زحمت زمین آباد می‌کنیم و مالیه می‌پردازیم، اما جای‌ها و مناطقی هست که در آنجا مالیات به نام می‌باشد و مناطقی هم وجود دارد که مالیات به معنای واقعی وجود ندارد. مع‌الاسف در ولایات قندوز، تخار و بغلان زمین‌ها، باغ‌ها و خانه‌های نشیمن اهالی این سه ولایت به نام مالیات مازاد، در حالی که هزاران خانوار بی‌زمین در این جای‌ها به سر می‌برند، خلاف ارشادات احکام اسلامی و قوانین موجوده دولت و عدالت اجتماعی به متقاعدان و ملاک و سرمایه‌داران پشتون ناقل بخشیده می‌شود... تا جایی که ملاحظه شده وزارت امور داخله و ریاست املاک به این همه بیدادی که در مناطق شمال کشور انجام می‌شود و هزاران خانواده را در به‌در و آواره کرده‌اند، اکتفا نکرده، سیل آسا ناقلین ملاک و سرمایه‌دار را خلاف خواسته‌های مردم امر و احکام می‌دهند که جنگل‌های کنار دریای آمو در درقده، امام‌صاحب و علف‌چرهای عامه را که سرمایه ملی و اقتصادی ما را تشکیل می‌دهند، قطع کرده و به زمین‌های شخصی خود مبدل می‌سازند و مردم با مرگ و میرهای ناشی از قحطی رو به رو می‌شوند.» همین‌طور موضوع بی‌عدالتی دولت در انتقال کوچی‌ها بالای زمین‌ها و جایادهای مشروع اهالی محلات در بیانیه‌های وکلای این دوره زیاد جلب توجه می‌نماید.^۱ موضع‌گیری‌های پارلمان که در عقب آن عده‌ای از متعصبان قدرت‌مند دولتی در برون از پارلمان قرار داشتند، بر سر مساله زبان نیز برخوردهای غیرواقعی در باب «اقلیت و اکثریت» قومی و بحران قحطی و گرسنگی منجر به واکنش‌های در میان مردم و حلقات سیاسی در کشور می‌گردید. به زبان دیگر، احزاب سیاسی از بیرون در کنش‌ها و رویدادهای پارلمانی کشور دخیل بودند و دولت هم به خاطر انحراف توجه مردم از مساله

۱. مقاله پروفیسور حق‌نظر نظروف، در همایش بیستمین سال شهادت محمدطاهر بدخشی در شهر دوشنبه،

اساسی قحطی و گرسنگی این موضوع را در پارلمان دنبال می‌کرد. راه‌پیمایی کارگران تفحصات نفت و گاز از شبرغان الی پلخمری در روز اول می و ادامهٔ مظاهرات دانشگاه کابل طی شش ماه متواتر در سال ۱۳۵۰ خ همایشات روزمرهٔ دانشجویان و متعلمان مکاتب در شهر کابل و سایر شهرهای کشور، اعتصاب کارگران کارخانجات جنگلک، سیلوی مرکز، نساجی بگرامی و گلبهار، فابریکهٔ سمنت غوری در پلخمری، فابریکهٔ قند بغلان و سپین‌زر قندز و غیره جرقه‌های خاموشی ناپذیری را در میان مردم، احزاب سیاسی و روشنفکران افغانستان ایجاد کرد. حضور چهره‌های جوان و پُرشور انقلابی چون: سلیمان لایق و محمد حسن باریق شفیع، نجم‌الدین کاویانی، دکتور نجیب‌الله، دستگیر پنجشیری، عارف علمیار و دیگران از حزب دموکراتیک خلق، عبدالاله رستاخیز، سیدال سخندان از سازمان دموکراتیک نوین (شعلهٔ جاوید)، بحرالدين باعث، دولت حکیم شفق، انجینر حسن و قربان پساکوهی از سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان (محفل انتظار) داکتر محمد عمر کشمی، انجینر حبیب‌الرحمن و گلبدین حکمتیار از نهضت جوانان مسلمان و ذبیح‌الله عصمتی از سازمان «صدای عوام افغانستان» در جنبش‌های دانشجویی سال ۱۳۵۰ خ و مظاهرات اقشار و لایه‌های صنفی پایتخت هر روز پُررنگ‌تر می‌شد. دولت با اینکه خواسته‌های مردم و روشنفکران را با وسایلی می‌شنید، اما در رفع آنها با چانه‌زنی‌ها، به دفع‌الوقت می‌پرداخت و این‌همه شور و غلیان مردم گرسنه و روشنفکران را دسیسه‌علیه دولت می‌خواند. غافل از این که جامعه آهسته آهسته بیدار شده بود و به معنای ارزشی و حقوقی خود می‌دانست و یک دولت با تدبیر و مسوول می‌توانست این فضا را درست تحلیل و ارزیابی و رفع عوارض کند؛ اما دولت افغانستان با روی دست گرفتن دور متسلسلی از عزل و نصب صدراعظم‌ان و استعفای پی در پی آنها حکومت را به سوی پرت‌گاه‌ها و بن‌بست‌ها نزدیک می‌نمود؛ اما حکومت بازهم در شورا خود را مصروف مسألهٔ زبان و هویت اقوام کرده بود.

در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۲ م دکتور عبدالظاهر به دلایل عدم توفیق در مهار چالش‌های معلوم و مجهول حکومتی، چاره‌ای جز استعفا نداشت. که این خود بازهم یک حرکت

۱. رک به دکتور صاحب‌نظر مرادی، افغانستان جغرافیای بحران.

مثبت و انعطاف در برابر وظایف تاریخی صدراعظم‌ان دانسته می‌شود، زیرا آنها که نمی‌توانستند بن‌بست‌های عمدی جامعه را رفع کنند، این درایت و اهلیت را داشتند که با استعفای خود، خویشان را از قید مسوولیت رها می‌کردند و چون کابوس بار سنگین خود را بر شانه‌های علیل و ناتوان مردم بار نمی‌کردند.

۵. حکومت محمد موسی شفیق (۱۹۷۲ - ۱۹۷۳م)



در پایان صدارت پُرماجرای دکتور عبدالظاهر، شاه محمد موسی شفیق را که از شخصیت‌های مورد تایید جناح اسلام‌گرایان بود، به حیث صدراعظم جدید غرض کسب آرا به شورا معرفی کرد؛ اما این سلسله تفرها و تعویض نخست وزیران در رهبری حکومت در نداشتن برنامه تنظیم شده اقتصادی، درک وضعیت سیاسی کشور و جهان و عدم آمادگی هم‌سویی نظام با نیازهای جامعه، تداوم برنامه‌های نفاق برانداز مغرضان سیاسی

در مسایل زبان و هویت، فقدان عدالت اجتماعی و بی‌موازیگی شیرازه زنده‌گی مردمان مناطق مختلف نمی‌توانست نوک نخ اصلی چالش‌ها را به دست صدراعظم‌ان بدهد، تا آنها کار سودمند به نفع مردم و نظام انجام داده بتوانند. از این رو، حکومت موسی شفیق هم به سرنوشت قدمای خود مواجه شد و نتوانست در برابر توفان خشم مردم و ناکاره‌گی نظام بایستد و کار موثر و بنیادی انجام دهد. موسی شفیق صرفاً با رایج کردن آذان در رادیو و اتخاذ برخی برنامه‌های اسلامی در نشرات رادیو افغانستان، تلاش نمود تا مردم مسلمان اما گرسنه افغانستان را به گونه‌ای تطمیع نماید و از ادامه تلاش‌های شان در جستجوی روزنه امید باز دارد. این گفته مشهور را اما به خاطر نمی‌آورد که: «خوش به حال انارها و انجیرها... که دل‌تنگ شوند، می‌ترکند.» اما مردم افغانستان با چنین حالتی دم‌ساز بودند. هرچند فاطمه گیلانی یکی از فعالان عرصه حقوق زنان افغانستان که در مورد حکومت محمد موسی شفیق از ظاهر شاه سوالاتی کرده است، بر موفقیت او اشاره دارد. «من از اعلیحضرت سوال کردم که فرق شفیق با صدراعظم‌ان دیگر در چه بود؟ فرمودند کسانی

بودند؛ مثل سردار داوودخان که اکثراً آدم را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دادند، یعنی خودسرانه عمل می‌کردند یا کسانی بودند که هیچ نمی‌آمدند و هیچ پیشنهادی نداشتند، باید به آنها گفته می‌شد که برو این کار را بکن یا آن کار را نکن، یعنی وظیفهٔ صدراعظمان باید برای شان دیکته می‌شد. شفیق اولین صدراعظمی بود که خود پیش قدم می‌شد، نظریه داشت و مطرح و بحث می‌کرد، به خاطر اینکه اجازهٔ همان حرکت گرفته شود، یعنی یک همکاری بین یک پادشاه و صدراعظم برای اولین دفعه به میان آمد.^۱ اما خوشنودی شاه از نخست وزیر نمی‌توانست حلال انبوه مشکلات در جامعه باشد.

موسی شفیق در سال ۱۹۷۲ م امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران را به کابل دعوت کرد و مسالهٔ بهره‌برداری مشترک از آب رود هیرمند را که یک مشکل صد سالهٔ لاینحل بین افغانستان و ایران بود، در زمینه به توافق رسیدند و امضا نمودند. در عصر امیرحبيب الله خان هیات حکومت انگلستان به ریاست مک ماهون چنین قرار داده بود که در مسیر سفلی رودخانهٔ هیرمند دو ثلث آب به افغانستان و یک ثلث آن به ایران تعلق بگیرد؛ اما این قرار توافق هیچ یک از دو کشور را تامین نکرد و موضوع کلاً فیصله نشده و جنجال برانگیز باقی ماند. در دورهٔ حکومت سردار محمد هاشم خان در پایان یک سلسله کشیده‌گی‌ها وزیر خارجهٔ ایران به افغانستان مسافرت کرده قرارداد را با وزیر خارجهٔ افغانستان امضا کرد که به موجب آن بایستی مقدار آبی که در نقطهٔ سرحدی بند کمال خان می‌رسید، بین دو کشور بالمناصفه تقسیم می‌شد. این قرارداد نیز به علت تصویب نشدن ضمایم آن از جانب مجلس شورای ملی افغانستان، از حل اختلافات کوتاه آمد و حل نشده باقی ماند. معاهدهٔ آب هلمند به تاریخ ۲۲ دلو ۱۳۵۱ خ بین موسی شفیق و عباس هویدا نخست وزیران افغانستان و ایران در کابل به امضا رسید که مورد اعتراض گروه‌های سیاسی وقت قرار گرفت. آنها با پخش اطلاعیه‌های «هویدا به خانه‌ات برگرد» در زمینهٔ تقسیم غیرعادلانهٔ آب این رودخانه اعتراض می‌کردند. طبق این معاهده جریان ۲۲ متر مکعب آب در فی ثابته سهم برای ایران در نظر گرفته شده بود و اگر خشک سالی ادامه می‌یافت باز هم دولت افغانستان مطابق تعهداتش می‌بایست این آب را به ایران برساند که حکم فکاهه را داشت

۱. از گفته‌های محمد ظاهر شاه که توسط فاطمه گیلانی در «افغانستان در قرن بیستم»، ص ۱۶۴ روایت شده است.

و ممکن نبود. گفت‌وگو در بین دو دولت در این موضوع، اساساً در دوره حکومت نوراحمد اعتمادی آغاز یافته بود، اما در جریان مذاکرات محمداسحاق عثمان وکیل کابل در ولسی جرگه توسط دوستان خود مسوده مذاکرات را از وزارت خارجه به دست آورده مطلب را در مجلس به طور ناگهانی و هیجان‌انگیز مطرح ساخت و چنان وانمود کرد که گویا یک دسیسه بزرگ ضد ملی در وزارت خارجه در جریان است. چون وکیل مذکور و دوستان او در وزارت خارجه از هواخواهان سردار محمد داوودخان شناخته می‌شدند، اعتمادی اقدام ایشان را اراده سردار شمرده از دنبال کردن موضوع صرف نظر کرد. هنگامی که شفیق دوباره این کار را روی دست گرفت با مخالفت شدید سردار داوود و گروهی از قشر حاکم رو به رو شد که بعضی از اخلاص‌مندان سردار از امر او پیروی می‌کردند و برخی دیگر به دلایل لسانی و فرهنگی می‌کوشیدند تا از هر اقدامی که به بهبود مناسبات بین افغانستان و ایران کمک بکند، جلوگیری کنند. از بررسی کارهای که در دوره کوتاه صدارت شفیق صورت گرفت چنین بر می‌آید که او می‌خواست دو کار عمده را انجام دهد. یک، اعاده نظم و امنیت عامه که در اثر حرکت‌های سیاسی دست‌خوش بی‌نظمی شده بود و دیگری بازگرداندن سیاست خارجی افغانستان از گرایش مفرط به سوی اتحاد شوروی به خط میانه بی‌طرفی. فقره اول را غالباً وی به دوره بعد از اتمام کار شورای سیزدهم و پیش از انتخابات شورای چهاردهم محول ساخته بود که این شورا دیگر دایر نگردید و به قول صباح‌الدین کشکی در این باره با قوه قضاییه نیز تبنانی داشت، اما برای دست‌یابی به مقصد دوم در صدد برآمد تا از طریق حصول کمک‌های اقتصادی قابل ملاحظه از ایران و کشورهای عربی از نیازمندی افغانستان به اتحاد شوروی بکاهد؛ اما چون نزدیکی با ایران و کشورهای عربی ایجاب می‌کرد تا اختلافات سیاسی بین افغانستان و همسایه‌گان مسلمان آن ایران و پاکستان رفع گردد، شفیق در زمینه سیاست خارجی اول‌تر به این موضوع پرداخته کار را از حل اختلاف با ایران آغاز کرد.

۱. حکومت شفیق در پایان مذاکرات ممتد با دولت ایران قرار داد جدیدی را با امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران عقد کرد که بر مبنای آن مقدار آبی که افغانستان عبور آن را از نقطه سرحدی تضمین می‌کرد، از نصف و یک ثلث به کمتر از بیست درصد کاهش یافت و مقرر گردید تا برای هر مقدار آب اضافی که از سرحد بگذرد، ایران بهای آب تادیه کند.

گروه‌های مارکسیست جانب‌دار خط مسکو نیز با منظور هم مانند به ایشان پیوستند و هنگامی که محمد هاشم میوندوال هم به این اتحادیه ملحق شد، صف گسترده‌ای تشکیل گردید که به عنوان جبهه متحد در برابر اقدام حکومت در حل مسأله آب هلمند قد علم کرد.^۱ در حکومت شفیق نیز بحث زبان در پارلمان و مطبوعات کشور به مسأله داغی تبدیل شده بود، روشنفکران و شخصیت‌های ملی مثل محمد ظاهر بدخشی به نام‌های مستعار «ابوذر ویسی»، محمد اسماعیل مبلغ فیلسوف هزاره و شیعه، محمد علم رشنو از روشنفکران غزنی، مولوی بحرالدین باعث، محمد بشیر بغلانی، محمد ظاهر یونسی و دیگران با نوشتن مقالات گسترده فرهنگی و چاپ آنها در روزنامه‌های غیردولتی چون جبهه ملی، اتحاد ملی، افکار نو، پیام وجدان، کاروان، روزگاران به افشا و رد افکار شوینستی حلقات متعرض می‌پرداختند. بدخشی کمیته فعالی را از میان وکلای شورای ملی دوره سیزدهم به وجود آورد و در شور و مشوره‌های داخل پارلمان به این کمیته خط می‌داد. نویسندگان فوق‌الذکر در مقالات شان از قدامت تاریخی، نفوذ گسترده اجتماعی و فرهنگی و حوزه گسترده زبان فارسی دری بحیث زبان بین‌الاقوامی منطقه و افغانستان استدلال می‌کردند. یکی از مقالات تحت عنوان «مسأله زبان» که در روزنامه افکار نو در سوم اگست ۱۹۷۲ م به نام «محمد ظاهر یونسی از بلخ» به چاپ رسیده بود، خیلی‌ها مشهور و هنگامه‌ساز گردید که نقش کلیدی را در موضع‌گیری‌های بعدی شورا به عهده داشت و این مقالات توانستند نقش موثری را در استقامت‌دهی حرکت پارلمانی برای دفاع از ارزش‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی زبان فارسی دری در افغانستان داشته باشند. این حرکت سیاسی روشنفکران تاجیک در استقامت بخشی پارلمان در خط منافع ملی مردم، پس از قیام حبیب‌الله کلکانی جایگاه دوم را داشت.

مسأله دیگری که توجه بنیادی دولت‌داران محمدزایی را نسبت به قوم و سرزمین معین در جنوب و ماورای دیورند برجسته می‌ساخت، همانا مسأله سیاسی آزادی پشتونستان بود که در موازات روند جا به جایی ناقلین بالای زمین بومیان صورت می‌گرفت. همه این رُخ‌داده‌ها نشان می‌دادند که دولت مربوط به این زمان با هیچ‌گونه درد و رنج مردم احساس

۱. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص. ۸۳۳.

مسئولیت نداشت و در عقب شعارهای «کسموپولیتیک» و عوام‌فریبی با واقعیت‌های جدی زنده‌گی مردم برخورد‌های روزمره‌گی می‌نمود. به مصداق سروده‌ی شاعر عمل می‌کرد که گفته است:

خانه از پای بسست ویران است خواجه در فکر نقش و ایوان است
در این حال، حکومت فعالیت‌های اسلامیست‌ها را محدود گردانید، در حالی که به فعالیت سیاسی جناح‌های خلق و پرچم که هر دو طرف‌دار شوروی و مارکسیست بودند، میلان بیشتر داده می‌شد تا اینکه در صبح‌دم ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ / جولای ۱۹۷۳ م سردار محمد داوود بایک کودتای سفید نظام شاهی خاندانی خود را از میان برداشت و برای نخستین بار نظام جمهوری را در افغانستان اعلام داشت و خود را به عنوان رئیس‌جمهور کشور خواند. باین تحول، حکومت چهل‌ساله محمدظاهر شاه بدون جنگ اما با کش‌و‌گیرهای سیاسی و در میان درد و رنج و گرسنه‌گی مردم در گودال نیستی سقوط کرد.

نقش روشنفکران و شخصیت‌های تاجیک در جنبش سیاسی افغانستان

در دهه‌ی شصتم قرن بیستم میلادی در افغانستان بینش‌ها و تفکرات در بازار سیاست تحت دو ایدئولوژی مارکسیسم و اسلام‌یسم در مجامع روشنفکری عرضه می‌گردید. دلایل روی آوردن روشنفکران به این ایدئولوژی‌ها پیچیده است، اما از شوریده‌حالی نظم اجتماعی افغانستان سرچشمه گرفته‌اند. جستجوی مسیرهای سرنوشت‌شماری از روشنفکران را آگاهانه یا غیرآگاهانه به پرت‌گاه‌های ایدئولوژی چپ و راست پرتاب کرد. می‌توان از نفوذ خارجی در نتیجه‌ی رفت‌وآمد روشنفکران و محصلان به حوزه‌های نفوذ این ایدئولوژی‌ها در اتحاد شوروی و جهان اسلام خصوصاً «جامعه‌الازهر» مصر و الزام به میان آوردن مسیر ترقی در جنبش چپ و دفاع عکس‌عملی در برابر آن از سوی جبهه‌ی راست‌گراها یاد کرد که به تصنیف انقطابی جامعه به چپ^۱ و راست یاری رسانیده‌اند.

با توجه به مجموع استبداد خشن بیروکراتیک و هویت‌زدایی اقوام به خصوص تاجیکان بحیث باشنده‌گان عمده افغانستان که گام‌های عدیده‌ای به منظور تضعیف فرهنگ و

۱. جنبش چپ نیز به سه جهت (سویتیست یا دنباله‌روان شوروی، مائویست‌ها یا دنباله‌روان چین و ناوابسته‌ها یا جانب‌داران سیاست عدم دنباله‌روی در خط ملی) بودند، اما جناح‌بندی راست به دلایل سلیقه‌ای شکل گرفته بود.

زبان و موجودیت اجتماعی و سیاسی آنها برداشته شده بود، محمد طاهر بدخشی مسأله ستم ملی بر اقوام غیر پشتون را که در کشور چون آب زیر گاه شکل گرفته بود، به رهبری حزب دموکراتیک پیشنهاد نمود تا با گنجاندن راه حل این مشکل اساسی در راهکار حزب، یک گام موثر در راه چالش زدایی سیاسی در افغانستان برداشت که با عدم قبول آن از طرف رهبری حزب دموکراتیک خلق، با دشواری های سیاسی برخورد و با شکل گیری انشعاب های پی در پی در حزب دموکراتیک خلق منجر به ناباوری ها و مخاصمت های سیاسی خون افشان گردید. دولت های وقت از این طرح عاقبت اندیشانه بدخشی بیشتر برآشفتمند و به عوض اینکه استبداد قومی را نرم سازند، بیشتر به خشونت و زندان سازی روشنفکران تاجیک و اقوام ستم کش افغانستان با نق زدن ها متصل شدند. در چنین جو ناسالم عده ای از شخصیت های تاجیک ظهور کرده چه با هویت سیاسی مستقل و چه در هماهنگی با جنبش سیاسی و انقلابی چپ و راست افغانستان سهم بارزی گرفتند و برای تغییر فضای نامطبوع سیاسی تا آخرین دم حیات مبارزه کردند. لازم است تا برخی از این سازمان های سیاسی و نقش شخصیت های تاجیک را در مبارزات سیاسی افغانستان در سده بیستم میلادی از نظر بگذرانیم.

شکل گیری احزاب سیاسی در افغانستان

ادامه سیاست های یک دنده گی هاشم خان و داوود خان روشنفکران کشور را در ادامه جنبش مشروطه خواهان بر آن داشت تا گردان سیاسی را برای دریافت راه مقابله با سیاست های جنون بار داوود خان در قبال جستجوی اتکای سیاسی به شرق و غرب و مسأله پشتونستان متشکل شوند. تا جایی که اطلاع داریم پیش از تاسیس احزاب سیاسی در دهه چهل قرن چهاردهم هجری تعدادی از سازمان های سیاسی در کشور به طور پنهانی فعالیت خود را آغاز کرده اند، اما راجع به طرز دید و راهکار سیاسی آنان کمتر اطلاعی وجود دارد؛ اما احزاب سیاسی افغانستان بیشتر در دهه های ۳۰ - ۴۰ و ۵۰ هجری خورشیدی عرض وجود کرده اند. سلطان علی کشتمند دولت مرد موفق که در یکی از حلقه های سیاسی این دوره فعالیت می کرد، بر لزوم تشکیل حزب سیاسی برای دفاع از ارزش های حقوقی مردم در مورد کمیته تدارک چنین حزبی می گوید: «در حلقه ای که من هم شرکت کرده بودم، در آغاز مجزا از یک دیگر بودند، بعد با هم به نحوی متحد شدند و کمیته تدارک

را ساختند که دارای هفت عضو بود: ببرک کارمل، میرغلام محمد غبار، میر اکبر خیبر، نورمحمد تره‌کی، صدیق‌الله روهی، علی محمد زهما و محمد طاهر بدخشی. پس از مدتی آقای غبار از آن کناره گرفت و آقایان علی احمد زهما و محمد صدیق روهی به خارج از کشور مسافرت کردند. این کمیته بعداً تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان را تدارک دید.^۲ در این روال که با آمد آمد دموکراسی و قانون اساسی و احزاب سیاسی همراه بود، بیشتر تحصیل یافته‌گان را برای ایجاد نهادهای سیاسی به خاطر مبارزه علیه فقر و بیداد و شعارهای میان‌تهی حکومت به خاطر برآورده شدن امیال دور از منافع مردم تشویق می‌کرد. با تصویب قانون اساسی و وعده طرح قانون تشکیل احزاب سیاسی در کشور، به تاریخ یازدهم جدی سال ۱۳۴۳ خ/ ۱۹۶۴ م هسته‌گذاری یک سازمان سیاسی به وجود آمده بود که در این جو سیاسی «جمعیت دموکراتیک خلق» در شهر کابل پایه‌گذاری گردید. نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل و محمد طاهر بدخشی از فعالان کنگره مؤسس این جمعیت بودند. در نتیجه رای‌گیری‌ای که میان اشتراک‌کننده‌گان کنگره جمعیت دموکراتیک به عمل آمد، نورمحمد تره‌کی بحیث منشی اول، ببرک کارمل بحیث نایب منشی و محمد طاهر بدخشی بحیث منشی تشکیلات مرکزی این جمعیت انتخاب گردیدند. علاوه بر آن، سلطان علی کشتمند، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، صالح محمد زیری بحیث اعضای اصلی کمیته مرکزی و عبدالکریم میثاق، داکترشاه ولی، ظاهر جدران و وهاب صافی... بحیث اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی انتخاب گردیدند.^۳ میرغلام محمد غبار به دلایلی احتمالاً کشف وابسته‌گی تره‌کی و کارمل به اتحاد شوروی در کار بعدی حزب دموکراتیک خلق سهم نگرفت و محمد طاهر بدخشی هم^۴ در سال ۱۳۴۷ خ خود «محفل انتظار» را همچون نهاد بسیجی روشنفکران در یک ساختار سیاسی به وجود

۱. آگاهان به این باور اند که غبار به دلیل عدم اعتماد سیاسی بالای ببرک کارمل عضویت خود را با کمیته تدارک قطع کرد.

۲. سلطان علی کشتمند، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۳۰

۳. دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پاکستان ۱۳۷۷، صص ۱۴۳ - ۱۵۴

۴. بدخشی پس از ارائه برنامه سیاسی و دیدگاهی‌اش به رهبری حزب و عدم قبول آن از طرف رهبری حزب دموکراتیک، پس از شکل‌گیری انشعاب بین تره‌کی و کارمل و جناح‌بندی «خلق» و «پرچم» از این تشکیل بیرون رفت.

آورد و از طریق آن به مبارزهٔ سیاسی خود ادامه داد. در افغانستان آن روز عمدتاً در میان احزاب و گروه‌های جدیدالتشکیل چهارگرایش سیاسی وجود داشت:

- گرایش به سوی مسکو که حزب دموکراتیک خلق با همه جناح‌های آن (خلق، پرجم، گروه کار) شامل این دسته بودند که به نام «ترند شوروی» یا مسکو یاد می‌شدند.

- پیروان خط چین که حزب دموکراتیک نوین موسوم به «شعلهٔ جاوید» و شاخه‌های مربوط به آن به این خط وابسته بودند و به نام «ترند چین» یا پکن یاد می‌شدند.

- پیروان سیاست عدم دنباله‌روی که در آن زمان هوشی مین در ویتنام و کاسترو در کیوبا و انور خوجه در البانی بدان روی آورده بودند که نه طرف‌دار خط پکن و نه وابستهٔ خط مسکو بودند که محمدطاهر بدخشی و عبدالمجید کلکانی پیرو این سیاست بودند که در عرصهٔ بین‌المللی به نام خط «هوشیمن-کاسترو» شهرت داشت.

گروه‌های پیروان خط اخوان‌المسلمین یا نهضت اسلامی راست که احزاب اسلام‌گرا بدان وابسته‌گی داشته و از مشی و برنامه‌های احزاب اسلامی در کشورهای عربی و اسلامی تقلید می‌کردند و به نام «اخوانی‌ها» شهرت داشتند. احزاب نام‌برده عمدتاً برنامه‌های سیاسی خود را با تبعیت از مراکز مورد نظرشان کاپی می‌کردند یا در هم‌سویی به آن چیزی را به نام برنامه ترتیب می‌کردند.^۱ در حالی که نیاز جامعهٔ افغانستان به طرح برنامهٔ سیاسی مختص به ویژه‌گی‌های اجتماعی، ساختاری، سیاسی و تاریخی این کشور بود که می‌بایست توسط روشنفکران متعهد به آرمان‌های مردم افغانستان آموخته و تدوین می‌گردید؛ اما چنین ضرورتی به باد فراموشی سپرده شده بود.^۲

با اینکه عده‌ای از آگاهان قانون اساسی ۱۹۶۴ م را یکی از قوانین جامع افغانستان نسبت به قانون‌های قبلی می‌دانند که در آن دور نگه‌داشتن علایق شاه از سیاست‌های

۱. مثلاً برنامهٔ حزب دموکراتیک خلق کاپی از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی و برنامهٔ حزب دموکراتیک نوین «شعلهٔ جاوید» کاپی از برنامهٔ حزب کمونیست چین بود.

۲. در این میان، محفل انتظار به رهبری محمدطاهر بدخشی با اینکه در زمینهٔ طرح «حل دموکراتیک مسألهٔ ملی» به خاطر بسیج زحمت‌کشان همه اقوام در انقلاب ملی و دموکراتیک و چند اصل دیگر «سیاست عدم دنباله‌روی، برخورد استراتژیک با ارزش دین اسلام، ساختار جبههٔ سیاسی فراگیر ملی» در صدر آجندای سیاسی اش قرار گرفته بود، از سوی حفیظ‌الله امین به نام «ستم ملی» نام‌گذاری شده بود که بیشتر به همین نام یاد می‌شد، اما بدخشی تشکیلات خود را به نام «محفل انتظار» خواند که بعدها به «سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان» تحول کرد.

ملی (قومی) را آموزش می‌داد، اما بر پایه آن، قانون احزاب سیاسی هرگز تدوین و تصویب نگردید و ماده‌ی مربوط به احزاب سیاسی در متن قانون به حیث یک وعده‌ی اجرا ناشدنی در روی کاغذ باقی ماند. کمیته‌ی تسوید قانون اساسی می‌خواست که قانون احزاب هم‌زمان با قانون اساسی در لویه جرگه ۱۹۶۴ م به تصویب برسد که شاه به این پیشنهاد کمیته‌ی تسوید موافقت نکرد، اما در عمل تعدادی از احزاب سیاسی دیگر از تیپ چپ و راست تشکیل گردیده و با استفاده از فضای تبلیغات و آمدآمد دموکراسی فرصت یافتند که در مبارزات پارلمانی اشتراک نمایند، دست به تظاهرات خیابانی بزنند و به نشر جراید حزبی و ملی پردازند و هر نوع تلاش برای جلب توجه مردم و آگاهی‌تحصیل‌کرده‌گان از خط مشی سیاسی و برنامه‌های شان را انجام دهند. سلطنت هم از برگزاری این نمایشات به صورت مسالمت‌آمیز در تمثیل دموکراسی مورد نظر خود لاجرم متحمل گردیده بود.

در پی انتشار قانون اساسی ۱۹۶۴ م و هجوم دموکراسی نوپا همان طوری که گفته شد، احزاب مارکسیست و مائوئیست‌های تیپ چینی شکل گرفتند. در این روند احزاب سیاسی چون جریان دموکراتیک نوین که نشریه آن به نام «شعله‌ی جاوید» در ۱۳۴۷ خ^۱ حزب دموکرات مترقی موسوم به «مساوات» که نام نشریه این حزب بود، به رهبری محمد هاشم میوندوال. جریان افغان سوسیال دموکرات با ارگان نشراتی «افغان ملت» به رهبری غلام محمد فرهاد (پاپا) و محمد امین واکمن. سازمانی به نام وحدت ملی با نشریه «وحدت» تحت مدیریت مسوول مولانا خال محمد خسته، حزب وحدت ملی یا حزب رستاخیز به ریاست خلیل‌الله خلیلی و سازمانی به نام صدای عوام به ریاست ذبیح‌الله عصمتی که رییس اتحادیه محصلین هم بود، یکی پس از دیگری شکل گرفتند.

در واکنش با تشکیل احزاب و سازمان‌های چپی در افغانستان، نهضت جوانان مسلمان «اخوان المسلمین» به رهبری پروفیسور غلام محمد نیازی و بعداً شاخه‌های آن به نام «جمعیت اسلامی افغانستان» به رهبری برهان‌الدین ربانی و «حزب اسلامی افغانستان» به رهبری داکتر محمد عمر کشمی و بعداً گلبدین حکمتیار و سازمان دیگری

۱. به رهبری دکتور عبدالرحمن محمودی و بعد محمد اکرم یاری و صادق یاری و عبدالرحیم محمودی و هادی محمودی که به نام «شعله‌ای‌ها» یاد می‌شدند پا به عرصه وجود گذاشتند.

تحت رهبری منہاج الدین گھیز تشکیل گردید کہ ارگان مطبوعاتی آن را گھیز (سحر) نمایندگی می‌کرد^۱

یکی دیگر از مهم‌ترین کانون‌های فعالیت سیاسی در افغانستان تکایا و جماعت خانہ‌ها در جامعہ شیعہ ہزارہ‌های افغانستان بود. بہ گفتہٴ دکتور سید عسکر موسوی، ہیچ وقت ہیچ جامعہ‌شناسی متوجہ نشد و ہنوز ہم نمی‌فہمند کہ تکیہ خانہ یا حسینیہ در جامعہ شیعی چہ نقشی را بازی کرد. یعنی یک مکتب سیاسی. برای اینکہ، این در جای دیگر وجود نداشت، در دانشگاه وجود نداشت. تکیہ خانہ بزرگ‌ترین مراکز تحولات فکری بود برای جامعہ ہزارہ: «اواخر سال ۱۳۴۰ خورشیدی جمعیت سری‌ای تشکیل شد بہ نام «پاسداران اسلامی افغانستان»، از بچہ‌های شیعہ و ہزارہ‌های کابلی کہ بیشتر مامورین دولت بودند یا متعلمین مکاتب و محصلین دانشگاه کابل. درست موازی با تشکیل جوانان مسلمان افغانستان در بخش سنی‌ها. اینہا فعالیت شان را شروع کردند، گروہی کوچکی بودند. آغاز فعالیت شان از چند اول در کابل شروع شد و بعدہا اینہا بہ جریانات پنجاب و دوگانہ‌ای کہ در اوایل سال ۸۰ میلادی در ایران رشد کرد، تبدیل شدند.»^۲

بہ گفتہٴ فضل غنی مجددی یکی از فعالان سابق نہضت جوانان مسلمان در دانشگاه کابل، بخشی از جوانان با آثار و کتاب‌های آشنا شدند کہ بہ وسیلہٴ دفتر مرکزی اخوان المسلمین و جماعت اسلامی پاکستان بہ نشر رسیدہ بود کہ ہدف آن پنخشی ایدئولوژی اسلامی و اصلاحات میانہ‌روانہ در افغانستان بود. در اواخر سال ۱۹۶۰ م حرکت اخوان المسلمین کہ در آن وقت دفتر مرکزی شان در بیروت بود، کوشش کردند کتاب‌های نہضت اسلامی اخوان المسلمین را بہ زبان‌های فارسی و پشتو ترجمہ کنند. این کتاب‌ها در بیروت و کویت ترجمہ می‌شد و بہ افغانستان می‌آمد و همچنان افکار اسلامی براساس احزاب سیاسی از طریق پاکستان ہم توسط حرکت مولانا ابوالعلائی مودودی بہ افغانستان انتقال کرد کہ جوانان مسلمان افغانستان زیر تاثیر افکار اسلامی، خصوصاً سید قطب و محمد قطب مصری رفتند.^۳ بہ عقیدہٴ آگاہان اگرچہ واکنش علیہ کمونیسم،

۱. منہاج الدین گھیز در سپیدہ دم این حرکت‌ها بہ صورت مرموزی کشتہ شد.

۲. از گفتہ‌های سید عسکر موسوی، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۳۶

۳. سخنان فضل غنی مجددی بہ نقل از ظاہر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۳۴

انگیزه عمده پیوست بخشی از جوانان به صفوف نهضت اسلامی می‌باشد؛ اما اساس این نهضت را طوری که احمدشاه مسعود از چهره‌های برجسته مجاهدین گفته است: «عده‌ای از استادان دانشکده شرعیات که در جامعه الازهر مصر تحصیل کرده‌اند و با اخوان المسلمین در تماس بوده‌اند، به وجود آوردند. غلام محمد نیازی، برهان الدین ربانی، عبدالرسول سیاف و عده دیگر از جمله این استادان بوده‌اند.

پس از آغاز کار دوره دوازدهم شورا در اکتبر ۱۹۶۵ م شاه دکتور محمد یوسف را مجدداً به مقام صدارت نامزد کرد. براساس قانون اساسی جدید صدراعظم موظف تنها پس از کسب رای اعتماد اکثریت نماینده‌گان شورا می‌توانست به این مقام برگزیده شود، اما جریان انتخاب صدراعظم جدید و کابینه او در شورا به تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۶۵ م یا سوم عقرب ۱۳۴۴ با درگیری خونین میان نیروهای امنیتی و تظاهرکننده‌گان (محصّلین و متعلمین، مامورین پایین‌رتبه و اصناف شهری) شهر کابل همراه بود که مظاهره‌چیان می‌خواستند جلسات رای اعتماد شورا به اولین حکومت قانون اساسی علنی گردیده و آنها اجازه داشته باشند در این جلسات شرکت کنند.

مظاهرات سوم عقرب از سوی جمعیت دمکراتیک خلق رهبری می‌شد که در این مظاهره سه تن کشته شدند. دستگیر پنجشیری و محمدعظیم شهبال دو تن از رهبران حزب دمکراتیک خلق، در راس مظاهره‌کننده‌گان محمدطاهر بدخشی قرار داشت که در ختم مظاهره به زندان کشانیده شد. این حادثه سبب شد که فضای سیاسی کشور متشنج شود و حکومت دکتور یوسف چهار روز بعد از کسب رای اعتماد مجبور به استعفا گردید. پس از حکومت دکتور یوسف ذوات آتی به پُست نخست وزیری افغانستان نصب شده‌اند:

تاسیس «کمیته انقلابی» یا حزب جمهوری توسط محمد یعقوب رستاقی

در ماه اکتبر ۱۹۲۰ م با همکاری دفتر کمینترن ترکستان توسط عده‌ای از اتباع افغانستان به نام «کمیته انقلابی افغانستان» و با هدف آزادسازی توده‌های ستم دیده کشور ایجاد گردید.^۱ رهبری این حزب را شخصی به نام حاجی یعقوب رستاقی بر عهده داشت، اما

۱. بایگانی مرکزی تاریخ اجتماعی امنیت فدرال، آر ۴۸۹۱، جلد دوم، ص. ۴۰۲

در مواردی تنها نام یعقوب به کار رفته است، اما بیان برخی از مشخصات یعقوب نشان می‌دهد که همان یعقوب رستاقی می‌باشد. یعقوب می‌پنداشت که به یاری شوروی امان‌الله خان را سرنگون و افغانستان تحولات سوسیالیستی را اختیار کند. هدف کمیته انقلابی ایجاد جمهوری بر شالودهٔ انترناسیونالیسم سوم با داشتن حق انتخابات سراسری، از میان برداشتن اختلافات طبقاتی، واگذاری زمین به دهقانان، نابودسازی سرمایه‌داران و حفظ سرمایه و توسعهٔ بازرگانی و صنایع^۱ به دشواری می‌توان گفت که خود یعقوب چنین برنامه‌ای را ترتیب کرده بود. او صرف گروهی از افغانستانی‌ها را که از پیگرد رژیم فراری بودند، جمع کرد و سپس با کمینترن در تاشکند وصل شد. در آغاز کمینترن آنها را با گشاده‌رویی پذیرفت و تمویل کمیتهٔ انقلابی مرکزی افغانستان را به عهده گرفت، اما حکومت افغانستان شاید از طریق عبدالهادی داوی از این کمیته آگاه شد. در یکی از بیانیه‌های کمیته چنین آمده بود: «حکومت افغانستان تنها برای آن است که به یک مشت «پدر کشان» زمین‌داران و نظامیان امکانات بدهد تا از کیسهٔ مردم فربه شوند.»^۲ شوروی با تحولاتی که در افغانستان با سقوط امان‌الله خان و ظهور امیرحبیب‌الله کلکانی پیش آمد از قرار دادن مقادیر اسلحه و پول به کمیتهٔ انقلابی دست برداشت و به عوض این کمیتهٔ کار در میان قبایل سرحد را ترجیح داد. در حالی که امان‌الله خان از تشکیل این کمیته خشمگین شده و آن را بدیل حکومت خود در افغانستان می‌پنداشت.^۳

زیرا دنبالهٔ پروژهٔ صدور انقلاب به هند هدف نهایی مسکو بود و تنها قبایلی‌ها بودند که به نظر روس‌ها با دریافت روبل طلایی زمینه را برای تحقق این خواستهٔ روس‌ها مساعد می‌کردند. طوری که بعدها دیده شد حزب دموکراتیک خلق افغانستان در پیوند با قضیهٔ پشتونستان در همین راستا شکل گرفت. دفتر ترکستان که بخش‌های مخفی را رهبری می‌کرد، هنگامی که روی به ریاست افغانی در تاشکند رسید، با تمام حلقه‌های زیرزمینی در افغانستان ارتباط برقرار کرد. حاجی یعقوب با پول کمینترن و دفتر تاشکند

۱. بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، کارتن ۱۵۴، پ. ۹۸، ص. ۶۱.

۲. برگرفته از کتاب بانین، روسیه شوروی و افغانستان در سال ۱۹۱۹ - ۱۹۲۹ م مسکو ۱۹۹۸ م، ص. ۸۰.

۳. بعضی اطلاعات وجود دارد که عبدالهادی داوی که عضو کمیتهٔ انقلابی بود، تمام گزارش‌های کمیته را به شاه امان‌الله خان انتقال می‌داد.

وظیفهٔ تنیدن شبکهٔ زیر زمینی در شمال افغانستان و گردآوری اطلاعات را در شهرها به عهده داشت. کاری که بعدتر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حزب عوامی ملی پشتون‌های پاکستان عین وظایف را برای استخبارات شوروی پیش می‌بردند.^۱ اما تعدادی نام دقیق کمیتهٔ انقلابی افغانستانی‌ها را به نام «کمیتهٔ مرکزی جوانان انقلابی افغان» شبیه با «ویش زلمیان افغان» یاد کرده‌اند. که تحت رهبری حاجی یعقوب فعال بودند. روشنفکران در جنبش مشروطیت با این نام آشنا بودند که نماینده‌گی آن را عبدالرحمان لودین به عهده داشت. حدس و گمان‌های وجود دارد که شه محمد ولی خان دروازی نیز عضو این کمیته بود؛ اما بدون سند و مدرک معتبر نمی‌توان این ادعا را پذیرفت، اما جنرال محمد عمرخان رییس ستاد ارتش امیر امان‌الله خان نیز عضو مخفی آن بود. فیاض بهرمان نجیمی^۲ اما می‌نویسد: «مطابق اسناد آرشیفی چند تلاش دیگر نیز برای ایجاد ساختار سیاسی وفادار به مسکو صورت گرفت. طور مثال در سال ۱۹۲۰ م در شهر ترمذ کمیتهٔ مرکزی انقلابی تحت رهبری محمد غفار که در تشکیل آن ۵۵ نفر عضو شامل بودند، به فعالیت آغاز کرد. اعضای آن بیشتر از شمال بودند و در کابل را نیز نماینده‌گی می‌کردند. کار این حلقه نیز تا دیر دوام نیافت، زیرا مشکل عبارت از موجودیت پراکنده‌گی در کار شاخهٔ شرقی کمینترن بود. در اصل پس از مریضی لینین و تشدید مبارزهٔ قدرت در درون حزب کمونیست بلشویک روسیه تا تصاحب کامل قدرت توسط استالین بعد از سال ۱۹۲۲ م تمایل حزب کمونیست به موجودیت یک ارگان مافوق به مثل کمینترن کم شد، زیرا در کمینترن شخصیت‌های از احزاب کمونیستی و سوسیالیستی یا مستقیم و غیرمستقیم در مقاطع مختلف زمانی حضور می‌یافتند که مستقل بودند، وزیر بار نظریات رویونیستی-انتی مارکسیستی لینین، استالین و دیگران نمی‌خواستند بروند.

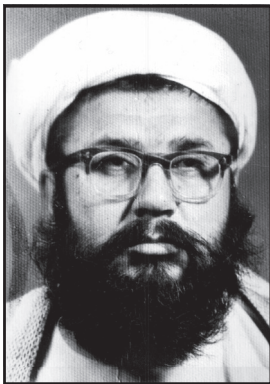
در سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۰۲۱ م برای نخستین بار در هرات سازمانی متمایل به چپ رادیکال به یاری دیپلمات‌های شوروی ایجاد گردید. این حلقه به کمک مالی شوروی فعالیت

۱. بایگانی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند ۴۹۵، پ. ۱۵۴، ص. ۶۱.

۲. ویسایت دیدگاه، مورخ ۵ جولای ۲۰۱۷ م زیر عنوان «نخستین سازمان‌های چپ رادیکال افغانستان»

می‌کردند. آنها کارهای شان را در تشکیل کمیته‌های مختلف در میان مردم و زحمت‌کشان پیش می‌بردند و بازهم به کمک دیپلماتان شوروی ارتباطات شان را با گروه بخارایی انقلابیون افغانستانی برقرار کردند. این کمیته از تاثیر و نفوذ در بین مردم برخوردار نبود و اما در میان برخی حلقه‌ها رسوخ کرده بود. در حلقه هرات برخی از شخصیت‌های معروف مانند مجید زابلی، سرور جویا، محمد سرور بدخشی همکاری داشتند.^۱

حزب اتحاد (ارشاد) به رهبری سید اسماعیل بلخی



حزب ارشاد شاید نخستین حرکت سیاسی باشد که پیش از دیگران به رهبری سید اسماعیل بلخی (۱۳۲۰خ) شخصیت مبارز و روحانی شیعه، شاعر پرخاش‌گر زبان فارسی دری و از سادات افغانستان به اشتراک سید محمد حیدر قطب غزنوی، محمد بشیر هروری، حاج عبدالغفار، ملاحسین منجم باشی و دیگران در هرات باستان اساس گذاشته شد. سپس به بلخ و در ۱۳۲۵خ در کابل راه یافت و شیعه و سنی تاجیک و هزاره را در کنار خود بسیج کرد. بلخی با

اینکه خود رهبر سیاسی و مذهبی بود، اما برای برانداختن استبداد از توصل با شیوه‌های نظامی هم باکی نداشت. از این رو، بلخی با دوستانش خواستند تا در محفل برگزاری از نوروز ۱۳۲۹خ علیه حکومت پوشالی وقت قیام کنند. اعضای شورای مرکزی این قیام عبارت بودند از: خواجه محمد نعیم قتالی فرمانده امنیه کابل، خواجه محمد نعیم زوری ده سبزی، سید علی گوهر غوربندی، سید اسماعیل لولنجی، فرمانده سرخ پارسا و وکیل دوره هفتم شورای ملی، میرزا محمد اسلم شریفی مدیر فواید عامه، سروان (تولی مشر) محمد حسین بیات غزنوی، سرگرد (کنکد مشر) غلام حیدر بیات غزنوی قوماندان فابریکه حربی، عبدالغیاث کوهستانی مدیر لوازم مکتب حربیه، میرزا عبداللطیف هروری فرمانده پولیس، سرگرد قربان نظر ترکمنی، محمد ابراهیم شهرستانی (ابراهیم گاو سوار) رجب علی چنداولی، داکتر اسدالله روفی عاشقان و عارفان، سید سکندر مظفری،

۱. سرنوشت تاجیکان، ص. ۳۵۵ - ۳۵۶

محمد صفرخان غزنوی، خواجه اکرام‌الدین کوهدامنی، خواجه اکرام‌الدین و ابراهیم گاو سوار وظیفه ترور شاه محمودخان صدراعظم را داشتند. قرار بدین بود که قیام‌کنندگان از دامنه زیارت سخی در کابل حرکت کنند و صدراعظم را که برای برافراشتن جهنده سخی و غرس نهال بدانجا می‌آید، مورد حمله قرار دهند. لوا مشر محمد حسین خان که مسوول دیپوهای اسلحه در فابریکه حربی بود، می‌بایست اسلحه را به قیام‌کنندگان توزیع می‌کرد؛ اما شاه محمودخان از این برنامه به وسیله گل جان وردک آگاه شد و قیام در نطفه خنثا گردیده و علامه بلخی و دوستانش بازداشت شدند. سیداسماعیل بلخی در زندان دهمزنگ به سر می‌برد، او قلمرو نظام سیاسی شاهی و حکومت شاه محمود را چنین به تصویر کشیده است:

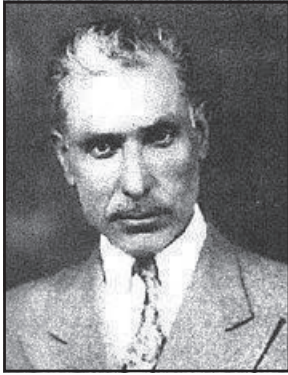
حاجتی نیست به پرسش که چه نامست اینجا	جهل را مسند و بر فقر مقام است اینجا
علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع	آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا
ما به سر منزل مقصود چسان راه ببریم	راهزن رهبر و خس دزد امام است اینجا
فکر مجموع درین قافله جز حیرت چیست؟	زانکه اندر کف یک فرد زمام است اینجا
دیگران را به فلک سبقت دانش به دوام	رفتن ما به عقب هم به دوام است اینجا

بلخی مدت ۱۴ سال و ۲۳ روز را بدون محاکمه در زندان سپری کرد و دو تن از دوستانش رجب علی خان چنداولی و داکتر اسدالله روفی بدون مدرک ناپدید شدند. بعدها خود علامه بلخی بر اثر شکنجه‌های زندان درگذشت.^۱

در روز جنازه مرحوم بلخی که دولت جاده مسیر گورستان را آب پاشی کرده و صفوف پولیس منطقه افشار کابل را به شمول مسیر عبور جنازه بلخی و قبرستان را با انبوه مردم به محاصره کشیده بودند، محمد طاهر بدخشی پس از مراسم جنازه برخاست و به مردم و خانواده بلخی تسلیت گفت و افزود که ای مردم! کسانی که امروز مسیر گور شهید بلخی را آب پاشی نمودند، دیروز سلول زندان را برایش نم‌ناک می نمودند و زمینه درد و رنج او را فراهم می نمودند. بلخی شهید راه دفاع از حقوق شماسست و نیرنگ‌های دشمنانش را در مورد بلخی قبول نکنید و به روح شهید بلخی دعا کنید و راهش را ادامه دهید.

۱. افغانستان در سده بیستم، تالیف ص. مرادی، ص. ۲۳۲

حزب وطن به رهبری میرغلام محمد غبار



میرغلام محمد غبار از روشنفکران تاجیک تبار و در دهه‌های نیمه اول قرن بیستم و از مورخان بلند آوازه و مطرح افغانستان است که در شهر کابل تولد گردیده است. غبار آثار گران بهایی را در زمینه‌های تاریخی و فرهنگی افغانستان تالیف کرده است. او پا به پای سیاست در افغانستان قدم زده و خود در ایجاد زمینه‌ها و فرصت‌های مناسب رُخ داد‌های تاریخی کشور سهم ارزنده داشته است. غبار حزب وطن را تاسیس کرد و پس از برگزاری انتخابات

دوره هفتم شورای ملی در سال ۱۳۲۸/۱۹۵۰ م حزب وطن نسبت به «ویش زلمیان» از ترکیب اجتماعی تباری غنی و فراگیری بهره‌مند بود. در این حزب به جای گرایش قومی و قبیله‌ای بینش‌های ملی و فراقومی و افغانستان شمول برجستگی داشت. بنابر توضیحات آقای غبار: «حزب وطن در شانزدهم جدی ۱۳۲۹ خ در شهر کابل تشکیل شد و چون قانون احزاب وجود نداشت، طبق تعامل آن وقت درخواست تشکیل حزب با مرام‌نامه آن کتباً به نزد شاه تقدیم شد.» موسسین حزب وطن اینها بودند: میرغلام محمد غبار، سرور جويا، میرمحمد صدیق فرهنگ، فتح محمد میرزاد، نورالحق هیرمند، برات علی تاج و عبدالحی عزیز. برنامه و اساس‌نامه این حزب تفاوت زیاد با برنامه حزب ویش زلمیان ندارد. اعضای هیات عامل مرکزی حزب وطن عبارت بودند از: میرغلام محمد غبار رییس و منشی عمومی، برات علی تاج صندوق‌دار، میرمحمد صدیق فرهنگ، عبدالحی عزیز، محمد اکبر پامیر، علی احمد نعیمی، حاجی عبدالخالق، عبدالحلیم عاطفی، میرعلی احمد شامل و علی محمد خروش. جناح پارلمانی حزب وطن را در شورای ملی دوره هفتم اینها تشکیل می‌داده‌اند: میرغلام محمد غبار، حاجی سیدمحمد دهقان کشمی بدخشی، سخی امین دوشی و میرمحمد طاهر غزنوی و نماینده‌گان آن در بلدیة (شهرداری) کابل عبارت بودند از: سرور جويا، محمد آصف آهنگ، شیرمحمد آسیابان، میرمحمد صدیق

۱. برای خوانش آن می‌توان به کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۲۴۴ - ۲۴۵ مراجعه کرد.

فرهنگ، برات علی تاج و محمد حسین نهضت.^۱ پس از تصویب قانون آزادی مطبوعات در مجلس شورای ملی، نشریه هفتگی «وطن» به عنوان ارگان نشراتی حزب وطن در برج حمل ۱۹۵۱/۱۳۳۰ م منتشر گردید. مدیریت مسوول آن را در ابتدا علی احمد خروش و بعداً میرمحمد صدیق فرهنگ به دوش داشتند که پس از انتشار ۴۸ شماره توسط دولت مصادره گردید. سیاست داخلی و خارجی حزب وطن در قبال مسایل ملی و بین‌المللی که از سوی شورای مرکزی آن حزب تصویب گردیده است، نسبتاً انقلابی و عادلانه به نظر می‌رسد. در موضع‌گزینی داخلی حزب آمده است: «حزب در امور داخلی معتقد است که جنبش‌های دموکراتیک و نوین افغانستان اساساً بر خواست‌های تمام مردم کشور استوار است، نه اینکه متکی بر خواسته‌های یک دسته منورین باشد؛ منورین فقط ترجمان تمنیات عدالت‌خواهی کلیه مردم افغانستان است که در زیر بار استبداد خسته شده و امروز عدالت اجتماعی و مساوات عمومی را تقاضا می‌کند. لذا حزب وطن شرکت در این جهاد و مبارزه ملی را نخستین وظیفه خویش می‌داند و آن را دوام خواهد داد.»

حزب وطن با روابط و مناسبات فراگیر سیاسی که بالایه‌های مختلف جامعه ایجاد کرد، توانست سیاست‌مداران، مشروطه‌خواهان و روشنفکران را به صف خود کشانیده و به اعتبار سیاسی خود بیافزاید. به همین دلیل، محمد ظاهر شاه به رهبری حزب وعده داده بود که پس از پایان دورهٔ صدارت شاه محمود خان عمویش، حزب وطن عهده‌دار حکومت (صدارت) گردد و نخستین حکومت ملی را خارج از حوزهٔ خانوادهٔ سلطنتی به وجود آورد؛ اما عوامل دیگری سبب شد که چنین کاری صورت نگیرد و سردار محمد داوود جانشین عموی خود شاه محمود خان گردد.^۲

اعضای حزب وطن علاوه بر چهره‌های که نام برده شد، اشخاص ذیل نیز بوده‌اند: احمد علی کهزاد، علی محمد خروش، سید محمد دهقان بدخشی، داکتر محمد ابوبکر، داکتر عبدالقیوم رسول، علی احمد نعیمی، سلطان لوی ناب، داکتر غلام فاروق اعتمادی، محمد اکبر پامیر، جنرال سید اکبر مینه‌پال، جنرال سید عالم شاه، حاجی

۱. همانجا، ص. ۲۴۵ - ۲۴۹

۲. عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان، چاپ اول، سال ۱۳۷۵، ص. ۱۳۱

عبدالخالق، محمداسلم اخگر، میرعلی احمد شامل، نادرشاه هارونی، غلام حیدر پنجشیری و دیگران.

حزب خلق به رهبری داکتر عبدالرحمان محمودی



حزب خلق در سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ م توسط داکتر عبدالرحمان محمودی منسوب به قوم تاجیک، هم زمان با حزب وطن در کابل تاسیس گردید. محتوای برنامه و آیین نامه این حزب نیز برخاسته از همان جو فکری و سیاسی دو حزب قبلی بود. مبارزه در راه احقاق حقوق مردم، دموکراسی، تاسیس احزاب سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات، تفکیک متوازن قوای ثلاثه در نظام دولتی بود. این برنامه در شماره‌های نخستین نشریه «ندای خلق» ارگان نشراتی این

حزب به چاپ رسیده است.^۱ حزب خلق متشکل از روشنفکران، پیشه‌وران و دکان‌داران و زحمت‌کشان شهری بود و با شعارهای نسبتاً تندتر از لایه‌های اصناف شهری حمایت می‌کرد و به ایجاد تغییرات و استقرار دموکراسی بر اساس دین اسلام توجه داشت. هفته‌نامه «ندای خلق» در ۱۲ حمل ۱۳۳۰ خ/۱۹۵۱ م چون زبان سیاسی حزب خلق به نشرات خود آغاز کرد و پس از نشر ۲۹ شماره در آستانه انتخابات دوره هشتم شورای ملی در سرطان ۱۳۳۰/۱۹۵۱ م به خاطر چاپ مرام‌نامه حزب خلق از سوی دولت مصادره گردید. صاحب امتیاز آن داکتر عبدالرحمان محمودی، مدیر مسوول آن انجینر ولی محمد عطایی داماد محمودی و همکاران قلمی آن عبدالحمید مبارز، محمدیوسف آینه، نورمحمد و محمد نعیم شایان بودند. این نشریه به تیراژ ۱۵۰۰ نسخه به زبان‌های فارسی دری و پشتو به چاپ می‌رسید.

سال ۱۳۳۱ مصادف با دوره انتخابات هشتم شورای ملی حزب خلق با اعتراضاتی که به خاطر نتایج غیرعادلانه انتخابات داشت مثل احزاب پیشین از میان برداشته شد و رهبری آن چون داکتر عبدالرحمان محمودی، داکتر محمد رحیم محمودی، محمد عظیم

۱. برای دانستن خطوط مرامی این حزب مراجعه کنید به افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. ۲۵۵-۲۵۸

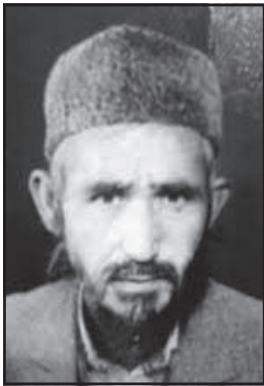
محمودی، امان‌الله محمودی، داکتر نصرالله یوسفی، محمد نعیم شایان، نورعلم مظلوم یار میدانی، محمدیونس مهدی‌زاده، محمد سلیمان مهدی‌زاده، عبدالحمید مبارز و محمدیوسف آیینه زندانی گردیدند. علاوه بر اشخاص فوق‌الذکر در راس رهبری اینها بودند: مولانا خال محمد خسته، محمداسلم خان، نورمحمد، داکتر عبدالله واحدی، انجینر فقیرمحمد لودین، سیداحمد هاشمی، محمدطاهر محسنی، داکتر عبدالله رشیدی، حفیظ‌الله عبدالرحیم‌زی، غلام‌احمد رحمانی، مولوی فضل‌ربی، داکتر عبدالاحد رشیدی. در سال ۱۹۵۱ م یک نفر از اعضای شاید گماشته این جمعیت به نام حسن شرق که بعدها سر از گریبان داوودخان برآورد. حسن شرق، داکتر عبدالرحمان محمودی را که در شورا، علیه محمد داوودخان سخنرانی کرده بود، اختطاف کرده می‌خواست از بین ببرد، اما موفق نشد و محمودی نجات یافت. از خانواده محمودی شخصیت‌های زیادی بوده‌اند که در تأسیس سازمان‌ها و نهادهای سیاسی به خاطر مبارزه علیه ظلم و استبداد ملی و دولتی نقش سیاسی ایفا نموده‌اند.

نهضت آبادی خواهان میهن به رهبری عبدالرووف ضیازاده

تحولات انقلابی بخارا بحیث مرکز شرقی دین اسلام و کانون پویایی علم و فرهنگ در حوزه زبان فارسی در پی انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ م اصلاحات ظالمانه «جدیدی»ها و سرازیر گردیدن پناه‌گزینان پار دریایی به افغانستان و رفت‌وآمد شماری از روحانیون هندی و افغانستانی به بخارای انقلابی نخستین واکنش‌ها را در بین متنفذان و روشنفکران تخارستانی برانگیخت و منجر به تأسیس «حزب جمهوریت» توسط حاجی یعقوب رستاقی به همکاری عده‌ای از رسوخ‌مندان و جوانان روشنگر در قطغن گردید. در پی آن نهاد سیاسی دیگر شروع به تشکیل کرد. نقش روشنگرانه «انجمن فرهنگی خان‌آباد» که در اصل به خاطر تعمیم زبان پشتو تأسیس شده بود در این زمینه بی‌تاثیر نبود و منجر به تشکیل هسته‌های جدید سیاسی گردید. «نهضت آبادی خواهان میهن» در ۷ حمل ۱۳۳۱خ به اشتراک: عبدالعزیز کوشانی وکیل مرکز بدخشان، شمس‌الدین ذکی از معاریف آنجا، محمدطاهر بدخشی روشنفکر دورنگر، عبدالغفور سوزن، عبدالرحیم زرگر، ضیال‌الدین حافظی و... به رهبری عبدالرووف ضیازاده شهردار فیض‌آباد به وجود آمد، بعدتر

محمد هاشم واسوخت، صوفی عبدالرشید بهارستانی، عبدالمجید سلام، محمد ذاکر واسوخت، الحاج مصطفوی به آن پیوستند. این سازمان به زودی به ساختار دیگری به نام «سازمان ضیاییان ماورای هندوکش» تحول یافت که در آن علاوه بر شخصیت‌های شامل نهضت آبادی خواهان میهن‌کسانی چون: حاجی عین‌الدین عینی وکیل چاه‌آب، داکتر محمدصادق برنا، رضوان‌قل‌تمنا، سلام تاشقرغانی معین وزارت عدلیه، حفیظ‌الله سیرت تالقانی از متنفذان تالقان و عده دیگر از وکلای شورا و معززین محلی عمدتاً از شمال هندوکش اشتراک داشتند.^۱ اما با روشنفکران مرکز چون محمدانور بسمل و دیگران ارتباط داشتند.

سازمان جوان مردان افغانستان به رهبری مولوی خال محمد خسته



به گفته یونس زلمی یک‌تن از فعالان این سازمان، سازمان «جوان مردان افغانستان - سجا» توسط مولوی خال محمد خسته از مبارزان مشروطه‌خواه، شخصیت شاعر، فیلسوف، خطاط، تذکره‌نگار دههٔ دموکراسی که در ساختار حزب وطن به رهبری غبار و حزب خلق به رهبری داکتر عبدالرحمان محمودی نیز اشتراک داشت، تاسیس گردیده است.^۲ این سازمان بیشتر به دنبال ترویج اندیشه‌های عرفانی و رفاهی افغانستان بود و با شاعر عارف حاجی غلام سرور دهقان

کابلی و صوفی غلام نبی عشق‌ری و حلقه‌های تصوفی تماس‌های منظم صوفیانه داشت؛ اما شخصیت‌های نام‌برده با سازمان جوان مردان رابطهٔ تشکیلاتی نداشتند. پس از اشغال افغانستان توسط قشون شوروی اعضای این سازمان تحت پوشش تنظیم‌های مجاهدین مبارزه می‌کردند. یونس زلمی، عزیزالرحمن سیاه‌پوش یکی از چهره‌های سیاسی و چریکی دههٔ پنجاه را از اعضای رهبری این سازمان می‌داند.

۲. از گفتهٔ یونس زلمی یکی از مبارزان همین سازمان

۱. همانجا، ص. ۲۴۰.

تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان

نخستین جلسهٔ موسسان یا کنگرهٔ دموکراتیک خلق به تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ خ/ اول جنوری ۱۹۶۵ م در خانهٔ نورمحمد تره‌کی در شهر کابل به صورت مخفیانه تدویر یافت. میرغلام محمد غبار، محمد صدیق روهی، علی محمد زهما، میراکبر خیبر، نورمحمد تره‌کی، ببرک کارمل، محمد طاهر بدخشی و داکتر عبدالهادی محمودی اعضای هسته‌ای به نام «کمیتهٔ سرپرست» بودند. کمیتهٔ سرپرست حدود سی حلقهٔ تشکیلاتی در کابل ایجاد کرد و زمینه را از طریق راه‌اندازی انتخابات حوزه‌ای و معرفی نماینده‌گان آنها برای برگزاری کنگرهٔ موسس حزب فراهم ساخت.

در یادداشت‌های محمد طاهر بدخشی در باب تشکیل کنگرهٔ موسس جمعیت دموکراتیک خلق که به ساعت ۲ بجه روز جمعه ۱۱ جدی ۱۳۴۳ خ مطابق اول جنوری ۱۹۶۵ م در منزل نورمحمد تره‌کی واقع کارته ۴ شهر کابل دایر گردید، دیده می‌شود که در آن به تعداد سی نفر از چهره‌های سیاسی متعلق به همه اقوام کشور حضور یافته‌اند؛ اما در میان آنان: غبار، مولانا خسته، زهما، صدیق روهی، عبدالرحمان محمودی، کریم نزیهی، رضوان قل تمنا، داکتر برنا آصفی که در مساعد نمودن زمینهٔ نشست‌ها (کمیتهٔ تدارک) همکاری کرده بودند، اشتراک نکرده‌اند. بدخشی اشتراک‌کننده‌گان را از لحاظ منسویت قومی شان به گروه‌های معینی تقسیم کرده است که در آن ۱۳ نفر از قوم پشتون، یازده نفر از قوم تاجیک، سه نفر از قوم هزاره، دو نفر از قوم ازبیک، یک نفر از قوم عرب و به گونهٔ ذیل حضور یافته‌اند:

الف. اعضای تاجیک تبار کنگرهٔ دموکراتیک خلق: ۱- سید نورالله کلالی از ولایت هرات
۲- دستگیر پنجشیری از ولایت پروان ۳- هادی کریم پنجشیری از ولایت پروان ۴- ببرک (سلطان حسین) کمری کابل ۵- محمد حسن باریق شفیع از ولایت لغمان ۶- داکتر شاه ولی کابل ۷- عبدالقیوم قویم ولایت تخار ۸- عبدالقدوس غوربندی از ولایت پروان ۹- علی احمد از پغمان کابل ۱۰- انجینر عبدالباری معدنچی از ولایت تخار ۱۱- محمد طاهر بدخشی از ولایت بدخشان.

ب. اعضای پشتون تبار کنگرهٔ دموکراتیک خلق: ۱۲- نورا احمد نور از قوم پوپلزایی پنجوایی قندهار ۱۳- محمد ظاهر افق (اچکزایی) از ولایت قندهار ۱۴- داکتر صالح محمد زبیری از شهر قندهار ۱۵- عبدالحکیم هلالی از ولایت فراه ۱۶- غلام مجدد سلیمان لایق

(سلیمان خیل) از ولایت زابل ۱۷- عبدالله جاجی از ولایت پکتیا ۱۸- آدم خان جاجی از ولایت پکتیا ۱۹- عبدالوهاب صافی از ولایت کنر ۲۰- عظامحمد شیرزی از ولایت لوگر ۲۱- داکتر عبدالمحمد درمانگر از ولایت لوگر ۲۲- غلام محیی الدین زرمتی از ولایت پکتیا ۲۳- نورمحمد تره‌کی از تره‌کی غلزایی ولایت زابل ۲۴- داکتر ظاهر از خوست پکتیا.

ج. اعضای هزاره تبار: ۲۵- سلطان علی کشتمند از چاردهی کابل ۲۶- ملا عیسی کارگر از جغتوی غزنی ۲۷- محمد کریم میثاق از ولایت غزنی.

د. اعضای از بیک تبار: ۲۸- انجینر خالیار از ولایت فاریاب ۲۹- سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی از سرپل جوزجان ۳۰- شهرالله شهپر از قوم عرب از آقچه ولایت جوزجان. در شماره ۴ گروه تاجیکان نام «سلطان حسین» دیده می‌شود، سلطان حسین بعدها به رسم زمان نام خود را «ببرک» و تخلص خود را «کارمل» گذاشت.^۱ به هر حال، در جریان راه اندازی کنگره موسس دموکراتیک خلق بدخشی وظیفه منشی کنگره را به دوش داشت و طبق گفته خودش: «وقتی که قبل از همه این جانب رشته سخن را به دست گرفتم از مبارزین ضد استعماری و مشروطه خواهان اول یاد کرده و کنگره را به نام داکتر محمودی افتتاح نمودم که یک حق شناسی به جا و نسبت درست بود.» در کنگره پس از ابراز بیانیه‌های سیاسی توسط تره‌کی، آدم خان جاجی و دیگران انتخابات تشکیلاتی به عمل آمد. در نتیجه، تره‌کی، کارمل، بدخشی، پنجشیری، شهپر، کشتمند، زیری به عنوان اعضای اصلی کمیته مرکزی و شاه ولی، میثاق، عبدالظاهر و صافی به عنوان اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی حزب انتخاب گردیدند. علاوه بر آن نور محمد تره‌کی بحیث دبیر اول، ببرک کارمل بحیث معاون دبیر و محمد ظاهر بدخشی بحیث مسوول تشکیلات حزبی انتخاب گردیدند. در سال‌های شکل‌گیری نهضت سیاسی و انقلابی کشور تضاد ملی، اجتماعی، زبانی و مذهبی بر اثر سیاست فرهنگ و هویت‌زدایی اقوام مختلف افغانستان در جامعه افغانی وجود داشت که خواه ناخواه روشنفکران، میهن پرستان و

۱. تا مطابق پالیسی‌های تعیین شده سیاسی بتواند مورد اعتماد مقامات تاج‌بخش قدرت در افغانستان قرار بگیرد. این خود نشان می‌دهد که مساله ملی و عقب زدن تاجیکان از قدرت در ذهن بسیاری از روشنفکران حتا کارمل انترناسیونالیست هم وجود داشته است، اما نه تنها جرأت مطرح کردن حق مسلم قومی خود را نداشت، حتا از تعلیق قومی خود به عنوان تاجیک هم گریخت و در نمک‌دان سیاست ذوب گردید.

نیروهای ملی را به تفکر و مسوولیت و تحرک و جنبش در آورده بود، آنها به نهضت ملی و دموکراتیک ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی همراه شدند. افغانستان را از تهلکه مرگ بار ظلم و ستم و عقب مانده گی قرون وسطایی نجات دهند، در همچو فضایی برنامه و اساس نامه حزب که تحت نظر بدخشی و به اشتراک ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری و داکتر شاه ولی تسوید گردیده بود، در کنگره اول به تصویب رسید که بعداً در جریده خلق چاپ گردید.^۱ در ماده های ۶ و ۷ برنامه حزب دموکراتیک با پافشاری بدخشی در باره مساله ملی آمده بود که: «در راه اتحاد و هم بستگی تمام اقوام زحمت کش افغانستان براساس تامین منافع طبقات محروم و اصل مساوات برادرانه و مبارزه همه جانبه علیه هر گونه ستم ملی اعم از تفوق طلبی قومی، نژادی، قبیله ای، منطقه ای و تمایلات محلی که نفاق ملی را به بار می آورد، حل آن وظیفه ملی و مترقی حکومت دموکراتیک خلق می باشد.» و همچنان: به «مقصد انکشاف زبان و فرهنگ خلق ها و اقوام مختلف مملکت و غنامندی فرهنگ ملی افغانستان و به منظور ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خلق های آن مناطق و ولایات کشور که عقب نگه داشته شده اند، تدابیر جدی و عملی اتخاذ می گردد.» در ماده ۷ این مساله چنین توضیح گردیده است: «به منظور ایجاد و استحکام اتحاد واقعی و عملی ملی میان تمام ملیت ها و خلق های افغانستان سعی می گردد، تا از طریق قانونی و بر پایه و اساس دموکراتیک به مشکلات اصلی مملکت از لحاظ رابطه اقتصادی، لسانی و فرهنگی تجدید نظر شود... و برای حل مسایل زبان های افغانستان برمبنای اصول دموکراتیک اقدامات لازم به عمل آید.»^۲ در سال ۱۳۴۵ خ کمیته مرکزی حزب توسعه یافت و کسانی چون: محمد اسماعیل دانش، حفیظ الله امین، شرعی جوزجانی، ظاهر افق، عبدالمجید درمانگر، بارق شفیع، نوراحمد نور و غلام مجدد (سلیمان لایق) به عضویت علی البدل کمیته مرکزی ارتقا یافتند. همچنان نوراحمد نور و داکتر شاه ولی به عضویت اصلی کمیته مرکزی پذیرفته شدند. دفتر سیاسی یا بوروی سیاسی کمیته مرکزی متشکل از تره کی، کارمل، بدخشی، پنجشیری، کشتمند و شاه ولی به وجود آمد.

۱. نشریه خلق، ارگان دموکراتیک خلق افغانستان، ۱۱ اپریل ۱۹۶۶ و به خاطر معلومات بیشتر رک به سخنرانی پروفیسور حق نظر نظروف، در بیستین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی، شهر دوشنبه ۱۳۷۹ خ
۲. برنامه مرتب سال ۱۳۴۳ رایه شده به کنگره اول یا موسس جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان.

انشعاب زود هنگام در حزب دموکراتیک خلق

با تغییراتی که در گسترش کمیته مرکزی و تشکیل دفتر سیاسی آن به عمل آمد، اختلافی بین ببرک کارمل و نورمحمد تره‌کی تبارز نمود و به زودی حزب را به دو جناح کارمل (پرچمی) و تره‌کی (خلقی) منشعب کرد. بنا به شواهد و روایات موثق کارمل و تره‌کی بر سر مسایل اصولی اختلاف نظر نداشتند، صرف حس خودخواهی و احساس خوش خدمتی به شوروی‌ها که هر کدام ادعا می‌کردند که به آرمان‌های سوسیالیسم و شوروی نسبت به دیگری وفادارتر هستند و سلیقه‌گرایی آنها موجب این پاشیده‌گی گردیده بود. شاید بالا کشیدن حفیظ‌الله امین پس از برگشت از امریکا با توجه به نقش مشکوکی که در فعالیت‌های سیاسی خود داشت، در انشعاب حزب نیز تاثیرگذار بوده است. در آستانه این انشعاب کمیته مرکزی حزب خلق دارای ۹ عضو اصلی و ۱۰ عضو علی‌البدل بود.



جناح پرچم به رهبری ببرک کارمل

سلطان حسین یا ببرک کارمل پسر جنرال محمد حسین رهبر حزب پرچم از لحاظ منسوبیت قومی تاجیک و از کمری کابل می باشد. در بهار سال ۱۳۴۶ خ جناح کارمل پس از نهایی شدن انشعاب خود با نشر جریده ای به نام «پرچم» این انشعاب را افشا کرد. پس از آن جناح کارمل به نام «پرچمی» شهرت یافتند. اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی جناح پرچم عبارت بودند از: کارمل، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطان علی کشتمند، نورا حمد نور، شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، بارق شفیع و عبدالوهاب صافی. حالا حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از ۱۲ ثور ۱۳۴۶ م عملاً به دو حزب جداگانه «خلق» و «پرچم» تقسیم گردیده و به کارشان ادامه دادند. صفوف جناح پرچم را بیشتر روشنفکران تاجیک تبار شهری تشکیل می دادند.

جناح خلق به رهبری نورمحمد ترهکی

نورمحمد ترهکی فرزند نظر محمد از ناور غزنی و از قومیت ترهکی پشتون می باشد. جناح ترهکی پس از انشعاب با نشر جریده «خلق» به نام خلقی یاد شدند. اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی جناح خلق عبارت بودند از: نورمحمد ترهکی، محمد طاهر بدخشی، داکتر صالح محمد زیری، داکتر شاه ولی، کریم میثاق، اسماعیل دانش، حفیظ الله امین، داکتر ظاهر جدران، داکتر درمانگر و محمد ظاهر افق. اعضای جناح خلق را بیشتر روشنفکران پشتون دهاتی تشکیل می دادند. در این میان، محمد طاهر بدخشی که وظیفه تشکیلات و تنظیم برنامه و اساس نامه حزب را به دوش داشت، به فکر اینکه پشتون ها در کنار ترهکی هستند و باید با پشتون ها نزدیک بود، ترجیحاً برای مدتی در کنار ترهکی ماند، اما با طرح «حل عادلانه مسأله ملی» یا تساوی حقوق اقوام در کشور که مورد پذیرش ترهکی و امین قرار نگرفت و بالا کشیدن امین در جایگاه تصمیم گیری حزب، جناح خلق را ترک گفت و با عده دیگر از هم فکرائش «محفل انتظار» را در ماه اسد ۱۳۴۷ م تاسیس کرد.

محفل انتظار به رهبری محمد طاهر بدخشی

محمد طاهر بدخشی فرزند وکیل محمد ذاکر به تاریخ ۸ عقرب سال ۱۳۱۲ خورشیدی در ناحیه میرشکاران شهر فیض آباد تولد شد. درس و تعلیم قرآن کریم و مضامین دینی را با

عرفان اسلامی از محضر بزرگان بدخشان از جمله سید عبدالکریم حسینی نویسنده تذکره «بهار بدخشان» فراگرفت و به کابل آمد و دوران تعلیمات ثانوی را در لیسه حبیبیه و تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده حقوق دانشگاه کابل به سر رسانید. هم‌زمان به سیر و گشت در عرفان و تصوف اسلامی از محضر عارف شاعر غلام سرور دهقان کابلی پرداخت و با شخصیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی نذیر صلاح‌الدین سلجوقی، سیدبهاالدین مجروح، مولانا محمد سلیم طغرای راغی، محمداسماعیل مبلغ، سیداسماعیل بلخی، برهان‌الدین ربانی، محمدکریم نزیهی، میرغلام محمد غبار، میرمحمد صدیق فرهنگ، مولوی خال محمد خسته، نورمحمد تره‌کی، بیرک کارمل، علی محمد زهما، محمد صدیق روهی، عبدالرحمان محمودی، سلطان علی کشتمند، دستگیر پنجشیری، عبدالکریم میثاق، تماس‌های نزدیک داشت.



بدخشی در آغاز کار در اداره اقتصاد با میرمحمد صدیق فرهنگ آشنا شد و ادبیات مترقی را از او کسب کرد و بیشتر در ریاست تالیف و ترجمه وزارت معارف مشغول کار گردید. طاهر بدخشی از جوانی شخص متشبت و ناقرار بود.^۱ او در ساختار چندین محفل و سازمان سیاسی اشتراک کرد، اما با اینکه این محفل‌ها حوزه کوچک سیاسی داشتند و ثقلت فشار استبداد فیودالی بر دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و هجوم ناقلین

دولتی بر شمال افغانستان مسلط می‌گردید و فقر روزافزون، بی‌سوادی، درد و امراض مزمن اجتماعی، مبارزه علیه کشت و اعتیاد به تریاک که در مناطق شرقی بدخشان رواج داشت، برای توسعه و انکشاف سیاسی و اقتصادی کشور سازمان آبدی خواهان میهن را به «سازمان ضیایان هندوکش» ارتقا داد که به جمع آن عده دیگری از هم‌وطنانش پیوستند.^۲ اما اینها هم نمی‌توانستند عطش بدخشی را در مبارزه علیه استبداد قومی و

۱. به تعقیب تاسیس «حزب جمهوریت» توسط حاجی محمد یعقوب رستاقی، به اشتراک عده‌ای از دوستانش نهضت سیاسی «آبدی خواهان میهن» را در بدخشان تاسیس کردند.

۲. دکتر صاحب‌نظر مرادی، افغانستان در سده بیستم، ص. ۲۴۰

طبقاتی فروبنشانند و همواره در تلاش بود تا از این تنگناها به سوی بیکرانه‌های دانش و اندیشه علمی و سیاسی بیرون شود. چنانچه گفته‌اند:

ز آب خرد ماهی خرد خیزد نهنگ آن به که با دریا ستیزد

محمدظاهر بدخشی در کابل با شخصیت‌های فراوانی از منظر دیدگاه‌های متباین سیاسی و فرهنگی به بحث و مناظره پرداخت و فراوان ته و بالا رفت، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ، مثنوی مولانا و کلیات بیدل را خواند، تاریخ پُر رمز و راز خراسان را بارها مرور کرد، جوایز اندیشه‌های فلسفی ابونصر فارابی، نصیرالدین توسی، ابن سینای بلخی و امام غزالی گردید، سرانجام با دریافت خوشه‌های از خرمن معرفت این فرهیخته‌گان سمت‌الراس حرکت او به گشایش هسته سیاسی یک کالبد تشکیلاتی فراگیرتر انجامید و از شمار نخستین اساس‌گذاران جمعیت دموکراتیک خلق گردید. با این حال، در شمار رهبران سیاسی نیمه دوم قرن بیست قرار گرفت. بدخشی در میان رهبران سیاسی افغانستان، یگانه کسی بود که از دهلیز فرهنگ به سیاست وارد گردید، شاید این درونمایه فکری او از آمیزه ارزش‌های تاریخ، فلسفه، ادبیات و فرهنگ ملی در تشخیص درست راهکارهای سیاسی آینده محک تصمیم‌گیرهایش شدند و از او شخصیت ماندگار و پُرصلابتی به جا گذاشتند.^۱ بنا بر پس منظر سیاسی، تاریخی و استبدادی کشور که با ظهور تمایلات روز افزون شوینسم تک قومی و افکار عظمت‌طلبانه قبیله محور در وجود رهبران حزب دموکراتیک خلق و بروز اختلافات غیراصولی به زودی منجر به انشعاب و چند دستگی در بین آنها گردید. ورشکستگی‌های فکری و دنباله‌روی‌های چشم‌پسته در میان رهبران جمعیت دموکراتیک خلق، بدخشی را بر آن داشت تا ارتباط خود را با این گروه‌ها قطع کرده و در ماه اسد ۱۳۴۷ با عده‌ای از هم‌باورانش به تشکیل نهضت سیاسی به نام «محفل انتظار» پرداخت.^۲ نخستین کسانی که با تشکیل محفل انتظار در کنار

۱. اما دریا که این لانه جدید برای جولان‌گری اندیشه‌های بدخشی تنگنای بیش نبود و چالش‌های در مسیر راه او قد کشیدند و عبور او را از برزخ تردیدها مانع می‌شدند.

۲. من زمانی که این خاطرات تلخ روزگار خون و آتش را رقم می‌زنم، درست پنجاه سال از تاسیس محفل انتظار می‌گذرد. بیهوده نخواهد بود که این بخش از این مجموعه را به مناسبت پنجاه سال زجر، شکنجه، زندان و اعدام‌های دسته‌جمعی هم‌وطنانم به روح آنها اهدا کنم.

بدخشی ایستادند اینها بوده‌اند: ظهورالله ظهوری، محمد بخش فلک، محمد رفیع، انجنیر عبدالباری معدنچی، خلیل‌الله رستاقی، استاد فخرالدین، بابہ صاحب توفان، انجنیر عبدالرشید فرخاری، عبدالقدوس بیانچی، استاد جمشید خاوری، اکبر کارگر، انجنیر محمد هاشم، سید محرم غیاثی، محمد حسن رستاقی و دیگران.



تاسیس محفل انتظار با همه فراز و فرودش ایجاد نخستین هسته بیداری ملی و نهضت عدالت خواهی در برابر انحصارگران قدرت و غاصبان تساوی حقوق اقوام افغانستان و نه گفتن بر استبداد ظالمانه تک قومی در افغانستان بود. محفل انتظار چنانکه از نامش بر می آید خود یک حزب یا سازمان سیاسی آماده شده نبود، بلکه در انتظار هم‌سویی و هم‌گرایی نماینده‌گان اقوام، سیاسیون، فرهنگیان، روشنفکران و روحانیون روشن اندیش دروازه باز کرده بود. تا به اشتراک نماینده‌گان همه اقلیت‌های صنفی و اجتماعی بتوانند چتر بزرگی از یک ساختار وسیع‌البنیاد افغانستان شمول را در نمود یک جبهه

فراگیر سیاسی برافرازند. چون بدخشی می دانست که با توجه به پیچیده‌گی ساختاری افغانستان هیچ حزب سیاسی ولو فراگیر نمی‌تواند از همه مردم افغانستان به درستی نماینده‌گی کند و احزاب موجود آن روزی جز قطره‌ای در دریای بیکران مردم چیزی بیش نیستند. از این رو، به ساختار نهادهای جبهه‌ای بیشتر تاکید می‌کرد. پس از تأسیس محفل انتظار شخصیت‌های مبارز و بینش‌مندی چون مولانا بحرالدین باعث، محمد بشیر بغلانی، محبوب‌الله کوشانی، محمدظاهر یونسی، عبدالحفیظ آهنگرپور پنجشیری، قربان پساکوهی، انجینر زیدالله زید، امام‌نظر روستا، دولت حکیم شفق، صدیق ساعی، قیام‌الدین امام، انجینر محمدحسن دروازی، نورالله تالقانی، مولاداد، عبدالجلیل جیحون، انجینر بدیع‌الزمان، محمداعظم تاش، بسم‌الله خان میمنگی، محمد صابر، محمدامیر بقایی، اسماعیل اکبر، عتیق کیوان، محمدظاهر حاتم، عبدالمطلب مشهور به مارشال و دیگران همچون نسل اول به این محفل پیوستند.



محفل انتظار با توجه به شرایط کار مخفی سیاسی دارای دو بخش نظامی و ملکی بود که بخش نظامی آن را به نام «شاهین» مرحوم دگروال نورالله تالقانی و بعداً جگرن سیدمبین یمگی از افسران پولیس، سپس عبدالحی نزهت پیش می‌بردند که در آن افسران ارتش، پولیس، محصلان دانشگاه حربی، لیسه حربی شامل این بخش بودند. امور کار و سازمان دهی کمیته رهبری شاهین زیر نظر بدخشی پیش می‌رفت.

محمد طاهر بدخشی در سال ۱۳۵۰ در کنفرانس سازمانی که در شهر قندز برگزار گردید، با جمع‌بندی از کار مجلس «محفل انتظار» نکاتی را به مثابه خطوط عمده مرام‌نامه «محفل» استخراج کرد که سنگ پایه کار آینده سازمان سیاسی او قرار گرفت. این خطوط عبارت از ده ماده بود که به نام «ده سال مطالعه و عمل» شهرت داشت. ماده هشتم آن مربوط به مساله ملی در افغانستان و جستجوی راه‌های حل عادلانه آن می‌باشد. در این ماده به طرح و ارایه میکانیسم قاطع و ارایه الگوی خاصی مبادرت نکرده و حل آن را در مطابقت با شرایط ویژه افغانستان مربوط دانسته و افزوده است که «طرح علمی و اصولی حل مساله ملی در برنامه حزب سراسری آینده در نظر گرفته شود». بدخشی به ستم‌گری ملی به مثابه عمده‌ترین خطر در برابر هم‌بستگی اقوام افغانستان و نهایتاً مانع عمده در ساختار دولت-ملت می‌نگریست، هنوز در سال ۱۳۳۳ راجع به مساله ملی در افغانستان با نگرانی از وضع آینده می‌اندیشید و بنا به گفته دکتور سید نورالحق کاوش، بدخشی بدان معتقد بود که «با کمال تاسف افغانستان از نقطه نظر ژئوپولیتیک در موضع جنگ ابر قدرت‌ها قرار گرفته است و تنها و تنها زمینه برپادی این کشور را تحریکات ملی تشکیل می‌دهد.»^۱ سیاست‌های قومی در معرض بهره‌برداری ابر قدرت‌ها قرار داده شده و افغانستان بیشتر از همین ناحیه آسیب خواهد دید. بدخشی در همین سال گفته بود که: «مساله ملی که در حال حاضر به صورت صدای ضعیفی نمودار است، فردا به غرض سهمگینی مبدل خواهد شد.» آری، گذشت سال‌های بعد از بدخشی این پیش‌دآوری او را در خصوص مساله اقوام در افغانستان چنانکه گفته بود، به اثبات رسانید.^۲ در سال ۱۳۵۵ کنفرانس تخار

۱. سخنرانی دکتور سید نورالحق کاوش، در بیستمین سالگرد شهادت بدخشی در شهر دوشنبه.

۲. در رساله «ده سال مطالعه و عمل» اساسی‌ترین مشخصات فکری بدخشی چون: برخورد استراتژیک با دین اسلام، مساله ساختار جبهه دموکراتیک ملی، سیاست عدم دنباله‌روی و حل عادلانه مساله تباری در افغانستان و نکاتی از این قبیل تشریح شده است..

«س.ا.ز.ا.» دایر گردید که در آن عبدالمجید کلکانی نیز حضور داشت.^۱ بدخشی یکی از راه‌های حل مسأله تباری در افغانستان را برپایه نظام دموکراسی فدرال یا نظام غیرمتمرکز می‌دانست، اما این یگانه راه حل نبود و چنانکه در بالا آمد طرح و ایجاد میکانیسم درست حل مسأله ملی را به تأسیس حزب سرتاسری آینده موکول نموده بود.^۲

بدخشی ده سال جریان محفل انتظار را رهبری و مطالعه کرد، اما نخواست آن را به حزب یا سازمان سیاسی خاصی تبدیل نماید.^۳ بدخشی اعتقاد داشت که تأسیس و اعلام سازمان سیاسی که تمامیت حدود کار سیاسی و برنامه‌های او را مشخص نماید، در راه اندازی کارهای فراگیر سیاسی آینده وی محدودیتی ایجاد می‌کند تا به ساختار حزب سرتاسری یا جبهه سیاسی فراگیر بپردازد. او با همین نیت محفل انتظار را به یک ستاد گفتمان سیاسی مبدل کرد. بدخشی نه بحیث عمل دنیالرو قضاایای سیاسی کشور، بلکه همچون عامل سیاسی، متفکر و نظریه پرداز مستقل به جمع بندی آموزش‌های سیاسی خود در مسایل افغانستان می‌پرداخت. او نخستین مظاهرات خیابانی دانشجویان و زحمت‌کشان شهر کابل موسوم به «سوم عقرب» را در سال ۱۳۴۴ خ در شهر کابل رهبری نمود و در قبال آن به زندان رفت. بدخشی در صحنه سیاسی با موضع با برخورد‌های خشن رژیم‌ها و رقبای سیاسی اش از سلطنت محمد ظاهر شاه تا نظام جمهوری خود کامه محمد داوود خان مواجه بود و در شرایط مبارزه مخفی نتوانست با تأسیس نشریه‌ای پیامش را به طور صریح و شفاف به گوش مردم افغانستان برساند.^۴ با آن هم او با دریافت‌های ژرف از مسایل کلی و

۱. در این کنفرانس نتایج تطبیقی تیزیس‌های ده سال مطالعه و عمل مورد ارزیابی قرار گرفت.

۲. بدخشی با شخصیت‌های بینش مند زمانش چون غبار، فرهنگ، خسته، نزهی پیوسته در تماس و مشاوره بود و از فرهیخته‌گان کشور در تدریس مسایل علمی و فرهنگی به هسته‌های سازمانی خود استمداد می‌جست، چنانچه استاد واصف باختری در زمینه ادبیات، محمد اسماعیل مبلغ در مسایل فلسفه، داکتر جلال الدین صدیقی در تدریس تاریخ، انجینر محمد عثمان مشهور به لندی در تدریس اقتصاد سیاسی برای رشد فکری و سیاسی کادرهای محفل انتظار کمک می‌کردند.

۳. هرچند در مرحله‌ای بنا به ضرورت داشتن هویت سیاسی، نام این محفل را به «جبهه خلق‌های تحت ستم در افغانستان» و «سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان» مسمأ کرد، اما عملاً این نام‌ها کاربردی نداشتند.

۴. چنین امری برای معرفی بدخشی و اهداف سیاسی اش بسیار زیان بار واقع گردید و زمینه آن را مساعد نمود تا به شوروی‌ها، همسایه‌گان و حلقات سیاسی چپ و راست از زبان رقبای سیاسی اش چون رهبران خلق و پرچم در میان اغراض معلوم آنها معرفی گردد.

بنیادی جامعه در مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در پیوند با مسایل ملی و تباری افغانستان رساله‌های نوشت. ^۱ همچنان در دهمین سالروز شهادت بدخشی، یکی از شاگردان بدخشی به نام محمد ادهم شمس اوغلی حدود چهارصد صفحه از آثار مطبوع بدخشی را از نشرات کشور چون نشریه بدخشان، اتحاد بغلان، فاریاب، روزگاران، افکار نو و... جمع‌آوری و دست‌نویس کرده بود که موصوف در کارته خراسان توسط یکی از گروه‌های مسلح به شهادت رسید و این دست‌نویس‌ها ناپدید گردید. قابل یادآوری است که بدخشی را هیچ‌کسی بهتر از استاد واصف باختری در نوشته «آخرین و خورش» با آگاهی عمیق از تاریخ پُرفراز و فرود خراسان و توانایی‌های نوشتاری که دارد، معرفی نکرده است. همین‌طور هیچ نوشته‌ای مثل داستان «خوشه انگور و بیت‌های مثنوی» به قلم استاد رهنورد زریاب تصویری از آخرین روزهای زنده‌گی او را در زندان پلچرخ نکشیده است. به گفته شاد روان دکتور روان فرهادی او در زندان نماز می‌خواند، قرآن را حفظ کرده بود و با بیت‌های مثنوی سخن می‌گفت. بدخشی با پیام‌های ژرفش از واقعیت‌های افغانستان بالای نسل روشنفکر زمانش اثرگذار گردید و بالای نسل‌های جوان آینده بی‌تاثیر نخواهد بود و در تاریخ مبارزات سیاسی و ملی افغانستان چون پاتریس لوممبا مظهر ایدیال‌های ملی شد و ماندگار گردید.^۲

۱. حل مسأله ملی در افغانستان، پشتون‌سالاری، آریانا و آریابازی، تحلیل وضع سیاسی افغانستان عنوانی میرغلام محمد غبار، و... را در راستای دیدگاه‌های سیاسی خود نوشت، اما تنها همین نبود. از بدخشی بیشتر از صد مقاله تحقیقی در مطبوعات وقت به نام خودش و نام‌های مستعار چون «ابوذر ویسی» به چاپ رسیده‌اند. در همایشی به مناسبت دهمین سالگرد شهادت بدخشی در سال ۱۳۶۸ در کابل، صاحب این تالیف توانستم به دوازده جلد خاطرات غیرمطبوع بدخشی به قلم خودش که هر کدام به حجم بیشتر از دو صد صفحه را احتوا می‌کرده‌اند، دست‌رسی نمایم. در این سیر مزدحم به برخی از تالیفات بدخشی نیز برخوردیم که با تأسف اقبال چاپ نیافته‌اند. این فهرست نا تمام عبارت‌اند از: تاریخ ادبیات تخارستان / تاریخ معاصر افغانستان / تاریخ خرقه مبارک در شهر فیض‌آباد / لعل بدخشان / مسأله ملی و اشتراک‌های اتنیکی در افغانستان (پشتون‌سالاری) / آریانا و آریابازی - تحلیل در آفریده‌های شاه عبدالله یمگی بدخشی - / چند قطره اشک و... از این که نوشته‌های بدخشی حامل و ناقل پیام‌های جمعی سازمان سیاسی او بود. از این رو، چاپ و دست‌رسی به آنها مستلزم گذار از توافق جمعی نیز بود که بر اثر ادامه سال‌های پُر ماجرا پس از حیات بدخشی این آثار سوگ‌مندانه به چاپ نرسیده و با دست‌برد پولیس رژیم‌ها ناپدید شده‌اند.

۲. بدخشی شخصیت مبارز ملی بود، با چهره‌های متباین اجتماعی ملی، روشنفکران، روحانیون، دانشمندان،

بدخشی دشمن هیچ خلق و قومی نبود و دوست همه مردم زحمت‌کش افغانستان و انسان ستم‌کش کشورش بود. او هم سان تاجیک و شاخه‌های تباری آن به آرمان‌های والای ازبیک، پشتون، بلوچ، ترکمن، نورستانی، پشه‌ای و سایر اقوام افغانستان می‌اندیشید. به نظر بدخشی در افغانستان خلق پشتون تحت رنج و فشار مضاعف اجتماعی از سوی حلقات استثمارگر پشتون قرار داشت. زیرا از یک طرف حکومت‌های گذشته سکه قدرت را پس از سال ۱۷۴۷ م در افغانستان به نام پشتون‌ها زدند و مناسبات آنها را به نام قوم حاکم با غیرپشتون‌ها با سوءاعتماد دچار کردند، از سوی دیگر خود پشتون‌ها را در مناسبات عقب‌مانده عشیره‌ای و قبیله‌ای و درد و رنج، فقر و فاقه‌گی‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جان‌گذاری نگه داشته‌اند و راه رشد اجتماعی و تکامل تاریخی آنها را با ماندگاری نظام قبیله‌ای سد نموده‌اند، به گونه‌ای که همان درد و رنجی را که یک تاجیک در راغ بدخشان داشت، همان رنج را یک پشتون در جنوبی، ترکمن قیصری، ازبیک دولت‌آبادی و نورستانی محکوم به زنده‌گی در کوه‌بندهای نورستان و همه گروه‌های تباری در افغانستان عقب‌افتاده و پُرچالش نیز داشتند. پس این همه بوق و کرنای حکومت‌داری دو صد و چند ساله با دهل و اتن به اصطلاح ملی و طنطنه «پشتون‌والی» جز نمایش‌مداری بازی‌های سیاسی به وسیله معامله‌گران جدا از مردم به چه درد مردم پشتون می‌خورد؟ پشتون‌ها در منافع طبقاتی‌شان با زحمت‌کشان همه اقوام دیگر ذی‌نفع بودند و می‌بایست یک جا با زحمت‌کشان سایر اقوام بر ضد استبداد قومی و استفاده ابزاری از نام پشتون‌ها در تعاملات سیاسی مبارزه کنند. اما تیکه‌داران سیاسی پشتون با راه‌اندازی توطئه اینکه گویا بدخشی ضد پشتون‌ها، جدایی طلب، محل‌گرا و سکتاریست است، از اتحاد اقوام در افغانستان جلوگیری می‌کردند. بدخشی می‌خواست نوک این کلافه سردرگم را در سرنوشت پشتون‌ها در فرصت‌های بعدی بگشاید. اما زمان فرصت قرائت این‌گونه مسایل را از نزدش

شاعران و منتقدان محلی روابط دوستانه داشت. با خان عبدالغفارخان رهبر پشتون‌ها، با خان عبدالصمدخان رهبر بلوچ‌ها، با سران قومی محلات افغانستان چون حاجی رحمان‌قل ریس قوم فرغز پامیر، حاجی عین‌الدین عینی چاه‌آبی، محمدابراهیم تقصیر رستاقی، وکیل محمد صدیق خان، وکیل کریم‌الله رستاقی، محمدهاشم واسوخت، صوفی عبدالرشید بهارستانی، میرزا بهادرخان خواهانی، میرولی جان تخاری، وکیل خرسند اندرابی و تعداد دیگر که از امکانات اجتماعی آنها در مسیر اندیشه‌های سیاسی خود استفاده می‌کرد.

گرفت. راه‌اندازی کار فعال در جبهه سیاسی روشنفکری و دانشگاهی شهری و هم‌زمان تربیت سیاسی و آگاهی‌بخش طبقات فرودست جامعه در روستاهای دورافتاده کشور، از راهکارهای روزمره سیاسی بدخشی بود که براساس آن ده‌ها نفر از کادر سیاسی خود را از محیط کار و تحصیل به صورت حرفه‌ای به محلات کشور و تکیه‌گاه نیروهای کارگر و زحمت‌کش به دهقان خانه‌های شمال، غرب و مرکز کشور می‌فرستاد.^۱

در برج جوزا سال ۱۳۵۴ خ پس از راه‌اندازی قیام درواز به رهبری مولانا باعث، رهبران سازمان چون: بدخشی، باعث، حفیظ آهنگرپور، محمد بشیر بغلانی، غلام ربانی و ده تن دیگر بازداشت و روانه زندان گردیدند.^۲ به اعتراف اسماعیل اکبر، حلقات نام‌برده با به کار گرفتن و گماشتن عناصر نامطلوب در پیوند با سفارت شوروی شاید توسط عارف عثمان از کارمندان اوزبک تبار سفارت شوروی و رقبای سیاسی اش در حزب دموکراتیک راه پارچه‌سازی آن را در دستور کار عملی خود قرار دادند.^۳ آنها با راه‌اندازی برخی از موارد غیرسازمانی به نام بدخشی، از یک سو او را با جمعی از هم‌زمانانش روانه زندان کردند. از جانب دیگر، در عدم موجودیت رهبری سیاسی، کادرها و فعالان دو دسته‌گی به نام‌های «سازا» و «سفزا» را سازمان دادند.^۴ اسماعیل اکبر مجری این پروژه سیاسی در خاطراتش جزئی‌ترین دستاویز و سندی مبنی بر رضایت باعث در خصوص این جدایی‌ارایه نداده است.^۵ با این حال، کودتای خون‌بار ثور ۱۳۵۷ به وقوع پیوست و موجی از بگیر و ببند و بکش‌ها آغاز گردید و بدخشی بازهم توسط رژیم خون‌آشام امین دستگیر و با شمار زیادی

۱. گزینش چنین شیوه کار سیاسی توده‌ای توسط بدخشی به‌زودی نظام به سر اقتدار و رقبای سیاسی او را دچار عصیت و شوکه کرد، آنها با درک از عواقب و پیامدهای اندیشه بدخشی جبهه مقابله در برابر او را جدی گرفتند و برای ضربه زدن آن دست به توطئه زدند.

۲. در همین حال، اسماعیل اکبر توطئه جدایی «سفزا» را گویا تحت رهبری مولانا باعث را در بین دوستانش تبلیغ و آنها را اغوا کرد.

۳. اسماعیل اکبر در کتاب «سرگذشت و چشم‌دیدها» یش از این ماجرا به گونه‌ای پرده برداشته است.

۴. در نبود رهبری سازمان این نیرنگ مقداری کارا هم افتاد و عده‌ای فکر می‌کردند که این جدایی شاید کار مولانا باعث بوده باشد، اما با چاپ شدن خاطرات اسماعیل اکبر «سرگذشت و چشم‌دیدها» معلوم شد که این کار جز توطئه‌ای از سوی رقبای سیاسی بدخشی واقعیتی نداشته است.

۵. اگر چنین دستاویزی را می‌داشت، مسلماً برای رفع مسوولیت خود آن را درج خاطراتش می‌کرد که نکرده است.

از هم‌زمانش روانه زندان گردیدند و این بار سفر بدخشی بی بازگشت بود.^۱

خلق کارگر به رهبری غلام دستگیر پنجشیری



دستگیر پنجشیری زاده قابضان دره پنجشیر و از شمار نخستین راهیان مسیر مبارزه و پیکار با ظلم و استبداد و عقب‌مانده‌گی‌های اجتماعی جامعه افغانستان می‌باشد. پیش از این نقش او را در تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق برشمردیم. پنجشیری در حالی که عضو دفتر سیاسی جناح پرچم بود، با ناهنجاری‌های ناشی از کم‌بینی‌ها، عظالت‌ها و کج‌راهه‌های سیاسی رهبری پرچم در سال ۱۳۴۸ م از این حزب جدا شده و با شهرالله شهپر و عبدالحکیم شرعی جوزجانی

سازمان جدیدی را به نام «خلق کارگر» تشکیل کردند؛ اما با گذشت یک سال پنجشیری و همکارانش دوباره به جناح خلق حزب دموکراتیک به رهبری نورمحمد تره‌کی پیوستند. گروه خلق کارگر منحل شد و فعالیت‌های آن منقطع گردید.^۲

دستگیر پنجشیری چشم‌دیدها و تجارب سیاسی خود را در کتابی به نام «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» نوشته و چاپ کرده است که برای دریافت پاره‌ای از واقعیت‌های سیاسی افغانستان خیلی ارزشمند می‌باشد. او در مورد خاطرات دوره زندانش در این کتاب می‌نویسد: «اتفاقاً باری با زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث و

۱. هرچند آثار سیاسی و ادبی بدخشی به چاپ نرسیده است، اما در باره شخصیت سیاسی و فرهنگی او تاکنون سه عنوان کتاب با نام‌های «یادنامه محمدطاهر بدخشی» به مناسبت دهمین سال شهادتش، کابل، ۱۳۶۹ «یادنامه محمدطاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش چاپ دوشنبه ۱۳۸۹» و «سیر تفکر ملی» به مناسبت ۷۸مین سالروز تولد محمدطاهر بدخشی در کابل ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است که در آنها مقالات عیدیه علمی و تحلیلی از جانب دوستان، دانشمندان داخلی و خارجی و پیروان، بدخشی ارایه گردیده‌اند که خوانش آنها نه تنها در باب شناخت محمدطاهر بدخشی، بلکه در فهم تاریخ سیاسی یک سده پسین افغانستان حایز اهمیت بزرگی هستند. همین‌طور محافل یادبود همه‌ساله به تاریخ ۸ عقرب که روز تولد و شهادت بدخشی می‌باشد، در داخل کشور و تعدادی از کشورهای اروپایی و امریکایی از سوی هواداران بدخشی تجلیل می‌گردد.

۲. سیدمحمد باقر، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص ۳۲۱

عبدالوکیل این دو دانشجوی دانشگاه کابل و هادی کریم کاندیدای وکالت ولسی جرگه پنجشیر هم کاسه و هم زنجیر بودیم. در آن زمان مولانا باعث با زنده نام محمدطاهر بدخشی از فرکسیون خلق به دلیل مخالفت به حضور و نفوذ حفیظ الله امین و پیدایی گرایش های نو در شکل و شیوه های مبارزه خویش جدا شده و «محفل انتظار» را تشکیل کرده بودند. عبدالوکیل به جناح پرچم پیوند سازمانی داشت و این جانب با زنده یاد شهرالله شهپر، عبدالحکیم شرعی جوزجانی و هادی کریم تازه جدایی خود را به نام «خلق کارگر» در جشن اول می ۱۳۴۸ خ و روز همبسته گی کارگران جهان از فرکسیون پرچم اعلام کرده بودیم. پنجشیری پس از کودتای ثور در سمت های وزیر معارف، فواید عامه، رییس انجمن نویسندگان افغانستان و عضو بوروی سیاسی حزب دموکراتیک ایفای وظیفه کرد. پنجشیری شخص خون سرد، با تعقل و شاعر انقلابی و ادیب دانشمند است و در بیان واقعیت باکی از کسان ندارد. پس از سقوط دولت داکتر نجیب الله به امریکا رفت. به گفته خودش به دامان امپریالیسم (!) پناه برد.

مولوی بحرالدین باعث روحانی نوگرا

بحرالدین «باعث» در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در خانواده ملا مخدوم نجم الدین روحانی نوگرا، در روستای مایمی درواز ولایت بدخشان زاده شد. در جوانی دروس دینی را در نزد ملاهای محلی فراگرفت و به مطالعه و خود آموزی بیشتر مسایل دینی مبادرت ورزید. به گوهر دانش و اندیشه های روشن گرانه حکیم ناصر خسرو قبادیانی «حجت جزیره خراسان» که در درواز پیروانی (اسماعیلیه) دارد، بیشتر آگاهی یافت.



باعث با گذشت ایام، جوان روشن نگر و چند و چون گرامی گردید. تا جایی که با ملاهای محل بحث و مناظره می کرد. نزد هر مدرسی که زانو می زد پاسخ روشن و قناعت بخش به پرسش ها و گره های زنده گی و زمان خود دریافت نمی کرد و با گذشت هر روز خود به نوعی به یک روحانی نوآور و روشن بین تبدیل می گردید. در جوانی سنگستان درواز را ترک نمود و راه

سرزمین تخارستان و کابل را در پیش گرفت و در جست و جوی دانش‌های زمان خویش افتاد و به درگاه هر شخصیت بینش‌مند و علمی مراجعت می‌کرد. در کابل که جوانان هم‌وطنش چون او احساس گرم تحول‌آفرینی و پیشرفت اجتماعی و مبارزه علیه بیداد حاکمیت را در سر داشتند، چون محمدطاهر بدخشی و پیروان مکتب او آشنایی یافت و جذب طریقت سیاسی و فلسفی او (محفل انتظار) گردید. بدخشی حضور مولانا باعث را بسیار گرامی داشت و او را جزوی از ثروت‌های گران‌بهای معنوی جامعه خویش و عرفان اسلامی که خود از آن نیز بهره‌ای داشت، می‌دانست.

مولانا باعث با مطالعه فزیک و استماع اخبار تسلط انسان بر کیهان، به پنهان و ژرفای دانش و خرد انسان پیش‌روزمان به پیروزی دانش و شکست خرافه‌های جهان کهن و تسخیر کیهان باورمند بود. چالش دست‌آوردهای علمی که در پویه زمان همواره از انسان‌های دانشمند و آگاه به خاطر بیان‌ش در شرق و غرب خون‌گرفته بود. باعث به شناخت قوانین تکامل تاریخ جامعه و طبیعت توفیق یافت. در آن هنگام سفینه کیهانی لونا نهم اتحاد شوروی به سرنشینی یوری گاگارین و والننتا تریشکوا به کره مهتاب فرود آمده بود. زمانی که در آن برهه جنگ سرد میان اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم تازه آغاز شده بود. هواداران تیوری‌ها و نظریات کلاسیک دوران تمدن یونان باستان، از کنار این پیروزی حیرت‌انگیز عصر کیهان هنوز با نا باوری و تعصب عبور می‌کردند و تسخیر ماه توسط انسان را هنوز هم غلط می‌خواندند.

مولانا باعث در این فضا که متحجران هنوز می‌خواستند آفتاب را با دو انگشت پنهان کنند، قلم به دست گرفت و مقاله «پیروزی علم و شکست خرافات» را نوشت و به دانشجویان و استادان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل که خود در آن هنگام محصل دانشکده شرعیات بود، تقدیم داشت. در دهم حوت سال ۱۳۴۴ خ مقاله شورانگیز دیگری را در جریده «پیام امروز» به نشر سپرد و بر تیوری‌های ترسب یافته حکیمان یونان باستان و برسکون پرستان کج‌آهنگ دوران به اصطلاح «دموکراسی تاج‌دار» و پاس‌داران خرافه‌های قرون وسطایی یورش داد خواهانه خود را با منطق کوبنده دانش زمان خویش آغاز نهاد. باعث نوشته بود: «فرود آمدن موفقانه سفینه کیهانی لونا نهم اتحاد جماهیر شوروی به کره ماه بیش از آنچه برای علم تخنیک ارزش داشته باشد، برای ما مسلمانان از نگاه دین درخور

دقت و مطالعه عمیق تر است. بررسی‌ها پیرامون نظریات عده‌ای از عالم‌نمایان مذهبی مبنی بر چگونگی وضع نظام شمسی می‌رساند که دین تا کجاها دست خوش تیوری‌های غیرواقع‌بینانه گروه‌های متسامح گردیده و تا چه اندازه روح آن قربانی سهل‌انگاری‌های آمیخته با تعصب و کین شده است. «باعث در بخش دیگری از این مقاله خود این سخنان فراموش ناشدنی را شجاعانه نوشت که: «حکمای یونان آسمان‌ها را به صورت طبقات یکی بالای دیگر پنداشته و هر کدام را مرکوز و متعلق به فلک مخصوصی دانسته و حکم کرده‌اند که افلاک اصولاً قابل درک و تسخیر نیستند و بدین اساس دست یافتن به سیارات منجمله کره ماه محال و ناممکن می‌باشد. عده‌ای از افراطیون، عقیده بر ضد این تیوری را هنوز هم الحاد و گناه غیرقابل عفو وانمود کرده و از سنگر دین آنچه از تکفیر و ناسزا می‌خواستند بر حقیقت پژوهان می‌بستند و چون سد محکمی در مسیر ساینس و تکنالوژی واقع شده، برای هیچ‌کس مجال پژوهش و تحقیق و بیان افکار علمی را در این مورد نمی‌دادند. آنانی که در برابر سخنان باعث منطق استدلالی نداشتند، او را به ضعف عقیده و ملحد و... متهم می‌کردند. چه بسا شخصیت‌های علمی و نوابغی مانند ابوعلی ابن سینا عالم مسلمان شرق، اپیکور یونانی و ده‌ها اندیشمند دیگر که در زمان خویش برای بیان حرکت، چرخش و مدور بودن زمین قربانی چنین ذهنیت‌های خرافاتی شده‌اند. این مقاله جنجال برانگیز مولانا باعث، اگر غوغای فراوانی را برانگیخت ولی در برابر همه ثبات پرستان با منطقی نیرومند علمی و فلسفی زمان خویش ایستاده‌گی و دفاع کرد.

«باعث»، حالا روحانی نواندیش در امور دین، حامی حقوق بشر، آزادی فکر و بیان، باورمند به دموکراسی و جامعه مدنی، عدالت و دادخواهی، حل عادلانه مساله اقوام در کشور خویش بوده و باور داشت که «تفسیر عمودی دین خشونت و بحث افقی اصولی تابعیت است و هر دو، اسباب بهره‌کشی و کاربرد ابزاری دین از سوی مفسران شده‌اند. نارسایی متشرعان، از رسایی دین می‌کاهد و از این سراسر است که دین باورها، کم باور و بی باورها، دین آوری می‌کنند...»*^۱ به نظر می‌رسید که این روحانی نواندیش (باعث) نوعی پروتستانیسم اسلامی را مانند دکتور علی شریعتی خواستار بود؛ اما فقر فرهنگی جامعه و خشونت‌گرایی

۱. همانجا، روزنامه انیس مهاجر

علمای محافظه‌کار و جامعه سنتی افغانستان، تحمل چنین دیدگاه‌های روشنگرانه را نداشت و باعث هم‌اولویت کار خود را در مبارزه علیه ظلم و بیدادی می‌دانست که برگردۀ مردم سنگینی می‌کرد. از این رو، از بحث‌های جدلی صرف نظر می‌کرد؛ اما برخوردهای خشونت‌گرانه هم با وی صورت می‌گرفت. آنچه را که باعث در آن سال‌ها مورد بحث و مناظره قرار می‌داد، پسان‌ها در کتاب‌های دکتر علی شریعتی، علی دشتی، جلال آل احمد، دکتر مرتضی مطهری و امروز در اندیشه‌های بلند دکتر عبدالکریم سروش و دیگراندیشان مسلمان و نام‌آور عرصه دینی نیز می‌خوانیم. باعث در سال ۱۳۴۹ م در یک بحث دینی که با اساتید عرب مصری در مدرسه تخارستان قندز انجام داد و با استدلال و منطق قوی توانست به سوالات آنها پاسخ گفته و آنها را قانع سازد و بحثی در شق القمر نیز داشت که برای تایید، در توأمیت با احکام دینی آن را به جامعه الازهر مصر فرستاده بودند. حالا نظرات نوآورانه دینی باعث با اندیشه‌های سیاسی محمد طاهر بدخشی در محافل سیاسی و دینی جامعه بسته افغانستان مطرح می‌شد و کسانی هم عامدانه از این روش‌ها برای تخریب شخصیت آنها استفاده می‌کردند. آنها خود با گروه‌های مختلف سیاسی و روشنفکران و متفکران دینی چون علامه صلاح‌الدین سلجوقی، سید شمس‌الدین مجروح، علامه محمد سلیم طغرا، علامه محمد اسماعیل مبلغ و دیگران روابط دوستانه و بحث و مناظره‌های علمی داشتند. علامه سید اسماعیل بلخی و اسماعیل مبلغ، آزادی خواهان و متفکران دینی و ملی‌گرایان جامعه شیعه افغانستان، از دوستان نزدیک و هم‌فکران این دو بزرگ‌مرد بدخشانی بودند که یک‌جا درفش آزادی، عدالت و دفاع از تاریخ و هویت ملی خود را بر ویرانه‌های اصلاحات عبدالرحمانی، نادری، هاشم‌خانی و داوودخانی برافراشته بودند.

مولوی عبدالولی حجت فرخاری رییس شئون اسلامی افغانستان که از جمله عالمان سرشناس دینی بود، از باعث به عنوان مرد دلاور، مبارز تسلیم‌ناپذیر و عالم به کمال رسیده، یاد می‌کرد. باعث در جبهه سیاسی و زمانی هم مبارزه مسلحانه و مخفی را تا ریختن آخرین قطره خون خویش در کنار استادش بدخشی تجربه کرد. مولانا باعث برای نخستین بار به اتهام اشتراک در مظاهرات شش‌ماهه دانشجویی دانشگاه کابل در سال ۱۳۴۸ به بند و زندان مجرد قلعه کرنیل دهمزنگ افتاد و با دفاعیه کوبنده‌ای خود را برائت داد و از زندان آزاد

گردید. این دفاعیه مولانا باعث زیاد مشهور و محل مراجعت روشنفکران آن روز قرار گرفت.^۱ بار دیگر به اتهام تحریک دهقانان فقیر و قحطی زده مرکز بدخشان علیه توزیع ناعادلانه مساعدت‌های غذایی ملل متحد در ولایت بدخشان یک جا با ظهورالله ظهوری، پهلوان قیام، صدیق ساعی و حیات‌الله رنجبر گرفتار و زندانی شدند. در این جنبش بیش از ده هزار دهقان گرسنه و خشمگین بدخشان اشتراک فعال کرده و در و دروازه نظام سلطنت را به لرزه درآوردند. دستگیر پنجشیری از دیدار دوش در زندان دهمزنگ با باعث چنین یادآوری می‌کند: «بار دوم مولانا باعث و یارانش در سلول‌های جداگانه زندان مجرد قلعه کرنیل زندانی گردیدند، ولی در آستانه زوال نظام سطنتی بندهای انضباط سست شده بود، در روزهای جمعه از سوی مولانا باعث و دیگر سازمان دهنده‌گان جنبش دهقانی بدخشان دعوت می‌شدم، دور یک دسترخوان می‌نشستیم و درباره اوضاع سیاسی پُرتب‌وتاب جامعه تبادل نظر و مباحثه می‌کردیم. تا اینکه در یک شب مهتابی و سپید نبض زمان تندتر تپید و در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی ناقوس مرگ و زوال نظام سلطنتی در افغانستان نواخته شد و در روز ۱۶ اسد ۱۳۵۲ خورشیدی به فرمان سردار محمد داوود یک جا با مولانا باعث، دکتر عبدالهادی محمودی، زنده‌یاد انجنیر عثمان، زنده‌نام دکتر سید کاظم دادگر، استاد مضطرب باختری، استاد ظهورالله ظهوری، پهلوان قیام، صدیق ساعی، حیات‌الله رنجبر و روان‌شاد فداحمد فدایی بدون قید و شرط از حبس‌رهایی یافتیم.»

بار دیگر مولانا باعث و دسته چریکی‌اش که در آن عبدالحفیظ پنجشیری و تعداد دیگر وجود داشتند، پس از قیام برج اسد ۱۳۵۴ درواز به زندان دهمزنگ آورده شدند. سازمان «س.ا.ز.ا» به رهبری محمدطاهر بدخشی که توانسته بود در مناطق شمال و شمال شرق افغانستان هسته‌های فعال جنبش را در وجود روشنفکران، دهقانان و زحمت‌کشان ایجاد کند، گروهی از فعالان و کادرهایش را در ماه جوزای ۱۳۵۴ تحت رهبری مولانا باعث غرض‌سروری و مشق و تمرین‌های نظامی به کوهستان‌های دور دست درواز فرستاد.^۲ دسته

۱. قراری که شنیدیم این دفاعیه از سوی یکی از هواداران مولانا باعث تحت چاپ قرار گرفته است که مطالعه آن برای آزادی خواهان لذت‌بخش و آموزنده است.

۲. در این گروه افرادی چون: بحرال‌الدین باعث، عبدالحفیظ پنجشیری، نعمت‌الله اورخش، غلام ربانی، جلال‌الدین عصمتی خواهانی، عین‌الدین بهادری خواهانی، عبدالاول، اعلا میر، خیرالله خواهانی، عبدالرووف مامور هوایی

نام برده در ماه جوزای ۱۳۵۴ وارد درواز شدند، اما به صورت غیرمترقبه با وکیل عبدالرحمان کوفی وکیل درواز و عده‌ای از طرف داران سلطنت ظاهر شاه درگیر شدند و دست به عملیات برضد دولتیان زدند. بالآخر این عملیات قطعات کوماندوی دولت از کابل با پولیس ولایت غرض دستگیری دسته مولانا باعث وارد درواز شدند. عین‌الدین بهادری پسر عموی جلال‌الدین خواهانی در روز دوم قیام در اوبغن بالا در حالی که در یک آسیا مخفی شده بود، توسط افراد ضربتی شهید گردید. تعداد افراد مسلح باعث که حدوداً به ده نفر می‌رسیدند، مقاومت در برابر سیلی از کوماندوی مسلح را لازم ندیده به کوه‌ها پناه بردند تا امکانات مقاومت چریکی را تدارک ببینند. ماموران تعقیب به خاطر دستگیری آنها مردم بی‌گناه و بیچاره بدخشان و تخار را به مدت ۳۵ روز شکنجه و فشار می‌دادند و از نزدشان باج و خراج می‌گرفتند.

آقای تاج محمد وردک که بحیث والی بدخشان ایفای وظیفه می‌کرد، به هم‌دستی حبیب‌الله کرول قوماندان امنیه ولایت کمپاین سراسری را با دولتیان و متنفذان ولایات به خاطر دستگیری دسته چریکی مولانا و تهدید عناصر تعلیم یافته و مربوطین شان در ولایات شمال روی دست گرفتند. تا با دستگیری دسته باعث کمال خدمت و وفاداری خود را به رژیم مستبد محمد داوودخان ثابت نمایند.^۱ در روستای شینگان شهرستان راغ یک نفر از درس آموخته‌گان مدارس پاکستان به نام ملا جمیل با افکار دیوبندی و خدمت‌گذاری به شبکه‌ای. اس. آی. وارد شده بود، جمیل در نخستین دیدار با دسته رزمنده باعث با پیشکش کردن قرآن پاک از او می‌خواهد تا در مسجد بنشینند و دمی صحبت کنند تا نان آماده سازد. مولانا باعث با احترام و اعتقاد به قدسیت کلام پاک الهی دعوت او را پذیرفته وارد مسجد محل می‌گردد، اما عبدالحفیظ پنجشیری در می‌یابد که فتنه‌ای در کار است، از مولانا می‌خواهد که برخیزند و از آنجا بیرون شوند، اما مولوی جمیل به منظور آماده‌گی افرادش وقت‌کشی کرده، میعاد ماندگاری آنان را به بهانه آماده شدن نان

ملکی و دیگران اشتراک داشتند.

۱. سرانجام، دسته چریکی مولانا باعث پس از سپری کردن بیش از یک ماه مقاومت، در منطقه «شینگان» راغ که خون یلان شاهنامه را نیز چشیده است، ظاهر شدند. ظاهر شدنی که متکای آن برناگزیری‌هایی استوار بود، آنها خود مثل گرسنه‌گان سال‌های قحطی دچار تهدید مرگ گردیده بودند.

با ناجوان مردی تمام تمدید می‌نماید.^۱ با اینکه افراد باعث مسلح بودند و می‌توانستند به خاطر نجات خود، حق مولوی جمیل^۲ و مزدورانش را کف دست‌شان بگذارند، اما باعث هرگز به رفقاییش اجازه دست بردن به ماشه تفنگ را در مقابل «مردم» نمی‌دهد. در این هنگام جلال‌الدین با درک این موضوع دست به مقاومت زد، اما از سوی رهبرشان اجازه شلیک نمودن را نداشت، بناءً مورد هجوم دسته جمعی قرار گرفتند و تیر بی‌عاطفگی و تلبیس سینه او را شگافت و بر زمین افتاد.^۳ گویی سناریوی تاریخ یک بار دیگر حماسه صوفیانه منصور حلاج را بر سر دار به نمایش گذاشته است. باین تفاوت که دسته زرمنده باعث که «حق» و «عدالت» را فریاد می‌کردند و به پاس داشت از یک تاریخ و فرهنگ دراز دامن ملی برخاسته بودند، به یک باره‌گی بر دار آویخته نشدند. در کابل گروه‌های خلق و پرچم قیام مولانا باعث را محکوم کردند که گویا نظام جوان جمهوری محمد داوود را به زودی نشانه گرفته و گویا خیانت ملی را در برابر سردار داوود خان مرتکب شده است، اما دیری نگذشت که آنها خود رژیم داوود را به رهبری شوروی‌ها سقوط دادند، اعضای خانواده و حکومت داوود را قتل عام نمودند و حالا خود جرم مضاعفی را که بر باعث اتهام بستند، خود مرتکب شدند.^۴ باعث علی‌رغم فراز و فرودی که در زندان برایش دست داد با شمار حجیمی از یارانش در زندان دهمزنگ گذرانید و در تداوم همین مرحله بود که پس از کودتای ثور نه تنها رها نگردید، بلکه یک بار توسط دوستان با شهادت‌ش از شفاخانه علی‌آباد فرار داده شد و مدتی از چشم رژیم خلقی پنهان ماند، اما بار دیگر از خانه‌ای در حصه اول خیرخانه با شماری از دوستانش که در آن جمع عبدالفتاح پنجشیری و قمرالدین فرزند

۱. سرانجام مولانا باعث و هم‌زمانش تصمیم به رفتن می‌گیرند، همین که مولوی جمیل دستان خود را به نام دعا بلند می‌کند، افراد گماشته‌اش از در و دیوار مسجد می‌بارند. مولوی جمیل فی‌الحال قسم و قرآن خود را از یاد برده و بزدلانه حکم دستگیری افراد باعث را صادر می‌کند.

۲. مولوی جمیل قاتل مبارزان سنگر داد خواهی در حمله مجاهدین در ماه حوت ۱۳۵۸ به مرکز شهر بزرگ کشته شد.

۳. خبر دستگیری دسته مولانا باعث چون صاعقه‌ای در کشور پیچید و چماق به‌دستان و رژیم‌مست‌ها غرض نشان دادن خوش خدمتی به دولت وارد شینگان شدند.

۴. این اتهامات ناجوان مردانه مزدوران رژیم حاکم را در مورد قیام مولانا باعث، قربان پساکوهی در رساله‌ای به نام «توفان شمال» نوشت و از راه اندازی آن به سود بیداری توده‌های مردم دفاع نمود و بر زبونی دست‌نشانده‌های انقلابی نمای خلق و پرچم نفرین فرستاد.

حاجی دادر کولپچی هم بودند، دستگیر گردیدند و به تاریخ ۱۱ دلو ۱۳۵۸ م به صورت غیرقانونی اعدام گردید.^۱

استاد برهان‌الدین ربانی در رهبری جمعیت اسلامی افغانستان



استاد برهان‌الدین ربانی فرزند ملامحمد یوسف اصلاً از اهالی یفتل^۲ بدخشان بوده و در سال ۱۳۱۹/۱۹۴۰م^۳ در شهر فیض‌آباد تولد یافت. در سال ۱۹۶۳ م از دانشکده شرعیات بخش «الهیات‌شناسی» دانشگاه کابل فارغ شده و در سال ۱۹۶۸ م به خاطر ادامه تحصیلات عالی به جمهوری عربی مصر رفت.^۴ در آن سال‌ها نهضت «اخوان المسلمین» در کشورهای عربی، به خصوص در مصر در جوش و خروش و در دنیای اسلام رو به گسترش بود. استاد ربانی تحت

۱. موضوع مهم در زنده‌گی مولانا باعث همانا قراردادن غیابی او در راس سازمانی موسوم به «سفزا» و راه‌اندازی قیام‌های برج جوزای ۱۳۵۷ توسط این گروه در ولسوالی‌های کشم، رستاق، شهر بزرگ و بهارک است. مولانا بحرالدین باعث با حرکت ماجراجویانه سال ۱۳۵۷ م کوچک‌ترین ارتباط نداشته و کوشیده بود تا جلوی این حرکت را به هر ترتیبی بگیرد، اما متأسفانه طرح و برنامه‌ریزی این حرکت توسط اسماعیل اکبر با هدایت غرض‌مندان از بیرون صورت گرفته و از احساسات داغ جوانان استفاده منفی کرده‌اند. مولانا باعث در سال ۱۳۵۷ توسط نامه خصوصی به محرکین این حرکت ابلاغ کرد که مازندانیان به زودی آزاد می‌شویم، امید است «عروسی» به تعویق انداخته شود، اما متأسفانه به برنامه باعث توجه نشد و ناجوان‌مردانه به مشوره دشمنان آنان این حرکت راه‌اندازی شد که منجر به بهانه‌گیری رژیم در بارداشت هزاران جوان روشنفکر و مردم بی‌گناه و شهادت مظلومانه آنان گردید. به تحقیق دریافته‌ایم که میان محمدطاهر بدخشی و مولانا بحرالدین باعث اختلافات ایدئولوژیک هرگز وجود نداشته است؛ اما بودند کسانی که از تفاوت‌های سلیقه‌ای این دو رهبر سیاسی (آن‌هم در زندان). استفاده منفی و بزدلانه کرده و خواستند سازمان‌های را به نام «سازا» و «سفزا» به عنوان بخش بندی گروهی و محصول گویا اختلافات سیاسی آنها ایجاد کنند. مسوولان این انشعاب افرادی بودند که از جاهای دیگری اداره و رهبری می‌شدند.

۲. از بازمانده‌های سلاله یفتلیان تاریخی

۳. سال تولد استاد که از منابع جمعیت اسلامی گرفته شده نادرست می‌نماید، زیرا استاد ربانی به قول خودش از بدخشی بزرگ‌تر بود.

۴. دانشگاه الازهر به تحصیل پرداخت، دانشگاهی که ناصر خسرو در زمان خلفای فاطمی اسماعیلیه مصر از شمار اولین دانشجویان آن بود و از جانب خلیفه فاطمی گواهینامه «حجت جزیره خراسان» را گرفت.

تاثیر اندیشه‌های اخوان المسلمین قرار گرفت و به این جمعیت پیوست. استاد ربانی در سال ۱۳۳۶ خ به کابل برگشت و در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل همراه با دیگر استادان آن دانشگاه نظیر پروفسور غلام محمد نیازی، استاد سید محمد موسی توانا، وفی الله سمیعی، استاد محمد فاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان و هدایت، نهضت جوانان مسلمان را به رهبری غلام محمد نیازی در کابل تأسیس کردند. با استعفای غلام محمد نیازی از رهبری نهضت جوانان مسلمان در سال ۱۳۵۱ رهبری آن نهضت را استاد برهان الدین ربانی به دست گرفت و آن را به نام «جمعیت اسلامی افغانستان» مسما کرد. استاد ربانی شخص مذهب، نرم بیان، خوش خلق، مسلمان معتدل و عالم برازنده علوم دینی بود. جمعیت اسلامی مشی معتدل دینی در مطابقت با فقه امام اعظم ابوحنیفه نعمان (ع) داشته روش‌های تندروانه را محکوم می‌کرد؛ اما دارای قواعد و انضباط تشکیلاتی حزبی و برنامه رفاهی خاص برای سیرانکشافی افغانستان نبود. حتا پس از پیروزی دولت مجاهدین در سال ۱۳۷۱ خ و دست یافتن به ریاست دولت اسلامی افغانستان با اینکه درگیر بحران‌های جنگی و مداخلات خارجی گردید، برای تدوین برنامه سیاسی و اقتصادی در کشور فرصت لازم به دست نیامد و به به‌سازی جمعیت اسلامی به مقتضای نیاز عصر و زمان گامی برداشته نشد. اسلام میانه‌رو که استاد ربانی پیرو آن بود، در صدد تلفیق دین با افکار مدرن می‌باشد، عقلانیت و ایجاد هم‌سویی با آموزه‌های دینی از این دریچه در جهت تحول عرصه‌های زنده‌گی، ویژه‌گی‌های این جریان را تشکیل می‌دهد. این جریان پایگاه و گرایش‌های وسیعی دارد و شامل افراطی و میانه‌رو، از طرف داران حکومت اسلامی معتدل تا طرف دار تفکیک دین از دولت و در واقع، سیکولاریسم سیاسی می‌شود. از برابری زن و مرد تا پلورالیسم سیاسی چون حزب النهضه در تونس، حزب عدالت و توسعه در ترکیه، بدنه اصلی اخوان المسلمین در مصر، نهضت اسلامی تاجیکستان، جمعیت اسلامی افغانستان یا بخش‌های از آن خود را شامل جریان نوگرایی اسلامی می‌دانند.^۱

کتاب ترجمه «فی ظلال القرآن» / محمد نخستین مربی و آموزگار بشریت / تشریح عقاید معتزلی / تیوری سیاسی اسلام / داوودخان در گذشته ننگین / کودتای ۲۶ سرطان /

۱. ناگفته‌های سیاسی، م. ا. اندیشمند، ص. ۴۴.

چه نوع مبارزه / استقلالیت انقلاب / اسلام و کمونیسم / خلفای راشده و تعدادی از مقالان و نبشته و سخنرانی‌ها از استاد ربانی وجود دارد. به گفته استاد محمد موسی توانا یکی از رهبران جمعیت اسلامی، در اواخر سال ۱۳۵۱ خ نخستین مجلس در منزل استاد ربانی واقع خیرخانه دایر شد. یک هسته رهبری با تقسیم وظایف در نهضت اسلامی شکل گرفت. این افراد عبارت بودند از: برهان‌الدین ربانی، امیر عمومی و رییس شورای اجراییه / عبدرب الرسول سیاف معاون امیر / حبیب‌الرحمن دانشجوی دانشگاه پولی تخنیک منشی و مسوول تنظیم افسران ارتش / سیف‌الدین نصرت یار محصل فاکولته انجینری مسوول تنظیم جوانان / مولوی حبیب‌الرحمن مسوول تنظیم علما / سید رحمان مسوول امور مالی / مولوی عبدالباری مسوول تنظیم دهقانان و کارگران / سید محمد موسی توانا مسوول امور فرهنگی / سید نورالله عماد مسوول تنظیم جمعیت در هرات / عبدالقادر توانا (ذبیح‌الله) مسوول تنظیم بلخ تعیین شدند. در این نشست‌ها فعالان جریان اسلامی که استاد توانا از آن سخن گفته است، چون گلبندین حکمتیار و داکتر محمد عمر کشمی از رهبران این جریان در میان محصلان به اتهام قتل سیدال سخندان زندانی شده بودند و در غیاب‌شان مسوول و معاون روابط خارجی جمعیت اسلامی، محمد جان احمدزی و سید عنایت‌الله شاداب معاون استاد توانا در امور فرهنگی تعیین شدند.^۱ چگونگی شکل‌گیری نهضت جوانان مسلمان در افغانستان اگر از یک سو ایستاده‌گی در برابر رژیم‌های غیردینی بود. از سوی دیگر، عکس‌العملی در برابر ایجاد احزاب چپ مثل حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیرو حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب دموکراتیک نوین (شعله جاوید) ترند چین و دیگران بود.

با کودتای سردار محمد داوودخان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ م اعضا و هواداران نهضت اسلامی افغانستان یا آن‌گونه که مشهور شده بودند «اخوانی‌ها» تحت فشار رژیم محمد داوودخان قرار گرفتند. افسران و نظامیانی که محمد داوودخان را در کودتا یاری رسانیده بودند بیشتر به احزاب مارکسیستی «خلق و پرچم» تعلق داشتند. از این لحاظ، احزاب نام‌برده در دولت داوودخان نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند. در مکاتب و دانشگاه‌ها و مراکز علمی و دوایر دولتی به خصوص در دانشگاه کابل درگیری‌هایی سیاسی و حتا مسلحانه

۱. ناگفته‌های سیاسی، ص. ۶۱.

با هم داشتند. به گونه‌ای که در یکی از این درگیری‌ها سیدال سخندان از اعضای رهبری شعله‌ جاوید به دست گلبدین حکمتیار در بهار ۱۳۵۱ در صحن دانشگاه کابل کشته شد و منجر به تشنج وضع امنیتی دانشگاه گردید. با قدرت گرفتن خلقی‌ها در دولت، مخصوصاً تعیین قدیر نورستانی بحیث وزیر داخله وقت که گفته می‌شد عضو حزب خلق بود، دستگیری وسیع اعضای نهضت اسلامی به نام کودتاگران علیه رژیم شروع شد و رهبران جناح راست را مجبور به ترک کشور کردند. در سال ۱۳۵۳ خ استاد ربانی با عده‌ای از فعالان اخوان المسلمین که تحت تعقیب حکومت محمد داوود خان قرار گرفته بودند، از افغانستان خارج شده و به عربستان سعودی و پاکستان پناه بردند. در پاکستان احزاب اسلام‌گرا به رهبری مولانا فضل‌الرحمان و مفتی محمود و مولوی سمیع‌الحق از چهره‌های افراطی اسلام‌گرای پاکستان و حکومت پاکستان به رهبری ذوالفقار علی بوتو که روابط سرد و پُرچالشی با دولت محمد داوود خان در افغانستان به خاطر مساله پشتونستان و مشکلات سرحدی با کشور داشت، از مخالفان دولت محمد داوود پذیرایی کرد و دست به ایجاد پایگاه نظامی و تسلیح آنها علیه حکومت کابل زد تا آنها را برای براندازی حکومت داوود خان آماده سازد؛ اما در شمار رهبران نهضت اسلامی پروفیسور ربانی مخالف جنگ مسلحانه علیه حکومت داوود خان از مجاری پاکستان بود و به خاطر نزدیکی بعضی از حلقه‌های نهضت اسلامی به دولت وقت پاکستان عناصر میانه‌روتر مهاجران که زیر فشار قرار گرفتند پاکستان را ترک کردند. استاد ربانی در آن میان به عربستان سعودی رفت و در آنجا در «انجمن دعوت جوانان جهان اسلام» به تدریس مسایل اسلام شروع کرد.

در این سال‌ها (۱۳۵۶ خ) جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار دچار انشعاب شده و دچار چند دستگی گردید. با آن‌هم یکی از قوی‌ترین حزب افغانستان شمول در پهلوی دیگر احزاب و تنظیم‌های مخالف دولت افغانستان به فعالیت‌های رزمی در افغانستان شروع کرد. شورش یا قیام مسلحانه برای براندازی جمهوری محمد داوود از سوی جمعیت اسلامی یا جریان اسلامی که در پاکستان به سر می‌بردند، به راه افتید. در راه‌اندازی این شورش‌ها گلبدین حکمتیار بیشتر از همه مصر بود و نقش اصلی داشت. فیصله گردید تا این شورش‌ها در چند محل هم‌زمان راه‌اندازی شود.

۱. در شهر کابل فرماندهی عملیات را حکمتیار به عهده گرفت. او به پیروزی این

عملیات یا کودتای نظامی که از پیش با جنرال عبدالکریم مستغنی، رییس ستاد ارتش افغانستان هماهنگ کرده بود، اطمینان داشت.

۲. مسوولیت فرماندهی عملیات در لغمان را مولوی حبیب الرحمن استاد دانشکدهٔ شرعیات دانشگاه کابل به دوش گرفت.

۳. فرماندهی عملیات نظامی در کشم به داکتر محمد عمر کشمی محول گردید.

۴. فرماندهی قیام مسلحانه در سرخ‌رود جلال‌آباد به آدم خان سپرده شد.

۵. در ولایت کنر معلم گل محمد و محمد مالک فرماندهی عملیات را به دوش گرفتند.

۶. در بتی کوت ننگرها عزیزالرحمن و عبدالرحیم مسوولیت گرفتند.

۷. در پنجشیر فرماندهی قیام را احمدشاه مسعود و وکیل قیوم به دوش گرفتند. در مورد کابل تصمیمی گرفته نشد، شورش کنر و کشم بدخشان پیش از آنکه آغاز شود، سرکوب شد. در لغمان و پنجشیر که شورش مسلحانه در ۲۸ سرطان ۱۳۵۴ خ / ۱۹۷۵ م به وقوع پیوست، به ناکامی انجامید. بسیاری از شرکت‌کننده‌گان این عملیات‌ها دانشجویان دانشگاه و یا شاگردان مکاتب بودند.^۱ باین حال، جمعیت اسلامی مورد تعقیب و پیگرد دولت داوودخان قرار گرفت و کادر رهبری آنها به پاکستان انتقال یافت و جمعیت اسلامی در جریان حضور ارتش شوروی در افغانستان به یک ستاد بزرگ رزمی مبدل گردید.

احمدشاه مسعود، از جنگ چریکی تا قهرمان ملی افغانستان

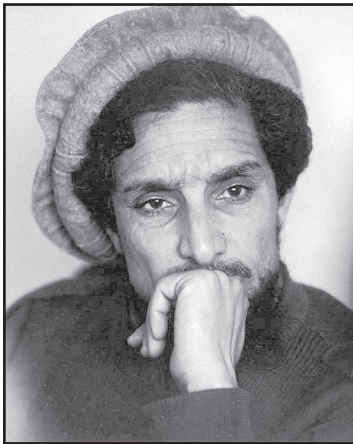
احمدشاه مسعود در سال ۱۳۳۱ خ در خانوادهٔ سرهنگ (دگروال) دوست محمد در دهکدهٔ جنگلک پنجشیر دیده به هستی گشود. او دورهٔ کودکی را با دو سال آموزش در پنجشیر سپری کرد، آنگاه به دلیل تبدیلی ماموریت پدرش به شهر هرات رفت و دو سال دیگر را در مکتب موفق هروی درس خواند و به کابل آمد. دوران آموزش‌های ثانوی را در مکتب استقلال فراگرفت. مسعود از کودکی شخص زرنگ بود و اخبار و مسایل سیاسی را از رادیوها می‌شنید. بعد از صنف دهم استعدادش بیشتر بارور گردید و دروس مکتب را به خوبی فرا گرفت و خود به تدویر کورس ریاضی برای هم‌سالانش در کابل همت گماشت. مسعود از آغاز به ورزش و مسابقات کودکانهٔ علاقهٔ فراوان داشت و برحسب اظهار خودش نخستین

۱. محمداکرام اندیشمند، ناگفته‌های سیاسی، ص. ۸۴.

فرماندهی را از بازی‌های کودکانه‌اش در کارته پروان که در آن جا خانه پدریش موقعیت داشت، آغاز کرد. شاید دست بازیگر سرنوشت و یا انتخاب آگاهانه او نظر به علایق و استعدادش در این رمزهای کودکانه او را به خط‌السیرهای بزرگ نظامی استقامت داد و ملیتاریسم روانی را بیشتر در ذهن او پرورش نمود تا به کارزار نظامی باندیشد و رشته مورد علاقه خود را تحصیل در دانشگاه نظامی بیابد؛ اما بنابر ناسازگاری محیط خانواده‌گی در امتحان کانکور دانشگاه پولی تخنیک را انتخاب کرده و در این دانشگاه موفق گردید. در آغاز جوانی مسعود کشور با حوادث فراوان سیاسی نظامی مواجه گردید که محور اصلی آن را رویارویی‌های ایدئولوژیکی بین گرایش‌های راست و چپ و ملهم از بلوک‌های سیاسی عصر جنگ سرد تشکیل می‌داد. او برای ایفای نقشی در این تحولات به عضویت جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی در آمد. از این خاطر کارنامه زنده‌گی او را می‌توان در متن رویدادهای پس از دهه هفتاد قرن بیستم پس از اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی (۱۳۵۸، ۱۰/۶ خ) با برجستگی تمام جستجو کرد. ابعاد عاطفی و نرم‌خویی را که در برابر خط نظامی او در جهت عرفان و تصوف اسلامی سیر کرده‌اند نیز نمی‌توان از نظر پنهان داشت. مسعود در سنگرهای مبارزه و جنگ با ارتش شوروی تفنگ و کتاب را همواره با خود داشت و مثنوی مولوی و دیوان حافظ و تکنیک‌های جنگ چریکی چگوارا پارتیزان شهیر امریکای لاتین و شش اثر نظامی مائوتسی تونگ را می‌خواند. خوانش اشعار مثنوی در پهلوی شجاعت رزمی حس درویش مشربی او را پهنای بیشتری می‌بخشیدند و از او مرد عاطفی و سنگردار استثنایی‌زمانش را در مقایسه با سایر فرماندهان جهاد افغانستان تکوین بخشیده‌اند. مسعود با شعر حافظ علاقه‌مندی مفرطی داشت و همواره در صحبت‌هایش با اهل ادبیات اشعار حافظ را می‌خواند و به بحث می‌گذاشت. از این رو، از شکست‌ها مأیوس و از پیروزی‌هایش مغرور نمی‌گردید و با هر پیش‌آمدی خون سردی خود را از دست نمی‌داد.

مسعود شش ماه پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خ محمد داوود خان که به دستگیری شماری از کادر رهبری اخوان‌المسلمین آغاز کرده بود، به مدت دو سال به حیات مخفی روی آورد و بعد از آن روانه پشاور گردید و کورس کوتاه مدت نظامی را در آنجا آموخت. در زمان جنرال نصیرالله بابر حکم‌دار ایالت صوبه سرحد پاکستان بود و در تشخیص او

احمدشاه مسعود نسبت به تمام هم‌قطاران‌ش فرد ممتاز و استثنایی جلوه کرد. مسعود، به گفته خودش در سال ۱۳۵۴خ بر اثر دسیسه حکمتیار در پاکستان به بالاحصار پشاور برده شد، وقتی در داخل بالاحصار احساس کرد که او اسیر شده است و خطری تهدیدش می‌کند که پیش از او دو نفر دیگر از همکارانش را در همین بالاحصار به قتل رسانیده بودند، با تفنگچه‌ای که نزد خود داشت پاسبانان را تهدید کرد و از آنجا به سلامت فرار کرد.



مسعود، در ۲۹ سرطان ۱۳۵۴خ در زمان جمهوری محمد داوودخان با شماری از همکارانش که در آن جمله وکیل قیوم‌خان پنجشیری نیز اشتراک داشت، دو علاقه‌داری و ولسوالی پنجشیر را به تصرف خود در آوردند. بالآخر این حادثه، ۱۲ تن از هم‌زمان مسعود کشته شدند و خودش مجدداً به پشاور برگشت. مسعود با کاریزمای نظامی‌ای که داشت، با سخت‌کوشی تمام در جریان مبارزه مسلحانه علیه اشغال افغانستان خود به ستون فقرات مقاومت

کشور مبدل گردید و توجه دوست و دشمن را به کوه‌پایه‌های هندوکش معطوف کرد. با این رویداد مخالفت بین احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار به وجود آمد که دنباله‌های آن را تا شهادت احمدشاه مسعود در خواجه بهاوالدین تخار در تحولات بعدی پیگیری خواهیم کرد.

جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به رهبری دکتور عبدالرحیم محمودی

آن طوری که مائویست‌ها ادعا دارند، این حزب ۹ ماه پس از بنیان‌گذاری حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ماه میزان ۱۳۴۴خ توسط عده‌ای از روشنفکران چپ و هواداران حزب خلق در شهر کابل مخفیانه تشکیل گردید، اما به هر دلیلی پس از سال ۱۳۴۷خ به فعالیت‌های مبارزاتی علنی آغاز کردند. موسسان این حزب عبارت بود اند از: دکتور عبدالرحیم محمودی برادر داکتر عبدالرحمان محمودی - دکتور هادی محمودی - عبدالله محمودی - دکتور محمد اکرم یاری - دکتور محمد صادق یاری - انجینر

محمد عثمان مشهور به عثمان لندی - دکتور محمد اعظم دادفر^۱ دکتور فیض محمد قندهاری بعداً رهبر سازمان «رهایی» - واصف باختری که بعداً از اندیشه مارکسیستی فاصله گرفت - محمد اسحاق مضطرب باختری - عبدالمجید کلکانی بعداً رهبر سازمان «ساما» - عبدالله رستاخیز هراتی - سیدال سخندان - دکتور سید کاظم دادگر - میرویس - محمد عظیم رییس کارتوگرافی وزارت معدن و مسوول گروه «سرخا» بودند. به قول دستگیر پنجشیری «این سازمان به صورت سری فعالیت می‌کرد؛ در رهبری این سازمان و آتش زیر خاکستر، هفت تن از ادامه‌دهنده‌گان سنن پُرافتخار مبارزات محمودی قرار گرفته بود. امان محمودی، داکتر حسین بهروز، استاد محسن صحرائی، داکتر مصلح، داکتر رحیم محمودی، داکتر هادی محمودی و موسی نهمت از رهبران برجسته «گوند مردم» بودند. داکتر عبدالرحمان محمودی از طریق همین حلقه از هواخواهان، هم‌فکران و شاگردان، پیوند خود را با جامعه، جنبش [کمونیستی] و نسل نوین مبارزان انقلابی تقویت می‌کرد. در دهه‌های قانون اساسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ م و مبارزات دموکراتیک، این آتش زیر خاکستر به شعله‌ای برافروخته خشم خلق و اندیشه‌های دموکراتیک نوین مبدل گردید... و طی ده سال حضور شوروی در افغانستان حداقل به ده گروه، حلقه و سازمان پراکنده، سرکوب خونین و قربانی سیاست‌های جهانی و اندیشه‌های دموکراتیک نوین خود شدند.^۲

هفته‌نامه «شعله جاوید» بحیث ارگان نشراتی این سازمان در ماه حمل ۱۳۴۷خ / ۱۹۶۸ م شروع به فعالیت نشراتی نمود و از آن به بعد نام جمعیت دموکراتیک نوین (شعله جاوید) را به خود اختصاص بخشید که مدیر مسوول آن دکتور عبدالرحیم محمودی بود. این هفته‌نامه پس از نشر یازده شماره در سرطان (تیر - ۱۳۴۸خ) در آستانه سیزدهمین دور انتخابات شورای ملی تعطیل گردید. اصول فکری و ایدئولوژیک شعله جاوید در آغاز بر اساس بینش‌های تیوریک مارکسیسم - لینینیسم و مائوتسه تونگ اندیشه مبتنی بر سه اصل (جنگ توده‌ای طولانی و قهرآمیز، محاصره شهرها از طریق روستاها و نقش عمده دهقانان در پیروزی انقلاب سوسیالیستی) در جوامع عقب‌مانده و کشورهای دارای اقتصاد متکی به کشاورزی بود. اینها در شعارهای شان همان اصطلاحات چینی را در

۱. وزیر تحصیلات عالی در حکومت حامد کرزی.

۲. دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص. ۱۲۴ - ۱۲۵

مورد شوروی چون «رویزیونیست» و «سوسیال امپریالیست» به کار می بردند و با پیروی از سنت انقلابی چینی ها به مبارزات پارلمانی باور نداشتند. شعله ای ها در آغاز کار خود درگیر مبارزات شدید ایدئولوژیک با گروه های اسلام گرا گردیدند و با گروه اخوان المسلمین در محیط دانشگاه کابل درگیری های خونینی کردند.

به تاریخ ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ م شعله ای ها و اخوانی ها در صحن دانشگاه با هم مقابل شدند و دو طرف با سنگ، کارد و چوب دستی بر هم دیگر حمله می کردند که شماری از طرفین زخمی شدند و سیدال سخندان از کادرهای شعله جاوید و عضو اتحادیه محصلان بر اثر ضربه کارد بر سرش کشته شد. شاکر یک تن دیگر از شعله ای ها زخمی گردید. در رابطه به این قضیه مظاهرات اعتراضی روزها در دانشگاه کابل و مرکز شهر کابل در پارک زرنگار ادامه یافت.^۱ در ساختار اتحادیه محصلان دانشگاه کابل از (۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱ خ) شعله ای ها اکثریت نسبی نماینده گان اتحادیه را به خود اختصاص داده بودند. در انتخابات اتحادیه دانشجویان در سال ۱۳۵۲ وضعیت به سود جوانان مسلمان تغییر کرد و از مجموع ۵۴ حوزه دانشگاهی ۴۴ حوزه به اخوانی ها و ۵ حوزه به شعله ای ها اختصاص یافت.

سازمان جوانان مترقی به رهبری محمد اکرم یاری

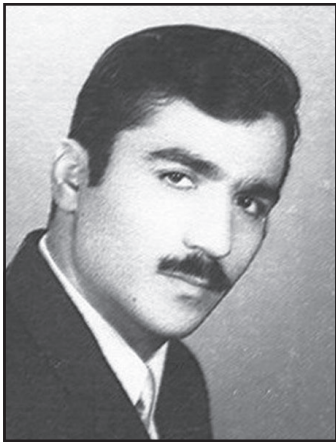


گمانی وجود دارد که در نخستین انشعاب شعله جاوید، جناحی به نام «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری دکتر محمد اکرم یاری به وجود آمد. برخی از مائوئیست ها اصلاً از گروهی به نام «جمعیت دموکراتیک نوین» سخن نمی گویند و باور دارند که سازمان جوانان مترقی نخستین هسته مائوئیسم در افغانستان بوده است که در میزان (مهر) ۱۳۴۴ تشکیل گردید. به هر حال، پس از نخستین انشعاب، اختلافات ایدئولوژیک میان مائوئیست ها به حدی بالا گرفت که منجر به بروز انشعابات دیگر و

۱. و پولیس ۹ تن از اعضای گروه اخوان المسلمین را به شمول گلبدین حکمتیار، سیف الدین نصرت یار، حبیب الرحمن دانشجوی انجینری و دکتر محمد عمر کشمی را با عده ای از شعله ای ها بازداشت و زندانی کرد.

سرانجام، نابودی جریان شعله جاوید گردید. بخشی از آنها به رهبری عبدالمجید کلکانی به مخالفت با سازمان جوانان مترقی برخاستند و نظریات شان را در جزوه‌ای تحت عنوان «پس منظر تاریخی» منتشر کردند و سازمان جوانان مترقی را مورد انتقاد قرار دادند و طرفداران سازمان جوانان مترقی ادعاهای آنان را با نوشته‌ای به نام «با طرد اپورتونیسیم» به دفاع از خود پرداختند و زمینه‌های آشتی و اتحاد مجدد را به روی هم بستند. به دنبال آن عده‌ای از شعله‌ای‌ها خود را به نام «حزب جفاکشان» نامیدند و عده دیگر دسته دکتور فیض محمد قندهاری «گروه انقلابی خلق افغانستان» را به وجود آوردند.

سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان به رهبری عبدالمجید کلکانی



تاکستان‌های شمالی جلوه‌گاه عقابان هندوکش است، سرزمین تاک و توت است، این دو نعمت نیروبخش، شیرین و با لذت برای مردم شمالی ویژه‌گی‌های مردانگی و عیاری را به ودیعه گذاشته‌اند. در همین یک عصر گذشته عده‌ای از عیاران شمالی به رهبری امیرحیب‌الله کلکانی نظم دوصد ساله استبدادی افغانستان را با چکه‌های خون خود تعویض کردند، اما با دستان پلید گماشتگان استعماری و استک باری خفه ساخته شدند. سید عبدالمجید

کلکانی تالی امیرحیب‌الله کلکانی یکی دیگر از این جگراوران و سریداران عصر استبداد آسایی است. عبدالمجید فرزند عبدالرحیم خان دنباله قافله عیاران شناخته شده تاریخ خراسان است که با یادها و خاطره‌های شجاعانه‌اش در فضای تاکستان‌های کوهدامن ستاره کاشته است. عبدالمجید در اول حمل (جشن نوروز - ۱۳۱۸خ) در یک خانواده سرشناس تاجیک کوهدامن زمین در کلکان زاده شد و از خردی راه و رسم عیاری و جوان مردی برگرفت و چنان عمل کرد که گویی یعقوب لیث رویگرزاده سیستم باز قدم به صحنه تاریخ گذاشته است. مردم از روی علاقه و با ارادتی که به خانواده ایشان داشتند،

به گفته قاضی سید موسی عثمان برخی از نویسندگان کلمه «سید» یا «آغا» را در سر نامش می‌آوردند که این رسم دیرین مردم خراسان زمین بود.

عبدالمجید کلکانی از طرف مادر نواسه صاحب زاده‌های پغمان می‌باشد که آنها سید نیستند، اما مردم متدین هستند. ما به احترام بزرگی به خانواده صاحب زاده‌ها، همیشه به آنها «آقا» یا «پیر» خطاب می‌کردند.^۱ عبدالمجید عیار زمان خود، کاکه، انسان دوست، مهربان، خوش خلق، شجاع، بی‌ترس و امانت کار بود؛ اینها همه نمونه عیاری اویند. پدر و نیاکانش باغ‌دار و زمین‌دار بودند. زمین و باغ‌های شان توسط مردم غریب منطقه در برابر مزد عادلانه کشت و نگه‌داری می‌شد و از آن درک فقیرانی به نان و نوا می‌رسیدند. عبدالمجید در سال ۱۳۳۳خ هنوز پنج سال داشت که به گفته حکیمی پدر و پدر بزرگش را در زمان صدارت محمد هاشم خان مستبد دودمان آل یحی بدون هیچ جرم و گناهی به چوبه دار کشیدند.^۲ حکیمی دلیل قتل پدر و پدر بزرگ مجید کلکانی را فقط طمع زمین‌خواران وابسته به خاندان سلطنت وانمود می‌کند، زیرا خاندان سلطنت می‌خواستند تا وابستگان خود را از مناطق ماورای دیورند به کابل انتقال داده و برای شان جایداد و زمین بدهند تا ریشه‌های شان در خاک جامعه افغانستان عمیق‌تر فرورود.^۳ این املاک بعدها با هنرمندی سیاسی در اختیار مجید و خانواده‌اش قرار داشته است. آنچه پذیرفتنی به نظر می‌رسد این است که پدر و پدر کلانش توسط نادرخان و خاندان او به خاطر وطن پرستی و محبوبیتی که در بین مردم پروان و کاپیسا داشتند، ناجوان مردانه بعد از گرفتاری امیرحبیب‌الله کلکانی خادم دین رسول‌الله پادشاه افغانستان را، در ارگ کابل به دست سید شریف یاور نادرشاه، بدون فیصله محکمه قانونی اعدام کردند. با این وصف، احتمال دارد که دلیل اعدام شدن عبدالحکیم خان و پسر او ناشی از ترس حکومت هاشم خان از حرکت‌های بعدی آنها بوده باشد. از این رو، سر هر کی را به تنش می‌ارزید، بر می‌داشتند. پس از آنکه

۱. به گفته حکیمی پسر عموی مجید، در تمام خطه شمالی از وی به نام «پیر» یادآوری می‌شود و با ویژهگی‌های خاص خودش مورد تکریم مردم کوه‌دامن زمین قرار می‌گیرد.

۲. ما این به دارکشیدن‌ها، قین و فانه و سایر زجر و شکنجه مردم کوه‌دامن را در بحث کارروایی نادرخان و محمد گل مومند پس از سرنگونی سلطنت امیرحبیب‌الله کلکانی در شمالی خواندیم.

۳. این موضوع از نوشته قاضی سید موسی عثمان به خوبی استنباط می‌شود.

عبدالحکیم خان و پسر او به قتل رسیدند، بازمانده‌گان آنها از جمله عبدالمجید همراه با برادر و خواهر خود که هر سه خُرد سال بودند، به قندهار تبعید شدند.^۱ مجید آموزش‌های دورهٔ ابتدایی را در قندهار به پایان رساند و زمانی که به کابل آمد، وارد مدرسهٔ نجات شد. در میان هم‌صنفانش از ممتازترین شاگرد کلاس خود بود، اما دغدغه‌های روشنفکرانه و ماجرجویی‌های سیاسی و نبرد چریکی او را از ادامهٔ تحصیل بازداشت. وقتی که مشغول فراگیری تحصیل در لیسهٔ نجات بود، تیم ورزشی‌ای را به نام «جمهوری خواهان» تاسیس کرد. بعد این محفل را به نام «بی‌نویان» تغییر داد، اما نتوانست بی‌نویان را از نظر اصول و تشکیلات مبارزاتی سرپا ایستاد کند. بنابراین، پس از چندی این محفل فروپاشید.

سید عبدالقیوم رهبر برادر عبدالمجید می‌نویسد: «محفل در میزان سال ۱۳۳۶ خ بنا بر تجربهٔ محدود و عدم استحکام درونی و فقدان امکانات در وقتی از هم پاشید که مورد پیگرد پولیس قرار گرفت. عده‌ای از اعضای محفل به ایران فرار کردند و یا زندانی شدند و عدهٔ دیگر نیز عقب‌نشینی کردند و مجید که مورد تعقیب دولت بود به زنده‌گی مخفی پناه برد.» عبدالمجید از همان ابتدای بازگشت از تبعید روابط بسیار صمیمانه با روستا نشینان اطراف کابل برقرار کرده و در میان روشنفکران منطقهٔ شمالی مورد احترام قرار گرفت. جوانان روستایی در شجاعت، صمیمیت، بردباری او را الگوی کارایی و سرمشق مبارزاتی خود می‌دانستند. مجید بارها به مناطق دور دست افغانستان، به شمال، بدخشان، کوهستان‌های جنوبی، ولایات غرب و هزاره‌جات سفر کرد و آنگاه که از مسافرت چند ماهه باز می‌گشت، کوله‌باری از تجربه و آگاهی را با خود به ارمغان می‌آورد. با این وصف، مجید به زنده‌گی مخفی روی آورد و زنده‌گی مخفی او مدت شش سال به درازا کشید. پس از آن به مدرسهٔ دارالعلوم (شرعی) در پغمان شامل گردید و تحصیل خود را در آنجا پی گرفت، اما پیش از آنکه مدرک پایان

۱. مجید بارها می‌گفت: «سلطنت می‌خواست با تبعید ما در قندهار، در واقع ما را به زعم خود از مردم کوه‌دامن به دور نگه‌دارد، هرچند دوری از خانواده و اقارب برای ما سخت بود، اما نمی‌دانست که باین کار خود، برای ما این امکان را فراهم می‌آورد که نخست، یک بخش دیگری از مردم خود را در قندهار بشناسیم و دو دیگر آن که، با آشنایی با زبان «پشتو» در کنار زبان «فارسی دری» و به علاوه برخورداری از نعمت آشنایی با دو فرهنگ، در زنده‌گی مخفی مبارزاتی، هیچ نوع مشکل زبانی برای مان به وجود نیاید.» این تبعید مدت هشت سال به طول انجامید و سرانجام در سال ۱۳۳۱ خ پایان پذیرفت.

تحصیلی دبیرستان را به دست آورد، مدیر مدرسه را که مولوی عبدالحق نام داشت به قتل رساند. درباره انگیزه و چگونگی این قتل روایات متفاوت وجود دارد و احتمالاً این کار کس دیگری بوده باشد که به نام مجید ختم شده است.

مجید با شهید محمد طاهر بدخشی و گروه حرفه‌ای سازمان او از جمله با مولوی بحرالدین باعث، دولت شفق، عبدالحفیظ آهنگر پور، قربان پساکوهی روابط نزدیک و همکاری‌های مبارزاتی چریکی داشت و در بسیاری از جلسات سازمانی بدخشی مثل کنفرانس تخار در سال ۱۳۵۵ هجری خورشیدی این سازمان اشتراک کرده بود. مجید مرد آزاد اندیش بود و مثل بدخشی طرف‌دار مبارزه بی قید و شرط برای خوش‌بختی جامعه خویش بود.^۱

او به شیوه چگوارا و کاسترو در برابر غولان آسیایی مبارزه می‌کرد و خوش‌بختی مردم افغانستان را در آزادی و زنده‌گی بی قید و شرط آنها از تعهدات و وابستگی‌های سیاسی به اجانب می‌دانست. عبدالمجید کلکانی از شمار مبارزان جبهه عدالت، ترقی و آزادی خواهی کشور و رهبر «سازمان آزادی بخش مردم افغانستان» (ساما) بود. این سازمان از به هم پیوستن چند گروه از شاخه‌های شعله جاوید چون گروهی به رهبری داکتر هادی محمودی و محفل شمالی به رهبری خودش به وجود آمد. در نشرات ساما مجید کلکانی، خیرمحمد سرای خواجه‌ای و عزیز طغیان را از بنیان‌گذاران ساما معرفی کرده‌اند. به گفته فرهنگ: «گروه‌های ساوو، اخگر و پیکار در زمان محمد داوود به وجود آمدند و ساما در ماه سنبله ۱۳۵۷ خ در کنگره‌ای که توسط مائوئیست‌ها در پنجشیر دایر شد، از ساوو جدا شد و در کوه‌دامن، بدخشان و نیمروز اقدام به عملیات چریکی نمود.»^۲ همین‌طور نظراتی وجود دارد که خانواده دکتور محمودی، مجید کلکانی و برادرش عبدالقیوم رهبر، غنی داوود، شاهپور میرویس، داکتر واحد بشردوست، انجینر قدوس هراتی، داوود سرمد، انجینر سرور سرپلی در سال ۱۳۵۶ خ سازمان ساما را تشکیل نموده‌اند. غنی داوود معاونیت

۱. دولت و رقبای سیاسی‌اش بر او اتهام مائوئیست بودن را بستند، اما او هرگز مائوئیست نبود. سبک کار او با سایر بخش‌های جدا شده از سازمان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) فرق داشت و در برابر اندیشه‌ها و ایدئولوژی چینی‌ها تعهدی نداشت.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، انتشارات اسماعیلیان، قم پاییز ۱۳۷۱، ص ۱۳۹

مجید را بر عهده داشت. به هر حال، ساما در ماه عقرب ۱۳۵۸ م با پخش اعلامیه‌ای برای تقبیح لیست ۱۲۰۰۰ نفر زندانی مقتول توسط دست‌گاه جهنمی امین-تره‌کی تحت عنوان «فاجعه است یا حماسه؟» موجودیت سیاسی خود را نشان داد.^۱ اینها نشان می‌دهد که پس از کودتای ثور که سازمان بدخشی توسط دست‌گاه جهنمی امین-تره‌کی قتل عام شده و موجودیت محسوس خود را از دست داده‌اند، مجید به فعالیت‌های سیاسی مستقل و فعال‌تری روی آورده است.

لودویک آدمک نویسنده آمریکایی نوشته است که: «براساس آخرین بیانه‌ها ساما از تاسیس حکومت دموکراتیک ملی از طریق برگزاری انتخابات عمومی، رعایت حقوق بشر و آزادی مذهب و عبادت حمایت می‌کند. این سازمان خواستار برقراری نظام فدرالی و حقوق اقلیت‌های ملی بوده و مائوئیست بودن خود را انکار می‌کند.»^۲ ساما یک سازمان مخفی بود که با شیوه‌های جنگ چریکی مبارزت می‌ورزید.^۳

عبدالمجید کلکانی در ماه ثور ۱۳۵۹ م در زمان حکومت کارمل در حالی که به عیادت یکی از اقارب خود در مکروریان اول کابل رفته بود، توسط استخبارات به رهبری داکتر نجیب‌الله دستگیر و به تاریخ ۱۸ جوزای ۱۳۵۹ خ دولت با اعلام خبر اعدامش؛ ننگ تاریخی خود را از رادیو افغانستان به پیش‌گاه مردم افغانستان اعلام داشت.

ساما به رهبری پروفیسور عبدالقیوم رهبر

سید عبدالقیوم رهبر در بیستم جدی ۱۳۲۰ هجری خورشیدی (مطابق جنوری ۱۹۴۹ م) زاده شد. او تحصیلات ابتدایی را در تبعیدگاه خانواده‌گی‌اش در قندهار سپری کرد. پس از ختم دوران تبعید به کابل آمد و همراه با برادرش عبدالمجید کلکانی وارد دارالعلوم شرعیات کابل شد. آن دو زمانی که تحصیلات دینی را در این مدرسه به پیش می‌بردند، توسط رژیم شاهی به زندان افتادند. پس از سپری شدن زندان، مجید طرح دیگری ریخت

۱. در همین سال‌ها دو نشریه به نام‌های «ندای جوان» در پاکستان و «ندای آزادی» در افغانستان به نام ساما نشر و پخش می‌شدند.

۲. دکتور محمد حلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان، چاپ مرکز انتشارات اسلامی صبور، پشاور جدی ۱۳۷۸، ص ۳۱۸ به نقل از قطع‌نامه کادرها و فعالین ساما ۹ جدی ۱۳۶۴

۳. به همین خاطر از همان آغاز اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی در مقابله مسلحانه با آنها قرار گرفت و جبهات خود را در نورستان، وادی کوه‌دامن، غزنی و نیمروز ایجاد کرد و مقر خود را در کوه صافی تحکیم کرد.

و آن اینکه خود راه مبارزه انتخاب کرد و پای قیوم را از این معرکه بیرون کشید تا او بتواند تحصیلاتش را دنبال کند. قیوم رهبر دانشکده شرعیات را به پایان رسانید و با استفاده از یک بورس تحصیلی روانه دانشگاه «جامعه الازهر» کشور مصر گردید.^۱ او در آنجا، با آموختن علوم و حقوق اسلامی و تمدن و فرهنگ مصری و زبان عربی در سطح یک دانشمند خبیر تبارز کرد. با این حال، در پی فراگیری دانش بیشتر شد و رهسپار کشور آلمان غرب گردید و به مدد استعدادش شامل دانشگاه «کیل هامبورگ» شد و حقوق بین‌الدول را آموخت. توأم به آن به مطالعات شرق‌شناسی و تحقیق در فرهنگ غرب و آموزش زبان‌های متعدد و علوم سیاسی نیز دست یازید. با اختتام دوره رسمی تحصیل، به او پیشنهاد تدریس در دانشگاه آلمان شد و مدتی به عنوان استاد در آنجا به تدریس پرداخت. افزون بر این، او به عضویت انجمن شرق‌شناسی انستیتوت «مکسپلانک» نیز درآمد و بحیث یک شخصیت علمی و سیاست‌مدار ماهر، حقوق‌دان زبده، متخصص در فرهنگ و زبان‌شناسی شرق و غرب، ادیب، شاعر، نویسنده، سخنور و در یک کلام یک شخصیت همه‌جانبه ممتاز هم در محافل افغانی و هم در سطح بین‌المللی شناخته شد.



پس از شهادت عبدالمجید کلکانی، رهبری «ساما» را بر عهده گرفت، چون اوضاع افغانستان برای ادامه فعالیت‌های سیاسی پُر خفقان شده بود، رهبر به پاکستان رفت و از آنجا جبهات مبارزه مسلحانه را در برابر اشغال روس‌ها رهبری می‌کرد. از سید عبدالقیوم رهبر نوشته‌های زیادی در خصوص فراز و فرود مبارزاتی ساما، رهنمودهای سیاسی در مبارزه و بسیج اعضای ساما با تحلیل‌های علمی و تیوریکی در زمینه‌های کار و پیکار انقلابی

پیروانش باقی مانده است.^۲ اما او هم به تاریخ ۸ دلو ۱۳۶۹ با انجینر فتاح در پشاور توسط شخص ناشناسی به قتل رسیدند و ساما ظاهراً بی‌رهبر ماند. اما «آقای حکمتیار مدعی

۱. در تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان عبدالمجید کلکانی، بحرالدين باعث و عبدالقيوم رهبر با اینکه تحصیلات دینی داشته‌اند، اما به جنبش چپ گرویدند.

۲. رک به اجمل دانش کلکانی و جمشید مبارز کلکانی، (مجید کلکانی و قیوم رهبر) چاپ کابل، خزان ۱۳۹۷

است که جبهاتی در شمالی و پنجشیر وجود دارند که در آنها افراد سامایی و مائوئیست‌ها نفوذ کرده‌اند و حتا در راس قرار گرفتند. این منبع داکتر عبدالرحمان (سابق وزیر ترانسپورت دولت اسلامی افغانستان) داکتر عبدالله (سخنگوی احمدشاه مسعود، وزیر خارجه دولت کرزی و کاندیدای ریاست جمهوری و رییس اجرایی در دولت غنی) داکتر نجیب‌الله لفرایی (وزیر خارجه دولت اسلامی افغانستان به رهبری استاد ربانی) شیدا، صمد سنگی (فرمانده جهاد در کوه‌دامن) را سامایی می‌داند.^۱ که این یک ادعا نسبت به زیر سوال بردن شخصیت احمدشاه مسعود در میان مجاهدین پنجشیر و شمالی می‌باشد. جا دارد که در پایان این نبشته از سید عبدالقیوم رهبر برادر شهید عبدالمجید و سید عبدالاله رستاخیز از مبارزان نام‌دار کشور از دیار خواجه عبدالله انصار، انجینر میرویس، داوود سرمد، رسول جرأت، ماما غلام، بشیر بهمن، محمد اشرف، شاهپور قریشی، نادر علی پویا، عزیزالله که از رفتگان راه شهید عبدالمجید کلکانی بوده‌اند، نیز یاد بکنیم. همچنان از خانواده مبارز محمودی‌ها (دکتور عبدالرحمان محمودی، عبدالرحیم محمودی، عظیم محمودی، عبدالله محمودی، سیف‌الرحمان محمودی) که جان‌های شیرین خود را در راه دفاع از ارزش‌های انسانی میهن و ترویج عدالت اجتماعی وقف کرده‌اند ضمن یاد کردی بر روان‌شان درود بفرستیم. از دوران ظاهر شاه به بعد ده‌ها گروه و سازمان سیاسی در متن جهاد افغانستان علیه اشغال روس‌ها و در فضای سیاسی کشور تشکیل گردیده‌اند که تفصیل و فهرست آنها را می‌توان در کتاب «افغانستان در سده بیستم» تالیف همین قلم سال چاپ ۱۳۹۴ مطالعه کرد.

عبدالاله رستاخیز، مبارز و مبلغ نستوه

عبدالاله رستاخیز، از مبارزان نام‌دار نیمه قرن بیستم کشور ماست که در دیار هنرپرور و مرد خیز هرات زاده شد و تا پایان عمرش در راه عدالت و آزاده‌گی رزمید. رستاخیز شاعر پُرآوازه، نویسنده و مبلغ زبردستی بود. طنین گفته‌هایش طلسم بدخواهی را از روان ناباوران بر می‌داشت و تب‌وتاب واژه‌های سرب‌گونش راه آینده‌گان را لاله‌باران می‌کرد. او چون صمد بهرنگی، آموزگار بود و رنج‌های زنده‌گی را در سیمای تک‌تک شاگردانش می‌خواند.

۱. دکتور حلیم تنویر، تاریخ روزنامه‌نگاری در افغانستان، ص ۱۴۵

بدین خاطر نا به جا نبود که به نامرادترین‌های جامعه‌اش می‌اندیشید. حنجره درشت، قد بلند و سبیل‌های پُریشت رستاخیر صولتی در او نهاده بودند که وقتی برسکوی خطابه می‌ایستاد همه مجذوب سخنانش می‌گشتند.



یک سال پس از کوتای ثور که مزدوران روس او را دستگیر کردند با سرب قساوت سرو بلندش را بر زمین انداختند.^۱ به قول یکی از هم‌سلولانش در زندان پلچرخی: «عبدالله رستاخیز مرد خوش‌سیما، خوش‌کلام، صمیمی، متواضع و نویسنده و شاعر زبردستی بود؛ در اولین دیدارها با هم خیلی صمیمی شدیم. در اثر شکنجه‌های فراوان خون‌ریزی داخلی پیدا کرده بود و توان برخاستن در او نمانده بود. سالی نگذشته بود و هنوز در زندان بودم که

شنیدم رستاخیز آن مرد بلند قامت و بلند همت را با جمع دیگری از روشنفکران دست اول کشور (قرار آوازه‌ها به خاطر تجلیل از روز سوم عقرب) ناشیانه و نامردانه شهید ساختند. یاد همه شهدا و به خصوص دوست عزیز زندانی‌ام رستاخیز گرامی باد.»^۲

سایر سازمان‌های سیاسی افغانستان

در راستای حرکت‌های سیاسی این برهه، کشور شاهد خیزش‌ها و شکل‌گیری‌های عدیده سیاسی در میان اقشار ولایه‌های اجتماعی گردیده و این حرکت‌ها از هر قوم و تباری به اعلام موضع‌گیری‌های چپ و راست برخاستند که هم در صف چپ و هم در صف راست در میان روشنفکران مربوط به یک قوم چندین نهاد سیاسی شکل می‌گیرد که خود اثباتی از پراکنده‌گی شیرازه اجتماعی کشور می‌باشد؛ اما مساله به گونه‌ای مسیر می‌گیرد که ترکیب صفوف این جریان‌ها بیشتر مربوط به هویت قومی رهبران این سازمان‌های سیاسی می‌باشد.

۱. به یاد دارم که در مظاهرات شش ماهه سال ۱۳۵۰ دانشگاهی در کابل، رستاخیز نقش ارزنده‌ای داشت و با قتل سیدال سخندان یکی از هم‌رزمانش در حریم دانشگاه کابل توسط یکی از افراط‌گرایان جبهه راست در بهار ۱۳۵۱، سخنان پُرشوری در جمع محصلان و روشنفکران شهر کابل ایراد می‌کرد. عبدالله رستاخیز، انجینر حسن دروازی و ذبیح‌الله عصمتی از اعضای فعال اتحادیه محصلان در این دوره بودند.

۲. برخی از معلومات از تارنما (سایت) جاویدان.

مثلاً: در میان خلق و پرچم، بیشترین روشنفکران دهاتی پشتون به صف تره‌کی می‌پیوندند، اما روشنفکران شهری تاجیک جانب کارمل را می‌گیرند، در میان پیروان بدخشی بیشترین تاجیک‌ها و شماری از ازبیک‌ها و هزاره‌ها هستند. در ترکیب جمعیت اسلامی بیشترین نفوذ تاجیک‌ها دیده می‌شود، در حالی که در حزب اسلامی حکمتیار بیشترین پشتون‌ها حضور یافته‌اند. در دوره بعدتر اعضای حزب وحدت اسلامی را کلاً هموطنان هزاره و حزب جنبش ملی را تماماً برادران اوزبک تشکیل داده‌اند. باین حال، در آغاز دهه دوم قرن چهاردهم هجری خورشیدی ۱۳۲۰ نخستین هسته سیاسی به نام جوانان انقلابی یا حزب جمهوری خواه به رهبری حاجی یعقوب و حزب ارشاد به رهبری سید اسماعیل بلخی ایجاد گردیده و به دنبال آن نهادهای سیاسی یکی پی دیگر به ظهور می‌رسند.

حزب ویش زلمیان به رهبری محمد رسول پشتون

حزب ویش زلمیان (جوانان بیدار) در سال ۱۳۲۶ خ در قندهار به اشتراک ۵۰ تن از روشنفکران پشتون، به رهبری محمد رسول پشتون و همکاری محمد انور اچکزئی، قاضی بهرام، غلام جیلانی الکوزی، عبدالهادی توخی، عبدالصمد کارگر، صدیق الله رشتین، محمد گلاب ننگرهار، نورمحمد تره‌کی و گل پاچا الفت تاسیس گردید. برنامه این حزب تطبیق برنامه‌های اصلاحاتی در عرصه فرهنگی و قومی و اهداف تمامیت خواهانه حکومت‌های افغانستان بود که قبلاً در زمینه روشنی انداخته شده است.

حزب دموکراتیک ملی به رهبری سردار داوودخان

حزب دموکراتیک ملی یا کلوپ ملی، به رهبری سردار محمد داوود و اشتراک عبدالمجید زابلی، فاروق عثمان، سردار محمد نعیم، سید شمس‌الدین مجروح به وجود آمد که هدف آن مبارزه در برابر حکومت شاه محمودخان و به قدرت رسانیدن داوودخان بود. این گروه با جمعیت نیمه سری دیگر به نام اتحادیه آزاد پشتونستان به رهبری غلام حیدر عدالت هم‌سان فعالیت می‌کرد. بعضاً اطلاعاتی وجود دارد که ببرک کارمل هم عضویت آن را داشت.

حزب الله و الرسول به رهبری مولوی عبدالغنی

این حزب توسط عده‌ای از علمای دینی دانشگاہیان چون: مولوی عبدالغنی پیر قلعه بلند، قاضی عبدالظاهر سامی، یعقوب حسن قریشی به منظور ضرورت احیای فکر دینی

در سال ۱۳۳۲ خ در مسجد سربازار چاریکار تأسیس گردید.

حزب وحدت یا زرنگار

این حزب در سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ م توسط استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر بزرگ زبان فارسی دری و از مشاوران محمد ظاهر شاه تأسیس گردید و در آن سردار عبدالولی از دکتور یوسف درخواست نمود تا رهبری حزب زرنگار را بپذیرد، اما دکتور محمد یوسف خان از پذیرش این دعوت امتناع ورزید^۱

جمعیت سوسیال دموکرات (حزب افغان ملت)

این حزب در ماه حوت (اسفندماه) ۱۳۴۴ خورشیدی در منزل قیام‌الدین خادم در شهر کابل به شرکت ۶۲ نفر نماینده در کنگره موسس با تضعیف گردیدن سازمان‌های ملیت‌خواه قبلی توسط مهندس غلام محمد فرهاد مشهور به «پاپا» تأسیس گردید. فرهاد تا پایان عمر خود در ۱۳۶۳ خ در مقام رهبری این حزب باقی ماند و بحیث نماینده انتخابی این حزب در دوره ۱۳ پارلمان راه یافت و در موضع‌گیری‌های خود خواهان رسمی شدن زبان پشتو بحیث یگانه زبان رسمی افغانستان بود. «آرمان این حزب را که از بقایای ویش زلمیان، عناصر چپی متمایل به سوسیالیسم نوع مارکسیستی روسی و ملی‌گرایان افراطی (پشتون‌نویست‌ها) بود که وجه مشترک همه آنها را آرمان پشتون‌سالاری و برتری قوم پشتون تشکیل می‌داد.»^۲ ایجاد افغانستان کبیر، ملی ساختن زبان پشتو و سوسیال دموکراسی از اهداف عمده و اصلی جمعیت سوسیال دموکرات به شمار می‌رود. افغانستان کبیر از نظر حزب افغان ملت شامل افغانستان کنونی و بخش‌های از خاک کشورهای پاکستان، ایران، ترکمنستان و [تاجیکستان و ازبیکستان] و هند می‌گردد؛ یعنی سرزمین وسیعی که در قرن هجدهم میلادی به نحوی تحت سلطه‌ای احمدشاه ابدالی و فرزندش تیمورشاه قرار داشت. بنابراین، بخش‌های از خاک پاکستان امروزی که شامل قلعه اتابک (اتک) در کنار رود سند، کشمیر، دیره غازی خان، دیره اسماعیل خان، پشاور، سند، بلوچستان و مناطق شال، فوشنج تا کوژک، کورم، لندی کوتل، سوات، باجور، چترال، ارزوی، وزیر،

۱. سید باقر مصباح، آغاز و فرجام... ص. ۳۲۸

۲. سید محمد باقر مصباح‌زاده، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص. ۳۳۵

داور چاکی و چمن می‌گردد؛ بخش‌های از خاک ایران که شامل استان خراسان (مشهد و نیشاپور) و بخشی از استان سیستان می‌شود و نیز بخش‌های از سرزمین ترکمنستان امروز یعنی مرو، سرخس و پنجده، جزء افغانستان بزرگ پنداشته می‌شود.^۱ ارگان نشراتی این حزب هفته‌نامه «افغان ملت» بود که در ۱۶ حمل ۱۳۴۵ خ/ ۵ اپریل ۱۹۶۶ م به نشرات آغاز کرد و در ۱۲ می ۱۹۶۷ م به خاطر اتهام علیه حکومت تعطیل گردید و باز در سال ۱۳۵۰ به کار خود آغاز کرد. صاحب امتیاز آن شخص مهندس فرهاد و برادرش قدرت‌الله حداد بود و حبیب‌الله رفیع نیز با آن همکاری می‌کرد. گروه دیگری به رهبری محمد امین واکمن در سال ۱۳۶۲ با انتشار بیانیه‌ای در هند کارنامه دولت دست‌نشانده شوروی را مورد تایید قرار داد. در سال ۱۳۶۵ خ پس از افت و خیزهای درونی افغان ملت در سه چهره دیگر نمایان گردید. گروهی به رهبری شمس الضحی شمس، گروه دومی به رهبری محمد امین واکمن و گروه سومی به رهبری قدرت‌الله حداد خود را وارثان افغان ملت قلم داد کردند. در سال ۱۳۶۹ خ جناح‌های مختلف افغان ملت بار دیگر با هم یک جا شده و در هشتم مارچ ۱۹۹۰ م دومین کنگره حزبی خود را در شهر پشاور برگزار کردند و دکتر محمد امین واکمن را بحیث رییس، ستانه گل شیرزاد را بحیث منشی عمومی (دبیر کل) ۲۹ نفر را بحیث عضو شورای عالی، انورالحق احدی، قدرت‌الله حداد و یقین یوسف‌زی را به عضویت دبیرخانه حزب انتخاب کردند، اما شمس الضحی کنری و حامیانش در این کنگره حضور نیافتند. در سال ۱۳۷۴/ ۱۹۹۵ بخشی از هواداران حزب افغان ملت کنگره دیگری را در آلمان برگزار و دکتر انورالحق احدی را بحیث رییس این حزب برگزیدند.

جمعیت دموکراتیک مترقی (حزب مساوات)

این حزب در سال ۱۳۴۵ م توسط محمد هاشم میوندوال صدراعظم وقت تاسیس گردید. میوندوال از سیاست‌گران براننده افغانستان با استفاده از موقعیت بلند حکومتی توانست برنامه حزب خود را از طریق رادیو افغانستان و رسانه‌های دولتی اعلام نماید و در آن شخص ظاهر شاه را مظهر وحدت ملی افغانستان خوانده و برنامه خود را در مطابقت با اصول دین اسلام، شاهی مشروطه، ناسیونالیسم افغانی، دموکراسی و سوسیالیسم دانست. میوندوال،

هدف از ایجاد حزب را، راه‌اندازی اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تمام عرصه‌های زنده‌گی مردم افغانستان دانست. با اعلام حزب تعدادی از برجسته‌گان حزب ویش زلمیان به عضویت حزب مساوات درآمدند. نشریه «مساوات» ارگان نشراتی حزب دموکراتیک مترقی بود که در سرطان ۱۳۴۵ / ۱۹۶۶ م وارد عرصه مطبوعات کشور گردید و نام حزب را به خود اختصاص داد، اما با استعفای میوندوال از پُست صدارت، تحت فشار حکومت نوراحمد اعتمادی مدتی چند ماه تعطیل شد و مجدداً در سال ۱۳۴۶ به فعالیت خود آغاز و تا وقوع کودتای سرطان ۱۳۵۲ به نشرات خود ادامه داد. صاحب امتیاز آن عبدالشکور رشاد و محمد شریف ایوبی و مدیر مسوول آن محمد رحیم الهام بود. کسانی چون عبدالغنی میوندی، عبدالشکور رشاد، محمد ابراهیم عباسی، عبدالحمید مبارز و سید فقیر علوی بحیث همکاران قلمی «مساوات» بودند. به قول صباح‌الدین کشککی حزب مساوات «خواهان سوسیالیسم تکاملی از طریق دموکراسی پارلمانی» و به نظر دکتور حق‌شناس «مبارزه در راه استقرار مشروطه، نظام پارلمانی، دموکراسی واقعی و ملیت خواهی» اعلام کرده‌اند. بعد از آقای میوندوال شخصیت‌های موثر جمعیت دموکراتیک مترقی را در ابتدا عبدالشکور رشاد، عبدالحی حبیبی، محمد ابراهیم خواخوژئی و دکتور محمد احسان تره‌کی تشکیل می‌دادند. البته بعداً عده‌ای از طرف‌داران حزب وحدت ملی به حزب مساوات پیوستند و مانند عناصر متعلق به ویش زلمیان به پُست‌ها و مقام‌های حکومتی نایل شدند^۱

پس از کودتای سردار محمد داوودخان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ با وجود اعلام حمایت از رژیم کودتای داوود از جانب میوندوال، موصوف بلافاصله دستگیر و به زندان انداخته شد.^۲ بعضی‌ها شایع کردند که «میوندوال با همکاری گروه مشهور به «ستم ملی» (سازا) به رهبری محمد طاهر بدخشی قصد کودتا را علیه داوودخان داشتند، اما طرح کودتا که در آن چندین تن از خوانین هزاره و ازبیک نیز شرکت داشتند، کشف شد و میوندوال و

۱. سید محمد باقر مصباح‌زاده، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص ۳۳۳

۲. و مدتی بعد اعلام شد که گویا میوندوال خودش را در زندان با نکتایی‌اش کشته است که این هم یک تهمت ناجوانمردانه از جانب حزب دموکراتیک خلق بود که در کودتای داوودخان دست بازی داشتند. حتا قاتل میوندوال، عبدالصمد اظهر پولیس مربوط به ح. د. خ. ا. را می‌دانند.

همکارانش به شمول چند نفر از خوانین سمت شمال و هزاره از جمله حاجی نادرالله داد خان دره ترکمن دستگیر شدند.^۱ اما در مورد این ادعاها و امثال آن باید گفت که ارتباط میوندوال با طاهر بدخشی آن هم به مقصد راه اندازی کودتا قطعاً درست نبوده است.

حزب اتحاد ملی به رهبری اسحاق عثمان

حزب اتحاد ملی در سال ۱۳۴۸ توسط محمد اسحاق عثمان، دکتور امان الله رسول، حبیب الله فاروقی و... تاسیس گردید. نشریه این حزب به نام «اتحاد ملی» به مدیریت مسوول عبدالحکیم مژده در ۳۰ جوزای ۱۳۴۸ / جولای ۱۹۶۹ م انتشار یافت. این نشریه اهدافی شبیه به حزب وحدت ملی را تبلیغ می کرد. چون اعضای این حزب را عمدتاً افراد خانواده محمدزایی تشکیل می دادند و این ترکیب نتوانست به دل روشنفران چنگ بزند و آنها را به صف این حزب بکشاند. از این رو، حزب اتحاد ملی پس از استعفای موسس آن محمد اسحاق عثمان منحل گردید.

کودتای سردار محمد داوود و اعلام جمهوریت در افغانستان

کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خ توسط سردار محمد داوود و افسران پایین رتبه اردو در نتیجه انکشاف برنامه حرکت به سوی آب های گرم توسط اتحاد شوروی و نتیجه رشد فساد در میان خاندان حکمران آل یحیی بود که دچار بن بست سیاسی گردیده بود. سلیک هریسون می نویسد: «اختلافات در بین نخبگان حکمران، عظمت طلبی شخصی محمد داوود بود و عوامل اساسی کودتا را در سال ۱۳۵۲ تشکیل می داد.»^۲ و ما آن را در عزل و نصب نخست وزیران افغانستان در سلطنت محمد ظاهر شاه برشمردیم. به قول آگاهان امور، در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سردار محمد داوود خان استخبارات شوروی، نظامیان جناح های خلق و پرچم تحت رهبری میراکبر خیبر و افسران پشتونستانی هم سو با حزب عوامی ملی دخیل بودند. دست گاه استخبارات نظامی شوروی (GRU) افسران تربیت یافته اتحاد شوروی را در سپتامبر ۱۹۶۴ م تشویق کرد که سازمان انقلابی مخفی قوای مسلح را تشکیل دهند و

۱. همان منبع، ص ۳۳۵

۲. سلیک هریسون، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی، ص. ۲۳

همین افسران در کودتا با سردار داوود کمک کردند. عضو رهبری برجسته این سازمان میراکبر خیبر بود؛ اما خیبر این افسران را نه برای حزب، بلکه برای اقتدار داوودخان گرد هم آورد. رهبران پرچم که مثل جناح خلق از مسأله پشتونستان جانب‌داری می‌کردند، به امر و اشاره مسکو با داوود پیوستند و سعی کردند تا در ارتش نفوذ نموده و از این نفوذ به سود داوودخان استفاده کنند^۱.



در سپیده دم هفدهم جولای ۱۹۷۳ م مطابق به ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خ صدای غران محمد داوودخان از رادیو کابل برخاست که می‌گفت: «وطن پرستان در هرگوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را با یک دنیا تاجر و تالم نگاه می‌کردند و مراقب احوال وطن خود بودند. مخصوصاً اردو این درد را بیشتر احساس می‌کرد و به امید اینکه امروز و فردا این دست‌گاه فاسد و فرسوده سرانجام، از وضعیت بدبخت ملت مطلع شده و به اصلاح خود خواهد

کوشید انتهای صبر و حوصله را به خرج دادند، اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها به گلی بی‌جا و رژیم و دست‌گاه دولت به حدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند.» سقوط سلطنت از این نقطه نظر نبود که سلطنت به افلاس رسیده بود، بلکه از این نقطه نظر بود که حریف‌ها فکر کردند که باید اقدام کرد و باید جلو پیشرفت و آگاهی‌های نسل جدید در صحنه سیاست افغانستان را گرفت.

مسأله معاهده آب هلمند که در زمان شاه مورد انتقاد گروه‌های سیاسی و شخص محمد داوود و محمد نعیم بود، در هر ملاقات و صحبتی از سوی سرداران بحیث نخستین نقطه ضربه علیه شاه و بحیث یک خیانت ملی توسط موسی شفیق عنوان می‌شد. پس از به قدرت رسیدن داوودخان نیز دوسیه معاهده آب هلمند تحت مطالعه تیمی به رهبری سردار نعیم قرار داده شد، پس از آنکه نتیجه استخراج گردید، داوودخان نتایج را به جلسه

حکومت چنین گزارش داد: «رفقا! ما یک تیمی را تعیین نمودیم تا قرارداد آب دریای هلمند را مورد بررسی قرار دهد. تیم ما دریافت که خدا شاهد است آن قدر دقیق کار شده که من برای تان گفته نمی‌توانم.»^۱

تحقیقاتی که در سال‌های اخیر صورت گرفته، نشان می‌دهد که مسکو از طریق سازمان استخباراتی شوروی (GRU) نقش موثری را در کودتای ۱۹۷۳ م داوودخان داشته است. در این حال، مقامات شوروی مثل ولادیمیر باسوف استاد انستیتوت روابط بین‌المللی وزارت خارجه شوروی سقوط سلطنت را دست آورد محمد داوودخان می‌داند و می‌گوید: «اتحاد شوروی به هیچ‌وجه نه در سرنگونی سلطنت تاثیر داشت و نه در سرنگونی داوود. با آنکه ما همیشه از نفوذ عظیمی در افغانستان برخوردار بودیم، در تمام عرصه‌های سیاسی - اقتصادی و بعداً ایدئولوژیک. اما باین همه، جریان تحولات تاریخی در افغانستان طوری است که رویدادها بیشتر در حاشیه پیش‌بینی‌ها به وقوع می‌پیوندند. بلی ما فقط نقش غیرمستقیم داشتیم، آن هم طوری که افسران شرکت‌کننده در سرنگونی سلطنت، در اتحاد شوروی آموزش دیده بودند و همین افسران هسته طرخی را تشکیل می‌دادند که به کمک آن داوود توانست شاه را سرنگون کند.» باین تحول، در حالی که مناسبات پاکستان با کشور امریکا حسنه بود و داوودخان در رابطه با مساله پشتونستان با دولت پاکستان میانه سازگار نداشت. از این رو، به طرف اتحاد شوروی روی آورد و مقامات کرملین هم از تمایل داوودخان به خود به گرمی استقبال کردند و کمک‌های فراوانی را در عرصه‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی در اختیار او قرار دادند. نباید علاقه نسبی داوودخان به پیشرفت کشور را انکار کرد؛ اما تنها علاقه‌مندی و حُسن‌نیت برای تطبیق برنامه‌های سودمند به تنهایی خود کافی نبود.

داوودخان در بیانیه آغازین خود از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، امحای ظلم و فساد، بی‌امنیتی و مطلق‌العنانی و در عوض از تامین حاکمیت قانون، رعایت آزادی‌های دموکراتیک اتباع، مصوونیت سیاسی شهروندان، آزادی بن‌دیان سیاسی و مسایلی از این دست پیام داد و دموکراسی ظاهر شاهی را این‌طور معرفی کرد: «... دموکراسی قلبی...»

۱. عبدالحمید محتاط، سقوط دوم، سلطنت اول، ص. ۱۲۹.

بر عقده، منافع شخصی، طبقاتی، تقلب، دسایس، دروغ، ریاکاری و مردم فریبی استوار گردیده بود.» تیزس‌های که در بیانیه رادیویی رییس جمهور داوود به نام «خطاب به مردم افغانستان» اعلام داشت، مثل همیشه در روی کاغذ ماندند و عملی نشدند؛ اما این بیانیه توانست هم‌سوئی گروه‌های چپی خلق و پرچم را در کنار رییس جمهور و حمایت از او جلب کند. این گروه‌ها با تقرب بر بارگاه پرزدنت داوودخان از یک سو خواستند مواضع سیاسی او را تا سرحد تابعیت از دساتیر سیاسی رهبران کرملین به خاطر تسریع روند دستیابی به قدرت سیاسی در افغانستان بکشانند. از سوی دیگر، مخالفان سیاسی خود را در گرایشات چپ و راست در افغانستان توسط داوودخان ضربه بزنند و از میان بردارند و برای خود راه صاف کنند.

داوودخان به کمک برخی از کشورهای غربی و عربی و ملل متحد برخی از پروژه‌های عمرانی مثل نهر گورگان در بغلان، چشمه شفا در پلخمری و چندین پروژه دیگر در شمال کشور [در دست اجرا گرفت] که بالطبع تعدادی از متخصصان غربی در آنها کار می‌کردند که این را شوروی‌ها در نزدیکی مرزهای جنوبی شان دوستانه تلقی نمی‌کردند.^۱

حین سفر محمد داوودخان به اتحاد شوروی و در جریان ملاقات رهبری هر دو کشور، با انتقاد لیونید بریژنیف از حضور کارشناسان غربی در افغانستان در اتاق مذاکرات، موضع‌گیری تند داوودخان بالحن قاطع، چنان ترسی را به وجود آورد که بریژنیف حرف‌هایش را قطع کرد و منتظر شنیدن پاسخ رییس جمهور افغانستان بود، داوود با صدای سرد و بدون هیجان پاسخ بریژنیف را که «شنیدیم شما در افغانستان متخصصین غربی را استخدام کرده‌اید.» چنین ارایه کرد: «آنچه همین حالا توسط رهبر روسیه (شوروی) گفته شد، هیچ‌گاه از طرف افغان‌ها پذیرفته نخواهد شد و من این سخنان را به عنوان دخالت صریح در امور داخلی افغانستان می‌دانم. ما هیچ‌گاه به شما اجازه نخواهیم داد که برای ما در اداره کشور ما و اینکه چه کسانی را در افغانستان استخدام کنیم، دستور بدهید. این که ما کارشناسان خارجی را چگونه و در کجا استخدام می‌کنیم، حق منحصر به فرد دولت

۱. برای معلومات بیشتر مراجعه شود به «محمد گل مومند بابای فاشیسم و ستم ملی در افغانستان»، نوشته همایون بهاء، تازنمای خاوران

افغانستان باقی خواهد ماند. در صورتی که ضرورت باشد افغانستان فقیر باقی خواهد ماند، اما آزاد در عمل و تصامیم خویش.^۱ داوودخان این سخنان را اظهار نمود و از جای برخاست و بالاپوش خود را پوشید و به همراهانش دستور حرکت به فرودگاه را صادر کرد. هرچند بریژنیف تقلا کرد تا داوود را از عزمش منصرف سازد و با او صحبت دو به دو نماید، اما داوود گفت که دیگر صحبت دو به دو لزومی ندارد و از تالار مذاکرات خارج شد و راه افغانستان را در پیش گرفت. همان بود که شوروی فرمان سرنگونی داوودخان را به دنبالش صادر کرد و برای تحقق این هدف، هر دو جناح حزب خلق و پرچم را به وساطت حزب کمونیست عراق به خاطر راه اندازی کودتای ضد رژیم داوود در سال ۱۳۵۶ متحد نمود. بر اثر این طمطراق سردار داوودخان دیگر افغانستان روی آرامی را ندید و کودتاهای پی هم و لشکرکشی‌های شرق و غرب طی نیم قرن خون مردم افغانستان بلاوقفه ریختانندند.^۲

شوروی که از دوستان قدیمی حلقات قوم‌گرای دربار و خارج دربار بود، با اتکا به گرایش‌های فاشیستی درون دربار و آفریده‌های استخباراتی خود در قالب سیاسی! نام قبایل را به «پشتونستان» تعویض کرد و از داعیه تجزیه پاکستان زیر نام پشتونستان حمایت کرد. در اصل پشتونستانی وجود نداشت و این نام در زیر فشار روس از حلقوم گروه‌های رسمی و غیررسمی فاشیستی زیر رهبری محمد داوود در زمان صدارت شاه محمود اختراع شد. در واقع، این نام به اشاره شوروی بالای ایالات صوبه سرحد پاکستان گذاشته شد که پیش از آن قلمرو پاکستان چنین نامی نداشت. طلسم جادویی پشتونستان خواهی، کشور ما را در سرراشیب فروپاشی قرار داده و در دهه‌های پسین جنگ‌های لاینقطع و تلفات جانی و خسارات هنگفت مالی را بر آن تحمیل کرده است.^۳ داوودخان در مساله پشتونستان به

۱. از گفته‌های صمد غوث معین وزارت امور خارجه که در سفر رییس جمهور داوودخان به شوروی همراهش بود، به نقل از افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۰۰

۲. اینجاست که می‌توان دریافت که رهبر یک گروه یا جامعه یا کشور همه حرکات و سکناتش نمی‌تواند تحت تاثیر اراده شخصی خودش عمل کند و برای جامعه فاجعه بیافریند. رهبر بایست شرایط خاص تاریخی، سیاسی، اجتماعی جامعه خود را خود تحلیل کرده و در مطابقت با آن عمل کند.

۳. از آغاز درگیری‌های افغانستان، هوس پشتونستان خواهی به مثابه میراث استعماری بیشتر از سه میلیون انسان افغانستانی را به کام مرگ کشانیده است، بیشتر از آن معیوب و معلول و بیشتر از آن (بیش از هفت میلیون) در جهان آواره و سرگردان، بیشتر از چهار میلیون معتاد به مواد مخدر به جا مانده است.

گونه افراطی مساله را دنبال می‌کرد، نه به رویت تعقل و ممکنات. او می‌گفت: «موجودیت افغانستان وابسته به پشتونستان ملت واحد است.»^۱ داوودخان به آینده‌گان میراث ادامه‌تشنج سیاسی را در رابطه به قضیه پشتونستان تاکید می‌کرد: «اگر من باشم و یا نباشم، هیچ دولتی در افغانستان از مساله پشتونستان صرف نظر کرده نمی‌تواند. پشتون‌های افغانستان و پاکستان با هم یکی اند، اگر نباشد، موجودیت دیگری محال است.^۲ تحلیل و برداشت این گفته زعیم کشور در مخالفت کامل با مفاهیم قوم و ملت است. چگونه پشتون پاکستانی با ترکمن فاریابی یک ملت می‌شود؟ آن یکی شناس نامه پاکستان را دارد و این دیگر تابعیت افغانستان را و هر دو کشور دارای مرزهای مشخص، نظام‌های سیاسی، قوانین و خصوصیات ویژه خود هستند و در سازمان‌های بین‌المللی نماینده‌گان خود را دارند. سیاست پشتونستان خواهی توسط داوودخان و عقبابش با وجود تحمیل این همه قربانی‌های فاجعه‌بار از اقوام مختلف افغانستان و برپادی کشور برای عطش پشتونستان خواهی رهبران هنوز از تب و تاب نه افتاده و رؤیای دل‌انگیز قوم‌پرستان را به قیمت تباهی کشور شیرین‌تر کرده است. این پروژه مرگ و تباهی در واقع، از حضور قدرت‌مند شوروی در نظام انقطابی جهان در منطقه و کشور ما منشأ گرفته بود که با وجود وزش تندبادهای متحول سیاسی در جهان و فروپاشی خود اتحاد شوروی، در افغانستان به آجندای سیاسی دست‌نیافتنی برای حلقه‌های قوم‌گرا مبدل شده است. با تاسف جامعه بسته با طرز دیدهای بی‌حاصل سیاسی رهبران خود نتوانسته است نبض زمان و نیازمندی جامعه را به لزوم تغییر موضع سیاسی در عصر بیست و یکم دریابند و بر ضرورت برون‌رفت از نزاع و بحران فراگیر ملی و منطقه‌ای عمل نماید. قسمی که در بحث‌های گذشته گفته شد، سیاست پشتونستان خواهی برای صدور انقلاب کمونیستی به هند و در آوردن مجموع کشورهای ماحول شوروی در اقمار سیاسی آن طرح و رنگ و بو گرفته است. در حال حاضر، این سیاست مورد تایید هیچ کشوری به جز شوینیستان افغانی قرار ندارد و

۱. تعبیر داوودخان و تمام گرایش‌های فاشیستی از ملت واحد همان اتحاد پشتون‌های دو سوی مرز دیورند است، نه دیگران. در حالی که ملت مقوله است که به کشور و حکومت بر می‌گردد. پشتون‌های پاکستان و افغانستان دو ملت جداگانه‌اند که هر کدام کشور و حکومت خود را دارند.

۲. جمعه‌خان صوفی، گل برای درمسال، ترجمه قاسم آسمایی، منتشر شده در ویب سایت آریایی (۲۰۱۷ - ۲۰۱۸م)

دنگ و دونگ پشتونستان خواهی مرده ریگی است که فقط اسباب تسلی روان‌های بیمار و گرایش‌های قوم‌محوری شده و در حکم خواب و خیال قرار گرفته است.

برای پیش‌برد پروژه پشتونستان خواهی گروه‌های مختلفی از درون خاندان سلطنت و مهره‌های درشت دست‌گاه اداری و سیاسی ظاهر و داوود که سر و رازی با سازمان استخبارات شوروی داشتند، چون رهبران حزب دموکراتیک خلق، گرایش‌های شوینستی حزب ناسیونالیست پشتون‌های پاکستان (عوامی ملی) و شاخ و پنجه‌های احزاب ویش زلمیان و افغان ملت با هم توظیف شده بودند. به نظر آگاهان سیاسی انشعاب اول در حزب دموکراتیک خلق بیشتر با سفارشات داوودخان عملی گردید، زیرا او نمی‌خواست گروه‌های تحت حمایتش به خود رایی و سرخ‌نمایی بپردازند و این سردار مغرور نتواند آنها را مطیع خود داشته باشد و بیشتر از سردار به شوروی وابستگی داشته باشند. دکتر اکرم عثمان که با داوودخان رابطه نزدیک داشت، می‌نویسد: «وقتی اولین جریده خلق نشر می‌شود و رنگ سرخ جریده داوود را از شاگردانش مضطرب می‌سازد. سردار بی‌تجربه‌گی یاران را تحمل نمی‌کند و توسط عبدالرزاق ضیایی به آنها پیام می‌دهد: خامی از این بیشتر نمی‌شود، به‌زودی مخالفین تان با استفاده از همین رنگ و شعارهای رنگارنگ شما را از مردم جدا می‌کنند و قبرتان را خواهند کند.»^۱ کسانی که برای کارهای استخباراتی حزبی و سیاسی! به افغانستان فرستاده می‌شدند، مقامات ارشد شوروی به آنها سفارش می‌کردند که باید در افغانستان بیشتر با پشتون‌ها کار کنند، زیرا آنها مطابق میل رهبران شوروی می‌کنند. چنانچه اولیانوفسکی معاون شعبه روابط بین‌المللی حزب کمونیست شوروی به جنرال زاپلاتین که بحیث مشاور ریاست سیاسی اردو در زمان تره‌کی تعیین شده بود؛ چنین توصیه می‌کند: قوم پشتون در افغانستان اکثریت را تشکیل می‌دهد و نقش جامعه پشتون بسیار برجسته است. جنرال باید این توصیه را هنگام کار در قوای مسلح افغانستان در جا به جایی کادرها و جذب به سازمان‌های استخباراتی شوروی در نظر می‌گرفت.^۲

این در حالی بود که در افغانستان برای دانستن اقلیت و اکثریت کدام احصائیه، آمار و ارقام رسمی وجود نداشت و شناخت شوروی‌ها بیشتر بر مبنای گزارشات کشفی و

۲. چگونه ما به ویروس الف مبتلا می‌گردیم؟ ص. ۶۰

۱. دکتر اکرم عثمان، کوچه‌ها، ج ۱، ص. ۴۸۸.

استخباراتی جاسوسان شوروی و شرکای افغانی شان صورت می‌گرفت که اکثریت مطلق همکاران آنها پشتون‌ها و آن‌هم پشتون غلجایی بودند. در واقع، مسأله اکثریت و اقلیت قومی در مطبوعات شوروی و سایر کشورهای غربی بیشتر متکی بر راپورهای استخباراتی (CIA)، (KGB) و (MI6) به مقامات شان بود. چنانچه فهرست‌های منتشر شده در منابع شوروی، سیا و سازمان استخبارات انگلیس نشان می‌دهد که اکثریت اعضای این سازمان‌های استخباراتی و مهره‌های شان در افغانستان از پشتون‌های قبایل و غلجایی بوده‌اند.^۱ به هر روی، منظور آن‌ست تا تبانی حلقات قوم‌گرا را با سازمان‌های جاسوسی کشورهای طماع در مسایل افغانستان بدانیم.

پشتونستان در واقع کدام جغرافیای مسجل در منطقه یا در هند و پاکستان نبوده و کدام سوابق تاریخی و فرهنگی هم ندارد؛ اما این نام به ایالت پشتون‌شین صوبه سرحد پاکستان اطلاق می‌شود که آن سرزمینی است که از چترال در طول هشت صد میل تا بحر هند در کنار راست دریای سند با هشت تا ده میلیون نفوس در آن زمان قرار داشت. پشتون‌ها از قبایل تاریخی هند هستند، این خطه از ۱۸۱۰ م تا ۱۸۲۳ م مقارن با زمان خانه جنگی‌های سرداران سدوزایی و بنی اعمام‌شان بر سر قدرت و افتادن این سرداران در دامن انگلیس، با کاروایی‌های شاه شجاع، امیر دوست محمد خان، سلطان محمد خان طلایی و دیگران به دست سیک‌های پنجاب افتاد. در سال ۱۸۳۸ م شاه شجاع رسماً آن را به سیک‌ها در طی یک معاهده سه‌جانبه گذاشت که در ۱۸۴۹ م آن را حکومت هند بریتانوی اشغال کرد و امیران مختلف افغانستان آن را جزء قلمرو هند بریتانوی شناختند.^۲ در زمان تصویب قانون اساسی فدرالی پاکستان در سال ۱۹۷۴ م پشتون‌های پاکستان به نفع قانون اساسی پاکستان رای دادند و به حیث ایالت صوبه سرحد پاکستان قرار گرفتند و حکومت ایالتی پاکستان را تشکیل دادند. این ادعای ارضی بر پاکستان توسط محمد داوود خان زمانی بلند می‌شود که اسلاف او از شاه شجاع تا دوست محمد خان، عبدالرحمان خان، حبیب‌الله خان، امان‌الله خان، نادرخان، هاشم خان، شاه محمود خان و شخص محمد ظاهر شاه همه این خط مرزی را به رسمیت می‌شناختند و در زمان شاه محمود هم در

۱. سرنوشت تاجیکان در سده‌های اخیر، ص. ۴۳۲

۲. همانجا، ص. ۴۳۳

مقام نخست وزیری افغانستان بر آن صحنه گذاشته شده بود.^۱ در پذیرش تجزیه هند و پاکستان پدران داوودخان چندین بار این منطقه را فروختند و داوودخان و شرکایش از این بابت در برابر این اختلاف حق به جانب نبود. اگر سردار می خواست، سرحدات دوران استعماری روس و انگلیس را قبول نکنند، پس چرا تنها به الحاق پشتون‌ها تمایل داشت؟ مگر در شمال این تجزیه توسط هر دود استعمارگر صورت نگرفته بود؟ اما سروکار داوودخان با هموطنان ترک و تاجیکش پیوند نداشت و این قضایا را به کمک تعدادی از اجاره‌گیران سیاسی در پاکستان پیش می برد. جمعه خان صوفی از سیاسیون پاکستان می گوید: «قبایل را سازمان دهی می نمایم و مسوول آن خواهیم بود وقتاً فوقتاً گزارش آن را می فرستیم و اینجا با رفقای شوروی بحیث معاون و نماینده آنها تبادلۀ اطلاعات خواهیم کرد و زمینه را برای تعلیم بعضی رفقا آماده خواهیم ساخت. با رفقای پرچم نزدیک تری برقرار خواهیم کرد.»^۲ او می افزاید: چهره‌های مهم رژیم و کارمندان وزارت اقوام و قبایل، که با ببرک کارمل، میراکبر خیبر، سلیمان لایق ارتباط داشتند، همه در پروژه پشتونستان دخیل بودند. مانند: عبدالحی حبیبی، محراب‌الدین پکتیاوال، حاجی محمد سمکنی، صاحب جان صحرای، فیض محمد، پاچاگل و دیگران. صوفی اشتراک‌کننده‌گان یکی از جلساتش را با داوود خان چنین معرفی می نماید: اجمل صاحب، میا صاحب، سید مختار، افراسیاب ختک، شیرمحمد و من. رییس صاحب گفت که: اگر از یک طرف هند و از طرف دیگر افغانستان زیر حمایت شوروی باشد، چرا چاره پاکستان نمی شود؟ با همه این کج و معوجی قضیه، داوودخان به صورت مداوم و سرتنبه از موضوع پشتونستان عقب نرفت و راه حلی هم پیشنهاد نکرد.

داوودخان در پلوان سیاست

گروه‌های اسلام‌گرا که از نزدیکی داوودخان با شوروی و نفوذ اعضای حزب دموکراتیک خلق در دولت به هراس افتاده بودند، با راه‌اندازی طرح کودتاهای افشا شده با مخاصمت داوود رو به رو شده و سران و فعالان آنها به پاکستان فرار کردند. پاکستان هم که در رؤیای دست‌یابی

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص. ۲۳۲.

۲. جمعه خان صوفی، گل برای درمسال،، سایت آریایی ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸.

به چنین فرصتی بود، فوراً ساز و برگ مقاومت مسلحانه در برابر داوود خان را فراهم نمود و از آنجا به مبارزه خون افشان خود علیه رژیم محمد داوود توسط گروه‌های مخالف او ادامه داد. داوود با اینکه آش دوستی اش با شوروی شور شده بود، چاره‌ای جز این نداشت که به خاطر حفظ رژیمش از خطر شوروی و ستیزه اسلام‌گرایان به کشورهای اسلامی مناسبات برقرار نماید. از این رو، پس از بازگشت از مسکو به زودی سفری را به کشورهای اسلامی، عربی و همسایه‌ها روی دست گرفت و این کشورها به خصوص عربستان سعودی با وعده پرداخت قرضه شوروی از افغانستان و به منظور دور نمودن داوود خان از مدار روس‌ها، اتحاد شوروی را بیشتر تحریک کرد. این وضع داوود را در موقعیت دشواری قرار داد تا بر لبه پلوان سیاست بین اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم درست راه افتد. چون اتخاذ گرایش نه روس و نه امریکا، نمی‌توانست برای اردوگاه‌های سیاسی پیرامون افغانستان اعتماد آفرین باشد. از این رو، زمینه سقوط رییس جمهور داوود را در افغانستان فراهم ساخت و کشور در سراشیب حوادث هول‌انگیزی مبارزات شرق و غرب قرار گرفت.

به قول ولادیمیر باسوف کارشناس مسایل افغانستان در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی: «زمانی که داوود در صدد جستجوی راه دیگری برآمد و خواست از اتحاد شوروی فاصله بگیرد، در آن زمان این حرکت او ما را نگران ساخت. به خاطر دارم که الکساندر پوزانف سفیر شوروی در افغانستان با عده دیگری از دیپلمات‌های شوروی ناراحت بودند. مخصوصاً زمانی که داوود به عده‌ای از کشورهای عربی سفر کرد و قراردادهای را با ایران در سال ۱۹۷۵ م عقد نمود. نگرانی روس‌ها را بیشتر ساخت. در جریان سفر محمد داوود به ایران رضا شاه پهلوی یک وام دو میلیارد دلاری را طی ده سال برای برنامه توسعه افغانستان و اعمار خط آهن مشهد-کابل وعده داد و همچنان از تمویل پروژه شاهراه دیشو-لشکرگاه که افغانستان را به بندر عباس در ایران وصل می‌کرد، ابراز آماده‌گی کرد. با این کمک ایران عملاً اتحاد شوروی را به مثابه کمک‌کننده اول اقتصادی به افغانستان تعویض کرد. به دنبال سفر به کشورهای عربی، داوود خان به پاکستان نیز سفر کرد و با ذوالفقار علی بوتو در زمینه‌های مختلف صحبت کرد که از بهبودی سیاسی در روابط سرد هر دو کشور نوید می‌داد. بهبود مناسبات با پاکستان نیز وابسته‌گی افغانستان را به کالاهای شوروی و ترانزیت کالاهای تجارتي از سرزمین و بنادر آن کشور کاهش می‌داد.

اینها همه به معنای آن بود که شوروی اهرم‌های نفوذش را در افغانستان از دست داده و افغانستان می‌توانست به یک پایگاه ضد شوروی در امتداد مرزهای طولانی جنوبی‌اش مبدل گردد که اهالی آن چون تاجیک‌ها، اوزبک‌ها و ترکمن‌ها با مردم آسیای میانه پیوندهای خونی، زبانی، دینی و فرهنگی داشتند و مخاصمت با این کتله‌های تباری برای شوروی دردسر آفرین بود.

محمد حسین داوودی سفیر ایران در کابل در سال‌های ۱۹۷۴ - ۱۹۷۹ م گفت که با وجود تلاش ایران برای مقابله با کمونیسم شوروی، هدف ایران وارد کردن فشار بر داوودخان نبود. محمد داوودخان در سال ۱۹۷۷ م با سفر به کشورهای ثروت‌مند عربی مانند لیبیا، امارت کویت، عربستان سعودی، مصر، یوگوسلاویا، هند و پاکستان در جستجوی متحدان سیاسی جدید و دریافت منابع کمک‌های مالی برآمده بود.^۱ برخورد داوود با بریژنیف به زودی تغییراتی در سیاست ح. د. خ. ا. در سال‌های ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶ م نمایان ساخت، انعکاس همان دیگرگونی‌های بود که در سیاست‌های کرملین در قبال داوود به وجود آمده بود.^۲ که منجر به پی‌ریزی کودتای خونین ثور ۱۳۵۷ خ گردید. سال ۱۹۷۷ م محمد داوودخان حزب انقلاب ملی (د افغانستان ملی غورزنگ) را تاسیس نمود و سیاست داخلی‌اش به سوی اداره سیاسی تک حزبی میلان پیدا کرد. او آرزو داشت مانند الجزایر و مصر زمان جمال عبدالناصر کشور را مخالف وعده‌های که به مردم داده بود با یک حزب واحد که خودش در راس آن باشد، اداره کند. بعد از تشکیل این حزب، اکثر ماموران و کارمندان دولت و حتا برخی از افسران اردو (خلاف قانون خدمات داخله اردو) در این حزب عضویت حاصل کردند. در ماه می ۱۹۷۷ م لویه جرگه‌ای^۳ را در کابل دایر کرد. اعضای جرگه از طرف وزیر دفاع ملی وقت با مداخله اردو پیش از پیش مردم را مجبور

۱. به گفته فرید مزدک معاون حزب وطن: «تلاش‌های محمد داوود از نظر مسکو تلاش‌های بود برای درهم شکستن همان موازنه سنتی‌ای که در افغانستان در رقابت میان امریکا و اروپای غربی و اتحاد شوروی به وجود آمده بود. این شکستن به اصطلاح «موازنه» را به زعم خود شوروی‌ها - مسکو نمی‌خواست که صورت بگیرد و وقتی [شوروی] از ناحیه داوود احساس خطر کرد با به کار انداختن همه امکاناتی که در دست داشت، جلو این گرایش و این حرکت را گرفت.

۲. از گفته‌های احمد فرید مزدک در «افغانستان در قرن بیستم»، از ظاهر طنین، ص ۲۰۲

۳. ظاهراً انتخابی، اما در واقعیت انتصابی از طرف داران رژیم جمهوری محمد داوود بود.

ساختند تا به آنها رای بدهند. پس از چندین روز بحث و فحص، لویه جرگه طرح یک حزبی بودن دولت را پذیرفت و شخص محمد داوود را برای یک دوره شش ساله (در مارچ ۱۹۷۷) بحیث رئیس جمهور گویا انتخابی تعیین کرد. مباحثات لویه جرگه که ریاست آن را عزیزالله واصفی وزیر زراعت^۱ به عهده داشت، این جرگه را به اندازه‌ای مضحک و ساخته‌گی نشان داد که بعدتر در عصر خلقی‌ها سوژه^۲ یک درامه^۳ خنده‌آور قرار گرفت. صدای بی‌موقع که از حنجره^۴ ابریشم خان بیرون گردید، به قیمت جان‌ش تمام شد، زیرا اولین قربانی زندان پلچرخ^۵ همین شخص بود که از سوی کمونیستان خلقی و پرچمی به اعدام شد.^۶

پشتونستان خواهی سردار داوود خان در زمان ریاست جمهوری او

داوود خان با اینکه خود و خانواده‌اش زبان پشتو را نمی‌دانستند، اما در نقش یک پشتون‌نویست سر تنبه و رام‌ناشدنی با گذشت هر روز مناسبات سیاسی بین افغانستان و پاکستان را به تیره‌گی می‌کشانید و این میراث را به سایر پشتون‌نویست‌های پس از خود به ودیعه گذاشت.^۷

۱. عزیزالله واصفی پسر امیر حبیب‌الله کلکانی در بطن بینظیر بود که بینظیر پس از اعدام حبیب‌الله کلکانی جبراً به عقد پدر عزیزالله خان الکوزی قندهاری در آورده شد.

۲. در جلسه^۸ پسین که رئیس جمهور انتخاب می‌شد، عزیزالله واصفی به اعضای لویه جرگه خطاب کرد که: «ای وگری! داوود خان کاندید نه دی، تاسو خپل کاندیدان و تاکی چه ورباندی رای اخلو!» طبعاً در حالی که خود داوود خان با برادرش محمد نعیم خان و تمام اعضای کابینه با جنرالان ارتش در جلسه حضور داشتند از کسی صدایی برای کاندیدا شدن بالا نشد، اما در کنج تالار شخصی به نام ابریشم خان دگروال پولیس نعره زد که: «چه محمد داوود خان کاندید نه دی، ژوندی دی وی غلام حیدر رسولی!»

۳. جنرال محمد کبیر نذیر سراج، سده^۹ بیست در افغانستان، ص ۹۴

۴. پس از جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ م سردار محمد داوود خان، نظریه ایجاد کشور مستقلی برای پشتون‌ها در ایالت شمال غربی پاکستان را مطرح کرد و از آن همچون ستیزی برای توسعه^{۱۰} پایگاه سیاسی خود در جامعه^{۱۱} پشتون و در میان شهزاده‌گان دربار و حلقات ناسیونالیستی و سیاسی پشتون بهره می‌جست. در این زمان گروه سیاسی به نام «اتحادیه آزادی پشتونستان» به رهبری غلام حیدر عدالت اما زیر نظر مستقیم داوود خان فعالیت می‌کرد، هم زمان با همکاری تعداد دیگر نهادی را به نام «کلوپ ملی» به مقصد تشکیل حزب دولتی تحت نام «حزب دموکراتیک ملی» اساس گذاشت. داوود خان از طریق نهادهای متذکره بر حکومت شاه محمود خان فشارهای را وارد کرد تا از ادعای دموکراسی و آزادی‌های نسبی مردم صرف نظر نماید و روش خودکامه‌گان گذشته را برای حفظ قدرت خانواده^{۱۲} خود پیشه کند. بر بنیاد همین باورهای سردار بود که بعدها فیصله گردید تا همه ساله در

پس از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خ و اعلام جمهوریت در افغانستان، در اعلامیه شورای نظامی جمهوری افغانستان در مورد پشتونستان چنین بیان شده بود: «در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن اختلاف سیاسی داریم و تاکنون به حل آن موفق نگردیده‌ایم، سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد.» سردار داوود بار دیگر در بیانیه مشهور خود به نام «خطاب به مردم افغانستان» بازهم در این باره تذکر داد: «در مورد مناسبات با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسأله ملی پشتونستان و حقوق برادران پشتون و بلوچ خود، با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خون سردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسأله آمیز و شرافت‌مندانه مسأله پشتونستان مجدانه سعی خواهد کرد.»^۱ به تاریخ ۲۷ اسد ۱۳۵۲ خ وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه، آقای ابوالحسن اصفهانی سفیر پاکستان را به وزارت خارجه فراخوانده و نگرانی حکومت افغانستان را نسبت به حبس زعمای پشتون حزب عوامی ملی در بلوچستان به نام برده ابراز کرد. به دنبال آن عبدالرحمان پژواک سفیر افغانستان در ملل متحد در ۲۸ مین اسامبله عمومی ملل متحد ضمن بیانیه‌ای در مورد روابط جمهوری افغانستان با کشورهای منطقه به خصوص در قضیه پشتونستان ابراز نظر کرد: «در روابط ما با پاکستان بایست متذکر شد که متأسفانه اختلاف سیاسی ما در باره مسأله پشتونستان و اعاده و احترام به حقوق فطری برادران پشتون و بلوچ ما، تا حال راه حل پیدا نکرده است. مسأله پشتونستان که از احتراز حکومت سابق و موجود پاکستان جهت اعتراف به مطالبات مشروع بیش از ۷ میلیون مردم که توسط عمال قوه نظامی توسط یک قدرت استعماری از وطن آبایی شان یعنی افغانستان جدا شده‌اند، نشأت کرده است. مسأله ملی افغان‌ها به شمار می‌رود و

نهم سنبله به نام روز «آزادی پشتونستان» از طرف دولت در کابل در میدان پشتونستان با نواختن دهل و سرنای و اتن قبایل پشتون توسط شاگردان لیسه‌های خوشحال خان و رحمان بابا تجلیل به عمل آید و برنامه‌های نشراتی رادیو افغانستان همه شب در ساعت ۷ شام برنامه‌ای را تحت زیگنال «دا پشتونستان زمونژ» به نشر بپردازد، این برنامه تبلیغاتی روان دولت مردان پاکستان را ناهنجار می‌ساخت. حتا تب پشتونستان خواهی داوودخان در مرحله‌ای چنان بالا رفت که در زمان صدارت خود (۱۹۵۳ - ۱۹۶۳) سفربری نظامی را به پاکستان اعلام داشت.

۱. بیانیه‌های سردار محمد داوود به مناسبت‌های پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و خطاب به مردم افغانستان،

ما به طور جدی سعی خواهیم کرد تا برای این مساله راه حل مسالمت آمیز و عادلانه پیدا شود.^۱ این خود برای جمهوری نو پای داوودخان که با چالش های فراوان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ملی و بین المللی دچار بود، جز یک بلند پروازی افراط گرایانه و عاقبت نا اندیشانه^۲ بیش نبود. نظرات رهبران پاکستان در برابر افغانستان نیز غیر واقع بینانه و بسیار دشمنانه بود.^۳ چنین نظراتی ذهنیت اجتماعی و سیاسی پاکستان را در قبال افغانستان مسیر بدبینانه ای بخشید. هر چند گذشت زمان نظرات مقامات پاکستانی را در مورد افغانستان با خط بطلان علامت ترقین کشید.

جنرال ایوب خان حکم ران نظامی پاکستان در مورد افغانستان چنین ذهنیت می داد: «افغانستان یک کشور نیست، بنیاد ندارد، منابع و قوت نظامی ندارد، دلیل وجود این کشور تقابل منافع روس و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی است.^۳ افغان ها مسلمان واقعی که علیه کمونیسم مقاومت کنند، نیستند. این کشور متشکل از چند قوم فرصت طلب است.»^۴ معلوم دار که ایوب خان و دم و دست گاه او با تاریخ کشور ما آشنایی درست نداشتند و می خواستند قضایای سیاسی را متکی به زورگویی و ملیتاریسم روانی خود حل کنند. داوودخان برای پیگیری این قضیه ابزار کارسازی را در دست نداشت و حتا از حمایت مردم پشتون پاکستان که وسیله ای در دست «سیاست پول» بودند، هم بهره مند نبود و مشکل اساسی هم در همین بود که داوودخان مشت در هوا می زد و حرف هایش در میان پشتون های پاکستان خریدار نیست. کاری که داوودخان در این مورد انجام داد اتخاذ یک آرایش سیاسی در سیاست خارجی و روابط خود با پاکستان بود. موصوف علی احمدخان پوپل سفیر افغانستان در جاپان را به اسلام آباد و عبدالرحمان پڑواک را از سفارت افغانستان

۱. سید مسعود پوهنیار، قربانیان استبداد، ص. ۲۳۵

۲. رادیوی پاکستان برنامه ای را تحت زینگال «آواز دوست» و رادیوی افغانستان تحت زینگال «دا پشتونستان زمونتر» با دیالوگ ها و درامه ها یک دیگر را مذمت می کردند.

۳. عین همین گفته را جو بایدن معاون رییس جمهور بارک اوباما و کاندیدای دموکراتان در برابر دونالد ترامپ (۲۰۲۰م) اظهار کرده و افزود که افغانستان ملت نیست و ملت نمی شود. در این کشور مجموع گروه های قومی در ستیزه با هم زنده گی می کنند.

۴. محمد حسین حقانی سفیر پاکستان در امریکا، کتاب «خیالات واهی»، فرازهای توضیحات جنرال ایوب خان به ایزنهاور رییس جمهور امریکا در دهه ۵۰ میلادی.

در جرمنی به عوض داکتر عبدالظاهر به دهلی جدید بگماشت. فکر داوودخان این بود که «پوپل در موضوع پشتونستان خیلی‌ها وارد است و مذهب پاکستانی‌ها را می‌فهمد» و موجودیت پژواک در دهلی فشار نیرومندی بالای پاکستان می‌باشد. پوپل هم از طرف داران افراطی قضیه پشتونستان بود و این قضیه را به شدت دامن می‌زد.^۱ یا به عبارت دیگر، پوپل از نخستین حلقات فاشیست «جوانان افغان» بود که به نفع آلمان هتلری فعالیت می‌کرد که سردار داوود از جمله بنیادگذاران این گروه بود.^۲ او بی‌توجه به پیامدهای ناگوار این مساله برای مردم افغانستان دست و آستین برزده بود. این تغییر در دیپلوماسی افغانستان با نصب مهره‌های ناگوار برای پاکستان بسیار تحریک‌کننده بود. از این رو، در نخستین سالگرد نظام جمهوری یعنی در ۱۹۷۴ م دست به ایجاد شبکه استخباراتی نظامی (ISI) برای مقابله با رژیم محمد داوود زد و اختیارات این سازمان را در امور کشورهای همسایه به خصوص افغانستان بالا برد.^۳ به نقل از مجله اقتصادی شرق دور، استخبارات پاکستان تنها در سال ۱۹۷۴ م در حدود پنج هزار نفر از عناصر بنیادگرای اسلامی را در صف خود تنظیم کرده بود. موضوع دیگر در این خصوص برگزاری اجلاس سران کشورهای اسلامی در شهر لاهور پاکستان بود. وزیر خارجه پاکستان عزیز احمد خان دعوت‌نامه شخص ذولفقار علی بوتو را به محمد داوودخان در کابل تحویل داد، اما رییس جمهور برخلاف وعده اشتراک در این اجلاس عبدالرحمان پژواک را بحیث رییس هیات افغانی به لاهور فرستاد. معمر القذافی رییس جمهور لیبیا که در عین حال، پیش‌گامی نهضت‌های اسلامی را تمثیل می‌نمود، طی تماسی از محمد داوودخان خواست تا در کنفرانس لاهور اشتراک کند. قذافی در تلفن به داوودخان اظهار کرد که: «من و برادر انور السادات فردا ذریعه هواپیما وارد کابل می‌شویم و شما را با خود به کنفرانس سران در لاهور می‌بریم. همین خواهش ماست! اشتراک شما به اتحاد کشورهای اسلامی موثر تمام می‌شود.» سردار داوود به قذافی وعده داد که فردا در زمینه تصمیم می‌گیرد، اما خواهش قذافی را نپذیرفت. این

۱. پوپل در زمان جنگ دوم جهانی مقالاتی را به طرف‌داری از آلمان و هتلر در مجله آریانا به نشر می‌سپرد.

۲. عبدالحمید محتاط، سقوط دوم، جمهوریت اول، ص. ۱۱۲

۳. استخبارات نظامی تبلیغات گسترده را علیه سردار محمد داوود در برنامه‌ای تحت عنوان «آواز دوست» در رادیوی پاکستان آغاز کرد و در آن به پاسخ «دا پشتونستان زمونژ» رادیوی افغانستان می‌پرداخت.

عطالت و رخوت زده‌گی سیاسی داوود خان لبه تیز تبلیغات پاکستان را علیه افغانستان برابر نمود و به تأثر سران کشورهای اسلامی اشتراک‌کننده در کنفرانس افزود که انعکاس آن در سخنرانی پژواک در کنفرانس با عکس‌العمل‌های نامطلوبی نمایان گردید. آنگاه قذافی در سخنرانی‌اش گفت که: «سرحدات پاکستان را کفار تهدید می‌کند و دفاع از سرحدات پاکستان در حقیقت دفاع از اسلام است.» پاکستان از نتایج این اجلاس بهره‌برداری سیاسی زیادی را در مقابل سردار داوود نمود و خواست تا افغانستان را در جهان اسلام به انزوا بکشاند. داوود خان با توجه به گسترده‌گی فعالیت‌های استخبارات پاکستان در میان سازمان‌های اسلامی بحیث عامل فشار علیه خود ناگزیر گردید تا در مسیر خود عقب‌گردی را نشان دهد. از این رو، پسر کاکای خود نوراحمد اعتمادی را از مسکو به اسلام‌آباد و پوپل را به مسکو تبدیل کرد و خواست از ماموریت اعتمادی بحیث عضو خانواده خود در مناسبات با پاکستان تبلیغات حُسن‌نیت کند.

داوود خان چون کاسه داغ‌تر از آتش، از خان عبدالغفارخان خواست تا دست به تشکیل یک حکومت جلای وطن برای پشتون‌ها بزند، اما خان این پیشنهاد را رد کرد. حکومت پاکستان چنان می‌پنداشت که هدف بریتانیا در تعیین خط «دیورند» تا تقسیم نیم‌قاره در سال ۱۹۴۷ م این نبود که خط نام‌برده مرز بین‌المللی دو کشور باشد. در معاهده دیورند (۱۸۹۳م) این خط بحیث مرز هندوستان و افغانستان توضیح نگردیده، بلکه بحیث مرزهای شرقی و جنوبی ساحت سیطره امیر عبدالرحمان و حدود ساحت نفوذ هر دو حکومت شناخته شد. هدف توسعه نفوذ بریتانیا بود، نه مرزهای هند.

در سال ۱۹۷۶ م ذولفقارعلی بوتو صدراعظم پاکستان به دعوت حکومت افغانستان از تاریخ ۷ تا ۱۱ جون به کابل آمد و با محمد داوود مذاکره کرد. دکتور محمد انس مهمان‌دار بوتو بود. او برداشت‌هایش را از سفر بوتو چنین بازگو کرده است: «در ختم مذاکرات جناب بوتو را به بامیان همراهی کردم. بوتو در زیر آسمان پُستاره بامیان و هوای خوش‌گوار، شب را در پای بت بزرگ بامیان با هم‌راهان خود خوش‌گذرانید و هر لحظه رضایت خود را از برداشت مذاکره با سردار داوود یادآوری می‌نمود.» اما در دیدگاه سردار داوود ناامیدی و عقب‌نشینی راهبردی در موضوع پشتونستان به وضوح دیده می‌شد. سردار داوود به این نتیجه رسید که با توجه به بی‌اعتنایی رهبران پشتون در پاکستان در قبال قضیه پشتونستان

بهبتر است تا سکوت را اختیار کند.

محمد داوود پس از بازگشت از پنجمین کنفرانس کشورهای غیرمتعهدها در کولمبو از تاریخ ۲۱ تا ۲۴ اگست ۱۹۷۶ م از پاکستان دیدار کرد. داوود در باغ شالیمار در برابر هزاران نفر پاکستانی سخنرانی کرد که در صحبت‌هایش حرف‌های برادری و دوستی دو کشور طنین‌انداز بود. در عین زمان با ذولفقار علی بوتو نیز مذاکره نمود و در پایان ملاقات اول یک اعلامیه دوستانه به نشر رسید. در واقع، پاکستان برای نخستین بار پذیرفت که یک اختلاف سیاسی میان دو کشور وجود دارد، به این سبب جانب افغانی پذیرفت که این اختلاف سیاسی را مطابق روحیه پانچيلا (پنج اصل) هم‌زیستی مسالمت‌آمیز کنفرانس باندونگ (۱۹۵۵ م) که افغانستان در آن به عضویت سازمان عدم انسلاک در آمد، حل نماید. مهم‌ترین دو اصل کنفرانس باندونگ، احترام به مرزهای همسایه و عدم مداخله در امور داخلی یک‌دیگر می‌باشد. با این موضع‌گیری داوودخان، امیدی را در میان مردم هر دو کشور به وجود آمد تا خط دیورند با تعدیلات اندکی به حیث سرحد شناخته شده بین‌المللی هر دو کشور پذیرفته شود. بوتو می‌خواست تا به زودی موافقت‌نامه‌ای را با افغانستان به امضا برساند، اما محمد داوود به انتظار نتایج انتخابات مارچ ۱۹۷۷ م در پاکستان بود که متأسفانه با نتایج فاجعه‌باری مواجه گردید. راه‌اندازی مظاهرات گسترده مردم در پاکستان منجر به اعلام حکومت نظامی به قیادت جنرال ضیاء الحق برای چهارمین بار در پاکستان گردید و ذولفقار علی بوتو بازداشت و به دنبال آن به تاریخ ۴ اپریل ۱۹۷۹ م اعدام گردید و قضیه مرزها بازهم لاینحل ماند و رهبران بعدی افغانستان هر کدام چون تره‌کی، امین، کارمل و نجیب، مجددی، ربانی، کرزی و غنی حل این معضله را از ناممکنات دانسته برای یک‌دیگر به میراث گذاشتند و بازهم در همان خط مخاصمت با پاکستان افتادند. اولیای امور افغانستان حتا در بعضی موارد به منظور پوشانیدن ضعف‌های داخلی خویش و انحراف افکار عامه از آنها این مساله را دامن می‌زدند و در اطراف آن هیاهوی فراوان به راه می‌انداختند. اگر مساله واقعاً بر سر حقوق و آزادی‌های پشتون‌ها و بلوچ‌های ماورای سرحد است، باید گفت که سیاسیون افغانستان نمی‌توانند و نباید موقف کاسه گرم‌تر از آتش را به خود بگیرند. پشتون‌های ساکن مرز یا پاکستان باید در درجه اول خودشان بنا بر اصل حق خود ارادیت در زمینه تصمیم بگیرند و داعیه آزادی پشتونستان را جدی مطرح

نمایند، آنگاه وظیفه انسانی و اخلاقی دولت و مردم افغانستان خواهد بود تا از حرکت آزادی خواهانه پشتون‌ها حمایت کنند. تجارب و سوابق تاریخی بیان‌گر این حقیقت است که رهبران پشتون و بلوچ ماورای سرحد هیچ‌گاه در این مورد موقف صریح و روشن و جدی نداشته‌اند. آنچه که روشن است، این است که آنها از ادعاهای بی‌مورد رهبران افغانستان و اتحاد شوروی وقت در این مورد استفاده‌های شخصی فراوان کرده‌اند. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که آنها در این رابطه هم از مقامات انگلیسی و شوروی و هم از حکومت‌های هند و پاکستان و حتا استخبارات آلمان، شوروی، ایتالیا و جاپان استفاده‌های مادی شخصی فراوان کرده‌اند. در حالی که استفاده مادی و مالی از مردم بیچاره افغانستان را حق پدری خود دانسته‌اند.^۱

تره‌کی، امین و نجیب‌الله نیز در پشتونستان خواهی کمتر از سردار داوود نبودند، اما با توجه به انکشاف اوضاع سیاسی ناشی از سقوط افغانستان در پرت‌گاه اشغال ارتش سرخ شوروی و اشتعال جنگ دراز مدت در افغانستان که قیادت سوق و اداره تمام گروه‌های مجاهدین و ابتکار مذاکرات صلح به دست پاکستان افتاده بود و اسلام‌آباد از فیض کمک‌های جهانی برای مجاهدین مبالغه‌ناگفت پول را به جیب می‌زد و اسلحه زیاد مدرن و پیشرفته را به زرادخانه نظامی خود می‌افزود و پله ترازو به سود پاکستان وزینی می‌کرد. تمایل رهبران پشتون و حزب عوامی ملی پشتونستان نسبت به طرح قضیه از سوی افغانستان در حال جنگ و فقرزده کاهش می‌یافت و به ناباوری سیاسی مبدل گردید. از این رو، در موضع سیاسی نجیب نیز مانند داوود خان تغییراتی رونما شد، اما دیگر زمان برایش فرصت تلافی اشتباهات را در این خصوص نمی‌داد.

زمانی که در آستانه خروج ارتش سرخ از افغانستان، اجمل ختک شاعر زبان پشتو و یکی از رهبران حزب عوامی ملی به طور مخفیانه کابل را به صوب دهلی ترک نمود، نجیب‌الله در ابراز نظری بیان داشت: «شانزده سال می‌شود که اجمل ختک مانند شهزاده در این شهر زنده‌گی داشت. او در زمان سردار داوود هم از امتیازات بی‌حد و حصری برخوردار بود؛ اما

۱. از یادداشت‌های غیرمطبوع سرور یورش، دست‌یاز داکتر نجیب‌الله رئیس‌جمهور، ص. ۵۳ و سقوط دوم،

حال خبر شدم که مزورانه از سفارت پاکستان پاسپورت به دست آورده و بدون خدا حافظی از طریق هوایما کابل را به قصد دهلی ترک نموده و مسلماً از آنجا روانه پاکستان خواهد شد. در پرواز کابل-دهلی فرید ظریف هم سفرش بود و اجمل ختک به نواسه خود می گفت که: «زویه! اوس خپل کورته زو. هلته شنی باغونه شته.» ما راستی مردم عجیبی هستیم. منافع خود را فدای منافع این جاسوسان انگلیس نموده ایم. اگر شما درباره اجمل ختک و سایر این اجنت های انگلیس تبصره کنید، عده ای رفقا شما را محکوم می کنند... من اگر زنده بودم، می دانم که در آینده چه کنم؟^۱ دکتر خان صاحب برادر عبدالغفارخان پس از رهایی از زندان در سال ۱۹۵۳ م بیرق پشتونستان را بر زمین گذاشت و گروه جدیدی به نام «حزب جمهوری خواه» تشکیل داد. او با مقامات پاکستانی به توافق رسیده و در سال ۱۹۵۵ م بحیث وزیر اعلاى پاکستان غربی منصوب شد. در این منصب او خطاب به حکام افغانستان گفت: «فکر می کنید مردم قبایل این طرف خط دیورند خواهان الحاق با کابل هستند؟ اول، از سه میلیون پشتون خود استمزاج و نظرخواهی کنید. من تضمین می کنم که همه آنان به نفع الحاق به پاکستان رای خواهند داد.»^۲

در ماه جدی سال ۱۳۵۲ م عبدالولی خان پسر عبدالغفارخان یکی از رهبران ارشد حزب عوام ملی پشتون خواه، از طریق بندر تورخم وارد کابل گردید، از اینکه سفر نام برده پس از پیروزی نظام جمهوری نخستین سفرش به افغانستان بود به این سفر توجه خاص دولتی صورت گرفت و از سوی برخی از مقامات کابینه افغانستان در تنگی پلچرخ از او استقبال کرد. نام برده را در مهمان خانه صدارت با هم راهان و خانمش نسیم ولی که بعداً به او پیوسته بود جا به جا کردند. پاچا گل وزیر سرحدات مهمان دار ولی خان بود. عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات در نخستین کابینه داوودخان که با پاچا گل هر دو در کودتای سرطان ۱۳۵۲ خ همکار و هم سنگر بودند، نوشته است که: «پاچا گل مرا تشویق کرد که باید با ولی خان از نزدیک معرفی شوم. ما هر دو روانه مهمان خانه صدارت شدیم. در مهمان خانه ولی خان را یک جا با اجمل ختک ملاقات کردیم. هنوز بین ما تبادل نظر صورت نگرفته بود که نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین رهبران حزب دموکراتیک خلق هر

۱. عبدالحمید محتاط، سقوط دوم، جمهوریت اول، ص. ۱۱۵.

۲. هارون امیرزاده، داوودخان در چنگال ک. گ. ب.، ص. ۱۰۳.

دو داخل اتاق شدند و صحبت‌ها روی موضوع قبایل ماورای سرحد و موقف افغانستان شروع شد. ولی خان در خلال صحبت به نورمحمد تره‌کی روی آورده گفت: تره‌کی صاحب! «ما در منطقه مردان چهار فابریکه [تولید] شکر داریم.» تنها در مردان! «اما شما در سراسر افغانستان دو فابریکه شکر دارید. یکی فابریکه قند بغلان است که ظرفیت خیلی محدود دارد و دوم هم فابریکه نیشکر جلال‌آباد است که گاه کار می‌کند و گاهی هم از فعالیت باز می‌ماند. پس شما خود قضاوت کنید که الحاق شما با ما به نفع شماست. حالا شما در سطح خیلی پایین قرار گرفته‌اید.»^۱ سخنان مقایسه‌ای ولی خان بدین شرح ادامه یافت: «در سال ۱۹۱۱ م در ایالت مرزی شمال باختری هند بریتانیایی ۹۷۶ مکتب وجود داشت که در آن مکاتب ۳۲۰۰۰ شاگرد سرگرم آموزش بودند. ۸۰ بیمارستان و درمانگاه، ۱۰ چاپ‌خانه و ۳ روزنامه کار می‌کرد. به سال ۱۹۱۳ م در شهر پشاور، مرکز اداری ایالت شمال باختری مرزی که باشندگان آن بیشتر پشتون تبار بودند، کالج اسلامی ایجاد گردید که بعدها به دانشگاه پشاور تحول یافت. دگرگونی‌ها در گستره ایالت مرزی شمال باختری، درست همانند دیگر استان‌ها در قسمت باختری هند بریتانیایی در بخش‌های زیر ساخت، آموزش و توسعه صنعتی در سال‌های حاکمیت بریتانیا، آغاز فصل معینی را برای کشور نو مستقل پاکستان تأمین کرد. حالآنکه در افغانستان مستقل پس از چندین دهه مدرنیزاسیون از سوی کابل، در آستانه کودتای اپریل ۱۹۷۸ م برای ۱۵ میلیون باشندۀ کشور ۴۱۸۵ مکتب و ۷۶ بیمارستان وجود داشت و شمار پزشکان به ۱۱۷۰ نفر می‌رسید. البته محتوای مکاتب را به چالش نمی‌گیریم و تنها به ارقام اکتفا می‌کنیم.»^۲

۱. لازم به تذکر است که تره‌کی و امین همچون گاو بازان اسپانوی که پارچه سرخی را در پیش روی نرگاو خشمگین تکان می‌دهند، اندیشه فریبای رسیدن به تنگه هرمز و سواحل اقیانوس هند را به دولت مردان شوروی عرضه داشتند. تره‌کی مسأله گسترش خاک افغانستان تا کنار بحر و پرورش اردوی افغانستان برای اعمال قدرت در منطقه، به خصوص در برابر پاکستان که به مثابه جسم اجنبی در این منطقه انگاشته می‌شد و به مثابه پاسخ و حل جذری مسأله پشتون‌ها و بلوچ‌ها به نفع افغانستان (بعدها) را در سطح حکومتی به برژنف ارایه داشت. او می‌گفت: «ما نباید پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان را در دست امپریالیست‌ها بگذاریم. همین اکنون ممکن است مبارزه آزادی‌بخش ملی را در میان این قبایل راه انداخت و ساحات پشتون‌نشین و بلوچ‌نشین افغانستان را در آن شامل ساخت.» و. متروخین، ص. ۶۱

۲. عبدالحمید محتاط، سقوط دوم، جمهوریت اول، ص. ۱۱۷

این تنها باور مشخص ولی خان در خصوص مسأله رشد پاکستان و عقب افتاده‌گی افغانستان نبود، بلکه او دیدگاه و باور کلی حزب عوامی ملی «پشتون خواه» را در خصوص عدم تمایل پشتون‌های اکثریت در پاکستان با پشتون‌های اقلیت افغانستان بیان کرده بود؛ اما غفارخان و ولی خان و صمدخان اچکزایی و حاجی میرزا علی خان بلوچ چگونگی با این پندارهای خود برترینانه مصارف هنگفتی را چون معاش ماهوار سفریه‌ها و جرگه‌های خود ساخته در قبال این پروژه غیرعملی از کشور به گفته خودشان فقیر و بی همه چیز افغانستان می‌گرفتند و چون آسوده‌ای بر گرده بیمار سوار بودند اندیشه‌ای به دل راه نمی‌دادند.

مستراولف کاروی واپسین گورنر انگلیس در ایالت شمال غرب سرحدی پاکستان گفته بود: «روزی فراخواهد رسید که پشاور، کابل را در خود منحل سازد، نه کابل پشاور را.»^۱ و این سخنان ولی خان بازتاب همان گفته گورنر انگلیسی بود که به رهبران پشتون در پاکستان چون نصیرالله بابر رییس استخبارات پاکستان امید می‌بخشید تا بگوید: «دیگر دهلی را که از کابل به نام «دا پشتونستان زمونژ» نواخته می‌شد، خود خوب تر می‌نوازند.» از این گفته‌ها در همان زمان این نتیجه به خوبی استنباط می‌گردید که حزب عوامی ملی خود مجری اهداف سیاسی پاکستان در قبال مسأله‌ای به نام پشتونستان است که از سوی محمد داوود دامن زده می‌شد. به هر ترتیب، این سخنان ولی خان آب سردی را بالای دست تره‌کی و امین ریخت و تاثیرات ناخوش آیندی را در روان آنها به وجود آورد. تره‌کی که اینک تیرش به سنگ خورده بود، با طفره رفتن از ماهیت قضیه بر باور خود ماست مالی کرده و در پاسخ گفت که: «خان صاحب! امروز در جهان مبارزه طبقاتی ادامه دارد. ما مبارزه طبقاتی را به راه انداخته ایم و ما از تمام طبقات زحمت کش پاکستان دفاع می‌کنیم. امروز بیشتر دوران مبارزات قبیله‌ای که پدر شما پاچاخان (غفارخان) آغاز کرده بود سپری شده است. ما از زحمت‌کشان سندی پنجابی و کشمیری در پاکستان پشتیبانی می‌کنیم.» ولی خان دیگر حرفی نگفت و اجمل ختک موضوع را چنین دنبال کرد: «تره‌کی صاحب! شما راست می‌گویید. زمانی که ما تظاهراتی را در پشاور به راه می‌اندازیم، زحمت‌کشان و پیشه‌وران سندی و پنجابی با ما نمی‌پیوندند! منطق آنها همین است که شما مطالبات کوچک

۱. هارون داوودخان در چنگال ک. گ. ب. ص. ۱۰۹.

قبیله‌ای دارید.»^۱ این بیان اجمل ختک نیز آبی بود که بر شعله احساسات تره‌کی پاشیده می‌شد تا دیگر خواب و خیال پشتونستان خواهی را از سر بدر کنند؛ اما ساده اندیشی و اهمال در برابر منافع وطن از سوی رهبران افغانستان سبب گردید تا کشور با تحمیل هزینه‌های هنگفت و کمرشکن مصرفی در قبال قضیه مذکور مواجه گردیده و با میراث گذاشتن‌ها و میراث‌داری‌های صرفاً شعاری افغانستان را به مجمر سوزان دشمنی و جنگ با پاکستان مبدل نماید و مردم کشور در این تنورگذاران مظلومانه بسوزند. مساله به همین جا خاتمه نیافت، بلکه داوودخان که می‌خواست خود بانی اتحاد سیاسی و ارضی مناطق پشتون‌نشین در دو سوی خط دیورند باشد طرح‌های آتی را به ولی‌خان پیشکش کرد:

- پشتونستان بحیث یک کشور مستقل؛

- پشتونستان بحیث ایالت فدرالی پاکستان؛

- پشتونستان و افغانستان بحیث یک کشور واحد.

ولی‌خان با فهم روان شوی‌نستی سردار داوودخان با طرح سوم یعنی اتحاد افغانستان و پشتونستان بحیث کشور واحد سر تایید شوراند و افزود که «این مسوولیت تاریخی ماست، اگر ما در این راه مساعی به خرج ندهیم نسل‌های بعدی ما را محکوم می‌کنند.» داوودخان با شنیدن این سخن از زبان ولی‌خان لبخندی زد و گفت که در این باره پس از تداوی شما در لندن صحبت می‌کنیم. بلی. ولی‌خان و داوودخان از مسوولیت تاریخی خود در قبال نسل آینده پشتون که در دو کشور زنده‌گی می‌کنند، یاد می‌کردند، اما اینکه این ادغام چه بلایی را بر سر نسل‌های آینده تاجیک و سایر اقوام افغانستان فرود می‌آورد، پروایی نداشتند. شاید ولی‌خان مثل صحبت با تره‌کی به اصطلاح جیب‌های داوودخان را هم از چار مغز پوک پُر می‌کرد، اما رهبر ناتوان و خود بین افغانستان به این خیالات غیرعملی دل خود را خوش می‌کرد و افغانستان را به سوی پرت‌گاه نزدیک می‌ساخت.

ولی‌خان در ماه جدی همان سال ۱۳۵۲ روانه لندن گردید و مثل سایر رهبران پشتون قبایل یا حزب عوامی ملی مصارف سفر خود را از سفارت افغانستان در لندن مطالبه می‌کرد. طوری که داکتر عبدالمجید سفیر افغانستان در لندن در خاطرات خود از صحبت

۱. عبدالحمید محتاط، سقوط دوم، جمهوری اول، ص. ۱۱۸

تلفنی که ولی خان در لندن تقاضای معاش خود را کرده بود، تذکر داده است. حفیظ الله امین پس از پیروزی کودتای ثور در ماه اگست ۱۹۷۸ م با جوش و خروش به پوزانف و گوریلوف گفت: «مسأله پشتونستان و بلوچستان هنوز برای ما مطرح است، ولی آن را در مطبوعات علم نمی‌کنیم. قلمرو افغانستان باید به سواحل خلیج عمان و اقیانوس هند برسد. ما آرزو داریم بحر را به چشم سر ببینیم.» او یک بار دیگر در ماه اکتبر این موضوع خود را مطرح کرد: «وظیفه ما این است تا افسران و سربازان و همه مردم افغانستان را تا خط دیورند که آن را به رسمیت نمی‌شناسیم و از آنجا تا رود سند که باید مرز ما باشد و رهنمایی و رهبری کنیم. اگر ما این وظیفه تاریخی را نتوانیم به سر برسانیم، گفته می‌توانم که کار ما بیهوده بوده است. ما باید به اقیانوس هند راه داشته باشیم!»^۱ بیرک کارمل نیز اندیشه پشتونستان بزرگ را شعار می‌داد. او خط دیورند را به مثابه فرجامین مرز کشور نمی‌پذیرفت، ولی مسأله را در مباحث علمی مطرح نمی‌کرد. خلاصه، ثمره پشتونستان خواهی غیرعملی داوودخان و سایر شونیستان و سیاست نفوذی و عمق استراتژیک رهبران پاکستان که در گفته جنرال ضیاء الحق تبلور یافت «افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشید»^۲ در عمل مصداق واقعی پیدا کرد و کشور در آتش تعصبات سیاسی سران هر دو کشور طی چند دهه پایان سده ۲۰ و آغاز سده ۲۱ میلادی کشانیده شد و این مشکل هنوز ادامه داد. شوروی‌ها که اصولاً به خاطر رسیدن به آب‌های گرم در بحر الکاهل چنین مصیبتی را به خرد زعمای افغانستان دادند، اما خود از درگیر شدن با قضیه با تانی برخوردار نمودند و نخواستند بیکر قشون خود را در قضیه پشتونستان خواهی خون‌آلود سازند. متروسوف (Matrosov) رییس سربازان مرزی KGB چنین باورداشت: «درست نیست که مسأله مرزها با همسایگان را اکنون مطرح کرد. هر چیز وقت مناسب خود را دارد.» کرسی نشینان دست‌گاه حزبی دولتی شوروی به دوستان افغانی خود حالی ساختند که برای دیدن اقیانوس با چشم سر باید باد از سر بکشند و شکیبایی پیشه کنند.^۳ دوستان افغانی باید

۱. وسیلی متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، (گزارشات امین- تره‌کی به شوروی) ص. ۶۳.

۲. دگروال یوسف افسر آی. ایس. آی، در کتاب «تلک خرس»، چاپ پشاور.

۳. چون چنین هدفی نیروها و امکانات جمهوری جوان را ته کشیده از وظایف بنیادین تحکیم مواضع در داخل کشور انحراف می‌داد.

تا آن زمان در محدوده امکانات و توانایی‌ها خدمات ویژه (استخباراتی) شان در پاکستان و بلوچستان مشغول گردند. میوه درخت آمال هنوز پخته نشده بود. کرسی نشینان شوروی آنها را به این پند هشدار می‌دادند: «اول باید افغانستان را فتح کرد!» و سوسه ماجراجویی غالب، خطرات آن ناچیز و مقاومت جدی هم بعید به نظر می‌رسد. جنگ اعلام نشده علیه مردم افغانستان در آستانه وقوع قرار داشت.^۱

محمد داوود (از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷) بحیث رییس جمهور افغانستان باقی ماند و پس از آن در چاهی که به دست خود کنده بود، افتاد.^۲ در چنین وضعیتی نظام امنیتی کشور با راه‌اندازی عملیات تروریستی رو به وخامت گذاشت.^۳ کشته شدن میراکبر خیبر خشم رهبران حزب دموکراتیک را برانگیخت و آنها در مراسم جنازه خیبر با راه‌اندازی همایش سیاسی از مکروریان تا گورستان شهدای صالحین صریحاً اعلام کردند که انتقام خون خیبر را خواهند گرفت. رژیم محمد داوود رهبران حزب خلق چون تره‌کی، ببرک کارمل و تعداد دیگر را بازداشت کرد. چون برنامه راه‌اندازی کودتا از پیش معلوم بود. از این رو، کسانی که از اعضای رهبری حزب زندانی نشده بودند فرمان کودتا را به افسران وابسته خود در ارتش صادر کردند.

به تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ ارتشیان حزبی به فرماندهی سرهنگ عبدالقادر قوماندان قوای هوایی از تاجیکان هرات و سرتیپ محمداسلم وطنجار از پشتون‌های خوست وعده دیگر از افسران پایین‌رتبه حزبی دست به کودتای خشن و خون‌باری زدند. در این کودتا محمد داوود با هفده تن از اعضای خانواده‌اش کشته شدند و رژیم داوودی سرنگون گردید.^۴

۱. وسیلی متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، ص. ۶۳

۲. این چاه عبارت بود از نفوذ افرادی در هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان، وابسته اتحاد شوروی، با برانگیختن دشمنی گروه‌های اسلام‌گرا نسبت به رژیم داوودخان بود که هر کدام با اجرای حرکتی برضد نظام محمد داوود به آن سوی مرزها وارد پاکستان می‌شدند و در تدارک اقدامات جدی تری علیه او تلاش می‌کردند.

۳. زندان بانان رژیم داوود، محمد هاشم میوندوال را در زندان به قتل رسانیدند، علی احمد خرم وزیر پلان در دفتر کارش به قتل رسید و یکی از خلبانان ورزیده هواپیمایی آریانا در نزد منزلش در می کروریان اول مورد شلیک شخص نامعلومی قرار گرفته و جان داد. به دنبال آن، میراکبر خیبر یکی از رهبران جناح پرچم نیز آماج حمله تروریستی قرار گرفته کشته شد.

۴. سرنگونی رژیم محمد داوود بحیث آخرین فرد خانواده محمد زایی (آل یحی) در حقیقت پایان دادن به اقتدار

محاسبات ظالمانه «اقلیت» و «اکثریت» در افغانستان

یکی دیگر از موارد نفاق اندازی و تحریکاتی حاکمیت‌ها و حلقات قوم‌گرای این دوره تبلیغ هدف‌مندانۀ «اقلیت» و «اکثریت» گروه‌های تباری افغانستان می‌باشد. این تبلیغات از دورۀ عبدالرحمان خان آغاز و در دورۀ زعامت داوودخان اوج گرفت و در دوره‌های بعدی ادامه یافت. تبارگرایان از دورۀ عبدالرحمان خان تا دورۀ جمهوری داوودخان که شاهد نقل و انتقال کوچی‌ها به مناطق مختلف افغانستان به خصوص به شمال کشور بودند، حالا چنان می‌پنداشتند که تناسب نفوس کشور را مطابق خواستۀ خود تغییر داده‌اند. از این رو، در کنار همه واقعیت‌گریزی‌ها و ضربه‌های فرهنگی که به زبان فارسی و تاجیکان وارد کردند، این بار به ترویج افادۀ «اقلیت» و «اکثریت» متوصل گردیدند. آنها از طریق مراجع خود ساخته ارقام، آمار و فیصدی‌های من در آوردی را در ترکیب قومی افغانستان می‌ساختند و آن را به خورد مراجع علمی دوستان بین‌المللی‌شان، از جمله اکادمی‌های تحقیقاتی اتحاد شوروی می‌دادند و پس از نشر آن در مطبوعات این کشورها، از آن بحیث رفنس آماری و فیصدی اقوام، گویا همچون نظرات افغانستان‌شناسان خارجی در خصوص ساختار قومی افغانستان استفاده می‌کردند؛ اما این آمارها با نظرات افغانستان‌شناسان شوروی چون ولادیمیر بار تولد و ایگور میخائیلویچ ریسنر و دیگران منافات داشت. در این جریان، در حالی که تمام امکانات دولتی در اختیار تبارگرایان وجود داشت، اما یک بار هم برای تمیز درستی اقلیت و اکثریت مورد نظرشان و به دست آوردن واقعیت‌های قومی در ساختار اجتماعی افغانستان به احصائیه‌گیری جامع و کامل اقوام نپرداخته و بر روال تبلیغاتی ذهنی خود ادامه می‌دهند. باری در حکومت حزب دموکراتیک خلق که بیشتر مناطق افغانستان ناامن گردیده بود و ماموران احصائیه نمی‌توانستند به مناطق ناامن برای اجرای کار خود بروند، یک احصائیه‌گیری چرت‌انداز صورت گرفت که نتایج آماده شده مورد قناعت حفیظ‌الله امین قرار نگرفت و امین خود قلم را گرفته و مطابق ذوق خود آمارسازی نمود و به دست خود رقم کوچی‌ها را که کمتر از یک میلیون بود، سه میلیون نفر

۲۲۶ سالۀ دودمان درانی (سدوزایی، بارکزایی و محمد زایی) بود که به استقرار نظام تیپ کمونیستی وابسته به شوروی انجامید و قدرت سیاسی از اختیار خاندان آل یحیی یا محمد زایی‌ها خارج گردید.

نوشت و قیس علی‌هذا. طبیعتاً این چنین تبلیغات به دور از واقعیت‌های عینی نفوس کشور علاوه بر بی‌اعتمادی سیاسی مشکلات دیگری را هم برای دولت در پی داشت و آن این است که دولت بحیث یک نهاد خدماتی بایست رقم درست نفوس را با تفکیک کمیت‌های قومی بداند و با روشنی از این واقعیت در مورد برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و انکشافی و میزان صادرات و واردات سالیانه خود استفاده دقیق کند.

پژوهشگران امور تاریخ (اتنوگرافی) و جامعه‌شناسی (سوسیولوژی) در رابطه با حضور تاریخی تاجیکان در این سرزمین تحقیقاتی انجام داده و نتایجی را استخراج و برشمرده‌اند که در فصل‌های گذشته و تحت عناوین جداگانه به توضیح آنها پرداخته شده است. براساس اسناد و شهود تاریخی در میان سه قوم بزرگ و قدیم آسیایی، ایرانی‌تباران، هندوان و چینیان قدیم و سیر شمارند که امروز نسل هندیان و چینیان در جهان به بیشتر از یک میلیارد در هند و یک و نیم میلیارد در چین می‌رسد؛ اما ایرانی‌تباران (فارس‌ها و تاجیکان) در حوزه آسیای میانه و مرکزی شمارشان در حدود سه صد میلیون نفر تخمین می‌شود.^۱ در قسمت‌های شرقی و جنوبی خراسان یا فلات شرقی ایران، تاجیکان از اهالی اساسی بومی و مسکون به شمار می‌روند یا اینکه سکنه فلات شرقی ایران در خراسان بزرگ و ماورالنهر را به نام «تاجیکان» یاد می‌گردند که بعداً قبیله‌های افغان مثل یوسف‌زایی‌ها و هوتکی‌ها زمین و جایدادهای آنان را در مناطق بین جنوب شرق خراسان و شمال غرب هند متصل به کوه‌های سلیمان گرفتند. با آن‌هم اکثریت اهالی شمال غرب و مرکز کشور را در پویه زمان تاجیکان تشکیل می‌داده‌اند.

دولت‌های گذشته افغانستان که اصولاً به نقش کارساز اقوام در فراهم‌آوری زمینه‌های تفاهم، هم‌بستگی ملی و مبارزه مشترک آنها با نابسامانی‌های اجتماعی باور نداشتند، در یک چنین جامعه پُرکثرت قومی، بی‌عدالتی اجتماعی را با تقسیم اقوام به درجات مختلف، محور کارهای خود ساختند. بی‌عدالتی نه تنها در ساحه قدغن کردن حقوق سیاسی، فرهنگی (هویت‌ی) و اقتصادی اقوام، بلکه حتا در مورد کمیت آنها با دفع الوقت

۱. این مساله از آن گواهی می‌دهد که کشور تاجیکان در چهار راه اتصال شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا واقع گردیده و در هر مرحله‌ای از ماجراهای تاریخی صدمات فراوان بشری را متقبل شده‌اند.

کردن در برنامه‌های شمارشی و احصائیوی با رقم‌گذاری‌های من درآوردی و جعلی در فیصدی اقوام عمل کرده‌اند و باین، پیکر واقعیت آماری نفوس افغانستان را زخمی کردند. باین دست‌کاری و تقلبات سیاسی تاریخ‌پسین افغانستان را مغشوش نموده‌اند. در ترکیب احصائییه عمومی که آن‌هم به صورت دقیق انجام نشده و کسی نمی‌تواند آمار واقعی را ارایه کند جعل و ساخته‌کاری دست‌بالایی داشته و بر اساس این جعل‌کسانی امتیاز «اکثریت» را به صورت انحصاری تصاحب کرده‌اند و عدّه دیگر به نام «اقلیت» از حداقل حقوق مدنی و شهروندی خود در جامعه محروم گردیده‌اند.^۱ بی‌عدالتی‌های آشکار در مناسبات قومی سلاله‌های قدرت در عصر حاضر مشهود بوده و کشور را در حالت رخوت زده‌گی، بی‌اعتمادی سیاسی و عقب‌مانده‌گی جان‌کاهی قرار داده است.^۲

در خصوص ترکیب اهالی افغانستان با تفکیک کمیت‌های قومی معلومات موثق و خالصانه‌ای در دست نیست. برحسب معلومات احصائیوی وزارت زراعت افغانستان در سال ۱۹۷۹ م به‌گونه مثال اهالی ولایات بلخ، فاریاب، جوزجان و سمنگان از جهت منسوبیت قومی و ملی به صورت ذیل تشخیص گردیده‌اند: تاجیکان از جمله تمام اهالی چهار ولایت ۹۰۲،۷ هزار نفر یا ۴۴٪، ازبیک‌ها ۸۷۴،۵ هزار نفر یا ۳۲،۷٪، ترکمن‌ها ۶۱۲،۶ هزار نفر یا ۱۰،۷٪، هزاره‌ها ۲۰۰ هزار نفر یا ۱۰٪، افغان‌ها (پشتون‌ها) ۳۳۱،۴ هزار یا ۶،۶٪، و عرب‌ها ۵۸،۸ هزار یا ۴،۲٪، را تشکیل می‌داده‌اند. البته معلوم‌ست که رقم ۶،۶٪ نفوس افغان‌ها در شمال از زمان عبدالرحمان خان تا پایان جمهوری داوودخان گزارش شده است. کسانی که شهرها و محلات افغانستان را با دیده تعمق نگریسته‌اند، به خوبی می‌دانند که از شمار اقوام کشور چهار قوم بزرگ‌تر (تاجیک‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها و ترک‌ها) با کمیت‌های نزدیک به هم و در کنارهم به سر می‌برند که هیچ‌کدام آنها اکثریت مطلق (۱+۵۰) را تکمیل کرده نمی‌توانند، اما از لحاظ زبانی تاجیک‌ها و هزاره‌ها با داشتن زبان مشترک با هر کمیتی که باشند اکثریت زبانی اهالی کشور را تشکیل می‌دهند، در حالی که همه اقوام کشور قادر به صحبت کردن به زبان فارسی دری هستند و این زبان را کمتر از زبان مادری

۱. شما می‌توانید صحت و بطلان تمام دست‌کاری‌ها و آمارسازی‌های حکومت‌های افغانستان را در مقایسه با جعل و تقلبات انتخاباتی پارلمانی و ریاست‌جمهوری که از نظرتان گذشت، مقایسه کنید.

۲. مشت نمونه خروار - تقلبات انتخاباتی ۱۳۹۸

خود نمی‌دانند و بدان بحیث زبان بین‌الاقوامی حُرمت می‌گذارند. تاجیک‌ها و پشتون‌ها در همه مناطق افغانستان زنده‌گی می‌کنند، اما در مناطق جنوبی بیشتر پشتون‌ها به سر می‌برند و در مناطق مرکزی، شمالی و غربی رویت تاجیک‌ها بیشتر به ملاحظه می‌رسد. هزاره‌ها علاوه بر اینکه در مناطق مرکزی (هزاره‌جات) زنده‌گی می‌کنند، در تمام ولایات کشور و در ولایاتی که با هزاره‌جات هم‌سرحد هستند کمیت قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهند. ترک‌ها (ازبیک‌ها و ترکمن‌ها) در شمال افغانستان از بدخشان تا هرات حضور چشم‌گیری در میان تاجیک‌ها و پشتون‌ها به خصوص در ولایات تخار، شبرغان، فاریاب و سرپل دارند. از این رو، نمی‌توان بر یکی از آنها اقلیت ده فیصدی و پانزده فیصدی و بر دیگری اکثریت ۶۰٪ را به صورت اعزازی و تشریفاتی به کار برد و این امر در حکم خاک زدن به چشم اقوام افغانستان و انحراف وارد کردن در ذهنیت بین‌المللی است. هر گاه نتایج یک روند شمارشی این «اقلیت»‌ها و «اکثریت»‌ها را در ترکیب نفوس کشور به صورت آماری مبنی بر اکثریت بودن هر کدام آنها ثابت گرداند، آنگاه همه‌گان بایست بر اصل دموکراتیک (۱+۵۰) حُرمت‌گذار باشند، هر چند بنی آدم با داشتن فضل و کمال و به فحوای «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» در پیش‌گاه خداوند و نظام شایسته‌سالار والایی و بزرگی می‌یابد، نه براساس اکثریت و اقلیت و نه منسوبیت به عرب و ترک و تاجیک و افغان، با آن‌هم آنچه بتواند به عنوان واقعیت جامعه ثابت گردد، قابل احترام خواهد بود.

ایگور میخائیلویچ ریسر افغان‌شناس مشهور روس در یک آمار رسمی مربوط به سال‌های ۱۹۴۶ - ۴۷ م از یازده میلیون نفوس کشور دو میلیون آن را کوچی قلم داد کرده است، مقصد از این دو میلیون فقط کوچی‌های با کاروانی شتر نبوده و مقصد از آن قوم افغان بوده است، چیزی که مورد توافق لورل کورنا قرار گرفته و نوشته است: «تقریباً یک هفتم جمعیت افغانستان به شیوه چادرنشینی زنده‌گی می‌کنند.»^۱

فیض محمد کاتب که دبیر دیوان امیر عبدالرحمان خان بود، در کتاب «نژاد نامۀ افغان» در یک صد سال پیش کمیت پشتون‌ها را به نام چادرنشینان ۲۵٪ نفوس افغانستان دانسته است. کاتب مبنای دقیقی از تناسب ترکیب اقوام در نفوس کشور به دست می‌دهد که ما

۱. لورل کورنا، افغانستان ۲۰۰۲، ترجمه فاطمه شاداب، چاپ تهران ۱۳۸۳

را در سنجش ادعاهای متضاد بعدی قادر می‌سازد تا کمیت‌های بیشتر را بهتر بدانیم. موصوف می‌نویسد: «افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت به نام افغانیت و دولت مستقل افغانستان نواخته و خود را مشهود انظار و مشهور آفاق و اقطار ساخته، افزون از سه صد هزار خانه قراری که رقم شده آمد [نفوس خانوار هر قبیله را جداگانه ذکر کرده است] در این مملکت تمکن و قرار ندارند (هرگاه نفوس فی خانه وار را پنج الی شش نفر بدانیم، مجموع نفوس افغان به یک و نیم میلیون یا هژده لک نفر تخمین می‌شوند). باقی تاجیک و ازبیک و هزاره و جدیدالاسلام (نورستانی) و اقوام مختلف دیگر اند. افغان اضافه از این سه صد هزار هرچه هست مقیم خاک مستعمره انگلیس (پاکستان) و تابع امر و فرمان اویند و یکی از حالت دیگری و موطن و مسکن و فرقه اش علم ندارد و نمی‌داند که کجاست.^۱

ارستوف مولف «قفقازی» در سال ۱۸۸۱ م می‌نویسد: افغان‌ها (پشتون‌ها) که در قلمرو امیر اقامت دارند، دو میلیون نفر، در مناطق سرحد آزاد یک و نیم میلیون و در بخشی از سرزمین‌های هند برتانوی به یک میلیون بالغ می‌گردند و باین کمیت تخمینی آنها به شمول بلوچستان و پاکستان بین ۵ تا ۶ میلیون می‌رسد؛ اما فیض محمد کاتب در کتاب نژادنامه افغان در مورد نفوس تاجیک‌ها می‌نویسد: «و تمامت تاجیک مقیم افغانستان هژده لک و هفتاد و پنج هزار نفس و قرب ثلث کل نفوس موطنه افغانستان اند.»^۲ باین، دیده می‌شود که در زمان حیات کاتب در قلمرو امیر و مطابق سروی‌های گماشته‌گان امیر پس از نقل و جا به جایی ناقلین در مناطق مختلف افغانستان، در حدود هژده لک افغان و در همین حدود هژده لک و هفتاد و پنج هزار تاجیکان می‌زیسته‌اند که با پشتون‌ها کمیت تقریباً مساوی داشته‌اند و با یک جا دانستن شاخه‌های از فارسی‌زبانان یا تاجیکان چون ایماق‌ها، فیروزکوهی‌ها، جمشیدی‌ها، تایمنی‌ها، اورمیری‌ها، فرمولی‌ها جمعیت تاجیکان بیشتر از پشتون‌ها گردیده و یک جا با هزاره‌های فارسی‌زبان کمیت زبانی به مراتب بیشتری را دارند. بر پایه پژوهش‌های زنده‌یاد عبدالاحمد جاوید که تا یک دهه پیش

۱. به نقل از تاریخ تحلیلی افغانستان، تالیف عبدالحمید محتاط، ص ۷۲

۲. نوشته کاتب را گریگوریان نویسنده آمریکایی با تذکر «دو ثلث باشندگان شهرها و بیش از ۳۰٪ کل نفوس افغانستان را تاجیک‌ها تشکیل داده‌اند» تایید می‌کند- ظهور افغانستان معاصر، چاپ ۱۹۶۹، ص ۳۳ به نقل از تاریخ تحلیلی افغانستان.

زنده‌گی می‌نمود، در مورد وضعیت ساختاری نفوس و جایگاه کمی تاجیکان افغانستان می‌گوید که، یکی از قوم‌های اصیل و بومی خراسان عهد اسلامی و افغانستان امروزی تاجیک‌ها هستند^۱ میرمحمد صدیق فرهنگ که خود از آگاهان امور تاریخ این سرزمین است، در همین راستا می‌نویسد: «در هنگام گشوده شدن خراسان به دست مسلمانان (اعراب) بخش بزرگ ساکنان این سرزمین را تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند.»^۲ میرغلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» چاپ کابل (۱۹۶۷م) در باره ترکیب ملی اهالی افغانستان مکتب نموده و گوینده‌گان زبان پشتو را از شمار ۱۶ میلیون نفوس کشور ۶ میلیون نفر، ترک‌ها را بیشتر از یک میلیون نفر، نورستانی‌ها را ۱۰۰ هزار نفر، بلوچ‌ها را ۷۰ هزار نفر و متباقی حدود ۸ میلیون آنها را دری زبان (تاجیک و هزاره) معرفی نموده است. به این ترتیب، شمار فارسی زبان‌ها (تاجیک و هزاره ۵۰٪) پشتو زبان‌ها (۴۰٪) و متباقی حدود ۱۰٪ یا چیزی بیشتر خواهد بود.

شهر کابل پایتخت افغانستان از قدیم‌الایام یک شهر تاجیک‌نشین و به قول هیروودوت (دادیک) نشین بوده که حتا تحولات و تغییرات و تلاش‌های سیاسی و اجتماعی دو-سه قرن اخیر هم نتوانسته است، سیمای قومی آن را دگرگون سازد. افغان‌ها بیشتر پس از گزینش کابل بحیث پایتخت افغانستان (۱۷۷۳م) در زمان سلطنت تیمورشاه درانی به کابل وارد شده و زمین‌های شهری و صحرائی از سوی تیمورشاه به اراکین دولت و قدرت‌مندان قبایل درانی و غلجایی داده شده است. بر طبق معلومات موثق احصائیوی سال ۱۹۷۸ م توسط متخصصان شوروی از شمار یک میلیون و سه صد هزار اهالی شهر کابل ۷۴۴ هزار نفر یا ۵۷٪ آن را تاجیکان، ۳۲۴ هزار یا ۲۵٪ را پشتون‌ها، ۱۶۴ هزار یا ۱۳٪، را هزاره‌ها، ۱۴ هزاره یا بیشتر از ۱٪، را هندو و سیک‌ها، ۱۰ هزار نفر یا ۰٫۸٪، را ازبیک‌ها تشکیل می‌داده‌اند. از جمله تمام اهالی شهر کابل ۷۵٪ آن زبان فارسی دری را منحصیث زبان مادری خود معرفی کرده بودند.^۳ - با این حال، هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که تاجیکان هنوز بخش

۱. اکادمیسین دکتور عبدالاحمد جاوید. سخنی چند در باره تاجیک‌ها. ش ۱. س ۲ فصل نامه آریانا برون مرزی ۱۳۷۹. ص ۴.

۲. میرمحمد صدیق فرهنگ. افغانستان در پنج قرن اخیر. ویرجینا ۱۳۶۷. ج ۱. ص ۱۴.

۳. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ و حق نظر ظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، دوشنبه ۱۹۹۹، ص ۷.

اعظم اهالی افغانستان را تشکیل می‌دهند و از لحاظ درجه نفوذ زبان و فرهنگ با هزاره‌ها از فیصدی بلندی برخوردار هستند.

جعل کاران تاریخ و فرهنگ در کشور ما با کتمان نمودن حقایق آماری نفوس در یک قرن اخیر، ذهنیت جامعه جهانی و مردم افغانستان را در زمینه آرایه آمارهای خود ساخته شان اغوا کرده‌اند و خواستند تا با بزرگ‌نمایی دروغین حضور فزیک‌ی خلق تاجیک و سایر اقوام برادر را در زیر پرده‌های جعل و دروغ پیشانند و با تکرار و تداوم تقلب عمر دروغ‌پراکنی خود را دراز کرده با آرایه ارقام تخیلی در مورد کمیت‌های قومی نفوس و «اقلیت» و «اکثریت» خواندن جعلی آنها مردم افغانستان و جامعه جهانی را به پذیرش نظرات من در آوردی خود باورمند سازند. در حالی که سید جمال‌الدین افغانی در کتاب «تمه البیان فی التاریخ الافغان»، فیض محمد کاتب هزاره در «نژاد نامه افغان»، غلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» و سایر اتنوگراف‌ها هر کدام با بیان واقعیت‌های ساختاری و بافت اجتماعی کشور، در زمینه نفوس افغانستان تبصره‌های داشتند که نشان می‌داد واقعیت اصلی و آماری نفوس کشور از چه قرار است. در این خصوص بحث‌های جدل‌برانگیزی با برشمردن فیصدی‌های ناهمگون اقوام از سوی مراجع و محققان داخلی و خارجی و اکثراً با اقتباس از آمارهای داده شده از سوی دولت افغانستان استناد کرده‌اند که هیچ‌کدام آنها نتیجه یک شمارش دقیق احصائیوی تحت نظر سازمان‌های معتبر بین‌المللی نبوده و از حقیقت اصلی موضوع دور رفته‌اند. چون احصائیه‌های آماری در مورد نفوس و کمیت‌های قومی افغانستان بسیار متناقض و ناهمگون هستند با برشمردن آنها جز ضیاع وقت نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد که از تکرار آن می‌گذریم. شاید تحقیق پسین شامل جدول آرایه شده ذیل هم واقعیت ناب نفوس در افغانستان نباشد، اما از واقعیت اصلی به دور هم نیست. این هم نتیجه آخرین سرشماری سال ۱۳۹۶ م که به نام تحقیق سازمان‌های جهانی با همکاری ریاست ثبت احوال نفوس افغانستان منتشر شده است. از این که دم و دست‌گاه حاکمیت با نتیجه این تحقیقات مخالفت کرده و مانع اعلان رسمی آن گردید، اما از سوی دست‌اندرکاران شریک در این پروژه وارد جهان انترنیت و عالم مجازی گردیده است. به باور افغانستان‌شناسان روس از شمار مجموع تاجیکان منطقه ۶۲٪ آن در افغانستان و ۳۸٪ در اتحاد شوروی سابق (در

تاجیکستان و ازبیکستان) به سر می‌برند. به هر حال، تاجیکان و زبان فارسی در افغانستان محور انسجام اقوام برادر هستند و نادیده گرفتن آنها در محاسبات سیاسی، تاریخی و فرهنگی منطقه به معنای نامتوازن ساختن باور و اعتماد در مناسبات اقوام برای هم‌یاری و مساعی مشترک و لنگش محموله زنده‌گی برای سازنده‌گی در منطقه به سوی آینده خواهد بود.

لست سرشماری نفوس جمهوری اسلامی افغانستان که در سال 1396 صورت گرفته است							
شماره	نام ولایت	تاجیک	پشتون	هزاره	اوزبیک	ترکمن	اقوام دیگر
1	ارزگان	75627	377543	55223			41670
2	بادخوس	514321	82454	13894	80154	12677	10855
3	بامیان	124543	327790				
4	بلخشان	1094850	33455	19524	45679		41044
5	بغلان	376070	165487	124332	45332		54322
6	پکتیا	251840	435688	34353			143562
7	بلخ	613017	123465	234567	234342	124565	124587
8	پروان	442236	334542	234455			12221
9	پکتیکا	89992	345563				38643
10	تخار	466899	42432	124354	334326		34323
11	پنجشیر	439787		12434			
12	جوزجان	90714	76431	12435	364543	224652	33467
13	داریکندی	14122		713456			123546
14	خوست	83742	356578				12467
15	سرپل	519789	53256	132455	123431		43224
16	زابل	45760	287563				12343
17	سمنگان	342945	234227	232344	132467	67654	23454
18	غور	618296	23461	232344			23553
19	غزنی	316199	324546	234678			45554
20	فاریاب	792840	24574	32465	354565	232445	45554
21	فراه	294356	265667	32242			
22	کندهار	465889	245345	76432	156665	22342	23474
23	میدان وردگ	418789	273456	124567			
24	کندهار	384998	434688	34433			22435
25	کابل	4190314	876543	675432	124322	12354	223456
26	کاپیسا	443237	123431				87654
27	لویگر	420101	197643	12354			23254
28	نیمروز	118547	232345	34543	23344		245565
29	ننګرهار	155679	576532				124543
30	نورستان	208712	234433				13533
31	هرات	931321	334564	245448			12234
32	هلمند	134536	365432	33532			34365
33	کنر	45690	386532				33543
34	ننګران	192277	248745				34532
	میزان	13989536	8116621	4040084	2219170	696689	1697373
	فیصدی	45.6%	26.4%	13.1%	7.2%	2.2%	5.5%
	این نفوس شماری توسط سازمان های معتبر جهانی با همکاری اداره ثبت و احوال نفوس جمهوری اسلامی افغانستان صورت گرفته						

اوضاع عمومی این دوره (۱۸۸۰ - ۱۹۷۸م)

باشکل گیری سلطنت امیر عبدالرحمان خان در افغانستان، امارتهای محلی در اکثر مناطق قلمروش^۱ پایان یافتند؛ و دولت معاصر افغانستان در عمل شکل گرفت. اما امیر عبدالرحمان خان با اینکه شخص جاه طلبی بود، و بخاطر مطیع ساختن مردم هزاره جات، نورستان و سرکوب نمودن شورش های مردم بدخشان و فرو نشاندن شورش سردار اسحاق خان در بلخ فجایع زیادی را راه اندازی کرد. هرچند دولت امیر حبیب الله خان خواست به ادامه ریفورم های عمرانی پدرش توجه کند، اما عشرت گرای امیر مجالی را برای پیگیری این برنامه ها نمی داد و به توسعه حلقه مخالفت و سرانجام، به کشتار امیر در تفریح گاه کله گوش در لغمان انجامید.

امیر امان الله خان که در احاطه حلقه وسیعی از اشراف زاده گان دربار به رهبری محمد ولی خان دروازی، محمود طرزی و دیگران به جنبش مشروطه خواهان پیوسته و می خواست خط فاصلی بین زعامت خود و اجدادش بکشد، پس از دست یابی به کرسی سلطنت به خاطر رهانیدن افغانستان از وابستگی سیاسی انگلیس ها بلافاصله در سال ۱۹۱۹ م اعلان استقلال نمود و مجدداً با انگلیس ها درگیر جنگ و مخالفت گردید. با اعاده استقلال سیاسی کشور تلاش های گسترده دیپلماتیک به خاطر اعتراف دولت افغانستان بحیث یک کشور مستقل در پیشگاه جامعه جهانی به ویژه از جانب محمود طرزی و محمد ولی خان وزرای خارجه صورت گرفت و تماس های شاه امان الله با جامعه اروپایی منجر به طرح برنامه اصلاحات اقتصادی و فرهنگی در افغانستان گردید؛ اما موقعیت کین توزانه انگلیس در سنگر مخالفت به این دولت و بدبینی قشر روحانیت به اصلاحات و تجدد خواهی امیر، منجر به فرار شاه امان الله از کشور و ظهور امیر حبیب الله کلکانی تاجیک تبار منجر تصرف تاج و تخت پادشاهی توسط او در کابل گردید. حبیب الله

۱. به خصوص در شمال سلسله های میریاریک خان در بدخشان، سلسله شاهان محلی درواز و شغنان، امرای ازبیکیه در قطفن، بقایای خانواده اشترخانی در بلخ و میمنه، حکومت محلی میرناصر بیگ در مرکزیت دایکندی، با خانه جنگی های مداوم سرداران سدوزایی، بارکزیایی و محمدزایی در محوریت کابل، هرات و قندهار پایان یافتند.

کلکانی که خود یکی از رزمنده‌گان جنگ دوم افغان و انگلیس بود، نابسامانی‌های اجتماعی ناشی از بی‌عدالتی‌های حکومتی و نیرنگ‌های استعماری که در شمال و جنوب کشور با خلع زمین بومیان جریان داشت، او را در خط مخالفت با شاه امان‌الله و برانداختن سلطنت او کشانید. هنگامی که شینواری‌های جلال‌آباد در نوامبر ۱۹۲۸ م علیه دولت امانی قیام کردند، حبیب‌الله با استفاده از نزدیکی فاصله کوه‌دامن به پایتخت، به کابل هجوم آورد و این شهر را در روز شانزدهم جون سال ۱۹۲۹ م به تصرف خود درآورد و به عنوان «امیرحبیب‌الله خادم دین رسول‌الله» خود را پادشاه افغانستان اعلام کرد و توسط پیرهای قلعه بلند، نجراب و تگاب تاج‌گذاری گردید. چنانکه شرح ماجراهای مربوط به تغییر قدرت نشان می‌دهد، این تحول برای تاجیکان بسیار خونین و پرهزینه تمام شد و مردم شمالی را برای مدت‌ها زیر ضربات خانواده نادری و شرکای قدرتش قرار داد.

به عقیده غالب مورخان و به خصوص نگارندگان موضوع حاکمیت امیرحبیب‌الله یک واقعه مزاحم و ناگواری در تاریخ معاصر افغانستان برای خانواده حکمران گزارش گردیده است که نظم بازی‌های سیاسی سنتی را در تداوم حاکمیت‌های قبیله‌سالاری برهم ریخته بود. تأثیرات روانی این حادثه در حلقات هم‌مونیست به گونه‌ای ست که هر شخصیت غیرقومی و تباری خود را که پس از زمان زمام‌داری حبیب‌الله کلکانی در تاریخ معاصر افغانستان آن‌سان که باید از استقلال، تمامیت ارضی، نوامیس ملی و همبستگی ملی و حقوق اقوام کشور دفاع نماید، به نام «سقوی‌ها» دسته‌بندی و درج مانیفیست کنفدراسیون قبیله‌ای خود کرده‌اند. حتا کسانی که مثل محمد ولی خان دروازی که زنده‌گی خود را وقف سنگر آزادی افغانستان و معرفی استقلال کشور در پیش‌گاه جامعه بین‌المللی کرده و همکار صدیق امان‌الله خان محصل استقلال افغانستان بود، این متعصبان از او به نام «خاینین ملی» در تالیفات‌شان نام برده‌اند.

به هر حال، جنبش حبیب‌الله کلکانی پیش از همه قیام برهنه پایان یا دهقانان کوه‌دامن زمین است که تحت تأثیر روحانیون آن روزگار رهبری می‌شد و خود حبیب‌الله کاندیدای ایتلاف بنیادگرایان دیوبندی از طریق پیر تگاب و روحانیت خشمگین ضد اصلاحات پیش از وقت دوره امانی است، لذا قیام حبیب‌الله یک جنبش برنامه‌ریزی شده توسط تاجیکان نبود و به هیچ‌وجه جنبه قومی و تبارگرایانه نداشت. ورود نادرخان در این دوره

از بسا جهات مستلزم تحلیل و بررسی‌های بیشتر می‌باشد.^۱ بازپس‌گیری سلطنت کابل از امیرحبیب‌الله کلکانی در اکتبر سال ۱۹۲۹ م یعنی ۹ ماه پس از زمام‌داریش توسط نادرخان با زیر پا گذاشتن تعهد و مهر در قرآن کریم و به قتل رسانیدن همکاران حبیب‌الله کلکانی، خانواده‌های محمد ولی خان بدخشی و چرخ‌چی و عده‌ای از شخصیت‌های روشن‌اندیش به صورت فجعیانه از تراژدی‌های خون‌چکان درامه قدرت در تاریخ معاصر افغانستان به حساب می‌رود. این بازپس‌گیری قدرت نه به وسیله مردم، جهاد، جنگ و فتح، بلکه با دسایس و سوءاستفاده از باور دینی حبیب‌الله خان و حرمت‌گذاری او و هم‌زمانش به کلام‌الله مجید، کتاب خدا بود. حمیدالله آخوندزاده پیر تگاب که از روحانیون زبده آن روزگار بود، تاج سلطنت بر سر حبیب‌الله کلکانی نهاد، فرزند میر سید جان پادشاه است که در سال ۱۹۲۹ م مراسم تاج‌گذاری نصرالله خان برادر امان‌الله خان را برگزار کرده بود. حبیب‌الله کلکانی خود مرید شمس‌الحق مجددی پیر گلپهار بوده است. این پیرها که ابتدا می‌خواستند، عنایت‌الله کاندیدای روحانیت در مقابل امان‌الله خان را در سال ۱۹۲۰ م به سلطنت برگزینند، نخست با ورود حبیب‌الله کلکانی به کابل موافقت کردند؛ اما بعدها با روی کار آمدن نادرخان نقش معکوس بازی کردند و از حاکمیت امیرحبیب‌الله خان کلکانی پشتیبانی نکردند. این گونه بازی‌ها حتا توسط خانواده روحانی مجددی با نقض قرآن خوری نادر شاه منجر به بحران بی‌اعتمادی ملی بین اقوام افغانستان گردید.^۲

از نظر سران قبایل موجودیت یک نفر تاجیک کلکانی بر تخت سلطنت نوعی غصب حاکمیت و عدول از مقررات کشورهای تاج‌بخش برای امرای افغانستان بود. سوگ‌مندانه این محاسبه حتا در همان روزها بر تفکر برقراری سیادت شریعت اسلامی در رای زنی و مشاوره بیگانه‌گان نفوق برداشت و برعکس جذب «پشتونوالی» توانست ایدیال‌های دینی پیرها را در برقراری حاکمیت اسلامی کم‌رنگ سازد و تضعیف بخشد.

۱. اما لازم است تا خواننده محترم سناریوی داستان محمد نادرخان را در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته میرغلام محمد غبار بخواند.

۲. منظور این است که در تمام موارد و دوره‌ها علمای بنیادگرای دینی در جستجوی نصب پادشاهی بوده‌اند که بتواند شریعت اسلامی را به درستی برقرار کند و رفورم‌های اقتصادی و تجددخواهانه شاه امان‌الله را منسوخ اعلام نماید، اما حبیب‌الله کلکانی با داشتن پیوند تباری تاجیک مورد قبول قرار نگرفت.

نادرشاه هرچند می‌خواست به نام اعاده سلطنت شاه امان‌الله در کسب اقتدار دولتی برای خودش استفاده نماید، اما مردم ارتباط پنهانی او را با انگلیس‌ها در تلاش به خاطر سرنگونی نظام امان‌الله، به خوبی می‌دانستند. از همین رو، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۳۳ م زمانی که می‌خواست شهادت‌نامه‌های فارغان مکاتب کابل را در ارگ سلطنتی توزیع کند، آماج گلوله تفنگچه دستی قرار گرفت و توسط یک تن از متعلمین لیسه نجات به نام عبدالخالق هزاره از پای درآمد و بعد از چهارسال سلطنت او ساقط گردید. مرگ نادرشاه خشونت مضاعفی را علیه مردم هزاره برانگیخت و کسان زیادی به نام اقارب، دوست و هم‌صنفی عبدالخالق به صورت فجیعانه کشته شدند یا روانه زندان و شکنجه گردیدند.

با قتل نادرشاه پسر ۱۹ ساله‌اش محمدظاهر با تشکیل مجلسی از اعیان و روحانیون توسط عمش شاه محمودخان به سلطنت برداشته شد و با بستن دستار پادشاهی توسط فضل عمر مجددی حضرت شور بازار به پادشاهی انتخاب گردید. خشونت‌های سیاسی، کشتار روشنفکران و مخالفان توسط محمد نادر شاه، ترویج سیاست تبعیضی در زمینه اقوام و زبان‌های رسمی و اداری کشور و حذف و ایزاد ادارات معین غرض تحقق این نیت شخصی شاه در همکاری اشخاص دیگری از همین قماش به حدت موضع‌گیری‌های سیاسی و بحران اعتماد ملی می‌انجامید. نقش شخصیت‌های که قبلاً جنبش دموکراتیک مشروطیت را به وجود آورده و آن را چون رهنمودی در مسیر اعاده استقلال سیاسی توجیه کرده بودند، در بیداری اذهان مردم و افشای فساد و استبداد سلطنت نادرخانی برجسته کرده بود. این گروه شخصیت‌ها در تلاش برای پایه‌گذاری احزاب و جمعیت‌های مترقی دست به ایجاد انجمن‌های فرهنگی و نشر اخبار و روزنامه‌ها به مثابه پیش‌زمینه توصل به این مامول می‌زدند که در بخش اوضاع فرهنگی و سیاسی آن را از نظر خواهیم گذراند.

در ساحه اقتصادی و عمرانی

با اینکه امیرعبدالرحمان خان با توافق دو ابر قدرت وقت به قدرت نشست، زمینه‌های بهتری برای کار و فعالیت‌های عمرانی و انکشافی پدیدار گردید، انگلیس‌ها و روس‌ها

۱. اما برای مدت‌ها عنان سلطنت به دست عموهایش سردار هاشم خان و شاه محمودخان باقی ماند و ظاهر شاه مصروف مراقبت و تربیت گاوهایش در کاریزمیر بود.

پس از رقابت‌های ملال‌آور و پُرهزینه طولانی بر سر کنترل و تصرف منطقه سرانجام مجبور شدند تا جغرافیای مصلحتی ناقص‌الخلقتی را به نام کشور «افغانستان» توافق نمایند و برای مدتی خود را از بحران‌ها و درگیری‌های سیاسی در منطقه آسیای مرکزی فارغ سازند. این فرصتی بود که می‌توانست اداره عبدالرحمان خان را به فکر طرح برنامه‌های زیر بنایی اقتصادی وادارد. در نتیجه ریفورم‌های اقتصادی و انکشافی بسیطی چون تمدید سیستم آب‌رسانی از پغمان به کابل، تاسیس مکاتب جدید، اعمار قصرها و کارخانجات و احداث سرک‌ها بین تعدادی از ولایات روی دست گرفته شد، اما مرگ امیر مانع تحقق و ادامه برنامه‌های انکشافی او گردید.

در عصر سلطنت امیرحبیب‌الله خان نیز کارهای نظرسی صورت نگرفت و امیرحبیب‌الله به گونه‌ای اصلاحات دوران پدرش را ادامه داد و شاه امان‌الله خان هم دوره سلطنت خود را با مشاغل جنگ استقلال و دغدغه‌های تجدد و اصلاحات در اوجی از مخالفت‌های داخلی و خارجی، قیام‌ها و خیزش‌های قبایل جنوبی سپری نمود و در ادامه همین قیام‌ها به وسیله حبیب‌الله کلکانی سقوط کرد. سلطنت چهارساله نادرخان در مرحله دیگری با از میان برداشتن رقبای سیاسی‌اش کار و مشاغل اقتصادی را روی دست گرفت، اما روزگار دولت خشم و خشونت او بی‌دست آورد اقتصادی پایان یافت. برخی از تلاش‌های اقتصادی وزیر بنایی در دوره چهل سال پادشاهی محمدظاهر شاه هرچند بسیار بطی روی دست گرفته شد. سرمایه بانک ملی چهار برابر افزایش یافت و برای تجار و خرده مالکین فرصت‌های شغلی به وجود آمد. در آغاز امور انتخابات آزاد و سری شهرداری‌ها و شورای ملی مشخص گردید. حکومت یک دیپوی مرکزی تجارتنی به اشتراک دولت و شرکت‌های بزرگ در سال ۱۹۴۶ م تشکیل نمود و در ۱۹۴۷ م انحصار شرکت‌ها را در صدور پوست قره‌قل و پشم و توريد مصنوعات خارجی بشکستاند و هم آزادی تجارت انفرادی و شرکت‌ها را تحت نظر وزارت اقتصاد اعلام داشت. کمیسیونی از وزرا تشکیل گردید تا تجارت مواد خوراکی اولیه را مدیریت کند. دیپوی که انحصار فروش تکه و پارچه باب را در اختیار داشت پارچه باب سایر شرکت‌های تجارتنی را با مفاد ۲۰٪ می‌گرفت و در بازار عرضه می‌کرد. توام با آن اختلاس‌های که در این دیپو به ضرر عامه وارد گردید و مورد تفتیش کمیسیونی از سوی شورای ملی (دوره هفتم) قرار گرفت نیز طرف علاقه و باز پرس دولت قرار نگرفت.

در سال‌های بین ۱۹۴۷ - ۱۹۵۰ م واردات کشور بر صادرات پیشی می‌گرفت و در ساحة اسعار و تمویل برنامه‌های مورد نظر فشارهای وجود داشت. چون وزارت اقتصاد و تجارت افغانستان در دست نطق سرمایه‌داران بزرگ عبدالمجید زابلی و شرکایش قرار داشت، تشکیل کمیسیون «تجدید سازمان تجارت خارجی» نیز نمی‌توانست به دردها و کم‌بودهای اقتصادی کشور نقطه پایان بگذارد. همین‌طور تا پایان صدارت شاه محمودخان برنامه‌های انکشاف اقتصادی از قنذاق طراحی‌ها بیرون نیامد.

در عرصه کشاورزی و مال‌داری، نهادی به نام نسل‌گیری حیوانات و امور تهیه ارزاق در ۱۹۴۷ م و شرکت پیله‌وری در دارالامان و پغمان با پروژه زنبورداری روکی شروع شد. در این دوران فابریکات برق آبی در ماهیپر و سروبی و فابریکه موترسازی جنگلک در کابل تاسیس گردیدند. در این دوره افغانستان دارای چهل هزار نفر کارگر صنعتی بود و قانون کار و کارگر هرچند ناقص در سال ۱۹۴۶ م وضع گردید. این قانون مشتمل بر احوال کارگران کشاورزی و مزدوران و پیشه‌وران شهری نبود. در سال ۱۹۵۱ م قانون مالیات بر عایدات وضع گردید و بودجه «عادی و انکشافی» دولت از ۳۴۰ میلیون افغانی به ۵۴۰ میلیون افزایش یافت. چنین اقدامات به تناسب آهنگ رشد نفوس و ضرورت انکشافی اقتصاد و صنعت نمی‌توانست ضرورت‌های جامعه را مرفوع سازد، زیرا سرمایه تجارتي و سودخوری در دهات در تولیدات زراعتی اثرات منفی به جا گذاشته و کشور را به وارد نمودن غله و آذوقه از خارج واداشته بود. حکومت هم نمی‌توانست به اتخاذ سیاست پایدار و محدود نمودن جریان انحصارات خارجی اشراف داشته باشد. مردم از ادامه همچو فضای ملتهب اقتصادی ناراضی بودند. حکومت کاری را که می‌توانست به غرض مهار اقتصادی انجام دهد، به جذب قروض خارجی پرداخت. در حالی که پروژه‌های اقتصادی با موازنه بیلانس تجارتي، داد و ستدهای خارجی، نشر پول افغانی و بالا رفتن نرخ‌ها می‌بایست به تجدید در امور قییم و تجدید نظر در پرداخت مالیات متصل می‌گردید، اما با موجودیت نظام فرسوده مالی و عدم موجودیت محاسبات شفاف تغییر در وضع مالیات و کنترل قییم برایش مقدور نبود. به همین لحاظ، برخی از پروژه‌های ملی ناتمام و نیم‌کاره باقی ماندند و قییمت‌ها صعود کردند. حکومت شاه محمودخان برای حل این مشکلات در ۱۹۴۹ م مالیات تجارت و مال‌داری و پیشه‌وری را افزایش بخشید و مالیات گمرکی را نیز

تا ۵۰٪ بلند برد. پس از شکل‌گیری بحران سیاسی در مناسبات افغانستان با پاکستان و محدودیت تجارت ترانزیتی بحران اسعاری بیشتر رونما گردید و بازار سیاه رونق گرفت. بالطبع این بحران در عرصه اقتصادی برهنجارهای اجتماعی نیز تاثیربخش بود. حکومت مسأله اسکان کردن قبایل کوچی را که در سایه اصلاحات زراعتی و زمین وعده کرده بود با توجه به مشی ضد پالیسی اصلاحات ارضی خودش نتوانست زمین‌های لامزروع و بایر را برای اسکان ناقلین عملی نماید. از این رو، خواست کوچی‌ها را در ولایات شمالی که مرکز فیودالیسم افغانستان می‌باشد، بالای اراضی قبلاً آباد شده توسط دهقانان تاجیک، هزاره و ازبیک‌ها سوق کند. نتیجه این روش دامن زدن به آتش اختلافات بین مردمان بومی و کوچیان تازه وارد بود. این مسأله تا جایی رسید که زمینه‌های هم‌سویی تازه واردان را با سکنه بومی افغانستان زخم‌دار نمود. در عوض حکومت آن اراضی را که به واسطه حفر نهر جدید گورگان در بغلان به دست مردم محل زیر آب‌یاری قرار گرفته بود، هزاران جریب در تملک خانواده سلطنت (شاه محمودخان، سردار محمد عتیق خان باجه شاه، علی شاه خان عموزاده شاه و غیره) گذاشت و بقیه را به ملاکین عمده و سرمایه‌داران و تجار عمده از قبیل آفتاب‌الدین خان و امثال‌هم بفروخت.^۱

دولت ناگزیر گردید تا برای دریافت راه‌های حل مشکلات اقتصادی با وسایلی متوسل گردد که سهولت نقل و انتقال خوار و بار و امتعه بازرگانی را بین مناطق مختلف کشور به وجود بیاورد. از این رو، سرک دره شکاری را از طریق معبر غوربند و شیراز شمال به پایتخت به صورت خامه و غیراساسی وصل کرد که هزینه بزرگ مالی و جانی در پی داشت. سید مرتضا یکی از پیرمردان تاجیک از گذر چرم‌گری شهر چاریکار که خود در احداث این سرک اشتراک داشته است با خاطرات تلخی از کار شاقه آن بالای جوانان شمالی یاد کرده و گفت: «۳۷۰۰ جوان شمالی را در سیاه‌سنگ کابل کشتند و ۳۵۰۰ نفر را در سفر مینا در دره شکاری به خاطر احداث سرک کشتند. به این‌گونه که فلیته و باروت را به آنها می‌دادند که در نقاط کوه جا به جا کنند و انفجار بدهند تا پیش از مخفی شدن این جوانان، انفجار صورت می‌گرفت و آنها به کام مرگ کشانده می‌شدند.»^۲ محمد هاشم خان

۱. میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص. ۲۰.

۲. از خاطرات سید مرتضا که تا سال ۱۳۷۸ در قید حیات بود و به عمر ۹۷ سالگی درگذشت. از کتاب «شاه حبیب‌الله

کلکانی- جوان مردی از خراسان زمین»، ص ۴۳۲

صدراعظم وظیفهٔ احداث جادهٔ درهٔ شکاری با شمال افغانستان را به میرزا محمدخان یفتلی وزیر تجارت وقت سپرد و نام برده با مطالعاتی که انجام داد، درهٔ شکاری را یگانه مسیر ممکن برای رفت و آمد مردم و انتقال اموال بازرگانان بین جنوب، مرکز و شمال کشور تشخیص داد و آن را عملی کرد. در جریان احداث این جادهٔ دشوار گذر ده‌ها هزار نفر از مردم محلی به طور بیگاری یا با مزد ناچیز خدمت کردند و صدها نفر در اثر حوادث کاری از بین رفتند.^۱ در نتیجه، ضمن اینکه راهی برای تردد کاروان‌های تجارتي احداث گردید، مهم‌ترین وسیلهٔ تحکیم حاکمیت و دست‌رسی بیشتر نادر شاه و ظاهر شاه را در شمال کشور نیز به وجود آوردند.

در ساحةٔ کارهای زراعتی بحیث تکیه‌گاه اصلی اقتصاد افغانستان و ایجاد شرکت‌های سهامی سهم نایب شیرخان در قطغن و عبدالمجید خان زابلی در جنوب که هر دو شریک اقتصادی محمدهاشم خان صدراعظم بودند برجسته است، در این دوره قابل یادآوری است. عبدالمجید زابلی در زمان سفارت محمدهاشم خان، در روسیه در دورهٔ شاه امان‌الله خان توانست با مقامات شوروی معرفی و اعتبار لازم کسب کند و بعدها به پیمانۀ گسترده‌ای در زمینهٔ تبادلۀ کالاها و تجارتي هر دو کشور مورد حمایت روس‌ها قرار گیرد. روزنامهٔ تایمز در یکی از شماره‌های خود از دعوت مجلل عبدالمجید زابلی هنگام مسافرت شاه امان‌الله در مسکو چنان یادآوری کرده که «بعد از سقوط دولت تزارها نظیر آن در کشور روسیه دیده نشده بود.»^۲ عبدالمجید زابلی بعدها در دورهٔ صدارت هاشم خان بحیث وزیر تجارت ارتقا یافت و در سال ۱۹۳۴ م نماینده‌گی‌های شرکت سهامی او در مراکز تجارتي داخلی و خارجی عنوان «بانک ملی» را اختیار کرد و معاملات بانکی را به سایر معاملات خود افزود.^۳

در دورهٔ سلطنت ظاهر شاه که چهل سال ادامه یافت، برخی از موارد چون احداث جادهٔ سالنگ در سال ۱۹۴۵ م که نسبت به راه درهٔ شکاری، اتصال شمال و جنوب افغانستان را کوتاه‌تر ساخت و کابل را به بندر حیرتان در مزار شریف و بندر شیرخان در ولایت قندز توسط جادهٔ اسفلت شده به کمک اقتصادی و تخنیکي اتحاد شوروی

۱. میرمحمد صدیق فرهنگ، ج ۱، ق ۲، ص ۶۲۰.

۲. به نقل از روزنامهٔ اصلاح، شمارهٔ ۲۰، ثور ۱۳۵۲.

۳. میرمحمد صدیق فرهنگ، همان اثر، ص ۶۲۲.

وصل کرد و ساختمان‌های فابریکات سمنت، نساجی، بند دوم برق غوری و فابریکه آرد سیلو در پلخمیری، فابریکات سمنت در جبل‌السراج، نساجی در گلبهار، بگرامی کابل، سیلوه‌ها در کابل، هرات، قندهار، مزار شریف، پروژه احداث باغ‌های زیتون در غازی آباد و کنسروسازی در جلال‌آباد با احداث کانال آبیاری آن، فابریکات تولید انرژی ماهیپر سروبی و درونته در مسیر جاده کابل-جلال‌آباد، فابریکه تولید کود و برق و جنوپرس در مزار شریف، احداث فابریکه تصفیه نفت و گاز و لوله‌کشی آن غرض انتقال گاز به جمهوری ازبیکستان شوروی در جرق‌دق و خواجه گوگردک شبرغان، فابریکه تولید شکر در بغلان صنعتی، احداث برخی از کانال‌های آبیاری در قندز، بغلان، تخار و بدخشان مثل کانال جلغر، بند شهروان در تالقان، نهر اجمیر و گورگان در بغلان، سرزند آبیاری خان‌آباد و دشت ارچی در قندز، احداث فابریکات پروسیس پخته (سپین‌زر) در شهرهای قندز، امام صاحب، دشت ارچی، شهروان، خواجه غار، تالقان، خان‌آباد و بغلان از عمده‌ترین دست‌آوردهای اقتصادی این زمان در کشور بوده‌اند. در زمان جمهوری محمد داوود خان قرارداد اعمار سرک قندز-کشم با اتحاد شوروی به امضا رسیده و کار قیرریزی آن از شهر قندز جانب خان‌آباد-تالقان-کشم آغاز گردید. کار اسفلت‌ریزی این سرک با گرفتن مسیر کوتاه و جدید از طریق راه بنگی به تالقان تا تنگی فرخار رسید و با سقوط دولت داوود خان در ماه ثور ۱۳۵۷ باقی‌کار آن معطل گردید. داوود خان پس از آن که به طرف اتحاد شوروی روی آورد و مقامات کرملین هم که آرزوی دست‌رسی بیشتر به کار و فعالیت سیاسی در افغانستان را داشتند، از تمایل داوود خان به خود استقبال کردند و کمک‌های فراوانی را در عرصه اقتصادی، نظامی و فرهنگی در اختیار حکومت داوود خان قرار دادند. این کمک‌ها حکومت داوود خان را بیشتر به دامن شوروی‌ها انداخت. نمی‌توان از علاقه داوود خان به پیشرفت کشور انکار کرد؛ هر چند او می‌خواست این پیشرفت به شیوه استبدادی و خود کامه، در خدمت تقویت قدرت فردی او در راستای نظریه برتری قومی انجام گیرد. اما برای یک رهبر در قبال انجام وظایفش تنها داشتن حسن نیت کافی نیست، رهبران بایست شرایط اجتماعی و ایجابات عصر و زمان را برای تطبیق رفورم‌های سودمند اقتصادی، سیاسی

۱. برای معلومات بیشتر مراجعه شود به «محمد مومند بابای فاشیسم و ستم ملی در افغانستان»، نوشته همایون

و فرهنگی کشور از یاد نبرند. اصلاحات شاه امان‌الله خان، بلند پروازی‌های داوودخان، فرامین اصلاحاتی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه تنها منجر به تغییر مثبت اوضاع در کشور نشدند، بلکه برای سال‌ها و دهه‌های متوالی افغانستان را به سوی فاجعه‌های جنگی و بدبختی برده و از کاروان پیش‌رو زمان عقب‌نگه داشتند.

در این دوره طولانی که در کشورهای همسایه برنامه‌ریزی‌های انکشافی با سرعت سیمای زنده‌گی مردم را در همه عرصه‌ها تغییر می‌دادند، اما در افغانستان کار عمده‌ای به خاطر رشد اقتصادی و اشتغال اهالی محلات صورت نگرفت، اما مردم با استفاده از ظرفیت اقتصادی محلات مثل زراعت، مال‌داری، باغ‌داری و استفاده از معدنیات به صورت دست‌ناخورده به نوعی خود کار بوده و روز می‌گذرانند. معادن لاجورد بدخشان، نمک کلفگان و دولت‌آباد، ذغال سنگ دره صوف، کرکر بغلان، تاله و برفک بغلان و دیگران از مدت‌ها پیش توسط مردم با میکانیسم ساده محلی استخراج گردیده و از آن در حرکت دادن چرخ زنده‌گی‌شان استفاده می‌کردند. مشغولیت مردمان در حوزه‌های دریایی افغانستان مثل کوکچه و دریای آمو باعث ادامه کار زرشویی و عرضه آن در بازار می‌گردید. مال‌داری، باغ‌داری و زراعت پایه اساسی اقتصاد ملی افغانستان را تشکیل می‌دهد و مردم با عرضه مویشی و پوست قره‌قل و پشم و گوشت و لبنیات به بازار مواد مورد ضرورت خود را تهیه می‌کردند. صدور میوه‌جات تازه و خشک به بازارهای افغانستان و خارج از کشور به نحوی رونق‌افزای زنده‌گی مردم بودند. جمع‌آوری حاصلات میوه‌های خشک مثل چار مغز، بادام، پسته، جلغوزه و برخی از تجارت گیاهی مثل شیرین بویه، زیره، موملایی، زرشک در بازارهای داخلی و خارجی نقش مهمی را در سیر حیات اقتصادی مردم افغانستان داشته‌اند.

در ساحه ادبیات

کاروان ادبیات گران سنگ فارسی دری علی‌رغم بن‌بست‌ها و فشارهای سیاسی و اجتماعی در پویه تاریخ، همواره در مسیر هدف‌مند خود چون رودباران روان بوده است. ادبیات دوره مشروطیت در نمود شعر به نحو بارزی عصیان انقلابی خود را در برابر رُخ‌داده‌ها و مناسبات زمان خویش نشان داده است. یعنی با این عصیان‌ها ستیزه با استبداد و اختناق بیش از هر چیز دیگری در تار و پود اشعار تعدادی از شاعران این دوره موج می‌زند که این‌گونه اشعار

منجر به تحولات فکری و بیدارگری اجتماعی و سیاسی در جامعه گردیده‌اند. هرچند
 سوای دهه‌های پسین در این دوره در شعر فارسی هنوز سنت شکنی به عمل نیامده و شعر
 در همان چارچوب‌های سنتی و کلاسیک خود سیر کرده است، اما اگر شعر را نجوای
 هدف‌مندانه زنده‌گی مردم و جامعه بدانیم که توسط شاعر ایجاد و فریاد می‌شود، سنت
 شعری این دوره با توجه به دگرگونی‌های زنده‌گی اجتماعی و سیاسی مردم می‌بایست دچار
 تحول سنت شکنی می‌گردید که گردید. شمار زیادی از شاعران، نویسندگان، روشنفکران،
 استادان و معلمان موسسات تعلیمات عالی و مکاتب این دوره را مشروطه‌خواهان
 و پیروان جنبش مترقی با الهام از تحولات سیاسی و فرهنگی منطقه و جهان تشکیل
 می‌دادند که استبداد را در قالب کنایه‌ها و تشبیهات شعری می‌کوبیدند که سهم محمود
 طرزی، عبدالهادی داوی پریشان، عبدالعلی مستغنی، محمدانور بسمل، مولوی محمد
 سرور واصف، محمد کریم نزیهی جلوه، محمد عظیم الفت، سردار محمد حسن امضا،
 محمدابراهیم صفا، عبدالغفور ندیم کابلی، محمدامین عندلیب، عبدالرحمان لودین
 و دیگران بیشتر قابل توجه می‌باشد که هر کدام آنها به زندان و شکنجه‌های مدهشی
 کشانیده شده‌اند. برحسب مثال، مولوی محمد سرور واصف به امر امیرحبیب‌الله خان در
 تپه شیرپور کابل به دهن توپ بسته شد، عبدالرحمان لودین هم مانند یک پارتیزان جسور
 بر جان امیر حمله کرد و گرفتار گردید و بی‌رحمانه مجازات شد و در هنگام جنگ جهانی
 اول محمس مشهوری به نام «نعره» نوشت و به خاطر اتخاذ تصامیم نادرست دولت از آن
 انتقاد کرد. محمدانور بسمل به مدت ۱۸ سال را در زندان گذرانید. عبدالعلی مستغنی
 و محمدابراهیم صفا، سعدالدین بهاء نیز رنج‌های بی‌شماری را در زندان متقبل شدند.
 شعر دوران مشروطیت تا دوره استقلال از لحاظ کیفیت شبیه به شعر دوران مشروطیت
 در ایران بود که در آنجا مشروطه‌خواهی در میان احاد مردم نفوذ داشت. شعر مشروطیت
 در افغانستان زبان ساده داشت که در آن دردها و مصایب اجتماعی و سیاسی مردم در
 قالب‌های کهن با برداشت‌های تازه اجتماعی و هنری عرضه می‌گردید. روح دین‌گرایی
 و تصوف در آن بیشتر از شعر مشروطیت ایران بازتاب می‌یافت. زیرا در افغانستان سید
 جمال‌الدین افغانی اسدآبادی چندی در دربارهای پسران امیردوست محمدخان و امیر
 شیر علی خان گذرانیده بود که در نتیجه تأثیرات آموزش‌ها و تعالیم او بر روح و روان

روشنفکران و مشروطه خواهان سایه افکنده بود. شاعران این دوره تعدادی از آن‌هایی بودند که در جنبش مشروطه اول زنده‌گی می‌کردند.

با برهم خوردن سلطنت شاه امان‌الله و تکیه زدن امیرحبیب‌الله کلکانی بر کرسی قدرت و سرکار آمدن نادرخان و در پی انتقام افتادن عمال نادری از سرزمین و تبار حبیب‌الله کلکانی و در مجموع از تاجیکان خراسان در واقع کشور دچار شورش‌ها، بغاوت‌ها و ناپسانی‌های تلخی گردید. اختناق و استبداد نادرخانی نه تنها راه را بر کاروان شعر و ادب افغانستان مسدود کرد، بلکه سبب گردید تا شماری از شاعران مشروطیت در زندان‌های نادری دوران جوانی خود را سپری کنند و پیر شوند و یا هم در این زندان‌های مخوف بمیرند. عبدالرحمان لودین در ۱۳۰۸خ در ارگ تیرباران شد، محمدمسور جویا در زندان جان داد، سیداسماعیل بلخی سال‌های درازی در زندان ماند و بر اثر عواقب زندان درگذشت و عبدالهادی داوی پریشان‌همچنان در زندان ماند.^۱ روی هم رفته در این دوران آثار زیاد کتبی و دیوان اشعار شعرا به چاپ رسیده‌اند که معرفی بهتر آنها یک اقدام پژوهشی مستقل می‌خواهد.

دوره سلطنت امانی علی‌رغم بروز افکار رخوت‌زده برخی از دست‌اندرکاران معارف، فرهنگ و ادبیات، با توریید چاپ‌خانه‌ها و نشریه‌های متعددی که برای انعکاس ذهنیت اجتماعی مردم زمینه‌سازی کرد، پیام شگوفایی در عرصه فرهنگ و ادبیات کشور را در قبال داشت.

در زمان کوتاه امیرحبیب‌الله کلکانی هرچند از پروژه‌های علمی اثری نیست، ولی در برنامه فرهنگی و هنری ریشه‌های دیده می‌شود که به زودی می‌توانست جوانه بزند و شگوفا شود؛ اما سرعت عمل معاندین داخلی و خارجی عمر این دولت را کوتاه کرد و به دست‌آورد ملموسی دست نیافت. با آن‌هم در این برهه پُرشتاب در پهلوی توجه به روزنامه‌نگاری، رشته‌های مختلف هنر که در صحنه‌های هنری جولان داشتند، خاموش نگردید. در کنج و کنار افغانستان جراید و روزنامه‌ها به نشر می‌رسیدند. در این عصر دو نوع نشرات وجود داشت: یکی جراید و روزنامه‌های که به پیروی از روش حکومت مرکزی و برای استحکام

۱. رضا چهرقانی، مقدمه‌ای بر جریان شناسی شعر معاصر افغانستان از بیداری تا جمهوری.

آن نشر می‌شدند. این جراید عبارت بودند از:

جریده حبیب‌الاسلام: در ۱۷ رمضان ۱۳۴۷ قمری برابر با نهم حوت ۱۳۰۷ بعد از سقوط جریده «امان افغان» توسط حبیب‌الله کلکانی جانشین آن گردید. اولین سردبیر جریده «حبیب‌الاسلام» غلام محیی‌الدین انیس بود. بعد از شماره نهم سیدمحمد حسین و از شماره ۲۱ به بعد برهان‌الدین کشکی به نام مدیر، امور نشر آن را به عهده داشتند. مرحوم محمدهاشم شایق بخارایی و میرمحمد شریف خان از همکاران این نشریه بودند.

جریده رهبر اسلام: در شهرمزار شریف به جای جریده «بیدار» نشر می‌شد. مدیریت مسوول آن را شخصی به نام عبدالصمد به عهده داشت و به زودی دوباره به نام «بیدار» مسمی گردید.

جریده الایمان: در قلعه بابری‌های سرخ رود ولایت مشرقی به نگارنده‌گی مولوی محمدابراهیم خان کاموی به نشر می‌رسید.

نهضت‌الحبیب: این جریده هفته‌وار به مدیریت مولوی محمد بشیرخان در شهر خان‌آباد (مرکز قطغن آن روزی) به نشر می‌رسید که مثل سایر جراید بیشتر نشر مضامین دینی در آن گنجانیده می‌شد.

جریده اتفاق اسلام: در شهر باستانی هرات به نشر می‌رسید. این جریده در دوره امانیه شروع به نشرات کرد و در زمان شاه حبیب‌الله کلکانی به همان نام نشر می‌کرد. مدیر مسوول این جریده سرور جويا بود و در هر هفته یک بار نشر می‌گردید.

مویدالاسلام: یا اشرف‌الامصار در شهر قندهار به جای جریده «طلوع افغان» نشر می‌شد. این جریده نیز هفته‌وار نشر می‌شد.^۱ همچنان جرایدی به نام مخالف دولت کلکانی به نام‌های ذیل به نشرات خود می‌پرداختند:

نشریه اتحاد افغان: این جریده زیر نظر شاه محمودخان، برادر نادرخان و به نگارنده‌گی یعقوب حسن قریشی هندوستانی به نشر می‌رسید، مضامین این نشریه سعی بر آن داشتند تا مردم را بر ضد حکومت شاه حبیب‌الله کلکانی برانگیزند.

جریده د کور غم: در ولایت مشرقی از طرف مخالفان دولت حبیب‌الله کلکانی به

۱. پروفیسور رسول رهین، شاه حبیب‌الله کلکانی، چاپ ستوکهولم سویدن، ص. ۱۹۱ - ۲۰۰

مدیریت سید محمد خان به نشر می‌رسید و مثل نشریه اتحاد افغان مردم را علیه حکومت حبیب‌الله کلکانی تحریک می‌کرد.

جریده غیرت اسلام: در ولایت مشرقی به مدیریت مسوول عبدالحکیم خان به نشر می‌رسید و در مخالفت با حکومت حبیب‌الله کلکانی نشرات می‌کرد.

نشریه انیس: این نشریه در سال ۱۳۰۶ م توسط غلام محی‌الدین خان انیس در کابل بحیث ناشر افکار مردم و منادی وحدت ملی به نشر آغاز کرد.

در هفت آگست ۱۳۰۸/۱۹۲۹ ماشین طباعتی انگلیسی که نادرشاه از هند برتانوی با خود آورده بود، نخستین شماره جریده «اصلاح» را به گرداننده‌گی نصرالله خان در دره دری خیل ولایت پکتیا و به طرف‌داری از نادرخان و مخالفت با حبیب‌الله کلکانی به نشر رسانید. همچنان نشریه‌های «اتحاد مشرقی» در ننگرهار، امان افغان (به جای سراج‌الخبار)، «اتفاق اسلام» در هرات، «ستاره افغان» در جبل‌السراج، «طلوع افغان» در قندهار، «بیدار» در بلخ، «اتحاد» در بغلان، «بدخشان» در فیض‌آباد، «ارشاد النسوان»، «نسیم سحر»، «پشتون ژغ»، و «نوروز» در کابل و تعدادی از ولایات کشور به گونه هفته‌وار، روزنامه و یا دو هفته‌وار چاپ می‌شدند.^۱

در سال ۱۳۰۹ خ/ ۱۹۳۰ م انجمن ادبی هرات به دست تنی چند از سخنوران آن دیار گشوده شد و یک سال پس از آن، انجمن ادبی کابل گشایش یافت، این هر دو انجمن «مجله ادبی هرات» و «مجله ادبی کابل» را انتشار دادند. این مجله در واقع سنگری شد برای ادبیات سنتی و کلاسیک که در واقع، شعر نو و داستان مدرن را به حاشیه می‌راند. در این میان، دولت نیز دو ثلث نویسندگان انجمن ادبی کابل را که مردانی متجدد و آزادی‌خواه بودند به زندان‌های طولانی افکند. نماینده‌گان شعر کلاسیک و سنتی و قسماً شعر سپید در این دوران، ملک‌الشعرا قاری عبدالله، عبدالحق بیتاب و خلیل‌الله خلیلی اند. دو تن نخستین به ترتیب ملک‌الشعرا افغانستان بودند و خلیلی که از آنان جوان‌تر بود، از یک سو به جای‌گرایش به شیوه شعرسرایی مکتب هندی، به مکتب خراسانی روی آورد و از سوی دیگر، گوشه چشمی به شعر جدید پیدا کرد و قطعاتی در فرم‌های جدید و

۱. میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران، ص. ۶۰۵.

با مضمون‌های نسبتاً نو آئین عرضه کرد.

برنامه‌های اصلاحاتی شاه امان‌الله عنان مدیریت انکشافی و فرهنگی افغانستان را به دست گرفت که سوگ‌مندانه آن را به سوی زوال و سقوط راند و جامعه را به سوی اغتشاش و التهابات فرهنگی سوق داد که بدین منوال شعر دوره استقلال بی‌رونق ماند و دچار تحول جدی نگردید. شاعران سرشناس این دوره عبارت بودند از: قاری عبدالله ملک الشعرا (۱۲۸۸ - ۱۳۲۲)، استاد عبدالحق بیتاب (۱۲۰۶ - ۱۳۴۷)، میرمحمد علی آزاد (۱۲۵۸ - ۱۳۲۳)، حاجی محمد اسماعیل گوزک هراتی، قاضی عبدالقادر (۱۲۴۹ - ۱۲۸۵) و دیگران. در این دوره قاضی عبدالقادر در ساحه زبان فارسی به ترجمه گزارش جنگ‌های بین روس و عثمانی به نام «وعظ‌نامه» پرداخت؛ چهار سال بعد «قواعد عسکری» از انگلیسی به زبان فارسی دری ترجمه شد. سپس نورمحمد قندهاری کتاب «اقدام المسالک فی معرفه احوال الممالک» را از عربی به فارسی دری برگرداند. ترجمه رمان‌های علمی تخیلی ژول ورن نویسنده فرانسوی به همت محمود طرزی در کابل آغاز شد و به این ترتیب، پای رمان در عرصه داستان‌نویسی بلند نیز به افغانستان باز گردید که برای ایجاد رمان و داستان‌نویسی در افغانستان یک پیش‌زمینه بوده می‌تواند.^۱

زمانی که شعر فارسی دری در سده بیستم میلادی وارد مرزها و قلمرو جدیدی گردیده و با فراجهیدن از قالب‌های کهن با مضامین نثری و چشم‌اندازهای شعری غنای تازه یافت، شاعران افغانستان، بحیث رکن مهمی در قلمرو زبان فارسی دری برخواستند تا سهم‌شان را در این حرکت رو به جهش تاریخی در عرصه فرهنگ (شعر و ادبیات) ایفا کنند. آن‌سان که شاعر بزرگ افغانستان و نویسنده «نردبان آسمان» استاد «واصف باختری» گفته است: «امروز زبان فارسی دری بسیار زیبا شده، یک ظرفیت بسیار وسیع و عظیمی از زیبایی، در اثر کار دسته‌جمعی صدها شاعر و نویسنده در افغانستان، ایران، تاجیکستان و قسماً در نیم‌قاره به دست آورده است.^۲

۱. محمد اسحاق فایز، پیشینه تجدد، پیدایش و بالنده‌گی شعر نو در افغانستان، ص ۱۲۱

۲. استاد و اصف باختری در برنامه افغانستان در قرن بیستم، ص ۱۲۱

شعر نیمه اول سده بیستم در حوزه زبان فارسی دری

همان قسمی که در بررسی‌های مربوط به تقسیم و تجزیه جغرافیای فرهنگی زبان فارسی در چهار سوی افغانستان دانستیم، در قرن بیستم با تجزیه جغرافیای فرهنگی فارسی کشورهای جدیدی با هویت سیاسی و درونمایه و ظرفیت‌های متفاوتی شکل گرفتند که دیگر زمینه‌های تماس و تعاطی تجارب فرهنگی و ادبی بین هم‌زبانان و ایجادگران ادبیات بدیعی سست و بی‌حال گردید. در این دوره علی‌رغم تحولات سیاسی و فشارهای فرهنگی در جغرافیای جدید منطقه نه تنها چراغ فروزان شعر و ادبیات در حوزه‌های ادبی پیشین خاموش نگردید، بلکه به پرتو افشانی خود ادامه دادند، اما این بار شاعران فارسی‌گوی هر کدام مشعل شعر را در کلبه‌های حوزه‌ای خود روشن می‌کردند. با شکل‌گیری مرزهای سیاسی، دیگر مسیر کاروان بدیعی ادبیات مقداری با محدودیت مواجه گردید، به گونه‌ای که شاعر افغانستان از کار شاعر آسیای میانه اطلاعی نداشت و شاعران فرارود از وزش نسیم ملایم ادبیات در ساحه شعر فارسی ایران و افغانستان بی‌اطلاع بودند. روی هم رفته، ما در بررسی دیوان‌های شعری و تذکره‌های ادبی این دوره با شاعران جدیدی در حوزه‌های جدا شده ادبیات (فارسی، دری، تاجیکی) چنین بر می‌خوریم:

در حوزه ادبی فرارود

سرزمینی که افرازش به خاطر سخن گفتن به زبان فارسی تاجیکی جریمه نقدی و مجازات می‌شدند، اما قافله راهیان شعر و ادبیاتش بسیار حجیم و گسترده در حرکت بوده است. بر اساس نگارش تذکره‌های ادبی از جمله «تذکره الشعراء محترم» اثر نعمت‌الله محترم و «نمونه ادبیات تاجیک» اثر صدرالدین عینی بخارایی در سده بیستم میلادی در حوزه ادبی بخارا شاعران زیادی تبارز کرده‌اند که عینی تعداد شناخته شده‌گان آنها را از ۱۲۰۰ تا ۱۳۴۳ خ به ۱۳۲ نفر، از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ و ۱۹۲۵ م با معرفی بیشتر آثارشان به تعداد هشت نفر معرفی کرده است که تعدادی از آنها را نام می‌بریم:

داملا عبدالشکور قاضی کلان بخارا (وفات ۱۳۰۶ خ)، اسیری خجندی (وفات ۱۳۳۴)، افضل مخدوم پیر مستی بخارایی (وفات ۱۳۳۴)، ملا محمد امین حکیم بخارایی، حبیب‌الله اوحدی بخارایی، ملا برهان بسمل کولابی، ملا رجب پری حصاروی (۱۲۷۰)، پیر و

سلیمانی بخارایی (تولد ۱۸۹۹م)، میرزا محمد تقی تهرانی، قاضی عبدالله تحسین بخارایی، قاری مسیحای تمهید سمرقندی، ملا عصام‌الدین ثاقب بخارایی (۱۳۲۸)، ملا تورسن جلالی بخارایی، قاضی جرأت بخارایی، جمال‌الدین جمالی تاشقرغانی (وفات ۱۸۶۶م)، سید ظفرخان جوهری استروشنی (تولد ۱۲۸۹)، میرعالم حسرت حصاری، محمد صدیق حیرت بخارایی (وفات ۱۳۲۰)، حامد بیک آقاباشی تاشقرغانی (وفات ۱۳۲۸)، خاطف خجندی (وفات ۱۵۸)، قاضی خجلیت رحمتی بخارایی، ملاعثمان خموشی بخارایی، ملا حسین مخدوم دانش بخارایی، ملا رجب بخارایی (وفات ۱۲۴۸)، میرزا شمس‌الدین داعی بخارایی (وفات ۱۳۰۳)، احمد دانش مخدوم بخارایی (تولد ۱۲۹۲) نویسنده «نوادر الوقایع»، ملاکرامت تنبوری دلکش (وفات ۱۳۲۰)، ذبیحایهودی سمرقندی، ذاکر خواجه نمنگانی، قاری ذوفنون بخارایی (وفات ۱۳۲۱)، میرعنایت‌الله رشید بخارایی (وفات ۱۲۴۳)، رمزی خوقندی، رندی نمنگانی، عبدالعزیز راقم بخارایی، میرزا رحیم سمرقندی، خواجه راجی بخارایی (۱۲۹۸ - ۱۳۳۸)، داملا ابوالفضل سیرت بخارایی (وفات ۱۳۱۶)، میرزا سراج‌الدین حکیم بخارایی (۱۲۹۴ - ۱۳۳۲)، مخدوم شمس‌الدین شاهین بخارایی (وفات ۱۳۱۱)، حاجی عظیم شرعی بخارایی (وفات ۱۳۱۳)، محمد طاهر خواجه ضریب (وفات ۱۳۰۷)، محمد شریف صدر ضیا بخارایی (تولد ۱۲۸۲)، محمد نقیب طغرل احراری (وفات ۱۳۳۷)، میرزا عبدالله ظهوری هراتی که در بخارا بر اثر سوختن وفات نموده است، محمد شریف عارف، عنایت بخارایی (وفات ۱۳۰۳)، عیسی مخدوم بخارایی (۱۲۴۲ - ۱۳۰۵)، ابراهیم عاصم بخارایی (وفات ۱۳۲۳)، عنبر بخارایی (وفات ۱۳۳۳)، خواجه عبدالعزیز قندزی، صدیقی عجزی سمرقندی (تولد ۱۲۸۲)، صدرالدین عینی بخارایی (تولد ۱۲۹۶) قاضی قربان فطرت ورد انزهی (وفات ۱۳۰۵)، عبدالرزاق فکرت بخارایی (وفات ۱۳۱۱)، میرزاشاه فایز بخارایی (۱۳۰۷ - ۱۳۳۶خ)، میرزا عبدالله فیاض خجندی سمرقندی (تولد ۱۲۷۰)، میرزا اکرم فکری سمرقندی (تولد ۱۲۸۸)، عبدالرووف فطرت بخارایی (تولد ۱۳۰۴)، ابوالقاسم لاهوتی کرمان‌شاهی (۱۳۰۶)، حاجی جهان‌گیر مجنون بخارایی (وفات ۱۳۱۳)، عبدالمجید مضطرب بخارایی (۱۲۶۰ - ۱۳۱۴)، نعمت‌الله محترم بخارایی (۱۳۲۸ - ۱۹۲۰)،

اسماعیل منیر کشمیری (۱۳۲۲ زنده‌گی می‌نموده است)، سید محمودخان نظمی استروشنی (۱۲۴۲ - ۱۳۱۰)، ملا دوست نادر بایسونی (وفات ۱۳۴۱)، میرزا نذرال‌الدین هادی سمرقندی (۱۲۴۶ - ۱۳۰۹) و غیره که از هر کدام آنها دیوان شعری به جا مانده است.

در حوزه ادبی ایران

برشمردن شعرای ایران در سده بیستم به یقین کار دشواری است، زیرا علاوه بر شعرای شناخته شده و ژنده پیلان متقدم این سده، مجموعه‌های شعری تعداد زیادی از سخنوران جوان ایران را در اختیار داریم که نمی‌توان به درستی با رعایت حق تقدم و تاخر از آنها نام برد. اکثر این شاعران از نسل آگاهی و انقلاب، عصر تحولات سیاسی و اصلاحات در ایران، شاعر، روزنامه‌نگار و سیاست‌پیشه هستند که بیشتر داغ زندان و شکنجه پاسبانان نظام ساواکی را متحمل شده‌اند. امیدوارم در فصل بعدی بتوانم بدین مامول تحقق بخشم. سخن‌سرایان نام‌آور ایران در اوایل سده چهاردهم هجری خورشیدی این‌ها هستند: جلال‌الممالک ایرج میرزا (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳) / ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۰۰ ق - ۱۳۱۲ خ) / میرزا محمد فرزند محمد ابراهیم سمسار یزدی (۱۳۰۲ ق - ۱۳۱۸ خ) / پروین دخت اعتصام‌الملک یوسف اعتصامی (۱۲۸۵ - ۱۳۲۰) / میرزا محمد تقی بهار (۱۳۰۴ ق) / پسر میرزا محمد کاظم صبوری ملک‌الشعرا آستان قدس رضوی / علی اکبر خان بابای قزوینی دهخدا (۱۲۵۸ - ۱۳۳۴ خ) نویسنده «لغت‌نامه دهخدا» و «امثال و حکم» / علی اسفندیاری متخلص به نیما یوشیج (۱۲۷۶ ق) / پسر ابراهیم خان اعظام‌الدوله مازندرانی که در شعر راه و روش تازه‌ای برگرفت که به نام «سبک نیمایی» معروف شد و با وجود پیروی از اوزان شعری، تساوی طولی مصرع‌ها را ضروری ندانست، اما تا آخر عمر اشعار سنتی و نو هر دو را می‌سرود / سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار (۱۲۸۳ خ) / شاعر دولسانین فارسی و ترکی و... شاعران و نویسندگان گران سنگی چون صادق هدایت، صمد بهرنگی، کارو دردیان، سعید نفیسی، جواد فاضل، سیاوش

۱. برای آگاهی بیشتر رک به: حرف‌های همسایه نیما یوشیج، مشکل نیما یوشیج، جلال‌آل احمد، یادداشت‌ها، بدایع و بدعت‌های نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، انتشارات توس، مجموعه آثار نیما یوشیج، نشر ناشر ۱۳۶۴، نیما یکی از اسپهبدان طبرستان است و یوشیج یعنی اهل یوش.

کسرابی، سهراب سپهری، نادر نادرپور، پرویز ناتل خانلری، احمد شاملو، فریدون توللی، فریدون مشیری، فروغ فرخزاد، رهی معیری، سیمین بهبانی و سایر استادان گرانمایه را بر مسند شعر فارسی دری در ایران داشته‌ایم.

در حوزه ادبی افغانستان

وضع شعر و ادب فارسی دری با همه افت‌وخیزهای سیاسی، تشنجات اجتماعی و سرکوب‌های خونین و خشم‌آگین امرای سلطه‌گر بازهم حالت قناعت‌بخشی را نشان می‌دهد. این شاعران ورجاوند بیشتر در کابل مرکز افغانستان و مرکز خراسان جمع شده و همایش ادبی سده بیستم شعر فارسی دری را به راه انداخته‌اند. با توجه به کثرت و ازدحام ارباب دیوان و قلم با یادآوری نام‌های شان اکتفا می‌کنیم، امید ارباب کرم بر ما کرم و بخشایش داشته باشند و پژوهشگران ادبی فرصت‌های معرفی بهتر آنها را دریابند.

مولوی خال محمد خسته فرزند ملا رستم (۱۳۱۲ق) / میرمحمد علی آزاد کابلی (۱۲۹۸ - ۱۳۶۳ق) / عبدالحمید آگه اندخویی (تولد ۱۲۱۳خ) / یوسف آینه کابلی (۱۲۹۸خ) / نعمت‌الله ابدالی لوگری (تولد ۱۲۹۸) / میرعبدالقادر ابهر جبل‌السراجی (تولد ۱۲۹۵) / حفیظ‌الله ابوضیا قندهاری (تولد ۱۳۱۸ق) / امیرمحمد اثیر غزنوی (تولد ۱۲۹۳خ) / عبداللطیف آریان کابلی (۱۲۹۶خ) / غلام محمد اورمر لوگری (۱۲۹۷) / محمد نسیم اثیر کابلی (تولد ۱۳۰۷خ) / صوفی غلام نبی عشق‌ری (۱۳۱۲ق) / غلام جیلانی اعظمی کابلی (تولد ۱۳۱۶ق) / گل پاچا الفت (تولد ۱۲۸۸خ) / لغمان / صفر علی هراتی (تولد ۱۳۳۱ق) / محمد رحیم الهام کابلی (تولد ۱۳۰۸خ) / غلام علی امید میمنگی (۱۲۹۲خ) / محیی‌الدین امین نوابی کوه‌دامن (۱۳۰۵) / میرنجم‌الدین انصاری کابلی (۱۲۹۱خ) / محمد ابراهیم زاده ایما هراتی (۱۳۱۰خ) / محمد حسن بارق شفیع‌ی (تولد ۱۳۱۰خ) / کابل / هلال‌الدین بدری (تولد ۱۳۳۸ق) / مزارشریف / محمد انور بسمل (تولد ۱۳۰۶ق) / کابل / نیک احمد بلبل (تولد ۱۳۲۲ق) / سرخورد جلال‌آباد / سید کاظم بلبل (۱۳۰۰ق) / کابل / حاجی عبدالواحد بهره هراتی (تولد ۱۳۲۰ق) / محمد حسین بهروز (تولد ۱۳۰۸خ) / کابل / صوفی عبدالحق بیتاب (تولد ۱۳۰۶ق) / کابل / سید احمد بینا میمنگی (تولد ۱۲۸۶) / علی اصغر بشیر هروی (تولد ۱۲۹۴خ) / کابل / عبدالهادی داوی

پریشان (تولد ۱۳۱۳ق) کابل / عبدالرحمان پژواک (تولد ۱۲۹۸خ) غزنی / عبدالقدیر پورغنی (تولد ۱۲۹۸خ) کابل / میرامین‌الدین انصاری (تولد ۱۲۹۲خ) کابل / حفیظ‌الله الیم هراتی (تولد ۱۲۹۱خ) / غلام جیلانی جلالی (تولد ۱۳۱۷ق) شولگر بلخ / آخوند ملا بابای دشتی سمنگانی (تولد ۱۳۱۳ق) / فتح محمد دقیق کابلی (تولد ۱۳۰۵خ) / حاجی غلام سرور دهقان کابلی (تولد ۱۳۲۲ق) / محمد طاهر هاتف (تولد ۱۲۹۲خ) کابل / عبدالوکیل هاجر / دوکتور غلام رضای هوشمند (تولد ۱۳۰۱خ) هرات / محمد قاسم واجد (تولد ۱۲۸۴خ) کابل / عبدالحق واله (تولد ۱۳۰۵خ) کابل / گل محمد ژوندی (تولد ۱۳۲۳ق) کابل / عبد‌الرب حائل (تولد ۱۳۰۰خ) کابل / حافظ عبدالباقی حامد (تولد ۱۳۰۹ق) هرات / سید محمد داود حسینی (۱۳۱۸ق) کابل / عبدالحکیم ضیایی (۱۲۹۳خ) کابل / سردار عبدالعزیز حیرت (تولد ۱۳۰۴ق) ننگرهار / محمد حسین طالب (۱۲۸۵خ) قندهار / محمد طاهر طاهر (۱۲۲۹) کابل / عبدالباقی طلوع (۱۲۹۸خ) کابل / میرجلال‌الدین طبیب (۱۳۱۰ق) هرات / محمد اسحاق کاشف تولد در مزار شریف / سید محمد صدیق گوهری (۱۳۰۴ق) بلخ / غلام مجدد لایق (سلیمان لایق - ۱۳۰۹خ) کتواز / میرزا علی اصغر مائل (۱۲۹۵ق) کابل / میرغلام رضا مایل هروی (۱۳۰۰خ) / حافظ نور محمد مجذوب کهگدای (۱۲۲۳خ) کابل / مولوی عبدالکریم منشی تولد هرات / عبدالحکیم مزده (۱۳۰۲خ) پنجشیر / عبدالعلی مستغنی (۱۲۹۳ق) کابل / غلام محمد مخدوم سرپلی (۱۲۹۶خ) / مفتون تائبی (۱۳۲۳ق) کابل / ملا عبدالستار مهجور (۱۲۶۲ق) کابل / خانجان مقبل (۱۳۱۲خ) کابل / شمس‌الدین نابغ (۱۳۴۱ق) مزار شریف / محمد یحیی نادم (۱۲۹۰ق) میمنه / میرمحمد عثمان نالان (۱۳۰۳خ) کابل / نجف علی نباتی (۱۲۸۶خ) کابل / میر عبدالله نثار تاشقرغانی (۱۳۲۳ق) خلم / نجف علی نجاتی (۱۳۲۵ق) مزار شریف / محمد آقا ندا (۱۳۱۲خ) هرات / محمد سلیم نزار (۱۳۰۹ق) مزار شریف / محمد نسیم پروانی (۱۳۰۲خ) چاریکار / محمد کریم نصرتی (۱۳۰۳خ) کابل / سید ابراهیم نقطه (۱۲۸۴خ) مشهد / نظر محمد نوا (۱۲۹۹خ) میمنه / غلام حبیب نوابی (۱۳۴۳ق) کوهدامن / محمد نوروز نوروز (۱۳۰۳خ) کابل / غلام احمد نوید (۱۲۸۰خ) کابل / محمد حیدر نیسان (۱۳۹۳خ) غزنی / محمد امین سادم (۱۳۱۰خ) میمنه / محمد عبدالظاهر سامی (۱۳۲۲ق) پغمان / سید مومن استومان (۱۳۲۲ق) پغمان / غلام شاه سرشار شمالی (۱۳۴۹ق) چاریکار / صلاح‌الدین سلجوقی (۱۳۱۳ق) هرات /

محمد آصف سهیل (۱۲۹۶خ) کابل / عبدالولی عاشق (۱۳۱۵ق) کابل / محمد امین عامل (۱۳۰۸خ) کابل / سردار محمد عباس عباس (۱۲۵۳ق) کابل / قاری محمد عظیم عظیمی (۱۳۲۰ق) سرپل / فیض محمد عاطفی (۱۳۰۳خ) هرات / محمد اکبر فارغ (۱۳۰۹ق) سیاه‌گرد غوربند / عبدالقدیر فایق (۱۳۰۶خ) هرات / محمد یعقوب فراهی (۱۲۸۴ق) فراه / پاینده محمد فرحت (۱۳۱۰ق) / احمد فرید (۱۳۱۲خ) کابل / میرزا فضل احمد (۱۲۹۱ق) کابل / غلام‌غوث فغان (۱۳۱۵ق) کابل / عبدالرووف فکری سلجوقی (۱۲۸۸خ) هرات / سردار محمد فیضی زکریا (۱۳۱۰ق) کابل / حاجی سعدالله فیضی (۱۲۸۳خ) هرات / میرزا محمد اکبر صابر (۱۳۰۶ق) کابل / محمد محسن صابر هروری (۱۳۰۶) هرات / قاضی ملامحمد صدیق (۱۲۴۰) هرات / محمد سرور صبا (۱۳۲۱ق) پغمان / محمد عثمان صدقی (۱۲۹۳خ) کابل / نیک محمد ضریر (۱۳۱۵خ) کابل / محمد ابراهیم صفا (۱۳۲۶ق) کابل / عبدالحمید صوفی (۱۳۰۵ق) قندهار / قاری عبدالله ملک الشعرا (۱۲۸۸ق) کابل / شیر علی قانون (۱۳۲۲ق) غزنی / میرمحمد غوث قاضی (وفات ۱۳۴۲ق) کابل / سردار عزیزالله قتیل (۱۳۱۰) کابل / مولوی محمد امین قربت (۱۳۲۸ق) بخارا / رجایی (۱۳۳۴ق) هرات / محمد حسین راضی (۱۳۱۲خ) کابل / سید رحمت‌الله رحمت (۱۳۳۸ق) کابل / ذیح‌الله رسا (۱۳۲۹ق) هرات / منشی علیرضا (۱۲۵۲خ) میمنه / محمد افضل رسوا (۱۲۶۹خ) / عبدالاحد رقیم (۱۳۳۰ق) مزار شریف / محمد علی رونق (۱۳۰۷خ) کابل / محمد شفیع رهگذر (۱۳۰۷خ) کابل / سید نورالدین رونق کیانی (۱۳۱۹خ) دره کیان / محمد هاشم شایق (۱۳۰۴ق) فرغانه / شایق جمال (۱۳۱۷ق) کابل / شایق هروری (۱۳۲۱ق) هرات / سید محمد شامل (۱۳۲۱ق) کابل / سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی (۱۳۱۳خ) سرپل / قاری شرف‌الدین شرف (۱۳۵۲خ) تاشکند / عصمت‌الله شرقی (۱۲۸۲خ) سمنگان / محمد رفیق شمعریز (۱۳۱۰خ) کابل / محمد افضل شهیر (۱۳۰۶خ) هرات / محمد رحیم شیدا (۱۳۰۰خ) میمنه / غلام محیی‌الدین شیوا (۱۲۹۸خ) کابل / ملا شیرین شیرین (۱۳۲۰ق) غزنی / میرزا محمد علی تائب (۱۲۸۹ق) غزنی / عبدالحسین توفیق (۱۳۰۰خ) قندهار / محمد امین ترابی (۱۲۹۱خ) هرات / عبدالستار تنها (۱۳۲۶ق) کابل / میرزا خدایداد ثاقب (۱۳۰۴ق) شادیان مزار شریف / میرغلام حیدر (۱۳۱۰ق) خادم پیر هرات / قیام‌الدین خادم (۱۳۲۵ق) ننگرهار / محمد شریف خسته‌دل (۱۳۰۷خ) کابل / محمد ابراهیم خلیل (۱۳۱۴ق) کابل /

خلیل الله خلیلی (۱۳۲۵ق) کاپیسا / ابوالخیر خیری (۱۲۸۶خ) میمنه / قاری شرف‌الدین خوبی (۱۳۱۳ق) سمرقند / ضیا قاریزاده (۱۳۰۰خ) کابل / سراج‌الدین ضیا (۱۲۹۵خ) کابل / میرغلام محمد غبار (۱۲۷۴خ) کابل / صوفی عبدالغنی غنی کابل / محمد علم غواص (۱۲۹۷خ) هرات / داملا سید غیب‌الله غیبی (۱۳۰۳ق) بخارا / محمد آصف مائل (۱۲۸۸خ) کابل / عبدالرووف طالع (۱۳۳۳ق) هرات / خلیل‌الله پیمان (۱۲۰۴خ) کابل / محمد طاهر طاهر (۱۳۳۳ق) کابل / عبدالله احرار (۱۳۱۰ق) هرات / محمد سعید مشعل (۱۲۹۲خ) غور و جلالی غوری که عاشق سیاه موی گردید.^۱

در حوزه ادبی بدخشان

شاعران حوزه ادبی بدخشان در سده بیستم میلادی کم نبوده‌اند، اما با توجه به ظرفیت زمان اکثر آنها در دور دست‌ها به سر برده در تذکره‌های ادبی وارد نشده‌اند. می‌توان از عده ایشان به گونه ذیل نام برد: محمد اکرم بدخشی (تولد ۱۲۸۱خ) / مخدوم شمس‌الدین شاهین دروازی (وفات ۱۳۱۱خ) هم‌رکاب امیر عبدالاحد خان پادشاه بخارا / میرزا عزت شاه دروازی (وفات ۱۳۳۷ هـ ق) / اولیا حسین مغموم دروازی^۲

میرزا مقصود صدقی (۱۳۲۰ق) قلعه خم درواز / ملا عبدالمومین فطرت (۱۲۵۷ - ۱۳۲۹خ) / داملا محمد ابراهیم عاجز شهر بزرگی (۱۲۶۸ - ۱۳۲۰) / و برادرش داملا محمد ایوب مفرح چکه‌خواهی / مولانا ذکریای ذاکر مشهور به پیر اسپا خواه / مولوی عبدالودود الهی چیبایی مشهور به ابو عمرو (۱۹۵۵ / ۱۳۳۵ - ۱۳۴۸) داملا محمد عمر عسرت کشمی وفات

۱. مولوی خال محمد خسته، معاصرین سخنور، چاپ دوم سال ۱۳۸۶ کابل

۲. شعر «شوخ ارمنی زاده» از اولیا حسین مغموم دروازی بسیار مشهور است. گویند روزی در قصر امیر بخارا که مجلس شاننداری بر پا بود، مه‌روی ارمنی زاد بر صحنه رقص بر آمد و با اجرای حیرت‌انگیز خود عقل و هوش مجلسیان را ربود. اولیا حسین که شاعر خوب و فی‌البديهه سرا بود، در آن مجلس مخمس زیبایی را سرود و به رقاصه ارمنی و امیر بخارا اهدا نمود. چند بیت این مخمس را خدمت خواننده‌گان شعر دوست تقدیم می‌کنم:

ماه کشور روسی میل مذهب ما کن	روی خود به مسجد آ، پشت بر کلیسا کن
اختیار کن اسلام ترک کیش ترسا کن	هر چه خواهشت باشد زین دوتا یکی را کن
یا بیا مسلمان شو، یا مرا نصارا کن	
هست انجیل و تورات از کتاب سبحانی	هم زبور و هم فرقان از کلام ربانی...

(۱۳۳۳ ه.ق.) که هر کدام آثار گران بهای ادبی از خود به جا گذاشته‌اند.^۱ ملا عبدالله عارف (تخن آبادی) چاه آبی (۱۳۰۰ - ۱۳۳۲ ق) مولف «گلشن ادب» و دیوان اشعار / مستوفی نصرالله خان رستاقی (۱۲۹۳ - ۱۳۳۶) / جمشید خان شعله چاه آبی (۱۲۸۷ - ۱۳۷۴) که دارای تالیفات ادبی و تاریخی بوده از جمله کتاب «جهاد ملت بخارا»، «دیوان اشعار شعله» و «سیر دبستان بدخشان» او را می‌توان نام برد.^۲ کتاب جهاد ملت بخارا برای دانستن ماجراهای تاریخی یک سده اخیر حوزه بخارا بسیار مفید می‌باشد.

از شمار آثار معتبر علمی و ادبی این دوره در حوزه ادبی بدخشان، بر علاوه دیوان‌های شعری می‌توان از کتب «چراغ انجمن» و «کان بدخشان» نوشته مولانا عبدالحکیم ولوالجی رستاقی که دارای اطلاعات تاریخی و ادبی هستند. «ارمغان بدخشان» نوشته شاه عبدالله یمگی بدخشی که در زمینه شعرای بدخشان معلومات می‌دهد، «گلشن انجمن» نوشته مولانا محمد عمر حسرت کشمی، «بهار بدخشان» نوشته سید عبدالکریم حسینی، آثار فلسفی مولانا محمد سلیم طغرای راغی^۳ آثار شعری سیدمتقی ضمنی کشمی که

۱. امیر بیک حبیباف، گنج بدخشان، کابل ۱۳۸۱

۲. که این کتاب‌ها به همت فرزند ارشدش دکتور جمراد شعله در سال ۱۳۷۹ خ تهران به چاپ رسیده است.

۳. علامه محمد سلیم طغرای راغی از فلاسفه معاصر افغانستان بوده که با تاسف با توجه به ازدحام حوادث سیاسی در کشور حق معرفی آثار و احوال او انجام نشده است. محمد سلیم طغرا از تعلیم یافته‌گان دروس دینی ختلان و بخارا و علمای نامور هند و افغانستان بوده و خود در مدارس رسمی و دینی مضامین تفسیر بیضاوی، جلالین، صحیح بخاری و مسلم و علم حدیث و فقه را تدریس کرده است. در دورهٔ صدارت محمد هاشم خان مدتی بحیث قاضی درواز و جرم و بلخ عز تقرر یافت و بحیث وکیل بدخشان در مجلس نماینده‌گان نیز رای به دست آورد. طغرا با مولوی میرزا شاه اخگر، مولوی عبدالحی پنجشیری، مولوی موسی جارالله، مولوی غلام نبی کاموی، مولانا بهادر مارتون سر مدرس سوات، مولانا فیض محمد تالقانی، صلاح الدین سلجوقی، سید قاسم رشتیا، عبدالحمید اسیر افندی مشهور به قندی آغا، مولوی عبدالصمد استالفی، مولوی محمد هاشم مدرس اسدیه، مولوی فضل الرحمن تخاری، قاضی فیض محمد چاه آبی، مولوی عبدالشکور دره صوفی، مولوی سلیم مارمولی، مولوی میرگل مزاری، مولوی عبدالحی سالک، مولوی عبدالواسع سیاه‌گردی و شمار دیگر هم عصر وهم نشین بوده و دانش آنها را ستوده و خود مورد تحسین و ستایش آنها قرار گرفته است. طغرا در منطق و فلسفه بی‌همتا بود و مولوی کاموی او را «منطق و فلسفهٔ مجسم» خوانده است، مولوی شمس‌الحق مارتون گفته است که هندوستان فیلسوفی چون طغرا ندیده است و صلاح الدین سلجوقی گفته است که طغرا یک بحراست. طغرا شروحو دارد بر فلسفه و منطق میبیدی، هدایه الحکمت ملا صدرا شیرازی و حمدالله و تعلیقات قاضی مبارک. همچنان او شاعر عارف و ادیب بود و در شناخت شرح و تفسیر ادبیات عرفانی مثنوی معنوی و آثار سنایی، حافظ، جامی و بیدل از سرآمدان روزگار خود بوده

هنوز به استثنای یک مجموعه شعری با مقدمه پرتو نادری به صورت دیوان اشعارش به چاپ نرسیده است. همین‌طور «دیوان اشعار»، منظومه «کلیده و دمنه»، «در بیشه سبز حکایت‌ها» اثر میر بهادر واصفی و ده‌ها اثر علمی تحقیقی در عرصه‌های علمی، فرهنگی و ادبی با مجموعه‌های شعری از شعرای جوان و تازه وارد حوزه بدخشان را در اختیار داریم که مربوط به فصل دیگر این مجموعه خواهد بود.

ورود شعر سپید در افغانستان

امروز با مفاهیمی چون شعر سپید، شعر نیمایی، شعر نو، شعر آزاد و شعر منثور، شعر موج نو، شعر ناب، شعر پست مدرن، شعر حجم بر می‌خوریم. این مفاهیم با تعاریف مشخص خود، در پیوند با سبک جدید شعر فارسی و با حوادث و رویدادهای سیاسی و اجتماعی کشورهای هم‌زبان افغانستان و ایران از جنبش‌های مشروطه‌خواهی و سیاسی تا تحولات انقلابی در ایران و به تعقیب آن در افغانستان بر خاسته‌اند. می‌شود گفت که شعر نو فارسی ثمره کار و تجارب مشترک ادبی استادان زبان فارسی دری هر دو کشور در حوزه تمدن مشترک ما در منطقه و تقریباً مصادف به یک دوران بوده است. شعر نو پس از بیست سال تجربه نیما و معاصرانش از ایران وارد افغانستان گردید. می‌شود گفت که پس از سال‌های ۱۳۰۰ هجری خورشیدی در افغانستان رواج یافته است. از آن زمان تاکنون محمل شعر مصفای فارسی در افغانستان کاروانی از راهیان توان‌مند و نو سفران مشتاق را در این جاده به حرکت در آورده است.

در سال ۱۳۱۸ خ‌پس از چاپ شعرهای «افسانه»، «غراب» و «ققنوس» از علی اسفندیاری (نیما یوشیج) در مجله موسیقی ایران که در آنها عروض کلاسیک شعر فارسی را درهم شکسته بود و با مقاومت عروض‌گرایان در ایران مواجه گردید قدم به سرزمین افغانستان گذاشت. ورود شعر نیما و مهدی اخوان ثالث به مثابه نخستین پیرو و توضیح‌دهنده نظرات شعر نیمایی به افغانستان، توجه شاعران این دوره افغانستان را به خود مبذول

است. طغرا در تصوف به شیخ ملا عبدالحلیم پیر یادمان (از روبنج راغ) که عارف مشهور و پیشوای طریقه نقشبندیه بود، ارادت تمام داشت و مولانا محمد صالح ملهوف مرید خاص پیر یادمان طغرا را همچون فرزندش دوست داشت و اشعارش را به گونه حسام‌الدین چلبی می‌نوشت.

داشت. استاد خلیل‌الله خلیلی، شعری به نام «سرود کوهسار» نوشت که شعری است شبه‌نیمایی و در مجله ادبی کابل (۱۹۶۲ م / ۱۳۴۱ خ) به نشر سپرد. پس از نیما یوشیج و اخوان ثالث در ایران شاعران بسیاری چون: سهراب سپهری، محمد شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، نادر نادریپور، فریدون مشیری و جمع دیگر سبک کار آنها را تعقیب کردند. این سال‌ها، دفترهای از چند شاعر نوسرا و نوگرا در کابل نیز انتشار یافت. نسل نخستین که به جبهه تجدد در شعر می‌پیوستند عبارت بودند از: محمود فارانی، بارق شفیعی، سلیمان لایق، آصف سهیل، یوسف آینه و چند تن دیگر. به دنبال آنان واصف باختری، اسدالله حبیب، لطیف ناظمی، رضا مایل هروی (۱۳۳۲) و دیگران. ولی سهم این شاعران در روند شعر نو یک‌سان نیست و در دو پله ترازوی شعری هم وزن نیستند. تجارب ادبی معاصر به خصوص شعر نو فارسی به مجامع ادبی و فرهنگی فارسی‌گویان و تاجیکان آسیای میانه عمدتاً توسط شاعران افغانستان که با استفاده از روابط سیاسی دولت‌های افغانستان با اتحاد شوروی به بخارا و دوشنبه رفت‌وآمد می‌کردند، برخی از شاعران و ادیبان تاجیکستان که به صفت ترجمان به افغانستان می‌آمدند، راه یافته است. هم‌زمان تبعید شاعران انقلابی اعضای حزب توده ایران چون ابوالقاسم لاهوتی کرمان‌شاهی، ژاله زنده رود و دیگران به آسیای میانه شوروی به تاجیکستان رسیده است. با مساعی فعال لاهوتی در کنار صدرالدین عینی و میرزا تورسن‌زاده، زبان (فارسی) تاجیکی دوره شوروی از ره‌سپردن در بی‌راهه‌های قوانین زبانی و تاریخی نجات داده شد و در ارتباط ضعیف با ادبیات فارسی ایران و افغانستان و بیشتر با الهام و تبعیت از دساتیر ادبیات انقلابی زبان روسی در مسیر زنده‌گی افتاده است و از اشعار پوشکین، تولستوی، ماکسم گورکی، داستایوفسکی و دیگران بیشتر در نظم و نثر و اصول و قواعد زبانی الهام صورت گرفته است. در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم و پس از جنگ دوم جهانی بود که شعر نو در سروده‌های شاعران تاجیکستان چون: میرزا تورسن‌زاده، مومن قناعت، میرسعید میر شکر، بازار صابر، لایق شیر علی، گل نظر کیلیدی، گلرخسار، عسکر حکیم، فرزانه خجندی، اسکندر ختلانی، زلفیه عطایی، شهریه، مهرالنساء، علی محمد خراسانی، محیی‌الدین عالم‌پور، بهروز ذبیح‌الله و ده‌ها شاعر نو سفر دیگر تاجیکستان و فارسی‌گویان از بیکستان در روزگار ما راه یافت.

با فروپاشی اتحاد شوروی شعر تاجیکی پا در رکاب شعر فارسی دری گذاشته و به سوی اصالت‌های نیاکانی خود راه می‌زند و چهره‌های جوانی چون: رستم و هاب، سیاوش، آذر، آذرخش، عبدالجبار سروش، گلنار، اسفندیار نظر، ادیبه خجندی، بهروز ذبیح‌الله و دیگران را در دامان خود پرورده است.

ادبیات‌شناسان افغانستان با توجه به تحولات سیاسی و رخ‌دادهای تاریخی و ادبی که در افغانستان قرن بیستم به وقوع پیوسته است، جریان تحولات شعر فارسی دری را به پنج دورهٔ ذیلاً تقسیم کرده‌اند:

دورهٔ اول شعر نو فارسی دری در افغانستان (از ۱۳۱۸ تا ۱۳۳۰)

دورهٔ دوم شعر نو فارسی دری (از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰)

دورهٔ سوم شعر نو فارسی دری (از ۱۳۴۰ تا ۱۴۵۷)

دورهٔ چهارم شعر نو فارسی دری (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱)

دورهٔ پنجم شعر نو فارسی دری (از ۱۳۷۱ تا امروز ۱۳۹۳)^۱

دورهٔ نخست که با سرایش شعر استاد خلیلی «سرود کهسار» شروع شد و تا سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی ادامه یافت، بیشتر چهارپاره سرایی به عنوان یک نوع ادبی در شعر افغانستان ادامه یافت. در این دوره شاعرانی چون: خلیل‌الله خلیلی، محمدیوسف آینه، محمد حسن باریق شفیع، فتح محمد منتظر، محمد شفیع رهگذر، محمد آصف سهیل، رضا مایل هروی، ضیا قاری‌زاده، محمد حیدر نسیان، عبدالحکیم ضیایی، حبیب‌الله بهجت، محمد رحیم الهام، محمود فارانی و دیگران داد سخن داده‌اند.

در دورهٔ دوم (۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ خ) در اشعار شعرای افغانستان نمونه‌های برجسته‌ای از شعر نیمایی دیده می‌شود. این در حقیقت سال‌های تولد شعر نیمایی در کشور ما می‌باشد. شاعرانی که در این دوره در عرصهٔ شعر قلم زده‌اند، علاوه بر شاعران گذشته این‌هايند: عبدالحسین توفیق، ن. م صریر، سلیمان لایق، رونق نادری، عبدالحی آریز پور رستاقی، محمد ابراهیم صفا، نهمت، عبدالقدیر پورغنی، لطیف ناظمی و دیگران.

دورهٔ سوم (۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ خ) مایه‌های از ایدئولوژی و اندیشه‌های چپ مارکسیستی و

۱. محمد اسحاق فایز، پیشینهٔ تجد، پیدایش و بالنده‌گی شعر نو در افغانستان، چاپ کابل ۱۳۹۲

راست دینی براندیشه شاعران کشور رسوخ کرده و بر روند شعر نو تاثیرگذار گردیده است. در شعر این دوره اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی شاعران سایه انداز گردیده‌اند. شاعران این دوره علاوه بر آنانی که نام برده شدند، عبارت بودند از: استاد واصف باختری، اسدالله حبیب، حلیم پندار، حسین وفا سلجوقی، عبدالرازق رویین، عارف پژمان، حلیم شایق، سلام شایق، حیدر لهیب، عبدالله نایبی، رفعت حسینی و دیگران. در این دوره صف گسترده‌ای از گروه‌های شعر نو در افغانستان با دیدگاه‌های انقلابی در این مسیر به سفر آغاز کرده و نسل نو پا را به تحرك دعوت کرده‌اند که در این خصوص می‌توان از: محمود فارانی، سلیمان لایق، بارق شفیع، ظهورالله ظهوری، بهرنگ کوه‌دانی، پرتو نادری، شبگیر پولادیان، شجاع خراسانی، لطیف پدram، محب بارش، افسر رهبین، ظهیر برلاس، سید شربت باقوری و... نام برد. شعر این شاعران چون شمشیر پیکار با نابرابری‌های اجتماعی استبداد، عقب مانده‌گی و خواب زده‌گی می‌تازد و چون فانوس و شمشیری در کف ره‌پویان مسیر عدالت و ترقی اجتماعی قرار می‌گیرد. اکثراً شاعران دهه‌های چهل و پنجاه با سرایش اشعار تند انقلابی در شکل و فرم صنایع مختلف شعری با فریاد حماسه خون و شهادت تکانه‌ای در ذهن دانش‌آموخته‌گان مدرسه و دانشگاه ایجاد می‌کنند و آنها را به بیدارگر نسل جدید فرا می‌خوانند. نمونه‌های از چند شعر رهایی و مقاومت این دوره را می‌توان ذیلاً مثال داد:

از ظهورالله ظهوری:

ز خون سرخ توفان ساز و استبداد ویران کن	به چنگ شیرمردی خانه بیداد ویران کن
به رخت هرچه گر رهگیر می‌افتاد آتش زن	بدستت ارتجاع کهنه را بنیاد ویران کن

و یا از شاعر دیگری:

این وطن یک انقلاب می‌خواهد و بس	خون‌ریزی بی‌حساب می‌خواهد و بس
امروز دیگر درخت آزادی ما	از خون من و تو آب می‌خواهد و بس

از بارق شفیع:

در مسلک عشق جز نکورانکشند	روباه صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق پاکی تو ز کشتن مهر اس	مردار شود هر آن که او را نکشند

از حکیم شفق (دولت دروازی)

توای فرزند سرخ انقلاب ای مرد رزم‌آور توای زنجیر شکن ای قهرمان، ستاره خاور
توای سر پاره ساز زابلی و ظاهر و سرور توای آتش نفس، ای دشمنان خلق را خنجر
مپنداری که در میدان سربازی تو تنهایی
ز اول کرده‌ام من سر به راه توده سودایی...

در شعر دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی چشم‌گیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می‌گردد، شعر مدرن در جبهه زنده‌گی قرار می‌گیرد و بازتاب زنده‌گی و نمایش غم‌ها و شادی‌های انسان معاصر را رسالت خویش می‌سازد. کلیت شعر مدرن نیز از نظر درون‌مایه دو پاره می‌گردد. شقه‌ای از آن ادبیات «من» گرایانه است با مویه‌های یأس‌آلود و شقه‌ دیگر «اندیشه» گرا و «جامعه» گراست. در این میان، شاعران آرمان‌گرای حزبی که به مارکسیسم لنینیسم دل بسته بودند، در جستجوی آرمان شهر خویش اند و به فرداهای خیال‌انگیز دل بسته‌اند. در شعر مدرن سال‌های چهل و پنجاه خورشیدی، دگرگونی محسوس و چشم‌گیری در مضمون و شکل شعر پدیدار می‌گردد. رمانتیسیم دقیق و احساساتی و شعر اجتماعی و متعهد آب‌شان به یک جوی نمی‌رود. تصویرگری طبیعت و بیان احوال نفسانی با زبان تغزلی و غنایی، تصویر لحظه‌های شیدایی و شادخواره‌گی، ویژه‌گی شعر دسته نخستین است و بازتاب ناهنجاری‌های اجتماعی و عواطف جمعی دل بستن به قهرمانان خیالی و رهیافت به آرمان شهر موعود، دل بسته‌گی دسته دوم. آنان با طرح مسایل شخصی و فرایند ذهنی در جستجوی پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های خویش اند و اینان با عنوان کردن عواطف اجتماعی و رویدادهای پیرامونی، پاسخ‌گویی خواست‌های زمانه خود اند.

در سال ۱۹۷۳ م / ۱۳۵۲ خ، پیکر آزادی نسبی با گلوله‌های کودتاچیان داوودی، از هم دریده می‌شود، حکومت تک حزبی، حکومت منع گشت‌وگذار شبانه، حکومتی که دموکراسی را بر نمی‌تابد و هیچ‌گونه مدارا و کثرت‌گرایی را تحمل نمی‌تواند برمسند قدرت فراز می‌آید.^۱ تحولات فرهنگی، شعری و ادبی این دوره را از ۱۳۵۷ به بعد با توجه به ناهنجاری که در کشور پدیدار گردید و زنده‌گی شاعران فارسی‌گوی افغانستان را در غربت

۱. از بخشی از نوشته لطیف ناظمی «نگرشی بر ادبیات معاصر افغانستان»، روزنامه ماندگار، شماره ۷۰۹ سال سوم،

و حضور دچار حالات ناهمگونی کرد. در بخش وضعیت فرهنگی و ادبی در پایان این کتاب به بررسی خواهیم گرفت.

در عرصه موسیقی

شعر و موسیقی از رگه‌های شفاف جامعه تاجیک و از درهم آمیختگی چند هنر ظریف مثل، شعر، صوت (لحن) آهنگ، کمپوز و آلات مختلف موسیقی (تاری و پرده‌ای) به وجود می‌آید، در کسوت این هنر ظریف است که شعر نمود و آهنگ برتر می‌یابد و به دل شنونده چنگ گیرا می‌زند. در دهه چهارم قرن بیستم هنر موسیقی در افغانستان با تبارز چهره‌های موسیقی‌دان و سبک‌های منحصر به فرد آوازخوانان کشور درخشش بی سابقه‌ای می‌یابد. در این زمان استادان موسیقی راگ و غزل مثل: استاد قاسم (خواننده دربار) شاگرد استاد قربان علی خان سمندر کابلی و بعد استاد پیاراخان هندی که بر اساس دوازده مقام قدیم افغانستان و منطقه نخستین شعبه مقام عشاق است، دست بالای استاد قاسم را در سرایش مقام‌های خراسانی نشان می‌دهد، ولی او با وجود توجه جدی به موسیقی فولکلوری فارسی و پشتو پانندیش را به مکتب موسیقی امیر خسرو بلخی دهلوی حفظ نمود؛ نه تنها او، بلکه استاد غلام حسین نیز با آنکه با این سیستم آشنایی داشته آهنگی از او در مقام «ماهور» در دست هست.^۱

یکی از پیشگامان این دوره موسیقی‌دان و شاعر بلند پایه کابلی میرزامحمد شریف خسته‌دل، پدر کلان رحیم جهانی هم‌روزگار امیر عبدالرحمان خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ م) بود که با تصنیف آهنگی با راگ هندی و افغانی «ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری» شعر امیر خسرو دهلوی را تصنیف کرد و ورد زبان‌ها افتاد. در همین روال استاد یعقوب قاسمی، استاد محمد حسین سرآهنگ، استاد رحیم بخش، استاد شیدا، استاد نتو، استاد نبی گل، رحیم غفاری، ناشناس، خیال زلاند، الفت آهنگ، امیرمحمد، هماهنگ، ساربان، یونس، عبدالوهاب مددی، مسحور جمال، عزیز غزنوی، شمس‌الدین مسرور و از امانتوران مثل ظاهر هویدا، احمد ظاهر، احمد ولی، شادکام، وحید قاسمی، امیرجان صبوری، احمدشاه حسن، جواد غازی‌یار، احمد نعیم پوپل، فرهاد دریا، و از خانم‌ها کسانانی چون: خانم پروین،

۱. دکتر اسدالله شعور، پیشاهنگان هنر مردمی، ص. ۱۲۹

مهوش، رخشانه، ژیلا، افسانه، پرستو، ملینا، ناهید، هنگامه به صحنه موسیقی وارد شدند که آهنگ‌های ناب و خوبی توسط استاد فضل احمد نینواز، استاد ترانه ساز ولی، استاد حفیظ‌الله خیال، سلیم سرمست، شمس‌الدین مسرور و دیگران کمپوز و به خوانش گرفته می‌شدند که هر کدام با طرز خاص خود آهنگ می‌خواندند و از تقلید و دنباله‌روی دیگران مستغنی بودند. در این دوره روابط و تاثیرات متقابل موسیقی بین هنرمندان افغانستان و ایران بسیار برجسته بوده است و آهنگ‌ها (کست و سی‌دی) های استاد شجریان، داریوش، ستار، عقیلی، معین و از خانم‌ها از گوگوش، مهستی، سیما بینا، لیلا فروهر، گیتی، عهدیه، آزیتا، حمیرا و دیگران در بازار موسیقی افغانستان بسیار پُررنگ و پُرشنوده بوده‌اند. همین‌سان در ایران علاقه‌مندان سبک و آواز ظاهر هویدا، احمد ظاهر، ساریان، خانم مهوش کم‌نبوده‌اند. می‌توان گفت که از شمار هنرمندان عرصه موسیقی نقش خانم گوگوش و احمد ظاهر در برقراری پیوندهای فرهنگی حوزه زبان فارسی تاجیکان بسیار ارزش مند بوده است، شاید هیچ هنری و یا هنرمندی نتوانسته است چون احمد ظاهر و گوگوش سرودهای هم‌پیوندی و مشق هم‌زبانی را بین فارسی‌گویان منطقه ترویج نکرده است.

در صف استادان موسیقی استاد سرآهنگ بحیث نابغه و تاج موسیقی افغانستان نخستین کسی بود که از طرف مجامع هنری و مقامات اکادمیک کشور هندوستان لقب رسمی «بابای موسیقی»، «کوه موسیقی» و «تاج موسیقی» را به دست آورد و دیگران نیز بعداً با گرفتن عنوان «استاد» در هنر موسیقی کشور جایگاه خود را یافتند؛ اما در میان سابقه‌داران موسیقی محلی لقب «استاد» و «بابه» از روی احترام به هنرمندان سابقه‌دار اطلاق می‌گردید که با وجود بزرگ‌سالی از ادامه هنر موسیقی دست بردار نشدند. این «بابه»ها عبارت بودند از: بابه برکت، بابه شیر، بابه قیران (عبدالغفار)، بابه حیدر هروی، بابه نعیم بدخشی، بابه سیلاوه، بابه رحمان سنگی، بابه نظر سنگی، داملا بابه، بابه غفور مقلد، بابه نتو، بابه رجب علی رنگریز، بابه رجب علی مزاری، بابه خیرمحمد مزاری معروف به بابه خيرو، بابه نور خلمی، بابه نیاز ترکمن، بابه اکبر خان آبادی، بابه صمد، بابه آدینه مشهور به بازگل بدخشی، بابه سخیداد سیاه، بابه دری لوگری، بابه ظاهر که هر کدام نماینده سبکی از موسیقی

۱. منظور از شخص محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان است که خود اهل موسیقی بوده و استادان موسیقی را همواره به دربار فرا می‌خوانده است.

محلی، غزل و استرادی افغانستان هستند و نشانه‌های روشنی از شیوه‌های گوناگون موسیقی عبادی اعم از خانقاهی، تکیه‌خانه‌ای، قوالی، نعتیه‌خوانی، موسیقی مجلسی و شگردهای سازهای رایج در این شیوه‌ها و برخی از آنها در ساحت دانش موسیقی ممتاز و در روند رشد موسیقی در سده بیستم در سطح کشور تاثیرگذار بودند.^۱ در میان آوازخوانان و فلک‌سرایان محلی شمال از بدخشان تا میمنه می‌توان از هنرمندان مثل: اکه عبدالرحمان بدخشی، خاکرا خان بدخشی، بابه نعیم بدخشی، بابه قیران تاشقرغانی، آدینه محمد مشهور به بازگل بدخشی، بابه اکبر خان آبادی، داملا بابه تخاری، پاینده محمد اشکمش، درمحمد کشمی، فیض محمد منگل جرمی، عزیزالله و فتح‌الله دروازی، محمد علم راغی، زمان داوونگی، غلام رسول اسپاخواهی، عبدالرحیم چاه‌آبی، نجم‌الدین فرخاری، عبدالاحمد قندزی، صوفی مجید پنجشیری، طلامحمد تخاری، میرمفتون و شاگردانش، بابه نظر بلخی، بنگیچه تاشقرغانی (ازبیک و فارسی‌خوان)، ملا تاج محمد سرپلی (ازبیک و فارسی‌خوان) بهاوالدین تنبور نواز و چهره‌های نو ظهور از نسل جوان را نام برد. روی هم رفته، موسیقی افغانستان در نیمه دوم قرن چهاردهم با داشتن چهره‌های ممتاز که هر کدام راه و روش و سبک خاص خود را داشتند دارای رونق فراوانی بود.^۲

اوضاع سیاسی

اگر بسیار بدبینانه تلقی نشود می‌توان گفت که حکومت‌های پسین بارکزیایی و دنباله آن محمد زایی افغانستان را به گونه‌ای از بزم خون‌افشانی دوران سدوزایی و بارکزیایی به حالت کشتارهای غیرجنگی محملین در آوردند. اصلاحات فرهنگی هویت برانداز از زمان عبدالرحمان خان تا اصلاحات امانی و دوره نادرخانی و هاشم‌خانی، ترویج تعصبات قومی، قبیله‌ای و زبانی، غصب روزافزون زمین معافیت گروه‌های قبیله‌ای از خدمت عسکری و عدم پرداخت مالیات به دولت، دل‌مشغولی‌های پی هم زمام‌داران در خلق نمودن مسایل تفرقه‌برانگیز زبان و هویت در شورا، تغییر نام کشور و محلات تاریخی،

۱. داکتر اسدالله شعور، پشاهنگان هنر مردمی، ص. ۹.

۲. در این راستا جا دارد تا از دست‌اندرکاران برنامه «ستاره افغان» تلویزیون طلوع که تا هنوز به پانزده دور رسیده و صدها جوان مستعد و آوازخوان ذکور و اناث را به گونه‌ای از دهلیز پرورشی موسیقی عبور داده و آرمونیزه کرده است با کمال قدر دانی یادآوری کرد.

تغییر دادن نام زبان «فارسی» به «دری»، اقلیت و اکثریت سازی های من در آوردی و سعی متداوم و مفرط حاکمیت های این دوره برای افغان سازی اجباری همه اقوام کشور کمتر از خانه جنگی های سرداران سدوزایی و بارکزیایی نبودند که افغانستان را به یک زندان بزرگ و قلمرو ممنوعه آزادی و حقوق شهروندی مبدل نمودند.^۱

تجددگرایی نامتناسب با اوضاع فرهنگی و بی موقع شاه امان الله و نفوذ چهره های تبعیض پسندی چون محمود طرزی و محمد گل مومند در ذهن شاه امان الله دموکرات، وقوع رعشه افکن انقلاب غیردومانی توسط حبیب الله کلکانی پس از ۱۸۰ سال و تعویض قدرت سیاسی از چنگال انحصارگران که منجر به بروز نسل کشی و فاجعه های هولناکی گردید، کشتار هلاکو منشانه روشنفکران و آزادی خواهان با رهنمود انگلیس ها توسط نادرشاه که انگیزه قتل خودش را توسط جوان هزاره به نام عبدالخالق به بار آورد، همه مسایلی بودند که دغدغه های روانی نسل آن روز را در قبال سرنوشت شان تشکیل می داد و گاهی هم منجر به بروز عکس العمل های مخالفان سلطنت می گردید.

در دوره های پسین سرنوشت غم بار تاجیک ها، اوزبک ها، ترکمن ها، هزاره ها، نورستانی ها، بلوچ ها، پشه ای ها، گروه های درون قومی (ایماق ها، جمشیدی ها، فیروزکوهی ها، تیموری ها، تایمنی ها) حتا پشتون های مربوط به قبایل غیردومانی حاکم با داشتن درد و رنج مشترک شان در قبال وطن عمیقاً گره خورده است. ظلم و ستم ملی و طبقاتی برخاسته از هوای خود برترینی های حاکم در جامعه بر همه آنان از سوی حکومت های قبیله گرا در راس معامله گران قدرت با کشورهای استعماری روا داشته شده و در نتیجه بی اعتمادی ملی را تا سرحد بحران جدا انگاشتن این تبارها از دولت ها رسانیده است. تنها نفعی که در زمینه پشتون های دودمانی حاکم کمایی کرده اند این ست که با تحکم و اجبار صاحب زمین و جای داده های بهتر زراعتی و دارای «سرزمین غصبی» و ایجاد داغ و درد به دیگران گردیده اند که ادامه آن دیگر حس هم پیوندی و شهروندی اقوام و لایه های اجتماعی را با هم بر نمی تابد.

۱. از ناقل سازی کوچی ها تا تجزیه جغرافیای تاریخی خراسان و جداسازی خانواده ها و اقوام هم زبان در امتداد مرزهای مصنوعی توسط روس و انگلیس در دوران عبدالرحمان خان، عیاشی و زن باره گی امیرحبیب الله که واکنش آن شکل گیری جریان مشروطه خواهان اول از داخل دربار سلطنت گردید.

در سال‌های ۱۹۳۰ م یعنی در آغاز سلطنت نادرشاه و جریان سلطنت چهل‌ساله محمدظاهر شاه یکی از مسایل جنجال‌برانگیز در سیاست دولت در خصوص امتیاز و برتری زبان‌های رسمی (فارسی و پشتو) بود. تصمیم بدون تدبیر کارساز برای تعمیم زبان پشتو در عمل به ضرر هر دو زبان فارسی و پشتو تمام می‌شد.^۱

با کشته شدن نادرشاه در سال ۱۹۳۳ م، فرزندش محمدظاهر شاه به قدرت رسید و به خاطر خردسالی شاه حاکمیت در انحصار عموهای مستبدش محمدهاشم خان و شاه محمودخان به مثابه گرگ‌های باران دیده قرار گرفت. با این حال، در واقع مملکت دارای شاهان فراوانی گردیده بود که هر کدام پالیسی‌ها و سلیقه‌های خود را در سرنوشت تاریخ و فرهنگ جامعه آزمایش می‌کردند. آنان در آغاز برای ظاهرشاه در کاریز میر باغی ساختند و گاوهای نسلی و نمایشی را از کشورهای جهان آورده و در آن جا به نمایش گذاشتند که می‌توانست شوق و مشغولیت شاه را به خود معطوف دارد و شاه به عوض سرنوشت ملت به چاق‌سازی گاوهایش در کاریز میر فکر کند. به عبارت دیگر، شاه به گاوهایش بیشتر از سلطنت و سرنوشت مردم علاقه می‌گرفت و مشغول بود. این دولت در طی مدت چهل سال مردم را در فقر، بی‌سوادی، نفاق، امراض مزمن و واگیر و عقب‌مانده‌گی هول‌ناکی نگه داشت که تحلیل‌گران و مورخان دورهٔ صدارت هاشم خان را مظهر «استبداد کبیر» آسیایی خوانده‌اند.

در چهل سال سلطنت ظاهرشاه در افغانستان چهل پروژهٔ اقتصادی و دارای اهمیت ملی بنیادگذاری نشد و شاه فرصت فکر کردن و برنامه‌ریزی اقتصادی را برای مردم کشور از دست داد و نخواست با توجه به آهنگ رشد و توسعه در کشورهای همسایه و جهان برای بهبود زنده‌گی مردم افغانستان کار ارزنده و مفیدی را انجام دهد. مفکورهٔ هاشم خان این

۱. به عقیدهٔ دکتر عبدالاحمد جاوید: «طوری که در فرمان سال ۱۳۱۵ ه. خ. خوانده می‌شود مسالهٔ طرد زبان «فارسی» در ی سلب حقوق و حیثیت این زبان است. در فرمان این طور گفته شده که زبان پشتو باید تقویت شود؛ ولی در عمل کسانی که دست‌اندرکار تعمیم زبان پشتو بودند، راه افراط را در پیش گرفتند و خواستند یک شبه راه چهل ساله را طی کنند.» و زبان فارسی را گویا مزاحم زبان پشتو از میان بردارند، زیرا به فکر آنها در رسمیت زبان غنای فارسی، زبان پشتو نمی‌توانست رشد کند و مدیریت ادارهٔ دولتی و آموزشی را سر به راه نماید. حالانکه بی‌توجه به تصمیم دربار، زبان فارسی زبان مردم، بازار، تجارت و مراودهٔ روزمرهٔ میلیون‌ها شهروند افغانستان بود و جلو رشد و انکشاف آن را گرفتن خواب و خیالی بیش نبود.

بود که این ملت نباید سیر باشد تا فکری به امور سیاست، نوعیت رژیم سیاسی نماید و پروژه شیبیه سازی یا ادغام قومی آنها را درک نکند.^۱ در پروژه نفاق برانداز اسکان ناقلین در مناطق شمال، مرکز، شمال شرق و شمال غرب کشور به فرمان شاه و صدراعظم آن وقت رویا رویی های زیادی رُخ داده و منجر به اختلافات قومی و تباری در کشور گردید.^۲ افزون بر آن اقوام دیگر در حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداره کشور در مرکز و ولایات نقشی به دوش نداشته اند؛ تمام والی ها، قوماندان های امنیه و ژاندارم و پولیس، مستوفی ها، روسای محاکم، قاضی ها، سارنوالان از مرکز و از میان دودمان سرکار و قبیلۀ او مقرر می شدند که عمل کردهای شان مثل بزرگان خانواده سلطنت دیکتاتورانۀ و توأم با فساد بود و کادر اقوام و محلات دیگر از نظر آنها به پیشیزی نمی ارزیدند. اگر کسانی چون عبدالله یفتلی معاون صدراعظم، علی محمد وزیر دربار از قوم تاجیک بدخشان، عبدالواحد سرابی و یعقوب لعلی از قوم هزاره و محمد خان جلالر و عبدالستار سیرت از قوم ازبیک و قدیر نورستانی از قوم نورستان به آدرس اقوام خود در کادر رهبری وزارت خانه ها به صورت نمایشی گماشته می شدند، فقط نقش سمبولیک داشتند و نمی توانستند از مشکلات مردم در محلات در ساحۀ زیست اقوام شان کوچک ترین نماینده گی رسمی کنند و یا بتوانند مشکلات اجتماعی شان را حل کنند. مردم این وضعیت را دال بر بی حقوقی و بی اعتمادی خود در نزد حکومت داران انحصارگر قدرت می دانستند.^۳

بعد از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۶) که موسسۀ ملل متحد تشکیل شد و افغانستان یکی از نخستین کشورهای عضو این سازمان گردید و صدای دموکراسی، حقوق بشر، عفو بین المللی و آزادی زندانیان سیاسی به صورت نیم بند بلند گردید. شاه محمود خان که در آغاز صدارت خود به مردم وعده آزادی بیان را داده بود، به زودی پیشیمان گردید و بساط آن را

۱. مثل معروفی است که هاشم خان به شاه می گفت: «بایست برای این مردم مثل مرغها دانه پاشید تا درخوردن آن تلاش کنند و علیه یکدیگر بجنگند و به یکبارۀ سیر نشوند.»

۲. که دیگر نه تنها حل نشد، بلکه با گذشت زمان دارای ابعاد فزاینده نیز گردید و تشدید یافت.

۳. در حکومت محمد هاشم خان زبان و قلم در بند دیکتاتوری افتاده بود. نشرات آزاد وجود نداشت. بحث و تبصرۀ سیاسی ممنوع قرار داده شده بود، هیچ انسان سرشناسی بدون اجازه شخص صدراعظم به داخل و خارج از کشور سفر کرده نمی توانست.

برچید و دوباره به قید و بند کشانیدن مردم و زندانی کردن آنها و شیوع اختناق و بیروکراسی رجوع کرد، وعده‌ای را که در انتخابات شورای بلدیة (شهرداری پایتخت) داده بود، فراموش کرد و مظاهره‌چیان شهر کابل را زندانی ساخت و جرایدی را که در اثر استنشاق هوای آزادی و توشیح قانون مطبوعات به بیان عقیده خود می‌پرداختند، توقیف نمود.^۱ هرچند شاه محمودخان کارهای نیکی هم مثل آزاد ساختن زندانیان دوره هاشم خان، فراهم آوردن امکانات اشتغال آنها و دادن اختیارات به بلدیة ملی^۲ انجام داد؛ اما ترس هاشم خان در دل و دماغ مردم جا گرفته بود و این ترس با حضور محمد داوودخان در پُست صدارت بحیث فرد جاه‌طلب سلطنت، گویا سلطه نادر و هاشم خان را برگردانده بود.

تمام دغدغه‌های سیاسی سردار داوودخان شعار یک‌جانبه پشتونستان خواهی و برانگیختن مخالفت پاکستان در برابر افغانستان بود.^۳ پس از استعفای سردار محمد داوود از پُست صدارت، شاه گام نمایشی دیگری را برداشت و برای نخستین بار داکتر محمدیوسف از سرخورد جلال‌آباد را که فرد غیردودمانی و تاجیک‌تبار بود به پُست صدارت معرفی نمود و خواست تا برنامه‌های شوینیستی خود را توسط یوسف خان در مسخ هویت اقوام و زبان فارسی اجرا نماید، اما حکومت پُرچالش محمدیوسف خان در دور دوم خود مثل سایر صدراعظم‌ان زیر فشار پارلمان و مظاهرات محصلین دانشگاه‌ها دچار بحران‌ات سیاسی و اجتماعی شد و مجبور به استعفا گردید.

در سال‌های حکومت دکتور عبدالظاهر در کشور قحطی وحشت‌ناکی به وجود آمد و مردمان غور، بدخشان، بادغیس و میمنه و هر نقطه دور دست افغانستان فرزندان خود را در برابر متاع ناچیزی به فروش می‌رسانیدند و از مدرک آن چند روزی به حیات آشفته خود ادامه می‌دادند. در این دوره تاجیکان مثل هر قوم دیگر در ورطه مشقات اجتماعی و ستم سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در خانه خود دچار رنج و ستم بودند. با اینکه کمیت

۱. در نتیجه بگیر و بندها و جهه ملی را که کمایی کرده بود، خدشه دار ساخت و نظم و اداره او نیز برهم خورد.

۲. اداره شهرداری را در آن وقت «بلدیة ملی» می‌گفتند که بعداً به شاروالی تغییر یافت.

۳. هرچند محمد نادرشاه، محمدظاهر شاه، محمد داوودخان، محمود طرزی و در مجموع خانواده محمد زابی‌ها خود زبان پشتو را نمی‌دانستند و فارسی زبان بودند، اما هر کدام در عمل برای تقویت زبان پشتو و قرار دادن آن در برابر زبان فارسی دری تلاش‌های لجوجانه می‌کرده‌اند.

تاجیکان در ترکیب نفوس افغانستان بیشتر و نفوذ فرهنگی، اجتماعی و زبانی شان در جامعه حاکم بود. از این رو، ستم‌گاری با زبان و هویت آنها بیشتر و خشونت بارتر صورت می‌گرفت که این نوع برخورد عوامانه مسیر انکشاف زبان پشتو و تساند فرهنگی با سایر زبان‌ها را سد کرد و جلو پیشرفت زبان فارسی را گرفت و کند نمود.

انشعابات پی‌هم در جریان مائوئیسم

در این برههٔ زمانی، جمعیت دموکراتیک نوین (شعلهٔ جاوید) بیشتر از سایر سازمان‌های سیاسی زمانش با کاستی‌ها و جوشش‌های درونی رو به رو بود، با اینکه نبض حوادث سیاسی در کشور تند می‌تپید، برداشت‌ها و گرایش‌های عده‌ای را در دسته‌بندی افکار سیاسی در میان همه احزاب از جمله جریان مائوئیستی شعلهٔ جاوید به صورت سریع‌تر تشدید می‌کرد. در جریان حوادث داغ سیاسی در کشور، حرکت‌های افراط‌گرایانه مبتنی بر برداشت‌های ناهمگون سیاسی از قضایای ملی و بین‌المللی عده‌ای از کادرهای شعله‌ای را به زودی از این سازمان ناراض ساخت و در عدم رهیافت قابل قبول برای همه، حزب خود را با انشعابات پیهم متفرق کردند که این بی‌تفاهمی‌ها تا سرحد تصفیه‌های خونین درون گروهی آنان پیش رفت. شدت عمل آنان در برابر کمونیستان تپ شوروی و گروه اخوان المسلمین و کاربرد مبارزات طبقاتی آنها با افراد ثروت‌مند جامعه از یک طرف و ناتوانی چینی‌ها در حمایت و انسجام تشکیلاتی احزاب طرف‌دار خویش در کشورهای جهان سومی از طرف دیگر، سبب افزایش تنش‌های داخلی در میان اعضای رهبری شعلهٔ جاوید گردید. دیری نگذشت که در سال ۱۳۴۹ م بحران انشعاب و فروپاشی آن اوج گرفت. پس از بالاگرفتن تنش‌های درونی در شعلهٔ جاوید، این سازمان به شش قسمت به گونهٔ زیر مجزا گردید:

جناحی به رهبری افراد سرشناس خانوادهٔ محمودی‌ها.

جناحی به رهبری خانوادهٔ محمد اکرم یاری.

جناحی به رهبری انجینر محمد عثمان (عثمان لندی)

جناحی به رهبری عبدالمجید کلکانی

جناحی به رهبری عبدالاله رستاخیز هراتی (در بعضی منابع از موصوف به نام مزاری

یادآوری شده است)

جناحی به رهبری بامیانی.

سازمان رهایی افغانستان

این سازمان در سال ۱۳۵۱خ تحت رهبری دکتور فیض محمد قندهاری در انتقاد با «جمعیت دموکراتیک نوین» و بر اساس نظریه سه جهان مائوتسه تونگ به وجود آمد. در زمان جمهوری داوود خان مائوئیستان تحت فشار رژیم قرار گرفتند و به گروه‌ها و دسته‌های بیشتری تقسیم گردیدند. در سال ۱۳۵۳ م گروه عبدالمجید کلکانی موسوم به «گروه پس منظر» که به نام «محفل شمالی» نیز یاد می‌شد به گروه انقلابی خلق افغانستان پیوست و برای مدت سه سال در هیات کمیته مرکزی این سازمان باقی ماند و پس از آن از این گروه برآمد و سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) را به وجود آورد. گروه دیگری در سال ۱۳۵۴خ نیز از این گروه خارج گردیده و «گروه اخگر» را به وجود آوردند.

گروه انقلابی خلق افغانستان در سال ۱۳۵۹خ در پشاور با صدور اعلامیه‌ای در نشریه «مشعل رهایی» نام خود را با «سازمان رهایی افغانستان» تغییر داد. در همین سال داکتر فیض که در چهلستون کابل با عده‌ای از مخالفان دولت کابل و شوروی از جمله انجینر حسن دروازی عضو رهبری سازا و دیگران برای ایجاد یک جبهه ضد تجاوز روسی «جبهه مبارزین مجاهد افغانستان» ملاقات داشت، از سوی پولیس دستگیر و زندانی گردیدند، اما دکتور فیض بهر دلیلی از زندان آزاد شد و در سال ۱۳۶۶خ در پاکستان از سوی گروه امین میوند حریف سیاسی اش به قتل رسید. پس از آن خانمش کشور کمال (مینا) رهبر جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) و دو تن از همکارانش به نام‌های سید فقیر و انجینر فهیم عضو کمیته مرکزی سازمان رهایی در کوئته پاکستان کشته شدند. قاتلان اینها به نام‌های سلطان احمد و همایون پس از ۱۵ سال زندان توسط حکومت پاکستان اعدام گردیدند. در این کش و گیرها رهبری سازمان رهایی به دست امین میوند افتاد و فریده احمدی که گفته می‌شود با امین میوند روابط نامشروع داشت زمام امور جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) را به دست گرفت.^۱ سازمان رهایی به دلایل زیادی نتوانست

۱. سیدباقر مصباح‌زاده، آغاز و فرجام جنبش‌های سیاسی در افغانستان، ص. ۲۷۶

در پاکستان راه خود را در داخل جهاد به صورت درست باز نماید و کمک چینی‌ها را دریافت کند. از این رو، پسان‌ها رو به سوی کمونیسم مسکو نهادند و مسکو آنها را در مقابله با مجاهدین کشانید. پس از آن گروه‌های از افراد رهایی دست به ایجاد نهادهای سیاسی ذیل زده‌اند:

اتحادیه محصلان افغانی (فازا) در خارج از کشور (در آلمان) - توسط رنگین دادفر اسپنتا، نجیب‌الله روشن، اسدالله حبیب و دیگران که نشریه‌های «سوم عقرب»، «۲۳ ثور»، «تریبون افغانستان»، «صدای نورستان» و «صبح رهایی» را منتشر می‌کردند و به گونه‌ای با جبهات نورستان، هزاره جات و فراه ارتباط داشتند. اندیشه آنان بر اساس نظریه سه جهان مائو استوار گردیده بود.^۱

اتحادیه محصلان افغانی (گوافز) - این اتحادیه با انتقاد از «فازا» که از شعله‌ای‌های سابقه‌دار بودند انشعاب کرد. گوافز نظریه «دو جهان» انور خوجه را تبلیغ می‌کرد و رهبران چین را هژمونی طلبان چینی^۲ می‌نامید و ارگان نشراتی آن «۲۳ ثور» بود.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) با مجله پیام زن - این جمعیت در ماه جدی ۱۳۵۶ / جنوری ۱۹۷۷ م در زمان حکومت داوودخان تشکیل شد. رهبری آن را خانم مینا کشور کمال همسر داکتر فیض و بعد فریده احمدی به دوش داشتند. این جمعیت از زمان جهاد تا کنون در کوئته پاکستان فعالیت دارد.^۳

۱. تیوری سه جهان عبارت بود از: بلوک سوسیالیستی تحت رهبری اتحاد شوروی، بلوک امپریالیسم تحت رهبری امریکا و کشورهای جهان سوم - نه کمونیستی و نه امپریالیستی بود.

۲. هژمونی، برتری معنا می‌دهد و از لحاظ سیاسی به برتری سیاسی یا نظامی یک واحد بر واحد دیگر خواه قومی باشند یا سیاسی اطلاق می‌گردد.

۳. گروه افغان لیگ. این گروه را دکتر اسدالله متین و خیال محمد زازی با انشعاب از فازا تشکیل داده‌اند. اسامی عده‌ای از رهبران و کادرهای رهایی قرار ذیل اند: دکتر فیض محمد قندهاری رهبر سازمان رهایی - مینا کشور کمال عضو کمیته مرکزی و رهبر بخش زنان (راوا) - امین میوند - انجینر فهیم مسوول کمیته مالی - انجینر عبدالصبور صالح تعلیم یافته چین - انجینر محمد نعیم خوژمن علوم (معین شهرداری کابل در سال‌های ۱۳۹۰ - ۳) - انجینر کرام‌الدین مشهور به واسع مسوول کمیته ولایتی کابل - داکتر یونس اکبری عضو دفتر حرکت انقلاب اسلامی در زاهدان و مسوول کمیته ولایتی کابل - انجینر عبدالصیر - نجیب‌الله روشن عضو کمیته مرکزی فازا (رییس رادیو تلویزیون در سال‌های ۱۳۹۰ - ۲) - محمد داوود، خیال محمد زازی، غلام فاروق فارانی، ضابط فصیح‌الدین - دکتر صادق اکبر و دکتر همایون از مسوولان جبهه فراه - دکتر مهر - انجینر تواب برادر فریده احمدی - صلاح‌الدین

سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو)

این سازمان توسط خانواده محمودی (عبدالرحیم محمودی، عظیم محمودی، عبدالله محمودی و سیف‌الرحمان محمودی) در سال ۱۳۵۱ خ تاسیس گردید. به روایت دیگر، این سازمان زمانی ایجاد گردید که دکتور فیض قندهاری از سازمان جوانان مترقی انشعاب کرد و طرز‌العامل جریان دموکراتیک نوین را مورد انتقاد قرار داد. محمودی‌ها به دفاع از عمل کرد سازمان جوانان مترقی پرداخته و پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ خ در تاسیس گروه جدید ساما سهم گرفتند. برادران محمودی بعد از اینکه در سال ۱۳۶۱ خ از ساما جدا شدند، گروه «ساوو» را تشکیل دادند یا احیا کرده‌اند. محمودی‌ها توسط رژیم خون‌آشام تره‌کی - امین نابود شدند و داستان «ساوو» هم خاموش گردید.

گروه اخگر

این اولین گروهی بود که از میان گروه انقلابی خلق افغانستان (سازمان رهایی) در ماه حوت ۱۳۵۴ خ انشعاب نمود و رساله «ایدئولوژی چیست؟» را در محکومیت سازمان رهایی نشر کرد. جزوه دیگری از سوی این گروه تحت عنوان یکی از کتاب‌های لینین «یک گام به پیش دو گام به پس» انتشار یافت و نشریه‌ای به نام «آزادی» را نیز در سطح گروه خود نشر کرد. این گروه نیز طرف‌دار نظریه دو جهان انور خوجه بود و در انجمن محصلین مقیم آلمان عضویت داشت، اما شاخه مخالف فاذا بود.

سازمان رهایی بخش خلق افغانستان (سرخا)

این سازمان در سال ۱۳۵۷ خ یعنی پس از کوتای ۷ ثور طی یک اعلامیه در افشای ماهیت حزب دموکراتیک از هویت و موجودیت سیاسی خود پرده برداشت. رهبر این سازمان محمد عظیم رییس کارتوگرافی وزارت معادن و صنایع و از اهالی بازارک پنجشیر بود که در نیمه‌های سال ۱۳۵۷ خ توسط رژیم تره‌کی - امین دستگیر و به احتمال بر اثر فشار

تخاری - سلطان احمد قاتل مینا کشور کمال - ابراهیم طاهری مسوول سازمان در بامیان - جمعیت‌الله جلال - غلام حضرت نورستانی - اسحاق مسکوب - حسین حصارى و محمد محسن - دکتور رنگین دادفر اسپنتا (بعداً وزیر خارجه و مشاور شورای امنیت ریاست جمهوری دولت حامد کرزی) - معلم خادم - دکتور عبدالرحمان اشرف - لیللا و پروین خواهران عبدالرحمان اشرف - تورپیکى، گل‌مهر، نجیبه و غنچه - دکتور اسدالله حبیبی عضو شورای رستاخیز ملی در اروپا - دکتور محمد نسیم لودین و دیگران.

و شکنجه زیاد و اعتراف او حدود ۲۰۰ نفر از کادرهای رهبری و عناصر فعال دیگر این سازمان دستگیر و زندانی و اعدام شده‌اند. محمدعظیم در اصل عضو سازمان رهایی بود و با «ساما» و «رهایی» متحد گردیده و کمیته جوانان وحدت طلب جاغوری را تأسیس کرده بودند. پس از آن دیگر از سرخا خبری شنیده نشد. شاید در میان گروه‌های مجاهدین منحل شدند.

سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر

پس از سرکوبی نیروهای سازمان «سرخا» در سال ۱۳۵۷خ سازمان پیکار توسط بقایای آن سازمان تأسیس گردید. رهبری «پیکار» را دکتور علی احمد استاد بخش عقلی و عصبی شفاخانه علی آباد به عهده داشت که علاقه مندی به مشی دو جهان انور خوجه داشت. رهبران این سازمان در سال ۱۳۶۰خ دستگیر و زندانی شدند. آنها عبارت بودند از: دگروال (سرهنگ) عبدالشکور قاضی محکمه نظامی، دکتور علی احمد، معلم سلطان احمد از کنر، عبدالحکیم توانا، فضل کریم ندیب و معلم صالح محمد. رهبران پیکار پس از دستگیری به دو بخش از هم جدا شدند. دسته‌ای به رهبری معلم سلطان احمد به نام پیکار به فعالیت خود ادامه داد، دسته دیگر به رهبری عبدالحکیم توانا و فضل کریم ندیب به دولت کارمل پیوستند و طی مصاحبه تلویزیونی از گذشته خود ابراز ندامت کردند. این دسته بعداً در زمان داکتر نجیب‌الله «حزب عدالت دهقانان افغانستان» را تأسیس و در خدمت دولت مصالحه ملی نجیب قرار گرفتند. «سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر» را «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» هم گفته‌اند که هر دو نام یک سازمان می‌باشد.

سایر گروه‌های مائوئیستی در افغانستان

با وجود سازمان‌های که معرفی شدند، گروه‌های دیگری نیز بودند که مائوئیستان در رهبری آنها نقش عمده‌ای داشتند، مثل:

اتحاد مبارزه برای دموکراسی مردمی در افغانستان

اتحاد ملی و دموکراتیک محصلان و افغان‌های وطن‌دوست در امریکا.

اتحاد ملی دهقانی افغانستان.

اتحادیه آزادی و عدالت در افغانستان.

اتحادیه افغانستان آزاد.

اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان (عبدالاحسین مقصودی و حاجی رسول و غرجستانی)

اتحادیه محصلان و استادان پوهنتون (دانشگاه) کابل.

اتحادیه ملی دموکراتیک غیروابسته افغانستان.

انجمن محصلان کویته. - انجمن محصلین هزاره

انجمن داکتران و پرسونل طبی خارج از کشور (پشاور)

انجمن زنان و دختران افغانستان در دهلی.

انجمن فرهنگ غرجستان (کویته).

جبهه مبارزین مجاهد افغانستان.

جبهه معلمان در فراه مربوط به سازمان رهایی.

جبهه واحد ملیون مربوط ساما در فراه.

جمعیت سیاسی (غرجستانی و مبلغ)

حزب آزادی خواهان مردم افغانستان.

حزب عدالت جوانان اسلامی افغانستان.

حزب کمونیست افغانستان. محل فعالیت در کویته و اروپا به سرپرستی میرزاحسین نای.

حزب ترقی - سازمان انقلابی خراسان (ساخ)

سازمان تدارک برای ایجاد حزب کمونیست مارکسیست - لینینیست.

سازمان عیاران شبگرد خراسان زمین - سازمان عیاران و جوان مردان خراسان زمین

شورای جان بازان انقلاب اسلامی افغانستان (هرات)

شورای دفاع از حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها (کویته)

شورای دموکراسی برای افغانستان.

شورای رستاخیز ملی.

شورای فرهنگی اسلامی افغانستان مربوط به غرجستانی در کویته.

فدراسیون آزاد ملی افغانستان - گروه انقلابیون مارکسیست - لینینیست (بیکار خلق)

گروه جاما (جمعیت انقلابی مردم افغانستان) - گروه جاوید - گروه مبارزین موحدین.

نهضت ملی افغانستان برای آزادی و دموکراسی

نهضت وطن پرستان آزادی خواه (نوا)

هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)

علاوه بر گروه‌های فوق، مائوئیست‌ها در تنظیم‌های بزرگ جهادی مقیم پاکستان و ایران نیز نفوذ داشته‌اند. با این دیدگی می‌شود که حزب دموکراتیک نوین (شعله جاوید) به صورت فاجعه‌باری دچار تشتت و پراکنده‌گی سیاسی گردیده است.

نهضت اسلامی افغانستان

اندیشه‌های اسلام‌گرایی در دهه‌های میانه قرن بیستم توسط برخی از دانشجویان افغانستانی در دانشگاه الازهر مصر و سایر کشورهای عربی به افغانستان سرایت کرده بود. به دنبال آن، عده‌ای از استادان مصری به دانشکده شرعیات دانشگاه کابل بحیث استادان علوم اسلامی دعوت شدند که توسط آنها نیز این افکار در جامعه روشنفکری و دانشگاهی کشور رسوخ یافتند و زمینه شکل‌گیری نهضت جوانان مسلمان را به نام «اخوان المسلمین» در کابل به وجود آوردند. این نهضت از استادان و دانشجویان و چهره‌های منفرد در بیرون از دانشگاه در سال ۱۳۴۷ توسط پروفیسور غلام محمد نیازی تأسیس گردید. در واقع، نهضت اسلامی واکنشی در برابر گروه‌های چپ مارکسیستی بود که با ایدئولوژی کمونیستی برای مبارزه با نابسانی‌های اجتماعی متشکل شده بودند. هسته اصلی جنبش اسلامی افغانستان را از نظر فکری و سیاسی غلام محمد نیازی، برهان‌الدین ربانی، عبدالرحیم نیازی، گلبدین حکمتیار، سیف‌الدین نصرت‌یار، مولوی حبیب‌الرحمان، انجینر حبیب‌الرحمان، عبدالقادر توانا، غلام ربانی عطیش، سید عبدالرحمان، عبدالحبیب، گل محمد، محمد عمر کشمی، سید منصور، خواجه محفوظ، مولوی عبدالباری، سید نورالله عماد، محمد موسی توانا، عنایت‌الله شاداب، محمد جان احمدزی و دیگران تشکیل می‌دادند.

جنبش نوین اسلامی بیشتر در پایتخت کشور و در حلقه‌های دانشگاهی و مدارس اسلامی و لایه‌های روحانی و دینی فعالیت می‌کرد و دارای مرکز علمی^۱ و سازمان دهی

۱. دانشکده شرعیات دانشگاه کابل، دارالعلوم‌های عربی، مدارس ابوحنیفه در کابل، تخارستان در قندز، اسدیه در

سیاسی مرکزی بود. این نهضت توسط استادان و جوانان تحصیل کرده رهبری می‌شد. آنها نیز مثل سایر حلقات سیاسی می‌دانستند که نظام حاکم بر جامعه از مشروعیت دینی و ثبات سیاسی لازم بهره‌مند نیست و برای توزیع مقام‌های قدرت و رعایت احکام دین در اداره و اجراءات دولت شعار می‌دادند. به عقیده آنها چنین دولتی بر پایه یک نظام اسلامی تحت رهبری سازمان اخوان المسلمین می‌توانست چنین آرمانی را عملی سازد.

نهضت اسلامی آهسته آهسته از بینش‌ها و دسته‌بندی‌های اعلام ناشده و گروه‌های رهبری ولایتی تشکیل می‌گردید. مرکز فعالیت و تماس آنها در دهات همان مساجد محلی بود که مردم همه‌روزه به خاطر ادای فرایض دینی شان پنج‌بار به آنجا می‌آیند و از هر خبر و رویدادی مطلع می‌شوند. بنابراین، مردم از اینها برنامه اقتصادی و سیاسی معاصر و مدل پیشرفت اجتماعی نمی‌خواستند، برای روشنفکران نهضت اسلامی کافی بود که با هر پدیده مخالف عقیده خود صرف از طریق بیان احکام شریعت مقابله کنند و حمایت مردم مسلمان را به دست بیاورند. موجودیت چنین مساعدت اجتماعی موجب پیوستن جمعی از تحصیل‌کرده‌گان، جامعه سنتی و علما و صوفیه در روستاها به صف نهضت اخوان المسلمین می‌گردید. پیروان این نهضت از زمان سلطنت محمدظاهر شاه تا پایان حکومت محمد داوودخان به نام مخالفت با نظام و راه‌اندازی کودتاها تحت تعقیب و پیگرد قرار گرفته بودند، حتا یک گروهی که در آن غلام محمد نیازی، داکتر محمد عمر کشمی و انجینر حبیب‌الرحمان در هسته فعال آنان شرکت داشتند، توسط داوودخان اعدام گردیدند و تعداد دیگر مثل استاد برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، حضرت صبغت‌الله مجددی، پیر سید احمد گیلانی، مولوی محمد یونس خالص، مولوی محمد نبی محمدی، محمد موسی توانا، بعداً رسول سیاف و غیره به کشورهای عربی و پاکستان متواری شدند. نهضت اسلامی جوانان مسلمان افغانستان در سال‌های اشغال افغانستان توسط شوروی عمدتاً به پاکستان رفتند و در آنجا علی‌رغم تلاش‌های زیاد فعالان نهضت و اشتراک کلمه توحید به شاخه‌ها و گروه‌های تنظیمی مجاهدین تقسیم گردیدند. با توجه با الزامیت کرونولوژیک تاریخی این بحث را در جای و زمانش تشریح خواهیم کرد.

فصل چهاردهم

تاجیکان، از کودتای ثور تا دولت‌های پسا طالبان

در زمان سلطنت ظاهرشاه و جمهوری محمد داودخان عده‌ای از جوانان غرض تحصیل به اتحاد شوروی اعزام گردیدند. برگشت آنان در پایان تحصیلات به افغانستان، با جریانات فکری و ایدئولوژیک چپ به مثابه پیش‌زمینه تحولات سیاسی نظامی همراه بود. نیروهای راستی هم که در واکنش با پیدایش جنبش چپ برخاسته و در مقابل کودتای سرطان ۱۳۵۲ علیه نفوذ شوروی مبارزه می‌کردند. این گروه‌ها در نتیجه فشار و سرتنبگی سردار محمد داوود به پاکستان بردند و تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان وابسته به شوروی با حامیان غربی‌شان که دشمنان ایدئولوژیک شوروی و کمونیسم بودند، فرصت استثنایی را برای برضد نظام کمونیستی خلق و پرچم و اتحاد شوروی به دست آوردند. این گروه‌ها به زودی در صحنه مجادله علیه رژیم کودتای ثور فعال شدند و با جلب حمایت سیاسی، تسلیحاتی و اقتصادی کشورهای مخالف شوروی در راس امریکا و کشورهای عربی و اسلامی به بسیج راست‌گرایان در پاکستان آغاز کردند. درگیری‌های جاتلبانه حزبی و قتل‌تراهی توسط حفیظ‌الله امین، خارج کردن جناح پرچم از دولت کودتا و تبعید نمودن رهبران آن به نام سفرای افغانستان در برخی از کشورهای دور و نزدیک منجر به رویداد ششم جدی ۱۳۵۸ و بازگشت ببرک کارمل به قدرت و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی گردید. با اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی در ششم جدی ۱۳۵۸ جهاد مردم مسلمان



افغانستان آغاز و به مدت ده سال در میان خون و آتش ادامه یافت و دنباله آن با اقتدار دکتر نجیب‌الله تا ماه ثور سال ۱۳۷۱ خ به مدت چهار سال پس از خروج نیروهای شوروی، افغانستان را در سراشیب جان‌گناه هستی در همه عرصه‌های زنده‌گی قرار داد.

کودتای ثور (۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ م)

کودتای هفت ثور (۱۳۵۷ خ) به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از یک اتحاد میکانیکی بین دو جناح «خلق» و «پرچم» در سال ۱۳۵۶ به وساطت رهبران شوروی و «احزاب برادر» به رهبری حزب کمونیست عراق، راه‌اندازی گردید. این کودتا به فرماندهی دگروال عبدالقادر فرمانده قوای هوایی و عده‌ای از افسران پایین‌رتبه حزب دموکراتیک خلق چون جگرن محمد رفیع، جگرن محمد اسلم وطنجار، سیدمحمد گلاب زوی، صاحب جان صحرایی و صفوف عضو حزب دموکراتیک خلق در ارتش افغانستان انجام یافت. این کودتای پُرخشونت با توجه به اهمیت و مفهوم فراگیر اصطلاح «انقلاب» در عقاید بلوک سوسیالیستی، به نام «انقلاب شکوه‌مند ثور» مسما گردید.

کودتای ثور پس از ترور میراکبر خیبر یک تن از اعضای رهبری جناح پرچم صورت گرفت که رهبران خلق و پرچم در مراسم تشییع جنازه خیبر در شهدای صالحین صحبت‌های تند و احساساتی نموده و مقصر اصلی قتل خیبر دولت داوودخان را دانستند و به خاطر انتقام خون رفیق خود تهدیدهای را علیه دولت محمد داوود ابراز کردند، راه‌اندازی گردید. در باره قاتل میراکبر خیبر افواهاات زیادی پخش شد. بعضی‌ها دست CIA امریکا و بعضاً KGB شوروی را دخیل می‌دانستند، اما قراری که بعدها در زمان به قدرت رسیدن بیرک کارمل حقایق روشن شد، قاتل شخصی بود به نام محمد صدیق عالمیار از جناح خلق، وزیر پلان حکومت حفیظ‌الله امین که در سال ۱۹۸۰ م با برادرش محمدعارف عالمیار به اتهام فعالیت‌های مافیایی اعدام شدند.

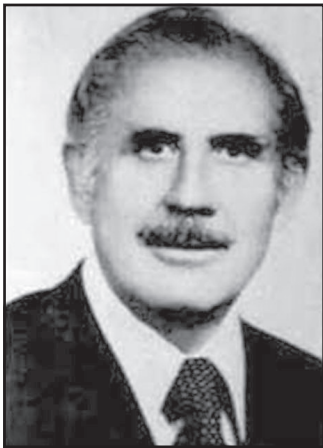
دولت داوودخان در واکنش با همایش جنازه خیبر فی الفور اعضای رهبری هر دو جناح (خلق و پرچم) را دستگیر و زندانی نمود و آنها را به مردم افغانستان مخرب برهم زدن نظام جمهوری و نظم و امنیت ملی معرفی کرد و از محاکمه آنها به‌زودی خبر داد. چند روز پس از این ماجراها کودتاگران در یوم پنجشنبه ۷ ثور تحت رهبری حفیظ‌الله امین که بازداشت

نشده بود، دست به اقدامات نظامی زدند. عصر روز ۲۸ اپریل صالح محمد زیری به عنوان نماینده شخصی تره‌کی به سفارت شوروی رفت تا ارتباط مستقیم بین آنها را برقرار سازد. او در مورد چگونگی کودتا و تسلط کودتاجیان بر افغانستان گزارشی داده و سفارت شوروی را مطمئن ساخت. او به سفارت شوروی تقاضای تره‌کی مبنی بر پشتیبانی آن کشور از کودتا را در برابر حملات احتمالی ایران و پاکستان و به رسمیت شناختن رژیم کودتا را از جانب مسکو، رسانید. هم‌زمان حفیظ‌الله امین در همان روز با یک افسر اوپراتیفی کی. گی. بی در کابل ملاقات کرد و از وی مشوره‌های خوش خدمتانه خواست، مثل این پرسش‌ها: تره‌کی منشی عمومی کمیته مرکزی، پیام رادیویی به مردم را به روز ۲۹ اپریل پخش نماید یا در صبح‌گاه ۳۰ اپریل؟ آیا از نام حزب دموکراتیک صحبت کند یا صرفاً از نام شورای انقلابی و نظامی؟ آیا صرفاً رییس دولت اعلام شود یا در عین زمان منشی عمومی حزب نیز معرفی گردد؟ امین از جانب خود و رفقاییش از اتحاد شوروی خواست تا رژیم جدید افغانستان را به زودترین فرصت به رسمیت بشناسد.^۱ پس از قتل عام سربازان گارد رییس جمهور داوودخان و کشته شدن ۲۹ نفر از افراد خانواده و کابینه محمد داوود بلافاصله رهبری حزب خلق را از زندان رها کرده و دست به تشکیل کابینه ایتلافی هر دو جناح (خلق و پرچم) زدند. عبدالحمید محتاط یکی از فعالان در این کودتاها می‌گوید: دگروال قادر به این فکر بود که قدرت در دست شورای انقلابی بماند، اما شوروی‌ها خواستند تا این حادثه را به گروهان گرفته و قدرت را به حزب دموکراتیک خلق دنباله‌رو خود واگذار گردد.

شورای انقلابی، نورمحمد تره‌کی را بحیث رییس شورای انقلابی و صدراعظم و منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. و بیرک کارمل را در همین پُست‌ها (دولتی و حزبی) بحیث معاون تره‌کی انتخاب کرد و اعضای کابینه را از ترکیب اعضای هر دو جناح و بیشتر از میان خلقی‌ها برگزید؛ اما به زودی بنا به عوامل فزون‌خواهی رهبران هر دو جناح و بالاخص امین برسر تقسیم قدرت بین جناح‌های «پرچمی» و «خلقی» اختلافات گذشته شگوفه کرد و تا سرحد زندان، مرگ و تبعید اعضای بلند پایه پرچم به نام سفرای افغانستان در کشورهای خارج تحول نمود. ستایش از تره‌کی به عنوان رهبر کبیر انقلاب و نابغه شرق

۱. واسیلی متروخین «کی. گی. بی» در افغانستان، ص. ۱۲.

(!) و امین به عنوان فرمانده شجاع انقلاب (!) در راس سرودها و سخن‌ها و برنامه‌های رادیو تلویزیون قرار گرفت. کودتای ثور سرآغاز انقلابی اعلام شد که باید جامعه افغانی را از ریشه دگرگون می‌کرد. شعار نان، لباس، خانه، برابری و عدالت در در و دیوارها و جاده‌ها با پرچم سرخ حزبی همه جا به رنگ سرخ نقش بسته بود. ریشه کن کردن فیودالیسم و گذار به جامعه بدون استثمار انسان از انسان، با تقلید از شعار روس‌ها از تیوری «راه رشد غیر سرمایه داری» و گذار مستقیم از فیودالیسم به سوسیالیسم هدف استراتژیک رژیم اعلام گردید. نورمحمد تره‌کی در نخستین بیانیه اش ضمن توضیح خطوط اساسی وظایف دولت جدید از آغاز تحول انقلابی در جامعه سخن گفت: «قیام انقلابی هفتم ثور در واقع انقلاب پیرومند خلق افغانستان است، نه یک کودتا. شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان که حاکمیت اقشار و طبقات را تمثیل می‌کند، گسترش و تحکیم اهداف انقلاب ملی - دموکراتیک را، به حمایت و اشتراک توده‌های وسیع خلق، وظیفه خود می‌شمارد.^۱



تره‌کی سواد درست نداشت و به فارسی صحبت کرده نمی‌توانست. هنوز از پیروزی کودتا دو هفته نگذشته بود که زندان‌ها از مردم (زحمت‌کشان!) و روشنفکران به نام مخالفان انقلاب پُر گردیدند و جنرال عبدالقادر وزیر دفاع به تاریخ ۶ می از شورای انقلابی هدایت خواست تا با آن همه اشخاصی که در این مدت از میان گروه‌های سیاسی مخالف بازداشت شده بودند و دیگر جایی برای جمع‌آوری مردم باقی نمانده بود، چه کند؟ شمار چنین اشخاص اکنون

به اضافه از ده هزار تن می‌رسید. زندان‌ها در مرکز و ولایات با تلقی مخالفان رژیم کودتا انباشته شده‌اند و شمار آنها در هر ساعت و روز رو به افزایش بود و برای مواظبت از آنها به تعداد زیاد پولیس و سرباز وفادار به حزب ضرورت بود. این موضوع به مرجع با صلاحیت

۱. از توضیحات افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۳۹

اول (کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش.) غرض دریافت هدایت به مسکو صادر گردید. یوری اندروپف رییس کی. گی. بی و اندری گرومیکو وزیر خارجه مساله را به دفتر سیاسی مطرح کردند. دفتر سیاسی به پیشنهاد اندروپف مبنی بر اینکه یک عضو کی. گی. بی که ارتباط طولانی کاری با قادر با نام مستعار «عثمان» داشته باشد، با هدایات لازمه در ارتباط به سرنوشت توقیف شده‌گان به کابل فرستاده شود. تورنجنرال ل. ن. گوریلوف منحیث رییس متخصصان نظامی شوروی مورد تایید قرار گرفت.^۱

طی نخستین روزهای پیروزی کودتا شعبه کی. گی. بی در کابل به امر مرکز خود از مسکو تدابیر فعالی را روی دست گرفت تا آرشیف‌های وزارت امور داخله، دفاع (استخبارات نظامی) و ریاست امنیت ملی را که به «اکسا» تغییر نام داده بود، به دست آورد. اعضای اقامت‌گاه کی. گی. بی از ابتدا یعنی با نورا حمد نور وزیر امور داخله، عبدالصمد ازهر رییس ژاندارم و پولیس، اسدالله امین رییس اداره اکسا و شخص حفیظ‌الله امین پیرامون ضرورت طرد و اخراج مشاوران غربی از وزارت‌های دولت افغانستان صحبت‌های داشتند. امین می‌گفت که او و تره‌کی هر دو اصرار می‌نمودند که جای مشاوران غربی به مشاوران و کارشناسان شوروی داده شود. باین حال، روس‌ها بر تمام امور اداره دولتی با قرار دادن مشاوران خود مسلط شدند و اعضای بلند پایه حزبی و دولتی بدون هدایت آنها کوچک‌ترین کاری کرده نمی‌توانستند.

فرامین شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

رهبری کودتای ثور پس از تعیین کابینه حزبی، از همان روزهای نخستین حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سلسله‌ای از فرامین و احکام دولت را از آدرس شورای انقلابی یکی پی دیگری ذیلاً اعلام کرد:

فرمان شماره یک: نام نظام را به «جمهوری دموکراتیک افغانستان» و در راس تره‌کی را بحیث رییس شورای انقلابی و صدراعظم و ببرک کارمل را بحیث معاون و حفیظ‌الله امین را بحیث معاون رییس شورای انقلابی و وزیر خارجه اعلام کرد. / فرمان شماره دوم، لست اعضای کابینه از ترکیب هر دو جناح «خلق» و «پرچم» به اطلاع مردم رسانیده شد /

۱. و. متروخین کی. گی. بی در افغانستان ص ۱۳

فرمان شماره سوم، قانون اساسی جمهوری داوودخان ملغاً قرارداد شده، اما بقیه قوانینی که با اهداف دموکراتیک مطابقت داشته باشند قابل مرعیت دانسته شدند. / فرمان شماره چهارم، عبارت از زنده ساختن فرهنگ و زبان ملیت‌های اقلیت بود. با نشر این فرمان برخلاف اهداف توضیح شده اولین گام خطرناک در تحریک اختلافات قومی، زبانی و مذهبی مردم افغانستان گذاشته شد. / فرمان شماره پنجم، پادشاه سابق ظاهر شاه را که در حال تبعید در شهر روم به سر می‌برد، با ۲۲ نفر افراد خانواده‌اش از تابعیت افغانستان خارج گردیدند. یک فرمان بدون شماره به تاریخ ۱۲ جون ۱۹۷۸ م اعلام گردید که در آن بیرق ملی و نشان آن را به همه‌گان معرفی می‌کرد. بیرق جدید دولتی از حالت عنعنه‌ای سه رنگ (سیاه و سرخ و سبز) به شکل و رنگ بیرق اتحاد شوروی تماماً سرخ و در وسط آن نشان طلایی [خلق] و در کنار بالای بیرق ستاره پنج دندانه‌ای با تبعیت از بیرق شوروی جا گرفته بود. / فرمان شماره ششم، دهقانان را از قروض سی میلیارد افغانی معادل یک میلیارد دالر معاف ساخت و صدها جریب^۱ زمین گرو شده دهقانان کم‌زمین را در اختیار مالکین اصلی‌شان قرارداد. / فرمان شماره هفتم، تساوی حقوق مرد و زن را مطابق به منشور حقوق بشر برای جلوگیری از ازدواج‌های اجباری، هزینه‌های کمرشکن و منع ازدواج دختران نابالغ و مساله مهریه دختران را مبلغ ۳۰۰ افغانی معادل ۶ دالر تعیین کرد. بر علاوه آغاز برنامه سواد آموزی برای مردان و زنان که حدود ۸۰٪ زنان کشور فاقد سواد بودند، نشستن زنان با مردان در صنوف سواد آموزی از نظر دین و عرف مردم افغانستان و گروه‌های بنیاد گرا و توده بی سواد گناه نابخشودنی به شمار می‌رفت. / فرمان شماره هشتم، به ۲۷۰ هزار خانواده دهقان به طور رایگان زمین توزیع کرد، اما این اصلاحات مانند دوران اصلاحات شاه امان‌الله در عدم مساعدت زمان، زمینه را برای ابراز واکنش‌های افشار مختلف اجتماعی مساعد می‌ساخت. مخالفت‌ها صرفاً محدود به واکنش علیه توزیع رایگان زمین به دهقانان نبود، بلکه تصمیم دولت در مورد تغییر بیرق سه رنگ تاریخی به پرچم سرخ که نماد کمونیستی بود و تعویض نشان دولتی محراب و منبر به کلمه «خلق» در میان خوشه‌های گندم و گزاری، فرمان تساوی حقوق مرد و زن و مهریه دختران و سواد آموزی

۱. یک جریب زمین معادل ۲۰۰۰ متر مربع یا ۵ / ۱ حصه یک هکتار است.

برای زنان و مردان مسن مخالفت‌های روزمره علیه دولت کودتا را تشدید می‌کرد. به نظر بارت روپین دانشمند امریکایی این اصلاحاتی نبود که افغانستان به آن نیاز داشت، این اصلاحاتی بود اجباری و مغایر اعتقادات مردم که توسط شوروی‌ها دیکته می‌شد. تدویر کورس‌های سوادآموزی مشترک بین زنان و مردان و جلب اجباری بی‌سوادان به این کورس‌ها، همه‌روزه آتشی را در نهاد مردم برمی‌انگیخت. در پی اعلام فرمان شماره هفتم، دسته‌های از افراد «سازمان جوانان» و «بریگادهای نظم اجتماعی» در محلات خانه به خانه لست دختران جوان را گرد می‌آوردند و پدران‌شان را تهدید می‌کردند که چرا دختران‌شان را به شوهر نداده‌اند؟ از این رو، می‌گفتند که ما در فلان روز در ولسوالی یا مکتب محفلی می‌گیریم و دختران شما را به اعضای سازمان جوانان نکاح می‌کنیم. در پی اعلام قدم به قدم این فرامین که در جامعه سنتی افغانستان زمینه‌های تطبیقی نداشت، عکس‌العمل‌های شدیدی از هر گوشه و کنار کشور بر می‌خاست. ایجاد کمیته‌های حزبی و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان و سازمان زنان افغانستان در هر اداره و موسسه دولتی، تمام کارمندان دولت را زیر نظر کمیته‌های حزبی قرار می‌داد. این کمیته‌ها هر نوع پیشنهاد و انتقاد را در برابر خود ناسالم و ضد انقلاب ارزیابی می‌کردند و به حوزه‌های حزبی و امنیتی اطلاع می‌دادند تا فلان شخص در فلان اداره را دستگیر کنند و به جزای اعمالش برسانند. از این رو، همه‌روزه کارمندان امنیت دولتی به کمیته‌های حزبی احضار گردیده و اشخاص مظنون حزبیان را به چنگال اکسا تسلیم می‌کردند که معمولاً آنها رفت بی‌برگشت داشتند.

در ولایات یا ادارات مستقل دولتی والی‌ها، روسای امنیت و مسوولان حزبی خود دارای صلاحیت عام و تام تصمیم‌گیری و اجراءات در مورد افراد ناموافق حزب‌شان بودند. هیچ‌گونه سجل و سندی در ارتباط به زندانیان که همه سیاسی قلم داد می‌شدند، وجود نداشت، اما اوراق اعاشه روزانه نشان می‌داد که علی‌رغم جا به جایی تازه واردان در زندان‌ها، در هر بلاک زندان پلچرخی تعداد زندانیان هر روز بین ۷۰ تا ۱۰۰ تن کاهش یافته بود.^۱ اداره زندان به وارثین زندانیان مفقود شده با مسخره‌گی می‌گفتند که وابستگان‌شان را به پاکستان

۱. یعنی هر روز از ۷۰ تا ۱۰۰ نفر کشته می‌شدند.

فرستاده‌اند، پاکستان یعنی گورستان. بدین‌گونه زنده‌گی مردم در زیر کابوس ترس و وحشت می‌لرزیدند و چون کانال تاریکی در مسیر حیات مبهم جامعه روز می‌گذرانیدند و همگی با چشمان بسته از این کانال تاریک عبور می‌کردند.

برگشت اختلاف خلق و پرچم و بالا گرفتن اختناق

اختلافاتی که در بین «خلق» و «پرچم» ریشه داشت، با عنوان نمودن اصلاحات انقلابی و انحصار قدرت سیاسی توسط جناح «خلق» به رهبری امین به زودی سربلند کرد. در ماه جولای ۱۹۷۸ م یعنی سه ماه پس از پیروزی کودتا، قرارگاه KGB در کابل با دست پاچگی به مسکو اطلاع داد که «مبارزه برای کسب رهبری در حزب دموکراتیک خلق نه تنها رهبری را به انشعاب کشانیده، بلکه تره‌کی و امین پس از سرکوب راست‌گرایان حمله‌فعلی را بر پرچمی‌ها آغاز کرده و با پشت کردن به شیوه کار دموکراتیک، اکنون کارزار وحشت و دهشت واقعی را در برابر پرچمی‌ها راه انداخته‌اند.» اختلافات میان تره‌کی و امین از یک سو و با رهبران جناح پرچم از سوی دیگر خصلت خصمانه و آشتی‌ناپذیر به خود گرفته است. گفته می‌شد که تره‌کی با اتحاد شوروی کرشمه و غرنامایی می‌کند تا امداد وسیع اقتصادی به دست آورده و موضع خود را تقویه کند و سپس به اردوگاه پیروان غرب و مسلمانان مرتجع خواهد کوچید. امین از حمایت و اعتماد عام و تام تره‌کی برخوردار بوده، ولی سرانجام تره‌کی را از قدرت بر انداخته و افغانستان را به جانب غرب خواهد چرخاند.^۱ زعمای پرچم از وظایف شان برکنار و به سفارت‌های افغانستان در خارج از کشور مقرر شدند. ببرک کارمل بحیث سفیر افغانستان در پراگ، نوراحمد نور در واشنگتن، عبدالوکیل در لندن، محمود بریالی برادر کارمل در اسلام‌آباد، اناهیتا راتب‌زاد در بلگراد و داکتر نجیب‌الله در تهران مقرر و از کشور بیرون ساخته شدند. امین که با محمدطاهر بدخشی کینه و عناد شدید داشت، او را با هرچه از دوستان و رفقاییش به زندان فرستاد. زمانی هم اتهام هم‌دستی با کودتاگران را برایش بست.

روس‌ها به بترایف مسوول KGB در اسلام‌آباد در مورد بریالی سفارش کردند که امور سفارت‌داری و دیپلوماسی را به او بیاموزاند. چون از نظر اصولی بین خلقی‌ها و پرچمی‌ها

۱. واسیلی متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، ص. ۱۴.

اختلافی وجود ندارد و رهبران دسته پرچم که برای انجام امور به خارج فرستاده می‌شوند، همچنان لینینیست‌های متعهد به سوسیالیسم و ترقی در افغانستان هستند...^۱

بریالی در نخستین دیدارش با بترایف در اسلام‌آباد موضوع پناهنده‌گی خود را مطرح کرد، اما بترایف از نزدش معذرت خواست. بریالی برایش گفت که به افغانستان بر نخواهد گشت و از بترایف خواست تا به رهبران شوروی بگوید که با وجود همه نگرانی‌ها و رنجش‌ها، وی کمونیست استوار و دوست راستین اتحاد شوروی باقی خواهد ماند.^۲

بریالی به چکوسلواکیا به نزد برادرش کارمل رفت، سپس روانه مسکو گردید و به نکراسوف تلفن کرد و به وی با تضرع گفت که «پرچمی‌ها در وضعیت وخیمی قرار دارند. نامه‌ای از کارمل دارم، اما نمی‌دانم آن را به کی بدهم؟» این مکالمه به سوسلوف و پونا ماریف اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی گزارش داده شد. آنها هدایت دادند تا از بریالی که به نام مستعار «شیر» در دفاتر «کی. جی. بی» مسما بود، در شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی پذیرایی گردد. گ. پولیاکوف با او صحبت کرد، ولی اولیانوفسکی از صحبت ابا ورزید.^۳ یک ماه بعد تره‌کی اطلاعیه‌ای را به سفیر شوروی پوزانف تقدیم و به اتهام اینکه پرچمی‌ها می‌خواستند در کابل توطئه‌ای را علیه دولت به راه اندازند، همه سفرای پرچمی را به نام خائنین ملی از سفارت‌های شان برکنار کرد و کسانی را که در کابل مشغول همکاری با خلقی‌ها بودند، از جمله جنرال عبدالقادر فرمانده کودتای ثور، جنرال شاهپور احمدزی، دگروال محمد رفیع، سلطان علی کشتمند وزیر پلان، نظام‌الدین تهذیب، داکتر علی اکبر، عبدالقدوس غوربندی را به نام کودتاچی روانه زندان پلچرخ کرده و از عضویت حزب دموکراتیک اخراج نمود. پوزانف به نماینده‌گی از رهبری شوروی

۱. و. متروخین، کی. جی. بی در افغانستان، ص. ۱۵

۲. وی با التماس از نکراسوف تقاضا کرد تا تدابیر عاجل برای نجات کارمل و پیروانش اتخاذ گردد. «به نام انسانیت ما را نجات دهید!» این جمله را در حالی که هق‌هق می‌گریست، چند بار تکرار کرد. «نمی‌دانم چه کنم؟» وسیله امرار معاش ندارم. همه امید ما رفقای شوروی ما هستند.

۳. همانجا، همان اثر، ص. ۱۶- با این‌گونه ناجوان‌مردی‌های اتحاد شوروی در قبال دست‌پورده‌گانش در افغانستان که آنها را شاخه شاخه تقسیم کرد و به جان هم انداخت و باین رنگ زردی که بریالی همچون یکی از رهبران شاخه پرچم در برابر سرنوشت خود و رفقاییش داشت، مردم افغانستان چگونه می‌توانستند امیدی به آینده سعادت مند و حل چالش‌های مزدوری رهبران داشته باشند؟

از تره‌کی خواست تا کشتمند^۱ و قادر که هر دو بازداشت شده بودند، اعدام نگردند. تره‌کی جواب داد: «گناه‌شان خیلی بزرگ است. آنها وارد معامله‌ای شده‌اند و توطئه‌ای را به کمک ایالات متحده آمریکا و چین سازمان دادند. من می‌پذیرم که سرکوب سلاحی بس نهایی و وخیم است، اما لینین بزرگ به ما آموخت که در برابر دشمنان انقلاب بی‌رحم باشیم. میلیون‌ها نفر محو گردیدند تا انقلاب اکتبر استحکام یافت. اگر از این سلاح قاطعانه کار گرفته شود، چنانکه در شورش دیروز کار گرفته شد، نتیجه‌آن واضح است.»^۲ این گفت‌و شنود به روز ۶ اکتبر ۱۹۷۹ م صورت گرفت.^۳

در زندان پلچرخ‌ی زندانیان سیاسی به شمول پرچمی‌ها اذیت و شکنجه می‌شدند و از بین ایشان سه نفری که مربوط به حزب نبودند مثل تورنجنرال شاهپور احمدزی سابق (رییس ستاد ارتش) داکتر میر علی اکبر، رییس شفاخانه‌ی جمهوریت که در اثر شکنجه به این اتهام اعتراف کرده بودند، با محمدطاهر بدخشی که یکی از موارد اتهامش هم دستی با کودتاگران بود، اعدام شدند. اهل تشیع به نام پیروان خمینی، شعله‌ای‌ها به نام افراطیون چپ، سازایی‌ها به نام ناسیونالیست‌های تنگ‌نظر و اعضای سازمان اخوان المسلمین به نام اشرار بلافاصله اعدام می‌گردیدند.^۴ باین، تصفیه در دست‌گاه حزبی و دولتی با ادعاهای دسیسه و توطئه و دستگیری‌های مخالفان با اجرای شکنجه‌های وحشیانه عام شده بود. زندان‌ها سرریزه کرده بودند و حقوق ابتدایی انسان به نام انقلاب و رشد و استحکام مزید آن به تمسخر گرفته می‌شد. به گفته‌ی تره‌کی، آنانی که دستگیر می‌شدند، در زندان خاصی نگه‌داری می‌گردیدند، اما کمتر کسی می‌دانست این زندان خاص در کجاست؟ تره‌کی به سفیر شوروی پوزانف گفته بود: «اکثر آنها در آستانه‌ی خودکشی قرار

۱. سلطان علی کشتمند عضو دفتر سیاسی ح. د. خ. ا. از جناح پرچم و از قوم هزاره و در اولین کابینه کودتای ثور بحیث وزیر پلان (برنامه‌ریزی) تعیین گردیده بود که پس از احیای اختلافات ذات‌البینی خلق و پرچم، یک‌جا با رهبری این جناح تصفیه گردیده و به زندان برده شد و محکوم به مرگ گردید، بعدها بر اثر وساطت روس‌ها حکم اعدامش به ۱۵ سال زندان کاهش یافت. پس از برگشت کارمل به قدرت سیاسی بحیث صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان (۱۹۸۱ - ۱۹۸۸) گماشته گردید.

۲. در اگست ۱۹۷۸ برابر با ۱۵ اسد ۱۳۵۸ یعنی یک روز پیشتر قیام افسران نظامی بالاحصر کابل صورت گرفت که با برخورد قهری و وحشیانه تره‌کی-امین سرکوب گردید.

۳. و. متروخین. کی. گی. بی در افغانستان، ص ۱۹ و. متروخین، ص ۱۷.

دارند. قادر هنوز اعتراف نکرده است، لکن به چندین اشتباه که مرتکب شده اقرار نموده است. اکنون هدف آن ست تارهبیری سیاسی توطئه کشف گردد و دانسته شود که پشت سر شاهپور و قادر کی ایستاد است؟ مطمئن هستیم که با این کشف نایل خواهیم آمد.^۱ با ادامه این وضعیت به زودی قیام‌های خودجوش مردمی در افغانستان آغاز گردید. شورش‌های (سفز) بخشی از سازا در جوزای ۱۳۵۷ در مناطقی از تخار و بدخشان، مقاومت مردم در درهٔ پیچ و کنر، قیام مردم کابل در سوم حوت ۱۳۵۸ و قیام سرطان ۱۳۵۸ (۲۲ جون ۱۹۷۹) در چنداول، سرکشی گردان کماندوی بالاحصار در میزان ۱۳۵۸ خ، قیام ۲۴ حوت ۱۳۵۸ افسران و سربازان در فرقهٔ ۱۷ هرات، قیام فرقهٔ ۷ ریشخور در ۲۰ اکتبر ۱۹۷۹ م نمونه‌های از ایستاده‌گی مردم در برابر رژیم خودکامه و سرآغاز بسیج ملی مردم به سوی گسترش جهاد گردیدند. پس از قیام چنداول در روز دوم سرطان ۱۳۵۸ که منجر به بازداشت رهبران شیعهٔ افغانستان مثل آیت‌الله سید سرور واعظ، حجت‌الاسلام آقای ناصر و عالم، فیلسوف محمد اسماعیل مبلغ، آیت‌الله شیخ محمد امین افشار و برخی از علمای دیگر گردید، مردم اهل تشیع تحریک شدند و زمینهٔ قیام‌ها در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان نیز مساعد و به توسعهٔ نیروی جهاد علیه رژیم منجر گردید.

اصول انقلابی و تیوری مارکسیستی-لنینیستی و کیش شخصیت تره‌کی-امین از طرق رسانه‌ها و محافل حزبی به شدت تبلیغ می‌گردید. قرارگاه کی. گی. بی در کابل متوجه شده بود که امین، تره‌کی را با لینین (رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) مقایسه می‌کرد و چنین کاری همچون گستاخی برای روس‌ها قابل تحمل نبود. در ضیافتی که برای هیات بازدیدکنندهٔ کی. گی. بی به ریاست و. ا. کربوچکوف رییس ادارهٔ اول کی. گی. بی ترتیب شده بود، تره‌کی کودتای ثور را با انقلاب اکتبر روسیه هم‌سان خواند و افزود: «در روسیه بلشویک‌ها علیه منشویک‌ها و سوسیال ریولوتسیانیرها (انقلابی‌ها) می‌جنگیدند و در افغانستان به خاطر تشکیل یک حزب واحد و متحد مبارزه و پیکار صورت می‌گیرد.» او گفت: «ما به تجربهٔ سیستم چند حزبی در برخی از کشورهای سوسیالیستی احترام می‌گذاریم، لکن ترجیح می‌دهیم نمونهٔ اتحاد شوروی (سیستم یک حزبی) را سرمشق قرار

۱. وسیلی متروخین، اسناد کی. گی. بی منتشرهٔ سایت انترنت. ۲۰۰۸.

دهیم. آنچه در افغانستان می‌گذرد، سر آغاز دیکتاتوری پرولتاریا بر اساس الگوی شوروی است.^۱

کشور به شکنجه‌گاه وسیعی مبدل شده بود. افراد مظنون بدون هیچ‌گونه بازجویی و محکمه قانونی اعدام می‌شدند. پرت‌گاه مخوفی از بی‌اعتمادی و فاصله بین مردم و رژیم به وجود آمد که متکی در لفظ پرچم دار منافع زحمت‌کشان اما در واقع، دشمن خون‌خوار زحمت‌کش بود و به زورجویی و پشتیبانی ارگان‌های امنیتی، ارتش و پولیس به کشتار و سرکوبی زحمت‌کشان می‌پرداخت. دولت از همه‌کس و همه چیز اطاعت و انقیاد بی‌چون و چرا می‌خواست. اشخاص مشکوک و اراذیل و اوباشانی از هر قبیل به سطح آمده بودند. ارگان‌های سرکوب دولتی برای رهبران حیثیت ساطور جلاد را داشتند.^۲ حفیظ‌الله امین پیوسته با طمطراق می‌گفت، «کسی که با ما نیست از ما نیست» و یا بی‌طرف بی‌شرف است. باید از بین برود، برای ما دو میلیون نفوس کشور کفایت می‌کند و با همین ذهنیت در پی تحکیم حاکمیتش و نابودی مردم به نام مخالفان می‌پرداخت و نمونه حکومت فرعون‌ی امین را نمی‌توان با موسولینی و هتلر هم مقایسه کرد.

قتل تره‌کی توسط امین

تقاضا برای ارسال سربازان و کمک‌های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی به افغانستان چندین بار و به قول اندری گرومیکو وزیر خارجه شوروی هفده بار توسط تره‌کی-امین مطرح شده بود. اینها می‌خواستند تا با کمک ارتش شوروی با هرگونه تهدید علیه حکومت خود، با مردم افغانستان بچنگند. البته این تقاضاها تعجب‌آور نبود، چرا که فعالیت‌های دشمنان داخلی انقلاب آنها شدت یافته و اردوگاه‌های نظامی در پاکستان به سرعت فعال و توسط کشورهای غربی تجهیز گردیده بود. به قول لیاخوفسکی: «تره‌کی در گفت‌وگوی تلفنی با الکسی کاسگین (صدراعظم شوروی) که بدون هیچ‌کم‌وکاست نشر شده، اظهار نموده که «گره افغانستان را می‌توان و باید با اسلحه شوروی گشود» و می‌گوید: «خواهش می‌کنم که شما به کمک‌های عملی انسانی و تسلیحاتی خویش مرا ممنون سازید» و ادامه می‌دهد: «تمنا می‌کنم هر چه عاجل کمک کنید. هرات سقوط می‌کند. تورغندی به هرات

۱. و. متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، ص. ۱۸. ۲. و. متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، ص. ۱۴.

نزدیک است، شما سربازان تان را با هواپیما به کابل بفرستید.»^۱

به تاریخ بیستم مارچ ۱۹۷۹ م دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی از نورمحمد تره‌کی خواست تا به مسکو برود، پس از گفت‌وگوی مفصل با الکسی کاسگین، بریژنف تره‌کی را در دفتر کارش به حضور پذیرفت. بریژنف در این دیدار مستقیماً دربارهٔ موضوع اصلی به گفت‌وگو پرداخت و از تره‌کی خواست تا به عوض درخواست از ورود سپاهیان شوروی به افغانستان به بهبود اوضاع در کشور توجه داشته باشد: «نه اعزام سپاهیان لازم است، نه طرح علنی موضوع عدم اعزام آنان... البته باید متصل به هر کاری شد تا ارتش در موضع دولت انقلابی قرار داشته باشد.»^۲

در اوایل سپتامبر ۱۹۷۹ م تره‌کی برای شرکت در جلسهٔ سران کشورهای غیرمتعهدها (سازمان عدم انسلاک) به کیوبا رفته بود، در بازگشت هنگام توقف در مسکو با رهبران شوروی دیدار خصوصی داشت. گفته می‌شد که در این دیدار ضرورت ایتلاف مجدد گروه‌های خلق و پرچم و کنار گذاشتن امین مطرح شد. دکتورشاه ولی که بحیث وزیر امور خارجه در این سفر تره‌کی را همراهی می‌کرد، گفته است، به او اجازه داده نشد تا در این گفت‌وگوها شرکت کند: «پلانی وجود نداشت که تره‌کی پس از بازگشت خود از هاوانا در مسکو توقف کند یا با کسی دیدار نماید. تره‌کی با بریژنف تنها ملاقات کرد و حتا به من هم چیزی نگفت. بعد از آن ما در تلویزیون اتحاد شوروی پس از دیدار با بریژنف از این دیدار خبر شدیم. تره‌کی شدیداً ناراحت بود و به نظر می‌رسید که شوروی‌ها نگرانی خود را در مورد حفیظ‌الله امین با او در میان گذاشته بودند.»^۳ وقتی که برگشت، من اولین کسی بودم که به اقامت‌گاهش رفتم. تره‌کی بسیار عصبی بود، ناآرام بود و خیلی هم ناآرام. به من خلص گفت که شوروی‌ها اسناد زیادی در مورد امین دارند. من از او نپرسیدم که چه نوع اسناد؟ پس از آن تره‌کی در صحبتی با فعالان حزبی در مسکو ناگهان علیه امین حمله کرده او را غدهٔ سرطانی خواند. در این جلسه که سید داوود ترون سرباور امین حضور داشت، منظور از غدهٔ سرطانی تره‌کی را بالای امین توجیه کرد. شاید سید داوود ترون هم

۱. الکساندر لیاخوفسکی، توفان در افغانستان، ترجمهٔ عزیز آریانفر

۱.۲. لیاخوفسکی، شوروی در افغانستان، ترجمهٔ عزیز آریانفر، آلمان ص ۳۲ - ۳۳

۳. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، ص ۲۶۸

از طریق استخبارات شوروی این موضوع را دریافت کرده و قبل از وصول به کابل به اطلاع امین رسانیده بود. امین هنگام ورود تره‌کی از سفر هاوانا و مسکو به کابل، با استقبال کذایی بینظیر از او با قطار نمودن مامورین و حوزه‌های حزبی در جاده میدان هوایی کابل نشان داد که قدرت واقعی در دست اوست. در واقع، از همان لحظه ورود تره‌کی به کابل مبارزه قدرت میان امین و تره‌کی و طرف‌داران‌شان در جناح «خلق» به شدت بالا گرفت. امین می‌خواست اسدالله سروری، رییس اداره اکسا و سه تن از وزرای وفادار به تره‌کی (محمد اسلم وطنجار، سید محمد گلاب زوی و شیرجان مزدوریار) را که تهدید مستقیمی را برای قدرت او در حمایت از تره‌کی به وجود آورده بودند، برکنار کند. تره‌کی با این اقدام امین مخالف بود. از این به بعد طی چند روزی مناسبات امین و تره‌کی به شدت تیره شد.

روز چهاردهم سپتامبر امین به تقاضای تره‌کی و سفیر شوروی به حرم‌سرای ارگ ریاست جمهوری آمد، امین از ماشین خود پیاده شد و پشت سر محافظینش به سوی پله‌های کاخ گام بر می‌داشتند، او ابتدا از آمدن به ارگ خودداری کرد، هرچند سفیر، جنرال ایوانف، گوریلوف و پاولوفسکی در آنجا بودند. بعد از اصرار زیاد و حتا بعد از اینکه سفیر سوگند یاد کرد که هیچ حادثه‌ای اتفاق نخواهد افتاد. سرانجام، امین حاضر شد که به داخل ارگ بیاید. اول محافظان امین پیاده شدند و از طریق پله‌ها به طبقه دوم بالا شدند، امین در عقب آنها بود. هنوز امین پای خود را روی اولین پله نگذاشته بود که صدای شلیک گلوله‌ها شنیده شد. در حالی که شلیک گلوله‌ها ادامه داشت، در داخل کاخ تره‌کی و هیات شوروی که مشغول مذاکره بودند، وحشت زده شدند. در این اثنا سید داوود ترون رییس دفتر تره‌کی که به امین وفادار بود، به قتل رسید و یک تن از محافظان امین زخم برداشت. امین صحنه را ترک گفته به قصر دل‌گشا رفت و رابطه تلفنی تره‌کی را با خارج قطع کرد و فرماندهی امور را خود به دست گرفت. در همین وضعیت تره‌کی به محمد عزیز اکبری معاون «اکسا» گفته بود: «من تجرید شده‌ام و از انجام هرگونه عملی ناتوانم. فقط مداخله اتحاد شوروی می‌تواند مرا نجات دهد، اما رفقای شوروی یقیناً مرا نجات نخواهند داد.»

به روز ۱۶ سپتامبر پلنوم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. دایر گردید. تره‌کی از مقامش برکنار ساخته شد و حفیظ‌الله امین به جایش تعیین گردید. داکتر شاه ولی وزیر خارجه به مجرد

ختم پلنوم به دفتر پاولوفسکی و گوریلوف رفته و به آنها اطلاع داد که تره‌کی (به خاطر فعالیت‌های تروریستی، قتل شش تن و اقدام به قتل حفیظ‌الله امین) از همه پُست‌ها و مقاماتش برکنار گردید و امین به جایش بحیث منشی عمومی حزب انتخاب گردید. سپس امین خودش به دیدن پاولوفسکی آمد و اعلام داشت که بحیث منشی عمومی حزب انتخاب گردیده است. او گفت که به ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر جلسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان دایر خواهد گردید و در آن او بحیث رییس عالی‌ترین ارگان دولتی کشور انتخاب خواهد گردید.^۱ در پایان این درامه که وزرای مربوط به طرف‌داران تره‌کی به قرارگاه کی.گی.بی در سفارت شوروی پناهنده شدند، در هنگام تلاشی موثر اسدالله سروری مبلغ ۴۲۲۰۰۰۰ افغانی و ۵۳۹۵۰ دالر امریکایی پول نقد یافت گردید، ولی هر سه تن از مالکیت آن پول انکار ورزیدند. دلرها به مسکو فرستاده شدند و پول‌های افغانی در مصارف قرارگاه کی.گی.بی برای سال ۱۹۷۹ م معامله شد.^۲ امین که شخص مزور و جاه‌طلب بود با استفاده از کهولت فکر و دانش سیاسی تره‌کی ابتدا او را با گذاشتن القاب «نابغه شرق»، «ستاره شرق»، «رهبر کبیر و معلم توانا» اغفال نمود و آنگاه به وسیله جگرن اقبال توسط بالشت به قتلش اقدام کرد و جسد او را شبانه و محرمانه در گورستان قول‌آبچکان در چقوری ای دفن کرد و رهبری حزب و دولت را در چنگال خود انحصار کرد.

حاکمیت صد روزه حفیظ‌الله امین

روز پانزدهم سپتامبر رادیو افغانستان انتخاب امین را بحیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و رییس شورای انقلابی و نخست وزیر افغانستان اعلام کرد. امین در مقام فرمان‌روای جدید در نخستین فرصت بار سنگین مسوولیت سرکوب‌ها، مظالم و کشتارهای دسته‌جمعی در زندان‌ها و پولیگون‌ها در دوران حاکمیت را به گردن تره‌کی بار کرد و برای جلب اعتماد مردم شعار عوام‌فریبانه «قانونیت، مصوونیت و عدالت» را مطرح کرد. روز بعد (۱۷ سپتامبر - ۱۹۷۹م) سفیر الکساندر پوزانف، پاولوفسکی، ایوانف و گوریلوف با امین دیدار کرده و مراتب شادباش‌های رهبران شوروی را به مناسبت پیروزی

۲. همانجا، ص. ۴۵.

۱. واسیلی متروخین، کی.گی.بی در افغانستان، ص. ۳۱.

در کودتای حزبی علیه تره‌کی به امین رسانیدند و درجهٔ اعتماد و باور خود را نسبت به دست‌نشانده‌گان‌شان به اثبات رسانیدند. این پیام شادباش آب سردی روی دست طرف‌داران تره‌کی ریخت، پس از این تحول پوزانف به مسکو رفت و فکرت احمد جانویچ تاییف عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و منشی اول کمیتهٔ حزبی جمهوری تاتارستان به حیث سفیر شوروی به کابل آمد.

اولین کار امین پس کسب اقتدارش این بود که جگرن سید داوود ترون رییس دفترش و محمد نواب را که توسط افراد تره‌کی به قتل رسیده بودند، بحیث قهرمان با مراسم خاص نظامی به خاک سپرد و نام‌های دو شهر تاریخی و فرهنگی کشور یعنی جلال‌آباد را به «ترون شهر» و لشکرگاه را به «نواب شهر» تغییر داد و مراسم به خاک سپاری آنها را با شعار و ترانه‌های انقلابی از طریق تلویزیون ملی برای مردم نمایش داد و باین، به گونهٔ صریحی به مردم چشم‌سوزی داد که او بر مخالفانش هرگز رحم نمی‌کند،



حتا اگر مخالفش رهبرش هم بوده باشد.

به گفتهٔ وسیلی متروخین، کا. جی. بی طی یادداشتی به امین اطلاع داد که این اشخاص برای استخبارات شوروی کارهای در خور انجام می‌دادند و از این طریق به پیروزی انقلاب دموکراتیک کمک کرده و دوستی بین خلق‌های اتحاد شوروی و افغانستان را تقویه می‌کردند. اینها عبارت بودند از: حسن شرق معاون صدارت در وقت سردار داوود، عبدالصمد ازهر رییس بخش ژاندارم و پولیس وزارت امور داخله، محمد رفیع عضو پیشین شورای انقلابی و وزیر اسبق دفاع و فواید عامه، عبدالسلام وزیر سابق تجارت، عبدالقادر وزیر دفاع و چندین تن دیگر. اسدالله امین رییس امنیت ملی (اکسا) در پاسخ به یکی از چنین تقاضاها به نماینده‌گی از امین گفت که «زنده‌گی بعضی از اشخاص دستگیر شده که با شما ارتباط داشتند، بخشیده خواهد شد. شاید در ظرف پنج سال رها گردند.» برخی از کارشناسان شوروی به خصوص آنانی که از مدت سال‌ها بدین سو در رژیم گذشته در افغانستان کارکرده بودند و حالا به این کشور برگشته‌اند، اکثراً این کشور را با دید

سابق می‌نگرند و آنچه را که در این کشور می‌گذرد با دید عینی نمی‌بینند.^۱ نیویل عقیده دارد که «تحولاتی که بر اثر کودتای کمونیستی و جهاد و مقاومت مردم افغانستان در عرصه قدرت به وجود آمد، ساختار سیاسی و اجتماعی نظام قبلی را به صورت بنیادی تغییر داد و این تحولات با دست یافتن گروه‌های قومی به منابعی که قرن‌ها از آن محروم نگه داشته شده بودند، برای نخستین بار سلطه پشتون‌ها را به چالش کشانید.»^۲ در تابستان ۱۹۷۹ م امین که لبریز از غیظ و انتقام در برابر اعضای رهبری غیر قبیل‌ای خود بود، در مورد سازمان دهی یک عمل تروریستی علیه دستگیر پنجشیری و عبدالکریم میثاق که هر دو عضو دفتر سیاسی، وزرای کابینه اما تاجیک و هزاره بودند، با رییس «اکسا» مشوره کرد. رییس نام برده برایش مشوره داد که قتل این دو فعال حزبی پیامدهای ناگواری در درون حزب در قبال خواهد داشت و بهتر آن خواهد بود تا آنها به اتهام داشتن روابط مخفی با طاهر بدخشی رهبر سازمان ملیت‌گرای ستم ملی از صحنه بدر ساخته شوند. طاهر بدخشی در این زمان در زندان بود، اکسا فکر می‌کرد که می‌تواند از طاهر بدخشی در زیر فشار در مورد ارتباط دستگیر پنجشیری و کریم میثاق با ستم ملی اقرار بگیرد، اما بدین هدف خود نایل نشد. بدین ترتیب، اعدام پنجشیری و میثاق به تعویق افتاد. دشمنی امین با اقوام غیرپشتون افغانستان از عمل کردهای فاشیستانه او به خوبی پیداست. او دسته‌های مسلح از ملیشه‌های قبایلی را برای سرکوبی مردم هزاره به بامیان سوق کرد و همین کار را کاکایش عبدالله امین که رییس شرکت سپین زر قندز و مسوول زون حزبی در شمال شرق بود با مسلح کردن افراد قبایلی آنها را به بدخشان سوق نمود و برای شان دستور داده بود تا هر قدر می‌توانند بکشند، باین شعار که «سرش از ما و مالش از شما» اما یکی از این ملیشه‌ها زنده به نزد امین‌ها برنگشتند. زمانی که نواب، یکی از طرفداران امین، در هنگام سوء قصد بر جان سروری رییس اکسا کشته شد، از جیبش مبلغ ۶۵۰ هزار دالر امریکایی یافت گردید. در کابل مغازه‌ای جهت فروش ملکیت‌های ضبط شده کسانی که توسط رژیم کشته می‌شدند، ایجاد شده بود و عاید حاصله از آن به کیسه امین سرازیر

۱. و. متروخین، کی. گی. بی در افغانستان، ص. ۱۹.

۲. see newell (۱۹۸۹: ۱۰۹۱ - ۲) به نقل از نقد نظام سیاسی در افغانستان، ص ۱۱۳

می‌شد. گفته می‌شود که مبلغ چهار میلیون افغانی، ۸۰۰ سکه طلای نیکلای روسی، ۱۲ صندوق چیه یراق و زیورات زنانه که از اعضای خانوادهٔ مجددی^۱ به دست آمده بود نیز به امین انتقال گردید. امین از این پول‌ها برای تطمیع فرماندهان واحدهای نظامی، پولیس و سایر مامورین مخصوص خود کار می‌گرفت. به گونهٔ مثال، امین مبلغ ۴۰,۰۰۰ افغانی به نظر محمد قوماندان قوای هوایی و ۲۵,۰۰۰ افغانی به حمزه قوماندان غند ترانسپورت هوایی بخشیده بود تا دستاویزش را بهتر به مرحلهٔ اجرا بگذارند. اشیای گران‌بهای دیگری نیز از کاخ‌های ظاهر شاه و داوود^۲ در اختیار امین و خویشاوندانش قرار گرفت. پسر امین در ماه جون ۱۹۷۹ م با ۱۲۸ کیلوگرام اجناس قیمتی متعلق به ظاهر شاه و داوود به جاپان سفر کرد و با افراد بلند پایه جاپانی و امریکایی دیدار نمود و اشیای قاچاقی خود را به فروش رسانید. از جمله ۵۵,۸۰۰,۰۰۰ افغانی که شوروی به ارگان‌های امنیتی افغانستان داده بود، تنها مبلغ ۲۵,۸۰۰,۰۰۰ افغانی آن به مصرف رسیده و متباقی ۳۰ میلیون افغانی به حساب بانکی شخصی امین واریز شده بود. ده‌ها هزار انسان مظلوم روشنفکر، دانشمند، سیاست‌مدار، روحانی، دانشجو، استاد، متنفذان اجتماعی، هنرمندان، تجار، دهقان، کارگر، پینه‌دوز و از تمام لایه‌های اجتماعی، در گام نخست تاجیکان قربانی سادیسیم روانی رژیم امین و هم‌دستانش گردیدند. او از بیچاره‌ترین‌ها تا پُراوازه‌ترین‌ها را از هر قشر و لایه اجتماعی و سیاسی در پولیگون‌های پلچرخی و سایر ولایات توسط دژخیمان نزدیک به خودش چون کاکایش عبدالله امین در شمال شرق کشور، برادرزاده و دامادش اسدالله امین، رئیس «اکسا» و گروه معتمدین جناح خاص خود زنده به گور می‌کرد، شماری را هم با دست بسته به رود آمو انداختند. امین دشمنی خود را به صراحت به اقوام غیرپشتون افغانستان به خصوص تاجیک‌ها و بدخشانی‌ها و هزاره‌ها اعلام کرده بود، او هر کسی را که می‌گشت در اتهامش «ستمی» یا «جمعیتی» می‌نوشت.

امین، رقیب سیاسی خود محمدطاهر بدخشی و حدود چهار هزار نفر از

۱. حضرت صفت‌الله مجددی، رهبر جبههٔ نجات ملی، روحانی برجسته و نخستین رئیس‌جمهور دولت مجاهدین در سال ۱۳۷۱ بود که بعدها مقام ریاست‌های جرگ‌های عنعنه‌ای و مشورتی و شورای صلح را در عصر کرزی به عهده داشت.

۲. در هنگام کودتای ثور از کاخ دل‌گشا و حرم‌سرای رئیس‌جمهور ربوده شده بود.

تحصیل یافته‌گان و شماری از دهقانان و زحمت‌کشان را به جرم عضویت در سازمان «س.ا.ز.ا» و سازمان‌های مترقی به خصوص شاخه‌های از شعله جاوید را به نام «افراطیون چپ» و اسلام‌یست‌ها را به نام «اشرار و اخوان الشیاطین» به صورت غیرقانونی اعدام و سر به نیست کرد و شماری از شخصیت‌ها و متنفذین محلی را توسط منصور هاشمی^۱ از چرخ‌بال‌ها بالای دریای کوکچه پرتاب نمود.^۲ امینیان از خانم‌های مراجعین و پایوآزان مقبول زندانیان استفاده می‌کردند و آنگاه با ایشان اجازه می‌دادند تا از محبوسین شان احوال‌گیری کنند. قرار نوشته‌شده شیرشاه یوسف‌زی در کتاب «تاریخ مسخ نمی‌شود»، امین هر شب با یک دختر جدید هم بستر می‌شد.^۳

در خصوص جنایات امین می‌توان کتاب‌های «یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی» اثر سلطان علی کشتمند عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق و صدراعظم افغانستان و «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق» اثر دستگیر پنجشیری عضو دفتر سیاسی این حزب و کتاب «اردو و سیاست» اثر سترجنرال محمدنبی عظیمی را مطالعه کرد.

رهنورد زریاب^۴ نویسنده شهیر افغانستان که خود از شمار زندانیان این دوره بود در بیان خاطراتش گفته است که: «امین ۱۷۰۰۰ تن از گل‌های سرسید روشنفکران کشور را از بین برده بود. نفرت از روس‌ها در بین مردم افزایش می‌یافت... در حقیقت ارتش افغانستان در برابر مردمی می‌جنگید که به گفته خودشان برای سعادت آنها کودتا کرده بودند. هواپیماها و تانک‌ها روستاهای را که در آن مردمان و کارگران پاک‌طینت زنده‌گی می‌کردند از بین می‌بردند. مگر روس‌ها مقصر نیستند؟ افغان‌ها باور دارند که اگر اتحاد شوروی از امین پشتیبانی نمی‌کرد، او نمی‌توانست چنین برکشتار مردم و نابودسازی دهات از صحنه

۱. منصور هاشمی از تاجیکان بدخشان و وزیر آب و برق و مسوول زون حزبی بدخشان بود.

۲. مثل حاجی دادر کولیچی که پسرش قمرالدین با بحرالالدین باعث از حصه اول خیرخانه دستگیر شد، توسط منصور هاشمی وزیر آب و برق از طیاره چرخ‌بال به دریای کوکچه انداخته شد.

۳. لطیف کریمی، ص ۱۴۵

۴. محمد اعظم رهنورد زریاب، نویسنده شهیر افغانستان و از آگاهان سیاست‌های ضد ملی حکومت‌های افغانستان و برادر محمد علم رشنو مبارز ضد سلطنت و از منتقدان سیاست‌های ضد فرهنگی دولت حامد کرزی می‌باشد.

هستی امر دهد و بذرگران و دهقانان بی‌گناه را زیر زنجیرهای تانک خورد و خمیر سازد.؟»
 حوادث زیادی در صد روز حاکمیت امین بر زخم‌های خون چکان مردم نمک افشانند.
 صبح روز ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ م/ ۲۷ دلو ۱۳۵۷ خ ادولف دبس^۱ سفیر امریکا در کابل هنگام حرکت از محل اقامت به سوی دفتر کارش، موتر حاملش در شهر نو توسط چهار تن ملبس با یونیفورم پولیس ترافیک متوقف ساخته شد و گروگان‌گیران او را به هتل دولتی کابل برده و در یکی از اتاق‌های که معلوم می‌شد از قبل ریزرف شده و خالی بود، داخل کرده شد. به گفته میرمحمد صدیق فرهنگ بعدها معلوم شد که «ایشان از وابستگان جنبش ستم ملی بودند و رهایی رهبرشان عبدالله باحث (بحرالدين باعث) را از دولت تقاضا داشتند. عبدالله باحث (بحرالدين باعث) از مردم بدخشان و از فعالان تحریک ضد سلطه قومی پشتون‌ها بود و در دوره جمهوری محمد داوود خان در قیام بدخشان (جنبش درواز) علیه دولت محمد داوود سهم فعال گرفت و به زندان سپرده شد. باعث در تابستان سال ۱۹۷۸ م در حالی که جهت معالجه به شفاخانه عقلی و عصبی علی‌آباد انتقال داده شده بود، به کمک هم‌باورانش^۲ از آنجا فرار داده شد. دکتور اسعد احسان غبار طبیب معالج او به این جرم زندانی شد. رباینده‌گان پس از جا به جا ساختن سفیر در هتل کابل تلفنی به مقامات حکومت امین اطلاع دادند: «سفیر امریکا گروگان ماست و تا وقتی که شخص بحرالدين باعث^۳ از زندان رها نشود، سفیر در قید ما خواهد بود. البته حفیظ الله امین به درخواست رباینده‌گان پاسخ مثبت نداد و به سرنوشت سفیر هم توجه لازم نکرد و خواست تا سفیر دبس بحیث دیپلمات امپریالیست توسط رباینده‌گان کشته شود. بعدها بنا به گفته صولت شاه میرگن عضو سفارت شوروی در کابل که در بانک ملی حضور داشت و شاهد

۱. دبس در اختلاف نظر میان وزارت خارجه و مشاوریت امنیت ملی بر سر افغانستان بیشتر پای بند و معتقد به نظرات وزارت خارجه امریکا بود و چنین می‌اندیشید که بهتر است به جای سیاست مقابله با دولت دست‌نشانده مسکو، سیاست تفاهم و همکاری برگزیده شود - امین تا پیش از کشته شدن سفیر دبس ۱۴ بار همراهش ملاقات کرده بود.

۲. گفته می‌شود که عملیه فرار دادن باعث توسط رفقاییش با همکاری عزیزالرحمان سیاه‌پوش از بیمارستان علی‌آباد فرار داده شد.

۳. از رهبران سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان که بعدتر سازنده‌گان سفا پس از جدایی از سازا او را در حالی که در زندان به سر می‌برد و در غیابتش در تصمیم‌گیری‌شان بحیث رهبر خویش جا زدند.

صحنه بود، با تمدید فرصتی چند و عدم دریافت پاسخ مثبت برای رباینده‌گان، آنها ابتدا سفیر را کُشتند و سپس رباینده‌گان یک دیگر خود را کُشتند و خود را زنده به دست امین رها نکردند. حفیظ‌الله امین در مصاحبه‌ای این حادثه را به گردن مردم بدخشان بار کرد و گفت شاید حداقل یک نفر آنان از بدخشان باشد، فردای آن عکس‌های کشته‌شده‌گان در روزنامه‌های حقیقت انقلاب ثور، انیس و هیواد به چاپ رسید. کسانی که خاطرات اندری گرومیکو وزیر خارجه، اوستینوف و سکالوف وزرای دفاع، سخنرانی‌های اندروپوف، گرباچف و نوشته‌های جنرالان وردنیکوف، اوشوف، لیاخوفسکی، گروموف، دیگو کوردویز و دیگران را خوانده‌اند، می‌دانند که امین و تره‌کی خود از دعوت‌کننده‌گان ارتش سرخ برای مقابله با مخالفان خویش در افغانستان و آتش‌افروزان جنگ طولانی مدت افغانستان بوده‌اند. اگر روزی کمیته‌ای رسمی برای بررسی اسناد تماس‌های امین و تره‌کی اگر باقی مانده باشد، توظیف گردد، آنگاه همه روی‌های سیاه و سفید در آینه‌تاریخ کشور نمایان و حقایق آشکار خواهد گردید.

کودتای ششم جدی (۱۳۵۸) و اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی

شوروی‌ها در ششم جدی ۱۳۵۸خ با راه‌اندازی کودتای نظامی بساط حکومت خود کامه حفیظ‌الله امین را در قصر تاج‌بیگ در غرب کابل برچیدند و ببرک کارمل^۱ رهبر جناح پرچم را که در چکوسلواکیا سفیر افغانستان بود، با شعار «مرحله‌نوین تکاملی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور» بر افغانستان نصب کردند.

یک هفته پیش از این طیارات غول‌پیکر نظامی سربازان شوروی را به فرودگاه‌های بگرام، کابل، قندهار و شیندند انتقال داده و به نام امنیت مشاورین شوروی جا به جا می‌کردند، اما در عصر روز پنجم جدی مقادیر زیاد توپ و تانک و نفر برهای زرهی از

۱. ببرک کارمل فرزند جنرال محمدحسین خان از قریه‌کمری خُرد کابل و از لحاظ تعلقات قومی تاجیک است، اما نویسنده کتاب «سقوی دوم» اجداد او را اصلاً از کشمیر می‌داند که به پنجشیر آمده‌اند و پس از سال‌ها زنده‌گی در آنجا وارد کابل شده‌اند، اما این درست نیست. کارمل با درک قراردادهای سیاسی زمان و برای ماندنش در قدرت زیاد تظاهر به پشتون بودن مثل وفاداری به سویتیسیم می‌کرد، اما زبان پشتو را مثل کلان‌های قوم محمدزایی نمی‌دانست، به همین لحاظ تخلص خود را کارمل (رفیق کارگر) و تخلص برادرش را بریالی (موفق) گذاشته بود.

طریق بنادر حیرتان، کلفت (آقینه)، تورغندی و شیرخان بندر وارد افغانستان شدند. در ساعات ۶ شام روز پنجم جدی انداخت‌های ثقیل بالای قصر تاج‌بیگ که مقرر کار و محل زیست حفیظ‌الله امین بود، آغاز گردید. شلیک‌ها از بیرون قصر صورت می‌گرفت، اما از داخل قصر مقاومتی دیده نمی‌شد. چون روس‌ها در غذای چاشت حفیظ‌الله امین را که با اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق در کاخ تاج‌بیگ جلسه داشتند، مسموم کرده بودند. در ساعت ۱۱ شب ۵/۶ جدی ۱۳۵۸ خ/ ۱۹۷۹ م ببرک کارمل در بیانیه‌ای که از رادیوی تاشکند پخش شد، پایان سلطه امین را بر افغانستان اعلام داشت. صبح روز ششم جدی بریژنف از تعیین ببرک کارمل بحیث رئیس شورای انقلابی و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق و رئیس دولت به او تبریک گفته و آرزوهای نیک قلبی خود را برایش موفقیتش اظهار کرد. کودتای ششم جدی نه تنها پایان حکومت خودکامه امین و به قدرت رسیدن کارمل بود، بلکه آغاز اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی و آغاز جنگ ده‌ساله برضد سیادت شوروی در افغانستان نیز بود که دنباله‌های آن تا دیر زمانی از مردم افغانستان قربانی گرفت.

حکومت ببرک کارمل (۱۹۷۹ - ۱۹۸۶ م)



ببرک کارمل (سلطان حسین) فرزند جنرال محمد حسین از تاجیکان کمری کابل و رهبر جناح پرچم در حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. نام‌برده یک سوسیالیست وفادار به آرمان‌های سوسیالیسم شوروی بود و تا آخر عمرش سوسیالیسم را بالاترین اصل ایدئولوژیک در زنده‌گی کمونیست‌های حزبی می‌دانست. کارمل با تکیه کردن به قدرت، از نماینده‌گان کی.گی. بی خواست تا به اندروپوف رئیس عمومی این اداره اطمینان دهند که او همه پیشنهادات و مشوره‌های او

را بدون کم‌وکاست به مرحله اجرا قرار خواهد داد. او گفت: «می‌خواهم به مجرد اینکه از خود نشان‌های افتخار دولتی پیدا کنیم، آن را به همه سربازان و چکیست‌های شوروی که

در نبرد افغانستان برضد امپریالیسم جهانی سهم گرفته‌اند، اعطا کنیم. امیدوارم حکومت اتحاد شوروی نیز این رفقا را با چنین نشان‌ها مفتخر سازد.^۱ او اعضای کی.گی. بی را که در «عملیات عقیق» سهم گرفته بودند، به اخذ ترفیعات و اهدای تقدیرنامه‌ها نایل گردانید. لازارنکو با وجود نبود بست به رتبه جنرالی نایل آمد، کریچینکو به رتبه دگر جنرالی ارتقا کرد و به کوزلوف عضو شعبه هشتم ریاست «س» لقب قهرمان اتحاد شوروی داده شد. مهم‌ترین هدف شوروی و رژیم کارمل را در مرحله اول فرو نشانیدن آتش مقاومت مردم در روستاها و تحکیم قدرت دولتی در شهرها تشکیل می‌داد. برای دستیابی به این هدف به گفته بازنت روبین وسایل مختلفی از سرکوب تا تبلیغات به کار گرفته می‌شد. به دستور مقامات شوروی در مورد احساسات بخش‌های مختلف جامعه افغانی باید معلومات جمع‌آوری گردد تا از آنچه می‌گذرد، ارزیابی درست به دست آمده تدابیر مناسب در اسرع وقت گرفته شود. جهت فعالیت نورمال خدمات امنیتی بر اساس اصول طرح‌ریزی شده توسط بیرک کارمل و استحکام خدمات امنیتی باید تدابیر عاجل اتخاذ گردد. رهبری سازندوی (پولیس)^۲ که عامل مهمی در تامین و استحکام نظم اجتماعی است، باید تقویه گردد. همه اعضای نماینده‌گی «ک. ج. ب.» و قرارگاه آن باید مواضع عملیاتی خود را توسعه و تحکیم بخشند تا اطلاعات قابل اطمینان به دست آورده و بر انکشاف اوضاع آن‌گونه که ما می‌خواهیم اثر گذارند. به انتظام کار استخبارات نظامی در ج. د. ا. باید توجه خاص مبذول گردد.^۳ بررسی قضیه زندانیان اعضای دفتر سیاسی حزب در دوره امین آغاز شد. کارمل نام حزب را به «حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان» مسما نمود و خود در راس حزب و دولت قرار گرفت و اسدالله سروری رییس پیشین استخبارات از جناح خلق را بحیث معاون خود برگزید. با اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی و به حاکمیت رسیدن کارمل جنگ روز به روز شدت می‌یافت. بمباران روستاها همراه با سرکوب و فشار

۱. وسیلی متروخین. کی.گی. بی در افغانستان، ص. ۵۵

۲. دولت جدید نام پولیس را با اینکه در جوامع غربی به سود نظام‌های امپریالیستی خدمت می‌کند و منفور است به حارندوی یعنی «پاسدار» منافع طبقه کارگر و پولیس انقلابی تغییر داد، اما در محتوای تعلیمی و تربیتی آنها هیچ‌گونه اصلاحاتی به وجود نیاورد.

۳. وسیلی متروخین، کی.گی. بی در افغانستان، ص. ۵۷

بیشتر از مردم را وامی داشت تا خانه و کاشانه‌شان را ترک گفته و به کشورهای پاکستان و ایران پناه ببرند. جنبش مقاومت به حرکت سراسری مبدل شده و روز به روز از حمایت بیشتر جامعه بین‌المللی بلوک مخالف شوروی برخوردار می‌گردید.

کارمل در بیانیه آغازین خود که به تاریخ ۶ جدی از رادیوی تاشکند پخش گردید، از حاکمیت قانون، رعایت آزادی‌های دموکراتیک مردم و آزادی زندانیان امین و تغییر و تحولات دموکراتیک در افغانستان وعده داد. براساس مشی وعده داده شده کارمل حدود ۲۰ هزار نفر زندانی را که در انتظار مرگ بودند از زندان‌های کشور، به خصوص از باستیل پلچرخ آزاد گردانید. روز آزادی زندانیان، مردم درد کشیده افغانستان با سهم فعال خود در استقبال از زندانیان آزاد شده جاده بین چهارراهی پشتونستان تا محبس پلچرخ را با چهره‌های اندوه‌بار پُر کرده بودند، کسانی زندانیان خود را یافته بودند و خوشحال به نظر می‌رسیدند و کسانی در آرزوی پیدا نمودن افراد محبوس خانواده خود در دهلیزها و بلاک‌های زندان پلچرخ ته‌وبالا می‌رفتند و چهره مبهوت و اندوهگین داشتند؛ اما با تاسف شب رفته‌گان زیادی دیگر وجود نداشتند و عزیزان‌شان در سوگ نا‌پیدایی آنها ضججه و فریاد راه انداختند. در این میان جمیله بدخشی همسر و یاران طاهر بدخشی گم شده خود را نیافتند، آنها به نزد کارمل رفتند تا برای‌شان اجازه فاتحه خوانی بدخشی در مسجد را بدهد، اما کارمل به خاطر تشویشی که داشت، موافقت نکرد و وعده‌های توخالی داد.

باین که کارمل همواره از آدرس «حزب واحد دموکراتیک خلق» صحبت می‌کرد، اما کشیده‌گی‌های جناحی (خلق و پرچم) که بسیار التهابی شده بود، بهبود نیافت و بی‌اعتمادی درون حزبی با حدت بیشتر ادامه پیدا کرد. مردم به‌زودی به خاطر دفاع از عقیده و نجات میهن‌شان از چنگال اشغال‌گران شوروی به‌پا خاستند. به تاریخ ۲۵ دسامبر پس از تهاجم ارتش سرخ به افغانستان پوستره‌های با شعار «روس‌ها را برانید و درسی را که به انگلیس‌ها دادیم به آنها نیز بدهید» بر در و دیوارهای کابل به چشم می‌خوردند. در ماه جنوری ۱۹۸۰ ببرک کارمل به فکرت تایییف، ایوانف و مگومتوف اعتراف کرد که «مردم فکر می‌کنند که اتحاد شوروی ببرک کارمل و حکومت جدید را به قدرت رسانده است.

۱. سترجنرال سرگی مگومتوف در دسامبر ۱۹۷۹ جانشین دگرجنرال گوریلوف گردیده بود.

لازم‌ست تعبیر درست حوادث به مردم آموختانده شود.» اما دیگر هیچ‌گونه تدبیری جز خروج بی‌قید و شرط نیروهای شوروی از افغانستان برای تغییر ذهنیت اجتماعی مردم موثر نبود که آن‌هم در بند تیکه‌داران سیاست بین‌المللی و جهان غرب مخالف شوروی افتاده و ناممکن گردیده بود. با این تحول بزرگ سیاسی-نظامی کشورهای شامل انقطاب ضد شوروی عمدتاً در غرب کارزار تازه‌ای در مبارزه بر ضد بلوک سوسیالیستی در راس اتحاد شوروی یافتند و خود را انقطابی در سرزمین بی‌صاحب و خون‌های رایگان مردم افغانستان برای مبارزه با قشون شوروی و گرفتن انتقام امریکایی‌ها در جنگ ویتنام از روس‌ها آماده می‌ساختند. رهبران جناح‌های راست که بر اثر فشار رژیم داوودخان در کشورهای عربی، ایران و پاکستان پناهنده شده بودند، با غضب رهبری جنبش خودانگیخته مردم، خود را با روند مخالفت جهانی با اتحاد شوروی هماهنگ می‌کردند. نیروهای نام‌برده زمینه را برای تبدیل کردن جنگ سرد به جنگ‌های داغ فزینگی تن و خون آماده می‌ساختند و با چنین وضعی افغانستان برای سال‌های طولانی به صحنه جنگ خون‌افشان اردوگاهی و برخوردهای تسلیحاتی دو اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم مبدل گردید. رهبران شوروی حضور نظامی خود در افغانستان را با عوام فریبی مردم شوروی با گفتن اینکه اگر ما به افغانستان نمی‌رفتیم، امریکایی‌ها افغانستان را اشغال می‌کردند، اغفال می‌نمودند. یوری اندروپف رییس «ک. ج. ب.» عضو دفتر سیاسی و بعدتر جانشین بریژنیف می‌گفت که برای پیاده‌سازی سربازان شوروی در افغانستان دو دلیل وجود داشت: دفاع از انقلاب «ثور» و پاسداری از مصوونیت مرزهای جنوبی اتحاد شوروی. اگر ایالات متحده امریکا به افغانستان داخل می‌شد، ما مجبور می‌شدیم تعداد زیادی از سربازان خود را در مرز افغان-شوروی نگه داریم. با این، حرکت اشتباه‌آمیز حزب کمونیست را توجیه می‌کردند.

رهنورد زریاب بر حوادث روزهای ۲۷ و ۲۸ دسامبر چنین تبصره کرد: «هیچ‌کس اکنون آن خوش بینی‌ای را که شمار زیادی از روشنفکران پس از ۷ ثور ۱۳۵۷ داشتند، ندارند. امین منفور بود، اما آمدن سربازان خارجی به کشور به هیچ‌وجه برای مردم افغانستان پیک شادی نیست... باشندگان افغانستان ترجیح می‌دهند که سربازان شوروی پس از انجام وظیفه و پیش از آنکه حضورشان حس کدورت مردم را برانگیزد به اتحاد شوروی برگردند.» اما

۱. محمد اعظم رهنورد زریاب، مدیر مسوول مجله فرهنگ خلق به نقل از: و. م. همان کتاب، ص. ۶۰.

تحولات بعدی نشان داد که شوروی دیگر در تلک افغانستان که غربی‌ها برایش گذاشته بودند، گیر مانده بود و راه فرار هم به ساده‌گی میسر نمی‌شد. مردم آهسته‌آهسته پیوندهای خود را در مخالفت با این تهاجم با وسایل ممکن اعم از همایشات اعتراضی شهریان و دانشجویان و دانش‌آموزان و همکاری‌های عملی با مجاهدین برقرار می‌کردند.

به روز ۱۶ فبروری مارشال سک洛夫 معاون وزیر دفاع و جنرال اخرومیف معاون اول رییس ستاد ارتش و جنرال مگومتوف سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان با کارمل دیدار و اوضاع را ارزیابی کردند و با اظهار اینکه «نیروی هوایی ما ۲۴۰ پرواز محاروبی و قوای هوایی افغانستان ۵۶ پرواز محاروبی انجام داده‌اند.»^۱ کارکرد ارتش شوروی را به رُخ کارمل کشیدند.^۲

تشکیل جبهه ملی پدر وطن یکی از راه‌کارهای برگشت به آشتی ملی از سوی ببرک کارمل مطرح گردید، او می‌خواست به روس‌ها نشان دهد که توانایی جلب توجه تکنوکراتان افغانی را به خاطر وساطت ایشان در صلح و مذاکره با مجاهدین دارد. این جبهه به تاریخ ۱۵ جوزا ۱۳۵۹ در تالار قصر سلام خانه ارگ ریاست جمهوری (خانه خلق) گشایش یافت. در جلسه علاوه بر اعضای دفتر سیاسی ح. د. خ. ا، اعضا و فعالان حزبی، مامورین بلند رتبه دولتی، مشاورین شوروی، شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی کشور چون: فرقه مشر فتح محمد میرزاد، عبدالهادی داوی، داکتر روان فرهادی، عبدالرحمان پژواک، دکتر غلام فاروق اعتمادی، جنرال خان محمد خان وزیر دفاع سابق، جنرال نظیر کبیر سراج، محمد آصف فکرت، عبدالحمید مبارز و دیگران شرکت کرده بودند. فتح محمد خان از رجال برجسته دوران مشروطیت و عضو حزب وطن به رهبری میرغلام محمد غبار بود. عبدالحمید مبارز درباره او در جلسه جبهه ملی پدر وطن می‌نویسد: «... در تفریح فتح جان فرقه مشر را دیدم، فتح جان را ببرک در کنار چپ خود و عبدالهادی داوی را طرف

۱. وسیلی متروخین، ص. ۶۴

۲. شوروی‌ها بالای پیلوتان افغانی زیاد حساب نمی‌کردند، جگتورن علی خان پیلوت سو ۲۴ برایم گفت که در پروازهای عملیاتی یک نفر روس هم با پیلوتان ما می‌نشیند. ما در پروازی بر فراز فرخار با اینکه مناظر قشنگی را می‌دیدیم، حیف مان آمد که بالای این مناظر بمب پرتاب کنیم. از این رو، بمب‌ها را به کوه زدیم و برگشتیم، اما مشاور روسی موضوع را به روس‌ها و مقامات قوای هوایی راپور داد.

راست خود در هیات ریسه جا داده بود، فتح جان گفت مرا به زور در جمله هیات ریسه می‌گیرند. مبارز تو تصور می‌کردی که چنین روزی برسد که بگویند دست خود را بلند کنی و رای موافق بدهی و مادست خود را بالا کنیم و از خود اراده نداشته باشیم. من گفتم چه کنیم حال خدا آورده چاره چیست.»^۱ کارمل با این‌گونه شعبده بازی‌های سیاسی بی‌دست آورد می‌خواست اعتماد رهبران شوروی را با خود داشته و به تمدید و تحکیم قدرت خود بپردازد.

در حالی که افغانستان با گذشت هر روز به صحنه عصیان و قیام مردم مبدل می‌گردید، به تاریخ ۲۲ بهمن (دلو ۱۳۵۸) انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله موسوی خمینی سلطنت محمدرضا شاه را سرنگون نموده و خود زمام کشور را به دست گرفت. با اعلام جمهوری اسلامی سپاه پاسداران انقلاب به تعداد ۵۲ نفر از اعضای سفارت آمریکا را به گروگان گرفته و این سفارت را لانه جاسوسی خواندند و از همان آغاز مناسبات سیاسی بین ایران و آمریکا تیره گردید. رژیم آخنها که به کمک همه نیروهای راستی و چپی مخالفان شاه به پیروزی رسیده بود، دست به زندانی نمودن و اعدام شخصیت‌های سیاسی و دولتی رژیم پهلوی زد. جمهوری اسلامی ایران سخت درگیر تعزیرات اقتصادی و سیاسی از جانب آمریکا و شرکایش قرار گرفته و ناآرامی‌های روانی از ناحیه تهدیدات آمریکا ادامه یافت.^۲ و اخیراً این مناسبات ایران و غرب به خصوص ایران و آمریکا بر سر غنی‌سازی یورانیوم و برنامه هسته‌ای در ایران به شدت تیره و تار گردیده است. همه‌روزه در آب‌های خلیج فارس و باب‌المنندب جنگ نفت‌کش‌ها، بمباردمان پالایش‌گاه‌های نفت در عربستان سعودی توسط ایران به خمپاره بستن کشتی‌های نفت‌کش و تجارتی ایران توسط عربستان در دریای سرخ، تصویر ناخوش‌آیندی از آینده این کشور با آمریکا و همسایگانش ارایه می‌کند. به هر ترتیب، پیروزی انقلاب اسلامی تکیه‌گاهی برای مجاهدین افغانستان گردید و جمهوری اسلامی ایران میزبان هشت گروه جهادی شیعیان افغانستان گردید.

۱. عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعیات سیاسی افغانستان، ص ۴۴۹

۲. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ده‌سال جنگ بین ایران و عراق نیز جامعه ایران را تکان داد.

افغانستان میدان زرمایش غرب و شرق

در سال‌های ۱۹۸۵ - ۸۶ م که امریکا و انگلستان راکت‌های «استنگر و بلوپایپ» را در پاکستان به اختیار مجاهدین افغانستان گذاشتند، شوروی در برابر آن قوای خود را با طیارات Antonov 12 میگ ۲۱ و سو ۲۷ مجهز ساخت. این طیارات که قدرت حمل ۲۰ تن بمب را داشتند به ارتفاع بالاتر از ۵۰۰۰ متر بمب کلستر (خوشه‌ای) را بالای هدف‌های ثابت مجاهدین پرتاب می‌کردند. بمب‌های خوشه‌ای در نزدیکی سطح زمین انفلاق کرده و به صورت ۹۸ پارچه بمب‌های کوچک به اطراف پراکنده می‌شدند. استعمال این نوع بمب‌ها خسارات زیادی را به مجاهدین و مردم دهات افغانستان وارد می‌ساخت. بنا به ادعای هر یک از جوانب درگیر مردم افغانستان حدود دو میلیون شهید و در همین حدود معلول و بیشتر از آن در سراسر جهان آواره شدند که می‌توان با توجه به اینکه کشته‌گان به هر حال همه از افغانستان بودند، این رقم را دوچند دانست. مهاجرت و آواره‌گی گسترده مردم به خارج از مرزهای کشور، ادامه مقاومت و مبارزه مسلحانه، تشکل احزاب و تنظیم‌های جدید در صحنه جهاد و باز شدن دروازه جهان به روی مبارزان و آواره‌گان جهاد تکانه بزرگ اجتماعی را در کشور به وجود آورد و منجر به بیداری اقوام و گروه‌های اجتماعی در سرنوشت آینده شان گردید. گروه‌های قومی افغانستان و پیش از همه تاجیکان از میان نخستین‌های بودند که علیه رژیم تره‌کی و امین دست به قیام مسلحانه زدند و از اولین‌های بودند که ظرفیت‌ها و توانایی‌های رزمی خود را با فرماندهی‌های منطقه‌ای، بسیج عمومی و تبلیغات نظامی، اتخاذ تاکتیک‌های انعطاف‌ناپذیر و تاسیس دسته‌های رزمی و دایمی بالا بردند. از جمله می‌توان به قرارگاه و چریکان جسور احمدشاه مسعود اشاره کرد که موفقیت مسعود در ایجاد خدمات جبهه‌ای در عرصه صحت عامه، تعلیم و تربیه و نظم عمومی به شیوه ویت کنگ‌های ویتنام در جنگ با امریکا، در جریان عملیات‌های مداوم اتحاد شوروی و رژیم بر پایگاه وی در وادی پنجشیر، قابل یادآوری است.^۱ احمدشاه مسعود پس از اشغال افغانستان بحیث یکی از برجسته‌ترین فرماندهان جهاد درآمد و این کارزار را با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه اش که از آن بزرگ‌ترین شاهراه تأمینات لژیونستیکی و

تسلیم‌حاتی روس‌ها از مرکز افغانستان از کج و پیچ‌های دره‌های سالنگ به سوی سرحدات شوروی می‌گذشت و این خط‌السیار در تحت اقتدار نیروهای جمعیت اسلامی قرار داشت، به گونه‌ی موفقیت‌آمیزی پیش برد. روس‌ها ۸ بار به پنجشیر حملات گسترده و سنگین نظامی کردند که در هر بار گفته می‌شود بیشتر از یک صد طیاره جنگی و هزار تانک در این عملیات‌ها اشتراک کرده بودند، اما دست‌آوردی جز تلفات سنگین نداشتند. روس‌ها با این تلفات در برابر مسعود زانو زدند.^۱

در سال ۱۳۶۳ خ روس‌ها با وساطت رییس میرداد خان پنجشیری با مسعود برای یک سال قرارداد آتش‌بس امضا کردند، در این زمان مسعود علاوه بر پنجشیر مناطقی را در بدخشان (کران و منجان) خوست فرنگ، اندراب، ورسج، فرخار و نهرین را تحت فرمان خود درآورد و شورای قوماندانان جهادی را به نام «شورای نظار» ایجاد کرد و برای نبردهای بعدی بیشتر آماده‌گی گرفت. مسعود بر خلاف سایر فرماندهان جهادی با مامورین دولت کابل مخالفت نشان نمی‌داد، بلکه از آنها مالیه معاش‌شان را به نفع جهاد اخذ می‌کرد و افراد خود را در نهادها و ارگان‌های امنیتی دولت کابل داشت.^۲ مسعود با تدابیر بزرگ جنگ چریکی نیروهای شوروی را به دنبال خود کشانید بر آنها ضربات مرگ‌باری وارد کرد و باین، پنجشیر را به کانون داغ مقاومت مبدل نمود. همین‌طور بروز چهره‌های چون امیر اسماعیل خان و علاءالدین خان در هرات، ذبیح‌الله و عطاءمحمد نور در بلخ، امان‌الله گذر و مولانای سیدخیلی در کوه‌دامن زمین، قوماندان پناه، گل‌حیدر، قوماندان گدامحمد خالد و محمدقسیم فهیم از پنجشیر، قوماندان نجم‌الدین، بازمحمد احمدی و غلام محمد آری‌پور در بدخشان، آمر غلام و میرعلم خان در قندز از میان تاجیکان در تنظیم جمعیت اسلامی، سید جگرن، حاج محقق، سید حسین انوری، سیدمصطفی کاظمی و دیگران از سادات شیعه و هزاره در تنظیم‌های حرکت اسلامی و حزب وحدت اسلامی، عبدالرشید دوستم، رسول پهلوان، غفار پهلوان از میان ازبیکان، گل محمد ایلیبگی از قوم

۱. چون مسعود که در دست‌گاه نظامی دولت افراد خود را داشت، هر بار با دریافت خبر حمله روس‌ها، پنجشیر را از سکنه تخلیه می‌نمود و این روس‌ها بودند که در روستاهای تخلیه شده پنجشیر در محاصره چریک‌ها در می‌آمدند.
۲. این جا به جایی‌ها سبب گردید تا هر بار برنامه عملیات شوروی‌ها در دره پنجشیر پیش از آغاز افشا شود و مسعود تدابیر خود را برای مقابله روی دست گیرد.

عرب در میان تنظیم‌های مختلف جهادی و ده‌ها فرمانده دیگر به شمول حاجی سرکاتب و نقیب‌الله آخندزاده، گل آغا شیرزی، حاجی قدیر جلال‌آبادی، محمد انور جگدلک، حضرت علی نورستانی، بشیر دولت‌زی بغلانی، مجید پاچا خان، انور دنگر و... از قوم پشتون در ترکیب تنظیم‌های مختلف، برای سردم‌داران مجاهدین سلاح برداشتند که عواقب آن برای جریان‌های تمامیت‌خواه قابل پیش‌بینی نبود.

همین‌طور جبهات ذیل در مناطق افغانستان تشکیل گردیده و به قیام‌های مردمی و سقوط اکثر مناطق از کنترل دولت منجر گردیدند: قیام سفزاد در جوزای ۱۳۵۷ در مناطق رستاق، کشم، شهر بزرگ و بهارک به رهبری ظاهر حاتم، اسماعیل اکبر، معلم معراج و حاجی نسیم کشمی / قیام سوم حوت ۱۳۵۸ در کابل به اشتراک هزاران نفر از شهروندان کابل که خود موجب هم‌بستگی جنبش ضد اشغال شوروی بین مرکز و ولایات گردید. / قیام مردم پنجشیر به تاریخ هفدهم سرطان ۱۳۵۸ به رهبری احمدشاه مسعود. / قیام ۱۴ حوت ۱۳۵۸ افسران و سربازان فرقه ۱۷ هرات به رهبری محمد اسماعیل خان که ۲۴ هزار قربانی داشت. / قیام مردم هزاره چنداول کابل به تاریخ ۲ سرطان ۱۳۵۸ که در پی دستگیری گسترده چهره‌های بارز علمی و اجتماعی اهل تشیع مثل: سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، سید علی احمد عالم، سید عبدالحمید ناصر، سید مصباح سنگلاخی، سید میرحسین رضوانی، شیخ سلطان و شیخ زین‌العابدین بلخی با شماری از روشنفکران مانند: محمد اسماعیل مبلغ فیلسوف، سید ابراهیم عالمشاهی، محمد یوسف بینش، محمد حسین نهضت، سید میرزا شاه فضیلت، علی آقا استاد دانشگاه پسر سید اسماعیل بلخی، دکتور محمد قاسم صابری، نادر علی جاغوری، سید مهدی مدنی، مهدی ظفر نطق رادیو. / قیام مردم قندهار در تابستان ۱۹۸۰ م به رهبری ملا نقیب‌الله آخندزاده، حاجی سرکاتب و آمر لالی. / قیام لوای کوهی اسمار در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ م به رهبری عبدالرووف صافی. / این قیام‌ها دولت دست‌نشانده شوروی را آسیمه سر کردند. دست‌پرورده‌گان مکتب جهاد سرانجام خود به امکاناتی مبدل شدند که مایه تشویش استخبارات پاکستان و هم‌پیمانان آنها در نظام قبیله‌ای افغانستان گردیدند و این ساختار اگر در یک اتحاد فراگیر نیروهای جهادی بسیج می‌گردید، خود شیرازه نظام

قبیله‌ای را به سختی برهم زده و کاخ استبدادی را به یک باره‌گی فرو می‌ریخت. در همین حال، برژنسکی مشاور امنیت ملی امریکا در سال ۱۹۹۸ م در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار کرد که: «بر اساس اطلاعات رسمی، سازمان «سیا» کمک به مجاهدین افغان را از سال ۱۹۸۰ م به بعد آغاز کرد، اما حقیقت امر این است که در ۳ جنوری ۱۹۷۸ م آقای جیمز کارتر رییس جمهور دستورالعملی را امضا نمود که بر طبق آن باید به مخالفین دولت شوروی در افغانستان به صورت مخفی کمک می‌شد...» آنچه که در زمان ارایه نظریات برژنسکی مایه تایید کمک‌ها و ادعاهای او گردید، همانا عمل کرد سرکوب‌گرانه حکومت ح. د. خ. ا. و بروز مخالفت‌های گسترده در برابر رژیم بود. بعدها برژنسکی در کتاب خاطرات خود نوشت که: «من به صورت منظم رییس جمهور را تشویق می‌نمودم که از صلاحیت‌های سائرس و انس وزیر خارجه بکاهد. توانستم که رییس جمهور را قانع بسازم که CIA را از ساحه صلاحیت غور بر پالیسی که رییس آن وزیر خارجه بود بکشد و در ساحه کمیته خاص هماهنگی شورای امنیت ملی که تحت ریاست مشاور رییس جمهور کار می‌کرد، بگذارد.»^۲

حالا افغانستان در وضعیتیتی قرار گرفته بود که کارمل و شوروی و همه اردوگاه سوسیالیسم قادر به رفع آن نبودند. در این حال، احزاب و تنظیم‌های هشت‌گانه شیعه در ایران و تنظیم‌های هفت‌گانه سنی در پاکستان تشکیل گردیده و امور جهاد را در مناطق مختلف افغانستان رهبری می‌کردند. تنظیم‌ها و رهبران هفت‌گانه در پاکستان عبارت بودند از: جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی / حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار / حزب اسلامی کوچک به رهبری مولوی یونس خالص / حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی / اتحاد اسلامی به رهبری عبد رب الرسول سیاف / جبهه نجات اسلامی به رهبری حضرت صبغت‌الله مجددی / محاذ ملی افغانستان به رهبری پیر سید احمد گیلانی. هرچند تمام تنظیم‌های نام‌برده جهادی به استثنای حزب اسلامی حکمتیار ظرفیت و ساحه تحت نفوذ جمعیت اسلامی را نداشتند، اما هر کدام آنها حق یک تنظیم را از کشورهای کمک‌کننده دریافت می‌کردند و خود را با جمعیت

۱. میشل شوسو دوفسکی، جنگ و جهانی شدن، ترجمه جعفر پویا، سایت انترتی پیک نیت www.peiknet.com

۲. دیگو کوردووز و سلیک هریسون، حقایق پشت پرده افغانستان، ص ۶۶

اسلامی هم طراز می دانستند. گروه‌های شیعه در ایران بسیار شناخته شده نبودند. در راس حرکت اسلامی شیخ محمد آصف محسنی و در رهبری گروه‌های دیگر عبدالعلی مزاری، محمد کریم خلیلی، محمد محقق، محمد اکبری، سیدمصطفی کاظمی، سیدحسین انوری و حجت‌الاسلام سید علی جاوید قرار داشتند که در آخر همه آنها متحد گردیده و حزب وحدت اسلامی به رهبری مزاری را به وجود آوردند. بدین صورت، قرارگاه‌های جنگی، کمیته‌های رهبری و اکمالات لژستیک و تسلیحاتی مجاهدین در شهرهای مرزی با افغانستان مثل: تایبات در مشهد، کویته، چمن، میرام‌شاه، پشاور، چترال، افراز گردیدند و لشکر انبوه ستیزه‌جویان و مجاهدین را در دهات افغانستان در صفوف خویش فعال کردند. بدین ترتیب، جهاد افغانستان که عمدتاً به وسیله جمعیت اسلامی و حزب اسلامی رهبری می‌گردید، به سنگرگاه تقابل نظامی دو بلوک شرق و غرب تبدیل گردید.

ببرک کارمل در دوام هشت سال حاکمیت خود با ساختارهای نمایشی چون تشکیل «جبهه ملی پدر وطن» و شعارهای «اتحاد شوروی دژ تسخیرناپذیر صلح در کنار ماست»، و «ما بر اشرار بی فرهنگ پیروز می‌شویم»، عملاً گامی به سود مهار نمودن تنش‌های مهلک کشور برداشته نتوانست. با اینکه رهبری سنتی در اتحاد شوروی مثل بریژنف، چرنینکو، اندروپوف و گرباچف یکی پس از دیگری بعد از مرگ دیگری وارد میدان شدند و گرباچف با توجه به چالش‌های عمیق سیاسی اتحاد شوروی در عرصه مناسبات ملی و بین‌المللی، سیاست «پریسترایکا و گلوسنوست» یعنی «بازسازی و علنیت» را در شوروی اعلام داشت. بر اساس این چرخش بر عمده‌ترین پالیسی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی در مسایل داخلی و روابط بین‌المللی شوروی با کشورهای جهان از جمله افغانستان تجدید نظر در نظم سیاسی و ساختاری صورت گرفت و سرانجام، خواهیم دید که در افغانستان با تدویر پلنوم دست‌گاه کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. به حاکمیت هشت ساله ببرک کارمل پایان داد و داکتر نجیب‌الله رییس «خدمات امنیت دولتی» (خاد) را به جای ببرک کارمل بالا کشید.

تشکیل دولت موقت مجاهدین در پاکستان

در پی تشکیل اتحاد هفت‌گانه در پشاور و به اثر اصرار کمک‌دهنده‌گان بین‌المللی دوبار حکومت موقت در پاکستان تشکیل گردید. بار نخست در برج فیروزی ۱۹۸۷ م به ریاست انجینر احمدشاه احمدزی تشکیل شد:

- انجینر احمدشاه احمدزی از ولسوالی بگرامی از تنظیم اتحاد اسلامی به رهبری عبد رب الرسول سیاف بحیث صدراعظم.
- ذبیح‌الله مجددی از جبهه نجات به رهبری صبغت‌الله مجددی بحیث معاون اول.
- مولوی محمدشاه فضل‌الله از حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمدنبی محمدی بحیث معاون دوم.

- حاجی دین محمد از حزب اسلامی مولوی خالص بحیث وزیر دفاع.
- سیدنورالله عماد از جمعیت اسلامی به رهبری استاد ربانی بحیث وزیر داخله.
- قاضی نجیب‌الله از حزب اسلامی حکمتیار بحیث وزیر خارجه.
یک تعداد وزارت‌های دیگر مانند مالیه، تعلیم و تربیه، زراعت، تحقیقات علمی، عدلیه، صحیحه و غیره که بین تنظیم‌ها تقسیم گردیده بودند، اما این حکومت با کاستی‌های که داشت درست کار نداد و مورد قبول تنظیم‌ها قرار نگرفت و به ساختار مجدد عبور کرد.

دومین حکومت موقت یک سال بعد (۱۹۸۸م) با شرکت نمودن خود رهبران در هیات کابینه تحت ریاست صبغت‌الله مجددی قرار ذیل سازمان یافت:

- عبد رب الرسول سیاف بحیث صدراعظم.
- مولوی محمدنبی محمدی بحیث وزیر دفاع.
- مولوی محمدیونس خالص بحیث وزیر داخله.
- گلبدین حکمتیار بحیث خارجه.
- برهان‌الدین ربانی بحیث وزیر اعمار مجدد.^۱
- سید احمد گیلانی بحیث قاضی القضاة.^۲

۱. از چنین ساختار بی‌موازنه بر می‌آید که جمعیت اسلامی با وجود داشتن نفوذ گسترده در میان تنظیم‌های هفت‌گانه جدی گرفته نمی‌شد. توفیظ استاد ربانی در وزارت احیای مجدد در زمان جهاد و در کشور خارجی چه معنایی می‌توانست داشته باشد، جز نادیده گرفتن اعتبار و پرستیژ جمعیت اسلامی.

۲. یک تعداد وزارت‌های دیگر هم به نام‌های امنیت ملی، حج و اوقاف، سرحدات، مخابرات، تحقیقات علمی، زراعت، عدلیه، ارشاد، معادن و صنایع، مالیه، تعلیم و تربیه و غیره نیز وجود داشتند که نقشی در پیش‌برد امور محوله نداشتند.

همان طوری که این تنظیم‌ها حضور ساختارهای ناهمگون در یک حکومت موازی با دولت کابل بودند، هر تنظیم به صفت یک حکومت علی‌حده در مناطق تحت حاکمیت خود در افغانستان بدون هیچ‌گونه هماهنگی با تنظیم‌های دیگر کار خود را می‌کرد و به همین حالت تا آخر بی‌نظم باقی ماند؛ اما این حکومت سمبولیک با داشتن وزارت دفاع بی‌اردو، وزارت صحیحه بی‌شفاخانه، وزارت داخله بی‌پولیس و زندان، قاضی القضاات بی‌قاضی و محکمه، تعلیم و تربیه بی‌مکتب و موسسات تعلیمی هیچ‌کدام تا آخر نتوانستند کاری را از پیش ببرند و چنین ساختارهای هیچ‌گونه موثریتی در راستای هماهنگی جهاد و بهبود وضع اجتماعی مجاهدین در مناطق تحت حاکمیت‌شان نداشت. صرف وزارت خارجه بود که در بعضی از کنفرانس‌ها اشتراک می‌کرد و برای دریافت کمک‌ها با کشورهای کمک‌کننده در تماس بود. در ساختار دولت موقت پشاور احزاب شیعه مقیم ایران به علت ناسازگاری در تقسیم کرسی‌ها اشتراک نکردند.

پس از تشکیل اتحاد هفت‌گانه قاضی محمد امین وقاد، مولوی نصرالله منصور و مولوی رفیع‌الله موذن از اتحاد انشعاب نموده و تنظیم‌های کوچک دیگری را به وجود آوردند، اما تنظیم‌های مذکور چون از طرف پاکستان به رسمیت شناخته نشدند، از دریافت کمک‌های بین‌المللی محروم ماندند، اما در جهاد اشتراک کردند. امریکا در خرید اسلحه برای مجاهدین و رسانیدن آن به پاکستان [نقش] عمده داشت.

اشتراک بنیادگرایان مشهور جهان در جهاد افغانستان

استخدام جنگ‌جویان بنیادگرا و کار کشته از کشورهای مختلف اسلامی امید موثریت مبارزه علیه نیروهای شوروی را بیشتر تقویت می‌کرد. با تشبث فعالانه «سیا» و پشت کار «ISI» پاکستان که قصد داشتند جهاد افغانستان را به سنگرگاه جهانی تمام عیار کشورهای مسلمان علیه کمونیسم شوروی تبدیل کنند. حدود ۳۵۰۰۰ مسلمان تندرو از ۴۰ کشور اسلامی از سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ م به صف تنظیم‌های مجاهدین افغانستان پیوستند. ده‌ها هزار تن دیگر برای آموزش در مدرسه‌های پاکستان بحیث نیروهای ریزی ثبت نام کردند. سرانجام، بیش از «۱۰۰,۰۰۰» مسلمان تندرو خارجی مستقیماً زیر نفوذ جهاد افغانستان بودند.^۱ از شمار

۱. احمد رشید، طالبان - صدور اکسترمیسم، نشریه فورین افیر، نوامبر - دسامبر ۱۹۹۹

این رزمندگان می‌توان به چهره‌های بارز ایشان مختصراً آشنا شد:

- عبدالله یوسف مصطفی عزام متفکر و نظریه‌پرداز مسلمان فلسطینی که از سوی استخبارات اسرائیل (موساد) پدر جهاد نوین جهانی خوانده می‌شد.^۱ خالد مشعل، رهبر حماس وفادارانه از عزام به مثابه یک «مرد بزرگ» کسی که حماس از او بسیار «بده کار» است، سخن می‌گوید.^۲ در ۲۴ نوامبر ۱۹۸۹ عزام در یک سوء قصد مرموز زمانی کشته شد که بم نیرومندی موتر حامی وی و دو پسر ارشدش محمد و ابراهیم را در یکی از خیابان‌های پشاور نابود کرد. شماری از مجاهدین دست «سیا» و «موساد» را در قتل عزام دخیل می‌دانستند.^۳ در ۲۷ دسامبر ۱۹۸۹ م حماس در اعتراض به کشته شدن عزام در نوار غزه و کرانه باختری اعلام اعتصاب عمومی کرد؛ اما باور دیگر آن بود که قاتلان عزام، آن‌های که عزام را در پاکستان و در سال‌های ۱۹۸۰ م میزبانی می‌کردند، یعنی جنرال ضیاء الحق و جنرال اختر عبدالرحمان رییس «آی. ایس. آی» بودند که هر دو بر اثر سقوط طیاره‌شان با سفیر امریکا در اسلام‌آباد جان دادند.

- اسامه بن‌لادن رهبر سازمان القاعده که سازمان او به نخستین سازمان واقعی دهشت‌افکن جهانی تبدیل شد و به جلب و جذب پیروان و هم‌فکران خود در سطح امت اسلامی پرداخت که شماری از آنها مرتکب خشونت‌بارترین دهشت‌افگنی‌های قرن بیست و یکم در جهان گردیدند. بن‌لادن داوطلبانی از سراسر دنیای عرب و کشورهای مسلمان گرد آورد... که توسط پاکستانی‌ها تربیت شدند، توسط امریکایی‌ها مسلح گردیدند و پول‌شان از سوی سعودی‌ها پرداخت شد.^۴

- خالد شیخ محمد پاکستانی مغز متفکر و طراح حملات نهم سپتامبر ۲۰۰۱ م به مرکز تجارت جهانی در نیویارک که دوره کوتاهی به عنوان دستیار عزام در پشاور کار می‌کرد نیز شامل بود.

۱. کتاب توماس هاگمر عالی‌ترین زنده‌گی نامه عبدالله عزام است «عبدالله عزام» چاپ دانشگاه هاروارد ۲۰۰۹ ص ۸۱ - ۱۰۲، به نقل از کتاب «هم‌آغوشی مرگبار پاکستان امریکا و آینده جهاد جهانی» از بروس رایدل ص ۸۰
۲. پاول مک گیوا، قتل خالد، ترور ناکام خالد مشعل توسط موساد و رشد حماس، لندن ۲۰۰۹، ص ۴۰۵
۳. توماس هاگمر، عبدالله عزام، ص ۹۶ - ۹۷
۴. احمد رشید، طالبان: پیکارجو، نفت و بنیادگرایی در آسیای میانه، چاپ دانشگاه یالی ۲۰۰۱، ص ۱۳۲

- ابومصعب الزرقاوی، کسی که بعدتر رهبری جنگ القاعده برضد اشغال عراق توسط نیروهای امریکایی را برعهده داشت، چهره معروف دیگر در میان پیوسته‌گان به کاروان جهاد افغانستان بود.^۱

- رضوان اسلام‌الدین اندونیزیایی که بیشتر به نام «حمبلی» شناخته می‌شد. در ایجاد «جامعه الاسلامیه» کمک کرد و موجی از حملات دهشت‌افگانه را در جنوب شرق آسیا به شمول بم‌گذاری در باشگاه شبانه در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۲ در جزیره بالی اندونیزیا راه انداخت که در آن بیشتر از ۲۰۰ تن به شمول ۸۸ استرالیایی و ۲۴ نفر بریتانیایی کشته شدند.^۲

- محمدالیاس کشمیری که آموزش دیده اردوگاه‌های مرزی ISI در شمال وزیرستان و احتمالاً از گروه خدمات ویژه ارتش پاکستان (SSG) است. کشمیری سال‌ها را در نبرد افغانستان سپری کرد و یک چشم و یک انگشت خود را از دست داد. پس از شکست ارتش شوروی در افغانستان، کشمیری به وطن خود بازگشت و در آنجا با همکاری ISI یک گروه ستیزه‌جو به نام تیپ ۳۱۳ را ایجاد کرد. این واحد با حملات پی‌هم بر ارتش هند خود را مشهور ساخت. کشمیری در سال ۱۹۹۱ م بازداشت شد و دو سال را در یکی از زندان‌های هند سپری کرد؛ سپس از زندان فرار نمود.^۳

- ابومصعب السوری که در اردوگاه‌های «آی. ایس. آی» و مجاهدین آموزش نظامی دید و نویسنده مهم‌ترین کتاب‌های ایدئولوژیک جهاد نوین اسلامی گردید. کتاب ۱۶۰۰ صفحه‌ای او «فراخوان مقاومت جهانی اسلام» راهبرد القاعده و جهاد را تفسیر می‌کرد.^۴

- عبدالعزیز المقرن، شهروند عربستان سعودی که پس از مرگ عبدالله عزام به پاکستان آمد و به کاروان جهاد افغانستان پیوست. او پیش از این عمیقاً از نفوذ عزام تأثیر پذیرفته بود. المقرن همچون السوری مرید بن لادن شد، او بعدتر به سعودی برگشت و کتاب رهنمایی برای برپایی کارزار دهشت‌افگنی زیر نام «آموزشگاه عملی برای جنگ چریکی»

۱. بی‌نظیر بوتو- مصالحه، دموکراسی و غرب نیویارک، هارپر ۲۰۰۸، ص ۵۶.

۲. راجرهاردی، قیام مسلمان‌ها: سفری به اسلام سیاسی، چاپ دانشگاه کولمبیا ۲۰۱۰، ص ۵۹ - ۱۵۶

۳. بروس رایدل، هم‌آغوشی مرگبار پاکستان، امریکا... ص ۹۷

۴. براینجریلیا، مهندسی جهاد جهانی: زندگی استراتژیست القاعده ابو مصعب السوری، لندن ۲۰۰۷

را نوشت.^۱ تحت رهبری او شاخه سعودی القاعده اصول رهنمایی وی را در برپایی جنگ برضد خاندان آل سعود در ۲۰۰۴ م دنبال کرد.

- ابوجناح الخراسانی اردنی همان کسی است که خودش را در یک پایگاه عملیاتی «سی. آی. ای» در ۳۰ دسامبر ۲۰۰۹ در ولایت خوست منفجر ساخت که باعث کشته شدن ۷ افسر سیا و یک عضو سازمان اطلاعات عمومی اردن گردید. بر بنیاد گفته‌های خراسانی طراح سوء قصد بر جان عزام علی برجاق رییس کنونی بخش مبارزه با تروریسم اردن بوده است. تا پایان جنگ برضد متجاوزین شوروی اردوگاه‌های ISI حداقل هشتاد تا نود هزار افغانستانی را در دوره‌های آموزشی ده روزه یا سه‌ماهه آموزش نظامی داد.^۲

در ادامه جنگ افغانستان پس از خروج ارتش سرخ اتحاد شوروی، چهره‌های جدیدی در جنگ‌های ذات‌البینی مجاهدین اشتراک کرده‌اند. این چهره‌ها عبارت‌اند از اسامه بن‌لادن، ایمن الظواهری رهبر و معاون سازمان القاعده، طاهر یولدش و جمعه نمنگانی رهبر و معاون حزب التحریر ازبیکستان، ملا عبدالله غرمی تاجیکستانی، گروه‌های افراطی ایغور چینیایی، چیچنی‌ها، پنجابی‌ها، عرب‌ها، کشمیری‌ها و غیره که با این حال، در هر دو طرف جنگ گروه‌های چندین ملیتی (جهان وطن اسلامی) و انترناسیونالیستی اشتراک کرده‌اند.

در میان آموزش دیده‌گان افغانستانی مقیم پاکستان، در سال ۱۹۸۵ م جوانی از کندهار به نام ملا محمد عمر حضور داشت، کسی که بعد تر (۱۳۷۳) به نام رهبر حرکت طالبان عنوان گردید. عمر برای دوره‌های آموزشی بلند مدت انتخاب شد و یکی از آموزگاران ISI به خاطر دارد که او یکی از بهترین دانش‌آموزانش بوده است.^۳ حمایت پاکستان از افغان‌ها بی‌قیمت نماند. نزدیک به چهار میلیون شهروند افغانستانی که از وحشت جنگ به پاکستان فرار کردند، بیشتر از شهرهای مرزی کشور بودند که براساس آن شهرهای مرزی با پاکستان کم جمعیت شدند. بر اساس آمار سنجی‌ها تنها جمعیت کندهار در آن وقت

۱. نورم سیگار، دکترین القاعده برای شورشگری، عبدالعزیز المقرن، یک دوره عملی برای جنگ چریکی، واشنگتن

۲. رییس جمهوری ایزنهاور Ibid ص ۳۷۵

۲۰۰۹

۳. کارلوتس‌گال از نیویارک تایمز مربی ISI کرنیل (سرهنگ) امام را در ۲۰۱۰ مصاحبه نمود «من مدیون نام‌برده به خاطر در میان گذاشتن این معلومات در مورد سابقه ملا عمر در ISI هستم.» به نقل از بروس هایدل ص ۷۳.

از ۲۵۰,۰۰۰ به ۲۵,۰۰۰ یعنی ده برابر فرود آمد.^۱ به ویژه پس از آنکه این شهرها مورد بمباران گسترده نیروهای شوروی قرار گرفت. پناهنده‌گان به نادرترین بخش‌های پاکستان ریختند: به ایالت مرزی شمال غربی جایی که پشتون‌ها بیشتر در آن به سر می‌بردند. جنرال ضیا برای پذیرفتن یک ریسک و خطر بزرگ آن‌هم جنگیدن با یک ابر قدرت که بزرگ‌ترین ارتش دنیا را داشت، محتاط بود. او نمی‌توانست مطمئن باشد که مسکو به پاکستان تجاوز نخواهد کرد و با متحدش هند کار نکند تا بدنه دیگری از دولت پاکستان را نبرد و نتراشد.^۲ جنرال ضیا همچنان متعهد شده بود که بخشی از کمک‌های امریکا را که به نشانی جهاد در افغانستان می‌رسید به پروژه کشمیر معطوف سازد و به این ترتیب، «استخبارات» با هر دو جهاد افغانستان و جهاد کشمیر همکاری می‌کرد.^۳ در ده اپریل ۱۹۸۸ م بزرگ‌ترین انبار مهمات تامین‌کننده جنگ ISI در افغانستان، در بیرون راولپندی و در انبارگاه مهمات او جهری موقعیت داشت، منفجر ساخته شد. در این انفجار ده هزار تن اسلحه و مهمات نظامی نابود شدند.^۴ که بیشترین آنها جنگ‌افزارهای مربوط به مجاهدین افغانستان بودند. به پندار پاکستانی‌ها شاید «کا. جی. بی» یا خاد مسوول آن می‌بود.^۵

دوره ریاست جمهوری داکتر نجیب‌الله (۱۹۸۶ - ۱۹۹۲ م)

در دوره زعامت کارمل بر افغانستان و پس از مرگ بریژنیف، کنستانتین چرنینکو، یوری اندروپوف یکی پس از مرگ دیگری در اتحاد شوروی به مدت‌های کوتاه بر مسند قدرت قرار گرفتند تا آنکه نوبت به میخائیل گرباچف رسید. گرباچف که فرسوده‌گی نظام شوروی را با زیان‌های قطع روابط سیاسی و دیپلماتیک آن با جهان طی نیمه از قرن نیک می‌دانست، برای آب نمودن یخ‌های تحجر در مناسبات شرق و غرب سیاست

۱. در طی سه دهه همواره اهالی مناطق هم‌مرز با پاکستان به خصوص پشتون‌ها به همین تناسب افغانستان را ترک کرده و بسیار تعداد کم آنها واپس به افغانستان برگشته‌اند.

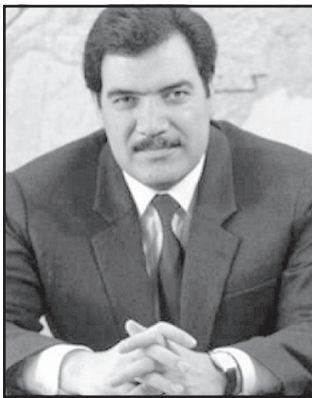
۲. یوسف، سپاهی خاموش، ص ۴۲

۳. دگروال محمدیوسف و مارک ادکین، تلک خرس: داستان ناگفته افغانستان، ص ۹۷

۴. محمدیوسف و مارک ادکین، تلک خرس: تاریخ ناگفته افغانستان، لندن ۱۹۹۲، ص ۲۲

۵. IbidT، ص ۱۱۵

«پراسترایکا-گلسنوست» یعنی بازسازی و علنیت را اعلام کرد. او از نخستین روزهای انتخابش به پُست دبیرکُل حزب کمونیست اتحاد شوروی، سیاست پشتیبانی از کودتای ثور را در افغانستان یک سو نهاد و از جنگ افغانستان بحیث «زخم خونین» یاد کرد و برای مداوای این زخم خونین در چهارم ماه اپریل ۱۹۸۶ م/ ۱۴ ثور ۱۳۶۵ خ ببرز کارمل را طی پلنومی حزبی در کابل از سمتش عزل کرده و جایش را به داکتر نجیب‌الله گذاشت. زیرا گرباچف می‌دانست که ببرز کارمل در جریان هشت سال حکومتش هیچ‌گونه کارایی برای حل مشکل افغانستان نشان نداد. کارمل هشت سال دوران ماموریتش را با تبلیغ وفاداری به سویتسم و اتکا بر نیروهای شوروی و تمجید آنها بحیث پاسبانان انترناسیونالیسم کارگری و دژ تسخیرناپذیر گذرانید که این گزافه‌سرایی‌ها مردم افغانستان و حتا رهبری شوروی را هم خسته کرده بود. عمده‌ترین فعالیت او در این راستا ایجاد جبهه «پدر وطن» بود که در راس آن عبدالرحیم هاتف را گذاشت و آن را به لانه‌ای برای سودجویان و افراد ابن‌الوقت مبدل کرد و شورای علما «شئون اسلامی» را به ریاست مولوی عبدالولی حجت در هم‌سنگی با آن ایجاد کرد؛ اما این شورا مثل جبهه پدر وطن که مورد خشم و نفرت مجاهدین قرار داشت مصدر هیچ‌گونه خدمتی به نفع صلح یا کاهش تشنجات داخلی نگردید.



داکتر نجیب‌الله رییس پیشین «خاد» شخص استخباراتی، اوپراتیفی، زیرک و به گفته برادرش صدیق‌الله راهی و خانم صدیق ثریا بهاء^۱ شخص لومپن و عیاش و در ضمن سخنور و با تدبیر بود. نام‌برده با درک اوضاع ملی و بین‌المللی پیش از همه با اعلام «مشی مصالحه ملی» در افغانستان خود را در موازات سیاست «پریسترایکا و گلسنوست» گرباچف هم‌آهنگ ساخت. می‌توان گفت که در سلسله رهبران

۱. برای شناختن بیشتر نجیب‌الله مراجعه کنید به کتاب «آیا نجیب را می‌شناسید» به قلم برادرش صدیق‌الله راهی و «رها در باد» به قلم خانم ثریا بهاء.

دولتی افغان، نجیب‌الله یکی از کسانی بود که بینش دولت‌داری و قدرت حکومت کردن و کنار آمدن را با رقبای سیاسی خود بیشتر از دیگران در توان داشت. او که زیر بار جنگ قرار داشت از رقبیان مقتدر مسلح مجاهدین در حواشی پایتخت احمدشاه مسعود را شخص پُر قدرت و مناسب برای کمپرو مایز سیاسی تشخیص داد و برای برقراری تماس و تفاهم با مسعود زیاد تقلا کرد. نجیب از شعار انصراف از انحصار قدرت سیاسی، نظام تک قومی و یک حزبی و مشارکت مردم در دولت سخن می‌گفت و بیشتر فرماندهان داخلی جهاد را که در پاکستان به سر نبرده و تحت تاثیر استخبارات آن کشور قرار نداشته‌اند، بیشتر از رهبران جهاد مستقر در پاکستان مستحق مشارکت در دولت ایتلافی خود می‌خواند.

دوران زعامت نجیب‌الله پُر از فراز و فرودهای سیاسی و نظامی و بالطبع با اشتباهاتی همراه بود؛ اما در مجموع می‌توان عناصر مثبت را نسبت به عناصر منفی در کارکردهای او بیشتر شناسایی کرد. عمده‌ترین خلای نجیب دوران ماموریتش در دست‌گاه امنیت و استخبارات بود، ماموریت او در خاد که باعث آزار و اذیت بیکران مردم شده بود، نمی‌توانست بار سنگین مخالفت رقبایش را کاهش دهد، در حالی که قدرت ابتکار او در مهار مسالهٔ افغانستان با دوری از خارجی‌ها و نزدیک شدن به مردم و درک عینیت‌های جامعه و قدرت چهار سال دفاع مستقلانه در برابر هجوم‌های پی‌هم فوج و استخبارات پاکستان در تحت پوشش احزاب اسلامی مجاهدین از او چهرهٔ بالنسبه پذیرفتنی را ترسیم کرد. این خود مایهٔ حسادت و تشویش‌های بزرگی برای مخالفان درون جناحی در حزب دموکراتیک خلق مثل خلقی‌ها به شمول کارملیست‌ها و دشمنان خارجی او چون استخبارات پاکستان گردیده بود.

نجیب‌الله، سیاست پلورالیسم سیاسی (تعدد احزاب) را مطرح و شورای انسجام احزاب چپ دموکراتیک را به وجود آورد، پارلمان کشور را هر چند با نواقصی پس از سقوط نظام سلطنت و دورهٔ سیزدهم شورا، با راه‌اندازی انتخابات محدودی در سطح مناطق تحت کنترل دولت خود احیا کرد، بیرق سرخ رنگ دولتی را به سه رنگ اصلی آن (سیاه، سرخ و سبز) در آورد، نام جمهوری دموکراتیک افغانستان را به جمهوری افغانستان و حزب دموکراتیک خلق را به «حزب وطن» مبدل نمود و از خروج قریب الوقوع ارتش شوروی از افغانستان سخن گفت. در نوامبر ۱۹۸۷ م داکتر نجیب‌الله مجلس بزرگ ملی (لویه جرگه)

را برگزار کرد و قانون اساسی جدید را به تصویب رساند. نجیب‌الله در این وقت سیاستی را در پیش گرفت تا برای جلب اعتماد مخالفان، یک عده اعضای حکومتش را از میان شخصیت‌های غیرحزبی و بی‌طرف‌ها انتخاب کند. از این رو، دکتور محمد حسن شریقی که از همکاران مهم سردار داوود در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و رییس دفتر محمد داوود بود، به جای سلطان علی کشتمند به مقام صدارت توظیف کرد. به گفته سلطان علی کشتمند: «تمام سعی بر این شد که قانونیت در عرصه دولت احیا شود. تعداد زیادی از قوانین دموکراتیک طرح شد و همچنان اشتباهاتی که در گذشته صورت گرفته بود، برپایه طرح قوانین جدید و تحلیل‌های دقیق رفع شد. مثلاً مسأله اصلاحات ارضی و پلان پنج‌ساله که طرح شده و غیرواقع‌بینانه بود، لغو شد. به جای آن پلان‌های کوتاه مدت یک‌ساله که بیشتر جنبه برنامه‌ای داشت، در عمل گذاشته شد. همچنان سعی شد که یک سیستم اداره جدید حکومت به وجود بیاید.»^۱ بر اساس سیاست پلورالیسم سیاسی شماری از سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ و لیبرال ثبت گردیده و با ایجاد دفاتر سیاسی در کابل و بعضاً ولایات به فعالیت علنی روی آوردند. در واقع، به استثنای یکی دو سازمان سیاسی که به صورت مستقلانه حیات سیاسی قبلی داشتند، متباقی از طریق جلب و جذب سازمان استخباراتی (خاد) به دولت پیوسته و وسیله تبلیغ و آرایش به اصطلاح دموکراسی در دست‌گاه دولت نجیب‌الله گریده بودند. این سازمان‌ها عبارت بودند از:

۱. سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان به ریاست محبوب‌الله کوشانی.
۲. سازمان زحمت‌کشان افغانستان (س. ز. ا.) به ریاست حمیدالله گران.
۳. حزب عدالت دهقانان افغانستان به ریاست عبدالحکیم توانا و فضل کریم ندیب (از سابقه داران شعله‌جاوید) که در بررسی‌های قبلی در زمینه توضیح داده شد.
۴. اتحادیه انصارالله به رهبری حجت‌الاسلام الوثوقی از اهل تشیع.
۵. حزب اسلامی مردم افغانستان به رهبری عبدالستار سیرت (غیر از سیرت سابق وزیر عدلیه).
۶. حزب فداییان افغانستان به رهبری جنرال سرور نورستانی.

۱. از گفته‌های سلطان علی کشتمند، در برنامه افغانستان در قرن بیستم، ص ۳۰۰

۷. حزب (...) به رهبری صفر محمد خادم.
 ۸. گروهی انشعایی از افغان ملت در سال ۱۳۶۶ به رهبری عبدالحمید یقین یوسف زی.
 ۸. حزب رست‌گاری ملی به رهبری پوهاند محمد اصغر سابق وزیر عدلیه و شهردار کابل.

۹. سازمان گروه کار به رهبری عبدالغفار شریفی.

از مجموع سازمان‌های نام‌برده شورایی به وجود آمد، به نام «شورای انسجام احزاب چپ دموکراتیک» که به ریاست حزب دموکراتیک به فعالیت سیاسی ناهماهنگی می‌پرداختند. شماری از اعضای رهبری این احزاب وارد حکومت گردیده و تصدی وزارت خانه‌های را به دست آورند. از میان رهبری «س.ا.ز.ا» محبوب‌الله کوشانی بحیث وزیر پلان و معاون صدراعظم، محمد بشیر بغلانی که از زمان کارمل بحیث وزیر عدلیه نصب گردیده بود، همچنان در پُست خود باقی ماند، محمد اسحق کاوه به حیث وزیر معادن و صنایع، محمد اکبر شورماچ نورستانی وزیر ملیت‌ها، ظهورالله ظهوری بحیث معاون ولسی جرگه، غلام سخی غیرت عضو شورای انسجام احزاب چپ دموکراتیک، خلیل‌الله رستاقی بحیث والی تخار و غیره. از سایر سازمان‌های نام‌برده به غیر از موارد فعالیت‌های سیاسی و همکاری با نهاد شورای انسجام و جبهه پدر وطن و شوراهای دولتی در ترکیب کابینه حضور نداشتند.

این اتحاد که در توضیحات مسوولان احزاب بحیث یک ضرورت سیاسی تاریخی کشور و تامین خود کفایی در دفاع از حاکمیت ملی و انگیزه و آماده‌گی برای خروج قطعات شوروی از کشور وانمود می‌شد، بیشتر بر بنیاد شعارهای شکل‌گرایانه استوار بود. بر اساس پروتوکولی که بین سازا و حزب دموکراتیک منعقد شده بود، این سازمان مکلف گردید تا مجموع جبهات نظامی خود را از پوشش تنظیم‌های مجاهدین بیرون آورده و به نام قطعات و جزوات‌های ملیشه‌ای از طریق وزارت امنیت ثبت و به قطعات شبه نظامی ارتقا و تجهیز کند. اقدام به چنین ابتکاری یک آغاز ناخوش‌آیندی برای کادرهای «سازا» به شمار می‌رفت. پیوستن سازا همچون سازمان سیاسی میراث‌دار محمد طاهر بدخشی، با دولت نجیب‌الله هم‌چون پاسدار نظام کودتای ثورو دست‌نشانده شوروی یک حرکت خواستنی برای صفوف و متحدان این سازمان نبود. زیرا آنها می‌دانستند که با علنی ساختن این

جبهات چیزی به دست نمی‌آید، اما حفظ بعدی آنها با مخاصمت جبهات نیرومند و ستیزه‌جوی مجاهدین کار ناممکن خواهد بود. گذشته از آنکه حزب دموکراتیک قاتل هزاران نفر از مردم افغانستان از اقصای مختلف اجتماعی، وطن پرستان واقعی و قاتل ۴۰۰۰ نفر از رفقای خودشان به شمول بدخشی، باعث، حفیظ، رشید، حکیم، حسن، مولا داد، جیحون، حسن پری، حسن بهارکی، سید مبین بوده است. براساس پروتوکل همکاری بین «س.ا.ز.ا.» و «ح.د.خ.ا.» حدود ۲۰ واحد نظامی در ولایات شمال از بدخشان تا هرات و شمالی و کابل در سطح کندک‌ها و غندهای رزمی ایجاد گردید که در آنها بیشتر از ۴۰ هزار نفر از میان هواداران آن مسلح شدند که بیشترین این نیروها در ولایت تخار تحت فرماندهی آمر عبدالصمد و شاه محمود مشهور به آمر مالی تنظیم گردیدند؛ اما رهبری ناتوان سازا از این نیروی سرشار از شهامت و فداکاری هیچ‌گونه بهره‌گیری برای ماندگاری خود در آینده و در تعاملات سیاسی روز کرده نتوانست و این نیروها در آستانه تحولات زودرس بعدی با زیان و تلفات متفرق گردیدند.

در ماه حمل ۱۳۶۹ مجاهدین هرات اعلام کردند که اگر داکتر نجیب‌الله خود به هرات بیاید، به صورت دسته جمعی تسلیم خواهند گردید. نجیب‌الله از رفتن به هرات امتناع نمود و به فضل‌الحق خالقیار رییس تنظیمیه و والی هرات که در تشویق کردن مجاهدین در پیوستن با دولت کارهای زیادی کرده بود، وظیفه داد تا این وظیفه را بحیث نماینده رییس جمهور خود انجام دهد و با فرستادن هیاتی به ریاست دگر جنرال جلال رزمنده معین وزارت امنیت به هرات امور لوژستیک و تسلیحات آنها حل گردد. در ولسوالی پشتون زرغون که یک گروه سه هزار نفری از مجاهدین جمع شده بودند، در حال رژه نظامی به مسوولان دولت حمله کردند که بر اثر آن شخص جنرال رزمنده و سه تن دیگر از جنرالان امنیت به قتل رسیده و فضل‌الحق خالقیار شدیداً زخم برداشت. فرماندهان مجاهدین و حمله‌کننده‌گان بدون اینکه شناسایی و دستگیر شوند، موفقانه از صحنه فرار کردند. مردم هرات به این باور بودند که داوود جوان یک‌تن از فرماندهان ملیشه‌ای که با محمد اسماعیل خان رابطه داشت در راه اندازی این ماجرا و فرار دادن حمله‌کننده‌گان نقش داشت.

در ماه جوزای ۱۳۶۹ هجری خورشیدی داکتر نجیب‌الله، فضل‌الحق خالقیار را به رغم

جراحی شدیدی که داشت، در پی استعفای محمد حسن شرق، بحیث صدراعظم تعیین و به مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) غرض اخذ رای اعتماد معرفی کرد. خالقیار در حالی که به روی بستر مریضی دراز آرمیده بود، بیانیه مختصر خود را به پیشگاه مجلس قرائت نمود و خواهان رای اعتماد نماینده‌گان مردم گردید. در مجلس رای اعتماد شورای ملی اعتراضات نماینده‌گان به خاطر معرفی شخصی که نه تنها از صحت مندی بهره‌ای نداشت، بلکه شدیداً مجروح و ناتوان است، توسط محمدنعیم شهی وکیل بدخشان و گروه فرکسیون سازا در پارلمان از این تصمیم دولت انتقاد شدید کرده و از دادن رای اعتماد خودداری نمودند؛ اما خالقیار از پیشگاه شورای ملی با کابینه پیشنهادی خود کسب رای اعتماد نموده و به کار آغاز کرد.

اصلاحات فوق که در آن لحظات حساس می‌توانست به سود مردم افغانستان و حل تشنجات متراکم سیاسی کشور منجر شود، مورد تایید حلقه‌های افراطی در داخل حزب قرار نمی‌گرفت و پیوسته با کارشکنی و مقاومت ادامه می‌یافت. از این رو، این حلقه‌ها در صف جهاد به رهبری حکمتیار و در داخل حزب به رهبری جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع رژیم کمونیست به خاطر از میان برداشتن نجیب‌الله کودتایی را سامان دادند. در ماه دلو ۱۳۶۸/۶ مارچ ۱۹۹۰ م جنرال شهنواز تنی وزیر دفاع ملی با عده‌ای از جنرالان خلقی و حمایت حزب اسلامی حکمتیار و پاکستان، دست به راه‌اندازی کودتای نظامی در کابل زدند. کودتاچیان فقط توانستند چند عملیه بمبارد بالای ارگ و جاده نادر پشتون و اطراف قصر دارالامان انجام دهند. در حالی که طیارات جت میگ ۲۱ و سو ۲۷ در فضا مانور می‌کردند؛ اما شلیک بمب‌های دفاع هوای زمینی برای شان مجال بمباردمان‌های بیشتر را سلب کرد. این کودتا عمدتاً به حمایت افسران تاجیک در قوای مسلح سرکوب گردید، ساعاتی پس از شروع کودتا دگرجنرال باب‌جان افسر امنیت به قرارگاه وزارت دفاع حمله کرد و افراد مربوط به کودتاچیان را دستگیر و فرمانده قرارگاه جنرال آصف شور کشته شد و قرارگاه بگرام نیز با آتش توپ‌چی فرقه ۲ پیاده واقع پشته سرخ چاریکار توسط دگرجنرال عبدالرووف بیگی از فعالیت بازماند و تنی و یارانش با هواپیماهای نظامی از میدان هوایی بگرام به پاکستان فرار کردند و مورد استقبال استخبارات پاکستان و حکمتیار قرار گرفتند. در حالی که شدت جنگ‌ها بین نیروهای دولتی و مجاهدین در تمام کشور روز تا روز

افزایش می‌یافت، در کابل داکتر نجیب‌الله به اصلاحات سیاسی و تلاش در جهت تحقق برنامه مصالحه ملی خود همچنان ادامه می‌داد. در این میان تلاش‌های صلح ملل متحد با پا در میانی دگوردوز و بعداً بنین سیوان در مورد قضیه افغانستان منجر به دعوت کنفرانس صلح ژنو و امضای توافقات موسوم به «معاهده ژنو» گردید.

به تاریخ ۸ فبروری ۱۹۸۸ م میخائیل گرباچف اعلام کرد که اگر پیش از ۱۵ مارچ معاهده موافقات ژنو به امضا برسد، شوروی حاضر است اعتبار از تاریخ ۱۵ ماه می در ظرف ده ماه قوای خود را از افغانستان بیرون سازد. معاهدات صلح ژنو در روز سه‌شنبه ۱۴ اپریل ۱۹۸۷ م پس از عبور از دشواری‌های پیچیده و کسل‌کننده سیاسی توسط عبدالوکیل وزیر خارجه افغانستان وزین نورانی وزیر خارجه پاکستان و تضمین‌کننده‌ها ادوارد شیوارد نادزی و جورج پی شولتز وزرای خارجه شوروی و امریکا در قصر ملل در ژنو به مدت ۲۰ دقیقه در فضای سرد و بی‌روحو چون مراسم جنازه تحت نظر پریزدوکوئیاری سرمنشی سازمان ملل متحد به امضا رسید و خروج سربازان شوروی آغاز گردید.

در ۲۶ دلو ۱۳۶۸ آخرین گروه از سربازان شوروی خاک افغانستان را ترک کردند. شوروی که در مدت ده سال موجودیت نظامی خود در افغانستان همواره از تاجیکان سالنگ رنج کشیده بودند، در آستانه خروج خود در اوایل صبح روز ۴ دلو ۱۳۶۷ خ با تمام جنگ‌افزارهای نظامی زمینی و هوایی‌شان بر جان مردم با شهامت سالنگ جنوبی حمله کردند. در پی حملات بمباردمان هوایی و شلیک تانک‌های زمینی حدود ۱۲۰۰ نفر از اهالی ملکی و بی‌دفاع سالنگ اعم از زنان، کودکان و پیران به خاک و خون غلتیدند و تعداد زیادی هم زخمی شدند. بسیاری از کشته‌شده‌گان در حالت خواب یا ادای نماز بامداد بودند.^۱ واقعه چهارم دلو سالنگ نقطه عطفی در تاریخ مجاهدت مردم افغانستان مثل سوم حوت در کابل و ۲۴ حوت در هرات ماندگار می‌باشد.

خروج سربازان شوروی از افغانستان

در زمستان ۱۹۸۵ م میخائیل گرباچف با رونالد ریگن رییس‌جمهور امریکا در

۱. هدف روس‌ها گرفتن انتقام از مردمی بود که طی ده سال قطارهای اکمالاتی و تسلیحاتی خود را با تحمل سختی‌ها و قربانی‌ها از میان آنها عبور می‌دادند.

ریکیاویک آیسلسند دیدار کردند، در پایان مذاکرات آنها اعلام گردید که «جنگ سرد در آب‌های گرم ریکیاویک مدفون گردید» خوش بینی فراوانی در جهان اوج گرفت که جنگ سرد ممکن ست جای خود را به تفاهم بین‌المللی و صلح دایمی در جهان تعویض نماید، اما بعداً واقعیات نشان دادند که پایان جنگ سرد، معنای پایان ناآرامی‌ها را در جهان نداشت، بلکه آغاز جنگ گرم در جهان بود.

در توافقات صلح ژنو در اپریل ۱۹۸۷ م که شوروی و امریکا دو تضمین‌کننده معتبر بین‌المللی در پای این توافقات امضا کرده بودند، آمده است: «حکومات اتحاد شوروی و امریکا با ابراز حمایت از اینکه افغانستان و پاکستان یک حل و فصل سیاسی از طریق مذاکره را به منظور عادی ساختن مناسبات و تامین حُسن هم‌جواری میان دو کشور و همچنان تقویت صلح و امنیت بین‌المللی در منطقه عقد کرده‌اند، با آرزومندی به اینکه به نوبه خود در راه نیل به اهدافی که جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان برای خود تعیین کرده‌اند و با در نظر داشت تامین احترام برای حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و عدم انسلاک آنان، متقبل می‌شوند که به طور قطعی از هرگونه مداخله در امور داخلی جمهوری افغانستان و جمهوری اسلامی پاکستان خودداری ورزند و تعهدات مندرج در موافقت‌نامه دو جانبه بین افغانستان و پاکستان در باره اصول مناسبات به خصوص در مورد عدم مداخله را احترام کنند. آنها از تمام دول تقاضا می‌نمایند تا آنان نیز چنین عمل کنند. این اعلامیه به تاریخ ۱۵ می ۱۹۸۸ م نافذ می‌گردد. محل امضای وزرای خارجه اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا.»^۱ با اینکه وزرای خارجه دو کشور بزرگ جهان در پای اسناد موافقت‌نامه ژنیو امضا کرده بودند، اما جورج شولتز وزیر خارجه امریکا به عنوان یکی از جوانب تضمین‌کننده اظهار کرد: «امریکا قصد ندارد کمک نظامی خود به نیروهای مقاومت را کاهش بخشد. تسلیم‌دهی سلاح به نیروهای مقاومت (مجاهدین) تا وقتی جریان خواهد داشت که شوروی به کابل اسلحه بفرستد.»^۲ باین بیان، پیش از خشکیدن رنگ امضای توافقات ژنیو، امضاکننده‌گان خود که مداخله‌گر هم بودند، اصول

۱. اسناد توافقات ژنیو، چاپ مطبوعه دولتی کابل، ۲۶ حمل ۱۳۶۷، ص ۹.

۲. افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ص ۲۰۹.

مورد توافق را خود نقض کردند.

به هر حال، روند خروج سربازان شوروی از افغانستان مطابق توافقات در ۱۵ ماه می ۱۹۸۸ م آغاز گردید و ده نفر از افسران سازمان ملل به رهبری جنرال هلمینن فنلندی در جلال‌آباد ناظر خروج اولین گروه از ارتش شوروی از افغانستان بودند و پایگاه تخلیه شده آنها را به اردوی افغانستان واگذار کردند و آخرین پادگان اردوی شوروی پس از ده سال جنگ و به اعتراف خودشان با به جا گذاشتن ۱۵ هزار کشته، سی و پنج هزار معلول، ۳۱۱ نفر مفقودالاضر و ۴۰ نفر اسیر^۱ و صرف چهل میلیارد دالر هزینه جنگی^۲ به تاریخ ۲۶ دلو ۱۳۶۷ خ / ۱۵ فبروری ۱۹۸۸ م ساعت ۱۱،۵۵ پیش از ظهر به قیادت جنرال بوریس گروموف و تحت نظر سازمان ملل متحد از پُل «دوستی» حیرتان قدم‌زنان به سوی ترمذ خارج گردید و به یک خبرنگار اظهار کرد که «هیچ سرباز یا افسر شوروی پشت سر من باقی نمانده است.»^۳ مردم شوروی تحت سرپرستی جنرال مشهور والنتن وردنیکوف در نزدیک پُل حیرتان در ترمذ با اشک و اندوه از نیروهای نظامی خود استقبال کردند و زنان و مادران از این که دیگر فرزندان و سربازان شان به نام اشغال‌گر در افغانستان کشته نمی‌شوند، ابراز شادمانی می‌کردند و اشک غم و شادی می‌ریختند. مسوولیت تجاوز عساکر شوروی به افغانستان و خون سربازان آن کشور و مردم افغانستان را در این تجاوز علاوه بر رهبران شوروی حکومت وابسته آنها در افغانستان چون تره‌کی، امین و کارمل نیز به دوش دارند.

کاخ سفید معتقد بود که پس از خروج عساکر شوروی از افغانستان، حکومت داکتر نجیب‌الله دوام نمی‌آورد و به همین دلیل «جزییات» و «ویژه‌گی‌های» ترتیبات خروج و همین‌طور متعهد ساختن شوروی به عدم ادامه کمک نظامی به رژیم کابل هم‌زمان با قطع تدارکات ارسالی امریکا به گروه‌های مقاومت را بیشتر مورد ملاحظه قرار می‌داد. مسکو انتقال قدرت را به مجاهدین یا دولت موقت پیشنهادی ملل متحد پذیرفت و دورنمای رژیم نجیب‌الله تاریک گردید، اما داکتر نجیب فکر می‌کرد که به دلیل داشتن

۱. در مجموع به تعداد ۴۹۰۹۹ نفر از صف محاربه خارج شده‌اند.

۲. به تاریخ ۲۸ می ۱۹۸۸ م آژانس خبرگزاری تاس شوروی برای اولین بار رقم تلفات قوای شوروی را در افغانستان تا تاریخ ۱۵ ماه می ۱۹۸۸ به شرح ذیل به نشر رسانید.

۳. دکتر صاحب‌نظر مرادی، احمد اده مسعود و تحولات دهه هشتاد در افغانستان، کابل ۱۳۸۶

ارتش نیرومند، اختلافات شدید مجاهدین و هراس امریکا و غرب از بنیادگرایی اسلامی، رژیمش می‌تواند بجنگد و پا برجا بماند. چون پس از خروج ارتش شوروی اسلحه سنگین چون دست‌گاه‌های دور برد سکا، لونا، اوراگان، بی ام ۲۱، توپ‌های دافع هوای بی ام ۴۰، زو ۲۳ مجهز، بالاضافه ۳۰۰۰ چین تانک و وسایط زرهی، ۵۰۰ هواپیمای بمبارد نظامی میگ ۲۱ و سو ۲۰، ۲۷ هواپیمای ترانسپورتی، هزاران میل اسلحه سبک و ثقیل (دهشکه، آر. پی. جی و کلاشنیکوف) و مقدار زیادی مهمات با اراضی وسیعی از کشتزارهای مین در افغانستان به جا مانده بود.

با خروج قوای شوروی از افغانستان و در ادامه و انکشاف پاره‌ای از اصلاحات گرباچف، امپراتوری شوروی که قلمرو آن ۱/۶ مساحت سیاره زمین را تشکیل می‌داد، بدون جنگ و درگیری در سال ۱۹۹۲ م فروپاشید. با خروج نیروهای شوروی از افغانستان، حلقه‌ها و شخصیت‌های آگاه به پشتون‌ها خطر از دست دادن اقتدار سیاسی شان را زمزمه می‌کردند. نیوییل با درک این تحولات اظهار نمود که «پشتون‌ها در حال حاضر با بیرون رفتن نیروهای اتحاد شوروی با خطر جدی و غیرمنتظره تضعیف سلطه و اقتدار قبلی خود مواجه‌اند.»^۱ با خروج قوای شوروی بحیث بزرگ‌ترین عامل جنگ، بحران پایان نیافت و وارد مراحل دیگری از تضادها و کشمکش‌های گروهی و قومی گردید. با اینکه رهبران مجاهدین و فرماندهان داخلی مشروعیت رژیم نجیب‌الله را بحیث بقایای دولت دست‌نشانده شوروی قبول نداشتند. در ۲۳ فبروری ۱۹۸۹ م اولین حکومت موقت مجاهدین در پاکستان به شرح زیر تشکیل گردید:

- صبغت‌الله مجددی بحیث رییس جمهور.
- عبدرب الرسول سیاف بحیث صدراعظم.
- گلبدین حکمتیار به حیث وزیر خارجه.
- برهان‌الدین ربانی بحیث وزیر سرحدات.^۲
- مولوی محمدیونس خالص بحیث وزیر داخله.

۱. نیوییل (۱۰۸۹: ۱۰۹۰) اقتباس از نقدی بر ساختار سیاسی افغانستان، ص ۱۱۴

۲. در اینجا بازهم دیده می‌شود که استاد ربانی را با مسأله سرحدات چه کار؟ چون وزارت سرحدات، اداره مختص به باج و خراج‌پردازی و برگزاری لویه جرگه‌های قبایل پشتون در سرحدات می‌باشد و کاری جز این ندارد.

- مولوی محمدنبی محمدی بحیث وزیر دفاع.
- پیر سید احمد گیلانی بحیث قاضی القضاة.
- هدایت امین ارسلا بحیث وزیر مالیه.
- محمد فاروق اعظم بحیث وزیر معارف.

این حکومت از سوی کنفرانس کشورهای اسلامی، پادشاهی عربستان سعودی و سودان به رسمیت شناخته شد، اما سرنوشت آن بهتر از دوره‌های قبلی نبود و تا آخر از قنذاق گم‌نامی و کتمان بیرون نیامد.

ناهنجاری‌های اقتصادی در کشور

با خروج سربازان شوروی از افغانستان، وضعیت اقتصادی مردم به شدت نا بسامان گردید، قحطی و قیمتی مواد سوخت و غذایی به سرعت بلند رفت و دچار قلت گردید و مردم را در سرمای سوزان به خصوص در شهر پُرحمیت کابل در مضیقه‌های دل‌خراشی ناشی از گرسنگی و سرمای شدید قرار داد. تعداد زیادی از اطفال و زنان در صف‌های طولانی منتظران در تانک‌های تیل بر اثر سرما و یخ‌زده‌گی جان‌شان را از دست دادند. همین‌طور در نانوایی‌ها به دست آوردن یک قرص نان در میان صف‌های مزدحم مردم کار مشکل بود، نانوایی‌ها آرد کافی و چوب سوخت برای پختن نان از بازار به دست آورده نمی‌توانستند. از این رو، مردم پس از ساعت‌ها انتظار پیش روی نانوایی‌ها با دست خالی به خانه‌های‌شان برمی‌گشتند.

تا سال ۱۹۸۹ م حدود ۶۰٪ تجارت بارتتری یعنی مبادلهٔ جنس با جنس با شوروی و ممالک متحد شوروی در اروپای شرقی صورت می‌گرفت. پس از قطع کمک‌های شوروی به افغانستان تجارت دو کشور به رکود مواجه شده و چیزی هم برای تجارت وجود نداشت. در سه سال اخیر حکومت داکتر نجیب تنها کمک‌های مواد سوخت، گندم و شکر را از بنادر شمال با مشکلات از معبر سالنگ عبور داده و به کابل می‌رسانیدند. در واپسین روزهای سال ۱۹۹۱ م حدود ۴۰٪ تولیدات زراعتی پایین افتیده و ۵۵٪ دام‌پروری از بین رفته بود. جنگ‌ها مولدین حاصلات زراعتی و دام‌داری را جبراً از دهات به شهرها کوچ داد و کابل که در سال ۱۹۷۹ م حدود یک میلیون نفوس داشت، فی‌الحال میزان متوطن شده‌گان

بالا رفت و حدود دو میلیون هم وطن ما در کابل به سر می بردند. با گذشت هر سال و بار شد نامتعادل نفوس در کابل و شهرهای بزرگ کشور، به گرانی چرخ زنده گی و صعود قیمت مواد خوراکی و استهلاکی می افزود. کم بود مسکن، مواد غذایی، آب آشامیدنی، مواد سوخت، برق، نقلیات، ترانسپورت شهری و بی امنیتی در شاهراه ها و جاده های مواصلاتی چهره زنده گی مردم را فاجعه بار کرده بود.

با چاپ پول و بانک نوت های بی پشتوانه و توزیع بی رویه آن در بین افسران و سربازان قوای مسلح، ملیشه های قومی (قوت های منطقه ای) در چارچوب وزارت های دفاع، داخله و امنیت ملی و کارمندان دولت، تورم به اندازه ای بالا گرفت که یک دالر امریکایی در سال ۱۹۷۹ م از ۴۵ افغانی تدریجاً تا زمان حکومت مجاهدین در سال ۱۹۹۶ م تا ۹۰ هزار افغانی در شمال که پول رایج آن توسط جنرال دوستم از روسیه وارد می گردید و ۴۵ هزار افغانی در کابل و جنوب یعنی همان پول اصلی دولت استاد ربانی رسید. صعود قیم بسیار سرسام آور و گیج کننده بود.^۱ با این حال، بیکاری، چور و غارت گری اموال منزل و دکان توسط گروه های مسلح زنده گی را در تنگنای طاقت فرسای قرار داده بود.

تحولات افغانستان، پس از خروج ارتش شوروی

پس از خروج نیروهای شوروی از افغانستان فعالیت صلح خواهانه ملل متحد با ماموریت بنین سیوان سرعت فزاینده ای به خود گرفت، به گونه ای که موصوف بعضاً در یک روز دو بار بین اسلام آباد، تهران و کابل سفر می کرد. او سرانجام، طرح یک دولت متحد را به اشتراک همه نیروهای درگیر در افغانستان و تکنوکراتان غربی، محور ظاهر شاه، مجاهدین و دولت نجیب پیشنهاد کرد و تلاش زیاد نمود تا آن را به موافقه کشورهای پاکستان، ایران، روسیه، هند (مجمع ۲+۶) و رهبران گروه های افغانی (اتحاد هفت گانه) در پاکستان و شورای احزاب هشت گانه در ایران و دولت نجیب الله برساند. او در آخرین سفر خود در پایان ماه حمل ۱۳۷۱ خ به کابل از دولت داکتر نجیب خواست که غرض تطبیق برنامه

۱. من که در سال ۱۳۷۷ از شهر مزار شریف به پلخمري آمدم، کرایه یک نفر ۶۰۰،۰۰۰ افغانی بود و مدت سفر از ۸ صبح تا ۴ عصر دوام کرد. یعنی مزاحمت تلاشی و توقف دادن هر لحظه موترهای مسافربری بسیار زمان گیر و خسته کن بود.

ملل متحد استعفا کند. او استعفای داکتر نجیب را شرط اساسی پیروزی برنامه صلح و آخرین گام عملی در مورد استقرار یک دولت وسیع‌البنیاد در افغانستان دانسته و به تطبیق آن اصرار می‌ورزید. نجیب‌الله با آنکه ظاهراً به خواسته بنین سیوان پاسخ موافق می‌داد، اما معتقد بود که تطبیق این برنامه دشواری‌های را در پی دارد. نجیب‌الله این مسأله را به رای و مشوره دفتر سیاسی حزب وطن، متحدان سیاسی (شورای انسجام احزاب چپ دموکراتیک) پارلمان افغانستان، جبهه ملی پدر وطن، شورای علما و روحانیون (شئون اسلامی) و غیره گذاشت. نهادهای نام‌برده همه‌گی در زمینه استعفای داکتر نجیب رای موافق داشتند. زیرا اینها و مردم افغانستان فکر می‌کردند، مجاهدین که طی ده سال با ارتش شوروی جنگیدند، کفایت و درایت ساختار دولت اسلامی و هم‌دیگرپذیری در فرهنگ سیاسی خود خواهند داشت.

در اوج این تنش‌ها در زمستان سال ۱۳۷۰ خ / ۱۹۹۲ م مناسبات نجیب با نیروهای شمال تیره گردید، نجیب خواست تا جنرال تاجیک تبار عبدالمومن اندرابی قوماندان فرقه ۷۰ میکانیزه حیرتان را تبدیل و به جایش یکی از معتمدان خود را بگمارد که ابتدا به مقاومت جنرال مومن اندرابی مواجه شد. نام‌برده که اعضای جناح پرچم بود، با حمایت افسران و سربازانش که بیشتر بدخشانی‌ها، اندرابی‌ها و تاجیکان بودند، مقاومت کرد و از حیرتان خارج نشد و به نافرمانی روی آورد. به دنبال آن، نجیب‌الله دو تن از جنرالان قوم‌گرای پشتون مثل محمد جمعه اسک و جنرال منوکی منگل را بحیث قوماندان زون شمال و معاون اپراتیفی و رسول مشهور به بی خداد را بحیث قوماندان فرقه ۱۸ دهدادی به خاطر چشم‌سوزی جنرال مومن و جنرال دوستم که هر دو نیروی فوق‌العاده مجهز و رزمی تاجیک و ازبیک را در اختیار داشتند، فرستاد. این حرکت نجیب، سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه و فرزندش جنرال سید جعفر نادری قوماندان فرقه ۸۰ قومی و دامادش جنرال حسام‌الدین حقبین را در کنار دوستم و مومن قرار داد و نیروهای شمال اعم از مجاهدین و دولتی‌ها را بیشتر تحریک کرد تا با درک ماهیت قوم‌گرایانه نجیب در مبارزه علیه دولت او بسیج گردند.

فرماندهان تنظیم‌های گوناگون مجاهدین و نیروهای دولتی به زودی کنار هم آمدند و شورای بزرگی را تحت نام «جنبش ملی و اسلامی» به رهبری احمدشاه مسعود و معاونیت

نظامی جنرال دوستم و سید منصور نادری به وجود آوردند. هرچند نجیب در ظاهر مثل اخلاف و اسلافش روحیه قبیله منشی افراطی نداشت، اما در عمل این یکی از اشتباهات سنگین نجیب در رابطه به اتکای او به نظام قومی و قبیله‌ای و نصب لجوجانه دو جنرال متعصب در شمال بود که در نتیجه منجر به اتحاد مخالفان، سرنگونی رژیم و نهایتاً مرگ فاجعه‌بار خودش گردید. نجیب با از دست دادن حمایت جنرال دوستم و جنرال مومن در شمال گویی ستون فقرات خود را از دست داده بود. نیروهای شمال که در ترکیب آنها نماینده‌گان همه احزاب جهادی اعم از جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، وحدت اسلامی، حرکت اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی و... و شخصیت‌های چون احمدشاه مسعود، جنرال دوستم، سید منصور نادری، استاد عطا محمد، علم خان آزادی، انجینر نسیم مهدی، سید مصطفی کاظمی، کریم خلیلی، محمد محقق و اکبری در راس نیروهای مسلح مجاهدین وجود داشتند. برنامه تصرف شهرهای شمال را روی دست گرفته و طی کمتر از یک ماه تمام ولایات شمال و شمال شرق را به تصرف خود در آوردند.

با بروز این حالت، رژیم نجیب‌الله دست و پاچه شد و مخالفت‌های بین کادر رهبری حزب وطن با انگیزه‌های بی‌عدالتی قومی و تباری تشدید گردید. در روزهای اوایل ثور ۱۳۷۱ عبدالوکیل وزیر خارجه چندین دیدار با فرمانده احمدشاه مسعود در پنجشیر و گلبهار انجام داد. جنرال محمد رفیع معاون رییس جمهور در امور نظامی با گلبدین حکمتیار در لوگر صحبت‌های کرد. اینها زمینه ورود مسالمت‌آمیز مجاهدین را برای تصرف کابل به بحث می‌گرفتند و محتوای توافقات شان را از طریق رادیوها به اطلاع مردم می‌رساندند. در این حال، نیروهای منظم با یونیفورم جهادی احمدشاه مسعود به تاریخ ۵ ثور ۱۳۷۱ خ وارد شهر کابل گردیدند. به دنبال آن، نیروهای ایتلاف شمال و نیروهای حزب اسلامی وارد پایتخت گردیدند و هر کدام ادارات مختلف دولتی را به تصرف خود در آوردند و اداره کنترل فرودگاه کابل به دست نیروهای شمال افتاده بود؛ اما نیروهای حکمتیار نتوانسته بودند در تصرف نقاط کلیدی پایتخت موفق شوند. از این رو، در نخستین ساعات ورود مجاهدین مخالفت حکمتیار با احمدشاه مسعود و متحدش جنرال دوستم که بر پایتخت کنترل داشت، آغاز گردید. عدم تفاهم میان گلبدین حکمتیار با احمدشاه مسعود بر سر ورود مسالمت‌آمیز نیروهای حزب اسلامی به شهر کابل که با تهدیدهای حکمتیار همراه

بود، مردم پایتخت را دچار حیرت و بهت زده‌گی کرده بود، زیرا هر دو جانب با پرخاش و بی‌تفاهمی از حمله به کابل و دفاع از کابل حرف می‌زدند.

داکتر نجیب‌الله که با از دست دادن افغانستان دیگر توان و امیدی برایش باقی نمانده بود، می‌خواست با طیارهٔ ملل متحد به هند به نزد خانواده‌اش برود، اما نیروهای دوستم از رفتنش ممانعت کردند. از این رو، به قرارگاه ملل متحد در کابل پناه برد. سرازیر گردیدن نامرتب و بی‌برنامهٔ مجاهدین به کابل با بی‌تفاهمی‌ها منجر به درگیری‌های هول‌ناکی توأم با چور و چپاول مال و جان‌اهالی کابل گردید و مردم کابل که تا پیش از این ماجراها به ورود مجاهدین شادمانی می‌کردند، حالا با اندوه تلخ از سرنوشت غم‌انگیز خود هراسان شده بودند. افراد جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، وحدت اسلامی و جنبش ملی هر کدام توسط افراد بلند پایه دولت نجیب، متکی با پیوندهای قومی و سمتی تنظیم مورد نظرشان به قطعات عسکری و ادارات دولتی رهنمایی می‌شدند. مثلاً با وساطت جنرال محمد رفیع رییس ارکان قوای مسلح که در لوگر با آقای حکمتیار ملاقات کرد، افراد او را با خود آورده و در وزارت داخله که تا آن وقت انجینر راز محمد پکتین در راس آن قرار داشت، جا به جا کرد. نیروهای جنرال دوستم که در اتحاد با جمعیت اسلامی بودند، مواضع با اهمیت استراتژیک شهری چون تپهٔ بی بی مهر، تپهٔ مرنجان و فرودگاه کابل را به تصرف خود داشتند. نیروهای جنرال مومن اندرابی وزارت داخله را پس از تصفیه از نیروهای حزب اسلامی در کنترل خود گرفتند. تقسیم نامتوازن شهر کابل توسط تنظیم‌های گوناگون موجب نارضایتی مردم و اختلاف تنظیم‌ها گردید و در هر سمت و کوجه کابل حکومت‌های هم‌ستیز تنظیم‌ها به صورت قومی به وجود آمد. حکمتیار هر لحظه به احمدشاه مسعود که شهر کابل را در کنترل خود داشت، اخطار داد که به کابل حملهٔ مسلحانه می‌کند و مسعود پس از تقاضای ورود مسالمت‌آمیز به پایتخت و ناباوری حکمتیار برایش چلنج مقابله داد. از این رو، نیروهای جمعیت و جنبش برای برون راندن نیروهای حزب اسلامی دست به عملیات تصفیوی در شهر و قرارگاه‌های متصرفهٔ حزب اسلامی زدند و در یک روز زمهریری زمستانی طی یک روز نیروهای حزب اسلامی را از شهر به سوی چار آسیاب بیرون راندند، اما سردی هوا و مصاب شدن نیروهای متحدین جمعیت اسلامی از رودخانهٔ پُر آب کابل در منطقهٔ پلچرخی به سوی غرب کابل، آنها را با سختی و تلفات مواجه کرد. با این

نوع درگیری‌ها شهر که پُر از افراد مسلح گردیده و هنوز مدافع معینی نداشت، امنیت آن از کنترل همه‌گان خارج و دچار بی‌نظمی و انارش‌یسم امنیتی گردید و مردم مصوونیت مالی و جانی خود را از دست داده و سرنوشت ناخوش‌آیندی را انتظار می‌کشیدند.

فصل پانزدهم

پیروزی مجاهدین، آغاز دیگری برای درگیری‌ها

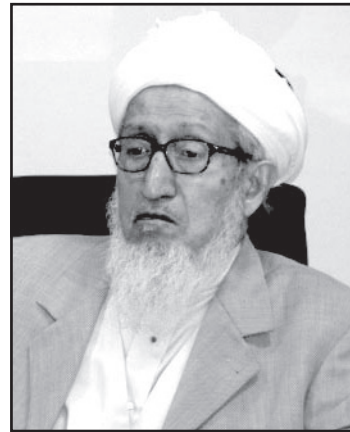
در حالی که ائتلاف شمال به رهبری احمدشاه مسعود و گروه‌های دیگر مجاهدین وارد پایتخت شده بودند، اما در کابل حکومت و تامین امنیت و مصوونیت شهروندان کابلی وجود نداشت. افراد مسلح تنظیمی که به امنیت شهری آشنایی نداشتند، اکثراً دسته‌های مافیایی را به همکاری در صف خود جای دادند و با لباس‌های غیرمعمول و قیافه‌های ژولیده و تفنگ‌های زیر پتو موجب بی‌نظمی و بد امنیتی شهرها و غارت اموال مردم می‌گردیدند. مردم که فکر می‌کردند مجاهدین فرزندان آنها هستند و از صف جهاد آزادی خواهی و اسلامی به پایتخت آمده‌اند، شاید به مردم افغانستان دل‌سوزی و احساس خدمت‌گذاری و اخوت دینی و اسلامی دارند، زیرا آنها به خاطر دین خدا جهاد کرده‌اند، پس لحاظ خدا و قرآن را پاس می‌دارند، اما وقایعی که در پایتخت پیش آمد، جنایت‌کاران نه لحاظ خدا و قرآن را پاس می‌داشتند و نه بر مظلومیت مردم خود رحم می‌کردند. بروز چنین حالتی مردم مسلمان افغانستان را که خون‌های فراوانی را نذر جهاد در راه خدا کرده بودند، شدیداً مایوس و متاثر گردانید. به باور آنها کسانی که یک جنگ بزرگ اردوگاهی را با شکست اتحاد شوروی در کشورشان در پیش‌گاه مردم افغانستان و جهان به نمایش گذاشته بودند و مردم فکر می‌کردند که اینان به زودی دولت ناب اسلامی را تشکیل خواهند داد و به بحران سی سال جنگ و تنش سیاسی در کشور نقطه پایان خواهند گذاشت؛ اما این انتظار مردم سرایی بیش نبود.



مجاهدین فقط برای همین جنگ آفریده شده بودند و می‌توانستند ویران‌گر خوب باشند تا آباد‌گر مناسب. در حالی که تردستی‌های شهری باندهای مافیایی خود می‌کانیسم آشفته‌گی را در بین تنظیم‌های مختلف ایجاد کرده و به نام غنیمت‌گیری مال و اموال دولتی و مردم پرداختند و حتا افراد مسلح در ولایات و محلات خویش هم ادارات دولتی را که می‌بایست پس از این بیت‌المال مردم حساب می‌شد به تاراج بردند. مسعود از این وضع خسته شد و به رهبران بی‌برنامه در پشاور اخطار داد که اگر طی دو روز دولت تشکیل نکرده و وارد کابل نشوند، آنگاه خود تصمیم خواهد گرفت.

صبغت‌الله مجددی، ممثل دولت مجاهدین (ثور-سرطان ۱۳۷۱)

مطابق به فیصله رهبران مجاهدین در پشاور، پس از سقوط دولت داکتر نجیب‌الله و تصرف کابل از تاریخ سوم تا هشتم ثور ۱۳۷۲ حضرت صبغت‌الله مجددی رهبر جبهه نجات افغانستان به نام «ممثل دولت اسلامی افغانستان» در راس کاروانی از فرماندهان و مجاهدین و محموله‌ای از مواد خوراکی از پاکستان داخل افغانستان گردیده و شام همان روز در میان نعره‌های تکبیر (الله اکبر) و شلیک‌های شادمانه مجاهدین از تنگه پلچرخی وارد کابل گردید.



مجددی در ساعات متاخر شب قدرت را از عبدالرحیم هاتف، داکتر عبدالواحد سرابی، عبدالحمید محتاط معاونان رییس جمهور داکتر نجیب‌الله و اعضای کابینه او در حضور داشت برخی از سفرای خارجی مقیم کابل تحویل گرفت و به زودی افراد مورد نظرش را به پُست‌های وزارت خانه‌ها، ادارات دولتی و فرماندهی قطعات نظامی معرفی کرد.

مجددی، فرمانده احمدشاه مسعود را به پُست وزارت دفاع، احدشاه احمدزی را به پُست وزارت داخله، جنرال خدیداد هزاره را به ریاست عمومی امنیت ملی و فرمانده

۱. پروسه تحویل‌گیری نظامی قدرت در پایتخت و ولایات تا هفتم ثور تکمیل گردیده بود، اما رهبران مجاهدین برای جلوگیری از تقارن تاریخ با ۷ ثور، روز هشتم ثور را روز پیروزی خود برگزیدند.

عبدالحق را به قوماندانی پولیس شهری کابل تعیین کرد. هم‌زمان کمیته امنیتی به ریاست احمدشاه مسعود وزیر دفاع و عضویت جنرال عبدالرحیم وردک از تنظیم محاذ ملی، حاجی عبدالقدیر رییس شورای مجاهدین مشرقی، داکتر عبدالرحمان از شورای نظار جمعیت اسلامی تعیین گردید تا امور امنیت پایتخت را مشترکاً تنظیم کنند.

اکثراً افراد بی‌تجربه و بی‌سواد به کرسی‌های بلند دولتی از وزارت تا ادارات مستقل به جای افراد متخصص و تحصیل‌یافته قبلی توسط مجددی گماشته شدند. مثلاً در وزارت شهرسازی به جای انجینر میان احمد که دارای اهلیت، تحصیل بلند، تخصص و تجارب فراوان کاری بود، پهلوان حفیظ بیک را که فقط در فن چاپ اندازی بلد بود و سواد نداشت از تنظیم محاذ ملی معرفی نمودند.^۱ سایر وزرا و فرماندهان از این بهتر نبودند.^۲ مجددی، فردای آن روز به زیارت بزرگانش به عاشقان و عارفان و شهدای صالحین رفته دعا کرد و به مردم کابل وعده داد که به‌زودی آب و برق را به شهر می‌آورد و وفرت مواد اولیه را تأمین می‌کند که تا حدودی وضعیت خوار و بار مردم پس از محاصره‌های چند بهبود یافت. حضرت فرمان عفو عمومی کارمندان دولت پیشین و اعضای حزب دموکراتیک خلق را اعلام کرد که بر اساس آن کسی دیگر به نام مجاهد و دولتی نمی‌تواند هم‌دیگر را اذیت کند، این یگانه راه قطع دشمنی بین افراد جامعه بود که آنها طی حوادث طولانی در تشکیل گروه‌های مختلف هم‌ستیز و مسلح فعالیت می‌کردند. با آن‌هم محمد منصور هاشمی وزیر پیشین انرژی و برق و استاد دانشگاه کابل که خود به نفرت مردم مبدل شده بود و عبدالکریم شادان رییس دادگاه عالی و تنی چند در همان روزهای اول از طرف مخالفان شخصی‌شان کشته شدند. زنان و دختران تا پخش اعلامیه دولت از رفتن به مکاتب و محلات کارهای‌شان خودداری نمودند و آنگاه به احترام مجاهدین با لباس‌های محجب

۱. اما نام‌برده در فن استفاده‌جویی از جای داده‌های ملی مهارت بزرگی داشت و به‌زودی توانست حدود ۵۰ اپارتمان را در مکروریان‌ها به ملکیت خود، فرزندان، نواسه‌ها و اقاربش قید اسناد نماید و تعداد زیادی از نمرات زمین را در مناطق پلانی و با اهمیت شهری کابل به جای داد خویش در آورد.

۲. انجینر احمدشاه احمدزی از تنظیم اتحاد اسلامی که نخست بحیث وزیر داخله و بعداً صدراعظم و سپس به کرسی وزارت شهرسازی مقرر شد، به قول منابع شهرداری حدود بیشتر از یک‌صد در بند حویلی و نمرات تجارتنی پلانی را در کارته پروان، شهر نو، وزیر اکبرخان، کارته چهار و کلوله‌پشته خرید و در ملکیت خود و اعضای خانواده خود در آورد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

از خانه بیرون می‌شدند و به شهر و وظیفه‌های شان می‌رفتند. برای مدت موقتی شاهراه‌ها امن گردیدند و مردم می‌توانستند به هر جایی با خاطر جمع و مصونیت سفر کنند.



مجددی پس از چندی به شهرهای مزار شریف و شبرغان سفر کرد، جنرال دوستم در یک رژه بزرگ نظامی در شبرغان همایش قدرت را به مجددی و هم‌راهانش به نمایش گذاشت. حضرت، جنرال دوستم را به اعطای لقب «مجاهد کبیر» و به رتبه نظامی سترجنرالی نایل گردانید، طبیعتاً این گرم جوشی‌ها بی‌هدف نبودند، اما زمان می‌توانست میکانیسم‌های عملی را ایجاد کند. حضرت مجددی باری به پاکستان سفر کرد و چک حاوی ده میلیون کلدار پاکستانی از سوی نواز شریف صدراعظم پاکستان برایش به عنوان کمک به افغانستان داده شد.^۱ در هنگام ورود به میدان هوایی کابل طیاره حامل حضرت و هم‌راهانش از سوی نیروهای گلبدین حکمتیار که در دامنه کوه‌های شیر دروازه نزدیک به بالاحصار کابل موضع داشتند، مورد اصابت راکت قرار گرفت اما به جز خرابی طیاره به کسی آسیبی نرسید. حضرت خود این کار را از طرف حکمتیار اعلام نمود و به آدرس حکمتیار طعن و لعن بسیار گفت. مشاوران نظامی پاکستانی به دور حضرت و وزیرایش

۱. در سال ۱۳۸۰ پس از پایان ریاست جمهوری حضرت، بحیث مدیر مسوول هفته‌نامه آزاد فرهنگی-سیاسی «پنجره» جهت مصاحبه به منزلش در قرغه رفته و از این چک ده میلیون کلداری پرسیدم بالحن شماتت‌آمیز و قهری به زعمای پاکستان، همان چک را فوراً از جیبش بیرون آورد و برایم نشان داد که اجرا نشده بود.

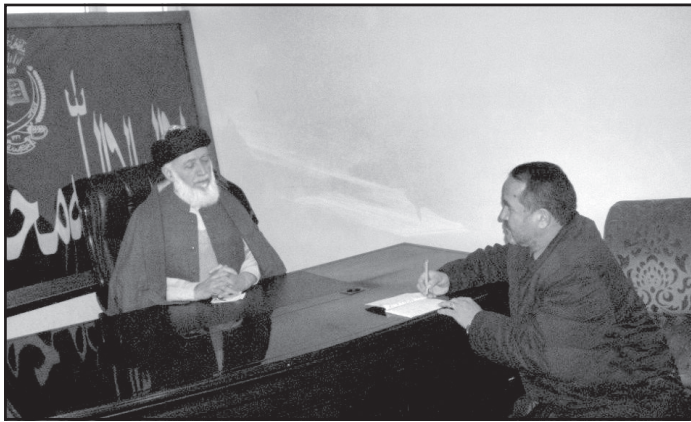
صف بسته بودند و از حضرت خواستند تا اردو و پولیس قبلی را که از مقاومت و پایداری آنها سخت خاطرات تلخ داشتند به نام اردوی کمونیست منحل نماید که سوگ مندانه این پیشنهاد غرض مندانه آنها مورد پذیرش مجددی قرار گرفت و افغانستان را از داشتن ستون فقرات امنیتی برای سال‌ها محروم گردانید و پاکستان به یکی از اهداف مهمش تقرب نمود و با این کار، استخوان بندی نظام سیاسی افغانستان که از ده‌ها سال پیش به صورت تدریجی به وجود آمده و به پخته‌گی رسیده بود، چون دیوار مدافعوی کشور شکست و فرو ریخت. با منحل کردن قوای مسلح که خواسته اصلی پاکستان بود، دیگر شهر از افراد منظم و مطمئن نظامی با یونوفورم عسکری تهی گردید و جای آن را افراد مسلح بی بندوبار با پتو و پیراهن تنبان و موی و ریش دراز گرفتند. بعدها نواز شریف صدراعظم پاکستان در خطابی به مردم کشورش اظهار نمود که «بزرگ‌ترین خدمتی که من برای پاکستان کردم، از بین بردن اردوی افغانستان است.» اردوی که پس از خروج ارتش شوروی به مدت چهار سال به نام دفاع مستقلانه در برابر حملات حشری پاکستان و متحدین استراتژیکش جنگید و از افغانستان دفاع نمود و شخص نواز شریف به شکست ناپذیری آن متیقن بود. از این رو، بزرگ‌ترین ضربه را برای مطیع ساختن رهبران مجاهدین، با انحلال اردوی کشور به افغانستان وارد کرد.

نواز شریف در روز چهارم حکومت مجاهدین با یک گروه از وزرای امنیتی چون جنرال حمید گل رییس آی. ایس. آی وارد کابل گردید و از پیشرفت کار رهبران مجاهدین معلومات حاصل کرد و برای شان رهنمودهای کاری صادر کرد. حالا دیگر چینل‌های تماس و ارتباطات رهبران دولت، از مسکو به اسلام‌آباد انتقال یافته بود. حضرت در جوش و خروش قدرت‌نمایی بود که دو ماه موعده کارش حسب فیصله شورای رهبری مجمع‌الدین بحیث ممثل دولت اسلامی افغانستان به آخر رسید و استاد برهان‌الدین ربانی مطابق فیصله شورای رهبری مجاهدین برای چهار ماه وارد میدان گردید.

دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی و هم‌سنگ‌های تنظیم‌های جهادی

استاد برهان‌الدین ربانی در شام هفتم ماه سرطان ۱۳۷۱خ در حضور داشت رهبران شورای قیادی، فرماندهان جهاد و هیات کور دیپلوماتیک خارجی، بحیث رییس دولت اسلامی

افغانستان قدرت را از حضرت صبغت‌الله مجددی تسلیم گرفت. تنظیم‌های جهادی که در جریان اشغال افغانستان عمدتاً براساس هویت‌های قومی و سمتی رهبران تنظیم‌ها شکل گرفته بودند، با ایستاده‌گی بر سر منافع گروهی‌شان در تقسیم قدرت توأم با مداخله کشورهای میزبان جهاد، با شکاف‌های که از قبل در میان‌شان وجود داشت، باهم درگیر شدند؛ یعنی پیروزی ایشان در جهاد، مقدمه ناکامی‌شان در سیاست و ساختار دولت اسلامی افغانستان بود.



با احراز کرسی ریاست دولت اسلامی توسط برهان‌الدین ربانی، تاجیک‌ها در سده بیستم برای سومین بار عنان قدرت سیاسی افغانستان را به دست گرفتند، اما این حاکمیت بر اساس کدام برنامه تنظیم شده از پیش برای احیای حاکمیت تاجیکان نبود و تکیه‌گاه دفاعی قومی نیز نداشت. در این تحول جز سیمای تاجیکانه استاد ربانی و فرمانده مسعود هیچ‌گونه طرح قومی و تباری در برنامه‌های ایشان وجود نداشت؛ اما همین قیافه‌های تاجیکانه هم برای حلقه‌های قوم‌محور و قبیله‌اندیش قابل قبول نگردیده و آن همه تعریفات و تمثیل‌های برادری و هم‌وطنی و شعار «هر که از افغانستان است، افغان است» دیگر برای‌شان مفهومی نداشت، چون می‌دانستند که همچو شعارهای عوام‌فریبانه و اغواگرانه جز عوام‌فریبی چیزی نیست. آنها از پشاور تا واشنگتن با سراسیمگی حضور استاد ربانی را بر اریکه اقتدار، از دست دادن قدرت قومی خود تلقی می‌کردند. مداخلات خارجی و مخالفت‌های رهبران هشت‌گانه و هفت‌گانه، به خصوص گلبدین حکمتیار در توأمیت

با «آی. ایس. آی» به شدت آغاز و ادامه یافت و مشکلات افغانستان که هنوز از نقاهت جنگی بر نخاسته بود، به صورت بی‌سابقه‌ای دامن زده شد و گویی نمکی بر زخم‌های مردم افغانستان افشانده گردید.

به قدرت رسیدن استاد ربانی در کابل، سرآغاز مرحله‌ی دیگری از جنگ‌ها، بدبختی‌ها، تلفات مالی و جانی انسانی در کشور بود. در این مرحله جهان تازه با واقعیت‌های افغانستان آشنا گردیده و دریافت که در این کشور اپارتاید قومی سخت‌جان‌تر از اپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی می‌باشد. هرگاه مسأله‌ی تبارز استاد ربانی را به کرسی رهبری افغانستان با دید تحلیلی‌تر ارزیابی کنیم، در می‌یابیم که وقتی گروه‌های قوم‌گرای پشتون پس از شکست و خروج قشون شوروی از افغانستان، متوجه قوت گرفتن نظامی نیروهای مربوط به اقوام غیرپشتون گردیدند، بدون درنگ از جناح‌های چپ و راست برای حفظ قدرت به چاره‌اندیشی و از میان برداشتن استاد ربانی روی آوردند. دیگر مصلحتاً کاربرد اصطلاحات دشمن‌ساز «ملحد» و «کافر و مسلمان» را که در روزهای نخستین پیروزی مجاهدین در بین آنها چسب زیادی داشت از میان خود برداشتند. این گروه‌ها برای حفظ قدرت قومی خود که عناصر رهبری آن را عمدتاً پشتون‌های پاکستانی چون جنرال نصیرالله بابر و جنرال حمیدگل و مولوی سمیع‌الحق تشکیل می‌دادند، نیروهای قبیله‌محور را به خاطر برهم زدن روند تشکیل دولت اسلامی توسط استاد ربانی، تحت رهبری گلبدین حکمتیار بسیج کردند. تنها مسأله با تشدید احساسات قومی بین تنظیم‌های جهادی منتج به درگیری‌های ذات‌البینی آنها نگردید، بلکه کسانی که در ناف دموکراسی جهان (امریکا) زنده‌گی می‌کردند و ادعای انسان‌سالاری و جامعه‌مدنی و شهروندی را به رُخ مردم می‌کشیدند، سر از تالاب قبیله‌اندیشی کشیده و دهل عنانیت کوبیدند و غوغای زوال قدرت پشتون‌ها را سر دادند. انورالحق احدی رهبر حزب افغان ملت و عده‌ی دیگر از این تیپ‌ها از طریق مطبوعات در رسانه‌های غربی، به مسایل قومی افغانستان بیشتر دامن زدند. احدی در مقاله‌ای تحت عنوان «زوال پشتون‌ها در افغانستان» به نگرانی جامعه‌ی پشتون در زوال قدرت سیاسی آنها در کشور بیشتر تب‌تبارگاری را تمثیل می‌کرد و مقاله‌ی خود را به زبان‌های انگلیسی و اروپایی ترجمه کرده و توجیهاات من درآوردی خود را غرض مغشوش کردن ذهنیت جهانی در مطبوعات اروپایی به چاپ رسانید. پس از آن سخنرانان

تبارگرایی در مطبوعات غربی دیگر مجاهدین را رزمنده‌گان ضد اشغال شوروی و قهرمانان آزادی افغانستان خطاب نمی‌کردند و بر عکس جای توصیف‌های زمان جهاد را واژه‌های «جنگ سالار»، «تفنگ سالار» و «ناقضین حقوق بشر» گرفت.



زمانی که جنگ‌ها به شدت در شهر کابل جریان داشت و راکت‌پراکنی‌های حزب اسلامی از چار آسیاب روزانه جان ده‌ها تن از شهریان کابل را می‌گرفت، در اگست ۱۹۹۲ م گلبدین حکمتیار با استاد ربانی رئیس‌جمهور و احمدشاه مسعود وزیر دفاع در پلچرخی شرق کابل ملاقات کرد و نماینده خود عبدالصبور فرید از تاجیکان کوهستان را به پُست صدارت عظمی معرفی کرد. هدف حکمتیار از معرفی

یک فرد تاجیک رواداری او نسبت به تاجیکان نبود، بلکه می‌خواست تاجیکان را بین هم بجنگانند. حکمتیار شرط گذاشت که اگر دولت ربانی نظم و امنیت را در کشور تامین نکند، او نماینده خویش را از کابل فرا خواهد خواند؛ اما خود بیشتر به تخریب وضع امنیتی متوصل گردید تا بهانه فرا خواندن نماینده‌اش را از کرسی صدارت دریابد و ملامتی جنگ را به گردن استاد ربانی بیاندازد. سایر رهبران مجاهدین نیز تصمیم‌گیری استاد ربانی را در غیاب خویش در هیات دولت، فاقد اعتبار شرعی اعلام کردند و فیصله‌های شورای قیادی غیرمسئول را بر صلاحیت‌های مشروع رئیس‌جمهور مرجح اعلام کردند. در این حال، معلوم نبود که هدف از راه‌اندازی جنگ‌ها در بی‌صلاحیتی استاد ربانی از سوی رهبران جهادی چیست؟ آنها مسأله گرفتن امتیاز سیاسی و دستیابی به قدرت را نسبت به ساختار دولت اسلامی با کفایت برای خدمت به اسلام و مردم و امر بازسازی کشور رجحان بخشیدند و به اصلاح خودشان «مکتب اسلامی» را قربانی «مکتب قومی» کردند. در تاریخ معاصر افغانستان نخستین زعیم تحصیل کرده و استاد دانشگاه استاد ربانی بود که به کرسی ریاست جمهوری کشور وارد گردید؛ اما انحصارگران قدرت، دولت او را که از سوی شورای قیادی مجاهدین

برگزیده شده بود، به رسمیت نشناختند. جنگ‌های ذات‌البینی بین تنظیم‌های

مجاهدین در کابل نه تنها مانع ساختار دولت اسلامی گردید، بلکه امکانیت فوق العاده موثر مجاهدین را برای ساختار یک دولت نیرومند برهم زد و به پرستیژه و اعتبار مجاهدین صدمه بزرگی وارد کرد. شهر کابل به قطعات و پارچه‌های جدا از هم بین تنظیم‌ها تقسیم گردید و در هر بخش آن تنظیم‌های هم‌ستیز حکومت جداگانه داشتند. در جنگ‌های مجاهدین در کابل حدود یک صد هزار نفر کشته شدند و مردم کابل به صورت سرسام‌آوری در منطقه و جهان آواره گردیدند. می‌توان گفت که آستانه این تلاطم کابل از کابلیان اصیل تهی گردید. با پایان معیاد چهارماهه دولت استاد ربانی در حالی که جنگ به شدت ادامه داشت و مذاکرات به نتیجه‌ای نمی‌رسید، کنار رفتن استاد ربانی منجر به خلای قدرت، افزایش بی حد هرج و مرج و از دست دادن آدرس مسوولان امور امنیت و نظام سیاسی در کشور می‌گردید. روی این منظور دولت اسلامی به دعوت مجلس «شورای اهل حل و عقد» متشکل از علمای دین، رهبران و فرماندهان جهاد، چهره‌های سیاسی و متنفذان اجتماعی و نماینده‌گان جنبش ملی شمال پرداخت.

در نهم جدی سال ۱۳۷۱/۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ م جلسه شورای اهل حل و عقد به اشتراک ۱۳۶۰ نفر نماینده از تمام ولایات و احزاب جهادی در تالار وزارت داخله در شهر کابل دایر گردید. به تعداد ۹۱۶ نفر نماینده به نفع ماندگاری استاد ربانی در جایگاه رییس دولت اسلامی افغانستان رای دادند و او را برای مدت دو سال دیگر بحیث رییس جمهور افغانستان انتخاب کردند. با آن‌هم جنگ‌ها ادامه یافت و دولت اسلامی هم فرصت دریافت معیارها برای تقسیم قدرت را به گروه‌های متخاصم نیافت. بیشتر منازعه بر سر کشانیدن پای جنرال دوستم در اتحاد مخالفان دولت بود، آن‌هایی که موجودیت دوستم را در صف استاد ربانی ناجایز و دوستم را ملیشه کمونیست می‌خواندند، اما خود برای جلب همکاری او در صف خود تلاش و تقلا می‌ورزیدند. ادامه این وضعیت و باکندکاری جمعیت اسلامی در تهیه منشور واگذاری حقوق سیاسی گروه‌های متحد، آنها را خسته کرده و به ادامه راه متردد گردانید.

در ماه دلو ۱۳۷۳ خ ایتلافی به نام شورای هماهنگی با ترکیب حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، حزب وحدت اسلامی به رهبری عبدالعلی مزاری و جنبش ملی به رهبری جنرال دوستم به وجود آمده و کودتایی را علیه دولت اسلامی به راه انداختند که

این کودتا علی‌رغم پیش‌روی‌های سریع به نقاط کلیدی شهر کابل، توسط نیروهای وزارت دفاع به رهبری مسعود ناکام ساخته شدند. گفته می‌شود ترتیبات این کودتا در عشق‌آباد ترکمنستان با حضور داشت خانم بینظیر بوتو صدراعظم پاکستان و نماینده‌گان جوانب موتلف صورت گرفته بود. ظاهر شدن سر و کله‌ دوستم در کنار حکمتیار ستیزه‌جو باور مردم را نسبت به حقانیت گروه‌های دعوای حاکمیت خدشه‌دار کرد و ذهنیت کنار نیامدن این گروه‌ها را به خاطر ساختار دولت و تامین صلح و امنیت در افکار عامه به یقین مبدل کرد. از این رو، در سرمای شدید زمستان در حالی که پیوسته نقاط مختلف شهر کابل آماج حملات راکتی قرار می‌گرفت، موجی از مردم سرگردان و بی‌پناه با اطفال و سال‌مندان پیر و مریض از دروازه‌های کابل به سوی اهداف نامعلومی خارج می‌شدند و خود را به چنگال هیولای سرنوشت تسلیم می‌کردند.

اساساً اختلاف بین استاد ربانی و حکمتیار چنانکه در گذشته مرور کردیم، دارای سابقه قبلی و یک اختلاف اصولی بر اساسات ایدئولوژی و مبانی ارزشی اسلامی نبود. این اختلاف عمدتاً تاکتیکی و سلیقه‌ای و در آغاز به صورت مرموزی قومی هم بود که بعدها در روند جنگ‌های ذات‌البینی مجاهدین چهره قومی خود را عریان کرد و بسیاری از پژوهشگران امور افغانستان جنگ‌های ذات‌البینی دوران حکومت استاد ربانی را با توجه به جنگیدن حزب جنبش اوزبک با وحدت هزاره، درگیری‌های جنبش با حزب اسلامی، مقابله دراز مدت حزب اسلامی پشتون‌تبار با جمعیت اسلامی تاجیک‌تبار و سایر مقابله‌های تنظیمی را جنگ قومی در افغانستان خوانده‌اند.

استاد ربانی با حرکت‌های سنجیده شده به اشتراک مسلمانان هم‌وطنش تکیه داشت، اما برای تحلیل سیاسی منطقه و جهان پیرامونش به تنظیم تشکیلات حزبی و کدرسازی و سپردن کار به اهل آن کمتر توجه کرد. در حالی که توجه، طرز دید حزبی و سیاسی حکمتیار نسبت به مسایل ریشه‌ای و برخلاف استاد ربانی از بالا به پایین بود. او مثل آقای حکمتیار و احدی نبود که حضور یک شخصیت غیردودمانی خود را بر کرسی دولت اسلامی، نه حق جهادی، نه شایستگی رهبری، نه امانت اسلامی و نه هم‌رعایت نوبت در پیش‌برد وجیه ملی و اسلامی برای اقوام دیگر می‌دانست. استاد ربانی به برخورد نادرخان در برابر حبیب‌الله کلکانی و مردم شمالی که از واقعیت‌های دردناک تاریخ کشورش بود و تاریخ را

با چه کیفی حلق آویز کرده بودند، یک لحظه هم نه اندیشید. دکتور چنگیز پهلوان^۱ نوشته است: «با توجه به آنچه دیدیم، دولت مجاهدین در کابل از همان آغاز چیزی بود نامطلوب، از نظر پشتون‌ها که می‌بایست به هر وسیله ممکن سرنگون شود... در این میان گلبدین حکمتیار سعی می‌کرد همه رقیبان را از میدان بیرون براند و بسان منجی پشتونان قد علم کند... بر هیچ‌کس پوشیده نیست که حکمتیار یکی از شخصیت‌های سیاسی فاجعه‌آفرین در افغانستان شده است... سیاست‌های حکمتیار بی‌تردید بیشترین ضربه را بر دولت مجاهدین وارد ساخت.» از این لحاظ تشویش‌های رهبران جهادی پشتون و داد و فریادهای به نام بیرون راندن ملیشه‌های اوزبک به فرماندهی جنرال دوستم جز بهانه‌ای برای ادامه جنگ و توجیه مخالفت مسلحانه علیه دولت اسلامی استاد ربانی چیزی بیش نبود. گروه‌های که پیش از نبرد آزمایشی ذات‌البینی همه قضایا را از زاویه دید و باور مشترک اسلامی به بررسی می‌گرفتند، در ساحه منافع به دید غیر از این متوصل شدند و موضع‌گیری‌های شان هیچ‌گونه انسجام و هم‌گرایی عقیدتی نداشت و عمیقاً در گودال مکن‌ت‌گرایی فرو رفتند.

باین حال، تنظیم‌ها هر کدام افراد خود را به پُست‌های مهم در قلمرو حاکمیت خود خوانده‌شان بدون دستور حاکمیت مرکزی مقرر می‌کردند و کشور عمدتاً به حوزه‌های اقتدار قومی و فرماندهی ذیل تقسیم و رهبری می‌گردید: ولایات مرکزی (کابل، پروان، کاپیسا، پنجشیر، وردک، لوگر، قندوز، تخار و بدخشان) تحت اداره احمدشاه مسعود. ولایات شمال (جوزجان، فاریاب، سرپل، سمنگان) تحت اداره جنرال دوستم. شهر مزار شریف تحت اداره حزب وحدت، جمعیت و جنبش. ولایت بغلان تحت اداره سید منصور نادری، حوزه جنوب غرب (هرات، فراه، نیمروز، بادغیس و غور) تحت اداره امیر اسماعیل خان. ولایت (قندهار، ارزگان، زابل، هلمند) تحت اداره ملا نقیب‌الله آخوندزاده که آمر لالی و سرکاتب عطا محمد از حزب اسلامی نیز با او بودند. ولایت غزنی تحت اداره مستقل تاج محمد قاری بابا، در پکتیا، پکتیکا و خوست مولوی جلال‌الدین حقانی، در مشرقی حاجی عبدالقدیر و حضرت علی و در لغمان عبدالله جان والی از حزب اسلامی فرمان می‌راندند.

۱. رک دکتور چنگیز پهلوان در کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» تهران ۱۳۷۷

در جریان این درگیری‌ها دوره دو ساله استاد ربانی هم به آخر رسید، اما با توجه به وضع ناهنجار و بحرانی با تدویر اجتماعی از رهبران جهاد چون محمد اکبری رهبر شاخه حزب وحدت، آیت‌الله شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان، عبدرب الرسول سیاف رهبر اتحاد اسلامی، جنرال دوستم رهبر حزب جنبش، شورای مشرقی به رهبری حاجی عبدالقدیر و حضرت علی نورستانی و تعدادی از مجاهدین قندهار به رهبری مولوی غلام محمد و عارف خان نورزایی و جناح‌های دیگر برای چهار سال تمدید گردید. استاد ربانی برای رفع چالش‌های سیاسی دولت اسلامی به سلسله‌ای از اقدامات صلح‌جویانه متوصل گردید. این اقدامات عبارت بودند از:

- برگزاری شورای اهل حل و عقد سال ۱۳۷۱/۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ م به اشتراک ۱۳۶۰ نفر نماینده احزاب جهادی از تمام ولایات در تالار وزارت داخله در شهر کابل دایر گردید.
- دعوت کشورهای ایران، پاکستان و عربستان سعودی در جلسه‌ای در شهر جلال‌آباد، اما حکمتیار اشتراک خود در این جلسه را با استعفای استاد ربانی مشروط می‌دانست. سرانجام، جای تدویر جلسه رهبران به پاکستان تعویض گردید. استاد ربانی، حکمتیار، مجددی، مولوی نبی، یونس خالص، جنرال همایون فوزی و انجنیر نسیم مهدی به پاکستان رفتند. در جلسه علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران، شهزاده ترکی الفیصل رییس استخبارات عربستان و جنرال حمید گل رییس ISI اشتراک کردند. حضور غلام اسحاق خان رییس جمهور و نواز شریف صدراعظم پاکستان در جلسه بر ذهنیت رهبران جهاد فرمان‌روایی می‌کرد. آنها فیصله کردند که استاد ربانی برای مدت ۸ ماه دیگر در ریاست جمهوری باقی بماند و صدارت به گلبدین حکمتیار داده شود و صلاحیت داشته باشد تا کابینه را خودش تعیین کند.

- تدویر جلسه بزرگ هرات در برج سرطان ۱۳۷۳ به دعوت امیر محمد اسماعیل خان والی هرات: این جلسه به اشتراک احزاب جهادی، قوماندانان محلی و نمایندگان تکنوکرات‌های غربی (محور روم ظاهر شاه، محور قبرس، محور پشاور) در شهر هرات دایر گردید تا روی حل و فصل مشکل جنگ در کشور تصمیمی اتخاذ کنند. در این جلسه دکتر محمدیوسف سابق صدراعظم و عنایت‌الله پسر امان‌الله خان از به نمایندگی ظاهر شاه اشتراک کردند. در این جلسه تاکید احمدشاه مسعود این بود که بایست استاد ربانی

استعفا کرده و قدرت را به داکتر محمدیوسف تسلیم دهد و استاد هم چنین وعده‌ای را داده بود، اما بالاخر مساعی اسماعیل خان تا تشکیل لویه جرگه دوره زعامت استاد ربانی تمدید گردید.

- به دنبال جلسه هرات، به تاریخ یازدهم سنبله ۱۳۷۳ بنا به دعوت سازمان ملل متحد زیر نظر محمود مستری جلسه‌ای در اسلام‌آباد دعوت گردید، اما استاد ربانی و احمدشاه مسعود به خاطر اشتراک نماینده‌گان شورای هماهنگی در این جلسه اشتراک نکردند، صرف مسعود خلیلی به اسلام‌آباد رفت، اما نتیجه از آن حاصل نشد. اپوزیسیون مسلح دولت استاد ربانی به رهبری حکمتیار و حمایت استخبارات پاکستان در مدت چهار سال پیکار مسلحانه موفق به شکست دادن احمدشاه مسعود در راس ستاد دفاعی دولت اسلامی افغانستان نگردید. از این رو، آی. ایس. آی از کارایی حکمتیار مایوس شده به انتخاب الترناتیف دیگری روی آورد و تحریک طالبان را بحیث جانشین حزب اسلامی در سال ۱۳۷۳خ در پاکستان به وجود آورد. تحریک طالبان به زودی از طریق سپین بولدک وارد قندهار گردیده و در یک سیر دراماتیک در مدت سه سال تمام افغانستان را زیر قبضه خود گرفت و وارد غرب کابل گردید. استاد ربانی که تا آن وقت در ستیزه با حزب اسلامی، طالبان را فرشته صلح می خواند، اما حالا طالبان با رسیدن در چارآسیاب و تسخیر پایگاه حزب اسلامی از استاد ربانی خواستند تا بدون قید و شرط سلاح خود را به طالبان تسلیم کند. در این حال، دولت اسلامی که خود ممد رسانیدن طالبان تا حومه‌های شهر کابل بود، تازه درک کرد که با جریان یاغی و ستیزه جویی رو به روست، از این رو تصمیم گرفت تا در برابر این نیروی لجام‌گسیخته بیايستد؛ اما فرصت‌های لازم برای رویارویی موثر از دست رفته بود و طالبان در افغانستان دارای امکانات بی‌القوه و بی‌الفعل شده بودند.

برقراری آشتی ملی در تاجیکستان با وساطت استاد ربانی و احمدشاه مسعود

با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۲ م جنگ‌ها و درگیری‌ها در نقاط مختلف شوروی سابق بر سر قره‌باغ کوهی بین ارمنستان و آذربایجان، جنگ در آسیای شمالی، در چین بین اسلام‌گرایان و بقایای دولت شوروی، ناآرامی‌ها در ازبیکستان بین دولت اسلام کریموف و حزب تحریر ازبیکستان به رهبری طاهر یولداش و جنگ‌های داخلی

در تاجیکستان بین حکومت امام علی رحمان و اپوزیسیون اسلامی به رهبری سید عبدالله نوری ادامه داشت.



دولت استاد ربانی که بیشتر پالیسی‌های نظامی آن را احمدشاه مسعود به دوش داشت با تحلیل وضعیت خویش و همسایگان زمینه‌های حل مشکل آینده و برون‌رفت از ناهنجاری‌های موجود را همواره مورد مطالعه قرار می‌داد. در کشوری که جبهه مقاومت مسعود با آن سرحدات مشترک طولانی و علایق زبانی، دینی و تباری داشت، کشور تاجیکستان بود. در تاجیکستان نیز جنگ‌ها از سوی همسایگان تمامیت‌خواه دور و نزدیک عمدتاً به حمایت برخی از رهبران مجاهدین افغانستان دامن زده می‌شد. مردم در شمال افغانستان میزبان حدود پنجاه هزار نفر مهاجران و مخالفان دولت تاجیکستان در قندز، امام صاحب، تالقان، پنجشیر، بدخشان و کمپ سخی در مزار شریف بودند. از این رو، استاد ربانی تصمیم گرفت تا در حل قضیه تاجیکستان پا در میانی مثبت کند. مسعود که مشکلات کار آینده خود را بیشتر درک می‌کرد خواست تا برای خود عقب‌گاه جبهه داشته باشد. از این رو، مسأله استقرار صلح در تاجیکستان را با شیخ سید عبدالله نوری رهبر مخالفان دولت تاجیکستان که در افغانستان به سر می‌برد، در میان گذاشت، او دعوت مسعود را رد نکرد، اما امام علی رحمان را مقصر ادامه جنگ در کشور دانست که با مجاهدین تاجیک آشتی نمی‌کند. مسعود نماینده‌گان خود را به تاجیکستان فرستاد تا پیام صلح را به رئیس‌جمهور امام علی رحمان برساند. در پیام مسعود تأکید شده بود

که ما نباید با شما همسایه‌ای باشیم مثل پاکستان در برابر ما. ما در برابر مردم هم‌زبان تاجیک مکلفیت اسلامی و فرهنگی احساس می‌کنیم تا به ختم بحران‌ات و جنگ‌های برادرگشی در آن کشور یاری برادرانه برسانیم. برقراری صلح در تاجیکستان به دریافت راه‌های حل سیاسی افغانستان نیز یاری خواهد رساند. از این رو، از امام علی رحمان دعوت کرد تا غرض ملاقات با رهبری اپوزیسیون به کابل بیاید. رییس‌جمهور تاجیکستان ابتدا در سال ۱۳۷۴ به شهر کابل آمد و استاد ربانی به دنبال آن نیز از تاجیکستان بازدید رسمی به عمل آورد که مورد استقبال گرم و بی‌شایبه دولت و مردم تاجیکستان قرار گرفت. رییس‌جمهور امام علی رحمان بعداً به دعوت احمدشاه مسعود در تابستان ۱۳۷۷ خ به روستای خوسته در ولسوالی فرخار ولایت تخار سفر کرده و در دو نوبت با سید عبدالله نوری و استاد ربانی مذاکره کردند. آنها توافق کردند تا غرض حل مشکلات ملی‌شان دولت و اپوزیسیون هر دو در نظام سیاسی آینده تاجیکستان اشتراک کنند و از همین لحظه در تاجیکستان آتش‌بس مرعی‌الاجرا گردد.

هرچند در راستای برقراری صلح و امنیت در تاجیکستان و آشتی رهبران دولتی و اپوزیسیون این نشست‌ها بعداً در تهران، اسلام‌آباد، عشق‌آباد و مسکو ادامه یافت، اما اصل توافق به امر صلح و بیان تعهد رهبران در قبال آن در مذاکرات کابل و خوسته حل شده بود. دولت اسلامی افغانستان با این عملکرد خود نشان داد که «اگر برای خود آتش بریده نتوانند، اما برای تاجیکستان سیمیان می‌برند.» در برقراری صلح تاجیکان علاوه بر کشور تاجیکستان مجموع کشورهای تازه به استقلال رسیده بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و جمهوری فدراتیف روسیه نفع زیادی داشتند. زیرا بی‌ثباتی در تاجیکستان می‌توانست دامنه آن را به کشورهای مشترک‌المنافع مثل قرغزستان، قزاقستان، اوزبکستان و دیگر جاها بکشانند.^۱ برای انجام چنین کاری دره استراتژیک «طویل‌دره» در شرق تاجیکستان حیثیت پنجشیر در افغانستان را داشت که می‌توانست سال‌های طولانی جنگ را از آنجا به سوی کشورهای کامنولت رهبری کند. از این رو، مزاحمتی در امر برقراری روند صلح در

۱. و موقعیت دره استراتژیک «طویل‌دره» در شرق تاجیکستان جایگاه مناسبی برای لانه کردن گروه‌های جنگ طلب و دهشت‌افکن به منظور رخنه کردن در کشورهای آسیای میانه بود و می‌توانست امنیت کشورهای نام‌برده را مختل سازد.

تاجیکستان از سوی همسایگان ایجاد نگردید. در واقع، یکی از کارهای ماندگار و حیاتی استاد ربانی و احمدشاه مسعود مسأله ختم جنگ در کشور تاجیکستان بود که موصوف به زودی راه‌های عبور و مرور مسلحانه را از خاک افغانستان به روی اپوزیسیون تاجیک مسدود نمود. مسعود قرارگاه رضوان کافر نهانی (آرژینکیزابادی) را در پنجشیر بست و او را با افرادش به تاجیکستان فرستاد و باین، پروسه استقرار صلح در تاجیکستان میسر گردید.^۱ مردم تاجیکستان از این برخورد نیک استاد ربانی و فرمانده مسعود بسیار خوش شدند که در ادامه تنش‌ها در افغانستان خود میزبان حدود ده هزار مهاجر افغانستانی در دوشنبه گردیدند.

چالش‌های دولت اسلامی

مشکل اصلی در میان فرماندهان و اعضای ارشد جمعیت اسلامی که در فضای مه‌آلود جنگ سرد و تنش‌های سیاسی نظامی پرورش یافته بودند، کم بود مدارا و تحمل مخالفین بود. حالانکه اصل تسامح، تساهل و هم‌دیگرپذیری شرط اساسی در قبول مسوولیت برای سرنوشت یک جامعه است. مسوولان محلی جمعیت هنوز نیروهای دوستم را که در کنارشان قرار گرفته بودند، گویی ملیشه‌های که در خدمت نجیب قرار دارند، به چشم مخالف می‌دیدند و از ریش‌های تراشیده آنها ناراحت می‌شدند و در مقابل آنها و روشنفکران هم‌دیارشان برخوردهای دوران انقطابی را تکرار می‌کردند. این وضعیت اعتمادهای کم‌ریشه را که بین جمعیت و متحدان‌شان در حال شکل‌گیری بودند، در نطفه خنثا می‌ساخت.

مسأله تامین امنیت به درازا کشید و راکت‌باران‌ها از موضع چهارآسیاب و جنگ‌های درون شهری میان گروه‌های مسلح حوصله مردم را خرد و خمیر می‌کرد. با وجود آماده بودن نیروهای جنبش و فراخواندن حدود سه هزار نفر از تخار و بدخشان، هنوز هم حملات تصفیه‌ای از سوی وزیر دفاع (احمدشاه مسعود) به راه نمی‌افتید. حملات راکتی بالای میدان هوایی کابل روابط کشور را با دنیای خارج به محدودیت کشانید و طیارات ملکی و نظامی به میدان هوایی بگرام انتقال داده شدند. حکمتیار اخطار می‌داد که تا خروج کامل

۱. دکتر صاحب‌نظر مرادی، احمدشاه مسعود و تحولات دهه هشتاد در افغانستان، ص ۹-۲۳۸.

ملی‌شده‌های دوستم به حملاتش ادامه خواهد داد و از مردم کابل خواست تا خانه‌های‌شان را ترک کنند، در غیر آن مسوولیت کشته شدن به دوش خودشان خواهد بود. دو حزب مسلمان و مجاهد (جمعیت و حزب اسلامی) که رهبر یکی آن بحیث رییس جمهور و دیگری بحیث صدراعظم در حکومت مجاهدین حضور داشتند، جامعه را به چنین وضعیتی کشانیده بودند. آن‌هم بالای پایتخت کشور و شهر مزدحم کابل که فیر هر مرمی کشته، زخمی و ویرانی فراوانی به جا می‌گذاشت. با افزایش جنگ‌ها و خشونت‌ها برخی از احزاب جهادی در دیگری مدغم می‌گردیدند، شورای مشرفی به رهبری حاجی عبدالقدیر با اینکه از دولت استاد ربانی بودجه و مصارف جنگی می‌گرفتند، اما از اطاعت آن خودداری می‌نمود و اجراءات حکومتی را خودشان در محل انجام می‌دادند.

دولت استاد ربانی که به جرم منسوبیت قومی تحت فشار و ستیزه افراط‌گرایان پشتون قرار داشت، او اصلاً متکای قومی و آجندای حاکمیت تاجیکان را در سر نداشت. چون آموزش‌های مکتبی سیاسی و دینی استاد بر پایه اهتمام و انقیاد به ارزش‌های فرهنگی و قومی استوار نبود. او یک مسلمان مفسر قرآن بود و قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد که «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» از این رو، او برتری انسان‌ها را در تقوا، مدیریت، شایستگی و اصل‌های جهان‌وطنی اسلامی می‌دید و خود را شایسته امانت رهبری برای برپایی نظام اسلامی در کشور خود می‌دانست. استاد ربانی که مثل سایر رهبران در تمام دوره جهاد در پاکستان به سر برد، مثل همه هم‌پایگان جهادی خود در پاس‌داری سیاسی از میزبانی پاکستان مطابق رضایت رهبران آن کشور عمل نکرد و با اکت مستقل بودن خشم زمام‌داران اسلام‌آباد را در برابر خود برانگیخت.

احمدشاه مسعود که نظر به توقع مقامات پاکستانی می‌بایست مثل سایر فرماندهان موثر داکتر نجیب را به محضر نواز شریف می‌برد، چنین نکرد و مانع اجرای چنین خوش‌خدمتی‌ها برای دیگران هم می‌گردید. از این رو، تقصیر جدی دولت مردان تاجیک در برابر پاکستان این بود که آنها مثل سایر هم‌تایان‌شان از دست‌گاه استخبارات پاکستان فرمان نمی‌بردند و دولت خود را ناوابسته می‌خواندند. در حالی که خواسته اصلی پاکستان این بود که در افغانستان یک دولت مزدور و دست‌نشانده را فرماندهی کند و از بلند پروازی‌ها و استقلال عمل رهبران مجاهدین در افغانستان خوشش نمی‌آمد. احمدشاه

مسعود پس از همان سفر پیش از دورهٔ جهاد دیگر به پاکستان نرفت و درجهٔ بلند پذیرش مردم از مسعود نسبت به هم‌تایانش بر پایهٔ همین اصل استوار بود که او شکرگذار دال و چپاتی پاکستان نبود و تمام دوران پُرمشقت جهاد را در کنار مردم خود گذرانید. مسعود صرف یک بار برای مدت نیم روز به دعوت حکومت پاکستان وارد آن کشور شد و دیگر به دلیل مصروفیت‌های رزمی به پاکستان سفر نکرد. این در حالی بود که برخی از فرماندهان دست چندم سایر تنظیم‌ها دارای روابط مستقیم با «آی. ایس. آی» بوده و از سوی این نهاد اكمال می‌شدند و روزهای جمعه خود را در پشاور و اسلام‌آباد سپری می‌کردند. حتا مولوی نبی می‌گفت که هوای به مزاجم خوش نمی‌خورد و بیشتر عمر خود را در پاکستان گذرانید. کشیده‌گی سیاسی با پاکستان که بیشتر ناشی از فزون‌خواهی و لجاجت‌های حکام پشتون در قبال مسایل مرزی بود، به وسیلهٔ یک حکومت غیرپشتونی شانس مناسب‌تری برای حل مسالمت‌آمیز داشت، استاد ربانی که چنین شانسی را در اختیار داشت، اما از آن برای بقای دولت خود استفاده نکرد. توأم با آن موجودیت جمهوری اسلامی ایران که خود میزبان اتحاد هشت‌گانهٔ مجاهدین بود و با استاد ربانی پیوندهای زبانی، تاریخی و فرهنگی داشت، این پیوندها به صورت واضح از هر دو جانب اهمال گردید. در حالی که استاد ربانی و احمدشاه مسعود به اتهام هم‌زبانی با ایران در کشورهای عربی مخالف با ایران از سوی معاندان‌شان شیعه قلم داد می‌گردیدند و مورد بی‌مهری رهبران عرب قرار می‌گرفتند، اما جمهوری اسلامی ایران هرگز به فکر رابطهٔ هم‌زبانی با دولت ربانی نیفتاده برعکس از حزب وحدت شیعه برای سقوط دولت ربانی چه در ترکیب شورای هماهنگی و چه به صورت جنگ‌های رودرویی حمایت کرد. این بر می‌گردد به حس اجنبی‌ستیزی تاجیکان و موجب آن می‌گردد که آنها حامی و تکیه‌گاه خارجی نداشته باشند و در داخل افغانستان هم همیشه معروض به محکومیت و سرکوب ارزش‌های فرهنگی و هویتی خود از سوی تبارگرایان قبیله‌ای باشند.

مشکل دیگر دولت استاد ربانی این بود که در برابر تنظیم‌های متحد خود و اقوامی چون هزاره‌ها و ازبیک‌ها که سهم حقوقی خود در دولت و حق مشارکت در نظام را مطالبه می‌کردند، به دلیل استمرار جنگ و صف‌بندی‌های مرکب متحدان‌شان مشخص نموده نمی‌توانست. از این رو، آنها را با عقد ائتلاف‌های جدید با مخالفان در برابر خود خود به

ستیزه‌وا می‌داشت. شاید این نوع برخورد با قضایا از سوی اهل غرض یا مشاوران تنظیمی به دولت استاد ربانی دیکته می‌شد که از پذیرش کسانی چون جنرال دوستم برحذر باشد، در حالی که حکمتیار شهر کابل را به خاطر حضور دوستم در دولت اسلامی ویران کرد؛ اما سرانجام با جرأت تمام دوستم از بیک و مزاری هزاره دو تن از متحدان طبیعی استاد ربانی را در آغوش خود گرفت و با آنها شورای هماهنگی تشکیل کرد و علیه دولت اسلامی کودتای ماه دلو ۱۳۷۳ را به راه انداختند. این‌گونه موضع‌گیری‌ها در واقع، برای مردم ما بسیار زیان‌بار واقع شد و منجر به بروز بحران اعتماد در میان متحدان سیاسی دولت اسلامی گردید. در حالی که استاد ربانی خود می‌دانست که مردم افغانستان در تاریخ معاصر به خاطر قایل نشدن حقوق حقه و مشروع خود در نظام‌های سیاسی گذشته، با بی‌اعتمادی و حتا دشمنی با حکومت‌ها برخاسته‌اند و این درس و تجربه‌ای بود که پرداختن به آن به فحوائی «اعدلو و هو اقرب للتعوی» می‌بایست از اولویت‌های کاری دولت اسلامی به رهبری استاد ربانی می‌بود که استمرار جنگ‌ها این فرصت را از اختیارش ربود. زیرا مردم برای دوستی و دشمنی خاص در برابر دولت‌ها آفریده نشده‌اند، هر نظامی که در برابر خواسته‌های حقوقی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و هویتی) اقوام اهمال نماید یا مخاصمت ورزد، خود انحصارگر و تمامیت‌خواه خوانده می‌شود و مردم در برابرش می‌ایستند.

اگر واقعاً رهبران غیرپشتون در جهاد افغانستان دلهره همکاری و داشتن ایتلاف و اتحاد سیاسی را با پشتون‌ها برای یک پارچگی کشور، هم‌بستگی و منافع ملی و سلامت افغانستان می‌داشتند، می‌بایست یک اتحاد سیاسی برنامه محور با جامعه برادران پشتون طوری تدوین می‌کردند که همه ابعاد همکاری و هم‌زیستی آنها روشن می‌بود و این مفکوره می‌بایست پیش از همه از سوی حامیان جهاد وضع می‌شد که نشد. تقسیم متوازن قدرت در همه ابعاد و سطوح صورت می‌گرفت و این مساله وارد قانون اساسی می‌گردید. ماهیت این اتحاد برپایه وسیع ساختن قاعده اجتماعی حاکمیت می‌بود تا همه گروه‌های قومی و سیاسی در زیر چتر ایتلاف بزرگ‌تر برای خود امکان سهم‌گیری عادلانه در قدرت می‌یافت. با توزیع عادلانه قدرت سیاسی به تمام جوامع تباری و با تاثیرگذاری سیاسی برای عادلانه ساختن حاکمیت حقوق بنیاد به سود همه اقوام نقش بازی می‌کرد و زمینه تامین عدالت را بحیث عمده‌ترین اهرم مشکلات اجتماعی کشور مساعد می‌کرد؛ اما سنگ‌وازه اندیشی

برخی از شخصیت‌ها و لمیدن بر مسند تعهدات ایدئولوژیک شان و پابندی به تفکرات اسلام سیاسی و عدم درک و اعتنا به خط ملی و منافع فرهنگی و هویتی مانع تحقق این خواسته‌ها گردید و فرصت‌ها را از اختیار در ربود. طوری که همه شاهد بودند و بودیم، رهبران سیاسی، تنظیم‌های جهادی و روشنفکران جامعه پشتون از همه ایتلاف‌ها و اتحادهای سیاسی با جوامع اقوام دیگر بهره‌برداری سودجویانه سیاسی کردند و از این اتحادها در گام نخست برای براندازی حکومت منسوب به تاجیکان استفاده کردند و در گام دوم با سرکوب تاجیکان و با گمان اینکه مقاومت تاجیکان مهار شده است، در تلاش راه‌اندازی دولت تک قومی ناب بر آمدند و به همان راهی رفتند که از احمدشاه ابدالی تا عبدالرحمان خان با کشمکش‌های قبیله‌ای و خانه جنگی‌های سرداران سدوزایی و بارکزیایی برای شان به میراث گذاشته بودند.

خلاصه اینکه چالش‌های دولت استاد ربانی از کاستی‌ها و کم‌بودهای جامعه تاجیکان افغانستان به دور نبود، مردمی که با فرورفتن در اعماق فرهنگ و ادبیات و سعه صدر از بسیاری مسایل مبهم حیات اجتماعی و سیاسی خود فاصله گرفتند و به آب‌های زیر گاه سیاست متوجه نشده‌اند. این‌گونه مسایل که از نظر عده‌ای کاستی جامعه تاجیکان ارزیابی می‌شود، اما عده دیگر آن را کمال فرزاندگی و خرد تاریخی تاجیکان در جامعه کثیرالاقوام افغانستان می‌دانند. به هر حال، چنین واقعیت‌های در جامعه تاجیکان اگر برای هم‌زیستی با اقوام برادر سودمند بوده، اما ادامه آنها به ضرر سیاست، فرهنگ و هویت تاجیکان انجامیده است. در واقع، سقوط حاکمیت سیاسی استاد ربانی دوباره وضعیت را به سوی قبیله‌سالاری و قوم‌محوری کشانید و آب سردی روی امیدهای مردم افغانستان ریخت و همان حاکمیت سیاسی را با وابستگی خارجی، انحصار قدرت سیاسی تک‌قومی و تلاش برای ایجاد دولت (کشور، ملت و حکومت) یک قومی و استحاله همه در قوم افغان، ایجاد گردید. خلیل‌زاد در کتاب «فرستاده» خود می‌نویسد: گروه روم تمام پشتون‌ها را در بر می‌گرفت که بزرگ‌ترین گروه قومی؟! بود که از جانب امریکایی‌ها اختیار تعیین رهبر آینده کشور را داشت. استخبارات امریکا از قبل داکتر عبدالله را در حمایت از کزری قرار داد. نظامیان امریکا آخرین تلاش شان را کردند تا جبهه ضد طالبان (اتحاد تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و هزاره‌ها) را تضعیف کنند و به طور عمده دنبال کنار زدن جمعیت اسلامی و تاجیکان در

شمال بودند. برای دست باز گذاشتن پشتون‌ها دوستم را در شمال به جان جمعیت اسلامی انداختند. نظامیان امریکایی در شمال با دوستم در این مورد کار می‌کردند.^۱

موقف امریکا در قبال دولت اسلامی مجاهدین

با اینکه امریکا پتر تامسن را بحیث سفیر رسمی خود در دولت موقت مجاهدین در پاکستان تعیین کرده بود، اما پیروزی مجاهدین و دولت اسلامی به رهبری پروفیسور برهان‌الدین ربانی را به رسمیت نشناخت. تامسن ساعتی پس از تحویل‌گیری قدرت توسط صبغت‌الله مجددی کابل را ترک کرد و به وظیفه دیگری گماشته شد. دولت امریکا که برای یک دهه به مجاهدین پول، اسلحه و مشاوره نظامی می‌داد، دیگر به دولت اسلامی سفیری نفرستاد و از ادامه هر نوع همکاری به این دولت خودداری کرد. به گفته مهندس محمد اسحاق نماینده دولت مجاهدین در امریکا: «امریکایی‌ها در برابر دولت استاد ربانی، نفرت داشتند. هیچ‌گاه در مورد دولت او از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ م فکر نمی‌کردند. آنها بعد از سقوط رژیم نجیب‌الله از مجاهدین بی‌نیاز شدند و افغانستان را در قعر جنگ‌های داخلی فرو بردند. آنها در مشاوره با پاکستان تحریک طالبان را به وجود آوردند و این تحریک را بهتر از حکومت مجاهدین می‌پنداشتند و مورد حمایت مالی و تسلیحاتی قرار می‌دادند. در دوران مقاومت ضد طالبان هم وضع به همین‌گونه بود. امریکایی‌ها با احمدشاه مسعود روابط خوبی نداشتند و او را متهم به دست داشتن در قاچاق مواد مخدر می‌کردند و در جنگ‌های کابل مسوول می‌پنداشتند. ذهنیت حاکم این بود که جنگ سرد ختم شده دیگر ما نمی‌توانیم در یک کشور عقب‌مانده دور افتاده که درگیر هزار مشکل است خود را درگیر سازیم.»^۲ و باین، امریکایی‌ها به اصطلاح معروف «خوشه را گرفتند و ساقه را در دادند.» زمانی که از استاد ربانی رییس دولت مجاهدین دلایل و عوامل بی‌اعتنایی امریکا در برابر دولتش پرسیده شد چنین توضیح داد: «کمک کشورها در دوران جهاد بر مبنای یک استراتژی دوام‌دار نبود. هر یک از این کشورها آجندای به خصوص خود را داشتند و تا جایی که به ایالات متحده امریکا ارتباط داشت دو مساله را مورد توجه قرار می‌داد: یکی

۱. نبرد افغانی استالین، برگردان عزیز آریانفر، ص. ۵۳۸ - ۵۳۹

۲. محمداکرام اندیشمند، امریکا در افغانستان، ص ۱۵۰

جنگ سرد که در مقابل شوروی با مصارف گزاف پیش می‌برد. دوم مشکل و عقده شکست ویتنام در ذهن امریکایی‌ها باقی مانده بود. تصور امریکایی‌ها به ارتباط افغانستان در ابتدا این بود که درد سری به اتحاد شوروی بسازند. اینکه شوروی شکست بخورد و از هم بپاشد در ذهن‌شان هم خطور نمی‌کرد.

پس از اینکه حوادث انکشاف کرد و کم‌کم دنیا فهمید و جهاد در سطحی رسید که اتحاد شوروی دارد افغانستان را ترک می‌گوید، در آن وقت آنها پالیسی مقطعی خود را تمام شده می‌پنداشتند. البته در دنیایی که ما به سر می‌بریم کمک‌های اخلاقی و انسانی شاید بسیار محدود باشد. به عقیده من کمک‌های انسانی که در کشورهای آسیا، آفریقا یا جهان عقب مانده سوم صورت می‌گیرد، اکثراً کمک‌های بشردوستانه نیست. شاید به سطح افراد، به سطح شخصیت‌ها و به سطح موسسات انسان دوست باشد، اما چه بسا از این کشورهای بزرگ که در کمک‌های بشردوستانه‌شان مصالح استخباراتی و منافع خاص خودشان نهفته و مرجح‌تر است. مصالح سیاسی-نظامی و اقتصادی‌شان مطرح است. سرمایه‌گذاری را به همین شکل پیش می‌برند. بنابراین، مجاهدین وقتی در کابل صاحب حکومت شدند در یک وضعی قرار گرفتند که خود را تنها احساس کردند. در حالتی که ما دیدیم حتا پلان‌های انسانی و به گفته خودشان بشردوستانه خود را به یک سو گذاشتند. حتا کشورهای اسلامی و عربی چون: امارات عربی، کویت و عربستان سعودی که مکتب، مسجد، مدرسه و کلینک می‌ساختند همه را نیم‌کاره رها کرده و رفتند. در اولین روزهای تشکیل حکومت مجاهدین این پیام را به ایالات متحده رسانیدیم که ما علاقه داریم با آن کشور مناسبات نزدیک داشته باشیم و کمک‌های آن را قبول کنیم. حتا در دوران جهاد تا جایی که به جمعیت اسلامی افغانستان و به ما مربوط بود به این فکر بودیم که چه قسم یک برنامه طویل‌مدت را با دنیای غرب و مخصوصاً با ایالات متحده تنظیم کنیم؛ اما کار چنین شروع شد که این دولت نو بنیاد چگونه سقوط داده شود تا نشان بدهند که ملت‌های که بخواهند خودشان حکومت بسازند و بر اساس فرمایش و هدایت کشورهای بزرگ و قدرت مند دنیا حکومت بسازند، هیچ‌گاه حکومت ساخته نمی‌توانند...»^۱

۱. مصاحبه اختصاصی نگارنده با استاد برهان‌الدین ربانی رییس پیشین دولت اسلامی افغانستان، حوت ۱۳۸۳ در

ایالات متحده آمریکا بنا بر ملاحظات سیاسی مختلفی نه تنها با دولت استاد ربانی کمکی نکرد، بلکه زمینه دست بازی‌های عریان مقامات پاکستانی را برای تضعیف و از میان برداشتن این دولت، آزاد گذاشت. زمانی که در سپتامبر ۱۹۹۶ م طالبان موفق به تسخیر کابل گردیدند، مقامات امریکایی در سطوح مختلف در قونسل‌گری امریکا در پشاور، وزارت خارجه در واشنگتن و شرکت نفتی یونوکال در کالیفورنیا و مامورین سیا در لنگلی ورجینیا خوشحالی خود را از این سقوط پنهان نکردند. بعد از این چرخش‌ها، سیاست جامعه جهانی در قبال افغانستان در مطابقت کامل با سیاست عمق استراتژی و نسخه پاکستان سمت‌وسو یافت. دولت‌سازی، اصلاحات، ساختارهای امنیتی در افغانستان بر طبق سفارش پاکستان و انگلیس سمت‌دهی گردید. واقعیت امر این است که ماهیت این بازی‌های سیاسی مانند دوران مسابقات (فارورد پالیسی) توسط دو استعمار پیر با حمایت از خانواده‌های معین مربوط به یک قوم، سرنوشت هم‌بستگی ملی، اتحاد سیاسی و اجتماعی مردم و پروسه شکل‌گیری وحدت ملی را به بحران مزمن اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در کشور تبدیل کرد. برخورداری گروه‌های سیاسی با گرایش‌های فاشیستی و سازمان‌های تروریستی چپ و راست‌گند رو و تندرو جامعه پشتون از حمایت پاکستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر و جامعه جهانی، در واقع، از یک جانب کشور را به مرداب سازمان‌های تروریستی و بنیادگرایی تبدیل کرد و از جهت دیگر این‌گونه سیاست‌ها متوجه حذف هویت‌های قومی و در قدم نخست تاجیکان و زبان بین‌الاقوامی فارسی دری از موزائیک قومی و فرهنگی افغانستان گردید که با شدت از جانب گرایش‌های شوینیستی در دولت و نهادهای سیاسی کشور پیش برده می‌شود. قدم‌گذاری کشورهای اشغال‌گر به جای پای استعمار پیر و بعداً حاکمیت زحمت‌کشان در حمایت حلقه‌ها و قوم خاص با تضعیف هم‌بستگی مردم، پاشیدن تخم نفاق قومی در کشور و مدیریت توطئه‌های پیچیده علیه منافع تاجیکان وضعیت دشواری را در برابر این جامعه به وجود آورده است.

روزها که طالبان شهر جلال‌آباد و ولایات شرقی را در رسیدن به کابل پشت سر می‌گذاشتند، قنسل امریکا در پشاور ذوق‌زده می‌گفت که کسی در واشنگتن و نه در هیچ جای دیگر برای رفتن رژیم در کابل اشک نمی‌ریزد.^۱

۱. عبدالحی ورشان خبرنگار محلی رادیو صدای امریکا این مطلب را در برنامه خود گزارش کرده است.

سقوط دولت داکتر نجیب توسط نیروهای غیرقبیله‌ای که در آن استاد ربانی و فرمانده احمدشاه مسعود نقش کلیدی داشتند از همان شروع حوادث نتوانست خشنودی امریکا و شرکایش را جلب کند. مخالفت امریکا با رژیم جمهوری اسلامی ایران که دولتی به رهبری تاجیک‌ها و فارسی‌زبانان را در افغانستان هم‌سو با تمایل و خواسته‌های ایران ارزیابی می‌کرد. بی‌تردید زیان‌های سیاست مخاصمت‌گرانه دولت مردان ایران را با امریکا و عربستان در تمام دوران موجودیت رژیم اسلامی حتا پیش از آن تاجیک‌ها و هزاره‌های شیعه و فارسی‌زبان به دوش کشیده‌اند. زیرا محافل دیغرض، تاجیک‌های سنی را در نزد سعودی‌های وهابی شیعه معرفی کرده‌اند، اما رهبران رژیم اسلامی ایران در جریان دولت مجاهدین، هزاره‌های شیعه و تاجیک‌های سنی فارسی‌زبان را در برابر هم جنگانیده و از جبهه مذهب به جای جبهه فرهنگ عملاً جانب‌داری کرده‌اند. هر چند استاد ربانی و فرمانده مسعود در سال‌های حکومت مجاهدین در کابل که سراسر در جنگ و بی‌ثباتی سپری گردید، تلاش‌های نمودند تا تمایل و علاقه‌مندی امریکا و میزبانان جهاد را در قبال دولت خود جلب نمایند و احمدشاه مسعود در این راه با فرستادن نماینده‌گان خود به واشنگتن مساعی زیادی به خرج داد، اما امریکایی‌ها و پاکستانی‌ها تصامیم قبلی خود را داشتند. از این رو، مسعود ناگزیر گردید تا به وساطت تاجیکستان با جمهوری فدراتیف روسیه که تا آخر علیه نیروهایش در هنگام اشغال افغانستان جنگیده بود، دست همکاری دراز نماید و روسیه هم با ضرورت‌های که در این ساحه داشت، همکاری با استاد ربانی و مسعود را پذیرفت.

در تمام این قضایا ایالات متحده امریکا مسایل افغانستان را از عینک پاکستانی‌ها نگاه می‌کرد، دیگر حاضر نبود با حکومت مجاهدین به رهبری برهان‌الدین ربانی تفاهم کند. بنا به نوشته مؤلف امریکایی «جنگ اشباح» با اثرپذیری از تجارب گذشته و ارتباط کاری یک‌دهه با آی. ایس. آی مامورین بخش شرق نزدیک سیا در باره مسعود مشکوک بودند. این در حالی بود که مامورین مبارزه با تروریسم آن سازمان با او رابطه نزدیک‌تری برقرار کرده بودند. آنها در اتحاد مسعود و طرف‌داران محمدظاهر شاه توان‌مندی را برای مقابله نظامی با طالبان نمی‌دیدند. سفیر امریکا در اسلام‌آباد و رییس قرارگاه سیا به این باور بودند که مسعود و جبهه متحد او قادر به شکست طالبان نبودند. سیا همچنان تلقی

می‌کرد که یک نیروی پشتون مخالف طالبان وجود نداشت، زیرا پشتون‌ها هم پراکنده و غیرمنظم بودند و هم از سوی طالبان خلع سلاح گردیده بودند.

خروج قوای شوروی از افغانستان و فروپاشی این اردوگاه جهانی و آزادی اروپای شرقی و حکومت‌های کمونیستی یکی دیگر از عوامل اثرگذار در بی‌اعتنایی امریکا به دولت مجاهدین بود، تنها همین نبود، بلکه حالا امریکایی‌ها با سقوط کمونیسم گروه‌های اسلام‌گرا و فوندامینتالیسم را دشمن خود می‌پنداشتند و به چنین نیروی مجهز با دیدگاه‌ها و اعتقادات کفرستیز به دیده ترس می‌نگریست. دیگر وظیفه دفتر سیا در اسلام‌آباد صرف به جمع‌آوری اسلحه ضد هواپیماها «استنگر» از دست‌رس مجاهدین محدود گردیده بود. در جنوری ۱۹۹۳ م که بیل کلنتن به اریکه قدرت آمد هم علاقه‌مندی نسبت به افغانستان تبارز نداد و تمام هم‌وغم دولت امریکا را در ظاهر قضیه مبارزه برای محدود کردن مواد مخدر و جمع‌آوری موشک‌های ستینگر تشکیل می‌داد. با این، نوع جدل‌های منفعت‌جویانه امریکا تا تدویر کنفرانس بُن از دولت اسلامی افغانستان و جبهه متحد به رهبری استاد ربانی حمایت نکرد و حتا طالبان را در برابر آن تجهیز می‌کرد.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم

اقتصاد به مثابه ستون مهره‌ها در پیکر یک جامعه نقش مهم و ارزش‌مندی دارد، جامعه‌ای که دارای استقلالیت اقتصادی نباشد، به استقلال سیاسی دست یافته نمی‌تواند، کما اینکه مردم یک جامعه در عدم داشتن امکانات اقتصادی به تحقق اندیشه‌ها و ایدآل سیاسی خود دچار چالش‌ها و آسیب‌ها و محتاج و دست‌نگر می‌گردند. پس دولت استاد ربانی که در پایان یک دوره جنگ‌ها و بحران‌های سیاسی و اجتماعی به وجود آمد که اقتصاد آن چه در اساس رژیم نجیب‌الله و چه در اساس حمایت از مجاهدین متکی بر کمک‌های محدود خارجی استوار بود، درگیر چگونه نابسامانی‌های اقتصادی بوده می‌تواند؟ مشکل بزرگ مالی دولت استاد ربانی با چاپ نمودن بانک‌نوت‌های بی‌پشتیوانه پنج هزار و ده هزار افغانیگی افزایش می‌یافت. بانک‌نوت‌های که بدون ثبت و راجستر با معیارها و استندردهای بانکی جهانی از سوی متحدین به دست‌رس دولت اسلامی، هم‌زمان به حزب اسلامی حکمتیار و جنبش اسلامی جنرال دوستم به صورت جداگانه

قرار داده می‌شد. چاپ این بانک‌نوت‌های بی‌پشتیوانه نه تنها نمی‌توانست جلو صعود نرخ اسعار خارجی را بگیرد، بلکه با سیر قهقرایی خود روزگار مردم را بسیار افسرده کرده بود و نرخ اسعار خارجی به سرعت به طور روزافزون بالا می‌رفت و بازار پولی و قیم مواد ارتزاقی و اشیای تجملی را در شهرهای کشور دچار کساد، بحران، فقر شدید نموده و توان اقتصادی مردم را زیر خط صفر می‌برد. در ادامه چاپ و عرضه این بانک‌نوت‌ها ده‌ها تن پول که از شمارش حسابی بیرون بود وارد بازار می‌گردید، مراجع قدرت قوماندانان محلی را از مخالفان خود می‌خریدند و یا عملیات اوپراتیفی را علیه یک دیگر راه‌اندازی می‌کردند. در این مورد فعالیت شبکات استخباراتی نهادهای نام‌برده با پیشکش کردن پول فزیکمی بی‌مقدار دست بالایی داشتند. در حالی که منابع تولیدی، سرچشمه‌های عایداتی دچار ایستایی و رکود گردیده بود، دولت کوپون‌های مامورین را که از زمان ظاهر شاه رایج گردیده بود و نقش مهمی در کنترل بازار و اقتصاد قشر آسیب‌پذیر مامورین دولت داشت، ملغاً قرار داد. پیش از این دولت با دادن کوپون به هر فرد از مامورین خود در هر ماه به مقدار یک بوری آرد ۵۰ کیلویی، ۷ کیلو روغن، ۷ کیلو شکر، دو قطی چای سبز و سیاه، ۷ کلچه صابون، پارچه‌باب حتا پل ریش را در برابر قیمت بسیار نازل به مامورین خود کمک ارزش مندی می‌کرد. نپرداختن معاش ماهوار مامورین به سر وقت و بیکاری کتلوی مردم منجر به گرسنه‌گی و فاجعه‌های اقتصادی گردید. مردم قدرت خرید یک سیر آرد و برنج را در شرایط سرسام‌آور قیم از بازار نداشتند و صعود قیم اسباب بروز ده‌ها فلاکت و مصیبت اقتصادی و اجتماعی می‌گردید. خانواده‌ها با فروش اثاثیه و اجناس منزل به طور لیلام در بازار روز می‌گذرانند، عده دیگر به قصد خروج از کشور اموال لوکس منازل‌شان را به لیلام می‌گذاشتند. در بازار معروف به «لیسه مریم» در کابل که جای نسبتاً امن بود، مردم از نقاط دیگر کابل تجمع کرده بودند. از جنرال تا مامورین عالی‌رتبه دولت قبلی بالای تخت‌ها و کت‌ها چیزهای مثل کتاب و تار و سوزن می‌فروختند تا پول چند نان را پیدا کنند. بندش راه‌های ورودی مواد ارتزاقی به شهر کابل، موجب افزایش قیمت مواد اولیه در بازار می‌گردید. در غرب کابل در منطقه دوغ‌آباد دارالامان که تحت حاکمیت حزب اسلامی حکمتیار بود، بازار مواد اولیه تازه به فعالیت شروع کرده بود که مواد ارتزاقی اولیه را از راه‌های فرعی از پاکستان وارد می‌کرد و نسبت به شمال کابل ارزان بود. مردمان

مناطق تحت محاصره با دو چرخه‌ها رفته و با مشکل یک سیر آرد یا چند کیلو برنج و شکر یا صابون می‌آوردند. اگر آنها در مسیر راه توسط بازجویان حزب اسلامی و حزب وحدت شناسایی می‌شدند، اشیای مواد خوراکی‌شان مصادره می‌گردید و خودشان مجازات می‌شدند.^۱ خلاصه وضعیت اقتصادی مردم بسیار پریشیده و ناهنجار گردیده بود. در این حال، افراد مسلح و قوماندانان با پول بازی می‌کردند و با گرفتن زن‌های متعدد، خریدن اسب‌های چاپ‌اندازی، شتر، سگ و مرغ جنگی با کر و فر زیاد خودنمایی می‌کردند. ارابه چند فقره از قیم مواد اولیه مورد ضرورت مردم می‌تواند پهنای این فاجعه را به خوبی نشان دهد: قیمت یک صد دالر امریکایی در کابل ۴۵,۰۰۰ افغانی و در شمال تحت اداره جنرال دوستم ۹۰,۰۰۰ افغانی، یک کیلو روغن به مبلغ ۶۰۰۰ افغانی، یک سیر آرد از ۹۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ افغانی، پنج لیتر دیزل ۷۵۰۰ افغانی، چوب سوخت یک سیر مبلغ ۲۸۰۰ افغانی، برنج یک سیر حدود ۱۰۰۰۰ افغانی. یک قرص نان در مزار شریف ۲۰۰۰ افغانی بود. این قیمت‌ها پا به پای افزایش نرخ دالر به صورت روز افزون بالا می‌رفتند. در همین وقت یکی از قوماندانان در شمال گفته بود که می‌تواند گوشت گاو را با بانک‌نوت‌های دالری پخته کند. بعدها با صدور اعلامیه‌های بانک مرکزی قیمت افغانی مربوط به جنبش در شمال به نصف قیمت پول دولت اسلامی در کابل نزول نمود، اما از چلند نیفتاد. غنیمت‌گیری اموال مخالفان جهت عمده دیگر ثروت‌مند شدن شماری از قوماندانان و سربازان آنها بود، هرگاه این گروه‌ها با سرکوب مخالفان خود شهری را متصرف می‌شدند دیگر میخی در دیوار مردم آن شهر و متاعی در بازار باقی نمی‌ماند.

ظهور طالبان در پاکستان و اندیشه سیاسی و مذهبی آنان

ظهور طالبان در جریان تنش‌های نظامی بین تنظیم‌های مجاهدین در کشور پدیده ناگهانی و تصادفی نبود، بلکه ریشه‌های آن را می‌توان در دوران جهاد در میان تنظیم‌ها و در راه‌کارها و عمق استراتژی پاکستان در افغانستان دریافت کرد. چنانکه دیدیم، بعد از دست‌یابی

۱. در یکی از این روزها که بنده در ترکیب «مجمع خدمت‌گذاران صلح» برای دیدار با عبدالعلی مزاری به کارته سه رفته بودیم، هم‌راهان ما از دکان‌های کارته سه مقداری سودا مثل چای و صابون خریده بودند، هنگامی که در پوسته نزدیک پولیتخنیک تلاشی شدند، این اموال از نزدشان گرفته شد.

مجاهدین بر کابل مسأله ناسازگاری تنظیم‌های جهادی و ناکامی ماموریت حکمتیار در به دست آوردن قدرت سیاسی بهانه‌ای را به خاطر حذف این نیروها از صحنه نمایشات سیاسی به دست رهبران پاکستان داد تا چهره‌های ناموفق را تعویض کنند. جنبش طالبان در شرایطی شکل گرفت که مردم افغانستان ده سال جنگ با اشغال شوروی، چهار سال با دولت داکتر نجیب‌الله و دو سال جنگ پُرهزینه را بین تنظیم‌های مجاهدین با سناریوی بیانگان به دوش کشیده بودند. جنگ‌های تا سرحد نسل‌کشی بی‌رحمانه، بی‌عفتی و تجاوز بر ناموس و مال و جان مردم آنان را چنان به ستوه آورده بود که به جز نجات شان از این ورطه مهلک به چیزی فکر نمی‌کردند. هم‌زمان، حضور استاد ربانی بحیث رییس دولت اسلامی افغانستان و احمدشاه مسعود در مقام وزارت دفاع و سوق و اداره مقاومت، انگیزه‌ای را برای تبارز یک حرکت تازه به وجود آورده بود. ظهور طالبان آغاز دور تازه‌ای از فعال شدن مراکز قدرت امریکایی در کارزار افغانستان بود. با ایجاد این حرکت، بار دیگر «سیا» به صحنه سیاست افغانستان برگشت، اما این برگشت با دور سیاست استخباراتی دوره قبل در دهه هشتاد تفاوت داشت. سیاست جاسوسی و استخباراتی امریکا در این دور یک سیاست سر درگم، نامشخص، متناقض و پُر ابهام بود. امریکایی‌ها هم‌زمان با ایجاد تحریک طالبان و حامیان منطقه‌ای آنها با جبهه ملی مخالف طالبان به رهبری احمدشاه مسعود در گفت‌وگوهای نامرتب ماهیت فکری آنان را کشف می‌کردند. بر علاوه سیا مراجع و موسسات دیگر سیاسی و اقتصادی امریکا در تعیین و ترسیم سیاست آن کشور در مورد افغانستان ابراز نظر می‌کردند. وزارت خارجه، دیپلومات‌های امریکایی، شرکت نفتی یونوکال و مشاورین آن، مطبوعات و اعضای کانگریس هر کدام دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های خود را در مورد افغانستان، جبهه مقاومت و طالبان ارایه می‌کردند.

مؤلف «جنگ اشباح» می‌نویسد: «بینظیر بوتو در بهار ۱۹۹۵ م به واشنگتن سفر کرد و با بیل کلنتن رییس جمهور امریکا ملاقات نمود. او طالبان را یک گروه طرف‌دار پاکستان معرفی نمود که می‌توانند ثبات سیاسی را به منطقه باز گردانند. بوتو می‌گوید: در این مذاکرات موضوع افغانستان در راس برنامه هیچ طرفی قرار نداشت، قضیه افغانستان در حال مردن بود، اما تشریحات او از طالبان بحیث گرداننده ثبات به افغانستان مورد علاقه مندی مامورین امریکایی قرار گرفت. متخصصین امریکایی تحت نظر غرب‌گرایان

چون حامد کرزی، زلمی خلیل‌زاد، علی احمد جلالی، اشرف غنی احمدزی و انورالحق احدی قرار گرفته بودند که از ظهور طالبان بحیث یک حرکت متحد‌کننده پشتون‌ها استقبال می‌نمودند. در شورای امنیت ملی امریکا طالبان بحیث نیروی آورنده نظم در سرزمینی که دچار تشقت بود، ارزیابی می‌شد. سیاه‌فکر می‌کرد که ظهور طالبان ممکن باعث ایجاد ثبات در منطقه شود. بانو رافل وعده دیگر در قصر سفید فکر می‌کردند، طوری که طالبان یک راه حل برای افغانستان شده می‌توانند، هم‌زمان آنها برای شرکت‌های نفتی امریکا می‌توانند یک راه حل نیز باشند.^۱ وقتی که در امریکا نسبت به گروه طالبان چنین ذهنیت و باوری وجود داشت، پس آیا امریکایی‌ها این باور خود را تنها با دعای خیر در مورد طالبان نمایش دادند؟ و یا اینکه هیچ‌گونه خبر و شناختی از طالبان نداشتند که از کجا و چگونه تمویل و تسلیح می‌شوند؟ آیا به قول نویسنده جنگ اشباح «تنها تنبلی قضیه در میان بود: حتا در این مرحله دولت و ارگان‌های امنیتی امریکا از دامنه دخالت پاکستان در افغانستان معلومات کافی در دست نداشتند. علت آن عدم علاقه به قضیه و پاکستان در افغانستان را نویسنده دیگر امریکایی ریچار مکنزی از سردبیران شبکه تنبلی بود.»^۲ اما چنین ادعای را نویسنده دیگر امریکایی ریچار مکنزی از سردبیران شبکه تلویزیونی CNN مضحک خوانده می‌نویسد: «در آن زمان مقامات امریکا نسبت به هویت و منشای این گروه اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و کمک و پشتیبانی پاکستان از طالبان را پنهان می‌نمودند؛ موضع‌گیری که امروز مضحک به نظر می‌رسد.»^۳

همان طوری که گفته شد، امریکا در دهه نود پس از یک توقف کوتاه با اهداف دیگری به افغانستان روی آورد. این بار هدف اصلی نه ضربه زدن به شوروی که فروپاشیده بود، بلکه تصاحب منفعت‌های از تکه و پارچه‌های امپراتوری شوروی از آسیای میانه تا ماورای قفقاز و تحقق خواسته‌های بود که در چارچوب به اصطلاح «سیاست نظم نوین جهانی» به سود امریکا تنظیم و تفسیر می‌گردید. در برخی از غین اهداف منافع پاکستان و عربستان سعودی، متحدان اصلی و قدیمی در جنگ دهه هشتاد علیه شوروی نیز نهفته بود:

دست‌رسی به بازارهای غنی آسیای میانه و اعمار پایپ لاین جهت انتقال نفت و گاز

۱. هفته‌نامه پیام مجاهد، ش ۳۹۵، ۳۰ میزان ۱۳۷۳. ۲. همان مأخذ. همان صفحه.

۳. میلی ویلیام، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ مشهد ۱۳۷۷، ص ۱۴۵

ترکمنستان و اوزبکستان از طریق افغانستان به بنادر بحری پاکستان و از آنجا به مناطق مورد نظرشان.

پایان دادن به تسلط روسیه به منابع انرژی در مناطق آسیای میانه که هنوز در چارچوب کشورهای مشترک‌المنافع تامین‌کنندهٔ منافع روسیه در منطقه بودند. به محاصره کشانیدن ایران در ابعاد سیاسی و اقتصادی از سوی سرحدات شرقی با حکومت افراطی سنی مذهب طالبان و از لحاظ قومی پشتون در افغانستان. / جلوگیری از زرع و قاچاق مواد مخدر در منطقه و یا انحصار آن توسط کمپنی‌های امریکایی. / پایان دادن به حضور بنیادگرایهای مسلمان که از کشورهای عربی و اسلامی در افغانستان و پاکستان تجمع نموده بودند. این خواسته در افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ م آغاز بی‌پایان داشت، اما در پاکستان کس به آن توجه نکرد و افراط‌گرایان به صورت مصوون در آنجا باقی ماندند. در اوایل سال ۱۳۷۳خ در جریان ماموریت محمود میستری سرپرست هیات صلح ملل متحد در افغانستان و پاکستان و محکوم کردن استاد ربانی و حکمتیار به نام جنگ سالاران، تلاش‌های هم از سوی پاکستانی‌ها و سعودی‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی، جهادی و مذهبی پشتون‌نویست به نام جستجوی راه حل بحران افغانستان صورت می‌گرفت.

جنبش طالبان در واقع حرکتی است متشکل از طلبه‌های مدارس در پاکستان، جناحی از حزب دموکراتیک خلق، افسران نظامی پشتون‌نویست اعم از مسلمان و کمونیست، افراد تنظیم‌های جهادی مستقر در پاکستان، گروه‌های به اصطلاح سوسیال دموکرات که در غرب به سر می‌برند، متحدین بین‌المللی مجاهدین در پاکستان و دیگران که برای مسلط شدن دوباره پشتون‌ها در افغانستان تلاش هماهنگ می‌نمودند. تحریک طالبان از بدوی پیدایش خود، در یک هم‌سوئی عملی و عقیدتی-ایدئولوژیک با سازمان‌های مشابه مانند القاعده قرار داشت که اهداف مشخصی را در منطقه و جهان دنبال می‌کردند. چنانکه به مشکل می‌توان آنان را از هم‌دیگر تفکیک و صف‌بندی کرد. برداشت سیاسی این گروه از اسلام، با چگونگی برپایی یک نظام سیاسی برخاسته از باورهای سنتی قومی و محلی خودشان عجین شده است، اما وابستگی رهبران آنان به گروه‌های سیاسی مشابه و دست‌گاه‌های استخباراتی به خصوص سازمان نظامی استخباراتی پاکستان (ISI) یک واقعیت روشن و غیرقابل انکار می‌باشد. این وابستگی‌ها از گروه طالبان در منطقه با سازمان‌دهی حلقات پاکستانی، یک

نیروی افراطی و هراس افکن ساخته و آنان را به تهدید بالقوه بزرگ و یک پروژه خطرناک در دست بیگانه‌گان قرار داده است. از سویی، منسوبیت و مربوط بودن رهبران محلی این گروه به مناطق دو طرف خط دیورند، ابعاد معضل را گسترده‌تر اما کارایی آنان را بیشتر نموده است. باین حال، دیدگاه‌های افراطی، سنتی، قومی و قرائت خاص خودشان از دین با بافت‌های در هم تنیده، این گروه را بیش از پیش تندروتر و افراطی‌تر ساخته است، هر چند که وابستگی افراد و حلقات این گروه به ایدئولوژی طالبانی شاید به درجات مختلف فرق کند، اما ویژه‌گی عمده آنان را ستیزه‌جویی و تندروی دینی و تعصب در برابر غیرپشتون‌ها تشکیل می‌دهد. در جهان بینی طالبان، برداشت و تعریف روشنی از دولت، ملت، نظام دموکراسی، حقوق شهروندی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و هم‌دیگرپذیری، حقوق و ارزش‌های مدنی و سایر پدیده‌ها و ارزش‌های معاصر جهان خبری نیست، چه به اعتقاد این گروه، همه این پدیده‌ها «غیردینی!» تلقی می‌شوند و در فرهنگ سیاسی آنان جایی ندارند؛ از همین جاست که به عقیده آنها، در برابر تمام کسانی که باورها و اعتقادات آنان را نمی‌پذیرند و برای شان قابل قبول نیستند (مسلمان و غیرمسلمان)، جنگ به یک امر قدسی مبدل شده است و پایانی هم برایش در تصور ندارند. هدف‌گیری مردمان ملکی و نظامی، پیر و جوان، زن و مرد، داخلی و خارجی، مسلمان و غیرمسلمان، در همه اماکن، حتا در مساجد، مکاتب و مراسم‌های دینی مثل نماز جنازه، محفل بزرگ داشت از میلاد نبی اکرم (ص) نیز برخاسته از چنین باورهاست. برای گروه طالبان، اهمیت انسان، حیات، احساس و عاطفه برای رسیدن به اهداف‌شان، مطرح نمی‌باشد و باز در همین مکتب فکری-ایدئولوژیک است که طالبان به اعتقادات‌شان نسبت به هر موضوع دیگری وفادارتر و سرسپرده‌تر اند؛ استراتژی انتحار و ترور نیز برخاسته از همین باورهاست. آنها مخالفان خود را در ملای عام با کارد سر می‌برند که در تاریخ اسلام و سرزمین ما پس از حرکت خوارج و جنبش‌های چریکی اسماعیلیه عصر سلجوقی و سر بداران عصر مغل نخستین گروهی هستند که برای ضربه زدن به دشمن خود را می‌کشند.

در ماه میزان ۱۳۷۳ خ جلسه‌ای تحت نظر هیات ویژه ملل متحد به ریاست محمود میستری در شهر کوئته پاکستان اعلام گردید. در این جلسه بیش از ۲۰ تن از شخصیت‌های

افغانی که خود را بی طرف وانمود می‌کردند بحیث گروه مشاوران اشتراک نموده بودند. این گروه با صدور بیانیه‌ای در نهم میزان همان سال درگیری‌های داخلی در افغانستان به‌ویژه در کابل را برخلاف اصول اسلام و مغایر با اصول جهاد اعلام نمود. یکی از این مشاوران قاضی محمد امین وقاد بود که در کویته اعلام داشت که تشکیل یک ارتش بی طرف با همکاری سازمان ملل متحد ضروری است. این گفته محمد امین وقاد پس از اعلام ورود ۴۰۰ نظامی کارآگاه امریکایی به پاکستان، با سرازیر گردیدن طالبان به تاریخ ۱۳۷۳/۷/۲۲ در سپین بولدک قندهار منتج گردید که توسط کاروانی از کالای بازرگانی و رهبران پاکستان مثل نوازشریف و نصیرالله بابر بدرقه می‌شد. طالبان در سپین بولدک هدف خود را براندازی «تفنگ سالاران» و «شر و فساد»^۱ و تامین امنیت راه‌ها و اجرای احکام شریعت اسلام و تامین صلح در کشور اعلام کردند. دولت استاد ربانی هم به خاطر ستیزه با حزب اسلامی طالبان را «فرشته صلح» خواند و به گروه‌های جمعیت اسلامی به خصوص ملا نقیب‌الله آخندزاده فرمانده مقتدر جمعیت اسلامی در قندهار دستور داد تا با طالبان مقابله نکند و امکانات نظامی خود را به آنها تسلیم نماید.



طالبان پس از به دست گرفتن پاره‌ای از افغانستان در ۱۴ حمل سال ۱۳۷۴ با انتخاب ملا محمد عمر مجاهد به عنوان امیرالمومنین تشکیل دولت دادند و نظام سیاسی امارت اسلامی افغانستان را در ۵ میزان سال ۱۳۷۶ خ پس از تصرف کابل و مزار شریف اعلام کردند. نواز شریف سیاست حمایت از طالبان را همچنانی که خانم بوتو در پیش گرفته بود، ادامه داد و تلاش کرد تا امریکا را ترغیب کند که طالبان بهترین‌های در میان بدترین‌ها هستند.^۲ در امریکایی

که خود را محور دموکراسی جهان و مدافع حقوق زنان می‌داند، دو تن از زنان پیش‌رو

۱. طالبان دولت استاد ربانی را به همین نام یاد می‌کردند.

۲. ملا عبدالسلام ضعیف، زندگی من با طالبان، برگردان و ویراستاری شده توسط الکس ستریک وان لیشوتن و

فلیکس کوهان، چاپ دانشگاه کلمبیا ۲۰۱۰، ص ۱۲۳

سیاست چون خانم رافل معاون وزیر خارجه امریکا و خانم لیلا هلمز^۱ بیشتر از هر مردی متمایل به تحریک طالبان زن ستیز همراه بودند و برای پیروزی آنها ژاژ خایی می‌کردند. خانم لیلا با موه‌های کوتاه خرمایی که بیشتر مشابه به مردان می‌باشد و با پتلون کوبایی و پیراهن آستین کوتاه چسپ در واقع نقش نماینده‌گی از امیرالمومنین و امارت اسلامی طالبان را در امریکا بازی می‌کرد و در امریکا دلال (لابی‌گر) مردانی به نام طالبان بود که در افغانستان زنان را به دیده انسان نمی‌نگریستند.^۲ سرویس انتر پریس نویسنده کتاب «جنگ برای آزادی» (freedom The war for) لیلا هلمز را از چهره‌های مخفی سازمان اطلاعاتی سیا خوانده‌اند.^۳

تام سیمینز سفیر امریکا در اسلام‌آباد به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۹۶ م با ملا محمد غوث وزیر خارجه طالبان در اسلام‌آباد ملاقات کرد. جالب این بود که سفیر مذکور به ملا غوث از پیشرفت اسلام در امریکا و احترام امریکا به اسلام سخن گفت تا نشان دهد که امریکا در اسلام‌گرایی افراطی طالبان مخالفتی ندارد و ملا غوث هم گفت که «امریکایی‌ها نسبت به مردمان دیگر غرب بسیار مذهبی‌اند. آنها به اسلام که به سرعت در امریکا در حال گسترش است احترام زیاد دارند...»^۴ به قول بروس رایدل، «مضحک این بوده که ظهور طالبان توسط لیبرال‌ترین و سیکولارترین حکم‌ران تاریخ پاکستان خانم بینظیر بوتو (که خود زن و شاهد زن ستیزی طالبان) بود، هدایت می‌شد... پاکستان تحت زعامت بینظیر بوتو پشتیبان طالبان در عرصه بین‌المللی بود و با راه‌اندازی این بحث که آنها تنها امید ثبات و نهایتاً صلح در افغانستان هستند، یکی از سه کشوری بود که رژیم خودخوانده طالبان را به رسمیت شناخت و در کابل سفارت گشود. این دولت، همچنان مواد سوخت مورد ضرورت جنبش طالبان را تهیه می‌کرد و مشوره و کمک قاطع و مهم نظامی به این جریان فراهم می‌ساخت. زمانی که امارت اسلامی طالبان افغانستان با تحریم‌های ملل متحد

۱. خانم رافل همسر ادولف دبز سفیر مقتول امریکا در کابل و لیلا هلمز برادرزاده ریچارد هلمز رییس اسبق سیا و دختر حبیب ذکریا و از نواسه‌های فیض محمد ذکریا وزیر خارجه اوایل سلطنت ظاهر شاه می‌باشد.

۲. خواجه بشیر احمد انصاری، افغانستان در آتش نفت، ص ۷۶

۳. همانجا، ص ۸۲

۴. محمد اکرام اندیشمند، امریکا در افغانستان، ص ۱۷۰

مواجه شد، پاکستان بر انگیزه‌دهی ادامهٔ جهاد و حمایت اقتصادی از آنها ادامه داد.^۱

سیر دراماتیک طالبان بر افغانستان

طالبان با شعارهای ساختار دولت ناب اسلامی در سراسر تاریخ اسلام پس از روزگار خوارج دومین تجربهٔ ناکام را به نمایش گذاشتند و خود را در حصارهای متضاد قبیله‌ای با خواستهٔ عصر و زمان قلعه بند و تجرید کردند. آنها با اینکه به نام دین و شریعت اسلام که اعتقاد مردم افغانستان و بخشی از جهان بود، سخن می‌گفتند، اما حرکت لاقیدانه و متحجرانهٔ آنها به زودی ایشان را در دو سنگر ستیزه با جامعهٔ ملی و بین‌المللی کشانید. هر چند آنها با ساختار لشکر مزدور چندین ملیتی و در حمایت دست‌گاه‌های استخباراتی برخی از کشورهای همسایه و مسلمان در منطقه حضور یافتند و امید به پیروزی قطعی داشتند، اما برخلاف ضرورت زمان نمی‌شد حرکت کرد و مثل اینکه مسیر رودبار را در جهت معکوس رهنمون شد. مسلماً حاصلی از این پندار و کردارها دست‌یاب نمی‌گردد. به عقیدهٔ روایت‌کننده‌ای «مسألهٔ قومیت در افغانستان» بیشتر و قوی‌تر از شریعت مطرح است. کسانی که تحریک طالبان را اساس گذاشتند با مشخصات ذیل مشهور بودند:

تعصب در حد افراط در برابر غیرپشتون‌ها، به گونه‌ای که تمام نمادهای هویتی و فرهنگی متعلق به اقوام غیرپشتون از شر آنها در امان نماند، از داشته‌های موزیم‌ها و بایگانی‌های فرهنگی تا پیکره‌های تاریخی بودا را که از موارث تاریخی و فرهنگی اجداد تاجیکان بودند، همه را شکستند و سوختند. رسم تاریخی برگزاری از جشن باستانی نوروز را قدغن نمودند و تاکستان‌های شمالی (کوه‌دامن زمین) را در معرض تطبیق سیاست زمین سوخته قرار دادند و مردم آن را از محلات شان کوچ اجباری دادند. قشریت و تحجر در بارهٔ احکام دین اسلام. برخورد طالبان با زنان، ریش‌گذاری بدون اصلاح در مردان، پوشیدن عمامه و نپوشیدن دریشی، تحقیر و تهدید اقلیت‌های دینی و مذهبی و کینه و عناد در برابر قراردادها، روابط دیپلماتیک و میثاق‌های بین‌المللی و نهادهای تحصیلی همه از طبیعت قبیله‌ای آنها گواهی می‌دادند. وابسته‌گی به دولت‌ها و نهادهای معین خارجی که واضحاً قصد نابودی افغانستان و در دادن آتش نفاق قومی بین مردم افغانستان

۱. بروس رایدل، هم‌آغوشی مرگبار پاکستان، امریکا، ص ۱۰۳

را داشتند تا با این آتش افروزی بتوانند افغانستان را اشغال و ارادهٔ مردم را منکوب کنند. نایجل می‌نویسد: «بررغم این که حکومت شاهی پشتون تبار در سال ۱۹۷۳ م در افغانستان برانداخته شد، تلاش برای پشتونیزه کردن افغانستان با حکومت طالبان که کابل را در سال ۱۹۹۶ م تصرف کرد، ادامه یافت. برخلاف تصور عمومی، طالبان یک حرکت قومی است نه یک حرکت دینی-مذهبی. از مجموع ۳۷ تن اعضای شورای رهبری طالبان ۳۰ تن پشتون و آن هم قندهاری بودند و اکثریت آنان مصمم بودند تا گروه‌های قومی مختلف افغانستان را تحت سلطهٔ فرهنگ روستایی، محافظه‌کارانه و سنتی پشتون‌ها درآورند.»^۱

طالبان در واقع ابزار کار سیاسی و اقتصادی شرکت‌های معروف بریداس و یونوکال و عبور گاز لوله‌های ترکمنستان به جانب پاکستان و آب‌های بحر الکاهل بودند. از این رو، اعمال تندروانهٔ آنها توسط مقامات و رسانه‌های پاکستانی و امریکایی توجیه می‌شدند. زمانی که در دسامبر ۱۹۹۶ م کابل با حمایت نظامی پاکستان، متحد منطقه‌ای امریکا به دست طالبان سقوط نمود. گلین دیویس سخنگوی وزارت خارجهٔ امریکا گفت که «امریکا هیچ نکتهٔ اعتراض‌آمیزی» را در اقدامات طالبان در مورد اعمال قوانین اسلامی مشاهده نکرده است. سناتور هنگ براون پشتیبان طرح یونوکال گفت که «بخش پسندیدهٔ اتفاقی که افتاده این است که دست کم یکی از دسته‌ها ظاهراً امکان ایجاد دولت را در کابل دارد» و مارتین میلر معاون رییس یونوکال موفقیت طالبان را «تحول مثبت» خواند.^۲ معلوم است که تایید امریکایی‌ها از گروه واپس‌گرای طالبان در بدیل جبههٔ متحد برای نجات افغانستان به رهبری پروفیسور ربانی تاجیک و متحدین سیاسی‌اش در میان هزاره‌ها، ازبیک‌ها، پشتون‌ها و سایر اقوام افغانستان بخشی از دنبالهٔ همان بازی‌های بزرگ بود که زمانی در رقابت بین روسیه تزاری و انگلیس در منطقه پیش برده می‌شد و آن عبارت بود از رقابت فزاینده و معاصر بین روسیه و متحدین منطقه‌ای آن و امریکایی‌ها و غربی‌ها برای کنترل ذخایر نفت و گاز و مسیرهای خط لولهٔ قزاقستان و ترکمنستان و وصل آنها با مناطق مورد اطمینان واشنگتن در جنوب آسیا علی‌الخصوص پاکستان نقش پیشرو را داشتند.

۱. نایجل ۲۰۰۳: ۱۹۵ به نقل از نقدی بر نظام سیاسی در ساختار افغانستان، ص ۱۲۵

2. Ishtiaq ahmad how amivica courted Taliban Pakistan Observer 20October2001

در آغاز سال ۱۹۹۷ م فعالان و پالیسی‌سازان طالبان در دفتر یونوکال در ایالت تگزاس امریکا جلسه‌ای را راه‌اندازی کردند. ترزا کاوینگتن سخنگوی یونوکال در امور عملیات در آسیای مرکزی اظهار کرد که، این کنسرسیوم برای گروه‌های افغانی سه پیام داد یعنی «جزییات خطوط لوله پیشنهادی را به آنها دادیم.» به علاوه در باره مزایای طرح، نظیر حق عبوری که پرداخت می‌شود با آنها گفت‌وگو کردیم و بر موضع خود از نو تأکید کردیم که تا وقتی آنها در کشورشان ثبات برقرار نکنند و مورد شناسایی رسمی جامعه بین‌المللی و امریکا قرار نگیرند، از طرح یاد شده ثمری به بار نمی‌آید. این گفته با اینکه ناممکن به نظر می‌رسید در عین حال دامی بود که برای فریفتن طالبان. جنگ می‌توانست سال‌ها ادامه یابد تا طالبان و هر گروه دیگر حق طلب نمودن مفاد فیصله این نشست‌ها را نداشته باشند. کاوینگتن اظهار کرد که طالبان از این درخواست تعجبی نکردند. بنابر نظر بنیاد هریتیج رقص، دیپلوماتیک امریکا با طالبان تا حدی تلاشی بود برای جلوگیری از ساخت یک لوله در مسیر ایران و کاهش نفوذ روسیه بر ترکمنستان و قزاقستان.

امارت اسلامی طالبان (۱۹۸۶ - ۲۰۰۱ م)

طالبان با حرکات سریع افسانه‌ای و حمایت کشور پاکستان به زودی جنوب و غرب (قندهار، هلمند، فراه، هرات، زابل، غزنی) را تسخیر کرده و بلافاصله در ۵ میزان ۱۳۷۵/۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ م پس از تصرف ننگرهار و لغمان از مسیر پلچرخی وارد کابل شده و این شهر را از نیروهای رزمی مجاهدین تحت فرماندهی احمدشاه مسعود به تصرف خود درآوردند.

دولت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی ابتدا به بدخشان، بعداً به مزار شریف انتقال یافت و این شهر را بحیث پایتخت موقت دولت اسلامی افغانستان اعلام کرد. نیروهای رزمی مخالف طالبان به فرماندهی احمدشاه مسعود به شمالی و از آنجا به دره پنجشیر عقب نشسته و کوه‌های دالان سنگ را به روی طالبان منفجر نمودند و در نخستین روزهای ورود طالبان به پروان-کاپیسا که با مشخصات منطقه نا آشنا بودند با خیزش‌های مرگ‌بار مردمی مواجه شده و در تلک این خیزش‌ها گیرماندند و تلفات دیدند. سپس رهبران جمعیت اسلامی تحت فرماندهی احمدشاه مسعود، حزب وحدت به

رهبری محمد کریم خلیلی و جناح محقق، حزب جنبش ملی به رهبری جنرال دوستم، شورای مشرقی به رهبری حاجی عبدالقدیر، مجاهدین نورستان به فرماندهی حاجی حضرت علی و اتحاد اسلامی به رهبری عبدرب الرسول سیاف «جبهه ملی برای نجات افغانستان» را در شهرک خنجان در دامنه سالنگ شمالی به فرماندهی مسعود و معاونیت دوستم ایجاد کردند. با اینکه در این شورای نماینده‌گان همه اقوام کشور اعم از تاجیک، پشتون، هزاره، نورستانی، ازبیک و ترکمن حضور داشتند، اما کشورهای حامی طالبان این شورا را جبهه شمال و گاهی هم جبهه پنجشیر می خواندند تا از مشروعیت آن بکاهند.

طالبان پس از تسخیر شهر هرات از طریق دره‌های غور و بادغیس خود را به بالامرغاب رسانیدند. در این وقت اختلافاتی بین جنرال دوستم و جنرال عبدالملک بر سر قتل رسول پهلوان فرمانده نیروهای میمنه به وجود آمده و برادران رسول پهلوان (پهلوان گل محمد و جنرال ملک) جنرال دوستم را متهم به کشتن برادر خود می کردند. از این رو، جنرال ملک به خاطر انتقام از دوستم دست به معامله‌گری زد و در این معامله هزاران نفر از مردم شمال را به تهلکه طالبان سپرد. جنرال عبدالملک در تابستان ۱۳۷۶ خ در میمنه با گروه طالبان پروتوکولی را امضا کرده و سنگرهای مدافعه شمال را که در کنترل نیروهای خود داشت، به روی طالبان باز نمود. این گروه با عبور از میمنه و جوزجان به مزار شریف رسیدند و برای دو روز شهر مزار شریف را به تصرف خود درآوردند و با خودنمایی‌های که در برابر مردم شهرهای شمال و خلع سلاح متحدین خود چون جنرال ملک انجام دادند، مردم را به قیام‌های سراسری در شهر مزار شریف و شمال افغانستان در برابر خود تحریک نمودند و سلسله‌ای از قیام‌های گسترده در این شهرها راه اندازی شدند. طالبان با گذاشتن تلفات سنگین در شهرهای مزار شریف، شبرغان، میمنه، در شن زارهای حیرتان و دشت لیلی در یک تابستان سوزان جان دادند و درهنگام فرار تعدادی به اسارت نیروهای مردمی افتادند و کشته شدند.

جنگ در ساحات بالامرغاب و بادغیس سال‌ها طول کشید و سرانجام، با حمایت مجید پاچاخان و جمعه خان همدرد دو تن از قوماندان حزب اسلامی که بر تاشقرغان و ولسوالی بلخ تسلط داشتند با منفجر نمودن تنگی تاشقرغان مناطق شان را از مسیر ایرگنک و شبرغان به طالبان واگذاشتند و آنها شهر مزار شریف را به محاصر کشانیدند.

محاصره شهر مزار شریف به مدت بیشتر از یک ماه طول کشید و مردم مزار شریف با شلیک موشک‌های زمینی و بمباردمان هوایی مثل مردم کابل، رنج و آزار فراوانی کشیدند و تلفات جانی و مالی زیادی را متحمل گردیدند. به خصوص اهالی قزل‌آباد، گور مار که محلات هزاره و شیعه‌نشین بودند به صورت دسته‌جمعی به قتل رسانیده شدند.^۱ شهرها و محلات بارها توسط نیروهای جبهه مقاومت و طالبان دست به دست می‌شدند. با سقوط نهایی شهر مزار شریف در اسد ۱۳۷۷ خ/ ۱۹۹۹ م رهبری دولت اسلامی قرارگاه تصمیم‌گیری سیاسی جبهه متحد را به شهرهای تالقان و فیض‌آباد و پایگاه نظامی مقاومت را در شهرک خواجه بهاوالدین در ماورای کوکچه مستقر نمودند.^۲ مردم خواجه بهاوالدین از ناحیه کرایه خانه، سرای و سماوارها مبالغ هنگفتی را به جیب می‌زدند. خطوط اول دفاعی جبهه مقاومت بالای تپه‌های آی خانم در دشت قلعه قرار داشت و طالبان بالای تپه‌های «گله کته» بالای سر خواجه غار موقعیت داشتند و بیشتر منطقه دشت قلعه را زیر تهدید قرار می‌دادند.

استاد ربانی مقام ریاست جمهوری را به مدت هشت سال حفظ نمود، هر چند با گذشت هر روز قلمرو حکومتش محدود می‌گردید. منابع رسانه‌ای حدود حاکمیت دولت اسلامی را تا ۱۰٪ مساحت کشور اعلام می‌کردند، اما این یک رقم درست و دقیق نبود، زیرا علاوه بر ولایات تخار، بدخشان، پنجشیر سایر جزایر مقاومت در مناطق بلخاب و گوسفندی سرپل، بامیان، کنر، نورستان، پروان، کاپیسا و بادغیس وجود داشت و طالبان هرگز بر ولایات پروان و کاپیسا حکومت کرده نتوانستند. جنگ‌های این دوره با اینکه محافل سیاسی، دست مستقیم استخبارات پاکستان «آی. ایس. آی» را در آن دخیل می‌دانستند و همه‌روزه شهودی اجساد کشته‌گان از حضور فزینی پاکستانی‌ها در صحنه‌های جنگ به دست می‌آمد که اثباتی بر تجاوز پاکستانی‌ها بود. با این حال، امارت اسلامی طالبان حدود شش سال بر بخش بزرگی از افغانستان به شمول پایتخت دوام نمود. در این دوره

۱. در این جنگ دو بمب هوایی جنگی طالبان در ناحیه کارته‌آریانای شهر مزار شریف به خانه مسکونی نگارنده اصابت کرده و دو تن از نوجوانان (کامبیز و پرویز) را شهید و تعدادی را زخمی نمود.

۲. خواجه بهاوالدین که قبلاً قریه‌ای بیش نبود، حالا تمام ضروریات یک شهر بزرگ آن‌هم در سطح پایتخت را با نظر داشت ادارات دولتی، ارگان‌ها و قطعات رزمی و مرکز ولایت تخار را در خود جای داده بود.

رشد بنیادگرایی، تروریسم، زرع، تولید و پروسس و ترافیک مواد مخدر، زن ستیزی، مسدود گردیدن مکاتب به روی شاگردان به خصوص در ساحة نسوان، موجب تنزیل مقام و اعتبار افغانستان در اذهان جامعه بین‌المللی گردید و کشور را به شبه «جزیره برمودا» مبدل کرد. به استثنای کشورهای پاکستان، امارات عربی متحد و عربستان سعودی که از طالبان حمایت سیاسی و اقتصادی آشکار می‌نمودند و نماینده‌گی‌های سیاسی خود را در پایتخت‌های یک‌دیگر مستقر کردند، کشورهای دیگر رژیم خودخوانده طالبان را نامشروع دانسته و دولت استاد ربانی را قانونی می‌دانستند و از برقراری روابط و مناسبات سیاسی با طالبان امتناع می‌جستند. آمیزش برنامه بیش از یک قرن تلاش برای تسلط جویی قومی با بنیادگرایی جهان‌گرایانه تسنن، طالبان را به سوی بیعت به «القاعده»^۱ و کشورهای حمایت‌گر خط بنیادگرایی چون پاکستان، عربستان سعودی و برخی از خلفای امارات عربی کشانید. هم‌زمان، سازمان القاعده نیز در چهره طالبان ناب‌ترین شکل بنیادگرایی اسلامی را سراغ نمود. سرکوب ظالمانه اقوام غیرپشتون به دست طالبان اظهر من الشمس است. به خاطر باید داشت که طالبان هرگز خود را به صفت یک حزب معرفی نکردند، بلکه مدعی بودند که یک «تحریک» ملی و دینی می‌باشند و بنابراین، هر آنچه را که در تناقض با اصول طالبانی قرار داشت نامشروع و غیردینی قلم داد کرده و از سر راه خود برداشتند. اقوام غیرپشتون افغانستان که در برابر «پشتون‌نیزیشن کشور» مقاومت می‌کردند. به تاریخ ۲۱ مارچ ۲۰۰۱ طالبان دو پیکره تاریخی و فرهنگی بودا مربوط سده چهارم میلادی و قبل از آن را که هر کدام بیشتر از صد فوت (۵۳ متر و ۳۷ متر) بلندی داشتند و در صخره‌های بامیان حک شده بودند با انفجارهای مدهشی ویران کردند. سازمان آموزشی علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) آن دو پیکره را به مثابه میراث جهانی فرهنگ بشریت شناخته بود. اسامه بن لادن آنها را بت خطاب کرد و ملا عمر را ترغیب کرد تا آنها را به نشانه پرهیزگاری و تقوای اسلامی توسط طالبان ویران کند. می‌گویند، بن لادن شخصاً آنجا حضور یافت تا انفجار پیکره‌های کوه‌واره را نظارت کند.^۲ در اپریل ۲۰۰۱ بن لادن نامه

۱. قاعده صلیبه نامی بود که داکتر عبدالله عزام در آرزوی دستیابی برحکومت جهانی اسلام و پیروزی جهاد جهانی مطرح نموده بود که همین نام را اسامه بن لادن بر سازمان سیاسی خود نام نهاد.

۲. زاهد حسین، پاکستان خط مقدم: کشمکش با اسلام شورش‌گر چاپ دانشگاه کلمبیا ۲۰۰۷ ص ۴۳

مختصر به ملا عمر نوشت و پیروزی او را در ویران کردن خدایان دروغین، مرده، کر و گنگ تبریک گفت و او را تشویق کرد که حالا نوبت ویران کردن خدایان دروغین زنده (ایالات متحده) است. آن نامه از لپ تاپ (کامپیوتر) پیدا شده‌ای از شهر کابل پس از آزادی این شهر به دست آمده است.^۱

زلزله‌ای که روستاهای تخارستان و بدخشان را به قعر زمین فرو برد

روز نهم جوزای سال ۱۳۷۷ زلزلهٔ مدهشی بخش‌های از ولایات تخار و بدخشان را به شدت تکان داد. تکان زلزله که حدود هفت درجه ریشتیر بود، نشان می‌داد که بایست صدماتی به مناطق کوهستانی وارد شده باشد. تدریجاً معلومات از مناطق چاه آب، رستاق، شهر بزرگ، فیض‌آباد، ارگو و یفتل و سایر محلات به دست آمد که نشان می‌دادند، شدیدترین صدمات زلزله به مناطق و مردمان رستاق و شهر بزرگ وارد شده است. راپورهای از قرای سر رستاق، خیلاب، باغسار، هزار سموچ، سرغار و دشتک و روستاهای شهر بزرگ نیز به دست آمد که نتایج این زلزله خیلی تاسف بار بود. این گزارش‌ها حاکی از آن بودند که قریهٔ دشتک رستاق در مجموع به کام زمین فرو رفته بود، به تعداد ۱۵۰ نفر شاگرد مکتب یک جا با تعمیر و معلمین و منسوبین آن به قعر زمین که در سنگاب تنگ وکیل دهن باز کرده بود، فرو رفته‌اند. قوماندانان محلات هر کدام تعدادی از مردم و پرسونل خود را غرض بیرون آوردن اجساد کشته شده‌گان به قریهٔ دشتک فرستادند و کندن‌کاری ساحة لغزش زمین به مدت یک ماه ادامه یافت که با تاسف هیچ جسد و علیمی از کشته شده‌گان دست یاب نگردید. سرانجام، بنا به هدایت علمای دینی جنازهٔ دسته جمعی اجساد ناپدید شده را در محل یک جا ادا کردند. تلفات در تمام قرا و قصبات مناطق یاد شده با پس‌لرزه‌های زمین و بارنده‌گی بهار تا یک ماه دیگر هستی مردمان محلی را تهدید می‌کرد، در بسیاری از محلات و قصبات در مجموع مردم با حیوانات خود از بین رفته بودند. قرا و قصبات شهر بزرگ نیز خسارات و تاوان فراوانی مالی و جانی داشتند. در راپور ارایه شده تاوان زلزله در شهر بزرگ چنین گزارش شده است: به تعداد ۳۴۰۴ نفر کشته، ۲۳۷۵ نفر زخمی، ۳۷۳۵ منزل ویران و در مجموع ۸۰٪ ولسوالی منهدم گردیده است. این تلفات

۱. بروس رایدل هم‌آغوشی مرگبار پاکستان - امریکا، ص ۱۵۹

شامل سی قریه‌ای است که از میان ۷۵ قریه شهر بزرگ راپور داده شده و قسمی که دیده می‌شود چند قریه آن به صورت مجموعی از بین رفته و رقمی از تلفات آنها در این راپور ارایه نگردیده است.

در ولسوالی‌های چاه آب، رستاق، ارگو، یفتل، راغ و شهر فیض آباد و قرای مختلف آن آسیب فراوان مالی و جانی به مردم رسیده بود. قربانی‌های زلزله متذکره مساله جنگ را در ذهن جامعه ملی و بین‌المللی تحت الشعاع خود قرار داد. مطبوعات بین‌المللی آن را به طور وسیعی انعکاس دادند. ملل متحد، کشورهای مختلف جهان حتا اسرائیل حاضر گردیدند تا کمک‌های طبی، غذایی و لباس و سرپناه را به آسیب رسیده‌گان در شمال شرق کشور برسانند. طی چند روز بعد از زلزله اولین محموله‌های امداد به میدان‌های هوایی فیض آباد، سرای سنگ تالقان و خواجه غار سرازیر گردیدند و با تیم‌های صحتی توسط چرخ‌بال‌های جبهه متحد و کشورهای امداد رسان منجمله جمهوری تاجیکستان به مناطق آسیب دیده رسانیده می‌شدند.

سفر تاریخی احمدشاه مسعود به دعوت جامعه اروپا

ادامه جنگ‌های فرسایشی افغانستان را به مثابه جزیره جدا شده از جغرافیای زمین در آورده و رهبران و فرماندهان مشهور جهاد به فوندامینتالیسم افراطی متهم بودند. جامعه جهانی در تلاش تشخیص رهبر با نفوذ و معتدل در کارزار افغانستان بود تا در حل قضایای کشور با او مذاکره و اتکا نماید. در این میانه، احمدشاه مسعود در فراز و فرود بحران از خود چهره سیاسی معتدل، مرد متحمل و مسوولیت‌پذیر و دارای امکانات بالقوه معرفی کرده بود. از این رو، اتحادیه اروپا از او دعوت نمود تا برای گفت‌وگو راجع به مسایل افغانستان به اروپا برود. مسعود به تاریخ ۳ اپریل ۲۰۰۱ م وارد شهر پاریس گردید. او در این سفر با وزیر خارجه فرانسه، خانم فانیستین رییس پارلمان اروپا و هزاران نفر از پناهنده‌گان افغانستانی در اروپا در شهر ستراسبورگ دیدار و روی اوضاع کشور به صورت عموم و

۱. هیات معیتی احمدشاه مسعود: دکتر عبدالله سرپرست وزارت خارجه، سیدحسین انوری عضو شورای رهبری دولت، مسعود خلیلی سفیر افغانستان در هند، همایون تندر شارژ دافیر سفارت افغانستان در سویس، قوماندان ملا پیرام قل از رستاق ولایت تخار و عارف نورزی از جبهات قندهار بودند.

پایان حاکمیت طالبان به طور اخص صحبت کرد. عمده‌ترین نکات صحبت احمدشاه مسعود با محافل سیاسی اروپا و روشنفکران افغانستان بر مداخله اجنبی، الحاق طلبی پاکستان با افغانستان، شریعت پناهی مزورانه طالبان پوششی برای تبارز مصلحت‌های قومی آنان، نقض حقوق زنان در کشور، تفسیر قبیله‌ای از احکام دین و شریعت توسط طالبان، گسترش زرع و ترافیک مواد مخدر در مناطق تحت کنترل طالبان، سرکشی طالبان از کنوانسیون‌ها، میثاق‌ها و قراردادهای بین‌الدول، فرهنگ ستیزی و تطبیق سیاست زمین‌سوزی توسط طالبان در مناطق متصرفه و حرف‌های دیگری از این دست استوار بود. احمدشاه مسعود طرح‌ها و پیشنهادهایش را مبنی بر قطع مداخله بر طبق مفاد قطع‌نامه ۱۳۳۳ شورای امنیت ملل متحد، اشتراک ساختارهای صلح و جوانب درگیر در یک اجلاس بزرگ غرض مذاکره و دیالوگ، اشتراک اشخاصی در این جمع‌آمد بر معیار نماینده‌گی از اقوام و محلات براساس نفوس، تحصیل، شایسته‌گی و حُسن سوابق در قضایا و موارد دیگر ارایه کرد. اجلاس می‌بایست زیر پوشش مستقیم ملل متحد و هم‌یاری سازمان کنفرانس اسلامی و کنفرانس کشورهای «۶+۲» و جامعه اروپایی تدویر یابد. در آجندای این اجلاس بایست روی اصول تعیین نوعیت نظام سیاسی آینده، تعیین کمیسیون تسوید قانون اساسی، جمع‌آوری سلاح، بازسازی کشور، تعقیب و محاکمه جنایت‌کاران صحبت شود. دولت موقت بایست به منظور تصویب قانون اساسی، جمع‌آوری سلاح و بازسازی اردوی ملی، احیای نهادهای دولتی و امنیتی، فراهم‌سازی زمینه انتخابات تشکیل نماید.

احمدشاه مسعود با مقامات اروپایی و روشنفکران آواره هم‌وطنش در کشورهای اروپا ملاقات و سخنرانی کرد. صحبت‌های مسعود از طریق رسانه‌های دیداری و شنیداری بین‌المللی به تفصیل پخش می‌شد و این سفر برای شناخت مسعود در دنیای غرب تاثیر به‌سزایی به جا گذاشت و دنیای آزاد غرب پندار خود را در مورد بنیادگرا بودن مسعود تعویض نمود و مسعود بحیث رهبر آینده افغانستان در آجندای کاری کشورهای اروپایی قرار گرفت.^۱ - فرمانده مسعود در شام‌گاه نهم اپریل (۲۰ حمل) وارد فرودگاه شهر دوشنبه

۱. مسعود هنگام ورود از سوی هزاران نفر از مهاجران افغانستانی مقیم شهر دوشنبه، خبرنگاران، اراکین دولتی و علاقه‌مندان تاجیک با دسته‌های گل، ارایه شعارهای زنده‌باد قهرمان مقاومت افغانستان و کف زدن‌های ممتد استقبال گردید.

گردید و ساعت ۷:۳۰ شام در یک کنفرانس مطبوعاتی به خبرنگاران از نتایج ملاقات هایش معلومات داد.

فرمانده مسعود صبح روز دهم اپریل با امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان ملاقات کرده و پیرامون برنامه سفرش معلومات داد. رئیس جمهور تاجیکستان با کسانی که همراه مسعود بودند گفت که انتخاب او از شخصیت مسعود در فضای نامکشوف سال‌های قبل عمیق بوده و امروز پس از گذشت این همه سال‌های دشوار جامعه جهانی و اروپایی به اهمیت شخصیت مسعود پی برده‌اند. بعد از ظهر همان روز به ابتکار «کانون خبری و تحلیلی آریا پریس» کنفرانس مطبوعاتی در مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری تاجیکستان دعوت گردید و در آن بیشتر از سه صد تن از دانشمندان اکادمی علوم تاجیکستان، سیاست‌مداران، بعضاً سفرای خارجی، ژورنالیستان و روشنفکران افغانستانی اشتراک کردند. در این جمع‌آمد احمدشاه مسعود یکی از پُرهیجان‌ترین بیانات و صحبت‌های خود را به حضور حاضران ارایه نمود. این صحبت در خانواده مطبوعاتی و علمی کشورهای افغانستان و تاجیکستان چهره جدیدی از مسعود بحیث یک شخصیت سیاسی در منطقه ترسیم کرد و صحبت‌هایش در میان شور و هلهله حاضران پایان یافت. مسعود در آستانه گذار از خفقان‌های جنگی به فضای سیاسی در فکر طرح و ایجاد یک نهاد سیاسی که بتواند دیالوگ‌های سازنده اقتناعی را جانشین تقابل‌های فزینی بسازد، تلاش می‌کرد. او با فرستادن یونس قانونی و داکتر عبدالله به لندن با همکاری احمدولی مسعود سفیر افغانستان در بریتانیا، عده‌ای از روشنفکران افغانستانی مقیم اروپا را فراخوانده، به تاریخ ۱۳۸۰/۱/۱۵ مقدمه یک نهاد سیاسی به نام «نهضت ملی افغانستان» را طرح کردند.

حلول ابلیس در نسخه شیطانی (دویمه سقاوی)

در سال‌های دولت نجیب‌الله با استفاده از فضای بالنسبه باز مطبوعات دولتی و خصوصی، درگیری‌های لفظی و جدلی بین مطبوعات سیاسی و مطبوعات پنهان شده در عقب کالبد‌های سیاسی قومی به میان آمد. در این سال‌ها که به نام «دهه فرهنگی شاهنامه فردوسی» اعلام شده بود، اشعار و نبشته‌های در تجلیل و تبجیل از مقام ادبی و تاریخی

شاهنامه فردوسی و فرهنگ و ادب تاجیکان در رسانه‌ها به چاپ می‌رسید. نشر اشعار بلند ادبی توسط شاعران این دوره چون پرتو نادری، عبدالقهار عاصی، شبگیر پولادیان، سمیع حامد، محب بارش، افسر رهبین، شجاع خراسانی، لطیف پدram، رحمت بیژنپور و تحلیل‌های سیاسی فرهنگی توسط دکتور جلال‌الدین صدیقی و دیگران صورت می‌گرفت که با احساسات تند حلقات قبیله‌گرای حاکم مواجه شده و آنها عکس‌العمل‌های خود را از طریق رسانه‌های حکومت و خصوصی چون «تُرگمی» ها، «پلوشه» ها و... به نشر می‌رسانیدند. این‌گونه موضع‌گیری‌ها که محرک آنها پیوند خون بود تا پیوند عقل و مسوولیت در رسانه‌های داخلی و برون‌مرزی افغانستانی‌ها ادامه یافت. در زمان حاکمیت طالبان بر بخش بزرگی از افغانستان و مقاومت جبهه متحد به رهبری احمدشاه مسعود، در حالی که افغانستان در برهه حساس و خطیر تاریخی قرار گرفته بود و مداخلات برخی از همسایگان تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کرد. گروه‌های تمامیت‌خواه با استفاده از مهر بستن به ذهن و زبان نویسندگان بی‌طرف و فرار اهل قلم به دست و موجودیت فضای شغالی، به جریان طالبان خط سیاسی می‌دادند که برای نابودی مواریت تاریخی - فرهنگی حتا هستی اجتماعی اقوام از جمله تاجیکان دست به کار شوند که این خود زمینه‌های افتراق را بیشتر تشدید می‌کرد. نویسنده‌گان «دویمه سقاوی» به صورت خاصی شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی تاجیک چون برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود، محمد طاهر بدخشی، بحرالدین باعث، ببرک کارمل، مجید کلکانی، داکتر عبدالاحمد جاوید، ناظمی هروری و دیگران را نشانه گرفته و با بد و بی‌راهه‌های خویش ایشان را مورد شماتت و توهین قرار داده‌اند.

منفجر کردن مجسمه‌های بزرگ تاریخی و هنری بودا در بامیان، تپه سردار غزنی، شکستن صدها نیم تنه و سر و کله آثار دوره بودایی افغانستان در موزیم ملی، تخریب نگارستان هرات، از بین بردن آثار فرهنگی دره کیان، منفجر نمودن منار چکری در کابل، اجرای سیاست زمین سوخته در تاکستان‌های شمالی (وادی کوه‌دامن)، حفریات خودسرانه در کانون‌های باستانی کشور و غارت نمودن آثار و ابدات تاریخی همه مسایلی بودند که مبتکر اصلی نابودی آنها حلقاتی در پاکستان در تفاهم با تاریک‌فکران قبیله‌گرا از امریکا تا اروپا و پاکستان بودند.

تنها همین‌ها نبودند، بلکه در بحبوحهٔ چنین رُخ‌دادهای هستی‌براننداز دفترچهٔ شیطانی «دوهمه سقاوی» با نام مستعار «سمسور افغان» سر و کلهٔ زشت و پُرخشونت خود را نمایاند و زمینه‌ساز کشمکش‌های بیشتری گردید. این دفترچه هر چه به نام تاریخ، فرهنگ، افتخارات و شخصیت‌های تاجیکان را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده و از طالبان خواسته بود تا با استفاده از امکانات خود همچون نقشه راه به تطبیق مفردات سیاست زمین‌سوزی پرداززند. آنهایی که در تالارها و تریبون‌های دولتی گویا برای وحدت ملی گلو پاره می‌کردند، دیگر فکر آیندهٔ افغانستان و مناسبات اقوام و سلامت جغرافیایی کشور را با شست‌وشوی مغزی از سر برون کردند و این مانیفیسست فاشیستی خبیثه را بی‌محابا تکثیر و تبلیغ می‌کردند. احمدشاه مسعود که هرگز چنین پندارهای واهی را قبول نمی‌کرد، در تالقان چند تن از خواننده‌گان دفترچهٔ شیطانی را بازداشت نمود؛ اما تکثیر این نسخه توانست همچون شهودی بر مداخلهٔ پاکستان و ایادی آن در افغانستان، انگیزهٔ مقاومت را در روحیه مجاهدان جبههٔ متحد بیشتر تقویت کند.

در تمام دورهٔ موجودیت این دفترچهٔ شیطانی انتظار می‌رفت تا شخصیتی از برادران پشتون این نسخهٔ اهانت‌گر و گم‌راه‌کننده را که حیثیت سم‌پاشی برهم‌بستگی ملی را داشت محکوم نموده و آن را زادهٔ فکر یک شخص یا یک گروه خاص وانمود کند، اما سوگ‌مندانه هرگز چنین نشد و مدعیان وحدت ملی با این سکوت معنادار خویش چنین چرندیات را در واقع صحنه گذاشتند. حتا نویسندهٔ آن در زمان حاکمیت کرزی بحیث مشاور سیاسی رییس‌جمهور بالا کشیده شد و در مقام صلاحیت افکار شوینیستی خود را بر کرزی تزریق می‌کرد، پس بی‌جا نبود که کرزی مداخلات پاکستان را به نوعی توجیه می‌نمود و طالبان یعنی قاتلان مردم افغانستان را «برادر» خطاب می‌کرد.

متن این دفترچهٔ سراپا متعارض، متناقض و برای نویسنده‌گان آن انتحار سیاسی شمرده می‌شود. مثلاً نویسنده با کاربرد متکرر «محکومیت در حاکمیت» یا «قوم حاکم و فرهنگ محکوم» و یا «کابل و شهرهای افغانستان قبرستان پشتون‌ها» و چنین چیزهای میان‌تهی دیگر خواسته است چهرهٔ ترحم‌برانگیزی به خود بدهد. نویسنده خود با تعابیر مجروح و محاسبات من‌درآوردی نشان می‌دهد که حاکمیت پشتون در افغانستان برخلاف روند تکامل خلق پشتون پیش از آنکه به مرحلهٔ تشکل اجتماعی و مدیریت سیاسی و فرهنگی

کشور برسد، دست به انحصار قدرت زده است. همین است که برخلاف تمام گروه‌های اجتماعی که در جهان دست به کسب قدرت سیاسی زده‌اند و زبان و فرهنگ‌شان بی‌چون و چرا بالای فرهنگ‌های بومی مسلط بوده است، اما در افغانستان قوم حاکم نتوانسته است با عنف و اجبار، فرهنگ و زبان‌ش را بر مدیریت و گرداننده‌گی چرخ اداره دولت، زبان آموزش دانشگاه و مدرسه، زبان مارکیت و تجارت و روابط اجتماعی اقوام کشور قادر سازد. پس گناه زبان فارسی چیست؟ جز آنکه به ریزه‌خواران سفره فرهنگ و ادب خود همواره معنویت و نان آگاهی بخشیده است.

حال پیشنهاد نویسنده یا نویسندگان دفترچه «دوهمه سقاوی» را به صورت مختصر خدمت شما خواننده عزیز پیشکش می‌نمایم تا خود قضاوت آگاهانه نمایید.^۱ این هم نقل مفردات پیشنهادی سمسور افغان و پاسخ مواردی از آن در پاورقی‌های پایان هر فقره پیشنهادی: «... در تاریخ معاصر کشور ما سه بار به گونه غیرطبیعی و اما به کمک و همکاری خارجی‌ها به جای منابع و سرچشمه‌های اصلی و حقیقی قدرت سیاسی، برای ایجاد زمینه‌ها و سرچشمه‌های مصنوعی و ساخته شده، کوشش‌های صورت گرفت و این کوشش‌ها، هر سه بار به ناکامی انجامید؛ اما هر بار چنان زیان‌های بر کشور ما وارد کرد که جبران و دوباره‌سازی آن بسیار زهره و توان قومی می‌خواهد. هر یک از این سه حادثه نامیمون، جامعه و کشور ما را از سفر و روح رکت با کاروان تمدن جهانی ده‌ها و صدها سال به عقب انداخت و به حیثیت و شخصیت حقوق افغانستان عزیز، در سطح جهانی زیان‌های سنگینی وارد آورد.^۲

۱. لازم به تذکر است که این نسخه از زبان پشتو به زبان فارسی دری توسط دوکتور خلیل‌الله و داد بارش در هالند ترجمه و به چاپ رسیده است.

۲. نویسنده که از تاریخ چیزی نمی‌داند، نمی‌گوید که مسوولیت ۲۷۰ سال جنگ‌های خانمان سوز قبیله‌های سدزایی و بارکزایی و در به‌دردی مردم و حکومت‌های بی‌دست‌آورد و عقب‌مانده‌گی سیاسی و اجتماعی کشور را مگر تاجیکان به دوش دارند؟ و در اوضاع امروزی کشور، مگر عملیات‌های فاجعه‌بار انتحاری، فساد و گندیده‌گی اداره دولت، صدور قاچاق مواد مخدر که کشور را در صدر فهرست کشورهای بدنام جهان قرار داده است، اختطاف و آدم‌ربایی‌های سازمان‌یافته، نقض حق بشری شهروندان و زنان، تجاوز و خشونت‌های جنسی، خودسوزی زنان، بد امنیتی بی‌سابقه در کشور، سرقت‌های مسلحانه و مافیایی، اخاذی در مسیر شاهراه‌ها و امثالهم در اداره‌گی‌ها سر برداشته و آیا اینها برای پرستیژ و اعتبار سیاسی افغانستان در پیش‌گاه جامعه جهانی آسیب نرسانیده‌اند؟

در تاریخ معاصر کشور محبوب ما، تغییر کینه جویانه و مصنوعی قدرت، بار نخست در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در دوره سقاوی اول به کمک مستقیم انگلیس ها و همراهی ارتجاع داخلی به وسیله یک دزد و فریب کار حبیب الله کلکانی (بچه سقو) عملی گردید که به این وسیله در افغانستان، امیدهای یک تمدن تازه نضج یافته را به یاس مبدل کردند و انگلیس ها با یک گونه و زمینه دیگر انتقام شکست های بزرگ تاریخی شان را از افغان ها گرفتند و افغانستان را از ثمره های تمدن و فرهنگ جهانی بی بهره ساخت. این حادثه منحوس، ۹ ماه دوام یافت و در این نه ماه تمام کشور به درد و رنج نامنی، تباهی، بدبختی، مشقت و بی فرهنگی درگیر و نزدیک بود که ساختار و یگانگی و وحدت افغانستان هم با خطرهای بزرگ رو به رو گردید.^۱

بار دوم در ششم جدی ۱۳۵۸ خورشیدی بود که روس ها با استفاده از تجربه انگلیس ها، مستقیماً به زور نظامی و فرستادن عساکر خود، یک شخص مجهول الهویه ای را به نام بیرک کارمل بر تخت کابل نشانندند و یک بار دیگر در تمام کشور بی ثباتی رونما گردید و نسبت به سقاوی اول زیان های این حادثه منحوس به مراتب زیاد است... این دوره سقوی از سقاویان اول در محتوا و معنا چندان فرقی نداشت چرا که هر دو به تحریک، کمک و مداخله خارجی ها ایجاد و در راه پایین آوردن و کم جلوه دادن حیثیت و غرور ملت افغان و افغانستان و بی ثباتی اجتماعی و سیاسی، گام های سریع و حساب شده ای را گذاشتند که در برخی موارد حتی از دوره نخست سقاوی هم بیشتر رفتند. ابراز دشمنی و تحریک در برابر اکثریت، دزدی و غارت شهرها و دارایی های عامه زمینه ساختن برای تجاوز و مداخله بیگانه ها و خود به عنوان مزدور و آله دست قرار گرفتن، بی ناموسی، چور و چپاول و چیزهایی از همین گونه، آن مسایلی بودند که میزان آن نه تنها با سقاوی اول برابر نه، بلکه از آن هم سنگین تر بود و حرف بدتر از همه اینکه مسوولین و عاملین دور دوم آگاهانه و

۱. آقای سمسور! آفرین بر حوصله تاجیکان که ۲۷۰ سال خانه جنگی، چور و چپاول، عیاشی و مزدوری بیگانگان را توسط قبیله های جنگ سالار درانی و غیردرانی تحمل کردند، بهتر است یک بار با تحمل اندک رنج کتاب خوانی، کتاب «عیاری از خراسان»، نوشته شاد روان استاد خلیلی را بخوانید، اگر عطش تان مرفوع نشد باز به تحقیر و دشنام دهی خلق تاجیک ژاژخواهی و دل پندیده خود را خالی کنید.

شعوری برای ویرانی، خرابی، بربادی و تجزیه افغانستان کمر بسته بودند.^۱ مسعود و ربانی خود را سر دسته و پیش قراول و پیش گام آن عده از دسته‌ها و گروپ‌های ضد ملی می دانستند که آرمان‌شان را تجزیه و تقسیم افغانستان، آن هم به دستور و همکاری مشترک بیگانه‌ها، تشکیل داده بود، آنها به همکاری بیگانه‌ها تا اندازه‌ای زمینه‌های آن را نیز آماده کرده و خطرهایی را متوجه یک پارچگی و وحدت ملی افغانستان ساختند، اما ملت افغان با قربانی‌های بی‌مانند، یک بار دیگر امیدها و نیت‌های‌شان را خنثا و به شکست کامل مواجه ساخت.^۲

بازهم با وجود این همه قهرمانی‌ها، موجودیت فزیک و فکری اقلیت‌ها، همیشه خطری خواهد بود برای اتحاد و یک پارچگی و تمامیت ارضی کشور، از یک سو و شیرازه رشد اقتصادی کشور، از سوی دیگر و برای جلوگیری از تمام حالات، خطرها و پیش آمدهای

۱. عجب! آقای سمسور افغان برف بام خود را بالای بام دیگران می‌اندازد. او شتر خود را نمی‌بیند و سوزن دیگران را می‌بیند! اولاً خود ببرک کارمل به اندازه رهبران شما مجهول الهویه نبود، وی از کمری کابل و فرزند جنرال محمد حسین فرقه مشر و رهبر یکی از جناح‌های قوی حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم) بود. به قدرت نشستن کارمل در نتیجه غارت‌گری حفیظ‌الله امین بر مال و جان این مردم مظلوم بود که هزاران فرزند مردم افغانستان چون: سیاسیون، استادان، روشنفکران، متخصصین، دوکتوران، انجینران، دانشجویان و شاگردان خرد سن مکاتب، متنفذین اجتماعی، دکان داران، دهقانان، کارگران، زحمت‌کشان، زمین داران با شمشیر دوسره از سوی امین جلاد زخم خوردند. اگر آقای سمسور مایل باشند به خوانش یادداشت‌های وسیلی متروخین رییس اداره مرکزی «کا. جی. بی» که در انترنت و کتاب «افغانستان در سده بیستم» به صورت مستند به چاپ رسیده است، مراجعت نماید که ترهکی و امین برای به خاک و خون کشانیدن مردم مجاهد افغانستان هفده بار از رهبران شوروی درخواست حضور نظامی در افغانستان را نموده‌اند. شما که خبر ندارید، گناه ما چیست؟

۲. آقای سمسور بازهم مشت در تاریکی می‌کوبد. مگر تاریخ و جهان فراموش کرده‌اند که مسعود و ربانی در برابر دو تجاوز گسترده خارجی، یعنی اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی و تجاوز پاکستان بر افغانستان تا پای جان با فداکاری مردم قهرمان خویش رزمیدند. در جبهه نظامی که مسعود رهبری آن را به دوش داشت خیلی از رهبران جهاد و مقاومت و اقوام افغانستان چون: رسول سیاف، حاجی عبدالقدیر ننگرهار، حاجی غلام محمد و عارف خان نورزایی قندهاری به نمایندگی از پشتون‌ها، کریم خلیلی و حاجی محمد محقق، محمد اکبری، سید حسین انوری و سید مصطفی کاظمی از قوم هزاره و شیعه سادات افغانستان، جنرال عبدالرشید دوستم از قوم اوزبیک، حضرت علی از قوم نورستان، فضل کریم ایماق و داکتر محمد ابراهیم از قوم ایماق در کنار تاجیکان اشتراک داشتند. اگر مسوولیتی وجود دارد، متعلق به همه اینهاست، نه صرفاً ربانی و مسعود. حالا شما دیگر این خیال خام را از سرتان بیرون کنید که با چرندگویی و خاک در چشم مردم زدن‌ها، آنها را گول زده می‌توانید.

احتمالی و بالفعل و بالقوه و از میان برداشتن کلی و دایمی خطرها، این چند پیشنهاد^۱ تقدیم می‌گردد:

۱. از آنجا که اکثریت قاطع نفوس مردم افغانستان مسلمان و باز اکثریت شان پیروان مذهب حنفی هستند، لذا با نظر داشت حقوق اکثریت پذیرفتن مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی مردم افغانستان حتمی به شمار آید و سود آن این است که میان تعداد زیادی از نفوس افغانستان یعنی پشتون‌ها و اقلیت‌ها (تاجیک‌ها، ازبیک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، یک‌عده هزاره‌ها و دیگر اقلیت‌ها) حیثیت حلقه وصل را دارد. رسمی کردن مذهب دیگر در پهلوی مذهب حنفی، اختلافات مذهبی و قومی را در کشور ازدیاد بخشیده و به وحدت ملی کشور زیان می‌رساند. البته اقلیت‌های دیگر می‌توانند در چارچوب مذهب خود از مراسم مذهبی شان بهره‌مند باشند.^۲

۲. در پهلوی وحدت دینی و مذهبی «افغان» و «افغانیت» برای کشور و مردم کشور، چنان الفاظ و ظروف مناسب هستند که هم زمینه تاریخی داشته و هم دارای پس‌منظر قوی می‌باشند و نیز نام کشور با همین ترکیب، معمول گردیده آن عده از کشورهای که به نام قوم نام‌گذاری شده‌اند، هم بستگی روحی مردم را با کشورشان از نگاه روانی و سیاسی با محبتی تمام جلوه داده و برای وحدت ملی مفید تمام می‌شوند. پس آوردن تمام اقوام افغانستان را در چارچوب ملت «افغان» و تبلیغ و ترویج روحیه و اندیشه افغانیت، هم برای کشور و هم برای تمام اقوام سودمند واقع خواهد شد. یعنی اندیشه افغانیت باید در روح روان و ذهن و فکر هر انسان تزریق، تبلیغ و ترویج شود. در بی‌ثباتی‌های که قبلاً برشمردیم، علیه اندیشه ملی «افغانیت» آگاهانه و ناآگاهانه کوشش‌های صورت گرفته و این روند تا

۱. طبعاً این پیشنهاد به گروه طالبان زمین‌سوز است.

۲. نقطه اتکای سمسور افغان اکثریت و اقلیت تصنعی اقوام برادر افغانستان است، اما بی‌تردید پیداست که این اقلیت و اکثریت‌سازی‌های من در آوردی چیزی بیشتر از تقلبات انتخاباتی رهبران سمسوری در چند دور انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی نمی‌باشد. آنها چون بقیه دنیا را به اندازه دهن چاه می‌بینند، ما در ده‌ها مورد در این خصوص اسناد و آمار و واقعیت‌های ساختاری افغانستان را برشمردیم. همه می‌دانند که اکثریت بیشتر از ۹۰٪ مردم افغانستان مسلمان هستند، اما فراموش نباید کرد که تعدادی از اهل هندو، شیعه دوازده امامی، شیعه اسماعیلی نیز شهروند افغانستان هستند، چگونه می‌توان حق و حقوق شرعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها را پایمال کرد. این مربوط به انکار و باور افراطی قوم‌محورانه سمسوری‌ها نمی‌شود و مردم به هر شکلی حق خود را می‌ستانند.

همین دم جریان دارد. لذا به خاطر اتحاد و هم‌بستگی تمام اقوام افغانستان تبلیغ و ترویج اندیشه‌های اسلامیت و افغانیت بسیار ضروری و اهم به شمار می‌روند. در بخش عقاید و مذاهب، همان‌گونه که معمول است، رای اکثریت مدنظر می‌باشد، در مورد بخش زبانی هم، همین روش در تمام جهان معمول و مروج است. نمونه خوب آن کشور ایران می‌باشد که خود از مدعیان به اصطلاح حقوق اقلیت‌ها در افغانستان به شمار می‌رود. در ایران شمار زیادی از اقوام و مذاهب وجود دارند و حتا تناسب قومی و مذهبی در سطحی است که شماری از آنها یکی به دیگر نزدیکی و برابری دارند و دیگر قومی هم آنجا موجود نیست، آن‌گونه که پشتون‌ها در افغانستان، زیرا پشتون‌ها در افغانستان بیشتر از دو برابر مجموع نفوس تمام اقلیت‌های دیگر هستند، آن‌های که مدعیان وجود اکثریت در ایران می‌باشند، قوم آنها با اندک تفاوت از اقوام دیگر بیشتر بوده و مجموعه تمام اقوام دیگر، به مراتب از رقم قوم اکثریت در ایران فزونی می‌گیرد^۱ و همین اکثریت ناچیز بر کرسی حاکمیت تکیه زده و داد از اکثریت می‌زنند و باز این اکثریت ناچیز در تمام ایران مذهب شیعه و زبان فارسی را رسمیت داده و همه اختیار ساخته است.

طرف‌داران ایران بدین باور اند که رسمیت دادن و معمول ساختن به عنعنه در آوردن مذهب شیعه و زبان فارسی است که زنده‌گی و بقای ایران را تضمین کرده، آنها می‌گویند، هر گاهی که حاکمان ایران مسأله مذهب و زبان را از نظر بیاندازند، آنجاست که موج اقلیت‌ها امواج اقلیت‌ها در جریان می‌افتند و ایران از نگاه زبانی و قومی تجزیه خواهد شد؛ اما در افغانستان که تا هنوز ملت‌خواهی بر بنیاد و مبنای افراطی آن استوار نیست که در ایران. اینجا پشتون‌ها از دو چند مجموع تمام اقلیت‌های دیگر بیشتر هستند. لذا رسمیت بخشیدن به این زبان یک ضرورت و حق قانونی افغان به شمار می‌رود^۲ و به سود اقوام دیگر

۱. آقای سمسور که خود و شرکای فکریش از اهالی تقلب‌سالاران اند، اقلیت و اکثریت نفوس ایران را بر مبنای تقلبات افغانی می‌سنجد. واقعیت‌های عینی کشور موجودیت قوم پشتون افغانستان را بیش از ۳۰٪ نمی‌تاباند. ملت ایران، مردم با سواد و با شعوری هستند، در آنجا کسی بازارهای گوسفند فروشی (آرای مردم) را بر طبق دل خواه خود راه‌اندازی کرده نمی‌تواند. این آقا برای خود آتش بریده نمی‌تواند اما برای دیگران سیمیان می‌برد. آفرین بر این شطارت!؟

۲. اگر پشتون‌های افغانستان را مطابق آخرین احصائیه منتشره در انترنت که ۲۶٫۴٪ ارایه شده است بدانیم، زبان‌شان نیز همین فیصدی را احتوا می‌کند، در حالی که در همین جدول آمار تاجیکان ۴۵٫۶٪ و هزاره‌ها ۱۳٫۲۰٪

خواهد بود که در تفاهم با اکثریت به خاطر ایجاد یک زنده‌گی سالم، زبان ملی کشور خود را بیاموزند و در رشد آن بکوشند. کار بردن، معمول ساختن، به عنعنه در آوردن و رسمیت بخشیدن یک زبان، یعنی پشتو، در حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کمک شایانی کرده و در پهلوی مذهب، عنصر اساسی ایجاد و یگانگی ملت به شمار می‌رود، تجربه‌ها نشان داده و نشان می‌دهند، آن عده اقلیت‌های که در حوزه فرهنگی پشتون‌ها، در پهلوی زبان خود پشتو را هم فراگرفته‌اند، نه با پشتون‌ها کینه می‌ورزند، نه از تجزیه کشور سخن می‌زنند و نه از فدرالیسم و نه از جدایی. برعکس آن عده از اقلیت‌ها که بر بنیاد برخی شرایط و به طور خاص در زیر نفوذ زبانی، فرهنگی و سیاسی بیگانه و نیز با تاثیر و مداخله آنها از زبان پشتو دور نگه داشته شده‌اند که نه تنها کینه شان را با پشتو ابراز می‌دارند.^۱ بلکه افغان، افغانیت و افغانستان را هم نمی‌خواهند در جستجوی راه تجزیه از هم پاشیده‌گی و جدایی هستند...^۲

۴. دفتري ساختن و دولتي کردن پشتو، از آن بيروکراسي جلو مي‌کند که گذشت ايام،

و از بيک‌ها ۷۲٪ و مجموعاً حدود ۶۶٪ فارسي زبان يا کساني هستند که زبان فارسي را برابر زبان‌هاي مادري شان مي‌دانند و ساير اقوام برادر به شمول بخش زيادي از پشتون‌ها با زبان فارسي بسيار به سهولت سخن مي‌گويند، پس اکثريت زباني آقاي سوسمار از کجا شد؟

۱. زنگار تعصب و بدآموزي پيش چشم آقاي سوسمار را چنان گرفته است که در محاسبات و استدلال‌هايش خود را دشنام مي‌دهد. تو برون در چه کردی که درون خانه آیی؟

۲. بایست اذعان نمود که سمسور افغان و شرکایش به طاعون اکثریت پنداری بی‌بنیاد مصاب شده و جز هذیان حرف سالم و سازنده به یاد ندارد. مشکل اصلی همین است که در افغانستان اصلاً قوم اکثریت (۱+۵۰) وجود ندارد. چهار قوم بزرگ‌تر افغانستان یعنی تاجیک‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها و اوزبیک‌ها هر کدام ادعای اکثریت می‌کنند و دولت‌های فراوان آمدند و رفتند و هیچ‌کدام برای تثبیت کمیت‌های اجتماعی اقوام در ساختار قومی افغانستان کاری نکردند و آگاهانه از برابر این واقعیت‌های عریان گریختند، چون به رسوایی ادعای شان ملتفت بودند؛ اما با توجه به ساحه نفوذ زبانی، فرهنگی و تاریخی زبان فارسی دری، زبان ثابت اکثریت ۸۰ فیصدی در افغانستان می‌باشد و در میان ۲۰٪ هم به سهولت حرف زده می‌شود، کما اینکه ذخایر سرشار ادبی و فرهنگی را در پویه تاریخ به وجود آورده و کتابخانه جهان از آثار علمی و ادبی کلاسیک و معاصر زبان فارسی لبریز است. چیزی که با تاسف در زبان پشتو وجود ندارد تا در ازدحام ارتباطات رسانه‌ای امروز ملتی را به سوی ترقی و تعالی رهنمون بشود. باز اسلاف سمسور در دوره هاشم خان و داوود خان و نعیم خان تجربه رسمیت زبان پشتو را در تمام عرصه به تجربه گرفتند و معارف افغانستان را به قهقرا بردند و ناگزیر خود این گزافه‌گویی‌های خود را غلط ثابت نمودند و پس گرفتند.

یک عده زیاد اکثریت کشور که در اثر ستم زبانی اقلیت^۱ شامل این جریان گردیده و باز چنان افرادی از آنها ساخته می‌شد که اندیشه و زبان‌شان بیگانه شده و به مثابه آله دستی در دست بیگانه‌ها در ضدیت و خلاف کشورشان، قرار می‌گرفتند. عام شدن و دفتری کردن زبان پشتو عامل بزرگ و اساسی در ساختن ملت افغان، به شمار می‌رود و اگر عملی شود، پس از چند ایامی ملت واحدی از آن تشکیل و جلو دشواری‌های زبانی و دیگر پرابلم‌های قومی را خواهد گرفت.^۲

۵. برای آنکه در شمال افغانستان، امیدها از استراتژی دراز مدت روس‌ها و کشورهای تازه ایجاد شده آله دست آن در آسیای میانه، برای ابد به ناکامی رو به‌رو شود، شمار زیادی از مردم شرق، جنوب شرق و جنوب کشور به طور جمعی یا به طور انفرادی به شمال افغانستان، انتقال و مسکن‌گزین شده و برای شان در آن مناطق زمین‌های لامزرع داده شود و از همان مناطق یاد شده مردمان بی‌زمین و کم‌زمین که هم اکنون به خاطر نداشتن زمین و سرپناه کوچیده و در پاکستان و ایران به خاطر زنده ماندن خانواده، پشت کار، سرگردان می‌گردند، تشخیص گردد. نفع این کار در آن نهفته است که نخست یک باور و اندیشه اسلامی و ملی و زبانی، چون کمربندی به دور کشور گسترده شده و از حمله احتمالی فکری و نظامی روس‌ها و کشورهای دست‌نشانده شان در آسیای میانه، به کشور ما، جلوگیری می‌شود...^۳ با این کار، تناسب و توازن قومی در شمال کشور استحکام

۱. زبانی که از سلطنت دهلی تا اناتولی و قونیه و از آسیای میانه تا خلیج فارس قلمرو نفوذ فرهنگی دارد، به نظر آقای سمسور زبان اقلیت خوانده شده است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱.۲- ببینید، آقای سمسور و هم‌دستانش برای مجریان سیاست قومی گره کور نشان می‌دهند، دفاع ضعیف بدتر از دفاع نکردن است، ملت بدون تامین عدالت ملی و قومی با تحکم ساخته نمی‌شود. چرا این آقایان دشمن قسم خورده حق هستند. زمانی که بی‌عدالتی از دستور کار دولت‌ها بیرون کشیده شود و حقوق همه اقوام در قانون اساسی کشور و میثاق‌های حقوقی تضمین گردد، دیگر چیزی برای ناراضی‌تانی اقوام و بی‌اعتمادی باقی نمی‌ماند. در همین حال است که می‌توان به ساختن ملت امیدوار گردید. دیگر زمان تهدید و چماق گذشته است و هیچ‌کس حاضر نیست تا مقررات عصر برده‌گی و قرون وسطایی را بپذیرد؛ اما نویسنده‌گان «دوهمه سقاوی» قدرت درک و تحلیل نیاز زمان را در خود ندارند. به همین خاطر حرف‌های مفت کوچه بازاری و پا در هوا می‌زنند که ادامه این حالت کشور را به پرتگاه تنش‌های قومی و عقب‌مانی جامعه از کاروان پیشرو زمان می‌کشانند.

۳. سمسور افغان در شناخت استراتژی کشورهای منطقه دیدگاه تاریک و زمان‌زده دارد و به خطا رفته است. زنده‌گی بارها نشان داده است که استعمار شرق و غرب در هر دوره‌ای با پیش‌گامی رهبران قبیله‌گرا وارد افغانستان شده

گرفته و پشتون‌ها چون دیواری در برابر روس‌ها قرار می‌گیرند. حاکمان گذشته کشور که هفتاد، هشتاد و یا هم صدسال پیش از امروز مردمانی را از شرق، جنوب و غرب کشور به شمال مناطق کندوز، بغلان، جوزجان، بلخ و جاهای دیگر انتقال داده‌اند، نه تنها که در آن مناطق ساحات بزرگی از زمین‌های خشک و لामزروع را آباد کرده و اقتصاد کشور را تقویت بخشیدند، بلکه در عقب زدن حمله روس‌ها نیز سهم ارزنده‌ای گرفتند و نیز در جلوگیری از تجزیه کشور نقش اساسی و عمده را بازی کردند. اگر موجودیت پشتون‌ها در کندز، بغلان، بلخ و دیگر مناطق شمال کشور نمی‌بود، امکان آن می‌رفت که آرزوی دیرین دشمنان داخلی و خارجی در تجزیه کشور ما، تا حدی به پیروزی‌هایی می‌رسید.^۱

۶. در شمال شهر کابل دشتی افتاده با نام «دشت چمتله» به خاطر امنیت دائمی شهر کابل، این منطقه باید برای مردمان بی‌سرپناه جنوب، غرب و شرق کشور و یا خانواده‌های آن‌عده مردمان مناطق یاد شده که در جریان مبارزه و نبرد علیه روس‌ها یک‌تن از اعضای

است. از چندین تهاجم انگلیس تا اشغال افغانستان به وسیله ارتش شوروی که کمتر از سرحدات و بیشتر از طریق هوا وارد افغانستان شده‌اند. طی چند دهه گذشته کشورهای تازه به استقلال رسیده در شمال افغانستان از متن شوروی سابق هیچ‌کدام در خط رسمی سیاسی کشورهای شان در امور افغانستان مثل پاکستان مداخله نکرده‌اند. تمام بدبختی‌های نیم قرن گذشته ما محصول سیاست قوم‌گرایی رهبران دولتی و حلقات قوم محور سیاسی افغانستان می‌باشد. همه به یاد داریم که آقای کرزی در قبال پرتاب هزاران موشک توسط ملیشه‌ها و فوج پاکستان در مناطق کنر، نورستان گفت که اگر پاکستان هزاران موشک دیگر هم به افغانستان شلیک نماید، ما پاسخ متقابل نمی‌دهیم، چون هم قومان ما در آن مناطق زندگی می‌کنند. پس این اقوام چگونه اعتماد خواهند کرد که چنین دولت‌های قوم‌گرا مدافع منافع تاریخی، استقلال ملی - و تمامیت ارضی آنها می‌شوند؟ بر مبنای واقعیت‌های تاریخی در چند قرن گذشته اگر ایجاد کمربند امنیتی لازم باشد، فقط در مرزهای پاکستان لزوم دارد. این پیشنهاد سوسمار افغان را عبدالرحمن بابایش یک قرن پیش شروع کرد، اما از آن نتایج مطلوب حاصل شد. پس این خواب را به آب بگو، سمسورخان!

۱. نعوذ بالله من قضاء السوء. ما که انصافاً از ذره فداکاری قوم با شهادت پشتون چشم‌پوشی نداریم، اما نمونه‌های بسیاری از فرار جنرال صافی‌ها و محمد گل‌های مومند از سنگر شرق و در نتیجه به شهادت رسیدن سپاه تحت فرماندهی ایشان توسط انگلیس نیز درج تاریخ داریم. مگر احمدشاه مسعود، ذبیح‌الله بلخی، استاد عظامحمد و علم‌خان آزادی، میر علم‌خان قندزی، غلام اورته بلاقی، جنرال داوود فرخاری، ملا شمس و جوره بغلانی، جمعه حسن تالی، احمدخان سمنگانی، محمد ایوب و عبدالبصیر سالنگی، مولانای سید خیلی پشتون بودند که در خط اول مدافعه علیه تجاوز شوروی با پایمردی تا آخرین نفس مقاومت کردند. مگر بزدلانی چون مجید پاچا خان در تاشقرغان، گرگری و اختر مشهور به لچک در بلخ نبودند که خط مدافعه را به نفع استخبارات پاکستان و لشکر مزدور چندین ملیتی در صف القاعده و طالبان تخلیه کردند؟

خانواده‌شان به مقام شهادت رسیده، توزیع گردد. سود آن در این است که نخست خانواده‌های بی سرپناه و وارثین شهیدان، صاحب پناهگاهی می‌شوند و دیگر اینکه به اطراف کابل کمربندی از عقیده ملی، گسترده می‌گردد.^۱

۷. از دامنه‌ها و اطراف میدان «هوایی بگرام» تا «میدان هوایی خواجه رواش» زمین‌ها و دشت‌های بزرگ و دامنه‌داری افتاده است، این دشت‌ها باید به مردمان مناطق شرق، جنوب و غرب که بی‌زمین و یا کم‌زمین‌اند، به گونه‌ی دسته‌جمعی و یا هم‌انفرادی، توزیع گردد. نفع آن این است که هم این مناطق آباد می‌شوند و هم امنیت دائمی به کابل باز گردانده می‌شود و از تکرار آن عملی جلوگیری می‌گردد که در جریان صد سال، دوبار تمدن^۲ ساخته شده در کابل، به وسیله‌ی یاغیان شمال و شمالی و در نتیجه‌ی حمله آنها به غارت رفت و تباہ گردید.^۳

۸. تمام زمین‌های لامزرور دولتی از شمال کابل تا سالنگ، به طور جمعی به خیل‌هایی از شرق، جنوب و جنوب غرب توزیع گردد، فایده‌ی آن این است که در این مناطق تناسب و توازن قومی مراعات و امکان بغاوت در برابر دولت مرکزی از میان برداشته می‌شود.^۴

۱. چه دنیایی است، دزد هم خدا می‌گوید و صاحب‌خانه هم. کسی به خاطر به دست آوردن حق مشروع خود تلاش می‌کند و کسی برای حاکمیت وسیله‌ی اغوا و فریب می‌تراشد. این آقابانی که دیروز خود را انترناسیونالیست می‌خواندند و حالا در لباس جهان وطنی اسلامی پنهان شده‌اند، مگر نمی‌دانند که در شمال افغانستان هم مردم محروم و بی‌زمین کم نیستند، آیا متوطن ساختن کسانی که در دره‌ها و کوهستان‌های بدخشان و پنجشیر و کنر و نورستان در انتظار زمینی برای سرپناه طی قرن‌ها سپری کرده‌اند، مستحق دریافت زمین در زادگاه‌شان نیستند؟ یا ناقلین ماورای دیورند اولویت دارند؟ آیا ساکنان شمال شهروندان این کشور نیستند که مدعیان «وحدت ملی!» در هنگام امتیاز بخشی‌ها حتی یک بار هم بر رسم ظاهر داری نام‌شان را بر زبان نمی‌آورند.

۲. ندانستیم که این سوسمار از تمدن چه مفهومی در سر دارد؟ مگر خانه جنگی‌های مکرر قبایل سدوزایی، بارکزیایی و محمدزایی پی از سلطنت تیمورشاه تمدن آفرین بودند؟ یا تمدن‌گش؟

۳. نادانی مصیبت بزرگ است. کاش شما عالی جنابان مانیفیسست «دوهمه سقاوی» به ارزش و معنای تمدن پی می‌بردید. اگر پی می‌بردید، آثار تمدن بلخ باستانی و ام‌البلاد اسلام را در زیر زنجیرهای بلدوزر توسط محمد گل مومند تخریب و زمین‌های آن را به خانواده‌های خودتان تقسیم نمی‌کردید که بر اثر این بدعت شوم هزاران سنگ‌نبشته و آثار تاریخی که هویت تاریخی بلخ و بلخیان بودند از بین رفتند. اگر به ارزش تمدن وارد می‌شدید، هرگز مجسمه‌های بی‌مثال بودا را در بامیان و موزیم کابل از بین نمی‌بردید. شما از کدام تمدن کابل سخن می‌گویید؟ بنای تمدن شما بر تیرک خیمه و غزدی و بسته به پشت شتر کاروان‌های فصلی استوار است.

۴. خیلی عالی. نویسنده‌گان دوهمه سقوی به خوبی نشان می‌دهند که تفکر و جهان‌بینی آنها از سطح منافع تنگ

۹. از آنجایی که بیگانه‌ها و مزدوران شان در افغانستان، برای باشندگان مردم پنجشیر، اندیشه و کینه‌ای در برابر مردمان دیگر ساکن کشور داده‌اند و نیز برای آنکه دیگر این مردم وسیله دست توطئه‌های بیگانه و خارجی نشده و از موقعیت جغرافیایی و نظامی این منطقه علیه تمام کشور بهره‌برداری نگرند، پس باید این منطقه از مردمان ساکن فعلی آن تصفیه گردد و برای باشندگان آن در مناطق شرق و جنوب و جنوب غرب کشور به اندازه زمین‌شان و یا از آن زیادتر، زمین داده شود.^۱

۱۰. به خاطر آنکه دست ایران به گلی از افغانستان کوتاه شود، باید در آن ساحه‌هایی از بامیان که ملکیت دولت محسوب می‌گردد، اقوامی را از شرق، جنوب و جنوب غرب جا به جا و مسکن‌گزین ساخت و آن مناطق علف‌چر که قبلاً در اختیار کوچی‌ها بود، باید دوباره به آنها سپرده شود و هم برای ساختن علف‌چرها و مراتع دیگر همراه شان کمک صورت بگیرد، این کار برای امور مال‌داری در افغانستان بسیار سودمند و مفید ثابت خواهد شد.^۲

«خیل‌ها» حتا به سطح قبیله و قوم هم ارتقا نکرده‌اند، کجا ماند ملت و ملت‌سازی؟! ناگفته پیداست که مدیریت ناسالم سیاسی جامعه با دیدگاه عقب‌مانده فرو عشیره‌ای چیزی را جز بدبختی، نفاق، هم‌ستیزی قبایل و عشیره‌های این و آن، درد و امراض مزمن اجتماعی، قاچاق مواد مخدر و معتادسازی جوانان به مخدرات، بدنامی کشور در پیش‌گاه جامعه بین‌المللی به بار نمی‌آورد و این واقعیتی است که از خانه جنگی‌های دودمان‌های حاکم سدوزایی، بارکزیایی و محمدزایی تا امروز پیوسته از مردم مظلوم کشور قربانی می‌گیرد. نسل جوان امروزی ما در کشورهای که پناه برده‌اند از اظهار هویت جغرافیایی و سیاسی خود (افغان) چون مصدر جنگ، تروریسم، زن‌ستیزی، آدم‌ربایی، فساد اخلاقی و اداری، در کشورشان خجالت می‌کشند. آقای سمسور با همین دست‌آورد اسلاف خود مدعی جا به جایی بیشتر عناصر قبیله در جغرافیای افغانستان است. خدایا! وطن ما را از خر شوینیسیم و فاشیسم قومی نجات بده.

۱. این خواسته نهادین دار و دسته تیپ سمسورها واقعاً دست فاشیسم هتلری و صهیونیسم اسرائیلی را از عقب می‌بندد که آنها با قوم‌گرایی افراطی خود یکی خواهان نابودی کامل یهود در اروپا و دیگری مدعی حق تسلط یهودیان بر جغرافیای فلسطین و شرق میانه اسلامی است. پیروزی مردم افغانستان در مبارزه علیه اشغال شوروی و پاکستان در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم مدیون حماسه‌ها و فداکاری‌های مردم با شهادت پنجشیر است. چنین بدآموزی و نمک حرامی در مسلک انسانیت راه ندارد. حالا قهرمانی مردم پنجشیر چون تندیس آزادی در کشور و در ذهنیت جامعه جهانی حک شده است. پنجشیر هویت چند انسان لاابال و معامله‌گر نیست. این جغرافیا پای در صخره‌ها و سر در ستیغ‌های هندوکش دارد.

۲. آقای سمسور قدم به قدم برای مخاطبانش چالش و بن‌بست و در دسر پیشنهاد می‌کند و دنیایش فقط در منافع

۱۱. در سرحدات مشترک، باید خیل‌هایی از جنوب و جنوب غرب جا به جا شوند و مفیدیت آن در این است که مردم این مناطق با ایران پیوندهای مذهبی و زبانی جداگانه دارند و به این‌گونه هر نوع زمینه و امکان دست درازی و مداخله ایران در کشور ما، از بین می‌رود.^۱

۱۲. تمام آن آثار فرهنگی، علمی، تاریخی، مذهبی و غیره که از ایران به افغانستان می‌آید، باید از سوی کمیسیونی به دقت دیده شود و آن کتاب‌ها و نشرات که مسایل و مواد و موضوع‌های ضد مذهب حنفی را داشته باشند، گذاشته نشوند که به داخل کشور، آورده شوند.^۲

جامعه کوچی و مال‌دار شرق و جنوب افغانستان ترسیم می‌گردد. این آقایان هنوز به موقعیت جیوپولیتیکی کشور هرگز فکر نکرده‌اند، قطع رابطه با ایران، بستن دروازه افغانستان به سوی خاور میانه، اروپا و منطقه خواهد بود. اگر منظور نویسنده توارد کتاب و فرهنگ باشد، پس دروازه اندیشه‌های معاصر را چگونه خواهند بست؟ مردم زحمت‌کش بامیان در طبیعت دشوار محیطی‌شان جز همان چراگاه‌های تابستانی و جایگاه‌های تاریخی و عواید گردش‌گری چیزی در بساط نداشته‌اند؛ اما آثار تاریخی‌شان توسط طالبان سمسوری تخریب شدند و چراگاه‌های‌شان هم نظر به پیشنهاد سوسمارها در معرض خطر مصادره توسط کوچیان قرار گرفته‌اند. آیا هزاره‌ها حق ندارند در زادگاه خویش حق مالکیت بر چراگاه‌های خود را داشته باشند و در خانه خویش نفس آزاد بکشند؟ شما به چراگاه حیوانات خود می‌اندیشید و به حیات هم‌وطن مظلوم هزاره فکر نمی‌کنید!

۱. آقای سمسور و شرکای فکریش در قعر خام فکری‌های ایام صباوت دست و پا می‌زنند، مگر پاسپورت سیاسی می‌تواند مانع شرکات‌های خونی و فرهنگی شود؟ قوم و زبان حافظ و جامی و رودکی را هیچ‌گونه حصارکشی‌های سیاسی نمی‌تواند از هم جدا سازد. امروز فرهنگ مربوط به این سه زنده پیل زبان فارسی در جوامع غربی و دنیای تمدن و فرهنگ در خون آگاهان آنها شناور است. دیگر زمان امحای قومی و فرهنگی گذشته است. فقط این سوسمارها هستند که هنوز در خواب غفلت خواب‌های برهم زنده و پریشان می‌بینند.

۲. آقای سمسور! چنین فرهنگ‌زدایی را گذشته‌گان شما از عبدالرحمن تا نادرشاه و داوود و تره‌کی و امین و دیگران بسیار تجربه کردند، اما سرانجام خود بر بیهوده بودن کارشان و بی‌راهه رفتن‌شان به سوی کج‌راهه‌ها و سراب‌ها ملتفت شدند و ناگزیر راه‌های رفته را از سر گرفتند. دنیای امروز، عصر گلوبالیسم و جهانی شوی ارزش‌هاست. دیگر انسان‌ها به آسانی می‌توانند با هم دیگر ارتباطات عدیده ایجاد کنند و کسی از شما روایت حضور فکر و اندیشه ایرانی و هر جای دیگر را طلب نخواهند کرد. کسانی که چون شما در عقب سیم خارهای تعصب عنودانه به سر می‌برند، خواهی نخواهی از این مسیر حذف می‌شوند. در آخر باید افزود که سمسوریان با چنین فکر و خیال خام می‌خواهند حاکمیت تک‌محور ایجاد کنند و ملت بسازند و دیگران را به تبعیت از اندیشه‌های فاشیستی‌شان وادارند که این همه فزون خواهی و ناتوانی جز اینکه وقت مردم را عبث بگذرانند، جنبه‌های عملی ندارد و چنان‌ست آب در هاون کوبیدن و راه از چاه نشاختن.

۱۳. به شمال کشور به خصوص به مناطق کندز و بغلان، راه دیگری غیر از شاهراه سالنگ، تدارک و آماده گردد یعنی راهی که از مسیر شرق به آنجاها برسد و آنگاه که شاهراه سالنگ از اثر عوامل گوناگون، از استفاده بازماند، باید از این راه بهره‌برداری گردد.

از خواجه بهالدین تا نیویارک

حلقات خارجی و داخلی که برای دست‌یابی به استراتژی‌های منطقه‌ای خود در افغانستان فکر می‌کردند، از سفر احمدشاه مسعود به اروپا و ایجاد روابط حُسن‌نیت بین مسعود با جامعه اروپا دست‌پاچه شده و برنامه قتل مسعود را با عجله روی دست گرفتند و اجرای آن را پیش‌انداختند.

در ماه حمل ۱۳۸۰ پس از برگشت مسعود از سفر اروپا یک شبکه تلویزیونی مراکشی با فرمانده مسعود تماس گرفته و گفته بود که در جهان اسلام از شما تصویر ناخوش‌آیندی ترسیم شده است، بایست به خبرنگاران ما فرصت دهید تا با شما مصاحبه کرده و در رسانه‌های عربی نشر نمایند تا جهان اسلام شما را بحیث یک مجاهد مسلمان بهتر بشناسند. مسعود این تقاضا را با جبین‌گشاده پذیرفت و همان بود که دو خبرنگار مراکشی مقیم بلژیک به لندن سفر کرده ویزای پاکستان را دریافت و به پشاور پرواز کردند. به قول ملکه همسر عبدالکریم توزانی یکی از این دو خبرنگار، آنها به جلال‌آباد وارد شده مدت چند روز در توره بوره پایگاه اسامه بن‌لادن به سر برده و از آنجا به گلپهار قرارگاه رسول سیاف آمدند و با تساند موصوف به پنجشیر و سپس به خواجه بهالدین رسیدند. آنها در خواجه بهالدین در مهمان‌خانه وزارت خارجه ۲۰ روز انتظار مصاحبه با فرمانده مسعود را کشیدند. انجینر عاصم مسوول این مهمان‌خانه به نگارنده که در آن روزها در خواجه بهالدین بودم گفت که امرصاحب امر نموده است، از این مهمانان به درستی پذیرایی شود و آنها را به مناطق دور و اطراف مقاومت ببرید تا جامعه مسلمان ما را در عمل ببینند و بشناسند که چنین کردیم. سرانجام، با اصرار عاصم فرمانده مسعود با مسعود خلیلی ساعت ۱۱:۳۰ روز یکشنبه ۱۸ سنبله ۹/۱۳۸۰ سپتامبر ۲۰۰۱ م در نمایندگی وزارت خارجه بر فراز تپه‌ای مشرف بر شالیزارهای درقد پای میز مصاحبه نشستند. پس از طرح سوالات توسط خبرنگار، انفجار مهیبی خواجه بهالدین را تکان داد، این انفجار انتحاری

توسط خبرنگاران نام برده احمدشاه مسعود را نشانه گرفته بود که بر اثر آن فرمانده مسعود و انجینر عاصم به شهادت رسیدند و یکی از این خبرنگاران نیز کشته و تعدادی به شمول مسعود خلیلی زخم برداشتند. مقامات دولت اسلامی از بیم حمله دشمن که در سنگر «کله کته» بالای سر خواجه غار تجمع کرده بودند، موضوع شهادت مسعود را تا چند روز افشا نکردند.^۱ تا اینکه دو روز بعدتر از حادثه شهادت مسعود، به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م حملات تروریستی بر دو برج دو قلو مرکز تجارت جهانی در نیویارک بعمل آمد و موجب تلفات مالی و جانی زیادی از اتباع خارجی و شهروندان امریکایی گردید. با حمله تروریستان القاعده توسط هواپیماها بر مرکز تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در واشنگتن، صفحه تاریخ افغانستان نیز بر گردانیده شد و حادثه داغ شهادت قهرمان مقاومت افغانستان را در شعاع خود پوشانید و جهان را در هول بیم و دهشت فرو برد.



نعلش عبدالکریم توزانی تروریست مراکشی، قاتل احمدشاه مسعود

امریکا که خود به گونه ای از بانیان پروژه طالبان بود، اینک در آتش اشتباهاتش خود مشتعل گردیده بود و مصیبت فروریختن دو ساختمان برجی ۱۱۰ طبقه ای با کشتار بیشتر

۱. اما به قول خبرگزاری انترفاکس روسیه، در همان لحظات اول سه دستگاه ستلایت خبر کشته شدن مسعود را به مراجع خاصی به خارج از افغانستان مخابره کردند.

از پنج هزار نفر مردم، امریکا را با مردم افغانستان از لحاظ پیوند این دو حادثه مهم و مهیج سیاسی و روانی اندوه بار و شریک درد هم دیگر گردانید. با وقوع حادثه نیویارک معلوم بود که طالبان در تند راه افول قرار گرفته اند و دیگر خطر جدی از این ناحیه در آن لحظات برای جبهه متحد وجود ندارد. زیرا دولت امریکا به رهبری جورج بوش دوم، در اولین اظهار نظر خود مسببان حادثه را به افراد القاعده مربوط دانست که طالبان میزبان اسامه بن لادن رهبر سازمان القاعده، ایمن الظواهری مصری و سایر رهبران جنبش های مخالف دولت های عرب در افغانستان بودند.

امریکا عمل تروریستی مرکز تجارت جهانی را به سازمان القاعده نسبت داد و اعلام کرد که انتقام این عمل را به زودی از میزبانان اسامه بن لادن که منظور طالبان بودند، خواهد گرفت. در آغاز امریکا از طالبان درخواست کرد تا اسامه بن لادن رهبر القاعده را به امریکا تسلیم نمایند، اما طالبان اسامه را یک مهمان مسلمان خوانده و از تسلیم دهی او به امریکا ابا ورزیدند. امریکا با تفاهم کشورهای اروپایی شامل پیمان امنیتی ناتو به خاطر تعیین اداره موقت در افغانستان همچون جانشین بعدی طالبان و گرفتن مجوز قانونی برای حمله به افغانستان کنفرانس بُن را در ماه دلو ۱۳۸۰ هجری خورشیدی در کشور آلمان دعوت نمود و تجویز اقدامات چند را از پیش گاه این کنفرانس برای حمله بر افغانستان حاصل کرد.

کنفرانس بُن در مورد تحولات افغانستان

از تاریخ ۲۷ نوامبر تا ۵ دسامبر سال ۲۰۰۱ مصادف به اوایل برج قوس ۱۳۸۰ تحت نظر سازمان ملل متحد کنفرانس بُن آلمان در مورد قضایای افغانستان دایر گردید. در اجلاس آقایان اخضر ابراهیمی، نماینده دبیر کل سازمان ملل و فرانسیس و ندریل و مشاوران ملل متحد، وزرای خارجه کشورهای انگلیس، آلمان، هلند، امریکا، اتریش، بلژیک، کانادا، چین، فرانسه، ایتالیا، ناروی، سویس، ایران، پاکستان، روسیه، کوریا، ترکیه و اتحادیه اروپا به عنوان ناظر اشتراک کرده بودند. در کنفرانس جمعاً ۲۶ نماینده (۱۱ تن از جبهه متحد، ۹ تن از محور روم، ۳ تن از جریان صلح قبرس و ۳ تن از محور صلح پشاور) اشتراک داشتند. همچنان به تعداد ۱۴ تن از جبهه متحد، ۷ تن از طرف داران محمد ظاهر شاه، ۶ تن از روند صلح قبرس به رهبری همایون جریر و ۳ تن از پشاور منحيث مشاوران و ناظران در این کنفرانس حضور به هم رسانیده بودند و روی طرحی برای افغانستان توافق به عمل آوردند. کنفرانس توسط

یوشکا فیشر وزیر خارجه آلمان و با پیام کوفی عنان سرمنشی سازمان ملل متحد افتتاح گردید. به تعقیب، محمدیونس قانونی نماینده جبهه متحد ضمن قدردانی از مساعی دولت آلمان و ملل متحد کنفرانس بُن را آغاز یک دور جدید در حیات مردم افغانستان خواند و افزود که «اگر دیروز مقاومت در برابر تجاوز افتخار بود، امروز مردم افغانستان خواهان این هستند که قهرمان تامین صلح و امنیت در کشور باشند.» آقای قانونی به گونه تلویحی افاده داد که نماینده نسل دوم جهاد و مقاومت است و می تواند با جامعه بین المللی در مورد تامین صلح افغانستان کنار بیاید.^۱ در کنفرانس بُن تشکیل حکومت موقت، ختم جنگ و اعلام صلح، تشکیل اردوی ملی، تدوین قانون اساسی و قانون انتخابات و مسایلی از این قبیل فیصله گردید. در این کنفرانس دو نفر هر یک عبدالستار سیرت سابق وزیر عدلیه در دولت ظاهرشاه و حامد کرزی خود را به ریاست اداره موقت کاندیدا نمودند که سیرت ۱۱ رای و کرزی دورای به دست آورد.^۲ اما با ملاحظه و تلقین اینکه کرزی پشتون است، او را به ریاست اداره موقت برگزیدند و با فدا کردن اکثریت آرا بر اقلیت سازمان دهنده گان کنفرانس به روی دموکراسی غربی سیلی های آب داری کشیدند. نماینده گان جبهه مقاومت آقایان جنرال محمدقسیم فهیم، داکتر عبدالله و محمدیونس قانونی با چانه زنی های چند روزه صرف در به دست آوردن چند پُست وزارت (دفاع، خارجه و داخله) برای خود موفق شدند و متباقی امور مربوط به میکانیسم اشتراک نیروهای سیاسی در حکومت آینده، چگونگی تحقق حقوق مردم افغانستان که طی زمان جهاد بیشترین قربانی را داده بودند، تعیین نوعیت نظام سیاسی، بازسازی افغانستان، سرنوشت مهاجرین و بی جا شده گان، سرنوشت ورثه شهدا و معلولین، وضع کار و اشتغال و تامينات اجتماعی، تجویز نهایی در مورد سرنوشت سیاسی طالبان که در کنفرانس اشتراک نکرده بودند و سایر امور مربوط به سازنده گی نظام سیاسی و اجتماعی، میکانیسم بازسازی افغانستان پساجنگ و آینده مردم افغانستان به حالت مسکوت گذاشته شد. آنها فکر کردند که با فیصله های روی کاغذ در کنفرانس بُن افغانستان به بهشت روی زمین مبدل می گردد. نماینده گان جبهه مقاومت

۱. امریکا کنفرانس بُن را دعوت کرد تا ضمن اتخاذ تجویز فوری در مورد تعیین جانشین حکومت طالبان، مجوز حمله بر طالبان را نیز از این کنفرانس بگیرد.

۲. این دو رای یکی از خود کرزی بود و دیگرش را داکتر عبدالله نماینده جبهه متحد برایش داده بود.

به عوض اینکه برای تحویل دهی قدرت از دولت اسلامی به اداره موقت حق مردم را مطالبه کنند و از استاد ربانی بحیث رهبر جمعیت و رییس دولت اسلامی افغانستان در زمینه مشوره بخواهند، برعکس از استاد ربانی مصرانه می خواستند تا نخست برای استعفا آماده شده و بعد برای تحویل دهی قدرت از فیض آباد به کابل بیاید و حق هر نوع پیشنهاد و طرح را از استاد ربانی گرفته بودند. حامد کرزی توسط امریکایی ها به کابل انتقال یافت و به تعقیب آن حملات هوایی از سوی امریکا و پیمان ناتو و حملات زمینی از سوی جبهه مقاومت برضد طالبان آغاز گردید. با حمله هوایی امریکا توسط هواپیماهای ب ۵۲ به مراکز تجمع طالبان در افغانستان آنها شکست خورده و از شهرها و قرارگاه های نظامی خود فرار کردند؛ اما فرار آنها توسط قوای ایتلاف تعقیب نشد و طالبان در قرارگاه های خود در امتداد سرحدات پاکستان با مصوونیت پناه برده و مصوون ماندند. استاد برهان الدین ربانی به تاریخ ۲۲ دسامبر سال ۲۰۰۱ م طی مراسم رسمی امور دولت را به حامد کرزی، رییس اداره موقت به صورت مسالمت آمیز در کابل تحویل داد.

مذاکرات امریکایی ها با مسوولان جبهه متحد

پس از مراسم تدفین و فاتحه خوانی شهید احمدشاه مسعود در پنجشیر و سایر شهرهای مربوط به مقاومت و کشورهای همسایه، پیام امریکایی ها به جنرال محمد عارف سروری، رییس استخبارات جبهه مقاومت مواصلت کرد. در پیام از ورود یک هیات امریکایی به پنجشیر برای بحث پیرامون مسایل و تامین امنیت آن تقاضا صورت گرفته بود. چند روز بعد هیات امریکایی ها تحت ریاست گیری شرون به پنجشیر رسید و با انجینر محمد عارف و جنرال محمدقسیم فهیم مذاکراه کرد. در متن هیات کارمندان سیا وجود داشتند. وظیفه اصلی آنها همکاری مشترک در مهار نمودن نیروهای مشترک القاعده و طالبان بود. گیری شرون موفق شد تا همکاری همه مسوولان جبهه متحد را بدون قید و شرط حاصل نماید. جنرال محمدقسیم فهیم در زمینه مذاکراتش با شرون گفت: «وقتی گیری شرون نزد من آمد و خواهان همکاری ما با امریکایی ها در جنگ گردید، برایش گفتم: ما چند سال است که با طالبان و القاعده در جنگ هستیم، اما در همکاری با شما در این جنگ دو مشکل وجود دارد. اول اینکه اینجا افکار و نظریات اخوانی گری وجود دارد، استاد ربانی و

استاد سیاف هر دو اخوانی هستند. در چنین حالتی همکاری با امریکا برای ما مشکل می باشد. مشکل دوم این ست که همکاری در جنگ با شما علیه طالبان هزینه و مصرف زیادی کار دارد. گیری شرون به من گفت: در قسمت استاد سیاف تشویشی نداشته باشید او از خود ماست و من فردا چای صبح را با او یک جا می خورم و تمام مسایل را همراهش گپ می زنم. در مورد استاد ربانی این را می گویم که او دیگر از صحنه برآمده است. دنیا از او حمایت نمی کند و شما هم دیگر عقب او نروید.»^۱



ردیف اول: عبدرب رسول سیاف / جنرال دوستم / جنرال محمد اسماعیل خان / محمد کریم خلیلی
 ردیف دوم: احمد شاه مسعود / استاد ربانی / حضرت علی نورستانی / فضل کریم ایماق
 ردیف سوم: سید مصطفی کاظمی / حاج محمد محقق / حاجی عبدالقدیر

۱. محمد اکرام اندیشمند، امریکا در افغانستان، ص ۲۲۰

جنرال فهیم ادامه داد که قبل از اینکه با هیات امریکایی در پنجشیر مذاکره کنم، در مذاکرات استاد ربانی در دوشنبه با ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه با داکتر عبدالله حضور داشتیم. پوتین از مجلس شانگهای آمده بود و در آنجا با جورج بوش بر سر موضوع افغانستان مذاکره کرده بود. پوتین گفت که در زمینه با جورج بوش صحبت شده است. در این مذاکره هیات روسیه شامل وزرای دفاع، امنیت، خارجه و حالات اضطراری آن کشور با پوتین همراه بودند. آنها خواستند که با من جدا از استاد ربانی گپ بزنند و گفتند که داکتر عبدالله هم باشد. اظهار صحبت جداگانه با ما از سوی پوتین، برای استاد ربانی ناخوش آیند بود که احساس می‌کرد در زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست. وقتی با هیات روسیه مذاکره شد آنها گفتند که «جورج بوش با ولادیمیر پوتین مذاکره کرده و فیصله نمودند که افغانستان به دو قسمت شمال و جنوب تقسیم شود. بوش گفته که پاکستان را قانع می‌سازد. شما هم قانع شوید و در شمال حکومت تشکیل دهید، ما از شما حمایت می‌کنیم. من به آنها گفتم که من در کابل متولد شده‌ام و خانه من در کابل است. این چه حرفی است که شما از ما می‌خواهید؟ وقتی دیدم آنها این گپ را به جدیت مطرح می‌کنند یک سنگ ریزه را از روی گل‌دان میز برداشتم و برای شان گفتم که این یک دانه ریگ است که در پنجشیر آن را زرمز می‌گویند و بسیار قیمت است. در کوه‌های پکتیا و دشت‌های هلمند آن را «تیگه» می‌گویند که هیچ‌گونه ارزش پولی ندارد، اما برای من ارزش و اهمیت زرمز پنجشیر و تیگه هلمند و پکتیا یک سان است. بدین وسیله طرح تجزیه افغانستان بین روسیه و امریکا را ما تاجیک‌ها خنثا نمودیم. بعداً آنها متوجه شدند که من تا چه حدی به طرح آنها مخالفت دارم. پس از آن پنجشیر آمدم و با هیات امریکایی دیدم. برای ما مهم این بود که دشمن خود را ضربه بزنیم و از امکانات قوی دنیا علیه آنها استفاده بداریم.»^۱

در زمینه عملیات هماهنگ با امریکایی‌ها علیه مواضع طالبان صحبت‌های صورت گرفت. حملات هوایی و موشکی امریکا علیه طالبان به روز ۷ اکتبر ۲۰۰۱ م شروع شد، با ادامه دو هفته عملیات مشترک امریکایی‌ها انگلیس‌ها و پاکستانی‌ها برای تغییر امارت طالبان از داخل بدون به صحنه آوردن جبهه متحد میسر نگردید؛ اما امریکایی‌ها با

۱. محمداکرام اندیشمند، امریکا در افغانستان، ص. ۲۲۲

تقاضای پاکستان مصر بودند که زمینه حملات زمینی برای جبهه متحد مساعد نگردد و ما بارها احساس کردیم که به خاطر جواب رد به خواسته آمریکایی‌ها و روس‌ها از نظر افتاده‌ایم. بر اثر دعوت آمریکایی‌ها مذاکره بر سر سقوط رژیم طالبان میان جبهه متحد به رهبری جنرال فهیم و آمریکایی‌ها به رهبری جنرال تامی فرانکس قوماندان قوای امریکا در جنگ افغانستان در شهر دوشنبه صورت گرفت. محمدعارف سروری که در این ملاقات حضور داشت می‌نویسد: «مذاکره با تامی فرانکس در داخل طیاره نظامی امریکا که حامل او بود، صورت گرفت. با فرانکس یک رییس سیاهم همراه بود. آنها با خود یک ترجمان ایرانی را آورده بودند که او می‌توانست گپ‌ها را درست انتقال ندهد. من کوشش می‌کردم که اول به [ترجمان] ایرانی منظور و اهداف سخنان فهیم خان را بفهمانم تا بعد از آن ترجمان گفته بتواند. ماشین طیاره هم روشن بود و صدای طیاره برای مذاکرات اخلاص کننده بود. اصلاً معلوم نبود که آمریکایی‌ها چرا در یک محل و جای آرام‌تر مذاکره نکردند، در حالی که آنها امام علی رحمان رییس جمهور تاجیکستان را در بیرون طیاره داخل قصر ریاست جمهوری دیدند. این هم از جمله کارهای غیرعادی نزد ما معلوم می‌شد که بیان‌گر ترس آنها بود. دو موضوع آجندای مذاکره را تشکیل می‌داد: یکی برنامه و نقشه حملات و بمباران‌های امریکا و دوم اکمالات جبهه متحد. مذاکره بر سر هر دو موضوع حالت جدی را به خود گرفت. در موضوع بمباران‌ها نظر هر دو طرف متفاوت بود. فهیم خان می‌خواست که خطوط جنگ در شمالی و تالقان برای پیش‌روی نیروهای مقاومت به شدت بمباران شود و مزار شریف با دیگر نقاط تحت حملات مصروف کننده گرفته شود. تامی فرانکس بر عکس آن را می‌گفت. او پافشاری داشت که اول باید مزار سقوط کند. در مورد اکمالات فرانکس گفت که موضوع را با سیاه حل کنید. گپ بر سر بمباران‌ها به نتیجه نرسید و آمریکایی‌ها بعداً کار خود را کردند. یعنی تا آخر از بمباران خطوط اول جنگ در تخار و شمالی (بنا بر اصرار پاکستانی‌ها) خودداری کردند. سقوط تخار و سپس کابل با امکانات خود جبهه متحد بدون هماهنگی با بمباران‌های آمریکایی‌ها صورت گرفت.»^۱

جنرال تامی فرانکس بعداً در کتاب سرباز آمریکایی در این خصوص نوشته است: «فهیم

۱. سخنان انجینر محمدعارف سروری از قول محمداکرام اندیشمند، ص ۲۲۴

روی میز قاتکی در مقابلم در بطن طیاره ترانسپورتی C17 نشست. او کلاه پکول کشمیری به سر داشت و ریشش را به خوبی پیراسته بود. مگر فهمیم هنوز هم مانند مجری مافیا به چشم می خورد. ساعات اخیر روز سه شنبه اخیر اکتبر ۲۰۰۱ م بود، یک شب سردی در دوشنبه تاجیکستان. این طیاره غول پیکر به تنهایی در یک گوشه میدان هوایی ملکی ایستاده بود. فهمیم و شخصی که من حیث مسوول مالی اش معرفی شد با موتر مرسدس (بنز) گرد آلود رسیدند. یک افسر جنگ دیده از مدیریت عملیات CIA مرا در این سفر همراهی می کرد، به طرف راست من نشسته بود. به طرف چپ من دگروال وال جان مول هولند، سربازی که من نزدش خردی می کردم آرنجش را روی میز گذاشته بود. ما قهوه غلیظ قوای هوایی را نوشیدیم. نه چای؛ اما به هر حال، می توان این را مذاکرات صرف چای نامید. فهمیم بعد از قتل مسعود، فرماندهی جبهه مقاومت را به دست گرفته بود. فهمیم برای معامله و چانه زدن آمده بود. او بزرگ ترین و مجهزترین قوای مخالفین را در افغانستان رهبری می کرد...»^۱

تامی فرانکس می افزاید: فهمیم در باره تفصیل طرح جنگی خود صحبت کرد. او گفت، تالقان اولین هدف مهم می باشد و از طریق آن یک میدان هوایی برای قوایش به دست رس قرار می گیرد. من پرسیدم: و کابل؟ فهمیم با چشمان فرورفته مرا خوب بررسی کرد و گفت: «تا زمانی که شما اجازه ندهید ما داخل کابل نخواهیم شد.» این یک پاسخ درست سیاسی بود، اما آیا او صادق بود؟ این یک سوال خیلی مهمی بود. در پاکستان من با شماری از رهبران پشتون مخالف طالبان صحبت کرده بودم، احساس برانگیزترین شان حامد کرزی بود. او یک آدم عصری و چند لسان را می دانست. مرکز سیا در اسلام آباد از او حمایت می کرد، چون قادر به متحد ساختن گروه های مختلف بود. بر من هم تاثیر گذاشته بود. ما برای ساختن قوت های پشتون علیه طالبان به جنگ نیاز داشتیم. من به این باور بودم که کرزی فقط همان رهبر مناسب پشتون می باشد که چنین قوا را بسازد. اگر مقاومت دشمن به طور آنی متلاشی می شد و ایتلاف شمال که ترکیبی از تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها بود، خلای کابل را پُر می کرد، افغانستان شاید دوباره در منجلا ب خانه جنگی می افتاد و این وضع گروه های شمال را در مقابل پشتون قرار می داد. این از پاسخ فهمیم واضح بود. وقت آن رسیده بود که در باره قیمت قالین صحبت شود. من از فهمیم پرسیدم،

بیشتر از این از ما چه می‌خواهی، به چه ضرورت داری؟... فهیم از هنک پرسید: چه نوع کمک‌های لوژستیکی به ما فراهم کرده می‌توانید؟ هنک یک لست کمپیوتری، مخابرات و تدارکات ادویه را بیرون کشید، فهیم با تبسم شایسته گفت: «من یک میدان هوایی بزرگ‌تر جهت استفاده C130 می‌خواهم C130 شما طیاره مشهوری ست و با توپ‌های خود روحیه طالب‌ها و عرب‌ها را شکستانده است.»

هنک پرسید: اگر شما تدارکات خود را داشته باشید؟ فهیم شروع کرد، اگر من تالقان و میدان هوایی آن را در تصرف در آورم و بعد رو به مسوول پولی خود کرد و در گوشش زمزمه کرد و بعداً ادامه داد: من در ماه به سه میلیون دالر امریکایی ضرورت خواهم داشت. من پرسیدم شما سه میلیون دالر را جهت راه‌اندازی عملیات می‌خواهید و اگر مزار شریف را به دست آورید؟ هنک و من برای این آماده‌گی گرفته بودیم. او سربازی خوبی و من سرباز بدی بودم. هر دوی ما منتظر پاسخ ماندیم. فهیم گفت اوه! نه خیر، برای تمام عملیات من در ماه به ۷ میلیون دالر ضرورت خواهیم داشت. من به پاخاستم و به طرف ترجمان دیدم و گفتم این یاوه‌سرایی و چرندگویی است و ترجمان را گفتم ترجمه کن. من به طرف زینه‌های پیش‌روی طیاره به قدم زدن آغاز کردم، دور خوردم و سگرتی روشن کردم. این عمل را ما قبلاً تمرین کرده بودیم. در تونل روشن کارگوی طیاره، هنک برای فهیم لکچر می‌داد که جنرال فرانکس خیلی عصبانی است. من دوباره به داخل طیاره آمدم و روی میز نشستم. هنک سری تکان داد و بعداً با فهیم حرف زد. درست است موافقه شد. ۵ میلیون دالر برای تمام ماه (یک‌ماه). خودت باید مزار شریف را قبل از رسیدن ماه رمضان تسخیر کنی و تا زمانی که اجازه دخول به پایتخت برایت داده نشد، بیرون کابل توقف می‌کنی. فهیم گفت، بلی. زمانی که فهیم و مسوول مالی اش از طیاره بیرون می‌رفتند و بوجی‌های را که با میلیون‌ها دالر پُر شده بودند در موتر مرسدس بنز جهت حمل بارگیری می‌شدند، دیده می‌توانستم... من فهمیده نتوانستم که آیا ما اسپیی سودا کردیم یا قالینی خریدیم؟ اما یک حرف یقینی بود که جنرال فهیم و واحدهای اتحاد شمال، با ما در جنگ همراهی می‌کنند.^۱ به هر صورت،

۱. جنرال تامی فرانکس American soldier سرباز امریکایی، برگرفته از سایت انترتی نیما و امریکا در افغانستان،

همکاری زمینی نیروهای جبهه متحد با نیروهای هوایی امریکایی تامین گردید و در سقوط سریع طالبان موثریت به بار آورد.

وضعیت سیاسی جبهه متحد

جبهه متحد افغانستان برخلاف نام خود یک جبهه نامتحد بود که اعضای آن تحت تاثیر فشارهای جنگی و جلوگیری از امحای فردی خویش شامل این جبهه گردیده و در هنگام وقوع خطر متحد بودند. در غیر آن، هر کس به میل خود می چرخید. در این جبهه اتحاد اسلامی به رهبری عبدرب الرسول سیاف، حزب وحدت به رهبری محمد کریم خلیلی، حزب وحدت مردم افغانستان به رهبری محمد محقق، حزب جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم، اتحادیه مجاهدین مشرقی به رهبری حاجی عبدالقدیر، مجاهدین نورستان به رهبری حاجی حضرت علی، مجاهدین قندهار به رهبری انجینر عارف نورزی و مولوی غلام محمد قندهاری، مجاهدین غور به رهبری فضل کریم ایماق، حزب اقتدار ملی به رهبری سید مصطفی کاظمی و سایر گروه های خرد و کوچک در جزایر مقاومت افغانستان حضور داشتند، با اینکه از هماهنگی کامل برخوردار نبودند، اما یک جبهه استثنایی در تاریخ افغانستان نیز بود.

جبهه مقاومت تحت رهبری برهان الدین ربانی و فرمانده احمدشاه مسعود از جمعیت اسلامی به فعالیت های رزمی خود علیه مداخلات پاکستان در وجود طالبان می پرداختند. پس از شهادت احمدشاه مسعود هر چند به کار مشترک خود در راه اندازی عملیات ها بر ضد طالبان می پرداختند، اما آن جلوه قبلی را نداشتند و کسانی که خود را وارثین مقاومت می خواندند عمدتاً رشته کارها را در دست خود قبضه کرده بودند. استاد برهان الدین ربانی بحیث رییس دولت اسلامی مجاهدین برای جامعه ملی و بین المللی به خصوص برای امریکایی ها شخص غیرقابل پذیرش تلقی می گردید.^۱ مارشال فهیم می گفت: «پس از آنکه نیروهای ما با وجود مخالفت و هشدار پی هم امریکایی ها کابل را به تصرف خود در آوردند،

۱. آنان به شمول برخی از اعضای جبهه متحد، رهبری استاد ربانی را در حکومت عامل ادامه جنگ می دانستند که بار اصلی آن را نیروهای مقاومت به دوش می کشند، حالانکه چنین محاسبه ای در آن زمان درست نبود و تیشه به ریشه هر کدام اعضای جبهه می زد.

به استاد ربانی گفتم که تا زمانی حاضر به انتقال قدرت نشود به کابل نیاید.^۱ استاد ربانی مشکلات درونی و بیرون را کمتر اهمیت می داد، در گذشته هم چنین مشکلات بود. حتا چند روز قبل از شهادت آمرصاحب استاد ربانی، استاد سیاف، وحیدالله سباوون و تعداد دیگر در دالان سنگ پنجشیر جمع شده و مجلس کردند و به آمرصاحب التیماتوم دادند که اگر به جلسه حاضر نشود ما کار را یک طرفه می کنیم. آمرصاحب به من گفت، تو برو به ایشان اطمینان بده که من هم شب می آیم. من رفتم آمرصاحب تا شام از خواجه بهالالدین آمد. وقتی شب جلسه شد آمرصاحب را تحت فشار گرفتند که شما در لندن مجلس تشکیل دادید، حزب می سازید.^۲ جدا از ما کار می کنید، با ظاهر شاه به توافق رسیدید و امثال این گپ ها. آمرصاحب در اول زیاد حوصله کرد و پسان مجبور به گپ زدن شد. گفت که شما رهبران حالت ما را درک نمی کنید. ما همین حالا در لبه پرت گاه و نابودی قرار داریم و در فکر آن هستیم که چگونه این حالت را در برابر دشمنی که از ده ها کشور و از تمام دنیا جمع شده و با ما می جنگند، حفظ کنیم. با سخنان آمرصاحب فضای جلسه متشنج گردید و همه پراکنده شدند. من با آمرصاحب به سوی بازارک آمدم و او بسیار متأثر بود که ما در چه حالت هستیم و اینها چه می گویند. در همین جا به من گفت که از دهم سپتامبر زیاد تشویش دارم و تو برو دشت قلعه پلان عملیات را به تعویق بیاورد که دهم سپتامبر بگذرد. باین مشکلات اگر استاد بحیث رییس جمهور به کابل می آمد دیگر آمرصاحب هم زنده نبود و باز جنگ و کشمکش که دیگر گپ بسیار پیچیده و مشکل تر می شد.^۳

زمانی که پس از استعفای استاد ربانی و شهادت احمدشاه مسعود وارثین مقاومت در قدرت شریک شدند، ذوق و سلیقه های فردی خود را به کار بردند. دیگر برخورد استراتژیک نسبت به منافع مردم را از یاد بردند و هر کدام به صورت جدا جدا به معامله با امریکایی ها و دولت تحت حمایت آن می پرداختند. این معاملات به پرستیژ و حیثیت جبهه مقاومت و سرنوشت آینده مردم صدمات جدی وارد کرد. آنها امور اجتماعی مردم، بازسازی، سرنوشت

۱. به استاد گفتم که تو رییس جمهور نیستی. او گفت که تو کودتا کردی. اما من به این پافشاری ادامه دادم تا زمانی که حاضر به انتقال قدرت نشود، به کابل نیاید. من نگذاشتم وارد کابل شود.

۲. منظور از «نهضت ملی افغانستان» است که به اشتراک شماری از روشنفکران افغانستانی در لندن به وجود آمد و مدت چند سال در کابل مصروف تهیه برنامه و اساس نامه بود، اما بدون سروصدا خاموش شد.

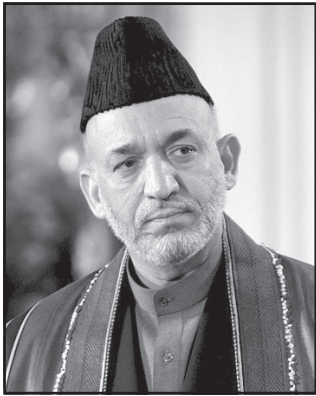
۳. محمداکرام اندیشمند، امریکا در افغانستان، ص. ۲۳۴ - ۲۳۵

مجاهدین و بازمانده‌های شهدا را از یاد می‌بردند. البته اختلافات جانشینان مسعود تنها با استاد ربانی خلاصه نمی‌شود. آنها با اختصاص دادن پُست‌های کلان دولتی در کنفرانس بُن برای خویش از همان روز اول امور انحصارگری خود را در قدرت به اثبات رسانیدند و تا آخر در همین خط پیش رفتند و اصل عدالت و برادری را در میان اعضای جبهه مقاومت و حتا در میان مجمع تاجیکان فراموش کردند و از میان جامعه تاجیکان کسی را به جز از یاران نزدیک و اقارب خود رشد ندادند. جنرال فهیم، داکتر عبدالله و محمدیونس قانونی هر یک خود را مستحق جانشینی احمدشاه مسعود می‌پنداشتند. در حالی که جنرال فهیم بحیث جانشین بلا منازعه مسعود از دیگران اطاعت می‌خواست. وقتی از قانونی پرسیده شد که آیا مذاکرات و توافقات جبهه متحد با امریکایی‌ها بعد از حوادث سپتامبر از طریق تصمیم جمعی و شورایی عملی می‌شد، گفت: «این موضوع که با امریکایی‌ها در جنگ علیه طالبان همکاری شود و از تحول ایجاد شده علیه دشمن استفاده به عمل آید، در شورای عالی دولت تحت ریاست استاد ربانی بحث و فیصله شد؛ اما من امریکایی‌ها را در یک روز قبل از ورودم به کابل (بحیث وزیر داخله) هنگام سقوط حکومت طالبان دیدم. در حدود ۴۵ روز که امریکایی‌ها در پنجشیر بودند، آنها را یک نوع از من مخفی نگه می‌داشتند. مذاکره و گپ امریکایی‌ها با داکتر عبدالله، فهیم و انجینر عارف بود. من برای داکتر عبدالله همان وقت گفتم که رابطه خود را با امریکایی‌ها استراتژیک بسازیم، نه اینکه یک رابطه ابزاری باشد و صرف آنها از ما استفاده کنند.» اما گذشت زمان طولانی نشان داد که برخورد گروه رهبران جوان جمعیت اسلامی در قبال سرنوشت مردمی که آبخور هستی سیاسی و اجتماعی آنها بودند تا آخر به صورت تاکتیکی و بهره‌جویانه ادامه یافت و استراتژی سیاسی مردم به سهولت کنار گذاشته شد.

شناختی از شخصیت حامد کرزی

حامد کرزی در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۷ م در روستای «کرز» در نزدیکی شهر قندهار تولد گردید، او از قبیله پوپلزایی قندهار می‌باشد. پدرش عبدالاحد کرزی از متنفذان قبیله پوپلزایی و معاون پارلمان افغانستان در دهه شصت میلادی بود که در اواخر دهه ۹۰ در شهر کویت

بلوچستان پاکستان با یک عملیه تروریستی کشته شد.^۱ کریستف هورستل نویسنده آلمانی که مدتی را در افغانستان عصر کرزی سپری نموده است؛ از رییس جمهور افغانستان چنین شناختی دارد: «او سیاست مدار بزرگی نیست، بلکه موقعیت خویش را مدیون قدرت امریکاست و سابقه‌ای که در شرکت نفتی امریکایی اونیکال در نقش مشاور داشته است. تکان دهنده‌ترین موضوعی که قابل تکذیب هم نیست، این است که ولی، برادر کرزی بزرگ‌ترین رهبر باندهای قاچاق مواد مخدر کشور است و مبالغ معتنابهی ثروت از این راه می‌اندوزد.»^۲



کرزی بحیث دارنده تابعیت امریکایی از زمان ورودش به حکومت اداره موقت تا حکومت انتقالی و دو دوره انتخابات پُر از تقلب همواره مذبحخانه تلاش ورزیده است تا نفوذ خود را در میان قبایل و حلقات سیاسی پشتون گسترش دهد. او با سوءاستفاده از کمک‌های دریافتی در بازسازی کشور از جانب سرمایه‌گذاران افغانستان، اگر موفقیتی داشته بر باد رفته و از کسب موفقیت‌های بیشتر او جلوگیری کرده است. این ست که

کشورهای متحد میان خود در صدد هستند که شخص دیگری را به جای کرزی پس از ۱۲ سال حیف و میل سرمایه‌های بازسازی کشور بگمارند. برای غربیان و امریکایی‌ها او آشنا تر از دیگران بوده و روی او بهتر از همه رقبای سیاسی اش حساب می‌کرده‌اند. تیم کاری در حکومت به شمول خانواده کرزی پاسپورت‌های امریکایی و غربی دارند. به همین دلیل است که آنها اکثراً در روزهای اخیر هفته با هواپیماها به شهر دویی و سایر مراکز زنده‌گی خود می‌روند. موضوع فساد مالی دولت کرزی در مجلس عوام انگلستان به صراحت مورد بحث قرار گرفت و هیچ‌کس در این زمینه تردیدی اظهار نکرد.^۳

۱. حامد در کابل در مکتب ابتدائیه هوتکی، مکتب متوسطه سید جمال الدین ولیسه حبیبیه درس خواند و تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته علوم سیاسی در هند به پایان رسانید.

۲. کریستف ر. هورستل افغانستان آماده انفجار ص ۷۵

۳. سند سری پارلمان انگلستان به شماره ۱۴۸ مورخ ۲۰۰۷/۲/۲۰

کرزی در جریان ۱۲ سال زمام‌داری خویش متکی بر کارکردهایش خدمات ارزشمند و حیاتی را به گروه‌های جنگ‌سالار دهشت‌افکن طالبان، شبکه حقانی، حزب اسلامی حکمتیار و آی. ایس. آی پاکستان انجام داده است. کرزی در پایان دو دوره انتخابات پُر از تقلب که دیگر شناسی برای مرحله سوم انتخابات نداشت، چهره ملی به خود گرفت و به مخالفت با عملیات شبانه آمریکایی‌ها در محلات کشور شروع کرد تا به مردم نشان دهد که آمریکایی‌ها او را نیاورده‌اند و او فرد مستقل است و به ابتکار خود به ریاست جمهوری افغانستان رسیده است. از این رو، در ادامه مخالفت‌های زرگری خود با آمریکایی‌ها توافق‌نامه همکاری نظامی با آمریکا را امضا نکرد و این بار مسوولیت را به سلف خود اشرف غنی احمدزی واگذار کرد.



درعکس: حامد کرزی رییس‌جمهور، نگارنده این اثر و میر بهادر واصفی، شاعر

کرزی در آغاز کارش به خاطر به دست آوردن حمایت جبهه متحد که حتا افراد امنیتی و محافظانش از افراد گارد احمدشاه مسعود بود، به تاریخ ۱۳۸۱/۲/۱۵ با صدور فرامینی

احمدشاه مسعود را با لقب «قهرمان ملی افغانستان» و سترجنرال محمدقسیم فهیم را به درجه «مارشال» که عالی‌ترین رتبه نظامی در افغانستان و جهان ست منسوب گردانید. او بعد از شش ماه دوره اداره موقت در جرگه عالی اضطراری که در جوزای ۱۳۸۱ / جون ۲۰۰۲ م توسط محمدظاهر شاه گشایش یافت، دوباره بحیث رییس دولت انتقالی برای ۱۸ ماه دیگر انتخاب گردید. او در این جرگه به حمایت مارشال فهیم و سایر اعضای جبهه متحد در ریاست حکومت نیز قرار گرفت و در کابینه تغییراتی را به وجود آورد و قانونی را از وزارت داخله بحیث وزیر معارف تعیین و به جایش تاج محمد وردک و بعداً علی احمد جلالی را بگماشت. اشرف غنی احمدزی را به وزارت مالیه و انورالحق احدی را به ریاست بانک مرکزی مقرر کرد. از جرگه اضطراری تایید لقب «بابای ملت» را به نام محمدظاهر شاه گرفت و محل سکونت او را از وزیر اکبرخان به حرم سرای ارگ انتقال داد. تشکیل ولسوالی‌های درجه اول یکاولنگ و پنجشیر را به ولایات درجه سوم ارتقا بخشید و سرک پنجشیر را تا کوتل انجمن اسفلت کرد. در آغاز سال ۲۰۰۲ م دیوید سدن بحیث شارژ دافیر امریکا به کابل معرفی گردید و در جون همین سال رابرت فن اولین سفیر امریکا در کابل بعد از کشته شدن دابس در سال ۱۹۷۹ م به کار خود شروع نمود و مناسبات سیاسی دو دولت دوباره برقرار گردید. کززی پس از ترور حاجی عبدالقدیر وزیر فواید عامه که یکی از معاونینش در دوره انتقالی نیز بود برای محافظت خود دیگر به نیروهای جبهه متحد که از قطعه خاص کماندوی مسعود بودند، اعتماد نکرد و محافظان خود را از میان سربازان امریکایی انتخاب نمود و با سران جبهه متحد فاصله گرفت. کززی در جرگه عالی تصویب قانون اساسی اوضاع را زیر کنترل خود گرفت و قانون اساسی را مطابق میل خود و تیم همکارش تصویب نمود، سیستم حکومت را برخلاف اراده عمومی از صدارتی به «ریاستی» مبدل نمود و به اعتراضات اپوزیسیون سیاسی خود در زمینه گزینش حکومت صدارتی با موجودیت صدراعظم و تفکیک قوای ثلاثه گوش نداد. پس از تصویب قانون اساسی در مرحله توشیح آن از ۳۰ تا ۷۰ مورد تقلب را در مفردات قانون اساسی تصویب شده در پارلمان ولویه جرگه جا به جا کرد. به گفته عبدالحفیظ منصور یکی از اشتراک‌کننده‌گان جرگه قانون اساسی که خود طرف‌دار جدی نظام پارلمانی بود و رهبری فرکسیون این نظریه را به دوش داشت «در لویه جرگه اضطراری کززی منتظر حمایت فهیم بود. قیوم کززی

و اشرف غنی احمدزی عقب انجینر عارف و احمدولی مسعود می رفتند تا برای حامد کرزئی امضای ۱۰٪ اعضای جرگه را جمع‌آوری نمایند تا کرزئی بتواند خود را کاندیدای دوره انتقالی بسازد.» در این جرگه تیم چهار نفری متخصصان متشکل از اشرف غنی احمدزی، حنیف اتمر، انورالحق احدی و محمد امین فرهنگ زیاد تلاش می‌کردند تا فیصله‌ها را مطابق خواسته خود در آورند. دفتر یوناما نیز به مشوره آنها عمل می‌کرد. فاروق وردک بحیث رییس دارالانشای جرگه قانون اساسی بر اساس نظر و هدایت آنها هر موضوعی را که می‌خواستند عنوان می‌کردند و از بحث بر موضوعی که نمی‌خواستند جلوگیری می‌کردند. تمام خواسته فهمیم خان این بود که معاون رییس جمهور یک نفر باشد؛ اما کریم خلیلی می‌خواست که معاونان حداقل دو نفر باشند و داکتر عبدالله تا آخرین لحظات جرگه عالی به نفع تیم کرزئی کار می‌کرد و به نفع نظام ریاستی صدا می‌داد. موضوع رای‌گیری در مورد قانون اساسی به میان کشیده شد. اکثریت قاطع اعضای جرگه از رفتن به پای صندوق آرا خودداری کردند و در تالار جرگه نشستند. در میان آنها تمام وکلای ولایات شمال اعم از تاجیک، ازبیک، هزاره و پشتون قرار داشتند، اما از تمام این ولایات صرف داکتر مشاهد از تاجیک‌های ورسج و قاضی کبیر مرزبان از ازبیک‌های تخار به نفع تیم کرزئی رای دادند. زلمی خلیل‌زاد در قبال تقلبات در مورد قانون اساسی به خصوص در مورد بن‌بست سرود ملی بین وکلای شورا و جرگه ملی گفت که «کرزئی در بیانیه اخیر خود به همه بگوید که سرود ملی به دو زبان رسمی کشور یعنی فارسی دری و پشتو ساخته شود» و باین وعده دروغین کشیده‌گی در آرای وکلای جرگه را خاموش کرد، اما کرزئی در ختم مجلس از بیان هر گونه تبصره‌ای در مورد سرود ملی به دو زبان خودداری نمود و سرود ملی برخلاف روحیه جرگه به زبان پشتو پذیرفته شد. سرود ملی دولت اسلامی با شعر زیبایی توسط محمود فارانی از شعرای نام‌دار سروده شده بود که آهنگ رسا داشت و احساس برانگیز نیز بود:

قلعه اسلام قلب آسیا جاودان، آزاد خاک آریا
 زادگاه قهرمانان بزرگ سنگرزمنده مردان خدا
 الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر

تیغ ایمانش به میدان جهاد بند استبداد را از هم گسست
 ملت آزاده افغانستان در جهان زنجیر محکومان شکست

الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر
در خط قرآن نظام ما بود پرچم ایمان به جام ما بود
هم صدا و هم نوا و هم زبان وحدت ملی مرام ما بود
الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر
شاد زی آزاد زی آباد زی ای وطن در نور قانون خدا
مشعل آزاده‌گی را بر فراز مردم سرگشته را شو رهنما
الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر

برگشت جنگ بر افغانستان

با سقوط حاکمیت طالبان و تدویر کنفرانس بُن امیدواری در ذهن جامعه زخم خورده افغانستان در جهت تشکیل حکومت مشارکت ملی به جای سلطه نظام تمامیت خواه تک قومی و پایان دادن به همه عوامل و مظاهر بازدارنده روند ملت شدن در اذهان مردم افغانستان و آگاهان سیاسی پدیدار گردید.^۱ این خوش بینی‌ها از تجارب کار ساز جامعه جهانی در حل تنش‌های قومی، مذهبی و هویتی در کشورهای چون لبنان دهه هفتاد، جنگ در چکوسلواکیای پسا انقطاب و پدیدار شدن کشورهای چون بوسنی هیرزگووین، کوزوو، صربستان، امضای توافق صلح دایتون در تیمور شرقی و آیرلند شمالی در ارایه نظام مردم‌پذیر با تدوین قانون اساسی جامع در کشور و مشارکت فعال مردم در ساختار نظام بروفق مطالبات زمان قوت می‌گرفت. در واقع، جامعه جهانی در فیصله‌های کنفرانس بُن با نادیده گرفتن واقعیت‌های سرسخت افغانستان، از همان آغاز با فیصله‌های شتاب زده خود دچار کاستی‌های جدی گردیده بود. به همین دلیل با گذشت دو دهه تیم سیاسی کرزی که علاوه بر اداره موقت و دولت عبوری، دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۳ و ۱۳۸۸ موفقیتی نداشت و فیصله‌های کنفرانس بُن بیشتر در روی کاغذ باقی ماند. آنچه به دست آمد به گفته دکتور محمدنظیف شهرانی «تفکر و ذهنیت جمعی برتری جویی و سلطه و سیطره پشتون‌ها بر این سرزمین در ذهن‌شان زنده شد و روند

۱. مثلاً ظهورالله ظهوری یکی از اعضای رهبری سازا یا به اصطلاح ستم ملی چنین می‌اندیشید که کرزی شخص تکنوکرات، نه چپی و نه راستی و بی‌تعصب است و برای این مرحله افغانستان مناسب می‌باشد. وطن‌دوستان باید از او حمایت کنند.

اعتمادسازی میان اقوام مختلف افغانستان جایش را به احیای مجدد سلطه پشتون‌ها با حمایت جامعه جهانی خالی کرد.^۱ از این رو، آنها تمام هم‌وغم خود را بر تحکیم احیای حاکمیت قبیله‌ای متمرکز نمودند تا بر بازسازی و اصلاحات لازم دولت و انتظام اجتماعی و برون‌رفت از تنگناهای نظام تک قومی و بحران هویت در افغانستان. از تجارب ناکام گذشته دولت‌داری‌های بی‌دست‌آورد و جنگ‌ها و پرخاش‌های گروهی و قومی در تصحیح برنامه‌های بعدی تحت حمایت جامعه جهانی نتیجه‌گیری شفاف و استفاده بهینه نشد و ادامه نظام‌های تحکم‌گرا و تک‌ساختاری با بی‌تفاوتی‌های مسوولان افغانستان را مجدداً در گرداب تنش‌های نظامی و سیاسی فرو برد.

دولت‌کرزی به خاطر اعمال سیاست‌های تسلط‌گرایانه قومی بر کشور، چهره‌های ناباب شوینیسست و قبیله‌پرست را از هر تیپ و قماش آن بحیث وزیر، دبیر و مشاوران خود به افغانستان فراخواند و در دور و اطراف خود نصب کرد. آنها چنان فضایی را در مناسبات اداری دولت، استفاده‌های اقتصادی از قراردادهای بازسازی در پروژه‌ها و سلب اعتماد تباری بین اقوام و درز فساد اخلاقی از ارگ ریاست جمهوری ایجاد کردند که مردم افغانستان گذشته حاکمیت‌های سیاه را فراموش کردند و بر کفن‌کش قدیم آمرزش خواستند.

دولت‌کرزی در آغاز بارنگ و لعاب مزورانه از ماکیاچ کلاه و چین ملی گرفته تا شعارهای کسمو پولیتیک چون: دموکراسی، آزادی بیان، رعایت حقوق بشر، ساختار جامعه مدنی و تامین حقوق شهروندی، احترام و انکشاف ارزش‌های فرهنگی همه اقوام کشور، ایجاد نظام مردم‌پذیر از طریق انتخابات عادلانه، به مشروعیت کشانیدن ارزش‌های هویتی با اهتمام به جلب اراده ملی، مشارکت سیاسی مردم در حکومت و... وارد افغانستان گردید، اما این شعارها که برخاسته از نگرش آگاهانه، هدف‌مندانه در درک و هضم واقعیت‌های ملی و معنویت قوی ارایه‌کننده‌گان آن نبود، به زودی در سراشیب نقض، افول و فساد قرار گرفت و جایش را به تقلب، دسیسه، ریاکاری، تعصب‌ورزی، فساد اداری، اختلاس، نفاق‌اندازی قومی و شب‌خیمه بازی‌های سیاسی داد.

۱. shahrani see (۲۰۰۵) به نقل از نقدی بر ساختار... ص ۱۲۸

در کنفرانس بُن اصولاً تصمیم‌گیری بر سر انتصاب رییس اداره موقت بر مبنای همان پندارها غیرواقعی که ذهن و حافظه حلقات سیاسی جهان را پُر نموده بود، به صورت تکراری روی دست گرفته شد. در حالی که واقعیت‌های افغانستان با توجه به تحولات چهار دهه حوادث سیاسی و قربانی‌های سرسام‌آور همه گروه‌های قومی دچار تغییرات ژرف اجتماعی گردیده بود، ولی جهان با چشم بسته در این عصر بیداری و آگاهی به همان راهی رفت که که کاروان بی‌هدف حاکمیت‌های گذشته افغانستان بر آن رفته بودند و این سراب در همان نقطه آغازین تصمیم‌گیری‌ها نمودار بود.

ورود قوای بین‌المللی تحت نام آیساف (دوستی و همکاری) به افغانستان به نام نابودی شبکه تروریستی القاعده و میزبان آنها (طالبان)، با اشغال کشور توسط قوای شوروی که در مغایرت با مصوبات شورای امنیت و موازین پذیرفته شده بین‌المللی به افغانستان آمده بود، فرق داشت. چون این حرکت به اشتراک جوانب درگیر در مساله افغانستان و تحت نظر سازمان ملل متحد استقامت یافته بود و مشروعیت جهانی داشت، اما ورود آنها با آغاز عملیات‌های تصفیه‌ای قومی در دولت، کاستی‌ها و خلاهای را ایجاد کرد که تدریجاً آنها را در موقعیت مهاجم و مشابه به حضور قوای شوروی به مفهوم اشغال‌گر جلوه داد و دلایل و انگیزه‌های را برای برگشت یا تقویت عمدی طالبان و احیای مجدد جنگ و درگیری‌ها به وجود آورد.

کرزی در هشت ماه دوره حکومت موقت، دو سال دوره حکومت انتقالی به خوبی نشان داد که شایسته مدیریت جامعه بحران‌زده افغانستان نیست، کما اینکه شخص متعصب و متعهد به آرمان طالبان نیز است، با این‌هم استاد ربانی در انتخابات دور اول ریاست جمهوری از کاندیداتوری کرزی حمایت کرد. در جریان همین دوره حاکمیت کرزی فرماندهان نام‌دار جهادی بیشتر مربوط به قوم تاجیک و جمعیتی چون: انجینیر عمر والی قندز، جنرال مولانای سیدخیل فرمانده امنیه قندز، جنرال داوود داوود قوماندان زون شمال پولیس، جنرال شاه جهان نوری فرمانده امنیه تخار، جنرال خاکریزوال فرمانده امنیه قندهار، جنرال احمدخان سمنگانی، جنرال مطلب بیک تالقانی. سرانجام، خود استاد ربانی و عده دیگری مورد حملات زنجیره‌ای انتحاری قرار گرفته و به شهادت رسیدند. جنگ عمداً از جنوب افغانستان با انتقال طالبان توسط بالگردهای امریکایی به شمال

افغانستان برده شد و منطقه آرام و به دور از پایگاه طالبان به سرزمین دهشت و ترور مبدل گردید. این حالت به گونه ای رشد نمود که ولایات جنوب یعنی پایگاه اجتماعی طالبان به مناطق امن و شمال کشور به کشتارگاه اقوام مختلف مبدل گردید.

انتخابات دور اول ریاست جمهوری در افغانستان

دور اول انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال ۱۳۸۳ خورشیدی بار دیگر حامد کرزی را با نیرنگ بازی ها به قدرت رسانید. در این انتخابات حدود هژده نفر خود را به پُست ریاست جمهوری نامزد نمودند که از همه اقوام کشور نماینده گی می کردند. بر اساس گزارش کمیسیون انتخابات که ریاست آن را عزیزالله لودین به عهده داشت، در این دور بیش از هشت میلیون و یک صد هزار نفر در انتخابات اشتراک کرده و رای دادند. حدود یک صد هزار رای به دلیل مغشوش بودن و عدم رعایت اصول انتخابات باطل اعلام گردید و هشت میلیون رای درست و قابل محاسبه بود. سهم هفت نفر از کاندیدان مطرح که با هم رقابت می کردند چنین اعلام گردید:

حامد کرزی (پشتون) چهار میلیون و چهارصد هزار رای.

محمدیونس قانونی (تاجیک) یک میلیون و سه صد هزار رای.

حاجی محمد محقق (هزاره) ۹۳۰ هزار رای.

جنرال عبدالرشید دوستم (ازبیک) هشت صد هزار رای.

عبداللطیف پدram (تاجیک) یک صد و ده هزار رای.

خانم مسعوده جلال (تاجیک) ۹۱ هزار رای.

سیداسحاق گیلانی (پشتون) ۸۰ هزار رای.

بودجه دور اول انتخابات ۳۵۹ میلیون دالر بود که از سوی جامعه جهانی پرداخته شد. با این، رای دریافتی حامد کرزی با دست بازی ها «۱+۵۰» اعلام گردید و او را بحیث نخستین رییس جمهور انتخابی روانه ارگ کرد. کرزی طی پنج سال حکومت خود در این دوره دور متسلسلی از تقرر وزرای کابینه را به پارلمان روی دست گرفت و این وزرا با مشکل (نوعی بازرگانی) از پیش گاه پارلمان رای اعتماد می گرفتند. وزرای این دوره اکثراً چهره های گم نام و با کار و تخصص نابلد بودند.

به تعقیب آن انتخابات پارلمانی صورت گرفت. در شورای ملی دوره پانزدهم رهبران جهاد و شخصیت‌های شناخته شده سیاسی افغانستان چون حضرت صبغت‌الله مجددی، استاد برهان‌الدین ربانی، عبدرب الرسول سیاف، جنرال نورالحق علومی، جنرال سیدمحمد گلاب‌زوی، محمدیونس قانونی و دیگران راه یافتند و این خود پرستیژ شورا را در پیش‌گاه مردم و دولت بالا برد. شورای ملی در نخستین جلسه خود محمدیونس قانونی را بحیث رئیس شورا با معاونین، منشیان، اعضای هیات اداری، روسای کمیسیون‌ها انتخاب نمود و به مدت پنج‌سال به کار خود ادامه داد.

ایتلاف بین‌المللی (آیساف) تا پایان سال ۲۰۰۵ م هدف خود مبنی بر دستگیری رهبران القاعده و طالبان چون اسامه بن‌لادن، ایمن الظواهری، ملامحمد عمر، سراج‌الدین حقانی، گلبدین حکمتیار و نابودی پایگاه‌های آنان را در افغانستان و مناطق مرزی با پاکستان اعلام نموده بود، اما در عمل به عملیات جستجو متصل نگردید و با این سهل‌انگاری وضع امنیتی رو به وخامت گذاشت. در فبروری ۲۰۰۵ م در کنفرانس لندن متشکل از حامیان سیاسی، اعضای ایتلاف بین‌المللی (آیساف و ناتو) و تمویل‌گران امور اقتصادی در بازسازی افغانستان سایه روشن‌های را مبنی بر ایجاد یک دولت ملی در افغانستان با راه‌اندازی مذاکره و ادغام مخالفان در دولت افغانستان مطرح بحث قرار داده و افغانستان و جهان بر سر اصول ساختار چنین دولتی توافق کردند؛ اما هر دو جانب متعهد در این توافقات در چگونگی اتخاذ میکانیسم عملی و قابل قبول برای مردم افغانستان و جامعه جهانی دچار تزلزل بودند. به خصوص کشورهای بزرگ که به نقد چگونگی رعایت حقوق بشر و مبارزه علیه فساد اداری و ساختار «دولت‌داری خوب در افغانستان» شعار می‌دهند، یک‌جا با دولت حامد کرزی با ناقضان حقوق بشر و جنایت‌کاران جنگی و مافیای زمین همکار شدند و با سیاست‌های کج‌دار و مریز در مورد مذاکره با طالبان خود زمینه‌ساز تقویت این جنگ سالاران در ستیزه مسلحانه با دولت گردیدند.

برخورد امریکایی‌ها و دولت کرزی با مردم کشور به خصوص در دوران ماموریت خلیل‌زاد متکبران و مملو از اشتباهات بود. بمباران‌های سنگین اکثراً به تلفات اهالی غیرنظامی چون کودکان، زنان و کهن سالان می‌انجامید که حامد کرزی صرف با فرستادن پیام تعزیت به مردمان آسیب‌دیده و زمانی هم مقداری کمک ناچیز مالی به زخمیان

جنگ و وارثین شهدا اکتفا می‌کرد. عملیات نظامی امریکایی‌ها بدون اطلاع و هماهنگی با نیروهای دولتی افغانستان صورت می‌گرفت. خانه‌های مردم از سوی سربازان امریکایی در مناطق ناامن بدون ارتباط و حضور نیروهای امنیتی کشور بازرسی می‌گردید. نظامیان امریکا در مراکز و پایگاه‌های خود چون میدان هوایی بگرام و قندهار زندان‌های مخصوص خود را داشتند که شهروندان کشور را بدون اطلاع مقامات دولتی به زندان می‌بردند و مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند.

در اواخر فبروری ۲۰۰۵ م روزنامه گاردین در انگلستان و نیویارک تایمز در امریکا، پرده از بشردوشتی نظامیان خود برداشته و نوشتند که «نظامیان امریکایی مستقر در افغانستان دست به همان کارهای می‌زنند که در عراق می‌زدند. گاردین نوشت که نظامیان امریکا بر آنچه که در زندان‌های افغانستان انجام داده‌اند سرپوش می‌گذارند تا به بیرون درز نکنند. عکس‌های که از زندان‌ها در جنوب افغانستان به دست آمده سربازان امریکایی را در حال شکنجه زندانیان با چشمان بسته در یک صحنه ساختگی اعدام نشان می‌دهند. یک افسر پولیس افغان که در بگرام زندانی بود ادعا کرد که امریکایی‌ها او را برهنه کرده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند.»^۱

در حالی که تعیین‌کننده پالیسی‌های دولت کرسی خارجی‌ها هستند، اما کرسی از شعارهای غیرعملی چون مشارکت ملی در سازنده‌گی جامعه و نظام سیاسی افغانستان حرف‌های توهمی بر زبان می‌راند، اما فرد محوری و قوم‌گرایی پدر سالارانه گروه همکار کرسی، وفاداری به رسوم و سنن از کار افتاده دولتی و بی‌کفایتی کارگردانان امور دولت‌داری مسیر دولت‌سازی را به ترکستان می‌برند. دولت یک نهاد مصرفی و دارای خصلت غیر مولد و متکی بر کمک‌های خارجی و شیوه‌های توردی کالای مصرفی در امور بازار و حتا توردی برق از کشورهای همسایه می‌باشد. در طی دوران حاکمیت کرسی پروژه‌ای که بشود بالای آن کلمه عام‌المنفعه، تولید اقتصادی، اشتغال‌آفرینی به مردم را به کاربرد در افغانستان ساخته نشده است و افغانستان به مستهلک ثابت و بازار مصرفی کالای پاکستان، ایران، چین و ترکیه و سایر کشورهای منطقه مبدل شده است.

از چندین دهه بدین سو، دو پروژه بزرگ اقتصادی به نام‌های پروژه «کوکچه علیا» و «سفلا» بالای دریای کوکچه در بدخشان از جانب اتحاد شوروی وعده اعمار داده می‌شد، اما به دلیل محاسبات سیاسی نزد این کشور هیچ‌گاه مجال تطبیقی نیافت. پروژه کوکچه علیا یک پروژه مولد برق به ظرفیت ۱۹۰۰ میگاوات برق و پروژه کوکچه سفلا دارای توان آبیاری ۱۳۲ هزار هکتار (۶۶۰,۰۰۰ جریب) زمین در دشت آبدان قندز برعلاوه تولید ۱۳۵ میگاوات برق می‌باشد، اعمار این پروژه‌ها می‌توانست هزاران نفر از مردم افغانستان را به گونه موثری به کار مشغول دارد، رونقی در اقتصاد زراعتی رونما گردد و با تولید دو هزار میگاوات برق ضرورت انرژی کشوری را با فعال سازی فابریکات و کارخانجات صنایع ملی در شهرها و سوخت و امور تنویر شهرها و دهات کشور مرفوع گرداند. برحسب فیصله کمیته اقتصادی شورای وزیران در حالی که مرجع تمویل آن بانک جهانی بود و امور پروژه سازی (فیزیوبلیتی ستدی) آن جریان داشت، این پروژه می‌بایست در بهار ۱۳۸۸ خ در محل تهداب گذاری می‌شد، اما با تاسف بنا بر ملاحظات سیاسی مشاوران کرزی چنین نشد و بازهم سکوت بر اوضاع مستولی گردید.

گروگان گیری ادارات دولتی توسط وزرای مربوط به هر گروه اجتماعی و سیاسی از سنت های دولت داری در دوره کرزی هستند. دولت که به مفهوم اصلی آن یک نهاد خدماتی و هماهنگ کننده کار و فعالیت های اجتماعی اصناف و گروه های متشبه اجتماعی و اقتصادی است، اما دولت کرزی رنج هیچ گونه مسوولیت در انجام کارهای خدماتی به مردم را به دوش نگرفته است. مردم مجبور اند تا سرک، شهر، نظم بازاری، پاکي و صفایی، آب، برق، امنیت، حفظ الصحه و بهداشت، تعلیمات ثانوی و تحصیلات عالی فرزندان و سایر مایحتاج خود را در هم چو جامعه فاقد نظم و امنیت و کار و اشتغال خود تامین کنند و دولت صرف بحیث یک بار طفیلی حاکم و فساد پرور، فشار سنگین خود را بالای شانه های مردم انداخته است. در پرتو واگذاری بازار به سکتور خصوصی صدها دانشگاه، موسسه تعلیمات عالی، مکاتب و کودکستان های بیش از حد لزوم به وجود آمده است که خود موجب فلج نمودن مکاتب دولتی گردیده، صدها شفاخانه و کلینیک درمانی توسط سکتور خصوصی در کابل و همه شهرهای کشور ایجاد گردیده است و بیمارستان های دولتی بلا تکلیف شده اند. در هر هفته علی رغم دشواری های زیاد

یازده پرواز طیارات به سوی دهلی مرخص انتقال می دهند، این خود می رساند که کیفیت طبابت و داروی بی کیفیت در کشور بسیار سست و نازل است. ده ها دستگاه تلویزیون خصوصی و آخذه های رادیویی به فعالیت می پردازند، اما صدایی برای وقایع روان های جنگ زده و بیمارگونه و امور تربیتی جامعه دیده و شنیده نمی شود. مردم مجبور اند تا سریال های جنگی و مافیایی هندی و ترکی را به تکرار تماشا نمایند.

شاید در جوامع پیشرفته آمریکا و اروپا این کارها توسط سکتور خصوصی با رعایت اصول پذیرفته شده آن انجام می شود و دولت نقش هماهنگ کننده در ارایه لوایح و مقررات فعالیت های اقتصادی و بازاری را داشته باشد، اما نباید فراموش کرد که افغانستان جنگ زده همان اروپای فرهنگ سالار و بهشت مخملین روی زمین نیست که همه چیز را بر وفق مراد در چند سال حکومت بیمار کرسی و با مسخ فهم و برداشت در نحوه راه اندازی فعالیت های بازاری به خوبی هضم کند. اگر پذیرش رسم بازار آزاد برای جامعه بحران زده ما جبر تاریخ هم باشد، این جبر بایست تدریجاً و به مقتضای ظرفیت پذیرش جامعه باید به زنده گی مردم راه یابد و با آشنا ساختن سکتور خصوصی به محتوای بازار آزاد، از طریق رقابت سالم می توان چشم به کارگردانی مثبت سکتور خصوصی دوخت. نه به شیوه ای که اکنون ما با گول زدن و فریفتن متقاضیان بازار و مستهلکین تجربه می کنیم و از این به اصطلاح «ستایل و فیشن اقتصادی (!)» در نبود فرهنگ لازم آن، پدیده زشت و نابه کاری تحویل جامعه داده می شود. شعارهای بلند پروازانه خصوصی سازی اقتصاد توسط تیم همکار کرسی شبه برخورد ایدئولوژیک حزب دموکراتیک خلق در تنظیم اقتصاد سکتور دولتی می باشد؛ اما برای کشوری چون افغانستان علی العجاله سیستم بازار مختلط امر الزامی به نظر می رسد. تغییرات به وجود آمده در دهه اخیر شباهت بدان دارد که گروه های خلقی و طالبی با فتح مناطق غیرپشتون ها گویا آنها را چون اسیران جنگی تابع حاکمیت خود ساخته اند و با آنها چون رعایا یا تبعه برخورد می کنند، در حالی که شعارهای دموکراسی و حقوق شهروندی آنها گوش فلک را کر نموده، اما از رعایت حقوق شهروندی چیزی در میان نبوده است. در چنین جو نامساعد و تقسیم چند دست جامعه به حاکم و محکوم حرف زدن از «وحدت ملی» چنان ست که آشتی گرگ و میش.

تشکیل احزاب سیاسی پس از کنفرانس بُن

با سقوط حکومت طالبان توسط قوای ائتلاف بین‌المللی و روی کار آمدن حکومت حامد کرزی و حضور جامعه بین‌المللی در افغانستان با تاکید کارگردانی دولت بر اصول دموکراسی، آزادی بیان و قانون احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی طرح، تدوین و تصویب و در همه عرصه‌ها با مقررات حق مالکیت بر مطبوعات و کارافزارهای فرهنگی نافذ گردید که بر پایه آزادی مطبوعات صدها نشریه خصوصی از وزارت فرهنگ مجوز نشرات خود را اخذ و به فعالیت آغاز کردند. تنها در کابل حدود پنج صد نشریه شروع به فعالیت کردند. بر اساس تصویب قانون احزاب سیاسی و مندرجات نافذ آن، بیشتر از ۱۱۰ حزب سیاسی برنامه و اساس نامه خود را با پیشکش نمودن اعضای هیات رهبری و ارایه اسناد کتبی ۷۰۰ نفر عضو حزب در وزارت عدلیه ثبت و مجوز قانونی فعالیت سیاسی دریافت نمودند و تعدادی دفاتر رسمی خود را در مرکز و ولایات کشور افتتاح کردند. در سال ۲۰۱۰ م وزارت عدلیه شرایط دیگری را در ثبت و راجستر احزاب سیاسی اعلام نمود و تعداد اعضای احزاب سیاسی را به ده هزار نفر بالا برد و اعضای احزاب قابل ثبت را متشکل از نماینده‌گان همه اقوام کشور و حداقل از ۲۴ ولایت کشور اعلام داشت. بر اساس طرح شرایط جدید، بازهم بیشتر از ۶۰ حزب سیاسی مجدداً در وزارت عدلیه ثبت نام نمودند و مجوز فعالیت رسمی دریافت داشتند.

احزابی که از قبل حضور آنها در جامعه ملموس است: «جمعیت اسلامی افغانستان» به رهبری پروفیسور برهان‌الدین ربانی. حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری محمد کریم خلیلی، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری حاجی محمد محقق. حزب حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله شیخ آصف محسنی. حزب «اتحاد اسلامی افغانستان» به رهبری عبدرب الرسول سیاف، حزب «جبهه نجات ملی» افغانستان به رهبری صبغت‌الله مجددی، حزب «محاذ ملی افغانستان» به رهبری پیر سیداحمد گیلانی، حزب «جنبش ملی اسلامی افغانستان» به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم که بیشتر محتوای قومی دارند. طوری که در گزینش نام این احزاب هم‌سانی و شباهت‌های وجود دارد، در برنامه‌های مدون‌شان نیز تفاوت‌های مرامی و پیشکش‌های متناسب به نیاز عصر و زمان به نظر نمی‌رسد. این تنها اختلافات سلیقه‌ای ناشی از عدم تجانس

اجتماعی و ساختاری کشور و خودخواهی‌های افراد بعضاً انگیزه ساختار این همه احزاب را به وجود آورده است که امید روزی فرا برسد که افغانستان به جز چند حزب قوی اندیشمند ملی و سیاست‌گزار دیگر چنین استحاله‌های سیاسی و اجتماعی دامن‌گیر مردم کشور نباشد. احزابی که در سال‌های پس از ۱۳۸۳ خ تا کنون در وزارت عدلیه ثبت و راجستر شده‌اند:

- حزب «آزاده‌گان افغانستان» به رهبری محمد رسول رحیم، بعداً محبوب‌الله کوشانی^۱
- حزب «کنگره ملی افغانستان» به سرپرستی عبداللطیف پدram^۲
- حزب «نهضت دموکراسی افغانستان» به رهبری ظهورالله ظهوری^۳
- حزب «مشارکت ملی افغانستان» به رهبری حاجی نجیب‌الله کابلی
- حزب «متحد ملی افغانستان» به رهبری جنرال نورالحق علمی^۴
- حزب «افغانستان نوین» به رهبری محمدیونس قانونی^۵
- حزب «جوانان مسلمان افغانستان» به رهبری عبدالحفیظ منصور^۶
- حزب «افغان تولنیپال ولسواک گوند- افغان ملت» به رهبری انورالحق احدی
- حزب «آزادی و عدالت...» به رهبری جاوید کوهستانی
- حزب «جمهوری خواه افغانستان» به رهبری صبغت‌الله سنجر
- حزب «اعتماد ملی» به رهبری اسدالله کوهزاد^۷
- حزب «نهضت هم‌بستگی ملی افغانستان» به رهبری سیداسحاق گیلانی
- حزب «پیوند ملی افغانستان» به رهبری سیدمنصور نادری
- حزب «وحدت اسلامی افغانستان» به رهبری محمد کریم خلیلی
- حزب «ملی وطن» به رهبری شیرالله جبار خیل
- حزب «انصاف ملی افغانستان» به رهبری انجینر احمدشاه جدران

۱. متشکل از «س.ا. ز.ا.۱.» و اعضای پیمان کابل.

۲. متشکل از برخی اعضای حزب پرچم و سازا که در اروپا تشکیل و در وزارت عدلیه ثبت گردید.

۳. بخشی از اعضای سازا که جانب‌دار برنامه تحت عنوان نهضت دموکراسی بودند.

۴. شاخه‌ای از حزب پرچم

۵. بخشی از جمعیت اسلامی افغانستان

۷. سابق عضو سازا

۶. بخشی از جمعیت اسلامی افغانستان

- حزب «دعوت اسلامی افغانستان» به رهبری پروفیسور عبدرب الرسول سیاف
- حزب «ملی فعالین صلح افغانستان» به رهبری مرتضا کیوان بشرمل
- حزب «ملی هیواد» به رهبری غلام محمد جلال
- حزب «صلح ملی اقوام افغانستان» به رهبری میرمحمد حسن شرزہ
- حزب «محاذا ملی افغانستان» به رهبری سیداحمد گیلانی
- حزب «توحید مردم افغانستان» به رهبری فضل احمد رشتیا
- حزب «د افغانستان ملی وحدت ولسی تحریک» به رهبری عبدالحکیم نورزی
- حزب «وحدت ملی افغانستان» به رهبری عبدالرشید جلیلی^۱
- حزب «د افغانستان د سولی غوزنگ» به رهبری جنرال شهنواز تنی^۲
- «نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان» به رهبری شیر محمد بزرگر
- حزب «تفاهم و دموکراسی افغانستان» به رهبری احمد شاهین
- حزب «انسجام ملی افغانستان» به رهبری نجیب الله صادق مدبر
- حزب «صلح ملی افغانستان» به رهبری الحاج شاه محمود پوپل
- حزب «نهضت بیداری فلاح افغانستان» به رهبری محمد یاسین حبیب
- حزب «اقتدار اسلامی افغانستان» به رهبری احمدشاه احمدزی^۳
- «حزب الله افغانستان» به رهبری حاجی احمد
- حزب «هم بستگی افغانستان» به رهبری محمد داوود رزمک
- حزب «رسالت مردم افغانستان» به رهبری نور آغا
- حزب «جنبش اسلامی افغانستان» به رهبری سید نورالله^۴
- حزب اسلامی افغانستان برهبری عبدالهادی ارغندیوال^۵
- حزب «د افغانستان د خلکو انقلابی» به رهبری پوهنوال شیر آقا اوستا
- حزب «سعادت ملی اسلامی افغانستان» به رهبری مولوی عثمان سالک زاده
- حزب «حرکت انقلاب اسلامی افغانستان» به رهبری محمد موسی هوتک

۱. از شاخه‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان. ۲. از شاخه‌های ح. د. خ. ا.
۳. شاخه‌ای از اتحاد اسلامی سیاف. ۴. شاخه‌ای از حزب جنبش ملی جنرال دوستم.
۵. شاخه‌ای از حزب اسلامی حکمتیار.

- حزب «وفاق ملی اسلامی افغانستان» به رهبری بسم الله شیر^۱
- حزب «ترقی وطن» به رهبری محمد آصف بکتاش
- حزب «ملی افغانستان» به رهبری عبدالحی مالک
- حزب «حقیقت» به رهبری شاه ولی کریم خوی
- حزب «عدالت اسلامی افغانستان» به رهبری قاضی محمد کبیر مرزبان^۲
- حزب «حرکت اسلامی افغانستان» به رهبری عبدالغنی کاظمی
- حزب «جبهه ملی نجات افغانستان» به رهبری حضرت صبغت الله مجددی
- «حزب اسلامی متحد افغانستان» به رهبری وحیدالله سباوون^۳
- «حزب اسلامی واحد افغانستان» به رهبری احمد هوتک^۴
- حزب «حمایت از حقوق مردم افغانستان» به رهبری سنگین محمد رحمانی
- حزب «کار و توسعه افغانستان» به رهبری ذولفقارخان
- حزب «هم بستگی ملی جوانان افغانستان» به رهبری محمد جمیل
- حزب «حق و عدالت» به رهبری محمد احسان ضیا^۵
- حزب «عدالت و توسعه افغانستان» به رهبری محمد جواد
- حزب «حرکت اسلامی مردم افغانستان» به رهبری سید حسین انوری^۶
- حزب «جمعیت اسلامی افغانستان» به رهبری صلاح الدین ربانی
- حزب «اقتدار ملی افغانستان» به رهبری سید علی اکبر کاظمی^۷
- حزب «حرکت ملی افغانستان» به رهبری دوکتور وحیدالله ناصری
- حزب «نهضت اسلامی افغانستان» به رهبری مولوی محمد مختار مفلح
- حزب «ملت افغانستان» به رهبری جعفر مهدوی
- حزب «عصر ما» به رهبری مولوی عبدالرحمان رحمانی
- حزب «آزادی خواهان مردم افغانستان» به رهبری محمد ظریف ناصری

۱. دوبار کاندیدای ریاست جمهوری افغانستان.

۲. سابق قوماندان درقد از حزب اسلامی حکمتیار.

۳. شاخه‌ای از حزب اسلامی حکمتیار.

۴. شاخه‌ای از حزب اسلامی حکمتیار.

۵. وزیر انکشاف دهات در حکومت کرزی.

۶. شاخه‌ای از حزب حزب حرکت اسلامی شیخ محمد آصف محسنی.

۷. برادر شهید سید مصطفی کاظمی، شاخه‌ای از حرکت اسلامی شیخ محسنی.

حزب «د افغانستان متحد ملت» به رهبری عبدالرحیم ایوبی
حزب «ملی ترقی وطن» به رهبری عبدالحی مالک
حزب «صدای مردم افغانستان» به رهبری انجینر شاه ولی وردک
حزب «نخبه‌گان مردم افغانستان» به رهبری عبدالحمید جواد
با وجود ثبوت و راجسترا این همه احزاب سیاسی، این پروسه هنوز با ساختار سازمان‌های
اصلاح طلب جوانان دانشگاهی دوام دارد.^۱

استاد ربانی، جمعیت اسلامی و شورای صلح

استاد ربانی در دور نخست (دوره پانزدهمین) انتخابات پارلمانی افغانستان خود را
کاندیدای پارلمان نموده و به عنوان نماینده مردم ولایت بدخشان با بیشترین آرا عضویت
پارلمان افغانستان را به دست آورد. موصوف در سال ۲۰۰۷ م با جمعی از سران جهادی و
نمایندگان احزاب چپی سابق چون جنرال نورالحق علومی از کدرهای پرچم و جنرال
سید محمد گلاب زوی از اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تعدادی
از شخصیت‌های مستقل «جبهه ملی افغانستان» را تشکیل داد که به باور کارشناسان
این جبهه با توجه به طیف سیاسی، اجتماعی و عقیدتی آن (از ترکیب چپ و راست)
بزرگ‌ترین جبهه سیاسی در تاریخ افغانستان بوده است.

استاد ربانی بزرگ‌ترین تنظیم جهادی را در عمل جنگ و جبهه‌داری با بزرگ‌ترین
نیروی اشغال‌گر شوروی رهبری کرد، اما آنچه را بحیثیت یک میراث سیاسی به جامعه به
یادگار گذاشت، یک مجموعه علیل و ناتوان سیاسی می‌نماید. هر حزب سیاسی برطبق
مفردات اساس نامه و برنامه سیاسی، از خود دارای مرکزیت تصمیم‌گیری است که هر عضو
آن بایست بر حسب فیصله مرکزیت اتخاذ موضع کند. ما در تمام رُخ‌دادهای سیاسی
و کمپاین‌های انتخاباتی کشور طی پانزده سال دیدیم که کادرهای جمعیت هر طوری
که دل‌شان خواست و منافع خود را تشخیص دادند هر کدام به هر راهی که خواستند،

۱. همین‌طور بقایای احزاب چپ دموکراتیک در جناح خلق، پرچم، سازا و شعله جاوید به گروه‌ها و دسته‌های
تقسیم شده و هر کدام در خارج و داخل کشور سازمان‌های مورد نظرشان را ساخته‌اند که تاکنون در وزارت عدلیه
ثبت نگردیده‌اند.

رفتند و معلوم نشد که تصمیم اصلی رهبری حزب در موضع‌گیری کدام یکی از رهبران آن نهفته است. همین‌طور از چند سال بدین سو همواره مسأله برگزاری کنگره جمعیت را می‌شنویم، اما این کنگره با وجود ارایه اسامی کمیسیون‌های برگزارکننده هنوز بسیار گنگ و بلا تکلیف باقی مانده است. کادرهای جمعیت هنوز در حال مرکز‌گریزی و مجادله علیه یک‌دیگر قرار دارند و در تجدید قبای سیاسی جمعیت به نتیجه‌ای نرسیده‌اند. آنها به این پرخاش‌های ذات‌البینی خود فرصت‌های مهم تاریخی را از دست داده‌اند و می‌دهند. معلوم‌ست که پیدا نمودن راه نجات و مبارزه موثر با نابسامانی‌ها در اتحاد نهفته است و نفاق‌گرایی هر نیروی قوی را به زانو در می‌آورد. دولت‌ها موفقیت خود را در نفاق اپوزیسیون‌ها و معاملات ارزان و نبود رقیب سیاسی توان‌مند می‌بینند. جمعیت اسلامی افغانستان متکی به تجارب غالباً ناموفق در شرایط بسیار آسیب‌پذیری قرار گرفته است و بایست مطابق نظرات کادرهای جوان و دل‌سوز که گاهی اینجا و آنجا نشر می‌شود، راه خود را به سوی هدف مندی و ماندگاری بهتر تشخیص دهد. در جمعیت هنوز کادرهای پُر انرژی و توان‌مند زیاد وجود دارد، اما حاکمیت آنها را در ستیزه در برابر هم می‌کشاند. محمد اسماعیل خان امیر جهادی حوزه غرب شخصیت با نفوذ و مبتکری‌ست، او در زمانی که تصدی ولایت هرات را به دوش داشت، توانست این شهر را به خوبی بازسازی و نوسازی نماید و شهری با تبعیت از شهرهای جنگ‌زده اروپایی با ساختمان موزیم جهاد، باغ‌های کوهی چون تخت صفر، پارک ملت و غیره احداث نماید و به زینت شهر هرات و ساختمان پارک صنعتی بیافزاید، کما اینکه چند دوره وزارت موفق‌ی داشته است.

عطا محمد نور نیز در درازنای حاکمیتش در بلخ، توانست سیمای شهر مزار شریف را مدرن سازد و به آن شهرک‌های معاصر و سرک‌ها و جاده‌های اسفلت شده را بیافزاید و توسعه طبیعی شهر را با راهکارهای فنی استقامت بخشید. اینها همگی از صفات نیک فرماندهان نام‌برده محسوب می‌شوند، اما با این‌هم با گروه کادرهای جمعیتی پنجشیر هم بسته و هم سو عمل نمی‌کنند، انعکاسات حرف و بیان آنها در مخالفت با یک‌دیگر در عرف دیپلوماسی کمتر دیده شده است. استاد عطا به داکتر عبدالله بحیث فرد هم‌سنگ جهاد و نیمه تاجیک پنجشیری اعتماد کرد و در کمپاین انتخاباتی‌اش سرمایه‌گذاری هنگفتی نمود و در پیروزی عبدالله در ریاست اجراییه نیز مساعی زیادی به خرج داد تا

عبدالله از حقوق تاجیکان و حق جمعیت در ساختار سیاسی دفاع کند. در حالی که عبدالله در پلوان سیاست گاهی خود را یک پشتون قندهاری وانمود می‌کند و زمانی یک تاجیک مقاومتی پنجشیری. اما هرگز موفق به تطبیق موافقت‌نامه دولت وحدت ملی در دفاع از حق تاجیکان و تنظیم جمعیت نگردیده است. همین‌ست که حال آب از بالای پُل بر سر جمعیت خیز می‌زند و سنگ دعوای استاد عطا هم در دفاع از حق سیاسی تاجیکان با صدور فرمان رییس جمهور بحیث والی بلخ، برخلاف تبصره‌های طولانی و انتظارات مردم، سبک از آب برآمد و او سنگری را که می‌توانست برایش بسیار افتخارآفرین و عزت‌ساز باشد، بسیار رایگان ترک کرد.

استاد برهان‌الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی در موضع‌گیری‌هایش در سال‌های چالش سیاسی حاکمیت ذات‌البینی مجاهدین شخص خون‌سرد اما موفق بود، او با کردانی دسایس مخالفانش را نقش بر آب می‌کرد. بزرگ‌ترین افتخار جمعیت متبارز نمودن شخصیت مقاوم احمدشاه مسعود بود، هر چند مسعود بی‌توجه به راهکارهای جمعیت با خودجوشی از شیمه‌جانش به قیادت مقاومت مردم افغانستان و قهرمان ملی دست یافت؛ اما با دریغ که این فرمانده نستوه در زمانی که سرنوشت مردمش به گونه غیرقابل پیش‌بینی شده در کنفرانس بُن رقم خورد، دیگر در میدان‌های مصاف حضور نداشت.

استاد ربانی در سال ۱۳۹۰خ در حالی که بحیث رییس شورای صلح افغانستان ایفای وظیفه می‌کرد، به روز سه‌شنبه ۲۹ سنبله ۲۰/۱۳۹۰ سپتامبر ۲۰۱۱ م از طرف یک تروریست به نام نماینده مذاکره‌کننده طالبان که توسط معصوم ستانکزی رییس امنیت ملی به خانه استاد رسانیده شد، در منزلش واقع وزیر اکبرخان کابل به شهادت رسید. پیکر استاد ربانی در تپه وزیر اکبرخان به خاک سپرده شد. کشانیدن پای استاد ربانی به ریاست شورای نام‌نهاد صلح عاقبتی جز این نداشت. تشکیل چنان نهادی در اصل نمی‌توانست مبنای عملی داشته باشد. چون پایان دادن به یک جنگ تمام‌عیار استخباراتی که در آن هر دو جانب درگیر به گونه‌ای از یک آبشخور تغذیه می‌کنند، یک راهکار ظاهر فریبانه و اغواگرانه‌ای بیش نیست. شورای عالی صلح مثل نهاد جبهه پدر وطن بیرک کارمل جایگاه استفاده‌جویی برای نورچشمی‌های دولت‌های کرزی و احمدزی و باطله‌دانی منصب باخته‌گان می‌باشد. هدف از تمویل گزاف این شورا توسط امریکایی‌ها ایجاد

فضای تبلیغاتی و رسانیدن گویا پیام حُسن نیت دولت‌های امریکا و افغانستان به گوش جامعه جهانی است. ترکیب این شورا نیز یک ساختار نامتجانس از مجموع آدم‌های با سوابق جهادی و طالبی و تکنوکرات غربی می‌باشد. سازمان‌دهنده‌گان چنین ساختارها می‌خواهند ماهیت اصلی جنگ را با روپوش صلح از دیدها منحرف جلوه دهند. دولت از یک طرف با طالبان به عنوان اپوزیسیون مسلح درگیر جنگ است. از سوی دیگر، مشغول دعوا با پاکستان برای رهایی ملا برادر و مهمان‌نوازی از رهبران طالبان چون سیداکبر آغا و ملا عبدالسلام ضعیف و جلال‌الدین شینواری و تعداد دیگر می‌باشد. روش کار شورای صلح در عدم داشتن برنامه و راهکار مشخص بازگوینده بخش دیگری از عدم شفافیت و نبود صداقت در تامین صلح و امنیت در کشور است. همان طوری که دولت داکتر نجیب‌الله برای کشانیدن مجاهدین در حلقه‌های امنیتی بودجه اوپراتیفی طویل و عریضی داشت، شورای صلح هم علاوه بر دریافت امتیازات بالا در جامعه‌ای که همه مردم به طرف تگدی و گرسنگی می‌روند، با جلب و جذب‌های بی‌دست‌آورد مشغول دریافت جایزه و پاداش‌های چشم‌گیر از دولت و امریکایی‌ها هستند. در حالی که شورای متورم صلح حق مردم افغانستان را می‌بلعد.^۱ طالبان هم با درک ماهیت این شورا و دولت افغانستان آنها را برای مذاکره تحویل نمی‌گیرند و یا شبکاتی در ارگ با طالبان بدون آگاهی شورای صلح رابطه برقرار می‌کنند. شاید منظور استاد ربانی از پذیرفتن ریاست شورای صلح دست‌رسی به اطلاعاتی در زمینه جنگ و صلح بود که می‌توانست او را در اتخاذ برنامه‌های سیاسی‌اش کمک نماید، اما زمانی که استاد مدتی را در این شورا گذرانید، بر بیهوده بودن این شورا ایقان حاصل نموده بود و منتظر رسیدن فرصت مناسب برای ترک نمودن پُست ریاست شورای صلح بود، اما مقدرات بازی خود را انجام داد.

۱. امریکایی‌ها بدون آگاهی شورای صلح نشست‌های را طی ۱۹ ماه گذشته (۲۰۱۹ - ۲۰۲۰م) در کشور قطر برگزار نموده و دولت افغانستان و شورای صلح و مردم افغانستان را در تاریکی محض نگه داشته‌اند، حتا در مراسم امضای توافق‌نامه صلح بین طالبان و دولت امریکا کسی به نام دولت افغانستان در اجتماع ۳۳ وزیر خارجه یا نهادهای جامعه بین‌المللی وجود نداشت و دولت امریکا خود را مجری تعهدات مذاکره از سوی دولت افغانستان برای طالبان خواند.

احیای دوبارهٔ القاعده و طالبان

امریکایی‌ها به رهبری جورج بوش پس از خلع قدرت طالبان در افغانستان فکر می‌کردند که ماموریت عملیاتی آنها تمام شده و همه طالبان و القاعده نابود شده‌اند؛ اما ریچارد هاس که به عنوان هم‌آهنگ‌کنندهٔ برنامه‌های امریکا برای افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ گماشته شد، ادارهٔ کاخ سفید را ترغیب به افزایش حضور نظامیان امریکایی تا ۳۰,۰۰۰ تن به خاطر باثبات‌سازی افغانستان کرد و از پیمان «ناتو» خواست تا سی هزار نیروی اضافی فراهم آورد. بوش و تیم امنیت ملی‌اش پیشنهاد هاس و همچنان طرح‌های پیشنهادی متحدان کلیدی امریکا همچون بریتانیا و ترکیه را برای ایجاد نیروهای بین‌المللی تامین امنیت رد کردند.^۱ از این رو، نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان زیر ده هزار تن تا سال ۲۰۰۴ م باقی ماند. فرماندهی قوای آیساف دیگر از جستجوی بن‌لادن غافل شده و به جنگی که به زودی در عراق برای سرنگونی رژیم صدام حسین راه می‌افتاد، آماده می‌شدند. امریکایی‌ها از همان آغاز مشغولیت در عراق را نسبت به افغانستان معروض به خطر بازگشت طالبان و القاعده ترجیح دادند و خطر رشد تروریسم و اهمیت سوق‌الجیشی افغانستان را در تکثیر نیروهای دهشت‌افکن در منطقه جدی نگرفتند. افزون بر آن، با توجه به افزایش روزافزون گروه‌های تروریستی تحت فرماندهی استخبارات نظامی پاکستان، بحران‌سازی در منطقهٔ کشمیر و عملیات دهشت‌افگنی در شهرهای بزرگ هندوستان و منطقه افزایش می‌یافت. در سال ۲۰۰۳ م سازمان القاعده در راه برگشت به سنگلاخ‌های پاکستان در امتداد مرز با افغانستان و بخش‌های وسیع زاغه‌های شهر کراچی بود. هم‌زمان با آن بن‌لادن که در افغانستان و پاکستان شرایط مساعدی برای ضربه زدن به حریفان سیاسی خود به دست آورده بود، به پیروانش در عربستان سعودی فرمان داد تا خیزشی را بر ضد سلطنت‌خاندان آل سعود سازمان دهند و به عناصر تحت فرمانش دستور داد تا برضد تجاوز امریکایی‌ها در عراق برزنند. در ظرف یک سال عربستان و عراق هر دو وسیعاً در آتش عملیات القاعده در پایگاه‌های نظامی مثل الظهران می‌سوختند. سازمان القاعده و طالبان عملیات‌های را برضد نیروهای ناتو ابتدا در ولایت هلمند و تدریجاً در ولایات جنوب افغانستان از سر

۱. ریچارد هاس، ما نمی‌بریم: این ارزشش را ندارد، نیوزویک ۱۸ جولای ۲۰۱۰

گرفتند، باوجودی که پاکستان خود عضو ائتلاف بین‌المللی در مبارزه علیه تروریسم بود و از این بابت سود فراوان به دست می‌آورد؛ اما بیشترین تعلیم و تربیه تروریستان و یورش آنها از خاک پاکستان صورت گرفته و تنور جنگ را در افغانستان داغ‌تر ننگه می‌داشتند. القاعده شماری از این دست عملیات را تصویربرداری کرد و از طریق «السحاب» و شبکه تلویزیونی «الجزیره» نشر کرد. در میان سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ م این نهاد ۸۹ نوار را در مورد حملات القاعده در افغانستان منتشر ساخت. اکثر این نوارها در ولایت‌های شرقی نزدیک به پایگاه وزیرستان و خانواده جلال‌الدین و سراج‌الدین حقانی در امتداد مرز پاکستان گرفته شده‌اند. بیشتر از نیم این نوارها حملات در پکتیا در امتداد پناه‌گاه حقانی و بن‌لادن را نمایش می‌دهند.^۱ القاعده به تجمع دوباره نیروهای طالبان یاری رساند و سکوت قوای ائتلاف بین‌المللی در مبارزه علیه تروریسم آنها را نسبت به احیای مجددشان جسور گردانید. جنگ جویان طالبان در گفت‌وگو با خبرنگاران، یاددهانی کردند که شماری از عرب‌های القاعده، آنها را در آموزش شگردهای شورش‌گری در میان سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۸ کمک کردند. عرب‌ها در آموزش دهی طالبان به طور ویژه نقش مهمی در آموزش بم‌سازی به شمول وسایل انفجاری و انتحاری خود ساخت IED داشتند که موثرترین شیوه کُشتن سربازان ناتو و اهالی ملکی با خسارات هنگفت مالی در شهرها بوده‌اند.

با پایان سال ۲۰۱۰ م جنگ افغانستان طولانی‌ترین نبرد در تاریخ آمریکا خوانده شد. با این حال، کم‌کم فشار بر القاعده و طالبان وارد می‌گردید؛ اما جهاد جهانی همچنان در ابعاد گوناگون رشد و توسعه می‌یافت. این بار طالبان به شیوه دیگری از عملیات برابر نیروهای دولتی و مواضع مورد نظرشان متصل گردیدند که آن عبارت از راه‌اندازی عملیات انتحاری که خود آن را «شهادت طلبانه» می‌گویند، متصل گردیدند. مساعی

۱. قابل تذکر است که حملات القاعده و طالبان تا سال ۲۰۰۸ در شمال هندوکش وجود نداشت و همه جاده‌ها و مسیرهای اتصالاتی و مناطق شمالی افغانستان و به اصطلاح دیگر، مناطق مسکونی غیرپشتون‌ها در همه مناطق کشور از امنیت والایی برخوردار بودند. در اثنای انتخابات ریاست جمهوری دور دوم کاندیداتوری کرسی حرکات طالبان عمداً به شمال افغانستان برده شد تا رقبای انتخاباتی کرسی در به دست آوردن رای زیاد از محلات توفیقی نداشته باشند. انتقال طالبان به مناطقی در شمال توسط چرخ‌بال‌های ناتو انجام می‌شد که در همان زمان امان‌الله با کرسی والی بغلان از بردن طالبان مسلح در شب هنگام به مناطق بغلان شکایت کرد.

فعال حلقات معینی در داخل دولت کرسی اسباب احیای دوباره جنبش طالبان را پس از سال‌های ۱۳۸۳ - ۸۴ م در افغانستان مساعد گردانید. به گونه‌ای که انتحارگران تا دروازه دفتر وزیر دفاع هم رسیدند و هر جایی که می‌خواستند به سهولت عملیات انتحاری خود را انجام می‌دادند. در حالی که با گذشت هر روز با گذاشتن دیوارهای بتونی امنیتی بر دور و اطراف موسسات دولتی سکه شهر کابل به یک قرارگاه نظامی تبدیل می‌یافت و مراجعین ادارات دولتی شدیداً بررسی امنیتی می‌شدند، انتحاریون چگونه با محموله‌های جنگی از میان این همه پوسته‌ها عبور نموده و خود را به جایگاه مورد نظرشان می‌رسانیدند؟ این پرسشی بود که کوچک‌ترین فرد جامعه هم تبانی افرادی را در نهادهای امنیتی با طالبان می‌دانستند.

انتخابات دور دوم ریاست جمهوری افغانستان

انتخابات دور دوم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ م برگزار گردید که در آن ۳۰ نفر کاندیداتور اشتراک کردند. بر طبق آمار انتشار یافته از سوی کمیسیون انتخابات که آن را فضل احمد معنوی ریاست می‌کرد، حامد کرزئی با داشتن ۵۱٫۳٪ رای در مقام اول، داکتر عبدالله با داشتن ۳۳٪ آرا مقام دوم را گرفته بود. به همین ترتیب، داکتر رمضان بشردوست، داکتر اشرف غنی احمدزی، میرویس یاسینی و حبیب منگل در مقام‌های بعدی قرار گرفته بودند. در کمیسیون شکایات انتخاباتی این دوره از ۵ عضو ۳ عضو آن را خارجی‌ها تشکیل می‌دادند. طالبان در این دوره بیشتر تجهیز و ساحات بیشتر انتخابات را در کنترل خود داشتند. مردم از تهدید طالبان که انگشت‌های رای‌دهنده‌گان را می‌بزند، در انتخابات اشتراک کرده نمی‌توانستند. امنیت این دور انتخابات را نیروهای امنیتی افغانستان به دوش داشتند که نظامیان خارجی بر آن نظارت می‌کردند، روی هم‌رفته اشتراک خانم‌های رای‌دهنده در این انتخابات پُررنگ بود. در ابتدای شمارش آرا با آنکه مردم از بی‌مسئولیتی‌های دولت کرزئی به ستوه آمده بودند و معلوم بود که برایش رای نمی‌دهند، رای حامد کرزئی ۵۵٪ آرای واجدان شرایط رای‌دهی اعلام گردید، ولی در نتیجه بررسی تقلبات در انتخابات این آرا به زیر ۴۸٪ رسید و با این انتخابات به دور دوم کشیده شد. با این حال، داکتر عبدالله رقیب انتخاباتی کرزئی اعلام کرد که در اعتراض به

عمل کرد نادرست دولت و کمیسیون انتخابات در دور دوم اشتراک نمی‌کند، اما آگاهان این حرکت عبدالله را دریافت مبلغ هنگفت پولی از جانب کرزی می‌دانستند. در نتیجه، کرزی با وجود پوره نکردن آرای «۱+۵۰» به نام رییس منتخب اعلام گردید. هزینه این دور انتخابات ۲۲۳ میلیون دالر اعلام گردید که از سوی جامعه جهانی تمویل گردید.

انتخابات پارلمانی در مجلس شورای ملی یعنی دوره شانزدهم به دنبال انتخابات ریاست جمهوری برگزار گردید. در این انتخابات امنیت محلات بیشتر برهم خورد. در مناطق پشتون نشین که بیشتر طالبان مستقر بودند، شانس پیروزی کاندیدان پشتون کمتر گردید و این سبب شد که مثلاً در ولایت غزنی ۱۲ نفر وکیل همه از میان قوم هزاره انتخاب گردیدند، به خاطر کم کردن رای کاندیدان غیرپشتون دست به ناامن سازی مناطق آنها می‌زدند. در انتخابات شورای ملی نیز شخصیت‌های شناخته شده سیاسی زیاد اشتراک کردند که در میان ایشان کسانی چون داکتر محیی‌الدین مهدی از بغلان، عبدالحفیظ منصور از کابل، عبداللطیف پدرام از بدخشان و احمد بهزاد از هرات و دیگران موفق به راه‌یابی به کرسی پارلمان گردیدند. اینها که دارای وجاهت سیاسی و اجتماعی و از منتقدان دولت کرزی بودند، دولت را برآن واداشت تا به خاطر جلوگیری از پیروزی ایشان تلاش زیادی نماید، اما موفق نشد. مجلس شورای ملی با آغاز به کار خواست تا رییس، معاونان و منشیان و هیات اداری و روسای کمیسیون‌ها را مطابق لایحه وظایف داخلی خود انتخاب نماید، اما تلاش آنها طی روزهای متعدد جلسه بی نتیجه ماند. کسانی چون رسول سیاف، میرویس یاسینی، داکتر مهدی، حفیظ منصور، محمدیونس قانونی، لطیف پدرام، صالح محمد سلجوقی، احمد بهزاد خود را برای ریاست پارلمان کاندیدا کردند، اما متأسفانه مجلس با ملحوظات قومی به اینها رای نداد، آنگاه تصمیم گرفتند که بدون کاندیدای تاجیک و پشتون یک فرد کم قوت را موقتاً برای ریاست برگزینند. مجلس عبدالرووف ابراهیمی نماینده ازبیک تبار مردم امام صاحب قندز را مصلحتاً کاندیدا و برایش رای دادند و نام برده به ریاست شورای ملی انتخاب گردید. دولت با تلاش‌های توانست عده‌ای از وکلای پارلمان را به متحد خود مبدل کرده و با ایستاده‌گی در مقابل فیصله‌های آنان نماینده‌گان مردم را ناتوان نشان بدهد. دولت کرزی در دور دوم مانند دور اول، با شعار دموکراسی و حقوق بشر در صدد خاک افشاندن به واقعیت‌های دموگرافیک

و صحنه گذاشتن بر جعل کاری های حکومت های گذشته بود تا به اصطلاح از این آب خت بازهم ماهی بگیرد. در جریان کمپاین ها و فصل های انتخابات دیده شد که سیلی از مردم قبایل آزاد برای اخذ کارت رای دهی به ولایات هم جوار سرحدی آمدند و بدون ارایه شناس نامه از مزایای حقوق شهروندی افغانستان با اشتراک در انتخابات و رای دادن به نفع کاندیدای مورد نظرشان مستفید شدند. شول لا تورا از مجرب ترین و سال مندترین گزارش گران آلمان، چنین نوشته است: «از آن جایی که من خودم در پاییز گذشته شاهد نمایش های انتخاباتی در کندوز و فیض آباد بودم، خواهش می کنم دیگر کسی برای من در افغانستان ادای دموکراسی را در نیورد!» این ادا و اطوار این بود که با شرکت بسیار کمتر از ۵۰ درصد مردم در انتخابات در شرایط ممنوعیت احزاب برای شرکت در آن و گزینش غیرشفاف و ناروشن نامزدهای انتخاباتی و تقلب در شمارش آرا به نفع دسته خاص، در نهایت ۲۰ درصد نماینده گان منتخب برای مجلس عوام (ولسی جرگه) در قاجاق مواد مخدر مشارکت داشته اند. این چه انتخابات دموکراتیکی می توانست باشد؟^۱

دولت کززی هم که مجری تقلبات گسترده در همه عرصه ها بود، با این که چندین انتخابات را به نام های انتخابات ریاست جمهوری، شورای ملی و شوراهای ولایتی راه اندازی کرد، اما از آغاز کار شمارش نفوس در کشور به بهانه بی امنیتی محلات جلوگیری به عمل آورد، زیرا مدعیان «اکثریت» خود می دانند که راه اندازی ثبت احوال نفوس به نفع حاکمیت قبیله و اثبات «اکثریت» مورد ادعا در عمل بوده نمی تواند. از این رو، با اکثریت پنداری رقم درست نفوس و کمیت های قومی را همچنان مجهول نگه داشته اند.

برگشت دوباره طالبان به قدرت و ساختار دولت موازی آنها در روستاها با دولت مورد حمایت جامعه بین المللی در این دوره، بازهم برای حفظ هم آهنگ سیادت قبیله ای استقامت داده می شد. به گونه ای که طالبان نکتایی پوش غربی اداره دولت را قبضه کرده و در شهرها به ترور زنجیره ای شخصیت های تاجیک می پرداختند و طالبان دستار سیاه روستاها و دهات را در کنترل خود گرفته و به سرکوب روزمره مردم متصل شدند. به گفته بارنت رویین، طالبان در برخی از نواحی افغانستان حکومت خود را دارند و اهالی روز به

۱. کریستف ر. هورستل، افغانستان آماده انفجار، ص ۱۳۹

روز بیشتر به آنها روی می‌آورند. زیرا شهرت آنها بر این است که موثرتر و عادلانه‌تر از نظام فاسد دولتی (کرزی) کار می‌کنند.^۱

کرزی گروه‌های قومی را توسط رهبران محلی شان به جان هم انداخت. در مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۳ مارشال فهیم را به نام جنگ سالار از مقام معاونیت اول ریاست جمهوری و وزارت دفاع حذف و احمد ضیا مسعود را به جای او وارد تیم انتخاباتی خود کرد. با این کار خواست تاریخه کلانی در بین سیاسیون و مجاهدین پنجشیر و خانواده احمد شاه مسعود ایجاد کند. در انتخابات سال ۱۳۸۸ خ مجدداً مارشال فهیم را بحیث معاون اول و محمد کریم خلیلی را بحیث معاون دوم خود برگزید و از رای ساحة نفوذ ایشان در کنار تقلباتش سود فراوان برد. کرزی در هر دو دوره انتخابات با وعده‌های چرب به جنرال دوستم از رای ازبیک‌ها استفاده نمود، اما به تعهدات خود وفا نکرد و برای جنرال دوستم در ساخت و ساز دفترش بحیث رییس ارکان قوماندانی قوای مسلح افغانستان توجه نکرد. بر علاوه مناسبات دوستم را با حاجی اکبر بای رییس مجمع ترک‌تباران افغانستان تا سرحد مقابله‌های فزینگی و ضرب و شتم هم‌دیگر محرمانه تشویق کرد. کرزی در رابطه به رهبران قوم هزاره نیز بیکار ننشست، پیش از همه رقابتی را بین کریم خلیلی و حاجی محمد محقق از رهبران جناح‌های در «حزب وحدت» با اینکه کدامش را مستحق کلانی هزاره‌ها می‌داند به وجود آورد، آنگاه هر کدام آنها را برای اثبات نمودن رمزهای وفاداری به خودش به آزمون گرفت و آنها را در سربازگیری از میان قوم هزاره فعال کرد. در همین حال، هیچ‌گونه اعتبار کلانی هزاره‌ها در وجود محقق و خلیلی نه در بین مردم هزاره و نه در دست‌گاه دولت کرزی باقی نماند، این کم‌بود سبب گردید تا کریم خلیلی برای جبران نمودن خوش باوری‌های خود و جلب اعتماد مردم هزاره، در جریان حمله مسلحانه کوچی‌ها به بهسود و یکاولنگ در بهار ۱۳۸۹ م در نقش معاون رییس جمهور به محل حادثه رفته برخلاف قاعده سیاسی که معاون رییس جمهور بود، به جای ارایه طرح دولت در مهار نمودن حادثه، خود در موضع قومی خسپید و گفت که «حاضر است تا خودش را با خون

۱. کریستف هورستل مقایسه کنید با مصاحبه ملا دادالله در پیوست‌ها:

Rubin. Baronett: "Saving Afghanistan" in foreign Affairs January/february 2007 http://www.Foreignaffairs.Org/20070101_faessaiy86105/Baqmnett_rubin/saving_Afghanistan.html

هزاره‌ها یک جا بریزاند» و با این خشم کزری را بر انگیخت. سیاست قومی کزری تکنوکرات غربی بدتر از سیاست فرهنگ ستیزانه تره‌کی و امین و زمین سوزی طالبان است.

با تصویب قانون اساسی مبنی بر آزادی‌های فردی، آزادی بیان و حقوق مساوی زبان‌های رسمی افغانستان، عده‌ای از جوانان تاجیک در ولایات تخار، بلخ و کابل در کنار لوحه «پوهنتون» اسم «دانشگاه» را نیز افزودند، اما با ضرب و شتم مقامات امنیتی مواجه شده و دولت این محصلین را «اوباش» خواند و کریم خرم وزیر اطلاعات و فرهنگ چند تن از روزنامه‌نگاران بلخ را به خاطر استفاده از کلمات «دانشگاه» و «دانشکده» از وظایف شان برکنار نمود، از تبلیغات تلویزیون‌های «ژوندون» و «خیبر» بر ضد تاجیکان، نشر دفتر شیطانی «سقوی دوم» که همه شخصیت‌های تاجیک تبار افغانستان را مورد تحقیر قرار داده است، کزری نویسنده آن را بحیث مشاور خود بگماشت که همه باسوادان این را می‌دانند. با صحبت‌های تحقیرگرانه عبدالواحد طاقت و... که تاجیکان را «حرام‌زاده» خواند، اما کسی از او نپرسید که به چه حقی به نشانی یک قوم بزرگ و صاحب وطن افغانستان توهین روا داشته است و چنین بدآموزی‌ها و لاقیدی‌ها از طریق رسانه‌ها صورت گرفت و با آن ادای دموکراسی و آزادی بیان کردند. با ادامه سیاست تفرقه افکنی توسط تیم همکار کزری بحران اعتماد، ظهور و نهادینه شدن فرهنگ فساد و تقلب، ظهور قدرت مند شبکه‌های مواد مخدر و مافیای اقتصادی، سازمان یافته‌گی تروریسم، افت اخلاق سیاسی از جمله ده‌ها پدیده منفی همین دوره می‌باشد که ضربه مهلکی برای سالیان طولانی بر روان اجتماعی افغانستان وارد کرده است. ضربه‌های که درمان و بهبودشان در آینده‌های نزدیک، دور از امکان به نظر می‌رسد. روی هم رفته در این دوره فرصت‌های مهم برای سازنده‌گی جامعه در ابعاد مادی و معنوی آن از دست رفته‌اند و می‌روند و به یقین این تنها فرصتی است تا عواملی که باعث انحطاط، جمود و رکود کشور در پویه حاکمیت قبیله سالاری می‌باشند، جای خود را به آگاهی، حرکت‌های مثبت، درست اندیشی و قانون‌پذیری تعویض کنند. از این چیزهای که پذیرفتنی به نظر نمی‌رسند، می‌توان پی برد که هدف کارگزاران سیاست در افغانستان، پیش برد استراتژی‌های منطقه‌ای ولی نعمتان خودشان است، نه مبارزه در برابر تروریسم و پایان دادن به بحران مزمن چندین دهه افغانستان و رهایی انسان مظلوم این دیار از بدبختی‌های تباہ کن جنگ. معلوم است که تطبیق این استراتژی‌ها به زمان

بیشتر نیاز دارد و جنگ خورش اصلی فرصت‌گویی تا رسیدن به مرزهای زمان موعود ایشان می‌باشد. خلاصه پا به پای کاروان زمان، سیاست عوام‌فریبی، نیزنگ بازی، نفاق افکنی، بی‌اعتمادی سیاسی، خصم‌سازی اقوام نیز تقویت می‌یابد.

دور سوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان

در انتخابات سال ۲۰۱۳ م که به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۹۳ م برگزار گردید، اشخاص آتی الذکر بحیث کاندیدان ریاست جمهوری اشتراک کردند، زلمی رسول، اشرف غنی احمدزی، عبدرب الرسول سیاف، داکتر عبدالله، هدایت امین ارسلا، محمد شفیق گل آغا شیرزی، قطب‌الدین هلال معاون حزب اسلامی حکمتیار و داوود سلطان‌زوی سابق وکیل پارلمان از ولایت غزنی و دیگران. در شمار لست کاندیدان یازده نفر وجود داشتند که عبدالقیوم کرزی، شهزاده نادر نعیم و جنرال عبدالرحیم وردک شامل آنها بودند. در جریان کمپاین‌های انتخاباتی عبدالقیوم کرزی و شهزاده نادر نعیم به نفع زلمی رسول انصراف نمودند و جنرال عبدالرحیم وردک نیز بدون اینکه به نفع کاندیدای دیگری انصراف کند، عقب‌نشینی نمود.

مردم افغانستان در این انتخابات علی‌رغم بیم و تهدیدهای پی‌هم طالبان که انتخابات را برهم خواهند زد و انگشت رای‌دهنده‌گان را قطع خواهند نمود به صورت پُررنگ و وسیعی اشتراک کردند. زنان کشور به صورت آگاهانه با کمیت ۴۶٪ و مردان با کمیت ۶۴٪ در انتخابات اشتراک نمودند و با مردان یک‌جا به خاطر آینده‌فرزندان و کشورشان رای دادند، قوای امنیتی کشور به صورت جدی و فعالانه نظم و امنیت انتخابات را تأمین نمودند.^۱ در شمارش‌های قسمی، ابتدایی و نهایی داکتر عبدالله با داشتن ۴۵٪ رای مقام اول، اشرف غنی احمدزی با داشتن ۵٫۳۱٪ رای دوم، زلمی رسول با داشتن ۹٪ رای سوم، رسول سیاف با داشتن ۵٫۴٪ رای چهارم و همین ترتیب گل آغا شیرزی با ۲٪، قطب‌الدین هلال با ۵٫۱٪، داوود سلطان‌زوی با ۰٫۵٪ و امین ارسلا با ۲٫۰٪ مقام‌های بعدی را تصاحب کردند که هیچ‌کدام نتوانستند رای «(۱+۵۰)» مردم را به دست آورده و پیروزی را

۱. اینها همه نفی قاطعانه طالبان و القاعده بود و بطلان کشیدن بر باورهای واهی که در غرب تبلیغ می‌شود که گویا مردم افغانستان با دموکراسی و جامعه مدنی سرسازگاری ندارند.

به نام خود رقم زنند. با این حال، انتخابات به اشتراک دو کاندیدای ممتاز عبدالله عبدالله در راس تیم «اصلاحات و هم‌گرایی» و اشرف غنی احمدزی در راس تیم «تحول و تداوم» با پیوست‌ها و گسست‌های جدید به دور دوم کشانیده شد.

انتخابات دور دوم به تاریخ ۲۴ جوزای ۱۳۹۳ خ مجدداً برگزار گردید. هرچند اشتراک مردم در این دور نسبت به دور اول کم‌رنگ به نظر می‌رسید، اما کمیسیون انتخابات به ریاست محمدیوسف نورستانی کمیت اشتراک‌کننده‌گان را در حدود ۷ میلیون شهروند کشور اعم از زن و مرد برشمرد. از ولایات مختلف خبر از تقلبات گسترده‌ی مخابره گردید. تنها در چهار ولایت پکتیا، پکتیکا، خوست و کنر مردم بیشتر از حد واجدین شرایط رای دهی، بلاضافه یک میلیون رای تقلبی را به صندوق‌های اشرف غنی احمدزی ریختند. چهار روز پس از رای دهی داکتر عبدالله طی کنفرانس خبری اعلام داشت که به خاطر مهندسی برنامه‌ریزی شده در تقلبات انتخاباتی و عملی نشدن خواسته‌هایش در روند شمارش آرا روابطش را با کمیسیون انتخابات به حالت تعلیق در می‌آورد و از ناظرین انتخاباتی خود می‌خواهد تا مراکز شمارش آرا را ترک کرده و به ستادهای انتخاباتی خود برگردند و نتایج شمارش آرا در عدم بررسی آرای تقلبی توسط مراجع معتبر بین‌المللی و جدا کردن رای‌های سیاه و سپید برایش قابل قبول نخواهد بود.

در روز ۳۱ سرطان کتله‌های عظم مردم به هواداری از داکتر عبدالله به خیابان‌های پایتخت و سایر شهرهای کشور ریختند و اعتراضات‌شان را نسبت به تقلبات گسترده از سوی کمیسیون انتخابات ابراز داشتند. آنها با برپایی خیمه‌ها در چهارراهی‌های مزدحم کابل و سایر شهرها دست به تحصن زدند. در این حال، آقای یان کوییش نماینده ملل متحد در کابل و اتحادیه اروپا از آماده‌گی‌شان برای پا در میانی در این معضل و حل قضیه با تخنیک‌های تجربه شده در کشورهای جهان خبر داد. اعلام این حالت کشور را در سرایشبحران تازه کشانید. کمیسیون انتخابات نتایج اولیه را به تاریخ ۱۴ سرطان اعلام داشت که در آن اشرف غنی احمدزی با گرفتن ۴,۸۸۵,۰۰۰ رای (۵۶٪) در مقام نخست و داکتر عبدالله با گرفتن ۳,۶۶۵,۰۰۰ رای (۴۴٪) آرا در مقام دوم اعلام گردید. یک روز بعد یعنی به تاریخ ۱۵ سرطان هزاران نفر از طرفداران عبدالله در خیمه‌ی لویه جرگه با شعار مرگ به تقلب‌کاران گرد آمدند و از عبدالله خواستند تا «دولت موازی» را تشکیل بدهد و

این خواسته توسط برخی از والیان نیز تایید می‌گردید. فضای احساسی و غیرقابل کنترل به وجود آمد. در این حال، داکتر عبدالله با تماس تلفنی که از سوی بارک اوباما رییس جمهور و جان کری وزیر خارجهٔ امریکا مبنی به عدم اعلام دولت موازی و کسب فرصت از سوی هوادارانش دریافت کرده بود، از هواداران معترض خود خواست تا چند روز برایش مهلت دهند و دولت موازی را تشکیل ندهد، اما هواخواهانش با تکان دادن دست و تکرار کلمهٔ «نه» از او می‌خواستند تا فوراً دولت موازی را اعلام نماید. طبیعی بود در صورتی که چنین دولتی اعلام می‌گردید، افغانستان دارای چهار دولت موازی می‌گردید: دولت کرزی، دولت طالبان، دولت اشرف غنی و دولت داکتر عبدالله و در نهایت، خطر تجزیه کشور را تهدید می‌کرد. به هر ترتیب، داکتر عبدالله روحیهٔ قیام و شورش‌گری را در هواخواهانش مهار نمود و با کسب چند روز مهلت و تعهد تسلیم‌ناشدن به دولت تقلب به میتنگ پایان داد.^۱

به تاریخ ۲۱ سرطان مطابق ۱۲ جولای ۲۰۱۴ م جان کری وزیر خارجه امریکا از جاپان وارد کابل گردید و با رییس جمهور کرزی، داکتر اشرف غنی احمدزی، داکتر عبدالله و نمایندهٔ ملل متحد صحبت‌های جداگانه کرد. به تعقب دو کاندیدا را با حضور داشت یان کوبیش نمایندهٔ ملل متحد به صحبت‌های رو در رو دعوت کرد و پس از یک روز تمام صحبت اعلام گردید که طرفین با طرح یک سلسله مسایل تکنیکی و سیاسی با هم موافقه کرده‌اند تا پس از شمارش کُل آرا به اشتراک کمیشنر ملل متحد و جوانب اختلاف و کمیسیون انتخابات نتایج را می‌پذیرند. آنگاه فرد برنده در مقام رییس جمهور و فرد دوم در مقام رییس اجرایی حکومت با تشکیل «دولت وحدت ملی» در این دولت سهم خواهند گرفت. جان کری دو کاندیدا را به آغوش هم انداخت و دست‌های به هم فشردهٔ شان را بالا نمود و باین تمثیل عوام فریبانه افاده نمود که اختلافی در میان نمانده است. این توافق در واقع، روحیه خموش اما افسردهٔ مردم را که به بحران می‌اندیشیدند، دگرگون گردانید و امیدی را برای نجات کشور از پرت‌گاه تنش‌های جدید به وجود آورد.

۱. این فرصت استثنایی بود که امریکایی‌ها و تیم مورد نظرشان را در افغانستان نگران ساخته بود، اما عبدالله از این فرصت استفاده لازم کرده نتوانست.

وضعیت عمومی افغانستان (از ۱۹۷۸ تا ۲۰۲۰م)

وضعیت سیاسی

وضعیت سیاسی پس از کودتای ثور تا حاکمیت مجاهدین، امارت طالبان و دوره حاکمیت ۱۳ ساله حامد کرزی را در افغانستان عمدتاً حاکمیت تفنگ سالاران بر کشور و تقدم وضع نظامی و زورمداری بر سایر عرصه‌های سیاسی و فرهنگی رقم می‌زند. طی این چهار دهه جهان با نام افغانستان با گزارش‌های فجایع همه‌روزه توسط گروه‌های جنگی به خوبی آشنا گردیده است و کانال‌های دیپلوماتیک ملل متحد توسط مسوولان این سازمان بین کشورهای همسایه و کشورهای ذی‌علاقه موسوم بر «شش جمع دو» فعال بوده و همواره نام افغانستان را بر صدر آجنداهای سیاسی و رسانه‌ای جهان قرار داده است. در فرایند چند دهه پسین با راه‌اندازی خیمه شب‌بازی‌های سیاسی در امور افغانستان، با نسل‌کشی دولت کودتای ثور، جنگ‌های قومی پس از پیروزی مجاهدین، شکل‌گیری طالبان با سیاست زمین‌سوزی و سرنگونی آنان، بازهم این گروه از سوی مبتکرین پروژه‌های سیاسی احیا و رشد داده شدند و حالا دارند در جنگ‌های خونین فیزیکی و شاید هم مبارزات زرگری با دولت کرزی و احمدزی، سبقت داده می‌شوند. گاهی امریکایی‌ها و زمانی دولت‌های تحت‌الحمایه آنها فریب توافق این گروه را برای حضور آنها در مذاکرات سیاسی می‌خورند و تلاش دارند تا ناز طالبان و دهشت‌افکنان را با ایجاد دفتر نماینده‌گی سیاسی شان در قطر، سعودی و ترکیه به دوش بکشند. از اوایل سال ۲۰۰۶ م به بعد طالبان به تدریج به عنوان یک نیروی غیرقابل انکار ابتدا در جنوب افغانستان وارد صحنه‌های جنگ چریکی با دولت و متحدان بین‌المللی آن گردیدند و دولت افغانستان و جامعه جهانی را ناگزیر به قبول دیدگاه‌های شان در افزایش نیروهای امنیتی کشور از یک صد هزار به سه صد هزار و نیروهای امریکایی از کمتر از سی هزار به بیشتر از یک صد هزار نفر کردند. در این مرحله فشار بر پاکستان به عنوان شریک جامعه بین‌المللی در مبارزه علیه تروریسم و وادار کردن آن برای انصراف از مداخله در افغانستان و قطع مراکز و لانه‌های تروریستی در آن کشور نه تنها اینکه جدی گرفته نشد، بلکه دست‌گاه استخبارات پاکستان و فوج آن

کشور کمک‌های مالی فراوانی را از جامعه جهانی و سالیانه به صورت موقوفت مبلغ یک میلیارد دلار از امریکا دریافت می‌کردند. کرزی در دوران ماموریتش، برای گفت‌وگو با سران پاکستان چون جنرال پرویز مشرف و آصف علی زرداری روسای جمهور و یوسف رضا گیلانی و نواز شریف صدراعظم در سومین دور صدارتش برای بیستمین بار به اسلام‌آباد سفر کرد و در هر سفر خود از حمایت دولت پاکستان برای تامین صلح در افغانستان با خوشی زایدالوصفی سخن گفت، اما این سفرها نتایجی را به بار نیاورد و وضعیت جنگی بیشتر رو به وخامت نهاد و مناطق بیشتری در افغانستان در اختیار طالبان قرار گرفتند.

پس از سال ۲۰۰۷ م طالبان به نام مبارزه با امریکایی‌ها، بالای مردم افغانستان با بی‌رحمی تمام فشار وارد می‌کردند، اهالی بی‌گناه ملکی را در شهرها با عملیات‌های انتحاری به دام مرگ می‌کشاندند، داکتران بی‌سرحد، متخصصان امور خدمات اجتماعی، مهندسان و انجینران راه‌سازی و خبرنگاران رسانه‌ها را بی‌رحمانه از دم تیغ می‌گذرانند، حتا حریم‌های مقدس و قابل احترامی چون مساجد، تکایا، مکاتب، نمازهای پنج‌گانه و جنازه‌ها، حملات به جان ریش‌سفیدان متنفذان قومی، علمای دینی، فرماندهان مجاهدین، زنان و کودکان، حتا محفل بزرگ داشت از میلاد نبی اکرم (ص) کشتار متخصصان مهمان و غیرنظامی در پروژه‌های بازسازی، نادیده گرفتن اصل‌های مهمان‌نوازی و مردانه‌گی که از جنبه‌های مثبت «پشتونوالی» است با حرکت‌های انتقام‌جویانه طالبان نقض و تضعیف گردیده‌اند. ادامه این وضعیت نه تنها هیچ‌گونه خوش‌بینی برای پی‌ریزی فردای فارغ از نیستی و نابودی ارزش‌های انسانی، تاریخی و فرهنگی را باقی نمی‌گذارد، بلکه حق حیات را از مردم می‌گیرد. در چنین نظامی که جوهر انسان بیش از همه صدمه دیده است، دست‌یابی زودرس به صلح و دفاع از حیات انسان‌های افغانستان که تاجیک، پشتون، هزاره، ازبیک، ترکمن، نورستانی، پشه‌ای و... می‌باشند، به دور از انتظار می‌نماید.

مشکلات اقتصادی، تمویل بودجه جنگی و سایر تحولات منطقه‌ای برای ایالت متحده امریکا بهانه‌ای برای آغاز دور مجددی از رابطه با طالبان، یعنی روند پیچیده مذاکره و صلح با این گروه گردیده است که جریان مذاکرات زلمی خلیل‌زاد نماینده وزارت خارجه امریکا با رهبران طالبان در قطر هیچ‌گونه اطلاع و امیدی را برای مردم افغانستان بر نه انگیخته است. در میان اقشار و لایه‌های اجتماعی کشور شک‌ها، نگرانی‌ها و سوالات زیاد پاسخ

نیافته در زمینه صلح با طالبان وجود دارد. علی‌رغم به نمایش کشیدن مانورهای نظامی از جانب طالبان در حملات پی‌هم انتحاری و کشتار مظلومانه مردم افغانستان و تاکید حامیان‌شان بر انکارناپذیری این گروه بحیث یک واقعیت در افغانستان، نظرسنجی‌ها ذهنیت اجتماعی مردم را در برابر این گروه مخالفت‌برانگیز و آشتی‌ناپذیر نشان می‌دهد. برحسب نظرسنجی بنیاد آسیایی در سال ۲۰۱۱ م اکثریت قریب به اتفاق مردم افغانستان، حتا قبایل پشتون خواهان احیای قدرت دوباره طالبان نبوده‌اند. از این رو، نباید مذاکره با طالبان منجر به تحمیل صلحی گردد که در آن عدالت اجتماعی و دست‌آوردهای دو دهه گذشته به نام جامعه مدنی، حقوق زنان، حقوق دموکراتیک شهروندان قربانی مصلحت‌های قبیله‌گرایان اقتدارگرا گردد.

در جهان پیرامون ما یعنی در کشورهای اسلامی عرب در حالی که روند سیاسی موسوم به «بهار عرب» ملت‌های دربند را از چنگال رژیم‌های خودکامه و خون‌آشام حسنی مبارک در مصر، زین‌العابدین بن علی در تونس، علی عبدالله صالح در یمن، معمرالقذافی در لیبیا، عمرالبشیر در سودان و عبدالعزیز بوتفلیقه در الجزایر رها ساخت، افغانستان با زمستان زمهریری و جان‌سوز بازگشت طالبانیسم با اندیشه‌های قرون وسطایی آنها در دولت غنی رو به رو است. تشویشی وجود دارد که این گفتمان‌ها بیشتر برای مشتعل کردن منازعات قومی و مذهبی در داخل افغانستان رهنمون نشوند. زلمی خلیل‌زاد نماینده وزارت خارجه آمریکا نه دور مذاکرات خود را با رهبران طالبان در راس عباس ستانکزی و ملا برادر در قطر انجام داد و توافق نامه صلح بین آمریکا و تحریک طالبان به تاریخ ۱۳۹۸، ۱۲، ۱۰ امضا گردید، اما مردم افغانستان به نتایج مثبت این توافق نامه باورمند نیستند و طالبان با رد مذاکره با دولت اشرف غنی از همان حرف اولی خود بیرون نشده‌اند. معلوم است که غریبان از هر فرصتی برای منافع خود استفاده نموده و به خون مردم افغانستان استراتژی آسیایی خود را می‌نویسند.

فرصت‌هایی که از دست رفتند

جامعه جهانی پس از کنفرانس بُن با تکرار تجارب ناکام نظام‌های سیاسی گذشته در افغانستان خود مرتکب اشتباهات در تطبیق فیصله‌های بُن گردید. تطبیق فیصله‌های

کنفرانس بُن و ساختن دولت برعکس ادعا در مسیر اقتدارگرایی قومی و قبیله‌ای و فرد محوری به راه افتید؛ اگر با یک دید مقایسه‌ای بر احوال دولت‌ها در دهه‌های گذشته بنگریم و شرایط مساعد خدماتی و سازنده‌گی را در زمان دولت کرزی و احمدزی به بررسی بگیریم، باز هم بر عوام فریبی این دولت‌ها و کلاه برداری شرکای شان بیشتر ملتفت می‌شویم و می‌بینیم که چه فرصت‌های که می‌توانستند در خدمت مردم و صلح و آسایش قرار داده شوند، برعکس به رنج‌افزایی آنها توجیه گردیدند.

دولت‌های کرزی و غنی افغانستان را بیشتر به پرت‌گاه ذلت کشانیده و زیان‌های بزرگی را به پرستیژ و اعتبار افغانستان و دیدگاه منفی جامعه بین‌المللی را در راستای نظام‌سازی و بازسازی افغانستان برانگیخته‌اند. دولت کرزی به تناسب هر دولت قبل از خود دارای شانس‌های بیشتری در مهار نمودن چالش‌های سیاسی افغانستان به گونه ذیل بود:

۱. اداره کرزی از حمایت و پشتیبانی وسیع سیاسی و مالی جامعه جهانی برخوردار بود و دیگر خطر وقوع کودتاها و شبخون بر قدرت، دولت او را تهدید نمی‌کرد. بنابراین، دولت با فراغت از چالش‌های سیاسی می‌بایست تمام انرژی و توان خود را صرف امور کار و نظام‌سازی مردم‌پذیر می‌نمود که نه نمود.

۲. این دولت از حمایت فوق‌العاده و با امتیاز نظامی جهان در راس پیمان «ناتو» به خوبی بهره‌مند بود و می‌توانست در پناه حضور نظامی جامعه بین‌المللی و پا در میانی آنها به مشاجرات و کشیده‌گی‌های سرحدی با پاکستان خاتمه دهد، اما به خاطر تداوم بحران خون‌افشان سرحدی همواره به دفع‌الوقت‌های مزورانه پرداخت و حتا به پاسخ شلیک هزاران راکت و خمپاره که از جانب پاکستان به مناطق سرحد به خصوص در کنر پرتاب شده‌اند، آگاهانه سکوت کرد. کرزی خود اظهار نمود که اگر هزار راکت دیگر هم بالای کنر پرتاب شود، به خاطر موجودیت هم قومانش در آن سوی مرز پاسخ مقابل نمی‌دهد.

۳. جامعه جهانی در راستای بازسازی و سرمایه‌گذاری حاضر گردید تا مبالغ قابل توجهی را صرف برنامه‌های انکشافی و استفاده از منابع و ذخایر اقتصاد بومی در افغانستان نماید، اما دولت فرورفته در فساد نتوانست میکانیسم استفاده موثر و نظام کنترلی بر صرف هزینه بازسازی و برنامه‌های انکشافی در افغانستان را در برابر سود جویان و دلالان داخلی و خارجی ایجاد نماید و خود به هم‌دست آنان در ارتکاب جرم و فساد تبدیل گردید.

۴. احساسات ملی و انگیزه واقعی وطن دوستی به مثابه نخستین پله در تامین وحدت و هم بستگی ملی در روح اجتماعی مردم افغانستان شکل گرفته و شرایط خاصی را برای هم سویی و هم بستگی مردم در بازسازی کشور و روند دولت-ملت شدن به وجود آورده بود. زیرا مردم ما در جریان مهاجرت های گسترده و غربت های پی هم به کشورهای تباری و همسایه همواره با تعقیب و بازپرس افراد امنیتی این کشورها که اکثراً با آنها مشترکات زبانی و فرهنگی هم داشتند، مواجه گردیده و از ادامه این حالت به ستوه آمده بودند. از این رو، مردم کشور در این برهه دشوار زنده گی همگی به لزوم داشتن وطن آزاد، زیست با مصونیت، جامعه مامون و مرفه و دارای فضای تفاهم و برادری شهروندی بیش از هر زمان دیگر متوجه شده و این نیاز را در اعماق روان اجتماعی خود احساس کرده بودند. در چنین فضایی، اگر شخصیتی به عنوان رییس جمهور یا رهبر دل سوز و یا هم مصلح خیر و سعادت مردم از این فرصت مساعد به نفع صلح و ثبات، سازنده گی، رفاهیت اقتصادی و اجتماعی و حل واقعی عوامل نارضایتی های مردم، رفع بی عدالتی و حقوقی اقوام استفاده سالم می نمود، به یقین می توانست چون گاندی و نهرو بحیث زعیم و ناجی ملی افغانستان وارد تاریخ گردد؛ اما سوگ مندانه این فرصت استثنایی تاریخی با عمل کردهای گروه گرایانه کرزی و شرکایش از دست رفت و در دوره اشرف غنی بی پیشینه ترین نفاق قومی دامن زده شد و کاخ امیدواری مردم به صلح و امنیت و رفع تبعیض قومی و زبانی فرو ریخت.

چالش های سیاسی-اداری در تطبیق فیصله های بُن

دولت کرزی با بی تفاوتی در برابر حق مردم افغانستان در طرح و تطبیق پروژه های انکشافی و بازسازی در مناطق جنگی و عدم منظوری این پروژه ها در مناطق آرام کشور، به صورت آشکار کمک جامعه جهانی را برای مردم افغانستان ضایع کرد. پروژه های فاقد کیفیت با هزینه چند برابر بالاتر از مصارف واقعی آنها توسط دلالان خارجی و در همکاری با «سب کنتراکتوران» داخلی عمدتاً از تیم حاکم، حیف و میل بودجه بازسازی، خصوصی سازی املاک و جای دادهای دولتی توسط معامله داران مقامات عالی دولتی، به خصوص برادران رییس جمهور آقایان احمدولی کرزی، قیوم کرزی و محمود کرزی، راندن کادر اداره و اقتصاد ملی یا متخصصان افغانی از دست گاه اداره دولتی به نام «نبود ظرفیت» که توهینی

به مردم افغانستان تلقی می‌گردید و به خاطر توجه نمودن نفوذ و شراکت خارجی‌ان در امر تدارک و قرارداد پروژه‌های بازسازی و انکشافی و ده‌ها مسأله دیگر از ماهیت آلوده با فساد دولت کرزلی و تالی آن حکایت می‌کنند که در واقع، کرزلی با وصل نمودن گروه‌های مافیایی تمام عیار در دولت، آب سردی بالای دست مردم افغانستان ریخت.

- تقلید از ریفورم یا اصلاحات اداری در جوامع انکشاف یافته، در حقیقت پوششی برای سودجویی‌ها، جا به جا کردن دوستان و اقارب مسوولان بیشتر از خارج افغانستان با معاش و امتیازات بلند پولی در راس ادارات سکتوری بود. بر اساس این برنامه در یک اداره چندین کته‌گوری کارمند دولت با معاشات متفاوت (دولتی و سوپر سکیل) به صورت یک بام و چند هوا به وجود آمدند. معیار اساسی گزینش و تشخیص برای استخدام کارمندان دولت در این برنامه‌ها صرف دانستن زبان انگلیسی و کمپیوتر بود، نه تجربه، تحصیل و تخصص که این خود اداره دولتی افغانستان را به فساد هول‌ناکی کشانید و ظرفیت و کفایت آن را زیر سوال برد. با کاربرد ریفورم از طریق اصلاحات اداری و گزینش رقابتی نه تنها کادر شایسته در دست‌گاه دولت با هدف مندی نصب نگردید، بلکه کادرهای بی‌واسطه و بی‌وسيله جز ترک نمودن پُست‌های خود برای واسطه‌داران و خارج شدن از اداره دولتی چاره دیگری نداشته‌اند.

- تنقیص مقلدانۀ تشکیلاتی ادارات دولتی نیز قیچی دیگری بود که همه‌ساله تعدادی را از کار و حرفه‌های مسلکی‌شان به نام نامعیاری بودن آنان (ناآشنایی با زبان انگلیسی و کمپیوتر) از بدنه دولت جدا می‌کرد که برای جلوگیری از تورم لشکر بیکاران، اشتغال‌آفرینی برای بیکار شده‌گان هیچ‌گونه بدیلی عرضه نشد. این عده اشخاص می‌گویند، مجبور اند تا دزدی کنند یا سلاح مخالفان مسلح دولت را بردارند که متأسفانه در عمل چنین هم شده است.

- بی‌مروتی مسوولان دولت در برابر جوانان، غم‌بارترین شیوه‌ای است که نسل جوان کشور را مجبور به ترک وطن کرده و بیشتر آنها در مسیر سفرهای موهوم در آب‌های مدیترانه یا اندونیزیا غرق شده‌اند. شماری ناپدید شده‌اند و گروهی که در داخل کشور باقی مانده‌اند، بیشتر به اعتیاد به مواد مخدر روی آورده‌اند که کار آگاهان شمار آنها را در حدود سه میلیون جوان یا ۳۰٪ نفوس کشور وانمود می‌کنند.

- با تبلیغات پُر زرق و برق رسانه‌های داخلی و خارجی به نام روند بازسازی و سرمایه‌گذاری اقتصادی در افغانستان با تدویر کنفرانس‌های متعدد بین‌المللی در توکیو، برلین، لندن، پاریس، کابل و لژین از افغانستان مدینه فاضله ترسیم کرده و حس بشردوستی در برابر مهاجرین افغانستانی در کشورهای همسایه فروکش کرده است.^۱

- ضعف اداره و کم‌بود مدیریت، قدرت فرماندهان مسلح محلی و گسترش روزافزون مواد مخدر موجب ناتوانی حاکمیت قانون گردید. فاجعه‌های انسانی چون قتل، شکنجه، آدم‌ربایی، تجاوز جنسی، خودسوزی زنان، قطع اعضای بدن و غیره از واقعیت‌های رایج جامعه افغانستان در موجودیت جامعه بین‌المللی بوده‌اند. زنان روزمره خشونت‌های هولناکی را تحمل می‌کنند. مدافعان حقوق بشر، از جمله زنان فعال مورد شناسایی قرار گرفته و توسط دهشت‌افگنان به قتل می‌رسند. ادارات قضایی افغانستان بنا بر گزارشات پی‌هم مراجع بین‌المللی خود در ترویج فساد اداری نقش برجسته‌ای دارند.^۲ در این وضعیت مردم در روستاها از سوی طالبان و در شهرها توسط شبکات مافیایی به حمایت حلقاتی در دولت اذیت می‌شوند و مجبور به ترک وطن می‌گردند.

- مردم کشور که در بیشتر از چهار دهه در جنگ و نابسامانی به سر برده‌اند در این جریان طفلی که تولد گردیده، کم از کم چهل ساله شده است. چنین نسلی که با جنگ زاده شده، جوان و بزرگ گردیده است، شاید بیشترین آنها جز از طریق توصل به فرهنگ پرخاش و سلاح یا توصل به شیوه‌های ناجایز نتوانند هزینه توان فرسای زنده‌گی را برای امرار زنده‌گی شان به دست آورند.^۳

۱. مسوولان امنیتی کشورهای همسایه فشارهای زیادی را بالای مهاجرین احمال نموده به رد مرز نمودن، انکار و غضب حقوق‌شان توسط اربابان و حتا زندان و اعدام آنها دست می‌زنند. زمانی که اکثر آنها با دست خالی، تن برهنه و شکم گرسنه به افغانستان فرستاده می‌شوند، هیچ‌گونه امیدی در زمینه کاربایی و اشتغال و امنیت لازم در کشور وجود ندارد، از این لحاظ مجبور می‌شوند تا از مسیرهای غیرقانونی سفر به جهنم رانده شده غربت را در امتداد مرزهای ایران و پاکستان در پیش گیرند و در کانتینرهای سربسته جان بسپارند.

۲. اما نه تنها کم‌ترین اصلاحاتی در امور قضایی کشور به عمل نیامد، بلکه با ایجاد مرکز عدلی و قضایی در اداره غنی تورم تشکیلاتی این ساختار در کنار اداره عالی تفتیش، محکمه عالی، اداره عالی سارنوالی، ادارات تفتیش در نهادهای دولتی منجر به درد و اندوه بیکران مردم گردید.

۳. در چنین اوضاعی، وظیفه دولت است تا از یک سو برنامه‌های تربیتی را برای فاصله دادن این عده مردم از

- دولت حامد کرزی در راستای جمع‌آوری اسلحه از مجاهدین دوران جنگ با شوروی، با ایجاد اداره‌ای به نام «دایاگ» اسلحه مجاهدین را عمدتاً از تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و هزاره‌ها جمع‌آوری نمود و آن‌هایی را که در بین مجاهدین دارای سواد یا تخصصی بودند، به نام جنگ‌سالار، با اصلاحات اداری، تنقیص تشکیلاتی و یا هم تعصبات قومی از اداره دولتی خارج نمود و افسران با تجربه پیشین حتا جوانان مستعد به کار را با بی‌مهری تمام به کته‌گوری‌های مختلف به تقاعد و خانه‌نشینی سوق داد و مفکوره ایجاد شبه نظامیان محلی به نام «اربکی» و «ملیشه» را جانشین کادرهای مجرب قوای مسلح کرد. اربکی‌ها بخشی دیگری از درد و رنج مردم شده‌اند. با تطبیق چنین برنامه‌های ویران‌گر، حلقاتی در دولت به اشتعال آتش جنگ کمک کرده‌اند. بهتر می‌بود تا از مجاهدینی که خلع سلاح شده‌اند، بحیث نیروی کارآموده در چارچوب یک برنامه منظم تعلیم و تربیه نظامی در ترکیب اردو و پولیس ملی استفاده معقول صورت می‌گرفت تا به مخالفان دولت تبدیل نمی‌شدند.

وضعیت اقتصادی و بازسازی افغانستان

اقتصاد افغانستان طی بیشتر از نیم قرن گذشته، یعنی پس از وقوع کودتای ثور ۱۳۵۷ کم‌رمق و بیمار بوده است. زیرا در این مدت با تکرار و تناوب حوادث بزرگ سیاسی تولیدات داخلی به حداقل رسیده، زیربنای اقتصادی مضمحل گردیده و تمام هم‌وغم مردم مقابله با مشکلات در حد روزگذرانی بوده است. جامعه‌ای که متکای اقتصادی آن بر امداد خارجی استوار باشد، چه توقعی می‌توان از رشد و انکشاف اقتصادی آن نمود. پس از کنفرانس بُن ۲۰۰۱ م در افغانستان فرصتی برای بازسازی بنیادهای تخریب شده افغانستان و سرمایه‌گذاری کشورهای شامل ایتلاف بین‌المللی پیش آمد، اما بر اثر نبود احساس مسوولیت و مدیریت سکتوری در بهره‌برداری مناسب از آن این فرصت به شدت دچار غارت‌گری ارباب قدرت گردید.

فرهنگ خشونت‌های جنگی روی دست گیرد و از سوی دیگر، برای رفع نیازمندی‌های روزمره مردم برنامه‌های کار در برابر مزد را در ساحات مختلف زنده‌گی و در همه محلات کشور به صورت متوازن ایجاد نماید تا جامعه را از رنج روانی فقر و بیکاری بحیث منبع فساد و حادثه‌های ملال‌انگیز در امان دارد.

اقتصاد و بازسازی افغانستان اساساً در بند پروژه‌های بزرگ منطقه‌ای مثل تمدید پایپ لاین‌های نفت و گاز از کشورهای آسیای میانه به پاکستان تا آب‌های بحر الکاهل قرار گرفته است. با تامین صلح و امنیت در افغانستان می‌توانست این پروژه‌ها اقبال عملی یابند و افغانستان از تطبیق این پروژه‌ها، در امور بازسازی، سرمایه‌گذاری انکشافی و تطبیق پالیسی اقتصادی سود ببرد. پالیسی اقتصادی همچون پالیسی مادر در برگزیده تعداد زیادی از سیاست‌گذاری در سطح اقتصاد ملی (پالیسی مالی-پولی) و پالیسی‌های سکتوری مانند پالیسی تجارت، انکشاف صنایع ملی، امور خدمات اجتماعی، رشد میکانیسم زراعت و غیره می‌باشد.

در ماده دهم قانون اساسی ج.ا. افغانستان، از نظام اقتصاد بازار آزاد به ارتباط حمایت از سرمایه‌گذاری‌ها و تشبثات سکتور خصوصی تذکر به عمل آمده است، اما مودل مشخص اقتصاد بازار در کدام نمونه آن تثبیت نگردیده. با تاسف طی دهه بازسازی، بدون دقت، تامل و تحلیل درست از شرایط عینی افغانستان و بدون در نظر داشت اینکه کدام مودل اقتصادی با شرایط ویژه کشور ما سازگاری دارد، در اتخاذ شیوه اقتصاد سکتور خصوصی تصمیم افراط‌گرایانه اتخاذ گردیده است. در نتیجه تطبیق مشوره‌های صندوق جهانی بین‌المللی پول (imf) در قبال خصوصی سازی تصدی‌های دولتی منتج به انحلال بیشتر از ۲۰ تصدی دولتی و غیرفعال و نیمه فعال نگه داشتن بیش از ۵۲ تصدی دیگر دولتی گردیده است. تصدی‌های منحل شده به عوض اینکه دو باره فعال و زمینه کار و تولید را فراهم سازند، تبدیل به تجارت خرید و فروش زمین آنها گردیده است. روی هم رفته، جامعه بین‌المللی با تدویر کنفرانس‌های عدیده‌ای چون کنفرانس برلین، پاریس، لندن، توکیو، لژبن ورکابل طی زمان دو دهه موجودیت قوای ایتلاف در افغانستان، مجموع کمک‌های اقتصادی خود را در بازسازی افغانستان حدود هشت صد میلیارد دالر و مجموع مصرف آن را از طریق دولت افغانستان حدود ۲۰٪ این مبلغ گزارش داده‌اند. هر چند سیمای عمرانی و اقتصادی افغانستان در پایان دهه دوم قرن بیست و یکم میلادی، در پایتخت و سایر شهرهای افغانستان همان سیمای غم بار چند دهه قبل نیست و چرخش‌های مثبتی در عرصه‌های زنده‌گی به وجود آمده است، اما اگر دولت حامد کرزی و اشرف غنی می‌توانستند تعاملات موثر و مدیریت شایسته در همکاری با جامعه جهانی و

جذب درست این کمک‌ها ایجاد کنند، به یقین وضعیت اقتصادی و بازسازی افغانستان به مراتب می‌توانست بهتر از این باشد و مسیر افغانستان را در جهت رشد بهتر اقتصادی برنامه‌ریزی شده رهنمون سازد؛ اما با تاسف به علت سوءمدیریت دولت چنین فرصت مهم از دست رفت. بر طبق آمار تهیه شده در بخش ترتیب رشد اقتصاد ملی (ands) که توسط وزارت اقتصاد افغانستان تهیه گردیده است، آمار ذیل برای یک دوره پنج‌ساله به چشم می‌خورد: میزان رشد اقتصادی (GDP - Growth development product) برابر به ۱۸،۵ بلیون دالر / عاید سرانه فی نفر در سال = به ۷۷۶ دالر / سکتور زراعت ۳۵٪ در gdr وزارت مالیه / سکتور خدماتی ۳۵٪ نقش در gdp - سکتور صنعتی ۳۰٪ / تورم ۸،۴٪ / میزان فقر ۳۶٪ / ارزش واردات ۷ بلیون دالر برابر به ۹۵٪ / ارزش صادرات ۴۰۰ میلیون دالر برابر به ۵٪ / عواید داخلی ۳،۳ بلیون دالر / میزان بیکاری مردم ۳۷٪ - / میزان بی‌سوادی ۲۵٪. که یقیناً این گراف در دهه بعدی یعنی پس از سال ۲۰۱۴ م که بخشی از قوای بین‌المللی افغانستان را ترک نمودند و شرکت‌های بازسازی خارجی فعالیت‌های خود را در افغانستان قطع کردند، افت قابل توجه نموده است. رشد و انکشاف پایدار اقتصادی کشور در کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت عمده‌تأوابسته به رشد سکتورهای تولیدی منجمله: سکتورهای زراعت، صنعت، انرژی، مواصلات، مخابرات، معادن و ارتقای منابع بشری خواهد بود. رشد پایدار اقتصادی از طریق رشد سرمایه‌گذاری‌های دولتی و خصوصی در سکتورهای مختلف اقتصادی، رشد صادرات، انکشاف زیر بناهای اقتصادی، ارتقای سطح مولدیت و موثریت، توسعه ظرفیت‌های تولیدی و ارتقای سطح استخدام میسر می‌گردد.

بر اساس گزارش وزارت اقتصاد در دو دهه گذشته شاهراه منطقه‌ای = ۳۳۶۰ کیلومتر - شاهراه ملی = ۶۱۰۰ کیلومتر - سرک‌های ولایتی = ۱۵۰۰۰ کیلومتر - سرک‌های روستایی = ۱۸۰۰۰ کیلومتر - سرک‌های شهری = ۳۰۰۰ کیلومتر. پلان‌گذاری شبکه‌های راه و سرک = ۳۵۰۰۰ کیلومتر - خط آهن ایران-هرات، زیر کار ۱۲۰ کیلومتر - شبکه خط آهن تاجیکستان (شیرخان بندر - حیرتان) و غیره ۱۶۵۰ کیلومتر. احداث گردیده‌اند. شاهراه‌های حلقوی

کابل - قندهار - هرات تاسپین بولدک، اسلام قلعه و تورغندی، کابل - مزار شریف - حیرتان، و کابل - قندز و شیرخان بندر و کابل - جلال آباد و تورخم بازسازی شدند. جاده قندز - کشم که در زمان حکومت سردار محمد داوود کار قیرریزی آن تا تنگی فرخار رسیده بود، به نام پروژه تالقان - کشم و فیض آباد کار اسفلت اندازی آن از تنگی فرخار تا کشم در سال ۲۰۰۸ و از کشم تا فیض آباد در سال ۲۰۱۰ تکمیل گردید. قرار است این جاده در دو فیز دیگر یعنی فیض آباد - بهارک و بهارک اشکاشم ادامه یابد. شاهراه و تونل سالنگ که هشت ولایت شمال کشور را به مرکز و جنوب وصل می نماید نیز بازسازی گردیده است. برای حل مشکل تردد روزانه از این معبر بزرگ شش طرح آماده گردیده که شامل احداث سرک های کمکی و تونل های جدید می شود. توجه به اسفلت سازی کوچه ها و خیابان های شهری در شهرهای کابل، هرات، مزار شریف، قندهار، جلال آباد، قندز، تالقان، فیض آباد و سایر شهرها صورت گرفت.^۱

انجینر نجیب الله اوژن وزیر فواید عامه افغانستان در گزارشی گفت که: «قبلاً در سراسر افغانستان تنها سه هزار کیلومتر سرک وجود داشت که بیشتر آن به اثر جنگ ها و بی توجهی از بین رفته بود. طی بیش از یک دهه اخیر هزاران کیلومتر سرک در نقاط مختلف کشور احداث و قیرریزی شده است.^۲ طی یک دهه گذشته سالانه بیش از ۲,۲۰۰ کیلومتر سرک در افغانستان بازسازی شده و سرک های که توسط وزارت انکشاف دهات و شهرداری ها ساخته شده اند، شامل این ارقام نمی باشند. ۳,۲۰۰ کیلومتر سرک نیز تحت کار است که ۲۸۳ کیلومتر سرک حلقوی افغانستان (بامیان، غور، بادغیس، هرات) نیز شامل این رقم می شود.

بر اساس تحقیقات متخصصان عرصه انرژی و برق، افغانستان می تواند ظرفیت

۱. در این خصوص نقش محمد اسماعیل خان بخیث والی هرات، عطا محمد نور والی بلخ، گل آغا شیرزی والی قندهار و بعداً ننگرهار زیاد موثر بوده است. اگر تمام فرماندهان جهاد، ولایات و ولسوالی های خود را می ساختند، دیگر مشکلی در کشور باقی نمی ماند.

۲. وزارت فواید عامه با اعمار حدود ۲۴,۰۰۰ کیلومتر سرک که شامل ۱۰,۰۰۰ کیلومتر سرک اسفلت شده و ۱۴,۰۰۰ سرک جغل اندازی شده می باشد، ۳۰ ولایت، ۱۴۰ ولسوالی و ۱۰,۰۰۰ قریه را در سرتاسر افغانستان با هم وصل نموده است. ساخت ۱۰,۰۰۰ متر پل و ۲۰,۰۰۰ پلیچک نیز از دست آوردهای این دوره است.

تولید ۲۰۰,۰۰۰ میگاوات برق با استفاده از انرژی آفتاب (سولر) و ۶۰,۰۰۰ میگاوات برق بادی و ۲۳,۰۰۰ میگاوات برق آبی را در خود دارد. در سال ۲۰۱۳ به مقدار ۲۷۰ میگاوات ۲۷۰۰ کیلووات برق در نیروگاه بزرگ سروبی، ماهیپر، نغلو و درونته تولید می شد. ۱۳۵ میگاوات از ازیبکستان از طریق حیرتان به مزار شریف، و ۲۰۰ میگاوات از تاجیکستان از طریق شیرخان بندر به سب استیشن پلخمری و بعداً به کابل جریان یافت. در حدود ۷۰۰ دستگاه کوچک برای تولید برق آبی در محلات کشور با استفاده از آب دریاها و نهرها ساخته یا بازسازی شده اند. براساس سروی متخصصان، افغانستان تا سال ۲۰۲۵ م از ۳ تا ۵ هزار میگاوات برق به خاطر تنویر شهرها، منازل مسکونی و استفاده در فابریکات و کارخانجات صنعتی ضرورت دارد. برای رفع این ضرورت اعمار بند برق پروژه کوچک علیا در بدخشان که ظرفیت تولید ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میگاوات برق را دارد و همچنان با اعمار بند بالای دریای کنر که ظرفیت تولید ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ میگاوات برق را دارد و استفاده از سایر منابع آبی این ضرورت تا حدودی در داخل افغانستان حل می گردد. براساس سنجش های کارشناسان با اعمار بند کوچک سفلا بیشتر از ۱۳۲,۰۰۰ هکتار زمین معادل به ۶۶۰,۰۰۰ جریب زمین در دشت های ارچی و آبدان قندز تحت آبیاری قرار می دهد و در حدود ۱۳۰ میگاوات برق نیز تولید می کند که برای رشد اقتصاد زراعتی افغانستان نقش مهمی به دوش دارد. کما اینکه تعداد زیادی از اهالی کشور می توانند از بلای بیکاری و فقر امان یابند. همین طور از پروژه های بند برق و آبرسانی بندهای «سلما» در هرات، «گمبیری» در فراه، «شاه توت» در شمالی، «کمال خان» در هلمند، «گورگان» در کیله گی پلخمری و غیره برای تقویه اقتصاد محلات بسیار مهم می باشند.

بر اساس گزارش وزارت مخابرات در حال حاضر در حدود ۱۹ میلیون اهالی کشور که ۸۶٪ نفوس افغانستان و ساحه بیشتر از ۷۰٪ مساحت کشور را در بر می گیرند، از خدمات مخابراتی و تلفن بهره مند شدند. توام با این جهش به تعداد ۴۰۰ شرکت خصوصی سیاحتی و جهان گردی و ۵۰۰ مهمان خانه خصوصی برای پذیرایی از مهمانان افغانستان ساخته شده اند. در سال های اخیر در کنار بانک های دولتی مثل افغانستان بانک، بانک ملی، پشتنی بانک و... به تعداد ۱۷ بانک خصوصی در کشور به وجود آمده اند که مشهورترین آنها عبارت اند از: کابل بانک (نوی کابل بانک)، باختر بانک، عزیز بانک، غضنفر

بانک، میوند بانک، بانک بین‌المللی افغانستان، آرین بانک، حبیب بانک و... که همه به تعداد ۹ بانک خصوصی هستند و به تعداد ۵ بانک خارجی نیز مشغول انجام خدمات بانکی در کشور می‌باشند. بانک‌های انکشاف زراعتی، بانک رهنی و تعمیراتی که دولتی و خدماتی بودند، منحل گردیدند که انحلال آنها، خسارات بزرگی را به حال زراعین، دهقانان، باغ‌داران و مال‌داران از لحاظ عرضه خدمات ماشینری مثل: ماشین‌های قُلبه، تراکتور، تریشل و عرضه کود کیمیاوی، تخم‌های بذری اصلاح شده، مبارزه علیه امراض و آفات زراعتی و توسعه رفاهیت ساختمانی با دادن قرضه‌های ساختمانی، به وجود آوردند. در این حال ۴۵٪ بودجه گردش توسط دوزرها، و ۹۵٪ بودجه توسعه‌ای و انکشافی توسط سرمایه‌گذاران کشورهای دوست تمویل می‌گردد. به وزارت‌های سکتور اقتصادی بودجه‌های انکشافی داده می‌شود که به علت کم‌بود ظرفیت و فساد اداری فراگیر نمی‌توانند تا ختم سال بیشتر از ۴۰٪ بودجه انکشافی را مصرف کنند.

وزارت معارف با توجه به داشتن بودجه هنگفت انکشافی و همکاری موسسات بین‌المللی در ده سال گذشته ۱۴,۴۰۰ مکتب در سطوح مختلف در کشور اعمار کرده است. در این مکاتب به تعداد ۹ میلیون دانش‌آموز که ۳,۵ میلیون آن دختران هستند، مشغول آموزش می‌باشند. در مکاتب وزارت معارف به تعداد ۱۸۵,۰۰۰ معلم تدریس می‌کنند که از جمله ۵۶,۰۰۰ آن معلم‌اناث هستند. خصوصی‌سازی مکاتب یا تجارتي نمودن معارف که کمیت مکاتب خصوصی را بدون در نظر داشت نورم‌ها و مقررات آموزشی فوق‌العاده بالا برده، خود مخل سواد و دانش در مکاتب دولتی گردیده است.

تا سال ۱۳۷۱خ در افغانستان بیش از ده دانشگاه (پوهنتون) دولتی در کشور وجود نداشت.^۱ با به میان آمدن دوره حاکمیت کرزی تحصیلات عالی نیز فراچنگ افراد توانمند اقتصادی قرارگرفت و بازار ساخت‌وساز موسسات تحصیلات عالی نسبت به سایر عرصه‌های سکتور خصوصی پیشی گرفت. بر اساس گفته سخنگوی تحصیلات عالی در این سال‌ها حدود ۸۱ موسسه تحصیلات عالی ثبت و راجستر شده‌اند که

۱. در سال ۱۳۷۲ در برخی از ولایات کشور چون: کاپیسا (دانشگاه البیرونی)، تخار (دانشگاه امام محمد بن سعود) در کابل (دانشگاه دعوت و جهاد) توسط سیاف (دانشگاه خاتم النبیین) توسط شیخ محمد آصف محسنی، (دانشگاه طبی دولتی) توسط استاد برهان‌الدین ربانی، دانشگاه بغلان، دانشگاه بامیان و... تاسیس گردیدند.

تعدادی از آنها چون: موسسات تحصیلات عالی «کاردان»، «دنیا»، «کاروان»، «کاتب هزاره»، «باختر»، «گوهر شاد»، «سلام» با توجه به آماده‌گی‌ها و تطابق نورم‌های تحصیلی به دانشگاه ارتقا یافته‌اند. هنوز بیشتر از یک صد تقاضا نامه دیگر برای ثبت موسسات تحصیلات خصوصی در وزارت تحصیلات عالی افغانستان انتظار می‌کشند. گزارش سالیانه وزارت اقتصاد تعداد دانشگاه‌های دولتی را ۷۰ و دانشگاه‌های خصوصی را از ۲۶ تا ۴۴ خوانده است که در آنها مجموعاً ۲۸۵ دانشکده فعالیت دارند. تعداد انستیتوت‌های مسلکی، تخنیکی ۶۲ موسسه و تعداد استادان را ۶۴۰۰ نفر خوانده است که از جمله ۱۰۰۰ نفر آن را بانوان تشکیل می‌دهد.

در عرصه صحت عامه نیز شفاخانه‌های زیادی توسط سکتور خصوصی ایجاد گردیده‌اند، تنها در کابل علاوه بر آنچه از پیش وجود داشت، بیشتر از ۱۰۰ بیمارستان و درمان‌گاه خصوصی جدیداً ساخته شده‌اند. در اکثر این شفاخانه‌ها متخصصان خارجی نیز برای معالجه مردم کار می‌کنند؛ اما افزایش درجه فقر باعث محرومیت اکثر مریضان از دست‌رسی به طبابت و درمان می‌گردد. شفاخانه‌های دولتی بر بهبود امور صحتی مریضان کمتر فعال هستند و باین، سیستم طبابت مثل هر مورد دیگر به شفاخانه‌های خصوصی واگذار گردیده است که این خود به گونه محروم نمودن مریضان از درمان و نقض حقوق بشری آنان است. در یک بررسی ساده چنین نتیجه‌گیری به عمل آمد که مردم ما با قبول زحمات زیاد، تنها سالیانه حدود ۳۰۰ میلیون دالر را صرف تداوی خود در هند و پاکستان می‌کنند. براساس گزارش رسمی دولت، در حال حاضر حدود ۸۵٪ نفوس کشور به خدمات صحتی دست‌رسی دارند. این در حالی است که براساس ارقام تازه وزارت صحت عامه ۸۵٪ بودجه عرضه خدمات صحتی کشور از جانب تمویل‌گران بین‌المللی تامین می‌گردد. افغانستان عمدتاً یک کشور زراعتی می‌باشد، در حدود ۷۰٪ مردم در دهات به نحوی مشغول کارهای باغ‌داری، مال‌داری و زراعت هستند. از این رو، سکتور زراعت بایست در اولویت سرمایه‌گذاری قرار داده شود. توجه به امر زراعت می‌کانشه موجب افزایش حاصلات، فقر زدایی، کاریابی برای اهالی دهات و افزایش مصونیت غذایی می‌گردد. توام به آن باعث آزاد ساختن کشور از زیر فشارهای اقتصادی کشورهای خارجی می‌گردد. انکشاف سکتور زراعت مستقیماً ارتباط با مدیریت منابع آبی کشور

دارد. آب‌های سرگردان افغانستان از سالیان دراز بدون پرداخت امتیازی به مردم کشور، به کشورهای همسایه سرازیر می‌شوند و این خود موجب دل‌گرمی حلقاتی در کشورهای همسایه به ادامه جنگ و مصروف نمودن دولت‌های افغانستان به مسایل جنگی می‌گردد تا فرصتی برای بهره‌برداری از ذخایر آبی خود را نداشته باشد. کار سکتور انکشاف دهات مبنی بر حل ضرورت‌های کوچک محلی اهالی روستاها چون رسانیدن آب‌های آشامیدنی، رسانیدن مولدهای کوچک برقی سولر، اعمار کلینیک‌های محلی، مکاتب، پلچک‌ها، احداث راه‌های بین مناطق دهاتی، جغل‌اندازی راه‌ها با جلب مشارکت مردم با شعار کار در برابر غذا خیلی‌ها موثر بوده است و وزارت انکشاف دهات در این راستا کارهای سودمندی را انجام داده است.

اگر انکشاف شهرها به صورت درست و فنی مدیریت گردد، از نقطه نظر رفاه اجتماعی شهرها از ظرفیت‌های وسیع برای کاهش فقر و بیکاری و بهبود سطح رفاهیت برخوردار می‌گردد. زیرا شهرها در اصل برنامه‌ریزی شهری به زون‌های کار و فعالیت‌های اصناف تقسیم می‌گردند که در آنها مجموعه فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی روزمره مردم راه می‌افتند. این زون‌ها فرصت‌های شغلی متنوع، از قبیل عرصه‌های تجارت و مشاغل اقتصادی (مارکیت‌ها)، ادارات دولتی، کودکستان‌ها و مکاتب برای تعلیم و تربیه اطفال، نوجوانان و جوانان، دانشگاه‌ها برای تحصیلات عالی و مسلکی جوانان، موسسات ورزشی برای مردم، بیمارستان‌ها برای تامین صحت و بهداشت، تاسیسات علمی و فرهنگی، مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، برقراری روابط فرهنگی و اجتماعی لایه‌های شهری، تجمعات زنان و جوانان، پارک‌های شهری و شبکات ترانسپورتی و ده‌ها مورد دیگر را فراهم می‌کنند. در صورت رشد خودسرانه افقی و عمودی و غیرپلانی شهرها و ساختمان‌ها و رشد کنترل نشده نفوس در شهرها می‌تواند باعث انارشی، فقدان فرهنگ شهرنشینی و تخریب فاجعه‌بار محیط زیست گردد. شهرها با برخورداری از طرح علمی پلانی می‌توانند در رفع عوامل برهم زننده محیط زیست، تغییرات اقلیمی و رفع معضلات و ناهنجاری‌های شهری گردند. اگر شهرها بازهم بر پایه ارزش‌های علمی کارشناسی مطرح و انکشاف نیابند بروز ناامنی‌ها، ارتکاب خشونت و جرایم جنایی در محتوای آن راه می‌یابد. با تاسف شهرهای افغانستان طی بیشتر از چهار دهه ادامه جنگ و خشونت به

صورت غیرکنترلی و خود سر در عدم کاربرد یک برنامه جامع انکشاف شهری رشد کرده‌اند. معادن کشور در بلند بردن سطح اقتصاد ملی منبع فوق العاده مهم می‌باشد. از این لحاظ سروری، استخراج و استفاده موثر و شفاف از معادن کشور غرض سرمایه‌گذاری دقیق روی اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. حسب بررسی‌ها و پیش‌بینی‌های که در این سکتور به عمل آمده است، عواید سالیانه معادن در افغانستان بالغ به ۱،۵ میلیارد دالر بوده و دارای افزایش تدریجی نیز می‌باشد. این افزایش الی سال ۲۰۲۶ به ۳،۸ میلیارد دالر خواهد رسید. اگر این پیش‌بینی‌ها تحقق یابند، افغانستان زودتر از وابستگی به کمک‌های خارجی رهایی می‌یابد.

وضعیت فرهنگی

با کودتای خونین ۷ ثور ۱۳۵۷ خ که با حاکمیت تک حزبی و شعار یک‌سان اندیشی بر جامعه تحمیل گردید، دیگر زبان‌ها بسته و خامه‌ها شکسته شدند. با اینکه نام نظام «جمهوری دمکراتیک افغانستان» گذاشته بود، اما این دموکراسی فقط برای گردانندگان حزب حاکم بود. فقط آنها بودند که در مسایل جامعه حق ابراز نظر را به خود محفوظ داشتند. با پیروزی کودتای ثور فاجعه‌های هول‌انگیزی بر دل و دماغ و جان روشنفکران و نوآوران جامعه می‌تازد. هنوز اشغال افغانستان توسط سربازان ارتش سرخ شروع نشده بود؛ اما فجایع در افغانستان به دست درخیمان حزبی رقم می‌خورند. هنوز بمب افکن‌ها، بر بام خانه‌ها، دهکده‌ها و کشت‌زارها، بمب‌های ویران‌گر و آدمی‌خوار خویش را پرتاب نکرده‌اند، اما قافله‌های از مردمان و گروه‌های از روشنفکران و آزاد اندیشان با دست و دهن و چشمان بسته روانه سلول زندان‌ها و پولیگون‌ها می‌شدند. کودتای حزبی و سیطره گروه تازه وارد حاکم بر جامعه میان شاعران حزبی و غیرحزبی خط فاصلی کشید. شاعرانی که خود پرزه‌های دست‌گام استبداد خودکامه بودند و شاعران و نویسندگان که با تعبد حزب و رهبر و گروه‌گرایی فاصله زیادی داشتند. آنانی که دولت کودتا و سیادت بیگانگان را حاکمیت پرولتری و انترناسیونال می‌نامیدند و اینانی که ایلغار و استحمار را ماشین کشتار ارزش‌های انسانی می‌خواندند. شاعران حزبی وابسته به دولت که قامت چکامه و تفکرشان در محدوده خواسته‌های یک گروه دوران یافته اندازه‌گیری می‌شود که درون مایه

و محتوای شعری آن سست بنیاد، قراردادی، ناستوار و کلیشه‌ای است و اشعارشان را تشویق و آذین مطبوعات دولتی می‌ساختند و شاعران نوحاسته‌ای که به پیروی از اندیشه‌ی آنان بر می‌خاستند و مشق و تمرین قلمی می‌کردند. بدین‌گونه شعر این دوره در بند تعلقات ایدئولوژیک حزبی و عکس آن افتاده بود.

شاعران غیرحزبی، روشن‌اندیشانی بودند که هجوم ارتش سرخ شوروی را به افغانستان قطعاً اشغال کشور می‌خواندند و با آن ناسازگار بودند. بدین‌گونه حزب حاکم با بستن و زندان کردن و کشتن و فرار دادن روشنفکران متصل شد و روشنفکرانی که از چنگال جاسوسان رژیم جان به سلامت بردند، از هر سنخ فکری، تخصصی و اجتماعی که بودند، آهسته‌آهسته کشور را تخلیه کردند و با دل و دماغ آزرده از مرزها به سوی کشورهای همسایه و جهان با سرنوشت نامعلومی خارج می‌گردیدند. چنین تقسیم‌بندی به گروه‌های مخالف و موافق رژیم، «شعر سرکاری-دولتی» و «شعر مقاومت» را در بین آفرینش‌گران ادبی به وجود آورد و روند شعر مقاومت عموماً با سرازیر گردیدن شاعران و نویسندگان به دیار غربت در برون از مرزها در پهنه‌ی جهان پا گرفت. در این دوران شاعران و هنرمندان رژیمی ست که با نظام ماندند و در مدح آن نوشتند و سرودند و «هورا» کشیدند، دفتر و دیوان آنها توسط اتحادیه دولتی «انجمن نویسندگان افغانستان»^۱ به طبع می‌رسید و خودشان به مقام‌های بلند دولتی می‌لمیدند. شاعران و خامه‌زنانی که با نظام نبودند، آن‌هایی بودند که مدت‌های طولانی را در انتظار تعیین سرنوشت‌شان به سوی ناکجاها از دست داده‌اند و چه بسا که در این سفرهای مدهش و خطیر کشته شده‌اند.

شعر برون مرزی یا شعر مقاومت افغانستان در فضایی سروده می‌شد که سایه‌ی هول‌ناک سانسور و نظارت دست‌گاه حاکمه بر آن مسلط نبود و سراینده‌اش به هیچ ترتیبی خود را به استعاره‌پردازی مکلف نمی‌دانست. از این رو، به گفته‌ی استاد ناظمی هروی «شاعران برون مرزی، به جای زبان تصویری از زبان توضیحی و حرفی کار می‌گرفتند و به جای تکیه و تأکید بر اسناد مجازی و بیان کنایی، با زبان عریان و مستقیم از فاجعه‌های انسانی در کشورشان سخن می‌زدند و از همین رو، شعر را به قلمرو شعار کشانیدند.» اما شعر درون

۱. رییس این اتحادیه در زمان حکومت ح. د. خ. ا. دستگیر پنجشیری و در زمان حاکمیت مجاهدین غلام فاروق نیلاب رحیمی بود و بعداً خود به خود منحل گردید.

مرزی در سطح شاعران غیرحزبی، «به خاطر هراس از دست‌گاه شکنجه و شلاق کشور به سوی زبان کنایی و استعاری رانده شد و کاربرد ابهام در شعر و حتا در داستان چنان فزونی گرفت که گاهی از حیطة ادراک مخاطبان خارج بود.» در این دوره شاعران مطرحی در میان مهاجران افغانستانی در ایران چون کاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری و در پاکستان نایل لاجوردینشهری، عبدالاحد تارشی و دیگران عرض وجود کردند.

در سال ۱۳۶۶/۱۹۸۷ یعنی با روی کار آمدن داکتر نجیب‌الله بحیث رییس جمهور افغانستان، اتحادیه نویسنده‌گان جمهوری دموکراتیک افغانستان، با شعار «مصالحة ملی» با اساس نامه جدید به نام «انجمن نویسنده‌گان افغانستان» نویسنده‌گان غیروابسته و دگراندیش را به سوی خویش فراخواند تا راه دگر در پیش گیرند و ادبیات را از بند حزب‌گرایی و قراردادهای سیاسی و اجتماعی رهایی بخشند. انجمن در درازای عمر دوازده ساله‌اش توفیق یافت تا نزدیک به دو صد عنوان کتاب شعر و داستان را انتشار دهد و گامی استوار در معرفی ادبیات معاصر کشور اما در سایه رعایت اندیشه‌های حکومت‌داران و سیادت نظام تک حزبی بردارد.

در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ م بنیادگرایان ضد اشغال افغانستان، پس از سقوط دولت نجیب‌الله بر کابل و شهرهای دیگر افغانستان یورش آوردند و همه نهادهای فرهنگی را مثل نظام دولت و ارتش ویران ساختند، از جمله انجمن نویسنده‌گان و اکادمی علوم و دانشگاه‌ها را با کتاب‌خانه‌ها و موسسات تعلیمی آنها به باد فنا دادند، در این دوره جنگ‌های ذات‌البینی تنظیم‌های مجاهدین مجالی برای پژوهش‌گری و سرایش شعر و بیان ادبیات باقی نماند. تعصب تنظیم‌گرایی و تحجر فکری جای اندیشه تک حزبی را گرفت و مجالی برای پویایی فرهنگ و ادبیات در داخل افغانستان باقی نگذاشت. در این دوره باز کاروان خامه‌زنان کشور به سوی غربت و آواره‌گی به راه افتادند.

روی هم‌رفته، شاعران موج چهارم (۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱خ) و بعد از آن تغییراتی را در روح شعر نو افغانستان پدید آوردند. «شعر مقاومت» به عنوان یک جریان ستیزنده ادبی و انگیزش در برابر اشغال کشور و بیدار ساختن مردم و مبارزه فعال در مقابل اقدامات جابرانه رژیم نام‌نهاد دموکراتیک خلق پدیدار گردیده و به پُختگی و بالنده‌گی دست یافت. شاعرانی که در این دوره حضور داشته‌اند و نسلی که از راه رسیدند و به این کاروان پیوستند، عبارت

بودند از: واصف باختری، اسدالله حبیب، بارق شفیعی، سلیمان لایق، رحیم الهام، حسین وفا سلجوقی، رازق رویین، عارف پژمان، لطیف ناظمی، حیدر لهیب، رفعت حسینی، محمد عاقل بیرنگ کهدامنی، احمدضیا رفعت، سعادت ملوک تابش، کاظم کاظمی، نایل لاجوردینشهری، داوود سرمد، عبدالقیوم قویم، محمد اسحاق دلگیر، رفیق شمعریز، سید فضل الله قدسی، سید ابوطالب مظفری، تابش خاوری، حمزه واعظی، اسحاق شجاعی، علی پیام، دولت آبادی، شریف سعیدی، فایقه جواد مهاجر، سید نادر احمدی، پرتو نادری، شبگیر پولادیان، سید عسکر موسوی، صبوراالله سیاه سنگ، لطیف پدram، قهار عاصی، افسر رهبین، عبدالله نایی، محب بارش، سمیع حامد، علی شاه روستایار، پژوهان گردانی، عزیز آسوده طهماس، مسعود اطرافی، میرویس موج، غلام حیدر یگانه، شجاع خراسانی، غنی برزین مهر، یونس طغیان، صالح محمد خلیق، حضرت وهریز، قربان علی همزی، اسدالله ولوالجی، عباس خروشان، لیلا کاویان، کریمه ویدا، شفیقه یارقین دیباج، لیلا صراحت روشنی، حمیرا نگهت، ثریا واحدی، مریم محمود، خالد فروغ، نجلا آگاه، خالد تحسین، ساجده میلاد، نفیسه خوش نصیب، قیوم ملکزاد و شمار دیگر.^۱

پس از سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲ که مجاهدین دولت داکتر نجیب الله را سقوط دادند، شعر و در مجموع همه جریان های فرهنگی و ادبی در کشور دچار شوکه عظیمی گردیدند. در این دوره همه آفرینش گران ادبی و هنری دچار سرخورده گی و یاس، پراکنده گی و پریشانی مدهشی گردیدند و جمعی بازهم کشور را ترک کردند. حکومت تنظیمی و به دنبال آن سیادت ناب گروهی طالبان بر کابل و پاره ای از افغانستان، همه پل های پشت سر را ویران کرد و افق های امید برای آینده را، تیره و تار ساخت. چنان فتنه ای بر پاگشت که به بیان شیخ اجل «هریک از گوشه ای فرارفتند.» و بازهم موج گسترده ای از آواره گی در میان اهل سواد و روشنفکر کشور دامن پهن کرد. بیشتر از پنج میلیون انسان این دیار به تبعید و بی جا شدن های داخلی و آواره گی های برون مرزی در پهنه منطقه و جهان تن دادند و در این میان هزاران شاعر، داستان نویس، ادبیات شناس، مترجم، هنرپیشه و هنرمند کوله بار غربت را بردوش کشیدند.^۲ باین حال، بازهم در این آشفته

۱. محمد اسحاق فایز، پیشینه تجدد، پیدایش و بالنده گی شعر نو در افغانستان، ص ۱۸۲

۲. قسمتی از نوشته استاد لطیف ناظمی هروی در زمینه ادبیات معاصر افغانستان.

دیارتوفان زده کسانى حضور داشته اند که شعر و ادبیات فارسی درى داخل افغانستان را با شعر غربت در پهنه جهان وصل کرده اند که عبارت اند از: ظهورالله ظهوری، محمد اسحاق فایز، شجاع خراسانى، عقیف باختری، صادق عصیان، عزیزالله ایما، عزیزالله نهفته، سید حسین موحد بلخی، سید فریدون ابراهیمی، بشیر سخاورد، اسماعیل خراسان پور، نیپتون رووفی، فروغ کریمی، معصومه احمدی، علی حیدر وارسته، رضا محمدی، محمود حکیمی، پرویز آرزو، زهرا رسولی، محمد شمس جعفری، رفیع جنید، عیسای بهشام، عبدالشکور نظری، حمید مبشر، جاوید پایا، شیر آفا شایان، حفیظ الله شریعتی، محمد تقی اکبری، عبدالکریم تمنا، رقیه حبیب، عبدالرسول آرزو، سید ضیا قاسمی، شکریه عرفانی، ضیا گل سلطانی، سید ضیا الحق سخا، ظاهر رستمی، ناصر کفاش، فریدون آژند، آذر حسینی، نادیا انجمن، وینوس محمدی، خالد لهیب نیازی، نادیه فضل، محمد عالم مصباح، سیمین حسین زاده غزل، سید فاضل محبوب، غلام حیدر قاسمی هروی، نقیب آروین، محمد حسین فیاض، فریدون نقاش زاده، حسین حیدر بیگی، نقیب الله بادغیسی، بتول مرادی، کریمه عارفی، لیلا حیدری، عارفه بهارت، جاوید فرهاد، شهباز ایرج، یگانه یوسف و ریحانه یوسف، فهیم فرند، نقیب الله رهسپر، قیوم ملکزاد و دیگران^۱.

شاعران، نویسندگان و فرهنگیان بزرگ و شناخته شده پس از کودتای ۷ ثور که مجبور به ترک وطن شده اند. عبارت اند از: استاد خلیل الله خلیلی که در پشاور درگذشت، عبدالحی آرین پور رستاقی، دکتور عنایت الله شهرانی، دکتور نظیف الله شهرانی، دکتور عبدالغفور روان فرهادی، بانو ثریا بها، استاد غلام علی آیین، کریمه ویدا، بهار سعید، فوزیه رهگذر، نیلاب پژواک، استاد واصف باختری که بعدها به ایالات متحده امریکا پناهنده شدند. لطیف ناظمی هروی، محمد اعظم رهنورد زریاب، خانم سپوژمی زریاب، دکتور اسدالله حبیب، عبدالجلیل شبگیر پولادیان، عبدالاحد وفا معصومی به جرمنی، دکتور عبدالرازق رویین، دکتور حمیرا نگهت دستگیر زاده به بلغاریا، پروفیسور دکتور عبدالاحمد جاوید، دکتور سید عسکر موسوی، بشیر سخاورد، اسحاق مضطرب باختری

و غیره به لندن. عبدالرازق فانی، صبورالله سیاه‌سنگ، ظهورالله ظهوری، نیلوفر ظهوری، هارون راعون، عبدالغفار سوزن، مولانا عبدالکبیر فرخاری، اسماعیل خراسان‌پور، پروین پژواک، عبدالصبور صهبیب، کریمه ملزم پُرکار، داکتر اسدالله شعور، عبدالاحد سعادت پنجشیری، ظهیر برلاس، عبدالقیوم ملک‌زاد و دیگران به کانادا.

پروفیسور رسول رهین، شاه علی اکبر شهرستانی، دکتور جلال‌الدین صدیقی، دکتور شمس‌الدین ظریف صدیقی، دکتور محمد اکرم عثمان، غلام جیلانی داوری، رسول رحیم، بارق شفیع، سلیمان لایق، محمود فارانی، عارف پژمان، حلیم شایق، حیدر لہیب، غلام حیدر یگانه، عبدالله نایبی، رفعت حسینی، داکتر عبدالسمیع حامد، محمد یوسف کهزاد و خانم ذکیه کهزاد، مجاور احمد زیار، محمد اعظم سیستانی، ثریا واحدی، عزیزالله ایما، طیبہ سہیلا، لیلا کاویان، مریم محمود، انجیلا پگاہی، دستگیر نایل، سید اسحاق دلجو حسینی، خلیل‌الله رووفی، فروغ کریمی، هادی میران، راحلہ یار، خالدہ لہیب نیازی، نادیه فضل، عزیزہ عنایت، صالحہ وہاب واصل، صنم عنبرین، فریبا آتش، مہر انگیز ساحل، آرش آذرخش، جم قباد شعلہ، سید اسحاق دلجو حسینی به کشورهای شامل اتحادیہ اروپا.

محمد آصف فکرت، ناصر طهوری، محمد آصف رحمانی، نورالله وثوق، محمد کاظم کاظمی، سید ابوطالب مظفری، حمزہ واعظی، محمد واعظی، محمد شریف سعیدی، فایقہ جواد مہاجر «ژمی»، سید نادر احمدی، عظیم نوذر الیاس، سید علی احمد فاخر، زہرا رسولی، رفیع جنید، عبدالشکور نظری، حمید مبشر، جاوید پایا، حفیظ‌الله شریعتی، محمد تقی اکبری، محمد محسن سعیدی، سید ضیا قاسمی، شکر یہ عرفانی، ضیا گل سلطانی، فریدون آژند، سیمین حسن زاده، سید فاضل محبوب، غلام حیدر قاسمی ہروی، فریدون نقاش زاده، کریمہ عارفی، شہباز ایرج، سید حیدر علوی نژاد بلخی، قنبر علی تابش، سید حمید حسینی، سید میر حسین مہدوی، عبدالاحد بہادری، محمد حسین فیاض، محمد حسن حسین زاده، زہرا حسین زاده، سید رضا محمدی، محمد بشیر رحیمی، محبوبہ ابراہیمی، محمد جعفری، زہرا زاہدی، محمد یاسین نگاہ، صفیہ بیات، مریم ترکمنی، غلام رضا ابراہیمی، معصومہ صابری، کریمہ عارفی، محمد عرفانی، فاطمہ طاہری، هادی ہزارہ، به جمهوری اسلامی ایران.

فاطمه اختر، مسعود اطرافی به زلاند جدید، بشیر سخاورد، نیپتون رووفی، محمد عالم افتخار و جمعی از روشنفکران و سیاستمداران رژیم‌های گذشته و اعضای حزب دموکراتیک خلق و احزاب سیاسی به کشورهای اروپا، امریکا، آسیا و استرالیا پراکنده گردیدند که سوگ‌مندانه افغانستان به بزرگ‌ترین قربانی فرهنگی دچار گردید.

شاعران نام‌دار این دوره که به سبک کهن و جدید شعر می‌سرودند، عبارت‌اند از: حیدری و جودی، سید متقی ضمنی کشمی، میر بهادر واصفی، سید عبیدالله جبین، برات محمد سودا، عبدالواحد رشته بدخشی، عبدالستار ناطق، فروزی پنجشیری، اسحاق ثنا غزنوی، عبدالجبار تقوا، یوسف کهزاد، محمد ناصر رهیاب، محمد قسیم اخگر، سلطان سالار عزیزپور، عبدالفیاض مهر آیین، بیرنگ کوهدامنی، میرزا عبدالغفور کوهستانی، عبدالمنان خاوری، عبدالحلیم مشتاق، محمد عمر فرزند، کبیری جبل السراجی، سنگری پنجشیری، هادی میران، میرویس موج، دولت حکیم، سید شربت باقری، عبدالجمیل جیحون، عبدالحی شبگیر، یعقوبی پنجشیری، شمس علی شمس، قربان علی همزی، کریم‌الله شهپر، جهانگیر ضمیری، نظری آریانا، گلنور بهمن، محمد اسلم گداز، عزیزالله آریافر، عبدالرسول آرزو، نظام‌الدین شکوهی، فضل‌الله زرکوب، محمد زبیر هجران (قاسم‌زاده)، کامران میرهزار، سهراب سیرت، وحید بکتاش تالقانی، سید مسعود حسینی هروی، سید آصف حسینی، مجیب مهرداد، وهاب مجیر، کاوه جبران، رحیمه میرزایی، شهپر داریوش، امان پویامک، ناهید بشردوست، محمد صادق دهقان، کام‌بخش نیکویی، روح‌الامین امینی، آثارالحق حکیمی، عبدالمنان شیوای شرق، ابراهیم امینی، حکیم علی پور، عنایت شهپر، جمیله متقی، خدیجه کاظمی، حسن ابراهیمی، ذبیح‌الله زیوری، عبدالمالک عطش، بشیر فکرت و...

در این میان، شاعرانی بر اثر حوادث سیاسی کشور شهید گردیده و یا در غربت به رحمت حق پیوستند عبارت‌اند از: استاد خلیل‌الله خلیلی در پاکستان وفات نمود،

۱. دکتر عبدالقیوم قویم، مروری بر ادبیات معاصر افغانستان، بخش نخست، ص ۱۲۱ - ۱۲۲ و محمد اسحاق فایز، پیشینه‌تجدد، پیدایش و بالندگی شعر نو در افغانستان، ص ۲۰۴
۲. استاد خلیلی در اسلام‌آباد وفات نمود، در پشاور به خاک سپرده شد و پس از ۲۵ سال پیکرش توسط محبان او به کابل انتقال داده شد و در کنار مقبره سید جمال‌الدین در صحن دانشگاه کابل مدفون گردید.

محمد رحیم الهام در یکی از کشورهای اروپایی وفات نمود. سید متقی ضمنی کشمی با فیر مرمی شخص حفیظ الله امین کشته شد. عبدالقهار عاصی توسط راکت حزب اسلامی در باغ بالا شهید گردید. عاقل بیرنگ کوهدامنی در لندن وفات نمود و جنازه اش به کابل انتقال یافت. رازق فانی در کانادا درگذشت. لیلا صراحت روشنی در هالند وفات نمود و جنازه اش به کابل انتقال داده شد. محمد اسحاق ننگیال در پاکستان وفات نمود. رفیق شمعیز (در کابل)، باقی قایل زاده (در کابل)، نادیا انجمن (در هرات) سید شربت باقری در جبهه رستاق، عبدالجمیل جیحون در زندان پلچرخی شهید گردید که رحمت حق بر روان همه شان باد.

در عرصه موسیقی

در مورد رواج و پیشینه هنر فرح بخش موسیقی در خراسان قبلاً سخن گفته شد که موسیقی نیز یکی از هنرهای هم زاد انسان است و در سرزمین ما راه و رسم کهن دارد. به دنبال تبارز استادان موسیقی راگ و خرابات و موسیقی غزل در دهه های چهل و پنجاه در کشور، تعدادی از جوانان اماتور چون ظاهر هویدا^۱، احمد ظاهر، احمد ولی و عده دیگر از اماتوران موسیقی شاد و استرادی زینت بخش محافل و فرحت بخش خاطر موسیقی دوستان گردیدند. در اوج جوش و خروش اماتوران حال و هوای سیاسی کشور تعویض گردید و پروانه های شمع موسیقی را پراکنده ساخت. با قتل احمد ظاهر هنرمند جوان رامشگر همیشه بهار کشور^۲ و آهنگ ساز مشهور کشور فضل احمد نینواز موحی از فرار هنرمندان و موسیقی گران از کشور مثل سایر هم میهنان شان آغاز گردید. تا جایی که اطلاع داریم هنرمندانی چون: استاد محمد حسین سرآهنگ، استاد رحیم بخش، عبدالرحیم ساریان، به پاکستان رفته و در همانجا درگذشتند، عبدالجلیل زلاند^۳ با خانواده هنرمندش (سارا زلاند، وحید زلاند، سهیلا زلاند، شهلا زلاند)، دکتور صادق فطرت (ناشناس)، استاد فریده

۱. ظاهر هویدا هنرمند اماتور افغانستان در سال ۲۰۱۶ م در غربت در جرمنی درگذشت.

۲. احمد ظاهر در ۲۴ جوزای ۱۳۵۷ خ در سن ۳۳ سالگی توسط جاسوسان امین به قتل رسیده و سپس موترش را با سنگ تصادم دادند.

۳. جلیل زلاند در سال ۲۰۱۵ م غربت کشور کانادا درگذشت.

مهوش، شریف غزل، خانم افسانه، خانم ژیلا، خانم رخشانه، وحید قاسمی، نعیم پوپل، فرهاد دریا، حبیب شریف، جاوید شریف، مختار مجید به امریکا. رحیم جهانی^۲ با خانم سلما جهانی، احمدولی، ظاهر هویدا، رحیم مهریار^۳ با خانم پرستو مهریار، عبدالوهاب مددی، حیدر سلیم، مسحور جمال (وفات نمود)، فرید رستگار و خانم وجیهه رستگار، اسد بدیع، سلام نیکزاد، خسرو ایوبی، ظفر شامل، فواد رامز، طاهر شهاب و صدیق شهاب، روح الله رویین، هنگامه، خانم ژینوس، سیما ترانه، جواد غازی یار، وکیل رووف، روح انگیز، احمدشاه حسن، احمد مرید، وحید امید، نذیر خارا، بیژن قندزی، دل آغا سرور، فیاض حمید و دیگران به اروپا و عمدتاً جرمنی. عبدالله نوابی (شاد کام)، شمس الدین مسرور، داوود سرخوش، نصرت پارسا (کشته شد) به کانادا، استاد خیال (درگذشت)، یونس (درگذشت)، سلیم سرمست، استاد حسین آرمان به استرالیا، ظاهر باختری و عده‌ای به قزاقستان، امیرجان صبوری، شریف ساحل، وحید صابری به روسیه پناهنده شدند که از میان این خانواده‌ها چهره‌های جوانی چون رشاد ظاهر فرزند احمد ظاهر، شهنا خواهرزاده ناشناس، جاوید شریف، عمر شریف و رامین شریف از خانواده حبیب شریف، بانو شبانه مهریار، بانو مژده جمال زاده، آریانا سعید در امریکا، آرش هویدا فرزند ظاهر هویدا، قیس الفت فرزند الفت آهنگ، عبید جوینده و تعداد دیگری در غربت سر کشیدند که در میان هم وطنان مهاجرشان به هنر موسیقی می‌پردازند.

در دهه شصتم برخی از انسامبل‌های هنری با فراخواندن جوانان مستعد آوازخوان در صف خویش شور و شعفی در موسیقی ایجاد کردند، مثل: انسامبل‌های «شاین»، به رهبری وحید قاسمی «گروه باران»، با ترکیب حفیظ وصال، فرید رستگار، وجیهه رستگار، اسد بدیع، مختار مجید، فرهاد دریا، جاوید راهی و حمید گلستانی، «انسامبل هنری اردو»، توسط دین محمد زاخیل، خانم قمر گل، گل زمان و.. «انسامبل موسیقی پولیس» توسط خانم نغمه، هنگامه، فرزانه، اسماعیل فیروز، عزیزه افغان، گلشن، رشیده ژاله و غیره، که به تعقیب آن با ادامه حوادث هر کدام کشور را ترک کرده و گرمای موسیقی را سرد نمودند.^۴

۱. خانم ژیلا امریکا درگذشت.

۲. رحیم جهانی در جرمنی درگذشت.

۳. رحیم مهریار در جرمنی درگذشت.

۴. با وجود این همه در به‌دری هنر و پراکنده‌گی هنرمندان از کشور، در سال‌های پسین علاوه بر رفت و آمد هنرمندان

در سال‌های پسین هنرجویانی چون: ولی فتح علی خان، قاسم رامشگر، تواب آرش، احمد جواد کریمی، شفیق مرید، لطیف ننگرهاری، بشیر وفا، شکیب سوزان، نقیب نیکان و... که علاوه بر موسیقی کلاسیک، غزل و محلی افغانستان، سبک‌های موسیقی «پاپ» توسط آرش بارز و «رپ» توسط بیژن قندزی را در کشور رایج کرده‌اند.

در عرصه سینما و تیاتر

چهره‌های شناخته شده هنر سینما و تیاتر کشور با نام استاد صلاح‌الدین سلجوقی مؤسس تیاتر افغانستان شروع می‌شود. اگر استاد خود هنرمند سینما و تیاتر نبود، اما از بنیان‌گذاران این مکتب در کشور می‌باشد. از چهره‌های سرشناس هنر تیاتر و سینما در افغانستان می‌توان از اینها نام برد: استاد عبدالرشید لطیفی، استاد عبدالرشید جلیا، استاد فرخ افندی، سایر هراتی، استاد محمد رفیق صادق، سید مقدس نگاه درامه‌نویس و رژیسور، زینب سراج، وزیر محمد نگهت، اکبر روشن، سردار محمد ایمن، عزیزالله هدف، عنایت‌الله شبان، خلیل‌الله عزیز پوپل، اسدالله تاج‌زی، حبیب‌الله یاسینی، عبدالاحد صالحی، سایمه مقصودی، فضل محمد فضلی، رحمت‌الله قدیری، مشعل هنریار، حیات‌الله خروش، مهدی دعاگوی درامه‌نویس، ستار جفایی، نرگس گلچین، محبوبه جباری، احمدشاه علم، عبدالله عادل، وهاب صنعت‌گر، گل‌مکی غیاثی، حبیبه عسکر، عبدالرشید پایا، زرغونه آرام، زلمی رحمانی، حاجی محمد کامران، سید حبیب حسین، دکتور محمد نعیم فرحان، کریم جاوید، نعیم‌گردش، قادر فرخ، میمونه غزال، ویس رحیم، درمحمد به حیا، روح‌الله طارب، ذکی‌الله قیس، اسدالله ذکی، جلال نورانی درامه‌نویس، نثار احمد نیکسیر، ف. عبادی، فقیر نبی، ضیاالدین ساعی، عبدالحکیم اطرافی و دیگران.

در تیاتر هرات نیز سیماهای درخشیدند: عبدالواحد بهره درامه‌نویس و کارگردان، محمد ابراهیم رجایی درامه‌نویس، استاد عبدالرحیم سرخوش، محمدظاهر نظیر، غلام سرور اخگر، علی محمد ذره، محمد علی شاه الفت، غلام یحی نافع، محمد ابراهیم

عرصه موسیقی به کشور، به تعداد صدها تن از آوازخوانان و ممثلان جوان و عمدتاً پس از گشایش برنامه «ستاره افغان» و «خنده بازار» در تلویزیون طلوع درخشیدند که ستیز کنسرت و موسیقی و تمثیل را در کشور خالی نگذاشتند.

عنایت، غلام محمد فرحت، لیلی اکرم، سایر هراتی، سید عبدالباقی رمز، عزیزالله لیوال، میرمحمد قاسم گذری، حبیبه ستاره همین‌طور در تیاترهای بلخ، قندهار، قندز و غیره هنرمندانی تبارز کردند و برای تیاتر افغانستان خدمات شایسته‌ای را انجام دادند.

در دهه‌های پس از ۱۳۵۷ که کارآفرینی در چارچوب قراردادهای اجتماعی و تک حزبی نهایت دشوار گردیده بود در صحنه تیاتر افغانستان چهره‌های جدید به تعقیب چهره‌های قبلی چون: صبور خنجی، انیسه وهاب، انور رضا زاده، شاه محمد نوران، مرتضا بایقرا، عبدالاحمد خاکسار، عزیزالدین غوثی، لینا علم، حشمت امید معروف قیام، یاسمین یارمل، جمیل کریم‌پور، جعفر نوابی، داوود لودین، میر احمد قادری، فهیم سدوزی، جمشید عسکرزاده و دیگران با کارگردانی ماهرانه خود صحنه تیاتر کشور را آراستند.

در عرصه سینما نیز چهره‌های پدیدار گردیدند که توانستند با تهیه فیلم‌های جالب با ژانرها و درون‌مایه پُرتصویر هنر سینمای کشور را در داخل و خارج افغانستان معرفی کنند. هنرمندان شناخته شده این عرصه را می‌توان چنین به یاد آورد: انجینر لطیف احمدی کارگردان، عتیق رحیمی نویسنده و کارگردان، سلام سنگی، صدیق‌الله برمک، همایون پاییز، ولی تلاش، صدیق دره‌ای، جوان شیر حیدری، همایون مروت، خالق علیل، نبی تنها، میمونه غزال، صابره، سلیم شاهین، جوان مرد پاییز، مارینا گلبهاری و... که عمده‌ترین فیلم‌های تولید شده در این دوره عبارت اند از: «تابستان داغ کابل»، «خاک و خاکستر» به کارگردانی عتیق رحیمی، «اسامه» به کارگردانی صدیق برمک، «بابا» از جوان شیر حیدری، «اسپ می‌خواهم نه زن» جوان مرد پاییز و «عروج» به کارگردانی همایون پاییز، «پرنده مهاجر» به کارگردانی انجینر لطیف احمدی، «دهکده‌ها بیدار می‌شوند» به کارگردانی خالق علیل، «مرد هاره قول اس» به کارگردانی سعید ورکزی، «سپند» از فقیر نبی، «بچه کابلی» از برمک اکرم، «سیبی از بهشت» از همایون مروت و... در بحبوحه این دهه‌های شوم که توام با کشتار و فرار نسل تحصیل‌کرده و هنرمند افغانستان سپری گردید، یک نسل روشنفکر کشور با فرهنگ، هنر، زبان و هویت‌های تباری افغانستان در همه کشورهای جهان راه یافتند، انجمن‌های ادبی، برنامه‌های فرهنگی و کانون‌های اجتماعی خود را در کشورهای مختلف جهان روی دست گرفتند و با این مهاجرت‌ها مثلی که خصیصه فرهنگ‌هاست، مردم کشور نشانه‌های از اقوام و زبان‌های آنها به خصوص زبان، ادبیات و فرهنگ و هنر

فارسی تاجیک را در جهان بیرون از افغانستان ترویج کردند و زبان و فرهنگ آنها جزوی از زبان و فرهنگ شهروندان کشورهای مهاجرپذیر گردید. بی تردید با گذشت زمان نسلی از تاجیکان، افغانان و همه گروه‌های قومی افغانستان در جهان رونما خواهد شد. نتایج این فرسایش‌ها و فروپاشی‌ها هرچه باشد، اما شعر مقاومت و هنر مهاجر افغانستان، فرهنگ و ادبیات را از رخوت زده‌گی و وامانده‌گی رهانید و در محتوای آن تحرک و پویایی و دریافت اندیشه‌های معاصر جهانی را میسر گردانید.

در ساحهٔ رسانه‌های نوشتاری

در زمان حاکمیت حزب دموکراتیک آزادی بیان و تعدد رسانه‌ای وجود نداشت و تمام مطبوعات چه تصویری و گفتاری و چه نوشتاری، همه در سکتور دولت و در راستای سیاست رسمی دولت و حزب حاکم برای تبلیغ مرام‌های آن به نشرات می پرداختند. در این دوره فقط رادیو و تلویزیون ملی با نمایندگی‌های آن در برخی از ولایات در چارچوب سیاست مونوپولیستی دولت به کار می پرداختند و نشرات «خلق»، «حقیقت انقلاب شور»، بعداً «روزنامهٔ پیام» روزنامه‌ها و جراید «انیس»، «اصلاح»، «هیواد»، «بیدار»، «طلوع افغان»، «بدخشان»، «فاریاب»، «اتفاق اسلام» و مجلات معتبری چون «هنر» و «هرات باستان» در چارچوب وزارت فرهنگ، مجلهٔ «عرفان» در چارچوب وزارت معارف، مجلهٔ «ژوندون» نشریهٔ انجمن نویسندگان و برخی از نشریه‌های مربوط به ولایات و... چاپ و نشر می شدند. صرف در زمان مصالحهٔ ملی داکتر نجیب بعد از سال ۱۳۶۷ مقداری به پلورالیسم مطبوعاتی توجه گردید و نشراتی چون: «میهن»^۱ «عدالت»^۲ «آزادی»، «اخبار هفته»^۳، «پیام»^۴، «هفته‌نامهٔ کابل»^۵ «سباوون» و... وارد مطبوعات کشور گردیدند. در خارج کشور به خصوص در ایران و پاکستان تعدادی از روزنامه و هفته‌نامه‌ها و مجلات

۱. ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان به گرداننده‌گی غلام سخی غیرت، بعداً شجاع خراسانی و خلیل‌الله رستاقی.
۲. ارگان حزب عدالت دهقانان افغانستان به رهبری عبدالحکیم توانا.
۳. به گرداننده‌گی داکتر ظاهر طینین که در محراق توجه خواننده‌گان و تحلیل‌گران قرار گرفت.
۴. ارگان نشراتی حزب وطن به گرداننده‌گی داکتر حمیدالله روغ.
۵. به گرداننده‌گی عبدالله بشیر شور.

توسط گروه‌های از روشنفکران مربوط به تنظیم‌های مجاهدین به چاپ می‌رسیدند. در زمان حاکمیت دولت اسلامی، جنگ به تاروپود جامعه راه یافت و به استثنای چند نشریه مثل: «پیام مجاهد»^۱، «مجاهد»^۲ مربوط به جمعیت اسلامی افغانستان، «وحدت»، «مردم»^۳، هفته‌نامه «صبح امید»^۴، روزنامه «دریز»^۵ و... نشر می‌شدند، دیگر مجال رسیده‌گی به امور فرهنگ و مطبوعات وجود نداشت.

در این دوره که جنگ در پایتخت و برخی از شهرها کنترل دولت را بر حریم ساحات باستانی محدود نموده بود، ساحات باستانی شهرک آی خانم در ولایت تخار، میرزکه در ولایت پکتیا، درونته در ننگرهار و سایر ولایات توسط افراد گماشته شده محلی بی‌رحمانه مورد کاوش و قاچاق آثار باستانی قرار گرفت. قاضی کبیر مرزبان قوماندان منطقه درقد پایه‌های مدور هلینستیک یونانی شکل را که با کاپتال‌های گلبرگ دار بسیار نفیس در ساحه حفریات آی خانم وجود داشتند، به شهرک خواجه بهالدین انتقال و به عوض پایه و ستون در رستوران خود به کار گرفت و سایر بازیافت‌های تاریخی به شمول مجسمه طلایی اناهیتا^۶ و مسکوکات طلایی، نقره‌ای و برنجی و هزاران مجسمه گچی با مقیاس‌های مختلف را زورمندان محلی حیف و میل کردند. بدین وسیله، تاریخ و فرهنگ کشور ظاهراً توسط مردم خودش ظالمانه غارت گردید. باین غارت‌گری‌ها موزیم‌های شخصی توسط رهبران پاکستان چون نواز شریف، مولوی فضل‌الرحمان، نصیرالله بابر، جنرال حمید گل و... با چشم‌گیرترین عاج‌های بگرام و آثار مسروقه فرهنگی افغانستان از موزیم کابل در آن کشور ایجاد گردیدند که از لحاظ تعدد و تنوع آثار فرهنگی دوره‌های مختلف تاریخی افغانستان با هم رقابت می‌کردند.

در دوره طالبان نام رادیو افغانستان به «رادیو شریعت» یا «د شریعت ژغ» تبدیل یافت و نشرات تلویزیون به طور جدی قطع گردید تا کسی تصویر رهبران امارت اسلامی

۱. به مدیریت مسوولی عبدالحفیظ منصور. ۲. به مدیریت مسوولی عبدالشکور واقف حکیمی.

۳. توسط جناح‌های حزب وحدت اسلامی افغانستان.

۴. توسط گروهی از نویسندگان ناوابسته که در سطح بالای از نشر مطالب فرهنگی، سیاسی و تیوریک قرار داشت.

۵. به کارگردانی داکتر عبدالرحمان عضو رهبری جمعیت اسلامی و مدیریت مسوولی رحمت‌الله بیگانه

۶. آی خانم لفظ ترکی است که با نام اناهیتا به مفهوم «ربه النوع مهتاب» در زمان استیلای ترکان بر تخارستان به این شهر نام‌گذاری شده است.

طالبان را نبیند و قوانین سخت‌گیرانه طالبان در همه عرصه‌ها تطبیق می‌گردید. طالبان دو مجسمه بزرگ بودا (۵۳ متری و ۳۷ متری) را به نام آثار بت پرستان در بامیان، مجسمه بودای خوابیده را در تپه سردار غزنی، منار چکری از میراث‌های دوره موریان در ۳۰۰ ق م. و نصب العین راهبان بودایی در شرق کابل را توسط انفجار از بین بردند. آثار باقی مانده موزیم ملی افغانستان چون مجسمه‌های گچی، سفالی، سنگی، چوبی (عاج‌های بگرام) منحصیث آینه تمام‌نمای تاریخ و فرهنگ باستانی چند هزار ساله کشور شکستنده و محو شدند، کتاب‌خانه‌ها و نگارستان‌ها به گونه دل‌خراشی تخریب گردیدند و جنگ جای اندیشیدن به مسایل حیات را گرفت.

در باره آثار کتبی این دوره به علت از هم گسیختن شیرازه اجتماعی زندگی مردم و آوارگی‌های فراگیر فرهنگیان کشور معلومات دقیقی در دسترس نداریم، اما روشنفکران افغانستان در هر کجایی که آواره بودند، بازهم برای فرهنگ و مفاخر ارزشی ملی خود کار می‌کردند. یک محاسبه سرسری نشان میداد که در سالهای حاکمیت طالبان در افغانستان، حدود هفتاد برابر کارهای فرهنگی دولت‌های افغانستان در خارج از کشور صورت گرفته است. تنها در جمهوری تاجیکستان که حدود ده هزار نفر پناهنده افغانستانی داشت، نگارنده خود شاهد شکل‌گیری کارهای فرهنگی ذیل بوده‌ام:

ایجاد «بنیاد هم‌بستگی» به ریاست دکتور محیی‌الدین مهدی که هدف اصلی آن را هم‌سو ساختن روشنفکران به خاطر ایجاد زمینه‌های تفاهم و دفاع سیاسی از استقلال و تمامیت ارضی کشور در خط مقاومت تشکیل می‌داد و یک هفته‌نامه سیاسی-فرهنگی به نام «هم‌بستگی» نشر می‌کرد. این بنیاد که توسط فرمانده احمد شاه مسعود حمایت می‌شد به زبان و بیان مقاومت تبدیل گردید. در این کانون اشخاص ذیل گرد آمده بودند: دکتور مهدی، فیاض مهر آیین، صاحب‌نظر مرادی، عزیزالله ایما، همایون پاییز، ولی تلاش، صفی‌الله پامیر، حمیدالله مهرورز، عزیزالرحمان ممنون، نصیر خسرو فارسی، عزیزالله آریافر، کاوه آهنگر، شیر محمد بهادر، سید عبدالکریم هاشمی، سید عبدالله فرامرز، احمد بهارچوپان و...

اتحادیه پناهنده‌گان افغانستان به ریاست انجنیر محمد عزیز سابق شهردار کابل که در ترکیب این کمیته آقایان هر یک: عاشور محمد ناخوان، انجنیر شاه ولی، جنرال بختی

بیک، جنرال محبوب امیری، پهلوان قیام، رییس محمد کریم شهر بزرگی، داکتر یار محمد پنجشیری و دیگران عضویت داشتند.

ایجاد «بنیاد خیریه خراسان» توسط شاه عبدالاحد افضلی که با جمع‌آوری کمک‌های مالی برای کمک به مصیبت رسیده‌گان تلاش می‌کردند و عملاً کمک‌های را به زلزله‌زده‌گان تخار و بدخشان رسانیدند.

ایجاد «انجمن پاس داران فرهنگ آریانا» توسط ضیاالحق مصدق حافظی که علاوه بر تدویر محافل فرهنگی یک باب مکتب به نام «لیسه آریانا» را برای آموزش فرزندان مهاجرین تاسیس نمود و مجله تحقیقی علمی را به نام «فرهنگ آریانا» به مدیریت مسوول حمیدالله مهرورز و بعداً شاه احمد فواد مرادیان و همکاری قلم به‌دستان کشور انتشار می‌داد.

ایجاد «بنیاد صلح افغانستان» به ریاست محمد اسراییل راسی سابق والی و منشی کمیته حزبی بدخشان که مصروف سازمان دادن شماری از روشنفکران هم‌اندیش خود به نام صلح افغانستان بود و یک شماره مجله به نام «بامداد» را به مدیریت مسوولی دکتور سید اکرام‌الدین حصاریان نیز انتشار داد.

ایجاد «انجمن صلح آسیا» توسط دولت تاجیکستان در همکاری با روشنفکران افغانستان که در راس آن دکتور سیف‌الله صفروف از اتباع تاجیکستان قرار داشت و با انجمن‌های مشابه در کوریا، جاپان و کشورهای عربی روابط سیاسی داشت و حل مسأله افغانستان را در صدر اهداف صلح‌خواهانه خویش قرار داده بود.

ایجاد «لیسه سامانیان» که از سوی سفارت افغانستان در راس دکتور شمس‌الحق آریانفر و یک تعداد آموزگاران سازمان داده شده بود.

۸. ایجاد «لیسه استقلال» از سوی یک تعداد از روشنفکران به ریاست محمد ابراهیم زرغون و انجنیر حبیبه امین که از حمایت مالی فرانسوی‌ها بهره داشت.

۹. ایجاد «انجمن حفظ حقوق زنان» که توسط خانم سیمین مشرف تاسیس گردید و بعد از پناهنده‌گی ایشان به کشور هنگری امور آن به وسیله انجنیر حبیبه امین پیش برده می‌شد. چندین سمینار با اشتراک و کمک خانم‌های افغانستانی در کشورهای اروپایی از جمله شکریه حیدر و نسرین ابوبکر گروس در شهر دوشنبه دایر کردند و از روزهای هشتم مارچ روز بین‌المللی زنان و کودکان تجلیل می‌کردند.

۱۰. ایجاد «انجمن ژورنالیستان جوان» توسط سید حامد نوری. در این انجمن جوانانی که علاقه‌مندی به نطافی و گزارش‌دهی داشتند گرد آمده و کورس‌های آموزشی را در عرصه کار مطبوعاتی دایر کرده بودند. یک برنامه رادیویی برون‌مرزی در رادیوی تاجیکستان به نام «سلام هم‌وطن» و برنامه دیگری در تلویزیون «پایتخت» شهر دوشنبه نشر می‌کردند. «هفته‌نامه پیام میهن» به سردبیری سید عبدالله فرامرز و «مجله صبح امید» به سردبیری عبدالفیاض مهرآیین نیز به نشر می‌رسیدند. این دو نشریه عمدتاً در جهت ارایه پالیسی دولت اسلامی افغانستان کار و فعالیت می‌کردند که توسط جلال‌الدین ربانی حمایت مالی می‌شدند. مجله صبح امید بسیار جالب و خواندنی بود و در جهت تعلیم و تربیه جوانان و مشغولیت فامیل‌های مهاجر افغانستانی بسیار موثریت داشت. ایجاد مجله علمی-فرهنگی «آمو» توسط کانون هم‌بستگی و اکادمی علوم تاجیکستان، به مدیریت مسوولی حمیدالله مهرورز و بعداً صاحب‌نظر مرادی. ایجاد مجله ماه‌وار «میهن» و «هفته‌نامه استقلال» در شهر مشهد به مدیریت توریالی غیائی.

پیش‌برد پروژه‌ها و تیزس‌های علمی دوره‌های ماستری و دکترای شماری از کادرهای علمی افغانستان >دکتور سید نورالحق کاوش، دکتور سید اکرام‌الدین حصاریان، دکتور صاحب‌نظر مرادی، دکتور شمس‌الحق آریانفر، دکتور محیی‌الدین مهدی، دکتور جمال‌الدین سینا دلیری در اکادمی علوم و موسسات علمی و دانشگاه‌های تاجیکستان. راه‌اندازی محافل فرهنگی چون روزهای تاریخی و فرهنگی، عرس مولانا و بیدل و غیره به رشد هم‌گرایی فرهنگی روشنفکران تاجیکستان و افغانستان کمک می‌کرد.

پس از سال ۲۰۰۲ کمپیوتر با برنامه‌های بدیهی آن وارد افغانستان گردید و توجه جوانان اعم از دختر و پسر را به خود جلب کرد. کورس‌های آموزش کمپیوتر در هر کجایی از شهر و ادارات دولتی به وجود آمد و جوانان با اشتیاق زاید‌الوصفی آن را فرا می‌گرفتند. توسعه سیستم کار کمپیوتری آهسته‌آهسته وارد دفاتر آماری و نقشه‌کشی و نقشه‌برداری دولتی گردید و با کود سازی و دیتابیس سازی جای کارهای قلمی گذشته را به خود گرفت و به زودی فراگیر شد. شبکه‌های نشراتی اینترنتی رونما گردید که توجه روشنفکران را به خود جلب می‌کرد. به دنبال آن، فیسبوک (چهره‌نما) و توئیتر و و یکی پیدیا پدیدار گردیده و مصروفیت‌های رسانه‌ای، ارتباطی و فرهنگی بزرگی را برای روشنفکران به وجود آورد. با

روی کار شدن سکایپ، واتساپ و فیسبوک مردم با اعضای خانواده خود در اروپا و سایر جهان مرتبط گردیدند و جهان پهناور بر اثر انفجار رسانه‌ای به دهکده کوچکی شبیه گردید که مردمان سیاره زمین وقوع هر حادثه‌ای را در جهان در لحظات اولی دریافت می‌کردند. به دنبال آن، مطابع پیشرفته کمپیوتری و چاپ خانه‌های دیجیتالی وارد کشور گردید و اهل مطبوعات را تشویق به کارهای نگارشی و روزنامه‌نگاری کردند.

در پرتو قانون مطبوعات تنها در شهر کابل حدود ۵۰۰ روزنامه و هفته‌نامه سیاسی فرهنگی در وزارت فرهنگ ثبت و مجوز فعالیت‌های نشراتی گرفتند. این نشرات از لحاظ مالی اکثراً توسط موسسات خارجی، شخصیت‌های فرهنگی و تاجران حمایت می‌شدند. این رقم در کل افغانستان بیش از این است. در ولایات کشور حدود دوصد دست‌گاه نشراتی و برودکاست رادیویی و ۵۰ دست‌گاه تلویزیونی نصب و با نشر برنامه‌های تفریحی و اجتماعی برای مردم شهر و دهات می‌پردازند. تنها در کابل بیشتر از سی دست‌گاه تلویزیونی توسط سکتور خصوصی مجوز کار و فعالیت نشراتی گرفتند و در هر ولایت از ده تا یک تلویزیون نیز عرض اندام کردند. عمده‌ترین این تلویزیون‌ها در کابل عبارت‌اند از: دست‌گاه تلویزیونی «طلوع»، «آریانا»، «تمدن»، «نور»، «دعوت»، «نگاه»، «نورین»، «فردا»، «یک»، «امروز»، «میترا»، «آینه»، «آریا»، «خورشید»، «سبا»، «افغان»، «جوان»، «شمشاد»، «وطن»، «ژوندون»، «شبکه ۷»، «میوند»، «استار پلس»، «سپورت»، «کابل نیوز»، «جهان‌نما» و... ایجاد و با پالیسی‌های مختص به خود به کارهای نشراتی شروع کردند.

آزادی بیان و دموکراسی در ساحه فرهنگی با تحمل‌ناپذیری و چندگونه‌گی برخورد زمام‌داران همراه بود. مساله استفاده از واژه‌های سُچه فارسی دری مثل کاربرد واژه‌های «دانشگاه» و «دانشکده»، «داروخانه»، «خیابان»، «بانو» و... به نام کلمات ایرانی و کاربران آنها به نام جواسیس ایران، سال‌ها با برخوردهای خشن در برابر دانشجویان دانشگاه‌های کشور و تهدید از سوی قدرت‌مندان همراه بود.^۱

۱. در زمستان ۱۳۸۷ خ کریم خرم وزیر اطلاعات و فرهنگ، شماری از روزنامه‌نگاران بلخ را به شمول بصیر بابی روزنامه‌نگار به جرم کاربرد «دانشگاه» در گزارش‌های خبری‌شان از وظیفه برکنار کرد و در حالی که خود وزیر کابینه و تابع سیاست‌های دولت بود، اما «دموکراسی را حرف مفت» خواند و روند آزادی بیان و دموکراسی را مختنق گردانید.

دولت وحدت ملی (۲۰۱۴ - ۲۰۲۰م)

دولت وحدت ملی در پایان بن بست سیاسی در انتخابات ۲۰۱۴ م توسط جان کری وزیر خارجه آمریکا به وجود آمد؛ اما نقض صریح میکانیسم کاری و برنامه دولت وحدت ملی یک تجربه ناکام و خجالت آوری را در برابر مردم افغانستان قرار داد و زنده گی مردم در مضیقه های بی سابقه ای افتاد. کار بازسازی متوقف گردید، جنگ تشدید یافت، اوضاع امنیتی پُرخطر گردید، مردم بیش از هر زمان دیگر بیکار شدند، اعتیاد و فرار جوانان از کشور افزایش یافت، قیمت اموال و مواد اولیه بالا رفت، فساد اداری و اخلاقی بیشتر شیوع یافت و ویروس کشنده قوم گرایی بر مغز و استخوان دولت مردان شبیخون زد.

اشرف غنی از قوم احمدزی ولایت لوگر می باشد که از سال ها پیش در امریکا می زیست.^۱ او که چند دهه پیش افغانستان را ترک کرده و در امریکا بحیث شهروند می زیست با ویژه گی های جامعه قومی و دینی افغانستان شناخت درست ندارد.

اگر در دوره حکومت های پیشین تاجیکان دست کم گرفته می شدند و حقوق شان تلف می شد، اما در دوره حکومت اشرف غنی از نظر افتادند و شرکت آنان در دولت غنی حریم ممنوعه گردید. براساس قانون انتخابات هر کاندیدا باید دو معاون و متعلق به دو قوم بزرگ افغانستان اختیار کند. مسلماً در میان گروه های افغانستان تاجیکان جایگاه

۱. اشرف غنی احمدزی با زلمی خلیل زاد، انورالحق احدی تحصیل یافته دانشگاه امریکایی در بیروت در دهه هفتاد قرن بیستم می باشد. او در جریان تحصیلش با خانم لورا مسیحی لبنانی ازدواج نمود و پس از ختم تحصیلش به امریکارفت و مدتی در بانک جهانی و استاد دانشگاه کار نمود. باری خود را به پست سرمنشی ملل متحد کاندیدا نمود، اما رای به دست نیاورد. غنی در دولت کرزی بحیث وزیر مالیه، رییس دانشگاه کابل و مسوول تحویل گیری قطعات نظامی از امریکایی ها در سال ۲۰۱۳ - ۲۰۱۴ م بود. اشرف غنی در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری رای به دست نیاورد، اما در انتخابات دور سوم با تبلیغ «مغز متفکر جهان» و نابغه دوم (شاید پس از تروه کی) با تقلبات گسترده حریف خود عبدالله عبدالله را به زانو در آورد. اشرف غنی شخص عصبی مزاج، بد زبان و دارای امراض مزمن است و به فحوای عقل سلیم در بدن سالم از مدیریت سالم برخوردار نیست. در صحبت هایش بر افروخته می شود و با تکان دادن دست هایش پیچ و فریاد می کشد و صحبت هایش درهم و برهم می شود. اشرف غنی حساسیت های قومی را در افغانستان به صورت عریان و خشن دامن زد. در روزگار گذشته اگر دولت ها مردم را می کشتند باز به سرقبرش به اصطلاح اشک تماش می ریختند، اما اشرف غنی چنان کرد که مردم بر کفن کش قدیم درود فرستادند.

بلندی را در کمیت آماری کشور دارا هستند که هیچ‌گونه تردیدی در زمینه وجود ندارد؛ اما غنی کسی بود که این نزاکت‌ها را پایمال نمود، معاون نخست انتخاباتی خود جنرال دوستم از برادران ازبیک و معاون دوم خود سرور دانش از برادران هزاره را انتخاب کرد. به صراحت گفته می‌توانم که هیچ فردی از تاجیکان با معاونیت و حتا ریاست جمهوری این دو شخصیت از هم وطنان ما مخالفت ندارند. دیدگاه واقعی آن‌ست که بگذار هر فرد شایسته ولو از اقلیت‌های گم‌نام شانس رهبری کشور را داشته باشد؛ اما هر کس حق دارد از خود بپرسد که جایگاه حقوقی تاجیکان در انتخاب اشرف غنی و نظام سیاسی او در کجا قرار گرفته است؟ غنی که پس از عملی نمودن این تصمیم به ماهیت مساله فهمانده شد، احمدضیا مسعود را به نام «نماینده خاص رییس جمهور در امور دولت داری خوب» فرمان داد و مقرر کرد که چنین پُستی اصلاً در هیچ جای دنیا و در تشکیل دولت افغانستان وجود ندارد؛ اما با اینکه احمدضیا مسعود اداره‌ای را با گزینش افراد تحصیل کرده در جهت مبارزه با فساد اداری آماده کرد و در این راستا مشغول کار و فعالیت بود، غنی بازهم در گودال مشاوران متعصبش افتاد و احمدضیا مسعود را که به پندار خودش نماینده تاجیکان در دولت وحدت ملی خوانده بود، طی فرمانی عزل نمود و اداره نام برده را که در آن حدود صد نفر متخصص و تحصیل یافته کار می‌کردند بدون در نظر گرفتن جایگاه کاری بعدی و حقوق آنها ملغا نمود و حقوق آنها را زیر پا گذاشت. از این رو، جایگاه تاجیکان در دولت غنی به صراحت حذف شده است.

در این حال، غنی با معاون نخستش جنرال دوستم که از او بحیث بانک رای در جامعه ازبیکان استفاده کرده بود، چه بی‌مروتی‌های که نکرد؟ بر اثر دسیسه دولت غنی، انجینر احمد ایشچی سابق والی جوزجان و رهبر گروه کار را که شخص مسن و ریش سفید است با ادعای تجاوز جنسی از سوی دوستم به اقامه دعوا تحریک نمود و هر شب چهره او را در تلویزیون‌ها به رُخ دوستم می‌کشید و او را اهانت می‌نمود تا اینکه دوستم در راستای تبلیغات سوء اخلاقی مجبور شد کشور را ترک نموده و به مدت بیشتر از ۱۸ ماه در ترکیه اقامت نماید. باری هم دوستم می‌خواست به مزار شریف بیاید، اما به طیاره حاملش اجازه نشست در فرودگاه مولانا جلال‌الدین بلخی در شهر مزار شریف داده نشد و پس به ترکیه برگشت. با این، جایگاه و سهم ازبیک‌ها هم در دولت غنی پایمال گردید.



از راست به چپ: اشرف غنی رئیس جمهور، داکتر عبدالله رییس اجرایی،
جان کری وزیر خارجه آمریکا

غنی با دموکراسی و آزادی بیان میانه خوبی ندارد، او همایشات اعتراضی و مدنی مردم و جوانان را در شهر کابل به گلوله بست. همایش مدنی «جنبش روشنائی» جوانان هزاره را در منطقه دهمزنگ کابل در سال ۲۰۱۶ م با انفجار مدهشی به خون کشید که بیش از صد نفر کشته و ۱۵۰ زخمی به جا گذاشت. اعتراضات مدنی «جنبش رستاخیز» جوانان تاجیک را در سال ۲۰۱۷ م به وسیله گارنیزیون کابل در چارراهی زنبق به گلوله بست و شماری از جوانان معترض با شلیک مستقیم افراد امنیتی چون: محمد سالم ایزدیار، اعجازالحق نادری، ویس الدین، کاکا شیرین، عبدالمبین گلبهاری، احمد و عبدالمتمین شهید شدند و بیشتر از ۲۰ نفر زخم برداشتند. انتحاری های اشرف غنی در مراسم جنازه سالم ایزدیار که شخصیت های تاجیک و اعضای رهبری جمعیت اسلامی اشتراک داشتند با سه انفجار پی هم مردم را به خاک و خون نشانند. بدین وسیله از برگزاری همایشات سیاسی مدنی صراحتاً جلوگیری بعمل آورد.

این در حالی ست که امریکایی ها و رهبران افغانستان هر دم دست آورد نظام خود را دموکراسی، حقوق بشر، حقوق شهروندی و حقوق زن و جامعه مدنی اعلام می کنند و

دموکراسی را یگانه ره آورد و افتخار نظام خود اعلام می‌کنند؛ اما این دموکراسی توسط شعار دهنده‌گان آن بی‌رحمانه به گلوله بسته می‌شود. همین ست که پرتو نادری شاعر انحصار شکن و قلدر ستیز فریاد می‌کند که:

من برای آن کسی می‌گیرم
که تفکر بزرگ سیاسیش را
چنان سیگار نیم‌سوخته‌ای
از کسی به عاریت گرفته است
که دموکراسی را
در انحنای اندام برهنه زنی جستجو می‌کند
درین شوره‌زار تلخ
... وقتی دموکراسی اشتباه می‌کند
ما باید گورستان‌های تازه‌ای داشته باشیم^۱

بلی، پرتو حق دارد چنین بگیرد و فریادش را رساتر سازد. چون گرگ گرسنه جنگی را که امریکایی‌ها و عمال‌شان به جان مردم مظلوم ما رها کرده‌اند، بی‌تردید تا اشیاع شدن آنها بایست جان‌های زیادی پرت شود و خون‌های زیادی بریزد. از این رو، شهرها هر کدام بایست چون هسته در میان گورستان‌های جدید باشند.

سال‌های حاکمیت غنی برای مردم افغانستان با تلخ‌کامی‌ها و قشریت‌اندیشی همراه بود. در این سال‌ها، وضعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان نه تنها بهبودی نیافت، بلکه اوضاع سیاسی و امنیتی بیشتر بغرنج و خفقان‌بار و شکننده‌تر گردید و دولت موازی طالبان بر بخش بیشتر افغانستان تسلط یافت. هر روز انتحار و انفجارهای مرگ‌بار در شهرها و روستاها از مردم قربانی بیشتر می‌گرفت. بنا بر اعتراف غنی در کنفرانسی در سویس تنها در چهار سال حاکمیت غنی ۴۵ هزار شهروند غیرنظامی افغانستان کشته شده‌اند که تحلیل‌گران امور نظامی این رقم را بیشتر از دوصد هزار نفر اعلام کرده‌اند. سال ۱۳۹۷ نیز با تلخ‌کامی‌های مردم ناشی از تلفات و قربانی‌های سنگین آغاز گردید. انفجار در پُل محمودخان (اداره امنیت رجال برجسته)، جاده وزارت داخله سابق، شش درک

۱. پرتو نادری به نقل از کتاب شعر معاصر دری، ص. ۱۳۱

در اوایل ماه ثور بسیار فجیعانه و پرهزینه بود. دوره حکومت پنج‌ساله اشرف غنی مثل سرداران سدوزایی و بارکزایی با جنگ، انتحار و انفجار و کسب وخامت بیشتر اوضاع سیاسی در اوج اندوه و سوگ‌واری مردم به پایان رسید. حال با ختم این دوره باز فرصتی برای تقلب و عوام‌فریبی به وجود آمده و ضد و نقیض‌گویی‌ها در میان ۱۸ کاندیدای ریاست جمهوری آغاز گردیده است. مدت بیشتر از پنج سال دولت وحدت ملی بین غنی و عبدالله بابی تفاهمی تمام و اعتراض و گله‌گذاری علیه یک‌دیگر به اتمام رسید. سهم ۵۰ در ۵۰ هر دو جانب در گزینش کابینه و پُست‌های عالی در دولت و حکومت رعایت نشد، حتا پُست ریاست اجرایی که قرار بود با دعوت جرگه عالی با تعدیل در قانون اساسی مورد تصویب قرار بگیرد، چنین نشد و تا آخر پُست ریاست اجرایی یک پُست اعزازی و غیرقانونی باقی ماند. کسب رای اعتماد برای وزرایی که بسیار زود تبدیل می‌شدند از سوی پارلمان مشکل‌آفرین بود و حتا به نوعی بزرگ‌ترین بازار معاملات سودجویی برای وکلای پارلمان در آمده بود. اکثر وزرای کابینه و پُست‌های که می‌بایست از سوی پارلمان رای تایید به دست آورند، به صورت سرپرست انجام وظیفه می‌کردند. فساد اداری بسیار گسترده شد، هر چند دولت به خاطر مبارزه علیه فساد اداری یک اداره جدید به نام «مرکز عدلی و قضایی» در کنار ادارات مشابه دیگری را به وجود آورد، اما این نهاد مثل اداره «اکسا» و «کام» رژیم خلق به سرکوبی مخالفان دولت مبادرت جستند و شماری از مامورین عالی‌رتبه ملکی و جنرالان را بدون طی مراحل قانونی اتهام‌های شان روانه زندان کرده و از موقف اعتبار دولتی خود سوءاستفاده نمودند.^۱ وضع امنیتی فوق‌العاده خراب گردید، آدم‌ربایی، سرقت‌های مسلحانه سازمان‌یافته، قتل و کشتار افراد معمولی در نقاط مختلف شهر، رشد قاچاق مواد مخدر، بروز عملیات انتحاری و انفجاری که از مردم قربانی می‌گرفتند، روزافزون گردید. بیکاری عامه مردم، تقاعدهای غیرمجاز پیش از سن و مدت قانونی^۲ بالا

۱. مثلاً فرهاد «نیایش» شهردار هرات می‌گوید که خود اشرف غنی پس از انترویو مرا بحیث شهردار با صلاحیت به هرات فرستاد، اما در جریان توسعه سرک زمانی که خانه غصبی حُسر رییس مرکز عدلی و قضایی را تخریب نمودم، مرا به بهانه‌ای به کابل خواستند و زندانی‌ام کردند.

۲. یعنی حذف افراد خبیره و مجرب از اداره ملکی و نظامی دولت (افراد متعلق به مجاهدین، مامورین دولت‌های سابق و تحصیل‌یافته‌گان شوروی و اعضای حزب دموکراتیک خلق) که همه مورد پذیرش نظام امریکایی نبوده‌اند.

رفتن نرخ‌های مواد اولیه، افزایش قیمت دالر (از ۵۰ افغانی تا ۸۱ افغانی) باز موجی از فرار جوانان را به سوی سرنوشت موهوم غربت افزایش بخشید.^۱

دولت غنی نتوانست انتخابات شورای ملی را مطابق قانون در موعد معینه آن برگزار کند که براساس آن شورای قبلی سه سال برخلاف قانون به وظایف خود ادامه داد و از دولت معاش و مصارف هنگفت اداری و خدماتی به صورت غیرقانونی دریافت نمود. سرانجام، این انتخابات در میزان سال ۱۳۹۷ راه اندازی گردید که اعلام نتایج آن بسیار کند، پُر تقلب و با استفاده جویی‌های اخلاقی همراه بود و با وجود تعویض کمیسیون گذشته و دوسیه‌سازی و به زندان کشانیدن اعضای کمیسیون انتخابات پارلمانی و ایجاد کمیسیون جدید به ریاست خانم حوا علم نورستانی اعلام نتایج انتخابات مدت هشت ماه را در بر گرفت.^۲ سرانجام، در برج جوزای ۱۳۹۸ پارلمان جدید به کار خود آغاز نمود، اما در نخستین روز در جریان انتخاب رییس پارلمان، اعضای شورا دچار کشمکش‌های قومی گردیدند. در این جریان میررحمان رحمانی از تاجیکان بگرام پروان ۱۲۳ رای به دست آورد و در حالی که کمال ناصر اصولی اهل خوست ۵۴ رای به دست آورده بود، پیروزی میررحمان را نپذیرفت و در راس مخالفان قرار گرفت که به مدت چهل روز در و دروازه پارلمان مسدود ماند و در این جریان جنگ‌های فیزیکی بین طرف‌داران این دو، منجر به شکستن میز و چوکی و شیشه‌های ساختمان شورا گردید. در این جریان وکلای دخالت ارگ به سود اصولی یاد می‌کردند. پس از چهل روز جدل و مناقشه چندین انتخابات دیگر راه افتاد و در نهایت، میررحمان با گرفتن ۱۳۶ رای در برابر احمدخان وردک پیروز اعلام گردید. خلاصه، در دولت غنی نقش تاجیکان به صورت بی سابقه‌ای در اداره دولت کاهش یافت و برای نخستین بار دیر باوران را نسبت به غصب حقوق‌شان توسط نظام‌های

۱. قوم‌گرایی به خصوص ستیزه‌افراد بلند مرتبه دولتی در دامن زدن اختلافات قومی و زبانی به صورت بی سابقه اوج گرفت. حتا غنی به وزیر داخله دستور داد که یک قطعه واکنش سریع ۵۰۰ نفری پولیس را بسازد که در آن تاجیکان وجود نداشته باشند که این موضوع با پخش اسناد امضا شده در فیسبوک شایع گردید که همه مردم آن را دیدند و خواندند.

۲. که جریان انتخابات با سروصدای تقلبات گسترده و فساد اخلاقی کاربران از کاندیدان زن که از طریق رادیوهای بی. بی. سی، صدای امریکا، رادیوی آزادی بارها پخش گردید امور همراه بود.

قوم‌گرا متوجه ساخت.^۱

نابسانی جامعه تاجیکان در افغانستان

تاجیکان با همه کارگردانی‌های شگرف علمی و فرهنگی در پویه تاریخ، در یک سده اخیر دچار توطئه‌های بزرگ فرهنگی و هویتی بوده‌اند. این توطئه‌ها از جانب استعمار خارجی و استبداد داخلی بیشتر و محسوس‌تر بوده است.

نادر افشار خراسانی با شعار توحید مردمان مسلمان آسیای مرکزی، هندوستان و کشورهای خاورمیانه در محوریت دین اسلام و زبان فارسی به شدت مورد کین استعمارپویان زمان (روسیه تزاری و انگلیس مستقر در هند) قرار گرفت. آنها، چنانکه برشمردیم برای امحا یا محدود نمودن این دو محور وحدت بخش مسلمانان از بخارا تا دهلی و استانبول دست به کار شدند و رسمیت زبان فارسی را در هند در سال ۱۸۲۳ م ملغا کردند. در استانبول با سقوط دادن امپراتوری عثمانی (۱۹۲۲ م) زبان فارسی را برانداختند. تنها همین نبود، بلکه محمود طرزی هم تحت تاثیر ولوله‌های فارسی‌ستیزی، زبان فارسی را زبان بومی مردم افغانستان نخواند، این بود که تاجیکان افغانستان مثل تاجیکان ماورالنهر دچار خطر امحای فرهنگ و هویت گردیدند و برنامه فارسی‌ستیزی با گوینده‌گان آن به استراتژی تمامیت‌خواهان در آمد. ادامه این وضعیت در یک سده پسین در پراکنده‌گی اجتماعی و آشفته اندیشی سیاسی تاجیکان در حواشی قدرت‌ها و برون‌راندن اندیشه کسب اقتدار سیاسی شان بی‌تاثیر نبوده است.

نابسامانی‌های اجتماعی جامعه تاجیکان هرازگاهی که به فرصتی دست یافته‌اند، از سوی تمامیت‌خواهان بیشتر برجسته‌گی یافته است. یکی از کم‌بودهای جامعه تاجیکان در شرایط کنونی نبود تفکر قومی یا نگاه معطوف به قدرت سیاسی در کشور می‌باشد. شاید حس بی‌نیازی از پرداختن به حاکمیت سیاسی برخاسته از سرکوب‌های تاریخی،

۱. مشکل جنگ در افغانستان این است که مسایل گرهی و ریشه‌دار در مذاکرات صلح هیچ‌گاه مطرح نمی‌شوند و نماینده‌گان جوانب درگیر به خاطر گل روی ولی نعمتان خارجی‌شان اسناد نا کارآمد صلح بی‌فاهم را امضا می‌کنند، اما پیش از این که رنگ این امضاها بخشکد، باز این بحران‌های از ریشه سر می‌کشند. اگر مسایل اساسی و ریشه‌ای در افغانستان که اسباب ادامه تنش‌ها در نیم قرن اخیر گردیده‌اند، کشف و حل نشوند، این‌گونه صلح‌های نمایشی با جنگ تفاوت چندانی نخواهند داشت.

پراکنده‌گی جمعیت یا گذار تاجیکان از مراحل جامعهٔ قبیله‌ای به سوی اجتماع فراقومی و فرا قبیله‌ای بوده باشد که بیشتر در اشکال فردگرایی و محل‌گرایی و در نهایت، به گونهٔ ملی‌اندیشی متباز گردیده و در آن مفکورهٔ قوم‌اندیشی تبلور نیافته است. موجودیت چنین باوری در روند هستی منجر به الینیشن یا خود فراموشی هویتی در تاجیکان گردیده است. یکی از علل اصلی این خود فراموشی را می‌توان در ادامهٔ بازی بزرگ سیاسی در حوزهٔ اقتدار فرهنگی تاجیکان در منطقه جستجو کرد که بر پایهٔ استمرار رقابت‌های استعماری این حوزه دچار قبض جغرافیایی گردیده و تاجیکان آسیب‌های فراوان روحی و فرهنگی دیده‌اند. به هر ترتیب، این نابسامانی‌ها را می‌توان به گونهٔ ذیل برشمرد:

- تاجیک‌ها از قدیم‌ترین باشنده‌گان فلات شرقی ایران یا خراسان عصر اسلامی هستند، آنها امپراتوری‌های بزرگ و تمدن‌های ژرفی را با جریان‌های کشاورزی دم‌ساز کرده و در مسیر کار و آفرینش ساختار اجتماعی قبیله‌ای را سده‌ها پیش از سرگذرانده‌اند، زبان، فرهنگ و خرد اجتماعی آنها به مراحل بالایی از ترقیات اجتماعی و فرهنگی ارتقا کرده است. این امر باعث گردیده که تاجیکان نه تنها زیربار فرهنگ‌های مهاجم نرفته و در فرهنگ و زبان آنها منحل نشده‌اند، بلکه تمام مهاجمان دور و نزدیک را در زبان و فرهنگ خود منحل نموده‌اند. ادامهٔ چنین روالی اسباب آن گردیده است که هم‌بستگی قومی و عصبیت عرقی آنها از بین برود یا کاهش یابد یا به اصطلاح ملی و فراقومی فکر کنند.

- با اینکه تاجیکان از قرن‌ها پیش حاکمیت سیاسی خود را در منطقه از دست داده‌اند، اما در ساختار دولت‌های بزرگ منطقه‌ای نقش برانزندهٔ اداری، فرهنگی و مدنی داشته و زبان و فرهنگ‌شان بر امور اداره و سیاست حاکم بوده است، اعزاز فرهنگی و گرایش دولت‌های غیرتاجیک‌تبار با برنامه‌های سیاسی و فرهنگی زبان فارسی، احساس خودمانی و اعتماد تاجیکان را در قبال این دولت‌ها به وجود آورده تا آنها را از خود بیگانه ندانند و به گونه‌ای از مسیر دادن به راه‌کارهای رشد و انکشاف زبان و فرهنگ خود منحرف شوند؛ اما نباید تصور نمود که چنین پنداشتی به خصایل ذاتی تاجیکان مبدل شده است و آنها حب و یغرض اهل قدرت، غرض و مرض را در برابر ارزش‌های تاریخی و فرهنگی خود احساس نمی‌کنند. تاجیکان در جریان اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی به خوبی نشان دادند که می‌توانند هم با قلم و هم با شمشیر ضربه بر دشمن را کارایی بیشتر بخشند

و اگر بخواهند می‌توانند از حاشیه به متن داخل شوند و زمام‌دار سرنوشت خود باشند. - با شکل‌گیری سه دولت مقتدر در همسایگی خراسان (شیبانیان و جانیان ماورالنهر، صفویان فارس و بابرین هند) پس از قرن شانزدهم و سرازیر گردیدن گروه‌های تباری مختلف، به خصوص پس از قرن هجدهم که سرزمین تاجیکان جولانگاه ورود تبارهای جدید از شمال و جنوب بوده و دهقانان تاجیک زمین و جایدادهای خود را از دست داده‌اند، نظام زیست اجتماعی تاجیکان دچار پراکنده‌گی جمعیت آنها در جزایر جداگانه حیات اجتماعی گردیده است. این امر می‌تواند از هم‌بستگی قومی تاجیکان بکاهد. کما اینکه پراکنده‌گی جمعیت مانع تصمیم‌گیری باهمی، مساعی مشترک و کاهش ظرفیت و توانایی آنها برای اتخاذ تدابیر سیاسی گردد و این امر منجر به محل‌گرایی تاجیکان نیز گردیده است.

- زبان، فرهنگ و هویت تاجیکان طی یک‌ونیم هزار سال گذشته چه در حاکمیت‌های ملی خودشان و چه در دوران حکومت‌های دیگران تا آغاز قرن بیستم نه تنها مورد بی‌مهری و توهین هیچ گروه سیاسی و تباری واقع نشده، بلکه همواره رو به رشد و ترقی و مایه سرافرازی همه خراسانیان بوده است. از یونانیان و تازیان تا مغلان و ترکان و افغانان با بهره‌گیری از فرهنگ بومی خراسان و زبان فارسی در این جغرافیا حکومت کرده‌اند. این وضعیت سبب گردیده که تاجیکان در زمینه‌های زبان و فرهنگ‌شان احساس کم‌بودی نکنند. ممکن است بر بنیاد این بی‌نیازی و مخلوط شدن گام به گام در میان اقوام جدید که آنها نیز در فرهنگ بومی تاجیکان خلط شده‌اند، تعدادی از جامعه تاجیکان هویت قومی خود را جدی نگرفتند و از خط تعهد و پاس‌داری زبان و فرهنگ‌شان به گونه‌ای عدول کرده‌اند. با تحولات سده‌های پسین مثلاً در فارس صفوی کاربرد واژه «ایرانی» جانشین واژه تاجیک گردید. در خراسان دوره افغانان کلمه «فارسی‌وان» به جای کلمه تاجیک چیره شد و در مناطق نفوذ ترکان نام‌های محلی چون هراتی، بدخشی، کابلی، پنجشیری، بلخی، غزنوی، گردیزی و غیره جای کلمه تاجیک را گرفت و از انسجام و هم‌گرایی آنان جلوگیری کرد.

- برخی از منتقدان با توجه به میراث‌های ادبی و فرهنگی تاجیکان مثل شاهنامه فردوسی، منتهی مولانا و بوستان و گلستان سعدی و دیوان حافظ که مردم را به خردگرایی،

تواضع و فروتنی دعوت می‌کنند، تاجیکان را ملت شاعرپرور، نویسنده، میرزا، کاتب و فاقد روحیه رزمی تلقی می‌کنند و تاثیر این منابع ارزش‌گستر را در تربیت روانی تاجیکان دخیل می‌دانند و چنان می‌پندارند که خوانش این همه دیوان‌های شعری تاجیکان را به تصوف و کناره‌گیری از امور دولت‌سازی و قدرت سیاسی و دنیا‌گریزی کشانیده است. حتا برخی از تاجیکان گاهی آرزو می‌کنند که کاش به عوض این همه شاعر، عارف، ادیب، فیلسوف، عالم و مورخ چند تا چنگیز و آتیلا هم می‌داشتند. در حالی که نمی‌توان از تاثیر میراث‌های معنوی در پرورش روان اجتماعی تاجیکان انکار کرد، شاید هم تا جایی چنین پندارها بی‌مورد نباشد، چون به گفته معروف «قلم‌های بی‌تفنگ به آسانی شکستنده می‌شوند، همان‌طوری که تفنگ‌های بی‌قلم فاجعه می‌آفرینند.» اما نباید چنین تصور نمود که شعر و ادبیات و فلسفه و تاریخ به آسانی و بدون داشتن مایه‌های فکری و اندیشه‌های بزرگ و ریشه‌دار به روی کاغذ پیاده می‌شوند. همین‌طور ما و همه جهان در حوادث نیم قرن اخیر در افغانستان شاهد بودیم که بزرگ‌ترین رزمنده‌گان پیکارهای ضد اشغال افغانستان مردانی مثل احمدشاه مسعود، محمد اسماعیل خان، جنرال مومن اندرابی، علاالدین خان هراتی، قوماندان پناه، گدامحمد خالد، بسم‌الله خان، سید نجم‌الدین واثق، جنرال داوود، مولانای سیدخیلی، امان‌الله گذر، داکتر ابراهیم غوری، ذبیح‌الله بلخی، عطا محمد نور، میر علم خان قندزی و دیگران از میان جامعه تاجیکان با کارنامه رزم و حماسه برخاسته‌اند، کما اینکه پیش‌گامان جسوری در عرصه سیاست چون داکتر عبدالرحمان محمودی، میرغلام محمد غبار، محمد طاهر بدخشی، مولانا بحرالدین باعث، عبدالمجید کلکانی، محمد اکرم یاری، عبدالقیوم رهبر، برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود و قافله طویلی از راهیان هدف‌مند سرنوشت را نیز داشته‌اند که با قبول ریسک و قربانی با ریختاندن چکه خون‌شان خط‌السییر حرکت جامعه را به سوی فردا و خودشناسی ملی مشعل‌داری کرده‌اند که این خودشاهدی بر روحیه حماسه، ایثار و فداکاری ملیت تاجیک می‌باشد. بنابراین، تاجیکان هم اهل رزم‌اند و هم چکامه‌گر آگاهی‌بخش و مولد افکار و نظریات آزادی‌خواهانه و به‌دور از عصبیت‌های دوره قبيله‌ای.

- با این همه ارزش‌های انسان‌گرایانه و تسامح‌پسندانه، تاجیکان در کشوری چون افغانستان فاقد داعیه قومی هستند، در کشوری که در حال حاضر ارزش‌ها و شخصیت

جوهری افراد و اقوام آنها در شعله شمشیر و اقتدار سیاسی نمایان می‌شوند و رهبران نمایانی هم هستی هم تباران خود را به گروگان گرفته و از آنها در معاملات سیاسی خود استفاده ابزاری می‌کنند. بزرگ منشی و در انتظار عدل و داد نشستن با پندار اینکه دستی از غیب برون آید و کاری بکنند امر عبث خواهد بود. تاجیکان، مدعیان رهبری، هم پایه و هم سطح با رهبران معمول روزگار در بین سایر اقوام را نیز دارند، اما روح و روان این رهبران را خود فراموشی قومی و تن دادن به معاملات زبون سیاسی فرا گرفته است که انتظار از چنین کسانی امر بیهوده است و تاجیکان هم با آگاهی از بی‌مایگی آنها هیچ‌گاه دست آنان را به عنوان رهبر نبوسیده‌اند. آن‌هایی که بزرگی تاریخی و شخصیت معنوی ملت خود را هنوز در نیافته‌اند و خود را در بازار معاملات سیاسی بحیث انسان درجه دو و متاع ارزان عرضه می‌کنند، هرگز شایسته‌گی رهبری این ملت خردپرور را ندارند. واقعیت دردناک این است که تاجیکان با همه افت و خیزهای روزگار، فاقد شخصیت سراسری سیاسی همه‌پذیر هستند و هیچ‌گاه دست‌یاری به سوی بیگانگان و طماعان دراز نکردند و این شاید یکی از علت‌های افت آنان بوده است.

- کم‌بود اصلی جامعه تاجیکان نداشتن تفکر و آجدای قومی به مفهوم قوم‌گرایی آنها در یک جامعه کثیرالاقوامی که هر کسی طبل عنایت خود را می‌کوبد، می‌باشد. در حالی که تمام هم‌وغم اقوام را حصول جایگاه حقوق قومی آنان در نظام‌های سیاسی افغانستان تشکیل می‌دهد. کسی به خاطر انحصار قدرت و کسی به خاطر حصول حق انسانی خود تلاش می‌کند، عده‌ای از نام قوم بر خود برتری و تعدادی بر خود کهن‌بینی می‌اندیشند، کسانی حق بیان و کسانی حق سکوت می‌گیرند. هنوز برچسپ قومی برای نخبگان تاجیک نوعی کسر شان و تنزیل مقام و اعتبار اجتماعی آنها تلقی می‌شود. در تمام دوران اقتدار استاد ربانی و احمدشاه مسعود کسی از منسویت قومی آنان از زبان خودشان چیزی نشنید، در حالی که آقای حکمتیار و امثال هم با صراحت خود را پشتون و مدافع حقوق پشتون‌ها می‌خوانند. این احساس در سرپای اقوام کشور وجود دارد، به یقین همه حق دارند با حفظ هویت و انسجام اجتماعی تباری خود حق خود را از کام شیر در آورند. البته منظور من این نیست که تاجیکان با داشتن چنین گرایشی دچار اشتباه هستند، بلکه می‌خواهم به نخبه‌گان تاجیک اذعان نمایم که در چنین آشفته بازار

سیاسی چه کسی برای تامین حقوق و جایگاه تاریخی تاجیکان تصمیم خواهد گرفت؟ من به داعیه داران حقوق و عدالت ملی و اجتماعی پیام می دهم که آنها بایست شعار عدالت را در سطح منافع تمام اقوام کشور مطرح نمایند. در این حال، آنها می توانند هم رهبر پشتون و هم رهبر غیر پشتون باشند. داشتن روحیه، احساس و تفکر افغانستان شمول می تواند جنبه های مثبت را در جهت رشد و انکشاف مادی و معنوی همه مردم و همه مناطق افغانستان به وجود بیاورد که تاجیکان خود را میراث دار آن می دانند. در جامعه ای که کم از کم بیشتر از دوصد و پنجاه سال تجارب ناکام قوم محوری را آزموده اند، همچنان رفتن به همین مسیر بی دست آورد و حتا پُرچالش را ضیاع وقت و فرصت کُشی و در نهایت، نادیده انگاشتن حضور کمی حدود ۷۰٪ سکنه کشور می دانند. تکرار تلقیات قوم محورانه اعتماد ملی اقوام افغانستان را به شدت زیان مند کرده است. دیگر به عاریت گرفتن چهره های به نام قومی با شعار ترکیب ملی در ساختارهای سیاسی به گونه کذایی و ظاهر سازی امروزی مشکل جامعه افغانستان را حل نمی کند. حتا چنین ترکیب سازی های مصنوعی در پراتیک زنده گی افغانستان در فقدان روحیه هم دیگر پذیری اقوام، بطلان خود را به اثبات رسانیده اند. فروپاشی حزب دموکراتیک در زمان حکومت داکتر نجیب الله به دسته های قومی منجر شد که در آن چهره های تاجیک، پشتون، هزاره و ازبیک هر کدام مسیر جداگانه ای در پیش گرفتند.

انشعابات گروهی بر پایه خواسته های قومی در حزب اسلامی و کناره گیری چهره های تاجیک تبار مثل محمد ابراهیم ورسجی، محمد الله ناقد، عبد الجبار تقوا، فرماندهان ازبیک مثل ملا پیرم قُل، مامور حسن، قاضی کبیر مرزبان و دیگران همه از چنین ساختارهای مصلحتی پرده بر می دارند.

- تاجیکان با همه احساس هم گرایی که داشته اند، اما با استبداد و ظلم سر ناسازگاری نشان داده اند. به نظر من تاجیکان دفاع از حق خود و دیگران و به رسمیت شناختن حقوق همه اقوام کشور را مثل حق خویش از وجایب انسانی خود دانسته اند و گاهی هم نخبه گان آنها به استبداد و یکه تازی که بر سونوشت کُل حاکم بود، نه گفته و عکس العمل ها و قیام های را تبارز داده اند. قیام های حبیب الله کلکانی، بحرالدین باعث، مجید کلکانی، داکتر محمد عمر کشمی، احمد شاه مسعود، جنرال عبدالمومن اندرابی هر کدام در

مقاطع زمان خویش حایز اهمیت سیاسی بوده‌اند. هرچند اقدامات سرکوب‌گرانه این قیام‌ها منجر به ایجاد جبن مرموزی در جامعه تاجیکان گردیده است و عده‌ای با حافظ هم عقیده شده‌اند که گفته است:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است کلاه دل‌کش است، اما به ترک سر نمی‌آورد
 اما احمدشاه مسعود که خود یکی از تبار زخم‌خورده تاریخ بود، ساده‌انگاری حبیب‌الله
 کلکانی را در برابر دشمن مکاری چون نادر با دریغ یادآوری کرده و می‌گوید: «آدم به دشمن
 تسلیم می‌شود؟ هیچ جنگی اگر نمی‌کردی و فقط در دامنه‌های شمالی گشت می‌زدی و
 هر یک ماه یا سه ماه بعد یک تک تفنگ می‌کردی؛ سرنوشت و سیاست در افغانستان در
 بست در دست یک خاندان باقی نمی‌ماند.»^۱

-باورهای ایدئولوژیک چون جهان وطنی اسلامی یا انترناسیونالیسم پرولتری در رهبران
 چپ و راست تاجیک بیشتر نفوذ داشته است. دل‌بستگی به انترناسیونالیسم و حاکمیت
 جهانی زحمت‌کشان و جهان‌وطنی و اخوت اسلامی و دموکراسی خواهی فارغ از مرزهای
 کشور، همه سبب شده‌اند تا ما همواره برای منافع دیگران قربانی بدهیم و منافع کلی
 حیاتی خود را نذر فرآندیشی رهبران خود سازیم. در حالی که سایر جوامع از این شعارها و
 حرف‌های فاقد‌کردار و دهن‌پُرکن بیشتر به منافع خود در عمل سودجویی کرده‌اند. وقتی
 فرهنگ ملی گفتند، بیشتر فرهنگ خود را تحمیل کردند، وقتی هویت ملی گفتند، هویت
 خودشان را مطمئن نظر داشته‌اند، وقتی برای تاریخ ملی سینه‌چاک کرده‌اند، آن را به قامت
 تاریخ اقتدار سیاسی تبار خود اندازه‌گیری کردند و پیروزی قومی و قبیله‌ای خود را بیان
 کردند. وقتی دم از منافع ملی و وحدت ملی زدند، تعبیر منافع قومی و قبیله‌ای خودشان را
 مراد کرده‌اند. اما در واقع، در میان رهبران جامعه تاجیک با قربان کردن هست و بود جامعه
 در واقع، برای تامین منافع دیگران خود را وقف کردند. اگر در آینده‌های قریب جامعه
 تاجیک متوجه وضع ناپسان خود نشوند و چرخه سیاست‌های جاری را تغییر ندهند،
 وضع بدتر از این خواهد شد و بازهم خون ما قربانی امیال دیگران خواهد شد. استاد ربانی
 و احمدشاه مسعود بیشتر به اسلامی بودن حتماً اخوانی بودن قدرت می‌اندیشیدند و برای

۱. اپارسینا (پارسین) هویت و اقتدار تاجیکان، ص. ۸۶.

حفظ حاکمیت خویش از هیچ نوع ترفندهای مود سیاست روز استفاده نکردند. رهبران کمونیست تاجیک هم خوش بختی جامعه و تطبیق عدالت اجتماعی را در فرجام مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا جستجو می‌کردند. در حالی که رهبران چپ و راست پشتون به حاکمیت از چشم‌انداز قومی می‌نگرند. حکمتیار که موجودیت دوستم را در کنار استاد ربانی «ملیشۀ کمونیست» می‌خواند و به خاطر حذف او از صف دولت اسلامی شهر کابل را به شهر اشباح تبدیل نمود، اما خود با همین دوستم شورای هماهنگی تشکیل نمود و با دولت ربانی تا آخر جنگید. در سطح گروه‌های چپی امین و امینیان به برتری قومی تا سرحد فاشیسم تاکید داشتند. در پایان دوره کارمل کاندیداتوری سلطان علی کشتمند بحیث یک چهره موفق هزاره در مقام ریاست جمهوری از سوی روس‌ها، توسط رهبران حزب خلق رد شد. تکنوکراتان غربی هم در کنفرانس بُن دو رای کرسی پشتون را با یازده رای عبدالستار سیرت ازبیک چیره کردند و مدعیان ترویج دموکراسی در غرب هم این رای عیب در محکومیت دموکراسی ندانستند و برایش کف‌کوبی کردند. معلوم است تا زمانی که حاکمیت و برتری خواهی قومی بر همه ارزش‌های دینی و عقیدتی، تاریخ و فرهنگی رجحان داده شود، عدم نگاه قومی تاجیک‌ها و همه اقوام دیگر به قدرت و دولت آنها را دست‌نگر، دنباله‌رو و مزدور قبیله‌گرایان خواهد کرد.

- در تحولات دهه‌های پسین روشنفکران تاجیک بازهم در دو خط جداگانه بی‌لومزوم
 لمیده‌اند و به نام سنت‌گرایان مذهبی عمدتاً از افراد اخوانی و مدرنیته‌گرایان شهروندی
 غرب‌گرایان و بقایای حاکمیت دموکراتیک خلق تقسیم شده‌اند. دسته اول راه نجات
 کشور و سرنوشت معروض به تهاجم خود را در اعمار جامعه اسلامی و دسته دیگر راه
 نجات را در ایجاد جامعه دموکراتیک شهروندی می‌دانند. طرح هویت تاریخی و فرهنگی
 تاجیکان در هر دو سنخ فکری جای پای ندارد و تکرار همان باورهای مربوط به دوران
 انقطابی جهان است. در حالی که گروه‌های قوم‌گرای پشتون پیش از همه موارد دیگر آجندا
 و راه‌برد قومی دارند. در میان گروه‌های سیاسی مربوط به تاجیکان مشی روشن برای فردای
 سرنوشت خودشان سراغ نمی‌شود و عده‌ای به نام مصلح و منجی می‌خواهند به مدعیان
 رهبری از طریق پند و وعظ خط سیاسی بدهند. تمسک افراط‌گرایی قومی حلقات پشتون و
 افراط‌گرایی دینی تاجیکان جایی را برای برقراری روال معتدل نظام شهروندی نمی‌نمایاند.

- نبود برنامه روشن و مدون حیاتی در جامعه سیاسی تاجیکان بسیار رقت‌انگیز است، چه اگر جامعه تاجیک تحت تاثیر آموزه‌های ایدئولوژیک فکر دست یافتن به قدرت سیاسی را نداشته باشد، اما بسا از عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی به توجه و ممارست اهل زبان و فرهنگ نیاز جدی دارند. بی‌برنامه‌گی و منتظر اجراءات دیگران نشستن می‌تواند بیشتر به خود بیگانگی، عطالت و نبود اعتماد به نفس بیانجامد که دوام این حالت منجر به عقیم‌سازی اندیشه و استعداد آفرینشی در میان جمع و فرد گردد. در حالی که قدرت ایجاد، آفریننده‌گی و کارگردانی فرهنگ و تمدن، رزم و پیکار برای آزادی خواهی و تامین عدالت اجتماعی از موارث اجدادی تاجیکان به شمار می‌رود، فرزندان آنها چگونه به دنبال هیچ و پوچ روان باشند و از آن همه کارنامه بزرگان خود چیزی به یادگار نگذارند. گوشه‌گزینی و دنیاگریزی کار مردان خدا نیست و سنگرهای همت و حمیت را بایست همواره پُرشور نگه داشت. گوشه‌گیری و عزلت‌گزینی کار آفرینان امور سیاسی و اجتماعی خود آب در آسیاب استفاده‌جویان می‌ریزد. آنها برای هم‌سان‌سازی قومی به استحاله جوامع دیگر در هویت، تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی افغانان (پشتون) تنها تاجیکان و زبان فارسی دری را در برابر برپایی «ملت افغان» دشمن خود تلقی می‌کنند و در تلاش هستند با سرهم‌بندی اتحادها و ایتلاف‌های مقطعی در گام نخست محور مقاومت هویتی همه مردمان افغانستان را هدف بگیرند. جوامع و اقوام برادر هم نه تنها برای نجات از انحصار و رفع تبعیض اجتماعی با جامعه تاجیک متحد و ذینفع هستند که اگر این اتحاد را تجسم عملی نبخشند، هیچ گروهی به تنهایی این غایله را حل نخواهد کرد. خداوند انسان‌ها را مساوی آفریده و برای شان نعمت‌های خود را به طور مساویانه انعام کرده است. پس نباید برای خود مقام دنباله‌روی و شماره چندم تعیین کنیم و خود را به زیستن در سایه دیگران معتاد سازیم. همه باید یک دست علیه استبداد و نابرابری برزمیم و بنده‌گی بنده‌گان را قبول نکنیم. چنین امیدواری از نسل امروزی تاجیک انتظار برده می‌شود. جوانان ما باید بدانند که با خانه نشستن و مصروفیت‌های روزمره‌گی نمی‌توان قهرمان شد.

- فردگرایی یا منش‌های فرد محوری یکی دیگر از خصایل جامعه تاجیکان است. با اینکه اقوام مختلفی در پویه تاریخ به سرزمین تاجیکان حاکم شدند، اما زبان و حرمت

فرهنگی آنها پاس داشته شده و از طرف هیچ گروه مهاجمی تا آغاز سده بیستم میلادی مورد تحقیر و توهین قرار نگرفته است. از این رو، جامعه تاجیکان بی نیاز از احساس حقارت، لزومی به انسجام قومی و جمعی ندیده و تنها غریزه خود مطرح کنی فردی در انواع مظاهر آن در آنها شکل گرفته است تا جایی که در برابر هم به رقابت بر می خیزند. اگر کسی از آنها در مقامی قرار گیرد، بیشتر سپاس مند ولی نعمت خود گردیده و مکلفیت خود را در برابر هم تباران خود فراموش می کند. ما نمونه های از علی احمدها و یفتلی ها را در کابینه های دوران محمدظاهر شاه و پس از آن به یاد داریم که از مردم و منطقه خود منکر و مشغول خوش خدمتی به ارباب قدرت بوده اند.

تاجیکان در میان تمام اقوام افغانستان یک جامعه منزوی هستند، در حالی که جامعه تاجیک می بایست پیوندهای زبانی، فرهنگی، تاریخی و تمدنی خود را با مردمان و کشورهای مماثل برقرار می داشت، اما بنابر عوامل متعدد چنین نشد. روشنفکران جامعه تاجیک هنوز هیولاهای خون خوار خود را در استراتژی کشورهای منطقه تشخیص نداده اند. شاید انتظار این روشنفکران این ست که به جای شهروندان کشور بایست ابرقدرتان جهان سیاست گزینی کنند و به جای آنان اشک تمساح بریزند. با این پندار که آنها ناسیونالیست و قوم گرا نیستند به بی پناه ترین جامعه در کشور مبدل شده اند. جامعه تاجیک به صورت روشن در منطقه با دشمنی نظامیان و استخبارات برخی از کشورهای همسایه مواجه هستند. زیرا آنان منافع ملی خود را در افغانستان بر دو مبنا تعریف کرده اند: ایجاد و توسعه یک حاکمیت دست نشانده و مزدور قومی در کابل و موازی به آن حذف جامعه تاجیک بحیث یک قوم فرهنگ مدار از حواشی قدرت.

در دهه چهارم قرن بیستم محمدظاهر بدخشی برای نخستین بار داعیه تساوی حقوق و حل مسأله تباری را در افغانستان تضاد عمده و سیاست برتری خواهی قومی و زبانی توسط حاکمیت تک قومی را مشکل اساسی در هم گرایی اقوام کشور مطرح کرد و نشان داد که اقوام غیرپشتون برعلاوه ستم طبقاتی در کشور مواجه به ستم ملی (زبانی و فرهنگی) نیز می باشند و این وجوه مشترک یا محور انسجام اقوام محکوم را تشکیل می دهد، او که خود با شمار طولی از هم اندیشانش در راه برگزیده اش جان داد، اما عده ای از پیروانش به دلیل فردگرایی، ضعف روحیه تشکیلاتی، بی برنامه گی و آرمان گرایی محض در آغاز حکومت

فاشیستی امین-تره کی دست به اقدامات مسلحانه زده و سپس تسلیم دست‌گاه «اکسا» شدند که در نتیجه بهترین فرزندان جامعه تاجیک و همه اقوام برادر به کام دست‌گاه خون آشام امینی‌ها سپرده و نابود شدند یا نمونه دیگر فرد منشی تاجیکان را می‌توان در کشتار مظلومانه عبدالمجید کلکانی توسط دست‌گاه ببرک کارمل که هر دو تاجیک تبار بودند، در رابطه به چگونگی پیوند خون و سیاست به بررسی گرفت. حکومت ببرک کارمل هیچ‌گونه آجدای رسمی و باور به رشد فرهنگ تاجیکان نداشت و نمی‌پذیرفت که سونامی استبداد قومی در کشور از بالای پُل قدرت خیز می‌زند. آن‌هایی که از سنخ ایدئولوژیک قدرت در جناح‌های چپ و راست در نیم قرن اخیر در مورد مناسبات تباری افغانستان تیوری پراکنی‌ها کرده‌اند، اما هر کدام در عمل جانب قوم و قبیله خود را گرفته و با نوشتن آیین‌نامه قومی چون «سقوی دوم» هم‌بستگی و تعلقات روحی خود را در باب انحصار قدرت در خط سیاسی «افغان ملت» نشان داده‌اند. البته چنین نیاتی در جامعه درک ناشدنی نبوده و هیچ تخم سالمی از مرزعه تاریخ گم نمی‌شود و جامعه تاجیکان با فکر فرد محوری هم به جایی نخواهند رسید.

-محل‌گرایی نیز در جامعه تاجیکان شیوع یافته است، به همین علت است که ساکنان کابل، هرات، بلخ، بدخشان، پروان، کاپیسا، پنجشیر، غور، بادغیس، غزنی، لوگر، لغمان، بغلان، سمنگان که اکثراً تاجیک هستند، خود را به نام فارسی‌وان یا کابلی، هراتی و پنجشیری معرفی می‌کنند. این واقعیت شاید به دلیل این باشد که تاجیک‌های افغانستان در محلات پراکنده شده و به دور از هم دیگر در مقابل حوادث و رُخ‌دادها قرار گرفته و به صورت دسته‌جمعی عمل نکرده‌اند و در غم و شادی خود را با اقوام همسایه هم سرنوشت دانسته‌اند و ترجیح داده‌اند تا به نام محل یا زبان یاد شوند تا هویت قومی. تاجیک‌ها باید بدون هراس خود را میراث‌دار افتخارات تاریخ و فرهنگ نیاکان با غیرت خود بدانند و با محل‌گرایی و فرد محوری وداع کنند و از مولوی بیاموزند که:

هر کسی کودور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

-ضدیت با عنصر خارجی به عنوان «بیگانه» یکی دیگر از خصایل جمعی جامعه تاجیکان است. چنین روحیه از دو سده پسون در عقب جنگ‌های پیش قدمی روس و انگلیس در منطقه به یادگار مانده است که تاجیکان به هیچ یکی از این دو قدرت

استعماری پیوند نداشته و به آنها به دیده دشمن نگریسته‌اند و از هر کدام آنها در هر برهه زمانی سیلی جداگانه خورده‌اند. این نیش زدن‌ها که توسط آدم‌های چشم‌کبود و موی زرد صورت گرفته است، مفهوم خارجی را ولو از هر قماش‌ی در ذهنیت جمعی تاجیکان به نام ظالم و لامذهب ترسیم کرده است. آنها کوشیده‌اند تا با دوری از این گروه‌های خارجی گویا خود را از هم‌یاری و دوستی با کافران در امان نگه‌دارند و همکاری با آنها را بد تلقی کنند. در جریان وقایع سیاسی نظامی افغانستان به کرات دیده شده است که گروه‌های هم‌زیست هر کدام منافع دراز مدت خود را در ارتباط با کشورهای مماثل و خارجی جستجو می‌کنند. همان‌طوری که مناسبات هم‌زبانی بین پشتون‌های افغانستان و پاکستان، ازبیک‌های افغانستان و ازبیکستان، ترکمن‌های افغانستان و ترکمنستان بد نیست، بلکه مناسبات هم‌زبانی تاجیکان با تاجیکستان و ایران و سایر حوزه تمدن فارسی نیز ضروری می‌باشد و موجب امتزاج تجارب هستی‌ساز جمعی می‌گردد.

رهبران تصادفی و فرصت‌طلب در دهه‌های گذشته در اتحادهای سیاسی و اجتماعی با جوامع برادر، هم‌اعتماد متحدان خود را برای برهم زدن معادله سنتی قدرت از دست دادند و هم نتوانستند فضای اعتماد را با محور سنتی قدرت ایجاد کنند و خود را از اتحاد بازی‌های موسمی با «متحدین طبیعی» خود بی‌نیاز بسازند. این حرکت‌های موسمی و موج‌های بی‌هدف سیاسی جامعه تاجیک را در بی‌پناهی کامل سیاسی در سطح ملی قرار داده است. نداشتن متحدان دایمی در سیاست و تشکیل حاکمیت سیاسی، بیشتر از نداشتن دید روشن و استراتژیک و برنامه محور جامعه برخاسته است که رهبران سیاسی را به تلون مزاجی دچار نموده و با سیاست روزمرگی و دفع‌الوقت در واقع اعتماد همه را برای همکاری دایمی بر پایه برنامه روشن برای حکومت‌داری از میان برده‌اند. رهبران سیاسی جامعه چه در مرحله نخست خیزش در قرن بیستم و چه در دهه هفتاد آن، صرف توانستند ماشین دولتی گذشته را بشکنند و اما برای برپایی بدیل کارا، دموکراتیک و خدمت‌گذار مردم مبتنی بر منافع همه‌گانی ناموفق بوده‌اند. همین مساله هم یکی از انگیزه‌ها برای دل‌زده‌گی جامعه از مبارزه سیاسی و اقتدار طلبی جامعه تاجیک گردیده است.

ناسیونالیستان جامعه پشتون به صورت آشکار در طرح قضیه پشتونستان، خواهان تجزیه پاکستان و متحد‌گردیدن پشتون‌های دو سوی مرز دیورند در چارچوب «لوی

افغانستان» هستند. حتی آقای دوستم در ایتلافش با اشرف غنی از نام همه ترک‌تباران منطقه وارد تکت انتخاباتی او گردید و خود را نماینده همه آنها خواند. جامعه برادران هزاره به نام پیروان تشیع در همه خیر و شر خود حمایت جمهوری اسلامی ایران را با خود دارند که رعایت چنین پیوندهای جزوی فطرت انسانی است و نمی‌شود بر آن بی‌توجه به لزوم هم‌پیوندی اشتراکات خرده‌گیری کرد؛ اما سران خود خوانده کنونی جامعه تاجیک! برای خاطرخواهی تیم‌های حاکم حاضر اند خود را انسان شماره چندم قلم داد کنند و با هراس و جبنی که از حاکمیت‌های قبیله‌ای دارند برای تشخیص ملی (افغانی) نام فارسی را از کنار دری برداشته و تنها کلمه «دری» را به کار می‌برند و حتا در توطئه ضد فرهنگی با فرهنگ ستیزان هم‌آواز شده و کاربرد واژه‌های سُجه فارسی دری را استعمار فرهنگی ایران می‌خوانند؟! با این حال، تب ایران ستیزی در بین این گروه‌ها آن قدر بلند است که گاهی به هذیان‌گویی متصل می‌شوند و آنچه را ایرانی می‌دانند، نفرین می‌کنند. تاجیکان باید نبض زمان را به خوبی درک کنند و بدانند که در عقب این توطئه‌ها چه زهرهای شیرینی نهفته است. تاجیکان افغانستان با تاجیکان تاجیکستان و جامعه چند میلیونی تاجیکان ازبکستان اصلاً رابطه‌ای ندارند. در کشورهای آسیای میانه تا کاشغرستان و یارکند در سنکیانگ چین، قزاقستان، قرغیزستان، ترکمنستان، آذربایجان، ترکیه، عراق، سوریه، امارت‌های حوزه خلیج فارس، هند، پاکستان کمیتی از تاجیکان و فارسی‌گویان زنده‌گی می‌کنند که با تاجیکان افغانستان ارتباطی ندارند. به پندار توهم‌گرایان برای اینکه ما از قاعده وحدت ملی! و منافع ملی! و سایر ملی‌ها بیرون نشویم و جبین ارباب قدرت را پُر آژنگ نسازیم، باید بیش از دیگران ایران ستیز و تاجیک ستیز باشیم. در حالی که تاجیکان می‌بایست رابطه فرهنگی، زبانی و حتا مذهبی خود را با این هم‌زبانان خود می‌داشتند، اما توسط برنامه‌های غرض‌آلود به منزوی‌ترین ملیت در منطقه مبدل شده‌اند.

با آنچه گفته شد، توجه به برپایی قیادت سیاسی و فکری در جامعه برای بسیج ملی در مبارزه برای احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن به مبرمیت زنده‌گی ما مبدل شده است. با آنکه چهره‌های سیاسی جامعه تاجیک در وجود برخی از تشکیلات‌های سیاسی به چشم می‌خورد، اما ابهام در سیاست‌ها، کردارها، کنش و هنجارهای سیاسی و اجتماعی، اتحاد سیاست‌های چند پهلو، مقطعی، نامشخص،

فاقد دید استراتژیک باعث شده است که در بسیاری حالات این تشکیلات‌ها به عوض تسریع روند رشد و پختگی فکری جامعه برای مبارزه سیاسی، خود به قیود و معضله دست و پاگیر سیاسی و فکری برای همه اقوام کشور به خصوص جامعه تاجیکان مبدل شده‌اند. تاجایی که ملاحظه می‌گردد، نماینده‌گی از تاجیکان در تشکیلات‌های سیاسی متعدد و پراکنده اصلاً جای ندارد و بیشتر به سوی افتراق دامن زده می‌شود و چنان می‌نماید که گویی خداوند ما را برای تفرقه آفریده است.

تاجیکان مثل همه مردمان کشور به برپایی نهاد سیاسی متعهد به منافع حیاتی (ملی، فرهنگی، تاریخی و هویتی) خود نیاز جدی دارند، با ایجاد چنین ساختاری بهتر و جدی‌تر می‌توانند در حل مسایل بزرگ سرنوشتی، تفاهم با سایر نهادهای سیاسی جامعه مطرح باشند و توفیق یابند. مبرهن است که قفل گران و بزرگ سرنوشت پیش آمده را با رهبری خانواده‌گی، یاری‌های گرمابه و گلستان، رفاقت بازی‌های فردی و حواری‌گری‌های اماتورانه، محفل‌داری‌های محلی، داعیه‌های سرسری و معاملات سیاسی، رهبر تراشی‌های هوس‌مندانه و رهبران بی‌رهرو نمی‌توان گشود. تا زمانی که تشکیلات سیاسی پیش‌آهنگ جامعه در خط منافع استراتژیک برای دموکراتیزه ساختن حیات حقوقی، اجتماعی و تمکین به دموکراسی و مردم‌سالاری در طراز ملی حرکت نکند، مشکلات کنونی جامعه وجود خواهد داشت. رفع بحران رهبری تاثیرگذار در ساختارهای سیاسی درون جامعه تنها می‌تواند با تمکین جمعی از راه‌ها و شیوه‌های دموکراتیک و مراجعه به راهکارهای مختلف مدنی حل شود. توسل به راه و شیوه‌های سنتی حکومت‌داری، میراثی‌سازی حاکمیت، سوار شدن بر موج‌های برخاسته از شور فاقد شعور سیاسی جوانان، پوپولیسم و تحریک احساسات در واقع، معضل افتراق سیاسی و اجتماعی جامعه را بیشتر می‌سازد.

تاجیکان مثل هر قوم دیگر در جهان باید از تجارب و اندوخته‌های فرهنگی هم‌زبانان خویش در منطقه آگاه باشند و سهم خویش را در رشد و انکشاف میراث مشترک زبان و تمدن فارسی فعالانه به‌جا بگذارند. انزوای سیاسی و فرهنگی برای تاجیکان و هر قوم دیگر و قطع رابطه زبانی و فرهنگی با هم‌تباران نه تنها کم بود بلکه خطر جدی‌ست که هستی تاریخی و فرهنگی آنها را به فراموشی می‌کشاند. تاجیکان نباید فکر کنند که جهان آنها را با آنچه بوده‌اند و هستند به درستی می‌شناسند، شناخت آنها با حرمت فرهنگی و منسوبیت

تباری‌شان با مولانا، حافظ و فردوسی محتاج روشننگری بیشتر در قلمرو جهان‌ست. متأسفانه مقداری بدعت‌های فرهنگی در نام‌گذاری زبان (فارسی، دری و تاجیکی) و هویت سیاسی (ایرانی، افغانی و تاجیکستانی) انحرافات را در توضیح مسایل تباری و فرهنگی تاجیکان افغانستان به وجود آورده است و در این خصوص لازم‌ست تا تلاش‌های گام به گام غرض‌ورزان را به خوبی درک و دفع کرد.

تاجیکان بایست در عصر گلوبالیسم و جهانی شدن با استفاده از کثرت رسانه‌ها چون اینترنت، ویکی‌پدیا، فیسبوک و با استفاده از درون‌مایه‌های فرهنگی خویش خود را بحیث یک مردم قدیم و متمدن و حلقه‌فعلی در گسترش فرهنگ عام بشری به دنیا بشناسانند و روابط فرهنگی خود را با کشورهای همسایه و جهان بر بنیاد احترام و منافع متقابل برقرار کنند. کشورهای خارجی دوست و دشمن اقوام خاصی در افغانستان نیستند. آنها در تعاملات سیاسی با کسانی روابط برقرار می‌کنند که بحیث یک ملت متحد و منضبط مطرح و در سامان بخشی مناسبات بین‌المللی اثرگذار باشند. در عصر گلوبالیسم فرهنگ‌ها و زبان‌های محلی که قدرت هم‌رکابی با حرکت سریع کاروان علم، تکنیک و تکنالوژی جهانی را ندارند، طبیعتاً از پای می‌افتند و از این کاروان عقب می‌مانند؛ اما زبان فارسی و فرهنگ تاجیکان چون یل میدان‌های مصاف همان‌طوری که هزاران فراز و فرود را در پویه هستی خود طی کرده است، همچنان هم‌پای کاروان پیش‌رو زمان به پیش خواهد رفت.

در این حال، سرنوشت زبان فارسی تنها مشکل تاجیکان نیست، محدودیت آفرینی در مسیر این زبان، ایجاد مشکل در روابط و مناسبات عدیده همه اقوام افغانستان می‌باشد. جایگاه زبان فارسی بحیث زبان بین‌الاقوامی مردم منطقه به خصوص مردم افغانستان کار یک‌روز و یک‌سال و یا خواستن و نخواستن دست‌گاه‌های قدرت نیست، این زبان حداقل در بیشتر از هزار سال زبان تاریخ، ادبیات، مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و آمیزش‌های اجتماعی مردم در پهنه آسیای مرکزی بوده و فرهیخته‌گان هزاره، ترک (ازبیک و ترکمن) پشتون (سدوزایی، بارکزیایی، پوپلزایی، محمدزایی...) بلوچ، نورستانی، پشه‌ای، فارس، تاجیک (ایماق، فیروزکوهی، جمشیدی، تایمنی، اورمری، فرمولی، صافی...) همه‌گی سهم بزرگ فرهنگی‌شان را در برافراشتن این کاخ شکوه‌مند به شایستگی انجام

داده و آن را به اهرم نیرومندی در منشور فرهنگ جهانی بشری مبدل کرده‌اند. از این رو، زبان فارسی میراث بزرگ همه فرهنگ‌مداران منطقه ماست. همان طوری که از روزگار سامانی‌ها تا غزنوی‌ها، سلجوقی‌ها، غوری‌ها، خوارزم‌شاهی‌ها، کرت‌ها، تیموری‌ها، شیبانی‌های، اشترخانی‌ها، منغیت‌ها، صفوی‌ها، بابری‌های هند این زبان را بحیثیت زبان کارگردانی فرهنگ، سیاست، آموزش و ادبیات رشد و پرورش دادند، لازمست تا حاکمیت افغان‌ها نیز این میراث ارزشمند را پاس بدارند و نقش حلال و سازگار آن را در مناسبات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مردم افغانستان بپذیرند. چنانکه بارها تکرار کردیم، حلقاتی از روس‌ها، پان‌ترکیست‌ها، انگلیس‌ها و افغان‌ها به منظور از میان برداشتن این زبان دست به فشارهای عدیده‌ای زدند، از جرمانه پرداختن به خاطر صحبت کردن به فارسی تا آموزش اجباری کردن زبان پشتو، برانداختن زبان فارسی از مکاتب، تغییر نام فارسی به دری، تغییر نام فارسی به تاجیکی، گزینش تخلص به زبان پشتو برای شاگردان معارف و مامورین دولت، درآوردن لوحه‌های فروش‌گاه‌ها و مغازه‌ها، بیگانه خواندن زبان فارسی و ده‌ها مورد دیگر؛ اما این اصلاحات کاری را از پیش نبردند و زبان فارسی هیچ‌گونه تنزلی نپذیرفت و همچنان جایگاه فراقومی خود را از دست نداد. پس بیایید از تکرار هم‌چو برنامه‌های ناکارا و دشمن‌ساز در آینده نسل‌های جوان هم‌وطن مان دست برداریم و برای تمثیل برادری واقعی همه مردم کشور به صاف‌سازی باطنی و اقتدای صادقانه به حقیقت‌های جامعه روی بیاوریم و آنچه را درست است بحیث راه‌کار خود هم‌چون انسان‌های عصر بیست و یکم برای ساختار نظام سیاسی مردم‌پذیر، سنت‌های هم‌دیگرپذیری در میان اقوام و اقشار جامعه، ساخت و ساز دولت-ملت بر وفق طبیعت اجتماعی و فرهنگی کشور در مسیر اعتلا و پیشرفت به سوی فردا برگزینیم. زبان پشتو بحیثیت زبان مادری یکی از اقوام بزرگ افغانستان و همه زبان‌های اقوام کشور نیز باید رشد داده شود. به گفته طاهر بدخشی که او را به دشمنی با پشتون‌ها متهم می‌سازند «بگذار زبان پشتو در کنار برادر رشید خود زبان فارسی رشد داده شود و پویا گردد، بدون اینکه این زبان‌ها در مقابل هم قرار داده شوند.» نظام اجتماعی و فرهنگی عقب‌نگه‌داشته قبایل پشتون در مسیر تغییرات مثبت به حرکت در آورده شود و متحول گردد و پشتون‌ها که در مدت ۲۶۰ سال حاکمیت سیاسی تباری روی خوش بختی را ندیده‌اند، در پرتو نظام

عدالت‌پذیر و برادری‌گستر مرفه و سعادت‌مند گردند. برای ایفای چنین نقش شایسته، تحمل و هم‌دیگرپذیری، تساند، هم‌یاری، تسامح و تساهل تاجیکان جایگاه خاص خود را داشته‌اند و دارند و از زبان مولانا می‌گویند که «هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است».

تاجیک‌ها بایست صدای رسای خود را برای مهار عادلانه چالش‌ها در خانواده بزرگ‌شان به گوش مردم عدالت‌خواه جهان برسانند و با صراحت اعلام بدارند که با هیچ‌کشوری و با قوم و قبیله‌ای سردشمنی و ناسازگاری ندارند. مبارزه آنها در مسیر دفاع از هویت، فرهنگ و زبان‌شان نه تنها هیچ‌گونه خطر و تهدیدی برای اقوام هم‌زیست و کشورهای همسایه ایجاد نمی‌کند، بلکه تاجیکان با مشعل دوستی و نوع‌گرایی برای تأمین زنده‌گی مسالمت‌آمیز و حق‌فطری خود برای منطقه و جهان نقش سازگاری ایفا خواهند کرد. تاجیکان هیچ‌گاه بر سر مالکیت سرزمین دیگران به دعوا برنخاسته‌اند و سرزمین خود را آن‌سان که مراد است در خدمت تمامیت‌خواهی نخواهند گذاشت.

تاجیکان دشمن تعصب، بدبینی، تحجر، خود برترینی، فزون‌خواهی، انحصارگری، عدالت‌گریزی، تروریسم، قلدری، زورگویی، قاچاق، فساد اخلاقی و اجتماعی می‌باشند. موجودیت خزینه‌های بزرگ فرهنگی و عرفانی نیاکان، تاجیکان را از فرورفتن در کام بد اندیشی و جزمیت باز می‌دارد. نخبه‌گان تاجیک همواره این نیک فرموده کنفوسیوس معلم اخلاق عصر باستان را به ابنای خویش تکرار کرده‌اند که «بیایید به عوض اینکه همیشه بر تاریکی‌ها لعنت بگوییم، خود شمعی بیفروزیم».

طرح چند پیشنهاد به آنانی که احساس مسوولیت می‌کنند

هر شهروند کشور حق دارد تا در قبال سرنوشت، تاریخ، فرهنگ، هویت و طرق رسیدن به یک جامعه خوش‌بخت و راه‌های برون‌رفت از بن‌بست‌ها و چالش‌های اجتماعی کشور ابراز نظر کند و از مدل‌های خاص نظام سیاسی و برنامه‌های انکشافی و جامعه‌مدنی جانب‌داری کند. جامعه‌ای که در قید نظام‌های در بسته و توتالیتر به زنجیر کشیده شود و ارایه‌کننده و شنونده‌ای نداشته باشد، یک جامعه انسانی نبوده و شبیه یک زندان یا یک گورستان می‌باشد. حالا ما در عصر بیست و یکم که جهان هر روز به سمت پیروزی‌ها و دست‌یابی به اسرار ناگفته زنده‌گی روان است، در بند بدیهی‌ترین‌ها افتاده‌ایم

و این همه فضای سربی و خفقان بار را با سختی تحمل می‌کنیم. هر چند در دوران به اصطلاح دموکراسی غربی همه چیز به گونه‌ای از رسانه‌ها گفته شد، اما گوش شنونده‌ای وجود نداشت و مسوولان دولت بی‌اهمیتی سخن و بی‌مقداری پیشنهادهای اهل نظر را به حداقل رسانیده و نادیده گرفته‌اند. در باب گفتنی‌هایم از خداوندگار بلخ استمداد می‌جویم و می‌گوییم که:

من گنگ خوابدیده و خلقی تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

من هم که با این همه مثنوی هفت من وقت گران بهای شما را ضایع نموده‌ام، هدفم برشماری تلخ و شیرین‌های از روزگار اجدادمان در پویه تاریخ بوده و در لا به لای این همه بحث‌های تاریخی به خوبی دریافتم که کوه با همه بلندی‌هایش به قله خود راه دارد. اگر معروضه‌هایم دل‌نشین ارباب قدرت نشود، حداقل دل‌خوشم که در برابر باورهایم سکوت نکرده‌ام. این گفتنی‌ها با برشمردن واقعیت‌های ذیل تجسم می‌یابند:

۱. دولت‌سازی

در افغانستان معاصر هنوز دولت به مفهوم واقعی آن به وجود نیامده است. از زمان سلطنت امیر عبدالرحمان خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) م. تا دولت حامد کرزی (۲۰۰۱ - ۲۰۱۴)، دولت متشکل از کنفدراسیون انحصاری از سران قبایل مربوط به یک قوم و زمانی هم متشکل از ائتلاف‌های خاص گروهی و مصلحتی بوده به گونه‌ی شرکت سهامی قدرت بنا بر ضرورت‌های سیاسی قدرت‌مندان بر مردم حکومت نموده‌اند. در این دولت‌ها که عمدتاً در خارج از مرزهای افغانستان و در مراکز قدرت‌های جهانی توافق و تعیین و به کشور صادر گردیده‌اند، نقش مردم کشور با تاسف نادیده گرفته شده است. اگر زمانی هم چند چهره غیر از قوم حاکم (چون یفتلی‌ها، سرابی‌ها، لعلی‌ها، جلالرها و...) به عنوان چهره‌های قومی افغانستان در دست‌گاه حاکمیت سجل شده و از مشارکت اقوام در حواشی قدرت کشانیده شده‌اند، باز نقش آنها بسیار شکلی، نمایشی و فاقد صلاحیت‌های اجرایی بوده است.

دولت با هر تعریف و ماموریتی که دارد، نقش آن در سازنده‌گی و پیشرفت جامعه یا برعکس سیر قهقرایی آن جدی و محسوس می‌باشد. در افغانستان نیات دولت‌ها در جمع‌وجور کردن مناسبات مردم، پاسخ مثبت به خواست‌ها و نیازهای آنها و حرکت در مسیر هماهنگ با کاروان اصلاحات و پیشرفت، هدف‌مند و از روی درک و آگاهی به

مبرمیت‌های زنده‌گی نبوده است. فرق اساسی که بین سیاست‌گران و بازیگران سیاسی جامعه تاجیک با ایلیت‌های سیاسی جامعه پشتون وجود دارد این است که، مهره‌های دولتی و سیاسی جامعه پشتون در همه روابط و ضوابط خود به سود روال حاکمیت تک قومی و اقتدار قبیله‌ای و در خدمت به منافع قدرت‌های بزرگ استعماری استفاده می‌کنند، اما سرکرده‌های سیاسی پسین جامعه تاجیک، هزاره، ازبیک تنها برای اندوختن مادیات و دریافت جاه و منصب شخصی خود سود می‌برند که هر دو شیوه به نفع سازنده‌گی و تغییر سبک زنده‌گی مردم افغانستان نبوده و کوچک‌ترین تاثیر مثبت ندارد. در واقع، این مهره‌های استخباراتی و ناکارآمد که برای اهداف خارجی و تمرکز ثروت‌های شخصی استخدام شده‌اند، برای متابعت ارباب خود حداکثر در خدمت از حاکمیت یک قومی، انحصار قدرت سیاسی و حذف دیگران از تمامی عرصه‌ها در آمده و سیاست تک قومی را برده‌وار پذیرفته و در راستای تحقق آن دست‌وپا بر زده‌اند و خود برای حذف سیاسی و اجتماعی مردم خود روند سیاست‌های استراتژیک حریفان را شتاب بیشتر می‌بخشند. دولت بایست حامی منافع مردم، تطبیق‌کننده عدالت اجتماعی بر پایه حقوق تعریف شده شهروندی در قوانین و میثاق‌های ملی و بشری، مدافع استقلال و حاکمیت ملی، حافظ صلح، امنیت، نوامیس ملی و منحیث نهاد بزرگ خدماتی برای تامین رفاه اجتماعی مردم کمر بسته باشد. دولت بایست با رعایت مفاهیم بدیهی آن یعنی حکومت مردم برای مردم، یا حکومت برخاسته از متن جامعه با مشارکت فعال مردم در بُعد افقی آن بوده باشد. حکومت بایست حقوق مدنی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هویتی) و اقتصادی شهروندان را در قانون و میثاق‌های ملی ضمانت کند و متکی بر سه اصل حاکمیت (قوای مسلح، سرمایه ملی و مشروعیت سیاسی) حضور قانون‌مند خود را بر مردم پذیرفتنی سازد و اعتماد و اتحاد داوطلبانه شهروندان را بر محور مشارکت شایسته‌گان آنها در قدرت به صورت عادلانه جلب کند. چنین دولتی با خصلت ارزش‌های وحدت بخش ملی و محتوای دموکراسی برای مردم افغانستان می‌تواند یک نهاد پایدار و قوی ملی-خدماتی را به وجود بیاورد. زمانی که در یک جامعه بی‌عدالتی در انواع مظاهر آن وجود نداشته باشد، چیزی برای اختلافات گروهی (قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی) باقی نمی‌ماند و مردم جامعه بی‌محابا در مسیر هم‌گرایی و هم‌پذیری که خط‌السیار حرکت به سوی روند دولت

و ملت‌سازی می‌باشد، رهسپار خواهند شد. نام و شکل دولت هر چه باشد مثل: شاهی مشروطه، جمهوری ریاستی-صدارتی، جمهوری پارلمانی-فدرالی و غیره، اما ماهیت و اصالت‌های محتوایی آن برای حل بحران‌ها و پدیدار نمودن فضای اتحاد و تفاهم ملی برای مردم و رشد همه‌جانبه مادی و معنوی کشور مهم می‌باشد. با توجه به ساختار پُر کثرت قومی و جغرافیایی افغانستان ایجاد جمهوری پارلمانی که بتواند مشارکت عموم اقوام افغانستان در ساختار نظام بر اصل انتخابی بودن مسوولان از راس تا ذیل حکومت را تمثیل نماید، مطابق به واقعیت‌های ساختاری کشور خواهد بود و چنین دولتی می‌تواند مضمون ملی داشته و از حمایت مردم در سازنده‌گی جامعه به صورت موثری برخوردار باشد و از هستی خود دفاع نماید. تاریخ ثابت کرده است که دولت‌های تک‌بُعدی با احمال قدرت بر مردم، همواره نامردمی بوده و مسیر درستی را برای هم‌سوایی مردم و دولت برنگزیده‌اند. از این رو، رضایت و حمایت مردم را با خود نداشته‌اند. طبیعی است چنین نظامی نمی‌تواند بن‌بست‌گشای چالش‌ها و تامین‌کننده زمینه‌های هم‌دلی و هم‌بستگی مردم به سوی ترقیات اجتماعی و اقتصادی باشد. چنانچه در افغانستان چنین بوده است. ادامه چالش‌های طولانی مدت در سطح کار دولت‌های عقیم و تغییرناپذیری آنها چنان می‌نمایند که گویی در میان قوم حاکم ذهن روشن‌گرانه و روشنفکرانه وجود ندارد تا این همه قافله بی‌هدف حاکمیت‌ها را نقد کند و از میان‌گندیده‌گی‌ها و پلشتی‌های سیاست بیرون آید. روزگاری تولستوی نویسنده مشهور روس که در ارتش روس خدمت می‌کرد، زمانی که جنایت و قساوت روس‌ها را در برابر قفقازی‌ها مشاهده نمود، از ارتش متنفر شد و آن را ترک گفت و داستان مشهور «حاجی مراد قفقازی» را در همین موضوع نوشت. کار روشنفکر این‌ست که پلشتی زمان خودش را نقد کند و مردم را با صداقت و صراحت در برابر آن بشوراند. طبیعی است که تغییر و اصلاح همواره از نقد گذشته‌ها بر می‌خیزد و تا زمانی که گذشته نقد و اصلاح نشود، راه خروج از بن‌بست‌ها دریافت نمی‌شود. چون هیچ‌کس، هیچ‌چیز و هیچ‌باور سیاسی در ذات خود مقدس نیست، حاکمیت و حزب سیاسی، برنامه‌ها و استراتژی‌ها همه وسیله‌ای در خدمت تحقق اهداف براننده انسانی هستند، اگر این وسیله‌ها برای رسیدن به اهداف والا درست کار ندهند، بایست لزوماً تعویض شوند. همه چیز قابل نقد و بررسی تاریخی می‌باشد که راه آینده را صاف و شفاف نماید.

بر رهبران سیاسی افغانستان است تا اگر مسوولیت و رسالت انسانی در برابر تودهٔ مظلوم خود احساس می‌کنند، فرمول قدرت و شیوه‌های حاکمیت را تغییر بدهند، ورنه در انتظار می‌کانیسم ضرورت مندی زنده‌گی مردم باشند.

۲. مسألهٔ اقوام و ملت‌سازی

افغانستان از لحاظ ساختار اجتماعی کشوری با کثرت قومی و اتنیکی می‌باشد، این اقوام هر کدام از لحاظ تاریخی و فرهنگی خصوصیات و مفاخر جداگانهٔ خود را دارند. لازمهٔ زنده‌گی با همی و استقامت دادن آنها به سوی آینده به منظور تجسم بخشیدن در ساختار ملت، در نفاق و راندن آنها به مسیرهای جداگانه با توهین و تحقیر و حذف هویت‌های فرهنگی‌شان نمی‌باشد، بلکه در ارایه و رعایت قوانین و نظام‌نامه‌های حقوقی از جانب دولت است که بتواند نگرانی آنها را از حذف منسویت‌های هویتی‌شان مطمئن گرداند و اعتمادشان را منحصیث شهروندان کامل‌الحقوق جامعه در برابر دولت جلب نماید. دولت‌های متعدد گذشته با تحمیل حاکمیت‌های غاصبانهٔ شان بر مردم، در برابر آنها چون اسیران جنگی با بی‌عدالتی، غداری، تهدید و سرکوب برخورد کرده‌اند. تجربهٔ تاریخی در یک سدهٔ پسین ثابت کرد که هیچ کدام از ایدئولوژی‌های چپ و راست و گرایش‌های سیاسی نتوانست خود را از زیر جاذبهٔ مناسبات قومی و عشیره‌ای بیرون کند، توام به آن این گرایش‌ها باعث وابستگی‌های تنگاتنگ حاکمیت‌های ایدئولوژیک با مراجع صدور ایدئولوژی‌ها نیز گردید و بالنتیجه باعث بدبختی‌های بیکران مردم ما گردید. روشنفکران کشور ما باید بتوانند از این تجارب تاریخی جمع‌بندی‌های دقیق استخراج کنند تا از مشقات اجتماعی، جنگ و سیاست‌های نیابتی در آینده جلوگیری کنند. ما بر اثر اهمال بر آینده سرنوشت همین حالات تحت تاثیر چندین نوع فشار و استبداد داخلی و خارجی قرار گرفته و هر روز مرگ تدریجی را تجربه می‌کنیم و فرسایش می‌یابیم: تهاجم پی‌هم خارجی بر کشور^۱ سلطهٔ تروریسم و دهشت‌افگنی چندین ملیتی^۲ و سایه شوم شوینیسیم

۱. به گونه‌ای که طی ربعی از قرن هر دو اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، پیمان‌های امنیتی وارسا و ناتو به صورت نظامی وارد کشور شده و جنگ‌های پُر دهشتی را بر ما تحمیل نموده‌اند.

۲. اشتراک سازمان‌ها و نهادهای فوندامینتالیست چون القاعده، طالبان، داعش، چیچی‌ها، کشمیری‌ها، اویغرها، حزب تحریر ازبیکستان، (سپاه صحابه، انصارالله، جیش محمد، لشکر طیبه و...) پاکستان، چهره‌های منفرد جهاد

قوم‌گرایی. اینها نه تنها از ما قربانی فزیک (کشتار مردم و تخریب بنیادهای اقتصادی کشور) را می‌گیرند، بلکه بر هستی فرهنگی، تاریخی و هویتی ما نیز می‌تازند. اگر رژیم سیاسی در یک کشور کثیرالاقوامی و چند فرهنگی ممثل اراده سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و هویتی تمام اقوام نباشد، نمی‌تواند مظهر هم‌بستگی ملی و تامین‌کننده منافع همه تبارها و در نتیجه محرک تحولات مثبت و تشکیل دولت-ملت باشد. زمانی که نظام سیاسی خود عامل افتراق قومی و مصروف زرع و غرس تخم نفاق و شقاق قومی در جامعه باشد و یگانه سیاست آن حذف هویت‌های تاریخی و فرهنگی همه اقوام در متن یک قوم باشد، هم‌بستگی ملی یک رؤیای توخالی است و در چنین جامعه‌ای منافع ملی‌ای جز منافع قومی وجود ندارد. زیرا این‌گونه رژیم‌ها با طاعون فاشیسم قومی مصاب هستند و فاشیسم قومی دشمن اصلی هم‌گرایی ملی می‌باشد.

انحصار قدرت سیاسی توسط یک قوم به معنای دشمنی با منافع عام ملی و همه اقوام است، در چنین نظامی نباید توقع هم‌راهی و هم‌گرایی نهادهای اجتماعی و اتنیکی را به منظور سازنده‌گی نظام اجتماعی و سیاسی توقع کرد.

زیست مسالمت‌آمیز و بی‌سر و صدا هم در یک کشور فاقد عدالت به معنای هم‌بستگی ملی نمی‌باشد. با عربده‌کشی‌ها در عقب بلندگوهای رسمی به هیچ‌وجه هم‌بستگی ملی شکل نمی‌گیرد. انحصارطلبی، برتری‌جویی قومی، خودمحوری سیاسی در واقع اصل‌های سیاست فاشیستی هستند که از وحدت و هم‌بستگی ملی، دموکراسی، مردم‌سالاری و جامعه مدنی چهره زشت و ناخوش‌آیندی کشیده‌اند. طی تمام دوران تاریخ معاصر، به خصوص در نیم قرن اخیر ما دولت و حکومت سراسری نداشته‌ایم، اما دولت‌های محدود به پایتخت و مراکز شهرها همواره از وحدت ملی و جامعه مخملین سخن گفته‌اند که این یک طنز تلخ تاریخ است. اگر مجاهدین بوده‌اند یا دولت‌های مرکزی، در افغانستان هر کدام با ذوق و سلیقه خود بر مناطق متصرفه خود بدون رعایت قانون و میثاق پذیرفته شده حکومت کرده‌اند و مردم را لجام زده‌اند. حتا تنظیم‌های مجاهدین که همه در کلمه توحید شریک و موافق هم‌اند، در امر جهاد به خاطر رضای خداوند با هم متفق و هم‌گرا نبودند و

چه بسا درگیری‌ها که در بحبوحه اشغال شوروی و دوره مقاومت ملی بین مجاهدین رُخ داد و آنها به عوض متجاوز یک دیگر خود را گُشتند؛ اما همین که جهاد پایان یافت، در فردای آن تنظیم‌ها به جان هم افتادند که نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان. پس این وحدت ملی در کجاست؟ در این فضای پُر از تابوهای قومی نه تنها دموکراسی، عدالت، برابری و برادری، جامعه مدنی و شهروندی شکل نگرفتند و نه جنگ و کشمکش‌های گروهی و تباری پایان یافت. فقط همان تعبیر «وطن‌دار» و «رعیت» جای همه ارزش‌های انسان‌گرایی را گرفته است که حضور در یک وطن و سرزمین فقط می‌تواند دارای معنای هم‌وطنی باشد که آقایان کرزی و احمدزی از آن داد می‌زنند. نداشتن حقوق برابر با وجایب و مکلفیت‌های یک‌سان برای همه در محدوده بینش‌های مغز متفکر! می‌تواند یکی را بر اورنگ حاکمیت و اقتدار برساند و دیگری را با کچکول‌گدایی به پس‌کوچه‌های متروک تابعیت و رعیت مطیع براند. حق شهروندی برای یکی سوار شدن بر شانه مردم و برای دیگر حریم ممنوعه خوانده شده است که رابطه بین ارباب و برده هم یک رابطه وطن‌داری و تابعیت است، وحدت ملی در بیان رهبران افغانستان این‌ست که همه اقوام متفق القول از تابوهای قبیله‌ای که برای شان مطرح می‌شود اطاعت کنند، پس وحدت ملی، یعنی تبعیت خاضعانه از اراده قوم معین. زمانی که درک و شناخت زمام‌داران کشور از وحدت ملی چنین سطحی و عوامانه باشد و مراد از وحدت ملی اتحاد اجتماعی مردم باشد، وحدت و هم‌بستگی ملی به شعار بازاری و عوام‌فریبی تبدیل می‌شود. رابطه وحدت اجتماعی، وحدت سیاسی و وحدت ملی و دموکراسی تاثیر متقابل بر یک دیگر دارند و نابودی هر کدام از آنها تعادل همکاری بین جوامع و اقوام را برهم می‌زند و هم‌بستگی ملی را به شدت ضربه می‌زند. اعمال تبعیض و تمایز، فریب و ریاکاری توأم با سرکوب‌های خونین و غصب حق هویت و حاکمیت در سرنوشت مردم با مصلحت‌اندیشی‌های کوچک قبیله‌ای چنان اخوت و برادری و امر شهروندی را در کشور بی‌اعتبار کرده است که دیگر طرح هر نوع شعار مردم‌دوستی، وحدت ملی و شفافیت در کارکرد دولت جاذبه‌ای ندارد و به دل مردم نمی‌نشیند. چون تابوهای قومی در اصل برای سلطه سیاسی، فرهنگی، هویتی و اقتصادی یک قوم به کار گرفته شده‌اند و عرصه جولان فراقومی نداشته‌اند.

وقتی که در دست‌گاه ریاست جمهوری توطئه برای حذف جامعه بومی تاجیکان روان

است، نه قانون و طرزالعمل‌ها حق دست‌رسی خبره‌گان اقوام را به مقامات رهبری کشور مجاز می‌دانند و نه حق رای مردم به کاندیدان دل‌خواه‌شان از همان مجاری (انتخابات) که خود دولت‌ها ساخته‌اند، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند و سرنوشت جامعه را به دست چند بیمار روانی «طاقت»‌ها، «مخکش»‌ها و «یون»‌ها می‌سپارند و ریاست جمهوری در نامه رسمی خود به مقام رسمی هدایت می‌دهد که از تاجیکان در ترکیب قطعه امنیتی استفاده نشود، اینجاست که به کنه مکنونات هویت‌سازی‌های گمراه‌کننده در تحت حاکمیت ضد ملی پی می‌بریم و دروغ بودن شعارها را در می‌یابیم.

پیامد ترویج اندیشه‌های عدالت، برابری و دادخواهانه اقوام کشور آن‌سان که شاد روان محمدطاهر بدخشی به گونه روشن آغاز نمود و «محفل انتظار» نقش با اهمیتی را در بیداری شعور و آگاهی ملی و سیاسی در بین اقوام کشور ایفا کرد، منتج به جنبش رستاخیز مقاومت ملی گردید. همه این خمیرمایه‌های فکری و سیاسی می‌توانند تکیه‌گاهی برای مردم ما در ایجاد یک جامعه دموکراتیک با اصول مردم‌سالاری، ایجاد حاکمیت با قاعده وسیع اجتماعی، ختم غایله استبداد سیاسی و قومی، زدودن انحصار قدرت، براندازی هرگونه تبعیض و تمایز اجتماعی، قومی، مذهبی، جنسی، نام متمرکزسازی قدرت و برداشتن استعمار از زیر بنای حاکمیت سیاسی باشد.

خود آگاهی سیاسی ملی مردم و جوانان، در واقع حساسیت آگاهانه در برابر فشار استبداد ملی است و این خود آگاهی تا زمانی که غایله سرنوشت به صورت عادلانه حل نگردد، برگشت‌ناپذیر و متداوم خواهد بود. این خود آگاهی احساس روحی و روانی که یک جامعه برای دفاع از ارزش‌هایش آماده به قربانی می‌گردد و کسانی که برای اهداف عدالت‌خواهانه به مبارزه برخاسته‌اند، هرگز عقب‌گرد و شکست نخواهد خورد. این حکم دادگاه عادلانه تاریخ است، جامعه‌ای که به خود آگاهی دست یافته باشد، مردم آن حاضر به قربانی هستند و باید یقین داشته باشیم که این قربانی یک جانبه نخواهد بود. جامعه ما از تحقیر و مادونیت سیاسی کسانی که شایسته حاکمیت نیستند رنج می‌کشد و از دست‌نگری سیاسی متنفر گردیده است. وقایع و رُخ‌دادها نشان می‌دهند که در درون جامعه ما تحمل استبداد، مادونیت و دست‌نگری سیاسی مرده است و جامعه آبستن تفکر جدید و کاربرد سیاست عدالت‌گرا می‌باشد و مقابله استبداد یون با جامعه

عدالت خواه و آگاه در حکم آب در هاون کوبیدن است.

تجربه‌ای که جنبش عدالت‌خواهی تاجیکان و همه اقوام برادر بایست دریا بند این است که بدون اجتماعی شدن پیام و یا اندیشه سیاسی و فکری در میان و تبدیل آن به پایگاه اجتماعی مبارزه از یک گرایش سیاسی فراتر نمی‌رود و سقوط هر گرایش سیاسی بدون داشتن پایگاه مردمی امری ست حتمی. بدون گستردن بستر فرهنگ سازی و کار آگاهی دهی و تبلیغاتی آماده نمودن زمینه‌های فکری و ذهنی و روانی جامعه از پیش، هر گونه جنبش و جهش اجتماعی و سیاسی محکوم به شکست خواهد بود. قوت یک حزب و سازمان سیاسی در آن ست که پایگاه نیرومند اجتماعی و پیام‌پذیر داشته و رهبران متعهد و مسوول به آرمان‌های سیاسی و فرهنگی جامعه مسوولیت رهبری آن را به گونه دموکراتیک به عهده بگیرند.^۱

در کشور ما طی یک سده گذشته با نقل و انتقال قبایل کوچی از ماورای سرحد و طرح و تصویب «نظام‌نامه ناقلین»^۱ گزینش اعزازی مسوولان دولتی (والی‌ها، ولسوال‌ها، علاقه‌دارها و فرماندهان امنیتی) از دور دست‌های از میان یک قوم، با حذف فزیکه شخصیت‌های ملی، متنفذان، علما و روشنفکران اقوام دیگر، تلاش برای تعمیم غیرطبیعی و حتا اجباری زبان و فرهنگ خاص در معارف و موسسات دولتی، محدود کردن یا قدغن ساختن فراگیری درس و تحصیل به زبان طبیعی و بومی مردم، نام‌گذاری‌های بدون تامل بر مناطق تاریخی کشور، تحمیل برخی از گویش‌ها و واژه‌ها به نام اصطلاحات ملی در عرصه کشوری و لشکری و محکوم نمودن واژه‌گان گویشی زبان فارسی دری به نام زبان ایرانی، متهم نمودن فعالان امور زبان و فرهنگ به جواسیس خارجی، بی‌توجهی محض به اعمار پروژه‌های زیربنایی متوازن در مناطق مختلف کشور و ده‌ها مورد دیگر حس اعتماد و خوش بینی اقوام کشور را در برابر دولت‌ها به شدت جریحه دار کرده است. با گزینش چنین بوالعجبی‌ها توسط نظام‌های فرصت طلب چه می‌توان گفت؟ اگر در گذشته‌ها چنین مداری بازی‌ها در قبال سرنوشت جامعه بی‌سواد قابل لمس نبود، اما با گذشت

۱. او دست گرفتن پروژه اسکان‌سازی ناقلین از قبایل ماورای سرحد، با غصب زمین اهالی بومی در مناطق مختلف کشور و قرار دادن آنها به کوچیان و ناقلین جنوب و ماورای سرحد و از این ناقلین منحیت ملیشه و گماشته‌گان دولت در برابر دیگران هیچ‌گاه کار را به سود وحدت ملی پیش نمی‌برد.

روزگار و بالا رفتن سطح شعور و سواد مردم و عصر آگاهی و اطلاعات رسانه‌ای می‌توان افسون این‌گونه طلسم‌های عوام‌فریبی گردید؟ چنین بازی‌گوشی‌های مسوولان امور خود به وسیله خطرناکی برای تولید نفاق و بدبینی‌ها و در نتیجه مداخلات متداوم بیگانگان در امور کشور و گروه‌بندی‌های اجتماعی و سیاسی هم‌ستیز میان سیاسیون جامعه گردیده است. موجودیت چنین فضای منفی حق شهروندی مردم افغانستان و مواردی از این دست سال‌ها پیش برداشت‌ها و جمع‌بندی‌های را در دهه دموکراسی به وجود آورد و مسأله اقوام به خط درستی در برنامه‌های سیاسی مطرح و به مقامات حزبی و دولتی آن وقت ارایه گردید. اگر مسوولیت ملی و گوش شنوایی در میان رهبران سیاسی جامعه وجود می‌داشت، این زقوم هستی برانداز همچون عامل بی‌ثباتی در جامعه می‌توانست زودتر بر طرف گردد و ما شاید پرخاش‌های قومی و نسل‌گشی‌ها و فرارهای گسترده هم‌وطنان مان از کشور به سوی خفقان غربت نمی‌بودیم. حضور هماهنگ همه اقشار و لایه‌های اجتماعی مردم افغانستان در نبرد ضد شوروی که تاجیکان در آن قیادت سیاسی^۱ و سهم فعال نظامی داشتند، دگرگونی‌های ژرفی را در حیات سیاسی، اجتماعی و ملی جامعه وارد کرد. هر چند جامعه زیان‌مندی بزرگی را در این جنگ متحمل گردید، اما شعور و آگاهی سیاسی نسبت به گذشته درخشش محسوسی یافت و وارد تعامل فعال سیاسی با جوامع و اقوام برادر برای تشکیل حاکمیت با قاعده وسیع اجتماعی و مطابق نیاز حکومت‌داری در عصر بیست‌ویکم گردید و قدرت سنتی نظام تک‌قومی را به چالش کشید. مضمون مبارزه سیاسی تاجیکان با سایر گروه‌های هم‌سرنوشت رعایت عدالت اجتماعی، توزیع افقی قدرت با مشارکت دموکراتیک مردم می‌باشد که در آن همه اقوام و تبارها به شمول خلق پشتون ذی‌نفع هستند.

در راستای مبارزات سیاسی مردم، تاثیرات ژرف تربیت سیاسی و آگاهی بخش تاجیکان پس از راه‌اندازی محفل انتظار و جان‌بازی و قربانی اعضای آن، نقش حزب پرچم را در پرورش شعور و آگاهی سیاسی و اداری کادرهای تاجیک در کنار سایر سیاسیون و اقوام برادر نمی‌توان فراموش کرد. تجارب کادرهای غیرپشتون در داخل حزب دموکراتیک

۱. به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی و فرماندهی قهرمان ملی کشور، شهید احمدشاه مسعود

خلق و حزب اسلامی حکمتیار در خصوص گرایش به ستم ملی و طبقاتی دولت‌ها و رهبران سیاسی افغانستان یک تجربه عینی در تیوری انطباقی کشورماست.

در سال‌های ۱۳۷۱ - ۱۳۸۰ با حاکمیت تنظیم‌های مجاهدین و تحریک طالبان بر پاره‌ای از افغانستان، مرزهای اختلافات قومی مشخص، گسترده و بحران بی‌اعتمادی بیشتر شدت گرفت و منجر به بروز جنگ‌های مسلحانه و تباه‌کن داخلی در پوشش تنظیم‌ها گردید و کشور را به زون‌های خاص قومی عملاً مجزا گردانید و نشان داد که اگر اراده رهبران سیاسی در مهار چالش‌ها و رعایت قانون‌مندی‌های سرسخت جامعه بی‌تفاوت بماند، میکانیسم زنده‌گی نیز بر عوامل تفرقه و بی‌عدالتی به پرخاش بر می‌خیزد.

با روی کار آمدن حاکمیت نام‌نهاد دموکراتیک تیپ غربی در دو دهه اخیر، با نوازش و التفاتی که از گروه‌های سیاسی قوم‌گرا و قبیله‌سالار و قاتلان مردم به عمل آورد، مشکل قوم‌گرایی با اشکال و مظاهر مختلف آن در درون دولت کززی و غنی عریان گردید و عمیق‌تر شد. روند شوم تصفیة قومی از نظام دولتی منجر به تحریک احساسات گروه‌های تباری با درگیری‌های مسلحانه از جمله برخورد کوچی‌ها با ساکنان مناطق مرکزی هزاره‌جات و شمال کشور همه‌ساله در فصل بهار رونما گردیده است. حالانکه این مردم طی سالیان درازی این آمد و رفت کوچی‌ها را تحمل می‌کردند، اما حالا با شنیدن زنگ هوشیار باش و تعامل پنهان و آشکار دولت و طالبان بسیار موشکاف شده‌اند. طرح شناس‌نامه الکترونیکی با حذف هویت‌های قومی، از میان برداشتن سرود ملی مجاهدین با زیبایی ادبی، هنری و فرهنگی که به زبان فارسی دری سروده شده بود؛ جلوگیری از کاربرد واژه‌گان سُچه و اصیل زبان مردم و تنش‌های آشکار قومی در تصمیم‌گیری‌های پارلمان کشور، اظهار نظر آقای کززی در برادر خواندن قاتلان مردم و پاسخ سست و سرد به حملات بلاوقفه موشکی پاکستان بر مناطق سرحدی که گفته است: «اگر پاکستان هزار بار دیگر هم به افغانستان راکت بزند ما جواب متقابل نمی‌دهیم، چون در آن طرف سرحد هم قومان ما زنده‌گی می‌کنند» اما آقای کززی نگفت که کسانی که بر اثر پرتاب این راکت‌ها در کمر و نورستان از پیر مرد تا کودک گهواره‌ای کشته می‌شوند، کی‌ها هستند؟ مگر اینها قوم و مردم آقای کززی نیستند؟ اینها همه و همه منجر به بدگمانی‌های قوم‌گرایانه حاکمیت در برابر اقوام برادر افغانستان گردیده و زمینه‌های تفاهم و هم‌پذیری اقوام را در اتخاذ

هویت مشترک ملی بر پایه ارزش‌های تاریخی-فرهنگی‌شان صدمهٔ مدهوشی زده است. درک جامعه‌شناسانه از اتخاذ مسألهٔ هویت ملی در یک جامعه آن است که دولت با راه‌اندازی رفراندومی چند نام قابل قبول را به رای مردم بگذارد و مردم با محاسبهٔ ارزش‌های وحدت‌دهنده این مفاهیم و پیوند آنها با گذشتهٔ تاریخی و سرزمینی‌شان، نه بر اساس تحمیل هویت یک قوم بر سایر اقوام، داوطلبانه و عاشقانه تفاهم کنند. چنین هویتی با ارایه فرامین رسمی دولت و توطئه و توهین اقوام توسط شووینیستان قبیله محور تحقق نمی‌یابد، بلکه در گام نخست احساس هم‌وطنی شهروندان را برهم می‌زند. سنگ بنای هویت ملی تفاهم شده در روند اعتمادسازی دولت‌ها بر پایه نظام برادری، رعایت عدالت اجتماعی و هم‌پذیری و احترام متقابل اقوام در برابر هم است، منجر به ساختار دولت-ملت می‌شود. در دنیای امروز واژهٔ «شهروند» به جای واژهٔ «اتباع» دارای مفاهیم حقوقی مدرن است که حقوق و وجایب متحدالشکل را برای همه افراد یک جامعه تامین می‌کند. در جهان معاصر، شهروند با تساوی در برابر قانون، حق مشارکت سیاسی برای تعیین سرنوشت جامعه (ساختار دولت-ملت) و دست یافتن به مقامات رهبری کشور از پایین تا بالا، مصوونیت از برخوردهای قومی و تبعیض‌آمیز، برخورداری از کرامت انسانی و حق بشری شناخته می‌شود. این تنها نیست، بلکه شهروند وجایی هم در برابر جامعه و قانون دارد که آن هم به صورت متوازن و یک‌سان و به دور از امتیارات قومی و منطقه‌ای در برابر وطن و مردم می‌باشد. بایست برای حراست از حقوق مردم، منافع ملی، تمامیت ارضی و قربانی در راه نوامیس ملی در چارچوب ارزش‌های عام بشری مبارزه کرد. دولت‌های که خود را متعهد به مردم‌سالاری و ارج‌ناکی منافع ملی می‌دانند، می‌توانند روند ملت‌سازی را در چارچوب ارزش‌های وحدت‌بخش جامعه تسریع کنند. از این رو، پیش از ملت‌سازی ضرورت به تشکیل دولتی پاسخ‌گو و برخاسته از میان مردم نیاز است تا راهکار درست و مناسب ارزش‌آفرینی را برای ساختار مورد نظر آماده سازد. مشخصهٔ چنین دولت مدنی که خود را به ساختن ملت مکلف بداند، موجودیت یک جامعهٔ سالم سیاسی است که در آن ارزش‌های والایی، مدنی، دموکراسی و شهروندی به درستی تعریف گردند و در دستور کار مردم قرار گیرند.

۳. زبان، هویت و فرهنگ

خواست‌ها و تمایلات قومی در افغانستان علاوه بر تامین حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مردم، در چارچوب زبان، تاریخ، فرهنگ، مذهب و حفظ هویت‌های تباری نیز مطرح می‌گردد. بحث دنباله‌دار زبان و هویت در افغانستان مردم و محافل فرهنگی را در کشور نگران ساخته است. این بحث همواره در قوانین اساسی، شوراها، ملی پس از دوره‌های هفت تا شانزدهم و سایر نهادهای سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی با اختلاف نماینده‌گان مردم و روشنفکران و زبان‌شناسان در افغانستان ادامه یافته است. آنچه در تعبیر اشخاص و نهادهای دولتی مبنی بر تاکید و کاربرد واژه‌های زبان پشتو در زبان فارسی دری و برعکس، به عنوان تامین وحدت ملی (?!!) بیان می‌گردد، یا به گفته آقای کرزی که «فارسی و پشتو را گد وود کنید، مثلی که من در ۱۲ سال گذشته کرده‌ام» یک فکر و بیان عوامانه در مورد هستی زبان‌ها و حفظ اصالت‌های زبانی در روند تاریخ می‌باشد. واضح است که ادغام اجباری قوم و زبان وحدت ملی را به بار نمی‌آورد، حتا این روند را پیچیده و ناممکن می‌سازد. تعریف زبان به تعبیر بعضی‌ها صرف افهام و تفهیم نیز یک بیان سطحی با القائات روحیه تضعیف زبان‌های تاریخی می‌باشد. به گفته لوئیس کورز «زبان ظرفی است که اندیشه نسل‌های پیشین و فرهنگ نیاکانی در آن ذخیره می‌شود. ما با مشارکت در یک جهان زبانی، در واقع خود بخشی از یک اجتماع زبانی هستیم. زبان ما را به هم‌زبان‌ها و مخاطبین مان پیوند می‌دهد و در ضمن ما را به رشته درازی که یک اجتماع زنده را با نیاکان گذشته‌اش مرتبط می‌سازد، پیوند می‌دهد. اعضای مرده جامعه بشری بیشتر از اعضای زنده آن‌ست، زنده‌ها میراث‌دار رفته‌گان هستند و با ماندگاری در پاس‌داری از میراث گذشتگان، بایست روح آنان را شاد گردانند. بدون داشتن یک زبان مشترک و متعالی، انسان‌ها هرگز نتوانسته‌اند به هم‌بستگی و توافق دست یابند و بدون این ابزار همگانی، هرگونه سامانی امکان‌پذیر نیست.»^۱ زبان در هیچ کجایی از جهان بدون قوم و گوینده معین وجود نداشته و نخواهد داشت، از این منظر قوم و زبان لازم و ملزوم یک‌دیگر اند. اگر هر نسلی بی‌توجه به تواردها و واژه‌گان بیگانه، ولو از زبان‌های

۱. لوئیس کورز، زنده‌گی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ص. ۳۳.

هم‌ریشه و خویشاوند دست روی دست بگذارند و گرد و غبار نشسته ناشی از اغراض وارده مغرضان را از پیکر زبان شست و شو نکنند، دیگر میراث‌های ادبی، بایگانی‌های فرهنگی و خزینه‌های زبانی با گذشت زمان از دست‌رسی نسل‌های بعدی خارج می‌گردند و با گذشت زمان نه چندان دور نسل‌های بعدی دیگر قادر به خواندن شاهنامه فردوسی، مثنوی مولانا، دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی و هزاران شاعر، مورخ، فیلسوف، نظریه پرداز و نگارش‌گر زبان فارسی دری نخواهند بود. همین‌طور با گذشت دو صد سال آینده هیچ جوان پشتون دیوان حمید مومند، خوشحال خان ختک، کاظم خان شیدا، رحمان بابا، احمد شاه ابدالی، تیمورشاه و شاه شجاع و ده‌ها شاعر زبان پشتو را بحیث منابع دست اول ادبی و تاریخی زبان پشتو با کلمات ناآشنا و نامفهوم نخواهند خواند. در این حال، از فلان نویسنده مسلمان عرب تا فارسی زبان ایرانی و آسیای میانه و پشتون پاکستانی حق خواهند داشت تا ما را مردم بی‌ریشه، فاقد تاریخ و فرهنگ و به اصطلاح «از بیخ بته» بخوانند. در حالی که ما در حال حاضر با گذشت بیش از هزار و صد سال از نگارش دیوان رودکی، تاریخ بیهقی و بلعمی، سرایش شاهنامه‌های منصور، دقیقی و فردوسی و ترجمه تاریخ طبری این آثار را بدون کدام ابهام به صورت رسامی خوانیم و پژوهشگران خارجی هم از همین زاویه به گذشته تاریخی و ادبی ما ملتفت می‌شوند. در این حال، سعی بر عقب زدن روند رشد زبان‌ها اگر در بیرون از افغانستان گوینده و مماثلی داشته باشند، ناممکن و تیر در تاریکی رها کردن خواهد بود که جز ضیاع وقت و ترویج بی‌تفاهمی در بین اقوام کشور نتایج سودمندی به بار نخواهد آورد.

با توجه به گزینه فطری انسان در پاس‌داری از موارث تاریخ و فرهنگ نیاکانی و به خاطر کوبیدن تشت رسوایی مخالفان انسجام روند ملت‌سازی و در پرتو رشد خود آگاهی انسان معاصر، مبارزه علیه آفت قوم‌گرایی و زبان‌زدایی، متعصبان و خود برترینان از وظایف درنگ‌ناپذیر دولت‌های مسوول محسوب می‌شود. این هرگز معنای آن را ندارد که دولت‌ها زبان دل‌خواه خود را حمایت نکنند. زیرا پرداختن و توجه کردن به ارزش‌های انسان‌ساز فرهنگ‌های مطرح و پربار و زبان‌های ترویج‌گر روح برادری در جامعه، چون لکوموتیفی در روند ملت‌شدن و حل مسأله تباری اهمیت به‌سزایی دارد. این تنها زبان فارسی و پشتو نیست که ما برای ماندگاری، رشد و اعتلای آتی آنها سخن می‌گوییم، بلکه همه زبان‌های

اقوام افغانستان از بلوچی تا پشه‌ای و نورستانی بایست با حفظ احترام حق رشد و پیشرفت داشته باشند و به گوینده‌گان آنها همچون انسان متساوی الحقوق جامعه شهروندی حق داده شود تا مفاخر فرهنگی خود را رشد دهند.

امروز در جهان کمتر کشوری وجود خواهد داشت که فارغ از تعدد قومی، تنوع فرهنگی و مذهبی باشد، اما روحیه هم‌پذیری و ایجاد مفکوره ملی‌گرایی با مساعی دولت‌ها و مصلحان ملی توانسته است بر رخ ناباوری و هم‌ستیزی را از میان واحدهای جداگانه اجتماعی آنها بردارد و به نام و هویت تفاهم شده هندی، ایرانی، عربی، امریکایی و غیره وارد جغرافیای سیاسی جهان گردند. کشورهای همسایه ما مثل هند و ایران در حالی که گروه‌های تباری، فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب فراوانی را در خود دارند، اما رعایت ارزش‌های انسانی همه گروه‌های تباری و مذهبی توانسته است کشورهایشان را از دغدغه روان برانداز دعاوی حقوقی قوم و زبان مصوون نگه‌دارد. فرهنگ ملی آن نیست که با از میان برداشتن زبان و فرهنگ دیگران یا خرده فرهنگ‌ها، زبان و فرهنگ یک واحد تباری را جانشین فرهنگ همه تبارها بسازیم و با ساطور و چماق این خواسته خود را بر مردم بقبولانیم. وقتی حاکمیت ملی و هویت ملی از مردم گرفته شود، دیگر منافی برای تمثیل وحدت ملی وجود ندارد. تا حاکمیت ملی وجود نداشته باشد، سخن گفتن از منافع ملی، وحدت ملی توهمی بیش نیست. وقتی حاکمیت ملی نباشد، هیچ‌گونه وحدت سیاسی در کشور به وجود نمی‌آید، وقتی وحدت سیاسی وجود نداشته باشد، وحدت اجتماعی مردم در اثر تلاش برای تصرف یک جانبه قدرت و ثروت و تجاوز بر حریم اجتماعی، فرهنگی، هویتی و اقتصادی جوامعی که به حاشیه و زواید رانده می‌شوند، می‌پاشد. منافع ملی زمانی از بین می‌رود که کشورهای دیگر از طریق گماشتگان خود وحدت اجتماعی را نیز نابود می‌کنند. کشورهای طماع خارجی پیش از همه حاکمیت را دست‌نشانده و مزدور می‌سازند و این امر زمینه فروپاشی وحدت ملی را (اگر وجود داشته باشد) مساعد می‌سازد. فروپاشی وحدت ملی باعث پاشیده‌گی در روابط سیاسی و اجتماعی جامعه و اقوام برادر می‌گردد و زاینده نفاق اجتماعی می‌شود. از منافع ملی، وحدت ملی و همه ملی‌های دیگر زمانی حراست شده می‌تواند که حاکمیت سیاسی به اراده و انتخاب مردم به وجود آید و به منافع آنها متعهد باشد، نه به منافع قوم و قبیله خاص احترام قایل باشد.

هر چند در کشورهای معاصر زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع وجود دارند، اما فرهنگ ملی هرگز به معنای گزینش اجباری یکی از این فرهنگ‌ها ولو اکثریت برای گوینده‌گان زبان‌های دیگر نبوده است. چارچوب‌های حقوقی و نهادینه شده برای پذیرفتن این تنوع، فراهم‌سازی زمینه‌های مساعد برای رشد این فرهنگ‌ها، تضمین‌های اجرایی و ترویج فرهنگ روا داری و تسامح در برابر دیگر اندیشان می‌توانند عوامل قوام‌آفرین هم‌بستگی و هویت ملی گردد. توسعه غیرایدئولوژیک و غیرسیاسی زبان‌ها و فرهنگ‌ها با قبول کثرت‌گرایی برای یک جامعه بسیار سودمند و سازنده است. به قول میرزا عبدالقادر بیدل^(۴) گرچه مذهب مختلف شد، هیچ‌کس بیگانه نیست باغبان را در چمن هر گل به رنگ دیگر است پایگاه اصلی فرهنگ ملی و تبلور هویت ملی سرزمین مشترک است و عناصر متشکله آن را اشتراکات دینی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی تشکیل می‌دهد که نبایست آن را در گودال بینش‌های قبیله‌ای محصور گردانید. تجارب تاریخی نشان داده است که برخورد با زبان و فرهنگ از زاویه حاکمیت و قدرت، هرچند با قانون‌سازی‌ها هم همراه باشد، به منازعات تباری، تضعیف زبان‌ها و هویت و هم‌بستگی ملی می‌انجامد. از این رو، مراجع حمایت از زبان‌ها و فرهنگ‌های رایج در جامعه بایست بدون تشویش از رشد آنها حمایت نموده و آن را خطری در سازنده‌گی ملت و هم‌بستگی ملی تلقی نکنند.

۴. جغرافیای سیاسی و سیاست‌گزینی منطقه‌ای

کشور ما که نام کنونی آن افغانستان است، در یکی از بااهمیت‌ترین نقاط سوق‌الجیشی و استراتژیک آسیا موقعیت دارد. این موقعیت از قدیم تاکنون همواره کشور را معروض به حملات کشورهای گشایان و وقوع حوادث تاریخی قرار داده و هستی مادی و معنوی ما را برهم زده است. عبور جاده عنعنه‌ای باستانی ابریشم از بلخ به سوی پارارود در شمال، از معبر پامیر به چین و حوزه جنوب شرق آسیا و از طریق کاپیسا به هند در جنوب، ناشی از همین موقعیت جیوپولیتیک آن بوده است. تمام کشورهای گشایان قدیم و قرون میانه برای دسترسی به سرزمین‌های مورد نظرشان با ریختن خون انسان این خطه از این معبر عبور کرده‌اند. منظور همه آنها دریافت کوتاه‌ترین راه بین شرق و غرب و شمال و جنوب از معبر خراسان (افغانستان) بوده است. هرچند افغانستان با تدویر کنفرانس باندونگ پس از جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۶م، موقف رسمی عدم انسلاک را گرفت و عضو سازمان

کشورهای عدم تعهد گردید، اما با آن هم ابرقدرت‌های جهان هر کدام تلاش ورزیده‌اند تا از موقعیت مهم جغرافیایی افغانستان برای تحقق راه‌بردهای منطقه‌ای خود استفاده کنند و به همین منظور چنان که بررسی نمودیم، سیاست حکام کشور و گروه‌های سیاسی معین را در بند تمایلات خود کشیده‌اند.^۱ ضمانت صلح و امنیت دوام‌دار در استراتژی جهانی و منطقه‌ای افغانستان، همانا رعایت بی‌طرفی فعال، به رسمیت شناخت استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت سیاسی، تامین دموکراسی و توسعه انسان‌مدار، اتخاذ روابط گسترده بر پایه منافع متقابل با کشورهای جهان برای رسیدن به ساختار یک ملت متحد می‌باشد. این خواسته به خودی خود بر آورده نمی‌شود تا یک نگرش و برداشت عمیق از وضعیت و واقعیت‌های کنونی جامعه صورت نگیرد و ما تعریف مشخصی از چگونگی این همه تنش‌ها از خود ارایه نکنیم. دیروز در هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی، کشورهای غربی به صورت کتلوی در برابر شوروی واکنش نشان می‌دادند، امروز روسیه، چین، هند، ایران و سرزمین‌های آسیای میانه به خاطر حضور نظامی امریکا و پیمان ناتو نگران هستند، دولت پاکستان و حلقات تندرو مذهبی در عقب نابسامانی‌ها و بحران‌های اجتماعی ماقرار دارند، حتا برای حمله مسلحانه به افغانستان پس از خروج نیروهای ایتلاف بین‌المللی در سال ۲۰۱۴ آماده‌گی می‌گرفتند، استراتژیستان پاکستانی، افغانستان را یکی از صوبه‌های تصرف شده خود تلقی می‌کنند و هنوز این لقمه گلوگیر را نشناخته‌اند.

۱. روند بازی‌های سیاسی بین روس و انگلیس در قرن نوزدهم، بعدها گرایش‌های اردوگاهی بلوک سوسیالیسم و امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی، حضور نظامی شوروی در سال ۱۹۷۸ م در افغانستان، مداخلات پاکستان پس از سال ۱۹۹۲ م توسط تنظیم‌های مجاهدین و طالبان، حضور نظامی کشورهای غربی به رهبری پیمان نظامی «ناتو» و امریکا پس از کنفرانس بُن (۲۰۰۱ م) نشان داد که قرار گرفتن افغانستان در پیمان‌ها و انقیاد سیاسی یکی از ابرقدرت‌های جهان، خود موجب برانگیختن واکنش جوانب دیگر گردیده و منافع حیاتی و تاریخی مردم ما را لگدمال نموده است. یعنی شوروی و امریکا برای در انحصار کشیدن این خطه با ریختن خون مردم افغانستان و غارت نمودن بنیادهای هستی‌ساز ما با هم جنگیدند، رقیبان سیاسی دنیای اردوگاهی با ریختن خون ما انتقام خود را از دیگری گرفتند و ما را فرسنگ‌ها از مسیر تمدن و سازنده‌گی به دور رانده‌اند. به هر حال، هنوز مخمصه جنگ و ستیز در افغانستان توسط گروه‌های گماشته شده به حمایت بیگانه‌گان طماع جریان دارد و حتا رو به تزاید است، ولی سوگ‌مندانه طرح سیاست دفاع از هستی درازمدت مردم از کشمکش‌های بهره‌جویانه اجانب هرگز به فکر مسوولان امور خظور نمی‌کند تا با طرح پالیسی استراتژیک منطقه‌ای و جهانی با حل کشیده‌گی‌های معین با کشورهای همسایه از آخرین امکانات زنده‌گی به سود نسل‌های آینده استفاده کنند.

راه اندازی این واکنش‌ها به صورت بالفعل و بالقوه قلمرو افغانستان می‌باشد. در این حال، وضعیت اجتماعی و سیاسی ما بسیار دشوار گردیده و با دورنمای تاریکی جلوه می‌کند. اگر افغانستان اندکی به خودشناسی تاریخی، فرهنگی و جغرافیایی خودش دست یابد، می‌تواند نقش مهم را در مهار چالش‌های داخلی و حتا در زدودن گره‌های پیچیده در روابط کشورهای منطقه به دوش گیرد. در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۲ م تعدادی از کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه در نظر دارند تا نزدیک‌ترین راه ترانزیت را به بحر هند و بنگال از طریق افغانستان دریابند. در عین زمان، کشورهای حوزه جنوب شرق آسیا و هند و پاکستان نیاز دارند تا پیوند مناطق خشک آسیای میانه را با بحر از طریق افغانستان وصل کنند. از این رو، افغانستان می‌تواند با داشتن چنین موقعیت با امتیاز و متقابلاً مفید برای کشورهای همسایه، ترکیبات فرهنگی متنوع (مناسبات هم‌زبانی و هم‌دینی با کشورهای همسایه و جهان اسلام)، احیای واقعی سیاست بی‌طرفی مثبت و فعال، عدم استفاده از خاک افغانستان برای ضربه وارد نمودن به همسایگان، گزینش نظام باز و دموکراتیک برای فعال ساختن دوباره چهار راه تمدن و تجارت تسهیلات بزرگی را برای تبادله تجارتي و فرهنگی ایجاد کند. صنعتی گردیدن روزافزون کشورهای همسایه و منطقه، سیر متعالی تخنیک و تکنالوژی در کشورهای آسیایی، ظهور قدرت‌های بزرگ و نوحاسته هسته‌ای و اتمی در پیرامون افغانستان چون روسیه، چین، هند، پاکستان و ایران، افزایش تجارت و تبادله کالا در بازارهای جدید کشورهای بیرون شده از فروپاشی شوروی، توسعه راه‌ها و شبکه‌های نقلیاتی زمینی از طریق افغانستان اهمیت اقتصادی کشور را بیش از هر زمان دیگر افزایش بخشیده است. اینها همه از نظر دکترین سیاسی و اقتصادی همسایه‌گان پنهان نیستند و افغانستان می‌تواند با کاربرد پالیسی موثر در این زمینه بازهم خود به مارکیت تجارتي و احیای جاده ابریشم (شاهراه لاجورد) تبدیل گردد. با توجه به ضعف پایگاه اقتصادی کشور جنگ زده ما ایجاد قوای مسلح مدافع استقلال و آزادی فرادست در برابر قدرت‌های اتمی منطقه دشوار و ناممکن خواهد بود و کشورهای ناتو که به نام تامین امنیت به افغانستان آمده‌اند، ارتش کشور را در حدود سه صد هزار نفر و پولیس را در حدود یک صد هزار نفر گرد آورده‌اند، اما برای شان اسلحه پیشرفته، تخنیک محاروبی قابل اعتماد، قوای هوایی با طیارات مجهز را فراهم نمی‌سازند حتا در آستانه خروج

سال ۲۰۱۴ م تخنیک جنگی خود را از افغانستان به قوای مسلح افغانستان اهدا نکردند. امریکا اعلام داشت که برای جلوگیری از مخارج کمرشکن در انتقال وسایط جنگی خود، حدود دو هزار وسایط جنگی خود را تخریب و به قیمت آهن می فروشد، اما واضحاً این وسایط را در اختیار اردوی افغانستان قرار نمی دهد تا فرزندان با شهامت این خاک از کشورشان را برابر دهشت افکنی مطمیناً دفاع کنند، در این محافظه کاری امریکایی ها نیم کاسه ای زیر کاسه سیاست وجود دارد. وضعیت اقتصادی کشور نیز اجازه نمی دهد تا افغانستان از عهده مخارج کمرشکن چنین ورود و پولیس ملی بدرآید. دولت افغانستان و نخبه های سیاسی برای کاهش و یا از میان برداشتن بار اضافی و کمرشکن تشنجات با همسایه گان باید به این نتیجه گیری دست یابند که در شرایط کنونی افغانستان و همسایگانش در چارچوب مرزهای بین المللی موجود که پس از جنگ های طولانی بین دو ابر قدرت استعمارگر وقت یعنی روسیه تزاری و بریتانیا سرانجام با دست کاری های غیرمجاز در ایجاد کشورهای با چنین مرزبندی های غیرطبیعی و سیاسی توافق به عمل آوردند، این واحدهای سیاسی واقعیت های مستقل عینی در منطقه آسیای مرکزی و میانه را تشکیل می دهند. طرح هر نوع سوال در این خصوص مثلی که در ۷۰ سال گذشته عامل بحران در روابط افغانستان با پاکستان و در نتیجه تشنجات منطقه ای گردیده است، در آینده نیز عامل جنگ ها و کشتارهای خونین بی حاصل در منطقه خواهد بود که در این خصوص ادعای ارضی عراق بر کویت و تجارب دهه ۹۰ سده بیستم در منطقه خاورمیانه عربی گواه و اثباتی بر این امر است. از این رو، دامن زدن به منازعه سرحدی با پاکستان بحیث عامل مهم در فعال نگه داشتن فلاخن جنگ در افغانستان، جز به تهلکه کشانیدن مردم کشور نتایجی را به بار نخواهد آورد. از این رو، افغانستان بایست با توجه به اولویت ماندگاری خودش در جغرافیای سیاسی منطقه و رعایت منافع تاریخی گروه های اجتماعی و قومی، کشور را قربانی شعار و امیال خاص توسعه طلبی ناممکن نکرده و به حمایت جامعه جهانی مشکل سرحدی خود را با پاکستان حل کند. کشور ما در لحظه حساس کنونی به موجودیت قوای صلح جهانی در تحت نظر سازمان ملل متحد و همکاری های کثیرالجوانب جامعه جهانی نیاز جدی دارد. این نیازمندی بایست با تفاهم سیاسی با همسایه گان از طریق انعقاد پیمان های متقابلاً سودمند موقت با کشورهای بزرگ راه حل پیدا نماید.

افغانستان نباید استقلال سیاسی خود را با امضای پیمان‌های نظامی دراز مدت با کشورهای خارجی از دست بدهد یا مایه نگرانی همسایه‌گانش گردد. زیرا همان‌گونه که حضور گروه‌های افراطی و تروریست در منطقه برای آمریکا و متحدان غربی‌اش قابل تحمل نمی‌نماید، به همان پیمانانه ایجاد پایگاه‌های نظامی درازمدت آمریکا و غرب در افغانستان برای قدرت‌های منطقه‌ای تحمل‌پذیر نخواهد بود. از این رو، مشکل افغانستان، به یک مشکل عمده جهانی و منطقه‌ای مبدل شده است و تلاش برای صلح و ثبات پایدار در افغانستان بدون دریافت‌ها و بینش جدید و قبول واقعیت‌ها به منظور تأمین وفاق ملی نمی‌تواند به نتیجه مطلوب و دل‌خواه برسد.^۱ هم‌زمان، نیروهای ناتو و آمریکا بایست تعهد نمایند که در کشور پایگاه نظامی دائمی ایجاد نمی‌کنند. جامعه جهانی بایست با دعوت کردن یک کنفرانس بزرگ بین‌المللی کشور را مثل سوئیس به منطقه صلح و ثبات ملی و منطقه‌ای، دوستی، همکاری با تمام کشورهای جهان بر اساس منافع متقابل کشورها مبدل نماید و به رسمیت بشناسد. چنین استراتژی برای افغانستان و منطقه قوام‌مند و ثبات‌آفرین خواهد بود.

از کجا و چگونه باید آغاز کرد؟

جامعه تاجیکان علی‌رغم همه افت‌وخیزهای متوالی در پهنه سرنوشت تاریخی خود، هنوز رسالت پیش‌گامی، آگاهی‌دهی و انسجام بخشی همه گروه‌های قومی و نیروهای ملی را در مبارزه بابتی سر و سامانی‌های سیاسی و اجتماعی، استبداد داخلی، استعمار خارجی و تحقق عدالت اجتماعی، حقوق دموکراتیک شهروندی و زمینه‌های هم‌گرایی، هم‌دیگر فهمی را با روان برادری و برابری رها نکرده است. چون تاجیکان بر مبنای سیر متحول تاریخی و فرهنگی‌شان در درازنای زمان، دارای تجارب گران‌سنگ و ظرفیت لازم در هم‌پذیری و تحمل و شکیبایی اندوخته‌اند و مقام برادر بزرگ را در این جغرافیا کمایی کرده‌اند.

در روزگار آشفته و پریشیده امروزی ما نخستین ضرورت تاریخی، انسجام بخشی سیاسی همه گروه‌های قومی به شمول جامعه تاجیکان برای مقابله با دشواری‌های سیاسی

۱. بهتر آنست تا کشورهای منطقه که هر کدام در معرض خطر تروریسم قرار گرفته‌اند با نیروهای ناتو و امریکایی در مبارزه علیه دهشت‌افکنی سهم‌گردند.



و اجتماعی استخوان شکن می باشد. بروز چنین حالتی که دارای عوامل گسترده داخلی و خارجی می باشد و رؤیایی با آن از توان هر گروه تباری و سازمان سیاسی خارج می باشد. به بیان دیگر، هیچ گروه تباری و سیاسی در افغانستان قادر نخواهند بود تا به تنهایی از زیر بار سنگین این کابوس روان برانداز رهایی یابد. در این حال، ایجاد یک ساختار سیاسی و تشکیلاتی با مشارکت همه مردم افغانستان ضرورت تاریخی ما را مبرم و الزامی کرده است. درسی را که تاجیکان از تجربه بزرگ جبهه سازی گرفته اند، این است که برپایی یک جبهه سیاسی در عمل متشکل از همه نیروهای سیاسی، مذهبی و فکری جامعه می توانند مانند مقاومت در برابر مداخلات بیگانگان منجر به تحرک جدید در عرصه سیاسی برای شرکت عادلانه اقوام در قدرت شود و عزلت گزینی تحمیل شده بر مردم را به زودترین فرصت رفع کند. جامعه تاجیک که ساختار و مناسبات قومی و قبیله ای را پشت سر گذاشته است، بدون داشتن یک محور متعهد، مسوول و سیاسی نمی تواند به صورت درست و منسجم در روندهای سیاسی و ملی اشتراک کرده و در راستای اهداف برگزیده سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی در طراز ملی سهم عادلانه بگیرد. بدین منظور، بسیج سیاسی و اجتماعی جامعه تاجیک در ساختار خویش و به دنبال آن با همه اقوام برادر کشور بدون داشتن چنین تشکیلاتی در آغاز در سطح یک جبهه فراگیر و همه گانی سیاسی ممکن نخواهد بود. روشن اندیشان جامعه تاجیک با فراندیشی های سیاسی و ملی در وضعیت کنونی در بیشترین تشکیلات سیاسی و سازمان های متنوع تقسیم شده اند و این یگانه جامعه تباری در کشور است که بیشتر با بحران سیاسی و اجتماعی برخاسته از مشی سیاسی رژیم های اقتدارگرا در کشور رو به روست؛ اما امکان اینکه بتوان همه این طیف های سیاسی را در زیر یک چتر سیاسی قابل قبول در آورد دشوارتر می نماید. تشکیل یک حزب فراگیر هم در شرایط تورم احزاب سیاسی ناممکن و افزودن بیشتر به این تورم می باشد و گرهی از کار نخواهد گشود. برای جلب همکاری و تساند سیاسی آن عده از سازمان ها که در پروسه های ملی مشارکت فعال و سهم موثر داشته باشند ساختار وسیع البنیاد در وجود یک جبهه سیاسی، مناسب ترین چارچوب همکاری بین نیروهای ملی، مذهبی و تمام اقوام و مناطق کشور می باشد. چنین ساختاری قادر خواهد بود تا پوشش مناسبی برای همکاری تمام نیروها برای دفاع از کشور، مردم و ضرورت های اجتماعی، فرهنگی، هویتی،

تاریخی و سایر ارزش‌های ملی در کشور ایجاد کند. جبهه سیاسی زمانی نیرومند خواهد شد که تمام اقوام، گروه‌ها، سازمان‌های سیاسی، جریان‌های هم‌سوی فکری، نماینده‌گان روحانی مذاهب در ترکیب هیات رهبری آن سهم عادلانه داشته باشند و بتوانند جبهه را به سکوی اتحاد تصامیم بنیادی ملی و سخنگوی دموکراتیک و مشروع تمام بخش‌های جامعه مبدل نمایند.

جبهه سیاسی با احترام به خود ویژه‌گی‌ها، باورها، برنامه‌ها و استقلالیت تشکیلاتی گروه‌های عضو و سایر تنوعات و رنگارنگی نظریات در تبعیت از راه‌کارهای دموکراتیک عمل می‌نماید. ساختار جبهه فراگیر سیاسی می‌تواند با تصویب پلاتفرمی متکی به خواست‌ها و نیازهای کشور به گونه روشن و شفاف این تنوع را هم‌صدا و هم‌گرا سازد. اگر چنین جبهه‌ای بتواند در کشور اقبال مسوولیت یابد، بایست با طرح نمودن اولویت‌های سیاسی چون: تعدیل در قانون اساسی و در آوردن آن مطابق ضرورت‌های همه‌گانی مردم افغانستان، نامتمرکزسازی ساختار قدرت سیاسی با ایجاد جمهوری صدارتی پارلمانی، سیستم انتخابات با مشارکت احزاب سیاسی و انتخابی بودن رده‌های رهبری از راس تا ذیل از طریق انتخابات، کسب رای اعتماد کابینه‌های پیشنهادی از طریق نماینده‌گان مردم، انتخاب اعضای کمیسیون‌های انتخاباتی و سمع شکایات توسط شورای اقوام با گزینش افراد بی طرف، پیش‌برد پروسه نفوس شماری شفاف تحت رهبری سازمان ملل متحد، اتخاذ برنامه عملیاتی برای سرکوب نمودن گروه‌های تروریستی و دهشت‌افکن، مبارزه با نفوذ شبکات استخباراتی کشورهای مداخله‌گر در افغانستان، مبارزه با عوامل بروز تنش‌ها و بی‌عدالتی اجتماعی، تلاش برای برقراری صلح عادلانه بر پایه خواست‌های مدنی و دموکراتیک مردم، تضمین‌های نهادی و قانونی برای مشارکت شهروندان و تسجیل حقوق آنها در میثاق‌های قانونی، مبارزه علیه تبعیض و برتری جویی‌های قومی و در میان همه اقشار ولایه‌های اجتماعی، متوقف نمودن برنامه اسکان ناقلین قبایلی ماورای سرحد، لغو نهادهای خدماتی و امتیاز بخشی قبایل سرحدی و تک قومی، رعایت، تقویت و حمایت از زبان‌ها و هویت مردم افغانستان، توجه به خرده فرهنگ‌های تباری کشور، تجدید نظر بر نصاب تعلیمی و آموزشی مدارس و مکاتب با رعایت توازن و اعتدال، انحلال شبکه‌های افراطی و خشونت‌گرا (سلفی، وهابی، طالبی، داعشی، تبلیغی) در

کشور، راه‌اندازی رفراندوم (همه‌پرسی) و رای‌گیری در فیصله مسایل اساسی کشور به جای لویه جرگه‌های قبيله‌ای، رعایت موازین قبول شده حقوق بشر، پاک‌سازی اداره دولتی از تمایلات «تبارگرایی، تعصبات نژادی، زبانی، افضلیت قومی، حق مالکیت اقوام بر مورث فرهنگی‌شان، گرایش‌های ایدئولوژیکی و غیره»، جلوگیری از کشت «تولید و ترافیک یا قاچاق و اعتیاد» به مواد مخدر، گزینش سمبول‌ها، نمادهای ملی مانند «پول، بیرق، سرود ملی، القاب و رتب لشکری و کشوری، رتب علمی در موسسات علمی، نام موسسات عالی علمی، آموزشی، اصطلاحات علمی» به زبان‌های رسمی کشور، تفاهم هویت عام ملی بر اساس تدویر همایشات علمی و یا راه‌اندازی رفراندوم، برگشتاندن کشور به سیاست عدم انسلاک، بی‌طرفی افغانستان از پیمان‌های نظامی و اردوگاهی، مشخص نمودن تکلیف تاریخی مرزهای افغانستان با همسایگان، هماهنگ‌سازی فعالیت‌های علمی و اصطلاح‌گزینی کشورهای هم‌زبان با افغانستان، توجه به امر حفظ محیط زیست و... با تأسف همه موارد ذکر شده در شرایط کنونی در افغانستان بیداد می‌کنند و به هم‌پستگی ملی، هم‌زیستی و هم‌گرایی اقوام افغانستان جداً زیان می‌رسانند. این وظیفه یک دولت ملی یا مردم‌سالار است تا با این همه ناهنجاری‌های فوق مصممانه مبارزه کرده و فرصت‌های هم‌دلی و هم‌گرایی مردم افغانستان را برای برپایی روند دولت-ملت‌سازی فراهم کند.

زنده‌گی در صدف خویش گهر ساختن است در دل شعله فرو رفتن و نگذاختن است
 حکمت و فلسفه راهت مردی باید تیغ اندیشه به‌روی دو جهان آختن است
 مذهب زنده‌دلان خواب پریشانی نیست از همین خاک جهان دیگری ساختن است^۱

والسلام وعلی من التبع الهدی.
 کابل - بهار ۱۳۹۳ هجری خورشیدی

فهرست منابع

آ

- آرانسکی، ای. م. آسیای وسطی در عهد کوشانیان، ج ۱، آثار کنفرانس بین‌المللی در مورد تاریخ، باستان‌شناسی و تمدن آسیای وسطی در عهد کوشانیان، دوشنبه ۱۹۶۸ و مسکو ۱۹۷۴
- آرانسکی ای. م. مدخل زبان‌شناسی ایران، مسکو ۱۹۶۰
- آبایف و. ای. «در باب محل‌شناسی اسامی فارسی قدیم» علم ریشه‌شناسی ۱۹۶۵ (م. ی. ی. ۱۹۶۵)
- آبایف و. ای. اوستا جغرافیای ایران، اوستا (مذهب) - منتخبات راجع به تاریخ شرق قدیم، مسکو ۱۹۶۳
- آبایف و. ای. طرز زنده‌گی سکیف‌ها و اصلاحات زردشت - ا. آ. بیست و چهارم، ش. ۱۹۵۶.
- آبایف و. ای. کتیبه داریوش اول در مورد بنیاد کاخ در شهر شوش - زبان‌های ایرانی، ج ۱، مسکو ۱۹۴۵
- آ. وامبری، رساله در باره آسیای میانه، مسکو ۱۸۶۸ م - آشانین ل. و. ترکیب آنتروپولوژی مردم‌شناسی آسیای وسطی و پیدایش نژادی خلق‌های آن، ج ۱، آثار س. ا. ک.، نشر ۹۶ علوم تاریخ، کتاب شانزدهم، ایروان ۱۹۵۷
- آشانین ل. و. ترکیب آنتروپولوژی و مسایل پیدایش نژادی تاجیکان و ازبیکان تاجیکستان جنوبی، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج ۵۲، استالین آباد ۱۹۵۷
- آلبائوم ل. ی. حفریات مجتمع بودایی فیاض تپه (طبق مدارک سال‌های ۱۹۶۸ - ۱۹۷۲) در مجموعه باختر باستان (اطلاعات مقدماتی در مورد حفریات باستان‌شناسی در جنوب



ازبیکستان) لینین گراد ۱۹۷۴

- آلیئن ک. ف. تاکسیلا شهرباستانی هندوستان، مسکو ۱۹۵۸
- آندریف م. س. «از مواد در مورد اساطیر تاجیکان» م. س. آندریف تاجیکستان، گزارش مختصر
در مورد فعالیت هیات اعزامی مردم‌شناسی در تاجیکستان در سال ۱۹۲۵، نشر اول تاشکند
۱۹۲۷

- آندریف م. س. پسارجیک ا. ک. تاجیکان وادی خوف، توضیحات و تکمیل ا. ک. پسارجیک،
دوشنبه ۱۹۵۳ و ۱۹۵۸

- آ. کون، تاریخچه خانی گری خوقند ۱۸۷۲، (برگرفته از مقاله جداگانه)
- ابراهیم اف س. ک. مهمان نامه بخارای روزبھانی همچون منبع تاریخ قزاقستان، آلماتا ۱۹۶۰

الف

- ابو علی محمد بن محمد بن بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمد تقی بهار (ملک الشعرا
بهار) و به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ تهران ۱۳۸۵

- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران ۱۳۷۷

- ابومسلم محمد حیدر الینایی، دایره المعارف جوان مردی (فتوت) چاپ پشاور ۱۳۹۰.

- ابراهیم پور داوود، اوستا، تحشیه هاشم رضی، تهران ۱۳۵۳.

- ابیرمن و. ل. فارس‌ها در میان شعرای عربی عهد اموی، ز. ک. و. ج ۱۹۲۷.

- اپارسینا (اپارسین) تولد دوبره- هویت و اقتدار تاجیکان، چاپ دوم، دسامبر ۲۰۱۸ میلادی

- اجمل دانش کلکانی، مجید کلکانی و قیوم رهبر، کابل، خزان ۱۳۹۷

- احمد اف ب. ا. «الغ بیک و حیات سیاسی ماورالنهر در نیمه اول قرن پانزدهم»، از تاریخ الغ
بیک، تاشکند ۱۹۶۵

- احمد یادگار، تاریخ شاهی (تاریخ سلاطین افغانه) به سعی و تصحیح محمد هدایت حسین،
تهران ۱۳۹۰

- احمد کریمی، دیوان مخفی زیب النسا بیگم، سلسله نشریات ماه ۱۳۶۲

- احمد شاملو، امیر حبیب‌الله کلکانی و نادرشاه (حقایق پشت پرده را بازگو می‌کند). بدون تاریخ
و محل چاپ.

- احمد رشید، طالبان (اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه) مترجم عبدالودود ظفری،
چاپ کالیفورنیا- امریکا ۲۰۰۱

- احمد نجیب بیضایی، گلچین اشعار میر اولیا حسین مغموم دروازی، کابل ۱۳۸۶
- ارونووا م. ر. راجع به برخی از نتایج عمومی حفریات باستان‌شناسی در منطقه لشکرگاه، گ. س. ی. نشر ۳۳، سال ۱۹۵۹
- ارونووا م. ر. اشرافیان ک. ز. «دولت نادرشاه افشار» رسایل روابط اجتماعی در ایران در سال‌های ۳۰ - ۴۰ قرن هجدهم، مسکو ۱۹۵۸
- استروی و. و. «میهن زردشت» مدارک در مورد تاریخ تاجیکان و تاجیکستان، مجموعه ۱، استالین آباد ۱۹۴۵
- استاویسکی ب. ی. حفریات منار اقامتی در کهندیز حاکم پنجه کنت، م. ای. ا. ش. ۱۵، ۱۹۵۰
- استاویسکی ب. ی. ختل در گزارش‌های جهان‌گردان چینی سیوان تسزان، هاوی چائو، ی. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۱۴، ۱۹۵۷
- استاویسکی ب. ی. آسیای وسطی، هندوستان، روم - راجع به مسایل مناسبات بین‌المللی در دوران کوشانیان، هندوستان در عهد قدیم، مسکو ۱۹۶۴
- استروویوال. و. سربداران سمرقند، ل. ک. ز. ل. گ. ا. نشر ۹۸، سلسله خاورشناسی، نشر اول ۱۹۴۹
- استسنکو ی. ا.، از تاریخ جنبش‌های مردمی در تاجیکستان در نیمه دوم قرن نوزدهم و اول قرن بیستم، سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج ۳۷، دوشنبه ۱۹۶۳
- اسپریشیفسکی و. ی. برخی از بازیافت‌ها از مفاخانه در مجموع آثارخانه تاریخ آثار جمهوری ازبیکستان، نشر سوم ۱۹۵۶
- اسدالله شعور دکتور، پیشاهنگان هنر مردمی (در موسیقی سده بیستم افغانستان) چاپ کابل. ۱۳۹۰
- اسدالله تاج‌زی، تیاتر افغانستان از دیروز تا امروز، کابل بهار ۱۳۸۹
- استریمائوخن ن. سفر به بخارا، اخبار روس، ش. ۶، س. ۱۸۷۵
- اسکندر اف ب. ی. از تاریخ امارت بخارا، مسکو ۱۹۵۸
- اسکندر اف ب. ی. بخارای شرقی و پامیر در مرحله الحاق آسیای وسطی به روسیه، استالین آباد ۱۹۶۰
- اشرفی م. م. مکتب نقاشی میناتور بخارا در سال‌های ۴۰ قرن شانزدهم، دوشنبه ۱۹۷۴ - ۷۰
- اصغر فروغی ابری دکتور، تاریخ غوریان، تهران ۱۳۸۶
- اکرم اف ن. م. مسایل تاریخ، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی خلق‌های پامیر در آثار ب. ل.

گرومچیفسکی، دوشنبه ۱۹۷۴

- اکلدنیکوف ا. پ. عصر حجر در تاجیکستان، نتایج کشفیات عصر حجر در پامیر سال‌های ۱۹۵۶ - ۱۹۵۸، ش. ۱۱، ۱۹۶۴
- اکیموشکین ا. ف. و دیگران، نسخ خطی فارسی تاجیکی، پژوهش‌گاه خلق‌های آسیا، اکادمی علوم اتحاد شوروی، تحت نظر ن. د. میکلوخو-ماکلای، ج ۱، مسکو ۱۹۶۴
- اکیموشکین ا. ف. ایوانف ا. ا. میناتورهای فارسی قرون شانزدهم - هفدهم، مسکو ۱۹۶۸
- اندرونوف م. س. زبان‌های دراویدی، مسکو ۱۹۶۵
- اومنیاکوف ی. ی. مسایل تخارها، و. د. ی. ش. ۳ - ۴، ۱۹۴۰
- الکساندر لیاخوفسکی، توفان در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر ۱۹۹۸
- الکساندر لیاخوفسکی، شوروی در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ جرمنی.
- الیوروا، تغییر مجاهدین و حفظ فرهنگ افغان، ترجمه سید خباز زاده چاپ تهران.
- الیوروا، افغانستان الگوهای مردم شناختی و آرام‌سازی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم چاپ تهران.
- الیوروا، نخبه‌گان سیاسی جدید در افغانستان، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، چاپ تهران.
- الیوروا، افغانستان، اسلام و نوگرایی، ترجمه ابوالحسن سروقد، چاپ تهران.
- الیوروا، افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، برگردان علی عالمی کرمانی، تهران ۱۳۸۲
- الفنستون مونت استوارت، افغانان، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران ۱۳۷۹
- الهامه مفتاح، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون، پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۶.
- امام علی رحمان، تاجیکان در آینه تاریخ، کتاب‌های ۱ - ۴ چاپ دوشنبه و کابل ۱۳۹۰
- امام علی رحمان، امام اعظم (روزگار، آثار و افکار) حروف نویسی دکتور محیی‌الدین مهدی، کابل ۱۳۸۹
- امام علی رحمان، نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی، کابل ۱۳۹۲.
- امام علی رحمان، ما و امام اعظم، حروف نویسی (برگردان از کریلیک) دکتور صاحب‌نظر مرادی، کابل ۱۳۸۹.
- امیر بیک حبیب‌اف، گنج بدخشان، برگردان احمد نجیب بیضایی، کابل ۱۳۸۱
- امیر بیک حبیب‌اف، از تاریخ روابط ادبی بدخشان با هندوستان، برگردان: احمد نجیب بیضایی، کابل ۱۳۹۷

- امیر عبدالرحمان خان، تاج التواریخ، جلد اول و دوم، بنگاه انتشارات میوند، کابل - انگلس. ف. آنتی دیورینگ، تبدلات در علم که توسط ایوگینی دیورینگ عملی شده. مارکس وانگلس، آثار جلد بیستم.

- انگلس ف. پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت - مارکس ک. و انگلس ف. آثار ج. ۲۱ - انگلس ف. راجع به تاریخ مسیحیت ابتدایی - مارکس ک. و انگلس ف. ج ۲۲ - انگلس فرید ریش افغانستان - کارل مارکس و فریدریش انگلس آثار جلد چهاردهم. - ایگور میخائیلویچ ریسنر، نظام فیودالی افغان‌ها، چاپ مسکو و ترجمه سید احمد آزادمنش، چاپ مجله آمو، شماره‌های ۲ - ۷ چاپ شهر دوشنبه و کابل ۱۳۷۹ - ایوانف و. و. اطلاعات زبانی در مورد پیدایش سلاله کوشانی و مسایل تخارها، ن. ا. ا.، ش. ۱۹۶۷، ۳.

- ایوانف و. و. بایگانی خان‌های قرن نوزدهم خیوه، تحقیق و تفسیر مدارک با مقدمه تاریخی منابع نوین تاریخ خلق‌های آسیای میانه، لینین گراد ۱۹۴۰. - ایوانف س. و. در مورد بازیافت‌های قلعه مغ (ظروف سفالین، مصنوعات بافته شده و چرمی، پارچه باب) اکادمی علوم تاجیکستان، نشر دوم ۱۹۵۲ - ایرج افشار سیستانی، ایلام و تمدن دیرینه آن، تهران ۱۳۷۲

ب

- بابا جان غفوراف، تاجیکان، چاپ اول تهران ۱۹۹۷ - ۱۳۷۷ - باباخان اف م. اوضاع اجتماعی و اقتصادی تاجیکستان شمالی در عرغه انقلاب اکتبر، دوشنبه ۱۹۷

- باستانی پاریزی دکتور، یعقوب لیث، تهران ۱۳۷۶. - بابایف ا. ج. دژها و قبرستان‌ها و خان قدیم (ناحیه اشکاشم، ولایت خودمختار بدخشان کوهی) اکادمی علوم تاجیکستان ۱۹۶۵

- باچینسکی ن. م. کندن کاری چوب در معماری آسیای وسطی، مسکو ۱۹۴۷ - بارتولد و. و. ترکستان در دوره هجوم مغول، ج ۱، متون س. پ. ب. ۱۸۹۸ و چاپ تهران ۱۳۶۶ - بارتولد و. و. تشریح تاریخی و جغرافیایی ایران، س. پ. ب. ۱۹۰۳ - بارتولد و. و. در باره تاریخ آبیاری ترکستان، کلیات، ج ۳، مسکو ۱۹۶۵ م - بارتولد و. و. راجع به جنبش کشاورزان در ایران، از گذشته دور و نزدیک، مجموعه به افتخار ن. ی. کاریف،

پتروگراذ ۱۹۲۳

- بارتولد و. و. تاریخ ترکستان، تاشکند ۱۹۲۲
- بارتولد و. و. تاجیکان، آثار، ج ۱، باب اول مسکو ۱۹۶۳
- بارتولد و. و. راجع به مسایل زبان‌های سغدی و تخاری، آثار، ج ۲، باب دوم، مسکو ۱۹۶۴
- بارتولد و. و. افشین، آثار، ج ۲، باب دوم، مسکو ۱۹۶۴.
- بارتولد و. و. دولت یونان و باختر و گسترش آن به شمال و شرق، آثار ج ۲، باب دوم، مسکو ۱۹۶۴ ب.
- بارتولد و. و. جنبش مردمی در سمرقند در سال ۱۳۶۵، آثار، ج ۲، باب دوم، مسکو ۱۹۶۴.
- بارتولد و. و. باردیگر راجع به لفظ «سُرت» آثار، ج ۲، باب اول، مسکو ۱۹۶۴.
- بارولد و. و. برمکیان بلخ، آثار، ج ۶، مسکو ۱۹۶۶.
- بارتولد و. و. گزارش سفر باستان‌شناسی به آسیای مرکزی، ترجمهٔ مریم جبه داری، تهران ۱۳۷۹.
- بارتولد و. و. تاجیکان، تاریخچه، کلیات، ج ۲، بخش ۱، مسکو ۱۹۲۸ م - براگینسکی ای. س. راجع به مسایل دوره‌بندی تاریخ خلق‌های آسیای وسطی و قزاقستان در دورهٔ قبل از شوروی، مدارک علمی، تاشکند ۱۹۵۵.
- براگینسکی ای. س. رسایل از تاریخ ادبیات تاجیک، استالین آباد ۱۹۵۶ الف
- برتلس ای. رودکی و قرمطی‌ها، رودکی و زمان او، استالین آباد ۱۹۵۸
- برتلس ای. ا. پارچه‌های از اوستا، واستوک، چهارم ۱۹۲۴.
- برتلس ای. ا. صوفیه و ادبیات صوفیه، مسکو ۱۹۶۵.
- برنشتام ا. ن. آثار نوین در مورد مسایل تخاریان، و. د. ی.، ش. ۲، ۱۹۴۷.
- برنشتام ا. ن. راجع به مسایل اسون‌ها، کوشان و تخاریان (از تاریخ نوین آسیای وسطی) ش. ۳، ۱۹۴۷ الف.
- برنشتام ا. ن. شرح تاریخی هون‌ها، لینین گراد ۱۹۵۱.
- برنشتام ا. ن. شرح تاریخی و باستان‌شناسی تیان شان مرکزی و پامیر-آلای الف، م. ی. ن.، ش. ۲۶، مسکو- لینین گراد ۱۹۵۲ الف.
- بنیاکوفسکی ا. و.، در باره سرزمین و میراث خطهٔ ترکستان، تحت نظر ن. ا. مایف، ش ۱، مسکو ۱۸۷۲ م - بروس رایدل، هم‌آغوشی مرگبار پاکستان، امریکا و آیندهٔ جهاد جهانی، ترجمه شده توسط بهار مهر و تابش فروغ، چاپ اول ۱۳۹۱ کابل
- بروفکوف ا. ک. دوزبانی تاجیکان و ازبیکان و مسایل تاثیر متقابل زبان‌های تاجیکی و ازبیکی،

ج. ۴، ۱۹۵۲.

- بشیر سخاورد، طرزی و سراج الاخبار، چاپ تهران ۱۳۸۶
- برهان الدین کشکی، رهنمای قطغن و بدخشان (تالیف محمد نادرخان) به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۶۷
- بصیر احمد دولت آبادی، شناسنامه افغانستان، چاپ تهران ۱۳۷۶
- بصیر کامجو دکتر، تغییر نام افغانستان به خراسان - مدخلی در راه صلح جاویدان، چاپ آلمان ۲۰۰۸
- بولاتف م. س. ساختمان طرزی معماری مقبره اسماعیل سامانی، هنر معماری ازبیکستان، ج ۱، تاشکند ۱۹۶۲.
- بولدیریف ا. ن. از فولکلور تاجیکستان، اول، (اطلاعات مقدماتی راجع به سنن حماسی تاجیکان) آثار بنیاد تاجیکستانی اکادمی علوم اتحاد شوروی، ج ۳، ۱۹۳۶.
- بولدیریف ا. ن. از تاریخ تکامل زبان ادبی فارسی، و. ی.، ش. ۵، ۱۹۵۵.
- بولشاکوف ا. گ. ترتیب زمانی شورش مقنع بلخی، تاریخ و تمدن خلق های آسیای وسطی (قدیم و قرون وسطی) مسکو ۱۹۷۶.
- بلینسکی ا. م. از تاریخ زمین داری فیودالی در آسیای وسطی و ایران در عهد تیموریان (قرن ۱۴ - ۱۵ م) ش. ۴، ۱۹۴۱.
- بلینسکی ا. م. جغرافیای تاریخی هرات در قرن پانزدهم - «علیشیر نوایی»، مسکو ۱۹۴۶.
- بلینسکی ا. م. شرح تاریخی و جغرافیایی ختل در زمان های قدیم تا قرن دهم میلادی، م. ی. ا.، ش. ۱۵، ۱۹۵۰
- بلینسکی ا. م. لعل بدخشان، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج ۱۷، ۱۹۵۳.
- بلینسکی ا. م. صنعت تصویری باستان در «شاهنامه فردوسی»، مسکو ۱۹۶۰ (۲۵ مین کنگره شرق شناسان، سخنرانی هیات شوروی)
- بوتومو س. و. بعضی مسایل تحقیقات عضو سنگ در پامیر، س. ا.، ش ۴، ۱۹۶۴.
- بهرام اف ز. مناسبات ارضی در شغنان در اواخر قرن نوزدهم - آغاز قرن بیستم (۱۸۹۵ - ۱۹۲۰ م)، ج ۲، استالین آباد ۱۹۵۷.
- بیچورین م. سفارت مترجم به بخارا در سال ۱۸۷۱، در کتاب راجع به تاریخ روابط روسیه تزاری با بخارا و خیوه در اواخر قرن هجدهم، مجموعه شرقی سازمان خاورشناسی روس، کتاب نخست، پتروگراد ۱۹۱۶.

پ

- پاول شواتس، جغرافیای تاریخی فارس، مترجم کیکاوس جهان‌داری، تهران ۱۳۷۲
- پاولف ن. تاریخ ترکستان، تاشکند ۱۹۱۰ م - پدram سروش، دمی با نوروز، کابل زمستان ۱۳۹۶
- پرویز ادکایی، مروج اسلام (آثار و احوال میر سیدعلی همدانی) چاپ دانشگاه بوعلی سینا همدان ۱۳۷۰.
- پتروشیفسکی ای. پ. از تاریخ بخارای قرن سیزدهم، نشر اول، سلسله علوم خاورشناسی ۱۹۴۹
- پتروشیفسکی ای. پ. جنبش سرداران در خراسان، ج. ۱۴، ۱۹۵۶.
- پتروشیفسکی ای. پ. زمین‌داری و مناسبات کشاورزی در ایران قرن‌های ۱۳ - ۱۴ م مسکو- لینی‌گراد ۱۹۶۰.
- پسارچیک ا. ک. توضیحات و تکمیل کتاب م. س. آندرییف «تاجیکان وادی خوب (خوف)» استالین آباد ۱۹۵۸.
- پسارچیک ا. ک. منازل تاجیکان قراتگین و درواز، نشر دوم، دوشنبه ۱۹۷۰.
- پوپوف ا. ل. مناسبات روسیه با خیوه و بخارا در زمان پطر کبیر، کتاب نهم ۱۸۵۳.
- پوگاچینکواگ. ا. میناتورهای فتح‌نامه- تاریخ پیروزی‌های شیبانی خان از مجموعه پژوهش‌گاه نسخ خطی اکادمی علوم ازبیکستان ۱۹۵۰.
- پوگاچینکواگ. ا. هنرآرایی باغ و پارک‌ها در آسیای وسطی در عهد تیمور و تیموریان، نشرات ۲۳، کتاب ۱۹۵۱، ۴.
- پوگاچینکواگ. ا. میناتورهای «خمسۀ نظامی گنجوی» ۶۳ - ۱۹۶۲ از موزیم سمرقند، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج. ۴۲، ۱۹۵۶.
- پوگاچینکواگ. ا. هنر افغانستان، ۳ منظره، مسکو ۱۹۶۳ الف.
- پوگاچینکواگ. ا. اخبار جدید در آموزش دلورزین تپه، س. ۱، ش. ۴۰، ۱۹۷۱.
- پوگاچینکواگ. ا. راجع به تیپولوژی معماری در معماری باختر و پارت شرقی، و. د. ی.، ش. ۲، ۱۹۷۳ الف.
- پوگاچینکواگ. ا. راجع به شناخت معماری آنتیک و اوایل قرون وسطی در شمال افغانستان، باختر باستان، مدارک هیات اعزامی شوروی- افغان در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۷۳، مسکو ۱۹۷۶ الف.
- پیئو تروفسکی ب. ب. امور اکتشافی در غور قلعه در مرو کهنه، مدارک یو. ت. ک. ا.، ۱۹۴۹.

- پیانکوف ای. و. ولایات شرقی دولت هخامنشی در آثار کتیسی ا. ک. مسکو ۱۹۶۶.
- پیانکوف ای. و. کتیسی راجع به زردشت، فرهنگ مادی تاجیکستان، نشر اول، دوشنبه ۱۹۶۸.
- پیدایف ش. ر. بعضی معلومات راجع به حفریات محلات کوشانی آق قورغان در باختر شمالی، س. ا. اول ۱۹۷۶.
- پیرس سایکس، تاریخ افغانستان، ترجمه سرمحقق عبدالوهاب فنایی، کابل ۱۳۸۲

ت

- تاج محمد زریب پوهنوال، تاریخ ادبیات (در دوره دوم غزنویان، سلجوقیان، غوریان و خوارزم شاهیان) کابل ۱۳۹۳
- تویورک. و. اسکندر مقدونی در سغد، و. ی.، ش. ۵، ۱۹۴۷.
- تولستوف س. پ. تاریخ پیدایش فتودالیسم در جوامع کوچی و دامپروری، ی. گ. م. ک. انتشار ۱۹۳۴، ۱۰۳.
- تولستوف س. پ. پیگیری از مصب اکس ویکسرت، مسکو ۱۹۶۲.

ج

- جلیل دوست خواه، اوستا کهن ترین سرودهای ایرانیان در دو جلد، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۳
- جلال آل احمد، غرب زده گی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۲
- جیم د. مستتر، تفسیراوستا، مترجم دکتور موسی جوان، تهران ۱۳۸۵
- جعفر ابراهیمی، احمد رضا احمدی، اسدالله شعبانی و سیروس طاهباز، هزار سال شعر فارسی، تهران ۱۳۶۹
- جان محمد باعث، مروری بر اوضاع سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی افغانستان (از سال ۱۳۴۱ الی سه دهه اخیر سال ۱۳۸۷) کابل ۱۳۹۰
- جمشید شعله، جهاد ملت بخارا و حوادث لقی در شمال هندوکش، به کوشش دکتور جمراد جمشید، چاپ ۱۳۷۹

چ

- چنگیز پهلوان دکتور، افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران ۱۳۷۷
- چکاوک، آیا شاه شجاع ابدالی نویسنده بود؟ کابل، بهار ۱۳۹۳
- چکاوک، کدام شاه شجاع؟ چاپ هامبورگ، زمستان ۱۳۹۲

ح

- حافظ نورمحمد کهگدای، تاریخ مزار شریف واقع بلخ، چاپ تصویری پشاور
- حبیب نوابی، مخفی بدخشی، کابل ۱۳۶۶
- حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان (سه جلدی) تهران ۱۳۷۸.
- حسین انوشه، دانش نامه ادب فارسی، جلد سوم، تهران ۱۳۷۸
- حسین نایل، سخن سرایانی از سده سیزدهم، کابل ۱۳۸۲
- حق نظر نظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، دوشنبه ۱۹۹۹
- حیدر شاه پیرم شایف، تاریخ درواز، چاپ دوشنبه ۲۰۰۸خ - خال محمد خسته مولوی، معاصرین سخنور، کابل ۱۳۸۶
- خالفین نفتولا. تجاوز بریتانیا در آسیای وسطی در سال های ۳ - ۴۰ قرن نوزدهم و ماموریت ریچموند شکسپیر، تاریخ اتحاد شوروی، مسکو ۱۹۵۸.
- خالفین ن. ا. شکست تجاوز بریتانیا در افغانستان (قرن نوزدهم) مسکو ۱۹۵۷.
- خالفین ن. ا. روسیه و امارت بخارا در پامیر شرقی، مسکو ۱۹۵۷.
- خانیکوف ن. و. توصیف خانی بخارا، س. پ. ب. ۱۸۴۳.
- خارا شیخین ا. پ.، مجموعه مقالات مربوط به خطه ترکستان، سن پترزبورگ ۱۸۷۶ م ارقام سال ۱۸۶۷ م - خانیکوف ن.، توضیحات در باره بخارای خانی، سن پترزبورگ ۱۸۴۳
- خانیکوف ن.، یادداشت ها در باره مردم شناسی فارس، مسکو ۱۹۷۷
- خلیل الله خلیلی، عیاری از خراسان، با مقدمه واصف باختری، کابل ۱۳۷۰
- خلیل خطیب رهبر. دکتور، جهان گشای جوینی، چنگیز، تارابی، خوارزمشاه، حسن صباح. چاپ پائیز ۱۳۷۱
- خوش نظر پامیرزاد، تاریخ باستان شغنان، چاپ دوشنبه ۱۹۹۸
- حسن پولادی، هزاره ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران ۱۳۸۱

د

- دافا (فرانسه) گنجینه های باز یافته افغانستان چاپ ۲۰۰۷
- دادخدا سیم الدین دکتور، واژه شناسی زبان فارسی میانه، دوشنبه ۱۳۸۰.
- داویدویچ ای. ا. دو اصلاحات پولی در دولت شیانیان، آثار س. ا. گ. ا.، سلسله نشرات ۲۳،

- کتاب چهارم، ۱۹۵۱.
- داویدویچ ای. ا. سکه‌های نقره‌ای آسیای وسطی با ثبت اسامی شهرهای خراسان، اکادمی علوم تاجیکستان، نشر چهارم، ۱۹۵۳ م الف.
- داویدویچ ای. ا. مواد سکه‌شناسی در تاریخ تکامل روابط فیودالی در آسیای وسطی در عهد سامانیان، اکادمی علوم تاجیکستان، ج. ۲۷، ۱۹۵۴.
- داویدویچ ای. ا. گنج سکه‌های چغانیان ربع دوم قرن یازده چون منبع تاریخی یادگاری‌های خطی باختر، مسکو ۱۹۷۰ ب.
- دستگیر پنجشیری، ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بخش اول، چاپ پشاور ۱۳۷۷.
- دمتری یف ا. - ممانتف، رهنمای ترکستان و راه آهن آسیای میانه و تاشکند، سن پترزبورگ ۱۹۱۲ م - دولینسکایا و. گ. میناتورهای نسخه قلمی «تاریخ ابوالخیر خانی» از مجمع پژوهش‌گاه خاورشناسی اکادمی علوم ازبیکستان، ا. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۲ (۱۷) ۱۹۵۸.
- دیاکونف ای. م. تاریخ ماد از زمان‌های قدیم تا اواخر قرن چهارم (ق. م.) مسکو- لنینگراد ۱۹۵۶.
- دیاکونف م. آریایی‌ها در شرق نزدیک، آخر اسطوره، و. د. ی. ش. ۱۹۷۰، ۷.
- دیاکونف م. م. ایجاد جامعه طبقاتی در شمال باختر، س. ا. نوزدهم، ۱۹۵۴ ب.
- دیکونف م. م. سرچشمه تمدن باستان تاجیکستان، استالین آباد، ۱۹۵۶.
- دیوبیک د. و. میرپرت ن. ی. راجع به خاتمه تمدن هارپه (موهنجیدارو)، س ۱، ش، ۱۹۵۷، ۴.
- دیدار علی مشرقی، بحران هویت ملی در افغانستان (راهکارها و راه حل‌ها) انتشارات سعید، کابل بهار ۱۳۸۹
- درباره خط دیورند، از انتشارات کنگره ملی افغانستان، کابل ۱۳۸۶

ر

- رادلف و. و. بازمانده‌های معماری قدیم (مدرسه، مسجد و یادگاری مزارها > قبرها) در سمرقند، ج ۶، ق ۱، ۱۸۸۰ الف.
- رادلف و. و. وادی میانه زرافشان؛ یادداشت‌های انجمن جغرافیایی امپراتوری روس، شعبه مردم‌شناسی، ج ۴، سن پترزبورگ ۱۸۸۰ م - رانوف و. ا. تصاویر روی سنگ در روستای لنگر (پامیر غربی) ی. ا. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، نشر اول ۱۹۶۰ الف.
- رانوف و. ا. نتایج اکتشافات عصر حجر در پامیر (۱۹۵۶ - ۱۹۵۸) م. ی. ا. ش. ۱۲، ۱۹۶۴.

- رانوف و. ا. و گورسکی ا. و. بررسی مختصر تصاویر روی صخره (سنگ) در ولایت مختار بدخشان کوهی تاجیکستان، س. ۱، ش. ۱۹۶۰، ۲.
- رابرت ش. ا. رساله در باره تاتارستان بالا، یارکند و کاشغر، سن پترزبورگ ۱۸۷۲ م - راجر هاردی، قیام مسلمان‌ها، سفری به اسلام سیاسی، چاپ دانشگاه کولمبیا ۲۰۱۰
- رازق مامون، عبدالخالق، کابل ۱۳۸۶
- رسول رهین پروفیسور، یگانگی زبان فارسی در دهکده جهانی، شفا ۱۳۸۹
- رسول رهین پروفیسور، شاه حبیب‌الله کلکانی؛ جوان مردی از خراسان زمین، چاپ شورای فرهنگی افغانستان، استوکهولم - سویدن ۱۳۹۲
- رسول رهین پروفیسور، مطبوعات افغانستان از شمس‌النهاری تا جمهوریت، چاپ سویدن ۱۳۹۰
- رسول رهین پروفیسور، افغانستان در زیر سلطه تبار پرستان، چاپ سویدن ۱۳۹۲
- رسول رهین پروفیسور، سرگذشت زبان فارسی دری، استوکهولم، حمل ۱۳۸۵ (۲۰۰۶)
- رحیم مس اف پروفیسور، تاریخ تاجیکان با مهر کاملاً سری، به کوشش آرش ایران‌پور، تهران ۱۳۹۵
- رستم اف. ا. حاکم نشینی‌های نزد هندوکش هندوستان شمالی در آخر قرن نوزدهم، تاشکند ۱۹۵۶.
- رحمت بدخشانی، دیوان اشعار، به کوشش احمد نجیب بیضایی، کابل ۱۳۸۷
- رحیم مسلمانیان قبادیانی پروفیسور، تاجیکان در تاریخ، انتشارات نسیم بخارا، تهران ۱۳۸۳
- رمپیل ل. ای. از تاریخ شهرسازی در شرق (مدارک راجع به طراحی بخارای کهنه) فرهنگ معماران ازبیکستان، تاشکند ۱۹۶۲.
- رهنورد زریاب، شمعی در شبستانی (پانزده نبشته ادبی و تاریخی) کابل، بهار ۱۳۹۶

ز

- زیمال ی. و. سکه‌های کوشانی از مجموع پژوهش‌گاه تاریخ باستان‌شناسی و مردم‌شناسی اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۱۹۶۰، ۱.
- زیمال ی. و. پادشاهی کوشانیان طبق معلومات سکه‌شناسی، ا. ک. د. لینینگراد ۱۹۶۵.
- زیمال ت. ای. وزیمال ی. و. باردیگر راجع به محل بازیافت گنجینه آمو دریا، اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۱ (۲۸) ۱۹۶۲.

س

- سامویل ویچ. ا. راجع به مسایل سرت‌ها، س. نوزدهم، ش. ۱۹۱۰، ۳.
- سعید نفیسی، ترجمه ایلید، تهران ۱۳۸۰
- سعید نفیسی، ترجمه اودیسه، تهران ۱۳۸
- سرگرد بلانکین ناگل، هنگام سفر از اورینبورگ به خیوه در سال (۱۷۹۳ - ۱۷۹۴م) سن پترزبورگ ۱۸۵۸ م - سلطان محمد بارکزی، تاریخ سلطانی (تاریخ حکومت داری لودیان، سوریان، غلجاییان و سدوزاییان) انتشارات امیری، کابل ۱۳۹۶
- سلیم ایوب زاد، تاجیکان در قرن بیستم، برگردان و تلخیص ن. کاویانی و پروفیسور ایرج بشیری، نشر نیما، آلمان ۲۰۰۶ / ۱۳۸۵
- سمیع‌الله تازه، روایات اساطیری آریایی در اساطیر نورستانی، کابل ۱۳۸۹.
- سمسور افغان، سقاوی دوم، ترجمه دکتور خلیل‌الله و داد بارش، اداره دارالنشر افغانستان ۱۳۷۷
- سویرس و. جغرافیای جهانی، سن پترزبورگ ۱۸۹۶ م - سوکولف ی. ا. سیاست تجارتی روسیه در آسیای وسطی و رشد روابط تجارتی روس و افغان، تاشکند ۱۹۷۱.
- سید جمال‌الدین افغانی «تمه البیان فی تاریخ الافغان»، ترجمه محمد امین خوگیانی، چاپ نشریه انیس.
- سید مهدی فرخ، کرسی‌نشینان کابل، به اهتمام محمد آصف فکرت، چاپ تهران.
- سید مخدوم رهین، دقیقی‌نامه (حاوی اشعارمحمد بن احمد دقیقی بلخی) کابل، جدی ۱۳۵۴.
- سید جعفر مرتضی‌عاملی، سلمان فارسی، ترجمه محمد سپهری، چاپ تهران ۱۳۸۴
- سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن نوزدهم، چاپ کابل
- سید محمود راد، شعرای دری پرداز کابل، انتشارات سعید، کابل ۱۳۹۰
- سید ابوطالب مظفری و سید نادر احمدی، شعر مقاومت افغانستان، دفتر دوم، چاپ تهران ۱۳۷۲
- سید رسول، حبیب‌الله کلکانی، کابل، بهار ۱۳۷۸
- سید ابوالحسن قندهاری در ۱۲۸۶ گزارش سفارت کابل (سفرنامه) به کوشش محمد آصف فکرت، تهران ۱۳۶۸
- سید رسول، حقایق ناگفته در باره امیر حبیب‌الله کلکانی، مرکز نشراتی میوند، کابل ۱۳۷۸

- سیمیانف ا.ا. سراج التواریخ، تاریخ افغانستان، که با حکم و شرکت مستقیم امیر افغانستان حبیب‌الله خان مرتب شده است، تاشکند ۱۹۲۴.
- سیمیانف ا.ا. هنر هرات در زمان علیشیر نوایی، پایه‌گذار ادبیات ازبیک، تاشکند ۱۹۴۰.
- سیمیانف ا.ا. رساله آسیای وسطی درویش علی راجع به موسیقی (قرن ۱۲) تاشکند ۱۹۴۵ الف.
- سیمیانف ا.ا. راجع به تاریخ شهر نساء در قرن دوازدهم، ج ۵، ۱۹۵۵.
- سیمیانف ا.ا. راجع به مسایل اصطلاح زبان «دری» چون نام زبان، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، ج. ۱۹۶۰، ۱۴۰.
- سمیونوف ا.ا. تاریخ چه مردم شناسی کوهستان زرافشان، قراتگین و درواز، مسکو ۱۹۰۳ م بخش تاجیکان کوهستانی.
- سمیونوف، آسیای میانه، مسکو ۱۹۱۱ م ش
- شاه عبدالله یمگی بدخشی، ارمغان بدخشان، به کوشش فرید بیژند، کابل انتشارات کمیته دولتی طبع و نشر، مطبعه دولتی.
- شاه آغا صدیق مجددی، امیر حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله، چاپ دوم، کابل ۱۳۶۸
- شجاع‌الدین خراسانی، حنجره سبز غزل (از جعفر رودکی تا واصف باختری) کابل ۱۳۸۴
- شجاع‌الدین خراسانی، شعر معاصر دری، چاپ اول و دوم، کابل (۱۳۸۶ و ۱۳۹۱)
- شراف‌الدین امام دکتور، تاریخ بیداری ملی و استقلال تاجیکستان، کابل ۱۳۹۱
- شراف‌الدین امام، نگاهی به تاریخ تاجیکان افغانستان در نیمه دوم قرن نوزده و قرن بیست، دوشنبه ۲۰۱۳ م - شکاپسکی ا. رساله آمو دریا، راجع به مسایل کشاورزی در آمو دریای پایین، تاشکند ۱۹۰۰.
- شمیدیت ا.ا. پیام طاهر بن حسین به پسرش طلحه طاهری، اطلاعیه س.ا.گ.، ش. ۱۹۲۵، ۸.
- شیشف ا. سارت‌ها، پژوهش‌های مردم‌شناسی و انسان‌شناسی، بخش یک، تاشکند ۱۹۰۷ م
- شیشف ا. تاجیکان، تاشکند ۱۹۱۰ م شیشف ا. پ. تاجیکان، تحقیقات مردم‌شناسی و انسان‌شناسی، بخش یک، تاشکند ۱۹۱۰ م شیشف ا. تاجیکان، مذهب و مراسم‌ها، مجله آسیای میانه، تاشکند ۱۹۱۱ م ص
- صادق اف.ا. ص. روابط اقتصادی خیره با روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، تاشکند ۱۹۶۵.
- صاحب‌نظر مرادی دکتور، افغانستان جغرافیای بحران. کابل ۱۳۹۰
- صاحب‌نظر مرادی دکتور، بدخشان در تاریخ اثر دو جلدی، کابل ۱۳۹۰

- صاحب نظر مرادی، سلام بر نوروز آریایی تابستان ۱۳۹۰
- صاحب نظر مرادی، آریانا و آریاییان، کابل ۱۳۸۹
- صاحب نظر مرادی، افغانستان در سده بیستم، (از عبدالرحمان تا کرزی) چاپ کابل ۱۳۹۴
- صاحب نظر مرادی، کابل در گذرگاه تاریخ، چاپ دوشنبه ۱۳۷۹
- صاحب نظر مرادی، کابل در منابع ادبی و تاریخی، کابل ۱۳۸۲
- صاحب نظر مرادی، سیر تفکر ملی در افغانستان، کابل ۱۳۸۹
- صاحب نظر مرادی، مرثیه های سرخ، کابل ۱۳۹۸
- صاحب نظر مرادی، تاریخ کابلستان، کابل ۱۳۹۸
- صاحب نظر مرادی، یادنامه محمد طاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش، شهر دوشنبه ۱۳۷۹
- صاحب نظر مرادی، برگردان، تعلیق و چاپ «از درواز تا کاپیسا» اثر گل احمد شیفته.
- صاحب نظر مرادی، امام اعظم و ما، برگردان سخنرانی های امام علی رحمان به مناسبت ۱۳۱۰ مین تولد امام اعظم ابوحنیفه نعمان و در سمپوزیوم امام اعظم در شهر دوشنبه ۱۳۸۹
- صاحب نظر مرادی، برگردان نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی، اثر امام علی رحمان، انتشارات میوند، کابل ۱۳۹۲.
- صاحب نظر مرادی، احمد شاه مسعود و تحولات دهه هشتاد در افغانستان، کابل ۱۳۸۵
- صاحب نظر مرادی، مرثیه های سرخ، چاپ کابل ۱۳۹۸
- صدرالدین عینی، قهرمان خلق تاجیک، تیمور ملک، شرح تاریخی و ادبی، استالین آباد ۱۹۴۴.
- صدرالدین عینی، نمونه ادبیات تاجیک، به کوشش دکتور علی رواقی، تهران ۱۳۸۵
- صدیقی پوهاند داکتر جلال الدین، افغانستان در دایره المعارف تاجیک، آثار سایر پژوهشگران پشاور ۱۳۸۳
- ظ
- ظفر حسین ایبک خاطرات، ترجمه و تحشیه فضل الرحمان فاضل، افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان، بنگاه انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۲
- ظهورالله ظهوری، مجموعه اشعار، کابل، سنبله ۱۳۸۸
- ع
- عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، چاپ تهران ۱۳۷۹

- عبدالاحمد جاوید دکتور اکادمیسین، نوروز خوش آیین، کابل، حمل ۱۳۸۴
- عبدالاحمد جاوید، اوستا، به اهتمام نیلاب رحیمی، کابل ۱۳۸۳
- عبدالحی حبیبی، نظری بر تحولات ادب دری، کابل ۱۳۸۴
- عبدالحی حبیبی، تاریخ تجزیه شاهنشاهی افغان، به اهتمام داکتر خوشحال حبیبی و حبیب الله رفیع، کابل ۱۳۸۰
- عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، جلد اول و دوم، کابل ۱۳۷۷
- عبدالرحمان محمودی، نخبگان شماره یکم، کابل ۱۳۸۳
- عنایت الله ابلاغ دکتور، امام اعظم > ابوحنیفه -رح- و اندیشه های او در باره عقیده اسلامی، کابل اسد ۱۳۸۲
- عنایت الله شهرانی دکتور، ترکان پارسی گوی، کابل ۱۳۹۴
- عنایت الله شهرانی دکتور، شاه محمد ولی خان دروازی وکیل سلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی، کانون فرهنگی قزل چوپان، زمستان ۱۳۸۵
- عبدالقیوم قویم، ادبیات معاصر دری، (از ۱۲۵۹ تا ۱۳۸۰) کابل ۱۳۸۵
- عبدالحسین زرین کوب، دکتور، دو قرن سکوت، چاپ سیزدهم ۱۳۷۹ تهران
- عبدالحسین زرین کوب دکتور، تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام) تهران ۱۳۸۰
- عبدالرازق رویین دکتور، شناخت حوزه های ادبی (سده های ۱۱ و ۱۲ خورشیدی) کابل ۱۳۹۵
- عبدالحکیم ولوالجی رستاقی مولانا، کان بدخشان، چاپ عکسی.
- عبدالله عزام دکتور، مسعود پدیده بی نظیر، کابل ۱۳۸۱
- عبدالرحمان محمودی دکتور، نخبگان (شماره یکم) بنیاد انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۴
- علی رضا علی آبادی، افغانستان، چاپ وزارت امور خارجه تهران، موسسه چاپ و انتشارات ۱۳۷۲

غ

- غالب غایب اف، تاریخ ختلان- از آغاز تا امروز، چاپ دوشنبه ۲۰۰۶-
- غلام جیلانی داوری، تحلیل زبانی و تاریخی واژه تأثیریک بر مبنای آثار کشف شده، سال ۲۰۱۵، نشر انجمن فرهنگ افغانستان- فرانسه.
- غلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، حواشی و تعلیقات از فرید بیژند، کابل ۱۳۶۸
- غلام دستگیر پنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ پشاور
- غلام محمد محمدی، پشتونستان خواهی، عامل تباهی افغانستان، انتشارات سعید، کابل ۱۳۸۸

- غلام محمد محمدی، بررسی تاریخی خط دیورند این دهلیز مرگ را به رسمیت بشناسید، چاپ دوم، کابل ۱۳۸۶
- غلام محمد محمدی، مثلث شوم (افغانستان، پاکستان، هندوستان) چاپ مطبوعه سعید، کابل ۱۳۹۷
- غلام محمد محمدی، ما همه افغان نیستیم، چاپ کابل ۱۳۹۸
- غلام او.ا.ا. مراحل تاریخ قصر هلبوک، اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۳ (۵۳) ۱۹۶۸.
- غوث‌الدین مستمند غوری، تاریخ مختصر غور، پشاور ۱۳۷۸

ف

- فاروق انصاری، هرات شهر آریا، نشر مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران ۱۳۸۳
- مجیب‌الرحمان رحیمی، احمدشاه مسعود، شهید راه صلح، تهران ۱۳۸۲
- فضل‌الرحمان فاضل و فیض‌الرحمان وثیق، مجاهدین در مسکو (مذاکرات با روس‌ها) ناشر: بنیاد پژوهش‌های علمی و فرهنگی، کتاب‌خانه سبا، دهکی نعل‌بندی، بازار قصه‌خوانی پشاور، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۱
- فضل‌الرحمن فاضل، بیدارگر عصر (سید جمال‌الدین) چاپ کابل.
- فریدریش ویلهلم نیچه، چنین گفت زردشت، ترجمه مسعود انصاری، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۶
- فریمن ا.ا. مسایل تخارها و تصمیمات آن در علم وطنی، سلسله علوم خاورشناسی، نشر سوم، ش. ۱۲۸، ۱۹۵۲.
- فریدون جنیدی، زنده‌گی و مهاجرت آریاییان، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴
- فریدون جنیدی، نامه فرهنگ ایران، لیتوگرافی افشار، تهران، بهار ۱۳۶۴.
- فریدون جنیدی، زروان (سنجش زمان در ایران باستان) چاپ دوم، موسسه نشر بلخ، تهران ۱۳۹۳.
- فریدالله نوری محقق، بررسی برخی از ساحات باستانی مکشوفه ولایت کابل، کابل ۱۳۸۸.

ق

- قاری محمد طیب قاسمی (گزارش سفر افغانستان) در پرتو پیوستگی‌های دینی و عرفانی دارالعلوم دیوبند، انتشارات اهل بیت، تهران ۱۳۸۲.

ک

- کاپرانف و. ا. لغت فرس، اسدی توسی و مقام آن در تاریخ لغت‌شناسی فارس و تاجیک، دوشنبه ۱۹۶۴.
- کالدوین ن.، نبرد روس‌ها با بخاریان در سال ۱۸۶۸ م سن پترزبورگ ۱۸۷۳ م - کارمیشوا ب. خ. از تاریخ تشکل اهالی نواحی جنوب ازبیکستان و تاجیکستان (کنگره بین‌المللی علوم آنتروپولوژی و نژادشناسی)، مسکو ۱۹۶۴
- کاستالسکایا ز. د. راجع به تاریخ رقابت روس و انگلیس در آسیای وسطی (از نیمه قرن نوزده تا ۱۹۰۷) ش. ۱۹۳۴، ۲.
- کراچوفسکی ای. یو. ادبیات عرب، آثار منتخب، ج ۵، مسکو- لنینگراد ۱۹۵۷.
- کروگلیکوا ای. ت، کتیبه روی دیوار دلبرجین تپه باختر باستان، هیات علمی مشترک شوروی و افغان در سال ۱۹۶۹ - ۱۹۷۳ مجموعه گزارشات، مسکو ۱۹۷۶.
- کروگلیکوا ای. ت. سرینایدی و. ای. فعالیت پنج ساله هیات مشترک باستان‌شناسی شوروی و افغان، کتاب باختر باستان، (۱۹۶۹ - ۱۹۷۳) مسکو ۱۹۷۶.
- کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، جلد اول و دوم، چاپ تهران ۱۳۸۱
- کشکی صباح‌الدین، دهه قانون اساسی > غفلت‌زده‌گی افغان‌ها و فرصت‌طلبی روس‌ها، بنگاه انتشارات میوند ۱۳۸۴
- کیسیلیاکوف ن. ا. منازل تاجیکان کوهستان رود خینگاو، مجموعه مقالات، نشر دوم، ۱۹۳۹.
- کیسیلیاکوف ن. ا. راجع به مسایل آمیزش نژادی تاجیکان، مجموعه نژادشناسی شوروی، نشر ششم-هشتم، ۱۹۴۷.
- کوشانیان، مجله مرکز بین‌المللی تحقیقات کوشانی آکادمی علوم افغانستان، س. ۱۳۸۸، ش. اول
- کوشانیان، نشر آکادمی علوم افغانستان، کابل ۱۳۸۹، ش. ۱- ۲
- کوشانیان، نشر آکادمی علوم افغانستان، کابل ۱۳۹۰، ش. ۱- ۲
- کوزنیتسوف پ. ای. در باره تاجیکان ولایت نمندگان اخبار انجمن جغرافیایی امپراتوری روس، شعبه ترکستان، ج ۲، ش ۲، بخش یکم، تاشکند ۱۹۱۵ م گ
- گانکوفسکی ی. و. هند شمالی و شرقی در حکومت درانیان (برخی مسایل ساختار اداری ولایت هند) مسکو ۱۹۵۸.

- گانکوفسکی ی. و. امپراتوری درانی، مسکو، ش. ۵۸، ۱۹۵۸ الف.
- گرانتوفسکی ای. ا. کیش‌های هندی و ایرانی اسکیف‌ها، مسکو ۱۹۶۰.
- گرانتوفسکی ای. ا. راجع به تاریخ قبایل ایرانی شرقی در مرزهای هند، ک. س. ی. ا. نشر ۶۳، ۱۹۶۳.
- گریبنکین ا. د. تاجیکان، ترکستان روسی، نشر ۱، مسکو ۱۸۷۲.
- گریکوف ب. د. ویکوبوفسکی ای. ی. ایل زرین و شکست آن مسکو-لنینگراد ۱۹۵۰.
- گریگوروف و. و. یادداشت‌های میرزا شمس بخاری، راجع به برخی از وقایع بخارا، خوقند، کاشغر و قزان، ۱۸۶۱.
- گریگوروف و. و. کابلستان و کافرستان. س. پ. ب. ۱۸۶۷ ب.
- گریانویچ پ. ا. بولدیرف ا. ن. در مورد دو تحریر تاریخ طبری و بلعمی، ش. ۳، ۱۹۵۷.
- گومیلیف ل. ن. جنگ سال ۵۸۹ و محاربه هرات، ی. ا. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۲، ۱۹۶۰ (۲۳).
- گوگول ن. و. در باره حرکت اقوام در آخر قرن ۵، از مجموعه عربسکی، سن پترزبورگ ۱۸۳۵.
- گیرشمن ا. حفریات هیات اعزامی باستان‌شناسان فرانسه در بگرام، نشر سیزدهم ۱۹۴۶.
- گیزنبورگ و. و. تاجیکان کوه‌دامن، مجموعه م. ا. ا. دوازدهم، ۱۹۴۹.
- گیر ا. ا. راهنمای ترکستان، چاپ اول تاشکند ۱۹۰۱ م - گیرتیر، روسیه، جغرافیای فرهنگی و سیاسی، مسکو ۱۹۰۹ م - گل احمد شیفته، از درواز تا کاپیسا، برگردان دکتور صاحب‌نظر مرادی، چاپ کابل ۱۳۹۰

ل

- لاگافیت د. ن. خانی بخارا تحت الحمایه روس‌ها، ج ۲ - ۱۹۱۱.
- لعل زاد دکتور پروفیسور، تاجیکان در منابع تاریخی، لندن ۲۰۱۱.
- لطیف پدرام، گزیده شعر معاصر تاجیکستان، کابل ۱۳۹۲.
- لوکانین و. گ. ایران در دوران ساسانیان، لنینگراد ۱۹۶۱.
- لوکانین و. گ. سکه‌های کوشانی و ساسانی، لنینگراد ۱۹۶۷.
- لودویک آدمک، سیاست خارجی افغانستان تا نیمه قرن بیستم، اریزونا ۱۹۷۴.
- لودویک آدمک، استاد دانشگاه اریزونا، امریکا، افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۳ چاپ دانشگاه کالیفورنیا ۱۹۶۷.

- لودویک آدمک، تاریخ روابط سیاسی افغانستان، کتاب دوم، چاپ دوم، پاریس ۱۳۸۴
- لورف م. ب. تاریخ و جغرافیای خطه ترکستان، مسکو پتروگراد ۱۹۱۶ م - لویس دوپری، افغانستان (تاریخ و جغرافیا) کابل ۱۳۷۹
- لیتوینسکی ب. ا. نمازگاه تپه طبق حفریات سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۹ ش. ۴، ۱۹۵۲. ب.
- لیتوینسکی ب. ا. بازیافت‌های باستان‌شناسی در پامیر شرقی و مسایل روابط میان آسیای وسطی، چین، هند در زمان‌های قدیم، مسکو ۱۹۶۰.
- لیتوینسکی ب. ا. فعالیت گروه تاجیکستان جنوبی در سال ۱۹۷۲ از یادگاری‌های شهر توس (شمال رود آمو) نشر ۱۲، دوشنبه ۱۹۷۶.
- لیلیانتال، بیکی حصار و قبادیان ۱۸۸۹، مجموعه مدارک جغرافیایی، توپوگرافی و آمارگیری راجع به آسیا، نشر ۵۷، س. پ. ب. ۱۸۹۴.
- لیوشیتس و ا. راجع به بازیافت کتیبه باختری در قراتپه، مغاره‌های بودایی در ترمذ، نتایج فعالیت سال ۱۹۶۳ - ۶۴ مسکو ۱۹۶۹.
- لیوشیتس و ا. کتیبه‌ها از دلبرچین تپه باختر باستان، مدارک هیات اعزامی شوروی - افغان در سال ۱۹۶۹ - ۷۳ مسکو ۱۹۷۶.

م

- مانوئل بربریان دکتور، دانش کیهان و زمین در ایران و بیج، نشر بلخ، تهران ۱۳۷۶.
- ماسون و م. راجع به مسایل سکه زنی باختر یوچژی ی. ا. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، نشر ۱۴، ۱۹۵۷. ب.
- ماسون و م. مسایل باختر قدیم و مدارک جدید باستان‌شناسی، ش. ۲، ۱۹۵۸.
- ماسون و م. رودمودین و ا. تاریخ افغانستان از زمان‌های قدیم تا آغاز قرن شانزدهم، مسکو ۱۹۶۴، افغانستان در زمان نوین، ج ۲، ۱۹۶۵.
- ماسون م. ی. ریگستان و مدرسه آن، نشر دوم، سمرقند ۱۹۲۹ الف.
- مانویل بربریان، دانش کیهان و زمین در ایران و بیج، تهران ۱۳۷۶
- مارکس کارل، شورش در هندوستان، مارکس و انگلس، آثار ج ۱۲
- مارکس کارل، مالیات در هندوستان - مارکس ک. و انگلس ف. آثار ج ۱۲
- مارکس ک. اقتباسات ترتیب زمانی - در کتاب بایگانی مارکس و انگلس، ج ۵ - ۶ چاپ مسکو ۱۹۳۹

- محمد آصف آهنگ، کابل قدیم، کابل ۱۳۸۴
- محمد اکرام اندیشمند، ناگفته‌های سیاسی (جمعیت اسلامی، تاجیکان، زبان فارسی) کابل، پاییز ۱۳۹۷
- محمد اسحاق فایز، پیشینه‌تجدد، پیدایش و بالنده‌گی شعر نو در افغانستان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۲
- محمد تقی خاوری، مردم هزاره و خراسان بزرگ، تهران ۱۳۸۵
- محمد تقی بهار ملک الشعرا، سبک شناسی، تهران ۱۳۸۶
- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) ترجمه ابوالقاسم پاینده شانزده جلدی، تهران ۱۳۸۳، چاپ ششم
- محمد طاهر بدخشی، یادنامه، به اهتمام محمد حسن رستاقی، کابل ۱۳۶۹
- محمد طاهر بدخشی، یادنامه پس از بیست سال شهادتش، به اهتمام دکتور صاحب نظر مرادی، شهر دوشنبه ۱۳۷۹
- محمد رحیم خان سردار، برگ هایی از تاریخ معاصر وطن ما، مترجم غلام سخی غیرت، کابل ۱۹۸۷.
- محمد ولی زلمی، دکابل تاریخی جغرافیه او کلتور، کابل ۱۳۶۸
- محمد محسن طیبی، تاریخ ادبیات دری افغانستان، دوره سامانیان و غزنویان، کابل، دلو ۱۳۴۹
- محمد حسین یمین پوهاند دوکتور، افغانستان تاریخی، کابل ۱۳۸۰
- محمد حیدر ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان، چاپ چهارم، کابل ۱۳۸۳
- محمد عوض دولت آبادی قاضی، تاریخ مزارشاه اولیا، کابل ۱۳۸۹
- محمد کاظم کاظمی، همزبانی و بی زبانی، تهران ۱۳۸۲
- محمد عثمان صدقی، شهرهای آریانا (جغرافیای مختصر تاریخی) کابل حوت ۱۳۸۵
- محمد عیسی سهیل زادگاه و تمدن آریایی‌ها، انتشارات خیام، کابل ۱۳۹۱
- محمد اسحق ابراهیمی، مراکز مهم آیین بودایی در افغانستان، کابل ۱۳۶۳.
- محمد عالم جمال، سرنوشت تاجیکان در سده‌های اخیر، چاپ سعید ۱۳۹۸
- محمد هاشم عصمت الهی، وحید بینش و... جریان پُرشتاب طالبان، انتشارات الهدی، تهران ۱۳۷۸
- محمد اکرام اندیشمند، سال های تجاوز و مقاومت (۱۳۸۱ - ۱۳۵۷) چاپ بنیاد شهید مسعود ونشر پرند.

- محمداکرام اندیشمند، ما و پاکستان، کابل ۱۳۸۶
- محمداکرام اندیشمند، صبح کاذب، بنیاد شهید مسعود، کابل ۱۳۸۲
- محمود شاکر، افغانستان (تاریخ، سرزمین، مردم) مترجم عزیزالله علیزاده مالستانی کابل ۱۳۸۴
- محمود الحسینی بن ابراهیم جامی، تاریخ احمد شاهی، به تصحیح دکتور محمد سرور مولایی، چاپ تهران ۱۳۸۶
- مختاراف احرار، شورش دهقانان بیکی بلجوان در سال ۱۹۱۶ اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۱. (۴۷) دوشنبه ۱۹۶۷.
- مختاراف احرار، از پی تاریخ کهن، دوشنبه ۱۹۷۵ الف.
- مرزبان نامه به تحشیه وتصحیح عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم پائیز ۱۳۶۷ تهران.
- مظفر خیرالله یف، محمد الخوارزمی و آثار او، بنگاه نشریاتی نووستی، مسکو ۱۹۸۳
- مقامات الحریری، چاپ نخست ۱۳۶۴ از روی چاپ دارصادر، بیروت
- منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، نشر بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، کابل ۱۳۹۱
- منشی محمد یوسف شبرغانی، تاریخ مقیم خانی، پشاور ۱۳۸۳
- مندلشتم ا. م. راجع به موضوع اصطلاح «چقیره» ی. ا. ا. ن. اکادمی علوم تاجیکستان، ش. ۵، ۱۹۵۴.
- مندلشتم ا. م. در مورد برخی از مسایل تشکل خلق تاجیک در بین النهرین، آسیای وسطی، س. ا. بیستم ۱۹۵۴ الف.
- مندلشتم ا. م. مدارک راجع به تفسیر تاریخی وجغرافیایی پامیر وولایات نزدیک پامیر، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج ۵۳، ۱۹۵۷.
- محیی الدین مهدی دکتور، دود چراغ، کابل چاپ ۱۳۸۷
- محیی الدین مهدی دکتور، تبار و زبان مردم هزاره، سال چاپ ۱۳۹۴
- محیی الدین مهدی دکتور، زمینه های رشد زبان فارسی دری تا عصر سامانی، دوشنبه ۱۹۹۹.
- محیی الدین مهدی دکتور، گفتمان ملی افغانستان، کابل ۱۳۸۹.
- مونت استوارت الفینستون، افغانان، (جای فرهنگ، نژاد) ترجمه محمد آصف فکرت، انتشارات قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۶
- منوچهر ستوده، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، تالیف سال ۳۷۲ هجری، تهران ۱۳۶۲
- ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود سیستانی، احیاء الملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران ۱۳۸۹

- ملیحه ستارزاده دکتور، سلجوقیان (۴۳۱ - ۵۹۰ق) تهران ۱۳۸۶
- ملا فیض محمد کاتب هزاره، نژاد نامه افغان، کابل
- ملا فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، جلد ۳ بخش ۱، چاپ موسیسه تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۳
- ملا سعدی بدخشانی (سرغیلانی) و علامه حافظ الدین نسفی، دورساله در حل لغات قرآنکریم، کابل ۱۳۹۷
- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات بهار، چاپ ۲۰۰۰
- میرغلام محمد غبار، خراسان، کابل ۱۳۸۶
- میر غلام محمد غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، به حواشی و تعلیقات فرید بیژند، کابل ۱۳۶۸
- میرمحمد یعقوب مشعوف، سیر حرکت جنبش روشنفکری در افغانستان، کابل ۱۳۹۳
- میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ تهران ۱۳۸۵
- میرعبدالرووف ذاکر سرمحقق، شیوه معماری و هنر ظریفه یونان و کوشانی، کابل ۱۳۹۰.
- میرزا لعل بیک لعلی بدخشی، ثمرات القدس من شجرات الانس، با مقدمه و تصحیح دکتورسید کمال حاج سید جوادی، تهران ۱۳۷۶
- میرزا سراج الدین حکیم، سفرنامه تحف اهل بخارا، با مقدمه دکتور محمد اسدیان، تهران ۱۳۶۹
- میرزا شکورزاد، تاجیکان در مسیر تاریخ، انتشارات الهدی تهران ۱۳۷۳
- میرزایف عبدالغنی، نتیجه گیری و وظایف ما در ساحه تاریخ، باستان شناسی، نژاد شناسی، زبان و ادبیات، آثار شعبه تاجیکی اکادمی علوم اتحاد شوروی، ج ۲۷، ۱۹۵۱.
- میرزایف عبدالغنی، رودکی، حیات و فعالیت، مسکو ۱۹۶۸.
- میرزا سنگ محمد بدخشی، تاریخ بدخشان، چاپ عکسی لنینگراد ۱۹۵۹ میلادی
- میر اولیاء حسین مغموم دروازی، گلچین اشعار، به کوشش احمد نجیب بیضایی، کابل ۱۳۸۶
- مه یندروف ا. ف. شرح (تاریخچه) وادی فرغانه، س. پ. ب. سن پترزبورگ ۱۸۸۲.

ن

- نجیب الله توروپانا، سترابون و آریانا، کابل ۱۳۷۹
- نجیب مایل هروی، برگ بی برگی (یادنامه استاد رضا مایل)، تهران ۱۳۷۸
- نظر محمد عزیزی سرمحقق، بازشناختی از کتیبه های مکشوفه افغانستان، کابل ۱۳۸۵.

- نظرمحمد عزیزی، معماری و هنرهای ظریفه گندهارا و باختر در عصر کوشانی ها، کابل ۱۳۹۱.
- نظرمحمد عزیزی، نگاهی به تاریخ و مدنیت قدیم هرات، کابل ۱۳۹۱.
- نعمان نعمت اف، استروشن در مبارزه با استیلاگران عرب (آخر قرن ۷، نیمه قرن ۹) اکادمی علوم تاجیکستان، نشر ۱۹۵۴، ۵.
- نورمحمد امیر شاهی، دولت کرتهای هرات، دوشنبه ۱۹۹۶
- نورالله تالقانی، تخاری ها، کابل ۱۳۸۹.
- نورالله تالقانی، افغانستان ماقبل آریایی ها، چاپ دوم، کابل ۱۳۶۱.
- نیک محمد پوپلزی، کابل قدیم (تاریخ افغانستان) چاپ کابل

و

- واحد اف عبدالله، تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی > از سده هفتم تا نیمه نخست سده نهم، نشر کانون فرهنگی قزل چوپان موسسه انتشارات الازهر، کابل ۱۳۹۲.
- واسیلی یف ل. س. روابط فرهنگی و تجارتي چین خانی با مردم آسیای مرکزی و میانه، ش. ۱۹۵۸، ۵.
- واسیلوفسکی ن. ی. دیگچه برونز از هرات سال ۹۵۵ / ۱۱۶۳ م ش. ۱۹۱۰، ۳۳.
- وارویاف- دیسیاتوفسکی، راجع به موضوع ماهیت مبداء در تکامل زبان های هندوآریایی، س. و. ش. ۱۹۵۶، ۱.
- وارو نینا و. ل. راجع به معماری آسیای میانه در عهد سامانیان، آثار اکادمی علوم تاجیکستان، ج ۳۷، ۱۹۵۴.
- وارونینا و. ل. معماری ملی تاجیکستان شمالی، مسکو ۱۹۵۹ الف.
- ویاتکین و. ل. افراسیاب- شهرستان گذشته سمرقند، شرح باستان شناسی، تاشکند ۱۹۲۷ الف.
- ویاتکین و. ل. مدارک در باره نقشه برداری تاریخی ولایت سمرقند، ش ۸، سمرقند ۱۹۰۲ م هـ.
- هدایت اف، گ. ا. تاریخ مناسبات انگلیس و روس در آسیای میانه در پایان قرن نوزدهم، تاشکند ۱۹۶۹.
- همراه یف م. شرح تاریخی بیکی حصار در آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، دوشنبه ۱۹۵۹.
- هایده معیری، باختر به روایت تاریخ، تهران ۱۳۷۷

ی

- یبارینسکی ا. ل. گزارش مختصر در باره ماموریت علمی به آسیای میانه صورت گرفته در تابستان

- سال ۱۸۹۴م (مسافرت به بخش کوهستانی امارت بخارا و ولایت سمرقند) اُدسا ۱۸۹۵ م -
یکوبوفسکی ا. ی. محمود غزنوی و فردوسی، لنینگراد ۱۹۳۴.
- یکوبوفسکی ا. یو. شورش تارابی در سال ۱۲۳۸ م راجع به تاریخ جنبش های دهقانی و هنر
مندان در آسیای میانه، ج ۱۷، مسکو- لنینگراد ۱۹۳۶.
- یکوبوفسکی ا. ی. شورش مقنع بلخی- جنبش سفیدجامگان، ج ۵، ۱۹۴۸.
- یکوبوفسکی ا. ی. مسایل عمده آموزش تاریخ رشد شهرهای آسیای وسطی، شعبه تاجیکی
آکادمی علوم اتحاد شوروی، ج ۲۹، استالین آباد ۱۹۵۱.
- یواریسکی ی. ل. سفر سفارت روس در افغانستان، ج ۲، س. پ. ب، ۱۸۸۳.



شناس نامه مختصر مولف

الحاج دكتور صاحب نظر مرادى فرزند ميرزا مراد در سال ۱۳۳۷ هجرى خورشيدى در ولسوالى شهر بزرگ بدخشان زاده شد. دوره متوسطه را در مكتب نديمى شهر بزرگ و ليسۀ عاشقان و عارفان در شهر كابل فراگرفت. سال ۱۳۵۲ با استفاده از بورس تحصيلى حكومت عربستان سعودى عازم آن كشور گرديد و پس از يك سال آموزش زبان عربى در دانشكده ادبيات دانشگاه رياض و چهار سال آموزش در دانش سراى حرفه اى شاهى عربستان (المعهد الملكى الفنى) با اخذ سند دوره فوق بكالوريا به كشور برگشت و در وزارت معارف شامل خدمت گرديد.

سال ۱۳۵۹ با اشتراك در كانكور دانشگاه كابل موفق به دريافت بورس تحصيلات عالى اتحاد شوروى شد و شامل دانشگاه پوليتخنيك در رشته معماری گرديد. در سال ۱۳۶۵ با گرفتن سند ماسترى در رشته طرح و ديزاين مهندسى به كشور عودت كرد و در ادارت مختلف خدمت كرد. سال ۱۳۸۰ پس از دفاع تيزس دكتوراى خود در انستيتيوت انتروپولوژى و اتنوگرافى اكادمى علوم تاجيكستان، سند دكتوراى خود را در رشته تاريخ از اكادمى علوم جمهورى فدراتيف روسيه اخذ كرد.



مرادی در شهرداری کابل، وزارت شهرسازی، وزارت ترانسپورت، ریاست جمهوری و اداره امور در پُست‌های مختلف ایفای وظیفه کرده است.

مرادی به زبان‌های بین‌المللی عربی و روسی و قسماً زبان انگلیسی آشنایی و به زبان‌های فارسی دری و پشتو تسلط داشته و تاکنون مسوولیت تعدادی از مجلات، نشریه‌های فرهنگی و علمی ذیل را به دوش داشته است:

مدیر مسوول مجله علمی-فرهنگی «آمو» ارگان مشترک کانون هم‌بستگی و اکادمی علوم تاجیکستان / عضو انجمن بین‌المللی پیوند (انجمن بین‌المللی تاجیکان و فارسی‌زبانان جهان) / عضو گروه نویسندگان مجله «فرهنگ آریانا» ارگان نشراتی انجمن پاس داران فرهنگ آریانا در خارج از کشور / عضو گروه نویسندگان مجله «صبح امید» نشریه روشنفکران آزاد اندیش در خارج از کشور / عضو گروه نویسندگان مجله «بامداد» نشریه سیاسی فرهنگی شخصیت‌های سیاسی در خارج از کشور / عضو گروه نویسندگان مجله «صلح آسیا» نشریه سیاسی فرهنگیان تاجیکستان در دفاع از صلح افغانستان / عضو گروه نویسندگان مجله تحقیقات کوشانی-نشریه انستیتوت تحقیقات کوشانی اکادمی علوم افغانستان / همکار مجله باستان‌شناسی-ارگان انستیتوت باستان‌شناسی افغانستان اکادمی علوم افغانستان / مدیر مسوول هفته‌نامه آزاد سیاسی-فرهنگی پنجره و تحلیل‌گر مسایل سیاسی در رسانه‌های دیداری و نویسنده صدها مقاله در رسانه‌های نوشتاری و تارنماهای اینترنتی.

مرادی با تعدادی از نشرات و کانون‌های علمی و فرهنگی دیگر نیز همکار بوده است. پرداختن به امور تحقیق و پژوهش از مشاغل غیررسمی مرادی می‌باشد. از مرادی بیشتر از دو صد مقاله پژوهشی علاوه بر نوشته‌های تحلیلی در مطبوعات کتبی کشور و سایت اینترنت‌ها به چاپ رسیده و در همایش‌های علمی (سیمینارها، ورکشاپ‌ها و کنفرانس‌ها) در داخل و خارج کشور اشتراک نموده و مدتی در دانشگاه‌ها و موسسات تعلیمات عالی کشور تدریس نموده است.

از دکتر مرادی تاکنون کتب ذیل به نشر رسیده‌اند:

- کابل در گذرگاه تاریخ. چاپ شهر دوشنبه ۱۳۷۹

- کابل در منابع ادبی و تاریخی. چاپ کابل ۱۳۸۲

- یادنامه محمد طاهر بدخشی بیست سال پس از شهادتش چاپ کابل ۱۳۸۹
- کابل در عصر بازسازی.
- احمد شاه مسعود و تحولات دهه هشتاد در افغانستان. چاپ کابل ۱۳۸۵
- توفان شمال، نوشته شاد روان قربان محمد پساکوهی به اهتمام مرادی چاپ کابل ۱۳۸۸.
- بدخشان در تاریخ در دو جلد. چاپ کابل ۱۳۹۰
- امام اعظم (ع) و ما- برگردان از حروف کرلیک به فارسی دری. چاپ کابل ۱۳۸۹
- آریانا و آریاییان. چاپ کابل ۱۳۸۹
- سلام بر نوروز آریایی. چاپ کابل ۱۳۹۰
- از دروار تا کاپیسا- برگردان با علاوه‌گی‌ها
- افغانستان، جغرافیای بحران چاپ کابل ۱۳۸۶
- سیر تفکر ملی در افغانستان (به مناسبت ۷۸ مین سالروز تولد محمد طاهر بدخشی و پاس داشت از اندیشمندان تفکر ملی در افغانستان). چاپ کابل ۱۳۸۹
- افغانستان در سده بیستم. کابل چاپ ۱۳۹۴
- برگردان دو کتاب ۱ و ۴ تاجیکان در آینه تاریخ (از آریان تا سامان)- تالیف امام علی رحمان
- برگردان کتاب «نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی» از امام علی رحمان و چاپ آن (کابل ۱۳۹۲) در حجم ۷۴۲ صفحه از کرلیک به فارسی دری.
- تاجیکان خراسان در سه جلد.
- فرهنگ ملی (بررسی تحولات فرهنگی، مدنی، دینی و اجتماعی آریانا)
- مرثیه‌های سرخ
- همچنان مرادی کتب تحقیقی ذیل را تحت کار و یا آماده چاپ دارد:
- تخارستان هویت فراموش شده.
- در زادگاه و آرامگاه رسول الله (ص)- آشنایی با شعایر اسلامی در مکه مکرمه و مدینه منوره
- آخرین و خشور
- جغرافیای تاریخی تخارستان
- مقدمات جامعه‌شناسی (برای درس دانشگاه)

- اریکه‌نشینان کوهستان درواز
 - شغنان در عصر امرای محلی
 - سفرنامه‌ای از بدخشان (حاوی خاطرات و چشم‌دیدهای نویسنده از برخی از شهرهای کشور و شهرهای منطقه و جهان که از آنها بازدید کرده است).
 - کابلستان تاریخی (تاریخ کابل)
 - سلطنت مغولی هند و زبان فارسی
 - آشنایی با تاریخ سیاسی جهان
 - تحولات سیاسی جهان معاصر
 - تاریخ معاصر اروپا (از ۱۷۸۹ تا امروز-درسی)
 - نام‌آوران بدخشان پس از جنبش مشروطیت اول (در سده بیستم).
 - برهان‌الدین ربانی و چالش‌های دولت مجاهدین
 - زادگاه زبان ما (زادگاه و پرورش‌گاه زبان فارسی دری)
 - تاریخ معاصر افغانستان (درسی دانشگاهی)
 - آیا تنها شاه شجاع نماد خون و خیانت بود؟
- خدایا! تو آن کن که پایان کار تو خوشنود باشی و ما رستگار
والسلام علی من التبع الهدی